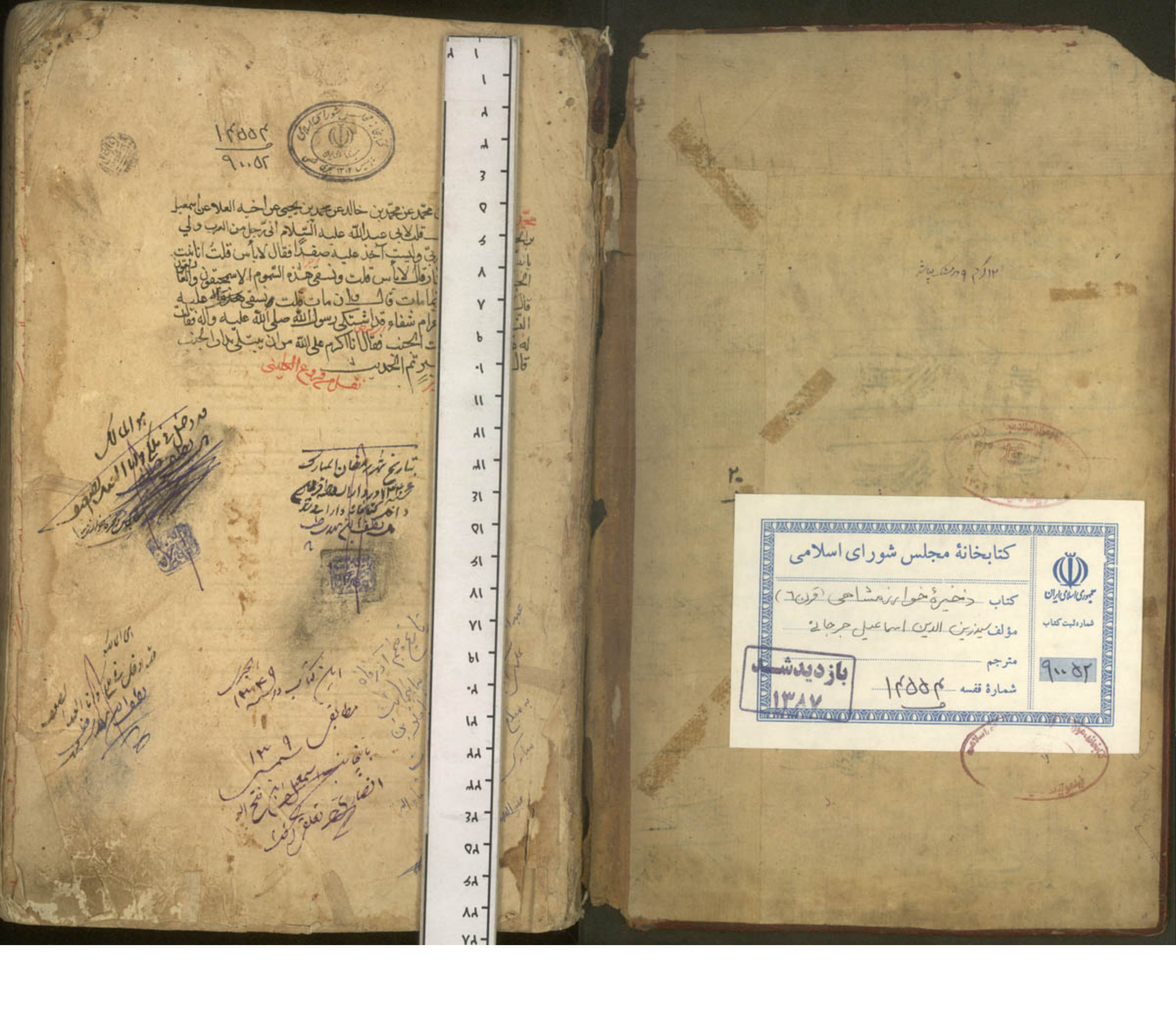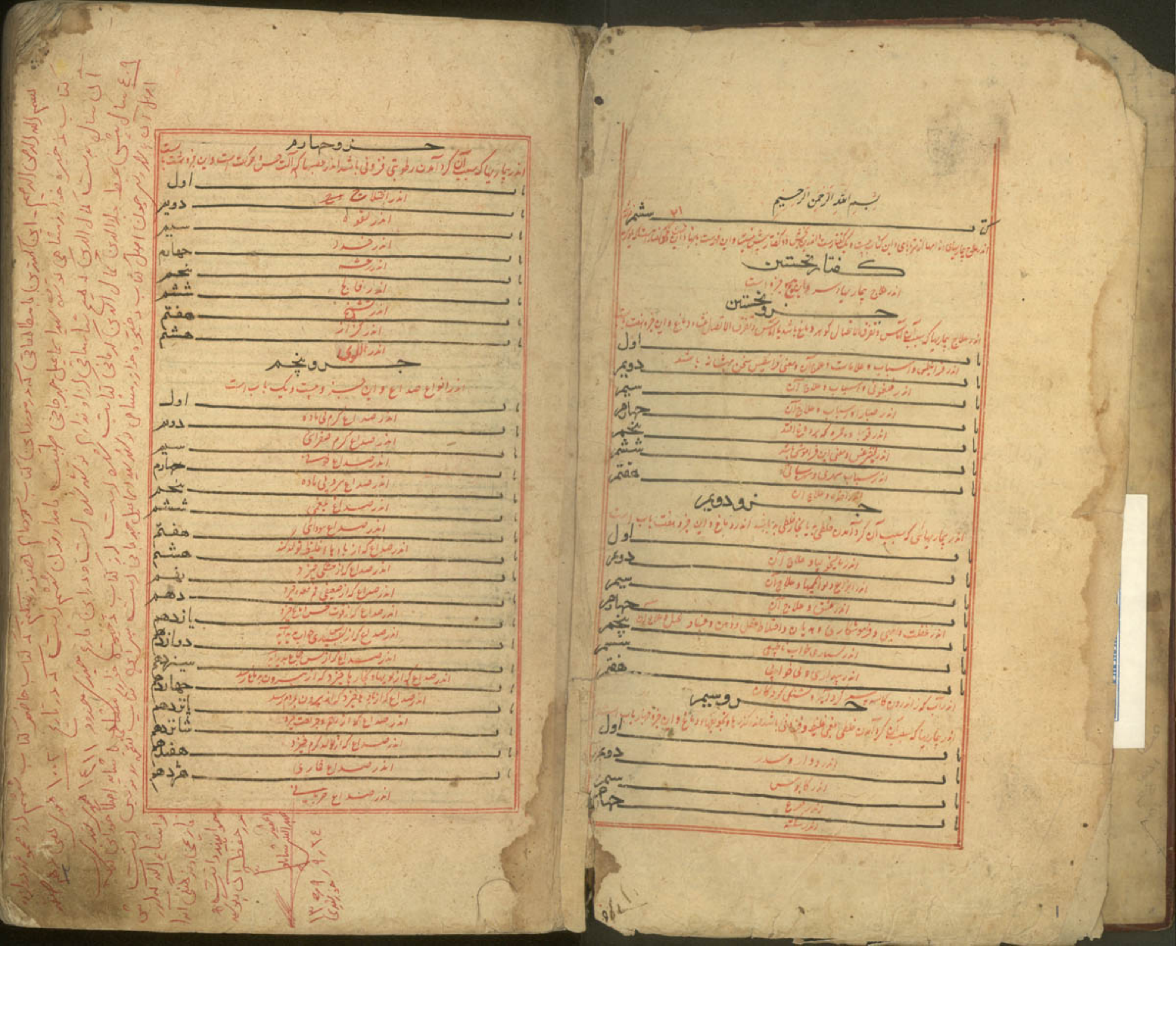




۱۴۵۵۴
۹۰۰۵۲
محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن يحيى عن اخيه العلاء عن اسمعيل
بن الحسن المتطبب قال قلت لابي عبد الله عليه السلام انى رجل من العرب ولي
بالطب بصر وطبي طب عربي ولست آخذ عليه صفدا فقال لا بأس قلت انا نبط
الجرح ونكوي بالنار قال لا بأس قلت ونسقي هذه السموم الاسمحيقون والغاريقون
قال لا بأس قلت انه ربما مات قال وان مات قلت ونسقي عليه
النبيذ قال ليس في حرام شفاء قد اشتكى رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت
له عائشة بك ذات الجنب فقال انا اكرم على الله من ان يبتليني بذات الجنب
قال فأمر فلدّ بصبر تم الحديث
نقلا من فروع الكليني
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی (قرن ۶)
مؤلف سید زین الدین اسماعیل جرجانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۵۵۴
شمارهٔ ثبت کتاب ۹۰۰۵۲
بازدید شد ۱۳۸۷


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی (قرن ٦)
مؤلف سید زین الدین اسماعیل جرجانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۵۵۴
شمارهٔ ثبت کتاب ۹۰۰۵۲
بازدید شد ۱۳۸۷



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی (قرن ۶)
مؤلف سید زین الدین اسماعیل جرجانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۵۵۴
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۰۵۲
بازدید شد
۱۳۸۷



بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب ششم ۷۱

اندر علاج بیماریهای [illegible] این کتاب [illegible] گفتار است [illegible]

## گفتار نخستین

اندر علاج بیماریهای سر و این پنج جزو است

## جزو نخستین

اندر علاج بیماریها که سبب آن [illegible] دماغ باشد [illegible] و این جزو هفت باب است

| | |
|---|---|
| باب اول | اندر فرانیطس و اسباب و علامات و علاج آن [illegible] |
| باب دویم | اندر [illegible] و اسباب و علاج آن |
| باب سیم | اندر [illegible] و اسباب و علاج آن |
| باب چهارم | اندر [illegible] که بر دماغ افتد |
| باب پنجم | اندر [illegible] و معنی این فراموشی باشد |
| باب ششم | اندر اسباب سهر و سبات |
| باب هفتم | اندر [illegible] و علاج آن |

## جزو دویم

اندر بیماریهائی که سبب آن گرد آمدن خلطی یا بخاری باشد اندر دماغ و این جزو هفت باب است

| | |
|---|---|
| باب اول | اندر مالیخولیا و علاج آن |
| باب دویم | اندر [illegible] و علاج آن |
| باب سیم | اندر عشق و علاج آن |
| باب چهارم | اندر غفلت [illegible] و اختلاط عقل و ذهن و فساد [illegible] |
| باب پنجم | اندر [illegible] خواب [illegible] |
| باب ششم | اندر بیداری [illegible] |
| باب هفتم | اندر [illegible] |

## جزو سیم

اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی [illegible] باشد اندر [illegible] دماغ و این جزو چهار باب است

| | |
|---|---|
| باب اول | اندر دوار و سدر |
| باب دویم | اندر کابوس |
| باب سیم | اندر صرع |
| باب چهارم | اندر سکته |

## جزو چهارم

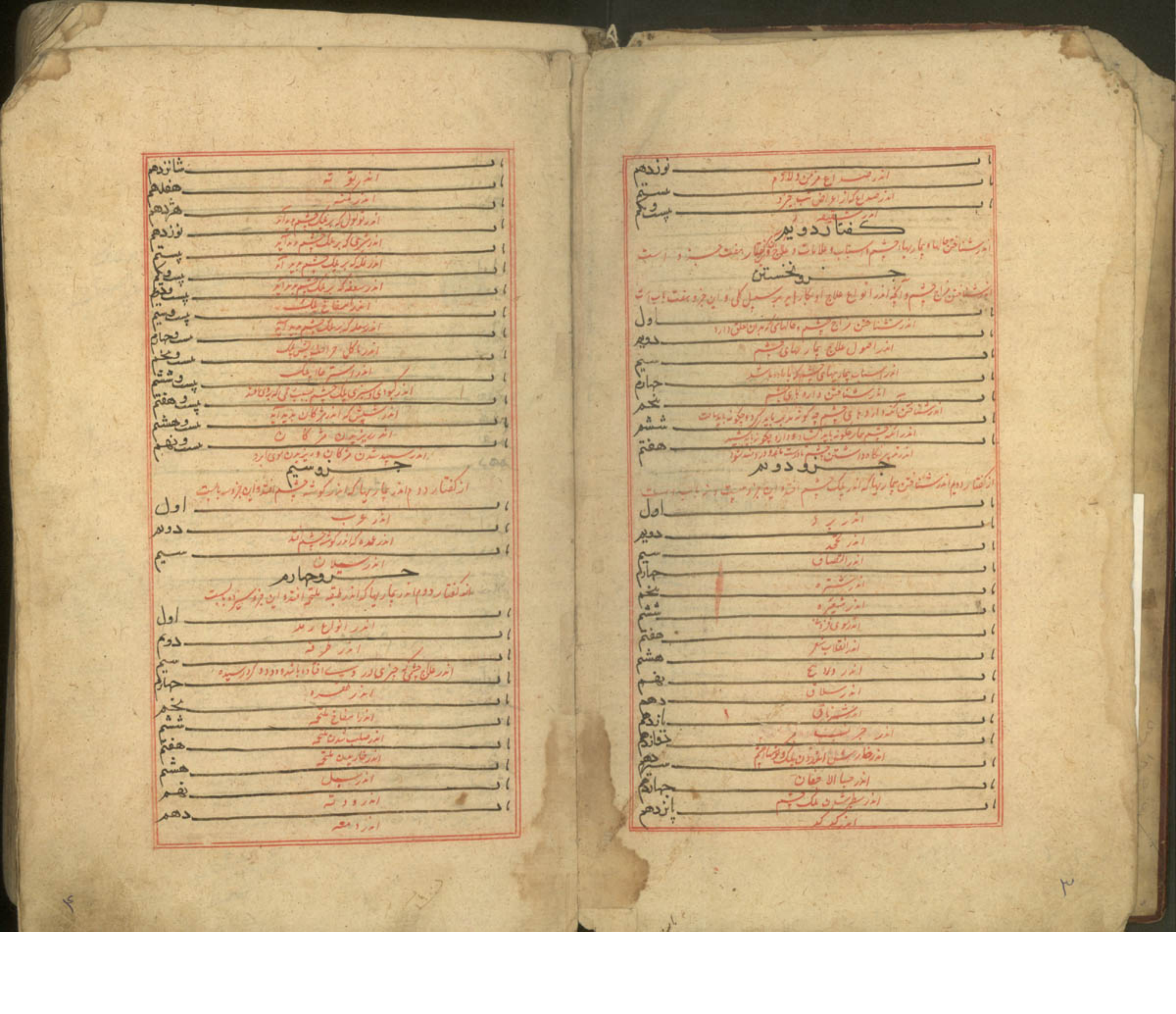
اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت است و این جزو هشت باب است

| | |
|---|---|
| باب اول | اندر اختلاج [illegible] |
| باب دویم | اندر لقوه |
| باب سیم | اندر خدر |
| باب چهارم | اندر رعشه |
| باب پنجم | اندر فالج |
| باب ششم | اندر تشنج |
| باب هفتم | اندر کزاز |
| باب هشتم | اندر التوی |

## جزو پنجم

اندر انواع صداع و این جزو بیست و یک باب است

| | |
|---|---|
| باب اول | اندر صداع گرم بی ماده |
| باب دویم | اندر صداع گرم صفرائی |
| باب سیم | اندر صداع [illegible] |
| باب چهارم | اندر صداع سرد بی ماده |
| باب پنجم | اندر صداع بلغمی |
| باب ششم | اندر صداع سودائی |
| باب هفتم | اندر صداع که از بادها غلیظ تولد کند |
| باب هشتم | اندر صداع که از [illegible] خیزد |
| باب نهم | اندر صداع که از ضعیفی [illegible] خیزد |
| باب دهم | اندر صداع که [illegible] خیزد |
| باب یازدهم | اندر صداع که از [illegible] |
| باب دوازدهم | اندر صداع که از [illegible] |
| باب سیزدهم | اندر صداع که از بویها و بخارها خیزد که از بیرون به دماغ رسد |
| باب چهاردهم | اندر صداع که از [illegible] خیزد [illegible] |
| باب پانزدهم | اندر صداع که از زخم و جراحت خیزد |
| باب شانزدهم | اندر صداع که از [illegible] گرم خیزد |
| باب هفدهم | اندر صداع خماری |
| باب هژدهم | اندر صداع [illegible] |





## گفتار دویم

اندر شناختن حالها و بیماریهای چشم و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار هفت جزو است

### جزو نخستین

اندر شناختن مزاج چشم و آنچه اندر انواع علاج او بکار آید بر سبیل کلی و این جزو هفت باب است



### جزو دویم

از گفتار دویم اندر شناختن بیماریها که اندر پلک چشم افتد و این جزو بیست و نه باب است
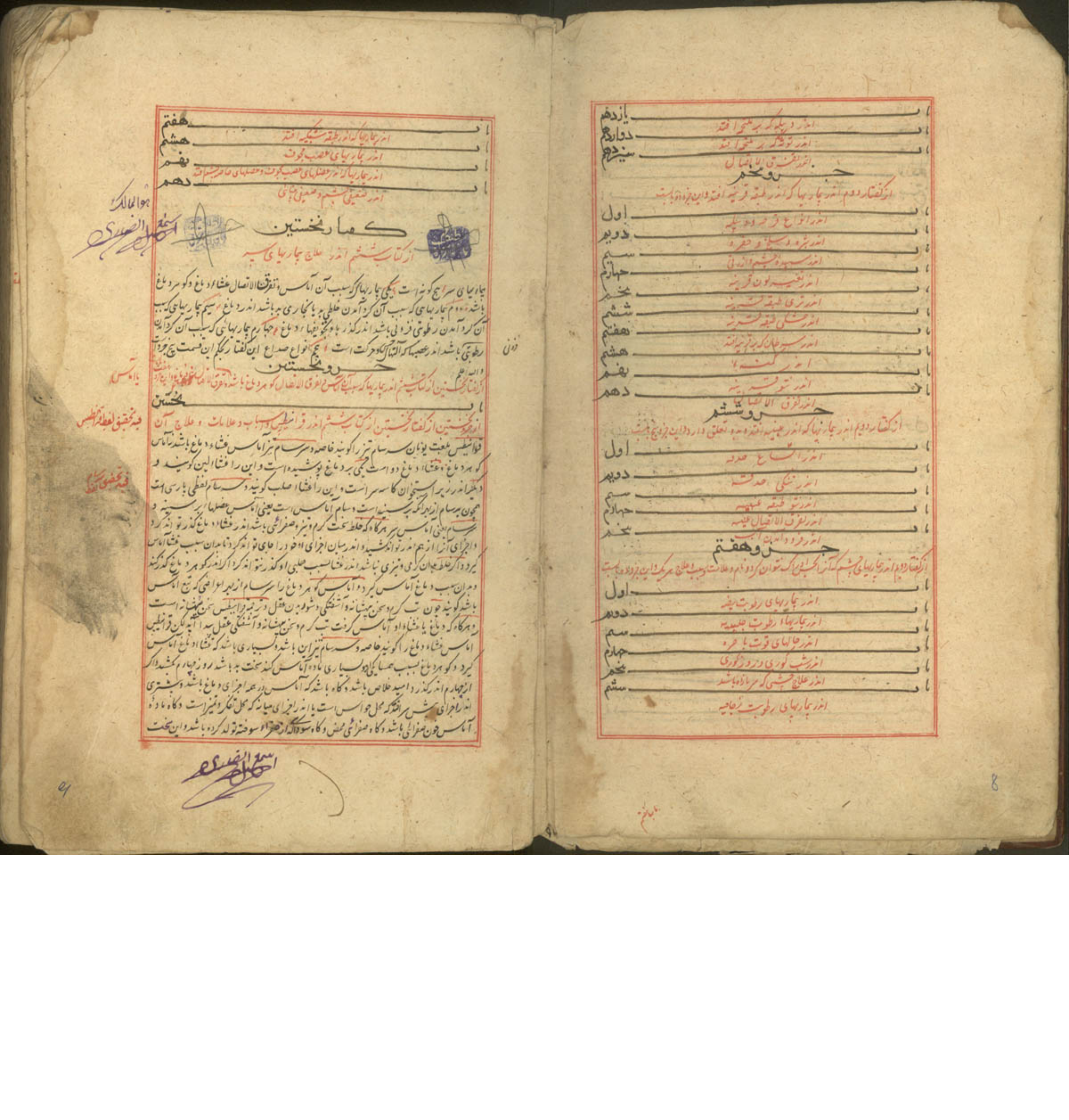






### جزو سیم

از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر گوشه چشم افتد و این جزو سه باب است



### جزو چهارم

از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر طبقه ملتحمه افتد و این جزو سیزده باب است



یازدهم — اندر دبیله که بر ملتحم افتد
دوازدهم — اندر توثه که بر ملتحم افتد
سیزدهم — اندر تفرق الاتصال

## جزو پنجم

از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر طبقهٔ قرنیه افتد و این جزو ده باب است

اول — اندر انواع قرحه و دبیله
دویم — اندر بثره و [illegible] و حفره
سیم — اندر سپیدهٔ چشم و اثر آن
چهارم — اندر تغیر لون قرنیه
پنجم — اندر تری طبقهٔ قرنیه
ششم — اندر خشکی طبقهٔ قرنیه
هفتم — اندر سرطان که بر قرنیه افتد
هشتم — اندر [illegible] ها
نهم — اندر نتو قرنیه
دهم — اندر تفرق الاتصال قرنیه

## جزو ششم

از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر عنبیه افتد و بدو تعلق دارد و این جزو پنج باب است

اول — اندر اتساع حدقه
دویم — اندر تنگی حدقه
سیم — اندر نتو طبقهٔ عنبیه
چهارم — اندر تفرق الاتصال عنبیه
پنجم — اندر فرود آمدن آب

## جزو هفتم

از گفتار دوم اندر بیماریهای چشم که آن [illegible] توان کرد و نام و علامت و سبب و علاج هر یک و این جزو [illegible] باب است

اول — اندر بیماریهای رطوبت بیضیه
دوم — اندر بیماریهای رطوبت جلیدیه
سیم — اندر خللهای قوت باصره
چهارم — اندر شب کوری و روز کوری
پنجم — اندر علاج چشمی که [illegible] باشد
ششم — اندر بیماریهای رطوبت زجاجیه

8

---

هفتم — اندر بیماریها که اندر طبقهٔ شبکیه افتد
هشتم — اندر بیماریهای عصب مجوف
نهم — اندر بیماریها که اندر عضلهای عصب مجوف و عضلهای حافظ چشم افتد
دهم — اندر ضعیفی چشم و ضعیفی بینائی

هو المالک

## گفتار نخستین

از کتاب ششم اندر علاج بیماریهای سر

بیماریهای سر پنج گونه است یکی بیماریها که سبب آن آماس و تفرق الاتصال غشاء دماغ و گوهر دماغ باشد دوم بیماریهای که سبب آن گرد آمدن خلطی بد یا بخاری بد باشد اندر دماغ سیم بیماریهای که سبب آن گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر گذرها و تجویفهای دماغ چهارم بیماریهای که سبب آن گرد آمدن رطوبتی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت است پنجم انواع صداع این گفتار را گفتم این قسمت پنج جزو است والله اعلم

فزونی

## جزو نخستین

از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر بیماریها که سبب آن آماس و تفرق الاتصال گوهر دماغ باشد و تفرق الاتصال [illegible] و این جزو [illegible] باب است

باب نخستین

اندر جزو نخستین از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر قرانیطس و اسباب و علامات و علاج آن

قرانیطس بلغت یونان سرسام تیز را گویند خاصه و سرسام تیز آماس غشاء دماغ باشد و آماس که بر دماغ و غشاء دماغ دو است یکی بر دماغ پوشیده است و این را غشاء [illegible] گویند و دیگر اندر زیر استخوان کاسه سر است و این را غشاء صلب گویند و سرسام لفظی پارسی است همچون برسام از بهر آنکه بر سینه است و سام آماس است یعنی آماس عضلهای بر سینه و سرسام یعنی آماس سر هرگاه که خلط سخت گرم و تیز و صفرائی باشد اندر غشاء دماغ گذر تواند کرد و اجزای آن را از هم اندر تواند کشید و اندر میان اجزای او فرو جای تواند کرد ناچار از آن سبب غشا آماس گیرد و اگر خلط چندان گرمی و تیزی نباشد اندر غشا بسبب صلبی او گذر نتواند کرد اگر اندر گوهر دماغ گذر کند و از آن سبب دماغ آماس گیرد و آماس که بر دماغ را سرسام از بهر [illegible] که تبع آماس باشد گویند چون تب گرم و سخن پریشانه و آشفتگی و شوریدن عقل [illegible] سخن پریشانه است و هرگاه که دماغ یا غشاء او آماس گرفت تب گرم و سخن پریشانه و آشفتگی عقل پدید آید لکن قرانیطس آماس غشاء دماغ را گویند خاصه و سرسام تیز این باشد و بسیاری باشد که غشاء او دماغ آماس گیرد و گوهر دماغ بسبب همسایگی او و بسیاری ماده آماس کند سخت بد باشد روز چهارم بکشد و اگر از چهارم اندر گذرد امید خلاص باشد و گاه باشد که آماس در همه اجزای دماغ باشد و بیشتری اندر اجزای پیش سر افتد که محل حواس است یا اندر اجزای میانه که محل تفکر و تمیز است و گاه ماده آماس خون صفرائی باشد و گاه صفرائی محض و گاه سودائی که از صفرا سوخته تولد کرده باشد و این سخت

یا آماس

فیه تحقیق لغة [illegible]

اسمعیل الضیری

٥١

و باشد و عسر اگاه باشد که شوریدگی عقل با گریه و خنده آمیخته باشد یعنی بیمار گاهی بی سببی که مردم هشیار را
از آن باز گریستن آید بخندد و گاه بگرید و این نیز بد باشد و گاه باشد که غشاء دماغ و رگها که اندرو برون
همی آید و این چنان باشد که بیمار پندارد که در زیر او گشاده میشود و گروهی پنداشته اند که خود دماغ
اماس نکند از بهر آنکه سخت نرمست و میگویند هرچه نرم باشد چون دماغ یا سخت چون استخوان آن آماس
نتواند کرد از بهر آنکه کشیده نشود هرچه کشیده نشود ممکن نیست که آماس کند و این پیداست باطل
از بهر آنکه گوهر دماغ با نرمی چرب و لزج است و همه چیزهای چرب و لزج کشیده شود و آماس پذیرد
و استخوان نیز اگرچه صلب است فزونی پذیرد و ببالد و این معنی اندر باب ششم از گفتار نخستین
از کتاب دوم یاد کرده آمده است از آنجا مطالعه باید کرد و گاه باشد که ذات الریه سرسام
گردد بسبب مشارکتی که سینه با دماغ دارد بعصبها که از دماغ بعضلهای سینه فرود آمده است و این سخت
بد باشد از بهر آنکه نشان ضعیفی حرارت و بسیاری ماده باشد و گاه باشد که بسبب سرسام آفت
فم معده و آفت مثانه و رحم باشد بسبب مشارکتی که میان ایشان اند و گاه باشد که سرسام راستین سرسام
دروغین گردد یعنی قرانیطس لیثرغس گردد و لیثرغس بلغت یونان فراموشی را گویند و بتازی نسیان
گویند و گروهی طبیبان سرسام سرد گویند از بهر آنکه سرسام چو آماس گرم را گفته اند لیثرغس
را سرسام دروغین بتاویل گفت و این نیز بد باشد که سرسام بدق باز گردد و باشد که بدیوانگی
باز گردد و هرگاه که اندر سرسام گرانی سرد گردن و سینه و پشت دایم باشد و تشنج و فواق زنگاری
پدید آید بیمار اندر ساعت هلاک شود و اگر قوت قوی باشد یک روز یا دو روز زیستن مهلت
دهد و هرگاه که خداوند سرسام صفرای سرخ بر آرد و قوت ضعیف باشد هم آن روز هلاک
شود و اگر قوت قوی تر باشد یک روز یا دو روز مهلت دهد و اندر بیشتر وقتها بحران قرانیطس
بعرق باشد یا برعاف و گاه باشد که بحران بگون بواسیر باشد که بسیار برود و مردم بیرا از سرسام
نیز خلاص کمتر باشد از بهر آنکه سببی سخت قوی باید تا مردم بیرا از سرسام افتد و طبیعت هم
با سبب قوی بر آمدی نتواند کرد و بعضی گفته اند بسیار باشد که بیماری مانند قرانیطس پدید آید
بی تب از بهر آنکه دماغ و غشاء دماغ آماسیده نباشد لکن خداوند علت بی آرام و جهنده باشد
و حرکتها شوریده کند چنانکه خواهد که بدیوار بر جهد و سخت متضجر و دل تنگ باشد و تشنگی غلبه کند
و دم بدشواری تواند زدن و اگر آب خورد بحلق او فرو نرود و بر اندازد و روی زبان
او سیاه شود و چشمها باز مانده باشد و همه حرکتها که می کرد باطل گردد و قوت یکبار باطل شود
و در حال هلاک شود و بیشتری بخناق بمیرند بعضی روز نخست بمیرند و بعضی چهار روز بمانند در جمله
ازین علت هیچکس خلاصی نیابد و ابو علی سینا گوید همانا سبب این علت تشنجی یا آفتی دیگر
باشد اندر عضوی از اعضاء دم زدن و مشارکت دماغ و غشاء او با آن عضو تا آفت آن عضو
بدماغ باز رسد و این اعراض تولد کند علامتها اندرین علت تب گرم لازم باشد و بوقت بروز
گرمتر شود و هذیان با فواق باشد یعنی سخنهای پریشان بسیار گوید از بهر آنکه آماس اندر دماغ
باشد و عقل بدان سبب شوریده شود و گاه باشد که بسبب دل تنگی و ضعیفی سخن نگوید و گاه باشد



که آواز گسسته شود و سخن آواز نتواند داد و دم زدنی عظیم و با غطیطی مضطرب و بی نظام باشد و سر با
پهلوها که بتازی شراسیف گویند سوی بالا برکشیده شود و خواب مضطرب شود و خوابها شوریده
بیند و گاه باشد که اندر خواب بانگها کند و از خواب شوریده بیدار شود و چشم آلوده و تنگ
باشد و روشنائی نخواهد و زبان درشت و حرکات زبان اندر سخن گفتن مضطرب باشد و گاه
گاه باشد که زبان بگزد و گاه باشد که زبان آماسیده شود و نشان آنکه ماده خونی است و اندر گوهر
دماغ است آنست که چشمها سرخ و بیرون خواسته باشد و اگر ماده صفرا باشد چشم زرد باشد
و هرگاه که سرسام بمشارکت عضوی دیگر افتد نخست بیماری آن عضو و علامات آن بیماری پدید
آید پس سرسام افکند و آنجاکه ماده خونی باشد همه علامتهای سرسام با خنده ها و گاهی بی معنی باشد
و نفس عظیم و اشک از چشم می رود و در نبض می کند و زبان درشت و سرخ باشد و باشد که
سیاه شود و سخن بگرانی و کسلانی گوید و همه علامتهای خون ظاهر شود و آنجاکه ماده صفرائی محض باشد
همه علامتهای صفرا پدید آید چون بی خوابی و درشتی زبان و سوزانی و تیزی تب و زردی چشم و زبان
و بدخوئی و جنگ جستن و خصومت و ... و مانند آن و آنجاکه ماده صفرای سوخته باشد دیوانگی
و آشفتگی و دل تنگی و تیرگی چشم و همه علامتهای سودائی از صفرای سوخته تولد کند ظاهر باشد و هرگاه
که آماس اندر مقدم دماغ باشد بیمار چشم فراز کرده دارد و دو دست پیش از جامه و گاه از دیوار
می کند و دست پیش چشم می جنباند بر سان آنکه کسی که خواهد که مگس را براند یا بگیرد و گاه باشد که
این حرکتها چشم باز کرده کند و هرگاه که آماس اندر میانه دماغ باشد بیمار سخنهای پریشان بسیار
گوید و گاه باشد که بی مراد او اندک اندک بول از وی جدا میشود و گاه باشد که دانسته بول جدا میشود
و رها کند و در جمله نشانهای باطل شدن تمیز ظاهر باشد و هرگاه که آماس اندر مؤخر دماغ باشد بیمار هرچه گوید
و کند هر حال فراموش کند چنانکه گاه باشد که بول خواهد تا بول کند چون بول بیرون آید فراموش
کرده باشد که او خواسته است و هرگاه که آماس اندر همه اجزای دماغ باشد این همه نشانها یکبار ظاهر
گردد و باید دانست که بول خداوند سرسام سپید و رقیق باشد همچون آب و نبض از بهر آنکه آماس
اندر غشاء دماغ باشد و غشاء از جنس عصب است صلب باشد و بسبب صلابت و ضعیفی قوت صغیر
باشد و بسبب تب متواتر باشد و از آن خالی نباشد که موجی باشد از بهر آنکه دماغ نرم و تر است
و غشاء نیز میل بنرمی و تری دارد و گاه باشد که عظیم با متواتر باشد و هرگاه که نبض مضطرب شود یا حرکت
اجزاء رگ مختلف با ارتعاش گردد نشان غشی باشد بگاه آنکه قوت قوی و رگ صلب باشد تا بدان
سبب اختلاف و ارتعاش اندر نبض پدید آید و آنجاکه قوت ضعیف باشد جز نشان غشی نباشد
و گاه باشد که نبض همچون نبض خداوند تشنج گردد و نشان آن باشد که تشنج خواهد کردن و هرگاه که
غشاء آماس اندر غشاء این باشد این علامتها که یاد کرده آمد قوی تر و ظاهرتر باشد و چشمها بیرون
خواسته تر و اندر اندروی بیمار و تر اندرون چشم دردی باشد و گرمی و اگر اندر غشاء صلب
باشد این علامتها کمتر بود و سلیم تر باشد و باید دانست که خشکی طبع اندر تبها تیز و امراض حاده
مقدمه سرسام باشد و همچنین دم زدن عظیم و شتاب و اختلاج اندامها اندر بیماریهای گرم

مقدمهٔ برسام باشد و هرگاه مردم تن درست را چیز بازو و فراموش شود و بی سببی
اندوهمند باشد و خواب مضطرب باشد و خوابها شوریده بیند و سر درد کند و گران باشد
و روی بزردی گراید و از روشنایی دشمن دارد مقدمهٔ برسام باشد و هرگاه که کار ازین
مقدمات در گذرد و اندر برسام خواهد افتاد رگهای سر و چشم پر شود و درد سر پدید
آید خاصه اندر پس سر و چون اندر برسام افتد نخست چشمها سرخ بشود پس اشک آمدن
گیرد و بیشتری اشک از گنج چشم آید و چشمها مالیدن گیرد و هرگاه که بیمار را دردی باشد و از آن
درد غافل شود نشان آن باشد که اندر برسام افتد **علاج** آنجا که علامتهای خون ظاهرتر باشد و
قوت قوی باشد و مانعی نباشد همان روز که عقل شوریده شود و هذیان گوید رگ قیفال بزنند و اگر
همان روز اتفاق نیفتد اندر هفته نخستین رگ باید زدن و اگر قوت قوی باشد هر چند که زودتر
زنند سودمندتر باشد و اگر رگ قیفال نیابند رگ اکحل باید و خون باندازهٔ قوت بیرون کنند
اگر قوت قوی باشد چندان خون بیرون کنند که بیم باشد که غشی افتد و اگر قوت چنان قوی نباشد
کمتر بیرون کنند تا اندر تن چندان خون باشد که طبیعت بقوت آن با علت تواند کوشیدن و صولت
بحران تواند کشیدن و بر تافتن غذاهای تواند داشت و اندر نگاه داشتن از غشی احتیاط
باید کرد و احتیاط آن باشد که طبیب دست بر نبض بیمار دارد تا هرگاه که چندی نبض منخفض میشود
یعنی پست می شود تا مرتعش یا بی نظام شود چنانکه نبضی عظیم باشد و دوم صغیر در حال رگ به بندد
تا از غشی ایمن شود و اگر قوت قوی باشد و برسام قوی روز دوم از پس رگ زدن رگ
پیشانی بزنند و هم چنین اگر قوت قوی نباشد و رگ دست زدن ممکن نشود یا مانعی باشد رگ
پیشانی باید گشادن یا از بینی خون باید آوردن یا بر ساق پای حجامت باید کردن و اگر
حال برسام و تیزی آن حال میانه و قوت میانه باشد و اندر تاخیر رگ زدن خطری نباشد
دو روز یا سه روز تاخیر باید کردن تا رگ پس از قرار گرفتن ماده زنند تا منفعت رگ زدن
بیشتر باشد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر او می باید نهاد بدین **صفت** روغن گل ده درسنگ
گلاب ده درسنگ سرکه پنج درسنگ همه را اندر شیشه کنند و بزنند تا نیک آمیخته شود و
خرقه بدان ترکنند و بر سر او می نهند و لخلخهٔ سردی بویانند بدین **صفت** آب سیب و آب مورد
و صندل و اندکی کافور بهم بزنند و می بویانند و نطولی خنک و نرم سازند از بنفشه و نیلوفر و
بابونه بدین **صفت** بنفشه و نیلوفر از هر یکی دو مشت بابونه یک مشت همه را اندر آب بزنم (?)
اندر آفتابه و آفتابه را سر بپوشند چون پخته شود و حرارت آتش از وی کمتر شود سر آفتابه
بر پیش روی او بگشایند تا بخار آن به بینی او بر شود و اندر طشتی کنند و روغن گل بر سر آن
آب کنند و سر بیمار بر سر آن دارند و چادری بر سر بیمار اندر کشند تا بخار بر او کند (?) شود
و باقی آب آفتابه بر سر او چکانند و اصل اندر نگاه داشتن لخلخه و نطول آنست که اندر
ابتدا علت چیزها که رادع بکار دارند یعنی چیزهایی که مادهٔ علت را باز گرداند تا رگها از
تحف (?) سر بیرون آمدست آماسیده باشد و درد پیرامن ماند که در زمانی اندر باز میشود و

خشک شود و



چیزها نرم کننده و تحلیل کننده با آن یار کنند تا در و قشانده (?) تحلیل کند و اگر در هفته نخستین
رگ زدن اتفاق نیفتاده باشد یا قوت ضعیف بوده باشد یا مانعی دیگر بوده باشد شکم بحقنهای
نرم باید راند **صفت** حقنهٔ نرم بگیرند کشک جو ده استیر نیلوفر و بنفشه از هر یک یک استیر
عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درسنگ همه را اندر ده من آب بپزند تا به یک من
باز آید بپالایند و مقدار پنجاه درسنگ از وی بستانند و یک استیر شکر سرخ اندر وی گدازند
و یک استار روغن بنفشه بر چکانند و بزنند تا آمیخته گردد و هم گرم بکار دارند و اگر حقنه
از گلاب و روغن گل سازند روا باشد و اگر آب خوشی و روغن زیت تازه بهم بزنند
و حقنه کنند روا باشد و اگر حقنه ممکن نشود اگر آب میوها خرما هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه
جوشیده باشد و خیارشنبر و شیرخشت اندر وی حل کرده باشند بدهند تا طبع نرم شود و اگر
شیرخشت حاضر نباشد عوض آن شکر کنند و اگر هر شبی سی درسنگ خرما هندی و سی عدد
آلو سیاه بکار دارند و جهت درسنگ شکر اندر آب کنند و بامداد از بیرون سه دگسته (?)
و بپالایند و بدهند صواب باشد و شبانگاه وقت خواب ده درسنگ اسبغول و بقدر (?)
درسنگ شکر اندر آب انار ترش و شیرین بدهند بهر طریقی که ممکن گردد ماده را از سر فرود
باید کشید و طریق آن سه است یکی آنکه پای بیمار اندر آب گرم می مانند بامداد و شبانگاه خاصه
اگر اندرین آب بابونه و بنفشه و سبوس پخته باشند دوم آنکه ازین را انها تا قدم همی بندند
شلوار بندها و نوارها نرم چنانکه بیمار را از رنج بستن آگاهی باشد والمی یا بی المی معتدل و یکساعت
اندر آب گرم نهند پس بگشایند و گشادن از جانب قدم آغاز کنند و گشتن ازین را ... سیوم
مجمع بر فصلها ساق و بر کف پای بر می نهند این هر سه آن ساعت صواب باشد که تیزی تب
گذشته باشد و نوبت بآخر رسیده خاصه اگر تب اول و آخر و تیزی و آهستگی پیدا باشد و اگر پیدا
نباشد از پس روز دوم هر وقت این تدبیر بکنند روا باشد و اندر ابتدا بیماری غذا باز
باید گرفت و بر آب انار ترش و شیرین یا اندر ازکی جلاب یا سکنگبین شاده ممزوج با
آب سرد یا با گلاب اقتصار باید کردن و اگر هنوز طبع خشک باشد شربتهای نرم کننده باید داد
چون شراب بنفشه یا شراب نیلوفر اندر آب انار یا آب کدو یا آب خربزه بدهند و اندر
جلاب یا شراب آلو یا آب میوها باشکر و از پس یک روز یا دو روز اندکی کشکاب
رقیق باید داد و اندکی سکنگبین و قوت را نگاه باید داشت چنانکه اندر باب چهارم و پنجم از جزو
دوم از گفتار سیم یاد کرده آمده است آن فصلها اینجا باز گفتن دراز گردد اندر بلغم هر علاجی که
کشکاب باید داد و قوت را نگاه باید داشت هر دو باب که یاد کرده آمد مطالعه باید کردن و جای
خواب او خانهٔ خوش هوا و اندر تاریکی و روشنی معتدل باید و ساده و بی رنگ و تصاویر
باید از بهر آنکه نظاره رنگها و صورتها حریص گردد و نظر او اندر آن بماند و بسیاری نظر اندر آن
دماغ او را رنجانه و نزدیک او کسانی باید که او را دوست باشند و او را دیدن ایشان خوش با
ایشان خوش آید و از ایشان حشمت دارد و پیش او میوها و اسفرمها خنک نهاده باشند

شیاف سازند از بنفشه و ... 
و اگر شیاف ممکن نباشد

علاج المقابله

چون سپستان و بنفشه و نیلوفر و غیران و جهد باید کرد تا او را بخوابانند و بنگرند اگر قوت او قوی
باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلی کنند و اگر ... ضعفی باشد افیون نزدیک او شاید
برد از بهر آنکه افیون قوت ضعیف را در حال فرو میراند لکن شراب خشخاش باید داد
باندکی تخم خشخاش با تخم کوک اندر کشکاب باید پختن مانند آنچه دی از کوک بر سر او باید
نهاد یا بطولی باید ساختن از بنفشه و نیلوفر چنانکه هم اندرین باب یاد کرده آمده است و اندر
نطول اندکی پوست خشخاش اندر پختن تا بخواباند و باندازه او بابونه تا مضرت خشخاش
بازدارد و تحلیل کند و هرگاه که بیمار حرکتها مضطرب کند و ازان رنجور شود اگر خواهند که او را
ببندند صواب باشد و هرگاه که بیمار بسبب شوریدگی و بیهشی یا سبب آنکه حس او ضعیف گشته
باشد بول کردن فراموش کند روغن زیت نیم گرم بر زهار او و ... ازان طلی کنند و اسفنج
بر زهار او نهند و باهستگی فرو مالند و بفشارند تا بول بیرون آید پس اگر بدین طریق بیرون
نیاید نطولی سازند از بابونه و اکلیل ملک و بر زهار او می چکانند تا بول بیرون آید و اگر علت گران
تر باشد و مدت دراز گردد و برسام مانند سبات باشد و آرا امید کی فزودن از حرکت
باشد چیزهای سخت سرد ازوی دور باید داشت خاصه خشخاش و از پس هفت روز
اندر نطول پودنه و سداب و مام و اکلیل الملک اندر باید فزود و بر سر او لعاب تخم کتان
و روغن زیت بهم آمیخته بر می باید نهاد و همه اندامها او بروغن نیم گرم کرده چرب باید داشت
و باید دانست که گاه باشد که علت زایل گردد و تب گسسته شود و بیمار هنوز سخن پریشان گوید
بنگرند اگر قوت قوی باشد شیر زن بر سر او میدوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان بر دوشند
و از پس بر دوشیدن سر او بشویند بطولی معتدل که اندروی بنفشه و بیخ سوسن و بابونه
و غیر آن پخته باشند و فایده شستن بدین نطول آنست که تا شیر بر سر او خشک شود و
مسام را ببندد و باقی ماده بدین نطول تحلیل پذیرد و غذای خداوندان این علت مزورها آب غوره
و طفیشل از ماش مقشر یا از عدس و ساق چغندر و برگ اسپاناخ شیرین کرده و ماهی تازه خرد
پیرگ و مانند این باشد و آنجا که ماده بیماری صفرای محض بود و علامتها آن ظاهر تر باشد بنگرند اگر
صفرا تیز گشته است و عفونت پذیرفته نخست تسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت
پذیرفته باشد تدبیر استفراغ باید کرد و ترتیب علاج بدین گونه است باید ساخت که بامداد
وقت صبح شربتی آب شراب غوره یا سکنجبین یا شراب ریواج یا شراب ترشی ترنج یا شراب
لیمو یا شراب انار بدهند و اگر طبع نرم نباشد شراب آلو یا آب آلو و آب تمر هندی اندر
جلاب بدهند و از پس دو ساعت شربتی کشکاب دهند و اگر صفرا سخت تیز از بن باشد آب
کدو دهند یا آب خربزه هندو صفت آب کدو کدوی شیرین بستانند و اندر خمیر گیرند و خمیر از
آرد جو کنند و اندر تنوری نیم گرم نهند بر خشتی و بگذارند تا خمیر پخته شود و بردارند و خمیر از وی باز
کنند و آب او بیرون کنند صفت آب خربزه هندو او را سوراخ کنند و بکارد پاره پاره کنند و شکر
سوده اندر عصاره کنند و او را اندران عصاره نگون نهند تا آب از وی بچکد و شکر بگدازد





و شراب خشخاش و شراب بنفشه اندرین علت موافق باشد و وقت نیم روز شراب خیار ترش
دهند یا سکنجبین و آنجا که غذا حاجت باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناج و مزوره ماش پوست کنده
با کوک و اندکی کشنیز و مزوره خیار همه بروغن بادام و از آب سرد که بغایت سردی باشد و از جمله
شربتها آب سرد بباید نوشید و خون گرفتن بیرون باید کرد و باید دانست که فرق میان علت خونی
و صفرایی آنست که اندر علت صفرایی تدبیر تسکین باید کرد و اگر ترشی خواهد طفیشل سازند از
عدس مقشر با آب غوره و اندر خونی با سکنجبین تحلیل همی باید کرد و اندر شربتها سرد و آب سرد
بغایت دلیری نشاید کرد که اندر علت صفرایی شاید کرد و اندر علت صفرایی تدبیر آنکه بیمار بخسبد
هم باید کرد و شراب خشخاش و مزوره از ساق کوک و برگ کوک موافق باشد اندرین باب
و آنجا که بحقنه حاجت افتد حقنه نرم باید کرد چون روغن گل اندر کشکاب صفت حقنه نرم که حرارت
و تشنگی بنشاند کشکاب بیست درمسنگ لعاب اسبغول ده درمسنگ روغن کدو یا روغن
گل ده درمسنگ سپیده دو خایه مرغ همه را بهم بزنند و بکار دارند صفت حقنه دیگر بگیرند بنفشه
خشک و تخم خطمی و کشک جو و سبوس گندم از هر یکی یک مشت همه را اندر ده من آب بپزند
تا به نیمه باز آید آنگه بپالایند و مقدار معتاد و ... بگیرند و پنج درمسنگ شکر سرخ و پنج درمسنگ
روغن بنفشه اندر افکنند و بکار دارند و آنجا که بمسهل حاجت آید مسهل از بنفشه و تمر هندی و شیرخشت
سازند و اگر از سعال رنجی باشد از بنفشه و نیلوفر و سپستان و تخم خطمی و خیارشنبر و شیرخشت
سازند و اگر پس از استفراغ هنوز حرارتی قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی
باشد خرقه کتان تر کرده بگلاب و اندکی کافور بر جگر و سینه او می نهند و روغن گل و گلاب
و اندکی سرکه بهم بزنند و بر سر او می نهند و او را که بی خوابی باشد و سخن پریشان گوید نطولی
از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کوک پخته بر سر او می باید
ریخت و هر شب ناف و مقعد و کف پایهای او و بینی او بروغن مغز کدو و شیرین و روغن بنفشه چرب
همی باید کرد و شیر زنی که دختر دارد اندر بینی چکانیدن و شراب خشخاش دادن و بابونه
و شاهسفرم و کشک جو و بنفشه اندر آب همی پزند و پایهای او اندران آب همی نهند و بدان آب
همی شویند و اگر آماس گشتن و تب گردن پدید آید باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد رب ...
و رب آبی و رب ریواج و رب غوره و شراب انار و شراب لیمو و سویق حب الرمان
یا رب سیب میدهند و بر معده او ضمادی از عود و زعفران و آب مورد تر و آب سیب و
آب آبی و آب بید بر می نهند و اگر اسهال پدید آید و ضعف آرد اقراص طباشیر با شراب
انار و شراب غوره می دهند و پشت جو با سماق و اندکی بلوط تنک باشد و غذا هم از پشت جو و سماق
و از گاورس با سماق پخته و مغز بادام بریان کرده و اگر عرق بسیار کند و ضعف آرد آب
آبی و آب مورد تر بگیرند و روغن گل با آن بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند تا هر دو آب برود
و روغن ... آن روغن اندر پشت و سینه گشاده بار او همی مالند و اگر روغن گل با روغن بید
یا روغن مورد با آب غوره بهم بزنند و همی مالند روا باشد و آنجا که ماده بیماری سوداوی باشد

وروغن بنفشه

که از صفرای سوخته تولد کند علامتها سوداییان باشد و خیالهای سهمناک بیند و اندر خواب بر سر
و بانگ کند و دل تنگ و سخت ستوهش باشد و دیگر علامتها قرانیطس با آن باشد علاج هر گاه
که حال این باشد تا نشان نضج پدید نیاید حقنه شاید کرد و نه مسهل شاید داد و تا نشان نضج پدید
آمدن شربت سکنجبین ساده تنک همی باید داد با جلاب آمیخته و بشب روغن بنفشه و روغن کدو
و روغن تخم خیار اندر کف پای و ناف و مقعد و بینی همی باید مالید و شیر زنان بر سر او همی باید دوشید
چنانکه بیشتر یاد کرده آمده است و دیگر علاجها مرکب باید از علاجها قرانیطس خونی و صفرائی

## باب دوم

از جزو نخستین از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر بلغمونیا و اسباب و علامات و علاج آن

بلغمونی آماس خونی را گویند که اندر گوهر دماغ افتد و این آماس اندر بیشتر وقتها از خون
تباه و پوسیده تولد کند و بسیار باشد که بسبب صعبی آماس درزهای سر از هم باز شود و شکنجه
دماغ از هم اندر کشیده شود علامتها این علت پنج است سه خاصه و دو شرکتی اما سه خاصه یکی
آنست که چشم و روی بیمار سخت سرخ باشد و چشمها بیرون خاسته دوم آنکه درد سری باشد
صعب چنانکه گویی سر او می شکافند سیوم آنکه جستن شریانها بی هنجار و بی نظام باشد و بر خلاف عادة
باشد و بیشتر بهشت باز افتد لیکن نه شکل خواب و دو شرکتی یکی آنست که گاه باشد که بسبب
مشارکه غشاء دماغ با گوهر دماغ فواق تولد کند دوم آنکه بسبب مشارکه معده با دماغ مشغول گشتن
وقی پدید آید علاج باید دانست که علاج این علت علاج قرانیطس خونی است لیکن استقصا و
مبالغت اندرین بیشتر باید کردن خاصه اندر رگ زدن و رگ زیر زبان زدن و رگ پیشانی
از پس آنکه رگ قیفال زده باشد سخت سودمند باشد والله اعلم بالصواب

## باب سیوم

از جزو نخستین از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صبار و دیوانگی و آشفتگی و اسباب و علامات و علاج آن

صبار اندر لغت [illegible] دیوانگی و آشفتگی با [illegible] را گویند که با برسام تر باشد که از صفرا
محض سوخته تولد کند علامتها صبار را از هفت چیز باید جست یکی از خواب و احوال آن دوم
از چشم و احوال آن سیوم از سخنها چهارم از حرکات و افعال او پنجم از تب و اعراض
آن ششم از نبض و نفس هفتم از دردها که پدید آید اما آنچه از خواب و احوال آن باید جست
آنست که خواب کمتر کند و اگر بخسپد خوابی مضطرب باشد و خوابهای شوریده بیند و اندر خواب
بترسد و بجهد و آنچه از چشم و احوال آن باید جست آنست که چشمها سرخ باشد و با اضطراب
حرکات و چشمها بگرانی گشاید و بچشمی ماند که خاشاک در افتاده باشد و بی خواست او از یک
چشم او اشک همی رود و آنچه از سخنان باید جست آنست که سخنها بیهوده گوید و آنچه گوید فراموش
کند و هر چه از وی پرسد و با وی گویند جواب او جواب آن سخن نباشد و جدا نماند و تا آخر
سخن کمتر گوید و گفتن و شنیدن دشمن دارد و آنچه از حرکات و افعال او باید جست آنست
که از نخست سخت متحرک شود و آشفته باشد و با آخر آرامیده تر شود چنانکه چشمها بگرانی گشاید



و بر [illegible] از جا به دکان و از دیوار رهیدن گیرد و آنچه از تب و اعراض آن باید جست آنست که تب
سخت سوزان باشد و زبان درشت و دهان خشک باشد و آنچه از نبض و نفس باید جست آنست
که نبض نخست سریع و قوی باشد و با آخر ضعیف و صغیر و صلب باشد و سبب صلبی غایت خشکی
باشد و نفس نیز سخت عظیم و متواتر باشد و با آخر تواتر بر جای باشد لکن عظیمی بسبب ضعف کمتر شود
و آنچه از دردها باید جست آنست که درد پس گردن دردی مبهم آید چنانکه گویی رگهای او کشیده میشود
و سبب آن بسیاری بخار باشد و سبب آمدن آن بخار بدماغ علاج اصل اندر علاج این علت تسکین
صفراست و تدبیر با تری فزاینده فرمودن و دست و پای بیمار بسته داشتن تا اضطراب کمتر
تواند کردن و آنچه اندر تسکین صفرا و تری فزودن باید اندر باب نخستین اندر علاج قرانیطس صفرائی یاد کرده آمد

## باب چهارم

از جزو نخستین از کتاب ششم از گفتار نخستین اندر [illegible] و حمره که بر گوهر دماغ افتد

[illegible] قوی با بیرون باشد و حمره آماسی است صفرائی علامتها این علت را سه علامت است یکی آنست
که اندرون سر دردی و سوزشی قوی باشد دوم آنکه پوست روی زرد باشد از بهر آنکه حرارت
میل باندرون سر دارد و رنگ روی و رنگ چشم بدین سبب زرد باشد پس یکبار
زردی کم شود و چشمها سرخ گردد و لیکن اندر بیشتر حالها بسبزی و زردی میل دارد
سیوم آنکه تب این گرم تر از تب بلغمونی باشد و اعراض این از اعراض آن قوی تر و دهان
سخت باشد لکن اندر آن گرانی نباشد که اندر بلغمونی باشد از بهر آنکه ماده این صفرا باشد
و صفرا سبکترین اخلاطست و بیشتر چنان باشد که روز سیوم بکشد پس اگر از آن بگذرد
امید خلاص پدید آید علاج علاج این علت علاج صبار است بعینه و کودکان را این علت بسیار افتد
علامت این آن باشد که نخست سر او که جایگاه مغز است چون فرو نشسته شود و چشمها در
اندر افتد و کودک تر شود و بشره او خشک باشد علاج وی آنست که سپیده خایه مرغ با روغن
گل بهم بزنند و سر را سترده بر سر او می نهند و هر ساعت که گرم شود بر دارند و دیگری بر نهند و آب
برگ خرفه و گشنیز تر و آب کدو فشارده و آب کوک بار و روغن گل همچنین همی نهند سود دارد والله اعلم

## باب پنجم

از جزو نخستین از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر لیثرغس و اسباب و علامات و علاج آن

لیثرغس برسام سرد را گویند و این لفظ یونانیست و ترجمه او بتازی النسیان است و نسیان
فراموشکاری باشد و اهل یونان این علت را این نام از بهر آن کردند که نسیان از لوازم
این علت است و سبب این علت بخاری غلیظ باشد که از بلغمی غلیظ بر خیزد و این بلغم از بسیار
خوردن چیزهای سرد و میوه های تر و بسیار خوردن شراب و از ناگوار شدن طعام بسیار تولد کند و ماده
این علت نه اندر گوهر دماغ باشد و نه اندر غشاء دماغ لیکن اندر گذرگاه دماغ باشد از بهر آنکه
بلغم غلیظ و بخار او اندر غشاء دماغ خود را جای نتواند کرد از بهر آنکه غشاء صلب تر از وی باشد
و اندر گوهر دماغ هم گذر نتواند کرد و خود را جای نتواند کرد از بهر آنکه ماده نرم و غلیظ اندر جسم نرم و [illegible]

خشک

عفونت

سرسام سرد

بیجه کند نتواند کرد لیکن گاه باشد که اندر مدت دراز اندک اندک تشرب کرده باشد یعنی اندر خورد
باشد و این چنان باشد که غشاء دماغ با گوهر دماغ اندر مدت دراز بدین بلغم غلیظ آغشته شود
و آنرا اندر خورد علامتها این علت را چهارده علامت است دوازده خاصه و ویژگی و دو عارضی
اما دوازده خاصه یکی آنست که درد سر آهسته باشد از بهر آنکه ماده نرمست لیکن سر گران
تر باشد از بهر آنکه ماده بلغم غلیظ است دوم آنکه تب آهسته باشد هم بدین سبب و باشد
که تب هم چنان باشد که گمان افتد که تب نیست لیکن اما لیثرغس این از خلط عفن تولد کند بی تب
نباشد و فرق میان لیثرغس و سبات اینست که لیثرغس بی تب نباشد بسبب اما لیثرغس و
سبات بی تب باشد و گاه باشد که اندرین تب اطراف عرق کند سیم آنکه خواب او
گران باشد و اندر بیداری چشم بر هم نهاده دارد اگر آواز دهند چشم باز کند و زود فراز کند
چهارم فراموش کاری چنانکه هرچه گوید یا شنود در حال فراموش کند پنجم کسلانی از جواب
سخن و غیر آن تا بدان حد که گاه باشد که دهان باز کند و باز کرده ماند ششم نبض متفاوت بطی و
موجی و نفس بطی و ضعیف و گاه باشد که بسبب بسیاری ماده نفس تنگ شود هفتم آنکه تاوب
بسیار کند یعنی دهان فراخ باز میکند چنانکه مردم ملول و خواب آلود کنند هشتم آنکه زبان سپید
باشد نهم آنکه آب دهان بسیار شود دهم آنکه بسبب آماس عقل او شوریده باشد و تمیز کمتر
باشد یازدهم آنکه بول همچون بول خر باشد دوازدهم آنکه خفتن او بر بستر و خواب چنان باشد که
بجانب پای فرود آید این دوازده علامت است که لیثرغس بی این نباشد اما دو علامت شرکتی
و عارضی یکی آنست که گاه باشد که بیمار بسبب مشارکت معده با دماغ قی کند بی تکلف دوم آنست
که گاه باشد که دست او بلرزد بسبب مشارکت عصبها با دماغ و گاه باشد که لیثرغس سوداوی باشد
و علامت این آنست که درد سر قوی تر باشد و بیمار دل تنگ باشد و سخن بهشیانه بسیار گوید و
نظر او همچون نظر متحیری باشد اگر ماده اندر غشاء دماغ باشد سبات قوی تر باشد و حرکات آهسته تر
و زبان اندر هر دو نوع سپید باشد علاج اولیتر آنست که نخست ماده از دماغ باز دارد بطلیها چون
سرکه و گلاب و روغن گل و قرصها بدان تر می کنند و بر سر او می نهند مدت دو روز و دی بیاید
روز سیم سرکه عنصل کنند و اندکی جند بیدستر بادی بیامیزند و از پس چهار روز حقنه تیز کنند تا ماده
را از دماغ فرود آرد صفت حقنه تیز تخم حنظل یک جزو تخم معصفر دو جزو بزر الانجره یک جزو
پودنه دشتی یک دسته کوچک پوست بیخ کبر یک جزو همه را اندر یک من و نیم آب بپزند
تا سنگ باز آید و بپالایند مقدار ده استار از وی بگیرند و ده درسنگ آب کامه نبطی
و نیم درسنگ روغن زیت بر افکنند و بکار دارند و اگر بعوض حقنه شیافی یا حمولی سازند
هم روا باشد و اگر … شود و بحقنه و شیاف میسر نشود ایارج فیقرا ساده و حب الصبر
سودمند باشد و اگر با هر درسنگی ایارج فیقرا دانگی تخم حنظل ترکیب کنند سخت نافع باشد
و اگر دانگی نیم تخم الحنظل کنند و دانگ نیم افتیمون و دانگی مقل و درم سنگی ایارج فیقرا قوی تر
و نافع تر باشد و اندرین مسهل بعوض افتیمون هلیله کابلی کنند و دانگی مصطکی زیادت کنند روا باشد



و استفراغ بدین چیزها آن وقت شاید کرد که تب سخت گرم نباشد و از عادت بیمار معلوم
باشد که بدین چیزها استفراغ افتد و اگر دانند که در حال تن درستی قی کردن بر وی
آسان بوده است نخست بتدبیر قی مشغول شود پس دست بدین چیزها زنند و تدبیر قی بدین
گونه کنند داروی قی شبت و ترب اندر آب بپزند و بپالایند و سکنگبین عسلی با آن آب بیامیزند
و اندکی نمک هندی در افکنند و بدو دهند تا بخورد و پر مرغی چرب کنند و بر … و
ایارج فیقرا آلوده کنند و حلق او فرو کنند تا مادت علت قی بر اندازد و از پس آنکه معده
را بقی و با ایارج فیقرا پاک کرده باشد سکنگبین و مصطکی می باید داد و معجونهای که رطوبت را کم
کند اندرین وقت سخت نافع باشد خاصه معجون بلادر و تیادریطوس و هرچه رطوبت را بادرار
بول کم کند هم نافع باشد و جایگاه خواب او از اول بیماری تا آخر بیماری خانه روشن می باید و بوی
آوندها از همی باید داد و او را بیدار داشتن و اگر در خواب شود بالحاح بیدار کردن و موی
او کشیدن و … کنند تا بیدار شود و بند گشادها و جمله اندامها و دهنهای گرم می مالیدن چون روغن
بان و روغن سوسن و مانند آن و اگر غسل و … و فوتنج و نطرون و تخم انجوده و تخم … بار روغن
زیت یا فربیون همی مالند سخت نافع باشد و … سکنگبین که از سرکه عنصل کرده باشند و … و
دشتی و … سعتر اندر ریخته سخت نافع باشد و ضمادها محلل بر سر نهادن سخت نیک باشد
ضماد مفصل … این چنان باشد که عنصل … اندر هاون سنگین … کنند و بکوبند نرم و بر سر
… کنند و بر سر و پیشانی طلی می کنند و اولیتر آن باشد که … ضماد بر پای و ساقها و … بر نهند تا ماده
را از بالا فرود کشد و تحلیل کند ضمادی دیگر جند بیدستر بگیرند و … با شراب انگوری بسایند
و طلی کنند ضمادی دیگر … و پودنه دشتی و سعتر و … خشک بگیرند … استار است بکوبند و بر
نرم … و بسرکه عنصل تر کنند و طلی کنند و عطسه آوردن بکندس و فلفل و مانند آن سود دارد و هر گاه
که مدت دراز شود و مزاج سرد باشد و رعشه پدید آید و خواهند که استفراغی کنند از چهار دانگ
جند بیدستر بوزن زر و دانگی سقمونیا با گرمسهلی سازند و اگر معاودت تب اندیشه کنند تبدیل
مزاج ساعت باید کرد و جند بیدستر بی سقمونیا باید داد و اگر مسهلی غیر ازین حاجت آید می سازند
از ایارج فیقرا و تخم حنظل چنانکه اندر اول این باب یاد کرده آمده است و هم بدان شرط دهند و
هر وقت که مسهل داده باشند هر ساعت تقاضا بر خواستن می باید کرد و یادی باید داد
… نمودن تا بحاجت برخیزد و تکلف کند و موی سر باز کردن و … گرم کرده اندر خرقه
بر سر او نهادن تا دماغ را گرم کند و تریها را بگدازد و تحلیل کند سخت صواب باشد و پیوسته
استفراغی می باید کرد بچیزی که رطوبت … بول … دفع کند یا بحقنه رطوبتها دفع کردن و غذا
نخود آب با سعتر و دارچینی و کرویا و … با عسل و روغن بادام و اگر شکاب حاجت آید
نخود و گنجشک … و اندکی زوفا و برگ کرفس تر یا پودنه کوهی بکجا بپزند و اگر تب گرم تر
و ظاهر تر باشد گنجشک جو تنها بپزند و اگر گنجشک جو و کرفس بکجا بپزند و با عسل و روغن بادام دهند
روا باشد و هر وقت که طعام خورده باشد یک ساعت … ساعتی تمام … تا … طعام …

باب ششم

از جزو نخستین از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر سبات سهری و سهر سباتی و اسباب و علامات و علاج آن

سبات سهری و سهر سباتی دو نوع بیماریست هر دو مرکب از قوانیطس و لیثرغس و ماده هر دو مرکب
از صفرا و بلغم آنجا که صفرا غالب باشد علامتها قوانیطس ظاهرتر باشد و سخن بهشانه بیشتر گوید
و غنودن باشد و خواب آن را سهر سباتی باشد و سبات بیماری غنودن باشد و سهری خواب
و بسیار مردم باشد که اندر تن او خلطی بد باشد لیکن نابیدار و نشسته باشد خلط آرمیده باشد
هر گاه بغنود و قصد خواب کند و کشیده حرارت غریزی ز اندرون تن او بهضم و برانیدن اخلاط
مشغول گردد لیکن قوت حرارت او بدان کار وفا نتواند کردن جز آنکه خلط را بجنباند و بخار با
برانگیزد و آن بخار با بر سر او برآید زود و بیدار شود و هر چند که خواهد که بخسپد خوشش نتواند
خفت و غنودن و آرزوی خواب باشد لیکن از غنودن راحت نیابد و از خواب نشود
و این هم از نوع سهر سباتی باشد و این حال خداوند مزاج خشک را بیشتر افتد و آنجا که بلغم غالب
باشد علامتها لیثرغس ظاهرتر باشد و این را سبات سهری گویند غنودن و خواب قوی تر از آن
باشد لیکن اگر بیدار شود و هر گاه که چشم گشاید زود فراز کند و گاه باشد که یک چشم او گشیده
باشد چنانکه چشم تمام فراز کرده نباشد و شکل خفتن او همچون شکل خفتن خداوند لیثرغس باشد و اگر علت
سخت قوی باشد شربت بحلق او اندر بماند و باشد که از خوردن آب و این علامتی سخت بد باشد
و گاه باشد که بول و براز او باز گیرد یا سخت اندکی آید و نفس تنگ شود و احوال او با حوال اختناق
رحم ماند لیکن اندرین علت بر بیمار تکلف سخن گفتن و جواب دادن توان کردن و اندر اختناق رحم
اندر حال اختناق این تکلف نتوان کرد و فرق دیگر آنست که اندر اختناق روی و چهره بیمار بد حال
و دلبش باشد و اندر سبات چشم و روی هیچ نباشد و آنجا که علامتها لیثرغس ظاهرتر باشد رنگ
روی او بکبودی گراید همچون رنگ ارزیز و نبض خداوند سبات بسبب آماس از نبض لیثرغس
قوی تر باشد و از نبض قوانیطس ضعیف تر و نبض اختناق رحم با تمدد و تشنج و بی قوت باشد
و نبض سباتی بی تشنج و تمدد باشد و قوت ساقط نباشد علاج علاج مشترک آنجا که ممکن گردد نخست
فصد است پس حقنه و نگاه باید کرد اگر سبب علت امتلاء طعام باشد و معلوم گردد که طعامها غلیظ
بسیار خورده است قی باید فرمود و معده پاک کردن و غذا باز گرفتن و اگر سبب امتلاء شراب
و مستی متواتر باشد هیچ علاج نباید کرد تا مستی زایل گردد پس علاج خمار باید کرد و تدبیر
شربت و حقنه و نطول و غیر آن مرکب باید کرد از آنچه اندر علاج قوانیطس و لیثرغس یاد کرده آمده است
تصرف آن بر طبیب باشد چنانکه مصلحت بیند تصرف می کند در جمله آنجا که علامتهای قوانیطس ظاهر
تر باشد حقنها باید کرد که میل بنرمی دارد و نطول از برگ بید و بنفشه و بیخ سوسن و کشک جو و بابونه
و اکلیل الملک و شبت باید ساخت و آنجا که علامتهای لیثرغس ظاهرتر باشد باید که میل بتری دارد
باندازه حاجت و اندر نطول که یاد کرده آمد برگ غار و سداب و پودنه و زوفا و جندبیدستر و
سعتر زیادت باید کرد و آنجا که هر دو خلط برابر باشد اندر نطول بیشتر از شیح و مرزنگوش زیادت



زیادت باید کرد و چون علت اندر انحطاط افتد هر چه میل بسردی دارد
از وی باز باید داشت و تدبیر با لطیف کننده باید کرد والله اعلم

باب هفتم

از جزو نخستین از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر اخذه و علاج آن

این علت را اطبا اخذه گویند و شخوص نیز گویند و جمود نیز گویند و معنی اخذه گرفتن باشد و
شخوص چشمها باز ماندن باشد و جمود فسردن باشد این علت را بدین نامها از بهر آن گویند که ناگاه
حس و حرکت مردم بود گرفته شود چنانکه اگر بر پای باشند یا نشسته یا خفته یا اندر کاری باشند
چون این علت بدو آید چشمها باز کرده بماند و اگر خفته باشد چشمها فراز کرده بماند و ماده این علت اندر جزو
بازپسین دماغ باشد لیکن بسبب مشارکت همه اجزای دماغ بازماند و بدین سبب است
که حس و حرکت جمله باطل گردد و نبض بطی باشد و صلب از بهر آنکه ماده سرد و خشک باشد علاج
بباید دانست که علاج این علت همچون علاج لیثرغس باید کرد الا آنکه علاج این قوی تر باشد از بهر آنکه
ماده این علت خلط سوداوی باشد و ماده لیثرغس خلط بلغمی و خلط سودا عسرتر باشد از خلط بلغم اما نخست
حقنه تیز باید کرد صفت حقنه بگیرند تخم حنظل و افتیمون از هر یک یک مشت بسفایج دو مشت بابونه
دستی یک دسته بزند چنانکه رسم است و بپالایند و آنرا با روغن بابونه بکار دارند و اگر
کرتر باید یک درسنگ نمک هندی و ده درسنگ آبکامه و سه درسنگ بوره و ده درسنگ
فانید ترکیب کنند و ترکیب همه دارو ها باندازه قوت بیمار و در خورد مزاج او و عمر و عادت او
باید کرد و ضماد ها که اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمده است بکار باید داشت چون حس و حرکت بدو
باز آید بنگرند اگر حاجت آید حبی بسازند از ایارج فیقرا و غاریقون و تربد و افتیمون و نمک هندی
باندازه حاجت و اگر مطبوخی سازند که اندروی افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس پخته
باشد صواب باشد و چون علت اندر انحطاط افتد شربت سکنگبین عسلی دهند و بجای آب ماء العسل
دهند و طعام آنچه بدین لایق باشد و اگر بسبب استفراغ یا بسبب تیزی حقنه بی خوابی پدید آید
روغن بنفشه نیم گرم بر سر او می نهند یا نطولی سازند از بابونه و شبت و اکلیل الملک و گل سرخ
و تخم کوکنار و پوست خشخاش بر سر او می ریزند چنانکه رسم است والله اعلم

جزو دوم

از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر بیماریها که بسبب گرد آمدن خلطی بد یا بخاری بد باشد اندر دماغ و این جزو هفت باب است

باب نخستین

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر مالیخولیا و اسباب و علامات و علاج آن

نخست بباید دانست که طبیبان نام این علت مالیخولیا میگویند از پس لام نون و گروهی مالیخولیا
از پس لام یا و این نام یونانیست تا تحقیق این دشخوار توانیم داشت و الواکبر الطاری گوید مولی
سودا است و خولیا نام خلطی است چون خواستند که گویند خلط سودا گفتند مالیخولیا و خداوند
این علت را مالیخولی گویند بدین تفصیل درست آن باشد که مالیخولیا گویند از پس لام یا و اما این علت

علتی سودائی است و خداوند این تفصیل ممکن باشد که مالیخولیا گویند علت همیشه از هر چیزی ترسان
باشد و به اندیشش دائم و مند باشد و سبب اینهمه آنست که اصل این علت از دماغ است
و هرگاه که از دماغ علتی پدید آید افعال قوتها و دماغی بدان سبب باطل گردد یا ناقص یا مضطرب
و مرض دماغ از دو وجه تواند بود یکی از آن وجه که دماغ عضوی متشابه الاجزاست یعنی عضوی
یکسانست ممکن است که اندر وی مرض یکسان افتد چنانکه اندر دیگر اندامها که آلت کارهاست
افتد و کار آن اندام یا باطل شود یا ناقص یا مضطرب اما مرضها یکسان تغیر مزاج باشد و هرگاه
که مزاج دماغ بگردد مثلا خشکی بر وی غلبه کند بی خوابی پدید آید و اگر با خشکی گرمی نیز غلبه کند عقل شوریده
شود و اگر سردی و خشکی غلبه کند آفتها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است تولد کند و اگر تری
غلبه کند خوابها با زلالها آرد و اگر با تری گرمی غلبه دارد سبات سهری تولد کند و اگر با تری سردی
باشد علت سبات و فراموشی و اندیشهائی و جه تولد کند و مردم کم دان و خرف گردد از جمله
هر جای که مزاج گرم و خشک تولد کند یا اضطراب و بی خوابی باشد و آنچه از مزاج سرد و تر تولد
کند یا خواب بسیار و آرمیدگی باشد مرضها که از خلقت شده باشد و این چنان باشد که خلطی فزوده
اندر تجاویف و منفذهای دماغ گرد آید افعال قوتها و دماغ کمتر گردد اگر خلط اندر اجزای پیشین دماغ باشد
خیالها فاسد گردد و صورتها به تصور افتد که آنرا اصلی و حقیقتی نباشد و اگر اندر اجزای میانه
افتد اندیشها تباه افتد و اگر اندر اجزای پسین دماغ افتد فراموش کاری تولد کند و اگر اندر
همه اجزای دماغ افتد همه افعال دماغ تباه شود و تباهی هر یک در خور مزاج خلط و اندازه
کمی و بیشی آن باشد و مقصود اندرین باب یاد کردن افعال سودا است و خلط سودا دو نوع است
طبیعی و ناطبیعی اما طبیعی دردی خون است و ناطبیعی صفرا سوخته و گاه باشد که سودای طبیعی ناطبیعی گردد
و این دو گونه باشد یکی آنکه با مزاجی سرد پدید آید آنرا افسرده و غلیظ کند یا مزاجی گرم پدید آید که آنرا
بسوزد و احوال این هر دو گونه نیز مختلف باشد از بهر آنکه گاهی ماده گرمتر باشد و گاهی بیشتر
و گاهی فرد و تر و گاهی میان فسردگی نباشد و گاهی سوخته تر باشد و گاهی میان سوختگی نباشد و گاهی اندر
تن دیرتر مانده باشد و گاهی تازه تولد کرده باشد و گاهی عفونت پذیرفته باشد و گاهی با خلطی دیگر
آمیخته باشد و گاهی آمیخته نباشد و از هر نوعی ازین اثری دیگر تولد کند در خور مزاج و حال آن معلوم
شد رست که تخیل و تصور و تفهیم و حفظ فعل نفس است و آلت نفس اندرین کارها دماغ است و روح
نفسانی ... است که اندر تجویفها و منفذهای دماغ است و اگر چه موضع پدید آمدن فعل روح نفسانی دماغ است
معدن تولد او دل است از دل بر آید و بخاراتی که اندر زیر دماغ است اندر آید و آنجا پخته و شایسته
کار بستن قوت نفسانی گردد و آنجا صافی شود پس با جزای میانین آید و آنجا نیز مزاج آن اجزای
گیرد و شایستگی دیگر پذیرد و با جزای پسین آید و تمام گردد و قوت نفس او را در کار آرد و افعال
خویش از وی پدید آرد پس هرگاه که مزاج دماغ بگردد مزاج روح نیز بگردد از بهر آنکه قوت
با خمه دماغ گوهر این روح را تمام نتواند پزانیدن و صافی کردن چنانکه باید و با آنکه قوت دماغ گوهر روح
صافی نتواند کردن خلطهائی که اندر دماغ گرد آمده بود با گوهر روح آمیخته گردد و افعال نفس تباه و مضطرب آید

دوم از آن وجه که اگرچه عضوی متشابه الاجزاست
الت فهم و ذکر و حس و حفظ است و این او که عضوی
آلیست ممکن است که اندر وی مرض آلی افتد

علت

نامها سبب

و گاهی ... باشد

... گردد و ... شود ...

و ... آید و اندر ... پیشین دماغ حاصل شود
و آنجا پخته و شایسته تر گردد



پس دانستیم که این علت تغیر مزاج دماغ است از خلط سودائی و دانستیم که هرگاه که مزاج دماغ
متغیر شود مزاج روح نفسانی متغیر شود از بهر آنکه گوهر نفسانی روشن و شفاف و پذیرنده لونهاست
و خلط سودائی خلطی تیره و تاریک است هرگاه که با روح بیامیزد روح تیره و تاریک کند و هرگاه که
گوهر روح تاریک شد مردم به ضرورت ترسان و بداندیش و ناخوش طبع شوند از بهر آنکه هیچ
چیز منت مردرا ترسانندتر از تاریکی از بهر آنکه اندر تاریکی فرق نتوان کرد میان نیک و بد و چیزها
زیان کار نتوان دید و نتوان شناخت و هیچ چیز شاد کننده تر و ایمن کننده تر از روشنائی
نیست از بهر آنکه نیک و بد توان دید و از آنچه حذر باید کرد حذر تواند کرد و آنچه بایسته باشد
می توان جست و یک معنی دیگر هست و آن آنست که روح نفسانی مناسب روشنائی است
از بهر آنکه گوهر آن روح روشن و شفاف است و تاریکی ضد اوست بدین سبب همیشه روح
روشنائی جوید و از آن راحت یابد و از تاریکی گریزد و از آن ترسد و هیچ فرق نیست
میان آنکه تاریکی از بیرون دماغ مردم باشد و مردم اندر تاریکی مانده و میان آنکه تاریکی از اندرون
دماغ مردم باشد لاکن تاریکی این صعب تر باشد که از اندرون دماغ باشد از بهر آنکه از تاریکی پرهیز نتوان
نتوان گریخت و از تاریکی روح خویش چون توان گریخت و از بهر آنکه خلط سودائی سرد و
خشک است و فعل سردی و خشکی قبض است قوت روح را و طبع مردم را گرفته و باز داشته دارد
از گشاده شدن بدین سبب خداوند این علت ترسان و اندوهمند و ناخوش طبع باشد و هم بدین سبب
گرفتگی و ناخوشی طبع دایم باشد از بهر آنکه چیزی خشک هر اثری که پذیرفت نیک نگاه دارد و دیر
اندر وی بماند بدین سبب هر خیال که او را اندر بر آید و هر اندیشه که کند دیر اندر آن بماند و باید دانست
که اوهام و خیالات خداوندان این علت از بسیار گونه است بعضی را وهم افتد که زود بخواهد مرد
و سخن مرگ گوید و از آن ترسد و بعضی را وهم افتد که او را بخواهند گرفت و بخواهند کشت و بعضی را
وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک
شود و بعضی را وهم افتد که او را ... و سبب آن وهم ماده باد ناک باشد و ماده باد عضو
سبک دارد و بعضی را وهم افتد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب آن خشکی مزاج و خشکی
ماده سودائی باشد و بعضی را وهم افتد که ماری بحلق او فرو شده است و اندر حکایتها پزشکان آورده اند
که زنی را این وهم افتاده بود و بدان سبب بیمار و بد حال شده طبیب آن روزگار او را قی فرمود و داروی
قی داد و بخست از وی پرسید که این حال بتو کی افتاد و چگونه بود زن گفت فلان موضع اندر باغی
خفته بودم ماری بیامد و بحلق من فرو رفت و من آن وقت بیمار شدم که مار فرو رفته بود طبیب گفت
این سخت راستست و این بسیار افتد و بدان موضع ماران باشند و صفت ایشان چنین و
چنین باشد و ماری بگرفت بدان صفت و بکشت و پاره پاره کرد و نهان داشت تا آن ساعت
که وی را داروی قی داد و قی کردن گرفت طبیب آن مار کشته را اندر طشت افگند چنانکه او دید
چون قی تمام کرده بود آن مار بدو نمود تا آن وهم از وی برخاست و علاج پذیرفت و از بیماری برست
و بیشتری اوهام ایشان از جنس کاری باشد که در تن درستی عادت کرده باشند و بدان مشغول

بوده مثلاً اگر لشکری بوده باشد دعوی پادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر حرب و قلعه گشادن
و مانند آن گوید و اگر دبیر اخصی بوده باشد وهم افتد که قوی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند
و او را زهر خواهند داد و اگر دانشمندی بوده باشد دعوی پیغمبری و کرامات کند و سخن خدا
گوید و خلق را دعوت کند جالینوس گوید که مردی را دیدم که علم نجوم دانست و او را این علت
افتاد همیشه ترسیدی که اگر آسمان فرو افتد بر سر مردمان افتد و دستها بر داشته بودی
تا کی فرو افتد دست بگیرد تا بر سر او نیاید و دیگری را دیدم که بتن درستی مرغ فروشی کردی
چون اندر آن علت افتاد وهم او چنان شد که او مرغ گشته است هر بار بازو با بجنبانیدی و بانگ
خروس کردی و دیگری را دیدم که سفال فروشی کردی چون اندر آن علت افتاد وهم او
چنان شد که او سفالین شده است ترسیدی که اگر بر دیوار باز آید بشکند و سبب این
وهم خشکی مایه سودائی باشد و این علت زنان را بیشتر افتد خاصه که حیض ایشان پیش از هنگام باز
ایستادن باز ایستد اولش گوید مردی را دیدم که این علت بود و از هیچ چیز چنان نترسیدی
که از آواز رعد و هر گه آواز رعد شنیدی بیم بودی که هلاک شود و همه قول و فعل او بسلامت بود
جز این و از بهر این کار سردابها و خانها پوشیده و ساخته بود تا وقتی که آواز رعد آید آنجا اندر
شود تا آواز رعد نشنود و دیگری بوده است که همه قول و فعل او بسلامت بود جز آنکه از سنگ
ترسیدی پی آنکه سنگ را دیدی و هرگز از هیچ سنگی مضرتی بوی نرسیده بود و جمله احوال
خداوندان این علت مختلف باشد از دو وجه یکی از بهر محل ماده علت دوم از بهر آمیختن خلطی دیگر
با خلط سودا اما اختلاف احوال که از بهر محل ماده باشد که اگر ماده اندر میان اجزای میانگاه دماغ
باشد که محل فکرت و تمیز است فکرت خرد و تمیز باطل شود و قول و فعل او همه با آفت باشد چنانکه جالینوس
میگوید مردی را این علت افتاد و مسکن او حجره بود که از دریچه آن بکوی نظاره کردی و مردمان نیز
بدو نظاره کردندی و از وی برسبیل فسوس و بازی چیزها خواستندی و او نیز مردمان را
آواز دادی و گفتی چه خواهی تا فرو اندازم هر کسی چیزی خواستندی و برا آنچه بودی بمردم می انداختی
تا روزی ویرا هیچ نماند کودکی پیش او بود آواز داد که هیچ نماند جز این کودک اگر کسی خواهد تا
فرو اندازم و کودک را بگرفت و فرو انداخت و کودک هلاک شد و مردمان غمگین شدند و
فسوس و بازی مردمان ماتم گشت و اگر اندر اجزای پیشین دماغ باشد که محل خیالست خیالها
باطل نماید چنانکه جالینوس میگوید یکی را از طبیبان روزگار این علت افتاد او را خیالها نمودی
و پنداشتی که اندر خانه او جماعتی مطربانند نشسته و ایستاده و بازی میکنند و نای میزنند و دف میزنند و او فرمودی
که آنها را بیرون کنند از بهر آنکه محل تمیز او پاک بود یاد داشت آمدی که او را خیالی باطل افتاده بود
و خرد او بر جای بود و دیگری را از حکیمان روزگار سگ دیوانه بگزید چون اندر گرمابه شد صورت
سگ اندر آب دید بترسید پس از بهر آنکه هنوز آفت بمحل تمیز نرسیده بود با خویشتن اندیشید
که ممکن نیست که اندرین آب و اندرین جایگاه سگ باشد این خیالی فاسد است که مرا می نماید چون
اندیشه خویشتن را دلیر کرد و آب بخورد و از آن آفت سلامت یافت و اگر ماده علت اندر



همه اجزای دماغ باشد خیالها و اندیشهها و قول و فعل او همه تباه باشد و اختلاف احوال که از بهر آمیختن اخلاط
دیگر باشد با ماده علت چنان باشد که اگر خلط صفرا آمیخته باشد خداوند علت خشمناک و تند باشد و اگر
خلط بلغم آمیخته باشد خداوند علت و آزرمیده باشد و اندر کارها شکان همی آید که یکی را
این علت افتاد و همه هوس او آن بودی که مردمان از وی بخندند و خویشتن بر زمین افکندی و
چنان نمودی که بر نتواند خاست و زاری کردی که تا او را یاری دهند تا برخیزد چون کسی دست او
گرفتی تا او را بردارد دامن آن کس را سخت بگرفتی و نگاه داشتی بر سبیل مزاح و بر جامه او
بول کردی تا مردمان بخندند و فسوس کنند و خداوندان این علت را حالی پدید آید که گاه گاه از
کارهای گذشته غایب خبر دهد و از کارها که خواهد بود و راست آید و شناختن سبب آن
بر فیلسوف است بر طبیب نیست و بباید دانست که مالیخولیا علتی دماغی است و بدماغ مخصوص است
لیکن گاه باشد که بمشارکت عضوی دیگر افتد چون معده و سپرز و اگر چه بمشارکت معده افتد مضرت
او دماغی است همچون صرع که اگر چه بمشارکت اعضا دیگر بسیار افتد علت دماغی باشد جالینوس
میگوید معده را با دماغ مشارکتی تمام است گاه باشد که آفت دماغ بسبب مشارکت معده باشد
چنانکه هر گاه که مردم بوی ناخوش یابد یا چیزی بیند که کریه باشد از آن برانگیخته شود و غثیان گشتن پدید
آید و معده اندر آن وقت از حال طبیعی بگردد و این مشارکت بدان دو عصب بزرگ است
که اندر معده فرود آمده است و بدین سبب است که حس معده قوی تر از حس همه اندامها دیگرست
هم جالینوس گوید هر گاه که آفت نخست در معده پدید آید پس بدماغ رسد خداوند علت بهضم
طعام و باد و آروغ و قی و چفسیدن معده راحت یابد دانیم که مبدای علت از معده است این علت را
مراقی گویم و هر گاه که نخست آثار دماغی پدید آید و معده پیش از آن بسلامت بوده باشد دانیم
که مبدای علت دماغ است و مشارکت معده نیست ابو الخیر خمار گوید سبب تولد این علت بمشارکت
سپرز آنست که سپرز خانه سوداست و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از
سپرز بمعده آید بعروقی که میان سپرز و معده اندر گشاده است پس هر گاه که سودا بمعده بسیار تر آید
یا سودای ناطبیعی آید و قوت دافعه معده آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخاری
از آن سودا بر انگیزد و بدماغ آرد و دماغ پذیرای آن باشد این علت را مراقی گویند و بعضی از
طبیبان گفته اند که هر گاه که فرو سوی آنجا که منفذ ثفل است آماسی باشد بسبب آن آماس خلط سودای
از سپرز بمعده آمده باشد بر روده فرو نتواند گذشت و بسبب حرارتی که آنجا باشد بخاری از خلط
سودائی برخیزد و بادها تولد کند و بخار بدماغ بر آید این علت تولد کند مراقی این را گفته اند و
گروهی گفته اند که آماس اندر ماساریقا باشد و این هر دو گروه می گویند دلیل بر آنکه سبب این
علت آماس است آنست که بسیار باشد که طعامی که خداوند این علت خورده باشد از
پس دور و زیر کند از بهر آنکه بسبب آن آماس گذر نیافته باشد و دلیل بر آنکه حرارتی فزونی
آنست که اندر معده او سوزشی پدید آید و طعامهای خشک او را موافق باشد ابو الخیر خمار میگوید
سبب این علت آماس نیست از بهر آنکه معلوم است که آماس گرم اندرین موضع که یاد

که آفت معده بسبب مشارکت دماغ
و گاه بر عکس

معده

بوده مثلا اگر لشکری بوده باشد دعوی پادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر حرب و قلعه گشادن
و مانند آن گوید و اگر دبیر اخصی بوده باشد وهم افتد که قوی قصد گرفتن و کشتن او کرده‌اند
و او را زهر خواهند داد و اگر دانشمندی بوده باشد دعوی پیغمبری و کرامات کند و سخن خدای
گوید و خلق را دعوت کند جالینوس گوید که مردی را دیدم که علم نجوم دانست و او را این علت
افتاد همیشه ترسیدی که اگر آسمان فرو افتد بر سر مردمان افتد و دستها بر داشته بودی
تا کی فرو افتد دست نگیرد تا بر سر او نیاید و دیگری را دیدم که بتن درستی مرغ فروشی کردی
چون اندران علت افتاد وهم او چنان شد که او مرغ گشته است هر بار بازوها بجنبانیدی و بانگ
خروس کردی و دیگری را دیدم که سفال فروشی کردی چون اندران علت افتاد وهم او
چنان شد که او سفالین شده است ترسیدی که اگر بر دیوار باز آید بشکند و سبب این
وهم خشکی مایه سودائی باشد و این علت زنان را بیشتر افتد خاصه که حیض ایشان پیش از هنگام باز
ایستادن باز ایستد اولس گوید مردی را دیدم که این علت بود و از هیچ چیز چنان نترسیدی
که از آواز رعد و هر که آواز رعد شنیدی بیم بودی که هلاک شود و همه قول و فعل او بسلامت بود
جز این و از بهر این کار سردابها و خانها پوشیده و ساخته بود تا وقتی که آواز رعد آید آنجا اندر
شود تا آواز رعد نشنود و دیگری بوده است که همه قول و فعل او بسلامت بود جز آنکه از سگ
ترسیدی بی آنکه سگ را دیدی و هرگز از هیچ سگی مضرتی بوی نرسیده بود و در جمله احوال
خداوندان این علت مختلف باشد از دو وجه یکی از بهر محل ماده علت دوم از بهر آمیختن خلطی دیگر
با خلط سودا اما اختلاف احوال که از بهر محل ماده باشد که اگر ماده اندر میان اجزای میانگاه دماغ
باشد که محل علم و تفکر است فکر و تمیز باطل شود و قول و فعل او همه با آفت باشد چنانکه جالینوس
میگوید مردی را این علت افتاد و مسکن او حجره بود که از دریچه آن بکوی نظاره کردی و مردمان نیز
بدو نظاره کردندی و از وی بر سبیل فسوس و بازی چیزها خواستندی و او نیز در دهانها [illegible]
آواز دادی و گفتی چه خواهی تا فرو اندازم هر کسی چیزی خواستندی و بر آنکه بودی مردم می انداختی
تا روزی وبرا هیچ نماند کودکی پیش او بود آواز داد که هیچ نماند جز این کودک اگر کسی خواهد تا
فرو اندازم و کودک را بگرفت و فرو انداخت و کودک هلاک شد و مردمان غمگین شدند و
فسوس و بازی مردمان ماتم گشت و اگر اندر اجزای پیشین دماغ باشد که محل خیالست خیالها
باطل نماید چنانکه جالینوس میگوید یکی را از طبیبان روزگار این علت افتاد او را خیالها نمودی
و پنداشتی که اندر خانه او جماعتی مطربانند نشسته و ایستاده و بازی میکنند و نای میزنند و دو
که اینها را بیرون کنید از بهر آنکه محل تمیز او پاک بود یادش آمدی که او را خیالی باطل افتاده بود
و خرد او بر جای بود و دیگری را از حکیمان روزگار سگ دیوانه بگزید چون اندر گرمابه شد صورت
سگ اندر آب دید بترسید پس از بهر آنکه هنوز آفت بمحل تمیز نرسیده بود با خویشتن اندیشید
که ممکن نیست که اندرین آب و اندرین جایگاه سگ باشد این خیالی فاسد است که مرا می نماید چون
اندیشه خویشتن را دلیر کرد و آب بخورد و از آن آفت سلامت یافت و اگر ماده علت اندر



همه اجزاء دماغ باشد خیالها و اندیشها و قول و فعل او همه تباه باشد و اختلاف احوال که از بهر آمیختن خلط
دیگر باشد با ماده علت چنان باشد که اگر خلط صفرا آمیخته باشد خداوند علت خشمناک و تند باشد و اگر
خلط بلغم آمیخته باشد خداوند علت و آزرمیده باشد و اندر کارها باشکال همی آید که یکی را
این علت افتاد جمله هوس او آن بودی که مردمان از وی بخندیدندی خویشتن بر زمین افگندی و
چنان نمودی که بر نتواند خاست و زاری کردی که تا او را یاری دهند تا برخیزد و چون کسی دست او
گرفتی تا او را بر دارد انگشت او را سخت بگرفتی و نگاه داشتی بر سبیل مزاح و بر جامه او
بول کردی تا مردمان بخندیدندی و رفس گوید خداوندان این علت را حالی پدید آید که گاه گاه از
کارهای گذشته غایب خبر دهد و از کارهای که خواهد بود و راست آید و شناختن سبب آن
بر فیلسوف است بر طبیب نیست و باید دانست که مالیخولیا علتی دماغی است و بدماغ مخصوص است
لیکن گاه باشد که بمشارکت عضوی دیگر افتد چون معده و سپرز و اگر چه بمشارکت معده افتد مضرت
او دماغی است همچون صرع که اگر چه بمشارکت اعضای دیگر بسیار افتد علت دماغی باشد جالینوس
میگوید معده را با دماغ مشارکتی تمام است گاه باشد که آفت دماغ بسبب مشارکت معده باشد
چنانکه هرگاه که مردم بوی ناخوش یابد یا چیزی بیند که [illegible] از آن بر انگیزد گشتن [illegible]
آید و معده اندران وقت از حال طبیعی بگردد و این مشارکت بدان دو عصب بزرگ است
که از دماغ فرود آمده است و ازین سبب است که حس معده قوی تر از حس همه اندامها دیگر است
جالینوس گوید هرگاه که آفتی در معده پدید آید پس بدماغ رسد و خداوند علت بهضم
طعام و بادروغ و قی و تنقیه معده راحت یابد دانیم که مبدای علت از معده است این علت را
مراقی گوییم و هرگاه که تخمه و آفت دماغی پدید آید و معده پیش از آن بسلامت بوده باشد دانیم
که مبدای علت دماغ است بمشارکت معده نیست لیو الجراح همی گوید سبب تولد این علت بمشارکت
سپرز آنست که سپرز خانه سوداست و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از
سپرز بمعده آید بمنفذی که از سپرز بمعده اندر گشاده است پس هرگاه که سودا بمعده بسیارتر آید
یا سودای ناطبیعی آید و قوت دافعه معده آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخاری
از آن سودا برانگیزد و بدماغ آرد و دماغ بر بالای آن باشد این علت را مراقی گویند و بعضی از
طبیبان گفته‌اند که هرگاه که فرو سوی آنجا که منفذ ثفل است آماسی باشد بسبب آن آماس خلط سودائی
از سپرز بمعده آمده باشد بروده فرو نتواند گذشت و بسبب حرارتی که آنجا باشد بخاری از خلط
سودائی برخیزد و بادها تولد کند و بخار بدماغ بر آید این علت تولد کند مراقی این را گفته‌اند و
گروهی گفته‌اند که آماس اندر ماساریقا باشد و این هر دو گروه همی گویند دلیل بر آنکه سبب این
علت آماس است آنست که بسیار باشد که طعامی که خداوند این علت خورده باشد از
پس دو روز قی کند از بهر آنکه بسبب آماس گذر نیافته باشد و دلیل بر آنکه حرارتی غریبی
آنست که اندر معده او سوزشی پدید آید و طعامها ترش گردد و او را موافق باشد لیو الجراح میگوید
سبب این علت آماس نیست از بهر آنکه معلوم است که آماس گرم اندرین موضع که یاد

گر آفت معده بسبب مشارکت دماغ
و گاه بر عکس

معده

میکند بی تب نباشد و خداوند این علت خالی نباشد پس اگر گویند این آماس آماس سرطانی
باشد صلب لازم اگر آماس صلب باشد واجب کند بسبب نزدیکی آماس جگر مزاج
جگر [illegible] شود و امراضی که طبع سوء المزاج باشد تولد کند و حال خداوند این علت برخلاف
این باشد و حجت این قوم جز این نیست که گفته اند طعام و خلط سودا اندر معده دیر ماند و گذر
نتواند کرد و این حجت ضعیف است و ممکن است که بسبب بگذشتن خلط ضعیفی قوت دافعه باشد
و ممکن است که مانع آن باشد که معده گرد طعام اندر نتواند آمدن و هضم نتواند کرد بسبب بادهای
که اندر معده تولد کند و معده بطلوبه ماند و قوت هاضمه و دافعه هر دو بدان سبب از کار خویش باز
باشند و اگر هاضمه کار خود میتواند کرد بادها و غلیظ را تحلیل کردی و دافعه آنرا دفع کندی علامتهای مالیخولیا
علامتهای این علت از شش وجه باید شناخت یکی از خاصیتی که خداوند این علت را باشد
دوم از چهره و سحنه خداوند این علت سیم از بادها که اندر معده او تولد کند و از وخها [illegible]
از احوال معده پنجم از حال خواب و بیداری ششم از حالها و تدبیرها که پیش از این علت بوده
باشد اما آنچه از هیات چهره و سحنه او باید جست آنست که خداوند این علت موی ناک باشد
و موی او سطبر باشد و رنگ او سخت سرخ باشد یا گندم گون و بشتری بسبزی گراید و سینه
و کتف و اندامهای بالائین قوی تر از اندامهای زیرین باشد از بهر آنکه اندر مزاج ایشان بادهای
بسیار تولد کند و باد قوت بسوی بالا کند و حرکتهای چشم ایشان سبک باشد و پلک چشم
همیشه بر هم میزند و سخن بشتاب و نامبین گویند و این علت کسانی را بیشتر افتد که دل و جگر
ایشان گرم باشد و بدان سبب سودای سوخته اندر تن ایشان تولد بیشتر کند و دماغ تر باشد
و بدان سبب بخارها بعد زودتر قبول کند و آنچه از خاصیتی باید جست که وی را باشد آنست که خداوند
این علت همیشه از هر یک که تهمت برد که از طب چیزی داند علاج خویش میپرسد و آنچه او را
آموزند هیچ نکند و آنچه از بادها و آروغ باید جست آنست اندر معده و بر تهیگاه پهلوهای او بادها
غلیظ گرد آید و دشخوار تحلیل پذیرد و آروغ بر نتواند آورد و اگر آروغی برآید راحتی دارد
نکهت آروغهای او ترش باشد یا [illegible] ناخوش بوی گردد ناخوشی که آنرا نام نتوان گفت و
بعضی را هیچ آروغ برنیاید بسبب غلیظی باد و ضعیفی حرارت و زود بادها ایشان را قراقر بسیار
کند و فشی بر ایشان غالب باشد و فشی او [illegible] جماع باشد و بعضی را از اندامها اختلاج
کند و اختلاج چنین اندامها را گویند و بعضی را اندر دماغ آواز بادها افتد همچون آواز حرکت
در خیال یا آواز جلاجل یا آواز آسیا و مانند آن و این آوازها را تازی طنین و دوی
گویند و سبب اینهمه که یاد کرده آمد تولد بادهای غلیظ باشد و باید دانست که هر کس را که طنین
بسیار باشد و اندامهای او سرد و حاستهای او کند و ضعیف و دست و پای او گران
می شود علامت آن باشد که اندر علتی دیگر خواهد افتاد چون صرع و فالج و سکته و آنچه از احوال
معده باید جست آنست که طعام او بد گوارد و دهان او لعاب ناک باشد و سبب آن بگواریدن
طعام باشد و بعضی را قوت طعام قوی تر باشد و بعضی را ضعیف تر و بر حال که باشد



طعام

اگر چه اندک خورد و اندرش [illegible]
طبعش خشک باشد
و سرد در کلام
و میل فم معده سوی اندرون
[illegible]

طعام بد گوارد و گاه باشد که بعضی را با ثقل صفرا بیرون آید و اندر معده ایشان تولد کند
از اندر آنکه باد و غلیظ و بخار سودا که اندر تن مردم گرم شود بر مثال بخارهای دخانی باشد که اندر
هوا گرد آید و آتشهای که انرا صاعقه گویند از آن افتد و بعضی را درد معده رنجه دارد و درد
و سوزش گاهی بناف و حوالی آن فرود آید و گاهی بپشت و میان هر دو کتف باز رود چه سبب
این آنست که میل معده بر اندرون است هر گاه که درد و ماده آن اندر مقر معده باشد میان هر دو
کتف باز رود و آنچه از احوال خواب باید جست آنست که او را خواب کمتر باشد و اگر بخسپد خواب
او مضطرب باشد و خوابهای عجب و بیمناک بیند و آنچه از حالها گذشته باید جست آنست که نگاه
کنی تا پیش از این علت او را اندر [illegible] رنجی و ضعیفی بوده است یا تبی از تبها و ترکیب شیوه است
یا استفراغ خونی که از بواسیر عادت بوده باشد باز ایستاده است یا اندر آفتاب مقام بوده است
یا رنجی بتن او رسیده است از تنگی یا از حرارتی و کاری مانند آن یا طعامهای سودائی خورده است
چون گوشت گاو و گوشت بز و ماهیهای بزرگ و گوشت صید یا دشتی و کوهی و آبی و گوشت قدید
و نمک سود و کرنب و عدس و حبة الخضرا خاصه برگ تر او که بر که نهاده باشند و نان خشکار
سبوس ناک خاصه از گندم کهن و پنیر خشک و شرابهای غلیظ و هر گاه خداوند مالیخولیا خندان روی
و تازه و شادکام باشد باید دانست که ماده علت او خونی است و خون بدان تباهی و خشکی
نیست که علاج دشخوار پذیرد و هر گاه که زرد روی و تند و بسیار حرکت باشد و هر ساعت
آب خواهد باید دانست که ماده او با صفرا آمیخته است یا ماده خود صفرای سوخته است و هر گاه که
ترش روی و غمگین و گرفته و گریان باشد و خلوت گزیند باید دانست که ماده علت سودای
سوخته باشد و علاج آن عسرتر باشد و هر گاه که آهسته و کسلان و کم گوی باشد و بسیار
خسپد باید دانست که ماده علت با بلغم آمیخته است علاج نخست تامل باید کرد تا ماده علت خود
اندر دماغ تولد کرده یا مراقی است یا از گرمی دل و جگر افتاده است یا از ضعیفی سپرز و هم چنین
تامل باید کرد تا ماده علت خونی است یا سودائی یا صفرائی یا بلغمی و علاج هر عضوی و هر ماده چنانکه
واجب آید کردن اما علاج کلی آنست که هر گاه که اعراض مالیخولیا پدید آید زود بعلاج مشغول شود
پیش از آنکه علت قوی و اعراض آن لازم گردد و خداوند علت یکبار از عادتهای تن درستان
باز ایستد از بهر آنکه چون علت قوی گردد علاج دشخوار باشد خاصه که خاصیت خداوند این علت
آنست که فرمان طبیب نبرد و شربت و دارویی که فرماید نخورد و جهد کنند تا دل او خوش و شادمان
دارند و اندر خانه پاکیزه و دلگشای نشانند و هوای خانه را باسفرمها و میوها خوش بوی [illegible]
گردانند و روغنهای خوشبوی و عطرهای معتدل و اسفرمها و میوها بوی یانند و طعامهای پسندیده
و پاکیزه و تری فزای دهند بمقدار معتدل باندازه هضم و قوت معده و پیش از طعام گرمابه
فرمایند و اندر گرمابه آب خوش معتدل اندر گرمی و سردی نگاه دارند و از پس طعام
بچهار ساعت مالش فرمایند مالیدنی معتدل چنانکه قوت غذا باندامهای او رسد و در جمله غایت
اندر تری فزودن بیش از آن باید کرد که اندر گرم کردن مزاج و از جماع باز باید داشت

و تدبیر خواباندن او باید کردن اما آنجا که ماده علت خود اندر دماغ تولد کند و مزاج دماغ
گرم باشد چنانکه خونی که بغذای دماغ خواهد گشت اندروی گرم شود و بسوزد و سودا گردد و گاه
باشد که سبب این حرارت تبش آفتاب بوده باشد یا نگاه داشتن شربتها و طعامها لطیف
کننده یا بی خوابی با اندیشه بسیار اندر علتها باریک و اصل اندر علاج اگر این نوع باشد
آنست که مزاج دماغ را که از ماده سودایی بگشته باشد [illegible] پاک بکنند
و تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج دماغ بضمادها و نطولها و بویها [illegible] اندر باشد و با تدبیر مزاج
دماغ از تدبیر تحلیل غافل نشاید بود و هیچ ضمادی و نطولی و شمومی از چیزی تحلیل کننده خالی نباید
گذاشت چون بابونه و اکلیل الملک و گاه باشد که اندرین ضمادها و نطولها شبت و بیخ سوسن و غیر آن
حاجت آید از بهر آنکه سردیها ساده بی چیزی تحلیل بر نشاید و نیز این نشاید بود از آنکه چیزها سرد
غلیظ ماده را غلیظتر کند و تحلیل نیز بمقدار زیادت از بهر آنکه ماده لطیف بتحلیل خرج شود و کثیف تر باقی ماند
پس ترکیب ضماد بدین مثال باید بنفشه و نیلوفر و برگ خرفه و برگ کوک و کدو و تر از هر یکی یک
جزو و نیم بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ سوسن از هر یکی یک جزو و با این همه تدبیر مزاج دماغ
و تدبیر تحلیل از نگاه داشتن قوت دماغ نیز غافل نشاید بود و چیزها تحلیل کننده هم چنانکه ماده را
تحلیل کند قوت را نیز ضعیف آرد بدین سبب اندرین ضمادها چیزی قوی کننده چون برگ مورد
و آبی و مانند آن زیادت باید کرد و پیش از آنکه استفراغ کنند ضمادها قوی دور دارند و جز
گلاب و آب بید یا آب بنفشه یا آب نیلوفر یا اندکی آب بابونه با روغن او بکار نشاید داشت
و اگر پس از دو سه استفراغ آب کوک و روغن گل بیامیزند و بر سر او نهند آنچه نافع باشد
و تدبیر استفراغ بدین ترتیب باید هر ماهی شربتی ماءالجبن که سکنگبین افتیمونی ساخته باشند
بخورد و هر هفته یک درسنگ ایارج فیقرا و دو درسنگ یا سه درسنگ اطریفل کوچک
و دو دانگ یا نیم درم [?] درسنگ افتیمون ترکیب کنند و بدهند و اگر احتمال کند دانگی تخم حنظل زیادت
کنند صفت سکنگبین افتیمون بگیرند افتیمون و بسفایج نیم کوفته از هر یکی ده درسنگ خربق سیاه
یک مثقال هر یک را جداگانه اندر خرقه فراخ ببندند و خربق را نیز نیم کوفته کنند و یک شبانه روز
اندر زمین سرکه کنند و دیگر روز مقدار زمین آب بادی بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند و خرقه
بسفایج و خربق اندرین آب سرکه میجوشانند چون ببینند که آب سبز میشود و بمقدار [illegible] آنرا
خرقه افتیمون اندر روی افکنند و یک جوش برآرند پس از آتش بردارند و هر سه خرقه را بدست
بمالند اندرین سرکه تا قوت او بیرون آید و شکر بیفکنند و کفک بردارند و بقوام آرند بهمین
سرکه با یک من و نیم شکر کنند هر بامداد شیر بز را بجوشانند اندر پاتیله سکنگبین و مقدار
بیست درم ازین سکنگبین بدین شیر جوشانیده باشند چنانکه رسم است و یک جوش دیگر
بدهند و از آتش بر دارند و سر پاتیله بپوشند و بنهند تا آب از پنیر جدا شود مقدار چهل درسنگ
ازین آب بدهند و غذا ماهی تازه خورد و خایه مرغ نیم برشت و شوربای مرغ خانگی فربه و
گوشت بزغاله و تاپچه بره و مانند این و گرمابه و آب جوشش فاتر بر سر او می ریزند و روغن



بنفشه اندر همه اندامها او بمالند چون از گرمابه بیرون آید و بر آساید تدبیر غذا دادن کنند
و از پس استفراغ دل او را بمفرحها قوی کنند و اگر حرارت قوی باشد بمفرح سرد و اگر سخت
قوی نباشد بمفرح معتدل و باید دانست که اندر علاج این نوع استفراغهای قوی [illegible]
بزرگ نشاید داد از بهر آنکه بیم آن باشد که خداوند علت دیوانه شود یا مالیخولیا مانیا گردد و بسیار
باشد که از پس بیماریها گرم نوعی مالیخولیا پدید آید و هر گاه که اندران بیماری تن پاک کرده
باشند و تدبیرها صواب کرده باشند آنرا قوی دماغی نباشد نطول و ضماد و بویها که یاد کرده
آمد اندران کفایت باشد و آنجا که مزاج دماغ سرد و خشک باشد مفرح گرم و دواء المسک و تریاق
و مثرودیطوس کفایت باشد و آنجا که ماده سودا با خون آمیخته باشد نخست رگ اکحل باید گشاد
و اندکی خون کم کردن و غذا اندک تر کردن و چیزها خنک دادن که کیموس آن ستوده باشد
و یک هفته بدین ترتیب بودن پس دیگر بار هم اکحل بگشادن اگر قوت قوی باشد خون را بران
مقدار که طبیب تقدیر کند که بیرون می باید کرد یک بار بیرون کردن از بهر آنکه استفراغ بیکبار
باشد قوت برآمدن بخارها بدماغ باز گیرد و اگر قوت قوی نباشد قدری بیرون باید کردن هر دو دفعه
بیرون کنند یا سه دفعه و اگر از رگ خون رقیق آید از رگ زدن پشیمان نباید شدن که بسیار باشد
که نخست اندکی خون رقیق بیرون آید بدین سبب است که رگ فراخ باید گشاد تا خون غلیظ بآسانی
بیرون آید و زنان از رگ بایض باید گشادن یا صافن تا حیض ایشان روان شود و تن پاک گردد
و آنجا که طبیب را معلوم گردد که بخار این خون اندر دماغ محکم شدست رگ پیشانی باید گشاد و یکهفته
آسایش دهند بعد از آن ماءالجبن چنانکه پیشتر یاد کرده آمدست و استفراغ با ایارج فیقرا
و اطریفل کوچک و افتیمون هم بران ترتیب میکنند اگر بدین علاج اثر بهتری پدید آید فبها و نعم و اگر نه
دارو با قوی تر دهند و بهترین دارو اندرین باب ایارج جالینوس است اگر پس از آنکه
سه دفعه با ایارج جالینوس استفراغ کرده باشند اثر بهتری پدید نیاید حب سازند از خرازمنی
منسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و تخم حنظل و سقمونیا هر یک بدان مقدار که طبیب
از بهر آن شخص صواب بیند و ایارج روفس و لوغاذیا نیز با مطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله
سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندکی نمک هندی سودمند باشد اگر ازین نیز راحتی
نباشد خرازمنی منسول با ایارج فیقرا ترکیب کنند تمام و بدهند اسکندر میگوید خرازمنی دو
درسنگ باید داد و میگویند نگاه دارند و بیفزایند چنانکه صواب بیند از بهر
شخصی و جای و دیگر میگوید کاتشتن [?] یک درسنگ دهند و از پس هر شربتی از داروهای
قوی باید یک شربت یک بار یا دو بار سه درسنگ اطریفل کوچک و یک درسنگ ایارج
فیقرا و یک درسنگ افتیمون ترکیب کنند و بدهند هر گاه که آنچه گفته شد طبها کاری آرد و علت
بر جای خویشتن باشد نومید نباید شد لیکن همین طریق بر دست باید داشت که هر وقت
که بهتر گردد بهتری پدید آید و اگر از هوا بهوا دیگر شود صواب باشد و معجون نجاح اندرین باب
سخت نافع باشد و خون را از خلط سودا صافی کند صفت معجون نجاح بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه

و هلیله املج از هر یک ده درمسنگ ترمد اسطوخودوس افتیمون بسفایج از هر یکی پنج درمسنگ
حجر ارمنی مغسول دو درمسنگ و انگبین مصفی چندانکه آن همه دارو را و شربت چهار درمسنگ
و اگر شخصی ضعیف باشد و علاجها قوی احتمال نکند او را جز ماء الجبن و سفوفی که با آن دهند علاج نشاید
کرد صفت سفوف بگیرند افتیمون و هلیله سیاه از هر یک ده درمسنگ شکر چهار درمسنگ
همه را بکوبند و سفوف کنند و اگر باشد که قی کردن آزموده باشد و باسانی تواند کرد نخست از همه کارها
قی کند تا بقوت قی کردن مادتها سوداوی از قعر تن بجنبد و بمعده آید و بقی بیرون شود و تدبیر قی کردن
بدین گونه باید کرد نخست سه روز در طعام چیزها لطیف کننده بکار می برد چون ترب برگ و تره و
سداب بر که و چهارم روز طعامی خورد که از بهر قی کردن موافق باشد و ازین گرفتن سداب
و ترب قی فزون تر بکار برد و از داروها قی انگیز صواب بیند تا قی تمام کرده شود اندر
مدت یک هفته سه دفعه قی کند بدین ترتیب و هر باری که از قی فارغ شود ضمادی سازند از
مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعتر بر معده او نهند تا معده را
قوت دهد و بعد از آنکه سه دفعت قی کرده باشد تدبیر علاجها دیگر کنند که یاد کرده آمده است
و باید دانست که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی که سودا لطیف تر و تیزتر باشد
و از خون متمیز باشد اندر عروق بر سر خون ایستاده باشد چنانکه شلای طافی گویند خارش
و گر و بهق سیاه و مانند این از وی تولد کند و علاج این سهل تر باشد از بهر آنکه ماده
لطیف است و از خون متمیز و هرگاه که سودا ساکن تر و غلیظ تر باشد روی به نشیب نهد چنانکه
راست گویند بواسیر و دوالی و داء الفیل از وی تولد کند و این را نیز نگاه آنکه از خون متمیز باشد
سهل شمارند اگرچه علاج عسرتر باشد و گاهی که همه اجزای خون آمیخته باشد نا متمیز بود بیماریها گوناگون
تولد کند و این نوع مالیخولیا که یاد کرده آمد از این جملت باشد و آنجا که سبب مالیخولیا گرمی جگر و
معده و گرمی ها او باشد حال او همچون حال محروران باشد و محرور کسی را گویند که اندر جگر او آتشی باشد
و علاج او بشربتها خنک باید کرد چون آب تمرهندی و آب کشته و گلاب و آب کدو و آب خربزه
هندو و شراب بنفشه و استفراغ با آب گل و آب کشته و فلوس خیار شنبر و خرما هندی
و شیرخشت باید کرد و با ماء الجبن و رگ باسلیق باید گشاد و غذاها خنک باید داد و هر وقت که
طعام خورد لختی کوک و کشنیز باید که بخورد اگر سرد باشد یا حاجت آید که فعلی را لطیف کند لختی کرفس
با آن بخورد و چغندر و اسفاناج تر موافق باشد و کوک و کشنیز پخته و خام سود دارد و اگر قوت
نافعه قوی باشد و اندر منفذها جگر سده نباشد طعامها خنک و غلیظ باید داد تا با حرارت جگر باز
کوشد و با آن برابری کند چون هلام و فردکی از گوشت گاو و ماهی بزرگ و بطون گاو و سر و پای گاو
بسرکه پخته و مانند آن و آنجا که سبب ضعیفی سپرز باشد رگ اسلیم باید زد و سپرز را پاک
کردن و قوت دادن تدبیرها که اندر باب علاج سپرز یاد کرده آمد و ماء الجبن که با سکنجبین افتیمونی
کرده باشد باید داد و هرچه اندر باب سوداوی سود دارد که خون آمیخته باشد یاد کرده آمده است
بکار داشتن و آنجا که مالیخولیا مراقی باشد قی نباید فرمود مگر کسی را که باسانی قی کند و غلط اندر



و صواب آن باشد که طبع را نرم دارند با افتیمون و ایارج فیقرا هم آمیخته و اگر حاجت آید هر دو را این
ترکیب یعنی افتیمون و ایارج فیقرا مقداری که طبیب مصلحت بیند بخورد سخت نافع بود و معده
را پاک کند و خلطها را که اندر معده باشد باسانی اندر معده فرود گذارد و دفع کند و هرگاه که این
طریق بر دست دارند معده و امعا را راست باشند که ثقل را دفع کند و هر بامداد از شراب
افسنتین سی درمسنگ دهند **صفت** شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی ده درمسنگ گل
سرخ بیست درمسنگ ترنج سفید تراشیده چهارده درمسنگ سنبل هندی دو درمسنگ
و در بعضی نسخها همی آید مصطکی اذخر سازج هندی صبر از هر یکی دو درمسنگ غاریقون چهار درمسنگ
اینهمه را اندر ده من آب بپزند تا به نیمه باز آید و پالایند هر بامداد سی درمسنگ ازین شراب
با بیست درمسنگ شکر سوده بخورد و اگر قنطوریون باریک را بپزند و پالایند و هر بامداد همچنین
بکار دارند سود کند باشد معده را پاک کند و طعام بگوارد و طبع را نرم دارد و هرگاه که معده پاک
میشود و طعام هضم میکند و ثقل طعام دفع میشود بادها و بخارها تولد نکند و ماده علت بریده شود
و ماء الجبن که از شیر گاو سازند یا از شیر اسب طبع را نرم کند و اندکی آن اسهال اندکی کند و بسیاری
آن اسهال بسیار کند و طعام او یک لون باید الوان نشاید از بهر آنکه قوت معده اندر هضم الوان
متحیر میشود و هضم نتواند کرد یک لون را هضم نیک کند و چون که از بهر او گوشت کشند گوشت او اندر دیگ
و بیخ پنهان باید کرد یک روز تا نرم شود و اگر بریان کنند سخت بریان نشاید کرد تا خشک نشود و باید
که هنوز تری مانده باشد و باید فرمود تا هر وقت که معده او خالی باشد افسنتین رومی و شبت
و بودینه دشتی و زیره و انیسون و تخم کرفس اندر آب بجوشانند و پالایند و آن آب را
اندر مشانه گاو کنند و بر معده او نهند و نگاه دارند معده را قوی کند و بادها باز دارد و اگر خواهند
که قوی تر باشد سعتر دکلند با این چیزها بار کنند و باید دانست که بیشتری خداوندان مالیخولیا
از شربتها و طعامهای سرد و تر منفعت باشد و سبب بی خردی ترها با خشکی سودا دوم آنکه
از چیزهای سرد و تر ایشان را منفعتی حقیقی هست لیکن بحکم آنکه ازین چیزها تولد سودا نباشد مدد
ماده سودا از تن ایشان گسسته گردد و آن ماده که حاصل باشد بکار نتواند گشت امیدوار باشد
که طبیعت بران مستولی گردد و آنرا بصلاح آرد و از بهر این معنی است که گاه باشد که تدبیر غلیظ کنند
که سودا محترق گردد و گاه باشد که تدبیر لطیف زیان دارد و سودا را یاری دهد از بهر آنکه تدبیر لطیف
اخلاط را بسوزاند و سردی و تری را کمتر کند و باسانی که خداوندان این علت از قدرت و بلغم باید
محرور نباید شد از بهر آنکه آن راحت از قدرت و بلغم نباشد و لیکن هرگاه که امتلاء و فشاردن اندر
یکدیگر بقدرت بلغم کمتر شود راحت پدید آید از اینجا معلوم گردد که اصل اندر علاج مالیخولیا آنست
که تری حاصل میکنند و اندر استفراغ سودا [illegible] نکنند و فولس میگوید از جهت استفراغ
سودا دوازده درم افتیمون بباید داد با ماء الجبن و اگر [illegible] نباشد ماء العسل دهند و دوازده
کره درمسنگ باشد و میان هر استفراغی تا استفراغ دیگر هر روز شراب افسنتین می باید
داد از بهر آنکه افسنتین اندرین علت سخت نافع است معده را پاک کند و قوت دهد و ادرار

بول آرد و خون از خلط غلیظ باز دارد و بول صافی کند و آنگاه که ماده سودا با بلغم غلیظ آمیخته باشد سکنگبین
که از بزر کرفس و مانند آن سازند موافق باشد خلط غلیظ را که آمیخته باشد روفس میگوید جماعتی را شناسیم
که افتیمون تنها بکار داشتند و ازین علت سلامت یافتند لو الحرا الکار میگوید من از مردم افتیمون
را اندرین علت چنان که روفس میگوید منفعت آن بزرگ دیدم روفس حکایتی میکند و آن حکایت
اندرین باب سخت بافایده است میگوید که مردی را دیدم که عمر او سی سال بود اندر اندام او
خلط غلیظ تولد کرده بود و بدان سبب طبع او بسته بودی چنانکه هر سه روز یا چهار روز
یک بار طبع او اجابت کردی و جز به ازار و باحقنه طبع او نرم نشدی و هر وقت که دارو خوردی
بلغمها غلیظ چون سنگ شده از وی آمدی و من از بهر او سکنگبین عنصلی ساختم بعلاج و را
فرمودم که هر روز یک شربت ازین میخورد از آن منفعت یافت و هر روز طبع او یکبار اجابت
میکرد و از آن بلغم لختی می آورد و مدتی برآمد مرا ندید و با من مشورتی نکرد و همان سکنگبین بکار
میداشت پس از قریب یکسال نزدیک من آمد و گفت اندر سر زخویش سوزشی همی یابم
دست بر سر زاو نهادم آماسی یافتم از وی پرسیدم که اندرین مدت که مرا ندیده چه میکردی گفت
از آنچه تو گفتی هیچ نگردیده ام و آن سکنگبین بکار میداشتم گفتم دست از آن سکنگبین خوردن
بدارد و بعوض آن چیزی فرمودم روزی چند بگذشت آن سوزش سر ز کم نشد من از بهر آن
گمان بردم که بسبب آن سکنگبین که پیوسته بکار داشته است آن خلط غلیظ کمتر شده و است
و خلطی تیز اندر تن او تولد کرده است داروی مسهل فرادادم دارد بس کاری نکرد دیگر روز
افتیمون و بسیار و بسفایج و اندکی سقمونیا دادم طبع او اندکی گشاده شد و حرارتی قوی که از
افتیمون تولد کرد زاندرون روز دیگر ماالجبن با افتیمون دادم شبانگاه آن روز او را
تب آمد اعراض مالیخولیا پدید آمد چون آن حال بدیدم خواستم که او را فصد کنم باز تاخیر کردم
و بر همه شکم و سر زاو ضمادی ساکن کننده و قوت دهنده بر می نهادم و هر وقت که اعراض
مالیخولیا ساکن شدی گفتی آن سوزش سخت تر است و بر بالا بر همی آید دیگر روز از پای چپ او
نزدیک اشتالنگ رگی گشادم و خون بیرون کردم مقداری سه آن سوزش کمتر شد و اعراض
مالیخولیا بیشتری زاید شد و روز دیگر بود و نفعت خون دیگر بیرون کردم از بهر آنکه قوت بر جای
بود و فردا این روز ماالجبن دادم بی افتیمون از حرارتی که افتیمون کند اندیشیدم لیکن ماالجبن
بسیار دادم تا طبع او اجابت کند و حقنه نیز بفرمودم و ضمادها خنک بر سر زاو می نهادم و روز
دیگر اندکی سقمونیا اندر ماالجبن حل کردم و بدادم برین ترتیب هشت روز او را علاج کردم سلامت
از علت بیرون آمد هم روفس گوید مردی دیگر را دیدم که هر سال فصل بهار اندر میان پهلوها
او دردی سخت سوزان پدید آمدی و اندر جایگاه درد حرارتی ظاهر یافتی و هر سال بسبب آن درد
فصد کردی و مسهل خوردی درد لختی کمتر شدی لیکن تا هوای گرم شدی بقیت درد بر جای بودی
او را گمان افتاد که فصد کردن و دارو خوردن او را سودی ندارد و اگر علاج کند یا نکند این درد
مدتی سلطانی خویش براند و بدان وقت زایل میشود دست از رگ زدن و دارو خوردن



تا بر زمین [illegible] بسیار رگ زدی و دارو خوردی
[illegible]

بداشت آن درد بردی ضعیف گشت و از پس چند روز آغاز کرد بسوی بالا برآمد تا بر رخسار او
رسید من اندیشیدم که نباید که این درد بچشم و دماغ برآید و مرد هلاک شود دو بار فصد کردم
یکبار رگ پای چپ نزدیک اشتالنگ و بار دیگر بر دست و سه بار مسهل دادم پس میان پهلوها
برنهادم آنجا که آغاز درد از آنجا بودی آرامی تمام پدید آمد و چهار روز بگذشت و هیچ رنجی نبود
و روز پنجم گفت پیش چشم خیالها سیاه می بینم و از بهر آنکه فصد بسیار کرده بودم و دارو بار داده
خشکی تولد کرده بود نه فصد توانستم کرد و نه دارو توانستم داد به تدبیر با تری فزاینده مشغول گشتم
تا هرگاه که لختی تری باز آید اگر دیگر باره مسهل باید داد بدهم این خیالهای سیاه دو روز بود روز
سیم اعراض مالیخولیا پدید آمد قوم امید از وی برداشتند لیکن من از بهر آنکه دانستم که هیچ خطا
نکرده ام ایمن بودم و بتری باز آوردن مشغول می بودم گشکاب و حب دوس و غیر آن
میدادم بمدت سی روز علامت زایل شد و از ابتدا پدید آمدن این درد تا این که علت زایل شد
هشتاد روز بود طبیبان سبب آن چنین گفتند هر یکی چیزی دیگر گفتند اما من دانستم که اندر تهیگاه
او فضله سودایی بود بتدریج خون او را تباه میکرد تا بهی بالا بر میداد و از بهر آنکه استفراغها
قوی کرده بودم و اصل فضله بیرون کرده رنج باقی بود بتدریج نقصان میگرفت اگر چه بالا بر همی آمد
چون بدماغ برسید ضعیف گشته بود لیکن از بهر آنکه آنجا ماده یافت همچون خمیره گشت و آنرا
سودا کرد اندیشه تا مالیخولیا تولد کند و از بهر آنکه ماده اندک بود و این خمیره که بود سست ضعیف بود
باستفراغ حاجت نیامد لیکن بتدبیر با تری آرنده بصلاح آمد باذن الله عز و جل و اندر کتاب
محمد زکریا همی گوید جوانی را خداوند مالیخولیا نزدیک او بردند و آنچه بروی ظاهرتر بود از اعراض
مالیخولیا آن بود که گاهی سوی روی همی کندی و گاهی کلوخ از دیوار همی کندی و اندر خانه او
کلوخها انبار پدید آمده بود چون باد رسید [illegible] محمد زکریا بفرمود تا وی را فصد کنند و اگر خون سیاه
چندانی بیرون کنند که رنگ خون بگردد و اندر یکماه دو بار مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که
بامداد دیگر روز مطبوخ خواهند داد وقت خواب سه درسنگ افتیمون با مویز دانه بیرون کرده
بکوبند و بدهند و بامداد مطبوخ دهند و روغن بنفشه بر سر او می نهند و بر خایه او ضمادها نرم کننده
بر می نهند و دل او خوش دارند بدین تدبیر بصلاح آمد و سلامت یافت صفت مطبوخ افتیمون بگیرند
افتیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی ده درسنگ بسفایج
پنج درسنگ تربد نیم کوفته چهار درسنگ و اندر بعضی نسخها همی آید سنا مکی هفت درسنگ همه را اندر
یک من و نیم آب بپزند چنانکه رسم است و پالایند و از بهر کسی که مطبوخ افتیمون نتواند خورد حب افتیمون
سازند صفت حب افتیمون بگیرند افتیمون دو درسنگ بسفایج و غاریقون از هر یکی یک درسنگ
خربق سیاه و نمک هندی از هر یکی نیم درسنگ اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یک درسنگ
این دو شربت تمام باشد صفت مفرحی که خداوند مالیخولیا را اشتها بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج
و قرنفل و مصطکی و قرفه و جوز بوا و قاقله و نارمشک و بهمن سفید و بهمن سرخ و زرنباد و درونج
و زعفران و تخم بادرنجبویه و تخم فلنجمشک از هر یکی دو درسنگ نیم مشک دانگ نیم اینهمه را بکوبند

یم
اقاقیا

و گاه دارند و پنجاه درسنگ هلیله کابلی مقشر و هفتاد و پنج درسنگ املج مقشر بگیرند و اندر ده من
آب بپزند تا به نیمه باز آید و بدست بمالند و پالایند و نیم من انگبین بر افکنند و بقوام آرند و دارو
مرو بر شند چنانکه رسم است شربت دو درسنگ و نیم والله اعلم بالصواب

## باب دوم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر انواع دیوانگیها و اسباب و علامات و علاج آن

دیوانگی چهار نوع است یکی را بلغت یونان مانیا گویند دوم را داء الکلب سیم را
صبارا چهارم را قطرب اما خداوند مانیا دیوانه باشد که خوی ددان گیرد هرچه یابد بشکند و درد
و همیشه قصد آن میکند که در مردم افتد چنانکه خوی ددان باشد و نظر او بنظر مردمان نماند بنگرد و کان
مانند و داء الکلب نوعی از مانیا است لیکن گاهی بدخویی کند و گاهی مهربانی نماید و چاپلوسی کند
همچون خوی سگان و ماده علت مانیا بخار صفرای سوخته باشد که اندر دماغ گرد آید یا بخار سودا
سوخته و ماده مالیخولیا چون سودائی باشد یا بلغم سودائی یا بسیاری سودای طبیعی و صبارا
از پس برسام گرم و تنها مرتد افتد و سبب آن خشکی طبع بخار باشد تا بدان سبب حرارت
و بخار صفرای سوخته همه بر دماغ او شود و تب ضعیف گردد چنانکه گمان افتد که تب نیست و قطرب
نوعی است از مالیخولیا خداوند این علت بر یک جای قرار نگیرد و قطرب جانوری است خرد چون
پشه بر سر آب میرود و حرکتها زود زود از چپ و راست و پیش و پس بی ترتیب دلی
معنی و از جهت بی آرامی این علت را قطرب گویند علامتها فرق میان مانیا و برسام گرم آنست
که خداوند برسام اندر تب مطبقه سوزان باشد و چشمها او سرخ و رگهای چشم او برخاسته
و چشمهای خداوند مانیا خشک فرو رفته باشد و پوست روی و پیشانی او خشک و درشت
باشد و تن او لاغر و سخن پریشان بسیار گوید و نبض بسبب خشکی صلب و صغیر باشد
و دلیل اندر بیشتر وقتها زنی تمام باشد و گاه باشد که بسبزی گراید و قوام اندر هر دو حال
رقیق باشد اما آنکه ماده او صفرا سوخته باشد تند و جهنده باشد و زود اندر حرکت آید لیکن
زود فرو آرامد و آنکه ماده او سودا سوخته باشد ساکن تر از آن باشد بلکه هم چون غافلی متفکر
باشد لیکن هرگاه که بشورد و اندر حرکت آید او را دشوار فرو توان گرفت و دیر آرام گیرد و خداوند
داء الکلب میان این و آن باشد از بهر آنکه ماده علت او آمیخته باشد و خداوند صبارا از همه
شوریده تر و بی قرار تر باشد و پریشانه بیشتر گوید و دلیل او سپید و رقیق باشد همچو آب صافی
از بهر آنکه حرارت همه روی بدماغ او دارد و از خویشتن بدین سبب بیخبر باشد و گاه باشد
که بول او باز گیرد و دست اندر زن ها زند و می مالد و از بی عقلی نداند گفت که چه می باشد و گاه
باشد که لرزه بر اندامها او افتد و خداوند قطرب از مردم بگریزد و ماوی اندر گورستانها
گیرد تا مردم را کمتر بیند و اگر کسی را بیند از وی بگریزد و ترش روی و اندوهمند باشد و بر
پای او ریشها و جراحتها باشد از بهر آنکه بشب بسیار گردد و پای او بر سنگ و بر خار و مانند
آن همی افتد و جراحت میشود و از وی نیک حذر باید کرد از بهر آنکه وی از مردم ترسد



و اعتقاد او چنانست که از مردم بباید گریخت اگر ناگاه کسی در دست وی افتد بدین اعتقاد از
دست وی دشخوار تواند رست علاج این علت بعلاج برسام گرم نزدیکست نگاه
باید کرد اگر امتلا اخلاط باشد فصد کنند تا لختی خون بدر شود و تدبیر آن کنند تا تری بدو باز آرند
و هر چندی استفراغ سودا می کند آنجا که خلط دموی با صفرائی باشد و از پس فصد استفراغ بمطبوخ
هلیله کنند و آنجا که خلط سودائی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون کنند و صفت مطبوخ
افتیمون اندر باب گذشته یاد کرده آمده است صفت مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر
یازده درم سنگ هلیله کابلی مقشر ده درسنگ افسنتین رومی و افتیمون از هر یک چهار
درسنگ بسفایج نیم کوفته پنج درم سنگ سنا مکی سه درم سنگ تربد نیم کوفته چهار درم سنگ
آلو سیاه سی عدد خرما هندی بیست درم سنگ فلوس خیار شنبر بیست درم سنگ ترنجبین
پنجاه درم سنگ این مطبوخ بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و اگر حاجت آید نیم دانگ
سقمونیا در وی حل کنند و بدهند این نسخه چون دستور نیست و طبیب در خور در نسخه تصرف
میکند میکاهد و میفزاید باشد که بنفشه و نیلوفر و عناب زیادت کند و از جهت مراعات معده
مصطکی و انیسون زیادت کند و تدبیر تری باز آوردن بدین ترتیب کنند هر بامداد شربتی
کشکاب مقدار چهل درسنگ با بیست درسنگ شراب خشخاش و سه درم سنگ
روغن بادام بدهند صفت شراب خشخاش بگیرند آب نیلوفر و آب بنفشه و آب کدو
از هر یک نیم من و تخم خشخاش سفید صد درم سنگ کوفته و نرم کرده و بعضی طبیبان یک مثقال
تخم کنب سپید ناکوفته با این یار کنند و تخم را اندرین آبها کنند و سه روز بنهند پس تخمها
را بدست بمالند و بفشارند و آن آب را صافی کنند و یک من شکر بر افکنند و برسم جلاب
بپزند و بقوام آرند و از پس این شربت گرمابه و آب زن و روغن بنفشه مالیدن و از
پس گرمابه آسایش و غذا او دن غذا ماهیک و گوارنده و گوشت بره چنانکه معلوم است
و اگر از کشکاب ملالت نماید این شراب با انار شیرین دهند و اگر طبع خشک باشد
با شراب آلو دهند تا هم تری کند و هم طبع را نرم کند و نگاه کنند اگر در دماغ فضله خونی باشد
رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی گشایند و اگر فضله سودائی باشد هر چند شبی دو
درم سنگ حب شبیار دهند صفت حب شبیار ایارج فیقرا و افتیمون از هر یکی ده درم سنگ
اسطوخودوس یک درم سنگ تخم خطمی یک درم سنگ حجر ارمنی مغسول و حجر لاژورد مغسول
از هر یکی یک درم سنگ خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم سنگ کثیرا یک
درم سنگ حب کنند چنانکه رسم است و اگر فضله صفرای سوخته باشد شبیار بدین صفت
سازند صفت حب شبیار دیگر بگیرند ایارج فیقرا و هلیله کابلی و هلیله زرد و افتیمون از هر یکی
یک جزو سقمونیا نیم جزو شربت یک مثقال و شبیار را باندازه حاجت باید داد و افراط نشاید کرد
تا خشکی زیادت نشود لیکن چند آنکه میدانند که منفعت میکند می باید داد و اما نطولها چند آنکه
توانند بکار می باید داشت و اگر یک روز پنج بار نطول بکار دارند شاید خاصه پس از آنکه

استفراغ کرده باشند صفت لطوخ بنفشه نیلوفر و خطمی و شاهسفرم کشک جو برگ بید گل سرخ
برگ کوک از هر یکی یک مشت بابونه یک مشت برگ مورد تر یک مشت عنب الثعلب یک
مشت این همه را بپزند و اندر گرمابه نشستن سر او بگذارند و این آب نیم گرم بر سر او میچکانند و شرد با
بچه بره می پزند و آن آب بر سر او می نهند و شیر دختر بر سر او میدوشند و سکنگبین بر سر او
طلی میکنند و اگر خواب نیاید پوست خشخاش و بابونه بپزند و بر سر او ریزند و اندر غذا او
کوک و تخم کوک همی پزند و اندکی دارچینی با آن بکار می دارند و نباید گذاشت که طبع او خشک باشد
نگاه باید داشت طبع او نرم دود و اعضا و ساقها او پیوسته می بندند و می مالند و پایهای او اندر آب گرم می نهند
و میشویند و اگر اندر آب بابونه پخته باشند سخت نیک باشد و مغز تخم کدو اندر بنفشه بپرورند
و روغن آن بکشند و اندر بینی او میچکانند و اندر ناف و مقعده و کف پای او میمالند و اگر
روغن مغز کدو با شیر زنان یا با سپیده خایه مرغ بر سر او می نهند و اندر بینی او میچکانند صواب
باشد و هرچه ادرار بول آرد ~~[illegible]~~ و هرچه سده گرداند چون نشاسته و غیر آن از وی
دور دارند و شراب رقیق و سپید ممزوج موافق باشد تری فزاید و خواب گیرد و اگر کسی را
برگمارند تا از حرکتها و جستن مضطرب جنایتی کند او را به بندند و علاج میکنند و اگر از بهر او
چیزی همچون قفص بیارند و او را اندر آن قفص کنند و قفص را محکم کنند و معلق بدارند آویخته
صواب باشد خداوند قطرب را هم بدین علاج ترتیب کنند الا آنکه اندر فصد او مبالغت کنند
و خون بردارند چندانکه نزدیک غشی رسد از بهر آنکه خون او سخت بد باشد و اندر تری بازآوردن
نیز مبالغت کنند بهمه نوعی و استفراغ با الجبن با شکر دهند و یا با ایارج ارکاغانیس
یا فیقرا استفراغ کنند صواب باشد و از پس استفراغ تریاک فاروقی دل او را قوت دهند
و اندر تدبیر خواب او نیز مبالغت باید کرد و چیزها که خواب آرد چون افیون بقدر حاجت می باید داد
تا بخسپد و طبع او آرام یابد و اگر مدتی علاج کنند و بهتری ظاهر نشود او را نیک بزنند دردناک
و شنجها و سخت بر دی ... او بزنند و بر میان سر او داغ بر نهند که بدین طریق
بهوش باز آید و اگر دیگر باره بشورد دیگر باره بزنند والله اعلم بالصواب

باب سیم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر عشق و علاج آن کردن

عشق بیماری است که مردم آنرا خود بخویشتن کشند و چون محکم شد بیماری باشد با وسواس مانند
مالیخولیا و خود کشیدن آن بخود چنان باشد که مردم اندیشه همه اندر خوبی و نیکویی صورتی
بندد و امید وصل او اندر دل خویش محکم کند و قوت شهوانی او را بدان مدد میدهد تا محکم گردد
علامتها چشمها عاشق فرو رفته باشد و خشک باشد و الا وقت گریستن تر شود و ...
بیشتر باشد تا اشارتها را چشم باشد و با تبسم چنانکه کسی خبری خوش شنود یا چیزی خوب بیند و دم سرد
بسیار کشد و هر وقت که غزلی و بیتی شنود که اندر وی ذکر وصال باشد طربی اندر وی پدید آید
و اگر بیتی شنود که اندر وی ذکر فراق باشد بگرید و اندر وی حزنی پدید آید و شمایل او از آنچه

آمپول کلرهیدرات ... تزریق تحت جلد ... از یک تا ... سال ... حقیر تجربه نموده و نتیجه گرفتم اسمعیل انصاری ۱۳۴۵ هجری





مقویات غذائی و تزریق آمپول ... ویتامین ... روزی یک ... صبح ... حقیر تجربه نموده و نتیجه گرفتم اسمعیل انصاری ۱۳۴۵ هجری

بیش از آن بوده باشد بگردد و نبض او مختلف و بی نظام باشد خاصه آن وقت که ناگاه معشوق ببیند
یا نام او شنود یا خبر او یا بر کسی که نام عشق و معشوق پنهان دارد بدین طریق بتوان دانست
که معشوق او کیست و این چنان باشد که طبیب انگشت بر نبض او دارد و بفرماید تا کسانی که گمان
برند که عشق او بر ایشانست آنگاه یاد کنند و صفت هر یک میکنند و احوال او هر یک میگویند
چند بار باز باید تا از تغیر نبض او نزدیک شنیدن نام و صفت آنکس معلوم گردد که معشوق
او کیست و چه نامست و خواجه ابوعلی میگوید این طریق آزموده ام و دست آورده ام که معشوق او کیست
و دیده ام که عاشق بیمار بهاکشیده بود و قوت او برفته و بحد ذبول رسیده چون او را امیدوار
کردم که میان وصل و صحبت خواهد بود و بدانست که آن امید درست قوت او باز آمد و
علاج پذیرفت و سلامت یافت چنانکه از زودی پذیرفتن علاج او تعجب کردم و میگوید چون علاج
او دشوار گردد تدبیر باید کرد که بتدبیر بطریق حلال ایشان وصل جویند تا زود بصلاح آید علاج نگاه
باید کرد تا اندر تن او خلطی سوخته هست اگر قوت دارد نخست تدبیر استفراغ آن خلط
کنند و اگر قوت ضعیف باشد قوت را مددی دهند و او را امیدها در پیش نهند تا لختی قوت
بدو باز آید پس تدبیر استفراغ کنند پس تدبیر تری باز آوردن بر دست گیرند و تدبیر
خوش خوابی او کنند چنانکه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و خصومتها و شغلها مهم که مردم را
مشغول دارد در پیش نهند تا بدان مشغول باشد و اندیشه عشق فراموش کند و اگر دیگری را پیش
او ستودن گیرند و وصف شمایل و اخلاق او کنند و او را بدین دیگر رغبت افکنند تا باشد که
لختی بدین میل کند و قوت عشق آن نخستین کمتر شود و پیش از آنکه این عشق دوم محکم شود شغلی مهم در پیش
او نهند تا هر دو اندیشه از دل او بر خیزد و اگر عاشق خردمند باشد او را نصیحت و پند دوستان و
دریغ داشتن روزگار او بعشق کفایت باشد و از جمله تدبیرها صواب هر چند ... کنیزکی خریدن
و بدیشان مشغول داشتن تا بتدریج آن اندیشه نخستین فراموش کند و دل از آن بردارد
و نوعی دیگر از تدبیرها صواب آنست که زنان با محتالان را بکار دارند تا از معشوق او حکایتها زشت
ناپسندیده که مردم را از آن ننگ آید و نفرت آرد میگویند تا دل او سرد شود و چنان
باید که این حکایتها با یکی میگویند و چنان نمایند که نهان از وی میگویند و نمی دانند که او میشنود تا ایشان
را صاحب غرض نداند و بعضی را السماع و طرب آسایش باشد و دل خوش گردد و بعضی را اندیشه
عشق تازه گردد و زیان دارد و این بتجربه توان دانست و بعضی را علاج اصحاب مالیخولیا باید کرد تا نافع آید

باب چهارم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر غفلت و ابلهی و فراموشکاری و بهتان و اختلاط ذهن و فساد تخیل و علاج آن

این همه چهار بیماری دماغی است و آفت عقل است و بسیار غفلت و ابلهی و بهتان و اختلاط ذهن همه اندر خرد
میان دماغ باشد لیکن غفلت و ابلهی آفتی است از جنس نقصان عقل و هرچه از جنس نقصان و بطلان
عقل است سبب آن سردی دماغ است از بهر آنکه سردی است که روح مفکره را غلیظ کند و ...
و از کار باز دارد تا بدان سبب غفلت و ابلهی تولد کند و از بهر آنست که آفریدگار تبارک و تعالی محل تفکر

و بطلان چون حال کودک و ... پیر ... کارهای ایشان نقصان ...

و نیز اگر کسی میان این است از دماغ گرم تر از دیگر کسها گردد تا بقوت حرارت افعال تفکر و تمیز
حاصل میگردد و این سردی عارضی که سبب ابلهی و غفلت سه گونه باشد یا سردی ساده باشد
یا سردی و خشکی بهم باشد یا سردی و تری بهم باشد و هذیان و اختلاط ذهن آفتی است و اضطرابی که آفت
آن اندر تمیز و تفکر پدید آید و خداوند این علت نه آن کند که باید کرد و نه آن گوید که باید گفت و نه آن
جوید که باید جست و نه آن اندیشد که باید اندیشید و سبب آن گرمی دماغ باشد یا نقصان گوهر
دماغ از بهر آنکه آفتی اضطرابی است و همچنان که هیچ از جنس اضطراب است سبب آن گرمی
مزاج باشد و بسیار باشد که اختلاط ذهن و هذیان با فساد تخیل بهم باشد و این چنان باشد که صورت
و شکل مردم و غیر مردم و بیمار بر خلاف آن نماید که باشد تا پیش او خیالها پدید آید که موجود نباشد
چنانکه بیمار گوید این فلان کس را از پیش من دور کنید و فلان را از من دور کنید باز دارید
و سبب اینهمه گرمی دماغ باشد و آفت اندر جزو نخستین باشد از اجزای دماغ و فراموشی که آنرا
نسیان الذکر گویند آفتی است که سبب آن سردی مزاج بخش باز پسین دماغ باشد و این چنان باشد
که هر چه کند علی السلامت باشد هر چه بیند درست بیند و هر چه شنود درست شنود ولیکن هر چه دید
و شنید زود فراموش کند و باید دانست که جهت آفت در فراموشی باشد و بر جمع آن
بسبب مشارکت اجزاء دماغ با فعال تفکر و تمیز افتد و بر جمع آن بسبب مشارکت فراموشکاری
پدید آید و اما اسباب اختلاط ذهن و هذیان بخاری سودائی سوخته باشد یا بخار خون سوخته
یا بخار صفرا سوخته یا رطوبتی عفن که اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد یا سوء المزاج گرم ساده
یا بخار عفونتها که از همه تن بر آید چنانکه اندر تبها گرم باشد یا بخاری که از آماس عضوی یا المی
و آفتی که اندر آن عضو باشد چون فم معده و رحم و آماسهای دیگر آن چنانکه اندر باب مالیخولیا
شرح داده آمده است و خشکی دماغ بسبب بی خوابی و اندیشه بسیار اندر علمهای باریک و دیگر آن
**علامتها** باید دانست که اگرچه محل تفکر و تمیز دیگر است و محل یاد داشتن دیگر از بهر آنکه هر دو از
جنس نقصان و بطلان است اسباب هر دو یک جنس است و علامتها و علاج هر دو
یک دیگر نزدیک است و گفته ایم که اسباب غفلت و ابلهی سه گونه است یا سردی است ساده
یا سردی و خشکی بهم یا سردی و تری بهم اما علامت سردی و خشکی بیخوابی است و خشکی بینی
و ادراک محسوسات و معقولات به دشواری و کارها یاد گذشته یاد ماندن و کارهای دقیق
فراموش کردن از بهر آنکه معلوم گشته است که چیزی خشک نقش بدشواری پذیرد و نقشهای
که پذیرفته باشد به دشواری بگذارد و علامت سردی و تری خواب بسیار و تری بینی و بسیاری
آب دهان و گرانی سر و چشم است و کارها گذشته یاد کردن و کارهای دقیق مدتی
اندک یاد آمدن و بعضی زود فراموش کردن و علامت سردی ساده میان این و آن باشد
**و علامتها** اختلاط ذهن آنست که هر بیماری که از درد نالنده باشد ناگاه از آن درد بیخبر شود بی آنکه
سبب درد زایل شده باشد باید دانست که از خویشتن بی خبر است و اندر اختلاط ذهن
افتاده و در برخاستن جامه و کاه از دیوار جستن و دست پیش چشم آوردن بطریق آنکه کسی کس خواهد گرفت



نشان اختلاط ذهن است و [illegible] تحلیل و علامتها ماده تنها سودائی و صفرائی و خونی و بلغمی
و علامت خشکی و نقصان گوهر دماغ همه اندر بابها گذشته معلوم شده است و باید دانست
که بیشتری هذیان و اختلاط ذهن اندر تبها و بابی افتد و سبب آن بخارها باشد که از همه تن
بدماغ بر آید و آنجا که بخار از یک عضوی بر آید احوال عضو بر آن گواهی دهد **علاج** غفلت و فراموشی
آنجا که علامتها سردی و خشکی ظاهر شد مزاج بدل باید کرد و غذاها گرم و تر و معتدل و گرمابه
و آب زن فرمودن و تدبیر خواب او کردن و روغنها معتدل بر سر او می نهادن و میچکانیدن چون
روغن نرگس و روغن خیری و روغن سوسن خاصه پس از آن که موی سترده باشد و ضمادها
و لطوخها گرم و تر بر سر او کردن بدین صفت **صفت** سر و پاچه بره و بابونه و اکلیل الملک و حلبه
و شبت بپزند و آب آن بر سر او بچکانند و اگر پالوده هل با عصیر فرانیم گرم بر سر او نهند صواب
باشد و سر او کجا قیها درشت مالیدن چنانکه غذا گوشت کشید سودمند باشد و مالیدنی که تحلیل
کند نشاید آنجا که علامتها سردی و تری ظاهر شود علاج از آن نوع باید کردن که اندر علاج لرغش یاد
کرده آمده است و استفراغ نخست بایارج فیقرا و شحم الحنظل و اندکی جند بیدستر باید کرد پس
بلوغادیا و ایارج روفس و ایارج تیادرالطوس و ایارج جالینوس استفراغها کردن و از پس
استفراغ دماغ را چیزها بویدنی قوت باید داد چون مشک و زعفران و قرنفل و مرزنگوش
و جوزبوا و مانند آن و خردل را با گوفس و با انگبین سرشتن و گرم کردن و بر سر او نهادن از بهر
آنکه لیبیان قدیم هر کجا که خواسته اند که حرارت عضوی را بجنبانند و بعضوی که حرارت او ضعیف
گشته باشد باز آرند خردل بکار داشته اند پس چیزها گرم تحلیل کننده بکار داشتن چون
نطرون و مانند آن صواب باشد و آنجا که صواب باشد که از معجون بلادری حرارتی فزونی پیدا آید
هیچ از وی سودمندتر نیست خاصه اندر علت فراموشکاری و اندر استفراغ رطوبتها افراط
و مبالغت نشاید کردن از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و هر گاه که رطوبت اصلی
خرج شود ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب زیادت بلوت سردی باشد و سردی
و خشکی سبب زیادت فراموشکاری و همچنان که مبالغت کردن اندر استفراغ ماده حرارت
اصلی را کم کند امتلا حرارت اصلی را ضعیف کند و فرو میراند بدین سبب زیانکارترین چیزها
ممتلی گشتن است از طعام و شراب و مستی بدترین همه کارهاست که اگر اندکی شراب انگوری
کم خورده باشد حرارت اندر تن گسترد و روح قوت یابد و از بسیار خوردن آب مستغنی کند
و بسیار خفتن زیان دارد خاصه از پس امتلا و بی خوابی با فراط هم زیان دارد از بهر آنکه روح را
ضعیف کند و گذر دماغ از بخارها ممتلی گردد و برگذر باد نشستن زیان دارد و موافق ترین
طعامی اندرین علت گوشت دراج است و تیهو که او را اهمیت و آن آنست که غذا که از وی تولد
کند گوهر دماغ از آن بهره بیشتر یابد و قوی تر شود **صفت** پرورده ریج ریج را بگیرند و پاره
پاره کنند و هر پاره چند بند انگشتی و آنرا اندر خبزه کنند و روغن گاو گداخته بر سر او ریزند چنانکه
پنهان دو انگشت بر زبر او استاده باشد و خبزه بر گنند چندان که یکی از خبزه تهی باید که باشد پس آنرا

اندر زیر جو نهان کنند و چهل روز بگذارند پس بیرون آرند و روغنی که مانده باشد از وی بیرون
کنند و انگبین مصفی بجای آن باز کنند و چهل روز دیگر اندر جو نهان کنند شربت دو درسنگ
باشد درسنگ فراموشکاری را ببرد و دار بلیل هم چنین ببرد و رنو صفت معجونی که سودمند باشد گرم
کندر و بلیل سفید و سعد و زعفران و قرّا از هر یکی را استار است بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و
هر بامداد یک درسنگ بخورند صفت معجونی دیگر بگیرند زیره کرمانی پنج درسنگ بلیل یک
درسنگ وج دو درسنگ سعد دو درسنگ هلیله سیاه دو درسنگ عسل بلادر یک درسنگ
آنچه کوفتنی باشد بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند سه بار چند همه داروها باید انگبین صفت معجونی
دیگر وج سعد دار فلفل زنجبیل از هر یکی ده درسنگ کندر ده درسنگ همه داروها بکوبند
و بیزند نرم و بر روغن گاو چرب کنند مقدار روغن ده استار و با انگبین صافی کرده بسرشند
مقدار انگبین سی استار اندر جره کنند و اندر میان جو نهان کنند چهل روز پس هر بامداد
دو درسنگ بخورند صفت معجون بلادر این معجون را بلغت یونان معجون القرد یا گویند و القرد یا بلادر
باشد بگیرند سنبل الطیب و ساذج هندی و [illegible] سلیخه و زعفران و اندر بعضی نسخها آورده اند
شیح ارمنی و افیتمون و اذخر و ریوند چینی و حب البان مقشر و قرنفل از هر یکی یک دانگ مصطکی و
عسل بلادر از هر یکی دو مثقال حب اللسان و زنجبیل و صبر از هر یکی یک دانگ غاریقون هشت درسنگ
پنج سوسن اماکون دو دانگ پوست بیخ بادیان یک من نیم خل الخمر قسط پوست بیخ بادیان
اندرین سرکه تر کنند و سه شبانروز بنهند پس بجوشانند تا سه جوش بر آید پس از آتش
بر دارند و بمالند و قوت بیخ بستانند و ده رطل و نیم عسل با این سرکه بجوشانند تا بقوام آید
و بگذارند دیگر عسل بلادر هشت درسنگ آورده اند و غاریقون دو مثقال شربت تمام از وی
یک درسنگ و کسی که ضعیف تر باشد کمتر دهند فراموشکاری و سستی عصبها و درد معده و همه
دردها که از سردی باشد ببرد و مسکن او خانه تاریک [illegible] باید از بهر آنکه این علت از سردی خیزد
و روشنائی از درخشیدن آفتاب و ستارگان پدید آید پس بدین سبب روشنائی نفس
این علت باشد و تاریکی یار این علت و از بهر آنست که اندر روشنائی خواب کمتر بود و هر گاه که
خواهد که بخسبد خانه قلیلی تاریک کند در طریق علاج اختلاط ذهن و هذیان آنست که آنجا که سبب بخار
ماده تب باشد که از همه تن بدماغ بر آید ملطفه که از گلاب و سرکه و روغن گل کنند دماغ را قوت
باید دادن و تن از ماده تب پاک کردن و باقی ماده را از دماغ فرو کشیدن و مزاج باعتدال
باز آوردن و آنجا که ماده اندر دماغ باشد حب بنفشه و حب هر استفراغ کردن و بغرغره دماغ را
پاک باید کرد و پای بجا بستن و مالیدن و شستن به آب گرم و طبع نرم داشتن و آنجا که بخار
از عضوی بر آید باستفراغ آن خلط و علاج آن عضو مشغول باید گشت و دماغ را بطلیها قوت
باید دادن و آنجا که سبب بی خوابی و تفکر بوده باشد تدبیر با تری فزاینده باید کرد و لطوخها و ضمادها
معتدل بکار داشتن و شیر زنان و روغن بنفشه و شوربا پرچه با کوره و پالوده شکر و روغن
بادام بسر او نهادن و ناف و مقعده و کف پای و ناخنان بروغن بنفشه چرب کردن و بسیار با



که سبب گرمی دماغ و اختلاط ذهن ماده تیز باشد که بخار آن بدماغ بر آید و صواب تر آن باشد که در
حال حقنه نرم کنند چون کشکاب و روغن بنفشه یا روغن گل و آنجا که با اختلاط ذهن تب و ضعف نباشد
و اندر عضو آفتی و المی و آماسی نباشد و از اسباب خشکی الی سابق نباشد و علاجها صواب کرده
شود اثر بهتری پدید نیاید تنبیه اختیار چند سخت بر سر و روی او باید زدن و زخمی یک زدن تا بهوش آید و بعضی
را حاجت آید که بر میان سر او داغی نهند تا یک بهوش باز آید والله اعلم بالصواب

باب نخستین

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر بسیاری خواب نا طبیعی و علامات و علاج آن

باید دانست که خواب حالتیست که روح نفسانی اندران حال از کار فرمودن آلتهای حس و حرکت
باز ایستد تا حاستها بیکار بمانند و از افعال روح نفسانی جز حرکت آلتهای دم زدن چیزی که مردم بدان
زنده باشند نماند و خواب طبیعی حال آنست که روح حیوانی روی باندرون تن باز آرد تا غذا را
بپزاند و روح نفسانی اندران حال بر متابعت او از کار فرمودن آلتهای حس و حرکت باز ایستد
همچنانکه دو جوهر لطیف که با یکدیگر پیوسته و آمیخته باشند اگر یکی را حرکتی افتد بجائی جوهر دیگر بسبب فرط
علاقه طبع او گردد هم بدان جانب میل کند و گاه باشد که بسبب بسیاری رنجی و ریاضتی و حرکتی خفیف
یا بسبب استفراغی بافراط گوهر روح تحلیل پذیرفته باشد بسبب بسیاری تحلیل منبسط نتواند شد
یعنی اندر همه تن گسترده نتواند شدن طبیعت آسایش جوید و روح نفسانی بدان سبب از کار فرمودن
آلتهای حس و حرکت باز ایستد چندانکه روح حیوانی مددی یابد و بدل آنچه از وی تحلیل افتاده باشد
بدو باز آید و خواب و عرق بیمار بدان [illegible] درستی بدو باز خواهد آمدن پدید آید ازین نوع باشد و علامت
نقصان علت باشد لیکن اگر در تن درستی بی سببی ازین سببها که یاد کرده آمد خوابی غرقی پدید آید
و مدت آن دراز باشد و اگر چه بیدار شود [illegible] از خواب [illegible] که مقدمه فال ناطبیعی باشد
و این خواب که بدین گونه باشد از اسبات گویند و باید دانست که سببهای اسبات و گرانی خواب
نه است یکی بسیاری تحلیل بدین سببها که یاد کرده آمد دوم نقصان علت چنانکه اکنون گفته آمد سیم
داروی سرد یا سببی سردی که مزاج را سرد کند و بدان سبب عصبها حس و حرکت [illegible]
و روح اندر عصبها چنانکه باید گذر نکند و قعر تن باز گردد و اندر تن منتشر و گسترده نشود و مردم بدان سبب
اندر سبات افتند و اندر خواب غرق شود چهارم بسیاری تری اندر تن چندانکه عصبها حس و حرکت را
نرم و آغشته و سست کند و گذرها روح را فرو گیرد و گوهر روح را غلیظ کند و تیره با حرکت انبساط
نتواند کرد و مردم بدان سبب اندر سبات افتند و اندر خواب غرق شود و خواب مستی و خواب
ناگواریدن طعام و گرانی آن بر سر معده ازین نوع باشد و این دو بقی زایل شود تخمه که نوبت آن
سخت گردد و طبیعت با علت بر آویزد و بدان مشغول گردد و بسیاری ماده اندر رو ماند و گران بار شود
و روح نفسانی چنانکه بیشتر گفته آمده است متابع او شود و دست از کار فرمودن آلتهای حس و حرکت
باز دارد و مردم بدان سبب اندر خواب غرق شود خاصه اگر ماده بلغمی باشد و بسبب عفونت گرم شود
ششم بسیاری خون اندر تن هفتم بسیاری بخار یابد که از عضوی بدماغ چون معده و شش

وغیر آن هشتم زخمی که بر سر آید و دماغ بدان سبب کوفته شود و گذر روح بسته گردد نهم جنب الق
و گرمان دیگر که اندر معده ورود و بخار تولد کند و مردم بدان سبب از غذا بهره تمام نیابد و بدل آنچه
تحلیل پذیرفته باشد بدو باز نرسد و روح بدان سبب ضعیف گردد و بخار یابد که از ایشان بدماغ
بر آید اندران یاری دهد و سبب خرخره که مردم اندر خواب کنند رطوبتی باشد اندر حنجره و حلقوم و برهم
نشستن آن تا بدان سبب دم زدن بآواز بیرون آید و بباید دانست که از بعد آنکه اندر خواب نخست
صمع و بصری کار شود واجب کند که سبب آن سبات اندر اجزاء پیشین دماغ باشد علامتها و علامتهای که
سبب تری و سردی باشد نبض نرم و موجی و عریض باشد و رنگ روی و چشم و زبان سفید باشد و تشنگی
اندک باشد و همه علامتهای سردی و تری ظاهر باشد و تدبیرها که گذشته بدان گواهی دهد علاج آن علاج
لیثرغس است علاج صداع سرد نزدیک باشد و ترتیب آن چنین باید که نخست قی فرمایند و برادرد بادی قوی سپس
تن را بحب اصطمخیقون پاک کند و اگر حاجت آید حقنه نیز فرمایند و از پس استفراغ بحب اصطمخیقون و
بگفته نوای دماغ را بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا پاک کنند و از قراضه معده و چیزی دادن که
رطوبت را ببرد و معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولها تحلیل کنند و بکار داشتن و عطسه کردن
و عطسه آوردن و اندر ابها فروبستن و اندر آب گرم نهادن و دماغ را بچیزها بوییدنی قوت دادن
و تدبیر با صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آرند و چیزها گویند و کنند که او خشم آلود شود از بهر آنکه
خشم حرارت غریزی را اندر تن بجنباند و فراج او را بعلاج آرد صفت حب اصطمخیقون از قرابادین سابور
سهل ایارج فیقرا ده درسنگ هلیله زرد افتیمون غاریقون بسفایج نمک هندی از هر یکی دو درسنگ
تربد سپید ده درسنگ شحم حنظل سقمونیا از هر یکی دو درسنگ مقل ازرق شش درسنگ مقل را
اندر آب افسنتین پخته حل کنند و داروها بدان تر بسرشند و حبها کنند چند حبل و اندر سایه خشک کنند
شربت دو درسنگ و نیم این نسخت را نسخت گزیده خوانند نسخه دیگر هلیله کابلی شش درسنگ آمله
و افتیمون دومی غاریقون سقمونیا از هر یکی سه درسنگ اسارون افتیمون تخم کرفس از هر یکی
دو درسنگ تربد سفید هفت درسنگ افتیمون پنج درسنگ ایارج فیقرا ده درسنگ مقل
یک درسنگ نانخواه چهار درسنگ همه داروها را بکوبند و بیزند و نانخواه را اندر آب حل کنند
و بجوشانند تا بقوام عسل باز آید و داروها بدان بسرشند و بکوبند تا همه همچون یک چیز گردد و سپس
حبها کنند چند حبل شربت دو مثقال این نسخت کنند صفت حب صبر کبیر صبر اسقوطری سه درسنگ
مصطکی یک درسنگ بسایند و بآب کرنب بسرشند و حب کنند شربت دو مثقال صفت حب ایارج
کبیر ایارج فیقرا یک درسنگ شحم الحنظل دانگ و نیم تربد نیم درسنگ افیون دو دانگ
سقمونیا نیم دانگ مقل و کثیرا از هر یکی دانگی حب کنند چنانکه رسم است بآب کرفس نسخه دیگر کبیر
ایارج فیقرا شش درسنگ هلیله کابلی مقشر چهار درسنگ تربد سپید هشت درسنگ نانخواه
و افیون از هر یکی دو درسنگ نمک هندی دو درسنگ و نیم شحم حنظل سه درسنگ کثیرا دو درسنگ
حب کنند بآب کرفس چنانکه رسم است بر هفته دو درسنگ و نیم صفت حقنه تیز شحم الحنظل
یک مشت بسفایج دو مشت بابونه دستی یک دسته کوچک افسنتین یک مشت همه را اندر یک من آب



آب بپزند تا بسیکی باز آید و پالایند و مقدار صد درسنگ از آن آب بگیرند و یک وقیه روغن
بابونه بادی بیامیزند و حقنه کنند صفت حب قوقایا ایارج فیقرا ده درسنگ شحم الحنظل سه
درسنگ و دو دانگ سقمونیا دو درسنگ و نیم تربد اسطوخودوس از هر یکی پنج درسنگ
و دو دانگ حب کنند چنانکه رسم است بآب کرفس جوشانیده و صافی کرده این جمله ده شربت معتدل
باشد نسخه دیگر صبر سقمونیا شحم الحنظل مصطکی عصاره افسنتین رومی و اگر عصاره حاضر نباشد افسنتین از
هر یکی راست راست حب کنند بآب کرفس شربت یک درسنگ یا یک مثقال این نسخت
جالینوس است و اگر یک درسنگ از این حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع
باشد و نواحی دماغ را پاک کند و راحات معده و پاک کردن آن منقیع صبر و ضمادها قوی کنند
باید کرد صفت نقیع صبر نسخه این پیراسون بگیرند هلیله سیاه و هلیله آمله غاریقون هر یک
پنج اذخر پنج سوسن از هر یکی سه درسنگ سکاعی و اورد از هر یکی پنج درسنگ شحم الحنظل دو درسنگ
همه اندر ده من آب بپزند تا کمتر از نیمی باز آید و پالایند و یک وقیه صبر اسقوطری سوده اندرین
آب کنند و اندر شیشه ابگینه کنند و اندر آفتاب نهند شربت از یک وقیه تا دو وقیه در خورد قوت
شخص دهند صفت ضمادی که بر معده نهند تا تولد بلغم باز دارد درسنگ و دانگ لادن عود خام از هر یکی
سه درسنگ مشک دانگی گل سرخ چهار درسنگ سنبل مصطکی از هر یکی دو درسنگ همه را بکوبند
و بآب مرزنگوش یا بآب تمام بسرشند و هر وقت که معده خالی باشد بر معده نهند و باقی تدبیر معده
از بابها علاج معده طلب باید کرد صفت غرغره که دماغ را از باقی رطوبت پاک کند و فقه اوهام سبات
دلسیان و صرع و فالج را سود دارد دیگر بگیرند ایارج فیقرا خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر از
هر یکی راست راست همه را بکوبند نرم و هر که خواهد تر کنند و با سکنجبین بسرشند و نگاه دارند و وقت
حاجت اندکی اندر سکنجبین عسلی حل کنند یا اندر آب کامه و بدان غرغره کنند و میل و کندس و جند
بیدستر بکوبند نرم و بهم بویانند تا عطسه آرد و نطول که اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمده است بکار
دارند و چیزهای که بی خوابی آرد بکار دارند چون قلقند که بسایند و بر سوراخ بینی طلی کنند و چشم
و روی او را به سرکه طلی کنند و پای او از بن ران تا قدم همی بندند تا بیدار باشد و اگر آن
کهبر و ساده باشد بی رطوبت از موشکاری و نقصان تمیز علامت آن باشد و سبات بدان گرانی
نباشد و از علامتها اخونی و بلغمی و چیزی ظاهر نباشد و علاج او بوی مشک و مرزنگوش و جند بیدستر
و عود و مانند آن باشد و ضمادها که از جند بیدستر و دماغ الادخر و قسط و جوز ابرو و اصل و فرفیون و عاقرقرحا
سازند بر سر می نهند و مشو و دلطوس و تریاق دادن سخت نافع باشد و اندر غذاها نانخواه و زیره
و کرویا و سیر بکار دارند و طعام او کوداب و قلیه خشک و شوربا کنجشک و مطنجنه و مانند این باشد و اگر
که سبب بسیاری خون باشد اندر تن علامتها خونی ظاهر باشد و علاج او فصد اکحل باشد و قیفال و حجامت
ساق از پس فصد تا ماده از دماغ فرو دارد و فصد صافن نیز نافع باشد و تدبیرهای که اندر علاج
قرانیطس دموی یاد کرده آمده است علاج او باشد لیکن طبیب سخت مشاهده زیادت و نقصان میکند
که سبب سرما بیرونی باشد از علامتها اخلاط هیچ ظاهر نباشد و رنگ روی به سبزی گراید و نبض

صلب و کشیده باشد و علاج او تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک و مانند آن دادن و روغن
قسط با جندبیدستر و فرفیون و روغن بان با جندبیدستر بر سر نهادن و سداب و جندبیدستر
و عاقرقرحا اندر آب پختن و بر سر او ریختن و بوی مشک و جندبیدستر سخت نافع باشد و اندر
طعام او حلتیت با سیر و کور مغز در افکنند و اما که سبب خوردن داروی سرد باشد چون افیون
و تخم بنگ و بیروج و تخم لفاح و جوز ماثل و گشنیز تر بسیار و اسپغول بسیار علاجها که اندر کتاب
یاد کرده شود و اما که سبب برآمدن بخار بد باشد که از عضوی برآید بر گشتن که تازی دوار گویند
و آوازهایی که اندر گوش افتد و چنانکه پیش بدید آید چون مگس و پشه و خطهای سیاه یا سرخ
یا زرد و مانند آن از پیش بوده باشد و علاج آن چنان باشد که نخست بعلاج آن عضو مشغول شوند
چنانکه هر یک اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و جانب دماغ را بضمادها و لطوخها در خور و قوت
دهند تا بخارها از دماغ فرود آرند بطریق پای مالیدن و بستن و اندر آب گرم نهادن
و حب شبیار دادن و اما که سبب نوبت تب باشد بعلاج تب مشغول باید بود و تن را از ماده تب
پاک باید کردن پس بقوت دماغ و پاک کردن او مشغول شدن چنانکه یاد کرده آمده است و اما که سبب
ضعیفی روح باشد اسباب آن از پیش رفته باشد و بتدریج اندر سبات افتد و علاج بالجمله
و مثرودیطوس اندر شراب سیب یا اندر شراب انار باید داد و هم سنگ مثرودیطوس
طباشیر با وی سرشتن و اگر مبرود و مرطوب باشد مثرودیطوس اندر ماء العسل یا اندر سیب یا
اندر شراب انگوری باید داد و ماء اللحم نیز با اندکی شراب باید داد و محرور را ماء اللحم با گلاب و آب
سیب باید داد و صندل و گلاب می بویانیدن و علاج غشی باید کرد و اما که سبب زخمی باشد علاج او
اندر مقالات دستکاری آنجا که علاج زخمها یاد کنیم گفته آید و اما که سبب حب القرع باشد پاک کردن
روده از آن دیدن پس دماغ را قوت دادن و بخارها باز گردانیدن و فرق میان سبات و غشی
آنست که نبض خداوند سبات صلب باشد و رنگ خداوند غشی بگورستان ماند و نبض خداوند
غشی ضعیف باشد بقیاس با نبض سبات صلب باشد و رنگ خداوند غشی رفته باشد و رنگ
سباتی بر جای باشد و فرق میان سبات و سکته آنست که خداوند سبات را اگر جهد کنند بیدار توان
کرد و حرکت او هم چون حرکت خفتگان باشد و حواس او اگر چه کند باشد آخر چیزی بر جای باشد
و خداوند سکته را حس و حرکت بکلی رفته باشد و بباید دانست که هرگاه اندر دماغ آفتی باشد آب سرد
و آب سپید و مضمضه کردن سخت زیان دارد و الله اعلم بالصواب

باب ششم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر بیداری و سبب بی خوابی

بیداری حالی است که روح نفسانی اندر حال انتهاء حس و حرکت را بکار فرماید تا مردم بقصد
و اختیار خویش حرکتها میکند و از محسوسات خبری یابد و بی خوابی مفرط بیداری باشد و اسباب
بی خوابی نه است یکی مزاج گرم و خشک دوم گرفتن رطوبت شور اندر دماغ سیم غمها و اندیشه چهارم
درد سخت پنجم امتلاء تن از اخلاط بد و ناگوار ششم طعامهایی که بادها از وی تولد کنند و بخار



بر سر دید تا مردم بدان سبب خوابهای شوریده بینند و اندر خواب ترسد و علی الخصوص باقلی و عدس و مانند
آن هفتم بخارهای سودایی که بدماغ برآید هشتم اماس سودائی چون سرطان و مانند آن که اندر حوالی دماغ
پدید آید نهم تری و سبب بی خوابی پیران دو چیز است یکی شوری رطوبت بلغم دوم گوهر دماغ پیران
بقیاس با گوهر دماغ جوانان خشک باشد علامتها و علاجها اما که سبب گرمی و خشکی مزاج باشد اندر سر
خفتی هیچ گرانی نباشد و محسوسات زود ادراک افتد و چشم و بینی و کام و زبان خشک باشد
و تشنگی غلبه کند و اندر نفس حرارتی و سوزشی باشد علاج ایشان پرهیز از حرکتها و ریاضتها
و اندیشه ها پرهیز دور و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدوی شیرین بر سر می نهند و هر شب کف
پای و ناف و مقعد و بینی بدین روغنها چرب کنند و قطره ای از وی گرم کرده در گوش اندر چکانند
و لعاب اسپغول و برگ خرفه کوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ خرفه و کوک و اسفاناخ خوردن
سود دارد و گرمابه و آب زن معتدل سخت نیک باشد و اگر کسی را پس از گرمابه خواب نبرد بباید دانست
که مزاج او درست نیست یا خشکی سخت غالب است یا اندر تن او خلطی بدست و حرارت گرمابه آن خلط را بجنباند
و بخار بر سر انگیزد تن را از آن خلط پاک باید کردن و از تدبیرها صواب که مردم بی خواب را خواب آرد
سماع خوش و آهسته است و الحانها ثقیل چون پرده عشاق و نهاوند و پرده زنگله و آواز آب روان
و آواز حرکت درختان که هموار باشد خواب آرد و اگر کسی را بیخوابی باشد و پس از آن سرفه پدید آید
زود هلاک شود و اما که سبب خشکی ساده باشد بی گرمی علامتها همین باشد که یاد کرده شد لیکن تشنگی و
سوزش نباشد علاج هم بدان نزدیک باشد لیکن عنایت بتری باز آوردن باید کرد بخورشهای معتدل و اما که سبب
رطوبت شور باشد چشم و بینی تر باشد و هرگاه که بخسپد چشم رمص کند و اندر سر اندک مایه گرانی باشد و هرگاه
که اندر خواب شود زود بیدار شود و بجهد و تنبه بر بالا کند و سالها عمر پیران گواهی دهد علاج از همه خوردنیها
شور و تلخ و تیز پرهیز باید کرد و طعام او ماهی خورد تازه باید و مرغ فربه و شوربا با گوشت بره و کم نمک و
استفراغ بحب شبیار کنند و ایارج فیقرا و تخم الحنظل و هلیله زرد بهم ترکیب کنند صواب باشد و اما که
رطوبت بیشتر باشد عوض هلیله زرد تربد کنند و گلشکر با سکنگبین عسلی سرشته هر بامداد موافق باشد
و بباید دانستن که علاج بی خوابی پیران دشوار باشد و نطول که از بابونه و شبت و خشخاش سازند نافع باشد
هر شبانگاه این نطول بکار باید داشت و روغن بابونه و روغن افیون به بینی بر کشند اندکی و اندر
طعامها اندکی کوک با تخم او بکار برند جالینوس میگوید من از بهر خویش هر روز قلیه ای فرمایم کرد
از کوک و دارچینی اندر وی بکار دارم تا مضرت کوک باز دارد و از تدبیرهایی که از بهر کسانی که اندر
تن ایشان خلطی بد باشد سودمند است و خواب آرد آنست که بقدر طاقت ایشان ریاضت کنند و از پس آن
بگرمابه شوند و چون از گرمابه بیرون آیند و آسوده شوند طعام خورند و ازین لطوخها لختی بکار دارند اندر حال
در خواب شوند و اما که سبب امتلا باشد معده سبک باید داشت از طعام و اخلاط بد کم کردن و اما
که سبب طعامهای نفاخ باشد از آن پرهیز و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار داشتن و اما که سبب
دردی باشد یا اندیشه یا بخار بد علاج آن منع سبب باشد و دیاقوداساده بکار دارند تا بخار از دماغ باز دارد
و خواب آرد و پیشانی و صدغ بروغن خشخاش و روغن کوک چرب کنند و لطوخها تری فزاید

نگاه دارند و اندر خورش خشخاش و تخم کوک اندر افگنند و هرچه اندر علاج صداع گرم یاد کرده
آمد اینجا سودمند باشد و اندرین چیزها که اندرین باب فرموده اند بلیغ است یک درمسنگ افیون
و زعفران از هر یکی نیم درمسنگ اندر روغن گل حل کنند و اندر شبانگاه وقت خواب
اطراف او ببندند و چراغ نهند و قوی گرد او بنشینند و حدیث کنند و پارسی گویند و بری گویند
و او را نگاه دارند از بسیار گفتن و شنیدن و تکلیف آن کردن که آن سر بار را گوش دارد
پس اطراف او را بگشایند و چراغ بردارند و سخنها آهسته گویند و هیچ آواز نهند بدین تدبیر بخسبد و خواب

## باب هفتم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر آبی که از اندرون کاسه سر گرد آید و بیشتر کودکان

بسیار باشد که از اندرون کاسه سر بالا دغشاء صلب رطوبتی همچون آب گرد آید علامت وی آنست
که اندر سر گرانی همی یابد و چشمها باز کرده بماند چنانکه فراز نتواند کرد یا بدشخواری فراز تواند کرد و گاه گاه
باشد که این رطوبت بیرون کاسه سر باشد و این بسیار افتد و کودکان طفل بیشتر افتد علامت
وی آنست که فرو نشسته تر ماند و اندر زیر دست نرم باشد و هرگاه که رنگ پوست بگردد و آماس
بر آمده تر باید و با انگشت باز گو شود و دردی و سوزشی همی یابد بباید دانست که آماسی است از ماده
دیگر علاج اگر ماده بسیار باشد و هرگاه که انگشت بر نهند فرو نشیند و ماده بر اندرون باز شود بعلاج
آن مشغول نباید بود و اگر ماده اندک باشد و میان پوست و گوشت علاج وی دستکاری است
بشکافند و پاک کنند و شراب انگوری و روغن زیت بر جراحت کنند و ببندند سه روز و بگشایند
و پس از سه روز بگشایند و مرهمها علاج کنند و اگر ماده اندکی باشد ضماد با تحلیل کنند و بر نهادن
کفایت باشد و اما تشنگی کودکان طفل را علاج آنست که دایه کشکاب خورد و اگر کودک را
اسهال باشد کشکاب از پست جو بریان کرده بسازند و طباشیر و تخم خرفه بریان کرده و بنفشه
تازه بکوبند و بر سر او بنهند و دایه را از گرمابه باز دارند و سپیده خایه مرغ بر روغن گل بهم بزنند
و بر سر کودک می نهند و آب کدو تر و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب همه
یا آنچه حاضر باشد بر سر کودک نهادن سود دارد والله اعلم بالصواب

## جزو سوم

از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر علتها که سبب آن گرد آمدن خلطی غلیظ یا فزونی باشد اندر کنوهای دماغ [illegible] مجاری باب

## باب نخستین

از جزو سیم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر دوار و سدر و اندر سر گشتن

دوار علتی است که مردم را چنان نماید که جهان گرد او میگردد و سر و دماغ او نیز میگردد و بدین
سبب بر نتواند خاستن و ایستادن چنانکه اگر برخیزد بیفتد و گاه باشد که از صعبی دوار چشم
نتواند گشاد و سدر آنرا گویند که هرگاه که کسی بر پای خیزد چشم او تاریک شود و سر او بگردد
و بیم باشد که بیفتد و سبب کلی هر دو را حرکت روح است که اندر تجاویف و گذرها و رگهای
دماغ بسببی از سببها بجنبد و بگردد و موج کند و هرگاه که روح باصره اندر معدن خویش بگردد



چنان نماید که جهان گرد او میگردد از بهر آنکه سبب نزدیکتر آنست که چیزهایی که برابر چشم باشد از برابری
بگردد و این را بتازی تبدیل محاذات گویند و هیچ فرق نیست میان آنکه چشم از برابر چیزی بگردد
یا چیزی از برابر چشم بگردد از بهر آنکه حس بصر چیزها را از برابری ادراک کند و هرگاه که چشم از
برابر چیزی بگردد حال همان باشد که چیز از برابر چشم بگردد از بهر آنکه در هر دو حال تبدل محاذات
حاصل است و اسباب جزوی آن پنج است یکی آنست که هرگاه که مردم اندر چیزی که زود میگردد بسیار
نگاه کند روح باصره از نظاره آن هیئت گردانی بپذیرد و آن هیات مدتی اندر وی بماند و هرچند محسوس
قوی‌تر باشد و قوت باصره ضعیف‌تر اثر محسوس اندر آلت حس قوی‌تر و بیشتر ماند و سبب دوم ضعف
بیماری است از بهر آنکه بیمار ضعیف بتکلف بسیار حرکت تواند کرد و سبب تکلف روح او رنجه
و حرکتی مضطرب کند و دوار پدید آید و سبب سیم بخاری باشد که اندر دماغ بگردد و این چهار نوع است
یکی آنکه بخار خود اندر گوهر دماغ و تجاویف او گرد آمده باشد دوم آنکه خلطی بد اندر تجاویف گرد آمده باشد
و هر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منفذها در دماغ بگردد سیم آنکه اندر معده یا اندر رحم یا اندر
مثانه و گرده خلطی یا آفتی دیگر باشد و سبب مشارکت بخاری بر دماغ و هر دو گاه باشد که بسبب خالی و
گرسنگی فم معده اضطراب کند و بخار و اضطراب بسبب مشارکت بر دماغ رسد چهارم آنکه بخار
از دل یا از جگر یا از رگها و شریانها همه تن بر دماغ بر آید و روح باصره را بجنباند و بگرداند و هر آن
سبب دوار و سدر پدید آید و ماده بخار صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون باشد هم با صفرا
و بلغم آمیخته باشد و بخار سودا نیز باشد و آنچه بلغمی باشد بصرع ماند و بدان ادا کند و سبب چهارم آنکه
سوء المزاجی قوی پدید آید و سبب قوت سوء المزاج و ناگاهی آن حرکت مضطرب اندر روح پدید آید
و دوار تولد کند و سبب پنجم رسیدن بردنی باشد چون افتادن و زخمی که بر سر آید علامتها و علاجها آنجا که
که سبب زخم و افتادنی باشد و آنجا که سبب نظاره چیزها گردان باشد آن علامت چنین حاجت نباشد
اما علاج آنچه زخمی و افتادنی پدید آید نخستین درد مشغول باید بود و اگر دردی باشد طبع نرم باید کرد
و قوت اخلاط از دماغ باز باید داشت و اخلاط را بجانب پای فرو کشیدن چنانکه اندر بابها
گذشته یاد کرده آمده است و آنچه از نظاره چیزها گردان افتد علاج آن آسودن و ساکن بودن است
و آنجا که سبب بخاری یا خلطی باشد که خود اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد دوار دایم باشد اگر معده
پر باشد و اگر تهی دوار بر جای باشد بیش از هم بر آمدن دوار صداع و گرانی سر و طنین گوش
بوده باشد و روشنائی چشم تیره و همه حاسها کند باشد و مزه طعام نیک نیابد و اگر ماده بخار خلطی
بلغمی باشد سر گران باشد و خواب بسیار آید و نبض نرم و بطی و ضعیف باشد و همه علامتها
ظاهر باشد علاج نخست دماغ را بحب صبر و حب قوقایا و حب اصطمیقون پاک باید کرد و معده را نیز
بقی پاک باید کرد و تدبیر قی کردن برین گونه باید کرد ترب بسیار بخورد با سکنجبین چندانکه سیر شود و
شبت بسیار اندر آب بجوشانند و بپالایند و مقدار ده درمسنگ از آن آب با چهل درمسنگ
انگبین با نیم درمسنگ نمک اندر افگنند و نیم گرم بخورد و از پس قی معده را قوت دهد
با طریفل کوچک و گل انگبین کهن با مصطکی و عود خام کوفته و بهم سرشته و اگر بامداد

منقی بخورد سخت نافع باشد و اگر تشنه شود و بر تشنگی صبر کند چندانکه تواند و سکنگبین عسلی بزوری موافق باشد
و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط را از سر بجانب پای فرو کشیدن چنانکه اندر بابها گذشته شد
کرده آمده است و طعام نخود آب و گوشت تذرو و کبک و گوشت بواری بروغن زیت یا روغن جوز
بریان کرده باید خورد با دارچینی و زیره و اندکی گشنیز خشک و اگر بدین تدبیر زایل نشود ایارج
فیقرا و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن استفراغ کنند و اگر ماده بخار صفرا باشد اندر
پیش چشم بخارها زرد بیند و سر گرم باشد و خواب کمتر بود و هر چند روز گرمتر بود درد قویتر
باشد علاج نخست قی باید کرد بآب گرم و سکنگبین و از پس قی انار ترش و شیرین با آلو
بابزرود چینی دیگر ابادی و ریواج و شراب غوره و شراب سماق خوردن و دماغ را بگلاب
بنفشه پاک کردن و اگر بمطبوخ هلیله استفراغ کنند روا بود و سفوف هلیله زرد با شکر اندر ماء الجبن
موافق باشد و هر بامداد آب انار ترش و شیرین خورد یا شراب غوره و مانند آن و طعام او
از آب غوره سازند یا از زرشک یا از سماق یا انبرباریس یا ریواج یا از شلغم زردتر و نان او را خمیر
بآب غوره و آب آلو و آب انار و آب ریواج و آب سماق سرشند و حجامت پس سر
و رگ پس گوش زدن موافق باشد و اگر دماغ ضعیف باشد هر بامداد و شبانگاه بسته جوز و گشنیز
خشک هر دو بریان کرده با شکر سوده بیامیزند و بروغن بنفشه چرب کنند و بخورند و اگر ماده خونی
علامتها خونی ظاهر باشد علاج آن رگ قیفال و رگ پس گوش و حجامت پس سر صواب باشد
و پس از فصد طبع بمطبوخ هلیله نرم کنند و قوت بخار از دماغ باز دارند و آنجا که بخار از معده
بر دماغ بر آید طعام کم گوارد و شهوت طعام کمتر باشد و فم معده خفقان کند و علامتها امتلاء معده و
ضعف آن ظاهر باشد و درد گاهی بیشتر باشد و گاهی کمتر و با درد صداع باشد اندر پیش سر
و میان کاسه سر علاج نخست قی باید کرد تا معده پاک شود و از پس قی ایارج فیقرا بکار دارد و استفراغ
بحب قوقایا کنند و اگر قوت ضعیف باشد نقوع صبر بکار دارد و روغن گل بر پیشانی و موضع صداع طلی کنند
چون روزی چند بگذرد و اندکی روغن بابونه با روغن گل آمیخته بکار دارند و آخر روغن بابونه
بکار دارند اگر سبب مشارکت رحم باشد اگر سبب مشارکت رحم باشد احساس طمث و احتقان رحم
پیش از درد رحم و احتقان بوده باشد اگر سبب احتباس باشد تدبیر ادرار طمث باید کرد و اگر
احتقان باشد علاج آن باید کرد و هر یک اندر جای خویش یاد کرده آید دوای که بخار از دل یا از جگر
یا از سپرز بر آید و گذر آن اندر رگها و شریانها باشد که اندر پس گوش است اندر پس گردن
علامت وی آنست که رگها گردن برخیزد و پر شود و شریانها ضربان کنند و اندر گردن و عصبها او دردی
باشد و هرگاه که آن رگها دست گیرند یا چیزی قابض طلا کنند درد ساکن گردد علاج نخست باید دانست
تا ماده بخار کدام خلط است باستفراغ آن خلط مشغول باید بود و اگر جگر نتواند تقصیری که اندر افعال
جگر افتد و المی و آفتی که اندر حوالی او باشد بر آن گواهی دهد اولیتر آن باشد که نگاه کنند تا آفت
اندر کدام جانب است اگر در جگر باشد و اندر جانب محدب باشد استفراغ بادرار بول کنند و اگر
اندر جانب مقعر باشد استفراغ بمسهل کنند و اگر از دل بر می آید پس از استفراغ شراب سیب

دوازدهم



و مغزها بکار دارند و اگر از سپرز بر می آید رگ اسیلم بزنند از دست چپ و بر سپرز ضمادها
تحلیل کننده نهند علی الجمله هر عضو را بعلاجها که مر آن عضو مخصوص باشد تدبیر کنند چنانکه هر یک
اندر جایگاه خویش یاد کرده آید دوای که سبب سوء المزاج تنها باشد که گاه گاه اتفاق افتد سبب و علامت
آن طلب باید کردن و بضد آن علاج کردن و مزاج را باعتدال باز آوردن دوای که سبب گرسنگی
و تهی معده باشد باید که پیش از آفتاب بر آمدن و پیش از آنکه حرارت گرسنگی بر دماغ
شود چند لقمه نان اندر رب غوره و رب سیب و رب آلو و مانند آن زنند و بخورد و شرابها
میوه ها چون شراب انار و شراب سیب و شراب لیمو و شراب زرشک و شراب غوره و شراب
ریواج همه موافق باشد و این نوع درد باز دارد و گاه باشد که اندر بحران بیماریها دردی پدید آید و آن
درد از مقدمه بحرانی باشد که خواهد بود بعلاج آن مشغول نباید بود و دردی که از ماده خالص بود از مقدمه سکته
باشد زود بتدارک مشغول باید شد بتدبیرها موافق چون قی کردن و معده پاک داشتن و ایارج فیقرا
و حب شبیار خوردن و اخلاط را بجانب پای فرو کشیدن و اگر در عضوی خدر بوده باشد و بعقب
آن دوار پدید آید نشان آن باشد که ماده بدماغ می بر آید و هم سکته باشد هم بدین علاج که یاد کرده
آمد مشغول باید شد و بسیار باشد که از پس دوار صداعی پدید آید و بدان صداع دوار
زایل شود و باشد که از پس صداع دوار پدید آید و بدان دوار صداع زایل شود

باب ——— دوم

از جزو سیم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر کابوس اسباب و علامات و علاج آن

کابوس علتی است که مردم پندارند که اندر خواب شخصی گران بر سینه او افتاد و او را میفشارد و نفس او
تنگ شود و خواهد که بجنبد و آواز دهد نه آواز دهد نه تواند جنبید و بیم باشد که خفه شود و هرگاه که این
حال بر وی بگذرد در حال بیدار شود و این علت مقدمه سه علت صعب است یکی صرع دوم سکته سیم
دیوانگی که آنرا مانیا گویند سبب این علت بخار غلیظ باشد که یکبار بر دماغ بر آید و سبب آنکه آن بخار
ساکنی مردم باشد از حرکتها بیداری که بخارها تحلیل میکند و آن حرکتها باطل شود و از بخارها تحلیل نیابد
یکبار بدماغ بر آید و دماغ را پر کند و مردم را افسرده کند و ماده این بخار یا بلغم باشد یا سودا یا خون
غلیظ سودائی و گاه باشد که سرما سخت صعب بدماغ رسد خاصه نزدیک وقت خواب و دماغ را
کثیف کند و فراهم فشارد کابوس پدید آید و بخار بر ملده اندر خواب رنگ آن ماده نماید چنانکه
معلوم است علاج اگر ماده خونی باشد فصد کنند و پس باستفراغ خلط غلیظ مشغول گشتن و حب
اسطوخودوس و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس اندرین علت سود دارد صفت حبی که مردم قوی را
شاید بگیرند ایارج فیقرا یک درم سنگ خربق سیاه دو دانگ سقمونیا دو دانگ افتیمون
دو دانگ شحم حنظل دو دانگ نیم کثیرا دانگی حب کنند بآب کرفس این یک شربت باشد
و آنچه از سرما صعب افتد روغنها گرم و قابض و ضمادها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است سود دارد

باب ——— سیم

از جزو سیم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صرع و اسباب و علامات و علاج آن

صرع علتی است که افعال آلتها از حس و حرکت را بی نظام و ناتمام کند و اندامها مردم اندر حال
صرع بر هیأت طبیعی راست نتواند ایستاد و سبب کلی اندرین علت سده ناتمام است که اندر
منفذها جزو پسین دماغ افتد و بسبب آن سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده تمام بودی حس
و حرکت بیکبارگی باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلتها از حس و حرکت بی نظام و ناتمام گشتی
و تشنج نکردی و سبب کفک که اندر دهان مصروع پدید آید تشنج است و اضطراب حرکات آلتها
دم زدن و سبب کفک که اندر دهان خداوند سکته پدید آید دشخواری دم زدن باشد و گرفتگی
راه او باید دانست که اسباب تشنج سه نوع است یکی امتلا دوم خشکی سیم بهم باز آمدن و
گرگین شدن عضو چیزی ناپسندیده را که بدو رسد از بهر آنکه معلوم است که تشنج خشک
بیکبار نیفتد لیکن اندک اندک پدید آید معلوم شد که تشنج صرع از خشکی نیست و آنجا که خشکی بدان حد
رسد که دماغ بدان سبب تشنج کند مرگ زودتر از تشنج باشد و ازینجا معلوم شد که سبب تشنج صرع
یا امتلاست یا بهم باز آمدن دماغ است بسبب گرگین از بخاری یا ماده ناپسندیده که بدو رسد
همچنان که معده طعامی ناپسندیده خواهد که دفع کند خویشتن را بدان سبب فراهم گرد و بدان سبب
اندر عصبها چشم و روی و غیر آن حرکتها مختلف پدید آید و تشنج گروهی پنداشته اند که بی [illegible]
ماده اندر دماغ حاصل شود صرع تواند بود خواجه ابو علی سینا گوید اگر بدین آن میخواهد که بخاری
از کیفیتی بد باشد که بدماغ رسد بی ماده این پنداشت وجهی دارد و اگر آن میخواهد که مزاجی ساده باشد
بی ماده این محال است از بهر آنکه اگر سبب مزاج بودی واجب کردی که صرع واجب و دایم بودی
از بهر آنکه هر مفرقی را که سبب سوء المزاج باشد یا سوء المزاج حاصل باشد مضرت لازم باشد و سوء المزاج
چیزی نیست که ناگاه یکبار پدید آید و زود یکبار زایل شود سبب آن حاصل و متمکن نباشد لیکن
سببی باشد که ناگاه یکبار بدماغ رسد و زود دفع آن گسسته شود و آن ماده از کیفیت عضوی
دیگر بدماغ میرسد و بیشتری از معده بر آید و از عضوی دیگر از اندامها باشد تا انگشتان پای
و انگشتان دست و بسیار از خداوندان این علت حکایت کرده اند و خبر داده که اندر آغاز صرع
ایشان را آگاهی بوده است که چیزی چون ماده [illegible] از انگشت پای ایشان حرکت کرده است و بالا
بر آمده و چون نزدیک دل و دماغ رسیده است صرع پدید آمده و هر گاه که پیش از آنکه
نوبت حرکت آن بود دست ساق ایشان بسته اند نوبت صرع سبک تر بوده است یا اندر
گذشته است و آنرا که ماده صرع از عضوی بر آید اگر عضو را داغ کنند یا ریش کنند و بگذارند
تا مدتی بپالاید صرع او زایل شود و صرعی که سبب آن کرم کدو دانه و غیر آن باشد هم ازین نوع باشد
و هرگاه که کرم پاک شود صرع زایل شود و بسیار باشد که حیوانی زهرناک چون کژدم و زنبور و غیر آن
زخمی کند بر عضوی و زهر او اندر عصب آن عضو اثر کند و تاثیر زهر بمشارکت عصب بدماغ رسد
و دماغ گریز جوید از آن و خویشتن را فراهم آرد تا اثر آن بدو کمتر رسد از قوت دماغ خویشتن
فراهم آوردن او تشنج پدید آید و صرع کند و گاه باشد که زنان را پیش از وقت حیض [illegible] شود
و آن ماده اندر رگهای ایشان تباه گردد و بخار بدماغ بر آید و همان حال افتد که یاد کرده آمد این نها



را که سبب باز گرفتن حیض باشد اختناق رحم گویند و مرد از آنکه خویشتن را یکبار از مباشرت
باز دارد و منی اندر موضع خویش گرد آید و تباه شود و بخار آن بدل و دماغ بر آید هم آن
حال افتد و بسیار باشد که زنان را اندر روزگار حمل افتد و چون فارغ گردد زایل شود و گاه
باشد که سببی از سببها جنبانیدن بجنبد و موج کند یا بسبب حرارتی گشاده شود و قوت حس و حرکت
را زحمت کند و راه قوتها بسبب زحمت او بسته شود تا این قوتها با آلتها خویش نرسد و گاه
که این زحمت از بادی غلیظ باشد که اندر منفذ قوتها بایستد ازینجا معلوم گردد که صرع علتی دماغی
و اگر چه بمشارکت عضوی دیگر افتد و مبدا عضوی دیگر باشد تا بخار و کیفیت [illegible] بدماغ رسد صرع
تولد کند و همچنین اگر چه آفت صرع بجزو پسین دماغ مخصوص است بسبب همسایگی و مشارکت
مضرت بدیگر اجزا باز دهد و بدین سبب است که همه افعال قوتهاء بدنی و نفسانی مضطرب
گردد و دلیل بدان که آفت صرع بجزو پسین دماغ مخصوص است آنست که نخست مضرت
اندر حرکت عضلهای چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر
اجزا نرسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و دم زدن از حال طبیعی نگشتی
و بقراط میگوید که بیشتری کودکان را که ایشان را صرع افتد اگر دماغ ایشان نگاه کنند اندر وی
رطوبتی باشد تباه و گنده شده و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست اندر دماغ افتد پس
بدیگر اندامها رسد بدان ماند که تشنجی که اندر عضوی دیگر افتد صرع آن عضو است و همچنین بدان
ماند که حرکت عطسه صرعی کوچک است و صرع عطسه بزرگ است لیکن [illegible] آنست که دفع عطسه
بسوی پیش آید از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده ضعیف و اندک و دفع صرع بدان جانب
تواند بود که دفع آسان تر پذیرد و بسبب بسیاری ماده و ضعف قوت بهمه جانبها باز دهد و
بسیار باشد که شخصی را صرع افتد و از آن بیرون آید و تشنجی محسوس نباشد از بهر آنکه ماده
رقیق و اندک باشد و نخست [illegible] باشد و اگر ماده غلیظ یا بسیار بودی گشاده افتادی و تشنج کردی
و اگر نخست بودی دماغ از کیفیت آن گریز جستی و خویشتن را فراهم آوردی و تشنج مخصوص
گشتی و صرع کودکان از بسیاری رطوبت باشد جهد باید کردن تا رطوبت ایشان کمتر شود
پیش از آنکه بالغ شوند تا وقت بلوغ زایل شود و بسیار باشد که نزدیک روزگار بلوغ
صرع افتد لیکن بسبب قوت حرارت غریزی باشد اگر تدبیر و علاج صواب [illegible]
زایل شود و صرع که از پس [illegible] سالگی پدید آید دشخوار زایل شود خاصه اگر مزاج دماغ [illegible]
و اگر علاج صواب کنند ممکن گردد که نوبتها سبک تر گردد یا دیرتر شود و بر انسان صرع از [illegible]
کمتر باشد و باید دانست که هر گاه که صرع متواتر شود و نوبتها آن صعب تر و دراز تر باشد بکشد
و این آنگاه باشد که دماغ ضعیف و زبون باشد و ماده صرع و بخارها و کیفیتها بر او زود قبول کند
و دیر دفع تواند کرد و تمام دفع نتواند کرد و هر گاه که تمام دفع نشود اگر چه صرع گشاده شود و بگذرد
همیشه تاثیر ماده اندر دماغ حاصل باشد که باندک مایه سببی و مددی بجنبد و تشنج و صرع آرد
و بسیار باشد که شخصی را حس دماغ قوی و تیز باشد و کیفیتها بدو زود [illegible] رسد و [illegible]

وازان سخت رنجور شود و بدان سبب در حرکت دفع کردن کوشد و خویشتن فراهم آرد و ازان
وازان حرکت تشنج و صرع پدید آید صرع دماغی از دو نوع باشد و بسیار باشد که مصروع را اندکی
دراز تب آید خاصه تب ربع و بسبب درازی مدت و حرارت تب مادهٔ صرع پخته شود و تحلیل
پذیرد و از صرع خلاص یابد و گاه باشد که اندر آغاز تبها سرما سخت پدید آید و مردم را لرزه ای
لرزانیدنی که بتازی آنرا انافض گویند پس تب گرم شود و عرق بسیار کند مادهٔ صرع ازان لرزه
از جای کنده شود و بحرارت تب پخته و گداخته شود و بعرق تحلیل پذیرد و علت صرع سبک تر
شود یا زایل گردد و هم چنان که شخصی را از سکته خلاص یابد بروفس میگوید هرگاه که مصروع را
بر سر و پیشانی برص پدید آید نشان تحلیل مادهٔ صرع باشد و بدان خلاص یابد علامتها مشترک انواع
انواع صرع لازم باشد نه است یکی آنکه زبان مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان سبز دوم آنکه
هر وقت که دل تنگ شود و اندک مایه خشمی در وی پدید آید بر او گران شود سیم آنکه هرگاه که نوبت
صرع نزدیک آید زبان گران تر شود چهارم آنکه خوابهای شوریده بسیار بیند پنجم آنکه فراموشکار
باشد ششم بددلی و ترسیدن از هر چیزی و هر آوازی هفتم اندیشهای بد هم چون مالیخولیا هشتم
تنگ دلی و ضجرگی و بی صبری نهم از کار با ... چشم گرفتن و چشم آمدن از چیزها اگر نیاید
که مردم را ازان خشم آید واما علامت صرع دماغی آنست که سر گران باشد و حواسها کند و تیره
و اندر حال هشیاری و تن درستی تمام عقل نباشد و دوار و سدر لازم باشد و اگر صرع سهل
و سبک باشد و طبع اجابت بر عادت میکند ازین علامتها هیچ کم نشود و علامتهای مشترک
همه بر جای باشد و مادهٔ صرع بیشتری بلغم باشد یا سودا و صفرا کمتر باشد و نادر باشد که از خون
ساده صرع تولد کند لکن از خون سودائی و بلغمی بسیار باشد و علامت هر ماده و علامت ترکیب
هر یک با دیگر از بابهای گذشته معلوم گشته است علاج خاصه او آنست که نگاه کنند اگر علامتهای
خون بینند رگ صافن بگشایند یا بر ساق حجامت کنند و تن را بمطبوخ هلیله پاک کنند و از شیرینی
و لبنیات باز دارند و طعام از سماق و انار و انگور ترش و غوره سازند بگوشت دراج و تذرو
و طیهوج و بزغاله و آهو بره و اندر نان او گشنیز خشک همی باید کرد و اندر طعامها گشنیز تر کنند
صواب باشد و شراب سخت زیان دارد خاصه از پس آنکه از گرمابه بیرون آید از بهر آنکه
شراب دماغ را پر کند و نشستن بسیار اندر گرمابه و بر گذر باد زیان دارد و سر پوشیده
باید داشت تا سرما و گرما بافراط بدو نرسد و اگر علامتهای خونی نباشد استفراغ بحب قوقایا
و حب اصطمخیقون باید کرد و اگر هر شب مقدار دو دانگ ایارج فیقرا بخورد صواب باشد و اگر
هر سه شب یک درسنگ خورد هم صواب باشد و حب غاریقون اندر صرع دماغی نافع ترین
چیزهاست صفت حب غاریقون ایارج فیقرا یک درسنگ غاریقون یک درسنگ شحم الحنظل
دو دانگ خربق سیاه دانگی و نیم سقمونیا دانگی و نیم حب کنند چنانکه رسم است این یک
شربت باشد در عادتها و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع باشد و از معجونهای بزرگ
شرودیطوس و معجون هرمس سود دارد این سرانیون گویند دو دانگ شحم الحنظل یک

نفعی عظیم کتاب که مصروع
مخلوع را ... از صرع ... یابد



شربت شرودیطوس بسرشند و بدهند و اگر نیم درسنگ افتیمون و دو دانگ شحم الحنظل
با یک شربت تا دریطوس بسرشند و بدهند صواب باشد و علامتها صرع معده آنست که
نزدیک نوبت صرع تپش گشتن دل و قی و درد سر رنجه دارد و تمدد معده و اختلاج کند خاصه اگر طعام
خوردن از وقت عادت پس تر افتد و اندر حال صرع دست و پای او و همه اندامها بلرزیدن
لرزیدنی که صعب و آوازی بلند از وی بر آید و باشد که جامه از بول و منی و جز آن بلند شود و اگر
در حال صرع قی کند و خلط بسیار بر اندازد نوبت صرع سبک تر شود یا در حال بهوش باز آید
و هر چند معده پر تر و آلوده تر باشد صرع قوی تر باشد و نوبت آن دراز تر و هر چند معده پاک تر
و سبک تر صرع سهل تر باشد و نوبت آن کوتاه تر و ناگواریدن طعام و نفخ و قراقر و آروغ ناخوش
و ضعف معده بران گواهی دهد و گاهی باشد که سبب صرع معده تباهی اخلاط باشد نه بسیاری و
علامت وی آنست که صرع وقت سبکی و تهی معده افتد از بهر آنکه خلط تباه و بد تمدد معده اختلاج حالی
پدید آرد و انگیزد و اندر وی اثر کند و اگر طعامی موافق خورد بمقداری معتدل صرع زایل شود و اگر
خلط تباه و صفرائی باشد از تشنگی و حرارت و سوزش فم معده رنج باشد و اگر سودائی باشد
شهوت طعام قوی باشد و تفکر و وسواس بیشتر و آروغ ترش باشد و هرگاه که غذا او صرع
معده و طعام بیشتر از مقدار معتدل خورد میان هر دو کتف او درد خیزد و تا آنچه خورده باشد هضم
نشود درد آن زایل نشود و اگر پس ازان که طعام هضم شده باشد یا اگر چیزی زیادت نخورده
باشد و انجا نگاه درد میکند سبب آن خشکی طبع باشد هرگاه که طبع نرم شود درد زایل شود و علامتها
صرع مراقی بدین نزدیک باشد علاج خاصه او آنست که پیش از وقت نوبت صرع یا اندر حال صرع
پر مرغی چرب کنند بروغن سوسن و بحلق مصروع فرو کنند و بجنبانند تا قی کند و معده را بایارج
فیقرا و شراب افسنتین پاک میکنند و گلشکر و مصطگی و گوارشهای معتدل و شراب بودنه و مانند آن
قوت دهند و از تخمه و ناگواریدن طعام نگاه دارند و غذا اندازه دگوار و ستوده دهند و ضماد
قوت فزاینده بر معده او می نهند صفت ضمادی که بر معده نهند سنبل خوشبوی و گل سرخ و مصطگی و
قشور کندر و بسایند و بشراب انگوری عطر یا باب سیب و آب آبی بسرشند و گرم کرده بر معده
او می نهند آنکه سبب صرع بخاری باشد که از همه تن بر آید رنگ پوست و رنگ روی او و خشکی و
لاغری و تر پوستی و زبری و بسیار گوشتی و نبض و بول و تدبیرها و عادتها که گذشته و حالی بران
و بر مادهٔ آن گواهی دهد علاج خاصه او آنست که نگاه کنند تا مادهٔ علت چیست تن را ازان ماده پاک
کنند و معده را و دماغ را قوت دهند و بخارها از دماغ باز دارند و اگر ماده خونی باشد نخست
دست بگشایند بیکبار و باندازهٔ قوت خون بیرون کنند خاصه اندر فصل بهار و از پس آن بجهند
رگ زیر زبان زدن و بر قفا حجامت کردن و ماده را از دماغ باز گردانیدن خاصه اگر اندر دماغ ضعفی
باشد و مزاج دماغ ازان باز ندارد و بسبب بیرون کردن خون سردی فزونی تولد کند و انجا که فصد
واجب شود و فصد کرده آید پس از فصد بگفته آسایش دهند پس تدبیر اسهال کنند و اندر مسهل
قنطوریون و شحم حنظل و خربق سیاه بکار دارند و اگر حاجت آید پس ازان رگ صافن زنند

و فصد کردن و دیگر بار فصد کردن و یکبار دیگر
اسهال بیش دادن ...

یا بر ساق حجامت کنند و حجامت بر سر و میان دو کتف سودمند باشد و نگاه کنند اگر
هنوز اندر تن علامتهاء بسیاری ماده میابند از پس هر استفراغی یک هفته آسایش بدهند
و قوت دل را مراعات میکنند و باز استفراغ می کنند تا تن پاک شود و بعد ازان تدبیر غرغره و عطوس
آوردن کنند و اگر شلیثا با آب مرزنگوش بگدازند و به بینی اندر چکانند صواب باشد و تدبیر
غذا اندر اول این باب یاد کرده آمده است و اگر ماده بلغمی باشد پیش از روز نوبت قی فرمایند کرد
و اندر حال صرع نیز و باید دانست که قی اندر همه انواع صرع سود دارد و در حال ازان راحت
باشد مگر اندر صرع دماغی که بسیار کردن قی زیان دارد و استفراغ بحب اصطمحیقون و بحب
ایارج کنند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا یک درسنگ شحم حنظل دو دانگ افتیمون
نیم درسنگ قنطوریون باریک دو دانگ مخ نعلی دانگی مقل دو دانگ این حب هر هفته یکبار
بدهند و اندر مسهلات دیگر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار دارند و ایارج روفس اندرین
علت سخت نافع است این را افتیمون میگویند دو دانگ شحم حنظل با یک درسنگ شراب اسطوخودوس بسرشند
و بدهند نافع باشد و معجون عاقرقرحا هر بامداد کمکی سودمند باشد صفت معجون عاقرقرحا عاقرقرحا
بکوبند نرم و با انگبین مصفی بسرشند و نگاه دارند وزن انگبین چند عاقرقرحا و هر بامداد و شبانگاه
نیم درسنگ ایارج هرمس دهند سخت نافع باشد لیکن این شربتها که مزاج را معتدل کند و بکرده اند تدبیر
باید داد شلاشرود اسطوخودوس با و نخست دانگی دهند بار دوم دو دانگ بار سیم نیم مثقال و شربت
تمام ازوی نیم مثقال است و دیگر معجونها هم برین قیاس دهند و طعامهاء غلیظ و گوشت جانوران
سنگین زیان دارد و اگر خلط سوداوی باشد علاج او بعلاج مالیخولیا نزدیک باشد و حب ایارج
که اندر علاج صرع بلغمی یاد کرده اند نافع باشد در جمله شربت و مسهل و معجونها و تدبیرها و طعام و شراب
که اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است اندرین باب موافق باشد و اگر نیم درسنگ تیادوطوس
و نیم درسنگ افتیمون و دو دانگ شحم حنظل بهم بسرشند و بدهند نافع باشد ثابت میگوید مزاج را
معجون لحاح معتدل کنند و بهتر از معجونها تریاق کبیر است هر روز ازین دو گانه آنچه حاضر باشد
یک مثقال و تریاق اربعه نیز از بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه اندر تیرماه و زمستان شربت
یک مثقال با سکنگبین عنصلی بدهند یا اندر مطبوخ زوفا نافع باشد و اگر ماده علت صفراوی باشد بر جملها
مالیخولیا کبدی و اندر علاج برسام گرم و علاج دیوانگی یاد کرده آمده است موافق باشد طبیب را
بحکم مشاهده و باندازه علت تصرف می باید کرد نوعی از صرع آنست که ام الصبیان گویند و بعضی طبیبان
گفته اند ام الصبیان صرع صفراوی است و بدین سبب علاج آن بسردی و تری فرموده اند و آب
و شیر زنان بر سر دوشیدن سود دارد و اگر مصروع طفل باشد علاج دایه را باید فرمود تا شیر
او خنک شود و تابستان اندر خانه خنک نشیند یا اندر سردابه خوش هوا باید نشست و
زمستان اندر خانه معتدل و باید دانست که نه هر صرعی که اطفال را باشد ام الصبیان باشد
اعتماد بر علامتهاء ماده باید کرد و هر علاجی که واجب کند دایه را باید فرمود و او را از جماع پرهیز باید
فرمود و کودک را نگاه باید داشت تا آنگاه آوازی بلند یا آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود و



بترسد و از سرما سخت و گرما سخت و ناگوارد بدن غذا انگاه باید داشت و سداب بو یابیدن سود دارد
و اگر سبب صرع بخاری باشد که از جگر بر آید علامتهاء احوال جگر طلب باید کرد اگر علامت گرمی جگر
ظاهر باشد تدبیر تسکین حرارت و گشادن سده مشغول باید شد و استفراغ بماء الجبن باید کرد
یا با آب لبلاب و آب کشنه و فلوس خیارشنبر و خرما هندی و شیرخشت و رگ باسلیق
باید زد و اگر علامتهاء بلغم و سردی جگر ظاهر تر باشد سده بماء الاصول باید گشاد و مزاج را معتدل باید کرد
چنانکه اندر بابها علاج یاد کرده آید و اگر سبب بخاری باشد که از رحم بر آید احتباس طمث و احتباس
منی بر ان گواهی دهد و اندر زنان بارو بیوه ها افتد و اندر کرده و پشت دردی باد گرانی باشد و اگر
سبب صرع بخاری باشد که از سپرز بر آید علامتها و علاج آن از باب علاج سپرز طلب باید کرد علاج
خاصه آنست که رگ بر گشادن حیض کنند چنانکه اندر علاج احتباس طمث یاد کرده آید و اگر سبب بخاری
باشد که از اندام دورتر بر آید چون انگشت پای و دست و مانند آن علامت وی آنست که خداوند
علت را خبر باشد که چیزی چون باد خیزد از ان موضع حرکت میکند و بالا بر می آید علاج خاصه او
آنست که پیش از وقت نوبت بر بالای آن موضع عصابه ببندد سخت تا وقت نوبت بگذرد و صرع
باز سپس افتد و یا نوبت اندر گذرد و چون وقت نوبت اندر گذرد پای یا دست که بخار از وی
بر همی خیزد اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند و آن موضع را بگیرند درشت بمالند و تدبیر ان باشد
که آن موضع را ریش کنند و شیشه بر نهند و بزنند و مدتی جراحت را باز دارند تا خلط ازوی پالاید
صفت دارویی که ریش کند بگیرند پیل فرول فرفیون هر سه را بکوبند و بعسل بلادر بسرشند و بر ان
موضع نهند و ببندند و اگر خواهند که زودتر ریش کند بگیرند ذراریح دیگ و ابار کی باز افکنند و هر سه را
بعسل بلادر بسرشند و بر نهند و ببندند و اگر سبب صرع تیزی حس دماغ باشد علاج خاصه او آنست
که شراب خشخاش و طعامها اسفیدباج دهند چون شوربا بگره و گوشت گوساله و ماهی تازه و اندر
طعام او تخم کوک و تخم خشخاش در افکنند و باید دانست که آنچه یاد کرده آمد از علاج خاصه هر نوع تدبیرها
دیگر است که اندر همه انواع زیان دارد و از ان پرهیز باید کرد اما آنچه ازان حاجت است دو نوع است
یکی تدبیر آنست که اندر حال صرع باید کرد دوم تدبیرهایی است که علاج اوست اما آنچه در حال صرع باید کرد
آنست که مصروعی که زبان همی خاید هر گاه که صرع پدید آید کرویه دوخته باشند از کرباس نرم و چیزی
در نهاده در حال در حال آن کرویه اندر دهان او نهند تا از خاییدن زبان بسلامت باشد و دهان گشاده
ماند دوم آنکه اگر دو حرف انگشتان نرم بسایند و سکنگبین عسلی بسرشند و بحلق او فرو چکانند سیم آنکه چیزها
گشاینده را اندرون بیرون او اندر مالند چون گندنس و حرق سیاه و شحم حنظل و عصاره قثاء الحمار و
بلبل و شونیز و زنجبیل و ترو فربیون و چند بیدستر آنچه حاضر باشد ازین دارو با باهیز بکوبند و بکار دارند
و عود قاو ناپشس چنی او دود کنند و اگر بسایند و اندر بینی دمند روا باشد و اوی مسهل
حال صرع و بردن صرع سود دارد و اختیار چنین است که آفتابی بگیرند و آرد جو بر که انگوری بسرشند
و خمیر کنند و شمامه بسازند و در حال صرع و بیرون صرع می بویانند و شلیثا با آب مرزنگوش حل کنند
و اندر بینی بچکانند اسکندر میگوید اندر حال صرع اندامهاء مصروع راست باید داشت و بر شکل طبیعی نگاه

داشتن و چیزی گرم بر سر او نهادن چون اندر تن گرم و نمک تازه شود و بهوش باز آید امید
باشد و علاج پذیرد و اگر نه مشکل باشد و آنچه بیرون جمع باید کرد از تدبیر بار کلی اولا ریاضت است
کردن پیش از طعام ریاضتی کند برفق و بیش از آن مانده شود از ریاضت باز ایستد و هرگاه
که استفراغ کرده شد و اخلاط از تن پاک کرد اگر از پس طعام ریاضتی اندک کند چنانکه مانده نشود
صواب باشد و مصروع را ریاضت اندامها فرو سوی صواب تر باشد و اندر حال ریاضت
~~اندامها فرو سوی صواب تر باشد و اندر حال ریاضت~~ سر او ساکن باید و بهیچ حال سر
جنبانیدن و آویخته داشتن نشاید و مالیدن از سینه و پشت بجانب قدم فرو آمدن سود دارد
بشد ریج باید مالید و نخست از ... و حکمت باهستگی آغاز کنند و هر ساعت بر می مالند تا اندامها سرخ شود
و پس از مالش گامی چند برود تا باقی تحلیل پذیرد و از پس آنکه استفراغها کرده باشد باقی مادها
بجانب پای فرو کشیده باشند اگر بر شانه گشتند و گرم کشند روا باشد و اگر خواهد که اندر گرمابه
شود هم روا باشد و غرغره کردن اندر گرمابه بآب کامه و ایارج فیقرا و سعتر و مانند آن پس از
استفراغ و پس از آنکه باقی ماده تنها بجانب پای فرو کشیده باشند سخت نافع باشد و هر داروی
که تنها که رطوبت را لطیف کند و معده را پاک دارد و ببندد چون سکنگبین عنصلی و شراب افسنتین
و سکنگبین بزوری که اندر وی سعتر و زوفا و تخم بادیان و انیسون پخته باشند و معجون ...
که پیشتر یاد کرده آمده است و گلشکر و مصطکی و گوارشن عود و معجون نجاح آنچه حاضر باشد بدهند
و اگر فصل زمستان باشد سکنگبین عنصلی و بزوری اندر آب گرم دهند و اگر تابستان باشد
اندر آب سرد دهند **صفت** سکنگبین عنصلی که طبیبان عنصل گویند پیاز فصل که طبیبان اسقیل گویند بگیرند
و پاره کنند و اندر سرکه و آب بپزند تا نیک پخته شود پس صافی کنند بپالند و بفشارند و از آن
سرکه سکنگبین سازند و اگر از سرکه سازند که عنصل اندر وی پخته باشند روا باشد **صفت**
معجونی که خداوند صرع بلغمی و سکتگی را سود دارد بگیرند ساسالیوس سه مثقال حب الغار سه مثقال
زراوند مدحرج دو مثقال اصل فاوانیا دو مثقال جندبیدستر و اسقیل مشوی از هر یکی یک مثقال
با انگبین بسرشند چنانکه رسم است هر بامداد یک درسنگ یا دو درسنگ با سکنگبین
عنصلی بخورد و از هوای سرد و جنوبی و هوای خشک و شمالی رفتن صواب باشد و مغز ساق گاو
اندر روغن گل گداخته بر موضع صرع و بر شقیقه و بر گردن او مالیدن صواب باشد و اگر
اندامی تشنج رسیده باشد اندر روغن تازه و آب نیم گرم بمالند و آن اندام را بدان بمالند و راست
کنند و عود فاوانیا بر او بستن سود دارد و طبیبان پیشگان این معنی آزموده اند و
منفعت آن یافته و این عود فاوانیا را نزدیک ما عود صلیب میگویند خواجه ابوعلی سینا می
گوید همانا که این خاصه اندرین عود بهنگام تری قویتر ظاهر تر شود **صفت** تریاق اربعه که مزاج
را معتدل کند بگیرند زراوند طویل جنطیانا و حب الغار و مر از هر یکی راستا راست بکوبند
و بیزند و با انگبین مصفی بسرشند شربت یک مثقال **صفت** تریاق ثمانیه زراوند طویل ریوند چینی
پوست بیخ کبر حب الغار مر جنطیانا قسط ... از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و بیزند



و با انگبین مصفی بسرشند شربت یک مثقال **صفت** حب اصطمخیقون و حب قوقایا و حقنه تیز که اندر
این ثلث یاد کرده آید اندر باب پنجم از جزو دوم از این کتاب اندر علاج بسیاری خواب ...
یاد کرده آمده است اما آنچه اندر همه انواع صرع زیان دارد و احتیاط اکنون یاد کنیم نگاه کردن
اندر چیزهای متحرک و گردان و فرو نگریستن از جای بلند و اندر گرمابه دیر بودن و با مقام گرد کردن و ...
سرد و گرم ... و جماع بسیار روا نیست ... شراب کهن و شراب نو و مستی و
شیرینها سخت شیرین و طعامها سخت چرب و آوازهای قوی چون آواز بوق و رعد و نگاه
کردن اندر آفتاب و اندر برق زیان دارد و غسل کردن بآب گرم دماغ را سست کند و ماده تنها
را بجنباند و آب سرد اخلاط را ببندد و طعامها سنگین و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و
گندنا و گزر و ترب و سیر و پیاز و باقلی و عدس و جمله ترها زیان دارد جز پودنه و
و اگر شبت و سداب و اندکی گشنیز اندر طعامها او بزند سود دارد و کرفس را خاصیتی است
که صرع را بجنباند و اگر چغندر ریزه با ... و روغن زیت چون آچاری بسازند و پیش از
طعام بخورد طبع را نرم کند بدین سبب سود دارد و اگر تشنه خورد زیان ندارد و همه میوه ها و
شیر همه جانوران و هرچه از شیر سازند زیان دارد چون همه چیزهای تیز بخارناک چون
پلپل و خردل زیان دارد اخلاط را بر دماغ برآرد و دارچینی و انیسون و کرویا سود دارد اخلاط
را از دماغ فرود آرد و از رگها بادرار بول بیرون آرد و بوی گوگرد و بوی سوخته
و بوی قیر و بوی قطران و ... زیان دارد از بهر آنکه روح ضعیف شود و تحلیل پذیرد و دماغ از
بخارها پر کند و خفتن بروز سخت بد باشد خاصه از پس طعام و بر امتلا خفتن و بی خوابی
با فراط زیان دارد و اگر ... پیش مصروع دود کنند صرع را بجنباند و ... همین
خاصیت دارد و جگر ... زیان دارد و صرع آرد و اگر گوشت بز بسیار خورند هم آن باشد
که صرع تولد کند و اگر کاهی چیزی شود که از آن سخت غمگین شود یا بترسد یا خشمناک شود
در صرع افتد و اگر مصروع پوست بز ... اندر کشد و در آب شود صرع بجنبد و الله اعلم

باب چهارم

**از جزو سیم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر سکته و اسباب و علامات و علاج آن**

سکته علتی است که ناگاه افتد و یکبارگی او قوت حس و حرکت که از دماغ باندامها می آید بسته
شود و همه اندامها بیکار ماند و خاستها یکلکی باطل گردد و از حرکتها جز حرکت دم زدن هیچ حرکت
دیگر نماند و سکوت یعنی خداوند این علت بر پشت باز افتاده باشد و روی او از سرخی بر آمده
باشد و رنگ به تیرگی و سیاهی گراید و گاه باشد که بسبب نی گراید و سبب آن است که تا آنگه اندر سکته
همه اندامها بیکار ماند و هیچ عضله حرکت نکند عضلهای سینه اندر دم زدن متحرک باشد
همچنان که از پس رنج و ریاضت بسبب ماندگی عضلهای سینه اندر سکته و اندر ماندگی دشواری
دم زدن باشد بر طبیعت و مجاهدت و قوت ... تواند بجای آرد و سبب کلی اندرین علت
که یکبار اندر دماغ سده افتد تمام و این چنین باشد که همه منفذها که قوت حس و حرکت بدان

منفذها از دماغ باندامها برسد یکبار بسته شود و سبب این سده دو نوع است یکی امتلا
دماغ و امتلاء تجویفهاء دماغ و منفذها او از خلطی غلیظ و لزج و سرد و نوع دوم فراهم گرفته
شدن منفذها و تجویفهاء دماغ هرگاه که ازین دو یکی حاصل شود سده تولد کند و مردم اندر سکته افتد
و صعبی و سهلی سکته باندازه سده باشد و مثال این سده مثال ابریست که پیش آفتاب بایستد و
سایه بر زمین افکند و تابش آفتاب و منفعت او از زمین باز دارد همچنین سان سده
که اندر منفذها دماغ افتد راه فرود آمدن قوتها دماغ باندامها ببندد و منفعت حس و حرکت
از اندامها باز دارد اما سبب سده امتلا که دو نوع است یکی اماس دماغ و تمدد او و سبب بسیاری
ماده و تمدد بپارسی طرخندگی را گویند و نوع دوم آنست که ماده بسیار و غلیظ اندر تجویفها
دماغ و منفذها او افتد اگرچه اماس نکند راه فرود آمدن قوت حس و حرکت ببندد و سبب
سده دیگر که از فراهم آمدن تجویفها دماغ افتد هم دو نوع است یکی آنکه سرمای زفتی افتد و المی
صعب رسد تا دماغ و تجویفها او و منفذها او بدان سبب حرکت انقباض کند یعنی خویشتن فرا
هم گیرد و راه قوتها بسته گردد و دوم آنکه سرما با فرا دبر دماغ رسد و همه اجزای دماغ بدان
سبب بهم باز آید و درهم نشیند خواجه ابو علی سینا این نوع سده که از سرما تولد کند یاد کرده است
و جالینوس میگوید سکته علتی است که ناگاه افتد یکبار و سبب او کاری تواند بود که یکبار افتد
و سوء المزاج سرد یا گرم اندک اندک باشد پس ممکن نگردد که سبب سده سوء المزاج باشد و اگرچه
سخن جالینوس که میگوید سوء المزاج اندک اندک باشد درست است آنچه خواجه ابو علی میگوید ممکن
است و حال آن همچون حال تشنج خشک است که از سوء المزاج تولد کند چنانکه بسیار میبینیم که مزاج
بتدریج خشک میشود اندک اندک و چون خشکی بغایت رسد یکبار تشنج پدید آید ناگاه همچنین
ممکن باشد که سرما اندک اندک اثر میکند و باندازه اثر با اجزاء دماغ تنگ و یکدیگر فراز هم
می آید و درهم می نشیند و اندامها اندک اندک خدر میشود وی آگاه تا چون سرما غلبه کند اجزاء
دماغ تمام اندر هم نشسته شود و یکبار راه قوت حس و حرکت بسته گردد و آنجا که سبب
قوی باشد امید گشاده شدن سکته نباشد و آنجا که سبب ضعیف باشد اگر گشاده شود و علاجها
بالمقوه یا بهدوه باندازه ماده و چگونگی گشادن آن بقراط میگوید السکتة اذا کانت قویة
لم تبرا و اذا کانت ضعیفة لم یسهل برؤها و باید دانست که گاه باشد که سبب سکته خشکی طبع
باشد و بدین سبب است که علاج او بحقنه و شیاف و مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که
سبب سکته غلبه خون باشد اندر همه تن و رگها و شریانها همه تن پر شود و تجویفهاء دماغ را پر
کند ناگاه و راه بر آمدن قوت روح حیوانی از دل بسوی دماغ و راه فرود آمدن همچنین
قوت روح نفسانی از دماغ بهمه اندامها بدان سبب بسته شود و حرکت شریانها فرو ایستد
و دم زدن آن باطل گردد و همه اندامها بدان سبب نرم شود و سکته پدید آید و بدین سبب است
که گاه که اندر تن امتلاء خونی باشد در حال فصد باید کرد خاصه اندر فصل بهار گروهی از طبیبان
این نوع را اختناق دل گویند و از صواب دور نیست و بسیار باشد که ماده بلغمی منتشر گردد



و هر دو جانب دماغ پر شود و علت فالج سکته گردد و هرگاه سبب تباهی خون بود بفصد بسیار
حاجت آید و هر وقت که فصد کنند راحت باید تمام باشد که تاخیر فصد زمان دارد و بدان سبب فالج
با سکته تولد کند و بسیار باشد که خداوند صداع سر و یا خداوند دوار استفراغ ناکرده و
ماده علت کم ناشده بر سبیل علاج داروها و طعامها گرم خورد و ماده بدان سبب آهسته در
حرکت آید و روی بجانب دماغ نهد و سبب سکته گردد و خداوند مزاج گرم و خشک را سکته کمتر افتد
و اگر افتد صعب تر باشد از بهر آنکه سبب سخت قوی باشد علتی مخالف مزاج تولد کند و بسیار باشد
که شخصی را سکته افتد و هیچ نفس نکشد و فرق نتوان کرد که مرده است یا زنده و با اینهمه علاج پذیرد
و خلاص یابد و سبب آنکه هیچ نفس نکشد آن باشد که حرارت او چندان نیست که حاجت افتد
بنفس کشیدن و آنقدر حاجتی که هست بحرکت نبض تمام میشود و سبب آن که علاج پذیرد آنست که ماده
سخت غلیظ نباشد بدین سبب هرگاه حال او مشکل گردد بزودی دفن نشاید کرد و هفتاد و دو ساعت
نگاه باید داشت **علامتها** هرگاه که شخصی را گرانی سر و علت دوار و طنین گوش و کسلانی اندر
حرکتها و تیرگی چشم و اختلاج اندامها و دندانها بر هم سودن اندر خواب و امتلا اندر رگهای گردن
پدید آید و دست و پای سرد میشود و بول او زنگاری باشد یا بسیاهی گراید و رسوب آن
کچالی باشد علت سکته بد و سخت نزدیک باشد و هرگاه ناگاه درد سر خیزد پس اندر سکته
افتد و دم زدن او با خرخر باشد زاندرون یک هفته هلاک شود پس اگر تب گیرد ممکن گردد که
آن ماده را بگدازد و تحلیل کند و اگر نه اندر هفته هلاک شود و این نوع از آن نوع باشد که جالینوس
میگوید که بسیار باشد که سبب سکته آماس دماغ باشد و میگوید این نوع سکته ناگاه نباشد
پیش از آن علامتهاء آماس ظاهر شده باشد و اما آنکه به تب گرم گشاده گردد بخت صداع
سرد بوده باشد و از تپ غش اندر سکته افتد و علامت صعبی سکته و سهلی آن دشخواری و آسانی
دم زدن است و اما به پدید آمدن کفک علامت عاجزی قوت باشد و آنرا که علت صعبتر باشد کفک
آرد و نیز خرخر و نه دم زدن تواند و اگر شربتی بحلق او فرو ریزند از بینی بیرون آید و زود هلاک
شود و کفک اندر سکته بر خلاف آن دلالت کند که اندر صرع از بهر آنکه اندر صرع کفک با آخر
نوبت پدید آید که صرع گشاده خواهد شد و اندر سکته نشان زیادت شدن سبب باشد
و نشان صعبی علت دشخواری دم زدن و شتابی حرکت و آنکه اندر سکته دم بآسانی زند لیکن
دم زدن باشد ناتمام چنانکه گاه گاه سست تر می شود هم نشان صعبی باشد و آنکه دم بآسانی
زند و ناتمام نکند امید باشد که علاج پذیرد جالینوس میگوید نه هرکه بیفتد و حس و حرکت
او باطل شود اندر سکته باشد ممکن است که اندر سبات باشد و فرق میان سکته و سبات
آنست که خداوند سکته دم بدشخواری زند و دم زدن او اندر سبات حالها با خرخره باشد و سبات
بتدریج تولد کند و سکته ناگاه و یکبار افتد و مقدمات آن از پیش بوده باشد چون دوار و طنین
و غیر آن و سکته دمی از تب خالی نباشد و سکته خونی با علامتهاء خونی باشد که معلوم است و چشم
سرخ باشد و سکته بلغمی با علامتهاء بلغم باشد و تدبیرها مقدم بر هر یک گواهی دهد و هرگاه اختلاج

بسیار باشد پس اندر سکته افتد و رود و هلاک شود و اگر علاج اصلاح همه تن و همه اندامهای جواهر سر
اصلاح یک اندام و آنگاه که شبهت افتد که خداوند علت اندر سکته است اگر مرده است یک
چشم او باز کرده اند اگر مرده باشد حدقه ناپیدا شده باشد و اگر اندر سکته باشد حدقه ظاهر باشد علاج
آنگاه که سبب سکته غلبه خون باشد نخست نگاه باید کرد اگر امیدوار باشد در حال فصد باید کردن
و قیفال باید گشاد و خون بسیار بیرون کردن و اگر طبیب صواب بیند کما کردن که آن را
تازی الورد جان گویند بباید گشاد و فصد ساق او و حجامت باید کرد و از انها تا قدم و اطراف
او مالند صواب باشد و سرکه و روغن گل بر سر او می نهند پس تدبیر حقنه معتدل کنند تا باقی ماده
را از دماغ فرو کشد چون سکته گشاده شود بتدبیر لطیف مشغول باید شد و بر جلاب و سکنجبین
اقتصار کنند و بتدریج گوشت طیهوج و دراج و مرغ خانگی دهند و اگر سبب بلغم باشد
و خون با وی آمیخته علامتهای هر دو ظاهر باشد نخست فصد باید کرد پس تدبیر حقنه قوی و شیافات
مشغول شدن و اندر شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهره گاو و شحم حنظل باید کرد باشد
و چند بار کرد پر مرغ بروغن چرب کنند و با ایارج فیقرا آلوده کنند و حلق او فرو کنند تا چیزی
قذف افتد و رطوبتی برآید و اگر سبب بلغم غلیظ لزج و سرد باشد امید کمتر باشد پس اگر طبیب
امیدی بیند تدبیر استفراغ و گشادن سده ها و گرم کردن ماده دماغ کند برین ترتیب نخست استفراغی
کند بحقنه تیز و اگر دانند که طعامی غلیظ خورده است یا بسیار خورده است قی کند و زبان او بمالند و پر
مرغی چرب کنند و با ایارج فیقرا آلوده کنند و حلق او فرو کنند تا قی کند و اگر قی نکنند
و نهوتی که کند سود دارد و دماغ را گرم کند و اگر روغن که بر مرغ بدان چرب کنند روغن سوسن
باشد نافع تر باشد پس بر مهره های گردن و مهره های پشت او روغن گرم مالند چون روغن فرفیون و روغن
قسط و روغن اسقیل و مانند آن پس او را گرم کنند بچیزهایی که یاد کرده آمد پس سعوط حل لطیف
کننده و گشاینده اندر بینی چکانند و اگر حاضر باشد یک شربت تریاق بزرگ با شرو دلطوس
اندر ماء العسل حل کنند و حلق او فرو ریزند و اگر تریاق بزرگ نباشد معجون بحرینا و انقردیا و
و شلیثا روا باشد و اگر سکبینج یا حلتیت یا جند بیدستر از هر کدام که حاضر باشد یک مثقال اندر
ماء العسل حل کنند و حلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر ممکن گردد که مسهلی توان داد هیچ مسهل
نافع تر از حب فرفیون نیست و از پس استفراغ اندر آب گرم نشاندن و کرباره خشک نافع
باشد صفت حقنه بگیرند شحم الحنظل و قنطوریون باریک و اکلیل و شبث و سداب و حلبه و انجدان
از هر یکی یک مشت سکبینج دو درسنگ بورق هفت درسنگ روغن بادام تلخ یک وقیه
انگبین ده درسنگ زهره گاو دو درسنگ داروها اندر یک من آب بپزند تا بمقدار ده
استار باز آید و بپالانند و روغن و انگبین و بورق و سکبینج و زهره گاو ترکیب کنند چنانکه
رسم است صفت حقنه دیگر بگیرند شحم الحنظل کور بریم قنطوریون باریک و طشاخرنق سپید از
هر یکی یک مشت اندر یک من و نیم آب بپزند تا بمقدار ثمن باز آید و بپالایند ده استار از وی بستانند
و حقنه کنند تا رطوبت بسیار فرود آید صفت روغن فرفیون اندر مهره های پشت و مهره های گردن



مالیدن سود دارد و بگیرند سداب و بکوبند و افشارند و آب او ستانند یک من و روغن سوسن ده
استار با این آب بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط
و عاقرقرحا و جند بیدستر از هر یکی سه درسنگ جاوشیر و بارزد و فرفیون از هر یکی یک مثقال
همه را نیک بسایند و در روغن هنوز گرم باشد این همه داروها سوده اندر وی افکنند و بمالند
و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درسنگ با وی بیامیزند و اگر حاضر نباشد روغن ترب اگرچه
ضعیف است بدل آن کنند و گرم کرده بکار میدارند صفت روغن قسط بگیرند اصل اذخر راسن
وج از هر یکی ده درسنگ قسط سی درسنگ سنبل دو درسنگ همه را اندر یک من و نیم
آب بپزند تا آب سه یک شود پس بپالایند در روغن زیت بمقدار ده استار بر افکنند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و سه درسنگ جند بیدستر و یک مثقال فرفیون سوده اندر افکنند
و بکار دارند صفت روغن اسقیل بگیرند اسقیل تر چهار وقیه روغن زیت یک من اسقیل را
اندر روغن بپزند چنانکه اندر وی مالیده شود و اگر کسی خواهد که عاقرقرحا جند بیدستر و خردل
و فرفیون و مشک اندر افکند قوی تر باشد صفت نطولی که بر سر ریزند بر مهره های پشت او مستعمل کنند
بگیرند شبث مرزنگوش برگ ترنج سعتر اکلیل الملک بابونه پودنه دشتی سداب
جاوشیر از هر یکی چند آنکه خواهد بپزند چنانکه رسم است تدبیر گرم کردن دماغ پاره آهن با آتش
سرخ کنند و از پس او بدارند چنانکه موی او بسوزد و اگر موی سر او سترده جند بیدستر و خردل
هر دو بسایند و بسرکه گرم کرده بر سر او طلی کنند دماغ را گرم کند و قرنفل و
جوز بوا و وج بکوبند و گرم کنند و اندر خرقه بسته بر سر او می نهند نیک باشد صفت سعوط
زهره کلنگ با آب مرزنگوش یا با آب سداب بسایند و به بینی اندر چکانند و اگر جند بیدستر
می بویانند نافع باشد صفت حب فرفیون بگیرند سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جند بیدستر بزر الانجدان
از هر یکی دو درسنگ فرفیون یک درسنگ شحم الحنظل ده درسنگ و نیم شربت یک مثقال
صفت حبی که در او فت کتب بیمارستان بگیرند جند بیدستر نیم درسنگ شحم الحنظل دانگی و نیم
فرفیون دانگی ایارج فیقرا یک درسنگ این جمله یک شربت باشد محمد زکریا میگوید حلتیت
را اندر سکته و فالج و لقوه سخت سودمند یافتم و هیچ برابر او نیست تن را گرم کند و تب آرد
و اخلاط را بگدازد بامداد و شبانگاه بمقدار یک باقلی اندر شراب حل کنند و بدهند و اصل اندرین
علاج آنست که این ترتیب که یاد کرده آمد نگاه دارند نخست حقنه و قی و استفراغ کنند نه سعوط
و نه روغن و نه نطول و تسخین بکار ندارند و از روغنها هرچه قوی تر باشد باز پس تر دارند
نخست روغن سداب ساده و روغن سوسن ساده اندر وی حل کرده بکار دارند اگر منفعت
نیابد قوی تر بکار دارند و روغن را موم اندر کنند تا بدان موضع که باید بماند و هرگاه که بهوش
باز آید آید مدت و چهار روز هم این تدبیرها میکنند از نطول و سعوط و روغن مالیدن و از حبها
که یاد کرده آمد هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه کنند و طعام نخود آب دهند و شوربا گنجشک
و کبوتر بچه نخود و شبت و دارچینی و سعتر و اگر با نان انجیر خشک یا مویز منقا خورد موافق باشد

و از پس هفت و چهار روز هر بامداد روغن بید انجیر خورد با ماء الاصول و هر هفته ایارج
فیقرا خورد و ایارجهای بزرگ چون لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس
باشد این بکار میدارد و باقی علاج فالج که اندر جزو چهارم یاد کرده آمد بکند والله اعلم

## جزو چهارم

از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها کی آلت حس و حرکت است و این جزو هشت باب است

## باب نخستین

از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر اختلاج و اسباب و علامات و علاج آن

اختلاج حرکتی است که اندر عضلها افتد بی اختیار و بی خواست مردم و تولد این حرکت از بادی غلیظ باشد متحرک و دلیل بران که از باد است آنست که زود بگذرد و تحلیل پذیرد و دلیل بران که غلیظ است آنست که اندر مزاجی که از سببها سردی فزاید تولد کند و عضوی را بجنباند و دلیل بران که اندر عضلها است آنست که معلوم شده است که هرچه نرم است چون دماغ و هرچه سخت است چون استخوان باد اندر وی باز داشته نشود و هرچه میان این و آن باشد چون گوشت و عصب ممکن است که اندر وی باز داشته شود و اسباب اختلاج مزاجی سرد باشد و باد و سردی بسیار باشد که اعراض نفسانی چون خشم و شادی و غم سبب اختلاج گردد از بهر آنکه سبب اعراض نفسانی روح متحرک شود چنانکه اندر باب نوزدهم از جزو دوم از گفتار نهم یاد کرده آمده است و حرکت روح ماده را تحلیل کند و از تحلیل باد تولد کند و اختلاج که اندر همه تن افتد مقدمه سکته باشد یا مقدمه کزاز و گاه اندر عضلهای شکم افتد و دایم گردد مقدمه مالیخولیا و صرع باشد و اگر اندر عضلهای روی افتد و دایم شود مقدمه لقوه باشد و اگر اندر زیر پهلو افتد و دایم شود مقدمه آماس حجاب باشد و باد غلیظ بادی باشد که اندر تجاویف اندامها مانده باشد و کثیف گشته و هوا که اندر جاهای جاذبه که مردم بدان نرسد و اندر آنجا بماند **علاج** نخست از هرچه ماده و سبب آن را زیادت کند پرهیز باید کردن چون آب یخ و طعامهای سرد و بادناک و شراب با ذاته و مانند آن و آن موضع را بخرقه درشت بباید مالید و روغنی گرم چون روغن زیتون طلی کردن و هر بامداد گلنگبین عسلی با تخم بادیان دادن و تدبیر لطیف کردن و آنچه خورد نخوداب و شوربا بخشک و کبوتر بچه و مانند آن با کعتر و دارچینی و زیره و کرویا و آب در یک گرم کرده اندر مثانه گاو یا چیزی مانند آن کنند و بران موضع می نهند و نمک آب تیغ بجای آب دریا باشد و استفراغ بایارج روفس نیک باشد محمد زکریا میگوید آن موضع بخرقه درشت بباید مالید تا سرخ شود پس روغن جور طلی کردن و اگر اختلاج دایم گردد علاجها سکته ترک اندر باب لقوه یاد کرده آید علاج باید کردن تا دفع شود والله اعلم

## باب دوم

از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر لقوه و علاج آن که بیشتر عضلها روی افتد و علامات

لقوه علتی است که اندر عضلهای روی افتد و چشم و ابروی و پیشانی و لبها کوژ گردد و از نهاد طبیعی بگردد و اسباب این علت چهار است یکی تشنج است که از رطوبت غلیظ تولد کند و این چنان باشد



که عضلهای که حرکت این اندامها بدانست از رطوبتی غلیظ ممتلی گردد و پهنای آن زیادت شود و درازی او کم شود و اندامها بدین سبب اندر کشیده شود و از نهاد خویش بگردد و گر استرخا یک جانب روی باشد و این چنان باشد که عصبها و عضلهای یک جانب بسبب رطوبتی غلیظ که از دماغ فرود آید تر و آغشته و سست گردد و اجزاء ان سبب حرکت اندامها آن نیمه روی سست شود و عصبها و عضلهای آن باز بده تر شود و اندامها چون فرو آویخته باشد لیکن لقوه تشنجی بیشتر باشد و استرخا کمتر و علاج هر دو نوع یکی است لیکن بر طبیب واجب است که فرق کند و این از آن شناسد که جالینوس میگوید که در قوی است که بر میان کام میگذرد و جدا اید بر همه استخوانها و اندامها روی بدانست و از اندرون دهان غشا اینک پوشیده است و این در زیر آن غشا اینک دیگر پوسته است و هرگاه که این استرخا پدید آید که یاد کرده شد اگر خداوند علت دهان خویش تمام بگشاید و طبیب انگشت بر زبان او نهد یک نیمه غشا مسترخی شده و آویخته و رطوبتی مانده اندر وی افتاده و رنگ او بگردد و دیگر نیمه بسلامت بیند بر حال خویش معلوم گردد که لقوه استرخایی است و اگر عضله صدغ و عضله روی و عضله پیشانی را قبض و ترنجیده یابد و غشاء دهان بدان صفت نیابد معلوم گردد که لقوه تشنجی است و سیم غلبه خشکی و این اندر آخر بیماریهای گرم و تبهای محرقه افتد و نزدیک مرگ افتد و سبب این خشک شدن رطوبت اصلی باشد و آنچه از پس تبهای محرقه افتد سبب آن خشک شدن رطوبت و سوختگی و بریان شدن دماغ و نخاع و عصبها باشد و سبب چهارم مشترک است گاهی سبب لقوه باشد و گاهی سبب فالج و این چنان باشد که خناقی افتد و سبب خناق آماس عضله گردن باشد و ممکن باشد که عضله گردن اوتار عضلهای روی را اندر کشد و لقوه پدید آید از بهر آنکه بعضی از اوتار عضلهای روی از جنبر گردن رسته است و بعضی از سر استخوان سینه و بعضی از آخر کتف چنانکه اندر تشریح عضلها یاد کرده آمده است و این نوع لقوه اندر لبها پدید آید و سبب آنکه تنها اندر لب پدید آید از تشریح معلوم گردد و آنکه سبب فالج باشد چنان باشد که بسبب آماس عضله گردن منفذ عضلها فشارده شود و راه فرود آمدن قوت حس و حرکت بسته گردد و دست و قدم مفلوج شود از بهر آنکه عصب دست از مهره گردن بیرون آمده است گروهی گفته اند که این جانب که لقوه که اندر وی باشد دیگر جانب را بکشد سوی خویش و بدین سبب آن جانب که بسلامت باشد کوژ ماند و جانب علت راست باشد و این درست نیست از بهر آنکه اگر علت اندر جانب راست بودی نقصان حس و ترنجیدگی عضلها اندر آن جانب بودی محمد زکریا میگوید بسیار خداوند لقوه را دیدم که مفلوج شد و فالج هم اندر آن جانب افتاد که روی کژ بود و این دلیلست بران که لقوه اندر آن جانب باشد که کژ باشد نه اندر آن جانب که راست باشد و هم او میگوید هر که مستعد لقوه باشد از حجامت گاه اندر علت لقوه افتد و میگوید که دیدم که دو مرد اندر یک روز حجامت کردند و هر دو پس از حجامت خایه مرغ خورده بودند هر دو در آن روز لقوه پدید آمد یکی مردی فربه بود و دیگری جوان بود و لیکن مزاج او مزاج خادمان بود و هم او میگوید مردی حجامت کرد و از پس حجامت گرسنگی کشید و بیرا علت لقوه پدید آمد و دهان و روی او کژ شد فرآن

جز آن نبود که یک چشم او بر هم نتوانست نهادی به خواری و هرگاه که آب خوردی آب از
دهان او میرفتی و سبب آنکه زردی او گشته آن بود که علت اندر هر دو جانب بود جالینوس
میگوید هرگاه که عضلها یک چشم را قوت خوابانیدن سست گردد چشم بر هم نتواند نهاد محمد زکریا
میگوید بسیار دیدم که نخست لقوه بدید آید پس سکته و فرو گرفت و بسیار دیدم که گفته کی سکته
تمامتر از این علت است و فراز نشان لقوه چیزی دیگر نبود و بسلامت بود و اندر هیچ کار باز نماند
دیگری میگوید بسیار باشد که خداوند لقوه اندر چهار روز هلاک شود و اگر از چهار بگذرد از
خطر سکته بیرون آید و هر لقوه که اندر دو ماه زایل نشود از گشتن هر چه شش ماه گشت زایل
شدن آن عسر باشد علامتها خداوند لقوه آب از دهان راست بیرون نتواند انداخت و اگر خواهد
که بادی در دهن راست نتواند دمید هم آب و هم باد از یک جانب بیرون آید و علامت خاصه
لقوه تشنجی آنست که حاستها بر حال خویش باشد و پوست و عضله روی سخت باشد و لرزه
و خطها و شکنجها پوست و پیشانی بسبب فراخی پوست ناپیدا شود و آب دهان کمتر باشد و صداع
از جمله علامتهاست که اندر لقوه تشنجی بیشتر باشد و علامت خاصه لقوه استرخائی آنست که حاستها
کند شود و پوست و روی و عضلها نرم باشد و پلک فرو سوی چشم فرو آمده تر باشد چون فرو
کشیده نماید و غشا کام فرو آویخته باشد چنانکه یاد کرده آمده است و آب دهان باز نتواند داشت
و از نشانها که بدان معلوم گردد که آفت اندر کدام جانب است یکی آنست که اگر آن جانب که علت
بدوست راست کند و بو بندد جانب دیگر بی تکلف راست شود و شکل و هیئات او طبیعی گردد و اما
نشان پدید آمدن لقوه آنست که نخست اندر استخوانهای روی دردی پدید آید و حس پوست
روی کمتر شود و اختلاج اندر یک نیمه روی بسیار افتد علاج احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت
روز بگذرد او را گرسنه دارند لیکن اگر طبع خشک باشد روز دوم بحقنه نرم طبع او گشاده باید و اگر لقوه
علامتها که مقدمه سکته باشد همی بینند باید شتافت و استفراغی قوی کردن بحقنه تیز و انگبین
نخستین غذا لطیف کنند معتدل اندر خشکی و تری می باید داد چون نخوداب بروغن زیت و چیزی
که رطوبت را گرم کند و تحلیل کند چون انگبین نباید داد و تا مدت یک هفته و گر چه چهار روز بگذرد و استفراغی
قوی کرده نشود از علاجها یکی که بلغم را مخصوص تر است چون غرغره و عطسه آوردن هیچ نشاید کرد از بهر
آنکه غرغره و عطسه ماده دیگر را بموضع علت کشد و ماده که آنجا باشد دفع نتواند کرد و همه داروهای
تیز اندر ابتدا این علت سخت زیان دارد از بهر آنکه هر چه لطیف تر باشد از ماده تحلیل کند و باقی
غلیظ تر و عسرتر شود و علاج و داروها اندر روی اثر نتواند کرد اندرین سببها که یاد کرده آمد اندر
آن باشد که صبر کنند تا ماده که بموضع علت میل کرده است قرار گیرد و جز بدان مشغول نباید بود
که ماده مدد نیابد و قوت بر جای بماند و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نشاید داشت و باب
هم نشاید و تدبیر صواب اندر علاج آنست که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا به
سکنجبین بخورد و از پس یک هفته بحقنه تیز استفراغی کند صفت حقنه بگیرند شبت بابونه برنجاسف
بر ازاسفید اکلیل الملک تخم معصفر حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم انجیر خشک تخم حنظل تخم

مقدمه فالج باشد

علامت سکته هم



قنطوریون باریک از هر یکی یک مثقال روغن زیت کهن یک وقیه انگبین یک وقیه آب کامه
یک وقیه تخم معصفر و تخم سپند انجیر نرم کوفته کنند و همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند صفت
حقنه دیگر سبکتر بگیرند تخم کتان بابونه بیخ کرفس و سنگ سداب و شبت از هر یکی یک دسته همه را
بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و مقدار هفتاد درم از این آب با یک وقیه روغن سداب حقنه
کنند و خداوند علت اندر خانه نشینند که بس روشن نباشد لختی تاریکی گراید و اندر آینه چینی نگاه
میکند و فایده اندرین آنست که آینه چینی بس روشن نباشد لختی تاریکی و اندر خانه تاریک تکلف
باید کرد تا صورت اندر وی بتواند دید و آن تکلف سود دارد و پیوسته گوز بوا اندر دهان دارد
و از علاجها که طبیبان هندوستان آزموده اند و منفعت آن بزرگ است آنست که گوشت
حیوان چون روباه و گورخر و کفتار و گاو کوهی بپزند و آنرا بگیرند و از استخوان جدا کنند و بکوبند با روغن
زیت و بر سر او می نهند و ابوا اندرین باب سود مند است از بهر آنکه گوشت او بر آن گرم کنند
مثبت گر این گوشتها دیگر که یاد کرده آمد و پیوسته روی را بسرکه می شویند و می مالد خاصه اندر ابرو
و پیشانی و اندر سرکه چیزها لطیف کنند اندر نهند چون حاشا و زوفا و سعتر و پودنه دشتی و از آن
سرکه بینی بر می کشد تا رطوبتها از راه بینی فرود آید و اگر خردل بسرکه بسایند و طلی کنند سود دارد و
مرزنگوش و بهار اسپید و مصوم و سداب اندر آب بپزند با آنکه گوز سر بخار آن میدارد و اندر
لقوه تشنجی نخست عضلها را نرم باید کرد پس تحلیل ماده مشغول شدن و روغن بسبط و روغن
مرغ اندر مقعدها و مهرها کردن مالیدن و این گوشتها که یاد کرده آمد عصبها را نرم کند پس گردن
و بر سر می نهند و از بهر عضلهای چشم و دماغ را با ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند
و داروها و ضمادها که یاد کرده آمد بر سر بکار دارند محمد زکریا میگوید اندر قرابادین قدیم
همی آید که خداوند لقوه را اندر خانه تاریک باید نشست چنانکه هیچ روشنائی نه بیند در روز
و شب از آن خانه بیرون نشود تا باد بر روی نجهد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر بامداد ناشتا
نوزه میکند پس طعام خورد و هر هفت روز یک بامداد ناشتا اندر بینی او از آن جانب که چشم
بهم نتواند نهاد و هشت و یک قطره روغن گوز با روغن حبة الخضرا نیم گرم کرده اندر چکانند بقارقی
و اندر جانب دیگر شش قطره اندر چکانند پس بابونه و سعتر و پودنه دشتی اندر آفتابه
سر بسته بپزند و آن آب اندر طشتی کنند و سر بخار آن دارد و گلیمی اندر سر او کشند تا عرق کند و چون
عرق بسیار بیرون آید پس عرق از وی پاک کنند و سر و روی او بخرقه درشت بمالند
و بخارند تا سرخ شود پس روغن جوز با روغن حبة الخضرا اندر سر و روی او و صدغ و پس
گردن بمالند و یک ساعت آسایش دهند و نگذارند که باد بر روی او جهد و دیگر باره آب آفتابه
باز آید همچنان گرم و سر بخار آن دارد هم بر آن سان که یاد کرده آمد و همان روغن اندر مالند
و هر ساعت همی کار میکنند چنانکه اندر یک روز ده بار این کار کرده باشد و هر هفت روز
یک روز انچنین کنند و هر چه از پس یکماه بدین علاج نیک نشود بباید دانست که علاج پذیر
نیست بعلاج آن مشغول نباید بود در جمله اندرین علت سر بخار بابونه و مانند آن داشتن و

ز
کتان

و هیئات ... روی بر اعتدال
و راست گردد

گردن با توقف بپزند ... غرغره هم

و بر روغن که یاد کرده آمد اندر چکانیدن خاصه روغن که اندر وی قوت جندبیدستر و فرفیون
و عاقرقرحا باشد و روغن نادرین اندرین علت سودمند نیست از بهر آنکه او قابض است و مالیدن
و روغن بان مالیدن و جانب علت را بسته داشتن سخت نافع است محمد زکریا میگوید طعام از
وی باز گیرند تا تن او گرم شود و رگها خالی گردد و سر و روی بخار آفتاب دارد و گرگرده شد
و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن جندبیدستر اندر سر و گردن مالند گرم کرده و اگر
تب آید باک ندارد و جالینوس میگوید از بهر علتها عصب جندبیدستر نافع تر است از بهر آنکه
بخوردن و مالیدن هیچ داروی که بدان موضع گرم او رسد نتواند رسید و میگوید پلپل عصبها را
گرم کند او را انبسانید تا چون غباری شود و یا روغن طلی کند هیچ دارو درین باب برابر او نیست
و اعتماد اندر علاج این علت بیشتر بر غرغره است و بر سعوط و سعوط داروی را گویند که اندر
بینی چکانند و داروها که ترکیب سعوطها از وی سازند اینست جندبیدستر فرفیون شحم الحنظل
عصاره قثاء الحمار پلپل زنجبیل کندس و علیثا عرق سفید جلاهنگ و مرزنگوش و اقسیا نوشادر
شونیز بورقی خردل و زهره گاو عاقرقرحا میویزج سکبینج و جاوشیر صفت سعوطی بگیرند جند
بیدستر و شحم حنظل و پلپل [illegible] بکوبند همه را بکوبند و بآب مرزنگوش بسرشند و شیافها کنند
و بوقت حاجت بکار دارند و زهره پلنگ اندر بینی چکانند با شیر زنان سودمند باشد و زهره
باشق و زهره کرگ و زهره شبوط و عصاره شهدانج و عصاره مرزنگوش و عصاره چغندر
و سکبینج بآب حل کرده با روغن سوسن و مقدار یک عدس فرفیون با شیر زنان سود دارد و اگر عاقر
باشد اندر چکانیدن سود دارد و دو درسنگ آب مرزنگوش و دانگی سکبینج اندر وی حل کرده
و نیم درسنگ روغن زیت اندر چکانند اندر مدت [illegible] روز زایل گردد و هر گاه که ازین داروها
المی بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر تازه و شیر زنان با اندکی شکر اندر بینی چکانند و بر
سری نهند و خطمی و سبوس [illegible] و سپیده خایه مرغ بهم بزنند و بر سر می نهند و مجمع بر پس گردن نهادن
و بازدن ماده را از جای [illegible] آرد یا چون [illegible] دیگر گرم کنند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهره
گردن و عضلها [illegible] سود دارد و غسل کردن بآب گرمابه که نمک سود کنند بجای آب دریا بیشتر
و لقوه که اندر جانب افتد عسرتر باشد و باقی علاج لقوه از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد و غذا
نخود آب باشد و بجای آب ماء العسل خورد و کوزبوا اندر دهان دارد [illegible]

باب سیم

از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر خدر شدن اندام و اسباب و علامات و علاج آن

خدر لفظی تازی است معنی او بتازی باطل شدن حس لمس باشد و عوام هر اندامی را که زنده
باشد و حس او باطل شود گویند خفته است و این علت اندر اندامها افتد که آلت حس و حرکت
و تمکن حس لمس آن اندام یا ناقص گردد یا باطل و حرکت نیز از حال طبیعی بگردد از بهر آنکه چون
منفذ قوت حس بسته شود ممکن گردد که منفذ قوت حرکت نیز بسته شود و گاه باشد که سبب ضعف
باشد حرکت از حال خویش بگردد از بهر آنکه عصبها که آلت حس است دیگر است و آنکه آلت حرکت



دیگر و اسباب خدر هفت است یکی آنکه مردم داروی خورند که روح را غلیظ و ضعیف کند
چون افیون دوم آنکه از راه بردن سرما بافراط بعضوی رسد و مزاج او را تباه کند سیم آنکه
حیوانی که مزاج او سرد باشد بگزد چون کژدم که هر گاه که زخم او بر عصب حس افتد حس او باطل شود
و خاصیت ماهی رعاده هم ازین نوع باشد و این ماهی است که هر گاه او را بدست گیرد حس دست
او باطل شود و میگویند که اگر در دام ماهی گیر افتد در حال دست ماهی گیر خدر و رشته دام نگاه نتواند
داشت چهارم خلطی غلیظ باشد اندر عضوی و اندر بیشتر حالها بلغم باشد یا خون و سودا کمتر باشد
و صفرا کمتر باشد از سودا باشد پنجم آنکه عصبی فشارده یا تنجیده گردد چنانکه کسی بر پای نشسته باشد
چون خواهد که برخیزد پای او خفته باشد و آنکه سده عصبی کوفته شود بسبب زخمی و افتادنی هم ازین
نوع باشد ششم آنکه جالینوس میگوید گاه باشد که مزاج خشک داروی گرم خورد خشکی زیادت
گردد و بدان سبب اندر سر انگشتان او خدر پدید آید و بر تر همی آید و با اندامها دیگر بازدهد
و آنکه اندر تبها محرقه بسبب تحلیل رطوبتها اصلی و غلبه خشکی خدر اندر دست و پای پدید آید هم ازین
نوع باشد هفتم آنکه قوت حیوانی ضعیف گردد و بدان سبب حس اطراف ناقص شود چنانکه اندر حال
غشی و حال مرگ افتد علامتها هر گاه که سبب خدر امتلا باشد و ماده اندر دماغ باشد حس و حرکت
همه تن باطل شود و هم آنروز هلاک شود و گاه باشد که ماده یا سببی دیگر اندر نخاع باشد نقصان
حس و حرکت باندازه سبب اندر همه تن یا اندر یک نیمه پدید آید و حس اندامها از وی
بسلامت باشد و گاه باشد که سبب اندر یک شاخ باشد از عصبی که از یک مهره بیرون آید از
مهرها گردن یا از مهرها پشت و آفت اندر یک عضو که آن عصب بدو پیوسته باشد پدید آید و هر گاه
که سبب خدر بلغمی باشد و لازم شود فالج باز گردد و بسیاری خدرها مقدمه فالج باشد یا مقدمه صرع یا مقدمه
سکته یا مقدمه تشنج و هر گاه که خدر هم اندر عضوی پدید آید و با استفراغ زایل نشود و از پس خدر
درد و [illegible] پدید آید هم باشد که سکته باز گردد و گاه باشد که ذات الجنب و ذات الریه و سرسام سرد کند
و استرخا باز گردد و آنجا که سبب خدر بسیاری خون غلیظ باشد علامتها خون که معلوم است ظاهر
باشد و خواب بسیار آید و رگها پر باشد و علاج آنجا که علامتها خون ظاهرتر شود فصد کنند و
مسهلی تمام خون بیرون کنند و غذاها خون افزا باز گیرند و آنجا که علامتها بلغم ظاهرتر باشد علاج
او از علاج تشنج بلغمی رعشه و فالج کنند و آنجا که علامتها خشکی ظاهرتر باشد بتدبیر تری باز آوردن
مشغول شوند چنانکه اندر علاج تب دق یاد کرده آمدست و آنجا که سبب اندر شاخی از شاخها عصب
باشد بعلاج آن موضع مشغول شوند و از پرهیز و تدبیرها موافق غافل نشوند و پس از آن که استفراغی
که واجب کند کرده باشند داروها گرم کننده بر آن موضع بکار دارند و روغن قسط و روغن
فرفیون از جمله داروها موافق است اندرین باب در جمله هر چه عصب را گرم کند اندرین
باب نافع است از باب رعشه و فالج برباید گزید و بدان تمام کرد والله اعلم بالصواب

باب چهارم

از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر رعشه یعنی لرزیدن اندامها و علاج آن

این علتی است که اندر رانه اعضا افتد که آلت حرکتست و این چنین باشد که هرگاه که مردم خواهند که دست خویش را بجنبانند و کاری فرمایند حرکتی دیگر نه باختیار او با حرکت اختیاری آمیخته شود و منفعت حرکت اختیاری ناقص کرده و هم چنین هرگاه که خواهد که از حرکت فرو ماند حرکتی نه باختیار با سکون اختیاری آمیخته شود و از هر دو رعشه تولد کند سبب کلی اندرین علت سه نوع است یکی ضعیفی قوت محرکه دوم ضعیفی آلت و حرکت سیم ضعیفی هر دو یک جای اما آنچه از ضعف قوت افتد دو گونه باشد یکی آنکه جماع از بس بجا رها افتد و کسانی را که جماع را بسیار کنند خاصه از پس آنکه معده از طعام سنگین کرده باشند دوم از هیبت پادشاهی که از ترس کاری عظیم یا از فرو نگریدن از جایگاهی بلند و رفتن بر سر دیواری یا از شادی بزرگ یا از خشم صعب دل مردم و اندامها بلرزد و آنچه از ضعف آلت افتد سه گونه باشد یکی آنکه عصبها لختی سست گردد چنانکه مفلوج گردد و نه بر حال تن درستی ماند چنانکه از رستی متواتر و شراب خوردن بسیار و از بسیار خوردن آب سرد دست بلرزیدن آید دوم آنکه از امتلا و ناگواریدن طعام و ریاضت ناکردن اندر عصبی سده افتد و قوت اندر وی گذر بدشواری تواند کرد و آنجا که ماده سده سخت لزج و غلیظ باشد سده محکم افتد و هیچ قوت گذر نیابد سیم آنکه خشکی غلبه کند و عصبها اندر حرکت فرمان برداری نکند چنانکه باید و آنچه از ضعف قوت و ضعف آلت افتد چنان باشد که سرما با فراط یافته شود یا حیوانی زهرناک بگزد یا زخمی و جراحتی رسد یا حرارتی سوزاننده اثر کند یا از اندرون خلطی سرد بغایت سردی یا خلطی گرم بغایت بهر گوهری گرد آید تا بدین سببها هم اندر قوت و هم اندر آلت ضعف تولد کند و رعشه اندر دست بیشتر افتد یا اندر سر و گاه باشد که اندر اندامها افتد و اسباب آن اندر دست بیشتر افتد سه است یکی آنکه هرگاه که طبیعت ماده رعشه را از سر دفع کند نخستین نزدیک تر و در نیزد دوم آنکه طبیعت بتقدیر و فرمان خدای تبارک و تعالی نخاع را حاجت کند و ماده را از وی باز دارد و شاخ عصبی فرستد که از نخاع رسته است تا آفت کلی نباشد سیم آنکه قوت محرکه اندامها فرود سو را کار فرماید قوی تر از محرکه اندامهای بر سوی است از بهر آنکه محرکه او قوی تر است از هر سببی آفت قبول نکند و با سببها که ضعیف تر باشد باز کوشد و اگرچه اندر آلت او ضعفی افتد بفزونی قوتی که آنجاست از کار فرو ماند و رعشه که اندر جانب چپ افتد عسرتر باشد و رعشه پیران علاج پذیر نباشد **علاج** اندر همه انواع رعشه گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت سود دارد جز اندر یک نوع که سبب آن خشکی و فرمان نابردن عصبها باشد و اندر آب دریا و آب معدن گوگرد و معدن زرنیخ و معدن قیر و بوره و مانند آن نشستن سخت موافق باشد و آنچه از شراب خوردن بسیار افتد علاج صواب آنست که یکبار دست از شراب خوردن باز دارد و روغن گل یا روغن مورد یا اندکی سرکه بر سر می نهد و طعامها خورد که خون را غلیظ کند چون کرنب و عدس و مانند آن و مغز و گوشت بریان کرده اندرین علت سود دارد و آنچه از جهت لرزیدن سر از ماده افتد یک درسنگ اسطوخودوس بایک درسنگ ایارج فیقرا حب کرده بدهند و اگر دو درسنگ



اسطوخودوس بی ایارج فیقرا اندر ماء العسل بدهند موافق باشد و هر ده روزی یک درسنگ یا دو درسنگ حب قوقایا بدهند موافق است و چون دراز شود حقنه بیشتر اندر ماء العسل بدهند و از آب سرد خوردن و رگ زدن بسیار ازین علت تولد کند و کم مضرت ترین آبی اندرین علت آب باران است و باقی علاج از باب علاج فالج و لقوه باید جست و محمد زکریا میگوید هرگاه که غذا و مرع را اثر بر زمین آید باید دانست که اندر دماغ او آماسی است و از آن دریابند

بخم

## از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر فالج و سبب و علامت و علاج آن

فالج مطلق استرخا را گویند یعنی سست گشتن عضلها و اوتار آن و بیکار شدن اندامی که حرکت او بدان عضلها باشد و فالج تازیست و از آنجا که معنی لغت عربست فالج حالی باشد که اندر یک نیمه چیزی پدید آید و بدان حال این نیمه از دیگر نیمه جدا گردد و نام این علت ازین معنی شکافته اند و بدین سبب فالج سستی یک نیمه تن را گویند از سر تا پای اما بباید دانست که گاه باشد که فالج از گردن آغاز کند و از فرود گردن یک نیمه تن اندر درازی مفلوج گردد و سر و اندامها و روی بسلامت باشد و گاه باشد که یک نیمه تن از سر تا پای مفلوج گردد و گاه باشد که هر دو نیمه تن بکلکی مفلوج گردد و سر و اندامها روی بسلامت باشد و اگر فالج عام باشد و اندامها سر و روی نیز مفلوج گردد و سکته باشد و گاه باشد که یک انگشت مفلوج گردد و دیگر اندامها بسلامت باشد از اینجا بباید که معلوم شود که معنی فالج نزدیک طبیبان سستی و بیکاری اندامهاست و سبب کلی اندرین علت دو است یکی آنکه قوت روح حساسه و محرکه اندر عصبها و عضلها که آلت آنست گذر نیابد بسبب سده که افتاده باشد دوم آنکه اگرچه سده نباشد و این هر دو قوت گذر همی یابد بعضی اندامها فرمان برداری این هر دو قوت را نشاید و از قبول نتواند کرد از بهر آنکه مزاج او تباه شده باشد و سبب تباهی مزاج یا گرمی باشد یا سردی یا تری یا خشکی و اندر بیشتر حالها گرمی حس را باز ندارد دلیلی که خداوند تب دق را اگرچه حرارت او پیوسته بر همه اندامها مستولی باشد حس و حرکت باطل نشود و مزاج سرد و تر بازدارنده است از بهر آنکه سردی ضد مزاج روح است گوهر روح را کثیف کند لیکن فالجی که سبب آن سردی ساده باشد بیشتری اندر یک عضو خاص شود و علاج آن سهل باشد بضمادها و روغنهای گرم زایل شود و اما تری که اندامها را آغشته کند و سفتهای عصب را بر هم نشاند و گوهر روح را غلیظ کند و تیره کند و قوتها را از فرود آمدن بعصبها و عضلها باز دارد و مزاج را مستعد قبول فضول سردی کند که ضد مزاج روح است پس معلوم شد که سبب فالج اندر یک نیمه تن اندر بیشتری اندامها افتد سده است یا گسستن و بریده شدن عصب اما اسباب سده پنج است یکی آنست که عضوی راه ببندد چنانکه مسام عصبها که راه فرود آمدن قوت حاسه است بسته شود و آن عضو بدان سبب بی خبر شود و این سده عارضی باشد هرگاه که این بند را بگشایند سده زایل شود دوم آنکه رطوبتی غلیظ لزج اندر عصبها افتد و منفذ قوتها بدان رطوبت بسته شود سیم آنکه اندر عضوی آماسی پدید آید و ماده آماس منفذ قوتها را بگیرد چهارم آنکه زخمی

بر اصل عصبی افتد و عصب بدان فشارده و کوفته شود و منفذ قوت بسته گردد پنجم آنکه مهره از مهرهای
گردن یا از مهرهای پشت از سوی راست یا چپ میل کند و از جای بلغزد و عصب که از نخاع
رسته است اندر میان دو مهره فشارده شود و منفذ با قوت حساس بسته گردد و از میلی که
مهره بسوی پیش یا پس کند منفذ قوت بسته نشود از بهر آنکه ثقبه که منفذ عصب است بر پهلوی
مهره است از پیش و پس نیست و اما بریده شدن عصب هر چه ازو در افتد قوت حس و حرکت
را باز دارد و لیکن اگر از پهنا بریده شود همه قوت بریده شده باشد و بباید دانست که اندر کتاب
نخستین از تشریح دماغ یاد کرده آمده است که دماغ از پیش سر تا پس سر از درازا دو بخش است
و فتاها و کوها هر بخشی جدا است و هر دو بخش تماس یکدیگر است نخاع نیز همچون دماغ دو بخش است
از بهر آنکه از هر دو بخش دماغ رسته است لیکن جدای هر دو بخش از یکدیگر محسوس نیست
و از بهر آنکه نخاع دو بخش است ممکن است که فضله که از دماغ فرود آید اندر یک بخش فرود آید
از بهر دو کار یکی آنکه هر بخشی از دماغ فضله خویش بدان بخش فرستد که ازوی رسته است
دوم آنکه همیشه طبیعت بفرمان آفریدگار عز و جل مصلحت همه تن نگاه دارد و هرگاه که قوی باشد
فضله را از یک دیگر باز دارد تا علت اندر همه تن نباشد سبب آنکه علت فالج اندر یک نیمه تن افتد
اینست پس معلوم شد که ماده فالج اندر یک نیمه دماغ باشد و بعضی از آن ماده ~~[illegible]~~ یک نیمه
نخاع فرود آید فالج اندر یک نیمه همه تن افتد و اندر چشم و روی نیز حرج آید و هرگاه که از دماغ
فرود آید و اندر اصل نخاع افتد اندامهای روی بسلامت باشد و باقی یک نیمه تن مفلوج شود و ممکن باشد
که پوست روی خدر شود از بهر آنکه عصب حس پوست روی از نخاع رسته است و از مهره گردن
بر آمده است و بباید دانست که بسیار باشد که بسبب خشمی عظیم یا بسبب ترسی و اندوهی یا
بسبب لذتی عظیم یا بسبب حرکتی قوی که ناگاه نه باختیار افتد رطوبتی غذایی که اندر تن باشد
باطراف فرود آید و عضو مفلوج گردد و اگر این فضله اندر بند گشادی افتد و عصبها بسلامت باشد
وجع المفاصل تولد کند و ممکن است که اندر علت فالج حس عضو مفلوج بسلامت باشد و قوت
حرکت باطل گردد از بهر آنکه آفت اندر آلت حرکت افتاده باشد نه اندر آلت حس و بسیار
باشد که فالج بحران قولنج و اندر کتابهای قدیم یاد کرده اند که سالی علت قولنج بسیار افتاد و بیشتری
هلاک شدند و ~~[illegible]~~ و آنکه از قولنج خلاص یافتند بفالج یافتند و سبب این چنان
تواند بود که طبیعت ماده قولنج را که برود یا فرود همی آید بظاهر تن دفع کرد از بهر آنکه ماده بس غلیظ
بود از آن نتوانست گداخت تا بعرق بیرون آمدی و از بهر آنکه نتوانست گداخت اندر عصبها رسید
و سبب فالج گشت و بحران بیماریها دیگر تواند بودن از بهر آنکه طبیعت ضعیف باشد باقی ماده علت
را بتمامی هضم و تحلیل نتواند کرد بحران انتقال کند و سبب فالج گردد و علت فالج بیشتر اندر زمستان
افتد و در فصل بهار نیز افتد بسبب امتلاء و حرکت اخلاط بسیار افتد و اندر شهرهای جنوبی بسیار
افتد از بهر آنکه اندر هوای جنوبی بسیار افتد از بهر آنکه اندر هوای جنوبی دماغ ممتلی باشد
و بر سبیل دفع نزله بسیار افتد و ممکن باشد که صرع و اختناق رحم بفالج باز گردد بسبب بحران



اشتغال و بباید دانست که بیشتری فالج که از میل مهره افتد علاج پذیر نباشد لیکن کشنده باشد و آنچه از
زخم و کوفتگی و فشاردگی عضو افتد اگر کوفتگی سخت قوی نباشد امیدوارتر باشد که علاج پذیرد علامتها بباید
دانست که از انواع فالج سبب فالجی که از گسستن عصب افتد پوشیده تر باشد خاصه اگر عصب نیز
اندرون تر باشد و علامت وی آنست که عضو یکبار سست گردد و زخمی و افتادنی و مانند آن از پیش
بوده باشد و از هیچ علاجی سودمندی نباشد و آنچه علاج پذیرد نیست از انواع فالجی است که سبب
آن اماسی گرم باشد و کشیدن عصبها و درد و تب گواهی دهد که سبب اماس است و آنچه سبب
آن اماسی صلب باشد بحس و لمس توان دانست و پیش از آن دردی بوده باشد و آنچه سبب
اماسی نرم باشد دشوارتر توان دانست [illegible] لیکن اندر هیچ حال از نرمی و از جذبود و درد
آسوده خالی نباشد و تدبیرهای که از پیش رفته باشد بدان گواهی دهد و بباید دانست که ضعف لازم
علت فالج و آنست که هرگاه که خداوند علت خواهد که عضو مفلوج را بجنباند بدان بامکرانی عضو
مانعی است که آنرا از حرکت باز میدارد و هرگاه که سبب فالج غلیظی عصب یا غلبه خشکی باشد حرکت
انقباض و انبساط هر دو بدشواری تواند کردن و اندامها نرم باشد چنانکه اندر فالج از سستی باشد
و آنچه فالج دموی باشد امتلاء رگها و نبض و رنگ چشم و روی بدان گواهی دهد و آنچه از پس
قولنج و صرع و سکته و از پس بیماریهای مزمن افتد بیماریهای گذشته بدان گواهی دهد و هرگاه که
سبب فالج سوء المزاج سرد ساده و یا سوء المزاج تر ساده باشد نشان وی آنست که علت بتدریج
افتد و حس و لمس و راحت یافتن از داروهای که عصب را گرم کند بدان گواهی دهد بقراط حکیم
چنین گفته است که هرگاه که بول کودک مثل [illegible] گردد نشان آن باشد که تشنج خواهد افتاد یا فالج
و نبض مفلوج ضعیف و اندک و متفاوت باشد و آنجا که قوت کمتر باشد ضعیف و متواتر باشد و اندر
بیماری [illegible] آید و بول اندر بیشتر وقتها سپید باشد و ممکن است که سبز باشد
و اسباب [illegible] است یکی ضعیفی جگر از سست کردن خون و بهره هر عضوی در خورد او دادن دوم
ضعیفی رگها که از گرده بجگر پیوسته است از بهر جدا کردن آب از خون و بجانب گرده رسانیدن
سیم ضعیفی گرده از بر داشتن نصیب خویش از آن قدر آب خون که با آب برو رسید چهارم
در عصب [illegible] اماس و بباید دانست که بسیار باشد که یک نیمه از تن مفلوج چون آتش همی
سوزد و یک نیمه مفلوج چون یخ باشد و نبض هر دو دست مخالف دیگر باشد چنانکه مزاج واجب کند
و هرگاه که عضو مفلوج برنگ خویش باشد یعنی برنگ تن درستی و لاغرتر و کوچکتر نشود آن
امیدواری و نشان علاج پذیرفتن باشد و هرگاه که رنگ بگرداند و لاغر شد و کوچکتر شود نشان
نومیدی و علاج ناپذیرفتن باشد علاج طریق صواب آنست که اندر علاج این علت که اندر ابتدا بهیچ
علاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز که هفت روز بگذرد و اگر علت سخت قوی باشد بگردد [illegible]
علاجها قوی که در ابتدا شاید کرد حقنه تیزست و شربتها لطیف و بر [illegible] چون [illegible] اصول کبر سخت قوی باشد
چون زوفا خشک با سکنجبین عنصلی و اندکی فقر و دلطوس اندر آب بادیان باید داد مسهل هم سبک باید
داد چون فیقرا و اندکی تخم حنظل و غاریقون و غذاها هم لطیف باید داد چون اندکی نان با ماء العسل و اگر

قوت ضعیف باشد چنانکه بریان کرده یا تذرو یا دراج یا طیهوج یا مرغ سنگ بریان کرده
دیگر رستگی و تشنگی صبر کردن و بجای آب ماء العسل خورد و باید دانست که خداوندان علت
را آب بهتر از شراب باشد جهت آنکه شراب ماده را بعصبها فرود آرد و لیکن شراب در معده و
مفلوج تر سرکرد و ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ که فصل
سال و غیره و مزاج و قوت مساعد باشد آغاز علاج بفصد باید کرد و نیز جهت آنکه خون سرگین اخلاط است
علی ای حال و خفتی حاصل گردد و اگر ماده بلغمی باشد نخست تنقیه بتریاق باید کرد و لیطوس یا بسلسا
یا ایارج فیقرا یا لوغاذیا اندر آب گرم حل کرده دهند پس از فصد بیک ساعت پس فصد کردن و اگر فصل
سال و عمر و مزاج و قوت مساعد نبود استفراغ بحب قوقایا و حب شبیطرج و حب منتن باید
کرد و قی فرمودن بجزیل شبت و تخم ترب و مانند آن صواب بود پس از استفراغ بتریاق
و معاجین مذکور علاج کنند و تربیت بتریاق ارده و اکثی آغاز کنند تا در تشنگی رسانند و هم تدریج
و اگر معاجین و تریاق حاضر نباشد شلیثا و یا جوشیر آنچه حاضر باشد اندر ماء العسل حل کنند مقدار
یک باقلا بدهند و اگر جوز دو خوردن و طلا کردن سود باشد و **صفت** دادن با ماء العسل صواب باشد و
قیصران قدیم فرموده اند که مفلوج را ایارج فیقرا باید داد از یک مثقال تا پنج مثقال رسند و بعضی
فرموده اند که هر روز یک مثقال ایارج با نیم مثقال بلیل باید در سرشت بی عسل باید داد و اندر معده
او دیر بماند اثر بیشتر کند و هر شب نیم مثقال کمیل با نیم مثقال جندبیدستر وقت خواب بدهند و
بعضی فرموده اند که بلیل و جندبیدستر علی التسویه بدهند تا برنج او رسانند و آن ذکر را گویم که
اعتماد بر آن باید کرد که هر هفته استفراغ کنند بحب قوقایا تا ماه دو را کم کنند و هر روز جوارش
طلادر دهند یا ایارج هر سی تا مزاج بگردد اندر روغن قسط می مالند عصبها را گرم کند **صفت** حبی که
قدما گفته اند از بهر پاک کردن عصبها بسیار ... جهت بلغم **مطلب** حکیم ...
~~دیگر ... خوردن ... قیراط و یک هفته ...~~ خوردن ... دوازده قیراط و هفته
و یک هفته بگذارند و هفته دوم هژده قیراط دهند و یک هفته دیگر بگذارند و هفته سیم بیست و یک
قیراط دهند هم چنین یک هفته فرو گذارند و بدین اندازه می افزایند تا بیست و شش قیراط رسد
**صفت** معجونی که خداوند فالج را تب آرد و حرارت را برافروزاند بگیرند زنجبیل و وج و شیطرج
و عاقرقرحا و بلیل از هر یک ده درسنگ فرفیون و اگر از هر یکی سه درسنگ هلیله سیاه
و آمله از هر یکی پانزده درسنگ عسل بلادر بیست درسنگ روغن گوز ده درسنگ ادویه
بکوبند و بیزند و بروغن جالند و با انگبین بسرشند یک خوردن او دو درسنگ خداوند رعشه و
لقوه و سکته را سود دارد و این معجون و غیر این از هر چه مزاج را بگرداند و حرارت را برافروزد
از پس استفراغ باید داد **صفت** معجونی دیگر بگیرند زنجبیل و عاقرقرحا و شونیز و قسط و بلیل از هر یکی دو
بلیل و وج از هر یکی ده درسنگ مویز و برگ سداب خشک و انگژد و حلتیت و زراوند و حب الغار
و جندبیدستر و شقرج و خردل و عسل بلادر از هر یکی پنج درسنگ دارو را با روغن گوز جالند
و جمع کنند و عسل بلادر اندر انگبین حل کنند و دارو را بدان بسرشند منفعت این و منفعت آن که گذشت

یاد کرده اند یکی است **صفت** حب فرفیون بگیرند سکبینج غاریقون شحم الحنظل مقل از هر یکی
یک جزو صبر دو جزو مقل را در آب حل کنند و دارو را بدان بسرشند و حب کنند یک خوردن
تمام دو درسنگ و نیم و اندر اگر قوت ضعیف باشد یک مثقال **صفت** حب شبیطرج بگیرند صبر مست
درسنگ هلیله زرد پانزده درسنگ زنجبیل و خردل از هر یکی دو درسنگ و نیم بلیل و دار فلفل
از هر یکی یک درسنگ شیطرج و وج و ملح هندی از هر یکی دو درسنگ فانید چهار درسنگ
به آب حل کنند و دارو را بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درسنگ **نسخه دیگر** بگیرند سکبینج
مقل جاوشیر از هر یکی دو دانگ وج نیم دانگ شیطرج نیم دانگ ملح هندی نیم دانگ شحم الحنظل
غاریقون از هر یکی دانگی خردل دو دانگ از مقل از هر یکی نیم دانگ سقمونیا دانگی زنجبیل نیم دانگ فانید
نیم درسنگ در آب حل کنند و دارو را بدان بسرشند و حب کنند این جمله یک شربت باشد تمام
**صفت** حب سکبینج بگیرند سکبینج اشق مقل جاوشیر شحم الحنظل بزر السفید از هر یکی دو دانگ صبر نیم درسنگ
نرم چهار دانگ حب کنند چنانکه رسم است بآب کنند یا باب سداب این جمله یک شربت
باشد **صفت** حب منتن بگیرند صبر و تربد از هر یکی نیم درسنگ جندبیدستر و فرفیون از هر یکی دانگی
مقل اشق جاوشیر سکبینج بزر السفید از هر یکی دو دانگ حب کنند بآب گندنا این جمله یک شربت
باشد **صفت** حب منتن بگیرند ایارج فیقرا ده درسنگ شحم حنظل و قنطوریون باریک و مصبر ده
حنا الجار از هر یکی پنج درسنگ فرفیون دو درسنگ و نیم انگژد و جندبیدستر بلیل سکبینج جاوشیر
شیطرج خردل از هر یکی یک درسنگ حب کنند بآب سداب این جمله دو شربت باشد **صفت**
حب کرمه ذکر یا گوید منفعت این بزرگ است زود اثر کند بگیرند انگژد جندبیدستر شحم الحنظل
قنطوریون باریک از هر یکی نیم درسنگ مقل چندانکه دارو را بدان حل کنند این جمله یک شربت
باشد **صفت** سفوفی که هر بامداد بدهند زراوند طویل نیم درسنگ بلیل نیم درسنگ بر دو را
بکوبند نرم این جمله یک شربت باشد هر بامداد هم چندین میدهند اندرین علت خاصیتی دارد **صفت**
سفوفی دیگر جندبیدستر نیم درسنگ قنطوریون باریک نیم درسنگ عاقرقرحا نیم درسنگ
قسط ماه دو درسنگ این سفوف در دو اوقیه آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه
کنند که از شحم الحنظل و قنطوریون باریک و آنگاه در روغن زیت و انگبین سازند روا باشد
هر چند روزی از این نوع حقنه تکرار دارند و باید دانست که از پس استفراغ محجمه آتشی بر
عضلها نهادن و روغنها گرم مالیدن و اندر گرمابه خشک و ریگ گرم و اندر آب گوگرد و آب دریا
نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن بآواز بلند خواندن و
نوحه کردن با تکلف و خردل سخت نافع باشد و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت را برافروزد
و هر گاه که محجمه برنهند زود بر باید داشت و نشاید آزرد و در حال ضمادی گرم بر باید نهاد تا عصب
را گرم کند و آنجا که مدت دراز گردد ایارج بزرگ باید داد و مهرها پشت و سر عصبها را بدهن
قسط مالیدن و قی کردن اندر اول علت و اندر آخر سخت نافع باشد و ماء الاصول با روغن بید انجیر
و روغن بادام تلخ اندر اول و آخر سود دارد و لیکن اندر آخر سودمندتر مغز خرگوش بریان کرده

خداوند رعشه و فالج را سود دارد و جلغوزه با عسل نحاجت سود دارد صفت ماء الاصول بزرگ
بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی ده درسنگ بیخ اذخر کبر از هر یکی
هفت درسنگ تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شونیز و قنطوریون باریک عاقرقرحا
نیم کوفته زنجبیل نیم کوفته و از هر یک سه درسنگ قنطوریون از هر یکی چهار درسنگ نیم کوفته
فوه و ماهودانه و تخم سداب و شیطرج هندی از هر یکی پنج درسنگ جندبیدستر یک درسنگ جمله
اندر سه من و نیم آب بپزند تا یک من باز آید و پالایند هر بامداد چهار درسنگ روغن بیدانجیر
با روغن بادام تلخ بخورد گرم کرده صفت روغن قسط بگیرند اهل را من و وج و اذخر از هر یکی
یک جزو قسط سه جزو سنبل دو جزو و همه بپزند تا آب سرخ شود و پالایند و مقدار سنگ
وزن آب روغن بادام بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند پس جندبیدستر
فلفل و فربیون سوده اندر وی حل کنند و بکار برند صفت روغن سداب بگیرند آب سداب
کوفته و فشارده دو من روغن سوسن نیمن هر دو را بهم بپزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند از آتش بردارند و جندبیدستر و عاقرقرحا و قسط از هر یکی ده درسنگ و فربیون
پنج درسنگ همه را بسایند نرم و اندرین روغن کنند و بیامیزند چنانکه هنوز گرم باشد و اگر بدست آید
بیست درسنگ روغن بلسان با وی بیامیزند و بکار دارند و اگر روغن بلسان حاضر نباشد روغن
ترنج مثل آن روا باشد صفت روغن سوسن بگیرند سلیخه قسط حب البلسان مصطکی زعفران
ناسوده از هر یکی یک وقیه قرنفل قرفه از هر یکی نیم وقیه دارو با نیم کوفته کنند و یک من روغن
بر سر دارو بکنند و سی عدد گل سوسن اندر افکنند و چهل روز اندر آفتاب نهند صفت روغن
شونیز بادام تلخ و شونیز را استاره است بگیرند و هر یک را جدا جدا بکوبند نرم پس هر دو را بهم بمالند
در روغن بکشند چنانکه رسم است صفت ضماد فرفیون بگیرند روغن زیت کهن نیمن موم زرد
بیست درسنگ فرفیون تازه ده درسنگ روغن گرم کنند و موم اندر وی گدازند و فرفیون
سوده اندر وی افکنند و نهادن بمالند تا هموار شود صفت ضمادی که عصبها را گرم کند بگیرند عاقرقرحا
مرزنگوش خشک میویزج از هر یکی یک وقیه نطرون خردل از هر یکی دو وقیه فلفل یک درسنگ
فرفیون تازه یک وقیه جندبیدستر چهار وقیه همه را بکوبند نرم و بروغن حب الغار ضماد
کنند صفت موم روغنی که این رنج را سود دارد بگیرند مرزنگوش موم زرد میعه زباد زرد همه را اندر
بهم گدازند و جندبیدستر و قسط بسایند و اندرین موم روغن سرشته ضماد کنند عصب را گرم
کند و حس را باز آرد و اگر حس برجای باشد و حرکت باطل شده باشد کوزمرد و بابونه و
مورد و پوست بیخ کبر اندر شراب کهن بپزند و بکوبند و ضماد کنند بعضی طبیبان قدیم گفته اند اگر روباه
بپزند و آب او بر عضو مفلوج می چکانند سود دارد و بباید دانست که هیچ آب گرم بر عضو
مفلوج نشاید ریخت جز آب دریا و آب معدن گوگرد از بهر آنکه آب خوش چون گرم باشد ماده
را منتشر کند و عصبها را نرم کند و بسیار باشد که آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن لیکن
باید از بهر آنکه ماده رقیق باشد چون سردی آب بدو رسد فراهم آید و کوفته تر شود این باسونه

اشراب کهن م



گوید بسیار دیدم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زایل شد محمد بن زکریا گوید مفلوج دیدم که سبب
فالج او روزه داشتن و حرارت بسیار بود او را ایارج فیقرا دادند و رنجی عظیم بدو رسید
پس گرمابه بردند و تدبیر با تری فزایند و علاج کردند شفا یافت و بباید دانست که ممکن است که ماده
فالج اندر یک عصب افتد و آن یک عضو که آن عصب بدو پیوسته باشد مفلوج گردد و همه اندامهای
دیگر بسلامت باشند و گاه باشد که این نوع فالج اندر حنجره و مری که منفذ طعام و شراب است پدید آید
و چیزی بگلو فرو بردن دشخوار باشد علامت وی آنست که محجمه بر زیر زنخدان بر نهند تا گرم شود و نمازشد
و جندبیدستر و سکبینج و مانند آن طلی کنند و اگر زبان مفلوج شود هم بر زیر زنخدان محجمه بنهند و بخردل
غرغره فرمایند و اگر حاجت افتد رگ زیر زبان بزنند و اگر مثانه و المعاء المستقیم مفلوج شود علامت
وی آنست که بول وی و ازخواست بیرون آید و گاه باشد که قوت دافعه باطل شود و هیچ مدفوع
نتواند کرد علاج وی حقنه کنند از روغن سداب و روغن قثاء الحمار و جندبیدستر و بارزد
و جاوشیر و حلتیت بقضیب اندر چکانند و این روغن اندر مثانه و مقعده بر آن طلی کنند و از جهت
فالج امعاء مستقیم حقنه از قنطوریون و شحم حنظل و قثاء الحمار سازند یا از نمک آب و شحم الحنظل و اندر آب
دریا و آب معدن گوگرد نشستن سود دارد و اگر چنان باشد که ثقل بی خواست بیرون آید حقنه
از مازو و کوزه و مانند این سازند و آنرا که فالج از پس قولنج افتد روغن سوسن و روغن
نرگس و روغن ناردین سود دارد و روغن گوز بر نهند و بخوردن و مالیدن آزموده اند و آنرا
که سبب فالج بسیار خوردن آب سرد باشد گرمابه خشک علاجی تمام است و بسیار خوردن نبیذ
و آبی و انبرود و انار عصبها را زیان دارد و طعامها تری کنند و شوربا با نخود و ثرید
زیان دارد و قلیه خشک و سرخ کرده گوشت بروغن گوز یا بروغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی
و زیره و مانند آن برگرده موافق بود و مویز و انجیر خشک و فستق و مانند و مغز جوز و مغز حبة الخضرا
و جلغوزه و انگبین سود دارد و ناطف عسلی که به فلفل و دارچینی قوت داده باشند سود دارد
و اگر مغز جوز هندی و فستق بگیرند یک رطل بغدادی و مغز جلغوزه نیم رطل و حبة الخضرا نیم رطل همه را بکوبند
و با هم سنگ آن انگبین بسرشند و دو درسنگ فلفل و دو درسنگ زنجبیل و دو درسنگ
دارچینی و دو درسنگ دارفلفل همه کوفته و بیخته بر آن مغزها کوفته و سرشته بر افکنند و باز سرشند
پیش از طعام بچاشتگاه رساعت مقدار پانزده درسنگ بخورد و از پس آن ماء العسل خورد سخت موافق باشد

## باب ششم از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر تشنج و سبب و علامت و علاج آن

تشنج سه نوع است تشنجی است که سبب آن امتلاء عصب و عضله باشد و دیگر تشنجی است که سبب
آن غلبه خشکی و خالی شدن عصبها و عضلها باشد از رطوبت اصلی بسبب استفراغها و تحلیل بسیار
که بوده باشد و اندر تشنج امتلائی درازای عضله کمتر شود و پهنا زیادت و این را تازی تقلص گویند
و ماده تشنج امتلائی اندر بیشتر حالها رطوبت باشد و خون کمتر باشد و تشنج که از ماده خونی افتد چنان
باشد که عضلها اماس کند و ماده اندر میان لیفهاء عضله اندر آید و خود را جای کند که بدان سبب

علاج کشیدگی

بهنا عضله زیادت شود و دراز گردد و گاه باشد که ماده تشنج باد باشد و بیشتری زود زایل شود و
بسیار باشد که بسبب تشنج بحران اشتغال باشد و این چنان باشد که ماده روی بعضوی نهد و
بدو فرود آید و اندر تشنج خشک هم درازی عضله کمتر شود و هم پهنا از هم آید بسبب خشکی و نیست
شدن رطوبت اصلی چنانکه لیس و دوالی را آتش کند و با آتش دارد و نوع تشنج اسیم آنست که سبب
آن غلبه خشکی باشد و نه امتلا لیکن ریحی پدید آید که عصب حساسه از آن نفرت گیرد و طبیعت بدفع آن
مشغول شود و بدان سبب عضله هم باز آید و تقلص کند چنانکه فم معده بسبب ماده بد که بدو رسد فواق
کند چنانکه مردم چیزی ترش بیند روی فراهم کشد و چنانکه بوی تیز بدماغ رسد عطسه آید و چنانکه کژدم
گزیده را باشد که تشنج افتد بجهت زخم کژدم که بر عصب حساسه آید و چنانکه از سرما سخت رطوبتها کثیف
گردد و حجم او کوچک شود و عضلها بدان سبب هم باز آید و از بهر آنست که مردم اندر سرما خویشتن
را فراهم گیرد و چنانکه گاه باشد که بسبب ترسی و غمی عظیم روح بباطن باز گردد و عضلها [illegible] از روح
تقلص کند و تشنج پدید آید و فرق میان تشنج امتلائی و فالج آنست که اندر تشنج عضلها از رطوبت
آغشته نباشد لیکن رطوبت اندر میان لیفهای عضله جای گیرد و زحمت کند و اندر فالج عصب
آغشته شده باشد و سست گشته و اگر نه این فرق میان بودی از همه رطوبتها فالج افتادی و باید دانست
که کودکان طفل را بسبب تری که بر ایشان غلبه دارد و بسبب ضعیفی قوت دماغ و ضعیفی و نازکی
عصبها و عضلها تشنج زود افتد و بسیار باشد که بسبب خشکی طبع و بسبب بی خوابی و بسبب گریستن
بسیار و بسبب تب گرم زود اندر تشنج افتد و از بهر آنکه قوت جگر ایشان قوی باشد و از بهر
آنکه اخلاط ایشان غلیظ باشد و تشنج ایشان آسان ترگشاده شود و بسیار باشد که طفل را
از پس تب گرم تشنج صعب افتد و خلاص نیابد و از پس هفت سالگی تشنج کمتر افتد الا که تب سخت
سوزان گردد و اسباب تشنج خشک سه نوع است یکی انواع استفراغهاست دوم تبهاء محرقه
سیم حرکتهاء بدنی و همه انواع تشنج خشک بد باشد و از آن خلاص کمتر یابند و باید دانست که
تشنج که از پس تب گرم افتد دو گونه باشد یکی آنکه بحرارت تب ماده گداخته شود و بعصبها و عضلها
فرو آید و این سهل تر باشد یعنی و اسهال زایل شود دوم آنکه مدتی دراز تب محرقه آید و ماده
رطوبت اصلی نیست شود و دماغ و عصبها سوخته شود و این سخت بد باشد و خلاص از وی کمتر
باشد و بسیار باشد که بسبب مشارکت رحم و مثانه با دماغ آفت رحم و مثانه بدماغ باز دهد و تشنج
افتد و تشنج که بسبب کرم کدو دانه و غیر آن افتد بمرگ نزدیک باشد و هر تشنج که اندر زبان و لب
و پلک چشم افتد دماغی باشد و بسیار باشد که از ضعیفی تشنج گردن کجیده شود و دندان برهم سایند
و هر که اندر تشنج بمیرد پس از مرگ یک ساعت گرم باشد از بهر آنکه مرگ خداوند تشنج بخناق باشد
و آنرا که پس از تشنج تب افتد علامت مرگ باشد **علامتها** رگ خداوند تشنج کشیده باشد همچون رود و
حرارت
که بر دو سر او بکشند پهنا رود و هم فراز آید و دراز کشیده شود و اندر وضع مختلف باشد یعنی
تر باشد و فرو شونده باشد و حرکتها اجزای او اندر زیر انگشت مخالف باشد و فرق میان تشنج امتلائی
و تشنج خشک آنست که تشنج امتلائی یکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک افتد و از پس تبها محرقه



و از پس استفراغها افتد و آنچه بمشارکت معده افتد بعقب گشتن و تاسه و سوزش معده مقدم آن باشد
و آنچه بسبب مشارکت رحم و مثانه افتد مرض و الم آن عضو بر آن گواهی دهد و آنچه بمشارکت عضوی افتد
همه اندامهاش از آن کسالت بوده باشد و اگر با تشنج اندر اندامی المی پدید آید تشنج بسبب آن
الم باشد و الم سبب تشنج و آنچه پس گزیدن جانوری زیان کار افتد سبب آن ظاهر باشد و آنچه بسبب
آماسی افتد اندر آن نواحی که آماس باشد المها و نشانها پدید آید و نبض مغیر و متفاوت شود و بسیار
باشد که روی تشنج و چشم احول و نفس منقطع شود و اگر منقطع نشود دشخوار نفس تواند کشید ولیکن نفس
زدن و گاه باشد که بدان مانند که بخندد و خنده نباشد و گاه باشد که طبع خشک شود و بول باز گیرد و گاه
باشد که بول همچون خونابه باشد با گنگ و بی خوابی و درد سر و فواق و رعشه و درد بند گاه گردن و درد کمر
گاه و درمیان کتف بسیار افتد و اما اگر تشنج بسبب تبهاء گرم و بیماریها دراز افتد رنگ روی بگردد
و اندر خواب ترسد و چشم احول و زبان سیاه و پوست سر و پیشانی کشیده شود و دندانها برهم ساید
و بول بغایت سرخ باشد پس چون ماده روی بدماغ نهد سپید شود و رگها اصدغ فربان کند و باشد که
طبع خشک کند و این نوع علاج کمتر پذیرد و آنرا که تب و ان گرمی و بیماری بدان درازی نباشد که رطوبت
اصلی را نیست کند لیکن بسبب حرارت تب رطوبتی گداخته شود و با اندامی فرود آید و آن اندام تشنج گیرد
و این تشنج از جنس تشنج خشک نباشد و علاج پذیرد و آنرا که تب آید و با تب شعر زند و سر باید
و بول بارد باشد و چشم تاریک میشود و از عرق آمدن گردد نشان آن باشد که تشنج خواهد افتاد
بسبب ماده که اندر احشا او ست و علامت بد اندر تشنج امتلائی با درست که اندر معده و شکم پدید آید خاصه
اگر شکم بسبب بسیاری باد بالا گرد و فربان رگها و اختلاج تیز از علامتها درست از بهر آنکه اختلاج علامت
بسیاری ماده باشد و فربان رگها با علامت آماس باشد یا علامت لاغری و ضعیفی احشا و بول تیز و گرم
اندر تشنج بد باشد و علامت آن باشد که سبب تشنج حرارتی ساده است و از جنس تشنج خشک است و آنرا
که سبب تشنج حرارتی ساده است و از جنس تشنج خشک است و آنرا که سبب تشنج گران ماده حاذق یا گران
ماده ذات الجنب گران ماده سرسام باشد یکی نفس زیادت گردد و چشمها زود دراز و در هم زدن
بیرد و اول شود و دندانها می خواید و گردن کژ شود و تشنج پدید آید **علاج** اما اندر علاج تشنج امتلا نگاه
باید کرد تا قوت بر جای هست یا نه اگر قوت بر جای باشد طعام خرانده کی نان با ماء العسل و نخود آب
که اندر وی شبت و کرویا و سعتر پخته باشند و آبکامه و خردل بروی کرده و روغن جوز یا روغن زیت
باشد و اگر قوت ضعیف باشد طعام او از گوشت کبک و گنجشک و تیهوج و ماکوک سازند و ماکوک را
تبازی قبره گویند و اگر این گوشتها ماء اللحم سازند با توابل لطیف کننده چون سعتر و شبت و کرویا و
دارچینی صواب باشد و استفراغ به ارو های کنند که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است از حقنه و داروی
کاره و داروی حلق و غیر آن تا عصبها پاک شود و آنجا که علامت غلبه خون باشد بحکمت فصد باید کرد
خاصه اگر داند که سبب امتلا بسیار خوردن شراب بوده لیکن بیکبار خون چندان بیرون کنند که لختی ماده
کمتر شود و بیماری خفتی یابد تا قوت بر جای ماند و باقی ماده تحلیل تواند کرد و اگر با استفراغ حاجت
آید احتمال کنند و آنرا که تشنج اندر همه تن و عصبها افتد و بیکبار اندر آب سرد زدن و رود بردن آوردن

علاج قوی است از بهر آنکه پوست او کثیف شود و حرارت غریزی باندرون باز گردد و درنگ کند
و قوی گردد و ماده را تحلیل کند لیکن هر تنی این علاج بر نتابد مردم جوان و گوشت آلود را که تباری
لحیم گویند شاید کردن این علاج نشاید کرد و شرط آن شاید کرد که فصل تابستان باشد و بر تن او هیچ
و رنجی نباشد بسیاری تنها بدین علاج زایل شده است و آنرا که این علاج بر نتابد اندر آب گرم کرده
و اندر طبیخ روباه و طبیخ کفتار باید نشاند و طبیخ آبی را گویند که چیزی اندر وی پخته باشند و کفتار را تباری
ضبع گویند و کفتاری که طبیخ او اندرین علت و علتهای دیگر سود دارد آنرا الضبع العرجا گویند یعنی کفتار
ماده لنگ و لنگ از بهر آن گویند که کفتار چون پیر گردد لنگ شود و طبیخ گوشت [illegible] حار از رحم
گویند هم سود دارد و اندر کتابهای قدیم طبیخ تنگ بچه نیز فرموده اند صفت طبیخ کفتار و روباه روباهی
بگیرند یا کفتاری پیر و او را بکشند و آب اندر [illegible] کنند با نمک و این روباه و یا کفتار [illegible]
شکم او بشکافند اندر آن [illegible] برند شبت بسیار و نمک پخته شود و از هم فرو ریزد آن [illegible]
از [illegible] بر کشند و اندر آب زن کنند و خداوند علت را اندر وی نشانند و آب گرم باید چنانکه
دو ساعت اندر وی قرار تواند گرفت سه روز از اول ماه بهر روز دو بار بامداد و شبانگاه و سه روز
از میانه ماه و سه روز از آخر ماه این طبیخ بکار دارند و هر بار طبیخ تازه کنند چنانکه سه روز پیش بکار
ندارند و طبیخ عقاقیر لطیف کنند هم نافع باشد و عقاقیر لطیف کننده چون قیصوم است و بودنه دشتی
و هزار اسفند و برگ غار و برگ سعد و شبت و مانند این و اندر یک روز دو بار اندر آب زن نشاندن
عوض آن [illegible] مقام است اندر وی از بهر آنکه [illegible] مقام قوت را ضعیف کند و روغن پیه کفتار
و روغن سوسن [illegible] سود دارد و اگر اتفاق افتد که خداوند تشنج را تب آید بدان سبب تشنج گشاده شود و
بقراط از بهر این گفت لان تعرض الحمی بعد التشنج خیر من ان یعرض التشنج بعد الحمی میگوید که اگر کسی تشنج افتد
پس تب آید بهتر آن باشد که نخست تب آید پس تشنج افتد و تب ربع اندرین علت سود دارد از بهر آنکه
لرزه تب ربع قوی باشد ماده را بجنباند و اندر آخر تب عرق بسیار آید و ماده تحلیل پذیرد و بدین سبب
که هر که را تب ربع آید تشنج نیفتد از بهر آنکه تب ربع امان است از تشنج و عضو متشنج را در ترجه
کردن و بر نهادن و بستن و نا گشادن تا کنده شود پس آنرا بر داشتن و تازه بر نهادن و راست
کردن عضو و مالیدن به رفق تار است شود و ضمادهائی که از صعتر و جند بیدستر و فرفیون و موم زرد
و روغن سوسن سازند علاجی صواب است و از [illegible] روغن کرم کنان و روغن [illegible] و لعاب حلبه ضمادی
ساختن سود دارد و نمک و هزار اسفند گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و اگر طبیعت
و جند بیدستر با کبکر و گرد کرده چند گوزی بر هند سود دارد و تب آرد و تشنج اندر حال بگشاید و جاوشیر
نیز مردم قوی را یک مثقال دادن و ضعیف را از درسنگ تا دانگ و نیم هم این فعل کند لیکن معده را
مراعات باید کردن از بهر آنکه جاوشیر معده را ضعیف کند و جند بیدستر سیاه دشتی و کم مضرت ترین
همه ادویه است اندرین علت خاصه اگر پس از طعام دهند و جند بیدستر و حلتیت و قرآن [illegible]
با العسل باید داد یا اندر طبیخ زوفا یا اندر طبیخ انگدان و انرا که تشنج اندر تمدد افتد تدبیر پاک کردن دماغ
مشغول باید شد و از جمله علاجها آزموده یکی آنست که از پشم سیاه کردن بندی فراخ اندر گردن او کنند



و هر ساعت آن پشم را بر روغن گرم کرده تر می کنند و پشک آسیا گرم کنند و شراب بردی ریزند و
و سر او بخاران دارند در گرمابه خشک و نشستن اندر ریگ گرم سود دارد و روغنهائی که اندر
علاج فالج یاد کرده آمده است همه اندرین باب نافع است خاصه روغن قاالکار و روغن قسط اما تشنج
خشک را علاج دشخوار ترست و بهترین چیزی که آنرا که تب نباشد آب زن است و روغنها تر
و نبید کشاد دهار و روغن مغوق داشتن و ضمادها که از بنفشه و موم و پیه مرغ و روغن بنفشه سازند بر نهادن
و اگر ممکن گردد که اندر آب زن روغن کنجد یا شیر تازه باشد سخت نیک باشد و اگر تب باشد یا شیر
حاضر نباشد اندر آب زن آبی کنند که اندر وی کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدو تر و آب خیار و برگ بید
و بیدگ کوک اندر وی پخته باشند و اگر آب آب زن همه آب کدو و آب خیار و آب خرفه هندو باشد
سخت نافع باشد و حقنها تری فزاینده کردن صواب باشد و آنرا که تب نباشد شیر تازه و شیر خر
با شکر و روغن بادام دادن سود دارد و روغن و شیر خر با روغن بنفشه بهم بزدن و بر سر او نهادن
و شیر زنان با روغن نیلوفر و روغن مغز کدو اندر بینی چکانیدن و آنرا که تب آید کشکاب و آب کدو
و آب خیار و آب خرفه هندو و روغن بادام دادو و اگر بادام [illegible] قرصها اندکی شراب رقیق سفید با آب تر
تا زود تر اندر رگها بگذرد نافع تر باشد و آب نیز اگر با شکر و شراب رقیق ممزوج کنند صواب باشد
و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن مغز کدو و شیرین اندر بینی و گوش او میچکانند و لعاب
اسپغول و جلاب و روغن بادام دهند و طعام او حسوها از ثم جون کشکاب غلیظ با جلاب و روغن
بادام و گوشتابه از گوشت بزغاله و قلیه کدو و قلیه خیار و ماش پوست کنده و اسفاناج همه را باندکی
کوک و کشنیز تر و اگر تشنج طفلی را افتد شیرتها دایه او را دهند و روغنها و ضمادها بر اندامهای طفل بکار
دارند و آنرا که تشنج بسبب زخمی افتد نطولها که از کشک جو و بابونه و خطمی و غیر آن پخته باشند بر موضع
الم او بر اصل عصبها و بر سر او میچکانند و آنرا که تشنج بسبب زخمی که زدن جوانی زبان کار افتد علاج
او اندر گفتاری که اندر دفع زهرهاست یاد کرده آید و آنرا که تشنج بسبب تنها محرقه افتد علاج او
علاج تشنج خشک است که یاد کرده آمد و ماوی اندر هوای سرد و تر باید ساخت و هوای خانه تدبیر باد
کرد اندر کتاب حمیات یاد کرده آمده است سرد و تر باید کرد و آنرا که تشنج بسبب اماس عصبی افتد علاج
او اندر گفتاری که علاج اماسهاست یاد کرده آید و الله اعلم بالصواب [illegible]

### جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر گذار و سبب و علامت و علاج آن

لفظ گذار بر چند گونه بکار داشته اند گاهی گذار تشنج را گویند که اندر باب گذشته یاد کرده آمد
و گاهی تشنج کردن را خاصه اگر عضلها و عصبها کردن از جنبش و پس کشیده شود و کردن راست بماند
چنانکه جنبش و پس نتواند جنبانید و گاهی گذار تشنی را گویند که از سردی و فسردگی افتد و متاخران
اصطلاح بر آن کرده اند که تشنج آنرا گویند که ماده اندر عضله عضوی افتد و بدان عضله زیادت گردد و بالا
کم و بدان سبب عضو اندر کشیده شود و گذار آنرا گویند که عضلها و عصبها عضو سخت شود و از سوی
پیش و پس کشیده شود و راست بماند و حرکت نتواند کردن پس بدان ماند که معنی گذار آنست که

علاج [illegible]

عضو از هر دو جانب کشیده شود و درست بماند و حرکت نتواند کردن پس بر آن بماند و عضلها را او همین
و کوتاه‌تر شود و معنی تشنج آنست که عضو یک جانب کشیده شود و عضلها و عصبها او همین تر و کوتاه شود
پس ازین روی کزاز ضد تشنج است لیکن نوعی که در تحت تشنج افتادست از بهر آنکه سبب سرد و
صلابت و آفت عصب است لیکن صورت هر یک ضد دیگرست از بهر این که گفته آند و ضد اندر تحت
یک جنس بسیار افتد چنانکه سیاه و سپید هر دو اندر تحت لون افتد و از بهر آنکه کزاز تشنج مضاعف است
یعنی دو تشنج است نه بینی که عضو سوی پیش و پس کشیده شود بدین سبب واجب کند که کزاز که زنده‌تر
از تشنج باشد و گران رود و تر از تشنج کند و اندر بیشتر حالها کزاز و تشنج هر دو از درد خالی نباشد و
اسباب کزاز هم همچون اسباب تشنج است از یک وجه و از وجهی دیگر بر خلاف آنست از بهر آنکه سبب
کزاز گاهی امتلا باشد و گاهی خشکی و گاهی ریحی باشد که بعصب حساس رسد و عصب ازان نفرت جوید و
گاهی آماس باشد این چهار سبب ازین وجه باسباب تشنج ماند و ازان وجه که کزاز بیشتری از باد و باد
غلیظ افتد که عصبها را بکشد مخالف آنست اگر چه گاه باشد که سبب تشنج باد باشد لیکن نادر افتد و تشنج
بادی اندر یک عضو بیش نباشد و زود گشاده شود و کزاز علتی است که از باد یا از غلیظ افتد که بر همه
تن مستولی گردد و صعب و عسر باشد و علاج بدشخواری پذیرد و تولد کزاز ازین اسباب برین
وجوه افتد که یاد کرده آید هر گاه رطوبت اندر میان لیفهای عصب و عضله افتد و آنجا بفسرد و صلب گردد
و بدان فسردگی و صلبی بماند حرکت انقباض بدان سبب باطل شود و گاه باشد که رطوبت اندر میان لیفها
عصب و عضله گذری ماند چنانکه همه بر شکل لیفها بدرازا بگذرد و اندر پهناهای کمتر گیرد هم چون ماده استرخائی
و بدان سبب اندر درازا عضله نقصانی پدید نباشد و فرق میان کزاز و استرخا آنست که ماده استرخا
تر و رقیق باشد و عصب را آغشته کند و ماده کزاز پس ازان که اندر میان لیفها گذر یافته باشد بسبب
ارتیبها(?) صلب و فسرده شود و بسبب فسردگی و صلبی حرکت عضو باطل شود و گاه باشد که ماده کزاز
هنوز اندر عضله جای گرفته نباشد لیکن نزدیک تر عضله رسیده باشد و آنجا که صلب گردد و بفسرد
و حرکت انقباض را باطل کند و سبب درد کزاز آنست که ماده اندر میان لیفها افتد و حرکت انقباض
آنرا انفشار(?) را بدان سبب درد تولد کند و گاه باشد که عصبها از رنجی و المی بگریزد نه بر سبیل تقلص
و هم باز آمدن و لیکن بر سبیل باز بودن و دور شدن از موضع الم و این نوع کزاز است که از
پی کردن بافراط افتد و از گزیدن حیوانی زیان کار و از زخمی که بر عصب آید و بدان ماند که عصبها
بسبب گزیدن ماده فم معده از معدی گریزد یا بسبب الم زخم و الم گزیدن حیوانی زیان کار از
موضع الم دور میشود و گاه باشد که خشکی غلبه کند و این چنان باشد که رطوبتهای اصلی از میان لیفهای
عصبها و عضلها بتحلیل خرج شود و پهنای عصب و عضله فراز هم آید و درازا زیادت شود بدان سبب
راه فرود آمدن قوت محرکه بسته شود و فرق میان تشنج خشک و کزاز خشک آنست که اندر تشنج
درازا و پهنا عضله کمتر شود و بسبب سوختن و بریان شدن مغز و عصبها و اندر کزاز از پهنا کمتر شود
و درازا نه بدین سبب است که تشنج خشک خطرناک‌تر از کزاز خشک است و از انواع کزاز بعضی باشد که
از سببی عظیم و ماده قوی افتد و بتر باشد و بعضی از اسباب ضعیف‌تر افتد همچون انواع تشنج که اسباب



آن نوع بتر باشد و این نوع اسباب کزاز بعضها هم آن اسباب باشد که اندر باب تشنج یاد کرده
آمدست و بسیار باشد که مردم چیزی گران بر دارد یا بر وی سخت صلب بچسپد عضلهای او کشیده شود
یا کوفته شود و یک ساعت یا بیشتر بر آن شکل بماند هر چه ازین انواع افتد همه از جمله انواع خطرناک‌تر لیکن
همه سهل باشد و زود گشاده شود و هم چنان که تشنج دماغی بد باشد کزاز دماغی بتر باشد و باخطر بود
و حال اطفال اندر کزاز هم آن باشد که اندر تشنج یاد کرده آمدست علامتها هر گاه که عضلهای قفا و
پشت همه سخت شود و آب دهان و شربت گلو فرو بردن دشخوار گردد و اختلاج اندر همه اندامها پدید
آید و زبان گرانی کند و اندر همه تن خارشی پدید آید اگر چه بخارند ازان خاریدن لذتی نباشد [illegible]
کزاز باشد و اگر کسی را اندر خشاو(?) یا قرحه باشد و [illegible] بول او ریم باشد ممکن شود که [illegible]
بول بگردد و بعضی بجانب دماغ بر آید و کزاز دماغی تولد کند و علامت بر آمدن وی بجانب دماغ آنست
که اندر پشت قشعریره همی یابد و چشم تاریک همی شود و بر گردن عرق میکند و هر گاه که اندر کزاز فواق پدید آید
و سخن بهشان گوید امید خلاص نباشد و فرق میان تشنج و کزاز آنست که آغاز تشنج با آخر حرکت عضله باشد
و اندر آخر کزاز عضلها کشیده شود و راست بماند بی حرکت و روی و چشم ضد او [illegible] کزاز بر وی ضد او [illegible]
خناق ماند روی تشنج و چشمها بر خواسته و گاه باشد که چشمها بر خواسته و زود [illegible]
همی آگه ریزد و دندانها بر هم می ساید و تشنج گلو فرو نتواند بردن و فواق پدید آید و گاه باشد که عضلهای
روی کشیده شود و [illegible] چندان روی بماند و بعضی را سر و گردن بسوی پیش بیرون داشته باشد و بعضی
را سوی قفا باز کشیده شود و از چپ و راست نتواند نگریستن و بعضی را عضلهای اشکم کشیده شود بر شکلی
که قوت دافعه را باطل کند و بول باز گرفته شود و بعضی را عضلهای مثانه بر شکلی کشیده شود که قوت ماسکه
باطل گردد و بول باز نتواند داشت و بعضی را عضلهای مثانه چنان کشیده شود که بعضی رگها گسسته باشد
رگی گشاده شود و بول خون گردد و بعضی را امعا مستقیم و عضله مقعد بر شکلی کشیده شود که ثفل باز نتواند
داشت و بعضی را بسبب غلبه سردی و فسردگی قولنج گیرد و اندر بیشتر حالها بول همچون آب و کفک باشد
و قیها اکثر بسیار و زرد رنگ باشد بسبب بسیاری و غلیظی بادها و بسیار باشد که عصبها و عضلهای
بیمار بکشد که پیچیده شود چنانکه از جامه خواب بیرون افتد و علامتهای کزاز [illegible] همچون علامتهای تشنج
امتلائی و تشنج ورمی باشد و همه انواع کزاز از بی خوابی و درد خالی نباشد خاصه در میان دو کتف
علاج کزاز امتلائی علاج تشنج امتلائی است بعینه و علاج کزاز خشک علاج تشنج خشک است
لیکن از بهر آنکه سبب کزاز اندر بیشتر حالها سردی و فسردگی است ضمادها و روغنها که اندرین نوع
بکار دارند میل بگرمی و نرمی باید که دارد و اندر کزاز امتلائی محجمه بر [illegible] عضلها نهادن تا حرارت
بدو باز آید سخت نافع باشد و روغنها گرم مالیدن و اگر عرق کند نباید گذاشت که بر تن وی سرد شود
لیکن به پشم پاره تر کرده پاک می باید کرد و اندر روغن زیت گرم نشاندن و پیه گورخر و پیه شتر و پیه
خرس و پیه کفتار و پیه گاو کوهی گداختن و مالیدن و روغن سداب با جند بیدستر و قنطوریون حقنه
کردن هم سودمند باشد و آنرا که حقنه تیز و دارو [illegible] شیر فربا روغن گاو یا روغن دنبه حقنه
باید کرد و اندر کزاز خشک شیر بر عضلها دوشیدن و ضمادها بر نهادن از پیه بط و پیه مرغ خانگی

و مغز ساق گاو و روغن دنبه و موم زرد و روغن کدو **صفت** ضمادی موافق بگیرند ارده گرم کمان و
ارده گندم از هر یکی دو جزو و آرد حلبه یک جزو همه را اندر شیر خیار و روغن کدو بزنند و بر عضلها نهند
**صفت** ضمادی دیگر بگیرند پیه بز و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و دنبه گداخته و روغن کدو همه را در هم
گداز کنند و نشاسته سوده اندر وی بزنند و بر عضلها نهند و طعام ایشان حسوها از نرم باید چون ماء الشعیر و شوربای
گندم رقیق و زرده خایه نیم برشت و شوربا مرغ و بره فربه با انبهه سپید نان از بهر آنکه
هرچه خایید نیست همه بحلق اندر بماند و از بینی بیرون آید و رنج زیادت شود والله اعلم بالصواب

باب هشتم

از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر حالی که بر مردم پدید آید که آن را التوی گویند و بجیدن نیز گویند

بباید دانست که مردم بسیار باشد که چند روز طعام و شراب زیادت خورند و ریاضت نکنند و بدین
سبب تن او ممتلی گردد و بادها و بخارها اندر رگها و عضلهای او جمع شود و اندر تن ماندگی یابد و این ماندگی
را تازی اعیا گویند و بسبب بسیاری بادها و بخارها عضلها کشیده شود و مردم خویشتن را همی بجنباند همی
یازند و تمطی و تثاوب میکند و رنگ روی و چشم سرخ شود و این حال را التوی گویند بتازی و بجیدن نیز گویند
و این لفظ پارسی است معرب کرده یعنی تازی گردانیده **علاج** هر گاه که این حالها پدید آید همه نشان امتلا
بود و تدبیر استفراغ باید کرد و نخست مایه خونی و صفرایی کم کردن و اندر بیشتر حالها مردم محرور
از بن امتلا تاب سرد آسایش یابد از بهر آنکه آب سرد اخلاط را از حرکت جوشیدن فرو نشاند
و کشنیز خشک با شکر کوفته سفوف کردن هم این فعل کند و آنجا که ماده بادها و بخارها بیشتر و غلیظتر باشد
و مزاج گرم نباشد وج پرورده و ناپرورده خوردن و سفوف کردن سود دارد و بادها را تحلیل کند
و فاد ماهی که اندر رگها افتد آن را بگیرند و حالی مانند سبات و غشی پدید آید و این رنج بدان زایل شود
از بهر آنکه این رگها گذر روح است و هر گاه که گذر روح بسته شود روح جمع گردد و چون گشاده
روح یکبار حمله آرد و بادها و بخارها که روی بدماغ نهاده باشد تحلیل کند لکن فرو گرفتن رگها
خطر است و هر گاه که فرو گیرند دست بر رگ دیر نشاید داشت و زودتر از آن که مردم طاقت
دارد که نفس خویش فرو گیرد دست از رگ بر باید داشت والا خطری بزرگ باشد والله اعلم

جزو پنجم

از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر انواع صداع و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو بیست و یک باب است

باب نخستین

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع گرم که بی ماده باشد و علامت و علاج آن

اسباب صداع گرم که بی ماده باشد پنج نوع است یکی مقام کردن بسیار اندر آفتاب و اندر گرمابه
و نزدیک آتش دوم سخن بسیار گفتن و شنیدن و چیزی بآواز بلند خواندن سیم خشم گرفتن
چهارم خوردن و بوییدن چیزهای گرم پنجم طعامها خوردن و از وقت عادت درگذرانیدن **علامات** هم
پنج نوع است یکی خوش آمدن هوای خنک و آب سرد و مانند آن دوم تشنگی غلبه کردن سیم
کم خوابی و خشکی چشم و بینی چهارم درد سر با گرانی پنجم بول رقیق **علاج** صندل و گلاب و کافور و بنفشه



و نیلوفر و مانند آن می بویند و روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن بید هر کدام حاضر باشد
با گلاب و سرکه بهم بزنند و سرد کنند و بر پیشانی و بر سر که موضع دماغ است می نهند و مقدار یک بدین
مثال باید روغن ده درم گلاب ده درم سرکه یک دو درم سرکه یا سه درم سرکه
و آن را که خشکی بیشتر باشد باید سرکه فروتر از روغن کنند و آن را که میانه باشد سرکه با روغن برابر
کنند و آن را که کمتر باشد سه یک وزن روغن کنند یا چهار یک بمقدار حاجت میکاهند و میفزایند و اگر
حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و والی و ساق خرفه و برگ کوک و عنب الثعلب و غوره و برگ رز
و سرفی تر بکوبند با این گلاب و روغن و سرکه و ازین ضمادی بسازند و بر سر او نهند و اگر حرارت
سخت قوی باشد نشت جو و اسبغول بگلاب و آب غوره و آب بید و مانند آن تر کنند و بر سر
می نهند و هر وقت که ضماد گرم شود بردارند و دیگری سرد کرده بر نهند و این ضماد بیمار را از پس
سر دور دارند از بهر آنکه پس سر جایگاه مبدا عصبهاست و این ضمادها خنک عصب را زیان
دارد و گلاب بسیار بر سر نهادن سخت نافع باشد و اندکی بر نهادن درد سر را زیادت کند و
چون صداع اندر انحطاط افتد این ضمادها بدین خنکی بکار نباید داشت لکن روغن بادی بیامیزند
و خنکی بمقدار حاجت میکاهند و میفزایند و بباید دانست که صداع آفتابی را اگر زود اندر یابند
و علاج کنند زود زایل شود و اگر بزودی علاج نکنند عسر گردد و بسیار باشد که صداع آفتابی گداز
را بجنباند و بجانب دماغ بر آرد و بدین سبب اندر علاج آن استفراغ خلطی که گمان افتد که بر پشت
چاره نباشد و الا آفت قوی گردد و روغن گل و شیر زنان فسرده اندر بینی چکانند سود دارد و
نشت جو و شکر و گلاب و اسبغول و شکر و آب انار ترش و طعام مزوره و آب غوره و
مزوره آلو سیاه و مزوره خرما هندی و مطجن از عدس سرخ و آب غوره و قلیه کدو و مغز
خیار و بوارد که از برگ خرفه و جغرات سازند یا برگ خرفه و آب غوره و انار ترش و شیرین
و اگر طبع خشک باشد این بوارد از آب آلو و آب خرفه و توت سازند و ماهی خورد با سرکه پخته موافق
باشد و آنجا که هیچ حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان اندر آب سرد کنند
و یک ساعت بنهند و آن آب از وی بریزند و آب تازه کنند و یک ساعت دیگر بنهند پس آب دیگر
باره بریزند از وی پس آنرا بدوغ ترش یا به آب انار یا سرکه یا به آب غوره خوش کنند
و بخورند و اگر بی خوابی رنجه دارد از برگ کوک و کدو و اسفاناج سنبوسه سازند و همه میوهای
خشک نافع باشد چون ابزودمی و سیب و آلو و انار و ترشی ترنج و لیمو و مانند آن و اگر مغز تخم
خیار و مغز تخم کدو و شیرین و تخم خرفه بکوبند و با پست جو و شکر بدهند سخت نافع باشد والله اعلم بالصواب

باب دوم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع گرم صفراوی و علاج آن

علامتها صداع صفرائی هفت نوع است یکی زردی روی و تلخی دهان و تشنگی و درشتی
زبان سیم سوزانی سر چهارم بی خوابی و خشکی چشم و بینی پنجم نفس سریع ششم خیالات زرد بچشم
آمدن هفتم ضجری و زود خشم گرفتن بیمار **علاج** نخست تدبیر استفراغ صفرا و تسکین حرارت

باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشراب بنفشه و سفوف بنفشه و شراب
آلو و آب میوه‌ها و خرما هندی و آب انار ترش و شیرین و شیرخشت باید کرد تا هر دو مقصود
یکجا حاصل شود و آنجا که حرارت چندان عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقیع صبر و مانند آن باید
کرد و تسکین حرارت بسکنگبین و شراب غوره و آب تمرهندی و شکر باید کرد و آنجا که در حلق و سینه
درشتی باشد تسکین هم بشراب بنفشه و شراب آلو سیاه و گلاب و لعاب اسپغول باید کرد
و آنجا که حاجت آید که بخاری از دماغ باز دارند و حرارت را تسکین کنند هیچ شربت موافق
تر از اسپغول و شکر نیست و اگر گشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ بکوبند از هر یکی یک استار
و شکر بوزن همه و بامداد و شبانگاه مقدار دو درسنگ یا سه درسنگ بآب سرد بخورند بخار باز
دارد و حرارت را بنشاند و آنرا که طبع خشک باشد و اندر شکم بادها و قراقر بجه دارد شیافی
سازند از صابون تا طبع فرود آید با بوره و نمک بسیار اندر کنند و شکم باره یا بچند آن تر کنند
و از پس آنکه استفراغ کرده باشند آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کوک و حی العالم
و غیر آن بر سر می نهند چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد
این آنها با روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بید بکار دارد و بعد از آن که استفراغ کرده باشند
شیر زنان و روغن مغز کدو شیرین بار و روغن مغز خیار بار روغن نیلوفر اندر بینی چکانیدن و آب
کوک اندر چکانیدن خداوند خشکی و بیخوابی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد
شیر زنان بر دوشیدن و شیر فرو بر نهادن سود دارد و لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض
شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل سپید و کشک جو و اندکی بابونه اندر آب بپزند و روغن
بنفشه بر آب ریزند و بچار سر بخار آن دارد و آن زاری در سر او کشند تا بخار بپراکند و نشود
و هر گاه که این تدبیر کرده باشند و یک هفته بگذرد و صداع زایل نشود ببایدوانست که تحلیل
حاجت است از بابونه و خطمی ضمادی سازند و اگر تب نباشد اندر گرمابه آب خوش فاتر
بسیار بر سر او ریزند و از پس گرمابه طعام کوک و سرکه خورد و از روغنها روغن بابونه
بکار دارد و آنرا اگر تب آید این ضماد با ورد و روغنها از وی دور دارند و بعوض آن سرکه و گلاب
و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن می بویند **صفت** شراب آلو سیاه بگیرند آلو سیاه و بشویند
تا غبار خاک از وی دور شود و آنرا اندر آب تر کنند چنانکه آب سه انگشت بهم باز نهاده بر سر او
بایستد و آنرا بجوشانند تا پخته شود و بدست بمالند و هم چندانکه از نخست آب کرده باشند دیگر باره
آب با گلاب بدوی باز ریزند و بپالایند و چندانکه وزن آلو بود دست بهم وزن او شکر برنهند و
بقوام آرند طبع را نرم کند و استفراغی تمام حاصل شود **صفت** جلابی که طبع را نرم کند و درشتی
حلق و سینه را سود دارد و خداوند قولنج و لقوه را اگر با علت حرارتی رنجه دارد با آب
بجای ماء العسل باشد بگیرند شکر طبرزد یک من آب سه من و بآتش نرم بپزند و کفک بردارند و بقوام
آرند و بآب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر یک من شکر یک من لعاب
اسپغول و سه من آب با گلاب برافکنند و بپزند و بقوام آرند **صفت** مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد



و نقل سیت درم سنگ اندر یک من آب بپزند تا دو بهره برود و یک بهره بماند و بپالایند و مقدار
سی درسنگ شیرخشت اندر هفتاد درسنگ ازین مطبوخ حل کنند و باز بپالایند و بخورند و اگر
شیرخشت خام نباشد سی درسنگ ازین جلاب که وصف کرده آمده است با چهل درسنگ ترنجبین
برافکنند **صفت** نقیع هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر پانزده درسنگ آلو سیاه صد و سی درسنگ
هلیله را بکوبند اندر هاون سنگین و ازین آب آلو اندک اندک بروی میچکانند و می سایند تا آب
قوت هلیله بستاند پس بپالایند و سی درسنگ جلاب با سی درسنگ ترنجبین برهم افکنند و
بپالایند و بخورند **نسخه دیگر** بگیرند هلیله زرد مقشر و خرما هندی و مویز منقی دانه بیرون کرده عناب
دانه بیرون کرده و سپستان از هر یکی سی مثقال فلوس خیارشنبر و بنفشه خشک از هر یکی دوازده
مثقال آلو سیاه سی و شش عدد همه را اندر سه من آب گرم تر کنند و یک شبانروز بنهند پس بجوشانند تا
مقدار هفتاد درسنگ از آن آب بپالایند و بیست درسنگ شکر در افکنند و بخورند **صفت** مسهلی
لطیف انار ترش و شیرین بگیرند و چاپوست باز کنند و انار را با تخم او بکوبند و بفشارند و مقدار
صد درسنگ با سی درسنگ جلاب با شیرخشت بخورند نافع بود **صفت** مطبوخ بنفشه بگیرند عناب
بیست عدد بیخ سوسن محکوک مرصوص ده درسنگ بنفشه خشک ده درسنگ بپزند و بپالایند و
بیست درسنگ ترنجبین و بیست درسنگ فلوس خیارشنبر در وی حل کنند و باز بپالایند و بخورند
**صفت** نقیع صبر بگیرند آب کسنی فشارده یک من صبر اسقوطری بیست درسنگ بهم دو اندر شیشه
کنند و اندر آفتاب نهند بوقت حاجت مقدار سی درسنگ بدهند و اگر کسی را اندر اسافل سوزش و
دردی باشد بر هر شربتی یک درسنگ کتیرا سوده برافکنند و آنرا که حرارت سخت غالب باشد
و اندر حلق و سینه درشتی نباشد اگر مقداری سرکه با آب گرم بیامیزند و بخورد طبع اجابت کند و صفرا
بیارد **صفت** ضمادی که بر سر نهند بگیرند تخم کوک و شیاف مامیثا و صندل سرخ و صندل سپید و گل سپید
و فوفل از هر یکی یک جزو افیون نیم جزو همه را بکوبند و بیزند و بسرکه و گلاب تر کنند و بر سر نهند و
خرقه بسرکه تر کرده بر سر ضماد بپوشند و آنرا که درد سخت باشد و قوت قوی و حرارت عظیم باشد افیون
اندر آب کوک حل کنند و طلی کنند اگر ساکن نشود و درد بی قرار باشد یک طسوج کافور و یک طسوج افیون
اندر روغن بید حل کنند و اندر گوش و بینی چکانند و اینهمه پس از استفراغ کنند و طعام از آن نوع
که تولد کند علامت وی آنست که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و آنرا که صفرا اندر معده باشد
و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی آنست که با صداع تلخی دهان باشد و شهوت طعام ضعیف
باشد و طعام کمتر گوارد و بر گرسنگی و تهی معده صداع قوی گردد و تشنگی غلبه کند و دهان تلخ باشد
علاج نخست قی باید کرد خاصه بسکنگبین و آب نیم گرم کرده و اگر نخست ماهی تازه خورد و سکنگبین با آب برگ
خیار خورد قی تمام بر آید و بعد از آن لقمه چند نان با آب غوره یا با آب شراب غوره و شراب انار
و شراب لیمو و شراب ریواج بخورد و سرکه و گلاب و روغن بر سر می نهد و اگر با سهال صفرا حاجت
آید تدبیر آن چنانکه اندرین باب یاد کرده آمده می کند و از پس استفراغ بابونه و برگ
مورد و گل سرخ اندر آب بپزند و سر بدان میشویند و روغن بابونه با روغن مورد

پا بپزند و صمغ عربی نیز بر و در وی حل کنند و بر سر می زنند تا دماغ را قوی کند و اگر برگ سرو را در روغنها بپزند صواب باشد و استفراغ بهلیله زرد یا بایارج فیقرا سخت موافق باشد والله اعلم

## باب سیم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع گرم خونی و علاج و علامات آن

علامتها غلبه خون پنج نوع است یکی گرانی سر و چشم و گرانی اندامها و ماندگی بی سببی ظاهر دوم خمیدن بسیار و ملامت و تمطی و تثاوب سیم شیرینی دهان چهارم سرخی چشم و روی و برخواستن رگها و خمیدن دهان و بدید آمدن دملها و بثرها و در خواب چیزها سرخ دیدن و خویشتن را خون آلود دیدن و خاریدن سر رگ و جای حجامت گاه و خون آمدن از بینی و از دیگر اندامها علاج نخست رگ قیفال یا اکحل بباید گشاد و اگر قوت و فصل سال و عمر مساعد بود خون بمقدار حاجت بیرون کردن و اگر قوت ضعیف باشد حجامت کردن و طبع را از پس فصد بمطبوخ هلیله و مسهلاتی که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست نرم کردن و شربت و غذا و ضماد و نطول همه از آن نوع ساختن و اگر همه تدبیرها کرده شود و هنوز درد سر باقی باشد رگ بینی یا رگ پیشانی یا رگ صافن بباید زد یا بر ساق حجامت باید کرد والله اعلم

## باب چهارم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع سرد که بی ماده باشد و علاج آن

علامتها خاصه صداع سرد که بی ماده باشد سه نوع است یکی آنکه اندر سر و چشم حرارتی و گرانی نباشد و از بینی تری بپالاید دوم آنکه اندیشها فاسد بسیار کند هم از جنس رعونت و نامردی سیم بول رقیق و سپید علاج جالینوس میگوید که علاج هر دردی و بیماری که بی ماده باشد سرد یا گرم بس دشخوار نیست و صداع سرد بی ماده را روغن سداب گرم کرده بر سر نهادن کفایت باشد و آنرا که سردی سخت غالب باشد اندر بینی روغن فرفیون در افکنند و روغن سوسن و روغن قسط و روغن یاسمن و روغن مرزنگوش و روغن بان و روغن حب الغار اندرین باب نافع است و نمک و ارزن گرم کرده بر سر نهادن و شبت و بابونه اندر آب پخته و از آن آب بر سر ریختن و شیر خوردن و مشک بوئیدن و سرکه بر خاکستر ریختن و بر سر مالیدن صداع سرد را زایل کند و آنرا که اندر تن خلطی بد باشد اگر اندر حمام نشیند و سر برهنه کند سود دارد و شراب انگوری خوش با زیره و تخم بادیان و انیسون و تخم کرفس و دوقو و فطراسالیون و مانند این سود دارد و اگر اندر معده خلطی بد باشد که بخار آن به دماغ بر آید و از آنکه باد سرد و سر یازده باشد غذا اگر باید داد تا طبع نرم شود و از آب سرد خوردن و به بیرون آمدن و از همه حرکتها بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن باز باید داشت و طعام نخوداب بروغن زیت کنند و سداب و خردل و سعتر و زیره و کرویا و مثل و علیت و شبرم و مانند این باید و اگر طبع خشک باشد جعفند ربخردل و آنگاه آچار کرده و انجیر خشک ارمانی و قرغار کرده خورند موافق باشد والله اعلم

## باب پنجم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع سرد بلغمی و علامات و علاج آن

علامتها صداع بلغمی هفت نوع است یکی گرانی سر و چشم دوم کسلانی و دیر کاری سیم بسیار خفتن و

گران



گران خوابی و چهارم فراموش کاری پنجم بالودن تربها از بینی و بسیاری آشک و بسیاری آب دهان و آرزو دی آب ناکردن ششم بول غلیظ و سپید هفتم نبض بلی و متفاوت و بیمار دانست که همیشه از رنگ روی و رنگ چشم توان دانست که ماده صداع کدام خلط است مگر آنجا که خلطی دیگر جز آنکه سبب درد است اندر تن از امید گاه و سبب درد آنجا کشیده شود و از بهر آنکه عضو درد مند زبون باشد و اخلاط بجانب او کشیده شود و او دفع نتواند کرد و درین سبب ممکن است که اگر صداع صداع بلغم باشد از بهر آن کشیده شدن خون بموضع درد و حوالی آن رنگ چشم و رنگ روی میل بسرخی دارد یا بلغم گرم باشد علاج نخست تدبیر استفراغ بلغم باید کرد بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و حب صبر و حب شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن شود حقنه تیز کردن چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمدست و از پس استفراغ غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و اندر بینی دکوش چکانیدن و نطولهای موافق بر سر ریختن و عطسه آوردن و بخار با سوختن و طلی موافق بر سر کردن اما صفت حب اصطمخیقون و حب قوقایا اندر باب پنجم از جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمدست

صفت حب صبر بگیرند صبر اسقوطری دوازده درسنگ هلیله کابلی چهار درسنگ مصطکی سه درسنگ گل سرخ و افسنتین و زعفران از هر یکی یک درسنگ کثیرا ده درسنگ حب کنند چنانکه هم اشت یک خوردن دو درسنگ بوقت خواب بر سبیل شعار نسخه دیگر بگیرند صبر یک درسنگ نیم درسنگ شحم حنظل دانگ و نیم سقمونیا دانگ و نیم مقل و کثیرا از هر یکی دانگی حب کنند بآب گندنا یا آب کرفس یا بآب بادیان این جمله یک خوردن باشد صفت حب ایارج فیقرا ترکیب کنند بگیرند ایارج فیقرا یک درسنگ شحم حنظل دانگ و نیم افتیمون دو دانگ انیسون دانگ و نیم مقل و کثیرا از هر یکی دانگ حب کنند بآب کرفس و آنجا که حاجت آید ایارج روفس و ایارج جالینوس و ارغاذیا و مانند آن دهند صفت حبی که یوحنا ماسویه کرده است بگیرند ایارج فیقرا هفت درسنگ هلیله کابلی چهار درسنگ ملح هندی سه درسنگ تخم کرفس سه درسنگ غاریقون سه درسنگ سکبینج سه درسنگ فراسیون سه درسنگ تربد ده درسنگ بزر الانجره پنج درسنگ افتیمون چهار درسنگ همه را بکوبند و حب کنند معجون شل یک خوردن دو درسنگ با دو مثقال بر سبیل شبیار هر شبی یک شربت بدهند صفت حب ایارج فیقرا بگیرند ایارج فیقرا یک درسنگ تربد یک درسنگ شحم حنظل و ملح نفطی از هر یکی دو دانگ سقمونیا و انیسون و عود خام از هر یکی دانگی حب کنند چنانکه رسم است و آنرا که این حبها فایده ندهد بگیرند ایارج ارکاغانیس چهار درسنگ و هفت درسنگ افتیمون و هفت درسنگ سوس منقاد اندر بیرون کرده اندر یک من آب بپزند تا دو بهره برود و بپالایند و ایارج را اندر وی گذارند تا یک درسنگ نمک در شب و بامداد بدهند صفت غرغره بگیرند ایارج فیقرا و عاقرقرحا کوفته و بیخته اندر سکنجبین یا اندر آبگامه حل کنند و بدان غرغره کنند و خردل کوفته اندر سکنجبین یا اندر آبگامه غرغره کردن سخت موافق باشد صفت غرغره دیگر بگیرند عاقرقرحا و سعتر و خردل و پوست بیخ کبر همه را بکوبند و با سکنجبین بر جوشند و سرکه عنصل حل کنند و بکار دارند صفت غرغره دیگر بگیرند مرزنگوش خشک و سعتر و انار دانگ ترش

و صبر از هر یکی ده استار است همه را بکوبند و اندر سکنگبین عسلی حل کنند و بکار دارند صفت نطول
بگیرند پودنه دشتی نمام شبح بابونه اکلیل الملک سعتر مرزنگوش قیصوم شبت و برگ غار همه را
بپزند چنانکه رسم است و سر بخاران دارند و آب آن بر سر او بچکانند چنانکه اندر باب گذشته یاد
کرده آمده است صفت طلی دیگر بگیرند فرفیون و به روغن یاسمین بسایند تا چون مرهم شود و طلی کنند
در حال درد بنشاند صفت سعوط بگیرند شونیز چهار درسنگ نوشادر دو تربد از هر یکی یک درسنگ
اندر بعضی نسخها عوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و بیزند و با روغن یاسمین یا روغن بادام
تلخ بسرشند و اندکی اندر اندرون بینی چکانند طلی کنند و روغن یاسمین و روغن قسط و روغن سداب
و روغن شبت و روغن بابونه و روغن بادام تلخ گرم کرده اندر بینی چکانند و در گوش سود دارد
و آنجا که درد صعب باشد نیم دانگ جند بیدستر و نیم دانگ فرفیون به روغن سوسن اندر گداخته
و به بینی اندر چکانند و مرزنگوش و نمام و سداب و بابونه و نسترن همی بویانند و بخور او عود هندی
و سندروس و هیزم گز همی سوزانند و فلفل و کندس و جند بیدستر با آب گرم بر سر ریختن و
روغنها گرم مالیدن سود دارد صفت طلی بگیرند فرفیون به روغن سوسن یا روغن یاسمین بسایند
تا چون مرهم شود طلی کنند در حال درد بنشاند محمد زکریا گوید بگیرند جند بیدستر و فرفیون و خردل
و افیون همه را بشراب کهن بسایند تا غلیظ شود و طلی کنند ثابت بن قره میگوید بگیرند صبر و فرفیون
از هر یکی دو درسنگ صمغ عربی و زعفران از هر یکی دو درم و نیم جند بیدستر یک درسنگ
قند دو درسنگ کندر سه درسنگ فرزدوت یک درسنگ تخم افیون یک درسنگ و نیم شراب
پخته بسایند و طلی کنند و از بر زیر ران نهند و به بندند و آنرا که دماغ گرم و ضعیف باشد این داروها
به سپیده خایه سایند و روغن گل و سرکه و آنرا که با صداع بی خوابی پدید آید روغن شبت بر سر
می نهند و بگوش و به بینی اندر میچکانند و شبت و بابونج سوسن آسمان گون اندر آب بپزند و آن آب
بر سر او بریزند و آنرا که بدین علاجها صداع ساکن نشود رگ کنند اگر ساکن نشود بر هر دو جانب داغ
نهند و طعام نخود آب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره و کردنا و دارچینی و سعتر و قلیه کنند یا
گنجشک بریان کرده و کبوتر بچه و کبک و دراج و تذرو و قلیه آبکامه و گوشت مرغی از سفیدی جدا کرده
و بروغن زیت بریان کرده و آنرا که بگرمی حاجت پیش باشد بروغن گوز بریان کنند و حلوای جمل
موافق تر از شکر باشد و طعام هر چه کمتر باید خورد و بسیار باشد که از صعبی درد آواز باطل شود و آب
گرم بسیار بر سر او می باید ریخت و روغن گرم با نفط اندر گوش او باید چکانید و آنرا که ماده دو تنفی
اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کرده باشد علامت وی آنست که با صداع غشی گشتن
و گرانی معده باشد و اروغها ترش بر آید و اگر قی کند رطوبتها ترش یا شور بر آید یا بلغمی بی
طعم و هر ساعت دهان پر آب میشود علاج او آنست که نخست قی باید کرد بمطبوخ شبت و لوبیا و تخم
ترب و سکنجبین و نمک چنانکه معلوم است و از پس قی اندکی گل انگبین و افیون و زیره و مصطکی
و مانند این خورد و اگر دیگر روز ایارج فیقرا بعسل معجون کرده باشند مقدار سه درسنگ
یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد هر ماه اوقیع صبر دهند بدین نسخه

یا روغن قسط یا روغن سداب یا روغن
شبت یا روغن بابونه

ترمس بکوبند و در خرقه بندند
و می بویانند تا عطسه آرد و اندر
گرمابه گرم نشستن



بگیرند سعد سنبل افسنتین رومی فقاح اذخر تخم کرفس کم با دیان نانخواه زیره از هر یکی یک مشت همه را
بپزند چندانکه آب بر نیمه شود و قوت دارو با بگیرد و بپالایند و مقدار نیمن ازین آب را ده درسنگ صبر اندر افکنند
و اندر شیشه کنند و بآفتاب نهند سه روز و هر ساعت شیشه را بجنبانند از پس سه روز هر بامداد مقدار
ده استار آب بپالایند و سه درسنگ روغن بید انجیر بر افکنند یا روغن بادام تلخ و بدهند
و چیزهاء دیگر که یاد کرده آمده است و طلیها همه موافق باشد و آنرا که بدین تدبیرها صداع زایل
نشود داغ کردن صواب باشد یکی بر میان سر و به هر دو صدغ و یکی بر سر بالای مغاک پس
گردن و طعام و شراب هم ازین نوع باید که یاد کرده آمده است و خرماقب و زیتون پس از طعام موافق باشد

ششم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع سوداوی است و علاج آن

علامتها صداع سوداوی پنج نوع است یکی وسواس و اندیشهای تباه دوم بیخوابی سیم تیرگی رنگ
روی چهارم آنکه درد و گرانی بر سر کمتر از آن باشد که اندر صداع بلغمی پنجم مزاج و تدبیرها که گذشته و سالها
عمر ران گواهی دهد علاج تدبیر استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و چیزها که اندر باب مالیخولیا
یاد کرده آمده است و همه تدبیرها از آن نوع باید ساخت و این حب سخت موافق باشد صفت حب بگیرند
بلیله سیاه بلیله آمله مقشر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بیخ اذخر بیخ سوسن از هر یکی
ده درسنگ سنبل و قصب الذریره از هر یکی سه درسنگ سکاعی بادآورد از هر یکی پنج درسنگ
همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید و بپالایند و ده درسنگ صبر در افکنند و اندر
آفتاب نهند و شربت از ده درسنگ تا بیست درسنگ باندازه قوت و آنرا که ماده سودا اندر
معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی مزاج سوداوی باشد و اروغ ترش و ظاهر
شدن علامتها مالیخولیا علاج نخست قی باید کرد و آنرا که دارو قی قوی تر باید بگیرند خربق سپید
اندر ترب از تدوسه روز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و خربق ازوی دور کنند و او را با شبت
و لوبیا و سبوس بپزند و بپالایند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدهند و اگر نمک هندی یک درسنگ و ترمس
زرد یک درسنگ و خردل نیم درسنگ بکوبند و بعسل بسرشند و اندر مطبوخ ترب و شبت و لوبیا
و تخ حل کنند و بدهند صواب باشد و استفراغها و تدبیرها چنانکه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است می کنند

هفتم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع که از بادها غلیظ تولد کند و علاج آن

علامتها صداع که از بادها و بخارها تولد میکند پنج نوع است یکی درد صعب بی گرانی دوم بانگ و دویدن که
اندر قعر چشم پدید آید سیم خلیدن و گردیدن درد از جای بجای چهارم طنین در گوش پنجم آنکه اگر
بخارها بسیار باشد رگهای سر ضربان کند و خیالها پیش چشم آید و گاه باشد که دوار و سدر تولد کند علاج
تدبیر صواب اندرین علاج آنست که معده و تن را از ماده ها که از وی باد و بخار خیزد پاک کنند
بحب ایارج و حب قوقایا و نقیع صبر و از پس آنکه تن پاک کرده شود هر بامداد اندر شتا اندر گرمابه
رفتن و شونیز و مرزنگوش و جند بیدستر و مشک بوییدن و تخم بادیان پیش بینی داد کردن و روغن

بگیرند هلیله دو دانگ
افتیمون نیم درم غاریقون
دو دانگ نمک نفطی سقمونیا
معقول ... ... کی
حب کنند ... ...
صفت حب

بادام تلخ اندر بینی و گوش چکانیدن سود دارد صفت سعوطی که بزند ایارج فیقرا یک درسنگ
جندبیدستر و افیون از هر یکی نیم درسنگ مشک دانگی شکر چند همه دارو با همه را
نرم بسایند و مقدار دانگی اندر بینی دمند و اگر اندر شیر زنان حل کنند و اندر چکانند صواب
باشد باد بسیار انگیزد و سده ها بگشاید و صداع کهن را سود دارد از چیز بادانگیز و بخارانگیز و بادناک
پرهیز کند صفت حب ایارج بگیرند فیقرا ده از هر یکی ده درسنگ هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یکی
پنج درسنگ افیون و نمک هندی از هر یکی دو درسنگ همه را بکوبند و بسرشند و حب کنند
یک خوردن دو درسنگ و نیم یا سه درسنگ و اگر در تن ماده سودا باشد پنج درسنگ افیمون
زیادت کنند و آنرا که باد ها اندر معده و بسر بر آید علامتها دیگر چنانکه یاد کرده آمد آنست که صداع
تبع ضعف و درد معده باشد و هر وقت که طعامی باد انگیز و بخارناک خورد صداع زیادت گردد
و چون طعام هضم شود ساکن شود و درد از میان سر آغاز کند علاج نخست معده را ایارج پاک باید کردن
پس ایارج فیقرا دهند و از پس ایارج فیقرا ماء الاصول دهند یا روغن بادام تلخ و اگر حاجت آید
نقیع صبر دهند یا روغن بیدانجیر صفت ماء الاصول بگیرند پوست بیخ بادیان ده درم پوست بیخ کرفس
ده درم بیخ اذخر پنج درم افسنتین پنج درم مصطکی ۲۸ نانخواه ۲۸ قردمانا ۲۸ افتیمون ۲۸ سلیخه ۵ اسطوخو
دوس ماغاریقون ۵ پودنه کوهی ۲۸ همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند هر بامداد مقدار
سی درم کنند و هفت درسنگ گلنگبین در وی گذارند و بپالایند و چهار درسنگ روغن بادام
تلخ برافکنند و بدهند و اگر ده درسنگ صبر درین ماء الاصول کنند و سه روز اندر آفتاب نهند
و از پس سه روز هر بامداد مقدار ده درسنگ یا پانزده درسنگ با دو مثقال روغن بیدانجیر
بدهند صواب باشد و از معجون بحر باد و دوالمسک حلو و اتریاق بزرگ و شرودیطوس آنچه
حاضر باشد هر هفته یکبار بخورد و روغن مصطکی اندر معده مالیدن و هر بامداد اندر گرمابه رفتن
و اندر زبان زیره و نانخواه و دارچینی کردن سود دارد و آب خورد باید پخت و اندر آب مصطکی برافکنند و گلشکر
با مصطکی و زیره سود دارد و هر شب باید فرمود تا پایها از زیر زانو تا قدم تنگ بمالند و اندکی کشنیز خشک در نان
و شکر بر او نهادن بخورد و جمله بدین تدبیرها بخارها از جانب سر باز داشته شود والله اعلم بالصواب

باب هشتم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع که از خشکی خیزد و علامات و علاج آن

علامتهای صداع خشک چهار نوع است یکی کم خوابی دوم خشکی بینی و چشم سوم سبکی سر و بسیار باشد که چنان
سبک نماید که هر ساعت سر بجنباند از بهر آنکه پندارد که خاشاکها او را آزار کرده خواهد استاد و چنان
داند که بدان حرکت خاشاکها تیز تر شود و آنرا که خشکی غالب شود چشمها فرو رود علاج در جمله
تدبیرها تری فزاینده باید فرمود و نگاه کردن تا مزاج میل بسردی دارد یا بگرمی تدبیر موافق مزاج
باید فرمود و جلاب پخته و خایه مرغ نیم برشته و ماءاللحم و شوربای مرغ فربه و چشم با چرب باید داد
اما مردم محرور را خایه مرغ نیم برشته زرده و سپیده بهم باید داد و ماءاللحم گلاب و آب سیب و
آب کوک و آب کدو و تر باید افکند و اندر شوربا با برگ کوک و اندکی کشنیز تر و اسفاناج و کدو اندر



بادرنگت و روغن مغز کدو و روغن بنفشه اندر بینی و گوش چکانیدن و کف پای و شکم و ناف چرب
کردن و مبرود را برماءالشعیر شراب گلاب و دارچینی و عسل بر سر باید افکند و از خایه مرغ زرده نیم
پخته باید داد و روغن بنفشه یا روغن شبت آمیخته بکار باید داشت و مغز ساق گوساله و پیه مرغ
و مسکه بر سر نهادن و اندر بینی و گوش نهادن و پالوده شکر و روغن بادام نیم گرم بر سر نهادن سود دارد

باب نهم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع که از ضعیفی فم معده خیزد و علاج آن

علامت وی آنست که صداع تبع رنگی باشد و اگر طعام پس تر از وقت عادت افتد یا بامداد
وقت آفتاب بر آمدن چیزی نخورد صداع قوی گردد و از کاری که مر او را باشد زود رنجه
شود و ملول گردد و از هر بوی ناخوش که بدو رسد منش گشتن و صداع خیزد علاج بامداد دست
گندم اندر آب انار خوردن و سیب دالی و امرود چینی و نجار آبادی سود دارد و در جمله اندر شربت
حالها علاج این صداع همچون علاج صداع صفرائی است که بمشارکت فم معده تولد کند و آنرا که ضعیفی
فم معده و حساسی آن مزاج سرد باشد گلنگبین و افیون و مصطکی و شراب سنبل که اندر باب ضعف
معده یاد کرده آید موافق باشد و باقی علاج او علاج ضعف معده باشد و طبع نرم داشتن با ایارج
فیقرا سود دارد و اگر هر هفته یکبار یک مثقال مصطکی و دو مثقال شکر بکوبند و شب وقت خواب بخورد
معده را و دماغ را پاک کند و طبع نرم کند و فم معده را قوی کند والله اعلم بالصواب

باب دهم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع که از قوت حس دماغ خیزد و علاج آن

علامت وی آنست که از هر آوازی و هر بوئی رنجور شود و آوازها و بوها ضعیف زود اندر یابد
و افعالی دماغ همه بسلامت باشد و مجری بینی پاک باشد علاج طعامها غلیظ باید داد چون سریسه و پاچه
گندم و کشک جو پخته و هریسه بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید
و آنرا که حرارت قوی باشد اندر طعام او تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیز تر می بزنند
و شراب خشخاش شرابی موافق است و ماهی تازه طعامی موافق باشد این معلول را

باب یازدهم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداعی که از پس خواب پدید آید و علاج آن

نگاه باید کرد تا اندر تن کدام خلط غالبست تن را از آن خلط پاک باید کرد بداروهائی که مزاج او لایق
باشد و خاکستر برگ ترکنند و بر پیشانی و هر دو صدغ می نهند و خاکستر چوب انجیر سودمند تر باشد و اگر در حال از خواب
برخیزد چیزی خورد صداع ساکن شود لیکن از پاک کردن خلط فزونی از تن غافل نشاید بود والله اعلم بالصواب

باب دوازدهم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع که از پس جماع پدید آید و علاج آن

اسباب این صداع دو نوع است یکی خشکی است که از بسیاری جماع تولد کند دوم آنکه اندر تن
اخلاط فاسد باشد و بحرکت جماع که مرکبست از حرکتها بدنی و نفسانی از آن اخلاط بخارها بر خیزد

و بدماغ بر آید علاج اما آنرا که علامتها خشکی ظاهر شود علاج او علاج صداع خشک است و حقنها
که کرده و آنرا به کنند بکار داشتن چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و طعام زرده خایه مرغ نیم رشت
و ماهی تازه و نان خشک بریان کرده اندر تنور و کوفته و اندر جلاب آغشته و سپیدکند بمغز بادام
و مغز پسته و مغز جلغوزه و مغز فندق و مغز حبة الخضرا کوفته اندر روی پراکنده بادی تخم بادیان
و شوربای مرغ فربه و نخوداب بط فربه و گوشت بزغاله و آنچه بدین ماند و آنرا که علامتها امتلا ظاهر
کردن تن را از اخلاط فزونی پاک باید کرد بفصد اگر فصد لایق باشد یا باسهال و دماغ را بروغن گل
و روغن مورد قوت دادن و بابونه و برگ مورد و برگ گل اندر آب پختن و بر سر او چکانیدن
و تا طعام که خورده باشد هضم نشود بمجامعت مشغول نباید بود و اگر فصل تابستان باشد و تن پاک کرده باشد
و مرد جوان باشد غسل کردن باب سرد و بینی بروغن گل چرب کردن و کحل سود دارد والله اعلم

باب سیزدهم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع که از بویها و بخارها تولد کند از بیرون دماغ

آنرا که صداع از بویها و بخارها گرم تولد کند چون بوی مشک و زعفران و جندبیدستر و حلتیت
و چون بخار معدن گوگرد و زرنیخ و مانند آن علاج وی بکافور و صندل و گلاب و بنفشه و نیلوفر و آب
بید و بوی میوها خشک باید کرد و آنرا که با گرمی و خشکی کرده باشد کافور را اندر روغن مغز کدو
مالیدن یا اندر روغن بنفشه و نیلوفر اندر بینی چکانند و روغن بید را اندر قوت دادن و مزاج دماغ را
باعتدال باز آوردن فضیلتی است بر دیگر روغنها و آنرا که صداع از بوی چیزها خشک تولد کند چون بوی کافور
و بخار تریاک گرفته هم برین قیاس مشک بکار گرم علاج کنند و بگرمابه و آب گرم تا رنج زایل شود والله اعلم

باب چهاردهم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع که از بادها تولد کند که از بیرون بدماغ رسد

آنرا که صداع از بادها سرد تولد کند نگاه کنند تا از راه بینی بدماغ رسیده است یا از راه گوش یا از هر دو
جانب مشک با جندبیدستر بگیرند باندازه حاجت و بروغن سیب یا بروغن خیری و مانند آن حل کنند
و نیم گرم در گوش و بینی اندر چکانند و بوی مشک و جندبیدستر و حلتیت و بوی سیر و مانند این
سود دارد و ضمادهای گرم تحلیل کننده که اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است بر سر می نهند
و آنرا که صداع از بادها گرم تولد کند روغن شبت با روغن گل آمیخته اندر چکانند و
نطولها معتدل و محلل و گرمابه معتدل سود دارد و اندر برد و توقی از طعامها باد
انگیز و بخارناک پرهیز باید کرد و طبع نرم کردن اندرین باب ستوده است والله اعلم

باب پانزدهم

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع که از زخم و جراحت سر تولد کند علاج آن

نخست تدبیر آن باید کرد که درد ساکن شود و روغن گل بر نهادن درد بنشاند و دماغ را قوت دهد
و اگر درد و سختی عظیم نباشد اندکی سرکه با وی بیامیزند و اگر درد و سختی عظیم باشد سرکه دور دارند
از بهر آنکه سرکه پوست سر را و عصبها را سست کند و ماده بدان سبب روی بدان موضع نهد و درد



زیادت شود و اگر جراحت رسیده باشد تدبیر رو بانیدن جراحت باید کرد و نگاهداشت مزاج جوهر
جراحت باعتدال باز باید آورد تا جراحت زود دربرد و تا حوالی او معتدل نشود جراحت زود
دربرد و آنرا که از پس زخم و جراحت تب آید و خفقان بشورد نشان آن باشد که غشاء دماغ آماس
بکند اگر فصل و سال و مزاج و قوت مساعدت کند در حال رگ قیفال یا اکحل بگشاید و اگر مانعی
باشد از گشادن رگ تدبیر حجامت کنند و از پس رگ زدن طبع را به آب میوها و فلوس خیارشنبر
با حقنه نرم بباید گشاد صفت حقنه نرم بگیرند کشک جو و بنفشه خشک و خطمی اندر خرقه کتان کرده از
هر یکی ده درسنگ سپستان بیست عدد اندر یک من آب بپزند تا یک من بر رود و همی بماند و پالایند
و ده درسنگ روغن گل و ده درسنگ روغن بنفشه و دو استار فانید و نیم درسنگ بوره
با نمک اندر وی حل کنند و بکار دارند چنین که وزن همه صد درسنگ باشد یا صد و ده درسنگ صفت
حقنه دیگر بگیرند برگ چغندر دو بزند و از آب او مقدار هفتاد درسنگ بستانند و ده درسنگ
و ده درسنگ روغن بنفشه بر افکنند و بکار دارند صفت حقنه دیگر بگیرند بابونه و شبت از هر یکی
بیست درسنگ انجیر سرخ پانزده عدد و بنفشه و خطمی از هر یکی ده درسنگ بپزند چنانکه رسم است
و بپالایند و یک درسنگ بوره و ده درسنگ انگبین در وی گداختند و آنرا که حقنه ممکن نشود و تب
نباشد استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر کسی را حرارتی قوی باشد و تب نباشد از حب قوقایا چاره
نیست و آنرا که تب آید از بعد هر بامداد آب کشنیز و آب عنب الثعلب دهند یا مقدار پنج درسنگ
فلوس خیارشنبر و آنرا که تب سخت گرم نباشد آب کاکنج و آب عنب الثعلب از هر یکی سی درسنگ
بستانند و پنج درسنگ فلوس خیارشنبر و دو درسنگ صبر و دانگی و نیم زعفران در وی حل کنند
و بدهند و تدبیر ضماد تب باشد آب عنب الثعلب صندل سرخ و فوفل زعفران گل ارمنی صبر کیبری که
بر سر آب باشد همه را جمع مکنند و بر سر می نهند صفت ضمادی دیگر عدس سماق گلنار گل سرخ
برگ مورد نار پوست همه را بپزند و خرقه بدان تر مکنند و بر سر می نهند با روغن گل صفت ضمادی دیگر
مورد و گلنار و نار پوست هر سه را اندر سرکه و آب بپزند و اندکی مشک و عود خام و قصب الذریره
بکوبند و شراب کهن بر چکانند و با مورد و گلنار و نار پوست که پخته دارند برشتند و بر سر می نهند
و آنرا که صحت در از کردد ضمادهای معتدل نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل دارد صفت ضماد
معتدل انار شیرین بشکافند و با پوست اندر شراب کهن بپزند و بسایند و ضماد کنند صفت ضماد دیگر معتدل
برگ مورد تازه و برگ سرو تازه و برگ بید و خطمی و اکلیل الملک بکوبند و آب آن بکشند و اگر
بپزند و بفشارند و آب آن بستانند روا باشد و روغن سوسن با این آب و با شراب کهن بیامیزند
و جوشی دوسه بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته و اندر خرقه بسته با وی
بجوشانند و بدست اندر وی بمالند و بفشارند و خرقه ها از آن تر مکنند و بر سر می نهند صفت ضمادی
تحلیل کننده بگیرند ریگ درسنگ موم پنج درسنگ روغن گل بیست درسنگ موم اندر روغن
گل گداخته و دارو ها از آن بکوبند و بسرکه تر کنند و بدین موم روغن برشتند و بر خرقه کتان طلی کنند
و نیم گرم کنند و بر سر نهند و آنرا که تحلیل حاجت بیشتر باشد بدل سرکه شراب کنند و بدل روغن

گل روغن سوسن یا روغن یاسمن یا روغن نرگس تازه و آنرا که با درد سر بی خوابی باشد روغن
گل و روغن بنفشه بر سر می نهند و آنرا که درد قوی تر باشد روغن گل فزونتر از روغن بنفشه
کنند و آنرا که رنج بی خوابی قوی تر باشد روغن بنفشه فزونتر کنند از بهر آنکه روغن گل درد فرو
نشاند و تربت و روغن بنفشه خواب آرنده تر و طعام کشکاب و مزوره کدو و مغز بادام و آنرا
که دماغ بجنبد دو درسنگ اسطوخودوس بکوبند و با جلاب بدهند و طعام مرغان خانگی و مغز بزغاله
و بره نرد بدهند و از پس بهر آب انار ترش و شیرین دهند و آنرا که خون بسیار رفته باشد و ت
نباشد زرده خایه مرغ نیم برشت و گوشت مرغ خانگی دهند و صندل و سیب و آبی و گل سرخ و بنفشه
و مورد می بویاند با اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته و بیخته و کافور
بر دو هم بیامیزند و بر جراحت کنند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن با استخوان نرسیده باشد
جراحت بروغن گل بمالند و بردوزند و الیسرن برنهند صفت الیسرن صبر فرزوت کندر از هر یکی ده
درسنگ دم الاخوین و زراز هر یکی پنج درسنگ همه را بکوبند و سپیده خایه مرغ برسرشند و
موی خرگوش بدان تر کنند و بر جراحت کنند و اگر خشک بر جراحت افگنند روا باشد و اگر جراحت
ضمادها که یاد کرده آمد بر می نهند و ضمادها و روغنها همه نیم گرم برنهند مگر آنرا که عقل شوریده و حرارت سخت
قوی باشد و باقی علاج جراحت اندر جایگاه خویش یاد کرده شود والله اعلم بالصواب

باب شانزدهم

از جزو نهم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع که از تولد کرم خیزد و علاج آن

این نوع صداع است که بنده دان دعوی میکنند که از اندرون کاسه سر کرم تولد کند و از حرکت ایشان
صداع قوی خیزد علامت وی آنست که بیمار پیوسته بوی ناخوش همی یابد بی آنکه چیزی ناخوش
بوی بدو نزدیک باشد و صداع با طنین و دوی باشد و بهر حرکتی که کند صداع قوی تر باشد
علاج نخست تن و دماغ از ماده پاک باید کرد بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج
فیقرا و مانند آن و ایارج فیقرا به بینی برکشیدن و حل کرده اندر بینی چکانیدن و آب برگ
شفتالو فشارده و آب بیخ درخت توت با صبر خوردن و اندر بینی چکانیدن و عطسه آوردن سود دارد والله اعلم

باب هفدهم

از جزو نهم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع خماری و علاج آن

نخست قذف باید فرمود بسکنگبین با این آب دهند تا قذف تمام افتد و معده پاک شود صواب باشد
و اگر قذف ممکن نشود یک درسنگ ایارج فیقرا و نیم دانگ یا دانگی سقمونیا بهم برسرشند و بدهند
تا بقوت سقمونیا استفراغ زود تر افتد و ایارج اندر تن درنگ بسیار نکند تا از وی حرارت سر
بیفزاید و اگر مانعی باشد که ایارج نتوان داد استفراغ بآب انار ترش و شیرین باید کرد
و سقمونیا ترکیب کرده چنانکه معلوم است و مطبوخ هلیله نیز صواب باشد و اگر از استفراغ
مانعی باشد باید جهت ما خویشتن حقنه ساختن تا شراب که اندر معده باشد بگوارد و نشان گواردن
وی آنست که بول او از آن حال که هست بگردد و رنگین شود و کف پای بروغن بنفشه و نمک مالیدن

و آب نیم گرم و با تخم شبت و تخم ترب و تخم ترنگ اندر آب بجوشانند و سکنگبین



و پایها اندر آب گرم نهادن و مالیدن سخت سود دارد خاصه اگر با بونه و بنفشه اندر آن آب بجوشانیده
باشند و چون از خواب برخیزد اندر گرمابه رفتن و آب خوش بسیار نیم گرم بر سر ریختن تا باقی
قوت شراب که اندر سر باشد تحلیل کند و خواب خوش آرد و چون از گرمابه برآید تا گرسنگی تمام
نگذرد طعام نباید خورد و اگر خورد چیزی که گرمی فزاید نخورد و ماهی تازه خورد و برگ کوک
با اندکی سرکه اگر سخت ترش نباشد و کشنیز و مانند آن موافق باشد و آنرا که بغذای قوی تر
حاجت آید زرده تخم نیم برشت و دراج و طیهوج و جوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک
و سماق و مانند آن کرده صواب باشد و کرنب و عدس خداوند خمار را صواب باشد و آنرا
که تشنگی غالب باشد آب سرد خورد مگر کسی را که معده او ضعیف باشد و از مضرت آب سرد
ترسد آب انار ترش و آب غوره و شراب غوره و شراب سیب ترش و شراب ریواج
و مانند این با آب همی آمیزند و همی خورند و اگر آبی خورد روا باشد و باید دانست که هر شرابی که مخمور
خورد سرد کرده باید مگر شراب ریواج که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را برنجاند
و اگر کسی این شرابها نتواند خورد شراب انگوری سپید رقیق مروق ممزوج میخورد چنانکه یک
نیمه آب باشد و یک نیمه شراب و شب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر بر دهان افگند
و روغن گل نیم گرم کرده بر سر نهند اگر بدین تدبیرها خمار زایل نشود از روغن گل بروغن بابونه
و روغن سوسن باز آید و روز دوم طعام و شراب و گرمابه هم برین ترتیب باشد و چون اندکی
گشاده شود ریاضتی آهسته و از جوجه که بزبان مرو ماسج گویند سود دارد و نشاید و ساعت
بگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام بگذرد هیچ حرکت و ریاضت
نکند این معنی اندر همه انواع صداع نگاه باید داشت و از پس طعام پایها از بن ران تا بقدم همی
باید مالید و اندر خمار از سرکه و آبکامه و ترش پرهیز باید کرد از بهر آنکه پی و عصبها را زیان
دارد صفت سفوفی که خمار زایل کند بگیرند تخم کشنیز و تخم کرنب و زرشک پاک کرده و سماق پاک
کرده و عدس پوست کنده و گل سرخ و طباشیر از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و بیزند و
مقدار سه درسنگ با اندکی کافور از ده جو تا نیم دانگ بامدادان و وقت حرارت و گرمی مزاج
اندر آب غوره یا اندر آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاعی که از آرد جو و سنبل سازند معده
را از باقی شراب بشوید خاصه اگر مقداری نمک در افگنند گوارنده تر باشد و این فقاع با آب غوره
سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوی صندل سپید و بوی گلاب و کافور و شمامه خرم بر دکرد
و سرکه بر وی زده سخت سود دارد و اگر باید او آن روز که شراب خواهد خورد یک شراب افسنتین
خورد شراب هضم شود و خمار نباشد و اگر باشد سبکتر باشد و اندر کتب آورده اند که هر که پنج سعد
بعد بگوید و بخورد آن روز مست نشود و شراب مورد ساده ناشتا بخورد خمار سهل تر باشد
باد انجه نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد محدث و ترک باید گوید سخن بسیار گفتن و
چیزی خواندن خمار باز دارد و روغن کادی باز بهر آن است تری شراب از معده و دماغ باز دارد و خمار نیارد
والله اعلم

باب هژدهم

## از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع قربانی و علاج و علامات آن

جالینوس صداع قربانی را از جمله آماسها دماغ شمرده است از بهر آنکه هر جا قربان باشد رگها ممتلی باشد و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق الاتصال که از لوازم امتلا است تولد کند و درد صعب و قربانی آن باشد **علاج** نخست نگاه باید کرد تا امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ و سرد و عرا علامتها صداع بلغمی و سودائی ظاهر باشد استفراغ با یارج بزرگ باید کردن و از پس استفراغ ما الاصول با روغن بید انجیر و روغن بادام طلخ دادن و غالیه و مشک و جندبیدستر در بینی بو یانیدن و غذا با لطیف کننده دادن و از پس آنکه ماده لطیف کرده باشند غرغره با یارج فیقرا و آنچه بدان ماند فرمودن و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه و خانه خنک و خوش هوا باید و آب آن را بر او ریزی و در روی و پای اندر مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و کنگر جوی نهند و شیاف نهند و بر ساق حجامت کنند و ضماد با خنک بر سر می نهند **صفت** ضماد بگیرند بنفشه و گل سرخ و نیلوفر از هر یکی دو مثقال بابونه دو مثقال اکلیل الملک یک درسنگ کشنیز چند همه را دارو با همه را بکوبند و ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بزنند تا آب بیشتر برود و این دارو با روغن اکنند و چندان بر آتش بگذارند که قوام پالوده گیرد و نیم گرم بر سر نهند و ازاری نرم گرد سر اندر گردانند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر پیشانی و صدغ او می مالند اگر بدین تدبیرها زایل نشود رگ بینی بزنند و الله اعلم بالصواب

باب نوزدهم

## از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع مزمن و لازم و علاج آن

آنجا که ماده غلیظ و صبر باشد نخست موی سر باز کنند و دو مثقال فرفیون و نوره و سداب دشتی و تخم هزار اسفند از هر یکی یک مثقال خردل دو مثقال همه را بکوبند نرم و آب مرزنگوش بسرشند و بر سر نهند و اگر ترسند که از این ضماد حرارتی فزاید قوت این اخلاط سپیده خایه مرغ و روغن گل و اندکی سرکه بشکنند **صفت** ضمادی که این صداع را سود دارد بگیرد موم زرد سی درسنگ روغن زیت صد و بیست درسنگ موم را اندر روغن بگدازند و فرفیون را نک بسایند و اندرین موم و روغن بسرشند و بمالند تا چون مرهم شود و بر سر او نهند و اگر ماده گرم و صفرائی باشد علاج قوانیطس کنند که یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

باب بیستم

## از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع و الم که از اعراض تب باشد

صداعی که از اعراض تب باشد گاه باشد که اندر نوبت تب پدید آید و با تب زایل شود و گاه باشد که صعب صداع بیمار را بیقرار کند و تب بدان سبب تیزتر و گرمتر شود و گاه باشد که اگر چه تب زایل شود صداع زایل نشود و لازم گردد علامتها این صداع دو نوع است یکی آنکه با گرمی و تیزی تب بول سپید و رقیق باشد دوم آنکه گاه باشد که بول شوریده گردد و علامت آن باشد که صداع بهتر و گاه باشد که علامت آن باشد که صداع زایل نشود و ماده تحلیل می پذیرد





آنجا که سبب صداع تیزی خلط و گرمی تب باشد کلله گلاب و سرکه و روغن گل بر سر می باید نهاد اگر فصل سال زمستان باشد کلله را نیم گرم کنند و اگر تابستان باشد یا تب سخت گرم باشد کلله سرد بر نهند و پای اندر مطبوخ بنفشه و نیلوفر و بابونه می نهند و می مالند و شربت اسپغول و شکر و کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ سوده با شکر و سبت جو و مانند آن بکار دارند دماغ با زبید ارند و نطولها که اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و موی سر ستردن و بابونه و بنفشه و خطمی پختن و ضماد کردن سخت نافع باشد و آنجا که سبب صداع بسیاری خلط باشد نخست استفراغ باید کردن پس بدین تدبیرها که یاد کرده آمد مشغول شدن والله اعلم

باب و یکم

## از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر شقیقه و علاج آن

شقیقه درد نیم سر است بعضی را هر یک چندی بنوبت باز آید و ماده علت بیشتری اندر عضله صدغ باشد **علاج** آنرا که علامتها غلبه خون ظاهر شود رگ پیشانی و رگ بینی گشادن سود دارد و آنرا که ماده صفرا اندر معده باشد قی صبر اندر آب گشنیز سود دارد و ایارج فیقرا اندر همه انواع شقیقه سود دارد و آنرا که شقیقه بنوبت باز آید پیش از نوبت استفراغ کردن و ماده علت از تن بیرون کردن بدارو با وجهها که اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است صواب باشد و همچنین در خورد هر ماده ضماد با و نطولها که یاد کرده آمده است بکار باید داشت و زعفران طلی کردن سود دارد و آنرا که شقیقه دایم باشد و چشم ضعیف میشود بزودی تدبیر سل شریان صدغ باید کرد تا علت انتشار تولد کند والله اعلم

## گفتار دوم

از کتاب ششم اندر شناختن حالها و بیماریها چشم و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار هفت جزو است

جزو نخستین اندر شناختن مزاج چشم و آنچه اندر انواع علاج آن بکار آید جزو دوم اندر شناختن بیماریها که بر پلک چشم افتد جزو سیم اندر بیماریها که اندر گوشه چشم افتد جزو چهارم اندر بیماریها که در طبقه ملتحمه افتد جزو پنجم اندر بیماریها که در طبقه قرنیه افتد جزو ششم اندر بیماریها که در طبقه عنبیه افتد جزو هفتم اندر بیماریهای که از آن ادراک نتوان کرد و نام و علامت و سبب و علاج هر یک

## جزو نخستین

از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن مزاج چشم و آنچه اندر انواع علاج آن بکار باید طریق کلی و این جزو هفت باب است

باب اول

## از جزو نخستین از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن مزاج چشم حالها که بدان تعلق دارد

مزاج خاصه چشم گرم و تر است و سبب گرمی آنست که شریانها و رگها بسیار بدو پیوسته است و حرارت به وی رساند و سبب تری آنست که مبدا عصبها و رطوبتها او دماغ است اما نشان گرمی آنست که حرکت او زود زود باشد و رگهای او ظاهر و میل سرخی دارد و ملمس گرم باشد و نشان تری آنست که بزرگ باشد و رمص بسیار کند و اشک بسیار آید و نشان سردی است

زد کهارا او ظاهر نباشد و حرکت او زود و سبک نباشد و بلمس سست باشد و نشان خشکی آنست
که در فرو رفته باشد و بلمس صلب باشد و اشک نتواند آورد و حرکتها او سبک باشد و باید
دانست که گرمی و تری چشم ازرق کمتر از گرمی و تری دیگر لونهاست و از بهر آنکه بسبب تری
هوا اندکی تری یا بیشتر از دیگران هند و چشم مردمان صقلاب ازرق از بهر آنست که هوا
مسکن ایشان سرد است و مزاج ایشان سرد و چشم پیران هم بسبب سردی و خشکی مزاج بری ازرق
شود و گرمی و تری چشم سیاه فزون از گرمی و تری دیگر لونهاست و بدین سبب است که ویرا
علت آب فرود آمدن و علتها دیگر که از بسیاری بخار تولد کند بیشتر افتد و چشم شهلا و شهلا
معتدل باشد و فراخی چشم نشان قوت اعتدال باشد و شکل بد نشان ضعف و مزاج نامعتدل
باشد و چشمی که خط باریک و چیزها دور و نزدیک همه آسان بیند و از دیدن چیزها از روشن و درفشان
بگریزد نشان اعتدال و قوت مزاج باشد و آنچه بر خلاف این باشد نشان ضعیفی و نامعتدلی
باشد و آنکه از دور دشخوار بیند و از نزدیک نیک بیند و روح باصره او لطیف و صافی باشد و سبب آنکه
از دور دشخوار بیند آنست که روح باصره یعنی شعاع چشم او تیرگی که اندران مسافت افتد پراکنده گردد و آنکه از نزدیک
دشخوار بیند و از دور نیک بیند روح باصره او بسیار و تیره باشد لطیف و صافی نباشد و بقوت حرکت که اندران مسافت
افتد لطیف شود و آنکه از دور و نزدیک دشخوار بیند روح باصره او اندک و تیره و کم باشد والله اعلم

باب دویم

## از جزو نخستین از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن اصول و علاج بیماریهای چشم

بیماریها چشم چهار جنس است یکی سوء المزاج ساده دوم سوء المزاج با ماده سیم تفرق الاتصال چون
جراحتها و ریشها و آماسها چهارم بیماریها ترکیبی یعنی آفتهایی که اندر ترکیب اجزای چشم افتد چون
احولی و بیرون خواستن چشم و مانند آن و علاج آنچه هم چهار نوع است یکی بگردانیدن مزاج ساده
دوم استفراغ ماده سیم علاج تفرق الاتصال چهارم اصلاح آوردن هیات چشم و زایل
کردن آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد اما بگردانیدن مزاج ساده را داروها [illegible]
که ضد مزاج غریب باشد اگر مزاج غریب گرم است داروها او آب حب الثعلب و آب کشنیز
کوک و گلاب و سپیده خایه مرغ و مانند این باشد و اگر سرد است داروها او چون مشک و [illegible]
و وج و بلیل و مانند این باشد و اگر تر است داروها او سرمه و توتیا و قلیمیا باشد و اگر خشک است
داروها او شیر و مغز بادام سوده و سپیده خایه مرغ و لعاب اسبغول و مانند این باشد و استفراغ
ماده از چشم از هفت وجه توان کرد یکی آنکه طعام و شراب کمتر و سبک تر و ستوده تر دهند و از
هر چه بدگوار باشد و بخار انگیز پرهیز کنند دوم آنکه اگر تن ممتلی باشد نخست تن را از اخلاط بد پاک
کنند سیم آنکه دماغ را بداروها که پاک کننده دماغ است پاک کنند و حجامت کردن و رگ قیفال
و رگهایی که اندر سر است گشادن اندرین باب سود مند باشد چنانکه بجایگاه خویش یاد کرده
آمده است چهارم آنکه ماده را از راه بینی فرود کشند تا از چشم باز گردد از بهر آنکه نزدیک تر راهیست
و صواب تر بین لیکن تا نخست تن پاک نکنند و تا ماده فرازنگردد بدین طریق مشغول نشاید بود و طریق

شبه



وکشیدن

و کشیدن ماده از راه بینی عطسه آوردن است بدارو و بالک اندر علاج نقوه و غیر آن یاد کرده
آمده است پنجم رگ گوشه چشم بگشایند ششم آنکه داروهایی که اشک آرد ماده را از چشم فرو بالا ببرد(?)
هفتم آنکه اگر ماده بعضوی دیگر نمی آید آن عضو را از ان ماده پاک کنند و تدبیر آن عضو مشغول شوند و علاج
تفرق الاتصال بداروهای کنند که تری کم کند و خشکی صعب نیفزاید و سوزاننده نباشد چون سپید رو(?)
زعفران و توتیا و اسفیداج و شادنج مدی و صبر و مانند آن از بهر آنکه هر داروی که مزاج او
بمزاج چشم [illegible] مانده است چشم را زیان دارد و هر چه اندکی مخالف اوست و ازین نوع است
که یاد کرده آمد سود دارد از بهر آنکه مزاج چشم گرم و ترست و بدین سبب اندر بیشتر حالها داروی تری
فزاینده چشم را زیان دارد و هرگاه داروی که لختی تریها کم کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و هر
عضوی که قوت یابد ماده بیمار را قبول نکند و آنچه بدو برسد از خود دفع کند و بر حال سلامت بماند
این اصلی بزرگست اندر بیشتر علاجها چشم نگاه باید داشت و تدبیر اصلاح باز آوردن هیات چشم و زایل
کردن آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد بعضی بفصد و بعضی باستفراغ و بعضی بانواع حیلتها که اندر
جایگاه خویش یاد کرده آید و باید دانست که قانون علاج چشم آنست که طبیب پیش از ان که دست بچشم
فرا برد نگاه کند که تا با درد چشم هیچ آماسی یا صداعی هست اگر آماس هست نگاه کند تا ماده آماس
کدام خلط است و علامتها کدام خلط ظاهر ترست و نگاه کند تا ماده اندر همه تن است یا اندر سرست
اگر اندر همه تن باشد نخست استفراغ [illegible] فرماید و تن را از ان ماده پاک کند پس باستفراغ دماغی مشغول
گردد و اگر رطوبتی غلیظ که با ماده باد ناک باشد دارو ها اسهال فرماید در خورد ماده چون حب صبر و حب ایارج
و حب قوقایا و مانند آن دماغ را پاک کند پس باقی را از بالا فرو کشیدن گردد و چشم را بآب حلبه و شیر تازه
بشوید و چون بیند که تن پاک شد و ماده [illegible] دارد و کشیدن آغاز کند و گرمابه بکار داشتن فرماید
و اگر ماده رطوبتی رقیق و با خون و با صفرا آمیخته باشد نخست فصد فرماید پس سهل [illegible] پس ماده از سر فرود
کشند پس بعلاج چشم مشغول شود و هیچ وجه پیش از استفراغ دست بچشم نشاید برد و هیچ داروی
نشاید کشید خاصه داروی محلل و آنگاه که ماده رنگی باشد گرمابه و چیزهای محلل سود دارد و آنگاه که ماده
خونی باشد و رگهاء چشم از خون غلیظ پر و ممتلی گردد شود و پری رگها بر حال خویش باشد گرمابه بکار
داشتن و از پس گرمابه طعام لطیف و مقداری شراب صرف خوردن دماغ را گرم کند و سده ها بگشاید
و خون را لطیف کند و ایارج فیقرا و حب قوقایا دادن سود دارد و شیاف احمر لین کشیدن
و ضمادها محلل نهادن باقی را زایل کند و آنجا که آماسی ظاهر نباشد لیکن ماده تمام پیوسته بچشم همی آید و منفعت
علاج ظاهر نشود نگاه باید کرد تا ماده از بیرون قحف دماغ همی آید یا از درون قحف اگر از بیرون قحف همی آید
سرخی چشم و دردی و گرمی سر و پیشانی و پری رگها بدان گواهی دهد و رگهای گشادن و سل شریان
صدغ کردن و داغ نهادن و ضمادها قوی کننده بکار داشتن سود دارد و اگر از درون قحف همی آید
و عطسه بسیار و خارش چشم بران گواهی دهد و فصد و اسهال و پاک کردن دماغ و علاجها
که اندر باب علاج سل یاد کرده آید سود دارد و آنجا که همه علاجها صواب کرده شود و رنج بر حال
خویش باشد از طریق صواب بر نباید گشت از بهر آنکه ممکن باشد که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و مدتی

تا دو ختم [illegible]

دراز باید تا آن ماده لطف گردد و تحلیل پذیرد و آنرا که بازید صداعی سخت باشد دست کشیدن او نشاید بود الا پس ازان که استفراغها کنند و تن و دماغ پاک کنند و سل شیاف ضماد کند و دماغ را بضمادها قوی کنند و قوت دهند چنانکه اندر علاج بیماریهای سر یاد کرده آمده است و اگر استفراغها ناکرده و این شرایطها بجای ناآورده بعلاج چشم مشغول گردد رنجی عظیم زیادت شود و حاجت بزرگ کرده باشد و حقنه اندر همه بیماریهای سر و چشم که با ماده باشد سود دارد و الله اعلم بالصواب

باب سیم

از جزو نخستین از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن اسباب بیماریهای چشم که با ماده باشد

اسباب بیماریهای چشم که با ماده باشد هفت است یکی آنکه مزاج ضعیف باشد و ماده را که از دماغ فرود آید قبول کند و دفع نتواند کرد دوم آنکه مزاج دماغ بقیاس با مزاج معده و دیگر اعضا ضعیف باشد و بخارها که از اعضا بر آید قبول کند و بقیاس مزاج چشم قوی تر از وی باشد ماده تهارا دفع می کند و بچشم می فرستد سیم آنکه اندر تن اخلاط بسیار باشد و بهمه اندامها نصیب تمام می رسد چهارم آنکه قوت غاذیه چشم ضعیف باشد غذا را که بدو رسد هضم نتواند کرد و بدان سبب ماده‌ها افزونی اندر وی گرد آید و سبب بیماری گردد پنجم آنکه منفذها که اخلاط ازان راه بچشم آید فراخ باشد و بدان سبب ماده تهاء وی بیشتر آید ششم آنکه منفذها که فضله ازان راه از چشم بیرون آید تنگ تر شود و بدان سبب اخلاط که فرو آید اندر وی بماند هفتم آنکه چشم اندر زیر دماغ است و فضله‌ها ناگزیر از دماغ فرو آید بر طبیب واجبست که این اسباب طلب کند و بجست جمع سبب مشغول گردد

باب چهارم

از جزو نخستین از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن داروهای چشم و فعل و قوت هر یک

داروهای چشم هفت جنس است یکی داروهاست که منفذهای بسته را بگشاید دوم داروهای که منفذهای گشاده را ببندد و آنرا تاری سدد گویند و معوی نیز گویند سیم داروهائی است که چشم را ببرد اید چهارم داروهاست قابض پنجم داروهاست پزاننده ششم داروها پوساننده است هفتم داروها خدر کننده است یعنی داروهائی که عضو را بی خبر کند تا از دردها آگاه شود اما داروهای که منفذ گشاده را ببندد دو نوع است بعضی تنگ است و از زمین خیزد و بعضی ترست و نرم آنکه زمینی است تر بها از دونی را اگر کند و جسمی را که اشک گرم همی ریزد سود دارد خاصه اگر اندر چشم ریغی و تیره باشد لیکن بکار داشتن آن پس از استفراغ باید پس ازان که ماده‌ها از چشم بازداشته باشد و تن و دماغ پاک کرده از بهر آنکه اگر اندر تن ماده‌ی مددی همی آید یا اگر اندر طبقه‌ها حشم ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد و درد فزاید و بیم باشد که طبقه را بسوزاند و بخورد و این داروها قلیمیاست و اسفیداج و توتیا مغسول و ارزیز سوخته و طین ساموس و نشاسته و آنکه اندر طبقه قرنیه قرحه باشد اگر بحکم ضرورت استفراغ ناکرده این داروها بکار دارد روا باشد و نوع دوم که نرم و نرم ترست بعضی شوینده ترست و بعضی نرم کننده تر و بعضی نرم تر و بعضی پزاننده تر و تحلیل کننده تر و حاجت بدین نوع از بهر چهار معنی است یکی آنکه هیچ یک ازین نوع



سوزاننده نیست دوم آنکه گاه باشد که حاجت افتد به آنکه داروی اندر چشم بماند و سیلان کند داروها از نوع چون گشتر و صمغ و نشاسته با داروها دیگر بیامیزند تا بصحبت آن داروها اندر چشم دیر بماند و آن منفعت یافته شود سیم آنکه داروهای چشم بعضی معدنی است و زمینی است و درشت است و چشم عضوی حساس و نرم و نازک است طاقت ملاقات داروها زمینی ندارد خاصه که دردمند باشد ازین نوع داروها از نرم باوی بیامیزند تا ملاقات آن چشم را ازیت نکند چهارم آنکه گاه باشد که بچیزی نرم و لطیف حاجت آید و درشتی را که از ماده گرم و تیز تولد کرده باشد زایل کند و چشم را بشوید و تیزی و گرمی خلط ببرد و گاه بازدارد چون شیر زنان و آنچه لطیف و رقیق است از سپیده خایه مرغ تیزی ماده را بازدارد زنده و تر و نرم کننده تر و آب حلبه نیز شوینده است لیکن پزاننده است و میل بگرمی دارد و گرمی معتدل است و داروها جنس دوم که منفذها بسته بگشاید هم دو نوع است نخستین چون دارچینی و دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج آنجا بکار آید که از پس طبقه قرنیه بثره یا ماده غلیظ باشد و قوت داروها پزاننده و تحلیل کننده بدان نمی رسد و اثری نکند ازین نوع داروها با داروها رساننده و تحلیل کننده بیامیزند تا منفذها بگشاید و قوت دیگر داروها بموضع آفت رساند و نوع دوم چون زهره جانوران است و آب بادیان و نیز آن از داروها که سخت گرم باشد و اندوی درشتی تولد کند این نوع دوم آب را که بچشم فرود آید باز دارد و داروها جنس سیم دو نوع است یکی آنست که وسخ داشد فروع بزداید چون قلیمیا و کندر و صبر و مانند آن نوع دوم داروهاست که سبل و جرب و ظفره و مانند آن پاک کند چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته از بهر آنکه اینهمه سوزاننده است و باید دانست که آن داروها از نوع نخستین قلیمیا اندر گرمی و سردی معتدل است و اندر زدودن کمتر از دیگر هاست بدین سبب گوشت رویاننده داروها جنس چهارم که مفتح است یک نوع است سوزاننده است و درشت است چون زنگار و زنگار ظفره و صلب را و جرب مزمن را و خشک ریشه را بر دارد داروها جنس پنجم قابض است و دو نوع است قوت قبض بعضی معتدل ترست و قوت بعضی قوی تر آنکه معتدل ترست گل سرخ است و عصاره او و عصاره لحیة التیس و سنبل و زعفران و ماميثا و شادنج هندی این نوع آنجا بکار آید که از چشم دایم آب همی آید و نوع دوم اقاقیاست و عصاره غوره و عصاره سماق و مازو و جام و قشور الکندر و گلنار و مانند آن منفعت این نوع اندر چشمها دردمند هر چه کمتر باشد و آنجا بکار آید که اجزا چشم درشت و قوی تر شود و قوت بصر تیزتر گردد و آب دویدن باز ایستد داروهای جنس ششم پزاننده است و تحلیل کننده چون آب حلبه و حضض هندی و بازرد و انزروت و اکلیل الملک و جندبیدستر و کندر و زعفران و فرا اما قوت تحلیل فرا از همه قوی تر است و زعفران با قبضی که در وی است پزاننده و نرم کننده است و کندر هم چنین پزاننده و گرم کننده است و داروها جنس هفتم خدر کننده است چون لعاب و افیون این جنس را کمتر بکار باید داشت از بهر آنکه قوت بصر ضعیف کند و باشد که تباه کند و جز بضرورت صعب و آنجا که دردی عظیم و فراقی و سوزشی عظیم باشد و ترسند که طبقها را بخورد بکار نشاید داشت اینست اجناس داروها و همه داروها چشم اندرین موضع یاد کرده شود انشاء الله تعالی حروف الالف انزروت گرم و خشک است زهها را گرم کند و ریشها چشم را پاک کند

آن دارو‌ها اندر علاج بره و فروج که در چشم بکار آید و بکار خواهند کرد طوبت ... وریم را گو ... علم ... تحلیل کنندم

و باقی او در چشم زایل کند و گوشت بد و باند در مص را پاک کند و چشمی که بر هم گرد و سود دارد و اندر وی
قوتی تحلیل کننده است نه بسیار و سوزاننده نیست اثمد سرمه است سرد و خشک است و قابض جرحها
و ریشهای چشم را ببرد و باند و قرحه چشم را و همه اجزای او را قوت دهد و درستی چشم را نگاه دارد
و سبل و سرخی را سود دارد اسفناج سرد و خشک است و معتدل است افیون سرد و خشک است بدرجه
چهارم و مخدر است از درد بی آگاه کند و ماده تها را که بچشم همی آید باز دارد اقاقیا سرد است بدرجه
دوم و خشک است بدرجه سیم و آنکه مغسول باشد سرد است بدرجه اول و همه اجزای چشم را قوت
دهد و ماده تها را از چشم باز دارد اشق گرم است بدرجه دوم جرب چشم را و غلیظی پلک چشم را
و ناخنه را سود دارد و تحلیل کند اشنه معتدل است اندر گرمی و تری رطوبتها را ببرد و اجزای
چشم را قوت دهد و اندک مایه قابض است اسطوخودوس گرم است و لطیف کننده و زداینده
ریشهای کهن و تاریکی چشم را و غشاء رقیق را که بر حدقه چشم آید بزداید آس سرد است تر لیکن
کم کند و چشم را قوت دهد و آب دویدن از چشم باز دارد و ماده تها را که بچشم فرود آید باز دارد اب او
بر ریشها طلی کنند و او را بکوبند و ضماد کنند آثار اسرب است و زیاد سوزند و بکوبند و اندر دارو با او چشم
بکار دارند سرد است و خشک جراحت و ریش طبقه قرنیه را درست کند و اثر جراحت را که بر طبقه
قرنیه افتد هموار کند و مو و سرخی را سود دارد اکلیل الملک مرکب است از جوهری سرد و قابض معتدل
اندر قبض و جوهری گرم بزاینده و تحلیل کننده بقوت گشنیز چشم را قوت دهد و فضول از وی دفع
کند و بقوت دوم اما بسیار نرم کننده خلط غلیظ را بگدازد و بیرون آرد و تحلیل کند املج گرم است بدرجه سیم
و خشک است بدرجه سیم و خلط غلیظ و ورم را که اندر طبقه قرنیه باشد لطیف کند و بزداید حرف الباء
برنجاسف سرد و خشک است بدرجه سیم علت برد و جرب را سود دارد و اخلاط رنج را نرم کند
و بزداید کمافیطوس روغن او تاریکی چشم را ببرد و ایر نقبل بهار زنست عصاره او در کشند تاریکی چشم را
بزداید که از خلط غلیظ تولد کرده باشد و روشن کند و اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد لیکن اندر
وی سفتی است که بر رگهای چشم را بگشاید و آنرا که سوی بر خواهد آمدن زود تر بر آید بورق ارمنی گرم و
خشک است بدرجه دوم اخلاط را لطیف کند و بگسلد و سپیدی کهن را ببرد بنفشه سرد و خشک است بدرجه اول
اگر کوفته شود سرد و تر باشد بدرجه دوم و اندر وی قوتی است تحلیل کننده و قوتی خشک کننده بکوبند و ضماد کنند
فراخ گشتن ثقبه انوری را که از زخمی تولد کند سود دارد بیض خایه مرغ سپیدی او اندر سردی و خنکی
نرمی خلط گرم را از چشم ببرد و زرده او را بر چشم نهند ماده تها را از چشم باز دارد بزر الخس مخدر است
سرد و خشک است ضماد کنند ماده تها را از چشم باز دارد بسفایج سرد و خشک است بدرجه سیم و مخدر است
ضماد او حس بر بان آماسها باطل کند بادروج گرم و خشک است بدرجه دوم و چون عصاره او در کشند
بینائی چشم را تیز کند و خوردن او چشم را تاریک کند حرف التاء توتیا سرد و خشک است بدرجه سیم اندک
باز دارد و ریشهای چشم را سود دارد توبال آهن قابض است و تریها کم کند و ریش بد را سود دارد
توبال مس گوشت افزونی را بخورد و اندر همه توبالها قوتی سوزاننده و لطیف کننده است و توبال
شابورقان اندر گرم کردن و گداختن گوشت فزونی قوتی تر از توبال مس است حرف الجیم جوز بوا





گرم و خشک است بدرجه سیم اندر سرمه سبل بکار دارند حضض سرد و خشک است بدرجه دوم و قابض است
بر پیشانی طلی کنند ماده ها که از سر فرود آید باز دارد جعده گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سیم
عصاره او را با عسل اندر کشند تاریکی چشم را ببرد و فراسیون بفعل و مزاج و بد و نزدیک است
جند بیدستر گرم و خشک است بدرجه سیم براننده است عصبها را گرم کند و ورم را که از پس طبقه قرنیه باشد
تحلیل کند جاوشیر گرم است بدرجه سیم و تر است بدرجه دوم نرم کننده است و محلل اندر ابتدای آب
فرود آمدن سود دارد حرف الحاء حضض هندی بهتر است اندر وی قوتی است گرم و معتدل و قوتی سرد و خشک
بدرجه دوم بقوت گرمی ظاهر حدقه را بزداید و بقوت سردی و خشکی چشم را قوت دهد حرف تخم اسفند
و بیا سوزند گرم و خشک است بدرجه سیم رگهای باریک را بگشاید و خلط غلیظ را تحلیل کند و سبل را سود دارد
حلتیت گرم و خشک است بدرجه سیم لطیف کننده است و محلل اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد
حلبه گرم است بدرجه دوم خشک است بدرجه اول اما بسیار تحلیل کند حنظل گرم است بدرجه سیم و
خشک بدرجه دوم اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد حرف الخاء خربق سیاه گرم است بدرجه دوم زداینده
ماده آب را از چشم باز دارد خطاف و بیا سوزانند و با انگبین اندر کشند چشم را روشن کند و
اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد خرء الفار سرگین موش گرم است رطوبت غریب را از
چشم بزداید و قرحه ببرد و باند خزف سفالست و سفال زمین بکار آید خشک است و زداینده چشم را قوت
دهد خلاف بید است و نیت شکوفه و پوست از شاخهای وی باز کنند و شیر او بگیرند و بچشم اندر کشند
تاریکی چشم را ببرد او سرد و تر است بدرجه دوم حرف الدال دارچینی گرم و خشک است بدرجه سیم لطیف
کننده است تاریکی چشم را که از رطوبت باشد زایل کند و بصر را تیز کند و رطوبت از دماغ فرو
دارد دارفلفل گرم و خشک است آخر درجه دوم و اندر وی رطوبتی اندک است شب کوری را
سود دارد دوقو گرم است و تری رطوبتهای غلیظ را از قعر برکشد و ناسور که اندر گوشه چشم افتد
سود دارد دخان الدرابی دود انگبینه گران گرم است و تیز اشک فرود آرد و تحلیل کند و سبل را
بسوزاند و بپژمرد و بصر را تیز کند دخان الکندر چشم را نیکو کند و ریزش مژه و سلاق را دفع
کند و خارش را سود دارد دم الاخوین سرد است و قابض جراحت را درست کند و بر بالا چشم
را قوت دهد دهن البلسان گرم است و محلل ظفره را سود دارد دماغ الخفاش با عسل اندر کشند اندر
ابتدای آب فرود آمدن سود دارد حرف الذال ذرق الخطاطیف زداینده است و پاک کننده سپیده
را ببرد حرف الراء رازیانج گرم است بدرجه سیم و خشک بدرجه اول آب او بچشم اندر
کشند اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد رماد القصب گرم و خشک است بدرجه سیم حرف الزاء
زنجبیل گرم و خشک است بدرجه سیم محلل کننده است بصر را تیز کند و جرب را سود دارد زعفران
گرم است بدرجه دوم و خشک بدرجه اول و در وی قبض است و براننده است و چشم را
قوت دهد و بزداید زنگار اندر وی تیزی است معتدل و تحلیل کننده و از وی قوتی قابض
نیست زرنیخ گرم است بدرجه چهارم و سوزاننده ظفره را سود دارد و تحلیل کند زاج گرم و خشک
بدرجه چهارم قابض است و سوزاننده و کم از قلقطار سوزاننده زبد البحر تیز است و گرم و خشک

بدرجه چهارم زداینده است و تحلیل کننده و سپیدی را ببرد اندر حرف السین سلیخه گرم و خشک است
بدرجه سیم لطیف کننده و تیز و از قوت قبض خالی نیست اجزای چشم را قوت دهد و رطوبت
غلیظ را بزداید و بصر را قوی گرداند سنبل گرم است بدرجه اول و بدرجه سیم لطیف است
و از قبض و تیزی خالی نیست ماده تبها را از چشم بازدارد ساذج همچون سنبل است سداب
گرم و خشک است بدرجه سیم تحلیل کننده است اخلاط غلیظ را ببرد و بزداید آب او با عسل اندر کشند
بصر را تیز کند و اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد سکبینج گرم و خشک است بدرجه سیم لطیف است
و محلل و زداینده سپیدی را ببرد و تاریکی را که از رطوبت غلیظ تولد کند زایل گرداند
و اندر ابتدا آب فرود آمدن سود دارد و علت شعره ببرد و زایل کند سلخ الافعی سرگین افعی است
با عسل بسایند و اندر کشند قوت بصر را قوی کند سرطان بحری خشک است و زداینده جرب و طرفه را ببرد
و ریشها را خشک کند و پاک گرداند سوار السنبل سرد و خشک است منفعت او همچون منفعت
توتیاست تری چشم را کمتر کند سعتر اندر سعوطها بکار آید و بصر را قوی کند سکبینه گرم و
خشک است و محلل شب کوری را سود دارد سکر العشر از سکبینه قوی ترست و سپیدی
ببرد اندر حرف الشین شحم الافعی آب او موی برآمدن را سود دارد شقایق النعمان گرم است
بدرجه اول و در وی قوتی است زداینده و تحلیل کننده ریشها را پاک کند و برگ او ضماد کنند
آماس را بنشاند و تیرگی چشم را و سپیدی را ببرد اندر شب یمانی گرم و خشک است باول
درجه چهارم و قابض است شادنج سرد و خشک است و قابض برآمدن گوشت فزونی بازدارد و
همه اجزای چشم را قوت دهد و خون آمدن از چشم بازدارد و درشتی پلک چشم را که از
آماس تولد کند سود دارد شراب انگوری کهن گرم و خشک است بدرجه سیم چشم را قوت کند
و خلط غلیظ را تحلیل کند حرف الصاد صبر گرم است بدرجه دوم خشک است بدرجه سیم محلل و
زداینده است و جراحت را و ریش را بپزاند و پاک کند صمغ اعرابی سرد و خشک است و
معری صمغ البطم گرمست بدرجه دوم لطیف است و محلل و زداینده صدف تری پلکها و چشم
را قوت کند و او را سوخته بکار دارند موی فزونی را بازدارد حرف الطاء طین امی خشک کننده و قابض
است با آب کشنیز طلی کنند آماس گرم را بنشاند و خون آمدن بازدارد طین ارمنی خشک تر و
قابض تر از رومی است طین شاموس معری نیز از رومی است حرف العین عفص سرد است بدرجه
دوم و خشک است بدرجه سیم سوخته خشک تر باشد ماده تبها را از چشم بازدارد عکر الزیت گرم و
خشک است آب را تحلیل کند عسل گرم و خشک است بدرجه دوم زداینده است عاقرقرحا لطیف
و سوزاننده و تیزست قوت او بعصبها از اندرون رسد استرخاء چشم را سود دارد عدس
آماسهای گرم را سود دارد و خاصه در چشم را که قیلبان و ردیح گویند عقیق سوخته سرد و
خشک است چشم را قوت دهد عروق زرد چوبه است گرم است بدرجه سیم خشک است بدرجه اول
دماغ را قوت دهد حرف الغین غبار رحی بر پیشانی طلی کنند ماده تبها را از چشم بازدارد حرف الفا
فرفیون لطیف و سوزاننده است آب را ببرد فلفل گرم و خشک است بدرجه سیم یکی

شیح معتدلست و پراننده و راننده بول
بتریت شعیره را تحلیل کنده



چشم را بزداید و رطوبت را تحلیل کند و دمعه را بازدارد مومل سرد و خشک است استرخاء چشم را
سود دارد فلفل ابیض گرم و خشک است بدرجه دوم آتشها چشم را قوت دهد حرف القاف قنبیل
چشم را قوت دهد و تریها بخشکاند و دمعه بازدارد و او را مکحل کنند سپیده ببرد قرنفل گرم و
خشک است بدرجه سیم بصر را تیز کند و آتشها بصر را قوت دهد و ماده غلیظ را تحلیل کند قلیا خشک است
و قابض و زداینده و اندر گرمی و سردی معتدل است او را بسوزند و بشویند ریشهای چشم را
رویاند و جراحت را هموار کند قرن محرق سرد و خشک است و زداینده و معری قاقله گرم و
خشک است و محلل و زداینده اثرها که بر طبقه قرنیه پدید آید ببرد اندر قشر الرمان الحامض پوست انار ترش
سرد و خشک است و پوست انار شیرین سرد و ترست و از قبض خالی نیست اماسها فرو نشاند خاصه
در دو ع را قلقطار قوی تر از زاج است قلقند سخت قابض است و در وی حرارتی است
تریهای چشم را بچیند قلقدیس گرم است و لطیف کننده و قابض و سوزان او را بسوزانند لطیف تر
شود و کمتر سوزاننده حرف الکاف کندر گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه اول ماده تبها
ریشها را تحلیل کند و بزداید و اثرها ریشها را هموار کند و گوشت برویاند و از قبض خالی نیست
کمون بصر را تیز کند و اشک را فزود آرد و او را بکوبند با صمغ بر جایگاه موی فزونی که از
چشم بر آید طلی کنند موی را بازدارد کثیرا معری است و حرارت چشم را تسکین دهد
حرف اللام لفاح سرد است بدرجه سیم و ترست بدرجه دوم پوست او خشکی دارد
خواب آرد و از درد پی آگاه کند لبن بهترین شیرها شیر زنان است و از آن کمتر شیر خرست
سردست و زداینده درد را بنشاند لولو سرد و خشک است بدرجه سیم چه قدر اندوه و بصر را تیز کند
و سپیده را و اثر بارا که بر طبقه قرنیه افتد رقیق گرداند لاجورد کم زداینده است و در وی تنقیتی
اندک است ثره برآرد و چشم را نیکو کند لادن نرم است و بزداینده رطوبتها را تحلیل کند بلیلج
سرد و خشک است بدرجه اول و در وی قبضی است و قوی کننده است آماس نرم را تحلیل کند و
با همه اسباب بر باز کوشد و مغز تبها را بازدارد حرف المیم ماميران سرد و خشک است بدرجه
سیم پاک کننده است و زداینده و قوت بصر را زیادت کند و سپیده را و اثر بارا که بر طبقه
قرنیه پدید آید ببرد مرقیشیا قوت تن درستی چشم را نگاه دارد و در وی قوتی تحلیل کننده است
اندک مایه بدین قوت آماس را و طرفه را تحلیل کند و سنگ آسیا همان قوت دارد ملح
گرم است باول درجه دوم و خشک است باخر درجه سیم و لطیف کننده است و زداینده و در وی
قبضی است و خشک کننده است مس سنگی است که گاردها بر وی تیز کنند زداینده است
و سپیده را ببرد مشک گرم است بدرجه سیم و خشک است بدرجه دوم عصبها را قوت دهد
و قوت دل و باز اندرون طبعها بستاند مرزنگوش گرم و خشک است بدرجه سیم لطیف است
و محلل بادها را بشکند ماميثا سرد و خشک است بدرجه دوم و قابض است چشم را قوت
دهد و اماسها را سود دارد خاصه در درد چشم را مر گرم و خشک است بدرجه دوم اثر بارا
بزداید و طبقه قرنیه را لطیف کند مویزج گرم و خشک است بدرجه سیم و تیز است و زداینده

کافور تیزی خون و حرارت را
تسکین دهد

قمل را که اندر فره چشم افتد بکشد **موارد** گرم و خشک است و لطیف کننده ابر را تیز کند و آب را برد
و باز دارد **حرف النون ناگوره** گرم و خشک است بدرجه سیم و لطیف کننده است آب آورد اندر
چکانیدن خون فی الحال ... را تحلیل کند **نشاسته** سرد و خشک است و مغزی **نحاس** سوخته
قابض است و مقبول ریشها و ناخنها را و گوشت فزونی را سود دارد **نوشادر** لطیف تر از
نمک است سپیده را ببرد و ارد **نطرون** قوت او کمتر از قوت بوره است خلط غلیظ لزج را
لطیف کند و سپیده را ببرد و خشک کننده است **حرف الهاء هلیله** زرد و هی جمیع خیرات و سردی است جز
آماس چشم ضماد کند سود دارد **هلیلج** هلیله زرد قوت دهد و هلیله سیاه قوت و دمعه را باز دارد و
قوت بلیله همچو قوت هلیله است **حرف الواو وج** گرم و خشک است بدرجه سیم لطیف کننده و عصاره او
طبقه قرنیه را لطیف کند **ورد** ماده نهار را از چشم باز دارد و علت و ردج را سود دارد **ودع**
و ودع سوخته بکار دارند درشتی چشم را سود دارد و سپیده را ببرد و الله اعلم بالصواب

ا ـــــــــــــــــــــــــــــــ تم

**اندر فن نخستین از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن که داروهای چشم چگونه باید کردن و چگونه باید ساخت**

باید دانست که اصل اندر شناختن و ترکیب کردن داروها چشم آنست که نخست داروها
را نرم کنند پس ترکیب کنند و تدبیر هر نوعی از دارو با دیگر است اما تدبیر بعضی سنگها چون
شادنه عدسی و توتیا و مرقشیثا و سنگ سرمه که آب سود شیاف باشد که دارو بار را بکوبند
و نرم بسایند چندانکه توانند و این کوفته را در آب کنند و بشورانند و با آهستگی اندک اندک
اندر کاسه پاکیزه رنگین می گردانند و دیگر باره آب زیادت می کنند و میشورانند و آنچه بر سر
می آید و آب تیره بود تا آهستگی اندر عصاره دوم میکردانند تا هر چه لطیف تر و نرم تر
و سوده تر است با آب برود و اندر عصاره دوم حاصل شود و این عصاره دوم را بنهند
تا داروی از آب جدا شود و بنشیند با آهستگی آن آب از سر او بریزند و دارو را
به آفتاب نهند تا خشک شود و سر او پوشیده دارند تا غبار اندر وی نشود و آنچه درشت
و تمام ناسوده باشد اندر عصاره نخستین بماند آنرا دیگر باره بکوبند و بسایند و همین گونه
شویند تا جمله دارو نرم و سوده شود چنانکه هیچ درشتی نماند و این دارو آب سوده را
و شسته را دیگر باره جهت احتیاط هم چون بار نخستین اندر آب کنند و بدست بمالند و بشویند
و پس آب فراز کنند و بنشانند و آب از وی جدا کنند و خشک کنند تا آنچه درشت باشد
تمامی از وی جدا شود و این شستن را تازی تغسیل گویند و تدبیر بعضی سنگها دیگر چون
اقلیمیا و زاجات آنست که او را بشکنند و اندر کوزه نو کنند یا اندر ... کنند و بگل حکمت اندر گیرند
و تنور اندر نهند باید و جائی که گرم ... یک شب بگذارند و دیگر روز بیرون کنند و بکوبند
و بسایند نرم و تغسیل کنند چنانکه یاد کرده آمد و صدف و حلزون را و آنچه بدین ماند همچنین
بسوزند پس تغسیل کنند و توبال مس را و مس سوخته را هم چنان ناکوفته کنند و آب بشویند
پس بکوبند و بسایند و تغسیل کنند و اسفیداج چند کرت تغسیل کنند تا ترشی و درشتی از وی بشود

نکته آن اسفیداج الرصاص که
اندر ... آنست ...



و سنبل و انگشت باید بر هم پس اندر هاون بکوبند چنانکه نقوت سوهان گویند سوخته کرد
دیگر بر فرو گذارند تا چون غبار زرد آید و آنچه شسته را بدست بمالند یک ... بوسها سیاه از
وی جدا شود و سپید گردد پس آب بر چکانند و بکوبند تا چون مرهم شود و هوا خشک کنند و از
غبار و از آفتاب نگاه دارند پس دیگر باره بکلی بکوبند و بر فرو گذارند تا چون غبار زرد
آید این را تازی سهلا گویند و زنگار را تصویل کنند و اندکی از وی با بسیاری اشنداج ترکیب
کنند و بعضی صمغها چون اشق و سکبینج بشکنند و با آب اندر فرغار کنند تا آغشته شود پس بهاون
اندر بمالند تا حل شود و کتیرا و صمغ عربی هم چنین گشت فرغار کنند و حل کنند پس بخرقه بپالایند
و داروها بدان بسرشند و آنچه اندر شیافها بعضی خواهند کردن از صمغ عربی و کتیرا و نیز
آنست که آنرا بکوبند نرم و بیز ند و سپیده خایه مرغ بر چکانند و حل کنند و داروها بدان بسرشند
از بهر آنکه اندرین شیاف صمغ و کتیرا اغشته بکار آید و اندر شیافها از بهر سرشتن و از بهر
قوام باید اگر کمتر باشد شاید و افیون را بشکنند بارها کوچک و بر تخته بس کنند و بر آتش بنهند
بار خاکستر گرم تا پخته شود و چرب ... بکند و تمدارند که افیون بسوزد تا فعل و قوت او باطل شود
پس او را اندر آب فرغار کنند تا حل شود و داروها بدان بسرشند و بباید دانست که اصل
اندر ترکیب دارو بار چشم آنست که هر آنچه که مقصود بر دارو هی ... و منفعت او اندران
چه است آنچه بکار آمده تر و با منفعت تر باشد بیشتر کنی و آنچه از بهر اصلاح اوست یا از بهر قوام
او کمتر کنی و هم چنین نگاه باید کرد تا این دارو که اندرین مقصود بکار آید کیفیت او چه اندازه است
اگر کیفیتی قوی و تیز دارد چون زنگار و زریخ مقدار او باندازه مصلحت کنی و آنچه از بهر اصلاح او
باید چون اسفیداج بیشتر کنی تا تیزی و مضرت او شکسته شود و اگر کیفیت او را تیزی نیست و
منفعت او بزرگ است چون توتیا هندی و مانند آن مقدار او بیشتر کنی و قوت او بجزی دیگر ضعیف
نکنی چنانکه زنگار با اسفیداج شکستن و دارد بار نرم که قوت او تیز نباشد چون اسفیداج مقدار آن بیشتر کنی
و صمغ و کتیرا که منفعت او نخست بسیار نیست مقدار آن کمتر کنی و سکبینج و حلتیت اندر شیاف
حرارات مقداری تمام باید کرد از بهر آنکه غرض از شیاف حرارات تحلیل است و فعل او آنرا
تحلیل آب قوی است و آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنگوش
و آب باران از بهر آنست که تا قوت دارو زیادت کند پس او تر آنست که دارو بار را چند کرت
بدان نرم میکنند و خشک میکنند و بازی بسایند و نرم میکنند تا قوت آن اندر دارو با جزیه آید و مقصود
از مشک آنست که مشک قوت دارو با طبقات چشم و اندرون طبقات برساند مقدار او باندازه
معتدل باید کرد و افیون از بهر نگاه داشتن قوت دارو است مقدار او نیز باندازه معتدل باید
باید کرد و داروها تازه و پاکیزه و بی غش باید کرد و هر یک جدا جدا باید کوفت و بدان وزن که اندر
نسخه باشد کوفته و بیخته بکار باید برد و بباید دانست که اگر کسی همه دارو با که اندر شیافی با اندر دارو
بوی بکار آید یکجا اندر هاون کنند و بکوبند خطا کرده است از بهر آنکه بعضی دارو هاست که بیکبار تمام
کوفته نشود و از وی نخاله بماند و بعضی تمام زود کوفته شود لطافت آنکه کوفته شده است بگرد شود

و باقی او سوخته گردد و کمترین مقداری که آن باشد که اوزان هر یک از آن اندازه که اندر سحق
بگردد و چون دارو بار بریشم و شرطه کوفته شود همه را یکبار اندر هاون باید کرد و بخستگی
بسودن ناهموار آمیخته گردد و آنرا که شیاف خواهد بود آب بر میباید چکانید و همی کوفتن
ناهموار سرشته شود پس شیاف کردن و اندر سایه خشک کردن و از گرد و آفتاب نگاه
داشتن از بهر آنکه لطافت دارو آفتاب بستاند و ساختن شیاف را فصل ربیع موافق
تر و در آخر فصل ربیع از بهر آنکه اندر آخر فصل ربیع هوا گرم تر باشد و دارو باز و دیر خشک
شود و کوفتن و بیختن آسان تر باشد و نرم تر شود و تر آید و اگر داروی است که باب
خورده و آب بادیان و مانند آن همی باید کرد و برود هم اندر آخر فصل ربیع بهتر آید

باب ششم

از جزو نخستین از گفتار دوم از کتاب ششم اندر آنکه چشم بیمار چگونه باید گشاد و دارو چگونه باید کشید

اما اندر گشادن چشم هر چه آهسته تر بود چشم راست بدست راست باید گشاد و بانگشت
مسبحه و با ابهام و میل بدست چپ گرفتن و سر میل بر گوشه چشم که از سوی بینی است نهادن و دیگر
گوشه و میل را بانگشت وسطی و ابهام تافتن تا اندر چشم بگردد و دارو همه بچشم رسد و چشم
از حرکت میل خسته نگردد و چشم چپ را بدست چپ باید گشاد و بانگشت خنصر او ابهام و میل
بدست راست از گوشه چشم باید بگوشه چشم نهادن و تافتن و چون میل از چشم بردارند
یکبار انگشت از پلک چشم بر نشاید داشت تا بزودی فراهم نشود لیکن باهستگی بر باید داشت
تا پلک چشم باهستگی بجای باز آید و میل سخت باریک نباید [illegible] سر میل گرد دارو بود و بر دارو غلتی
برخورد باید تا داروی بیشتر بردارد و آنرا که طبیب خواهد که پلک چشم او باز گرداند فرده
او با ابهام و سبابه بجای برگرفت و باهستگی لختی برکشیدن و کفچه میل بر پشت چشم نهادن و فرو
بردن برفق تا باز گردد و چون فارغ شود یکبار دست از چشم بر نباید داشت لیکن برفق رها
داشت تا برفق باز آید و چشمی که با درد باشد میل مدور نشاید بر نشانید لیکن داروی سوده حل کرده
اندر باید چکانید یا میل را تر کرده باید داشت تا قطرات از کرانی میل بچشم رسد و آنرا که داروی تیز اندر
کشید نیلها نزود و دارند ازین بکمتر نشاید کشید تا چشم از میل نخستین آسوده نشود و سوزش
دارو ساکن نگردد و میل دوم نشاید زد از آنکه رمد یا ورم باشد و درد صعب باشد در چشم او هر داروی
نرم نشاید کشید و بیماریهای کهن و فرسن را که دردی سخت نباشد چون جرب و سبل و ظفره
و مانند این جز بداروهای تیز علاج نتوان کرد و آنرا که سپیده یا اثری دیگر بر خواهند داشت
موضع اثر را بداروها باید رمیدن و خاریدن چنان باید که بجوانی آن هیچ رنج نرسد والله اعلم

باب هفتم

از جزو نخستین از گفتار دوم از کتاب ششم اندر تدبیر نگاهداشتن چشم تا درست و پاینده و دردمند نشود

تدبیر نگاهداشتن چشم تا دردمند نشود آنست که چشم را از دود و از گرد و از هوای گرم
و سرد که از اعتدال گذشته باشد نگاه دارند و از گریستن بسیار و نگریستن اندر چیزهای روشن



و درخشان و نقشهای خرد و خواندن خطها باریک الا گاه گاه بر سبیل ریاضت و از مستلقی
خفتن یعنی به پشت باز خفتن و از مستی بسیار و از طعام و شراب غلیظ بدگوار و از هر چه
بخار به دماغ بر آرد و از چیزهای تیز چون گندنا و سیر و پیاز و مانند آن پرهیز باید کرد
و طبع نرم داشتن سود دارد و خشک شدن طبع زیان دارد و گرمابه بسیار رفتن و رگ زدن
و حجامت کردن بسیار و بسیار خفتن و بی خوابی بسیار و خشم بر چیزی داشتن چنانکه نظر از
وی برندارد و چشم بر هم نهادن سخت زیان دارد و نمک بسیار خوردن و بر امتلا خفتن
و شب طعام خوردن و جماع بسیار کردن و شراب تیره و غلیظ و هر چه معده برنجاند چشم را
و تیزی بصر را زیان دارد و با درواج و شبت و زیتون رسیده زیان دارد و اندر آب
صافی نشستن و در آب فرو بردن چشم باز کرده سود دارد و سرمه و توتیا و آب بادیان
و آب مرزنگوش پرورده اندر کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی کند و سود دارد و برود
مرمان و آب بادیان ساده و با شکر اندر کشیدن سود دارد صفت برود داروی که آسان
بدست آید و چشم را قوت دهد و بصر را تیز کند بگیرند انار ترش و شیرین و دانه های او
بکوبند و بیفشارند و آب او بکشند و بپالایند و صافی کنند و بمقدار یکمن ازین آب صد درم سنگ
انگبین مصفی برنهند و اندر پاتیله سنگین بر آتش نرم بجوشانند و کفک بردارند و بقوام
آرند صفت سرمه که اجزای چشم را قوت دهد و پلک چشم و حدقه را صافی کند و ماده سیلان [illegible]
از چشم باز دارد بگیرند هلیله کابلی مقشر و صبر و مامیران و [illegible] از هر یکی ده درم سنگ نمک و طبرزد
و مروارید ناسفته و توتیا [illegible] و شکر طبرزد و زعفران و سنبل هندی و شادنج عدسی و تخم بادیان
و سرطان بحری و توتیای هندی و شیاف مامیثا و ریباس و کافور و اسفیداج ارزیز و فلفل و زرد و گل سرخ
و حصص و هلیله زرد از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و بحریر و بهر ساعت آب بادیان تر
و می ریزند تا نیک ساید تا داروها قوت آب بادیان بگیرد پس خشک کنند و باز بسایند نرم و بکار دارند والله اعلم

جزو دوم

از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن بیماریها که بر پلک چشم افتد و پلک چشم را بیماری [illegible]

از بهر آنکه بیماریها که اندر پلک چشم افتد بسیار است لیکن از جمله آن بیست و نه بیماریست که خاصه پلک
چشم است و باقی اندر پلک و اندر دیگر اجزای چشم و دیگر اندامها نیز افتد اما آنچه خاصه پلک
چشم است اینست برد، تحجر، التصاق، شتر، شعیره، شعر زاید، انقلاب الشعر، ارتداد، السلاق،
الشرناق، و بیماریهای دیگر که اندر اندامها دیگر افتد اینست الجرب، الحکه، الآکال، القروح، الحکه،
الدمامیل، الخنازیر، الثؤلول، الغلظ، الکمنه، الانتفاخ، البیج، الشقوق، السلع، التوثه، الشری،
انتشار الهدب، القمل، بیاض الکمنه، بیاض الهدب و الله اعلم بالصواب

باب اول

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر برد و اسباب و علامات و علاج آن

برد رطوبتی است غلیظ که اندر پلک چشم گرد آید و غلیظ و سفید شود مانند تگرگ و برد تازی تگرگ است

گویند و این علت بیشتر بر ظاهر پلک چشم افتد **علاج** آن بازرد یا اشق یا علت یا سکبینج ترند و برگوارش
حل کنند و طلی میکنند و یا اشق حل کرده برگه بهم برشند و طلی کنند قوی تر باشند و شوخ خانه گرمابه
انگبین و عنزروت و علک البطم با شوخ خانه گرمابه انگبین با اشق حل کرده برشند و طلی کنند **صفت**
طلی اناسیوس ببرد او شعیره را سود دارد بگیرند و کندر و ورد از هر یکی دو درسنگ لادن نیم از
سوم یک درسنگ شبت یا می نیم درسنگ بوره نیم درسنگ صبر و افیون و نشاسته و تخم
گل از هر یکی نیم درسنگ زعفران سه درسنگ فر دانگ و نیم همه را بکوبند و بیزند نرم و نگاه
دارند و اگر بر درزا اندرون پلک افتد پلک باز گردانند و از بیرون بشکافند و ببرند و از درد چشم را بآب گرم بشویند شفا یابد

باب دویم

**از جزو دویم از گفتار دویم از کتاب ششم اندر تحجر و اسباب و علامات و علاج آن**

این علت آماسی است خرد و سخت و ماده از فضله سودای است که اندر پلک چشم گرد آید و بفسرد و
سبب فسردن او تری و لطافت پلک چشم است و سبب لطافت او آنچه لطیف تر است از ماده
علت تحلیل خرج شود و آنچه غلیظ تر است بماند و سخت شود و بعضی طبیبان این علت را غدد سه گویند **علاج**
نخست رگ قیفال باید زدن ازان دست که علت ازان جانب است و پس از فصد استفراغ کردن
بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند این و مقصود رگ زدن و حب قوقایا و غیر آن خوردن
آنست که اگر این مرهمها که برنهند و یا دست کاری علاج کنند مدد ماده تنها باز ایستاده باشد تا ماده
دیگر روی بدان موضع ننهد و رنجی فزونی نیفزاید پس مدت یکهفته چشم را بآب گرم همی باید شست و کمخ
بآب گرم تر کرده بر می نهادن تا ماده علت نرم تر شود پس از یک هفته مرهم دیاخلیون بر باید نهاد
تا ورم الحمرا زود و اگر مدت دراز گردد و گمدد از پلک چشم را باز گردانند و بشکافند چنانکه ماده علت
ماند و بناخن یا بحلقه و انگشتری فشار زند تا برون آید و اگر برسند که علت معاودت کند بهتر جراحت
بناخن برا بگیرند تا جراحت دیرتر روید و ماده تنها بالا آید پس از آن اسفنج بآب گرم کرده بر می نهند و آب گرم میشویند

باب سیم

**از جزو دویم از گفتار دویم از کتاب ششم اندر علت التصاق و اسباب و علاج آن**

التصاق بر هم بسته شدن پلک چشم را گویند و گاه باشد که از یک گوشه چشم بسته شود و گاه باشد
که از هر دو گوشه بسته شود و گاه باشد که هر دو پلک کنارها بسته شود و گاه باشد که پلک
بر طبقه ملتحمه بسته شود و گاه باشد که بر حدقه بسته شود و سبب آن دو نوع است یکی آنکه اندر چشم یا بر
پلک چشم قرحه بود و مدتی چشم بر هم نهاده بود و موضع جراحت بدان سبب بر هم گرد دوم آنکه
ناخنه یا سبل بر داشته باشند و موضع جراحت را چنانکه واجب کند پرده و نمک و داغ تا گرده
نگاه داشته باشند **علاج** آن این دستکاری است آنجا که گشاده باشد میل اندر کشند و پلک را
بر دارند و موضع بر هم بسته را میان آنکه ناخنه بر دارند آن هم باز کنند و اگر پلک بر طبقه
ملتحمه بسته باشد تا بر حدقه دست آمده و لیکن باید داشت تا پلک بسیار کشیده شود و از بهر آنکه
هم باشد که طبقه قرنیه با پلک بر آید و چشم از جای بر خاسته شود و از آنکه هر دو پلک بر هم بسته

وشوخ المکحل عنزروت و علک البطم
هر یکی بهم برسند و بدان موضع می نهند
و اگر موم زرد و روغن گل و علک البطم
با شوخ المکحل ح

همه را بکوبند و روغن گل ... ببرد روغن ...
برسند و طلی کنند و اگر ... الکحل کنند ...
... بشکافند و ... مسل ...
... بزرگ افتد ...
... بسوزد کنند **صفت** ... عنزروت
... درسنگ ...

وگاه باشد که ماده فسرده ... باشد
وگاه باشد که ریم برون آید



باشد و وسل اندر سوا اندر رود پلک را اندر صفاوه اندکی اندکی بر باید داشت به رفق و باقی که از اصل بماند
گویند بگشادن و بزیره و نمک داغ کردن و پنبه بر روغن گل چرب کردن و میان اندر نهادن هر دو لب پلک
نهادن تا باز هم نرود و بر پشت چشم زرده خایه مرغ و روغن گل بر هم آمیخته بر نهادن و بربستن
و روز دوم بگشادن و هم آب زیره و نمک پر کردن و هم روغن گل و زرده خایه علاج کردن و روز سیم
اگر ممکن گردد گذاشتن تا آنکه جراحت را بر و باید اندر کشیدن و نگاه دارند تا دیگر باره نروید و اگر
هنوز نشان کشیدن صواب بیند هم روغن گل و زرده خایه مرغ نشان کنند تا وقت علاج والله اعلم بالصواب

باب چهارم

**از جزو دویم از گفتار دویم از کتاب ششم اندر علت شتره و اسباب و علاج آن**

شتره کوتاهی پلک چشم است و سبب کوتاهی پلک وقتی اندر خواب و غیر آن پوشیده نشود و لبهای
هر دو پلک بهم دیگر نرسد و این چشم را بتازی الخشم ارگونش باشد و خواب خداوند این چشم را خواب خرگوش
گویند و گاه باشد که هر دو پلک کوتاه شده باشد و اسباب این علت دو نوع است یکی نقصان ماده
پلک است و از مادر چنان زاید دوم حوادث است و این حوادث همه گونه است یکی آنکه بر جدی اندر
پلک تولد کند یا گوشتی فزونی بر روید یا بسبب قرحه که بوده باشد پلک باز گردد دوم تشنج تشنجی که
بادی یا خشکی حاصل آید که عضله از عضلهای پلک سست گردد از بهر آنکه پلک بدو برون را سه عضله است
چنانکه اندر تشریح عضلهای چشم یاد کرده آمده است و ازین سه عضله یکی آنست که پلک را بر دارد دو حرکت
بر گشادن پلک چشم بدانست و دو عضله آنست که عضله را آرزو خوابانید و حرکت بر هم نهادن پلک
بدانست هرگاه که عضله بردارنده سست شود پلک بر نتواند داشتن و هرگاه که تشنج کند
فرو نتواند خوابانید و لبهای هر دو پلک بهم دیگر نرسد و هرگاه که این دو عضله که پلک را فرو خوابانند
سست شوند و حرکت و قوت ایشان باطل گردد چشم را فراز نتواند کرد و هرگاه که تشنج کنند چشم
باز نتواند کرد و هرگاه که ازین دو عضله یکی سست شود آن حرکت گوشه چشم که عضله سست شد از
جانب او فراز نشود **علاج** اما آنرا که علت مادرزادی باشد علاج علت و آنرا که سبب بریدن پلک
و باز دوختن باشد علاج معذور است و اندر کتب یاد کرده اند که آنرا هم آن موضع که دوخته اند دیگر
باره بیاید شکافت و نیکوتر بدوخت و مرهم سپید و چیزها نرم کننده بر نهادن تا نیکو برویاند و این
از تعذر خالی نیست و آنرا که سبب غده یا گوشت فزونی باشد و غده را هم بدان طریق که برد را
و تحجر را علاج کنند بر باید داشت و اما گوشت فزونی را بداروهای تیز و شیاف زنگاری و مانند
آن بر دارند و اگر بداروهای تیز ~~و شیاف زنگاری و مانند آن بر دارند و اگر~~ بدارو کفایت نشود
گوشت فزونی را بقصادها بگیرند و سوزن بزیر او اندر کنند و او را بناخن بر باید داشتن و داروی
تیز اندر کشند چون ماساقون و روشنایی و غیر آن با زیره و نمک داغ کنند تا معاودت نکند
و آنرا که سبب تشنج باشد گرمابه بکار داشتن و بخار آب گرم داشتن و روغن بابونه و موم
روغن باشد و طلی کرده بر ظاهر چشم نهادن سود دارد و باب حلبه شستن و ازان نطول ساختن سود دارد
و از اگر سبب سستی عضلها باشد داروهای قابض بر پلک نهادن چون اقاقیا و مامیثا و آب مورد کرم و مانند آن

چهار گونه است یکی آنکه ...
پلک را بریده باشند و باز
یکسان دوخته باشند که ... کنند

کل

## باب پنجم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر علت شعیره و سبب و علاج آن

شعیره آماسی است دراز شکل او همچون شکل جو و این آماس گاه بر رستنگاه مژه افتد و سبب آن فضلات
غلیظ و سودائی که آنجا گرد آید و سخت شود علاج اگر اندر سر و چشم و حوالی آن حرارتی باشد پس از آن
که فصد کرده باشند و مسهل خورده و دماغ پاک کرده شیاف مامیثا و گل ارمنی بآب کشنیز سوده طلی
باید کرد و بگلاب شستن و بدان تکمید کردن و تکمید آنرا گویند که چیزی سازند از سبوس یا نمک و هرچه گرم
دارد وی گرم کرده اندر روی کنند و بر موضع علت نهند تا حرارت و قوت دارو اندر وی رسد و اگر این
دارو اندر مثانه گوسفند یا شانه گاو کشند همان باشد و اگر حرارتی اندر سر و چشم نباشد بآب گرم تکمید
کردن و از پس تکمید مگس [illegible] بر شعیره مالیدن و نان گرم دمادم بر نهادن و مالیدن و سکنجبین اندر
آب یا اندر سرکه حل کرده طلی کردن و انجیر خشک و بازرد [illegible] بشراب کوفتن و طلی کردن و صبر طلی کردن
و مقدار دانگی بوره و چهار دانگ بازرد بهم سرشته بر نهادن و آرد جو و بازرد بهم سرشته بر نهادن سود دارد
و طلی [illegible] که اندر علاج برد یاد کرده آمده است سود دارد و خون کبوتر بچه بر چکانیدن سود دارد [illegible]

## باب ششم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شعر زایده و سبب و علاج آن

شعر زایده موی فزونی را گویند هم پهلوی مژگان بر دمد راستی هموار نه برا استا و نسق مژه طبیعی و هوای
وی آن باشد که بعضی سر فرود دارد و بمردمک چشم خلد و بدان اشک آمدن گیرد و چشم خیره شود و سبب
آن رطوبتی بسیار و تباه باشد تا بی سوزانی و تیزی اگر سوزان و تیز بودی موی را بریزانیدی
و باطل کردی و نگذاشتی که اندر وی موی رستی علاج آن نخست استفراغها باید کرد و ماده
فزونی را بداروها که درخورد مزاج باشد از تن و از دماغ بیرون کردن و غرغره فرمودن با ایارج فیقرا
و مانند آن و آنرا که مزاج میل بگرمی دارد هر بامداد هلیله پرورده با اطریفل کوچک می باید خورد
و پیوسته هلیله زرد یا هلیله کابلی اندر دهان داشتن و فرمودن و آنرا که مزاج میل بسردی دارد
مصطکی و قرنفل می باید خاییدن و کوزبوا اندر دهان داشتن و زیره و جز بوئیدن و از پس این
تدبیر با تدبیر دست کاری است و دست کاری اندرین علت از چه گونه باشد یکی دارو یا کشیدن
دوم موی فزونی برابر موی طبیعی دوشانیدن سیوم بن موی فزونی را داغ کردن چهارم دوختن
پنجم نشتر کردن اما دارو که اندر کشند داروها تیز باشد چون باسلیقون و روشنایی و شیاف [illegible]
و شیاف دیده [illegible] آن رطوبتها را که سبب علت است تحلیل کند صفت شیاف دیده که مر [illegible]
مخصوص است و سلاق و سوختن چشم را و سپیده را و جرب کهن را و موی فزونی را و سبل کهن
را سود دارد بگیرند صمغ اعرابی و کتیرا و قلیمیا و سپیداج ارزیر [illegible] جز زنگار [illegible]
قلقطار سوخته مس سوخته دارفلفل [illegible] ساذج هندی نشاسته زرد چوبه
سکر العشر [illegible] مس سوخته از هر یکی دو درسنگ انزروت سه درسنگ دم الاخوین افیون
از هر یکی یک درسنگ و نیم توتیا [illegible] سنبل [illegible] سوخته از هر یکی درسنگی عدد



این داروها بیست و پنج است همه را نرم بسایند و یک درسنگ بازرد بآب سداب و تری [illegible]
حل کنند و داروها بدان سرشته و شیاف کنند صفت دیده دیگر که اندر علت موی فزونی
و جرب و کهنه و سبل و سلاق و سوختن چشم را سود دارد بگیرند زنگار شش درسنگ صمغ اعرابی
و اشق از هر یکی چهار درسنگ قلیمیا زرد و افیون از هر یکی دو درسنگ بازرد یک درسنگ
بآب سداب شیاف کنند و باسلیقون و روشنایی اندر علاج ظفره یاد کرده شود و اگر موی فزونی
بکنند و جای [illegible] او نوشادر [illegible] سود دارد و خون ضفدع سبز مالیدن و خون حیوانی که آنرا
سگ [illegible] آنرا اقراد الکلب گویند یعنی کنه سگ و زهره [illegible] مالیدن سود دارد و اگر خون
ضفدع یا خون قراد الکلب با خاکستر [illegible] طلی کنند علاجی قوی باشد و خون خارپشت و زهره کرکس
و زهره خارپشت بر جای [illegible] مالیدن سود دارد زهرها بگیرند و خشک کنند و نرم بسایند و هم وزن او
[illegible] سوده با آن [illegible] و خون کبوتر بر سرشته شیاف کنند و بآب دهان [illegible] حل کنند
و طلی کنند و نیم ساعت بران صبر کنند سخت سود [illegible] باشد [illegible] که [illegible] موی [illegible] نوشادر
و [illegible] سوخته [illegible] بسایند و طلی کنند سود دارد و کفک دریا بلعاب اسپغول سرشته و
طلی کنند موضع موی [illegible] منفعت خون ضفدع اندرین
علت [illegible] درست [illegible] است اما موی فزونی بر موی طبیعی دوشانیدن آن دقت توان
کرد که موی فزونی یک موی یا دو موی باشد و این چنان باشد که موی طبیعی و فزونی را بصمغ و
کتیرا حل کرده آلوده کنند و هردو را بهم دوشانند بانگشت و چندان نگاه دارند که بهم سخت
شود و صمغ بروی خشک شود و اما داغ کردن بن موی را شرط آنست که موی فزونی اندک باشد
و آلت داغ سوزنی باشد زرین آنرا آورده هم چون سر چوگان بدین گونه [illegible] کرده اند و بر دیده
اندر زیر پلک خمیره سرد بر نهند تا حرارت داغ [illegible] دیده نرسد و سوزن گرم کنند تا سرخ شود
و پلک [illegible] برکشند و موی برکنند و داغ کنند و موی را [illegible] داغ [illegible] هر گونه [illegible] دو موی بکشند
و داغ کنند و از پس داغ [illegible] خایه مرغ و روغن گل بر نهند بر موضع داغ و تا اثر داغ و ریش
آن زایل شود داغ دیگر نکنند بدین ترتیب آنکه باشد داغ کنند و اما دوختن چنین باشد که سوزنی
باریک بگیرند و از موی زنان [illegible] موی باریک دو تو کنند و بدین سوزن اندر کشند چنین که دو سر موی
بسوزن اندر آید و بن موی چون حلقه بیرون باشد و یک موی دیگر هم از موی سر اندرین حلقه کشند
که بکار آید و این موی دوم را دو تو کنند چنین که این حلقه موی دوم اندر حلقه اول اندر سر سوزن نشست
افتاده باشد و سوزن را از باطن پلک نزدیک موی فزونی [illegible] و بر [illegible] اصل موی فزونی اندر
حلقه این موی کنند که اندر سر سوزن [illegible] و سوزن را برفق بکشند تا حلقه تنگ شود پس یکبار بکشند
تا موی فزونی از حلقه بجهد و بجای باز آید [illegible] موی دوم که اندر حلقه موی نخستین است حلقه موی
نخستین را باز پس آرند و دیگر باره همان موی فزونی را بگیرند و اندر حلقه کشند و بیرون آرند و اگر
حاجت آید که دیگر باره هم سوزن زنند هم بران موضع نشاید زد از بهر آنکه منفذ فراخ گردد و موی را
فرو نتواند داشت سوزن را پهلوی آن موضع باید زد و چون موی فزونی را بیرون آورده باشند

انزا بر موی اصلی باز دوشانید چنانکه معلوم است و تخت میل بیرون آورده باشند سوزن
باید ما یید چندان بار نگرفته شود و موی اندر وی بماند و دوختن را دو طه گویند و اما تشمیر آنگاه کنند که موی در چشم
بسیار باشد و بهترین طریق اندر آن آنست که طبیب بیمار را پیش خود کوتاه بنشاند و سر پلک بر سوی بالا بابهام
و سبابه دست چپ بگیرد و لختی بر دارد و بکنجه میل بر پشت پلک چشم اعتماد کند یا باز گرداند و رشته
به سوزن اندر کشند و سوزن را از سوی اندرون پلک سوی پشت پلک بیرون آرد آنجا که دانه که میانگاه
پلک است و اگر خواهد که بعوض رشته پشت پلک نقاد بر دارد و تقدیر کند تا چندی باید برم
چند آنکه تقدیر کرده باشد بسوزن و رشته سه جای نشان کند پس ببرد و احتیاط کند تا جز پوست پلک
نبرد و چون از بریدن فارغ شود سه جایگاه سوزن فرو زند و گره بر زند و میانگاه دوزد و پس
درد را ضمد با مرهم اسفید اب کشند و بر جراحت نهند و اندر بریدن کوشش دارد تا بعضلها که پلک را
فرو خوابانند آسیب نرسد و شرح این عضلها اندر کتاب تشریح بجایگاه خویش یاد کرده آمده است
و طریقی دیگر اندر تشمیر آنست که پشت پلک را به دو انگشت بالعصارة اندکی بر دارند و دو تخته بنهند [illegible]
باونده یا پلک تراشند و چند آنکه تقدیر کنند که کوتاه باید کرد از پلک اندر میان این دو تخته کنند
و هر دو سر تختها سخت به بندند چنانکه پوست پلک اندر شکنجه بود تا مدد غذا بدو نرسد و از کاهش
در روز مرده شود و بیفتد و اثر جراحت پدید نباشد و بسیار کس باشد که طاقت دستکاری ندارد
و آهن نتواند دید و سخن دستکاری نتواند شنید او را به داروی تیز تشمیر کنند و این چنان باشد که دارو
تیز بر میل بر دارند و بر پوست پلک بر آن موضع که تشمیر خواهند کرد طلی کنند بر سان برگ مورد
در ساعت پوست بر دمد و اثر ریش گشتن پدید آید و از داروهای تیز نه دیگر باعث آسایش دهند
و بار دیگر دارو طلی کنند هم برین سان تا ریش گردد و بگذارند تا سیاه شود و خشک ریشکند
پس داروی شونیز و موم روغن طلی کنند تا خشک ریشه بیفتد و اگر جراحت آید مرهم اسفیداج طلی
میکنند تا درست شود و بیشتری طبیبان دستوری ندهند جز به علاج صفت داروی تیز بگیرند
آهک آب نارسیده دو جزو زنگار یک جزو بوره دو جزو نوشادر یک جزو آب صابون دو جزو
دارد باکوفته و بیخته در آب [illegible] سرشته دنگاه دارند و اگر بول کودکان نابالغ بر آب خاکستر سرشته روا باشد

باب هفتم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر انقلاب الشعر و سبب و علاج آن

بسیار باشد که موی فره اگر چه فزونی نباشد اگر باشد ناهموار رسته باشد و لختی بسوی دیده اندر
بکند و بحکم اندر انقلاب الشعر گویند و بهترین سبب آنکه در چشم [illegible] بگیرد و دیده بر گذارد
موی فزونی تولد کند علاج آن [illegible] است و موی ناهموار رسته را به موی راست دوشانید
چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است جالینوس میگوید صدفهای کوچک را باید سوخت
و بوده و قطران بر سرشتن و موی نا راست یا موی فزونی باید کندن و این قطران طلی کردن تا دیگر
باره موی بر نیاید و خاصیت [illegible] آنست که بر آمدن موی فزونی و موی که بر کنده باشند باز دارد

باب هشتم



از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر علت وردج و سبب و علاج آن

اندر کتاب تذکرة الکحالین همی آید که علت وردج اماس دموی است که اندر پلک چشم آید
سبب این بسیاری ماده باشد که از دماغ فرود آید و گاه باشد که این آماس ریش گردد
و گاه باشد که بزرگ باز پشت پلک بر آید و گاه باشد که بسبب عظیمی آماس پلک بطرف و خونی رقیق
بالا بر در جمله عظیمی اماس بدان حد باشد که چشم نتوان گشاد و دیده نتوان دید و این علت
کودکان را بیشتر افتد بسبب بسیاری ماده و ضعیفی و نازکی چشم ایشان و علامت آنکه ماده دموی است
آنست که چشم سخت گران باشد و شوخ و تری بسیار باشد اندر چشم و بسیار بالا بود و گاه باشد که ماده
اماس خونی صفرائی باشد و علامت وی آنست که آماس سبک تر بود و سرخی کمتر و خارش و سوزش
قوی تر باشد و اندر کتاب قانون همی آید که علت وردج اماس طبقه ملتحمه است و عظیمی اماس
بدان حد باشد که سپیده چشم چنان بلند شود که حدقه را بپوشد و چشم بهم نتوان نهادن از عظیمی ورم
علاج نخست رگ قیفال بگشایند و باندازه قوت خون بردن کنند و اگر گشادن قیفال متعذر شود
حجامت کنند بر پس سر یا بر هر دو کتف و آنگاه اگر ممکن گردد مطبوخ هلیله دهند و غذا با زیر کرده و
تدبیر لطیف فرمایند و در نخست روز شیر زنان اندر وی میچکانند و شیاف ابیض بشیر
زنان حل کرده سخت نافع باشد و شیاف مامیثا و حضض و صبر طلی کنند سود دارد و ضمادی که از
گشنیز تر و اکلیل الملک و اندکی زعفران و زرده خایه مرغ آرد و من گل بیکجا آمیختن و بر پشت چشم
نهادن سود دارد و [illegible] زرده خایه مرغ بهم سرشته ضمادی آزموده است و او تیز آنست
که نخست بضماد و طلی مشغول شوند و مدت سه روز جز شیر زنان هیچ دیگر بچشم نرسانند و از پس سه روز
اگر دارو ملکایا اندر کنند روا باشد و از پس یک هفته ذرور بهایم سود دارد صفت ذرور ملکایا
انزروت مربرشته شکر طبرزد صمغ عربی از هر یک راست راست همه نرم بسایند و بکار
دارند نسخه دیگر انزروت مربرده درسنگ شکر طبرزد سه درسنگ نشاسته یک درسنگ
اهک دریا نیم درسنگ این نسخه دوم قوی تر است صفت ذرور اصفر صغیر بگیرند انزروت مربراده
درسنگ شیاف مامیثا دو درسنگ اصفر کبیر نظر سه درسنگ نشاسته چهار درسنگ
همه را نرم بسایند و بکار دارند صفت ذرور اصفر کبیر بگیرند انزروت مربرشته درسنگ شیاف
مامیثا رهبانی دو درسنگ [illegible] افیون نشاسته تخم گل از هر یکی نیم درسنگ زعفران سه درسنگ
مرداسنگ نیم [illegible] دارو [illegible] هر گاه که علت اندر انحطاط افتد ذرور اصفر صغیر بکار
دارند و اندر آخر انحطاط ذرور اصفر کبیر و اگر پلک ریش گشته باشد و چشم نتوانند گشاد [illegible]
این علتها سود ندارد [illegible] صفت [illegible] ذرور [illegible] بگیرند توتیا کرمانی معدل
و شیح سوخته مغسول از هر یکی ده درسنگ شیح صدف را گویند شکر طبرزد پنج درسنگ همه را
نرم بکوبند و بکار دارند و [illegible] چشم را [illegible] گرم [illegible] دارد و اگر از
دو درسنگ انزروت [illegible] یک درسنگ شیاف مامیثا [illegible] ذرور [illegible]
[illegible] آنست [illegible] علت سه روز نگذرد و هیچ حال ذرور [illegible] بچشم نباید رسانید و هر گاه که ذرور

با زرده [illegible] در نسخه آمده
و با زرده خایه مرغ

صفت ذرور [illegible] بگیرند [illegible]
[illegible] ذرور اصفر صغیر [illegible]

بکار دارند و خرچ بر پلک نباید کرد از آنکه حاجت آید که اندر علت پلک بکار دارند پلک را باز باید کرد اندر وشیاف احمر بکار دارند

## باب نهم

**از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سلاق و اسباب و علامات و علاج آن**

سلاق سطبر گشتن و سرخ شدن کنار پلک را گویند و این علتی است که اگر مدتی بر آید و علاج نکنند
بریزد و کناره پلک بسوزد و خورده شود و بیشتری نزدیک بنگوله چشم افتد گاهی نزدیک بنگوله
بزرگ افتد که از سوی بینی است و گاهی نزدیک بنگوله کوچک افتد که از سوی گوش است
و سبب این علت رطوبتی باشد غلیظ گرم شده و سوخته و طبع بورقی گرفته **علاج** آب سماق اندر چشم
چکانند و ضماد ها سازند از این نوع انار ترش بگلاب پخته و عدس مقشر با تخم انار ترش و
گل سرخ بگلاب پخته و سرشته چون عصیده گرد و می نهند و بگرمابه می شوند بامداد و آنرا که سلاق کهن
گشته باشد حجامت بر ساق و رگ پیشانی زدن و بر روز از ما به رفتن سخت سود دارد و آنرا
که جراحت سخت قوی نباشد اندر آخر علت شیاف احمر لین و برود غوره و شیاف دیده که اندر
بابها گذشته یاد کرده آمده است سود دارد **صفت** شیاف احمر لین بگیرند شادنج عدسی مغسول
ده درسنگ مس سوخته هشت درسنگ سپید مروارید و ساذج هندی از هر یکی چهار درسنگ
صمغ اعرابی و کثیرا و مر صافی از هر یکی دو درسنگ دم الاخوین و زعفران از هر یکی یک
درسنگ این جمله داروها همه را بکوبند و بیزند نرم و بشراب انگوری کهن بسرشند و
شیاف کنند و عادت کحالان چنانست که این شیاف دراز کنند و شیاف احمر حاد
گرد کنند تا میان هر دو فرق توانند کرد **صفت** برود غوره که سلاق را و دمعه را و جرب را و
سبل را سود دارد بگیرند توتیای کرمانی یک وقیه زرد چوبه یک وقیه پلیله زرد و زنجبیل از هر یکی
پنج درسنگ دار فلفل و مامیران از هر یکی دو درسنگ و چهار دانگ نمک هندی یک درسنگ
همه را بکوبند و بیزند و بآب غوره بپرورند و چند بار آب غوره تازه می کنند و باز خشک میکنند والله اعلم

## باب دهم

**از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شرناق و اسباب و علامات و علاج آن**

شرناق جسمی فزونی است همچون پیهی که با عصب تافته شده باشد و غشا اندر وی کشیده بر ظاهر پلک
بالایین پدید آید و علامت وی آنست که پلک سطبر شود و چشم گرانی توان داشت و پیوسته
چشم تر باشد و هرگاه که انگشت سبابه و وسطی از هم گشاده بر پشت چشم نهند و بدان اعتماد کنند
شرناق از میان هر دو انگشت پدید آید و شرناق اندر زیر پوست چنان باشد چون سلعه و
خداوند این علت روشنایی آفتاب کمتر تواند دید و زود زود اشک فرو آید و عطسه بر افتد
و این علت خداوند زکام و نزله و مرطوب را بیشتر افتد **علاج** این علت دستکاری است
و دستکاری آن از رنج و خطر خالی نیست از بهر آنکه پلک باید شکافت اگر کمتر از مقدار شکافد
مقصود حاصل نشود و اگر زیادت از آن شکافند بیم باشد که غضروف پلک شکافته شود و شرناق
از پوست پلک آزاد نباشد لیکن بار آن پیوسته باشد و تمام برداشتن متعذر باشد و اگر

جرمی



چیزی مانده بود اندر جراحت باید کرد تا باقی آن اندر رود بدین سبب از رنج و خطر خالی نباشد
و علی بن عیسی الکحال اندر کتاب خویش بگوید ... را شریانی عظیم پدید آمد و قوم و قرابات او دستکاری
فرا اندر دستکاری کردن من مدتی آزار اندر رود ... طلا اصبر و آقاقیا و حضض و سک
و شیاف مامیثا و اندکی زعفران همه را بآب مورد سرشته علاج کردم بدین علاج زایل شد والله اعلم

## باب نهم

**از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر جرب و سبب و علامت و علاج آن**

جرب چهار نوع است نخستین را بلغت یونانی داسطوس گویند یعنی درشتی دوم را طراخولیس
گویند یعنی سخت درشتی سیم را سرقوسیس گویند یعنی مانند شکافها بود نشست اکثر و بدین سبب این
نوع را ... گویند چهارم طرد وسیس یعنی خشکی و درشتی اما نوع نخستین چنان باشد که زاندرون پلک
سرخ و درشت گردد و اشک آمدن گیرد و بیشتری از پس رمد گرم و علاج ناصواب تولد کند و
سبب آن رطوبتی شور باشد و غبار باد و دود تا که بچشم رسد **علاج** نخست بنفشه خشک بکوبند و بیزند نرم
و مقدار چهار درسنگ اندر جلاب خام کنند و بدهند و آنرا که طبع قوی تر باشد بنفشه زیادت کنند
**صفت** مسهلی دیگر بگیرند هلیله زرد مقشر مقدار بیست درسنگ و اندر شیشه کنند و صد درسنگ
آب اندر سر او کنند و یک هفته شیشه اندر آفتاب نهند پس بپالایند صافی و با ده درم سنگ
شکر سوده اندر یک نیم از آن آب کنند و بدهند **صفت** حبی سهل بگیرند بنفشه دو درسنگ
تربد یک درسنگ رب السوس دو دانگ سقمونیا دانگ و نیم گل سرخ دانگ و نیم کتیرا دانگی
حب کنند چنانکه رسم است این جمله یک شربت باشد و این حب را اقراص بنفشه گویند و درد
سر را و درد سر را که از گرمی باشد سود دارد پس از آن که استفراغها کرده باشند پلک
باز گردانند و شیاف احمر حاد بکار دارند و بر نهند اگر رمدی باشد به داروی تیزتر حاجت آید
شیاف اخضر بکار دارند یا سرمه روشنایی اندر کشند و آنرا که با جرب رمدی باشد شیاف احمر لین
بکار دارند و احمر لین اندر باب نهم از این جزو یاد کرده آمده است و باید دانست که این نوع را ...
خطا باشد و هرگاه که پلک باز گردانند و بکار دارند و بانگشت بجای باز آورند چون از رنج ...
و تری دارد و ... اگر اندر باب هشتم از این جزو یاد کرده آمده است اندر کشند یعنی طبیبان
... اند که اگر باز گردانند و مازوی سوده بر کنند ... ساعت باز گردانند و ... مازو
... اندر جرب باطل شود و پلک ماده جرب را قبول نکند نوع دوم درشتی و درد بیشتر بود
با اشک بسیار تر باشد **علاج** نخست استفراغها کنند چنانکه یاد کرده آمد پس پلک را بشیاف
احمر حاد و شیاف اخضر بکار دارند یا باسلیقون اندر کشند و آنرا که از این شیافها حرارتی افزاید
دست از آن بدارند و شادنج عدسی مغسول اندر کشند تا حرارت ساکن شود پس باحمر لین همی ...
و ... میکشند تا حرارت ساکن شود تا بتدریج باحمر حاد باز آیند و آنرا که با جرب حرارت
... باشد و ریش گردد داروهای نرم و خشک بکار دارند چنانکه اندر علاج ریشهای چشم یاد کرده
آید و بعضی طبیبان درشتی جرب را املس بمالند و نرم کنند لیکن آنجا که حرارتی قوی باشد این نشاید کرد

وبعضی جرب را شیافها عدسی خارند از بهر آنکه شیافها را اندر درشتی چشم فعلی قوی است و سرد
و تراشنده و شیاف ابیض از وی دور باید داشت از بهر آنکه ازین جربها جرب فزاید و باید
دانست که مقصود از خاریدن و تراشیدن پلک آنست که خون ازو بیرون رود و درشتی زایل
شود و بعضی طبیبان بمعرقه حل خارند و بعضی بشاخ درخت انجیر **صفت** شیاف احمر حاد جرب
را و سبل را و سلاق را و کمنه را سود دارد بگیرند شادنج مغسول شش درسنگ صمغ عربی
پنج درسنگ مس سوخته ده درسنگ قلقطار سوخته دو درسنگ افیون نیم درسنگ زنگار
دو درسنگ نیم زعفران و مرصافی از هریکی دانگی و نیم همه را نرم بسایند و بشراب انگوری
پخته کهن بسرشند و شیافها کنند عدد دارو ده است **صفت** شیاف اخضر جرب را و سبل
و سپیدی را سود دارد بگیرند زنگار صافی سه درسنگ اقلیمیای سیم اشق صمغ عربی انزروت
از هر یکی دو درسنگ بآب سداب بسرشند چنانکه رسم است و شیاف کنند
**صفت دیگر** زنگار سه درسنگ قلقطار سوخته شش درسنگ اشق یک درسنگ اشق را بآب سداب
حل کنند و دیگر داروها را بدان بسرشند و شیاف کنند **صفت** روشنائی که جرب را و ظفره را و
انتشار را و ورم و آمدن آب را سود دارد توتیای هندی دو درسنگ اقلیمیا و اسرب اقلیمیا
زر و مامیثا ... از هر یکی سه درسنگ سرمه اصفهانی و ساذج هندی از هر یکی یک درسنگ
زعفران و مروارید از هر یکی دو درسنگ کافور و مشک از هر یکی دانگی **صفت** باسلیقون جرب
و سبل را و ظفره را و کمنه را و دمعه را و حکه را سود دارد دیگر فلفل دارفلفل زنجبیل
و بلیله زرد و بلیله سیاه از هر یکی پنج درسنگ صبر اسقوطری یک درسنگ نیم کحل
شش درسنگ شنگرف پنج درسنگ سنبل و قرنفل از هر یکی چهار درسنگ نوشادر
یک درسنگ بکوبند و بپزند ... جمله یازده دارو است **صفت** شیاف سماق جرب را و خارش
را و سوزش را و برهم گرفتگی پلک را و بیرون خواستن چشم را سود دارد سماق را از تخم
پاک و صافی بپالایند و باز بپزند تا غلیظ شود و اسفیداج ارزیز بدان بسرشند و شیاف کنند
و بوقت حاجت شیاف را بآب غوره که بآب سرد بسایند و بکار برند **صفت** شیاف زعفران
که مخصوص است بمنفعت جرب اقلیمیا و قلقند از هر یکی دو درسنگ زعفران یک درسنگ
فلفل دو درسنگ زرنیخ زرد یک درسنگ و نیم نوشادر دانگی و نیم درسنگ صمغ عربی ده درسنگ
جمله هفت دارو است شیاف کنند بشراب کهن **صفت** شیاف دیگر جرب را و ظفره را سود دارد
مس سوخته شانزده درسنگ فلفل هشت درسنگ اقلیمیا چهار درسنگ مرصافی دو درسنگ
زعفران دو درسنگ زنگار پنج درسنگ صمغ عربی هشت درسنگ بآب باران بسرشند و شیاف
کنند **صفت** داروئی که مخصوص است بمنفعت جرب مس سوخته یک جزو نوشادر نیم جزو هر دو را
بکوبند و بانگبین بسرشند و بکار برند     نوع سیم صعبتر از نوع دوم باشد و اعراض آن
قوی تر و هرگاه که پلک را باز کرده آید شکافها بر وی پیدا آید همچون شکافهای پوست انجیر **علاج**
نخست باستفراغها مشغول باید بود تا تن پاک شود پس رگ گوشه چشم بزنند و رگ پیشانی

پس این سعوط بکار داشتن **صفت** سعوطی بگیرند صبر اسقوطری و جند بیدستر و جاوشیر
از هر یکی نیم درسنگ سعتر فارسی و حصص هندی و زعفران و شکر طبرزد و عدس ... و انزروت
از هر یکی یک درسنگ کندس پنج درسنگ جمله ده دارو است همه را بکوبند و بآب مرزنگوش
بسرشند و حبها کنند خرد چون ... و بکار دارند و این سعوط اندر همه انواع جرب سود دارد
لیکن نخست باید که استفراغها کرده باشند و تن پاک کرده و الا زیان او بزرگ باشد
و مواد تنها بسوی چشم آید و خاریدن و تراشیدن هم بران ترتیب که یاد کرده آمد و اگر از
خاریدن شیاف احمر و اخضر منفعتی پدید نیاید شکر طبرزد نیکو بکوبند و بر پلک خارند تا پلک
باریک شود چنانکه در حال صحت بوده است پس نمک و زیره بخایند و آب آن اندر چکانند و زرده
خایه مرغ در روغن گل بهم بزنند و بر پشت چشم نهند و از پس سه روز شادنج بکری مغسول می کشند
و اگر حاجت آید ذرور اغبر و اصفر که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست می کشند و آنرا که
ازین علاج حرارتی بیفزاید یا آنچه افزوده باشد ساکن نشود هم شیاف احمر و اخضر علاج می باید
کرد تا پاک شود و طعامها لطیف و سبک و ستوده باید خورد     نوع چهارم صعبتر
از هر سه نوع است و اعراض آن قوی تر و آفت بزرگتر و هرگاه که پلک بازگردانند باطن او خشن باشد و تیره
و خشک باشد و ... آمده باشد **علاج** هم ترتیب علاج دیگر نخست استفراغها باید کرد
و چند کرت ایارج فیقرا دادن پس آن سعوط که یاد کرده آمده است بکار داشتن و غرغره فرمودن و پلک
را خاریدن باستقصا چنانکه اندر نوع سیم یاد کرده آمده است و هر بامداد اندر گرمابه رفتن تا بر
تحلیل یاری دهد و باید دانست که هرگاه که جرب کهن شود هیچ تدبیر بهتر از تراشیدن
با آهن یا نشتر نیست و از آنکه تازه باشد شیاف احمر لین و احمر حاد و اخضر خاریدن آنچه
طبیب بحکم مشاهده صواب بیند کفایت و از پس هر خاریدنی آبزن کردن و الله اعلم بالصواب

## باب دوازدهم

**از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر خارش اندرون پلک و گوشهای چشم و علاج آن**

خداوند این علت را اندرون پلک چشم سرخ باشد و چشم اشک ریزد و گاه باشد که از بسیاری
خارش پلک ریش گردد و سبب آن رطوبتی شوری غلیظ باشد **علاج** پیوسته گرمابه بکار
داشتن و روغن گرم کرده بر سر نهادن و غذاهای سبک خوردن و توتیائی که بآب
غوره و آب سماق پرورده باشند کشیدن سود دارد و برود و غوره که اندر باب نهم ازین جزو
یاد کرده آمدست سخت نیک باشد و همه داروهائی که اشک را سود دارد از بهر آنکه رطوبتها را بر اندازد و ... آرد
و این داروها را طبیبان الادویة الصالحة گویند و چشم را همی باید شست بآبی که عدس و گل اندروی پخته باشند

## باب سیزدهم

**از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سخت شدن پلک چشم و این علت را بتازی جساء الاجفان گویند**

بسیار باشد که پلک چشم سخت شود چنانکه هر وقت که از خواب بیدار شود چشم نتواند گشاد
و پلک را حرکت نتواند کرد تا ساعتی دست نمالد و اگر خواهد که پلک را بازگرداند بدشواری تواند و اندر گوشه

چشم گاه گاه ریش خشک پدید آید و سبب این علت خلطی غلیظ و خشک و طعامهای سرد خوردن
چون عدس و گوشت گاو و ترف و دوغ و آنچه بدین ماند و گاه باشد که این علت
اندر آخر رمد پدید آید بسبب علاج و تدبیر ناصواب علاج نخست غذا موافق باید
فرمود و گرمابه و شراب بکار داشتن و چشم باب گرم شستن و شیاف احمر
لین کشیدن و روغنهاء گرم بر سر نهادن و از بنفشه پخته ضماد ساختن و بر پشت چشم نهادن

چهاردهم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سطبری پلک و سبب و علاج آن

هرگاه که مردم از پس طعام خفتن و شام خوردن عادت دارد و طعامها خورد که از آن ماده سرد
و تر و بخاری غلیظ تولد کند پلک سطبر شود و هرگاه که نگاه کند پندارد که علت جرب است
و چون بازگرداند زاندرون پلک پاک باشد و گاه باشد که پوست پلک از غلیظی سخت باشد علاج
تدبیر لطیف باید کرد و عادت خفتن از پس طعام و شام خوردن بباید گردانید و بر پشت چشم شیاف
مامیثا و زعفران و بر طلی کردن و شیاف احمر لین کشیدن سود دارد و الله اعلم بالصواب

پانزدهم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر کدکه و سبب و علاج آن

کدکه ورمی است صلب که اندر پلک تولد کند و بدان ماند که دملی خواهد بود و ماهیت و عامه را از اگر که
گونیده و اهل تبریز گوشند و سبب آن طعامهاء غلیظ و طعامها شب خوردن باشد علاج نخست
استفراغها باید کرد و تن و دماغ پاک کردن و عادت طعام شب خوردن بگردانیدن و تدبیر غذا
لطیف کنند و کردن و بران موضع موم روغنی بر می نهادن و باب گرم شستن و شیاف
احمر لین کشیدن و آنرا که این علاج کفایت نباشد دیاخیلون بر می نهند و اگر بدین کفایت نشود
بناخن برادیز دارند تا خون تمام برود پس ذرور اصفر بر کنند و باید دانست که هرگاه که اندر
علاج چشم آهن بکار دارند صبر باید کرد تا خون تمام برود والا آماس تولد کند والله اعلم

شانزدهم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر توثه و سبب و علاج آن

توثه گوشتی فزونی است سرخ و نرم و بر شکل او کمه و بعضی باشد که بسیاهی گراید و از اندرون
پلک باشد و گاه باشد که بر پلک برسوین پدید آید و گاه باشد که بر پلک فرودین و گاه باشد که خون
از وی روان شود و گاه باشد که نشود و سبب آن خونی سوخته فاسد باشد علاج نخست فصد باید
کردن و مسهل خوردن و تن پاک کردن از طعامهای بخارناک پرهیز کردن و سفوف کشنیز بکار
داشتن و دماغ بازداشتن پس توثه را بصنارة گرفتن و بناخن برای برداشتن چنانکه بیخ او برداشته
شود و بر موضع جراحت داروی تیز که بیشتر یاد کرده آمده است بر کردن و دو ساعت نگاه داشتن
تا آن موضع سیاه گردد پس داروی از وی پاک کردن و چشم را چند کرت بشیر زنان شستن [illegible]

هفدهم





از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر کمنه و اسباب و علامات و علاج آن

کمنه بادی غلیظ باشد اندر پلک و خداوند این علت هرگاه که از خواب بیدار شود پندارد که اندر چشم
او خاک است تاریک علاج تدبیر لطیف باید کرد و گرمابه بکار داشتن هر بامداد و ناشتا و شیاف
[illegible] کشیدن گر شیاف که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است صفت شیاف [illegible]
کمنه را و سبل را و استرخاء پلک را و باد سبل را سود دارد [illegible] دوازده درسنگ
زنگار [illegible] درسنگ قلقطار سوخته [illegible] درسنگ مس سوخته چهار درسنگ صمغ عربی ده درسنگ
افیون و زعفران از هر یکی یک درسنگ دارو باهمه [illegible] بکوبند و بیزند و بشراب کهن که آب باران [illegible]
بسرشند و شیاف کنند و اندر بعضی نسخها ده درسنگ شبت یمانی و چهار درسنگ اقلیمیا [illegible] آورده اند و بر ظاهر
پلک شیاف خلوقی کر شیاف اسود که اندر علاج [illegible] یاد کرده آید می مالند والله اعلم بالصواب

هجدهم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر ثولول و سبب و علاج آن

ثولول [illegible] گویند و اندر بعضی شهرها فراان ازخ گویند و سبب آن خلطی سودائی [illegible] باشد
علاج تن را از خلط سودا پاک باید کرد و ثولول را ببرد [illegible] سخت [illegible] ممکن گردد
[illegible] کردن [illegible] علاج [illegible] از النقاش بگیرند و بناخن برای بردارند
و اگر خون آمدن گیرد لختی بگذارند تا برود پس آن جراحت را زاک بگیرند تا خون باز ایستد والله اعلم

نوزدهم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شری و سبب و علاج آن

شری معروفست و این علتی است که بر پلک چشم پدید آید و بر همه اندامها افتد و علامت وی آنست که پلک
چشم خارش گیرد و چون بخارد آماس کند و بدان ماند که زنبور یا غیر آن بگزد و سبب آن یا غلبه
خون باشد یا غلبه صفرا یا غلبه هردو باشد علاج نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن بمطبوخ هلیله
و خرما هندی و مانند آن و طعام از غوره و ملک و انار و آنچه مانند آن [illegible] چشم را باب غوره [illegible] و شیاف [illegible] اندر کشیدن [illegible]

بیستم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر [illegible] و سبب و علاج آن

[illegible] معروفست و بر پلک چشم و بر همه اندامها افتد و آن [illegible] کوچک باشد و سوزان و اماسی اندک باشد
و ریش گردد و دهن باز [illegible] شود و سبب آن صفرای سوخته باشد و اگر بر پلک چشم افتد علامت
وی آنست که مژگان ریزیدن گیرد و کناره پلک بدان ماند که می طرقد و لون او سرخ باشد
علاج نخست باستفراغ و تسکین مشغول باید بود پس شیاف مامیثا و زعفران و حضض
و بر طلی می کردن و شیاف احمر لین می کشیدن تا باقی ماده تحلیل کند و شفا یابد والله اعلم بالصواب

بیست و یکم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سعفه و سبب و علاج آن

سعفه معروفست و علامت وی آنست که اندر بن مژگان چون سبوسه پدید آید و باشد که ریش گردد

ورم کند پس درست شود و باشد که مژگان بریزد و باشد که لون او احمر باشد و سبب آن عفونت سودا باشد
و برآمدن بخاران زبر چشم و باشد که لون او سفید باشد و سبب آن عفونت بلغم باشد و برآمدن
بخار بر چشم علاج نخست تن را از خلط عفن پاک باید کرد و پس شیاف احمر حاد کشند و با شیاف
دیده و پوست ساق ارزن سوخته با روغن گل آمیخته طلی کردن و آنکه کهن شده باشد
بمقنع سازند کرسنگ بگارند هم چنانکه جرب را و سرمه روشنایی کشند تن سو داود و امر علم

باب دویم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر انتفاخ پلک یعنی باد میده شدن پلک

اسباب این علت سه نوع است یکی ضعیفی اعضا و تقصیری تو نها از هضم تمام دوم بسیاری خلط بلغمی
و تقصیر و عجز و حرارت غریزی از نضج و هضم آن یا بسبب عجز او از تمامی کار خویش اثر نی
ضعیف و از بلغم بادها تولد کند سیم اماسی گرم باشد از جنس مغولی علاج اگر سبب ضعیفی
اعضا باشد بعلاج اعضا مشغول باید بودن و اگر سبب بسیاری خلط بلغمی باشد تدبیر لطیف
باید کردن و استفراغ بلغم کردن و اطریفل بزرگ بکار داشتن و صبر و سبر (?) کرم حل کرده طلی کردن
و سیر کوه با آب نیم گرم بهم آمیخته می کشتن و اسفنجی با خرقه با آب گرم ترمی کردن و بر چشم می نهادن و آنرا
که سبب مغولی باشد فصد قیفال باید کردن و شیاف مامیثا و صندل با آب کشنیز سوده و طلی کردن

باب سیم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سلعه که بر پلک چشم افتد و علاج آن

سلعه جسمی فزونی است و او را غشایی چون خریطه و از گوشت و پوست جدا است و اندر زیر پوست
فراز باز شود و آنکه نرم و رقیق باشد هم چون عسل باشد از انشهدی گویند و آنکه غلیظ تر باشد
همچون پیه باشد آنرا شحمی گویند و آنکه غلیظ تر و خشک تر باشد آنرا عصابه گویند و آنکه غلیظ تر و
خشک تر باشد همچون گوشتی صلب آنرا لحمی و اسباب این رطوبتها غلیظ و عفن باشد
که از خوردن طعامها غلیظ تولد کند علاج تن را از خلط غلیظ پاک باید کردن پس بدستکاری
علاج کردن و دستکاری این چنان باشد که پوست پلک را بمبضع بشکافند برفق چنانکه مبضع بغشاء سلعه نرسد
و جهد کند تا سلعه را با غشا بیرون کند درست و تمام و اگر بنفیثی بماند بروغن گاو و داروی تیز از ابا
دو شانند تا تمام بیرون آید و بباید دانست که اگر غشا او مجروح شود و رطوبتی از وی بیرون آید علاج دشوار گردد

باب چهارم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر تاکل جراحت و ریش که بر پلک افتد

اما تاکل را و قرحه را سبب دو گونه است یکی آنکه جراحتی رسد و ریش گردد و متآکل شود دوم آنکه اندر پلک
اماسی گرم پدید آید و بسبب تیزی ماده پلک ریش گردد علاج اما جراحت اگر پوست پلک دریده
شده باشد در حال لبهای جراحت را فراهم باید گرفت و بدوختن و نباید گذاشت که غباری در وی
برود و رسد و اگر جراحت چنان افتاده باشد که لختی پوست پلک از میان برده باشد نباید دوخت از
بهر آنکه بیم باشد که پوست کوتاه شود و پلک استر شود طریق علاج آنست که داروها خشک کنند



که گوشت را بطبیعت پوست گرداند چون انزروت و صبر بر می کشند تا بدل آن پوست پوستی دیگر
پدید آید و اگر جراحت کهن گردد و دیر دارد و تا پوست بدید نیاید اندکی مرهم اخضر یعنی مرهم زنگاری
بر باید نهاد و خاصیت این مرهم آنست که اندکی او خشک کند و جراحت را بر و بانرد و بسیاری او
گوشت را بخورد و نیست کند و اگر جراحت چنان افتاده باشد که لختی گوشت پلک بخورده باشد
مرهم اسفیداج بر می باید نهاد تا گوشت بر آرد و پس مرهم از صبر و انزروت و کندر
و زعفران و دم الاخوین سازند و بر نهند تا جراحت را پاک کند و شوخ را و رطوبت را که مانع
باشد از سخت شدن گوشت و درست شدن جراحت نیست کند و نگاه باید داشت تا بر جراحت گوشت
فزونی نروید و آنرا که جراحت صداعی یا عارضی دیگر باشد بفصد و اسهال تن پاک باید کرد و اما قرحه
را و تاکل را نخست بفصد و استفراغ و پاک کردن تن مشغول باید بود و پس قرحه را علاج کردن بداروهای که قرحه

باب پنجم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر استرخاء پلک و علاج آن

استرخاء پلک چنان باشد که عضله که پلک را بر دارد سست گشته باشد و پلک بر آن سبب
فرو آویزد چنان چشم باز کردن دشخوار باشد و گاه باشد که فرود آویزد چنانکه مژگان بر انبر دن
چشم در گرد و سبب آن بسیاری رطوبت باشد علاج تدبیر لطیف باید فرمود و [illegible]
سنبل و خرنوب و عفص و مانند آن و داروها قابض بر پشت پلک طلی کردن چون مامیثا و زعفران
و اقاقیا و ترنجبین راکوبند و بآب مورد تر بسرشند و طلی کنند و اگر این داروها کفایت نباشد شبیر
باید کرد چنانکه اندر علاج موی فزونی یاد کرده آمده است صفت طلی که استرخا و آماس پلک را سود
دارد بگیرند صبر یک درسنگ اقاقیا دو درسنگ مامیثا و افیون از هر یکی چهار دانگ زعفران دو دا
بآب مورد بسرشند و طلی کنند و اگر آماس با حرارت باشد بآب کشنیز طلی کنند والله اعلم بالصواب

باب ششم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر کبودی و سبزی پلک بسبب زخمی که بر وی آید

این کبودی بسبب زخمی پدید آید و گاه باشد که از قوت تب پدید آید علاج اگر جراحتی باشد نخست فصد
باید کردن و اسهال کردن و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلی کردن تا جراحت زایل شود و پس
سنگ مقل بسودن و طلی کردن و سفال نو بهم سودن و سوده آنرا طلی کردن و تخم ترب کوفته بآب
سودن و طلی کردن سود دارد و آب شور گرم یا آب خوش را نمک در افکنند و اسفنج نو در آن تر کنند
و بر پلک نهند و نمک سوده بر بالا پلک کنند یا اندر خرقه بسته بر وی نهند از کبودی زایل شود والله اعلم

باب هفتم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شپش که اندر میان مژگان پدید آید

هرگاه که مردم طعامها بسیار خورد و ریاضت کمتر کند رطوبتی غلیظ ناطبیعی اندر تن او تولد کند و هرگاه
که مردم طعامها طبیعت این رطوبت را بپوست افکند و حرارتی ناطبیعی اندر وی اثر کند عفونت پدید
و استعداد قبول صورت حیوانی جنبش اندر وی پدید آید اندر موها و میان مژگان شپش تولد کند

خاصه اگر این شخص خویشتن را پاک ندارد و اندر گرمابه دیر دیر شود این شپش بسیار گردد
یکی سخت خرد و سپید باشد و اندر بن مژگان پدید آید آنرا بتازی الصئبان گویند و اگر ماده غلیظ
باشد نوعی بزرگتر تولد کند و لون او سرخ گراید یا اغبر باشد آنرا قمل الصئبان القمقام گویند و اگر ماده
غلیظتر باشد و بسیارتر آنرا قرده گویند و بهار آن پدید باشد **علاج** نخست تن را از ماده
پاک باید کرد پس دماغ را بایارج فیقرا و حب الصبر و غرغره و مانند آن پاک کردن و پیوسته بگرمابه
رفتن و تن پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن و مژگانرا بآب دریا و آب گرم و شور و آب
شبت همی شستن و میویزج با عاقرقرحا نیم کوفته کرده اندر آب بپزند و مژگان بدان آب
می شویند و بگیرند شبت یابانی یک جزو و میویزج نیم جزو هر دو را بکوبند و بروغن اندر حل کنند
و بر بن مژگان طلی کنند و قمقام را و توده را بانگشت منقاش پاک کنند پس شبت یابانی و میویزج
از هر یکی یک جزو صبر و بوره ارمنی از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و ببرگ حنظل بسرشند و طلی کنند و گوگرد
زرد سوده اندر روغن زیت حل کرده طلی کنند و سرمه روشنا اندر کشند و بوره و میویزج سوده بعسل بر مژگان طلی کنند

سیزدهم

**از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر ریختن مژگان و سبب و علاج آن**

این علت دو گونه است یکی آنکه اگرچه مژگان همی ریزد پلک بر حال خویش باشد و غلیظ شود دوم
آنکه با ریختن مژگان پلک غلیظ باشد و ریش گردد و سبب این علت یا رطوبتی باشد تیز و گرم
یا رطوبتی تیز که از وی داء الثعلب تولد کند یا خشکی که اندر پلک پدید آید **علاج** نخست نگاه باید کرد
تا سبب چیست و برفع سبب مشغول باید بود پس اگر علت جنس داء الثعلب باشد داروهای تیز طلی
باید کرد و بر کنار پلک بمیل می کشیدن چون روشنائی و باسلیقون و اگر سبب تیزی ماده باشد
داروهای نرم طلی کردن چون شیاف ابیض و امثال آن پس جرادمنی اندر کشیدن و اگر سبب
خشکی باشد سرمه تنها باید کشید و سرگین موش بعسل سرشته طلی کردن غلط بود اگر اندر
پلک باشد تحلیل کند و غلظ زایل شود و اگر سرگین موش و سرگین بز و خاکستر نی هر سه راست
بگیرند و اندر کشند سود دارد و پلک را باریک کند **صفت** سرمه که موی مژگانرا نگاه دارد و نیکو
کند و اگر ریخته باشد بر آرد بگیرند استخوان خرما سوخته ده درسنگ سنبل رومی دو درسنگ
هر دو نرم بسایند و اندر کشند **صفت** سرمه دیگر سرمه اصفهانی قلقطار زاج از هر یکی راست راست
بکوبند و بعسل بسرشند و بسوزانند پس بسایند و اندر کشند **صفت** سرمه دیگر بلیله یک درسنگ
سرمه بریان کرده یک درسنگ از زنه سوخته مغسول و زعفران از هر یکی دانگی و نیم سنبل هندی
سه درسنگ همه را بکوبند و بکار دارند **صفت** سرمه دیگر که مژگانرا نیکو کند و اگر ریخته باشد بر آرد
و چشم کودک طفل و غیر طفل اندر کشند سود دارد بگیرند سرمه دار د بر سوخته از هر یکی نیم درسنگ توتیا
پس زعفران کحل سنبل هندی کندر دار فلفل از هر یکی دانگی و نیم استخوان خرما هفت سه درسنگ همه دارو
استخوان خرما بسوزند اندر سفالی نو و همه داروها را بکوبند نرم و ببیزند و اندکی روغن بلسان بر بن
دارو با مالند و بکار دارند **صفت** سرمه دیگر استخوان خرما سوخته سنبل هندی و حمر الاذن



و کندر همه را راست راست همه بکوبند و بکار دارند **صفت** سرمه دیگر که با قلیمیا بازجو
مژگان بر آرد و دمعه باز دارد و درشتی چشم نگاه دارد بگیرند اقلیمیا زر زرد بکوبند و بعسل
بسرشند و اندر کوزه کنند و طبقی سفالین بر سر کوزه نهند و کنارهای آن بگل بگیرند و طبق را بر
میانگاه سوراخ کنند چند انگشت حوالی دو زنی فرو رود و این کوزه را بر آتش انگشت نهند تا آنگاه
دوایت بسوزد و دود بسوراخ طبق بر آید طبق را از سر کوزه بر کنند و شراب انگوری برین داروها
پاشند مقداری که اندر خورد پس دارو از کوزه بیرون کنند و بسایند ازین یک جزو دارو بگیرند و
زردی سوخته نیم جزو سرمه مغسول یک جزو همه را یکجا بسایند و بکار دارند و در سنه ترکی سوخته بر
کنار پلک مالیدن سود دارد و سنبل تنها و لازورد تنها سود دارد و آنرا که علت با سلاق باشد
شیاف دیده سود دارد و آنرا که خارش و سرخی و سوختن باشد بگیرند اناری درست و همچنان
اندر خمیر بپزند تا پخته شود و بسایند و بر چشم نهند و مگس بر کنده و خشک کرده و فندق سوده و سوخته
با پیه بز سرشته گر با پیه خرس طلی کنند مژگان بر آرد و سیاه کند و سرگین خرگوش سوخته هشت
درسنگ سرگین بز کوهی سه درسنگ نرم بسایند و بچشم اندر کشند مژگان بر آرد و الله اعلم

چهاردهم

**از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سپید شدن مژگان و ریختن موی ابرو**

سبب سپید گشتن مژگان رطوبتی لزج باشد **علاج** نخست تن از رطوبت پاک باید کرد پس بگیرند
برگ لاله دشتی که آنرا بتازی شقایق گویند و با روغن زیت گرم با پیه بزرگ یا پیه خرس بسایند
و طلی کنند و بر مژگان و علاج دن را انگبین خرد بسوزند و با پیه بز کر یا پیه خرس بسایند و طلی کنند مژگانرا
سیاه کند و سرمه روشنائی میل بر مژگان مالیدن سود دارد و رطوبت را تحلیل کند از بهر آنکه موی
ابروی چشم را بر قوت بینائی یاری دهد علاج ریختن آن اندر موضع لایق باشد پس هرگاه
ابرو بریزد انگشت ملازابه بسوزند با روغن زیت گر بروغنی دیگر چرب کنند و بر ابرو بر
مالند سخت و بر ابرو طلی کنند موی بر آرد و الله اعلم بالصواب

جزو سیم

**از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریها که اندر گوشه چشم افتد و آن سه بیماری است یکی غرب دوم غده سیم سیلان و این جزو سه باب است**

اول

**از جزو سیم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر غرب و سبب و علاج آن**

غرب آماسی است کوچک از نوع خراج اندر گوشه چشم میان چشم و بینی هرگاه که این آماس گشاده
و ریش گردد آنرا غرب گویند و هرگاه که انگشت بر وی نهند ریم بیرون آید و درست گشتن او دیر باشد
از بهر آنکه آنجا گوشتی است نرم و تر بدین سبب ناسور گردد و گاه باشد که سوی اندرون در بینی
گشاده و ریم کند و از راه بینی بیرون آید از منفذی که میان چشم و بینی است و گاه باشد که اندر پوست
پلک گشاده و عفونت پلک را تباه کند و هرگاه که انگشت بر پلک جا نهند ریم بیرون آید و بسیار
باشد که استخوان را اندر زیر گوشت تباه کند و بپوساند و نوعی دیگر است از غرب که گشاده و ریش نشود

دیا درد باشد و فشار رگت آن چشم بوسته درد سند باشد علاج گشت رگ قیفال باید کرد و داروی
مسهل باید داد و تن و دماغ پاک کردن پس باشیاف زعفران و مرو صدف سوخته و صبر الجه
حاضر باشد حلّه باید ابتدا طلی میکنند با آب عنب الثعلب و گفته اند خاصیت ماش که او را مجانه در عطف
غرب نهند زایل گردد و اگر این علاج سود نکند و نباشد دارد بای نفاد کنند چون گرسنه گوشت
و با عسل سرشته و کنند و با سرگین کبوتر سرشته و زاج سوده و سکنج بر گرد گرد و اصلا
بر و سرکه سود دارد و آنچه نرم تر است آماس را باز گرداند و باطل کند و آنچه تیزتر است
و گشاید و نگذارد که پوسیده شود و استخوان را تباه کند و اما چون کهنه شود درکنند جوز مغز سرشته
را بگیرند و بکوبند و غرب را افشارند تا ریم بیرون آید و پاک شود پس این جوز مغز را اندران
سوراخ غرب فرو کنند سود دارد و اگر از زنگار ~~سوده و ...~~ خشک سوده و دق
آن سوده فتیله سازند و هر روز فرو نهند در افشک کند و زایل گرداند و اگر برگ سداب بوستانی
با خاکستر بسایند و هر روز فرو نهند هم زایل کند لیکن این دارو ها باشد که با دل بسوزانند چون باری
چند بار بکار دارند با دی حوی کند و نسوزاند بوعلی می گوید این بهترین داروئیست که اندرین علت
بکار دارند صفت داروی که پیش از آنکه سر کند و پس از آن سود دارد حلزون و صبر
و مر هر سه را بهم بسایند و بران موضع نهند خواجه ابو علی سینا اندر قانون می گوید حلزون
او با هر و ان حلزون جانوریست چون کرمی اندر میان تره و گیاه گردد و بر پشت صدفی دارد و هر
وقت که از چیزی بترسد خویشتن اندران صدف اندر کشد و پنهان شود آن صدف را در بعضی شهرها
باخن و بو گویند و حلزون آنست و میان او آن گوشت و آب سداب تر با آب انار ترش اندر
چکانیدن سخت سود دارد و اگر برگ سداب را با آب انار بسایند و فتیله کنند و در فرو نهند
صواب باشد و آب سماق خشک اندر چکانند سود دارد و بهترین آن باشد که هر وقت که فتیله
با داروئی در فرو خواهند نهاد او را افشارند تا هرچه اندروی باشد بیرون آید و شراب انگوری
قابض بشویند و اندروی چکانند پس داروی اندر نهند و لیکن اگر چیزی اندک باشد و از وی
بیرون نتوان آورد دو روز یا سه روز بگذارند تا چیزی گرد آید پس افشارند و بشویند و دارو
اندر نهند و هر گاه که سر غرب بسته شود و ریم بیرون نیاید تا کم فرو را گو شند و با خرماهه تر زنان
گر اشتر و بز بند و دانه که زعفران در افکنند و بر غرب نهند تا نرم شود و گشاده شود و مغز نان گندم
دانه گندم سوده با آب جرجیر سرشته بر نهادن غرب را بگشاید و تدبیر صواب آنست که بمیل
غرب را و بدانند پس پاره پنبه مر داروی آلوده کنند و بر میل بپیچند و در فرو نهند اگر دارو
خشک باشد با تر حدی فرق ... دارو و از پس داروی فرو نهادن چشم را بعصابه
بباید بست و ساعتی ساکن باید نشست صفت شیافی آزموده بگیرند زرنیخ سرخ و زاج و آهک
و نوشادر و ز اریج و شبت یانی را استار است همه بسایند و بول کودکان سرشته و خشک
کنند پس بسایند و خشک بکار دارند و میان فی آنکه چون فلقی سپید باشد اندر میان او و نزدیک
بند گاه خاصه که به بن فی نزدیک تر باشد مرنهادن غرب را پاک کند از رنج گشت این بیان فی ا...



آب انگبین تر کنند پس بر وی نهند پس او را با سفنج که اندر آب انگبین تر کرده باشند بشویند و
باشد که دیگر باره هم این بیان فی خشک بر نهادن چند بار کفایت باشد صفت ذرودی که بر غرب
باطل کنند بگیرند صبر و زاگ و انزروت و پوست کندر سوخته و شیاف ماميثا از هر یکی استار است
همه را بکوبند و بکار دارند تدبیر آنست که زود دیاهمن علاج کنند و منتظر گشتن او نباشند و گوشت
پاک را و استخوان را تباه کنند علاج آنرا شایر که ظاهر باشد او را بمبضع شکافند و پلیدی از وی
پاک کنند و او را بشراب قابض بشویند پس داروها که یاد کرده آمد آنچه لایق حال باشد بکار دارند
و آنچه کهن گشته شده باشد گوشت پوسیده از وی دور کنند و استخوان را بگارند پس مرهم علاج
کنند و آنرا که استخوان تباه شده باشد نشان ~~...~~ آنست که بر میل درشت باشد
و آنچه نرم باشد و میل بر وی بلغزد درست و پاکیزه باشد علاج وی آنست که او را بتراشند تا پاک
شود و پس علاج کنند و آنرا که خواهند که داغ کنند آهنی بر شکل میلی کنند نرم و سر او که بر استخوان
خواهند نهاد مسطح کنند و آنرا گرم کنند تا سرخ شود و بر غرب نهند تا گوشت گرد اگرد او باشد
بر حوشه پس او را بخرقه تر بپوشند و گشت خمیر بر گرده باشند در کو با کتان سر گرده بر چشم
نهند پس داغ کنند چند کرت بدین گونه داغ میکنند تا به جنبد که پوست تباه از استخوان برخاست
پس مرهم اسفیداج علاج کنند و بعضی طبیبان او را بعد پس مقشر و از پوست کوفته پاک کنند
تا خشک شود و بعضی دستکاران این غرب را ببندند و این چنان باشد که آلتی سازند چون درفشی
سطبر سه تیز و غرب را بدان سوراخ کنند و سر درفش چنان دارند که میل فرو سوی کانب منی دار
اما فرو سوی از بهر آن باید تا شکافت اندر منفذ که میان چشم و منی است شود چند اگر اندر منفذ افتد
منفعت سفبن باطل شود و میل کانب منی از بهر آن باید تا آسیب و کار بما المقات چشم نرسد
پس بدین درفش اعتماد کنند بقوت و آنرا بگردانند تا خون از منی و دهان بیرون آید چون دم
که خون از دهان و منی آمد دست باز گیرد و بداند که سفته شد پس درفشی با میل باریک تر بگیرند و
پنبه کهن بر و بخند ز روغن گاو یا مرهم زنگار آلوده کنند و بر فرو نهد و اگر داند باز رسد که فرارگی
تولد کند پنبه نهاز فرو نهند و هر روز پنبه بیرون کنند و نگاه کنند باشد که ریزها از استخوان بر وی
باشد و هر روز پنبه سطبر تر می کنند تا جراحت بسته شود و هر وقت که خواهد که جراحت بسته شود
صبر و کندر بر جراحت می کنند تا خشک شود و بسته شود و زاگ سوخته را الجبته سوده چون غبار خشک کننده است
دویم
باب
از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر غده که اندر گوشه چشم افتد
هرگاه که گوشت گوشه چشم که سوی منی است زیادت شود زیادتی افراط آنرا غده گویند هرگاه که
و این غده فضلها که از چشم برنفض و اشک بپالاید اندر گوشه چشم باز دارد و بران
سبب غرب تولد کند علاج باستفراغ و پاکی تن و دماغ مشغول باید بود پس بداروهای
که اندر علاج ظفره و سبل یاد کرده آید بکار داشتن تا زایل شود والله اعلم بالصواب
باب
سیم

از جزو سیم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سبل و اسباب و علامات و علاج آن

هرگاه که گوشت چشم که سوی بینی است نقصان گیرد و از مقدار طبیعی کمتر شود تریها از پالودن و اوام
کردن باز نتواند داشت سیلاب تولد کند یعنی آب آمدن از چشم تولد کند و اسباب این علت
سه است یکی آنکه طبیب اندر برداشتن ناخنه استقصا کند و لختی از این گوشت با ناخنه بردارد
دوم آنکه داروها که اندر علاج ظفره و سبل و جرب یاد کرده آمده است بکار داشته باشند
این گوشت را بخورد و بکاهد سیم آنکه بر گوشه چشم آبله بر آید و این گوشت را بخورد علاج
از آنکه از این گوشت هیچ نمانده علاج نیست و آنرا که نقصان کرده باشد بدارد داروها که گوشت
رویاند علاج کنند صفت دارویی که گوشت رویاند بگیرند شیاف مامیثا یک درسنگ
زعفران ده دانگ صبر نیم درسنگ شبت یمانی سوخته دانگی کندر دو دانگ همه را بکوبند و بشراب
کهن بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت شیاف را بشراب بسایند و اندر چکانند نافع
بود و اسفنج بشراب تر کنند و نهند پیوسته سود دارد و شبت یمانی اندر شراب پختن و اسفنج را بدان
شراب تر کردن و بر نهادن علاجی قوی است باقی علاج از باب نهم از جزو چهارم باید جست

## جزو چهارم

از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریها که اندر طبقه ملتحمه افتد و این بیماریها دوازده است

رمد طرفه ظفره انتفاخ الحکه الجرب السبل الودقه الدمعه الدبیله
التوثه الحلال الفرد تفرق الاتصال و این جزو سیزده باب است والله اعلم بالصواب

## باب نخستین

از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر انواع رمد و اسباب و علامات و علاج آن

رمد بحقیقت آماس طبقه ملتحمه را گویند لیکن از بهر آنکه این آماس از درد و گرانی و ضربان و خلیدن
خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و مادهٔ رمد یا خون باشد یا صفرا یا سودا یا بلغم
یا مادهٔ مرکب از خون و صفرا یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا یا خون و سودا علامتها اما علامتهای
رمد خونی آنست که چشم گرم و سرخ و گران تر باشد و رمص بسیار کند و علامت رمد صفرایی
آنست که آماس و گرانی کمتر از آماس و گرانی خونی باشد و رطوبت و رمص کمتر آید و درد
و خارش و خلیدن و سوزش و ضربان قوی باشد و علامت رمد سودایی آنست که ... همه
اعراض او ضد اعراض صفرایی باشد و رمص کمتر از صفرایی کند و علامت رمد بلغمی آنست که چشم
گران تر باشد و همه اعراض دیگر ضد اعراض رمد خونی باشد و صفرایی و آنرا که مادهٔ رمد مرکب باشد
علامتها خلطی که غالب تر باشد ظاهرتر بود و آنرا که ماده از خون و بلغم مرکب بود چشم اندر خواب
بر هم گیرد و اگر از صفرا و سودا مرکب باشد چشم بر هم نگیرد و اگر بر هم گیرد کمتر از آن گیرد که از رمد
خونی و صفرایی سه نوع است یکی آنکه اندر چشم آشفتگی پدید آید از سببی بیرونی چون دود و گرد و گرمی
اندر آفتاب و مانند آن و این نوع آنست که چون سبب زایل گردد رمد نیز زود زایل گردد و نوع
دوم صعب تر از نخستین باشد و اسباب آن دو گونه است یکی آنکه هرگاه که سببها بیرونی که یاد کرده آمد



بسیار پوسیده گردد اثر قوی کند و ماده را که اندر میان طبقهای چشم باشد بیاد کنند و بجنباند دوم
بادها از فزونی که از همه تن بر آید و دماغ را پر کند و از دماغ بچشم فرود آید خاصه اگر این طبقه
ضعیف باشد و دماغ در کار او و دیگر طبقات چشم قوی باشد و ماده را بدین طبقه فرستد نوع
سیم صعب تر از نوع دوم باشد و سبب آن بسیاری و تری خلطهای فزونی باشد و آمدن بدین
طبقه از طبقهای چشم و علامت وی آنست که سپیدی چشم بلندتر از سیاهی باشد و باشد که پلک
نیز آماس کند چنانکه پلکها بر هم نتوان نهاد و باشد که پلک بسبب صعبی آماس باز گردد و نوعی
رمد است که سبب آن خشکی محض باشد و علامت وی آنست که چشم پاک کند و اندر خواب چشم بر هم
گیرد و درفتن آسان و بی الم باشد و نوع دیگر آنست از رمد که بنوبت تب رگ دارد و مدت آن
هفت روز باشد و رمد نوبتی نادر باشد و آنرا که بار مرتب باشد خاصه اندر تابستان زود زایل
شود و آنرا که باب رمد صعب شود نشان آفتی بزرگ باشد علاج اما نوع نخستین را یعنی آنرا
که سبب رمد دود و باد و گرد یا فرآن باشد بمنع سبب مشغول باید بود از بهر آنکه چشم عضوی نازک
و حساس است او را از همه داروها صیانت باید کردن و این نوع رمد بمنع سبب زایل گردد و مدت
درازترین او سه روز باشد و نوع دوم و سیم را نخست باستفراغ و پاک کردن تن و دماغ
مشغول باید بود و آنرا که سبب خلط دموی باشد یا مرکب از خون و صفرا یا از خون و سودا یا از خون
و بلغم ابتدا بفصد قیفال باید کردن و باندازهٔ قوت و در خورد عمر و فصل سال خون بیرون کردن
و آن مقدار که اندر یک فصد بیرون خواهد کردن بچند کرت بیرون باید کرد چنانکه معلوم است
از بهر آنکه اندرین رمد غرض از فصد دو کار باشد یکی آنکه لختی خون کم کنند دوم آنکه ماده را جذب
کنند و جذب فصد بدین طریق باشد و اگر حاجت آید که روز دوم و سیم دیگر باره فصد کنند تاخیر نباید
کرد و اگر حاجت آید که از پس فصد استفراغی دیگر کنند بمطبوخ هلیله و مانند آن چون خیارشنبر و ترنجبین
و بنفشه و شکر و نقوع هلیله و خرمای هندی و شیرخشت و از شرابها و طعامهای غلیظ و شور دور دارد و از ...
و از جماع پرهیز باید کرد و جیب گشاده باید داشت و بالین بلند کردن و از میوهها ...
آبی نشاید خورد و لیکن شکر زیان دارد از بهر آنکه اندر معده تری کند و اشک فزاید و بسیار گفتن
اشک چشم را زیان دارد و سر و چشم درپیش داشتن و اندر چیزی تیز نگاه کردن و سخن بسیار
گفتن و بانگ داشتن و قی کردن زیان دارد و معده را از طعام تهی داشتن نباید و ممتلی نشاید
کرد و مسکن او خانهٔ تاریک باید و فرش خانه ازرق یا کبود یا سیاه باید و هر بامداد شربت
شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار ترش و آب تخمها خورد و اگر این شربتها با شراب
خشخاش خورد سر و چشم را خنک کند و بخواباند و طریق تدبیر اینست و تدبیر چشم و داروها
که اندر چشم کشند بدین گونه باید کرد که یاد کرده شود و باید دانست که تدبیر صواب تر اندر علاج این هر دو
نوع آنست که نخست شیافی سازند از دارو که ماده را از چشم باز گرداند و تازی آنرا رادع
گویند و داروی که رطوبتها را کم کند تازی آنرا ناشف گویند و مجفف نیز گویند و داروی که مزاج
چشم را با اعتدال باز آورد تازی آنرا معدل گویند و این سه نوع داروها ترکیب کنند ...

کدار مرو بچشم فرود می آید باز دارد و تا نسف نزیرا کن کند و معدل مزاج چشم را معتدل کند
تا قوت جو باز آید و فضله را که اندروی گرد آید دفع کند و از داروها مرکب که ازدوی
این یافته شود شیافی است که آنرا پزشکان بربوه گفته اند یعنی اندر یک روز چشم را درست
کند و لغت شرابی بربو باکوبند و ترکیب این شیاف از دو گونه سازند یکی آنکه اندر وی
داروها معتدل باشد که تحلیل کند باعتدال و طریق نگاه داشتن وی آنست که آنرا که اندر وی
داروها قابض باشد بیشتر سپیده خایه مرغ با شیر زنان سایند یا بطبیخ حلبه و رقیق تر نگاه دارند
و آنرا که با قابض دارد بها منضج و محلل نیز باشد غلیظ تر نگاه دارند صفت شیاف بربوها
که ماده اندر چشم باز دارد و درد بنشاند ساکن کند و مزاج چشم را باعتدال باز آرد
و اندر یک روز چشم را درست کند بگیرند شیاف مامیثا و انزروت از هر یکی هشت درسنگ
زعفران ده درسنگ کثیرا یک درسنگ افیون نیم درسنگ همه را بکوبند و بآب باران بسرشند
و بسپیده خایه حل کنند و نگاه دارند نسخه دیگر بگیرند مکل زرد یازده درسنگ زعفران هشت درسنگ
افیون و سنبل هندی از هر یکی دو درسنگ صمغ عربی هفت درسنگ بآب باران بسرشند نسخه دیگر
سرمه اصفهانی مغسول و اقلیمیا زر از هر یکی هشت درسنگ مس سوخته مغسول چهار درسنگ
صبر دو درسنگ مر و اقاقیا از هر یکی دوازده درسنگ افیون یک درسنگ همه را بکوبند
و بسایند نرم و بسپیده خایه مرغ بسرشند و نگاه دارند و بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند
و نگاه دارند و شیافهای دیگر است که بنوع ثالث مخصوص تر است یکی از وی ابیض است
که نخست آن نگاه باید داشت و چون اماس کمتر شود وردی اصفر نگاه داشتن صفت شیاف
ابیض اقلیمیا اسرب و اسفیداج از هر یکی ده درسنگ گل سپید تازه شست درسنگ کتیرا نشاسته
سی درسنگ افیون ده درسنگ کثیرا هشت درسنگ صمغ عربی حنبل درسنگ بآب باران
بسرشند صفت وردی اصفر سنبل هندی گل سرخ صبر از هر یکی هشت درسنگ تخم
یک درسنگ بذر البنج و زعفران از هر یکی چهار درسنگ نیم عصاره مامیثا شست درسنگ
انزروت شست درسنگ افیون دو درسنگ کثیرا و نشاسته از هر یکی ده درسنگ
آنرا که در ابتدا درد صعب بوده باشد این شیاف و آنرا که سهل تر بوده باشد ده بار باید بار
پیش باید کشید و بعد از آن چشم بطبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک و طبیخ بابونه می باید شست و اسفنجی
بدان تر کرده و گرم کرده بر پشت چشم می باید نهاد صفت ضمادی که اندر آخر رمد صعب نگاه باید
داشت بگیرند اکلیل الملک هشت درسنگ زعفران چهار درسنگ گشنیز تر ده درسنگ
زرده خایه مرغ سه عدد نان سپید که اندر می لخته آغشته باشند ده درسنگ همه را بکوبند و چون
مرهم کنند و نگاه دارند و آنرا که هنوز دردی مانده باشد اندکی پوست خشخاش با این ضماد
باید زد و اما طلیهایی که نخست نگاه دارند تا ماده را از چشم باز دارد از صمغ عربی و صبر و
زعفران و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلی کردن و آنرا که ماده سخت گرم
باشد از عصاره خرفه و عصاره آبی و بیخ جو و اسغول و آب حب الثعلب و سپیده خایه



باید ساخت و آنرا که ماده سخت سرد باشد طلی از صبر و سنبل و زعفران و انزروت و امثال باید ساخت
و تریاق بزرگ سخت نافع باشد و همیشه چشم را از رمص پاک می باید کرد خاصه اگر رمص خشک باشد
و ماده ها خرد باشد و ریزه آن بچشم اندر شود و کلید و طریق پاک کردن آن چنان باشد که پنبه نرم بر میل
باریک پیچند و بدان پنبه ریزه رمص را بر می دارند و باید دانست که رمص خشک نشان طالی دو بر
کمتر باشد و ماده ها از رگ ستبر از بادها خرد باشد و طریقی دیگر صواب اندر علاج همه انواع رمد گرم
آنست که سپیده خایه مرغ اندر چکانند از بهر آنکه درد را بنشاند و تیزی ماده ای قوتی زداید و آب
لعاب دانه آبی و شیر زنان و صمغ عربی هم رادع است و هم درد بنشاند و شیاف ابیض بشیر زنان
سوده اندر انند از بهر سود دارد صفت شیاف ابیض اسفیداج ارزیز هشت درسنگ صمغ
عربی چهار درسنگ و اندر بعضی نسخها پنج درسنگ افیون و کثیرا از هر یکی یک درسنگ همه را
بسپیده خایه مرغ بسرشند چنانکه رسم است صفت ذرودی که از پس شیاف ابیض نگاه دارند
بگیرند پوست خایه مرغ و آنرا بآب و نمک درست بشویند و پوستهای باریک از وی دور کنند
پس بآب خوش بشویند تا شوری از وی بستانند و بگذارند اندر کنند و بانه تا اگر پوستی اندر وی
مانده باشد جدا شود و پس اندر سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و نگاه دارند و از
تدبیرهایی که ماده را بدان از چشم باز دارند تدبیر صواب آنست که پس از آنکه استفراغها کرده
باشند پیوسته چند ذره توتیا پرورده بر گوشه چشم که از سوی بینی است نهاده دارند صفت پروردن
توتیا بگیرند توتیا کرمانی سنگ و بکوبند و بیزند و اندر بادن بآب خوش می مالند و بسایند
مدت ده روز هر روزی آنرا بشویند و تصویل کنند و آب تازه کنند و می سایند پس از ده روز
خشک کنند و نگاه دارند و باید که معلوم باشد که این توتیا پیش از استفراغ نگاه داشتن نخست
زیان دارد و اندر مدت تزاید رمد هیچ ذرودی که اندروی انزروت باشد نگاه داشتن نشاید
و جهد باید کرد تا رمد زده اندر رمد بروز هیچ نخسبد تا بشب اندر خواب شود و ماده رمد اندر خواب پخته گردد
و آنرا که شب خواب نباشد درد و رنج زیادت باید از بهر آنکه بروز بسبب گرمی هوا روز بخارها
دماغ از تن او بتحلیل خرج شود و بسبب خنکی هوا شب مسام بسته شود و بخار تحلیل نکند و اندر تن
بماند و بر چشم بر آید و تدبیر خایه بدین سبب استفراغ بهاد سرد و تر چون بنفشه و نیلوفر و گلاب
و شمامها که از لفاح و افیون و مانند آن سازند می باید بویانید تا بشب خواب آید و آنرا که پس از پاکی
تن ماده رمد از فرود آمدن بچشم باز بایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه و نیلوفر و کشنیز و گل
بر چشم نهادن و طلیها که بیشتر یاد کرده آمده است بر پیشانی و صدغها مالیدن و چشم را آب برگ شستن
سخت زیان دارد از بهر آنکه ماده خام باشد و دیر تحلیل پذیرد و هر گاه که ماده از فرود آمدن باز
ایستد چیزها قابض و محلل نگاه باید داشت چون شیاف ابیض که اندروی انزروت باشد
صفت آن بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درسنگ انزروت پرورده بشیر خر و کثیرا و افیون از
هر یکی یک درسنگ صمغ عربی چهار درسنگ بآب باران بسرشند و شیاف کنند و بوقت
حاجت بآب خوش بسایند و اندر کشند و از پس آن همه کارها که اندر علاج درد یاد کرده آمده است

بکار باید داشت و بهترین طریقی اندر بکار داشتن ذرور آنست که ذرور دهد و تو نه چشم امر
کند و آنرا که از استفراغ و تدبیر صادق و تدبیرها صواب درد و رنج بر حال خویش و گرانی
بسیلان هم بر حال خویش باشد نشان آن باشد که ماده اندر طبقها چشم گرفته است توتیا و
اسفیداج و نشاسته کشیدن و طلی کردن رطوبتها بدر انشف کند و آنرا که اماس ماده
باشد اقاقیا و مر و زعفران و سوخته و صبر طلی کردن تا ماده را باز دارد و باقی اماس
تحلیل کند و هرگاه که سیلان رطوبتها و رمص خشک و بهم گرفتن پلک زایل شود نشان آن باشد
که ماده پخته شد و رمد اندر انحطاط افتاد شیاف ابیض کشیدن و گرمابه سود دارد و داروی
مدت اغبرین بکار دارند و رمد زایل شود با ترجاد حاجت آید و پس از همه سرمه اغبر که اندر
بابهای گذشته یاد کرده آمد می باید کشید و آنرا که با این همه تدبیرها مدت دراز گردد و تمام زایل نشود
بباید دانست که پلک چشم او جرب دارد و علاج جرب باید کرد و آنرا که ماده رمد غلیظ باشد از
باد و غلیظ بود علامتها که اندر اول باب یاد کرده آمد ظاهر باشد **علاج** وی آنست که نخست استفراغ
بلغم کنند و تدبیر لطیف فرمایند و نخست اندر چشم شیاف معتدل می کشند و بآب نیم گرم همی شویند و
هرگاه که مدت دراز گردد رمد بگذرد شیاف احمر لین کشیدن و از پس او ملی و داغ شدن
سود دارد و بکار داشتن داروها محرب اندرین ایام صواب صحت نزدیک است گرمابه و شراب صرف
سپید و تریاق فاروق خوردن و طلی کردن سود دارد و رمدها ذیک را گاورس گرده برنهاد
و گرمابه بکار داشتن سود دارد و آنرا که ماده رمد خلط سودا باشد علامت وی آنست که چشم
با گرانی و بعده باشد و بس سرخ نباشد پلکها گران گردد و رمص اندک کند و رخساره و حوالی چشم بسیار
خارد و گیلانیان این نوع رمد را رمد خشک خوانند **علاج** وی آنست که نخست تن و دماغ از ماده
سودا پاک کنند و گرمابه بکار دارند و سرها که لختی سوزانند و آب از چشم بروانند می شستند و
گیلانیان این سرها را الاوله المصابه گویند بعضی دارو ها بکنند و فصد اندرین علاج مکروه است
و آنرا که ماده مرکب باشد علاج دشخوار تر است و صواب تر آن باشد که باستفراغها و پاکی
تن و دماغ مشغول باشد و خلطی که غالب باشد تن را از آن پاک کنند و باید دانست که طبع نرم
داشتن و استفراغ کردن اصلی بزرگست اندر علاج رمدها بقراط از بهر این گفت اذا کان
بانسان رمد واعتراه ذرب فانه به محمود می گوید هرکه را رمد باشد و طبع او گشاده شود ستوده
باشد این از بهر آن گفت که اسهال ماده را از بالا فرو آرد و دیگر سبب او آنست که چون نشسته
طبع نرم دارند و باندازه قوت استفراغی میکنند و قوت نگاه تبه از آن را نگه دارند بسیار باشد که رمد بی
ترکیب استفراغ مجرد زایل شود و باید دانست که اندر زمستان و مزاج سرد و شهرها سرد
رمد صعب تر بود در آن هنگام سخت تر باشد علاج بیمار باید که مول تشوید و طریق صواب را ملازم باشند
از بهر آنکه بر طبقها چشم را متکاثف کند و در آن سبب ماده تحلیل نپذیرد و نوعی رمد است که آنرا
ماشرا گویند و بحقیقت رمد نیست و گیلانیان آنرا رمد نگویند ماشری گویند و فرق میان هر دو آنست
که رمد غلبه دیاد و معه باشد و ماشری از دمعه و غلیدن خالی باشد و باستفراغ زایل شود و باید



رمدهاست که بطلی ساکن شود و هم بطلی زایل شود و **صفت** طلی که اماس را ودرد را و حرارت را
بنشاند بگیرند عدس مقشر و صندل سرخ و گل سرخ و اندکی کافور را بآب کشنیز تر و طلی کنند
**صفت** طلی دیگر بگیرند حضض و شیاف مامیثا و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و طین ارمنی
و صندل سرخ از هر یکی راست راست همه را بسایند و بآب عنب الثعلب طلی کنند **طلی دیگر** که اماس
گرم را و پریشانیت قوی را سود دارد بگیرند گل سرخ خشک و پوست انار ترش و عدس مقشر هر سه را
اندر آب بپزند و بکوبند و بروغن چرب کنند و ضماد کنند **صفت** ضماد که درد چشم خلنده را تسکین دهد و
رطوبتها گرم را باز دارد بگیرند خرگشته و اندر آب بپزند و برگ نیلوفر و بنفشه با وی بکوبند و بروغن گل چرب
کنند و ضماد کنند و بسیار بود که از سرما و برف رمد تولد کند علاج وی آنست که بپزند و سر بخار آن دارند
و گرمابه بکار دارند و بسیار باشد که سر پوشند کاز البسه سردی رحم رمد صعب تولد کند علاج وی آنست که
خوابسانند از شبت و بابونه و حلبه و روغن ناردین و روغن نرگس و روغن سوسن مالیدن
و روغنها گرم بکار داشتن جالینوس میگوید اندر علاج رمد هیچ نافع تر از آن نیست که مجمره بریان نهند
پس از آن که استفراغها کرده باشد و تن پاک کرده هم جالینوس میگوید شراب رمدهای خشک مزمن را
سود دارد و رمد خشک رمدی را گویند که چشم خشک و سرخ باشد و شراب از پس فصد باید داد هم جالینوس
میگوید هرکرا ماده از دماغ بازی چشم فرود آید اگر تن ممتلی نباشد گرمابه بکار داشتن سود دارد و آنرا
اگر تن ممتلی باشد شراب و گرمابه خطری بزرگ باشد و رنج زیادت کند والله اعلم

---

**از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر طرفه و سبب و علامت و علاج آن**

طرفه نقطه سرخ باشد یا کبود و گاه سپیده چشم افتد و اسباب آن دوست یکی آنکه بعضی رگها که اندر طبقه ملتحمه است
بگسلد بسبب زخمی و آفتی و آسیبی که از بیرون بر چشم آید و چون ظاهر شود دوم آنکه بی زخمی و آسیبی
در چشم رسد بسبب گرمی و تیزی خون اندر طبقه ملتحمه خرابی تولد کند و آن خراج سر کند پس اگر نبوت
قی کردن پدید آید آنرا که هم آن باشد که بسبب زخمی آماسی تولد کند یا تولد کرده باشد نخست
رگ قیفال زنند و اندر چشم شیر زنان اندر چکانند و اگر آماس بزرگ و چشم سرخ باشد سپیده خایه
مرغ اندر چکانند آنکه رقیق تر باشد و ضماد ملار را دیع برنهند و آنرا که آماس نباشد حسب شیر زنان
اندر چکانند از پستان و خون کبوتر بچه که از بن پرها وی بود باشد اندر زیر جناح کبوتر بچه و خون مرغی که
اندر اتباعی سعین گویند گاهی خونی محمود و گاهی با کحل و گاهی با زعفران که اندر کحل سبز یابند چکانیدن
سود کند باشد و اگر بدین علاج تحلیل نپذیرد کندر سوده با شیر زنان آمیخته اندر چکانند
و اگر این نیز کفایت نباشد آب نانخواه و آب نمک اندر آن اندر چکانند و سعتر و زوفا در
خشک اندر آب بپزند و اسفنجی بدان آب تر کنند و بر چشم می نهند اگر بدین نیز زایل نشود آب
برگ اندر چکانند و پوست زرد و مویز و اندکی سرگین کبوتر بر چشم همی مالند و آنرا که سبب
زخمی طبقه ملتحمه دریده باشد زره و نمک نمایند و آب آن اندر چکانند و زنجبیل سرخ بسایند
و اندر آب افکنند و سوزانند و آن آب را گرم کنند و صافی کنند قطره قطره از آن آب

نیم گرم کرده اندر چکانند طرفه را زایل کند و گند و سرگین گاو دود کنند و چشم بدود آن دارند طرفه
زایل شود صفت شیافی که طرفه را زایل کند بگیرند شادنج مغسول سه درمسنگ مس سوخته دو درمسنگ
بسد و مروارید ناسفته از هر یک یک درم و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درمسنگ نیم و فلفل چهار درمسنگ
و نیم اسفیداج ارزیز یک درمسنگ زرنیخ سرخ و دم الاخوین و زعفران [illegible] از هر یکی نیم درمسنگ
همه کوبند نرم و بیزند و بچون جوزه مرغ خایگی [illegible] سرشته و شیاف کنند و بشیر زنان بسایند و اندر چکانند
و اگر طرفه سبب [illegible] خراجی باشد بشیاف ابیض و شیاف امار علاج کنند صفت شیافی که
طرفه را و درد چشم را که از گرمی باشد زایل کند بگیرند اقلیمیا و مس سوخته از هر یکی دو درمسنگ دم الاخوین
و بسد و مروارید از هر یکی چهار درمسنگ کثیرا و مرو و زعفران و نشاسته و زرد چوبه و اقاقیا از هر یکی دو دانگ
زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یکی نیم درمسنگ شیاف کنند چنانکه رسمست شیافی دیگر که طرفه را زایل کند
بگیرند زرنیخ سرخ و کندر و مرو و زعفران از هر یکی راست [illegible] بکوبند و بیزند و شیاف کنند و بآب
گشنیز تر بسایند و اندر چکانند و سرکه و گلاب آنچه [illegible] جوشانیدن و چشم بخار آن داشتن
و مویز منقا دانه بیرون کردن و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک سپید و سرکه ضماد کردن طرفه را زایل کند
و شیاف [illegible] کشیدن سود دارد و اکلیل الملک و دم الاخوین و بیخ سوسن و زعفران و عدس
مقشر با روغن گل و زرده خایه مرغ ضماد کردن سود دارد والله اعلم بالصواب

سیم

باب سیم از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر علاج چیزی که در چشم افتد [illegible] و سبب و علامت و علاج آن

شیر زنان و آب خوش اندر چکانیدن اثر دود و گرد را از چشم زایل کند و اگر ریگ یا گیاه پاره اندر
انبار باشد و ظاهر شود پلک را برگردانند تا ظاهر شود و به میل بردارند یا خرقه کتان نرم را بر انگشت
پیچند و بدان بردارند [illegible] تا زایل شود و اگر چیزی درشت چون پاره از سر خوشه گندم و جو
اندر پلک یا اندر سپیده چشم گرفته باشد [illegible] آن را [illegible] بردارند و بر اثر آن شیر زنان با
سپیده خایه مرغ اندر چکانند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

چهارم

باب چهارم از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر ظفره و اسباب و علامات و علاج آن

ظفره بلفظ تازی [illegible] بپارسی او را ناخنه است و این ناخنه افزونی است غلیظ و گرم دار و عصبانی
و هم چون ناخن است و از گوشه چشم روید و بیشتری از آن گوشه روید که از سوی بینی است و بر طبقه
ملتحمه گسترده شود و باشد که گاه گاه سیاهی چشم را بپوشد و باشد که بر سیاهی [illegible] و دیده را
بپوشد و بینایی باز دارد و باشد که از هر دو گوشه چشم روید و بیشتر آرد و [illegible]
چشم را از حرکات خویش باز دارد و آنچه سپید و رقیق باشد علاج آن سهل تر باشد و آنچه
صلب و سرخ باشد علاج آن دشوارتر باشد علاج اما آنکه نو پدید آمده باشد و سپید و رقیق
باشد داروهای زداینده چون مس سوخته و قلقدیس و نوشادر [illegible] اندر [illegible]
روشنایی و شیاف اخضر و شیاف [illegible] و باسلیقون [illegible] زایل کند لکن این چاره



و این شیافها زداینده از داروهای معفن خالی نباشد از بهر آنکه داروی زداینده و معفن طبقات را
چشم را بسوزاند [illegible] و جالینوس میگوید که بیخ سوسن ناخنه ضعیف را زایل کند [illegible]
از جمله داروهای [illegible] است و [illegible] اندر آب گرم کنند پس [illegible]
[illegible] زهره [illegible] داروی نافعست و آنچه غلیظ و صلب و درگاهی باشد
علاج آن دستکاری باید کرد و طریق وی آنست که [illegible]
پاک کنند و هر گاه که دستکاری خواهند کرد [illegible] ناخنه را از روی طبقه ملتحمه جدا کنند و این جدا کردن
[illegible] باید کرد [illegible] ملتحمه را [illegible]
[illegible] ناخنه را [illegible]
[illegible]
آنست که ناخنه سپید است و صلب و گوشت سرخ است و نرم و اگر ناخنه بر ملتحمه رسته باشد [illegible]
[illegible] از ملتحمه جدا کنند و اگر ممکن نشود [illegible] ناخنه [illegible]
[illegible] جدا کنند و [illegible] جدا کنند و اگر [illegible] ناخنه
بر ملتحمه رسته باشد [illegible] دیگر اندر [illegible] ناخنه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] آلت کشط کنند [illegible] ناخنه را [illegible]
[illegible] آن اندر چکانند [illegible] زرده خایه مرغ بروغن
گل [illegible] چشم [illegible] تا [illegible] بر ملتحمه [illegible]
و دیگر روز [illegible] اندر چکانند و از پس [illegible] باسلیقون و [illegible]
و غیر آن [illegible] ناخنه را از ملتحمه کشط نتوان کرد صواب
آن باشد که [illegible] کشط نتوان کرد [illegible] باسلیقون و غیر آن علاج کنند
[illegible] بباید دانست که طبقه ملتحمه صلب است
هم [illegible] اندر ملتحمه [illegible]
و آن علت [illegible] صفت [illegible] که سبل را و ظفره را و جرب را و دمعه را [illegible]
چشم را سود دارد و سپیده [illegible] بگیرند شادنج مغسول و مس سوخته و اقلیمیا و سیم و نمک هندی
[illegible] از هر یکی چهار درمسنگ بلیله سپید و بلیله سیاه و کفک دریا از
هر یکی [illegible] درمسنگ صبر اسقوطری و سنبل هندی از هر یکی چهار درمسنگ زنجبیل و آمله
از هر یکی دو درمسنگ زعفران و نوشادر از هر یکی یک درمسنگ نیم همه را بکوبند و بیزند و بکار دارند
[illegible] صفت باسلیقون که ظفره را و ضعیفی چشم را و ابشار را [illegible]
آب را و خارش را و آماس پلک را سود دارد بگیرند زنجبیل و ماميران و بلبل دار و بلیل از هر یکی
دو درمسنگ نمک هندی [illegible] از هر یکی دو درمسنگ شادنج عدسی مغسول [illegible]
[illegible] هندی [illegible] کحل اصفهانی [illegible] اقلیمیا سیم اقلیمیا از هر یکی

هج درسنگ شادنج هندی سه درسنگ عدد داروها پنج و کیت صفت شیاف قیصر شادنج مغسول
دوازده درسنگ صمغ اعرابی و مس سوخته از هر یکی شش درسنگ قلقطار سوخته و زنگار از هر یکی دو درسنگ
همه را بکوبند و به آب انگوری کمن کرباب ... بیاب تر بسرشند و شیاف کنند عدد داروها پنج است صفت
شیاف زنگار ظفره را و سبل را و جرب را سود دارد بگیرند زنگار یک درسنگ هلیله زرد نیم درسنگ
توبال مس سوخته چهار درسنگ مرصافی نیم درسنگ زعفران دانگی ... یک درسنگ صمغ عربی یک درسنگ
کتیرا یک درسنگ اسفیداج ارزیز یک درسنگ داربلبل دو دانگ عدد داروها ده است صفت
داروی سرشته ظفره را و تاریکی چشم را و سپیده را سود دارد بگیرند سنگ مقناطیس زنگار روس انتق از
هر یکی چهار درسنگ زعفران دو درسنگ انگبین مصفی چند همه وزن همه داروها بسرشند خیاکو گشت
صفت داروی دیگر بگیرند فلفل یک درسنگ نوشادر نیم درسنگ صمغ نیم درم مشک ... بکوبند
و به آب کمن بسرشند و شیاف کنند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب پنجم

## از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر انتفاخ ملتحمه و اسباب و علاج آن

انتفاخ ملتحمه لفظی تازیست پارسی او بر دمیده شدن و آماسیدن است و این علت چهار گونه است
یکی آنکه ماده او بادی باشد و علامت وی آنست که ناگاه پدید آید و هیچ گرانی نکند و سخت اندک بود
و سرخی است سوزش ... پدید آید چنانکه مثل باشد بگزد و لون او همچون آماس بلغمی باشد و بیشتری اندر
فصل زمستان افتد و پیران را افتد و گونه دوم آنکه ماده او فضله بلغمی باشد و بیشتری اندر فصل
زمستان علامت وی آنست که چشم گرانی کند و اگر انگشت بر نهند فرو رود بنشیند و اثر انگشت بماند
و گونه سیم آنکه ماده فضله آب تنک باشد و علامت وی آنست که اگر انگشت بر نهند زود فرو نشیند
و زود بجای باز آید و درد و ضربان نباشد و لون خویش و گونه چهارم از جنس سرطان باشد
و ماده او فضله باشد غلیظ و سوداوی و علامت وی آنست که آماس صلب ولی درد باشد
و رنگ او تیره باشد و این علت هم اندر طبقه ملتحمه افتد و هم اندر پلک افتد و گاه باشد که بلندی
تا بازوی برآید و تا بر رخساره فرود آید اما آنچه اندر طبقه ملتحمه افتد بعضی با دمعه و بعضی بی دمعه
و آنچه در پلک افتد بی دمعه افتد علاج اما گونه نخستین را که ماده او بادیست از اول که پدید
آید هیچ علاج نباید کرد از بهر آنکه زود بتحلیل پذیرد و اگر روز دوم و سیوم ... فایده باشد
... لطیف باید کردن و آب گرم ... و گونه دوم و سیم را علاج هم چون علاج آماس
باشد سخت استفراغ کردن و ضمادهای محلل و منضج ... محلل که اندر علاج ... یاد کرده آمده است
و بکار داشتن لکن داروهای رادع و قابض بکار نباید داشت و شیاف احمر لین و ...
هر دو نوع سود دارد صفت ضمادی محلل بگیرند بابونه بنفشه نیلوفر و اندر آب بپزند و چشم
بدان آب می شویند و اسفنج که بدان آب تر می کنند و بر چشم می نهند و آنچه حاجت باشد
با کلیل الملک با این داروها یار کنند و صبر حل کرده بر پشت چشم طلی کردن و آب او اندر چشم
کشیدن ماده را از چشم باز دارد و چشم را پاک کند و گونه چهارم را علاج هم چون علاج ...



سوداوی باشد و ضمادها مسکن و محلل بکار داشتن چنانکه اندر علاج سرطان و آماسهای سوداوی یاد کرده آید صفت
شیاف خلوقی که بادها را ببرد اکنده و نفخ زایل کند بگیرند مس سوخته سه درسنگ اقاقیا دو درسنگ کثیرا و صمغ
و زعفران و سنبل الطیب از هر یکی یک درسنگ همه را بکوبند و به آب باران بسرشند و شیاف کنند
عدد داروها شش است صفت شیاف اسود باد را که اندر پلک و طبقه ملتحمه باشد زایل کند
چشم اندر کشند و از بیرون طلی کنند بگیرند مس سوخته یک درسنگ نیم زعفران نیم درسنگ مروارید سنبل
از هر یکی یک درسنگ افیون یک درسنگ و نیم اقاقیا پنج درسنگ شیاف مامیثا نیم درسنگ همه را بکوبند
و به آب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها هفت است صفت شیافی که از بیرون طلی کنند
بگیرند مس سوخته دو درسنگ و نیم زعفران نیم درسنگ مروارید ... سنبل ... از هر یکی یک درسنگ افیون
دو درسنگ اقاقیا سی درسنگ جمله داروها هشت است شیاف کنند والله اعلم بالصواب

باب ششم

## از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر چلیدن ملتحمه و این علت را بتازی حساء الملتحمه گویند

بسیار باشد که طبقه ملتحمه سخت شود و چشم بدان سبب اندر چشم خانه نتوان گردانیدن و حرکتهای ... ممکن
و طبقه ملتحمه ... و سرخ و خشک و بادرد باشد و چون از خواب بیدار شود چشم دشوار تواند گشاد
و گاه باشد که اندر گوشه چشم اندکی و مص خشک گرد آمده باشد و سبب این علت خلطی خشک و غلیظ
باشد علاج بخت طبع را نرم باید کرد و پیوسته اندر گرمابه رفتن و سر بخار آب گرم داشتن و اسفنج
به آب گرم تر کردن و بر چشم می نهادن و آب گرم اندر چشم همی چکانیدن و هر شب سپیده و زرده خایه مرغ
با روغن گل کرده بر پشت چشم نهادن و از طعامهای سرد پرهیز باید کرد و روغن شیر تازه بر سر ...
داروها که اشک آرد اندر کشیدن چون زرد ... ماسلیقون و شیاف احمر لین و احمر حاد ...
روشنایی والله اعلم

باب هفتم

## از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر خاریدن طبقه ملتحمه و اسباب و علاج آن

سبب خاریدن چشم فضله ای باشد شور بطبع بوره و اشک سخت شور باشد و لون پلک و لون طبقه
ملتحمه سرخی گراید و بسیار باشد که از صعبی خارش پلک ریش گردد طبع نرم باید داشت و هر ماه داد
اندر گرمابه رفتن و طعامها نرم خوردن و از طعامها شور و تیز پرهیز کردن و داروها که اشک آرد کشیدن

باب هشتم

## از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سبل و سبب و علاج آن

سبل علتی است که رگهای چشم سرخ و ممتلی گردد از خون غلیظ و اندر چشم خارش پدید آید و این علت
دو گونه است یکی آنکه رگهای ... طبقه ملتحمه سرخ شود و ممتلی گردد و بر ظاهر طبقه قرنیه غشاوه چون ابری
سرخ فام پدید آید و اندر چشم و میان دو ابرو سوزش پدید آید از اندرون و عطسه متواتر شود
و آفتاب نتواند دید و اشک روان باشد و اندر ... چشم ضربان کند نوع دوم ... باشد
که رگهای ملتحمه سرخ و ممتلی ... و بر ظاهر طبقه قرنیه غشاوه ای هم چون دردی پدید آید
و هر دو رخساره سرخ شود و اندر ابروها حرارتی و المی پیوسته باشد و خداوند علت از آفتاب

نوانه دیده و نه چراغ و هرگاه که پلک نوسون سوی خویش کشند چنان نماید که رگهای سبل ازو در ملتحمه می‌شود
و سبب این علت امتلاء دماغ باشد و بزرگی رگهای چشم و بسیار باشد که سبب سبل افراط کردن باشد اندر علاج
رمد گرم بطلیها و ضمادها و تدبیر ها سردی فزاینده تا ماده بدان سبب غلیظ و تحلیل نتواند پذیرفت
علاج اما از جهت گونهٔ نخستین ابتدا از رگ قیفال گشادن و استفراغ کردن بایارج فیقرا و مانند آن
و عطسه آوردن پس تدبیر قوت دماغ کردن ببوی عنبر و لادن و غیر آن و از طعامها که بخار بر دماغ دهد پرهیز
باید کرد چون باقلی و عدس و سیر و پیاز و گندنا و از طعامهای سرد و غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و از خرما
و شیر و هر چه از وی سازند و شیرینی زیان دارد و از گرد و دود و غبار حذر باید کردن و بالین بلند باید داشت
و جیب تنگ نباید بست و بسیار گفتن و ملک داشتن و فروغ آتش نگریستن زیان دارد صفت داروئی
که باد سبل را و سدهٔ بینی را زائل کند بگیرند کندس یک درم سنگ مرصافی دو دانگ حضض یکی دانگ نیم
صبر چهار دانگ همه را بکوبند و بآب مرزنگوش بسرشند و حبها کنند هم چند عدس هر روز [illegible] بامداد
یک حب بشیر زنان و روغن بنفشه حل کنند و در بینی اندر چکانند صفت داروئی دیگر بگیرند کندس
قصب الذریره گل سرخ از هر یک را اشارا [illegible] را بکوبند و مقدار نیم دانگ [illegible] اندر دمند
و مرزنگوش می بویند و پس از آن سرمها و شیافها و باسلیقون می باید کشید و آنرا که باد سبل بود دارد
شیاف اسود باید کشید صفت شیاف اسود نسخهٔ [illegible] بگیرند اقاقیا صندل صمغ عربی از هر یکی [illegible] درم
مس سوخته چهار دانگ مر و افیون از هر یکی یک دانگ بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند
و رگ پیشانی و رگ گوشهٔ چشم زدن سخت سود دارد [illegible] رگ قیفال [illegible] زدن و تن
پاک کردن و ایارج فیقرا و حب قوقایا بکار داشتن و غرغره و عطسه پس از استفراغ نافع باشد
و اندر چشم داروهای تیز که خون را رقیق کند و رگها را پاک کند می کشیدن چون شیاف احمر و باسلیقون
و غیر آن و داروها چنان باید کشید که نخست پلک باز گردانند و باطن پلک را بداروی نگارنده سبل
و چون سوزش دارو بنشاند دو دو زماده اندر کشد صفت دو زماده بگیرند مامیران چینی [illegible]
توتیای کرمانی پرورده شنج سوخته پرورده توبال مس [illegible] سرمهٔ اصفهانی پرورده از هر یکی ده درم سنگ
همه را بکوبند و بکار دارند سبل را و جرب را و دمعه را سود دارد و پس از آنکه دارو کشیده باشند
و آسوده باشد گرمابه اندر شود و بخور و عنبر دود می کنند و آنرا که با سبل رمد گرم [illegible] هیچ داروی
[illegible] و اعتماد بر استفراغ باید کرد و جذب ماده بجانب پای و درد و الم کشیدن و از [illegible] خایهٔ
مرغ بر پشت نهادن و اگر [illegible] گرم باشد [illegible] شیاف ابیض و ملکایا بکشد و اختصار
شیاف [illegible] معمول باید کرد صفت داروئی که سبل گرم را سود دارد بگیرند ساق [illegible] چندانکه خواهند
و اندر آب صافی آغاز [illegible] او بستانند و بپالایند و صافی کنند و اندر آفتاب می نهند تا [illegible] شود
و شیافها کنند و بکار دارند سبل را و [illegible] را سود دارد صفت شیاف دینارگون سبل [illegible]
دارد بگیرند زرد چوبه [illegible] معمول صبر شیاف [illegible] راست راست و شیاف کنند و السبل
کهن [illegible] بیرون باشد و بیرون آنرا [illegible] لفظ گویند و شرط آن کار آنست که نخست فصد کنند
و مسهل دهند و چون لفظ خواهند کرد بیمار را سر خویش بکنار نهد و دردی استاد را گویند تا چشم ادمی به



چنانکه بهار پلک باز گردد و این چنان باشد که اندرون پلک چشم هر دو ابهام را بگیرد و فشرده دارد و نهاد پلک
بجای خویش نگاه دارد و ما اندک بسیار لب پلک باز گردد تا اندرون سبل از لب پلک هیچ بریده نشود
مگر بر ملتحمه و دید از بهر این کار می باید که الکه چشم گشاید استاده باشد پس سبل را از سوی گوشهٔ چشم
که از سوی بینی است بصناره بردارد و از میان گاه پلک بر سوی دیگر بصنارهٔ دیگر بردارد و جهد کند
تا صناره از طبقهٔ قرنیه دور باشد و لب پلک نزدیک باشد و از گوشهٔ دیگر که از سوی گوش است و که دیگر
بصنارهٔ سیم بردارد و صنارها بدست چپ کرده نگاه دارد و بدست راست ناخن برای بکرد و تحت
سبل را که از بن گوشهٔ چشم بر کوزه سوی گوش است و هر بار که رگی [illegible] جهت اندر زیر سبل نهد هم چنانکه
ناخنه را کشیدن کند سبل را کشاکند تا همه رگهای سبل از طبقهٔ ملتحمه جدا برداشته شود و بدین ترتیب سبل را
لقط می کند تا بگوشهٔ دیگر رسد که از سوی بینی است پس صنارها هم برین ترتیب اندر جانب پلک نیز چون
ریزد و هم برین ترتیب لقط کند چون فارغ شد نگاه کند تا بر ملتحمه هیچ رگی مانده است اگر باشد آنرا نیز بردارد
و نشان آنکه رگی مانده است آن باشد که جهت را بر ملتحمه بگردانند اگر جهت بچیزی بار آورد رگی مانده
باشد و اگر بچیزی باز ننماید هیچ نمانده باشد پس زیره و نمک بخایند و آب اندر چشم او چکانند
و زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل [illegible] کرده بر دارد و بر پشت چشم نهد و رفاده بر زیر نهد و بعصابه
ببندد و بیمار باید تا ساعت بچشم اندر پلک می گرداند تا بر هم [illegible] باز جهند و دیگر روز گل
سرخ خشک اندر آب جوشانند و چشم او بدان بدید و بدان آب بشوید و میل را بروغن گل چرب
کنند و اندر چشم او بگردانند تا بداند که پلک بر ملتحمه رسته است که اگر رسته باشد بشکافند و دیگر باره
آب زیره و نمک خائیده اندر چکانند و اگر نیز بر هم رسته باشد سه روز تعلل می کنند و از پس سه روز
باسلیقون و مانند آن کشیدن گیرد تا بیخ سبل پاک شود و اگر رمدی یا آماسی گرم پدید آید علاج رمد و علاج
آماس مشغول شود پس بعلاج سبل باز آید ـــــــ نهم

از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر وردقه و اسباب و علاج آن

و او آماسی باشد صلب بر طبقهٔ ملتحمه و این آماس بعضی را اندرین گوشهٔ چشم باشد که سوی بینی است
و بعضی را اندر گوشهٔ دیگر باشد که سوی گوش است و بعضی اندر زیر پلک باشد و بعضی را آماسهای کوچک
باشد گرد اگرد سیاهی بر شکل دانهٔ مروارید و دیگر این آماسها نیز مخالف باشد بعضی را سرخ باشد
و بعضی را سپید و بسیار باشد که این علت اندر اثنای رمد گرم پدید آید علاج تدبیر لطیف
باید کردن و درد و ملکایا و دردی بی علی کشیدن و آنرا که چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض
عنزروتی که اندر علاج رمد یاد کرده آمده است پس ملکایا و غیر آن کشیدن و اگر سخت دراز گردد
داروهای تیز بکار باید داشت چون باسلیقون و شیاف احمر حاد و مانند آن صفت
دردی بی علی بگیرند پوست خایهٔ مرغ و بسوزند و تصویل کنند چنانکه اندر علاج رمد یاد کرده آمد
ازین پوست خایهٔ تصویل کرده ده درم سنگ بگیرند و شادنج معمول ده درم سنگ [illegible] هر دو
با یکدیگر بیامیزند و بکار دارند چنانکه رسمست ـــــــ دهم

از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر دمعه و اسباب و علاج آن

دمعه علتی است که پوستی گرد بی حرارت اشک می آید و این علت بعضی را لازم باشد و بعضی را عارض اما آنچه
لازم باشد دو گونه است یکی مادرزادی است دوم آنکه بسبب استقصاء دستکاری باشد که اندر بریدن ظفره
کرده باشند و از گوشت گوشه چشم لختی با ظفره بریده باشند و برداشته و مادرزادی را علاج نیست
و این دوم را اگر گوشت اندکی مانده باشد چیزی برداشته هم علاج نیست و آنرا که همه برداشته باشند
علاج یاد کرده آید و آنچه عارض باشد هم دو گونه است یکی آنکه سبب بیماری باشد چون آماس دماغ و بخار
گرم عفونی و حمی یوم سهری و گاه باشد که سبب دمعه علت ممتد باشد دوم آنکه بسبب نقصان
گوشت گوشه چشم پدید آید و سبب این نقصان بعضی را بسیار کشیدن داروها و تیز باشد که گوشت
را بگدازد و بگدازد و بعضی را پاک کردن چشم بوستاره که درشت و دست بد و بسیار بودن و مبادی آنست
که مبدا دمعه سه جایگاهست یکی از رگهاء اندرون تجویف دماغ آید و از رگها ... دوم از رگهاء تجویف
بیرون و سیم از عضلهاء چشم اما آنرا که از رگهاء اندرون تجویف دماغ آید و از رگهاء ... علامت آنست
که دمعه پیوسته باشد و عطسه بسیار آید و آنرا که از رگهاء بیرون آید علامت وی آنست که رگهاء پیشانی
و رگهاء صدغ ممتلی و ممتد باشد و آنرا که از عضلهاء چشم آید سبب آن ضعیفی عضلها باشد
و علامت آنست که چشم برون خواسته باشد دمعه پیوسته و پلک همیشه تر باشد و این رمد
یاد کرده آمد این علت را اسباب بقا اند و سبب زود بگذرد پیوسته تر نقصان گوشت گوشه چشم است
که از سوی بینی است از بهر آنکه هرگاه که این گوشت ناقص شود باقی اوراف آن نباشد که رطوبتها را نگاه
دارد و آب از چشم فرود آمدن باز دارد و بعضی باز گرداند و منفذی که از چشم اندر بینی گشاده است از بهر
این کار **علاج** اما آنرا که دمعه از رگهاء اندرون تجویف آید نخست تن پاک باید کرد پس غرغره کردن
و عطسه آوردن و مزاج دماغ باعتدال باز آوردن سوی خویش قوت دادن هر دو روز کرسه او
موی سر ستردن و بر پس سر و گردن حجامت کردن و آنرا که از رگهاء بیرون تجویف آید بر او ضمادها
که رطوبتها را بجنباند همی باید نهاد چون غبار آسیا و کندر سوده و خاک او و آب که از غاریقون ...
و همه چیزها قابض اندرین باب سود دارد و آنرا که سبب دمعه ضعیفی عضلهاء چشم باشد
داروهای قوت دهنده و تحلیل کننده می باید کشید چون برود حصرم و باسلیقون و روشنائی ...
و آنرا که سبب دمعه نقصان گوشت گوشه چشم باشد علاج ذرور اصفر و جرد و دود کندر
و شیاف مامیثا و زعفران مرد و مرکب این همه گوشت را زود یابند و بهتر آن باشد که بخت چشم را
بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر اندر گوشه چشم کنند و برگ ... که تازی ... گویند
اندر شراب انگوری پخته پختنی ... بر چشم نهادن علاجی سود مند است و اگر انغوز را از شراب
نرم کنند و پیوسته بر چشم می نهند سود دارد و اگر شب یمانی اندر شراب افکنند و بنهند اثر آن
خوب باشد و بسیار باشد که دمعه از گرمی چشم و مزاج دماغ باشد علامت وی آنست که رگها
چشم غلیظ باشد و ممتلی سرخ و پلکهای چشم سبک و زود زود باشد و اشک گرم و رقیق
باشد و گاه باشد که بسبب سردی مزاج چشم و دماغ باشد و علامت وی آنست که رگهای
چشم باریک و ناپیدا باشد و چشم سپید و پلکها او آهسته و اشک سرد و غلیظ باشد **صفت**



سرمه که ضماد آنند مزاج گرم را سود دارد بگیرند شادنج مغسول و توتیا مغسول و مرقشیثا از هر یکی یک درمسنگ
مروارید و بسد از هر یکی نیم درمسنگ شیاف مامیثا و صبر از هر یکی دانگ و نیم **صفت** سرمه که مزاج گرم
سود دارد بگیرند هلیله کابلی یک درمسنگ نمک هندی یک درمسنگ دار فلفل دو درمسنگ کعک دو بابونج دو درمسنگ
سرمه بسیار چند همه داروها با سلیقون و روشنائی ضماد آنند این مزاج را سود دارد **صفت** داروی
که ضعیفی عضلهاء چشم را سود دارد بگیرند هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو از هر یکی راستا راست
بکوبند و بیزند نرم و بکار دارند و توتیا با آب هلیله زرد پرورده اندرین علت سود دارد **صفت**
آن بگیرند هلیله زرد معشر اندر آب تر کنند یک شب و بدست بمالند و پالایند و توتیا بدین آب
پرورند و توتیا با آب آمله پرورده سود دارد **صفت** سرمه که دمعه باز دارد و عضلهاء چشم را قوت
دهد بگیرند توتیا هندی درمسنگ سرمه یک درمسنگ شادنج مغسول یک درمسنگ و نیم اقلیمیا از چهار دانگ
همه را بکوبند نرم و با آب هلیله زرد و آب ارغوان و آب سماق بپرورند از آب هلیله دو جزو
و آب غوره و آب سماق یک جزو **صفت** سرمه دیگر هلیله زرد یک عدد و آنرا بخمیر اندر گیرند
و بر خشتی نهند و اندر تنور بریان کنند تا خمیر سرخ شود آن هلیله را از خمیر بیرون کنند و با دانگی
زعفران بسایند بکار دارند **صفت** بگیرند زعفران یک مثقال کافور ریاحی نیم دانگ
نرم بسایند و بکار دارند دمعه را باز دارد **صفت** سرمه دیگر که ضماد آنند مزاج سرد را سود دارد
بگیرند توتیا مرزبی و اندر سیان غرما کنند و بسوزند پس پاک کنند و بشویند چند بار و خشک کنند
و بکوبند از این توتیا پنج درمسنگ بگیرند و مشک و قاقله کبار نیم درمسنگ هر دو را نیک بسایند و بکار دارند
که دو دری نیک و با فایده است

## باب یازدهم

از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر دبیله که بر ملتحم پدید آید و علاج آن

دبیله قرحه بزرگ را گویند که او را غور بزرگ باشد و ریم گیرد بسیار و بعضی را باشد که رطوبتهاء چشم
از این قرحه بپالایند **علاج** بشتابند بفصد و اسهال و شیاف ابیض ابنوبی ... کشند و پس تر شیاف
انار کنند **صفت** شیاف انار بگیرند اقلیمیای زر و اسفیداج ارزیز و مس سوخته و سرب اصفهانی
و صمغ عربی و کثیرا و انار سوخته از هر یکی هشت درمسنگ مر صافی و افیون از هر یکی یک درمسنگ
همه را بکوبند و با آب باران بسرشند و شیاف کنند عدد دارو ملخذ است **نسخه دیگر** انار محرق و مس
محرق و کحل و توتیا و صمغ و کثیرا از هر یکی هشت درمسنگ افیون نیم درمسنگ عدد دارو ...
و توتیا پرورده که اندر علاج رمدها یاد کرده آمده است بکار دارند و آنرا که حدت در از کرده
شیاف ابیض کندری بکار دارند **صفت** شیاف ابیض کندری بگیرند اسفیداج ارزیز هشت
درمسنگ افیون و انزروت پرورده و کثیرا از هر یکی یک درمسنگ صمغ عربی چهار درمسنگ
کندر نیم درمسنگ با آب باران بسرشند و شیاف کنند عدد دارو شش است و زرده
خایه مرغ بر پشت چشم می نهند و باقی علاج از باب علاج قرحه طبقه قرنیه باید جست ان شاء الله

## باب دوازدهم

اندر جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر توثه که بر ملتحم پدید آید و علاج آن

توثه کوشتی است نرم زیر سرخ و بیشتری نزدیک گوشهٔ چشم باشد و از سوی بینی است و در کهاکه سرخ از گوشهٔ چشم
بود بهم پیوسته باشد بر شکل ناخنه **علاج** تخست بفصد قیفال و با سهال تن پاک باید کرد و مسهل چند بار باید داد
تا ماده پاک شود از بهر آنکه این علت معاودت کند پس توثه را بمقراض بگیرند بآهستگی و بچربستی
از بهر آنکه دیوست باشد از ضماده بجهد و حجت اندر زیر رگها کند که از گوشهٔ چشم بر و پیوسته است و آنرا
کشیط گویند همچون ناخنه باخن برای بر دارند و آب زیره و نمک خاییده اندر چکانند لحظه بار
و زرده خایه مرغ با روغن گل بر پشت چشم نهند پس باسلیقون مانند آن بکار میدارند **والسلام**

سیزدهم

**از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر تفرق الاتصال که بر ملتحمه افتد و علاج آن**

تفرق الاتصال را که از تیغی یا از سنگی یا از چیزی دیگر افتد نخست فصد قیفال کنند و مسهل دهند تا ماده بدو برود
و آنرا اگر خون آمده باشد خون از وی پاک کنند و شادنج مغسول با اندکی صندل بر وی کنند و بخت
ببندند و اگر خون برآمده نباشد توتیا پرورده بر کنند و زرده خایهٔ مرغ بر پشت چشم نهند و بسوشته
فصد میکنند و مسهل میدهند تا مدد گسسته شود و کوشش دارد تا رطوبتهای چشم اردی پالوده نشود و علاج
قرحه و سبلی کند با یک شود

پانزدهم

**از گفتار دوم از کتاب ششم اندر انواع بیماریها که از طبقه قرنیه افتد و این بیماریها هفت است و این جزوده باب است**

نخستین

**از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر انواع قرحه و دبیله و اسباب و علاج آن**

قرحه بپارسی ریش است و ریشهای طبقه قرنیه هفت نوع است و ازین هفت چهار آنست که بر ظاهر وی
باشد نخستین را بلغت یونان اخلوس گویند ترجمه او بتازی الغبار است یعنی تاریکی و علامت
وی آنست که بر ظاهر سیاهی نقطه بزرگ سپید آید چون دودی و نوع دوم را ارغالیون گویند و ترجمه
او بتازی الغمام است یعنی ابر و این نوع از نخستین عمیق تر باشد و علامت وی آنست که بر سیاهی
نقطه سپید آید کمتر از نخستین و سپیدتر از آن و نوع سیم بر کنار سیاهی بر آید و این موضع را بیاض
بتازی اکلیل السواد گویند و این را بلغت یونان ارغامون گویند و بیشتری از این قرحه بر سیاهی
باشد و اندکی بر سپیدی علامت وی آنست که آنچه بر سپیدی باشد سرخ نماید و آنچه بر سیاهی
باشد سپید نماید و همه پیشتر که بر طبقهٔ قرنیه بر آید سپید نماید و هر چه بر ملتحمه بر آید سرخ نماید و نوع
چهارم را بلغت یونان اقصوما گویند و علامت وی آنست که بر سیاهی سپیدی می نماید
و همچون ناهری کشیده و آن سه نوع دیگر که اندر باطن قرنیه باشد نخستین را بوترین گویند و ترجمه
او بتازی الحفر است یعنی مغاکی عمیق و علامت وی آنست که همچون گاوی دود و رنود باشد
و بس فراخ نباشد در تنگی و صافی باشد و خشک ریشکم آرد و نوع دوم را قلوصا
گویند و ترجمه او بتازی المؤمله است یعنی دردناک و علامت وی آنست که فراخ تر از نخستین
باشد و عمق کمتر از آن دارد و نوع سیم را انقعادما گویند و ترجمه او بتازی الاحتراق است
و علامت وی آنست که قرحه سرخ فام باشد و خشک ریشه هشتره و اگر مدت او دراز گردد رطوبتهای چشم



ازو

از وی چالاک و اسباب این نوع رطوبتی باشد و شور و سوزان و هر انواع قرحه با خرمان باشد و درد
و خلیدن و هر قرحه که بزرگ و تیز ناک و بسیار ریم باشد آنرا دبیله گویند علاج آن اندر باب
دهم از جزو چهارم یاد کرده آمده است **علاج** هر کاه که ازین علامتها که یاد کرده آمد اثری پدید آید
در حال بباید شتافت و رگ قیفال زدن و باندازه قوت خون بیرون کردن و هر هفته نزدیک تر
از قیفال اندکی خون بیرون همی کردن و مطبوخ هلیله و خرما هندی و خیار شنبر و مانند این استفراغ
کردن و شیاف ابیض افیونی می کشیدن و بر شیاف حجامت فرمودن و اطراف بستن و مالیدن
و اگر قرحه برین گوشهٔ چشم که سوی بینی است نزدیک باشد بیمار را چنان باید خوابانید که این جانب
بر بالا باشد تا ریم اندر گوشهٔ چشم گرد نشود و آنرا انسوزانند و اگر برین گوشه نزدیک تر است که سوی
گوش است چنان باید خوابانید که این گوشه بر بالا باشد تا ریم همی بالاید و باکی داشتن و
کردن و عطسه دادن و جستن و بالمس در دست داشتن زبان دارد و آنرا اگر قرحه قوی باشد
و ماده گرم و سوزان از شیاف ابیض کشیدن کم نشاید کرد و شیر زنان اندر چکانیدن و شیاف
ابیض بشیر زنان اندر چکانیدن و شیاف ابیض بشیر زنان سودن و در کشیدن و اگر طبع خشک
شود و بر حب طبیعی نرم کنند **صفت** آن بگیرند کتیرا و رب السوس از هر یکی جزوی تخم سپید جزوی
و شربت نیم درمسنگ با چیزی که مانند این باشد بدهند علاج ... کنند و از پس زبان گرم شود و اگر
کرده باشند و مسهلها خورده باشد و زبان بود و خلیدن ساکن نشود و از علاج هر نزدیک گسسته
باید کرد و بر آن باشد که با قرحه ملک است باشد و جوب دارد و از بهر آنکه طبقات
چشم در شتی بر شانه خاصه که قرحه باشد و اگر قرحه دیر بر کند و در تخته شود آب حلبه که آب
اکلیل الملک اندر باید چکانید و پس از آن که بر سر کرده باشد شیاف ابیض اندر وی باید کشید
تا قرحه را پاک کند و شیاف ابیض که با قلیما کنند هم این قوت دارد و سود دارد
**صفت** آن بگیرند صمغ عربی و کتیرا و نشاسته از هر یکی دو درمسنگ اسفیداج ارزیز ده درمسنگ
افیون و اقلیما سیم از هر یکی یکدرمسنگ بجمله دارو ها شش است و آنرا اگر ریم غلیظ و بسیار
تر باشد شیاف ابیض که در وی کندر است بکار دارند و صنعت این شیاف اندر دبیله ا
ملتحمه یاد کرده آمده است بکار دارند لکن اگر هنوز ماده بچشم همی آید و مزاج گرم است این شیاف
نباید کشید بهیچ وجه و پس از آن که قرحه پاک شده باشد شیاف آبار که اندر علاج دبیله ملتحمه
یاد کرده آمد می باید کشید تا مغاک ریش را بر کند و بر وپاند و از صدف سوخته مغسول کرده
و رود سایند و چند کرت بکار دارند تا بهای قرحه را بچسپند و خشک کنند و پس از آن که مغاک
قرحه بر شده باشد و بر سته شاف احمر لین باید کشید و از پس شیاف کحل عزیز و اگر جراحت
آسمانی از هر دو شیا نهاد سرمها شیاف اخضر کشیدن صواب باشد اگر از قرحه اثری
بماند علاج آن اندر باب علاج اثر باید جست و اگر قرحه بلند شود و فوری سرخ گردد علاج به اردمای بادام
که با بیض دقوت دهند و باشد و درستی بیفزاید

دوم

**از جزو ... از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بثور و سلع و خوک بر طبقه قرنیه افتد**

تولد بثره از رطوبتی باشد تیز و بی عفن و تیز و سوزان که اندر میان پوستهای طبقهٔ قرنیه گرد آید و طبقهٔ
قرنیه چهار تو است و بثرها چند گونه است بعضی بسبب جایگاهش بگردد و بعضی بسبب کمی و بیشی
ماده بگردد و بعضی بسبب تیزی و ستوری و عدلی ماده بگردد و این علامتها راست [علاج]
آنچ بسبب جایگاهش بگردد آنست که بعضی بثرها اندر زیر پوست بیرونی باشد که سطح ظاهر
اوست و این سهل علاج باشد و با سلامت نزدیک لون او سیاه و صافی نماید و سبب آنکه
سیاه نماید دو است یکی آنکه طبقهٔ قرنیه شفاف است و بصر را از دیدار طبقهٔ عنبیه باز دارد
و طبقهٔ عنبیه سیاه است دوم آنکه از نور خانگی که اندر عصب مجوف همی آید دورتر باشد
و سبب صافی نمودن آنست که رطوبت که بثره از وی تولد کند از پس یک پوست باشد
و بدین سبب صافی نماید و بعضی اندر زیر پوست دوم باشد و در خطرناکی این میانه باشد
و اندر سیاهی و صافی میانه باشد از بهر آنکه از پس دو پوست می تابد و دوری و نزدیکی
از نور بینائی میانه است و بعضی اندر زیر پوست سیم باشد و در رنگ تیره‌تر و با خطرناک‌تر باشد
و سپید نماید از بهر دو سبب یکی آنکه رطوبتی تیزی سبب آنکه از پس سه پوست است بصر را
دیدار عنبیه باز دارد نزدیک‌تر باشد دوم آنکه بنور خانگی نزدیک است آن بردی همی تابد
بدین سبب سپید همی نماید بدین طریق معلوم شد است که طبقهٔ قرنیه چهار تو است [علاج] آنچ
بسبب بثره که ماده و تغیر آن بگردد آنست که هر جا که ماده بسیار و تیزتر باشد آنست دراز
و ضربان عظیم‌تر باشد از بهر آنکه بسیاری ماده موضع را از هم در کشد و بطوری بماند و تیزی
ماده موضع را بگزد و بسوزد و آنجا که ماده غلیظ و اندک باشد بر خلاف این باشد لکن بسبب
غلیظی ماده دیرتر پخته شود و آنجا که ماده حدت باشد سوزش کمتر باشد و درد و ضربان بی
باندازهٔ کمی و بیشی ماده باشد هر نوعی را که چند بر اصلها قیاس می باید کرد و بباید دانست
که سبب خطرناکی این بثرها آنست که هر گونه از طبقهٔ قرنیه صلب است تا ماده تیز و گرم دگران
جا شد اندر که هر او از کند و خود را از میان اجزای او جای نتواند ساخت و آنجا که ماده
بدین صفت گرد آید یک تنگ آن موضع را بسوزد و بخورد و سوراخ کند اگر سوراخ کوچک باشد
و آنرا بر ثقبهٔ عنبیه دور باشد امید سلامت باشد و اگر برابر ثقبه باشد هر گاه که سوراخ
باز رود دید راه بینائی بسته شود و چشم کور شود و آنچه اندر زیر پوست دوم و سیم باشد
در رنگ باشد و برابر نزدیک عنبیه باشد آفت عظیم‌تر باشد از بهر آنکه پوستهای دیگر را
که بالای او است همچنان بسوزد و بخورد و عنبیه بیرون خیزد و بود سرخ گردد و ممکن باشد
که رطوبتهای چشم از آن راه پالوده شود و گاه باشد که ماده کمتر از آنک باشد طبقه
سوراخ کند لکن تحلیل دفع شود [علاج] بفصد و اسهال باید شتافت و غذا اسپرهٔ
خنک چون کوک و کشنیز و اسفاناج و ساق خرفه و خیار و کدو و مانند آن باید کرد
و شیاف ابیض افیونی و ستر زنان بهی باید چکانید و آنرا که درد کند عظیم نباشد
شیاف ابیض عنزروتی باید کشید و دارو ملکا بکار داشتن و چون رقت انهار(?) شد



شیاف ابیض کندروی کشیدن و چون در انحطاط افتد شیاف احمر لین کشیدن از بهر آنکه تحلیل
باعتدال کند و هر گاه که مزمن گردد و تحلیل نکند داروها نیز چون روشنائی و داروها که اندر وی
سکبینج و حلبلت(?) و فرفیون باشد همی باید کشید و هر گاه که چیزی کث ببنده(?) چون داروی
سخت تیز یا چیزی برنده چون آهن و نی و غیر آن بطبقهٔ قرنیه رسد و جراحتی کند بسبب
خایکه پوست بیرون طبقه بخراشد و بعضی از وی بریده شود از وی پوست در جراحت
آنرا اسلیخ گویند و هر گاه که جراحت پوست بهم رسید خو گویند و بهترین داروی آنرا
شیاف آبار است و صدف سوخته است شسته و دارو وی موافق و نافع است

باب سیم

از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سپیده که بر چشم افتد و باز شدن رنگ آنکه در رنگ چشم از ازرقی و سیاهی گردد(?)

سپیده که بر چشم افتد دو گونه باشد یکی بر ظاهر طبقهٔ قرنیه افتد آنرا اثر گویند
و سحاب نیز گویند دوم آنکه در نفس قرنیه افتد بیاض آنرا گویند و این غلیظ باشد
و سبب هر دو قرحه و بثره باشد و بسیار باشد که بسبب صداعی صعب سپیده بر چشم
پدید آید [علاج] اندر علاج سپیده نه بفصد حاجت آید نه باسهال مگر آنجا که ترسند
که بسبب استعمال داروهای بزداینده حرارتی فزاید و ماده جذب کند آنجا بر
سبیل استظهار فصد و اسهال صواب باشد و اما علاج سپیده بداروهای بزداینده
و پاک کننده باید کرد آنرا اگر رقیق باشد عصارهٔ شقایق نعمان تنها و عصارهٔ قنطوریون
با عسل بزداید و بسیار باشد که سپیدهٔ رقیق بزبان برخیزد و این چنان باشد که شکر
با نمک بر زبان نهد یک ساعت تا زبان درست شود پس دیده را بزبان بمالد
بامداد و این کس پرهیز کند و آنرا که غلیظ‌تر باشد داروهای قوی‌تر باید چون قلی
سوخته و بوره و نوشادر و نمک اندرانی و کفک دریا و سرطان بحری و سرطان روشنائی(?)
از بهر آنکه اندر وی این داروها سخت سودمند باشد و قنطوریون با روغن است سوده
اندر کشد زداینده است و سپیده را بزداید و نخست شیاف اخضر بکار دارند
پس وی سخت نافع است و از پس شیاف اخضر دارو مشکین اخضر بکار دارند
[صفت] دارو مشکین اخضر ببرند سرطان بحری و دو دست بریختن اهل سند(?)
و کفک دریا و سرگین سوسمار و سنگ دان چوز که آنرا جاری گویند و توتیای
حجری و پوست خایهٔ شتر مرغ از هر یکی دو درم سنگ و اندر نسخهٔ دیگر یک درم سنگ
سپیدهٔ ارزیز و توبال مس و انگشت شامی و مروارید ناسفته و عقیق سوخته
و سنگ نو سبز که کارد بدوی تیز کنند و دار فلفل و سفال چینی و اقلیمیای زرد
و توتیای هندی و بن مرجان و طین قیمولیا و مس سوخته و نرگس البحر و توتیای
کرمانی و محمودی از هر یک دو درم سنگ و اندر نسخهٔ دیگر یک درم سنگ نیکو اندر یکی
و بورهٔ ارمنی از هر یکی چهار دانگ مرقشیشا و سرو ج از هر یکی نیم درم سنگ کفک

آگینه دو درسنگ مشک دو دانگ همه را نرم کنند چون غبار بکار دارند عدد دارو ها بیست و هشت است
نسخه دیگر بگیرند سرگین سوسمار سه درسنگ نطرون پنج درسنگ مروارید سه درسنگ
زنگار یک درسنگ لبد سه درسنگ اشنه نیم درسنگ پوست خایه شترمرغ سوخته
سه درسنگ توتیا هندی دو درسنگ و نیم مشک دو جو عدد دارو ها ده است و از جمله
داروها آزموده سرگین خطاف است با مکین شهد سرشته بچشم اندر کشد پوست خایه
مرغ مکلس یکدرسنگ شکر طبرزد یکدرسنگ هر دو را نرم بسایند داروی آزموده است
صفت داروی مثل که سپیده را ببرد بگیرند سرگین خطاف عاقرقرحا انزروت
زنگار کفک آبگینه اقلیمیا از هر یک جزوی همه را بکوبند چون غبار و با مکین مصفی بسرشند و بکار دارند
صفت معشی دیگر بگیرند انزروت بوره ارمنی و با مکین مصفی کفک برداشته بسرشند
و پس از دارو کشیدن اندر گرمابه باید رفتن تا سپیده نرم شود و علاج پذیرد صفت
ذرودی بگیرند توتیا اقلیمیا سرطان بحری صدف سوخته مصطکی از هر یکی راستاراست
سنگ نیم دانگ صفت شیافی که سپیده را ببرد بگیرند کفک آبگینه کفک دریا سرگین سوسمار
سنگ حجازی از هر یکی راستاراست بکوبند و بپزند پس بگیرند ده درسنگ و ج و ده
درسنگ مامیران چینی نیم کوفته و اندر سمن آب بپزند تا سه بهر برود و یک بهر بماند
و پالاینده دارو ها بدین آب ترکنند و بسایند تا سرشته شود پس خشک کنند
اندر سایه و دیگر باره تر بسایند نرم تا سرشته شود هم بدین آب دیگر باره بسرشند هم چنین
چهار کرت بسایند و باز بسرشند بدین آب و شیاف کنند صفت داروی شیافی
که سپیده را ببرد کنند تا سپیده تمام ببرد بگیرند مازو و اقاقیا از هر یکی یکدرسنگ قلقند نیم درسنگ
همه را با آب شقایق النعمان بسرشند و شیاف کنند و خشک کنند تا به دیگر باره بکوبند
و باز هم با آب شقایق النعمان بسرشند چند کرت پس شیاف کنند و اندر چکانند و شیر زن
تازه که هنوز گرم باشد اندر چکانیدن سپیده را و چشم ازرق را رنگ بگرداند و شیر
کندم تر اندر کشند چشم را سیاه کند و عصاره عنب الثعلب و عصاره پوست گردو تر و عصاره
پوست انار شیرین اندر کشیدن و چکانیدن چشم را سیاه کند و سپیده را و ازرقی را
پوشد و سماق را بسوزانند و با روغن زیت بسایند و بر سر کودک ازرق چشم بمالند
آنجا که جای مغز است ازرقی زایل کند و این دارو آزموده است و اگر حنظل بگیرند
و میل اندر میان او کنند و اندر چشم کشند چشم ازرق را سیاه کند و گفته اند که قوت
این دارو تا بدان جای است که اگر چشم گربه را بدین علاج کنند گربه سیاه چشم گردد و زعفران
اندرین باب سود مند است صفت سرمه که چشم را سیاه کند و سپیده را که از ازرق
فزاهم باشد بپوشد بگیرند سرمه اصفهانی سه درسنگ مروارید یکدرسنگ مشک
و کافور از هر یکی دانگی دود چراغ زیت دو درسنگ زعفران یکدرسنگ عدد دارو ها
شش است بکار برند خدا بکرم رحمت و العلم عند الله الودود

جهارم
از جزو نجم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر ظفره ان طبقه قرنیه و اسباب و علاج آن
سبب لون طبقه قرنیه دو نوع است یکی بسیاری کیموس که بدو رسد دوم چگونگی کیموس یعنی رنگ
آن اما آنچه بسیاری کیموس باشد علامت وی آنست که همه چیزها او را چنان نماید که اندر میان دود
یا اندر میان نم تر که بتازی ضباب گویند علاج آن اندر باب علاج تری طبقه قرنیه یاد کرده آید و آنچه بسبب
رنگ کیموس باشد علامت وی آنست که چیزها را همان رنگ بیند اگر کیموس بلغمی است سپید
بیند و اگر سودائی سیاه فام بیند علاج اما علاج آن علاج ظفره و علاج یرقانست و نخست تن و دماغ
از آن ماده که غالب است پاک کردن و شربتها لایق آن دادن و بر سر بخار آب که اندر وی بابونه
و بنفشه و نیلوفر و گل و مانند آن پخته باشد داشتن سود دارد و بخار سرکه و آب بهم آمیخته و جوشانیده
سود دارد و بوقت انتهاشیاف احمر لین باقی را تحلیل کند و الله اعلم بالصواب

بحم
از جزو نجم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر تری طبقه قرنیه و علاج آن
سبب تری طبقه قرنیه رطوبتی غلیظ باشد که برو آید و علامت وی آنست که بر ظاهر قرنیه چون صمغ
یا سحابی رقیق دیده آید و خداوند این علت چیزها چنان بیند که از گرد و آن دود و دیست یا ضباب
علاج نخست تن و دماغ پاک کنند بحب قوقایا و ایارج فیقرا پاک باید کرد و شیاف مرارات و بر سر
روشنائی کشیدن و از طعامها غلیظ پرهیز کردن و اندر طعامها و ارضی مشتر کردن و رگ پای زدن نافع باشد

ششم
از جزو نجم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر خشکی طبقه قرنیه و سبب و علاج آن
سبب خشکی طبقه قرنیه دو گونه باشد یکی آنکه از رطوبتهای اصلی کمتر شود دوم آنکه نصیب او باشد
بتحلیل است ... شود و ... آن باز نرسد و طبقه ... سبب شنج کند و فرق میان هر دو آنست
که آنچه بسبب کمتر شدن رطوبت مفضه باشد اندر نقیه علیه یاد کرده آید و آنچه بسبب کمتر شدن رطوبتهای
اصلی باشد اکنون بر حال خویش باشد علاج هر دو نوع دشخوار است و اصل آن آنست که تدبیری
تری فزاینده کند و گرمابه و آب خوش باشد علاج صوابست و خداوند علت را باید فرمود تا
اندر آب خوش شود و صافی و اندر میان آب چشم باز کند و اگر بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند
و اندر آب زن کنند و اندر آب زن نشیند و اندر میان آن آب چشم باز کند سخت سود مند باشد
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بادام و شیر زنان به بینی اندر چکانیدن و کشک جو و بنفشه و
نیلوفر اندر آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و اندر چشم سپیده خایه مرغ و شیر زنان اندر چکانند تا شفا یابد

هفتم
از جزو نجم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر سرطان که بر طبقه قرنیه افتد و علاج آن
سرطان آماسی است صلب سودائی و بر همه اندامها افتد و بر هر اندامی که افتد حال او گشت شکل و پوشیده
باشد و لون او تیره باشد و اگر دست بر نهند اندکی گرمی گراید و تا فرا ظاهر گردد و از اول که پدید آید

چند دانه باقلی باشد و بعضی سخت دردناک و خلنده باشد و آنچه دردناک تر باشد گرم تر باشد و
زود زود ریش گردد و بعضی ساکن باشد و ریش نگردد اما آنچه در چشم بر طبقهٔ قرنیه آید سخت با درد و
با خلیدن باشد و رگهای چشم سرخ و ممتد گردد و اگر بعضها باز دهد و هر گاه که غذا او را علت حرکتی کند
و بزد و صداعش خیزد و باره تیز و رقیق که چشم فرود آید و شهوت طعام شود و اگر دارو تیز او را کشند
بی طاقت شود و این علت را امید زایل شدن نباشد از بهر آنکه دارو تیزی قوی تر از علت باید علت
را دفع کند و هیچ دارو قوی تر از این علت نیست و بدین سبب است که جذام را و سرطان را امید زایل شدن
دشوار است **علاج** تدبیر صواب اندر علاج این علت آنست که جهد کنند تا آنچه باد است ساکن شود و آنچه
درد خفت هم بر آن باشد گفت تن را پاک باید کرد و خلط سودا پاک کردن بعلاجی که اندر مالیخولیا یاد
کرده آمده است مشغول شدن و شیر زن خوردن اندرین علت سود دارد **تدبیر** نوتیا پرورده و آنچه فرخ شسته
و مغسول کرده و شاهیج عدسی مغسول و نشاسته از هر یکی یک درسنگ شیاف مامیثا و طین مختوم
از هر یکی نیم درسنگ مروارید دو دانگ عدد دارو ها شش است و هر شب سپیدهٔ خایهٔ مرغ
با زرده و روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم همی نهند و شیر تازه اندر چکانند و آب کشنیز تر سود دهد
هشتم
از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر کمنه یعنی باز ماندن ریم اندر زیر طبقهٔ قرنیه و علاج آن
این علت دو گونه است یکی آنکه ماده مجتمع باشد یا اندک باشد و جای خود گیرد و شکل او اندر زیر طبقه
قرنیه همچون شکل ناخنه باشد و بعضی را ماده منبسط باشد یا بسیار تر باشد و جای بزرگ گیرد و همه سیاهی
پنهان کند و اسباب این علت سه است یکی آنکه گاه باشد که قوه پاک شده از ریم جراحت بسته شود
دوم آنکه بر ناگزیده ساکن شود و ریم اندر وی بماند سیم آنکه بسبب صداعی صعب ماده آنجا فرود آید
با باد و ریمی که از تری بوده باشد قدری آنجا بماند و مستحیل شود **علاج** علاج این علت و علاج ثره
و قوه یکی است گفت تن و دماغ با قراص بنفشه و ایارج فیقرا و حب قوقایا پاک باید کرد و سپس
آب حلبه اندر چکانیدن تا بپزاند و شیاف ابیض انزروتی و کندری و زود ملکایا کشیدن سود
دارد و هر گاه که نضج آغاز کند شیاف کندر کشند **صفت** شیاف کندر بگیرند انزروت و اشق
از هر یکی پنج درسنگ کندر ده درسنگ زعفران دو درسنگ همه را بلعاب حلبه سرشند و
شیاف کنند عدد دارو ها چهار است و شیاف احمر لین نیز سود دهد و تحلیل کننده است **صفت**
داروی معسل که اندرین علت بکار آید بگیرند مر زعفران و صبر از هر یکی یک اوقیه شراب سه اوقیه
عسل شش اوقیه نخست زعفران اندر شراب حل کنند پس صبر و عسل سوده با آن بیامیزند پس با عسل
بسرشند و اندر آبگینه نگاه دارند بامداد و شبانگاه می کشند **صفت** شیاف الورد در چشم
صعب را و قوه را و ثرهٔ بزرگ را و مورسرج را و رمد را کهن را و بیرون خواستن چشم را
و کمنه زایل کند و ماده را از چشم باز دارد بگیرند برگ گل تازه هفتاد و دو مثقال اقلیمیا
سیم محرق مغسول هشت و چهار مثقال زعفران شش مثقال سنبل هندی دو مثقال مر صافی چهار مثقال
صمغ اعرابی هشت و چهار مثقال افیون سه مثقال سرب دو دانگ زنگار دو مثقال عدد دارو ها

صفت شیاف ... [illegible]



دواست همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند و اگر بدین علاجها زایل شود داروی
که اندر علاج آب فرود آمدن یاد کرده آید بکار دارند و آنچه بدین همه زایل نشود و هیچ کسند
همچنانکه آب را آورند ریم را بدین راه که آلت قدح اندر برده باشند بیرون آرند پس جراحت را
علاج کنند جالینوس میگوید من اندر روزگار خویش کحالی را دیدم که صداع و غذا این علت را
سبب خویش خشتاند و سر او بدو دست بگرفت و بجنبانید جنبانیدنی سخت و ماده ریم که بود
از آن موضع فرود آمد و آنجا که آب را بچشم فرود آید بدار نشد بماند و الله اعلم بالصواب
نهم
از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر نتو طبقهٔ قرنیه و اسباب و علاج آن
بیرون خواستن چشم را از چیزی تازی نتو گویند و بسیار باشد که بسببی از اسباب ماده از طبقه
قرنیه بر داشته تر از دیگر اجزا شود و همچون ثره ماند و فرق میان هر دو آنست که نتو صلب باشد و اگر سلی
بردی مانند فرو نشیند و ثره با دمعه و قرمان باشد و لون سرخی با سپیدی آمیخته باشد **علاج**
نتو بستن است برفاده ها و غذا سبک فرمودن و چیزها قابض کشیدن چون شادنج و زعفران و امثال
دهم
از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر تفرق الاتصال که بر طبقهٔ قرنیه افتد و علاج آن
بسیار باشد که قرحه بگشاید یا بسببی از اسباب ماده اندر طبقه قرنیه تفرق اتصال افتد و صواب
آن باشد که زود بعلاج مشغول شوند از بهر آنکه دو آفت از آن تولد کند یکی آنکه رطوبتها از چشم از وی بیرون آید
دوم آنکه علت مورسرج تولد کند صواب آنست که چیزی قابض بر کنند چون قوقایا آب
مورد پرورده و چون شادنج مغسول و فاده ها بر نهند و به بندند و پوست بیضه دارند و از این نوع دارو ها
بر کنند و رگ قیفال بزنند و ماده از جانب سر سوی پای فرو کشند و غذاها ترفرمایند و الله اعلم
جزو ششم
از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریها اندر طبقهٔ عنبیه افتد و تعلق دارد و این بیماری پنج نوع است
اتساع ۲ ضیق ۳ نتو ۴ تفرق الاتصال ۵ نزول و این پنج باب است و الله اعلم
اول
از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر اتساع حدقه یعنی فراخ گشتن حدقه
هر گاه که ثقبهٔ طبقه از اندازهٔ طبیعی فراخ تر شود نور بصر منتشر گردد یعنی پراکنده شود بدین سبب این علت
را انتشار گویند و اسباب این علت پنج گونه است یکی سببی باشد از اسباب ماده چون ضربه
و سقطه و این را علاج نباشد دوم صداعی صعب که بسبب آن ماده از دماغ فرود آید و با طبقات چشم
مزاحمت کند سیم آنکه رطوبت بیضیه بسیار شود و با طبقهٔ عنبیه مزاحمت کند و ثقبه را فراخ کند **علاج**
وی آنست که گرسنگی و ریاضت سود دارد و اندر گرمابه نشستن روز بهتر باشد و بامداد و شبانگاه تر دکردن
زیان دارد چهارم آنکه خشکی مستولی گردد و رطوبت بیضیه کمتر شود و بدان سبب رطوبتی را که اندر کوهر
طبقهٔ عنبیه باشد نشف کند و هر گاه که طبقهٔ عنبیه خشک شود چاره نباشد از آنکه ثقبه فراخ شود یعنی که

بازکرد پوستی را تری سوراخ کنند چون خشک شود لبهاء سوراخ باز کشیده شود و سوراخ بدان سبب
فراخ گردد • علامت وی آنست که سیاهی چشم کوچکتر شود و اندر حال گرسنگی و اندر گرما
هم روز تر باشد و ریاضت زیان دارد و گرمابه و طعامها تری فزاینده سود دارد و چهارم آنکه اماس اندر
طبقه عنبیه افتد علامت وی انتشار باشد و فربان و باب و صداع باشد علاج آنکه از پس جرب
و سقطه افتد اگر چه علاج دشوار پذیرد • پس به حجامت کردن و به صدغ صندل و شیاف
مامیثا طلی کردن و روی بگلاب سرد کرده و آب برداشتن و نیلوفر و آب بید تر کرده بر چشم نهند
و چون حرارت ساکن شود آرد باقلی پوست دار و آب بید و آب برگ خرفه تر کنند و ضماد کنند
و چشم با کره بر زرده خایه مرغ و روغن گل و اندکی شراب انگوری بر نهادن نیک باشد و خون کبوتر
اندر چشم چکانیدن و روغن شیر زنان اندر چکانیدن • و علاج اماس گرم و ورم گرم کنند و آنرا
که سبب انتشار اماس گرم باشد هم بدین طریق علاج کنند و رگ گوشه چشم زدن و پس از آن
حجامت کردن و داروهای منضج و محلل کشیدن سود دارد و آنچه از پس صداع صعب تولد کند
بعلاج صداع زایل شود شیاف دارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن کردن سود دارد
صفت شیاف دارات بگیرند زهره حداه و زهره کلنگ از هر یکی دو مثقال زعفران یک درسنگ
فلفل صد و هفتاد عدد ربّ السوس پنج مثقال اشق چهار دانگ همه را بکوبند و باب بادیان تر بسایند
و بانگبین مصفی بسرشند انگبین چندانکه کفایت باشد نسخه دیگر بگیرند زهره بز کوهی یک مثقال زهره کلنگ
دو مثقال سرگین سوسمار یک مثقال و نیم نطرون نیم مثقال فلفل دو مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید یک
مثقال باب بادیان بسایند و بانگبین مصفی بسرشند نسخه دیگر زهره کرکس یک درمی سرگین سام ابرص
و هوا سقنقور درمی نصف نطرون نصف درمی همه را باب بادیان بسایند و بانگبین بسرشند نسخه دیگر
فلفل سفید زهره رخمه دو درمی خربق سفید درمی همه را باب ترب بسایند و خشک کنند
و باز بسایند و خشک بکار دارند و آنرا که سبب انتشار بسیاری رطوبت مفرطه باشد رگ
گوشه چشم و رگ صدغ زدن و سل کردن سود دارد و استفراغ کردن با ایارج فیقرا و حب
قوقایا صواب باشد و شیاف دارات کشیدن علاج آب فرود آمدن کردن سود دارد
و آب دریا و آب شور کرده بر سر ریختن خاصه اگر بازنگرند علاج نیک باشد و بر قفا
حجامت ماده را به پس باز کشد و آنرا که سبب انتشار خشکی باشد گرمابه و تدبیرهای تری فزاینده کردن
سود دارد و شیر زنان بر سر دوشیدن و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و مانند آن اندر بینی چکانیدن
را

دویم

از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب سیم اندر ضیق حدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه و علاج آن

تنگی ثقبه عنبیه دو گونه باشد یکی آنکه اندر آفرینش تنگ آمده باشد و این طبیبی گویند پسندیده دارند
از بهر آنکه نور بصر جمع باشد و اندر بینائی قوی باشد دوم آنکه عارضی باشد • عارضی ناپسندیده است
و اسباب وی چهار گونه است یکی آنکه بسبب غلبه رطوبت عنبیه سستر می گردد و ثقبه بدان سبب
تنگ شود چنانکه غربال خشک را تر کنند و الهااو مسترخی گردد و چشمهای او تنگ شود و تدبیر مقدم و علامتها



رطوبت بر دمی گواهی دهد و سبب دوم آنکه بسبب غلبه خشکی طبقه عنبیه تشنج پذیرد و شود و ثقبه
بدان سبب تنگتر شود که ثقبه بکلی نشسته شود و تدبیر مقدم و علامتها خشکی بدان گواهی دهد و سبب
سیم آنکه رطوبت بیضیه کم گردد و حدقه عنبیه از وی باز افتد تا بدین سبب پژمرده شود و کوچک
شود و این نوع پیرانرا از پس برسام گرم بسیار افتد و چشم کوچکتر شود و خداوند علت
اشخاص اشباح بلند بیند بعضی از هر شخصی چیزی چون سایه بلند شکل و رنگ نتواند دید و تدبیر مقدم و
علامتها خشکی و کوچک شدن چشم بدان گواهی دهد و سبب چهارم آنکه کیموسی صلب و غلیظ
اندر ثقبه گرد آید و آنجا بنبرد و فسرده علامت وی آنست که طبیب ثقبه را نتواند دید علاج آنرا که
سبب تنگی ثقبه غلبه خشکی باشد علاج او تدبیرهای تری فزاینده باشد چون شیر زنان بر سر او دوشیدن
و روغنها تری دهنده اندر بینی و گوش چکانیدن و آب خرفه و آب بید و آب کوک و لعاب
اسبغول بر سر نهادن و غذاها نرم و چرب خوردن سر او مالیدن یکی آن کوتاه تا ماده را جذب
کند • گاه گاه چیزی گرم خوردن و طلی کردن هم از بهر جذب ماده و گرمابه و اندر آب خوش حمامی
نیم گرم نشستن و اندر میان آب چشم باز کردن سخت موافق باشد و آنرا که سبب غلبه رطوبت
باشد استفراغ بحب ایارج فیقرا و حب قوقایا باید کرد و اناد به اندر آب پختن و بر سر او چکانیدن
چنانکه رسم است و شیاف زعفران کشیدن سود دارد صفت شیاف زعفران
بگیرند اشق یک درسنگ زعفران یک درسنگ زنگار یک درسنگ اقلاط زعفران چهار
درسنگ شیاف کنند چنانکه رسم است و اندر نسخه دیگر همی آید جاوشیر یک درسنگ صفت
اقلاط زعفران بگیرند زعفران شیاف مامیثا کل سنج ابر فرناسته صمغ عربی از
هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بیزند و بکار دارند صفت داروی فعل بگیرند اشق دو مثقال
زنگار چهار مثقال سرگین سوسمار سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال همه را بکوبند
و بانگبین بسرشند صفت فعلی دیگر بگیرند فلفل و دار فلفل از هر یکی یک جزو روغن بلسان
نیم یک جزو زعفران یک جزو روغن بلسان با وی بیامیزند و همه را بانگبین مصفی بسرشند
و بکار دارند تا رنج زایل شود

سیم

از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب سیم اندر نتو طبقه عنبیه و اسباب و علاج آن

نتو عنبیه چهار نوع است و سبب هر چهار جراحت طبقه عنبیه باشد بسبب قرحه یا سببی از
اسباب بادیه و این نتو را نامی عام مورسرج است لیکن نزدیک اهل صنعت هر نوعی
را نامی است خاصه اما نوع نخستین چنان باشد که طبقه قرنیه را آفتی رسد و بشکافد و عنبیه از آن شکاف
بر آید و مقدار بر آمدن او نزدیک باشد همچون سر مورچه و بدین سبب او را راس النمله گویند
هر که نگاه کند پندارد که بثره است و فرق میان بثره و راس النمله آنست که تامل کند تا لون چشم
اکحل است یا ازرق گر اشهل و نیز تامل کند سیاهی چشم کوژ گشته است و گردی او از نهاد دیگر دیده است
یا کوچکتر شده است گر نیز اگر کوچکتر شده است و شکل گردی او از نهاد خویش بگردیده است
نشان راس النمله است بثره نیست و نیز اندر لون بثره نگاه کنند اگر هم رنگ چشم نیست

شده است و اگر هم رنگ است و گرد اگرد او خطی سپید است راس النمله است و آن سپیدی
شکافتن قرنیه است و نوع دوم برآمدن عنبیه بیشتر از گسستن باشد و این را راس الذباب
گویند یعنی سر مگس و نوع سیم بزرگتر باشد و همچون دانه انگور باشد و دردناک تر و این را عنب
عنبیه گویند و نوع چهارم بلندتر و بزرگتر باشد و چون کهن گردد و قرنیه بروی او بروید همچون میخ
میخی باشد که او را بیرون کرده و هموار کنند و پلک چشم او را نتوان پوشید و این سبب او را
مسماری گویند و بعضی کحالان تالون گویند و از بهر آنکه با سر میخ ماند بعضی او را ملکی گویند علاج
پیش از آنکه نهار شکافتگی قرنیه غلیظ گردد چشم را بر پوشیده بر ماده بسته باید داشت و
سخت باید بست از بهر آنکه هرگاه که نهار اشکاف او غلیظ گردد علاج قبول نکند و شیاف
ابار مج می باید کشید و شیاف منسول ذرور کردن و اگر شیاف را اندر آب برگ زیتون یا اندر
عصاره عصا الراعی مالیدن و حل کردن و بکار داشتن بهتر باشد و توتیا بآب برگ زیتون
یا بآب مورد تر پرورده سخت نیک باشد و نوع سیم و چهارم را و باده [illegible] سازند باندازه
چشم و بربست و باده مجمه سرب بر نهند بر شکل چشم و وزن او از پنج درسنگ تا ده درسنگ و
بربندند و ازو اروها شیاف ابار در درد وردی بکار دارند صفت ذرور وردی بگیرند
اسفیداج ارزیز ده درسنگ و چهار دانگ اقلیمیا سیم ده درسنگ و دو دانگ صمغ عربی
یک درسنگ و دو دانگ انزروت نیم درسنگ مس سوخته دو دانگ و دو حبه شیاف
منسول چهار دانگ افیون دو دانگ همه را بکوبند و بکار دارند عدد داروها هفت است
صفت اکسیری که اندرین باب سودمند است بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درسنگ اقلیمیا
سیم و صمغ عربی از هر یکی چهار درسنگ مس سوخته و نشاسته و افیون از هر یکی دو درسنگ
همه را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و خشک کنند و بسایند و بکار دارند عدد داروها شش است
و همه علاجها که اندر باب علاج قرحه و بثره یاد آمده است علاج انغیث و آنچه کهن شده باشد آنرا
علاج [illegible] و بسیار باشد که از موسرج کهن گاه گاه چون تحلیل [illegible] و کل
محکوم علاج کنند و آنرا که خواهند که زشتی آن زایل کنند رشته اندر زیر او کشند بسوزن
درشته گرد او اندر آرند و بر بندند و اندکی کشند و آن فزونی را که بیرون آمده است ببرند
و بندند و وردی که شیاف منسول از بهر جراحت را بکنند و ببندند و بر پشت چشم نهند فانه ینفع [illegible] والسلام

چهارم

از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر نتوء الاتصال طبقه عنبیه و علاج آن

نتوء الاتصال که اندر طبقه عنبیه و بر آن افتد از دو بیرون نباشد یا اندک و ناگذرنده باشد و از
جرم طبقه بیرون گذرنده یا بزرگ باشد و از جرم طبقه بیرون گذرد و آنچه ناگذرنده باشد و زبان او
اندر چنانکی گفته شد و آنچه ناگذرنده باشد رطوبت بیضیه بیرون آید و چهار آفت بزرگ از وی
تولد کند یکی آنکه چون رطوبت بیضیه که حایل است میان عنبیه و جلیدیه از میان بیرون شود جلیدیه
مماس عنبیه شود و رطوبتی را که غذا جلیدیه است تلف کند مضرت او بزرگ است

و آفت



و آفت دوم آنکه نور روحانی که اندر عصب مجوف است کز چشم همی آید و اندر جلیدیه مجتمع شود و زود
از ثقبه عنبیه بگذرد و پراکنده شود و آفت سیم آنکه نور بیرونی که جلیدیه سخت نزدیک شود و بر نور
روحانی غالب گردد و قوت او باطل کند و آفت چهارم آنکه سبب زوال رطوبت عنبیه بدرد
تحلیل دفع شود و تنگی بروی غلبه شود و اسباب نتوء الاتصال سه نوع است یکی آنکه خلطی
حاد طبقه را بخورد و بگزد دوم آنکه بسیاری خلط اجزای طبقه را از هم اندر کشد و بگسلد سیم
سببی از اسباب بادیه علاج نخست ازین خلط بد و خلط فزونی که باشد دور کردن پس داروهای
قابض و قوی کننده بکار دارند و پیوسته چشم را بسته دارند والله اعلم بالصواب

پنجم

از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر فرود آمدن آب بچشم و علاج آن

فرود آمدن آب بیماری است از جمله بیماریها سده و ماده آن رطوبتی است غلیظ و موضع آن
پشت طبقه قرنیه و روی طبقه عنبیه است هرگاه که چنین رطوبتی اندرین موضع گرد آید ثقبه عنبیه را
که منفذ شعاع اندرونی است که برابر ثقب بوند و منفذ نور بیرونی است که بر رطوبت جلیدیه
بوند و میان جلیدیه و نور بیرونی حجاب گردد تا بدان سبب روشنائی باطل شود و
جالینوس می گوید سبب این علت غلیظ شدن رطوبت بیضیه است و بر سر آن [illegible]
بیضه کما کان غلیظ شود و سبب بردوتی که بر او رسد تغیر دارد لیکن آن [illegible] که از رطوبتی غریب غلیظ
بود باید و آن رطوبت بر سبیل ترشح بتدریج از ثقبه عنبیه بیرون تراود و بر روی طبقه عنبیه اندر
پس قرنیه گرد آید و آنجا بماند و حال این رطوبت اندرین موضع از دو بیرون نباشد و اگر مزاج
سرد باشد بفسرد و اگر حرارتی ضعیف اثر کند و باشد منعقد شود و هر دو حال سبب بسته شدن
منفذ و باطل شدن بینائی باشد و اما سبب فسردن این رطوبت اندرین موضع دو است یکی آنکه
رطوبت خود سرد و غلیظ باشد دوم آنکه از معدن خویش بیرون شده باشد و لطافت بر زد و تنگ آمده
و از حرارت باطن دور گشته و بسبب تمزج بسیاری رطوبت و ضعیفی حرارت است چنانکی چیزها
که چیزها از منکنج میشود و اسباب این علت شش است یکی قی کردن بسیار دوم زخمی
یا سقطه سیم سرمای صعب و سردی مزاج چنانکه کسی را که اندر برف و در سرما گرفتار شود
چهارم ضعیفی روح باصره چنانکه بر اندازد کسانی را که بیمار بسیار کشیده باشند افتد پنجم اندوهی که
صداع مزمن ششم کیموس که از طعامها غلیظ تولد کند و این علت سیاه چشم را بیشتر افتد
از بهر آنکه چشم سیاه را رطوبت ناک تر باشد و دلیل بر آنکه این رطوبت میان طبقه قرنیه و عنبیه
است که بسیار باشد که طبیب اندر چشم خداوند علت نگاه کند آب را بیند بر روی عنبیه
نشسته و فراخ باز شده و از عنبیه فراهم رها کرده اگر اول منفذ و چون تدبیر کرده شود یعنی
چون آب گشاده شود عنبیه را بسلامت بر حال خویش بیند و دلیل دیگر آنکه اگر آلت قدح
اندر طبقه عنبیه گذر کردی بر رطوبت بیضیه رسیدی و چون طبیب خواستی که آب را فرود
نشاند بیضه سیلان کردی و چون گذر بیرون آمدی و بدین سبب که استادان گران صنعت

نرمست را که آلت قدح است گرد کرده اند تا عنبیه باز برد و بجای استاند و اگر نه از بهر این معنی بودی
سر مهت سرگرد نبودی تا قدح آسان تر بودی و مهت آسان گذشتی و گوهر عنبیه فرود و نرمست
ولغزنده و از بهر آنکه نرمست هر چه بدو رسد جای بدان چیز باز گذارد و اندر شود و از بهر آنکه
لغزنده است چون مهت بدو رسد از وی بلغزد سؤال اگر گویند چون جای آب میان قرنیه
و عنبیه است آب را چگونه اندر جرم عنبیه کیس تواند کرد یعنی نهان تواند کرد جواب گوییم چون
مهت اندر میان دو طبقه حاصل شود مهت نیمه بیرونین را از عنبیه فرو فشارد و اندر فشاردن آن
او سوی او فراخ گردد و آب بقیه اندر شود و بدین محال سلامت باز آید بعضی طبیبان گفته اند اندر آب
اندر جرم عنبیه نهان نمی شود لیکن آنجا ماده گشته نهان شود و نزدیک کفقان این درست نیست گروهی
دیگر گفته اند فرود آمدن آب آنست که رطوبت عنبیه غلبه کرد و انهم درست نیست از بهر آنکه
از دو بیرون نیست یا بعضی از وی غلیظ گردد یا همگی او اگر بعضی از وی غلیظ گردد آن جزو را در
حال قدح تیز آن کردن و اگر تقدیر کرده آید که تیز کرده شود و نهان کرده چون دیگر اجزا پیوسته
باشند آن نشاید بود بر آنکه معاودت نکند و اگر این نیز تقدیر کرده آید که اندر جرم عنبیه نهان ماند
و معاودت نکند شک نیست که عنبیه بدان سبب از مقدار طبیعی کمتر شود و مغز تهاکه بنع نقصان
او باشد تولد کند و اگر همگی او غلیظ شود همگی او را بقدح زایل نتوان کرد و نشاید کرده و فراورد
علاج نتوان کرد و بنزدیک انچه یاد کرده آید قول متقدمان است و دلیلها انگیخته اند اما استاد احمد
فرخ رحمة الله اندر کتاب خویش می گوید آب یا میان طبقه عنبیه و طبقه عنکبوتیه باشد یا میان
قرنیه و عنبیه یا اندر عصب مجوف و آنچه میان عنبیه و عنکبوتیه باشد بینایی باطل کند و اندر میان حدقه
تیرگی پدید آید کبود فام چون ابری و آنرا علاج نیست نه بقدح و نه بدارو و آنکه میان قرنیه و عنبیه
باشد اگر سخت سطبر و فسرده و سنگ باشد چون گچ و آنرا نیز علاج نیست نه بدارو و نه بقدح و آنچه اندر
عصب مجوف باشد هر گاه که چشم دیگر فراز کنند چشم بیمار فراخ تر نشود و چشم اندر هیچ تیرگی ظاهر
نباشد و اگر باشد سخت اندک باشد این را آب سیاه گویند و بعضی از آنچه استاد احمد رحمة الله
می گوید اندر سخن متقدمان همی آید اما آنچ می گوید موضع آب یا میان قرنیه و عنبیه باشد یا عنکبوتیه
یا اندر عصب مجوف و شک نیست که او این سخن از خود نگفته است لیکن من آنچه بمن رسید از سخن
متقدمان و دلیلها که انگیخته اند اندرین حکایت کردم و بیش ازین ندیده ام و نخوانده ام اما آنچه
ازین جمله که استاد احمد میگوید اندر سخن متقدمان آنست که اندر علامتها قدح پذیرفتن و ناپذیرفتن
آب می گویند بیمار را بفرمایند تا آن چشم که قدح خواهند کرد باز کند و چشم دیگر فراز کند و پلکها برهم
فشارد تنگ و طبیب اندر چشم او نگاه می کند اگر ثقبه از آنچه بود فراخ تر شود آب قدح پذیرست و اگر
فراخ تر نشود باید دانست که سده اندر عصب مجوف است چون این معنی اندر سخن متقدمان یافته
می شود بدان می ماند که مقصود از آنچ بیشتری گفته اند که موضع آب جز میان عنبیه و قرنیه نیست
آنست که آنچه قدح پذیرد از آبها که لون و قوام او خوب باشد اندر میان این دو طبقه باشد و آنچه
جز اندر میان دو طبقه باشد ممکن نیست که قدح توان کرد از بهر آنکه ممکن نیست که مهت اندر میان عنبیه



و عنکبوتیه توان کرد یا بعصب مجوف توان رسید یا بعصب رسانید و طبیب حاذق از شناختن این دو
چاره نباشد و باید دانست که این رطوبت اندر بزرگی و بیشی و اندر قوام و لون مختلف اند بعضی بیشتر باشد
و بعضی کمتر و بعضی غلیظ تر و بعضی رقیق تر و بعضی صافی تر و بعضی تیره تر باشد اما اختلاف آن اندر کمی
و بیشی چنان باشد که بعضی را بسیار باشد و همگی ثقبه را بپوشد و ببندد و بینایی باطل کند و بعضی را اندک
باشد یک نیمه را از ثقبه یا کمتر یا بیشتر ببندد و باقی گشاده ماند و هرچه برابر آن جانب باشد از دیدار
گسسته است نتواند دید و هرچه برابر آن جانب که گشاده است تواند دید و بسیار باشد که این رطوبت
اندر میانگاه ثقبه باشد و گرداگرد او خالی و گشاده باشد بدین سبب از هرچه بنگرد میانگاه آن چیز سیاه بیند
و اختلاف اندر قوام چنان باشد که بعضی را این رطوبت رقیق و صافی باشد آفتاب را و چیزها از روشن
ببیند و از دیدار آن باز ندارد و بعضی را غلیظ و تیره باشد از دیدار آفتاب و غیر آن باز دارد و
بسیار باشد که از تیرگی بدان حد رسد که نام آب از وی برخیزد و اختلاف که اندر لون افتد چنان باشد
که بعضی بلون هوا باشد و بعضی بلون آبگینه و بعضی سفید مروارید فام و بعضی سپیدج گون و بعضی سفید چون
گچ و این را بردی گویند و بعضی آسمان گون و بعضی ازرق و بعضی پیروزه گون و بعضی سبز و بعضی زرد
و بعضی اغبر و بعضی سیاه و بعضی همرنگ سیماب علامتها علامت آب فرود آمدن آنست که نخست
خیالها پیش چشم پدید آید چون پشه یا چون مگسی یا چون مویی که برآید و فرود آید یا چون شعاعی بیند
دور [illegible] و هرگاه که آب محکم شود بینایی باطل شود و لون حدقه بگردد بلونها که یاد کرده آمد و بسیار
چشمها را ازین خیالها پیش آید و مقدمه آب نباشد و فرق میان آنکه مقدمه آب باشد و آنکه مقدمه آب
نباشد هفت وجه است فرق اول آنکه هرچه مقدمه آب باشد بتدریج می فزاید و بینایی تیره میشود
تا آنگاه که آب فرود آید و بینایی باطل گردد و بیشتری را از وقت پدید آمدن این خیالها تا بوقت فرود آمدن
آب شش ماه فزون نباشد و هرچه از شش ماه بگذرد و چشم بسلامت باشد اغلب آن باشد که از
آب ایمن گردد فرق دوم آنکه بپرسند تا این خیالها اندر هر دو چشم پیش همی آید یا اندر یک چشم اگر
اندر هر دو چشم همی آید لون و کوچکی و بزرگی یکسانست اگر نه و میکاهد و می افزاید یا نه اگر میکاهد و
میفزاید باید دانست که سبب آن بخار معده است مقدمه آب نیست و اگر می فزاید و میکاهد و همیشه بر
یک لون است و نخست اندر یک چشم بود پس اندر دیگر پدید آید باید دانست که مقدمه آب است
فرق سیم نگاه کنند تا لون حدقه تیره است اگر نه و تامل کنند تا هر دو یکسانست اگر نه اگر یکی تیره تر است
و دیگری نه مقدمه آبست و اگر هر دو یکسانست مقدمه آب نیست فرق چهارم آنکه از پس سه چهار ماه
بنگرند تا هیچ تاریکی هست چون دودی اگر نه اگر هست باید دانست که مقدمه آبست و اگر نیست سبب بخار
معده است مقدمه آب نیست فرق پنجم آنکه بپرسند تا وقت بری معده و ناگواریدن طعام خیالها
بیشتر می بیند اگر نه و چون معده سبک تر شود و طعام گوارد کمتر است اگر نه وقت بری معده و ناگواریدن
طعام زیادت همی بیند سبب آن بخار معده است فرق ششم آنکه بسیار باشد که بسبب خیالها
طبقها و رطوبتها چشم و تیزی حس بصر باشد و فرق آنست که حس شنیدن و بوییدن چنین تیز باشد
هم اندر گوشت طبقی باشد و هم پوسته چیزی بود و بیرسد اگر چه ضعیف باشد و طبیبان این را ذکا الحس

گویند از شمار بیماریها نباشد فرق میان آنکه بعضی را از پس بیماریها گرم و تابی چون سرسام خیالها پیش
چشم آمدن گیرد و از بند آنکه رطوبتها از دماغ تحلیل سوخته باشند و از سوختن آن خون دودی و تاریکی اندر
دماغ مانده باشد هرگاه که آن دود اندر عصب مجوف و رگها بچشم اندر آید خیالها پیش چشم آمدن
گیرد و فرق آنست که از پس بیماری دماغ باشد و غذا و نیز این علت از علامتها مالیخولیا خالی نباشد
و دیده صافی باشد علاج خیالها آنکه آب کشادنی و قدح پذیرفت کرده از چهار وجه باید جست وجه اول آنکه پس
از آنکه آب فرود آمده باشد رنگ آب همچون هوا صافی باشد و نیکو و کبودی اندک دارد یا زرد
و علامت تمام فرود آمدن آب آنست که خداوند علت را اندر آفتاب نشانند و بفرمایند تا چشم فراز
کند و طبیب یک ... را از دو فضا بمالد با انگشت خویش و بجنباند و از هر سو بگرداند پس بفرماید تا
چشم باز کند و بنگرد اگر آب اندکی پهن‌تر از آنچه بوده شده باشد و باهستگی شکل و حال خویش
باز آید تمام فرود آمده است و قدح پذیرفت و اگر سپید باشد همچون گچ و یا هم چون یخ و هیچ پهن‌تر نشود
و از شکل و حال خویش نگردد قدح نپذیرفت وجه دوم آنکه بفرمایند تا آن یک چشم که قدح خواهند کرد
باز کرده دارد و چشم دیگر فراز کند و یکبار بهم فشارد تنگ و طبیب اندر چشم که باز کرده دارد نگاه
کند اگر ثقبه از آنچه بود اندکی فراخ‌تر شود باید دانست که آب قدح پذیرفت و اگر فراخ‌تر نشود قدح
نپذیرفت از بهر آنکه سبب فراخ‌تر ناشدن ثقبه آنست سده اندر عصب مجوف است این هر دو علامت
که یاد کرده آمد یکی را باید تا قدح فایده دهد یکی فراخ‌تر شدن ثقبه دوم آنکه رنگ آب همچون ...
نمودن و اما اگر ازین دو یکی باشد و دیگر نه قدح فایده نکند وجه سیم آنکه برابر شمع یا روشنایی آفتاب
و چراغ همی بنگرند اگر همی بیند قدح پذیرفت و اگر نه قدح نپذیرفت وجه چهارم آنکه بفرمایند تا چشم
باز کند و دست بر چشم او نهند و دهان بر او نهند و بدمند و دمیدنی گرم و بقوت پس دست را برگیرند زود
و نگاه کنند اگر آب جنبنده باشد و لون او نیکو باشد قدح پذیرد و اما نه و این آزمایش بیشتر از جهت
آن کنند که اگر با انگشت امتحان کنند بسیار آب شوریده گردد و قدح دشوار گردد بدین سبب انگشت
ننهند و بدمند علاج هرگاه که علامتهای آب پدید آید اگر زود بعلاج صواب پیش آن باز شوند علاج نافع
بود و اگر علاج نکنند آب محکم گردد و باشد که علاج پذیر آید و باشد که نیاید و طعامها خشک باید خورد
چون گوشت کبک و تذرو و گوشت بریان و باقلی خشک و مطجنه و نان خشکار و نان جو باشد این ... و اندر
طعام دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تر و خشک و آب کامه بکار باید داشت و خواجه
ابن علی سینا گوید من مردی را دیدم عاقل و معتبر که او را آب فرود آمد و خویشتن را علاج
استفراغها کرد و طعامها کمتر خورد و از طعام تری غذای پرهیز کرد و بر قلیه خشک و مطجنه اختصار
کرد و سرمهای محلل بکار داشت آب زایل گشت و نور بینائی باز آمد و علاج آنست که نخست تن و دماغ
به حب قوقایا و حب الذهب و ایارج فیقرا پاک کنند و هر هفته یک شربت ایارج فیقرا اصلی اندر
مطبوخ قنطوریون بدهند صفت مطبوخ قنطوریون بگیرند قنطوریون باریک سه درسنگ تربد
سفید نیم کوفته سه درسنگ بسفایج نیم کوفته هفت درسنگ مویز دانه بگرفته بیست درسنگ
هفت درسنگ مویز دانه بگرفته بیست درسنگ همه را اندر صد و پنجاه درسنگ آب بپزند



تا به پنجاه درسنگ باز آید و پالایند و یا ایارج بگوارند و اگر ایارج اندرین مطبوخ حل کنند و باز خورند
صواب باشد صفت حب الذهب بگیرند صبر بیست درسنگ هلیله زرد ده درسنگ مصطکی و کتیرا
و سقمونیا و زعفران از هر یکی سه درسنگ گل سرخ پنج درسنگ شربت دو درسنگ و نیم صفت دیگر
صبر بیست درسنگ هلیله زرد و مصطکی از هر یکی دو درسنگ حب کنند چنانکه رسم است شربت یک درسنگ
صفت حب دیگر صبر و سقمونیا از هر یکی یک مثقال هلیله زرد و ... از هر یکی دو مثقال تربد سفید هفت مثقال
شربت دو درسنگ و نیم صفت معجونی که اندر ابتدای آب سود دارد بگیرند ... و انگژد و زنجبیل و
تخم بادیان از هر یکی راستا راست همه را و بجشته اندر عسل مصفی بسرشند شربت هر بامداد یک مثقال
و ... و یاسمین و شونیز بوسیدن سود دارد صفت شیافی که اندر ابتدای آب فرود آمدن سود
دارد بگیرند فرفیون سفید یک دانگ و ... نیم دانگ اشق یک درسنگ همه را با آب ترب بسرشند
و شیاف کنند و آب تازه با عسل ... حل کنند و آب برد و انگژد خوردن با عسل اندر چشم
کشیدن سود دارد و زهره گرگ و زهره کفتار و زهره ماهی که بتازی شبوط گویند با عسل سود دارد
و زهره خروس اندکی اندر بینی چکانیدن سود دارد و دارسنگ ... که آن پوست سبز گردوی
باشد بگیرند و خشک کنند و بسایند و بچشم اندر کشند و عصاره ... برگ او با انگبین اندر کشند آب را
باز دارد و ببرد و غرغره کردن ... و ایارج فیقرا سود دارد خاصه از پس استفراغ صفت شیافی از زهره
بگیرند زهره گاو و ... یک درسنگ انگژد اندر خرقه کنند و اندرین زهره همی مالند تا همه بگدازد و حل شود
پس یک درسنگ روغن بلسان با وی بیامیزند و خشک کنند و شیاف کنند اندر ابتدای آب و علت
انتشار سود دارد و سپیده را ببرد صفت شیاف مرارات بگیرند زهره کلنگ زهره بز زهره خرگوش زهره
شبوط زهره عقاب زهره کبک زهره باز از هر یکی راستا راست هر ده درسنگی ازین زهرها
دو درسنگ فرفیون و یک درسنگ تخم الخطمی و یک درسنگ سکبینج همه را با آب بادیان
بسایند و بسرشند و شیاف کنند و بکار دارند صفت داروی که آب را و ضعیفی بصر را سود دارد
بگیرند حب الغار مقشر دو درسنگ صمغ عربی یک درسنگ هر دو را با بول کودک نارسیده بسایند
و بچشم اندر کشند و خداوند ضعیفی بصر را با آب بسایند و بول نسایند صفت داروی عسل بگیرند سکبینج
دو درمی حلتیت و فرفیون سفید از هر یکی شش درسنگ عسل چندانکه کفایت باشد صفت داروی که
بروغن بلسان کنند ... هشت درمی اقلیمیا چهار درمی مس سوخته شانزده درمی ... دو درمی زعفران
... درمی بلسان یک درمی دارو ... خشک را با آب باران بسایند و زعفران و روغن بلسان
بهم بسرشند و بکار دارند و یا ... ده درسنگ صمغ عربی سوده با همه بیامیزند و بسرشند گاهی
با عسل بکار دارند و گاهی با آب بادیان و زهره افعی با عسل سرشته کشیدن سخت نیک باشد خواجه
بو علی سینا میگوید مردمان معتبر زهره افعی را آزموده اند و از وی منفعت ظاهر یافته اند و اندرین
تجربه معلوم همی گردد که از وی اثر ... باید کرد طریق علاج این علت بداروهای خوردنی و کشیدنی
آنست که یاد کرده آمد و اما تدبیر قدح کردن یعنی تدبیر آب کشادن چنان باید کرد که چون معلوم شد
که آب تمام فرود آمد و محکم شد و علامتهای قدح پذیرفتن آن ظاهر شد نگاه کنند تا هیچ مانعی هست که از آن

آب غلیظ تر یا رقیق تر باشد دشخوار فرو توان نشاند و بسیار باشد که آب یکبار فرو نشیند چنانکه
چیزی اندر تشتی افتد وازو هیچ اثر نماند و بسیار باشد که چیزی بیشتر کند و می باز آید و همگی او میل نکند
بران موضع که باید آنرا جای کند و باید کرد و هر چیزی که ازوی بدان جانب که میل کند آنجا باید برد و اگر
بیخ بسیار ماند مهت را همچنان می باید داشت و تیزی مهت بر گوشه چشم قوت کردن تا اندکی خون بیخ
آب را با آن خون فرو باید نشاند و اگر بی قصد طبیب اندکی خون بیاید باک نباید داشت آب مر او را بآن
قدر خون فرو توان نشاند و اگر نیز آب منی باشد خون را هم اندران موضع کبس باید کرد و باب فرو نشانند
چه قوت خون آب یا بسوزد و خشک کند و اگر خون را کبس نکنند آنجا انفسرد و علت طرفه پدید آید و تحلیل دشخوار
پذیرد و اندران حال که آب فرو می نشاند بیمار را باید گفت تا عطسه کند از راه حلق نه از راه بینی و آب مان
بحلق فرو برد تا بدین حرکت آب بفرو سوی میل کند و فرمان بردارتر شود و چون طبیب دید که آب را
فرو نشاند مهت را باهستگی بیرون آرد و زرده خایه مرغ با روغن گل بزند و بر پشت چشم نهند
و هر دو چشم را سخت به بندد و اگر بر ظاهر گوشه چشم خون بیند نمک کوفته بر آنجا کنند و سخت به بندند
و بیمار را اندر خانه تاریک آرد و بگوید تا بقفا باز خسبد و خویشتن را خفته سازد و هیچ حرکت نکند و
هیچ سخن نگوید و اگر خواهد که سخنی گوید بدست اشارت کند و خویشتن را از عطسه و سرفه نگاه دارد و بر
صداعها او تمادی فلک چندر کنند و بر می نهند تا صداع تولد نکند و اگر عطسه خواهد آمدن بینی را بدست
مالند تا عطسه ساکن شود و اگر سعالی خواهد بود اندکی جلاب و روغن بادام بحریره کنند و طعام او سخت
اندک باید و چیزی که باید خایید نخورد چیزی آشامیدنی خورد و روز دوم اگر خواهد که چشم بگشاید
و فادیلم را بردارد و پنبه بگلاب تر کند و چشم را بدان بشوید چنانکه هیچ آسیب ازین پنبه بچشم نرسد
و هیچ اعتماد دست بر چشم نکند و چشم باز نکند و پنبه سپیده خایه مرغ تر کنند و بر پشت چشم نهند و رفادة
بر نهند و ببندد و اگر تا روز سیم بگشاید بهتر باشد و روز سیم بگشاید و خرمواده باشد تا تحمل بیخ اندر آب
بگوشانند و چشم را بدان آب بشوید و بیمار را راست بخوابانند نشت بالش باز نهاده و گرد اگرد
او بالش بلند نهاد چنانکه از همه جانب او باشد که بدان اعتماد کند و آسوده باشد و هیچ حرکتی
نکند و مقنعه سیاه بر روی او فرو گذارد و اگر خواهد که شادخ معمول با سرمه سیاه اندر کشند روا باشد
و اگر پس از دو سه روز آب معاودت کند اگر آماسی گرم تولد نکرده باشد باز مهت را بجای باز آرد
بدان زودی بلغم بسته نشود و بعضی را باشد که بلغم نرم باشد مهت بروی بایستد بروی اعتماد توان
کرد سخت بر مفضی گرد سنقدی پدید باید آورد پس مهت بدان منفذ اندر آوردن و گاه باشد که بر موضع قدح
گوشت فزونی بر آید آنرا بسر ناخن برای بر باید داشت و نباید ترسید و بعضی طبیبان فرو سوی قرنیه
بشکافند و آب را بیرون آرند و اندرین طریق خطری است و آن آنست که اگر آب غلیظ باشد رطوبت
بیضیه را با خود بکشد اما علاج خیالها دیگر که نه مقدمه آب باشد آنست که نخست هر یک را سبب علامات
بدانند آنچه از معده باشد بایارج فیقرا علاج کنند و معده را بکلبشکر و مصطکی و افسنتین و غیر آن قوت
دهند و بدانچه مصالح معده است مراعات کنند چنانکه اندر موضعش یاد کرده آید و اگر معده گرم باشد
معده را بمطبوخ هلیله پاک کنند و شراب انار و شراب لیمو قوت دهند و آنچه از دماغ باشد بخارها از دماغ بازدارد



بازدارد و چون صداع و زکام و سعال و غیر آن که اگر اندرین مواضع چیزی باشد سخت علاج آن باید کرد
و تن و دماغ پاک کردن بفصد و اسهال و آنروز که قدح کنند روزی باید که هوا گشاده باشد و صافی
و خوش و شمالی باشد و خداوند علت را اندر سایه برابر روشنائی بنشانند بر بالشی نرم
و بفرمایند تا زانو با سینه باز نهد و دستها زیر یک ساق در هم گذارد و خویشتن گرد کند
و کحال بر کرسی پیش او بنشیند تا ازوی بلندتر باشد و اگر یک چشم درست باشد آنرا رفادۀ
معتدل و عصابه بر نهند دستی تنگ که اندرین دو فایده است یکی بیمار را و یکی طبیب را اما فایده
بیمار آنست که اگر دیگر چشم بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر را در حرکت آرد و چشم بدان سبب
قدح دشخوار گردد و فایده طبیب آنست که چون آب گشاده شود و طبیب خواهد که بیازماید از بیمار نشان
چیزها که حاضر باشد بپرسد و او را خبر دهد تهمت آن نباشد که چشم دیگر همی بیند و چون بیمار چنانکه طبیب
گفت بنشست یکی را بفرماید تا باز پشت او شود و سر او بدست گیرد و نگاه دارد و طبیب درست خویش
ملک بر سو تن او بدارد و چشم را تمام گشاده و بیمار را بگوید تا قصد نظر کند چنانکه دیده سوی
گوشه چشم باشد که نزدیک بینی است و طبیب سر مهت بران موضع نهد که قدح خواهد کرد و نشان
کند از بهر دو کار یکی آنکه ناصبر زدن بیماران را فایده بود دوم آنکه بنگرد تا نشان برابر نقبه عنبیه
مهت کرانه از بهر آنکه سر مهت بر گوشه چشم باید که سوی گوش است و برابر نقبه باید چنانکه بر
ترازنقبه باشد و تر نشاید و مهت آلتی است از مس سرخ آب بدان گویند و اگر چشم راست
قدح خواهد کرد مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ را قدح خواهد کرد مهت را بدست راست
گیرد پس سر مهت برین موضع نهد که نشان کرده است و بگرداند و تیزی او بر گوشه چشم باید که
باشد چه این سلامت تر است و اعتماد کند بر مهت بقوتی تمام تا مهت بگذرد و او حس آن جای بگیرد
مهت را جای گشاده پدید آید و این زمان که بر مهت اعتماد کند دست دیگر و انگشت ابهام و سبابه
پلکها چشم را و چشم را نگاه میدارد تا بیمار دیده را نتواند گردانید و چون مهت گذر یافت نگاه کند
تا سر مهت را از پس قرنیه بیند و مهت همبرابر نقبه بیارد و از وی اندر نگذرد ولی اگر مقداری کتر از
نیم جو اندر گذرد روا باشد و اگر بیشتر گذرد نیک نباشد و موضع قدح ریش گردد و چون بدین جای
رسید دنبال مهت برین ابهام افگند بر سان آنکه کسی از کاری بر آساید و بیمار را سخن خوش گوید
و بشارت دهد تا قوی دل شود و بسیار باشد که اندرین وقت بیمار خواهد که قی کند ازین سبب
از روز باید که هیچ نخورده باشد و اندران ساعت اگر میل قی کشتن گیرد اندکی شراب غوره با شراب
ریواج با شراب انار دهند تا ساکن شود و پنبه پاکیزه بر چشم او نهند و اندر دمد باهستگی دمیدنی
گرم و اگر دهان نزدیک چشم برد بر سان آنکه کسی چیزی با شاید دم کشد هم صواب باشد و مقصود
ازین آسایش چشم است پس مهت را باهستگی بگرداند تا از پس قرنیه بیند که مهت بالای آنست
پس دنبال مهت را اندکی بر افرازد و آب را بسر مهت فرو نشاند چون بیند که آب فرو نشست
و حل عنبه ازاد رشید صبر کند و مهت را بزودی بیرون نیارد و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز آید
دیگر باره فرو نشاند چی بسیار باشد که حل عنبه لزج باشد آب را دشخوار جذب کند تا باشد که

دیگا ب پای فرو کشند و صندل و گلاب می بویند و بر صدغها طلی میکنند تا خدای عزوجل شفا دهد والله اعلم

## جزو هفتم

از گفتار دوم از کتاب ششم بیماریهای چشم که اندر آبگینی و اندر آن نقصان کرده و علامت و سبب و علاج هر یک و این جزو یازده باب است

### باب اول

از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریهای رطوبت بیضیه و اسباب و علاج آن

بیماریها که اندر رطوبت بیضیه افتد از دو بیرون نباشد یا اندر کمیت افتد یا اندر کیفیت اما آنچه در کمیت افتد چنان باشد که یا کمتر شود یا بیشتر و خردتر شود یا بزرگتر و هرگاه که بیشتر یا بزرگتر از مقدار طبیعی شود میان رطوبت جلیدیه و میان نور بیرونی حجاب گردد و هرگاه که کمتر یا کوچکتر شود آفتها اندر باب چهارم از جزو ششم ازین گفتار یاد کرده آمده است تولد کند و آنچه اندر کیفیت افتد یعنی اندر چگونگی از سه گونه باشد یا آفتی باشد اندر قوام یا آفتی اندر لون یا آفتی اندر تری و خشکی و آنچه اندر قوام باشد چنان باشد که بعضی از قوام معتدل اندکی غلیظتر شود و خداوند این علت هر چه از وی دور باشد نتواند دید و آنچه نزدیک باشد هم چنانکه باید نیک نتواند دید و بعضی از قوام معتدل بسیار بگردد و سخت غلیظ شود و این از دو گونه باشد یا بعضی از اجزای او سخت غلیظ شود یا همگی او اگر همگی او سخت شود بینایی باطل گردد و حکم او و حکم آب یکی باشد و اگر بعضی از اجزای او غلیظ شود از دو بیرون نباشد یا اجزای آنچه غلیظ است پیوسته باشد و حال آن سه گونه باشد یکی آنکه اجزای غلیظ میانگاه او باشد و خداوند این علت اجسام را میانگاه چون سیاهی در بیرون افتاده بیند دوم آنکه اجزای غلیظ کنارهای او باشد و خداوند این علت همگی چشمها بزرگ یکبار نتواند دید و حاجت باشد مثلا که از اندامهای جانوران بزرگ جدا جدا همی بیند و اگر اجزای غلیظ پراگنده باشد پیش چشم او خیالها می نماید بر شکل آن اجزا چون مگس و پشه و خطها و مانند آن و آنچه اندر لون افتد سه گونه باشد یکی آنکه همگی رطوبت از لون طبیعی بگردد و خداوند این علت چیزها را بدان لون بیند اگر لون او اغبر باشد چیزها را چنان بیند که از میان دود یا از میان دود و غمام و اگر سرخ یا زرد باشد همچنان حال بیند که خداوند یرقان و خداوند طرفه بیند دوم آنکه بعضی از لون بگردد و بعضی بلون طبیعی باشد و پیش چشم خداوند این علت خیالها نماید بشکل و رنگ آن اجزا سیم آنکه بسبب بخاری که در دماغ بر آید ظل آن باشد یعنی سایه آن بخار بر رطوبت بیضیه افتد و هر وقت که آن بخار بر آمدن بگردد حال دیدار از حال طبیعی بگردد و چیزها بلون آن بخار نماید و آنچه اندر کیفیت تری و خشکی افتد چنان باشد که اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و آنچه اندر خشکی بیرون شود از سه حال بیرون نباشد یا همگی او خشک شود و خداوند این علت هیچ نتواند دید و چشم او کوچک یا بعضی از اجزای رطوبت خشک شود و این از دو گونه باشد یا خشک پیوسته باشد یا پراگنده و حکم آن همچون غلیظی باشد و فرق آنست که خداوند خشکی را چشم کوچکتر شود و خواب نباشد و آنچه اندر تری از اعتدال بیرون شود چشم باندازه آن بزرگتر و ترتر شود **علاج** تری و بسیاری و بزرگی و غلیظی مفسد را علاج پاک کردن تن و دماغ باشد و سرها را جلا کننده و تحلیل کننده کشیدن و کمی و کوچکی و خشکی را علاج همچون علاج صداع خشک باشد و تدبیر با تری فزاینده کردن نافع بود والله اعلم بالصواب



### باب دوم

از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریهای رطوبت جلیدیه و اسباب و علاج آن

بیماریهای رطوبت جلیدیه چهار نوع است یکی آفتها که اندر وضع افتد دوم آفتها که اندر کمیت افتد سیم آفتها که اندر کیفیت افتد چهارم تفرق الاتصال اما نوع نخستین که اندر وضع افتد بر سه وجه باشد یکی آنکه از موضع خویش زایل شود بسوی راست یا چپ میل کند دوم آنکه بسوی بالا کشیده شود یا بسوی زیر فرو کشیده شود سیم آنکه در اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست یا چپ و بسوی بالا تشنج عضلها یا عصب مجوف باشد و تشنج امتلایی باشد یا خشک علامتها هر دو نوع معلوم است و سبب تقعر فرو رفتن آن استفراغها و تحلیل رطوبتها و غلبه خشکی باشد و سبب بیرون رفتن و بسوی زیر فرو کشیده شدن استرخاء عضلها اول باید و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا یا زیر میل کند مردم یک چیز را دو بیند و اگر جلیدیه هر دو چشم از جای خویش زایل شود و یکی بر تر آید و یکی فروتر و همچنین باشد و سبب این اندر تشریح عصب مجوف یاد کرده آمده است و هرگاه که جلیدیه تقعر اندر شود چشم بسبب تحلیل رطوبتها و دماغ و غلبه خشکی ازرق شود و هرگاه که بیرون تر نشیند چشم بسبب فزونی رطوبت اکحل نماید همچنان که اگر آب بسیار تر باشد اندر دریا سیاه نماید و چون برگشته سپید و [illegible] باشد **علاج** اما تشنج امتلایی را و استرخا را علاج باستفراغ رطوبتها و تلطیفها و غرغره و [illegible] باید کرد و تشنج خشک را و تحلیل رطوبتها تدبیر با تری فزاینده باید کرد و نوع دوم که اندر کمیت افتد بر دو وجه باشد یکی آنکه بزرگتر شود دوم آنکه کوچکتر شود و سبب بزرگی بسیاری ماده باشد و سبب کوچکی استفراغ و خشکی و تحلیل رطوبت باشد و هرگاه که بزرگتر از مقدار طبیعی شود نور باصره تیره شود و چیزها را کوچکتر از آن بیند که باشد از بهر آنکه نور اندر گوهر جلیدیه پراگنده شود و پوشیده گردد و قوت او چنانکه باید بیرون نتواند تافت و هرگاه که کوچکتر شود مقداری معتدل روح باصره قوی تر شود و چیزها را بزرگتر از آن بیند که باشد از بهر آنکه مقدار روح باصره بقیاس با جرم او بیشتر و قوی تر گردد و بقوت بیرون آید و این نوع را مادرین اندازه از جمله بیماریها باشد و علامت و [illegible] علاج هر دو نوع معلوم است نوع سیم که اندر کیفیت افتد سه نوع است یکی آنکه لون جلیدیه بگردد و سیاه شود یا سرخ یا زرد یا سپید دوم آنکه رطوبت بر وی غالب شود سیم آنکه خشکی غالب شود و سبب بگردیدن لون او غلبه اخلاط باشد و سبب غالب شدن رطوبت و سبب خشکی معلوم است چند جای یاد کرده آمده است و هرگاه که لون او بگردد در لون نا طبیعی اندر روی هر چه آید مردم چیزها را بدان بیند و هرگاه که تری غلبه کند چشم خیره شود و پیوسته تر باشد و هرگاه که خشکی غلبه کند و منعقد شود و بینایی باطل گردد و علاج دشخوار پذیرد **علاج** اما تغیر لون جلیدیه را علاج استفراغ آن خلط باشد که لون او بر چشم پدید آید و سرها تحلیل کننده کشیدن و آنرا که تری غلبه کرده باشد استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا باید کرد و نوع چهارم که تفرق الاتصال است علاج آن علاج قروح باشد لکن این عسرتر از قروح باشد و علاج کمتر پذیرد و همه بیماریهای جلیدیه عسر باشد و گاه باشد که طبقه عنکبوتیه را بسبب ماده تیز و سوزاننده که بدو رسد تفرق الاتصال تولد کند و علاج آن عسرتر

از همه بیماریها چشم باشد و اگر چیزی سود دارد استفراغ آن ماده سود دارد و الله اعلم بالصواب

سیم

**از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریهای قوت باصره و اسباب و علاج آن**

قوت باصره را طبیبان قوت ناظره گویند و احوال آن از دو وجه ظاهر شود یا از کمیت یا از کیفیت آنچه از کمیت ظاهر شود دو گونه باشد یکی آنکه روح باصره بسیار باشد و بدلیل بسیاری قوت او نادر وی بتواند رسید و چیزها از دور نیک تواند دید و از نزدیک هیچ خلل نباشد دوم آنکه کمتر از مقدار طبیعی شود و بدین سبب چیزها از نزدیک را تواند دید و هرچه دور باشد نتواند دید و آنچه از کیفیت ظاهر شود هم دو گونه باشد یکی آنکه روح باصره غلیظ گردد و بدان سبب دشخوار تواند دید اشخاص را بیند و صورت و هیأت نیک بر بیند دوم آنکه روح لطیف شود و همه چیزها را از نزدیک نیک بیند و خط باریک نیک خواند و از دور دشخوار بیند از بهر آنکه روح لطیف تا قوت او دور رسیدن پراکنده شده باشد و بسیار باشد که احوال کمیت و کیفیت هر دو مرکب شود و آن ترکیب چهار گونه باشد یکی آنکه روح بسیار غلیظ گردد دوم آنکه اندکی و غلیظ شود سیم آنکه بسیار و لطیف شود چهارم آنکه اندک و لطیف شود اما آنچه بسیار و غلیظ باشد از دور بهتر بیند از بهر آنکه اندر دوری مسافت بقوت حرکت لطیف شود **علاج** استفراغ با ایارج فیقرا باید کرد و سر را در شستن و کشیدن و از طعام خوردن شب و از لبنیات و ماهی و باقلی پرهیز کردن و مرزنگوش بوییدن و اندر طعامها دارچینی و سعتر بکار داشتن و آنچه اندک و غلیظ باشد از دور نتواند دید و از نزدیکی بسبب غلیظی دشخوار بیند و این آفت بر اثر بسیار افتد و علاج این دشخوارتر باشد اما از بهر آنکه غلیظ است از اندکی ایارج فیقرا چاره نباشد و از بهر آنکه اندکی است شربت کشکاب و طعامهای سبک و لطیف و تری فزای باید خورد چون شوربای گوشت بره و گوشت مرغ و مانند آن و آنچه بسیار و لطیف از نزدیک نیک بیند و از دور نتواند دید و باید دانست که گاه باشد که خشکی بر روح باصره غلبه و گاه باشد که رطوبت جلیدیه بزرگتر شود چیزها بدین سبب از دور نتواند دید و از نزدیک تواند دید و علاج بزرگی جلیدیه و علاج خشکی یاد کرده آمده است و علاج اندکی روح چون علاج خشکی باشد و الله اعلم بالصواب

چهارم

**از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شب کوری و روز کوری و اسباب و علاج آن**

اسباب شب کوری سه است یکی غلیظی روح باصره دوم تری اجزای چشم و غلیظی رطوبت مصریه سیم پیوسته اندر آفتاب بودن و از بهر آنکه هوای روز بقیاس با هوای شب گرم و لطیف است لطافت هوای روز و نور آفتاب رطوبت چشم را و غلیظی روح را و غلیظی مصریه را لطیف کند تا بروز تواند دید چون شب اندر آید لطافت هوای روز باطل شود و رطوبتهای چشم و روح باصره غلیظ گردد و هیچ نتواند دید و آنکه پیوسته اندر آفتاب باشد از بهر آنکه نور آفتاب لطافت روح باصره را تحلیل کند و آنچه غلیظتر باشد بماند و چون شب آید



سبب کثافت هوای شب غلیظی زیادت شود و هیچ نبیند و بسیار باشد که سبب شب کوری بخار معده باشد و فرق آن است که آنچه از معده باشد هر وقت که معده پاک باشد علت قوی تر باشد و علامت شب کوری بیشتر مردمان بزرگ چشم و سیاه چشم را افتد **علاج** اگر خون غلبه دارد رگ قیفال و رگ گوشه چشم زدن سود دارد و استفراغ کردن با ایارج فیقرا و تدبیر لطیف کردن و عادت شام خوردن بگردانیدن و پیش از طعام شراب زدن اگر زود نا خشک باشد آب خنک بر روی کوفته سوی ... کردن و از پس هضم طعام اندکی شراب انگوری کهن خوردن سود دارد و جگر بز را بکار دارند و بر آتش افکنده آن آتشی که از وی برآید بر می دارند و دارفلفل سوده و نمک هندی سوده باوی بیامیزند و بچشم اندر کشند و اگر دارفلفل نیم کوفته بر کباب نهند جگر را کنند تا تری آن در جنید پس آن دارفلفل را خشک کنند و بکوبند و اندر کشند روا باشد و سر روشنای درشتاف دارات کشیدن سود دارد و روغن بلسان بکمیزند و یاندکی افیون قوت آن بشکنند و اندر کشند و عسل و آب بادیان بهم بیامیزند و اندر کشند و کمافت نیک چشم بر هم نهاده دارند و دارفلفل و عسل بر استارا است بکوبند و بیزند و بچشم اندر کشند با آب که از جگر بز برآمده باشد و کباب جگر بز و قلیه آن خوردن و چشم به بخار آن داشتن سود دارد و اسباب روز کوری چند اسباب شب کوری است و از بهر آنکه هوای شب بقیاس با هوای روز تر است لطافت هوای روز خشکی و اندکی لطافت روح باصره را زیادت کند بدین سبب چون روز آید چشم خیره شود و بصر ضعیف گردد و این علت بیشتر مردمان ازرق و اشهل چشم را افتد **علاج** تدبیر او تری فزای باید کرد و شیر زنان اندر بینی چکانیدن و روغن بنفشه بر سر نهادن و از طعامهای تیز و شور و ترش پرهیز کردن و بسیار باشد که مردم پیوسته اندر روشنائی و صحرا باشد و زمستان که برف آید نظر او پیوسته بر برف باشد بدین سبب بصر او ضعیف شود و از دور نتواند دید و آنچه از نزدیک بیند باستقصا تواند دید و در هرچه نگاه کند سپیدی بر لون آن غالب بیند علاج جامه ازرق پوشد و مقنع سیاه پیش چشم بیاویزد تا نظر او پیوسته بر آن افتد و چشم قوت گیرد و الله اعلم

پنجم

**از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر علاج چشم که سر ماز ده باشد**

گاه گندم اندر آب بپزند و آب نیم گرم بچشم اندر چکانند و حل و عصاره شیر اندر چکانیدن سود دارد و سنگ آسیا گرم کردن و شراب انگوری بروی ریختن و چشم به بخار آن داشتن و داروها تحلیل کننده چون زوفا و بابونه و اکلیل الملک اندر آب پختن و بر بخار آن داشتن سود دارد و الله اعلم

ششم

**از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریهای که اندر رطوبت زجاجیه و علاج آن**

چند بیماریها رطوبت زجاجیه هم چند بیماریها مصریه باشد و مقر نهادن کلمه بازافتد هر گاه که زجاجیه کوچک تر شود بینائی ضعیف شود و اگر بردی و خشکی بروی غالب شود خشک و منعقد گردد و بینائی باطل شود و علاج این علاج مصریه است

هفتم

**از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریهائی که اندر طبقه عنکبیه افتد**

هر بیماری که اندر طبقهای گذشته یاد کرده آمدست اندرین طبقه همان افتد و اسباب همان باشد
و علاج همان الا تفرق الاتصال این طبقه را که همه اسباب یاد به ممکن است که باشد و هم اندر خلطی
تیز و سوزاننده باشد و تیزی خلط او را بگزد و تفرق الاتصال تولد کند و نور بینایی یکبار به همه اجزای
چشم پراکنده شود و بینایی باطل گردد و علاج این مرتر باشد جز باستفراغ و پاک کردن دماغ علاج نتوان
کرد و چون تفرق الاتصال تولد کرده باشد از استفراغ فایده نباشد و قوت دارو با کشیدن دشخوار
بود و رسد این علت را انتشار گویند و انتشار سه نوع است یکی آنکه اندر باب اتساع حدقه یاد کرده آمدست
دوم این و سیم اندر بیماریهای عصب مجوف یاد کرده آید و باید دانست که حال طبقه شبکیه و طبقه
صلب اندر قبول انواع سوء المزاج و انواع تفرق الاتصال همین باشد و هر علت که شبکیه
را افتد مضرت آن بجلیدیه باز دهد از بهر آنکه غذا نخست بشیمیه رسد و شیمیه نصیب خویش
بردارد و باقی پخته تر و صافی تر بشبکیه رسد و شبکیه آنچه لایق او باشد بخود کشد و باقی پخته تر و
صافی تر رطوبت زجاجیه فرستد و زجاجیه هم چنین آنچه لایق او باشد بکار دارد و باقی
صافی تر و پخته تر بجلیدیه برسد و اسباب علامات و علاج همان باشد که بیماریهای دیگر طبقهها را

## باب هشتم

از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریهای عصب مجوف و علاج آن

عصب مجوف را همه انواع سوء المزاج مفرد و مرکب و ساده و با ماده ممکن است که افتد و اسباب
و علامات آن و اسباب علامات انواع صداع و بیماریهای مزاجی باشد که اندر دماغ افتد و علاج
همان علاج باشد و باید دانست که در عصب مجوف بیرون از بیماریهای مزاجی سده و ضغطه
یعنی فشاردن و تفرق الاتصال و ورمی و غیر ورمی بسیار افتد و همه بیماریهای این عصب بدان
اندازه که قوت بیماری باشد اندر بصر زیان کند و بسیار باشد که بصر باطل شود و اندر عصب مجوف
و اندر هیچ جزو از اجزای چشم آفتی نباشد یا نور بصر را ضعیف کند یا راه او بسته دارد لیکن
سبب آن اندر بطون دماغ باشد و بیماری دماغ گواهی دهد بدان و هر چه مانند این باشد از
دقایق بیماریها شناختن آن جز بر طبیب حاذق دشخوار باشد و از انواع تفرق الاتصال
که اندر عصب مجوف افتد یکی آنست که دهنه عصب فراخ تر از آن مقدار طبیعی شود و سبب آن
دو گونه باشد یکی آنکه عضلها که دهنه او را نگاه دارد ضعیف شود دوم آنکه خلطی بدو اندر آید و او را
از باز کشد فراخ شدن و از هم باز شدن او را انتشار گویند از بهر آنکه نور پراکنده شود و بیماری
فراخ شدن است و انتشار عرض اوست و فرق میان انتشار که از فراخ شدن دهنه عصب مجوف
تولد کند پراکندگی نور اندر اجزای چشم پیدا باشد و آنچه از ثقبه تولد کند پراکندگی نور پیدا باشد از
بعد آنکه نور از ثقبه راست بیرون آید پس پراکنده شود و چون نور از ثقبه بیرون آید اندر اجزای
چشم هیچ پراکندگی نور ظاهر نشود و اندر بیشتر حالها انتشار که از عصب افتد صداع صعب اتساعی
باشد علاج انتشار نخست تدبیر تسکین صداع باید کرد و تن و دماغ پاک کردن و داروها که از جهت ابتدای
آب فرود آمدن یاد کرده آمدست بکار داشتن و شیاف مرارات از جمله داروها نافع است و



سده و ضغطه و اماس عصب مجوف اسباب فضلها بود دفعی باشد که از دماغ بدو می بالا بیر ناراه
روح بدان بسته گردد و علامت وی آنست که اگر خداوند علت را چشم دیگر درست باشد فراز
کند و بر هم فشارد ثقبه عنبیه فراخ تر نشود و اگر فراخ تر شود عصب سلامت باشد و فرق میان
سده و اماس آنست که خداوند اماس از گرانی و ازالی که اندر قعر چشم باشد شکایت کند
و خداوند سده را این شکایت نباشد و دیگر آنکه سده و ضغطه بینایی جمله باطل نکند و او دیگرانی
نباشد و اماس بینایی جمله باطل بکند و با درد و گرانی باشد علاج نخست استفراغ باید کرد و حب
قوقایا و ایارج فیقرا پس رگ گوشه چشم زدن و دو لوجه بر صدغ افکندن و ماده را بسوی قدم فرو
کشیدن و علاجهای اماس کردن و اما تفرق الاتصال که بدو رسی باشد گسستن و خورد شدن عصب
باشد و علامت وی آنست که چشمه دود را افتاده باشد و بریده شود و بینایی باطل گردد و این علاج نیست والسلام

## باب نهم

از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیماریها که اندر عضلهای عصب مجوف و عضلهای حاکم چشم افتد

بیماری این عضلها دو نوع باشد یکی استرخا و دیگر تشنج و تشنج دو نوع است یکی امتلائی و دیگر خشک
و علامتهای هر دو معلوم است و هرگاه که عضلهای عصب مجوف تشنج کند حدقه از موضع خویش
زایل شود و چشم تافته گردد هم چون چشم احول و هرگاه که سستی شود چشم بیرون نشیند و آواز
استرخا افتد باشد بینایی باطل شود از بهر آنکه چشم تنگ بیرون آید و عصب کشیده شود و کوی
او بسبب کشیدگی تنگ شود و راه نور بسته گردد علاج استرخا و تشنج امتلائی را علاج پاک
کردن دماغ باشد و اطریفل بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و بر بهار قوی شدن
و بر پیشانی و پس سر و صدغ لادن کردن طلی و تشنج خشک را تدبیر تری فزاینده کردن و بسیار
باشد که تشنج خشک غالب گردد بیماریها مانند چون صرع و سدر و دوار و صداع صعب زایل
شود و احولی گردد کار از آنکه حادث باشد شب برابر چشم او چراغ نهند چنانکه نظر او راست
باشد و بروز چیزی سرخ برابر چشم او باویزند و اگر میل دیده او بسوی دنبال چشم باشد
بر بینی او نشانی سرخ کنند و اگر میل بسوی بینی باشد بر دنبال چشم او چیزی سرخ برند و نشانند تا نظر
بدان دارد و گفته اند که اگر شقیقه گوسفند بکوبند و بفشارند و آب او بکشند و بر آن آب بر روی
و چشم اندر کشند احولی را سود دارد

## باب دهم

از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیرون نشستن چشم بسبب استرخا عصب مجوف

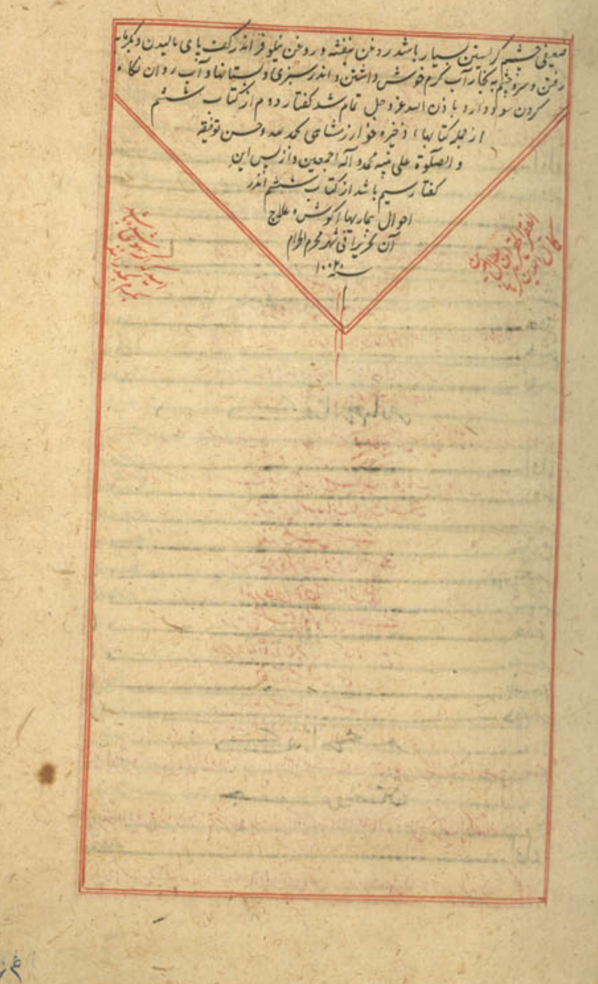
سبب این دو گونه باشد یکی قوت قی و دیگر صعبی خناق و گاه باشد که زنان را بسبب صعبی درد زادن
چشم بیرون نشیند علاج آن را که بسبب قوت قی و صعبی خناق باشد فصد باید کرد
و با دارو بنفشه اسهال کردن و چشم را بسته داشتن و رفاده با عصاره برگ زیتون
و برگ مورد و داروها قابض تر کردن و بر چشم نهادن و بر بالای رفاده تخته سرب باندازه چشم
کرده بر نهادن و بستن و نفقا باز خفتن و طعام اندک خوردن و آن را که بسبب درد زادن باشد او را
عطسه فرمودن و بر بستن کردن حجامت و چشم بستن چنانکه یاد کرده آمد والله اعلم بالصواب

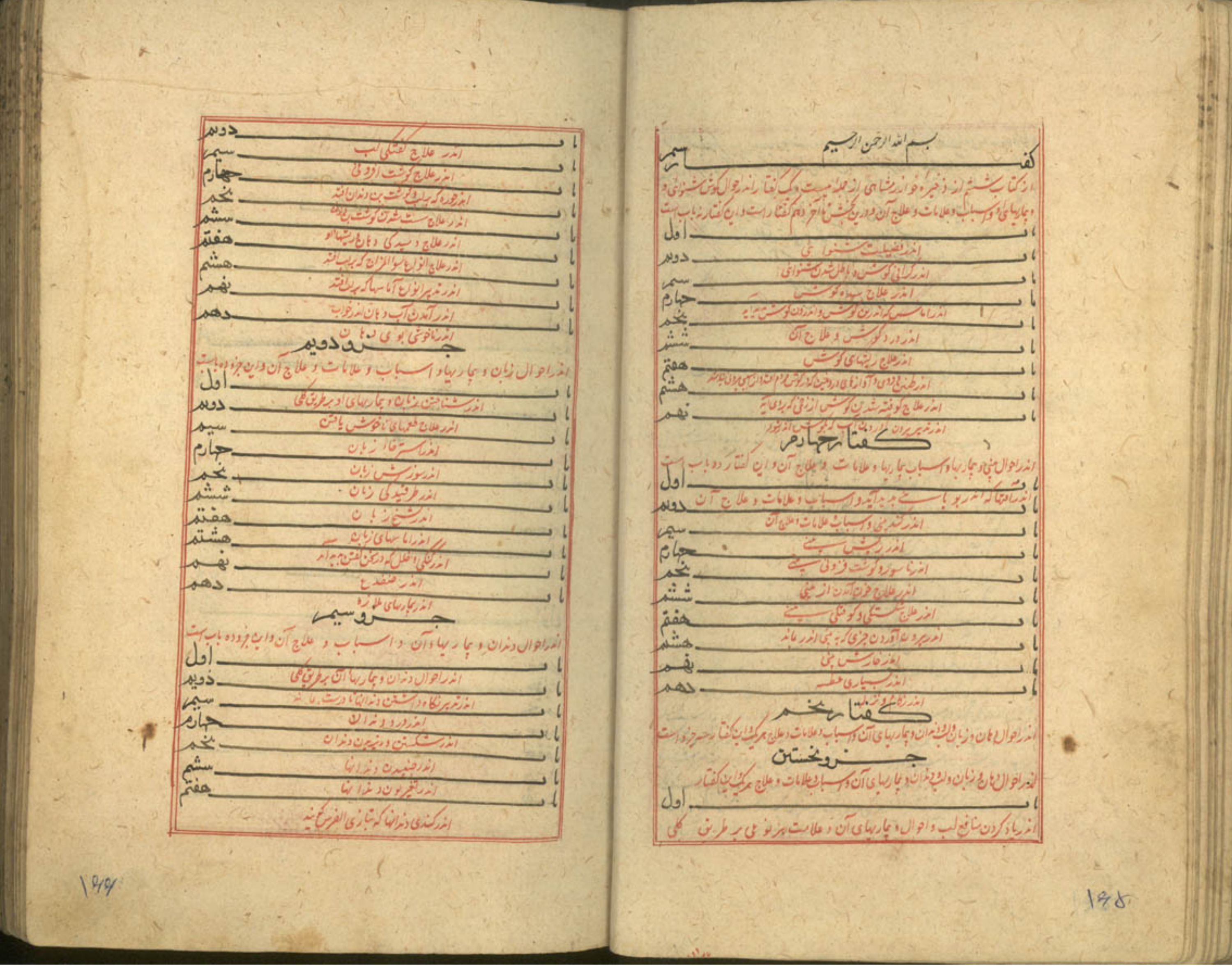
یازدهم

از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر ضعیفی چشم و شناختن سبب و علاج آن

بباید دانست که سبب ضعیفی چشم و بینای بیماری چشم و اجزای او باشد و همه بیماریها چشم و اسباب
و علامات و علاجها یاد کرده آمد و اندرین باب علاج ضعیفی یاد کرده آید که سبب آن محکم نباشد و علت
قوی نباشد مثلا کسی را که سبب ضعیفی چشم و بصر گریستن بسیار باشد یا بخاری اندک یا تری
اندک و مانند این قانون علاج او آنست که از پس طعام خوردن چندان بیدار باشد که طعام
اندر معده نیم گوارده شود و از قعر معده فرو گذرد و بسیار نخورد و از طعامها بخار انگیز پرهیز کند
و طعامها شور و سرکه و زیتون بسیار و سیر بسیار و بادروج و شبت و کرنب و عدس و باقلی
و نبیذ بسیار و شراب بسیار و مستی و جماع و فصد بسیار و حجامت و بسیار خفتن و بسیار
بیدار بودن و خط باریک نبشتن و خواندن و قفا باز خفتن و برگذر باد پیوسته نشستن
خاصه باد دبور و سرد و شمالی و اندر برق نگریدن اندر صحرا و بقرص آفتاب نگاه کردن و قت برآمدن
و وقت کسوف و گرد و دود و اندر چیزهای درفشان نگاه کردن چشم را ضعیف کند و زیان دارد
و دارچینی خوردن و اندر چشم کشیدن سود دارد و ایارج فیقرا و اطریفل بکار داشتن
سود دارد و آب پیاز با عسل اندر کشیدن تاریکی چشم را زایل کند و بباید دانست که ضعیفی
چشم پیران بیشتر از خشکی باشد و سر با آب فرو بردن و چشم باز کردن سود دارد و گفته اند شلغم
خام و پخته بصر را قوت کند اگر چه سخت ضعیف شده باشد و عبارت طبیبان تازی اینست من اکل
الشلجم نیا کان او مطبوخا و دُلک بصره ان کان قد قارب الذهاب و گفته اند کوکب و تقبه
المقا و جرجیر بسیار خوردن و ترکه و نمک بسیار خوردن بصر را ضعیف کند و بادروج خوردن
زیان دارد و آب او در چشم کشیدن سود دارد و گند ناسخت زیان دارد و کرنب ضعیفی بصر را
که از رطوبت بود سود دارد و ترب بصر را تیز کند صفت شیافی که بینایی را قوت دهد بگیرند نخج
و جاوشیر و نمک اندرانی و زنگار و بلیل سپید و روغن بلسان و زهره کاو و بز از هر یکی جزوی
روغن بلسان از عصاره با دیان ترحل کنند و دارو ها بکوبند و بدان بسرشند و شیاف کنند صفت
برود رمانی بگیرند آب انار ترش و شیرین و پالایند و بجوشانند تا به نیمه باز آید و چندانکه وزن
آب انار باشد نیمه او عسل بادی بیامیزند و چهل روز اندر آفتاب نهند و پس بکار دارند نافع
بود صفت ذروری که بصر را قوت کند بگیرند اقلیمیا زرد و توتیا و صبر و توبال مس سوخته شادنج
مغسول از هر یکی یک درسنگ بلیله دار بلیل توتیا و زعفران از هر یکی نیم درسنگ یک
فلفل سرطان نحوی از هر یکی یک درسنگ نیم مشک صفت ذروری دیگر بصر را قوت کند و
جرب و خارش را و سپیده باز دارد بگیرند اقلیمیا زر سرمه و توبال رومی سوخته صبر شادنج
مغسول شادنج هندی از هر یکی یک درسنگ بلیله زرد بلیل و توتیا از هر یکی نیم درسنگ نمک
اندرانی یک فلفل کفک دریا از هر یکی دو دانگ زعفران یک درسنگ و چهار دانگ مشک
نیم دانگ همه را بکوبند و به آب بادیان بسایند و خشک کنند و باز بسایند و بکار دارند و آنکه سبب




ضعیفی چشم گریستن بسیار باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر کف پای مالیدن و گرمابه
رفتن و سر و چشم به بخار آب گرم خوش داشتن و اندر سبزی و بستانها و آب روان نگاه
کردن سود دارد و باذن الله عز و جل تمام شد گفتار دوم از کتاب ششم
از جمله کتابها ذخیره خوارزمشاهی بحمد الله و حسن توفیقه
و الصلوة علی نبیه محمد و آله اجمعین و از پس این
گفتار سیم باشد از کتاب ششم اندر
احوال بیماریها گوش و علاج
آن تحریرا فی شهر محرم الحرام
سنه ۱۰۲۰



بسم الله الرحمن الرحیم

## گفتار سیم

از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی از جمله بیست و یک گفتار اندر احوال گوش و شنوائی و بیماریهای او و اسباب و علامات و علاج آن و درین بخش تا آخر دهم گفتار راست و این گفتار نه باب است

باب اول — اندر فضیلت شنوائی

باب دویم — اندر گرانی گوش و باطل شدن شنوائی

باب سیم — اندر علاج بسته گوش

باب چهارم — اندر آماس که اندر بن گوش و اندرون گوش برآید

باب پنجم — اندر درد گوش و علاج آن

باب ششم — اندر علاج ریشهای گوش

باب هفتم — اندر طنین و دوی و آوازها که در درون گوش مردم افتد از سببی بیرونی یا اندرونی

باب هشتم — اندر علاج کوفته شدن گوش از زخمی که بروی آید

باب نهم — اندر تدبیر بیرون آوردن آب که بگوش اندر شود

## گفتار چهارم

اندر احوال بینی و بیماریها و اسباب بیماریها و علامات و علاج آن و این گفتار ده باب است

باب اول — اندر آفتها که اندر بوی یافتن پدید آید و اسباب و علامات و علاج آن

باب دویم — اندر گنده بینی و اسباب علامات و علاج آن

باب سیم — اندر ریش بینی

باب چهارم — اندر ناسور و گوشت فزونی بینی

باب پنجم — اندر علاج خون آمدن از بینی

باب ششم — اندر علاج خشکی و کوفتگی بینی

باب هفتم — اندر بیرون آوردن چیزی که به بینی اندر ماند

باب هشتم — اندر خارش بینی

باب نهم — اندر بسیاری عطسه

باب دهم — اندر زکام و نزله

## گفتار پنجم

اندر احوال دهان و زبان و لب و دندان و بیماریهای آن و اسباب و علامات و علاج هر یکی و این گفتار سه جزو است

### جزو نخستین

اندر احوال دهان و زبان و لب و دندان و بیماریهای آن و اسباب و علامات و علاج هر یکی این گفتار

باب اول — اندر یاد کردن منافع لب و احوال و بیماریهای آن و علامت هر نوعی بر طریق کلی



باب دویم — اندر علاج کفتگی لب

باب سیم — اندر علاج گوشت افزونی

باب چهارم — اندر چوره که بر لب و گوشت بن دندان افتد

باب پنجم — اندر علاج سست شدن گوشت بن دندان

باب ششم — اندر علاج دمیدگی دهان و ریشهای او

باب هفتم — اندر علاج انواع سوء المزاج که بر لب افتد

باب هشتم — اندر تدبیر انواع آماسها که بر لب افتد

باب نهم — اندر آمدن آب دهان اندر خواب

باب دهم — اندر ناخوشی بوی دهان

### جزو دویم

اندر احوال زبان و بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو ده باب است

باب اول — اندر شناختن زبان و بیماریهای او بر طریق کلی

باب دویم — اندر علاج طعمهای ناخوش یافتن

باب سیم — اندر استرخاء زبان

باب چهارم — اندر سوزش زبان

باب پنجم — اندر طرقیدگی زبان

باب ششم — اندر تشنج زبان

باب هفتم — اندر آماسهای زبان

باب هشتم — اندر گنگی و ثقل که در سخن گفتن پدید آید

باب نهم — اندر ضفدع

باب دهم — اندر بیماریهای ملازه

### جزو سیم

اندر احوال دندان و بیماریها و آن و اسباب و علاج آن و این جزو ده باب است

باب اول — اندر احوال دندان و بیماریهای آن بر طریق کلی

باب دویم — اندر تدبیر نگاه داشتن دندانها تا درست باشد

باب سیم — اندر درد دندان

باب چهارم — اندر شکستن و ریزیدن دندان

باب پنجم — اندر جنبیدن دندانها

باب ششم — اندر تغیر لون دندانها

باب هفتم — اندر کندی دندانها که بتازی الضرس گویند

باب هشتم
اندر تدبیر ضعیفی و آب کم داشتن دندان
باب نهم
اندر تدبیر دندان کودکان که با آسانی برآید
باب دهم
اندر تدبیر دندان بزرگان تا آنچه افکندنی باشد با آسانی بیفکند

## گفتار ششم

اندر شناختن احوال حلق و حنجره و علاج خناق و ذبحه و اسباب و علامات و علاج هر یک و این گفتار دو جزو است

### جزو اول

اندر احوال آواز و اسباب باطل شدن آواز و اسباب انواع تغیر آن و علاج هر یک و این جزو پنج باب است

باب اول
اندر باطل شدن آواز که سبب آن انواع سوء المزاج باشد
باب دوم
اندر گرفته شدن آواز و علاج آن
باب سیم
اندر آواز از زده شدن
باب چهارم
اندر آواز تیره
باب پنجم
اندر آواز باریک

### جزو دوم

اندر ذبحه و خناق و بثرها که بر حنجره پدید آید و فراهم گرفته شدن مری و این جزو چهار باب است

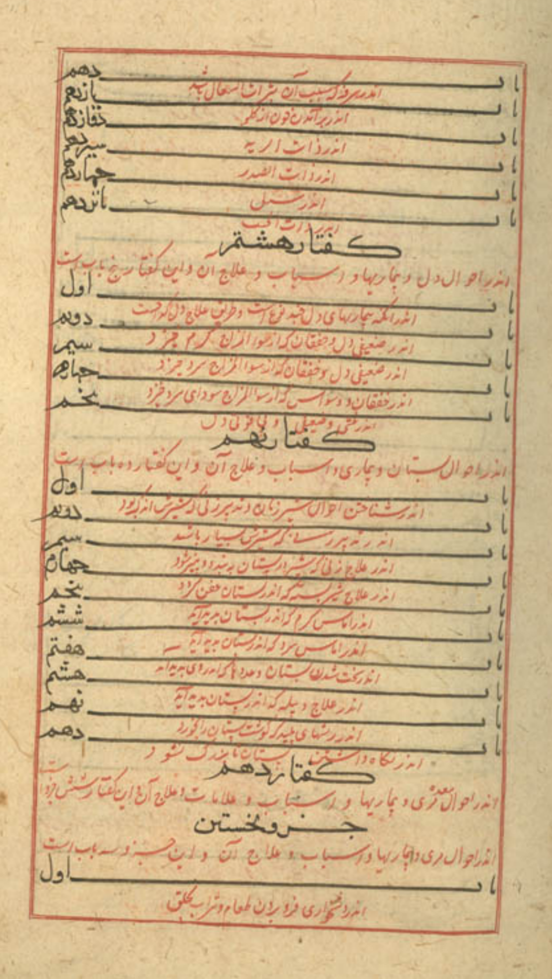
باب اول
اندر ذبحه و خناق
باب دوم
اندر بثرها که اندرون حلق برآید
باب سیم
اندر طعام که بگلو اندر ماند
باب چهارم
اندر دیوچه که بحلق اندر آویزد

## گفتار هفتم

اندر یاد کردن بیماریها و آلتهای دم زدن و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار پانزده باب است

باب اول
اندر شناختن احوال دم زدن و اسباب تغیر آن
باب دوم
اندر آنکه هر دم زدنی که از حال طبیعی بگردد چگونه باشد
باب سیم
اندر ربو و ضیق النفس و نفس انتصاب
باب چهارم
اندر انواع سرفه و اسباب آن
باب پنجم
اندر سرفه خشک که سبب آن سوء المزاج گرم ساده باشد
باب ششم
اندر سرفه خشک که سبب آن سوء المزاج سرد ساده باشد
باب هفتم
اندر سرفه تر که سبب آن سوء المزاج گرم با ماده باشد
باب هشتم
اندر سرفه تر که سبب آن سوء المزاج سرد با ماده باشد
باب نهم
اندر سرفه که سبب آن آماس اندر شش باشد





باب دهم
اندر سرفه که سبب آن [illegible]
باب یازدهم
اندر برآمدن خون از گلو
باب دوازدهم
اندر ذات الریه
باب سیزدهم
اندر ذات الصدر
باب چهاردهم
اندر سل
باب پانزدهم
اندر ذات الجنب

## گفتار هشتم

اندر احوال دل و بیماریها و اسباب و علاج آن و این گفتار پنج باب است

باب اول
اندر آنکه بیماریهای دل چند نوع است و طریق علاج دل چگونه است
باب دوم
اندر ضعیفی دل و خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد
باب سیم
اندر ضعیفی دل و خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد
باب چهارم
اندر خفقان و وسواس که از سوء المزاج سودای سرد خیزد
باب پنجم
اندر غشی و ضعیفی و بی قوتی دل

## گفتار نهم

اندر احوال پستان و بیماری و اسباب و علاج آن و این گفتار ده باب است

باب اول
اندر شناختن احوال شیر زنان و تدبیر زنی که شیرش اندک بود
باب دوم
اندر تدبیر زنان که شیرش بسیار باشد
باب سیم
اندر علاج زنی که شیر در پستان ببندد و پنیر شود
باب چهارم
اندر علاج شیر بسته که اندر پستان عفن گردد
باب پنجم
اندر آماس گرم که اندر پستان پدید آید
باب ششم
اندر آماس سرد که اندر پستان پدید آید
باب هفتم
اندر سخت شدن پستان و غدها که اندر وی پدید آید
باب هشتم
اندر علاج دبیله که اندر پستان پدید آید
باب نهم
اندر ریشهای خبیث که گوشت پستان را بخورد
باب دهم
اندر نگاه داشتن پستان تا بزرگ نشود

## گفتار دهم

اندر احوال معده و مری و بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار شش جزو است

### جزو نخستین

اندر احوال مری و بیماریها و اسباب و علاج آن و این جزو سه باب است

باب اول
اندر دشخواری فرو بردن طعام و شراب بحلق

باب دوم — اندر آماس سرد

باب سیم — اندر قرحه و بثره‌ای و علامات و علاج آن

## جزو دوم

اندر انواع سوء المزاج که معده را افتد و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو هفت باب است

باب اول — اندر سوء المزاج گرم ساده که در معده پدید آید

باب دوم — اندر سوء المزاج گرم با ماده که در معده پدید آید و ضعیفی که از آن تولد کند

باب سیم — اندر درد معده و ضعیفی آن که از سوء المزاج سرد با ماده تولد کند

باب چهارم — اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد خشک تولد کند

باب پنجم — اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد و تر تولد کند

باب ششم — اندر درد معده و ناگواریدن طعام که از بادها تولد کند

باب هفتم — اندر درد معده که از خلط سودائی خیزد که از سپرز به وی آید

## جزو سیم

اندر تغیر احوال شهوت طعام و این جزو پنج باب است

باب اول — اندر ضعیفی شهوت طعام و اسباب و علامات و علاج آن

باب دوم — اندر علتی که آن را الشهوة الکلبیه گویند

باب سیم — اندر آفت شهوت که آن را الجوع البقری گویند

باب چهارم — اندر آرزوهای تباه که مردم را پدید آید

باب پنجم — اندر تشنگی و بسیاری آرزوی آب

## جزو چهارم

اندر احوال حرکتهای معده چون آروغ و فواق و قی و آنچه بدین ماند و این جزو شش باب است

باب اول — اندر فواق و سبب و علامات و علاج آن

باب دوم — اندر آروغ

باب سیم — اندر تاسه و منش گشتن و اضطراب معده

باب چهارم — اندر قی و اسباب و علامات و علاج آن

باب پنجم — اندر قی کردن خون

باب ششم — اندر هیضه

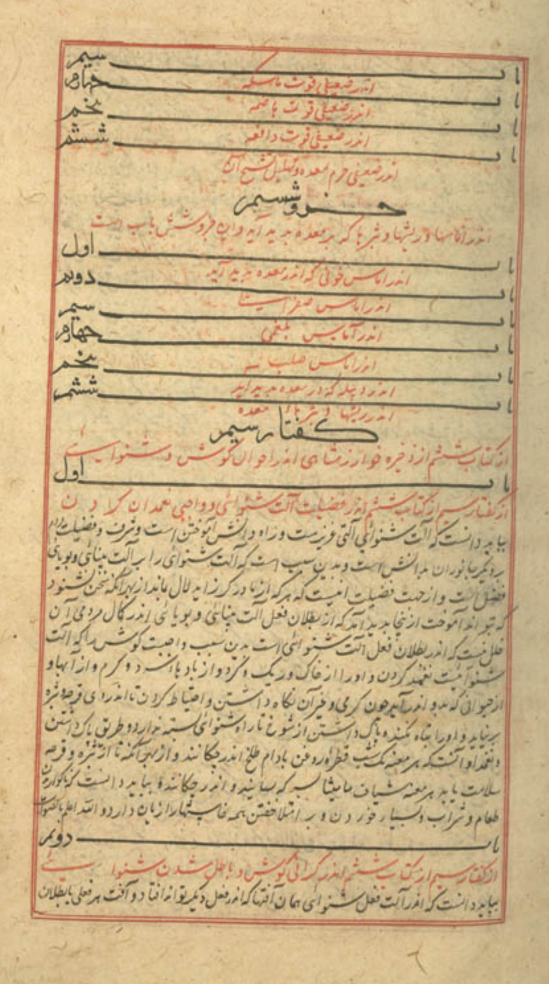
## جزو پنجم

اندر ضعیفی معده و ناگواریدن طعام و درد معده که از بسیار طعام خوردن پدید آید و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو شش باب است

باب اول — اندر یاد کردن احوال ضعیفی معده

باب دوم — اندر ضعیفی قوت جاذبه





باب سیم — اندر ضعیفی قوت ماسکه

باب چهارم — اندر ضعیفی قوت هاضمه

باب پنجم — اندر ضعیفی قوت دافعه

باب ششم — اندر ضعیفی جرم معده و تحلیل گشتن آن

## جزو ششم

اندر آماسها و ریشها و بثرها که بر معده پدید آید و این جزو شش باب است

باب اول — اندر آماس خونی که اندر معده پدید آید

باب دوم — اندر آماس صفراوی

باب سیم — اندر آماس بلغمی

باب چهارم — اندر آماس صلب

باب پنجم — اندر دبیله که در معده پدید آید

باب ششم — اندر ریشها و بثرهای معده

## گفتار سیم

از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی اندر احوال گوش و شنوائی

### باب اول

از گفتار سیم از کتاب ششم اندر فضیلت آلت شنوائی و واجبی تعهد آن کردن

باید دانست که آلت شنوائی آلتی عزیز است و راه دانش آموختن است و شرف و فضیلت مردم بر دیگر جانوران به دانش است و بدین سبب است که آلت شنوائی را بر آلت بینائی و بویائی فضل است و از جهت فضیلت این است که هر که از مادر کر زاید لال ماند از بهر آنکه سخن نشنود که تواند آموخت از اینجا پدید آمد که از بطلان فعل آلت بینائی و بویائی اندر کمال مردمی آن خلل نیست که اندر بطلان فعل آلت شنوائی است بدین سبب واجب است گوش را که آلت شنوائی است تعهد کردن و او را از خاک و ریگ و گرد و از باد با نم و گرم و از آبها و از حیوانی که بدو اندر آید چون کرمی و غیر آن نگاه داشتن و احتیاط کردن تا اندر وی قرحه و بثره بر نیاید و او را تباه نکند و پاک داشتن از شوخ تا راه شنوائی بسته نگردد و طریق پاک داشتن و تعهد او آنست که هر هفته یک شب قطره‌ای روغن بادام تلخ اندر چکانند و از بهر آنکه تا از بثره و قرحه سلامت یابد هر هفته شیاف مامیثا به سرکه بسایند و اندر چکانند و باید دانست که ناگواریدن طعام و شراب و بسیار خوردن و بر امتلا خفتن همه [illegible] زیان دارد والله اعلم بالصواب

### باب دوم

از گفتار سیم از کتاب ششم اندر گرانی گوش و باطل شدن شنوائی

باید دانست که اندر آلت فعل شنوائی همان آفتها که اندر فعل دیگر تواند افتاد دو آفت هر فعلی یا بطلان

باشد یا نقصان یا شوریدگی و تغیر از حال طبیعی و بطلان فعل آلت شنوائی چنان باشد که شنوائی
باطل گردد و هیچ نتواند شنیدن و تغیر از حال طبیعی چنان باشد که او آوازهای دروغین همی شنود
چون آواز آسیا و جلاجل و آواز باد که بر درختان افتد و مانند آن و هر آفت که مادرزادی باشد
آن را علاج نیست و آنچه عارضی باشد لیکن چون کهن گردد هم علاج نپذیرد و اگر پذیرد دیر باشد
و اسباب آفتهای این عضو همچون اسباب آفتهای دیگر اعضا هشت نوع است یکی انواع سوء المزاج
مفرد و مرکب ساده دوم انواع سوء المزاج با ماده سیم انواع سده و اسباب این چون خلطهای
غلیظ و بسیاری شوخ و ثولول و گوشت فزودنی و خون که اندر وی بفسرد و چیزی که فرو اندر افتد
چون سنگ و دانه خرما و غیر آن و حیوانی که اندر شود یا کرم که اندر وی تولد کند چهارم
فرد و تفرق الاتصال و اسباب آن چون جراحتی و صدمه که از بیرون افتد یا سببی از اندرون
چون خلطی تیز و سوزاننده که پوست را و عصب را بسوزد و بخورد و انواع بثرها و ریشها که تولد
کند پنجم بحران انتقال چنانکه بسیار باشد که بیمار از پس تبها و بیماریها کر شود ششم باز ایستادن
اسهال صفرائی چنانکه بسیار باشد که ماده اسهال صفرائی پاک باشد تدبیر امساک کنند یا خود
باز ایستد گوش کر شود هفتم مقدمات بحران و این چنان باشد که اندر بیماریها حاد شنوائی
باطل یا ناقص یا شوریده گردد و آن مقدمه بحران باشد بقی یا برعاف هشتم مشارکت دماغ
علامتها آن را که سبب سوء المزاج ساده باشد اندر قعر گوش دردی باشد و گرانی
اگر سوء المزاج سرد باشد اندر خشکی هوا از شب و خشکی بامداد تر باشد و از همه خنکیها بتر شود
کر بار نیم روز از همه چیز راحت یابد و اگر سوء المزاج گرم باشد بر خلاف این باشد و اگر
سوء المزاج با ماده باشد گرانی و تمدد و فرمان بر آن گواهی دهد و اگر سوء المزاج خشک باشد تدبیر
گذشته و کم طعامی و کم خوابی گذشته بر آن گواهی دهد و آن را که سبب انواع سده باشد اگر
تمدد و گرانی نباشد سبب سده بسیار شوخ باشد یا ثولول و اگر گرانی باشد سبب آن خلطی غلیظ
باشد یا آماسی باشد اما اگر آماس اندر عصب باشد تبها اگر گرم و قشعریره و نافض و هذیان و
اختلاط عقل بر آن گواهی دهد و آن را که سنگی یا دانه اندر افتاده باشد فرمان بی تب بر آن
گواهی دهد و آن را که سبب جراحت باشد علامت آن بسیار باشد و اگر قرحه و بثره ظاهر باشد
و اگر ظاهر نباشد از تب خالی نباشد و آنچه بحرانی باشد بیماریهای حاد و حرکات آن و
روزهای بحران بر آن گواهی و آن را که سبب باز ایستادن اسهال صفرائی باشد سبب
آن علامت باشد و با اسهال زایل شود و آن را که سبب مشارکت دماغ باشد بیماریهای دماغی
و حاستهای دیگر و گرانی زبان بر آن گواهی دهد علاج آن را که سبب سوء المزاج ساده باشد
هر نوعی را از سوء المزاج بضد آن علاج باید کرد و اگر سوء المزاج گرم باشد آب کوک و آب
عنب الثعلب و آب گشنیز تر اندر چکانند و اگر سوء المزاج سرد باشد روغن یاسمین و روغن سوسن
و روغن قسط و روغن شبت اندر چکانند خاصه اگر اندکی بلسان یا روغنی از این روغنها حل کنند
و اندکی جندبیدستر و روغن بادام تلخ و روغن بابونه با اندکی پیه کاو و زهره او اندر چکانند

و اگر شحم حنظل با روغن کنجد بجوشانند و اندر چکانند سود کند باشد و باید دانست که هر چه
بگوش اندر چکانند نیم گرم باید چکانید نه گرم شاید و نه سرد قطوری که اندر
گوش چکانند غذا و نه سوء المزاج گرم را سود دارد و قطور داروئی را گویند که قطره قطره اندر
چکانند بگیرند انار ترش و قمع او بر دارند و دانه او بفشارند و آب هم به پوست او باز کنند
با مقدار سرکه و روغن گل و اندکی کندر و بر آتش نهند و بپزند تا بقوام آید و اندر چکانند و اگر
سوء المزاج خشک باشد گرمابه و سر بخار آب گرم و خوش داشتن و شیر زنان و روغن بنفشه اندر
چکانیدن سود دارد و آن را که سوء المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا ماده علت کدام خلط است تدبیر
استفراغ آن خلط باید کرد و هیچ روغن بگوش اندر نشاید چکانید و از پس استفراغ نطولها و
قطورها بکار داشتن و ریاضت کردن سود دارد اما اگر ماده خلط صفرائی باشد استفراغ
بحب الذهب و اقراص مصطکی باید کرد و اگر سه مثقال اطریفل کوچک و یک مثقال ایارج فیقرا
ترکیب کنند صواب باشد و یک مثقال ایارج فیقرا و یک مثقال هلیله زرد حب کنند و بدهند ماده صفرائی
را از دماغ فرود آرد و اطریفل گشنیزی بکار صفرائی را از دماغ باز دارد صفت آن که بگیرند
هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی ده درم سنگ پاک کرده گل سرخ و گشنیز خشک از هر یکی پنج درم سنگ
همه را جدا جدا بکوبند و بیزند و به روغن بادام چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند و اندر بعضی
نسخها آورده و اندر گشنیز خشک هم چند داروها و قطورها را که یاد کرده آمده است اندر چکانیدن
سود دارد و اگر ماده خلطی غلیظ باشد استفراغ بحب قوقایا و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و افتیمون
و نمک هندی باید کرد و داروها که اندر چکانند همه تحلیل کنند و باید چون عصاره سداب با عسل و جندبیدستر
با روغن شبت و بادزهر و اندر بول … و زهره او و کله اخته حل کردن صفت قطوری از موده بگیرند
جندبیدستر سه درم سنگ نطرون یک درم سنگ و نیم حربق سپید یک درم سنگ و نیم و اندر بعضی نسخها
همی آید حربق چهار دانگ و نیم نطرون دو دانگ همه را بکوبند و بیزند و با آب سداب بسرشند و اقراص
کنند و بوقت حاجت بسایند و اندر چکانند صفت قطوری دیگر بگیرند کندس و زعفران
و جندبیدستر از هر یکی یک درم سنگ حربق و بوره از هر یکی چهار درم سنگ اقراص کنند
و شراب بسایند و اندر چکانند صفت قطوری دیگر بگیرند صبر و جندبیدستر و فرفیون و شحم حنظل
و زهره گاو و راسن را است اقراص کنند و بکار دارند و عصاره افسنتین و طبیخ او و روغن
اندر چکانند سود دارد و اگر خربق بگیرند و تخم از وی جدا کنند و عسل او را از پوست بر دارند و با خردل
و مقداری نطرون بکوبند و لطیف کنند و اندر گوش نهند و آب دریا گرم کرده اندر چکانند و حربق سیاه
و زهره بز با روغن گل اندر چکانند و بعضی طبیبان گفته‌اند اهل را و برگ بابونه بجوشانند تا برگ سیاه
شود آن برگ را اندر چکانیدن گرانی گوش زایل کند و آن را که ناگاه گوش کر شود طبیخ افسنتین با زهره
گاو اندر چکانیدن و زهره کشف با روغن بابونه و روغن شبت و برگ حرتق اندر وی پخته باشند
نافع باشد و آن را که سبب گرانی گوش بحران انتقال باشد نخست با ایارج فیقرا استفراغ کنند پس
روغن بادام شیرین نیم گرم اندر چکانند و اگر حاجت آید روغن بادام تلخ و روغن قسط و آب ترب و روغن گل

وچند بیستر یا روغن گل اندر چکانند صواب باشد **صفت** حبی از سوده گرانی گوش بر که از سده
و از خلط غلیظ و از باد با تولد کند زایل گرداند بگیرند تربد سپید تراشیده و کوفته و بیخته هفت درم
شحم حنظل ده درم سنگ انزروت ده درم سنگ و نیم کثیرا هفت درم سنگ بلیله زرد ده درم سنگ
همه را بکوبند و حب کنند شربتی **د** درم سنگ و باید دانست که بوره با سرکه و انگبین و روغن زیت
یا روغن بادام و آب چاز یا عسل و روغن زیت و خربق سپید یا سیاه یا روغن سوسن یا با طبیخ
افسنتین و چند بیستر یا روغن طبان یا یا روغن قسط یا با نفط سپید و دو قطره قطران بامداد و شبانگاه
این که یاد کرده آمد همه انواع درد و گرانی گوش و طنین و دوی را که از ماده سرد خیزد سود دارد **صفت**
قطوری که اندر چکانند گنده رکو اخنی که بتازی علک الانباط گویند یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه
روغن بادام تلخ نیم اوقیه همه را بجوشانند بامداد سه قطره اندر چکانند و شبانگاه قطره **صفت**
طبیخی نافع که بچکید بکار دارند بگیرند بابونه و شبت و برگ غار و آنجا که برگ غار نباشد پوست
حب الغار بجای آن بایستد مرزنگوش پودنه دشتی خشک عاقرقرحا نیم کوفته همه را اندر آب
بپزند و بپالانند و اندر شانه گوسفند کنند و بر سر کران و بن گوش بر می نهند و کرنبه با اسفنج
بدان تر کنند و بر نهند روا باشد و نطولهای که یاد کرده آمده است بکار دارند **نطولی**
موافق بگیرند برگ بید و بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ سوسن و سداب و برگ غار و پودنه
دشتی و سعتر و زوفا خشک و چند بیستر و شیح و مرزنگوش همه را اندر آب بپزند چنانکه
و بکار دارند و نایژه قمع اندر گوش نهند و قمع را بر سر آفتابه سخت کنند چنانکه بخار آب بگوش
می رسد و آوازهای قوی بگوش برسانند چون آواز بوق و غیر آن و اگر کودکی طفل را گوش
گران شود مادر یا دایه او بامداد سعتر و نمک اندرانی بیکجا بخایند و آب دهان یک قطره اندر گوش او
چکانند و آن را که سبب گرانی گوش سده باشد یا آماس و قرحه و بثره علاج هر یک اندر باب وی
یاد کرده آید و استفراغ که از بهر گرانی گوش کنند اندک اندک و بتفاریق باید کرد تا قوت ماند و منع ماده و فا تواند

باب سیم

**از گفتار سیم از کتاب ششم اندر علاج سده گوش و اسباب و علاج آن**

انواع سده بعضی مادرزادی باشد و بعضی عارضی و آنکه مادرزادی باشد سه گونه باشد بعضی چنان باشد
که استخوان بناگوش که آن را استخوان مجری گویند و منفذ آواز اندر وی آفریده است مصمت باشد
و منفذ آفریده نباشد و بعضی چنان باشد که منفذ آفریده باشد لیکن بگوشت آگنده باشد و محکم رسته
و بعضی چنان باشد که بر ظاهر منفذ پوستی پوشیده باشد و اندرون گشاده و خالی باشد و آنچه عارضی
باشد بعضی چنان باشد که پس از قرحه گوشتی فزونی رسته باشد و منفذ آواز بسته و بعضی را
ثولول بر آمده باشد و انواع دیگر چنان باشد که سنگی و دانه اندر افتد یا حیوانی اندر شود و بگذارد
یا سوراخ بسیار گرداند اما آن را که منفذ آفریده نباشد و آن را که آفریده باشد لیکن بگوشت آگنده
و محکم رسته باشد علاج نیست و دستکاری اندر آن عسر باشد و آن را که ظاهر منفذ پوستی پوشیده
باشد و منفذ گشاده و خالی مانده آوازهای بلند تواند شنید و اگر انگشت بر منفذ زنند حجم انگشت



بسع اندر باید **علاج** آن پوست را سوراخ کنند و منفذ پدید آرند و بلیته سازند و قلقطار سوده
اندر گردانند و بدین منفذ فرو نهند تا بگذارد که جراحت برویید علی الجمله باید گذاشت که این منفذ
که تواند بسته شود و آن را که سده از گوشت فزونی که از پس ریش رسته باشد یا از ثولول علاج
وی آنست که بوسته گوش را بنطرون و آب گرم میشویند و زردی سوخته و زرنیخ سرخ بگیرند و هر دو را
بسرکه بسایند نک دانه در چکانند تا گوشت را و ثولول را بسوزاند و ریش کند پس علاج ریش کنند چنانکه
اندر موضع خویش یاد کرده آید و آن را که سنگی و دانه اندر افتاده باشد قطره دو روغن نیم گرم
اندر چکانند تا چرب شود و کندس یا چیزی دیگر که عطسه آرد بویند تا عطسه آید و اندر عطسه نفس
فرو گیرد تا آن چیز بیرون افتد و آن را که شوخ بسیار گرد آمده باشد روغن بادام تلخ اندر چکانند
شب وقت خواب و بامداد اندر گرمابه شوند و گوش بر تابه گرم نهند تا شوخ گوش بگدازد
و بیرون آید و اگر تخم سپندان و بوره بکوبند و بلیته سازند و بگوش اندر نهند و سه روز بگذارند
بیرون کنند شوخ بسیار بیرون آید و اگر بوره ارمنی با عسل اخر سپید بکوبند و بلیته کنند و در
گوش نهند و همچنین سه روز بگذارند شوخ بیرون آرد **صفت** اقراص فرق گوش را از
شوخ و عصب حساسه را از خلط پاک کند بگیرند فرق سپید ده مثقال نطرون شاذنه ده مثقال
زعفران سه مثقال همه را بکوبند و بسرکه بسایند و اقراص کنند و بوقت حاجت اندر سرکه حل کنند
و بگوش اندر چکانند روغن گزدم گوش را پاک کند و شنوائی باز آرد و آن را که حیوانی
بگوش اندر رفته باشد قطران اندر چکانند تا زود بمیرد و عصاره پودنه و عصاره برگ شفتالو
با اندکی سقمونیا اندر چکانند و عصاره ترب و عصاره پیاز خاصه عصاره حلبیات سود دارد و همه
زهرهای جانوران اندر چکانیدن آن حیوان را بکشد و صبر آب نیم گرم سخت نافع باشد اگر
حیوان اندر رفته باشد او را بکشد و اگر کرم تولد کرده باشد این علاجها آن را پاک کند و طبیخ
افتیمون اندرین باب سخت نافع است و از جمله تدبیرهائی که آزموده اند انگشت که دو درم سنگ
زراوند و سه درم سنگ حل و یک درم سنگ روغن گل و سپیده خایه مرغ بهم برزنند و نیم گرم
کنند و پشم پاره بدان تر کنند و بگوش اندر کنند و خداوند علت بر آن گوش بخسبد و اندر
خواب شود یک ساعت پس آن پشم را از گوش بر ربایند یکبار کرم بسیار بیرون آید

باب چهارم

**از گفتار سیم از کتاب ششم اندر آماس که اندرین گوش پدید آید و اندرون گوش پدید آید**

آماسها که اندرین گوش افتد طبیبان آن را بتازی بنات الاذن گویند و این آماس از جنس
آماسهاست که اندر بوستهای نرم افتد چون گوشت که اندر بغل دست و بغوله ران است
و بیشتر این آماسها با درد باشد و آماسها که اندرون گوش و اندرون سوراخ گوش باشد
با خطرتر باشد و پیران را آماسها بیش از آن دهد که جوانان را از برای آنکه مزاج جوانان
گرم تر و ماده او سوزان تر و حس او قوی تر باشد آماس او بدین سبب دردناک تر باشد
و آنکه اینهمه اسباب جمع آید قوت احتمال نکند و بیش از آنکه ماده پخته شود و سر کند قوت ساقط گردد

و چاره‌ها کرده شود و اما آماسهای بناگوش بعضی بحرانی باشد و بعضی نه آنچه بحرانی باشد علامتهای
بحران خوب باشد و با سلامت باشد و آنچه پیش از نضج ماده بیماری و پیش از روز بحران
پدید آید سخت بد باشد و ماده آماس بعضی را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی را بلغم و بعضی
را سودا اما آنچه خونی بود باشد رنگ او سرخ بود و رگها برخاسته و ملمس گرم باشد و از گرانی
خالی نباشد و آنچه صفرائی باشد ملمس سخت گرم باشد و درد او سوزان تر و قوی تر باشد و گرانی
کمتر کند و آنچه بلغمی باشد نرم تر و گران تر باشد و درد آهسته تر و آنچه سودائی باشد صلب باشد
و درد او آهسته باشد علاج بهیچ حال هیچ طلی و ضماد که ماده را باز گرداند نشاید بردن
خاصه اگر آماس بحرانی باشد لیکن جهد باید کرد تا اگر آماس بحرانی باشد ماده بیشتر آنجا جذب
کند بهر حیلت که ممکن گردد از محجمه بر نهادن و فرمودن و ضمادهای تحلیل کننده نگاه داشتن و اگر
ماده غریزی کند فصد باید کرد تا لختی کمتر شود و اگر ماده فرمان برداری کند و از طبع خویش باز
باید که آنست تا درد و سختی زیادت نشود و اگر با آماس درد سخت باشد ضمادهای نرم بر نهادن
چون بنفشه و خطمی و آب حلبه و ماء العسل و مانند آن و اگر از اول با درد سخت باشد خرقه به آب خوش
نیم گرم تر میکنند و بر وی نهند و اگر سخت دردناک نباشد نمک گرم کرده بر وی نهند و اگر درد بیاز
باشد و بر پدید می آرد تخم کتان کوفته با ماء العسل و خطمی و بابونه با آب حلبه و خمیر با آب حلبه بر نهادن
بارها بر می پزاند و تحلیل با آهستگی بکند و اگر معلوم گردد که ریم خواهد کرد و تحلیل نخواهد پذیرفت
داروهای پزاننده بر وی باید نهاد صفت ضمادی پزاننده بگیرند باقلی و آب گرم و تخم ... و بیخ
سوسن بر پزند تا سطبر شود و لختی روغن گل بر افکنند و بر پنبه کهن کنند و بران موضع نهند و اگر
حاجت افتد که بشکافند یا باز زنند تقصیر نباید کرد و از پس آنکه شکافته باشد داروهای پاک کننده
بر نهادن و سرگین گوسفند با پیه بط یا پیه مرغ خانگی خاصیتی است او را اندر پزانیدن و تحلیل کردن
و انگور با آب دریا پخته پزاننده است و اگر مزمن شود صدف سوخته با عسل بر نهند و مرهمها
سازند از زفت رومی و مقل و شوخ خانه گرمابه و مصطکی و میعه تر و انزروت و کاو کوهی و علک البطم
و بارزد و پیه گوسفند و پیه گاو کوهی و عاقرقرحا و مویزج و قردمانا و زیره و دلیل و پیه ... و
مغز کلک و مغز مرغ خانگی پزاننده است و تحلیل کننده و اگر آماس سودائی بود علاج بحرانهای
سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب حب الثعلب تا آماس زیادت نشود یا شربت آب ... بر
سایند و طلی بکنند و تن از ماده سودائی پاک بکنند بطبوخ افتیمون و مانند آن تا شفا پدید آید ان شاء الله تعالی

## باب پنجم

از گفتار سیم از کتاب ششم اندر درد گوش و اسباب و علامات و علاج آن برین طریق

اسباب درد گوش و اسباب گرانی گوش بکسانست و اندر باب دوم ازین گفتار یاد کرده
آمده است و بسیار باشد که سبب درد گوش تحویل کردن از هوائی بهوائی دیگر بود ناگاه و بادی سرد
یا بادی گرم بدو رسد و از بادهای سرد بیشتر تولد کند و آنچه با ماده باشد بیشتری ماده بادناک
باشد و صعبترین دردهای گوش آنست که سبب آن آماس اندرون گوش باشد و این باب

لازم باشد



لازم باشد و اگر با اختلاط عقل افتد ناگاه بکشد و مردم جوان طاقت این درد ندارند چنانکه اندر باب
گذشته یاد کرده آمده است و بیشتری روز هفتم هلاک شوند پس اگر ریش گردد و ریم کنند و ریم
امید سلامت پدید آید و علامتها اندر باب گرانی گوش یاد کرده آمده است علاج آنرا که اندرون
دو دماغ خلطی باشد نخست استفراغ آن خلط باید کرد اگر گرم باشد نخست رگ قیفال زنند و
طبع را شراب آلو و شراب بنفشه و طبیخ خرمای هندی و حب بنفشه و طبیخ هلیله و مانند آن نرم می
کردد و اگر ماده غلیظ تر باشد استفراغ بحب شبیار و حب قوقایا و ایارج فیقرا باید کرد و غرغره کردن
و پس از آن که استفراغ کرده باشند روغن گل نیم گرم اندر چکانند و اگر درد سخت عظیم باشد روغن
بنفشه با اندکی کافور اندر چکانند از بهر آنکه روغن بنفشه مرخی است یعنی نرم کننده است عصبها را
نرم کند و فرمان درد ساکن کند و روغن گل مرخی نیست و شیاف ابیض که بشیر اندر گشند با سپیده خایه
مرغ یا با شیر زنان یا با آب گشنیز تر یا با آب عنب الثعلب اندر چکانیدن درد را ساکن کند و سپیده
خایه مرغ را اندرین باب خاصیتی عجب است و هرچه بگوش اندر چکانند نیم گرم باید تا سود دارد و نیم گرم
و این اصلی بزرگ است ازین غافل نشاید بود و شیر که از پستان در چکانند سخت نافع باشد و یک
جزو روغن گل و سه جزو سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و بگوش اندر چکانند و جوشانده
خراطین اندر روغن گل جوشانیده سود دارد و خراطین گرمی سرخ است اندر زمین بسیار باشد و روغن
کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و عصاره کدو سود دارد و آنرا که درد و فرمان عظیم شود و بیم باشد
که تشنج کند از چیزهای مرخی چاره نباشد و هیچ بجای روغن کاو گرم کرده نیست و اگر بنفشه و نیلوفر اندر
آب پزند و بجوشانند و قمعی اندر سر او سازند با اندام و تا نیزه قمع اندر گوش نهند تا بخار آب بگوش اندر شود
عصب را نرم کند و فرمان ساکن شود باذن الله عز و جل و اگر کار سخت شود بچیزی حاجت آید خدر کننده
که قوت حس را لختی ضعیف کند تا حس الم کمتر یابد شیاف ماميثا و یک حبه افیون بشیر زنان
سوده اندر چکانیدن و ماميثا با اقراص کوکب بشیر زنان سوده اندر چکانیدن روا باشد و افیون و جند بیدستر
و زعفران بجای با شیر زنان نیک باشد لیکن اینهمه بوقت ضرورت شاید و آن وقت باید که گرم حقیقی
باشد و اگر ازین مخدرات مضرتی پدید آید جند بیدستر بهانند و اندر چکانند مدت سه روز ازان پس داروها
و داروهای ساکن کننده بکار دارند بعد از ان لعاب حلبه یا لعاب تخم کتان یا لعاب تخم مرو با شیر زنان
اندر چکانند و روغن زیت عذب و روغن کنجد تازه تکمید میکنند و این چنان باشد که روغن را گرم کنند
و اندر شانه گوسفند میکنند و بر گوش و حوالی آن می نهند و هر ساعت قطره روغن نیم گرم اندر چکانند
و آنرا که سرما و بادی سرد رسیده باشد روغن سداب و روغن شبت و روغن حب الغار و روغن
اقحوان و روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن بلسان و روغن زیت شیر اندر وی
جوشانیده اندر چکانند و مقدار دانگی غالیه اندر یکمثقال روغن بان حل کنند و بگوش اندر میچکانند
و بسیار باشد که شخصی را سرما رسد و بادی سرد بگوش بر زند و درد خیزد و این شخص شراب خوردن
عادت دارد و شرابی صرف قوی بخورد و بخسبد و از خواب بی گونه خیزد و آنرا که سبب درد ماده
بادناک باشد این روغنها که یاد کرده آمد سود دارد و علاج طنین و دوی و آوازهای در گوش

علاج او باشد و اندر بابی جداگانه یاد کرده آید و کاورس و نمک دند گرم کرده بر نهادن و آب سداب
و آب مرزنگوش با عسل یا با روغن سوسن اندر چکانیدن سود دارد خاصه اگر جند بیدستر اندر
روغن پخته باشند و روغن حنضا یا زهره ماهی اندر روی یا جوشانیده و روغن کژدم که اندر باب
علاج مثانه یاد کرده آید سود دارد و اگر ماده سخت سرد باشد زهره گاو و بزرا با روغن خیری بجوشانند
تا تری از زهره برود و روغن بماند و اندر چکانند و آنرا که امید پزانیدن باشد پیه روباه که اندر اختیم
و مرهم باسلیقون با روغن گل و پیه بط و پیه مرغ خانگی اندر چکانیدن سود دارد و پیه بز و انگبین
و سحه و زوفا از هر یکی راست راست بهم بسرشند و گرم کرده اندر چکانند سود دارد صفت
مرهمی پزاننده بگیرند مرداسنگ و اسفیداج از هر یکی یک اوقیه کندر و کرد آسیا و ریتیانج از هر یکی
سه اوقیه روغن زیت نیمن پیه بز تازه یک من روغن کتان چندانکه کفایت باشد پیه را با روغن
یکجا از نه و دارو با مدان بسرشند بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و اندر چکانند و اگر اندر آب حلبه نیز
حل کنند روا باشد و هرگاه که پخته شود و ریش کند علاج ریشها که اندر باب آینده یاد کرده آید بکار دارند
و اما درد گوش که از اماس بیرونی باشد از خطرها ایمن باشد و آنرا ضماد از آرد جو و آرد باقلی
و بابونه و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک بروغن بنفشه و آب گرم سرشته بر نهادن سود دارد والله اعلم بالصواب

## باب ششم

## از گفتار سیم از کتاب ششم اندر علاج ریشها گوش و اسباب و علامات آن

کسی را که اندر گوش ریش باشد تدبیر لطیف و طعامها عذب باید فرمود که از وی غذا ستوده
خیزد و از هرچه آن کیفیتی تیز باشد و از وی غذائی ناپسندیده خیزد پرهیز باید کرد و مادام که آن
چنین باید شنید تعطیس و غرغره اما ریش گوش اگر از بیرون منفذ آواز باشد و ظاهر نزدیک باشد
و میتوان دید آنرا ابرکه ممزوج با آب یا سکنجبین ممزوج یا با ماء العسل یا بخمر باید شست و اگر رگ
مورد و گل سرخ اندر آب بپزند و انگبین اندرین آب کنند و بدان شویند نیک باشد و شستن
چنان باشد که اسفنجی یا خرقه بدین صلوها تر می کنند و سطح ریش بدان تر کنند و اگر اندرون تر باشد
و نتوان دید قطره قطره اندر میچکانند و باز بیرون میکنند اندر یک روز چند بار اندر چکانند و چون شسته
باشند و پاک کرده ذرورها خشک اندر باید دمید چون زاک سوخته و مانند آن صفت ذرودی
خشک کننده بگیرند صبر و انزروت و کندر و دم الاخوین و خبث الحدید و زنگار از هر یکی راست راست
همه را بکوبند و اندر سرکه حل کنند و فتیله بعسل آلوده کنند و بدین دارو اندر کرده اند و نیم گرم کنند
و بگوش فرو نهند و ریم و زرداب که همی بالا بر باز نشاید داشت مگر که از اندازه بیرون شود
لیکن می باید شست و پاک باید کرد و گرمی باید شست که اندر وی قوت زدودن و قوت باز داشتن باشد
چون عصاره برگ توت با عسل و چون آن را اندر آب حل کرده و با روغن گل آمیخته و آنرا که قرحه نو
تازه باشد و اندرون منفذ آواز باشد شب یمانی بگیرند و بر کفچه آهنین بر سر آتش نهند تا خشک شود
و بکوبند نرم از این شب یکدرم سنگ و مرصافی یک درم سنگ کوفته و بیخته با انگبین بسرشند
و شیاف مامیثا با سرکه و صبر و مر با عسل یا با شراب و مرهم اسفیداج با مرهم باسلیقون آمیخته اندر چکانند

سود دارد



سود دارد صفت مرهم اسفیداج بگیرند مرداسنگ کوفته و بیخته یک من روغن زیت یکمن مرداسنگ
با روغن زیت بهم بزنند و پنج من سرکه بستانند و اندک اندک بر روغن میچکانند و میزنند تا قوام را بسته کرد
و بسته کردد صفت مرهم باسلیقون بزرگ ریشها را و جراحتها را که گرم نباشد سود دارد بگیرند موم
نیمن زفت هشت اوقیه کندر و ریتیانج از هر یکی چهار اوقیه علک الانباط چهار اوقیه روغن زیت چندانکه
حاجت باشد صفت باسلیقون بزرگ نسخه شابور بن سهل ریتیانج و زفت از هر یکی پنج استیر بارزد
چهار درم سنگ روغن زیت چندانکه حاجت باشد صفت باسلیقون موم و ریتیانج و زفت
از هر یکی راست راست روغن زیت چندانکه حاجت باشد صفت ذرودی که ریشهای تازه را
بپزاند و بر دارد و درست کند بگیرند دم الاخوین و کفک دریا و انزروت و بوره ارمنی و مر و کندر
و شیاف مامیثا از هر یکی راست راست بکوبند و بپزند و بوقت حاجت فتیله بر میلی باریک بپیچند
و با انگبین مصفی فرو برند و آن ذرور بر آن فتیله پراکنند و بگوش فرو نهند و آنرا که ریش گوش
درد کند مر و صبر و زعفران با روغن بادام اندر چکانند و اگر حاجت آید که افیون بادی باید نیز در آن
چکانند و استخوان هلیله و مازو هر دو سوخته با روغن خیری و دردی روغن کنجد اندر چکانند و آن
که ریش دور فرو باشد و کهن و تباه گشته بود علامت وی آنست که منفذ آواز فراخ شود و باشد که
استخوان برهنه شود و زرداب گنده می تراود علاج وی قطرانست با انگبین آمیخته و زهره کلاغ که بتازی
غراب گویند با شیر زنان آمیخته و زهره کشف که بتازی سلحفاة گویند هم با شیر زنان و هلیله که از
قرومانا و نطرون و عسل الخر سازند بکمهای الخر از وی جدا کرده سخت شوخ پاک کند پس این داروها بکار
دارند و توبال مس سوخته و زرنیخ و عسل و سرکه اندرین باب داروی قوی است و خبث الحدید
سوده همچون غبار و آنرا چند بار بریان کرده و اندر سرکه جوشانیده تا بقوام عسل شود داروی
آزموده و خشک کننده و پاک کننده است و آنرا که ریش سخت پلید باشد و شوخ پاک ناشده مرهم زنگار هم
و این هر دو دارو که یاد کرده آمد سود دارد صفت مرهم زنگار بگیرند زنگار و توبال مس از هر یکی
چهار درم سنگ عصاره کنند با یک اوقیه انگبین مصفی یک اوقیه بسرشند چنانکه رسم است و اگر
ریم و پلیدی بسیار آید پلیته بزهره گاو و بزرا ترکنند و بگوش فرو نهند جالینوس میگوید بول
کودک نابالغ اندر پوست انار گرم کنند و اندر چکانند در گوش تا که از وی ریم بسیار آید سود
دارد و اگر مدتی دراز ریم همی آید و درد نمیکند ماهی شور اندر آب بپزند و آن آب اندر چکانند و آب
گندنا چکانیدن و نبید تلخ با روغن گل اندر چکانیدن و مرهم مصری اندر چکانیدن ریش را شوید و پاک کند
صفت مرهم مصری بگیرند زنگار و کندر و … و انگبین از هر یکی راست راست بپزند و فتیله از آن ترکنند
و بگوش فرو نهند و گروهی این مرهم را بدین صفت کنند صفت بگیرند انگبین هشت درم سنگ سرکه
هفت درم سنگ زنگار و کندر از هر یکی دو درم سنگ انگبین را با سرکه بپزند و کفک بر دارند و زنگار
و کندر سوده بدو بسرشند و بکار دارند و اگر فصل تابستان بود و ریم گنده شود و کرم تولد کند علامت
او آنست که خارش کند و باشد که کرم با ریم بیرون آید آب … و آب پودنه و آب برگ شفتالو
با بوره سوده اندر چکانند کرم را بکشد و روغن مغز شفتالو تلخ با زهره گاو و خربق و سقمونیا با سرکه

که بار انگشته و بیرون آرد و اگر خشک شیر بردارد و ریم باز ایستد و بدان سبب درد قوی تر شود
روغن گل اندر چکانند تا خشک ریش بیفتد پس داروهای که ریم پاک کند و گوشت برویاند اندر
چکانند و آنرا که خون همی تراید مدت هفته بار نباید داشت مگر که سخت بافراط باشد از بهر آنکه ممکن
که دفع طبیعت باشد بر طریق بحران همچون رعاف و ممکن که سرفتن عملی باشد در کشاده شود آب
لسان الحمل با اقاقیا اندر چکانیدن خون باز دارد و عصاره عصا الراعی خشک است و خون باز دارد
و عصاره با درویح داغ کننده است و خون باز دارد و شیر مایه خرگوش بر که حل کرده اندر چکانند و شیاف
مامیثا و حضض اندر چکانند خون باز دارد و اگر خون اندر گوش بفسرد کنند تا در سرکه نیم گرم اندر چکانند والله اعلم

## باب هفتم

از گفتار سیم از کتاب ششم اندر طنین و دوی و آوازهای دروغین که در گوش مردم افتد و آنرا سببی بیرونی نباشد

قیاس طنین و دوی و آوازهای دروغین با گوش قیاس خیالها دروغین است با چشم و از بهر آنکه
سبب حدوث آواز و سبب شنیدن از حرکت و موج هوای بیرونی است که از قوت دفع سخن
گفتن سخن گوی موج کند و بپذیرفتن آن اشکال حروف را و رسیدن آن بگوش شنونده و اندر
آمدن بتجویف گوش و هوا را که اندرون تجویف است دفع کردن و جنبانیدن و آنرا بشکل خویش
گردانیدن واجب کند که سبب این عارض هم حرکت هوا باشد لیکن حرکت هوا اندرون
از در بیرون نباشد با حرکتی باشد آهسته که مواد و بخار از آن مقدار حرکتی باشد قوی و همچنان که
بعضی مردمان که رطوبتها و طبقهای چشم ایشان صافی باشد و خیالها که از اجزا کوچک ارضی ترکیب
افتد پیوسته می بینند و پیش چشم ایشان پدید می آید و دیگران که چشمهای ایشان همچنان درست
و سلامت باشد آن خیالات نه بینند بعضی مردمان نیز که دماغ ایشان صافی و حس سمع و حس تمام
ایشان قوی باشد پیوسته بسبب حرکتی آهسته که از حرکت بخار اندر هوا اندرونی افتد اندر
گوش خویش آوازی دروغین می شنوند و بوییهای ضعیف همی یابند و این را ذکاء الحس گویند
یک سبب از اسباب طنین و دوی ذکاء الحس است و این بیماری نیست و سبب دوم ضعف قوت
و حال خداوند ضعف قوت همچون حال خداوند ذکاء الحس باشد از حرکت آهسته که یادی ده اندک
همچنان منفعل شود و طنین و دوی تولد کند و این حال مردم ناقه باشد و این نیز بیماری نیست و آنچه
بیرون از این دو نوع باشد بیماری باشد بعضی بمشارکت معده و دیگر اندامها باشد و بعضی بیماری
گوش باشد خاصه و جنباننده بخار و موج افکننده اندر هوا که اندرون گوش است قوی تر باشد
و این جنباننده اما بادی باشد که اندر تجاویف گوش افتاده باشد و اما جوشیدن صدیدی
باشد که از قرحه همی پالاید و اندرون گوش جمع میشود و اما حرکت کرمها باشد که آنجا تولد کنند
و اما امتلا از رگهای سر در چنانکه از پس مستی و خفتن از پس طعام پدید آید و اما اضطراب و هوا المزاج
گرم که اخلاط را بجوشاند و بخارات را بجنباند چنانکه بعضی بیماران را باشد اندر ابتداء تبها
حاد و اما قوت قی که ضعیف گردانیده شود و بدان سبب اندر دماغ اضطرابی پدید آید و اما افتادنی از جای
که بر سر آید و اما خوردن داروی که بخارها را بجنباند و بخار دماغ برانگیزد و هوای گوش را و بخارها





ساکن را بجنباند و بخار دماغ برانگیزد و هوای گوش را و بخارها چون سیر و گندنا و مانند آن و سبب
باشد که بسبب گرسنگی و تهی معده و حرارت غریزی بخارها بجنبد اضطرابی پدید آید و گاه باشد
که اندر تن هیچ اضطراب نباشد لیکن بخاری غلیظ و ریح تحلیل می پذیرد و از حرکت تحلیل
طنین و دوی تولد کند علامتها آنچه بوقت تهی و پری معده و بوقت آسایش و بوقت حرکت و
اندر گرما و سرما کاهد و افزاید نشان بمشارکت عضوی باشد و بیشتری بمشارکت معده باشد و آنچه
همیشه بر یک حال باشد نکاهد و نفزاید و ماده آن اندر سر باشد و آنرا که آواز گوش همچون
آواز جوشیدن دیگ باشد و نشان آن بود که ماده بخار از همه تن یا از عضوی بدماغ میشود
و اگر با آواز دیگ تب و تشنج پیدا باشد نشان آن بود که اندر گوش قرحه است و آن آواز
آواز جوشیدن ریم و صدید است و اگر همچون آواز درخت باشد نشان آن باشد که بادی اندر
گوش افتاده است و اگر آواز چنان باشد که ضعیف میگردد و باز بلند تر می شود نشان آن
باشد که خلطی غلیظ تحلیل می پذیرد و انواع دیگر را اسباب آن علامت باشد علاج خداوند
این عارض را از مقام کردن اندر آفتاب و گرمابه و نزدیک آتش نشستن و از حرکتهای عنیف و
اندر قی کردن و آواز بلند کردن و بسیار گفتن و قرآن و غیر آن بآواز بلند خواندن و از طعام بسیار
خوردن و از طعام بخار انگیز پرهیز باید کرد و طبع نرم باید داشت و آنرا که سبب عارض امتلا
باشد استفراغ باید کرد و از پس استفراغ تدبیر لطیف کردن و آنرا که عارض بمشارکت عضوی
با مشارکت همه تن باشد نخست تدبیر استفراغ آن عضو و تدبیر پاک کردن تن باید کرد پس
دماغ را بروغن مورد قوت دادن و گوش را روغن بادام اندر چکانیدن و هر یک را
درخور مزاج علاج و تدبیر کردن چنانکه معلوم است و آنرا که عارض اندر ابتداء تبها پدید
آید بعلاج تب مشغول باید بود و آنرا که سبب عارض جوشیدن ریم و صدید باشد علاج ریش
گوش باشد و آنرا که سبب ضعیف باشد مزاج باعتدال باز باید آورد و آنرا که این عارض
از پس برسام پدید آید تدبیر ناقهان باید کرد و عصاره افسنتین و روغن آن بگوش اندر
چکانیدن و سرکه و روغن بگوش اندر چکانیدن سود دارد صفت قرصی آزموده که اندر
عارض سود دارد بگیرند خربق سپید سه درم سنگ زعفران پنج درم سنگ نطرون ده درم سنگ
همه را بکوبند و اقراص کنند و آنرا که سبب خلطی غلیظ ریح باشد این قرص که یاد کرده آمد سود دارد
و طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ حب الغار اندر چکانند و قرنفل نیم درم سنگ و مشک دانگی
نرم و با آب سداب و آب برگ گوش اندر چکانند و افسنتین و مرزنگوش و شبت و پودینه
و سعتر اندر آب بجوشانند و بخار آن دارند پس از آن که جب توقا یا استفراغ کرده باشند
و آنرا که ذکاء الحس باشد روغن گل و سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن باز ماند
افیون اندر چکانند و حب الصنوبر و جند بیدستر بگزنبانند با اندکی افیون و روغن گل اندر چکانند والله اعلم

## باب هشتم

از گفتار سیم از کتاب ششم اندر علاج کوفته شدن گوش از زخمی که بر وی آید

ابقراط آن را علاج فرموده است و دیگران طبیبان فرموده اند از جدوار و اقاقیا و کندر
مر که و سپیده خایه مرغ سرشته و از مغز بادام با سکنجبین سرشته والله اعلم بالصواب

## باب نهم

از گفتار سیم از کتاب ششم اندر تدبیر بیرون کردن آب که بگوش اندر شود

اگر در حال که آب بگوش اندر شود لختی آب گرم بچکانند و گوش بر آن نهند و کف را بر گوش
نفشارد تا از این آب لختی دیگر بگوش اندر شود و بدان آب نخستین بپیوندد و یک پای برچیند
پس یکبار دست از گوش برباید برد تا آب یکبار بیرون آید و آن تدبیری که تازی انبوبه
گویند بگوش اندر نهند و بمزند صواب باشد و گاه باشد که عطسه و سرفه آب را بیرون افکند و جای
شبت با ساق با دبان بگیرند مقدار یک مشت و نیمه به ریگ ساو بپزند و در دهن جرب کنند
و بر فرو زنند و دیگر سر بگوش فرو نهند و گرد اگرد با اندام بگیرند و صبر کنند تا بوزد چند که بخش
آتش بگوش رسد پس یکبار برکشند و روغن اندر چکانیدن و شیر زنان آب را از قعر
گوش بر سر آرد و بیرون آرد و آن را که درد و آماس تو تو کرده باشد ضمادی سازند از پوست
خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و بنفشه و خطمی و تخم کتان و آرد جو و شیر زنان سرشته
بدین گوش نهند بسیار نافع باشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

## گفتار چهارم

از کتاب ششم اندر احوال بینی و بیماریها و اسباب بیماریها و علامات و علاج آن و این گفتار ده باب است

## باب اول

از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر آفتها که اندر بویائی پدید آید و اسباب و علامات و علاج آن

آفتهای حاسه بویائی سه نوع است یکی آنکه باطل شود دوم آنکه ضعیف شود سیم آنکه از حال طبیعی
بگردد و این از دو گونه باشد یکی آنکه بوهای ناخوش او را خوش آید و از بوی خوش نفرت
گیرد دوم آنکه پیوسته بوی ناخوش همی یابد بی آنکه از بیرون بوی رسد و اسباب این آفتها
سه نوع است یکی سوء المزاج دوم سده سیم زخمی و آفتی که از بیرون با استخوان رسد و منفذها
که منفذ بویهاست بشکند و اندر هم نشاند و اما سوء المزاج اندرون بیرون نباشد ساده باشد یا با ماده
اگر در جزو پیشین دماغ گرد آید یا اندر آن دو فزونی که آن را الحلیمتان گویند و گاه باشد که سبب
سوء المزاج گرم و سرد از استعمال داروها باشد که بسبب آن در بینی چکانیده باشند یا اندر هوا یا
بیرون از اعتدال گذشته و مقام کرده باشند و اما سده خالی نباشد از آنکه اندر مصفاه
باشد که اندر باب گذشته اندر باب آفتهای دماغ یاد کرده آمده است یا اندر غشا که اندرون مصفاه است
خلطی غلیظ یا بادی غلیظ گرفته شود یا آماسی اندر منفذ تولد کند یا گوشتی فزونی روید و این گوشتی
باشد سپید همچون جانوری که او را بسیار پای گویند یا رطوبتی از بینی فرود آید و بدین گوشتها
اندر ماند و آن را ازکام گویند و اسباب و علامات و علاج آن اندر جایگاه خویش یاد کرده شود

علامتها: آن که دم زدن از راه بینی دشخوار باشد و آواز گرفته و گران شود نشان سده باشد

و آن که سده نباشد بینی گشاده و پاک باشد و از انواع سوء المزاج اندر دماغ هیچ نباشد و زبیها
که حادث شده از بینی همی بپالاید و حس بویائی باطل گردد بباید دانست که سده اندرون مصفاه است
و آن که زبیها همی بپالاید و اندر بینی سده نیست و حس بویائی ضعیف است یا باطل و از حال
طبیعی بگشتست بباید دانست که آفت اندر دماغ است علامتهای مزاجها ساده و با ماده طلب باید کرد چنانکه
معلوم است و اندر بیماریها یاد کرده آمده است و آن که پیوسته در بینی بوی ناخوش همی آید بی آنکه
از بیرون بوی رسد بباید دانست که اندر منفذهای بینی او خلطی عفن است و گاه باشد که رطوبت تیز از بینی
فرود آید و اندرون بینی را بسوزد و ریش کند و دیر بماند و گنده شود تا خداوند علت هیچ بوی خوش
نیابد و چون گنده بوی رسد و هر که در بیماریهای حاره بوی مشک یابد و بوی و حل و گل تر و بوی روغن گاو
می یابد بی آنکه از بیرون بوی رسد بیمار بد حال باشد و ضعیف

علاج: آن را که سبب علت سوء المزاج
دماغ باشد تامل باید کرد تا سوء المزاج ساده است یا با ماده اگر ساده است علاج آن نطولها و بخارها
کفایت بود چنانکه اگر سوء المزاج گرم باشد نطولی سازند از بنفشه و بابونه و گل سرخ و برگ نیلوفر
و برگ بید همه را اندر آب بجوشانند و آن آب بر سر او می ریزند و سر به بخار آن همی دارند و اگر
سنگی گرم کنند و سرکه بر وی چکانند و بینی به بخار آن دارند تا بخار به بینی بر آید و اگر سوء المزاج سرد
باشد نطول از بابونه و اکلیل الملک و سعتر و شبت تر و درمنه تر و مرزنگوش سازند و سعتر
و سداب و پودنه با سرکه بجوشانند و بینی به بخار آن دارند و تدبیرهای دیگر موافق این کنند و اگر
سوء المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا ماده علت کدام خلط است نخست باستفراغ آن خلط مشغول
باید بود چنانکه اندر علاج بیماریها یاد کرده آمده است پس نطولها و بخارها بکار داشتن و غرغره
و عطسه فرمودن و آن را که سبب باطل شدن حس بویائی سده باشد علاج بداروهای گشاینده باید کرد
و سعوطها و نطولها بکار داشتن

صفت: داروی گشاینده بگیرند کندش و شونیز و شحم حنظل و ... اعرابی و اندر آفتاب
خشک کنند و آن را وقت حاجت بآب مرزنگوش حل کنند یا بآب خیار و به بینی اندر چکانند

صفت: داروی دیگر بگیرند زرنیخ سرخ و پودنه دشتی بسایند نرم و اندر بول شتر اعرابی
تر کنند و با قتاب بنهند و هر روز دو بار بجنبانند و یکبار اندر تا خشک شود و اگر بول دو بار تازه
کنند قوی تر باشد و چون خشک شود آن را هم بول شتر تر کنند و مقدار یک درم سنگ بر آتش
افکنند و قمع در سر آن نهند و سوراخ بینی بر نای قمع نهند تا دود به بینی بر شود

صفت: داروی دیگر
بگیرند زهره کلنگ و شونیز و تخم حنظل و خربق سپید از هر یک راستاراست همه را بکوبند
و به بیز و شیاف کنند بشکل عدس بوقت حاجت بروغن مرزنگوش بسایند و به بینی
اندر چکانند و هر گاه که چیزی به بینی اندر خواهند چکانید نخست بفرمایند تا خداوند علت دهان
پر آب کند و بر پشت باز خسپد و سر باز افکند و رگوهای ... گرد و با آب گرم بر سر او می نهند
پس دارو اندر چکانند تا کار دارو تمام آید و گند پس سود دارد و ... سود دارد و سپید
مرزنگوش پیوسته بوییدن و ... خشک و کندر بآتش بر افکندن و بینی به بخار آن داشتن
سود دارد و سده ضعیف را شونیز به سرکه تر کرده دو سه روز پس برآن کرده و کوفته بوییدن کفایت باشد

و هرگاه که از پس داروی که اندر بینی چکانند تا سوزش نشاند آب گرم بر سر او ریزند و بوی گرم دهند
تا پاک شود و آنرا که سبب سده بادی غلیظ باشد که منفذ یا مصفاه اندر بماند بگیرند بلبل سپید
و هزار اسفند و بکوبند نرم و با روغن بادام تلخ سپید کوهی به بینی اندر چکانند و بخار سعتر و سداب
و بوده بر گرفته سود دارد و آنرا که سبب سده بواسیر باشد یا گوشت افزونی علاج او اندر
بابی جداگانه یاد کرده آید و علاج ریش و گندنی هم اندر بابی جداگانه یاد کرده آید و آنرا که حس
بوی خوش همی باید و حس بوی ناخوش نیابد چندید بیشتر بوئیدن و آنرا سود دارد و به بینی بر کشیدن
سود دارد و آنرا که حس بوی ناخوش همی باید و حس بوی خوش نیابد مشک بوئیدن و به بینی بر کشیدن سود دارد

باب دوم

از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر گندنی و اسباب و علامات و علاج آن

اسباب آن پنج گونه است یکی آنکه بخار عفونت از سینه و شش و معده بر آید و بوی
دهان و بینی ناخوش گردد دوم آنکه خلطی تیز اندر منفذ یا بینی عفن گردد و گوشت بینی را بخورد
و ریش کند و شود سیم آنکه خلطی بد اندر استخوان ساسی که آنرا مصفاه گویند گرد آید و آنجا عفن
گردد چهارم آنکه استخوان ساسی بسبب فرود آمدن خلطها بد و عفونت تبه بود و تباه شود علاج
این دشخوار باشد پنجم آنکه اندر بینی بواسیر باشد عفن گشته علاج آنرا که بخار عفونت از سینه و معده
بر می آید نخست سینه و معده پاک باید کرد و آنرا که عفونت اندر مصفاه یا اندر حلیان باشد
نخست به تنقیه دماغ مشغول باید بود و پس داروها که منفذ را پاک کند و بر داید بکار داشتن و
غرغره کردن و آنرا که سبب علت ریش بینی باشد یا ناسور علاج هر یک اندر بابی جداگانه
یاد کرده آید و اما تدبیر بینی و پاک کردن منفذ ها چنان باید که هر وقت که دارو بکار خواهد داشت
نخست بینی به شراب ریحانی بشوید و آنرا به بینی بر کشد و دارو ها که به بینی اندر دمند و آنچه بر پلیته
کنند و بدو اندر نهند داروهائی باید که از سعد و سنبل و زرنب و قصب الذریره و حماما و قرنفل
و برگ مورد و برگ گل سرخ و صبر و دردی اقاقیا و مازو و مشک و کافور و مشک سازند
مفرد و مرکب صفت دارویی که اندر دمند بگیرند قصب الذریره و گل سرخ از هر یکی یک درم سنگ
سعد و سنبل از هر یکی چهار درم سنگ برگ مورد نیم درم سنگ همه را بکوبند نرم و اندر دمند
صفت ذرودی دیگر بگیرند مر و حماما و اقاقیا از هر یکی راستار است بکوبند و با انگبین بسرشند
و فتیله ازان بیالایند و به بینی اندر نهند صفت ذرودی دیگر بگیرند برگ مورد و قصب الذریره
و گل سرخ و قرنفل از هر یکی یک درم سنگ مر و مازو از هر یکی نیم درم سنگ مشک چهار حبه
کافور چهار حبه قلقیا و نمک اندرانی از هر یکی چهار قیراط همه را بکوبند و فتیله با انگبین فرو برند و درشت
دارو اندر گردانند و به بینی اندر نهند و بهترین علاجی اندرین علت آنست که بوی خوش اندر چکانند
آزموده است و سود مندی است که خلاف نکند و عصاره پودنه نیز سود مند است و اقراص اندروخون
که تریاق بزرگ اندر بکار آید شراب انگوری بسایند و اندر بینی چکانند و داشیشعان بشراب اندر
بزنند و اندر چکانند چند روز پیوسته بکار دارند و خرق سپید کوفته و بیخته و صدف سوخته



اندر دمیدن و هم بلسان کوفته و بیخته اندر دمیدن سود دارد و آنرا که ماده عفونت اندر مصفاه
باشد خردل کوفته اندر سکنگبین ثوری حل کنند و بدان غرغره کنند و بر اثر آن غرغره دیگر کنند بدین
صفت صفت غرغره بگیرند سنبل و سعتر و سعد و قرنفل و مشک همه را بشراب ریحانی اندر
زنند و بدان غرغره کنند و آنرا که ماده اندر دماغ باشد بر میان سر داغ نهند و اگر رابر گوشش
چنین که میل بسوی صدغ باشد از هر سو دو داغ بر نهند سود دارد انشاء الله تعالی

باب سیم

از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر ریش بینی و اسباب و علامات و علاج آن

ریش بینی سه گونه باشد یا خشک باشد و خشک ریشه بر می آرد یا تر باشد یا کوچک باشد یا ریشهای تر باشد
و گنده شود در بینی علاج بباید دانست که بینی عضوی است تر تر از گوش و خشک تر از چشم
بدین سبب داروهای گوش باید که میل بخشکی دارد و داروهای چشم میل بتری دارد و داروهای
بینی میان این و آن باید و هرگاه که علاج خواهند کرد نخست رگ قیفال یا رگ بینی بباید زد یا بر
حجامت کرد و اگر بر تن سخت ممتلی باشد پس از فصد و حجامت حب قوقایا یا حب ایارج یا حب
صبر باید خورد تا بر تن ممتلی از ماده پاک شود اما ریشهای خشک را که با خشک ریشه باشد موم و روغن
گرد از موم سپید مصفی و مغز ساق گاو و روغن نیلوفر یا روغن بنفشه یا روغن گل سازند همچنانکه
بباید و اگر روغن از زیت انفاق سازند بهتر باشد و زیت انفاق از غوره زیتون گیرند و اگر ریش
سخت خشک باشد کثیرا کوفته و بیخته و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و روغن بنفشه بهم بر زنند و طلی کنند
نخست کثیرا اندر لعاب کنند تا تر شود و بمالند تا حل شود پس روغن بر چکانند و بهم بر زنند صفت
موم روغنی دیگر بگیرند زوفا تر و پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و موم زرد و اندکی انگبین همه
را بگدازند و بسرشند چنانکه رسم است صفت طلی دیگر بگیرند رب سوخته و شراب کهن و روغن
مورد همه را بهم بسایند و بر آتش نرم بپزند تا سطبر شود و اندر حقه سپید نگاه دارند و اگر ریش بنه
زرد اندران طلی اسفیداج و مرداسنگ زیادت کنند و اگر ریش بنه کهن گردد بگیرند مرداسنگ
چهار درم سنگ شب یمانی چهار درم سنگ سداب تر ده درم سنگ همه را با روغن مورد
بسایند و مرهم کنند و ریشها تر و شوخناک را بگیرند آب انار ترش و اندر دیگ سپید بپزند تا نیمه باز
آید و پلیته بدو آلوده کنند و به بینی فرو نهند صفت مرهمی که ریشهای بینی را پاک کند بگیرند زنگار و سماق
و قلقطار و مر از هر یکی چهار درم سنگ کندر یک درم سنگ همه را بکوبند و بپزند نرم و اندر مقدار
ده سیر سرکه تیز بپزند تا بقوام انگبین شود و پلیته بدو آلوده کنند و به بینی اندر نهند صفت دارویی
که ریش بینی را پاک کند و خون آمدن از بینی باز دارد بگیرند شب یمانی و مر و زرنیخ از هر یکی چهار درم سنگ
زراوند دو درم سنگ قلقیا اسیم دو درم سنگ مازو یک درم سنگ روی سوخته یک درم سنگ و نیم
گزمازو و گلنار از هر یکی سه درم سنگ نوره ارمنی یک درم سنگ و نیم زاج سیاه و قلقطار و
قلقدیس از هر یکی دو درم سنگ سرب سوخته سه درم سنگ همه را بکوبند و بپزند و برگ
بسایند چنانکه بقوام انگبین باشد و بر پلیته کنند و به بینی اندر نهند و بعصاره حنظه ریش شستن و پلیته

مران تر کردن و به بینی اندر نهادن تنها و با داروهای دیگر سود دارد و اقراص اندر خوردن گاهی اثر باطل کند و گاهی

باب چهارم

## از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر باسور بینی و گوشت فزونی و اسباب و علاج آن

باسور بینی دو گونه است یکی گوشتی باشد نرم و سپید بی درد و بی آنکه از وی تری پالاید دوم گوشتی
فزونی پدید آید رنگ او تیره و سخت با درد و از وی زرداب گنده همی پالاید و بسیار باشد
که اندر بینی گوشتی فزونی پدید آید رنگ او تیره و سخت باشد و کام تیز اماس گیرد اما بی صلب
و گمان افتد که باسور است و آن سرطان باشد علامتها فرق میان باسور و سرطان آنست که
باسور بیشتر از پس زکام و نزله در بینی پدید آید و نرم باشد و گاه باشد که دراز گردد و از بینی بیرون
آید و گاه باشد که بکام فرو آید و سرطان تیره و صلب باشد و از وی هیچ تری نپالاید و
بسبب صلبی و کشیدگی با درد باشد و اعراض سوداوی بر آن گواهی دهد علاج طریق علاج
باسور دو است یکی دارو و یکی دستکاری و بریدن و تراشیدن اما از داروها داروی
که آنرا پاک کند بی درد و رنج لکن بروزگار دراز تر آنست که انار ترش تازه بگیرند با پوست
بکوبند و بفشارند و آب او را با ثقل او بهم پخته کنند و یک روز اندر طاس مسین کنند و بگذارند
و روز دیگر ثقل او از وی جدا کنند و بکوبند نرم و بپالایند و از وی شیاف کنند و هم بآب او تر میکنند
و اندر بینی می نهند و اگر اندر آن شیاف بوقت پختن اندکی نوشادر اندر افکنند قوی تر باشد
و اگر انار ترش تازه حاضر نباشد پوست انار بکوبند و اندر آب انار دانگ بپزند روا باشد
صفت داروی دیگر بگیرند اشنان قصر یک جزو زرنیخ زرد نیم جزو هر دو را نرم بسایند و بلیته را
گندنا ترکان در برگ انگوری تر کنند و بدین دارو اندر گردانند و به بینی اندر نهند صفت داروی
دیگر بگیرند گوز سرو که بتازی جوز السرو گویند و با انجیر بکوبند و بلیته کنند و به بینی اندر نهند گوز سرو
دو جزو انجیر دو جزو صفت داروی دیگر قوی تر بگیرند بوره که گوهی قنک گویند و میویز
و بلیته هم با آب بوده یا برگ با شراب تر کنند و بدین بوده کوفته اندر گردانند و به بینی اندر می نهند
صفت داروی قوی تر بگیرند شب یمانی و مس سوخته و توبال مس و زنگار و سپید
و قلقند و قلقطار و زاک سیاه و نطرون از هر یکی راستا راست همه را بکوبند نرم و بیزند
و به بینی اندر دمند و اگر بلیته بشراب انگوری یا برگ انگوری یا با آب بوده یا با آب انار ترش
که با پوست کوفته باشند و فشارده تر کنند و بدین دارو اندر گردانند و به بینی اندر نهند نیک باشد
صفت داروی قوی تر بگیرند قلقدیس و قلقطار و نحاس و زنگار و زاک سیاه و شب یمانی
راستا راست بکوبند و بیزند و سخت باسور را جاز سد و پس این دارو بکار دارند چنانکه داروی دیگر
و اما طریق دستکاری و بریدن و تراشیدن چنان باشد که کاردی سازند نیم گرد چون [illegible]
باریک و تیز و آنرا به بینی اندر کنند و بگردانند تا گوشت فزونی را ببرد و بتراشند پس سرکه
و گلاب به بینی باز کنند و بشویند و پر مرغی بگیرند و فرقه بر نایژه او بپیچند و آنرا با آب انار ترش
یا غیر آن تر کنند و بدارویی که یاد کرده آمده است اندر گردانند و به بینی اندر نهند تا [illegible] که منفذ بینی





ردیه و بسته شود و اگر باسور اندرون تر باشد و آلت بریدن بدو نرسد منشاری سازند از آهن
یا از موی اسب و منشار بتازی اره را گویند و این چنان باشد که موی اسب را بگیرند و گره بسیار
بر وی زنند تا گره بجای دندانه باشد و سوزنی سازند از برنج و در آخر وی سوراخ و این موی بدین سوزن
اندر کشند و سوزن را به بینی اندر کنند و منفذی که از بینی بکام آید بیرون آرند و هر دو سوی موی
بگیرند و آنرا بر سان اره باری چند بکشند تا گوشت را ببرد و منفذ گشاده شود پس [illegible]
تا پارهای گوشت که بریده بود بیرون آید پس بشویند بسرکه و گلاب و دارو اندر دمند و دستکاری
و داروهای قوی پس از آن باید کرد که استفراغ کرده باشند و تن پاک کرده و سرطان را بهیچ وجه
نتوان جنبانید و نه دارو و نه بریدن و شاید که بر دو جز فصد و پرهیز تن از ماده سوداوی پاک کردن شاید
بود و گوشت فزونی را نخست بفصد و اسهال تن پاک کنند پس شیافی که از انار ترش گرفته و فشارده
و هم اندر آب او پخته سازند و به بینی اندر نهند و صفت این شیاف هم اندر اول این باب یاد کرده آمده است
و اگر این شیاف از سه انار سازند صواب باشد یکی ترش و یکی شیرین و یکی تمام نارسیده و تلخ اگر گوشت
سخت باشد ترش بیشتر کنند و اگر چیزی بر می آید نارسیده بیشتر کنند و گرد تهی اندکی قلقطار و زنگار
و نوشادر اندرین شیاف زیادت کنند و هر گاه که ازین شیاف ملول شود شیاف بیرون گیرند
و بینی را بآب انار که یاد کرده آمد طلی می کنند داروی دیگر بگیرند شب یمانی و زرد صافی
از هر یکی یک جزو قلقطار و مازو از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و به بینی اندر دمند و داروها که اندر علاج
ترش بینی یاد کرده آمده است اندر علاج این علت سود دارد و اگر از قوت دارو آماس گیرد روزی چند
آسایش دهند و موم روغن که از موم صافی و روغن گل و انگبین ساخته باشند طلی میکنند و هرگاه
که آماس کم شود به بینی اندر نهند گوشت فزونی را خشک کند و بیفکند و اندر گوز سرو هم این منفعت
یافته آید و اگر زاک سبز بسایند چون سرمه و بامداد و شبانگاه اندر بینی دمند خشک کند و بیفکند انشاء الله

باب پنجم

## از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر علاج خون آمدن از بینی و علامات و اسباب آن

خون آمدن از بینی (خون آمدن از بینی) سه نوع باشد یکی آنکه قطره چند آید و خود باز ایستد دوم آنکه قطره قطره همی آید
و بسیار گردد و خود بخود باز ایستد سیم آنکه بیکبار آید و بسیار آید و اسباب آنکه یکبار آید
و بسیار آید چهار گونه است یکی آنکه خون اندر همه تن غالب شود و بجوشد و رگی گشاده گردد دوم
و شریانها و دماغ گرم شود و بجوشد و صداعی صلب تولد کند و سر رگها و شریانها گشاده شود و آنچه از این
گونه باشد یعنی آنچه از شریانها آید علاج کمتر پذیرد سیم بحران بیماریهای حاره چهارم آسیبی و زخمی
که بر سر آید و سبب آنکه قطره قطره آید بخاری گرم باشد که بدماغ بر آید و رگها را گرم کند و سر رگی گشاده
شود و گاه باشد که خون آمدن از بینی سبب منفعت و راحت باشد و گاه باشد که سبب ضعف
و مضرت باشد و آنرا که سبب منفعت باشد از پس آن سبکی و راحت یابد و رنگ چشم و روی
باعتدال باز آید و این منفعت مردم خون افزای و گرم مزاج را و خداوند دماغ و جگر گرم و خداوند
ذات الجنب و ذات الریه را باشد و خداوند ذات الجنب سود تر از آن دارد که خداوند ذات الریه

در جمله خداوند بیماریهای حاده و خداوند ابه و حصبه را سود دارد و بحرانی بزرگ باشد و آنرا که سبب
منزت باشد ضعف آرد و رنگ روی زرد شود یا تیره شود و لاغری پدید آید و اطراف سرد شود
و اگر چه باز ایستد عاقبت محمود نباشد و از ضعیفی جگر و استسقا ایمنی نباشد **علامتها** وقت بیمار
خون که از رگها برمی آید و میان آنکه از شریانها و دماغ آید آنست که خون شریان رقیق و سرخ
و گرم باشد و بعضی باشد که مدوری آید معلوم و ساکن میشود و باز معاودت میکند **علاج** اما
خون آمدن بحرانی را او آنرا که سبب پری رگها باشد بزودی باز نباید داشت تا آنچه طبیعت
دفع کند برود و پس اگر از حد بگذرد و قوت ساقط میشود تدبیر باز داشتن باید کرد و رگ
زدن بهترین و صواب ترین علاجی است لیکن از آن جانب که خون همی آید و خون اندکی بیرون
باید کرد چند آنکه ماده بدین جانب میل کند و داروها که خون آمدن باز دارد و بعضی قابض و بعضی
سردکننده است و بعضی غلیظ کننده و فسرانده و بعضی لزج و بغریه کننده و بعضی تیز و داغ کننده و
بعضی بخاصیت باز دارد و بعضی آنست که ازین معانی دو یا سه اندروی است آماداروها قابض
چون عصاره لحیة التیس است و چون اقاقیا و کلنار و گل سرخ و عدس و مازو و عصاره برگ
آبی و عصاره بگسرا زرد و عصا الراعی و مانند آن و داروهای سردکننده چون افیون است
و کافور و تخم خرفه و تخم کوک و عصاره برگ بید و عصاره شکوفه خرما و عصاره برگ کوک و برگ
لسان الحمل و قاقلی و داروهای مغری چون گرد آسیا است و خاک کندر و داروهای داغ کننده
چون قلقطار است و انواع زاگها و داروها که بخاصیت باز دارد چون سرگین خر است و آب در وی
و آب بودنه و ازین جمله داروهای تیز و داغ کننده کمتر و باحتیاط بکار باید داشت از بهر آنکه سر جراحت
را بسوزد و داغ کند و خشک ریشه بر آرد و بیم باشد که اگر خشک ریشه بیفتد خون آمدن معاودت
کند و بیشتر از باز گشتن آید از بهر آنکه هر گاه که خشک ریشه بیفکند سر رگ فراخ تر شود **صفت**
ترکیبی که خون باز دارد دیگر بگیر آب شکوفه خرما و اقاقیا از هر یکی نیم اوقیه کافور یک جو به بینی اندر چکانند
و عصاره لحیة التیس با کافور و آب گشنیز تر و آب خیار با کافور و عصاره بادروج با کافور و عصاره
لسان الحمل با کافور و گل مختوم و عصاره عصا الراعی با کافور و گل مختوم و عصاره سرگین خر تازه
افکنده باشد سخت نافع است و آزموده و اگر بخری داغ کننده و قابض حاجت آید زنگار در بینی
بسایند و اندر چکانند اندک و آب لسان الحمل با کلنار سوده نرم است و قابض و اگر بخری
فراننده حاجت آید افیون اندر آب حل کنند و اندر چکانند لیکن سخت اندک باید افراط شاید
بهیچ حال و آب سرد بر سر ریختن علاجی صواب است این کار را **صفت پلیتها** بگیر غبار پلیته و بخور کنند
و زاگ بردی پراکنند و به بینی اندر نهند **صفتی دیگر** بگیر اقاقیا و قلقطار و موی خرگوش
و خاک کندر و سرگین خر تر و خشک همه را آب کنند تا بسرشند و پلیته سازند و به بینی اندر نهند **صفتی**
دیگر بگیرند گرد آسیا و خاک کندر و صبر همه را به سپیده خایه مرغ بسرشند و پلیته کنند **صفتی**
دیگر پلیته به سپیده خایه مرغ تر کنند و بوره زرگران آلوده کنند و به بینی اندر نهند **صفتی دیگر** بگیرند
زاگ و قرطاس سوخته و خاک کندر با آب بادروج پلیته کنند **صفتی دیگر** بگیرند قلقطار و زاگ

دانکی

دانگی زنگار و خانه عنکبوت و پلیته کنند و گرد سفال سپید نو و گرد آسیا و خاک کندر و قرطاس سوخته
و زاگ از هر یکی راست راست بگیرند و به بینی اندر دمند یا بشیره تادار و بقعر بینی رسد و خون او را
باز گرداند و هر گاه که دارو اندر دمند بینی بگیرند و ساعتی نیک و آنچه بکام فرو می آید اندازد **صفت**
طلی بگیرند آب برگ بید و آب برگ اطراف رز و آب برگ انبرود و آب برگ آبی و آب عصا الراعی
و برگ مورد در کوفته و بیخته و بگلاب همه را بیامیزند و سرد کنند و بر پیشانی و سر طلی میکنند و خرقه کتان
بران تر میکنند و بر پیشانی و سر می نهند **صفت** طلی دیگر بگیرند آرد جو و خطمی و گل ارمنی و اقاقیا
و عصاره لحیة التیس و کلنار و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون همه را بر گه بسرشند و بر سر و پیشانی
طلی کنند علاجی صواب است و سنگ آسیا گرم کردن و سرکه بروی ریختن و بینی به بخار آن داشتن
سود دارد و گفته اند و گفته اند رواست که رگ قیفال زدن علاجی صواب است لیکن آنرا که خون قطره قطره می آید
خون اندک اندک بردارند و آنرا که یکبار گی می آید و بسیار می آید خون بیشتر بردارند دگاه باشد
که چندان بر باید داشت که بحد غشی رسد تا خون در حال باز ایستد و طبیب این علاج بحکم شاید
تواند کرد که قوت ساقط شود و این آن وقت باید کرد که خون بسیار رود و بقوت همی آید و تاخیر نا کرد
و حجامت پس سر سود مند باشد و سخت نباید ازد که مقصود جذب است و از پس فصد اگر حاجت آید
محجمه بر نهادن صواب باشد و اگر از بینی راست می آید محجمه بر جگر باید نهادن و اگر از چپ همی آید بر سپرز
باید نهادن و اگر از هر دو می آید بر هر دو جانب باید نهاد و اطراف بستن سخت سود مند است تا
بران حد که اگر خایه به بندند صواب باشد و گوشها بستن سخت صواب است و سر پوشید گاز و پستان
بندند و اندر آب سرد نشاندن چند آنکه طاقت دارد و آب سرد اندر دهان گرفتن علاجی صواب است
و آنجا که آب سرد نباشد برف یا یخ سرد کنند و آنرا که سبب رقیقی و گرمی خون باشد و جوشیدن
آن پس از آنکه این تدبیرها کرده باشند تدبیر آن باید کرد که خون را قوام دهند و حرارت بنشانند
شراب عناب و شراب خشخاش و غذا المقشر العدس و آب غوره یا با آب سماق و خایه مرغ
نیم برشته و نیز تر و مغز مرغ خانگی بهترین غذا است خاصه کسی را که سبب خون آمدن زخمی
و آسیبی باشد و نگاه باید داشت اگر قطره ای از حلق فرو د آید بمعده فرو نشود چه اگر بمعده فرو شود معده باد کند
و نفس ضعیف گردد و غشی افتد پس اگر ناگاه فرو شود بزودی تدبیر قی باید کرد و اگر از معده فرو
نگذرد تدبیر حقنه باید کرد تا زود بیرون آید و اندر معده و روده هیچ نماند و بباید دانست که گاه
باشد که اندر بیماریها دماغی تدبیر آن باید کرد که خون از دماغ و بینی بیارند و طبیبان قدیم از بهر آن کار
آلتها و داروها ساخته اند و بدان سبب از بیماریها شفا پدید آمده است **صفت** شیافی که از بهر آن کار
ساخته اند بگیرند کندس و مویزج و فرفیون و همه را بکوبند و بزهره گاو بسرشند و شیاف کنند

## از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر شکستگی و کوفتگی بینی

شکستگی و کوفتگی بینی را علاج اندر باب شکسته بستن یاد کرده آید و آنچه مخصوص است بعلاج بینی
آنست که بینی را پنبه اندر نهند یا چیزی دیگر که او را راست دارد و بر ساخت آن هنر را از بینی

برون میکیرند و بینی راست میکنند برفق و بارکجای می نهند و طلی کنند برین صفت
طلی بکیرند صبر و مانش و مر و زعفران و رامک و سک و کل ارمنی و خطمی و لادن همه را بآب کزبرهٔ سبز کنند

باب هفتم

از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر تدبیر بیرون آوردن چیزی که به بینی اندر ماند

دارو با عطسه آرنده که اندر موضع خویش یاد کرده آمد به بینی اندر دمند و هر انگه بینی کرفتار است و
فرو اندر افتاده و اندر مانده میبایکیرند و از سوی دهان نفس فرو کیرند تا چون عطسه فرود آید بقوت عطسه آن چیز بیرون آید

باب هشتم

از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر بسیار آمدن عطسه و سبب و علاج آن

سبب خارش بینی بر آمدن بخاری تیز و کرم باشد بجانب برود دماغ و یا مقدمه نزله و زکام باشد
و یا مقدمه خون بر آمدن از بینی یا علامت آبله و حصبه آنرا که سبب بر آمدن بخاری
باشد تن را و معده را از مادهٔ پاک باید کرد و دماغ را ببوید تا قوت دادن چون صندل و کلاب
و کافور و چون سرکه و کلاب و روغن کل و بنفوشه کشنیز تا کار از دماغ باز داشتن و طعامها
معتدل فرمودن و آنرا که خارش بینی مقدمه خون آمدن باشد رگ قیفال زنند و طعامها که
اندر علاج خون آمدن از بینی یاد کرده آمده است فرمودن و آنرا که مقدمه زکام باشد بعلاج
و منع آن مشغول باید بود و آنرا که مقدمه آبله و حصبه باشد بعلاج آنها که اندر کتاب
علاج تنها اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است می باید کرد والله اعلم بالصواب

باب نهم

از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر بسیاری عطسه و سبب و علاج آن

عطسه حرکت دماغ است و یاری هوا بیرونی که از راه بینی اندر کشد و این حرکت از جهت دفع
خلطی تیز است که بدو رسد و عطسه مر دماغ را همچون سعال است مر شش را خواجه بوعلی سینا
میکوید کرده هی کمان برده اند که عطسه آن وقت باشد که خلطی بد اندر دماغ مستعمل شود و هوا کردد
تا دماغ از یاری هوای بیرونی دفع تواند کرد و چنان نیست لیکن یاری هوا اندر عطسه آن
کرتن از هوای بیرونی ممتلی کردد و هوای بیرونی بهوای اندرونی بپیوندد و مجاری دماغ
و خلط پر شود و حرکت عضلهای سینه و مجاری هوا را بجنبانند تا دفع دماغ بقوت جذب هوا
و معونت این عضلها تمامتر آید و خلط از جای کنده شود و چنین دان گفته اند که اندر حال
عطسه اوفتد باید که روی خویش دارند برابر سینه و گردن بخمیده و روی از یک سوی نشاید
تا عطسه راست بیرون آید و رگی یا عضلهٔ کشیده و خمیده نشود و مانند این سعتری تولد کند و
بسیاری عطسه هیچ کس را زیان دارد کمی فساد نزد زکام را اندر ابتدا از زکام زیان دارد
از بهر آنکه ماده زکام ساکن باید تا پخته شود و عطسه نگذارد که ساکن شود بدان سبب خام
بماند کار دراز کردد دوم اندر ابتدا تنها زیان دارد و قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی کند
سیم کسی را که نبی باید کرد دماغ او بسبب حرکتی کرم شود و ماده را بخود کشد زیان دارد از بهر آنکه



دماغ را در انجنباند و کرم کند و ماده انجا کشد چهارم کسی را که اندر سینه ماده بسیار باشد زیان دارد
هم از بهر این معنی را که یاد کرده آمد پنجم کسی را که خون از بینی بسیار آید زیان دارد در رگهای بینی را
بکشاید و خون آرد و سیم کسی را سود دارد آنرا که اندر سر بخاری اندک یا بادی یا ماده اندک
باشد سود دارد دیگر انی سر زایل کند دوم آنرا که اندر دماغ ماده پخته باشد اگر چه غلیظ و بسیار باشد
چون پخته باشد عطسه دلیل قوت دماغ باشد و بدین سبب است که هر بیماری که برگ تند ملک باشد عطسه
نتواند داد و آنرا که خواهند که عطسه دهد اگر بیارد عطسه نتواند داد امید از وی بر باید داشت سیم
زنان را بوقت زادن سود دارد و بر بیرون آوردن بچه و مشیمه یاری دهد علاج هر گاه که خواهند
که عطسه باز دارند روغن کل خوش بوی و روغن بید به بینی بر کشند عطسه باز دارد و حمام کردن
و آب کرم بر سر ریختن و روغن نیم کرم اندر گوشها چکانیدن و بالشی کرم کرده در زیر قفا نهادن و
و اسیع بوی بوییدن عطسه باز دارد و تفکر و مشغولی مهمات و صبر کردن و تکلیف باز کردانیدن سود
دارد و چشم و گوش و اطراف و کام مالیدن و دهان فراخ باز کردن و عضلها را بر روغن مالیدن
خاصه عضلهای بنا گوش را و ترف اندر چیزی نگاه کردن و بر بستر همی کردیدن اندر باز داشتن
عطسه یاری دهد و بود که دهد سخت زیان دارد و کرد گوسفند بمیرند و باتش بریان کنند و آب
گرازوی چکیده همی کیرند و به بینی کودکان باز کنند تا اندر چکانند عطسه کودکان را باز دارد و آنرا که
بعطسه آوردن حاجت باشد کندس و حرنق سپید و بلیل و جند بیدستر و خردل مرکب و مغز کوفته
و بنجه بر پر مرغ بر گیرند و به بینی اندر کنند عطسه آرد و عاقرقرحا و سداب دشتی و صبر همچنین عطسه آرد
و مردم محرور را صواب آن باشد که ازین دارو بابویید و به بینی اندر کشند و افیون و زراوند و کل نرعطسه

باب دهم

از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر زکام و نزله و اسباب و علامات و علاج آن

زکام و نزله هر دو مشترک اند اندر انکه هر دو علت را ماده از دماغ فرود آید لیکن بعضی طبیبان آنرا که
بجانب بینی فرود آید و منفذ را بگیرد و حس بوی باز دارد زکام گویند و آنرا که بحلق و سینه فرود آید
نزله گویند و قیاس نزله با دماغ همچون قیاس علت ذرب اسهالی است که سبب آن ضعیفی معده
باشد و عاجزی او از گواریدن طعام و این چنان باشد که هر طعام که خورده شود اندر معده بماند و نا
نگوارد و بدان سبب اندر معده رطوبتها کرد آید و هر طعامی که بدو رسد آنرا تباه کند و ناگواریده
بلغزد و قوت دافعهٔ معده آنرا دفع کند و بر دهها فرود آید همچنین هر گاه که رطوبت بسیار بجانب
دماغ بر آید و دماغ آنرا نتواند گوارید قوت دافعه آن رطوبت را ناگواریده دفع کند و مجریها
انگیزد که اندر زیر اوست و باندامها فرود آید و شک نیست که موضع دماغ بر بالای معده و همه
اندامهاست و حرارت غریزی همیشه باندازهٔ خویش رطوبتها را می جنباند وی پیش اندامها کی
که اندر معده و دیگر اندامها بجنبد جنبیدن از وی بالا باشد از بهر آنکه سبب جنبیدن از حرارت
و میل بر آمدن و باز فرود آمدن این بخارها و رطوبتها همچون کار رگاه کلاب پزانست که حرق کل
بقوت آتش بالا بر آید و اندر دیگ کلاب کرد آید چون بسیار کرد بدان منفذ که فرود سوی

اوست فرود آید و ماده نزله بعضی گرم و رقیق باشد و بعضی سرد و غلیظ اما رقیق بعضی تیز و سوزاننده
و تلخ باشد و بعضی ترش و نزله غلیظ بعضی شور باشد و بعضی طعمی ناخوش دارد و هیچ طعمی
ندارد و هرگاه که نزله زود پخته نگردد و زایل نشود سبب بیماریهای بسیار گردد و اندر هر
اندامی که فرود آید آنجا علتی تولد کند اگر بچشم فرود آید بیماریهای چشم تولد کند و اگر بگوش فرود
آید بیماریهای گوش و اگر به بینی فرود آید بیماریها و ریشهای بینی تولد کند و اگر بکام فرود آید بیماریها
ملازه تولد کند و اگر بحنجره و حلق فرود آید خناق تولد کند و اگر بمعده فرود آید درد معده و جوع
الکلب و ذرب و ریشها تولد کند و اگر بشش فرود آید سرفه و علت ذات الریه و سل تولد
کند و اگر بحجاب فرود آید آماس پهلو و ذات الجنب و شوصه تولد کند و اگر بروده‌ها فرود آید
اسهال دماغی و زحیر و ریش روده‌ها تولد کند خاصه اگر ماده شور و تیز باشد یا ترش باشد
و اگر غلیظ و خام و مخاطی باشد قولنج تولد کند و اگر قوت دافعه دماغ ضعیف باشد یا منفذها که
فروسوی دماغ است گرفته باشد و خلطی غلیظ اندر مانده بجایها و رطوبتها اندر دماغ ماند اگر
اندر تجویفها و منفذهای دماغ باشد و بسیار باشد که سکته آرد و اگر کمتر باشد صرع آرد و اگر
اندر رگهای دماغ باشد و اندکی باشد صداع و شقیقه آرد و اگر بسیار باشد و سوخته گشته مالیخولیا
آرد و اگر بگوهر دماغ یا بغشاء دماغ اندر باشد برسام آرد گرم و سرد و سبات و مانند آن و اگر اندر
رگهای دماغ باشد دوار و سدر آرد و اسباب زکام و نزله دو نوع است یکی اندرونی است و یکی
بیرونی و اندرونی هم دو نوع است یکی آنست که هرگاه که اندر دماغ سوء المزاج گرم پدید آید
یعنی هرگاه که دماغ گرم شود تر بخارها را بجوش آوردن گشادن از آنکه نتواند گوارید و تحلیل کردن
تا بدان سبب فزونیها بسیار اندر دماغ گرد آید و از وجهی دیگر هر اندامی که اندر وی نوعی از
سوء المزاج پدید آید ضعیفی اندر وی حادث شود و بدان سبب از هضم و تحلیل فزونیها عاجز شود
بدین دو وجه تریها و فزونی اندر دماغ بسیار گردد و قوت دافعه که بدو نوشش آن فزونی را
دفع کند زکام و نزله تولد کند و سبب دوم آنست که هرگاه که مزاج دماغ سرد شود هر تری که بدو رسد
ستبر گردد و ستبر دو اندروی بماند و اگر قوت دافعه قوی باشد جهد کند و آنرا به بینی و حلق فرود افکند
نزله و زکام سرد تولد کند و اگر قوت دافعه ضعیف باشد انواع علتها بد چون سکته و صرع و سبات
و مانند آن تولد کند و اسباب بیرونی هم دو نوع است یکی آنکه حرارت افزونی بدماغ رسد
و رطوبتها که اندروی باشد بگدازاند و به بینی و حلق فرود افکند و این چنان باشد که اندر آفتاب
یا اندر گرمابه یا نزدیک آتش توقفی بیشتر اتفاق افتد یا فصل تابستان اندر خانه گرم که هوای
بیرونی آید روی کند و اندر اندر شود یا بوی چیزی گرم چون مشک و جند بیدستر و غیر آن بدو رسد
تا بدین سببها رطوبتها بگدازد و به بینی و حلق فرود آید و سبب دوم آنست که از پس ریاضت
و گرمابه و از پس آنکه کاری کرده باشند و از آن کار گرم شده و مسام گشاده سر برهنه کنند و
یا از گرمابه سر ناپوشیده بهوای سرد بیرون آیند بدین سببها مسام بسته شود و رطوبتهای
گداخته که اندر سر باشد به بینی و حلق فرود آید و اندر بیشتر وقتها دو سبب از اسباب بیرونی





و اندرونی جمع باشد تا زکام و نزله تولد کند و زکامی که از جمع دو سبب تولد کند قوی‌تر باشد
و فصد بسیار تن را تحلیل کند و مستعد زکام و نزله گرداند و مردم گرم مزاج را زکام و نزله
کمتر از آن افتد که مردم سرد مزاج را و گرمی را که دماغ و اندر سردی و قوی از اعتدال بیرون
باشد زکام و نزله بسیار افتد از بهر آنکه دماغ سرد و تر از گواریدن و تحلیل کردن فزونیها
عاجز باشد و خفتن زود اندر زمستان زکام آرد و خربزه بسیار زکام را تازه کند و آنرا
مستعد آن باشد زکام آرد و روغن بسیار بکار داشتن و مالیدن اندر زمستان و بتابستان
زکام آرد و تب نزله سرد را سود دارد و بپزاند و هرگاه که تابستان سخت باشد و اندر تیر ماه باران
بسیار آید اندر زمستان آینده نزله بسیار افتد و اندر هوای جنوبی نزله بسیار افتد از بهر آنکه
هوای جنوبی دماغ را ممتلی کند بقراط میگوید اکثر من یصیبه النوازل لا یصیبه الطحال
یعنی هر که را نزله بسیار افتد از علت سپرز ایمن باشد جالینوس میگوید از بهر آنست که
هر که را یک اندام ضعیف باشد دیگر اندامها بسلامت باشد یعنی هر که بیک علت مبتلا باشد از دیگر
علتها ایمن باشد خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید این از بهر آنست که اخلاط خداوند نزله رقیق
و اخلاط خداوند طحال غلیظ و سوداوی باشد علامتها آنرا که زکام گرم باشد چشم و روی سرخ
شود و آنچه از بینی فرود آید گرم و تیز و تنک و زرد باشد و بینی را و حلق را همی سوزاند و دغدغه
کند و اگر تب آید صداع و رنج زکام زیادت گردد از بهر آنکه تب دماغ را گرم تر کند و دماغ گرم
مادها را بجوشانیدن بیش کند و صداع نیز سبب زبونی دماغ شود و آنرا که زکام سرد باشد
چشم و روی برنگ خویش باشد لیکن گرانی بیشتر کند و آنچه به بینی و حلق فرود آید سطبر باشد و
سپید یا کبود فام و اگر تب آید از رنج زکام زود خلاص یابد از بهر آنکه ماده نزله را زود بپزاند
و اندر هر دو نوع آواز گرفته باشد و سخن به بینی گوید و قوت شم شدن باطل شود و هرگاه که زکام
دراز آهنگ شود و بسینه فرود آید علامت او آنست که اندر حلق درشتی کند و با سرفه باشد علاج
اصل اندر علاج زکام گرم و سرد آنست که ماده را بپزاند و حبس ماده آنست که قوام او معتدل گردد
یعنی آنچه گرم و رقیق باشد غلیظ تر شود تا بحد اعتدال باشد و رقیق میشود تا باعتدال باز آید اما پزانیدن
ماده زکام گرم و رقیق را گشکاب باید فرمود و اندر گشکاب عناب سپستان و تخم خشخاش کوفته و فرمایند
خشخاش دادن و اگر ماده سخت بسیار و سخت گرم باشد زود فصد باید فرمود و اگر ماده بسیار
دگر نباشد فصد از پس سه روز باید فرمود تا ماده پخته شده باشد و اندر زکام گرم و سرد
بر پشت باز نباید خفتن تا ماده بسینه فرو نرود و صواب آنست که بالین بلند کند و روی بر بالش
نهاده خسپد تا ماده به بینی میل کند و بسینه میل نکند و خداوند زکام گرم از روز نخست تا مدت
سه روز هیچ طعام و شراب نخورد جز گشکاب که یاد کرده آمد و تا زکام زایل نشود به هیچ حال حلوا
نخورد و طعام او مزوره بغنگ جو باشد و باقلی آب به روغن بادام و حریره از آرد باقلی و شیره مغز
خیار و خیار بادرنگ و مغز بادام و ماش پوست کنده و اسفاناج به روغن بادام یا بسکه و اندر اول
زکام عطسه زیان دارد اگر عطسه همی آید باز باید داشت چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است

و اگر این زکام گرم باشد سر پوشیده باید داشت و از هوای خنک و باد شمال پرهیز کردن و اگر
چه تشنه شود آب سرد کرده به برف و یخ بسیار نشاید خورد و کمتر باید خفت و بروز هیچ وجه
نشاید خفت خاصه از پس طعام و گرمابه اندر اول زکام و اگر ماده رقیق و اندک باشد سود دارد
از بهر آنکه بعرق تحلیل پذیرد و اگر بسیار باشد زیان دارد از بهر آنکه آنچه رقیق تر باشد تحلیل
پذیرد و باقی غلیظ و عسر گردد و اندر آخر زکام سود دارد و ماده پخته را زود تر بگدازد و دفع کند
و اگر زکام بسیار را افتد اندر حال تن درستی گرمابه و عرق آوردن سود دارد از بهر آنکه
رطوبتها و بخارها که سبب زکام و نزله است بعرق خرج شود بدین سبب گرمابه اندر حال تن درستی
از اسباب منع زکام است لیکن بشرط آنکه طعام ناخورده اندر گرمابه شوند و بتدریج و پوشیده
بیرون آیند و موی سر ستردن زود از زود و سر خاریدن و شانه کردن مسام را بگشاید و ماده
نزله را تحلیل کند و نزله باز دارد و اگر حاجت آید که سهلی دهند سهل از بنفشه و عناب و سپستان
و بیخ خطمی و تخم خطمی و خیارشنبر شاید و اگر ماده زکام بحلق فرو آید و خواهند که باز دارند
غرغره فرمایند با آب عدس و آب انار و اگر چیزی قوی تر حاجت آید تخم خشخاش و پوست خشخاش
اندر آب عدس بپزند و بدان غرغره کنند **صفت** غرغره دیگر حب الآس نیم کوفته و گل سرخ و گلنار
و پوست خشخاش و امثال آن خشک اندر گلاب بپزند و صاف کنند و بدان غرغره کنند **صفت** شراب
خشخاش بگیرند تخم خشخاش یک من اندر چهار من آب تر کنند یک شب و یک روز پس آنرا نیم کوفته کنند و هم بدان
آب بپزند تا بنیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یک من شکر بر افکنند و بقوام آرند و اگر ماده
سخت تیز و گرم باشد قوی تر پوست خشخاش با تخم یار کنند و اگر خشخاش تر حاجت آید صد خشخاش
بعدد بگیرند با پوست نیم کوفته کنند و اندر هفت من آب باران تر کنند یک شبانه روز و دیگر روز
آنرا بپزند تا بنیمه باز آید و بدست بمالند و یک من شکر و یک من سفرجل بر افکنند و بقوام آرند و از شراب
هفت درم سنگ با گلاب و بعضی طبیبان یک درم سنگ اقاقیا و یک درم سنگ زعفران
و یک درم سنگ و یک نیم درم سنگ گلنار و نیم درم سنگ عصاره لحیة التیس بسایند و با این شراب
بیامیزند این شراب را دیاقوذا گویند اگر زکام سخت گرم باشد و ماده سخت تیز و رقیق بود
و شبانگاه از این شراب میدهند و اگر بهر ساعت میخورد تا مقدار ده استار آنرا
خورده شود صواب باشد و بوقت خواب هم بدین شراب غرغره کنند و شراب بنفشه و تخم
نیلوفر پرورده و شراب زوفا سود دارد و صفت شراب زوفا اندر باب علاج سرفه یاد کرده
آید و چون ماده پخته شد شراب خشخاش بباید خورد آب گرم سودمند تا از آن باشد و از جهت خشکی
بینی و نایافتن حس بوی و کند باقلی برگ تر کنند و بر آتش افکنند و بخار آن دارد و صندل سپید
و مشک سوختن و سنگ آسیا گرم کرده اندر سرکه انداختن و بخار آن داشتن
و سبوس اندر سرکه جوشانیدن و سر به بخار آن داشتن سود دارد و گل سرخ و شکر طبرزد
و برگ مورد سوختن و بوی آن برکشیدن سود دارد و بابونه و بنفشه و کنجد و خشخاش
اندر آب بجوشانند و سر به بخار آن دارند و سر بدان آب بشویند و بر سر چکانند و آنرا اگر زکام





ونزله بسیار باشد کب قوفا با استفراغ کردن سود دارد **صفت** حبی که خداوند زکام را
اندر روزگار تن درستی بکار داشتن سود دارد بگیرند صبر مغسول و ترید و رب السوس از هر یکی
ده استار است حب کنند چنانکه رسم است شربت دو درم سنگ شب وقت خواب و آنرا که زکام
سرد باشد ارزن گرم کرده بر سر او می نهند تا حرارت آن بدماغ رسد و دماغ او و طعام و شراب او
باز گیرند و چند آنکه ممکن گردد بیدار دارند و بر تشنگی صبر کند و آب نخورد البته و اگر ماهی شور
خورد تا تشنه گردد و بر آن تشنگی صبر کند و هیچ طعام نخورد و خویشتن از خواب باز دارد یک
شبانروز نیک شود و طبع نرم باید کرد حبی که از صبر و مصطکی و رب السوس سازند **بدین صفت**
بگیرند صبر یک درم سنگ مصطکی نیم درم سنگ رب السوس دو دانگ تخم بادیان دو دانگ انیسون
دو دانگ مقل دانگی حب کنند با آب کرفس جوشانیده و صافی کرده و سنگ آسیا گرم کرده اندر شراب
انگوری تلخ افکنند و بینی به بخار آن دارند و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش اندر آب بپزند
و بر سر او ریزند و بینی به بخار آن دارند و شونیز بسرکه تر کنند یک شبانه روز پس بریان کنند
و بکوبند و اندر خرقه بندند و بوسته می بویند و افیون همی بویند و بوی جوز بوی قسط و بوی کندر
و بوی آس یا بوی شونیز سوخته سود دارد و بوی لادن و کشکاب که از جهت او بپزند تخم بادیان و
انجیر و مویز منقا و بیخ سوسن اندر بپزند و با انگبین خورند و شراب زوفا دهند **بدین صفت** بگیرند
انجیر زرد ده عدد فانک پانزده عدد مویز منقا دانه بیرون کرده بیست عدد حلبه و تخم کرفس و تخم بادیان
و بنفشه و پرسیاوشان و زوفا از هر یکی پنج درم سنگ بیخ سوسن ده درم سنگ
رسم است بپالایند هر بامداد مقدار چهل درم سنگ با دو مثقال معجون زوفا بدهند و بعضی طبیبان
اندرین شراب سه درم سنگ زراوند گرد و پنج درم سنگ ایرسا اندر فزایند **صفت**
معجون زوفا بگیرند رب السوس و زوفا خشک و پرسیاوشان از هر یکی ده درم سنگ
و حلیل از هر یکی سه درم سنگ مغز بادام تلخ و زراوند گرد و بزر الانجره از هر یکی پنج درم سنگ همه را
بکوبند و با انگبین بسرشند چنانکه رسم است و شراب بنفشه که با انگبین بپزند و جلنجبین بنفشه با انگبین
و ماء العسل سود دارد و اگر اطراف او را بروغنهای گرم بمالند چون روغن بابونه و روغن
و روغن سداب و روغن بان و روغن حب الغار و روغن سوسن ناف و معده و مذاکیر و حوالی
آن بدین روغنها چرب کنند صواب باشد لیکن از سر و از بینی دور باید داشت و سر بصابون
شستن و بوره سود دارد **صفت** دارویی که بدان شویند مسام بگشاید و زکام را
ببرد و تحلیل کند بگیرند نطرون سرخ اوقیه نمک یک اوقیه همه را بسایند و اندر خرقه
بندند بشکل مره و بگل اندر گیرند و یک شبانه روز اندر آتش نهند و از آتش بیرون کنند و
بسایند بشراب انگوری رقیق و اندر گرمابه سر بدان بشویند و باشد که لطلیهای گرم حاجت آید
چون خردل و انجیر و بوره و نمک دشتی و مالش کنند و ترها بپالایند و باشد که دماغ گرم کردن
حاجت آید و بوی مشک و جند بیدستر اندر حال سود دارد و طعام سبوس آب انجیر و تخم کتان
بریان کرده و کوفته و با انگبین سرشته و اندکی حلوای آمیخته و چون نخود گوشت بره و گنجشک بریان کرده روا باشد

## گفتار پنجم

از کتاب ششم اندر احوال دهان و لب و دندان و بیماریهای آن و اسباب و علامات و علاج هر یک و این گفتار سه جزو است جزو نخستین اندر بیماریهای لب و دهان و گوشت بن دندان جزو دوم اندر بیماریهای زبان جزو سیم اندر بیماریهای دندان و علاج آن

## گفتار پنجم

از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر بیماریهای لب و دندان و گوشت بن دندان و این جزو ده باب است

### باب اول

از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر منافع لب و احوال و بیماریهای آن و علامات هر نوعی از بیماریهای آن بر طریق کلی

آفریدگار تبارک و تعالی لب را از بهر چ کار آفرید یکی دهان و دندان بدو پوشیده باشد دوم تا آب دهان را از بیرون آمدن بی مراد باز دارد سیم تا هوا گرم و سرد و دود و گرد و پشه و مگس را از حنجره و حلق باز دارد چهارم تا بر سخن گفتن یاری دهد پنجم تا خون دهان و دندان پوشیده باشد جمال روی بر کمال باشد و پوست لب با گوشت آمیخته است از گوشت جدا نیست چون پوست اندامهای دیگر و ترکیب او همچون مزاج و ترکیب مقعد است و هر دو نهایت مری و معده و رودها یکی آغاز است و نهایت از سوی بالا و دیگر آخر است و نهایت از سوی زیر و چنانکه بمزاج و ترکیب همچون یکدیگر اند بیماریها هر یک همچون بیماریهای دیگر است از بیماریهای لب یکی آنست که کفتگی آرد و بتازی شقاق الشفه و مقعد را نیز بیماری کفتگی باشد و آنرا بتازی شقاق المقعد گویند و بر لب گوشت فزونی پدید آید همچون توث و بر مقعد همچنان پدید آید هر دو را اما سور گویند و انواع بیماریها که دیگر اندامها را افتد از انواع سوء المزاج و انواع آماسها و ریشها و جراحتها و مانند آن هر دو را افتد و هر یک اندر بابی یاد کرده آید باذن الله تعالی

### باب دوم

از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر علاج کوفتگی لبها و اسباب و علامات و علاج آن

هر شب ناف و مقعد بروغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب کنند و خیار بادرنگ بریده همی مالند و از کفک که از وی پدید آید طلی کنند و لعاب اسپغول و کشکاب و لعاب سپستان خوردن و طلی کردن سود دارد و مسکه و پیه بط و پیه گوساله و پیه مرغ خانگی طلی کردن و مازو و نشاسته سوده طلی کردن سود دارد **صفت** داروی آزموده موم زد وفنی سازند از پیه مرغ خانگی و روغن گل پس مازو کوفته و اسفیداج ارزیز و نشاسته و کثیرا از هر یکی راست راست از این همه چهار یک وزن موم همه بر سرشند روا باشد و آنچه که فرمن کرد این طلی بکار دارند **صفت** طلی بگیرند مصطکی و علک البطم و زوفا تر همه را با انگبین بسرشند و طلی کنند **صفت** دیگر مغز اندر روغن بلسان بگدازند یا اندر روغن بان طلی کنند **صفت** دیگر کفتگی کهن را و خوردگی را سود دارد بگیرند مرداسنگ و سادج عدسی و زرد چوبه و دبح از هر یکی نیم درم سنگ سم سوخته و زعفران از هر یکی دو دانگ کافور دانگی موم یک درم سنگ روغن گل دو درم سنگ مرهم سازند چنانکه رسم است و هر طلی که بکار دارند آن پوست تنک که اندرون خایه مرغ

باشد بانکه اندرون نی باشد بروی آن نهند و طعام با یخچه و خایه مرغ خانگی نیم برشت خورد والله اعلم

### باب سیم

از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر علاج گوشت فزونی لب

گوشت فزونی را باسور را بر نهند بردار ند چنانکه باسور مقعد را یا داروهای تیز بر نهند چون دیگ بر دیک و اقراص علقند چون تا دیر انگور زده اگر قد او علت طاقت تیزی دارد روغن گاو کهن با دارو بیامیزند تا تیزی آن کمتر شود در جمله علاج این علت علاج بواسیر است چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و گوشت بن دندان پدید آید علت و تر بکنند آنرا نیست کنند و بخورد و الله اعلم بالصواب

### باب چهارم

از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر خوره که بر لب و بن دندان افتد و علاج آن

سبب این علت خلطی تیز باشد که آنجا افتد و گوشت را بسوزد و بخورد اگر خلط اندکی باشد یا بدان تیزی نباشد علت سهل تر باشد و اگر بسیار باشد یا سخت تیز باشد علت صعب تر باشد **علاج** نخست رگ قیفال باید زد یا بس گردن حجامت کردن و اگر کهن گردد چهار رگ با آن دو رگ که زیر زبان است زدن پس تدبیر استفراغ کردن با اقراص بنفشه و حب صبر و مطبوخ هلیله و مانند آن اما صفت اقراص بنفشه و مطبوخ هلیله اندر علاج بیماریهای سر یاد کرده آمده است و **صفت** حب صبر اینست بگیرند صبر دو درم سنگ هلیله زرد یک درم سنگ گل سرخ و مصطکی از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگ و نیم کثیرا دو دانگ حب کنند بآب کرفس چنانکه رسم است و از همه ترشیها و ناندورشیرو دوغ پرهیز کنند و طعام از غوره و سماق و زرشک و انار دانه و مثل آن باید داد اما اگر علت محکم نباشد سماق را بگلاب تر کنند و بدست بمالند و بپالایند و بدان مضمضه می کنند و حب الآس نیم کوفته اندر گلاب تر کنند و بپالایند و بدان مضمضه می کنند و شب یمانی را بکفچه آهنین بر سر آتش نهند تا بریان شود و برگ انار اندر آن نهند پس خشک کنند و نرم بسایند یک جزو از این شب و دو جزو نمک طعام بیامیزند و بر جایگاه علت می پراکنند و ماهی طریخ نمک سود را بر آتش نهند تا بریخ شود و بسوزد پس آنرا بکوبند یک جزو از وی بگیرند و گل سرخ دو جزو بر موضع نهند **صفت** مضمضه سودمند بگیرند قرظ طراثیث و مازو و نار پوست و گلنار و سرو و برگ مورد و همه را با آب سماق بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کنند و اگر هم این دارو را بکوبند و بر جایگاه علت می پراکنند سود دارد و آنجا که گوشت بن دندان کمتر شود دیگر نه کنند روز را و نه کرد و دم الاخوین و آرد کرسنه و بیخ سوسن را استا راست با انگبین و سرکه عنصل بسرشند و طلی کنند و اینجا که علت محکم باشد اقراص نوشا در بکار باید داشت **صفت** قرص نوشادر و قلقطار و قلقدیس و نمک سوخته از هر یکی یک درم سنگ شب یمانی دو درم سنگ مازو و انگ برگ گشته از هر یکی دو درم سنگ و نیم قرطاس سوخته دو درم سنگ و نیم زعفران سوخته یک درم سنگ کندر یک درم سنگ حنا یک درم سنگ همه را نرم بسایند و بسرکه بسرشند و اقراص کنند و اندر سایه نهند تا خشک شود هر بامداد یک قرص بمالند و بسرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند تا خون بپالاید

پس آب غوره یا آب سماق یا گلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سوزانیدن دارد
مداد و پس از مضمضه روغن گل گرم کرده بدان مضمضه کنند و یک ساعت اندر دهان نگاه دارد
چند گاهی بدین اقراص علاج می کنند تا چون مانده و نسازد وی آنست که قوی که بعد از آن آید بکوب
رنگ و خوش بوی باشد پس بدین داروی دیگر مضمضه کنند تا گوشت سخت شود و حرارت بر دهد
صفت آن بگیرند برگ مورد و بوده دشتی و گلنار و گزمازو و عاقرقرحا و مازو و سنبل
و پوست انار ترش همه را نیم کوفته بر گیرند و بدان برگ مضمضه کنند و اگر علت سخت قوی باشد
مثل اقراص نوشادر و اقراص قلید فون بکار دارند صفت آن بگیرند آهک کشته سه درم سنگ
شب یمانی دو درم سنگ و نیم اقاقیا دو درم سنگ و نیم و سه درم سنگ زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد
از هر یکی دو درم سنگ و نیم نوشادر چهار دانگ همه را بسایند و به سرکه بسرشند و در سایه طلی کنند
تا خشک شود هر بامداد چندانکه باید نرم کنند و اندر سرکه حل کنند و بر جایگاه علت طلی کنند تا چون ساعتی
برود پس دهان بشویند و روغن گل طلی کنند تا سوزش بنشاند و مضمضه کردن بچیزهای قابض پس از آن
سود دارد صفت مضمضه دیگر عدس و گلنار و گزمازو و گل سرخ بپزند و بدان
آب مضمضه کنند گلنار و خبث الحدید بسایند و بر جایگاه علت می پراکنند و بر که فصل مضمضه کنند
و هر گاه که علت اندر الخطاط افتد و اندکی مانده ذرور خشک بر کنند صفت آن بگیرند توتیا
بغوره پرورده دو درم سنگ و نیم زرنیخ یک درم سنگ و ریگ یک درم سنگ کنند یک درم سنگ گلنار
یک درم سنگ سفیده ارزیز یک درم سنگ همه بسایند و بیاویزند و بکار دارند و نگه دارند که ازین
داروها چیزی بحلق فرو شود و هر گاه که علت پاک شد مرهم اسفیداج طلی کنند تا گوشت بر آید و با بهای
قابض که یاد کرده آمد مضمضه می کنند تا گوشت سخت شود و فلونیا بر جایگاه علت طلی کردن سود دارد
طلی کردن سود دارد

باب پنجم

از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر علاج سست شدن گوشت بن دندان

هرگاه که گوشت بن دندانها سست شود باید رگ زدن تا خون برود و نمک بر زدن و آنچه همی آید از خون
و صبر کردن تا خون باز ایستد پس با بهای قابض مضمضه کردن ذرودی که گوشت بن دندان
را سخت کند بگیرند گل سرخ با اقماع و حضض بلوط و گلنار و حب الآس از هر یکی
چهار درم سنگ خروب نبطی و سماق پاک کرده و فلفل از هر یکی پنج درم سنگ همه را بکوبند و
اندر بن دندانها پراکنند نمک که عوض فلفل عاقرقرحا کنند اولی تر باشد و الله اعلم

باب ششم

از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر علاج سپیدی دهان و ریشهای او

سبب سپیدی دهان و بثرات که بر لب و اندرون دهان بر آید گرمی معده است و بخار بد که از وی بر آید
و اندر تبهای گرم نیز هم بدین سبب بر خیزد و لب بثرات بر آید آن را تب خال و بثرات دیگر که از
دهان بر آید یا بر سطح ظاهر باشد آن را بتازی قلاع گویند و آنچه کهن گردد و گوشت فرو شود آن را بتازی
القروح الخبیثه گویند علامتها ماده قلاع بعضی از خون باشد و بعضی از صفرا و بعضی از بلغم و بعضی



سودا اما آنچه خونی باشد لون او سرخ و با حرارت باشد و از دهان لعاب بسیار آید و آنچه
صفرائی باشد لون او بزردی گراید و با حرارت و سوزش سخت باشد و آنچه بلغمی باشد سپید
باشد و درد و سوزش اندک باشد و آنچه سودائی باشد لون او سیاه باشد و درد و سوزش
کمتر باشد و این قلاع کودکان شیرخواره را بیشتر افتد از بهر آنکه ناگوار بدین شیر باشد و سبب
ناگوار بدین شیر از بسیاری شیر دادن باشد یا بدی شیر لیکن علاج ایشان سهل تر باشد و زود
زایل شود علاج اما علاج کودک آنست که نخست نگاه کنند اگر سبب علت بدی شیر است تدبیر
اصلاح آوردن شیر کنند اگر قلاع سرخ است مادر را فصد و حجامت فرمایند و طعام او طفیشل
از عدس مقشر فرمایند و از سماق و غوره و انار دان و از میوه ها سیب و آبی و انار و هندبا
گلنار و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس و سماق اندر دهان کودک پراکنند و اگر قلاع صفرائی
باشد مادر را آب میوه ها استفراغ فرمایند و اگر علت قوی باشد مطبوخ هلیله زرد فرمایند
و طعام هم از آن نوع که اندر علاج قلاع خونی یاد کرده آمد و اندر دهان کودک طباشیر و گل سرخ
و صندل سپید و آرد عدس و اندکی کافور همی پراکنند و اگر قلاع بلغمی باشد مادر را رطوبت
ملینی کم فرمایند کردن و هر بامداد گلنگبین دهند با مقداری آبکامه و طعام قلیه خشک و کوداب بسعتر و
زیره و کرمانی و کردنا و آنچه بدین ماند و اندر دهان کودک اندکی مامیران و سعد و خاو شب یمانی
اندر پراکنند و اگر قلاع سودائی باشد مادر را ملتی سودا کم کنند و از تره و بادنجان و گوشت قدید
و گوشت صید و از طعامهای غلیظ پرهیز فرمایند و اسفیدباج دهند و انار شیرین و مامیران و سعد
و حنا سوده اندر دهان کودک می پراکنند آنگاه که دارو بر پراکنده ناخوار باشد دارو اندر بن
دندان و بر زبان او مالند و اگر اندر آب بپزند و دهان کودک بدان آب بشویند روا باشد و اگر
کودک بطعام اندر آمده باشد اندر هر نوعی طعام از آن جنس دهند که یاد کرده آمد و علاج آنها که
بزرگتر باشد آنست که نگاه کنند اگر قلاع خونی است و سال و مزاج و روزگار و قوت مساعدت
کند فصد قیفال فرمایند یا حجامت بس کردن و پس از آن استفراغ فرمایند مطبوخ هلیله و علاج
صفرائی بدین نزدیک باشد الا آنکه داروها که اندر دهان پراکنند از جهت صفرا دهند مبرد خشک
بارد اندر هر دو نوع شراب فرتوت اندر دهان گرفتن و داشتن و بدان مضمضه کردن و برگ
زیتون و برگ ماش و ساق خرفه و زرشک یا برگ او اندر آب پخته بدان مضمضه کردن سود دارد
و گزمازو و حنا و آرد عدس و گلنار و طباشیر و سماق سوده اندر دهان می پراکنند و صفرائی را
صندل و گشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیادت کنند و آب لسان الحمل و آب عصا الراعی
با آب عدس و با صندل و کافور غذا دهند قلاع صفرائی را سخت موافق باشد و گزمازو و حب الآس
ببرکه اندر بپزند و بدان مضمضه کنند و سماق و عدس و گل سرخ اندر گلاب تر کنند و بدان
گلاب مضمضه کنند و اگر از پس مضمضه دهان بسوزد یا خشکی کند روغن گل اندر دهان گرم و آنگه
لعاب بسیار باشد مازو و برگ حب الثعلب که آن را بپارسی انگور سگ خوانند خشک کرده
بسایند و بگلاب حل کنند و بدهان اندر گیرند و اقاقیا سوده و بگلاب حل کرده و با آب انگور سگ

و اندر آن برگ آمیخته اندر دهان بگیرند و ساعتی بدارند پس بیرون اندازند و باید دانست که بسیاری آن
نشان صعبی علت باشد و مضمضه به برگ اندر پخته و بدان برگ مضمضه کردن قلاع تریاک و قلاع سپید
را سود دارد و آنرا اگر قلاع بلغمی باشد یا کهن باشد حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا استفراغ
باید کرد و داروهای قوی تر بکار باید داشت و آنرا که قلاع سودائی باشد استفراغ بمطبوخ
افتیمون باید کرد و معجون نجاح بکار داشتن **صفت** داروی که خداوند قلاع بلغمی را که تازه
باشد سود دارد بگیرند مامیران و برگ زیتون و مازو و سعد و قاقله و شب یمانی و هلیله زرد از
هر یکی یک استار است همه را بکوبند و بدهان اندر پراکنند **صفت** دیگر قلاع سپید را که کهن
باشد سود دارد بگیرند برگ زیتون و اقاقیا از هر یکی ده درم سنگ شب یمانی و قلقطار از
هر یکی درم سنگی و نیم ایرسا دو درم سنگ سعد دو درم سنگ سعد دو درم سنگ زعفران
و کبابه از هر یکی چهار دانگ همه را بسایند و بدان اندر پراکنند این دارو قلاع سودائی را
که تازه باشد سود دارد و نمک سوده و با انگبین سرشته طلی کردن قلاع سپید را سود دارد
و مضمضه با بکایه و سکنگبین سود دارد و عاقرقرحا و کبابه و سعد و بلیل از هر یکی را استار است
بدهان اندر پراکنند سود دارد **صفت** داروئی که قلاع سودائی را که کهن باشد سود دارد
بگیرند زرنیخ سرخ و عاقرقرحا و مرو شب یمانی و ایرسا و نوشادر از هر یکی را استار است
همه را بسایند و بقطران سرشند و اندر مزه ببندند و در گل گیرند و اندر آتش نهند تا بسوزد
پس آنرا از گل بیرون گیرند و بسایند و بدهان اندر پراکنند **صفت** داروی دیگر که قلاع
سودائی کهن را سود دارد بگیرند زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد و بوره و شب یمانی و زاک
کفشگران و قلقطار از هر یکی سه درم سنگ کفک دریا درم سنگی و نیم مازو و نارپوست از هر یکی چهار درم
اقاقیا دو درم سنگ همه را بقطران سرشند و بسوزند و باز بسایند و بکار دارند و از پس این دارو با دهان
ابگر که اندر وی حب الآس و گل نار و مازو پخته باشند بشویند و بدان مضمضه کنند و پس بگلاب و روغن گل مضمضه کنند

باب هشتم

## از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر علاج انواع سوء المزاج که بر لب افتد

بباید دانست که سوء المزاج که بر لب افتد از وی بیماری نباید که آنرا بعلاج حاجت باشد مگر که سوء المزاج
محکم شود یا مفرط ظاهر گردد لیکن سوء المزاج ترزند و لب را ضعیف کند و بدان سبب رنج گفتن
بارهای نتواند داد اما اگر سوء المزاج گرم باشد لبها همی سوزد و از هوای سرد و آب سرد راحت
یابد و اگر سوء المزاج سرد باشد اندر هوای سرد و خنکی باید لبها کبود گردد و حس او باطل گردد
و اگر سوء المزاج خشک باشد پوسته لبها طرقد و پوستهای باریک از وی بر خیزد و اگر
تر باشد لبها فرو او پخته باشد و سست و نرم باشد **علاجها** خداوند سوء المزاج گرم را فرمودن تا
بآب کوک یا بآب خرفه یا بآب کشنیز تر یا بآب لسان الحمل یا بآب کسنه یا بآب عصا الراعی
یا بگلاب تر باید کرد و یخ سرد کردن و بر لب نهادن و اسغول بگلاب تر کرده و یخ سرد کرده
بر نهادن و صندل سپید و گلاب و کافور طلی کردن و خداوند سوء المزاج سرد را مشک سود دارد



با روغن بان و عاقرقرحا سوده با روغن یاسمین و جندبیدستر با روغن نرگس و روغن سوسن
بر لب طلی کردن سود دارد و خداوند مزاج خشک را کشکاب با روغن بادام باید خورد و لعاب اسپغول و
... بسته لب با روغن بنفشه و نیلوفر و روغن مغز کدو و چربی ما باید کرد و موم روغن که از این روغنها گفته
مالیدن سود دارد و علاج کفتگی لب که اندر جای بکار آمدنش یاد کرده آمده است علاج او است و خداوند
مزاج تر را علاج تقویه باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اندر اقسام

باب هشتم

## از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر انواع آماسها که بر لب افتد

آماسها یا خونی باشد یا صفرائی یا بلغمی یا سودائی اما اگر خونی باشد لبها سرخ و گرم باشد و ضربان
کند و اگر صفرائی باشد رنگ لب بدان سرخی نباشد لیکن بزردی گراید و سوزانی و خلیدن بیشتر
باشد و بدان سطبری نشود و اگر بلغمی باشد لبها سپید و سرد شود و درد کمتر کند اما بزرگ و نرم باشد
و اگر سودائی باشد لبها کبود و خام و سخت باشد **علاج** اما خداوند آماس خونی را رگ قیفال باید زدن
و صندل سرخ و صندل سپید با آب کشنیز یا با آب کسنه یا بگلاب سوده طلی کردن سود دارد و
شیاف مامیثا و بوشش درهندی هم بدین آبها سوده طلی کنند و خداوند آماس صفرائی را استفراغ
صفرا کردن با آب میوها و شراب غوره و آب انار دان و طلی هم از این گونه که یاد کرده آمد بکار
داشتن و خداوند آماس بلغمی را استفراغ بلغم باید کرد با ایارج فیقرا و تربد و تخم حنظل
و ضمادهای تحلیل کننده بر نهادن چون شبت و بابونه و اکلیل الملک و خداوند آماس سودائی را
استفراغ سودا باید کرد چنانکه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است و بسیج ضمادی گرم و
تحلیل کننده بر لب باید نهاد از بهر آنکه وی تحلیل نپذیرد لیکن چیزهای خنک بر باید نهاد تا
زیادت نشود و طلی از آن نوع باید که اندر علاج سرطان یاد کرده آمد و اندر اقسام

باب هشتم

## از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر علاج آب آمدن از دهان اندر خواب

اسباب رفتن آب از دهان اندر خواب سه است یکی بسیاری رطوبت اندر معده گرم دوم حرارت
عارضی که رطوبتها را که حوالی کام و زبان باشد تحلیل کند چون حرارت ... سیم سردی معده و بسیاری
رطوبت رقیق اندر وی **علامتها** اما علامت گرمی معده آنست که طعامها و داروها گرم احتمال نکنند
و علامت بسیاری رطوبت رقیق آنست که با گرمی معده تشنگی کم باشد و از طعامها ترش
رنج بیند و علامت حرارت عارضی آنست که چون طعام خورده شود آب دهان باز ایستد و علامت
سردی و تری معده آنست که طعامها و داروها سرد و تر احتمال نکنند و از گرم و خشک از وی
راحت باشد **علاج** خداوند معده گرم را رگ باسلیق بباید زد و هر بامداد شربتی
رب آبی ترش یا رب حبیب ترش یا رب ریباس و حبی یا شراب غوره یا شراب انار بخورد
و طعام او گوشت بزغاله و مرغ خانگی و دراج و تذرو و طیهوج مصوص یا مطجنه و مضمضه
کند با آب سماق و عدس و چیزهای قابض و خداوند معده سرد و تر هر هفته قی کند و هر هفته یک شربت

ایارج فیقرا خورد یک مثقال نمک هندی دو دانگ انیسون و نانخواه از هر یکی دانگی حب کنند خاک
رسیم است و چون معده پاک کرده باشند تریاق بزرگ و گوارشها گرم نگاه دارند و طعامها
خشک و کباب و گوشت بریان با سیر و خردل و پلپل و دارچینی و زیره و نانخواه و هر شب یا هر
بامداد اندکی نان خشک اندر آنگاه مالند و بخورد و شربتی آب گرم از پس آن بخورد و هر بامداد
و شبانگاه وقت خواب سواک کند و هر بامداد یک درم سنگ نمک درشت با یک دیسته
کوفته بیخته خوردن و از پس این یک درم سنگ اطریفل کوچک خوردن خداوند معده گرم و سرد را
سود دارد و خواجه بوعلی سینا رحمه الله می‌گوید مویز منقی بر این کرده آزموده اندر سود داشته است خاصه کودکان را

## باب دهم

## از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر علاج ناخوشی بوی دهان

سبب ناخوشی بوی دهان عفونت است و بیشتری عفونت پوسیدن است یعنی رطوبتی تباه
شده و از حال خویش بگردیده و این عفونت اندر چهار جای افتد نخستین اندر بیخ دندانها
در افتد یا اندر گوشت بن دندانها و گاه باشد که عفونت بگوهر دندانها باز زده دوم سوء المزاج
سطح دهان یعنی تباهی مزاج پوست دهان و این تباهی مزاج اندر بیشتر حالها گرم باشد و رطوبتها
دهان را از حال خویش بگرداند سیم عفونتی که اندر فم معده افتد و ماده عفونت یا خلط عفن
باشد یا بلغم چهارم عفونتی که اندر شش افتد و این عارضی خداوند علت سل افتد و اندر
آخر علت **علامتها** آنرا که سبب تباهی مزاج سطح دهان باشد رطوبتهای دهان او زود ترش
شود و هر وقت که سواک کند و دهان بسرکه و گلاب و جز آن بشوید بوی دهان او خوش گردد
باز چون گرم شود تغیر پدید آید و آنرا که سبب اندر بیخ دندان باشد همچنین باشد هرگاه که
غرغره یا غلغل کند یا سواک کند و ماده عفونت لختی تحلیل پذیرد دهان خوش گردد باز معاودت
کند و اگر ماده گرم است دندانها او بزردی گراید و اگر سرد است با کبودی گراید یا بسبزی
و آنرا که سبب اندر گوشت بن دندان باشد گوشت او سست باشد و بسواک زایل شود باز
معاودت نکند و آنرا که سبب اندر معده باشد از سوء الهضم خالی نباشد و آروغ او ناخوش
بوی باشد اگر ماده صفرائی است آروغ بوی طعام دودناک دهد و اگر بلغمی است بوی ترش
دهد **علاج** آنرا که سبب تباهی مزاج سطح دهانست یا اندر بیخ دندانست یا اندر گوشت
بن دندانست نخست رگ قیفال بباید زد یا چهار رگ بزدن یا دو رگ که اندر زیر زبانست
بزدن یا برگردن حجامت کردن و پیوسته دهان بسرکه و گلاب شستن و بسرکه عنصل مضمضه
کردن و بامداد و شبانگاه سواک و غلغل کردن و سنونها که یاد کرده آید بکار داشتن و زبان
بمطبوخ هلیله پاک کردن و هر ساعت عاقرقرحا و کزمازو و فوفل خاییدن و اگر مزاج دهان
سرد است یا اگر ماده بلغم است پوست ترنج و قرنفل و سداب و ساذج هندی و مصطکی و عود خام
و کبابه و بسباسه و جوز بوا و قاقله و فلنجمشک و زنجبیل و کندر و سعد خاییدن و اگر ماده غلیظ
ترست مویزج خاییدن و بن دندانها را بعبیر و شونیز مالیدن و اگر بدین علاج زایل نشود سطح دهان را



و بن دندانها را بعبیر و ... مالیدن یا با اقراص زعفران یا با اقراص زرنیخ مالند و بشویند **صفت** اقراص
زعفران بگیرند زاج سوخته یک جزو و زنجبیل و زعفران از هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بانگبین
سرشته و اقراص کنند و آنرا بسرکه حل می‌کنند یا با آبی که اصل انار دروی پخته باشند و بدان مضمضه
می‌کنند و اندر بن دندانها می‌مالند **صفت** اقراص زرنیخ بگیرند قرطاس سوخته سه درم سنگ
زرنیخ دو درم سنگ دانه مشک و سماق و زنجبیل و بلیل سوخته و اقراص ... از هر یکی ده
درم سنگ همچون قرص دیگر سرشته و بکار دارند تنگ باشد و آنرا که عفونت بگوهر دندانها
باز زده دندانرا بتراشند و بیخ ... و آنرا که علتی دندانها تباه شده باشد دندان برکنند
و آنرا که سبب گرمی سطح دهان یا گرمی معده باشد شفتالو و خربزه و زردآلو زبانرا
سود دارد و اگر وقت آن نباشد شفتالو گشته و زردآلو گشته اندر آب تر کنند و آن میخورند
و طعام از غوره و سماق و زرشک و انار و آنکه ... زنند در جمله غذا از چیزها باید که ...
نشود و صفرا انگیزد و آنرا که سبب اندر فم معده باشد نخست قی فرمایند پس ایارج فیقرا
کوچک سرشته می‌دهند یک مثقال ایارج فیقرا و سه مثقال اطریفل تنها می‌دهند و ... چون بشکر
و این مسهلها و طعامها که یاد کرده آمد موافق باشد و اگر معده سرد و بلغمی باشد پس از ...
حب الایارج دهند **صفت** ایارج فیقرا یک مثقال ترید نیم مثقال نمک هندی دو
قرنفل و انیسون و زنجبیل و نانخواه از هر یکی دو دانگ مقل دو دانگ حب کنند بآب کرفس
و هر بامداد برگ مورد و مویز منقا دانه بیرون کرده کوفته بهم سرشته بمقداری جوزی بخورند و
اهل نیز همچنین با مویز کوفته سخت موافق باشد و شراب افسنتین و نقیع صبر ...
سود دارد و صفت هر یک اندر علاجهای معده یاد کرده آمد سنون که دندانها
بدان مالند تا گوشت بن دندان را سخت کند و بوی دهان خوش کند و دندان را پاک کند
و سپید گرداند بگیرند سفال چینی و کفک دریا و ... و شنجار و نمک اندرانی از هر یکی سه
درم سنگ جو سوخته و عود سوخته و سنبل و کزمازو و حب الآس ... سوخته ...
برگ آس کشته از هر یکی دو درم سنگ عاقرقرحا نیم درم سنگ اگر مزاج دهان گرم است ... درم
صندل و دو درم سنگ فوفل و دانگی کافور با وی یار کنند اگر مزاج سرد است قرنفل و ...
و کبابه از هر یکی دو درم سنگ مشک دو دانگ با وی یار کنند و اگر مزاج معتدل است نه این
و نه آن **صفت** حبی که اندر دهان دارند و بوی دهان خوش کند بگیرند جوز بوا و قاقله و فوفل و دارچینی
و خولنجان از هر یکی درم سنگی و مشک دو دانگ همه را بسایند و بشراب ریحانی یا ...
سرشته و حب کنند **صفت** حبی دیگر بگیرند پوست ترنج و برگ ترنج تر و فلنجمشک و قرنفل و عود و
و نار مشک و هال و زنجبیل و کبابه و بسباسه و سعد از هر یکی دو درم سنگ مشک دو دانگ
همه را بسرشند همچون حب دیگر و پیوسته یک حب اندر دهان دارند **صفت** حبی دیگر
آبی را میان بیرون کنند و قرنفل کوفته بجای آن باز کنند و هر دو نیمه آبی را بهم باز نهند و اندر
خرقه‌ای تر کرده بپیچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا پخته گردد و گل از وی باز گیرند و از خرقه

بیرون آرند و بکوبند و او را باکل نشابوری که آنرا بتازی طین الاکل گویند بسرشند و از جهت مردم محرور دانگی کافور و یک دوم سنگ صندل و سه درم سنگ زرد آلو بگلاب ترکرده باوی بسرشند و حب کنند و از جهت رطوب نیم درم سنگ زنجبیل و نیم درم سنگ جوزبوا و دو دانگ مشک باوی بیامیزند و بسرشند و حب کنند چنانکه دیگر حبها و الله اعلم بالصواب

## جزو دوم

از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر احوال زبان و بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن این جزو ده باب است

## باب اول

از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر شناختن احوال زبان و بیماریهای او بر طریق کلی

بیماریهای زبان شش نوع است نخستین بیماری است که مضرت آن اندر حرکات او پدید آید و آن چنان باشد که حرکت زبان از حال طبیعی و از آنچه عادت بوده باشد بگردد دوم بیماریهائی که مضرت آن اندر حال حس لمس و حس ذوق پدید آید چنانکه از تن هر دو حس یا یکی از تن دو باطل گردد یا ضعیف یا متغیر و سبب آنکه از ین دو حس یکی باطل شود و دیگر نه آنست که از دو جنس عصب که آلت حس و حرکت اند استعداد قبول آفت اندر یکی بیشتر باشد و مضرت اندر آن فعل پدید آید که آفت بآلت او رسیده باشد سیم انواع سوء المزاج چهارم آفتهائی که اندر موضع و شکل پدید آید چنانکه زبان سسترخی و دراز گردد و از دهان بیرون آید یا بخار کند و یا آماسی اندر روی پدید آید و آماس بیماری است مرکب از سوء المزاج و از تغیر شکل پنجم بیماریهائی است که بمشارکت اندامی دیگر افتد از بهر آنکه بیماریها زبان گاهی از زبان خاص باشد خاصه و گاهی بمشارکت دماغ باشد یا بشرکت اندام دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ باشد از آفت دیگر جایها تنها و آفت خالی نباشد و آنچه بمشارکت معده و شش و سینه باشد نخست نوعی از آفتها اندر آن عضو بوده باشد ششم انواع تفرق الاتصال اما طریق شناختن سوء المزاج که کدام نوع است از هفت چیز باید جست نخست از رنگ دوم از حس طعم که چگونه همی یابد سیم از تری و خشکی او چهارم از حرکت او و آن چنان باشد که نگاه کنند تا حرکت او سبکتر است از عادت یا سنگین تر پنجم از شکل او ششم از بثرها که بروی پدید آید هفتم از سوزش و درشتی و نرمی او و اما شناختن سوء المزاج زبان از جهت او چنانست که سپیدی او دلیل مزاج سرد و ماده بلغمی است و زردی دلیل صفرا باشد و سرخی دلیل گرمی و خون و سیاهی دلیل سودا یا دلیل سوختن ماده و این اندر بیماریها و تبها تر باشد و از نخست سرخ باشد چون تب گرم تر شود زرد گردد چون گرمتر شود سیاهی گراید باندازه تیزی تب و سوختن یا دلیل فرو مردن حرارت غریزی و نزدیک آمدن مرگ باشد و اندر ذات الجنب دلیل بیماریهای اندامی دیگر باشد چنانکه اگر زبان سرخ و درشت باشد دلیل آماس خونی باشد اندر شش یا اندر معده یا اندر جگر و اگر سپید باشد دلیل سردی معده و جگر باشد و دلیل ماده بلغمی اندر سر و گاهی دلیل یرقان باشد و شناختن حال زبان از طعم او چنانست که اگر ترش باشد دلیل است بر آنکه اندر معده

یا اندر معده رطوبتی رقیق است و جگر لدنی ضعیف و اگر شیرینی همی یابد دلیل قوت خون باشد و اگر تلخی همی یابد دلیل قوت صفرا باشد و اگر طعمی ناخوش همی یابد دلیل بلغم پوسیده و گنده گشته باشد و اگر طعمی عفص و قابض همی یابد دلیل سودا باشد و شناختن حال زبان از طریق تری و خشکی چنانست که نگاه کنند اگر خشک است و سطح زبان پاکیزه است این را خشکی گویند و اگر خشکی بر سطح زبان با رطوبتی لزج دلیل باشد بر آنکه رطوبتی غلیظ از دماغ فرود می آید یا بخاری از معده برمی آید و حرارت بیماری آنرا از نرمی و خشک بکند بر طبیعت و آنجهت که هر گاه بیمار از خشکی زبان حکایت کند این حال همی کند تا بر حقیقت حال واقف گردد و بباید دانست که درشتی زبان تبع خشکی باشد و نرمی تبع تری و شناختن حال زبان از سبکی و گرانی اندر سخن گفتن چنانست که گرانی از زبان گاهی دلیل امتلاء رگها و امتلاء دماغ باشد از خون یا از رطوبت یا دلیل ضعیفی عصبها یا دلیل ضعیفی قوت باشد یا ضعیفی عصبها باشد تا توقف و فرو گرفتن زبان باشد اندر سخن و آنرا بتازی تمتمه گویند و بعضی چنان باشد که حرفها چون سین و را و غیر آن درست نتوان گفت و آنرا بتازی لثغه گویند و حال آماس زبان همچون حال آماس لب باشد چنانکه اندر جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است و حال تشنج چنانست که اگر تشنج اندر آن دو عصب افتد که حرکت زبان بمیانست هر دو سوی دهان بمیانست زبان را ازین سوی و از آن سوی دهان نتوان برد و اگر اندر یکی عضله افتد زبان سوی آن عضله شود و اگر اندر آن دو عضله افتد که حرکت برای آمدن زبان و باز پس آمدن بمیانست زبان کوتاه گردد و بیرون نتوان کرد و اگر اندر آن دو عضله افتد که حرکت کردن زبان گرد دهان بمیانست زبان گرد دهان نتوان گردانید و اگر اندر یکی عضله افتد زبان سوی آن عضله شود و اگر اندر آن عضله افتد که حرکت دو تو کردن زبان بمیانست زبان دو تو نتوان کرد و تشنج یا از خشکی باشد یا از امتلاء و تشنج خشک از پس استفراغها افتد یا از پس تبها محرقه و آنچه از امتلاء افتد ناگاه افتد و حال بثرها و تفرق الاتصال حال قلاع و خوره باشد و اندر جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است و علاج این انواع دیگر هر یک اندر بابی جداگانه یاد کرده شود

## باب دوم

از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر علاج طعمها ناخوش یافتن اندر دهان

تامل باید کرد تا علت خاصه اندر زبانست یا بمشارکت عضوی است چون معده و دماغ و با مشارکت اگر خاصه است بمضمضه و غرغره علاج کنند و اگر بمشارکت است بعلاج عضو مشارکت مشغول باشند و بشری مشارکت باشد اما اگر مزاج گرم و ماده رقیق و علت خاصه باشد بسرکه و گلاب یا بشراب فرفط توت و آب گشنیز تر مضمضه و غرغره کنند کفایت باشد و اگر ماده غلیظ تر باشد بسرکه عنصل بیخ آن بگشاید و اگر ماده سخت غلیظ باشد غرغرهائی که اندر باب استرخاء زبان یاد کرده آید بکار دارند و اندر طعام سرکه و خردل و پیاز برگ و سیر بکار برند و پیاز خام بکار داشتن و اگر بشرکت معده و دماغ است و مزاج گرم و ماده رقیق است استفراغ کنند بماند حب نفشه صفت آن بگیرند بنفشه دو درم سنگ گل سرخ دو دانگ پوست هلیله خشک دو دانگ سقمونیا دانگ و نیم افیون دانگی کثیرا دانگی حب کنند چنانکه رسم است صفت حبی دیگر بگیرند صبر سقوطری دو درم سنگ مصطکی و گل سرخ از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی تخم حنظل

دالکی کثیرا و انکی حب کنند بایسته و از پس استفراغ دو سه روز اطریفل کوچک خورند و اگر ماده غلیظ است استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا کنند و اگر مزاج سرد تست و ماده سخت غلیظ است استفراغ بایارجات بزرگ کنند و از پس استفراغ غرغره ها که یاد کرده آید بکار دارند نافع بود

## باب سیوم

**از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر استرخاء زبان و علامت و علاج آن**

استرخاء زبان از دو بیرون نباشد یا بجاری باشد زبان را خاصه یا شرکت دماغ باشد و ماده بجاری رطوبتی باشد که بر عضوی مستولی گردد و این رطوبت دو نوع است یکی رطوبتی باشد رقیق با خون آمیخته دوم رطوبتی باشد غلیظ و بسیار و بر خون غالب گشته **علامتها** اگر رطوبت رقیق باشد و با خون آمیخته رنگ زبان بر حال خویش باشد از بهر آنکه رطوبت بر خون غالب نیست و آب از دهان می رود از بهر آنکه رطوبت رقیق است و اگر رطوبت غلیظ باشد زبان سنگین تر باشد و رنگ زبان سفید و آب دهان کمتر باشد و بسیار باشد که مردم را فلج و فالج را بجاری گرم افتد زبان گشاده گردد از بهر آنکه رطوبتها که زبان او را سنگین داشت بگداز و بتحلیل رفع شود هم بدین سبب است که کودک الثغ چون بحد بلوغ رسید فصیح گردد **علاج** اگر از رطوبت خاصه زبان را باشد بغرغره و مضمضه زایل شود و اگر از شرکت باشد نخست دماغ بایارج فیقرا و غیر آن پاک باید کرد پس غرغره فرمودن اما اگر رطوبت رقیق باشد از داروی تحلیل کننده آن منفعت حاصل نشود که از دارو ها قابض شود و اولیتر آن باشد که غرغره ها از محلل و قابض سازند چون دار شیشعان و گل سرخ و فقاح الاذخر و طباشیر و اگر رطوبت غلیظ باشد نخست بایارج فیقرا و شحم حنظل و پلپل و نفطی و افیمون استفراغ کنند پس ایارجهای بزرگ دهند و پس غرغره قوی سازند از سعتر و حاشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و کندس و مانند آن گاهی داروها بکوبند و اندر بن زبان همی مالند و گاهی اندر آبکامه بیامیزند و بدان غرغره کنند و گاهی داروها کوفته اندر آب بپزند و آن آب با سرکه عنصل یا با آبکامه بیامیزند و بدان غرغره کنند و نوشادر سوده با روغن یا با زیت بسرشند و اندر بن زبان همی مالند لعاب بسیار آرد و سود دارد و اگر استرخا از سخن گفتن باز دارد فرفیون و کندس بکوبند نرم و پیوسته اندر بن زبان همی مالند و اگر از بن داروها ضماد سازند و بر پس گردن نهند نخست تیغ باشد و هم از بن داروها جها سازند و آنرا بجزی که در ترکرانده چون عنبر و لادن و ریتیانج بسرشند و پیوسته اندر زیر زبان دارند و آب دهان همی اندازند **صفت** حبی دیگر علک الانباط و درم سنگ علتیت یکدرم سنگ هر دو را بهم بسرشند و حب کنند **صفت** غرغره بگیرند نوشادر و حبل دعاقرقرحا و خردل و بورق و زنجبیل و میویزج و سعتر و شونیز و مرزنگوش خشک و ملح نفطی از هر یکی راست راست همه را بکوبند و اندر آب گرم یا اندر آبکامه حل میکنند و بدان غرغره میکنند **صفت** معجونی که هندوان ساخته اند از بهر این علت بگیرند زیره کرمانی دو مثقال زرنبه و ملح نفطی از هر یکی یکمثقال دارفلفل صد عدد فلفل دویست عدد شکر بیست سیر همه را بکوبند



دبالغین

و با انگبین بسرشند شربتی چهار درم سنگ تلیثا و زرد و فطروسالیون و اسطوخودوس و دو درم با دو بجرعه ها اندر بن زبان مالیدن سود دارد و کودک را که دیر در سخن آید باوی سخن بسیار باید گفت و تکلیف واگردن و سخنها مختصر تلقین کردن و بن زبان او بنمک و انگبین مالیدن و گاه گاه اندکی ترف مالیدن تا لعاب برود و زبان سبک گردد

## باب چهارم

**از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر علاج سوزش زبان**

اسباب این عارض چهار است نخستین آنکه چیزی خورده شود که حرارت فزاید و تشنگی آرد چون طعامهای شور یا تلخ یا چیزی بغایت شیرین چون عسل دوم حرارتی باشد اندر فم معده یا اندر دماغ سیم تبهای محرقه چهارم آماس اندرون شکم **علاج** آنکه بسبب حرارت فم معده باشد و حرارت دماغ بلعاب اسپغول و گلاب با روغن گل و روغن بنفشه باید داد و سپستان اندر دهان دارد و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب اندر دهان همی گیرد و بدان مضمضه میکند و استخوان آلو سیاه و استخوان خرما هندی اندر دهان داشتن سود دارد و روغن بنفشه و روغن گل مضمضه کردن سوزش بنشاند حبی که اندر دهان دارند بگیرند مغز تخم خرفه و مغز تخم خیار بادرنگ و مغز تخم کدو و شکر سپید و نشاسته و کثیرا و تخم همه را بکوبند و بسرشند و حبها کنند و اگر از آنکه چیزی شور و تیز و تلخ خورده باشد همین علاج کنند و از آنکه سبب عارض تب محرقه باشد بعلاج تب مشغول باشند و با علاج تب این علاج نیز میکنند و از آنکه سبب عارض آماس اندرون شکم باشد نخست رگ باسلیق بفرمایند زدن و آب عنب الثعلب دادن با شکر و آب کشنیز با اندکی خیار شنبر و گلاب با روغن بادام سود دارد

## باب پنجم

**از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر ترقیدن زبان و علاج آن**

سبب این خوردن چیزهای ترش و تیز و تلخ باشد **علاج** لعاب اسپغول اندر دهان می دارند و سپستان می زنند و خیار بادرنگ بریده می مالند و آن کفک که از وی بر می آید بر زبان طلی می کنند و طعام با پیه و خایه مرغ نیم برشت خورد و از طعامهای شور و ترش و تیز پرهیز کنند و هر چه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اندرین عارض نیز سود دارد والله اعلم

## باب ششم

**از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر تشنج زبان و علاج آن**

سبب تشنج زبان دو چیز است یا رطوبتی غلیظ که عضلها را که حرکت زبان بدانست ممتلی کند و بپهنا باز کشد و درازی او کوتاه شود و بدان سبب تشنج گردد یا خشکی باشد که اندر بحرانها حادث و تبهای محرقه افتد و رطوبت اصلی بسبب تری تب بتحلیل خرج شود و عضلها همچون گوشت بریان کرده خشک شود **علاج** هر دو نوع از جنس علاج تشنج کلی باشد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و علاج خاصه زبان آنست که اگر تشنج امتلائی در رطوبتی باشد بر پس گردن ضمادها تحلیل کننده بر نهند چون ضمادی که از بابونه و اکلیل الملک و شبت و حلبه و مرزنگوش خشک سازند و غرغره فرمایند

بطبیخ حلبه و انجیر و بروغن بابونه و بروغن شبت و بروغن ورد گرم کنند و این روغنها نیم گرم کرده در دهان بیگیرند و هم ازین روغنها یا از روغن گوز یا از روغن حبة الخضرا یا از روغن مغز زرد آلو تلخ یا از روغن سداب حلوا سازند بآرد حلبه و تخم بادیان و انگبین و ازین حلوا با بخورد و بر بیرون گردن ضماد کنند و با ایارج فیقرا و تخم حنظل استفراغ کنند و اگر تشنج از تب محرقه افتد ضماد از بنفشه و خطمی و موم صافی و روغن بنفشه سازند و شیر خر و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدوی شیرین و آب عنب الثعلب و آب عصا الراعی و آب گشنیز تر غرغره و مضمضه میکنند همه را نیم گرم کرده و این آبها و روغنها نیم گرم اندر دهان می دارند و بدان غرغره میکنند و بر پس گردن او بر ریزند و بدان روغنی که بدست آید بکار می دارند و الله اعلم

باب هفتم

از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر آماسها از زبان و علاج آن

اندر باب نخستین ازین جزو گفته آمده است که حال آماس لب است و اسباب و علامات آن یاد کرده و باید دانست که از خوردن قطر گیا بسیاری بیمار و نیغ گوشد از افیون زبان آماس کند و علاج آن اندر علاج زهرها یاد کرده آید علاج اگر آماس خونی باشد نخست رگ قیفال باید زد پس بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و گاه باشد که حاجت آید که رگ زیر زبان بزنند و اگر آماس بلغمی صفرائی باشد نخست استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره کنند و اندر ابتدا بر دو لوبیا آب گشنیز تر و آب کوک که او را بتازی الخس گویند و آب کسنه و آب عنب الثعلب و گلاب اندر دهان میدارند و گل سرخ و عصا الراعی و انار پوست اندر گلاب بپزند و بدان مضمضه میکنند و شفتالو تر اندر زبان می مالند و اگر آماس بدین تدبیر با فرو ننشیند بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوسن و انار پوست و گشنیز همه را بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کنند و اندر دهان میدارند و اگر روزی چند بگذرد چیزهای پزانند و تحلیل کننده حاجت آید انگبین که اندر شیر تازه در حال دوشیده باشند حل کنند و بدان مضمضه میکنند و آبی که اندر وی بیخ سوسن پخته باشند و آبی که اندر وی حلبه و انجیر پخته باشند و روغن زیت که اندر وی تخم بادیان پخته باشند این همه آنست که ماده را بپزاند و تحلیل کند و اندر آخر آماسها مرهم آغاز آماسها سود دارد و غذا اندرین وقت چیزی پزاننده باید چون نان گرم و سرمق بروغن شیرخشت تازه و اگر کنند و پالودن گرد با اصل دکنکاب با انگبین مضمضه می کنند تا شوخ و پاک کند پس مورد و سماق و عدس و برگ زیتون اندر شراب انگوری قابض بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کنند در جمله علاج کنند چنانکه در باب علاج قلاع یاد کرده آمده است و اگر آماس بلغمی باشد نخست حب ایارج و حب قوقایا استفراغ کنند و بیخ سوسن و سوزه و حلبه و انجیر سستی بپزند و بپالایند و بدان غرغره و مضمضه میکنند و اندر دهان میدارند و اگر تخم کرفس و بیخ او و تخم بادیان و بیخ او با این چیزها یار کنند تحلیل بیشتر کند و شربت ماء الاصول قوی دهند با روغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر و طعام شوربا گنجشک و نخود آب با سعتر و زیره و کرویا و دارچینی و گنجشک بریان و قلیه فلفل با انگبین و انگبین با روغن



زیت یا با روغن گوز و اگر آماس سوداوی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون و بارها بزرگ کنند و پیوسته چیزی خشک اندر دهان میدارند چون آب گشنیز تر و آب کوک تا آماس زیادت نشود جالینوس می گوید مردی شصت ساله را زبان آماس گرد آماسی عظیم و مرد رگ زدن عادت نداشت او را حب قوقایا دادم و خواستم که گوم چیزی خشک در دهان باید داشت طبیبی دیگر را خلاف کرد بیمار آن شب بخواب دید که آب کوک اندر دهان باید داشت و چنان کرد آماس شفا یافت و این خواب موافق مشورت من آمد و از چیزها که سودا افزاید پرهیز باید کرد چون بادنجان و عدس و کرنب و گوشت قدید و ماهی شور و اگر آماس صلابتی و بزرگ باشد چنانکه در دهان باز نماند از علاج نباشد مگر آنکه زبان ازین بپرند تا از آن هلاک برهد

باب هشتم

از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر گنگی و خلل که اندر سخن پدید آید و علاج آن

اسباب خلل که اندر سخن گفتن پدید آید هشت است یکی آنکه عضلهای زبان سستی شود دوم آنکه تشنج کند سیم انواع آماسها چهارم قلاع و قرحه و بثره و خوره پنجم آنکه جراحتی برو آید و رباطی باقصی بدان سبب کوتاه گردد ششم آنکه از پس برسام فضله از دماغ دفع شود و عضلهای زبان فرود آید هفتم آنکه اندر تبهای محرقه رطوبت اصلی تحلیل پذیرد و عضله زبان بدان سبب خشکی گیرد هشتم آنکه آفت اندر عضلهای حنجره باشد چنانکه با سستی شود یا تشنج و خداوند این عارض را آواز دادن و آغاز سخن و آغاز کلمتها دشخوار باشد علاج علاج استرخا و علاج تشنج و علاج قلاع و قرحه و بثره و خوره و علاج خشکی عضله که از پس تبهای محرقه تولد کند و علاج انواع آماسها هر یک اندر بابی جداگانه یاد کرده آمده است و علاج فضله که از دماغ فرود آید از پس برسام بعینه علاج آماس است استفراغ و غرغره و مضمضه همه هم بر آن قیاس و علاج آفتهای عضلهای حنجره بر قیاس علاج تشنج امتلائی و تشنج خشک باشد الا آنکه اینجا غرغره باید و آنجا مضمضه و داروها اندر دهان داشتن و علاجی دیگر آنکه هر وقت که سخن خواهد گفتن نفس باز گیرد و هوائی از هوا اندر آرد تا عضلهای حنجره را بقوت بجنباند تا سخن گفتن آسان گردد اما علاج آن که جراحت برو آید و رباطی کوتاه گردد دست کاری است و بریدن آن رباط چندانکه زبان سستی نشود و اگر از بریدن بترسند که خون بسیار آید اولیتر آنست که جرم کنند و این چنان باشد که ابریشمی بسوزن اندر زیر آن رباط کشند باحتیاط و ببندند و کنار او گوشت دارند تا هر ابریشم و بند او نباشد تا بریده شود و آن ابریشم را بگذارند و هر روز می آزمایند تا آن روز که آن رباط بریده شود و ابریشم بیرون آید و الله اعلم

باب نهم

از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر ضفدع و اسباب و علاج آن

ضفدع غده است سخت که اندر زیر زبان پدید آید و ضفدع را اندر بعضی شهرها خراسان زغ گویند و این علت بدین نام از بهر آن خوانند که لون او لونی است آمیخته از لون زبان و سبزی رنگ او همچون رنگ زغ و ماده او رطوبتی باشد غلیظ علاج داروهای تحلیل کننده بر وی می نهند

چون نمک و سرکه و نوشادر و سبزه که در نگاره و زاک اگر بدین زایل نشود دارو با تیز که اندر
علاج قلاع یاد کرده آمده است بر نشند و رگ زیر زبان بزنند و کودکان را سعتر فارسی و انار ترش
و نمک کوفته و بیخته بر آن موضع می نهند و انه روزبان می مالند و زنگی سوخته و سورنگان سپید و عاقرقرحا بر نشند و طلی کنند و الله اعلم

باب دهم

از جزو دویم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر بیماریها ملازه که آنرا بتازی اللهاه گویند

بیماریها ملازه دو نوع است یکی آماسی است که اندر وی پدید آید بسبب نزله که سر فرود آید و دوم
آنکه بستر می گردد و فرو داود یزد و بر سر حنجره معلق شنید و ماده آماس بعضی را خون باشد و
بعضی را خلط صفرا و بعضی را خلط بلغمی و بعضی را خلط سودائی و سبب آماسیدن وی آنست که او
متخلخل و میان تهی است هر ماده که بدو فرود آید آنرا زود وی قبول کند و دفع نتواند کرد اندر وی
بماند و آماس کند و کلق فرود آید اما علاماتها آماس خونی شیرینی طعم دهان باشد و سرخی لون
کام و زبان و حرارت بی تشنگی و علامت خلط صفرائی تلخی دهان باشد و زردی کام و زبان و حرارت
و سوزش و تشنگی و آماس سخت بزرگ نباشد و علامت خلط بلغمی آنست که ملازه دراز شود
چون دم موش و نرم باشد و سپید و سوزش و گرمی نکند لیکن گرانی کند و علامت خلط سودائی
سختی آماس باشد و تیرگی رنگ کام و زبان و باشد که طعم دهان ترش باشد و تدبیر با اکثر بدان
گواهی دهد علاج آماس خونی را نخست رگ قیفال باید گشاد و طبع را بآب لبلاب یا بآب کشنیز
با آب عنب الثعلب و خیارشنبر و ترنجبین اندر این آبها حل کرده نرم می باید کرد و سرکه و گلاب یا با آب
عنب الثعلب یا آب لسان الحمل یا با آب کشنیز تر سماق اندر آن آبها تر کرده و پالوده یا بعصاره
گل تازه غرغره می کردن و نگاه باید کرد اگر ماده اندکی است غرغره بدان روها باید کرد که تخت قابض
نباشد چون سرکه و گلاب و سکنجبین با آب گرم آمیخته و چون آب کشنیز تر و شراب فرتوت
تا قوت قبض ماده باز نگردد و آنچه حاصل باشد تحلیل می پذیرد و اگر ماده بسیار باشد غرغره بدارو ها
باید کرد که اندر وی قبض بسیار باشد چون رب گوز یا گل سرخ و سماق و خرنوب نبطی و مازو
و گزمازو و گلنار و اقاقیا اندر آب بپزند و بدان آب غرغره کنند صفت دارونی که اندر ابتدای
علت بدهان بیمار اندر دمند تا بملازه رسد بگیرند گل سرخ و گلنار و مازو و گزمازو و صندل
سپید و سماق و شیاف ماميثا و عدس مقشر و زردچوبه و برگ الوس از هر یکی راستا راست
همه را بکوبند و با نوبه اندر دمند نافع بود صفت دارونی که ملازه را بدان بر دارند بگیرند شب یمانی
چهار درم سنگ گلنار هشت درم سنگ زعفران دو درم سنگ کافور و نوشادر از هر یکی یک درم سنگ
همه را بکوبند و بمغجه میل برکنند و ملازه را بدان برافرازند صفت دارونی که بدان غرغره کنند
بگیرند حب الاس و بلوط و گزمازو و سماق همه را اندر گلاب بپزند و بپالایند و بدان غرغره کنند و اگر
از چیزهای قابض رنجی و فشردنی تولد کند غرغره با آب برگ کاسنی غرغره کنند و شراب فرتوت دیگر را
و جمع و نشاسته بکوبند از هر یکی راستا راست و با نوبه اندر دمند و لعاب اسبغول و لعاب قطمی
و گلاب با جلاب آمیخته نیم گرم اندر دهان داشتن و بدان غرغره کردن سود دارد و اگر آماس صفرائی



باشد نخست تن را از ماده صفرا پاک باید کرد بمطبوخ هلیله زرد و خرمای هندی و شاهتره و خیارشنبر و
آنچه بدین ماند و بدان آبها که اندر علاج آماس خونی یاد کرده آمد غرغره کردن چون آب عنب الثعلب
و مازان او و گلاب و آب خرفه هندو خوردن و بدان غرغره کردن و چون سه روز بگذرد و بهتر
نشود داروها آن قابضی قوی که یاد کرده آمدست علاج باید کرد و با نوازده علت داروهای ضعیف تر
و قوی تر ی کردن و اگر آماس بلغمی باشد نخست استفراغ باید کرد بحب قوقایا و حب صبر و مصطکی و بنشند
آن و هر بامداد گلنگبین دادن و غرغره کردن بسکنجبین و بآب کامه و خردل و مازو و برگ سودن و طلی کردن
صفت دارونی که اندر دمند بگیرند شیاف ماميثا و گل سرخ و سماق و حب الاس و زعفران
و نوشادر و سعتر و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و گزمازو و گلنار و زردچوبه و هلیله زرد و شب یمانی
و مازو و حضض و حنا و قاقله و قصب الذريرة و زرنیخ سرخ و قسط و سنگ سکی او را بسته دارند
و استخوان هندو و قطا میف سوخته از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و بیزند و اندر دمند و علاجها
که از جهت استرخاء ملازه یاد کرده آید بدان علاج بکار دارند و اگر آماس سودائی باشد حال او
همچون حال آماس زبان باشد و علاج همان که نوشته استفراغ سودا می باید کرد و چیزهای خنک چون
آب کشنیز تر و آب کوک اندر دهان داشتن و بدان غرغره کردن تا آماس سرطان نشود و زیادت نگردد
پس اگر ماده از نوع بلغم غلیظ باشد و طبیب گمان برده باشد که علاجها دیگر شاید کرد علاج خناق سودائی
باید کرد صفت دارونی که اندر دمند بگیرند مازوی سبز یک جزو از گل سرخ و سماق از هر یکی سه جزو
و دو دانگ نمک جزو حرق برشند و طلی کنند صفت دارونی دیگر بگیرند شب یمانی یک جزو
نوشادر یک جزو و نیم مازو سبز ده بعد از یک جزو از گل سرخ سه جزو چون بوقت انتهاء رسد مرو زعفران
و سعد و دارشیشعان و فقاح اذخر و عود بلسان و ارشنه باید داروها بکار دارند و هم این داروها
بپزند و بدان مضمضه کنند و اگر بدین علاج کفایت نشود عصاره فی الجار و طرون سرخ و بقطوریون
کوفته و بیخته بعسل سرشته طلی بکنند بملازه صفت دارونی که طلی کنند بگیرند شب یمانی و انگشت
و نوشادر از هر یکی راستا راست بسایند و بمغجه میل برگیرند و بدهان اندر آرند و ملازه اندر وی نهند
و نگاه دارند و اگر این داروها با سکنجبین عسلی بیامیزند و غرغره کنند صواب باشد و اگر این داروها
درشتی کنند بیخ سوسن را اندر آب بپزند و آب او را با سپیده بیامیزند و اندر دهان می دارند و اگر
ملازه بستر می شود و فرود آید و اگر از گرانی در حلق باشد غرغره ها آنکه یاد کرده آمد بکار دارند
و لخت لخت اگر شد و ملازه را بصندل و گلنار و گل کافور شراب فرتوت بر دارند و اگر حرارت نباشد ملازه
را بنوشادر و مازو بر دارند و با بکامه و خردل غرغره کنند و سکنجاب تلخ و ملازه کودکان بمازو و برگ
بر دارند و مازه را برگ بسایند و پس سر او طلی کنند بر آن موضع که بتازی یافوخ گویند صفت
نهادی که ملازه کودکان و بزرگان بر دارند بگیرند حنات و اقاقیا و گل دو و خورده و پوست کشکراب
و اسبغول همه را بکوبند جز اسبغول را و سرکه بخمیر کنند و برگ مورد و کشنیز خشک اندر وی بخیسند
و بپالایند و این داروها بدین سرکه بر سرشند و بر یافوخ نهند ملازه بر دارد و از بهر آنکه ملازه را حرکتی
خاصه که آنرا حرکت ارادی گویند نیست و بدین سبب او را عضله خاصه نیست چه عضله خاصه عضوی را باشد

که او را رگی ارادی باشد و اصل او بدان گوشت پیوسته است که گرداگرد اوست که او را ابازی
اللغة گویند و تغشاگه بر کاسه سر پوشیده است و پیوست سر و هر گاه که این دارو های قابض
بر پوست سر نهند پوست را فراهم آرد و برکشد و علازه با وی برکشیده شود و آنرا که آماس ... 
علازه بدین علاجها تنگ نشود علازه را بباید برید لیکن اگر درتن فضله و امتلائی باشد نشاید بریدن
تن را پاک باید کرد و تا این علازه باریک نشود و سر او همچون انگوری آویخته نگردد نشاید بریدن اما آنچه
فرو آویزد چون دم موش اگر اندر بریدن چندین احتیاط نکنند خطرناک باشد اما نخست تن پاک
باید کرد پس بریدن و هر دو نوع را تمام نشاید برید لیکن چندانکه از مقدار طبیعی زیادت باشد
چندان باید برید و اگر بیشتر بریده شود بیم آن باشد که خون باز نه ایستد و چندان خون حلق فرو دود
که حلق و نفس بر گیرد و همان ساعت مردم هلاک شود و اگر کسی خواهد که او را ابدارو بر گرد
انگزد و شب یمانی بر بن او طلی بکنند و نوشادر و انگزد همچنین بن او باریک کنند و بفکنند و زاگ
اندر دهان داشتن نیز نیک باشد و بیشتری از پس سه روز بیفتد و چون این دارو ها طلی کنند
چاره باید که پیوسته تکیه کرده باشد و دهان باز دارد تا لعاب میرود و از دارو هیچ بحلق فرو نرود
و هر وقت که علازه کوتاه برید اقراص کهربا و افیون و شراب گوز و شراب فرتوت حاضر باید داشت
تا از پس بریدن اقراص کهربا با شراب ازین دوگانه بیامیزند و بدهان گیرند و بدان غرغره کنند و خون
بسیار رود و دارو های قابض بکف سبل اندر کنند و با بن علازه اندر وی نهند و آب سرد و عصاره
لسان الحمل تنها یا با قرص کهربا یا با گل مختوم غرغره کنند و همه عصاره ها قابض چون عصاره غوره
و عصاره ریواج و عصاره عنب الثعلب و عصاره آبی ترش اندرین باب سودمند باشد والله اعلم

## جزو سوم

از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر شناختن احوال دندان و بیماریها آن و علاج آن و این جزو دو باب است

## باب اول

از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر شناختن احوال دندان و بیماریها آن بر طریق کلی

میان طبیبان خلاف است اندر آنکه دندان استخوانست یا عصب بعضی گفته اند استخوانست و گروهی
گفته عصب است آنها که گفته اند که استخوانست از بهر آن گفته اند که گوهر او سخت است و خشک
و شکننده و حرارت او اندک است و سردی و خشکی بر وی غالب است و اگر او را بسایند در ساعت
حس الم نیابد و آنها که گفته اند که عصب است از بهر آن گفته اند که دندان حس سرد و گرم می یابد و اگر
ترشی بدو رسد خیره شود و خیرگی دندان را ضرس گویند یعنی کند شدن و این کندی دندان را همچون
خدر است عصب را و خدر جز عصب را نباشد و اندر گوهر دندان درد باشد و خارش و ضربان بسیار
باشد بدین اسباب گفته اند دندان عصبی سخت است و درست آنست که گوهر دندان استخوانست
و عصبها و رگها بگوهر او پیوسته است و با وی آمیخته و این عصبها اندر بیخ او بیشترست درد و خارش
و حس او بدین عصبهاست و سختی و خشکی و شکنندگی و حس الم سودن و تراشیدن نایافتن از بهر آنست
که اصل گوهر او استخوانست و همچنین خلاف است اندر آن که گوهر دندان از آب پدر و مادر است



چون استخوان و عصب و پوست و رگها و شریانها و غشاها و صفاقها و رباطها یا از غذا میرویه چون گوشت و
پیه و این خلاف از بهر آنست که هر اندامی که از آب مادر و پدر است اگر پاره ازوی برود در بدل آن نباید
و هیچ علاج باز نتوان آورد و هر چه از غذا میرویه اگر پاره ازوی برود در بدل آن باز آید و بعلاج
باز توان آورد چنانکه مردم بسیار لاغر شوند و باز فربه شوند و بسبب جراحت و ریش پاره گوشت از
عضوی برود و آن موضع تهی ماند و مغاکی پدید آید بعلاج گوشت او باز آید و آن تهی و مغاکی هموار
شود بدین سبب بعضی طبیبان گفتند دندان از غذا میرویه و اگر در اصل آفرینش از آب پدر
و مادر بودی بایستی که فرزند با دندان آمدی و آنچه بیفتد باز بر نیامدی بعضی دیگر گفتند دندان
در اصل آفرینش از آب مادر و پدر رست و اگر از غذا میرستی بایستی که آنچه بار دوم یا اندر
بزرگی بیفتد باز بر آمدی چون گوشت جراحت و درست آنست که اصل دندان از آب پدر و مادر است
و ماده او اندر استخوانها که دندان از وی بر آید تعبیه کرده است و آماده نهاده و حکمت آفریدگار تعالی
اندر ناپدید کردن دندان اندر اول آفرینش آنست که غذاء طفل مدتی شیر باشد و بدندان آن حاجت
نباشد و دیگر آنکه استخوانها که دندان ازو بر آید درخورد اندامها او باشد ضعیف و کوچک اگر
با اول آفرینش دندان بر آمدی پس ضعیف و نازک بودی و اگر دندانها قوی بودی آن استخوان
که دندان از وی بر آید طاقت آن نداشتی و شکلی ناهموار بودی از بهر آنکه دندان همچون ستون است
و آن استخوان همچون آن چوبست که ستون بر وی سازند و اهل صنعت آنرا چوب ستون
گویند و هر گاه که ستون بزرگ باشد و چوب ستون کوچک سخت ناهموار باشد و بدان ستون
کار نتوان کرد لاجرم از روی حکمت او نیز آن بود که مایه دندانها اندر آن استخوانها آماده باشد
و معد نهاده تا از پس مدتی که استخوانها بزرگ تر و محکم تر شود و از بهر غذا بدندان حاجت آید
دندان بر آید و سبب افتادن دندان بهفت سالگی آنست که دندانها نخستین بقیاس با آنکه پس
از آن بر آید ضعیف باشد و قوت آن ندارد که همه طعامها غلیظ و خشک بتواند شکستن طبیعت
هر شخصی بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی دندانها نخستین را بیفکند و دیگری قوی تر که طاقت کار
همه تر دارد بر آرد و نیز معلوم است که چون کودک بهفت ساله شد همه اندامها و استخوانها او
قوی تر و بزرگتر شده باشد و استخوانهائی که دندان از وی بر آید همچون دیگر استخوانها بزرگ شود
و بضرورت چون استخوانها بزرگ شود جای بیخ دندانها نخستین فراخ شود و از دندانها با آنکه
این استخوانها درخور ریزه باشد بسبب فراخ شدن جای خسان شود و بیفتد و سبب دیگر آن قوی تر
بجای آن بر آمدن آنست که از آن ماده که دندانها از وی است اندر دندانهای نخستین اندکی
بکار شده بود و ماده بسیار تر مانده باشد تا طبیعت از آن ماده دندانها محکم تر بر آرد باذن الله عز و جل
و آنچه مردمان میگویند که بعضی مردمان دراز عمر رسید یکبار دندان بر می آید و نشان میدهند
که فلان زن و فلان جا را دیدیم دندانها افتاده و باز بر آمده باید دانست که از استخوان که دندان
از وی بر آمده است جای دندانها نفریی دارد یعنی دندانه دندانه است همچون اره که بتازی منشار
گویند عجب نیست که شخصی را دندانها بیفتد و روزگار بر آید از بهر آنکه چیزی نخورد و تکلف خاییدن میکند

آن گوشت که بن استخوانها پیوسته است شوده شود و مانده و ان تعرّس بدید آید و مردمان
پندارند که دندان است و نیز شک نیست که مزاج مردم دراز عمر و ترکیب او و قوتهاء او قوی تر باشد
و آن قوت گشت اندر آب بدره و مادر بوده باشد و عجب نیست اگر اندر حال آفرینش ماده دندانها
او چندان آید که چون در حال بزرگی دندان او بیفتد دیگر آید باذن الله عز و جل و استخوانهای مردم
همی ساید و همی بالد بسبب خاییدن طعامها سخت و خشک سوده شود و بدل آنچه سوده می شود هم
بدان اندازه همی بالد و کمی و سودگی آن بدین سبب پدید نیاید و دلیل بر آنکه همی بالد آنست که اگر
دندانی بیفتد یا بشکند آن دندان که برابر آن جای خالی باشد که دندان از وی افتاده است دراز تر
از دیگر دندانها شود از بهر آنکه همی بالد و برابر او دندانی نیست که بدان سوده شود و چاره بیماریهاء دندان
بسیار نوع است سست شدن است و جنبان گشتن است و افتادن و ریزیدن و کنده
شدن و پوسیدن و میان او خورده شدن و تهی گشتن و رنگ او بگردیدن و نگار بار بر روی
او نشستن و سفال گشتن و درد با اصعب و فرمان در وی برهم آمدن و از چیزهای سرد یا گرم الم ناک
شدن و از طعام خاییدن عاجز آمدن و آماسیدن و همگنان اتفاق کرده اند بر آنکه اندر
دندان این همه بیماریها ممکن است مگر آماس را که گروهی گمان برده اند که مر دندان را از بهر آنکه گوهر
او سخت است آماس نگیرد و اگر چه این معنی اندر باب ششم از گفتار نخستین اندر کتاب دوم
یاد کرده آمده است از باز گفتن آن اندر موضع بس درازی نیز گزاریم باید دانست که دندان
اگر چه گوهر او استخوانست و سخت اماس نگیرد از آنکه غذا می پذیرد و می بالد و اندر طول و عرض
و عمق کشیده می شود و سیر آید چه مانعست از آنکه بدین طریق فضله قبول کند و آماس گیرد و اگر دندان فضله
و خلط قبول نکردی و آنرا بگوهر نفوذ نتوانستی دندانها بعضی سیاه و بعضی سپید و بعضی کبود و بعضی
زرد نگشتی و بعضی خورده نشدی و شک نیست که این رنگها طبیعی است و از خلط تولد کنند که اندر گوهر
دندان نفوذ یابد پس چرا نشاید که رطوبتی که فضول اندر سر و حوالی دندان بیشتر باشد نفوذ یابد و آماس
تولد کند و احوال مزاج دندان از گوشت بن دندان باید جست و از رنگ آن اگر سرخ باشد دلیل
دندانها خونی است و اگر زردی گراید صفراوی است و اگر سپید باشد بلغمی است و اگر رنگ تیره باشد سوداوی است والله اعلم

باب دوم

از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر تدبیر نگاه داشتن دندانها تا درست مانند

آنکه تدبیر نگاه داشتن دندانها حاجت باشد دو معنی را نگاه باید داشت یکی آنکه از تخمه و بسیار
خوردن و معده را گران کردن پرهیز کنند و احتیاط کنند تا آنچه خورده باشند اندر معده تباه نشود و این
چنان باشد که چیزها که زود اندر معده تباه شود چون شیر و ماهی شور کم خورند و اندر طعام خوردن
ترتیب نگاه دارند و هر چه لطیف تر و نازک تر و رقیق تر باشد نخست خورند از بهر آنکه هر چه لطیف تر
زودتر گوارد و بر سر طعام غلیظ ناگوار دیر بماند و گذر نیابد و تباه شود و آن غلیظ را تباه کند و
از پس ریاضت و رنج چیزها نازک چون ماهی تازه کوچک و مانند آن نشاید خورد از بهر آنکه زود تباه
شود و بخار انگیزد دوم قی کردن بسیار عادت نکنند خاصه اگر آنچه بر آید ترش باشد و تلخ



چیزهای سخت نشکنند چهارم از خاییدن حلواها و علک چون ناطف و غیر آن پرهیز کنند پنجم آنکه از ترشیها
که دندان را کند کند چون فوره و ترشی شیرنج و مانند آن پرهیز کنند ششم آنکه چیزی سخت سرد یا سخت گرم
نخورد از پس یکدیگر هفتم آنکه چیزی که دندان را و گوشت بن دندان را زیان دارد نخورد چون گندنا
و کوز و فرما و غیر آن هشتم آنکه چون طعام خورده باشند خلال کند و میان دندانها پاک کنند و اندر خلال
کردن چندان استقصا نکنند که گوشت بن دندان را بخراشد و رنج رساند نهم آنکه هر بامداد مسواک کنند
و اندر مسواک چندان استقصا نکنند که آب و جلاء طبیعی از وی ببرد از بهر آنکه چون جلاء طبیعی از
وی ببرد روی دندان درشت گردد و بخار بار زودتر و بیشتر پذیرد و مسواک از چوبی نرم و تلخ باید
دهم آنکه هر وقت که قی خواهد کرد نخست دندانها را چرب کند پس قی کند و هر شب وقت خواب دندانها
بروغن چرب کنند تا بخارها بر وی نگیرد اگر مزاج دندانها گرم است روغن گل مالند و اگر سرد است
روغن بان یا روغن مصطکی مالند یا غیر آن از روغنهای گرم و اولیتر آن باشد که نخست دندانها را نمکین
مالند یا نمک کوفته با انگبین سرشته و دندان مالند بهتر باشد و بعد از آن بروغن چرب کنند و اگر مزاج
دندان گرم است صندل و گل مالند یا مورد کوفته پس بروغن چرب کنند و باید دانست که سر خرگوش
سوخته و کوفته اندر دندان مالیدن و شب با وی بالش بر بالین کرده و اندر سرکه گشته با انگبین
فرصانی مالیدن و بیخ نباتی که آنرا ینبوع گویند اندر شراب پخته بدان شراب مضمضه کردن اندر هر
ماهی دو بار این مضمضه بکار داشتن گوشت بن دندانها را سخت کند و ماده‌ها را از بن دندان پاک
کند و دندان سلامت باشد و ینبوع نباتی را گویند که آنرا بشکنند شیر از وی بیرون آید و بر بساط ات
که از بهر آنکه مزاج دندان خشک است داروهایی که او را بر مزاج خویش و بر درستی نگاه دارد
خشک باید و اندر سردی و گرمی معتدل مگر آنرا که مزاج سرد یا گرم شده باشد از بهر نگاه داشتن
مزاج با خشکی گرم یا سرد باید و داروهایی که بدان سودمند است و با خشکی سرد است صندل است
و گل و سک و کافور و گزمازو و گلنار و دم الاخوین و مازو و مروارید و فوفل و ارد جو و برگ
گز و پوست درخت دیع و حماض و داروهایی که با خشکی گرم است نمک سوخته است و شبّ سوخته و
سعد و دارچینی و رزه و فاغرفشک و نقاح اذخر و سرطان کاذ کوهی سوخته و پودنه سوخته و ناسوخته
و اهلیل و زراوند گرد و تخم حنظل و عاقرقرحا و ساذج هندی و پوست بیخ کبر و عود و مشک و فرهاد
سوخته و سر خرگوش سوخته و پرسیاوشان سوخته و ناسوخته و خاکستر چوب رز و خاکستر نی و
خاکستر بوره و مصطکی و انگدان سوخته و مازو سوخته و اندر سرکه گشته معتدل است و داروها
آمیخته که بدان مسواک کنند و دندانها را بدان مالند آنرا سنون گویند و اندر علاج دندان
اندر جایگاه خویش سنونها آزموده یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و تقدس

باب سوم

از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر درد دندان و سبب و علامات و علاج آن

اسباب درد دندان انواع سوء المزاج است بی ماده و درد که از سوء المزاج با ماده باشد
سبب آن یا بسیاری ماده باشد یا بدی ماده و تیزی آن یا غلیظی یا بادناکی آن و بسیار باشد

که اندر میان دندان یا اندر بیخ او کرم تولد کند و ماده که بدندان آید اندر شریانها از معده بر آید
و از سر بدندان فرود آید و آنرا که ماده اندر همه تن باشد هم طریق رسیدن آن بدندان اینست که
که یاد کرده آمد و بسیار باشد که اندر تبها حاره و محرقه دندان سرد آید و سبب آن شارکت دندان
باشد اندر سوء المزاج با همه اعضا و این از غایت تیزی تب باشد و سبب خورده شدن دندان و
ریزیدن و شکستن ماده تیز باشد که بدو فرود آید یا ترش علامتها نخست نگاه باید کرد تا درد دندان
اندر گوشت بن دندان اماسی هست یا نه اگر اماس چنید و اندر گوهر دندان هیچ آماسی و کندی و سستی
و خورده شدن نباشد و رنگ او رنگ دندانها درست باشد باید دانست که ماده علت اندر گوهر دندان
نیست و اگر با اماس گوشت بن دندان اندر گوهر دندان از آن اعراض که یاد کرده آمد چیزی باشد
باید دانست که ماده علت هم اندر گوشت است هم اندر گوهر دندان و اگر اندر گوشت بن دندان اماسی
نباشد و دندان کند شده باشد یا سست گشته یا اماس کرده یا خورده شده یا رنگ او گردیده باشد باید
دانست که علت اندر گوهر دندانست اندرین دندان نیست و خداوند علت حس آن همی یابد که درد
اندرین دندان نیست و درد اندر درازی دندان بر می آید و اگر خداوند علت خرد بهر کرا زان جانب
که دندان درد مند است نک او کلکی در دی کند و حس اختلاج و اضطراب می یابد باید دانست که ماده
اندر عصبها است که بیخ دندان پیوسته است و سبب اختلاج و اضطراب حرکت شریانست که بدو
نزدیک است یا بدو پیوسته است اما انواع علامتها سوء المزاج آنست که اگر سوء المزاج گرم باشد
از با خنک و آب سرد راحت یابد و اگر سوء المزاج سرد باشد آب سرد و هوای سرد زیان دارد
و از آب گرم راحت یابد و اگر ماده علت رقیق باشد منفعت دارو با زود بدید آید و اگر غلیظ باشد
درد با گرانی باشد و منفعت دارو با دیرتر یافته شود و اگر ماده بادناک باشد درد ی خلنده با تدد
از جای بجای میشود و اگر سوء المزاج خشک باشد دندان باریک و لاغر شود و جای او بسبب باریک
شدن او فراخ گردد و بدان سبب جنبان شود و این علت بیشتر مردان افتد و آنرا که ماده علت اندر
گوهر دندان باشد چون دندان بر کنند درد زایل شود و اگر اندر عصب باشد هم ممکن است که زایل
شود از بهر آنکه چون دندان برکنده آمد جای بر آن ماده که طبیعت میخواهد که آنرا تحلیل کند فراخ گردد
و آن زحمت و فشردن که ماده را از دندان بود بر خیزد و آنرا که ماده اندر گوشت بن دندان باشد بدان
که دندان بر کنند زایل نشود علاج اگر درد بشارکت همه تن باشد نخست تن پاک باید کرد از فصد
و اسهال و اگر بشارکت دماغ باشد و فضله آن از سر فرود آید بجزی که آن فضله را دفع کنند
استفراغ باید کرد چون اقراص بنفشه و ایارج فیقرا با تخم حنظل و حب قوقایا و حب شبیار
و آنرا که اندر گوشت بن دندان باشد هم نخست بفصد و اسهال علاج باید کرد و اگر ماده علت گرم است
آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و آب لسان الحمل و مانند آن اندر دهان می باید گرفت و بدان
مضمضه می کردن و اگر حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور اندرین آبها حل باید کرد در جمله اندر ابتدا
علت داروی خنک که اندر وی قبضی و خشکی معتدل باشد اندر دهان می باید گرفت و بدان مضمضه
میکرد پس بدارو ها تحلیل کننده آمدن و ماده را بتدریج از جای خویش بیرون آوردن



را بهفت طریق است یکی آنکه زرو که تبازی العلق گویند بر بن دندانها برافکند یا رگ زبان بزنند
یا زیر زنخ حجامت کنند دوم آنکه داروهای تحلیل کننده اندر دهان میگیرند و بدان مضمضه میکنند
و می خایند سیم آنکه داغ کنند چهارم آنکه داروها دود کنند پنجم آنکه دارو اندر بینی یا اندر گوش
چکانند ششم داروها از بیرون بر رخسار و زنخدان بر نهند هفتم آنکه داروها بر دندان نهند
اما داروهای قابض که اندر دهان گیرند و بدان مضمضه کنند چون آب برگ مورد تر یا برگ و آب برگ
زیتون یا آب عنب الثعلب و سرکه که حب الآس اندر وی پخته باشند و بالوده و داروها ی
سرکه سیل با اعتدال دارد چون روغن گل است که مصطکی که اندر وی پخته باشند و روغن مورد و روغن زیت
رکابی که تازی انفاق گویند و آن روغنی باشد که از غوره زیتون کنند یعنی از زیتون سبز و روغن گل با
شراب مویزی پخته چنین که دو بهر شراب باشد یا سه بهر و یک بهر روغن بجوشند تا نیمه باز آید و اندر
دهان می گیرند و اگر درد عظیم باشد عاقرقرحا کوفته و بیخته با کافور بر دندان می نهند و اگر درد بی طاقت
شود افیون اندر روغن گل بیزند و پنبه پاره بدان چرب کنند و بر دندان نهند پس تبدا از رگ
آن مشغول شوند و تا ضرورت نشود دست بدین نوع داروها نزنند و تدارک چنان باشد که از پس
داروها تحلیل کننده بکار دارند بتدریج صفت معجونی که دندان را بی خبر کند و درد بنشاند
کبیر تخم بنگ و افیون و میعه و بازرد از هر یکی ده درم سنک علک دانگ دو دانگ از هر یکی
یک درم سنک همه را بکوبند و بزوشاب بر سرشند و بر دندان نهند و هیچ تر بر دارد بی خبر گرداند چون
دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده ببرف و یخ اندر دهان میگیرند دمادم و چون فاتر شود
می ریزند و دیگر باره آب سرد می گیرند تا دندان بی خبر شود درد بیارامد که باشد که از آب سرد
نخست درد زیادت شود پس بی خبر گردد و درد ساکن شود باذن الله عزوجل و آنرا که ماده
علت و مزاج دندان سرد باشد نخست داروهای رادع بکار دارند یعنی داروها که ماده را باز
گرداند و دندان را قوت دهد تا ماده کمتر قبول کند چون شب یمانی بریان کرده و اندر سرکه
کشته و نمک بهر دو را نیم بسایند و بر دندان نهند و مازوی سوخته و اندر سرکه کشته بنهادن
ماده را باز گرداند و دندانرا قوت دهد و از پس این دارو با مضمضه باید کرد به روغن گل
و سرکه یا شراب انگوری و روغن گل با سرکه هم رادع باشد و هم محلل و روغن گل رادع کند و
سرکه تحلیل کند و رطوبت را از بن دندان و از گوهر او بکشد و بدین سبب که سرکه دندان را کند
کند لیکن چون با روغن گل باشد رطوبتهای اصلی را تحلیل نتواند کرد و کندی تولد نکند و از پس
سه روز داروهای تحلیل کننده بکار دارند و آنرا که ماده علت بادناک باشد هم داروهای تحلیل
کننده بکار دارند چون سکبینج و بزر انجدان و تخم بادیان و تخم حنظل و عاقرقرحا و انگدان و فرفیون و زنجبیل
و بیخ قثاء الحمار و کندس و سیر و در گوش و سعتر و آنچه بدین ماند دارو در نرم کرده تا نک گرم کرده
بخرقه اندر کنند و از بیرون بر می نهند تا ماده از بیخ دندان بیرون کشد و اماس کند چون اماس
گرد درد بنشیند و داروی تحلیل کننده اماس را زایل کند صفت داروی که از بیرون
بر نهند بکوبند بابونه و خطمی و شبت و حلبه و تخم کتان همه را بیزند با آب یا شراب تا چون حشو شود

وازو پردن بر نهند و روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده اندر دهان گرفتن سود دارد محمد زکریا
میگوید روغن کنجد یا روغن روغن گاو گرم کرده اندر دهان گرفتن درد بنشاند از بهر آنکه عصبهائی
که بیخ دندان پیوسته است و گوشت بن دندان را نرم کند و قوت گرمی روغن باد را تحلیل کند **صفت**
داروی تحلیل کننده بگیرند انگژد و خردل اندر سرکه بجوشانند و بدان سرکه مضمضه کنند و اگر ماده
گرم نباشد اندر شراب انگوری پزند و تخم حنظل و عاقرقرحا و گلنار هر سه را استادار است اندر سرکه
یا اندر شراب انگوری پخته تحلیل کننده است و از بهر آنکه مزاج دندان خشک است داروها که تحلیل کننده
با چیزی قابض بکار باید داشت چون گلنار و اقاقیا و مانند این **صفت** مضمضه که تحلیل کند بگیرند
حرف سپید و عاقرقرحا و شیطرج همه را نیم کوفته اندر سرکه بجوشند و بدان مضمضه کنند
**صفت** داروی که محمد زکریا اندر کتاب حاوی گوید جاثلیق گواهی داده اند که این دارو
درد دندان ببرد بگیرند سیر نیم درم سنگ کندر نیم مثقال برگ مورد چند انگور یک کف کنند هر سه را
بکوبند و اندر سرکه بپزند و بچوب صنوبر بجنبانند و اندر دهان گیرند و از پس دارو روغن بلسان
و جاوشیر بر دندان نهند **صفت** داروی دیگر بگیرند پوست بیخ کبر و زراوند و عاقرقرحا
از هر یکی دو درم سنگ همه را نیم کوفته اندر شراب و سرکه بپزند چنین که شراب یک بهره باشد
و سرکه سه بهره بپزند به نیمه باز آید و پالایند و آن سرکه اندر دهان میدارند **صفت** داروی دیگر
تخم حنظل دو مثقال هزار اسفند چهار مثقال اندر سرکه یا اندر شراب بپزند **صفت** داروی دیگر
که گیاه معده را تحلیل کند بگیرند بودنه کوهی و هلیله سپید و عاقرقرحا هر سه را با مویز دانه بیرون
کرده بسرشند و اقراص کنند و می خایند و لعاب از دهان بیرون ریزند **صفت** سفوفی که ماده
غلیظ را تحلیل کند بگیرند عسل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل از هر یکی دو درم سنگ نوره سه درم
همه را بکوبند و دندانها بدان بمالند و تریاق اربعه و سجزنیا و تریاق بزرگ بر دندان اندر گیرند جالینوس
میگوید جگر حیوانی که او را اشباری سام ابرص گویند بر دندان نهند درد دندان بنشیند و داغ
کردن دندان از جمله علاجها قوی و آزموده است خاصه آنرا که ماده اندر بن هر دو دندان باشد
**صفت** داغ کردن دندان نخست داروها که تحلیل کننده اندر روغن زیت بپزند و جوال دوزی
گرم کنند و بر پنبه روغن فرو زنند و آنرا بر دندان نهند و گرداگرد دندان بخمیر بپوشند تا حرارت
جوال دوز بجای دیگر نرسد پس جوال دوز بر آن پنبه بگذرانند و بر دندان نهند چند کرت
و اگر روغن گرم اندر آن به چکانند نیک باشد و بسیار باشد که حاجت افتد که دندان سوراخ
کنند بر مهی باریک تا قوت دارو به و رسد و داروها که بسوزند و تحلیل کنند همه تحلیل کننده باید چون
بیخ حنظل و تخم پیاز خاصه اگر اندر بن دندان کرم باشد و سپندان و برگ سداب و جعده و خردل
و عاقرقرحا و تخم فرد صواب آن باشد که دارو بر آتش افکنند و قیع بر سر آن فرو نهند و نایژه
قیع بر دندان نهند تا دود به دندان رسد و آنرا که اندر کوی دندان یا اندر بیخ او کرم باشد تخم گندنا
و تخم بنگ یعنی بزر البنج از هر یکی راست است بکوبند و با موم بمالند و بر آتش افکنند و دود آن
به دندان رسانند چنانکه یاد کرده آمد تا کرم بیفتد والله اعلم بعضی نسخه ها درمی و دانگی تخم پیاز فرموده اند



با این هر دو تخم و بعوض موم پیه بز فرموده اند هر دو صواب است و مقدار آنکه یک دفعت بوزند یکدرم سنگ
باشد و داروهائی که پیش از این اندر چکانند هم تحلیل کننده باید چون آب قثاء الحمار و عصاره اصل جعده و آب
برگ شوکران که از جانب دندان درد مند باشد اندر چکانند خاصه آب کبوتر و آنرا که درد دندان
از گاواکی باشد انگژد و سجزنیا و تریاق بزرگ و شونیز بریان کرده و برگ سوده و پلپل و عاقرقرحا
کوفته و باریک بیخته و زرشته و زاج قبرسی سوده و با قطران سرشته و مویزج و تخم بنگ کوفته و با بوره سرشته
آنچه حاضر باشد از این داروها بدان گاواکی اندر نهند و گاواکی را بدارو چنان آگنده کنند که درد زیادت
شود و پلپل باندازه باید تا دندان از درد او نگهداشته شود **صفت** داروئی دیگر که گاواکی اندر نهند
درد بنشاند و دندان را نگاه دارد تا خورده نشود بگیرند قطران و انگبین گرم کنند و پشم بدان آغشته
و بدان گاواک اندر نهند **صفت** دیگر بگیرند سنگ خالص و مصطکی را استادار است و هر دو را بسایند
و بدندان اندر نهند و آهنی گرم بر سر آن دندان نهند تا مصطکی بگدازد و هر دو آنجا بماند **صفت**
دیگر بگیرند عاقرقرحا و افیون و زعفران هر سه را با قطران و انگبین بسرشند و بدندان اندر نهند
**صفت** دیگر بگیرند زنجبیل و بکوبند نرم و با سرکه و انگبین بیامیزند و بدندان اندر نهند و فلونیا
پاره ای اندر دندان نهادن درد بنشاند و خواب آرد و بباید دانست که سبب گاواک شدن دندان
تیزی ماده باشد که بدو فرود آید و او را بخورد اگر ماده اندک باشد یک دندان پیش گاواک نکند
این داروهای خشک بر نهادن کفایت باشد اگر ماده بسیار باشد نخست تن و دماغ پاک باید کرد
پس دندانها را علاج کردن و کافور اندر دندان مالیدن و به دندان اندر گرفتن جوز دیگ گاواکی دندان
را نگذارد که فراخ شود و خربق سیاه کوفته و با انگبین سرشته بدان گاواکی فرو نهادن دندان
از شکستن و ریزیدن نگاه دارد و لعبت بربری و بیخ بنگ اندر شراب پختن و آن شراب اندر
دهان گرفتن سود دارد و آنرا که درد دندان از خشکی و لاغری دندان باشد پیوسته دندانها به پیه بط
و پیه مرغ و مسکه می باید مالید و آنرا که سبب درد دندان آماس بن دندان باشد تامل باید کرد
تا ماده گرم است یا سرد و بیشتری ماده از خون باشد در طوبت نیز بسیار باشد اما آنرا که نشانهای
خونی ظاهر باشد نخست رگ قیفال باید زد و اسبغول برگ تر کرده اندر دهان گیرد و بر جایگاه آماس
نگاه دارد و داروها خنک که یاد کرده آمدست بکار دارد پس اگر سه روز بگذرد و آماس فرو نشیند
آب گرم و جوز دیگی گرم و روغن گرم کرده تا آنجا اندر دهان می گیرد تا آماس را بپزاند و ریم برون کند
و پاک شود و آنرا که نشانها از رطوبت ظاهر شود نخست ایارج فیقرا دهند و نمک سوده و برگ تر کرده بدان موضع نهند و نگاه
میدارند تا بگدازد و چون بگداخت از دهان بیفکنند و نگذارند که بحلق فرو شود و دیگر باره بر نهند و داروها
تحلیل کننده که یاد کرده آمدست بکار می باید داشت و تریاق بزرگ و سجزنیا طلی میکنند تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

باب چهارم

**از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر شکستن و ریزیدن دندان و علاج آن**

سبب ریزیدن و شکستن دندان دو نوع است یکی آنکه خشکی بر وی غلبه کرده و رطوبتی اندر گوهر او
نمانده دوم آنکه رطوبتها اندر گوهر او گرد آید و مزاج و گوهر او را تباه و سست کند و فرق میان هر دو

آنست که آنرا که خشکی غالب شده باشد دندان لاغر و باریک باشد و آنرا که رطوبتها گوهر او را
تباه کرده باشد با رنگ او بگردیده باشد یا سطبرتر و یا به و ترگشته باشد **علاج** آنرا که خشکی غالب
شده باشد پیوسته روغنها نیم گرم کرده اندر دهان می باید گرفت و سکه و پیه مرغ باید بطلی
طلی کردن و غذاهای تری فزاینده خوردن و اندکی رطوبتها گوهر دندان را تباه کرده باشد علاج
او آنست که بداروهای قابض ماده از وی بازدارند و گوهر او را بدین داروهای قابض قوت
دهند تا ماده کمتر پذیرد و داروهای قابض چون شب یمانی و مازو سوخته هرچه اندر باب گذشته
یاد کرده آمده است و بعد از آن داروهای تحلیل کننده نگاه دارند و خرق سیاه و انگبین چنانکه
اندر باب گذشته یاد کرده آمده است سخت نافع باشد **صفت** سنونی که دندانها را قوت دهد بگیرند
سعد درم سنگ هلیله زرد پنج درم سنگ قرنفل یازده درم سنگ دارچینی سه درم سنگ
شب یمانی دو درم سنگ عاقرقرحا هفت درم سنگ نوشادر یک درم سنگ دارفلفل یک
درم سنگ مشک یک درم سنگ زعفران دو درم سنگ نمک پنج درم سنگ سماق دو درم سنگ
گزمازو سه درم سنگ فاقله چهار درم سنگ گلنار چهار درم سنگ همه را بکوبند و دندان
بدان می مالند **صفت** سنونی دیگر بگیرند کشک جو نیم کوفته و انزروت و اندکی قطران آلوده
کنند و اندر کاغذ پیچند و بر خشتی پخته اندر تنوری که آتش کرده باشند نهند تا سیاه شود
پس برآرند از وی یک جزو و عود خام و گلنار و سعد و نار مشک و نمک از هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بکار

## باب نهم
## از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر جنبیدن دندانها و علامت و علاج آن

اسباب جنبیدن دندانها چهار نوع است یکی بسیاری رطوبت اندر بیخ دندانها و رطوبتها
که او را سخت دارد دوم آنکه بن دندان یا گوشت که بدو پیوسته است یا کنار آن استخوان
که دندان از وی رسته است خورده شود تا بدان سبب دندان جنبان شود سیم آنکه خشکی
غلبه کند و دندان لاغر و باریک شود چنانکه پیران و ناقهان و کسانی که در دق و سل گداخته شوند و عفونتها
چهارم زخمی و آسیبی که بدو آید **علامتها** آنرا که سبب بسیاری رطوبت باشد دندانها فربه باشد
و آنرا که سبب بسیاری رطوبت خشکی باشد دندانها لاغر و باریک باشد و آنرا که سبب خورده
شدن کنارهای آن استخوان باشد که دندان از وی رسته است بچشم توان دید و آنرا که سبب
زخمی و آسیبی رسد گفتن حاجت نیاید **علاج** نخستین کاری که اندر علاج دندان که جنبان شود
آنست که از سخن گفتن بسیار و از خائیدن طعامها سخت پرهیز کنند و دست و زبان از وی بجنبانند
اما اگر سبب بسیاری رطوبت باشد علاج بداروهای گرم و قابض کنند چون شراب مویزی
که شب یمانی و چندی مقدار نیم وزن شب نمک اندر وی پخته باشند بدین شراب مضمضه کردن
و اندر دهان نگاه داشتن و دو درم سنگ شب یمانی و نیم درم سنگ نمک سوده در بیخ دندانها
نهادن سود دارد **صفت** داروی قابض بگیرند گلنار و پوست انار ترش از هر یکی شش درم سنگ
زرنیخ سرخ و شب یمانی از هر یکی سه درم سنگ گل سرخ و سماق از هر یکی هشت درم سنگ



سنبل و اذخر از هر یکی ده درم سنگ همه را بکوبند و بر بن دندان کنند **صفت** داروی دیگر بگیرند
سماق و پوست انار ترش و استخوان هلیله زرد و گل سرخ و سک و گلنار و مازو و شب یمانی
راست راست همه را بکوبند و اندر بن دندانها کنند **صفت** داروی دیگر بگیرند نوشادر
و شب یمانی و نشاسته راست راست و بسایند و اندر میان دندانها و بن دندانها کنند
**صفت** داروی دیگر بگیرند نمک سوده و با انگبین بسرشند و در خرقه کتان بپیچند و در گل گیرند و
در زیر آتش کنند تا سوخته شود پس آن نمک از میان گل و خرقه بیرون کنند و بکوبند و از این نمک
ده درم سنگ و خاکستر ده درم سنگ و زعفران و ورد و سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم سنگ
سداب خشک و سماق و گلنار از هر یکی سه درم سنگ همه را بکوبند و اندر میان دندانها می
اینهمه از پس آنکه بایارج فیقرا استفراغ کرده باشند و اگر این علاج اثر نکند داغ باید کرد
چنانکه اندر علاج درد دندان یاد کرده آمده است و باشد که هیچ اثر منفعت ظاهر نگردد و حاجت
بدان آید که دندانها جنبان را بسیم ببندند بدندانی که سخت باشد باز بندند و اگر سبب باریکی و لاغری
دندان غلبه خشکی باشد علاج آنست که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و روغن گل یا روغن بنفشه
نیم گرم کرده بگوش در چکانند و آنچه برافتد از این نوع علاج پذیر نباشد و آنچه جز برافتادن هم بر باشد
آنکه دندان بر وی فربه نشود پس او تر آن بود که آنرا بداروهای قابض علاج کنند و آنرا که سبب زخمی و
آسیبی باشد هم بداروهای قابض علاج باید کرد و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان باشد یا خورده شدن کنارهای
استخوان که دندان بر وی رسته است علاج خوره باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمد

## باب ششم
## از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر تغیر لون دندانها و علاج آن

اسباب تغیر لون دندانها دو نوع است یکی آنکه بخارها بر ظاهر دندان نشیند و دندان بدو انده
شود و بسیار باشد که اگر آنرا بمسواک پاک نکنند بر ظاهر دندان بماند و سفال گردد دوم آنکه
خلطی بد اندر گوهر دندان گذر یابد و غذای او گردد و رنگ گوهر او بگرداند **علاج** نوع نخستین را
پیش از آنکه سفال گردد بمسواک زایل توان کرد و آنرا که سفال گردد بباید تراشید و آنچه اندر
باب نگاه داشتن دندان یاد کرده آمده است چون مسواک کردن بامداد و شبانگاه وقت خواب
و دندانها چرب کردن و سنونها نگاه داشتن **صفت** سنونی که دندانها را بزداید که دندانها
را بزداید بگیرند کف دریا و نمک با عسل سوخته چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و
نمک اندرانی و صدف سوخته و زراوند گرد و خاکستر نی و جو سوخته و سفال چینی از هر یکی راست راست
همه را بکوبند و دندانها بدان می مالند و سحوقها و آبگینه کوفته و نرم کرده و سنباده انبیه آنست
که دندان را در ساعت سپید کند و بزداید و سنونی که اندر باب علاج بوی دهان یاد کرده
آمده است سخت نیک است و اگر زردی و رنگهای دیگر که بر دندان پدید آید پس قوی باشد زنگار
با عسل بسرشند و دندانها بدان بمالند و اگر سحوقها و مانند آن با وی بیامیزند زودتر پاک کند
**صفت** داروی که سیاهی دندانها را بزداید بگیرند قنبیل ده درم سنگ بسبل چهار درم سنگ

بخاما سه درم سنگ ساذج هندی دو درم سنگ مازو سوخته دو درم سنگ همه را بکوبند و اندانها
سود مانند و اندر نسخه دیگر مازو خست و موخس سوخته دو درم سنگ آن حضض سوخته است بشت
درم سنگ و اما نوع دوم را اگر یکی دندان یا دو رنگ بگردانیده باشد سود نها علاج توان کرد
لیکن اگر بیشتر باشد علامت بسیاری ماده باشد و سنون کار بستن بایه تخت تن پاک باید کرد بحب
قوقایا و حب صبر و ایارج فیقرا و مانند آن و آبکامه و ایارج فیقرا غرغره کردن پس علاج دندان
کردن و سنونها بکار داشتن صفت سنونی که ماده را از گوهر دندان تحلیل کند و لطافت او را
بزداید بگیرند سعد نیم درم سنگ سنبل یک درم سنگ ملح شش درم سنگ قسط و زراوند
گرد و انگژد از هر یکی سه درم سنگ کفک دریا و سعتر و نانخواه و سنباده از هر یکی دو درم سنگ
و آن دارو که از تبدیل سیاهی دندان یاد کرده آمده است اندرین حال موافق باشد والله اعلم

## باب هفتم

از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر کندی دندانها که تازی ضرس گویند

اسباب کند شدن دندانها دو نوع است یکی آنکه چیزی قابض و عفص یا چیزی ترش بغایت
ترشی خورده باشد دوم آنکه اندر معده رطوبتی ترش باشد و بتی بر آید یا اگر چه بتی بر نیاید بخار
آن دندانها را کند میدارد و علامت وی ازوغ ترش است و بسیاری آب دهان و ترشی آن
علاج آنرا که سبب خوردن چیزها عفص و ترش باشد اگر مزاج دندان و مزاج خداوند علت
گرم است برگ و ساق خرفه و بادروج خاییدن سود دارد و اگر برگ و ساق خرفه حاضر نباشد
تخم او کوفته و تر کرده بجای او باشد و شیر خرها روغن زیت الانفاق نیم گرم کرده مضمضه کنند و اندر
دهان نگاه دارند و اگر مزاج گرم نیست دندان بر مغز گوز بهند و مغز بادام تلخ گرم کرده بر نهادن
سود دارد و ملک الاناط و موم زرد خاییدن و دردی روغن زیت که اندر تنگان سپید بر آتش
نهاده باشند یا اندر آفتاب تا سطبر شود مالیدن سود دارد و آنرا که سبب ترشی باشد اندر معده
تخت معده را پاک باید کردن بقی و بایارج فیقرا و معجون قند ادیقون بکار داشتن چنانکه اندر علاج
معده یاد کرده آید و حب الغار و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت و نمک طعام و تر خب
شراب و لبن التبوع که از تریاق موکبیچه گویند خاییدن و اندر دندانها مالیدن سود دارد
و روغن بلسان و روغن بان مالیدن سخت سودمند باشد والله اعلم بالصواب

## باب هشتم

از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر ضعیفی و آب گذاشتن دندان و علاج آن

آب گذاشتن دندان حالی است که او را اگر طعام و شرابی گرم یا سرد بدو باز آید طاقت
آن ندارد و هیچ طعام سخت نتواند خاییدن و این حال بیشتر از مزاج سرد افتد و گاه باشد
که مقدمه درد دندان بود علاج نان گرم و زرده خایه مرغ بریان کرده و گرم کرده اندر
دندان گرفتن و داشتن سود دارد و حب الغار و زراوند طویل و شب یمانی اندرین دندان
مالیدن و بایارج فیقرا مسواک کردن سود دارد و اگر بدین کفایت نشود تریاق بیندگ و روغن بان



مالیدن و روغن خردل گرم کرده مالیدن و اندر دهان داشتن سود دارد و اگر سبب
این حال شخصی اگر می مزاج دندان باشد لون گوشت بن دندان و دیگر حالها بر آن گواهی دهد
و برار و روغن گل اندر دهان می باید داشت و صندل و اندکی کافور در دندانها را پیچید
و برگ و ساق خرفه و تخم او خاییدن سود دارد والله اعلم بالصواب

## باب نهم

از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر برآمدن دندان کودکان که باسانی برآید

تدبیر آسان برآمدن دندان کودکان آنست که رگ او را یعنی آن موضع که رستنگاه دندان
بر آنست بچیزهای نرم و چرب مالیدن چون پیه مرغ و پیه بط و مسکه و مغز خرگوش پخته خواهد علی
سینا رحمه الله اندر کتاب قانون حکایت میکند که طبیبان گذشته گفته اند که اگر شیر سگ اندر رگ
کودکان مالند آنرا خاصیتی است اندرین باب و هرگاه که در مندشو و عصاره عنب الثعلب و روغن گل
بهم بزنند و نیم گرم کنند و انگشت بدان چرب کنند و بآهستگی بر رگ او مالند و نباید گذاشت
که چیزی خاید تا ماده دندان بتحلیل خرج شود و هرگاه که دندان بدید آید سر و گردن و بناگوش و منبت
او چرب دارند و اگر قطره روغن نیم گرم کرده اندر گوش او چکانند روا باشد والله اعلم

## باب دهم

از جزو سیم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر برآوردن دندان بزرگان تا اگر افکندنی باشد باسانی افکنند

چون کار بدان رسد که دندان باید افکند صواب آن باشد که تخت گوشت بن دندان نیش باز زنند
پس داروها بر نهند تا قوت دارو زودتر به بیخ او رسد اما داروهائی که بیخ دندان را سست کند
ازین نوع باشد صفت داروی دیگر پوست درخت توت و عاقرقرحا و کمونیه نرم و اندر آن
نهند و بسرکه می سایند تا چون انگبین شود هر روز سه بار بن دندان طلی کنند و دندانها
دیگر بگیر با بجری دیگر پوشیده باشد صفت دیگر عاقرقرحا بیخ قثاء الحمار کوفته و بیخته بسرشند
بسرکه و چهل روز اندر آفتاب نهند و هر روزی می جنبانند و اگر سرکه خشک شود دیگر
می کنند چنانکه پیوسته بقوام انگبین باشد پس یک قطره از وی بر بر دندان نهند پس آن
گذارند و باشد و یک ساعت صبر کنند پس دندان را باز مانند و بکشند اگر باسانی بر آید و بهانو
و اگر نه دیگر روز و سه دیگر روز همچنین بر نهند تا بر آید ولیکن بیخ و از بیخ سرکه پرورده هم چنین تحفت
بیخ دندان را سست کند و آسان بر آید و دردی که همچنین سست کننده است صفت داروئی دیگر
بگیرند بزر الانجره و بار زرد در استار اراست و بهم بسرشند و برگ انجیر زرد سه بار چندان همه بکوبند
و بیزند چنانکه بقوام انگبین باشد و طلی کنند صفت داروی دیگر بگیرند پوست درخت توت
و پوست بیخ کبر و زرنیخ زرد و عاقرقرحا و زرد چوبه و سرم و بیخ قثاء الحمار از هر یکی استار استار
همه را کوفته و بیخته بسرکه بسرشند و سه روز نهند پس طلی کنند صفت داروی دیگر بگیرند
بیخ تیوع ده جزو شیر و تیوع یک جزو قیصوم یک جزو هر سه را بهم بزنند و طلی کنند تیوع نباتی
را گویند که وی را بشکنند شیر از وی بیرون آید لیکن شیرش قوی‌ترست و این نبات در خراسان ازین باشد

صمغ حاصل میشود که آنرا تریاق گویند و شیره انجیر خام هم قوی است و اگر آرد گندم با شیره
تیوع بر سرشند و بر دندان نهند دندان را بریزاند و هر بار سه ساعت بباید داشت تا مقصود حاصل
شود و پیه ضفدع که بر دندان کرده و اندر میانگاه ماوی نگاه دارد و پشت او سبز باشد دندان بریزاند
است و منفعت دندان افکندن و بریزانیدن آنست که دندانی درد کند و بیخ او محکم باشد و او را نتوانی
جنبانید و بضرورت بری باید کند و کندن خطر باشد از بهر آنکه دندان محکم را جنبانیدن دردی عظیم تولد
کند و تب و صداع و درد چشم آرد و باشد که کنار رنگ را بشکند و برهنه کند پس تدبیر
که اسان بیفتد و از این خطرها ایمن باشد والله اعلم بالصواب

## کتاب ششم

از کتاب ششم اندر احوال شناختن حنجره و حلق و علاج خناق و دیگر بیماریها حنجره و حلق
تغیر آواز است و آماس لوزتین و خناق و دیگر بیماریها که بر حنجره و حلق بر آید و این گفتار دو جزو است

## جزو اول

از گفتار ششم از کتاب ششم اندر احوال آواز و باطل شدن و اسباب انواع تغیران و علاج هر یک و این جزو پنج باب است

## باب اول

از جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم اندر باطل آواز که سبب آن انواع سوء المزاج باشد و علامت و علاج آن

آفت آواز از سوء المزاج ساده یا از سوء المزاج با ماده چون آماس و زله یا زخمی و آسیبی که بآلتها آواز
رسد و اندر کتاب نخستین تشریح حنجره و سبب آواز و چگونگی بدید آمدن آن بشرح یاد کرده آمده است
و معلوم کرده که دهنده ماده آواز حجاب است و رساننده آن حلق و حنجره و عضلها سینه است و چون
ماده آواز از حجاب بحلق رسد آنرا تنفس گویند و چون بحنجره رسد حرکت حنجره آنرا آواز
گرداند و معونت کام و زبان و لهازه و دندانها حرفها بدید آید و رطوبت حرب و لزج که اندرون
حنجره است حنجره را و عضلها او را تر و نرم همی دارد تا ماده آواز بحقیقت از آن دارد پس هر گاه
که اندر حجاب یا اندر عضلها سینه یا اندر حلق و حنجره یا اندر رطوبت لزج که اندرون حنجره است
آفتی پدید آید آواز بگردد و اگر آفت قوی باشد آواز باطل شود و اگر تخصیص اندر یکی از این آلتها
آواز آفتی رسد و آواز باطل گردد سخن گفتن او باطل نشود از بهر آنکه تا دم زدن بر جای باشد
سخن گفتن بر جای باشد و پیشینگان اندر کتب یاد کرده اند که مردی را حاجت افتاد که او را
بستکاری و آهن علاج کردند آن عصب که او را العصب الراجع گویند برهنه شده و هوا
سرد بدان عصب رسید آواز او باطل شد دیگری را علاج خنازیر کردند و از جانب او
عصب راجع بریده شد آواز او یکسره باطل شد و تشریح این عصب اندر کتاب نخستین
اندر تشریح عضلها یاد کرده آمده است علامتها بباید دانست که مزاج حنجره که فاعل آواز است
مزاجی معتدل است میان تر و خشک و تغیر او از باطل شدن آن بیشتری از آن باشد که مزاج
او اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و هر گاه که اندر تری از اعتدال بیحد دور شود
آواز باطل گردد و اگر اندکی دور شود آواز بگردد و سر حنجره را بر جای مانده کرده اند از بهر آنکه



اگر رگهای خشک شود سرد و تب بکیکدیگر فراز آید و آواز نه برآید و اگر سخت خشک شود لبهاء او گشاده خود
ماند و فراخ باز شود و آواز نه برآید و علامت تری آن باشد که طعامها و شرابها تری فزاینده خورده
شود و اندر هوای تر مقام داشته و هر گاه که جهد کند تا آواز باریک باشد و لرزان همچون آواز بکیک
نرزاده و علامت خشکی آن باشد که طعامها خشک خورده باشد و اندر هوا خشک مقام داشته
و یا گردی و دودی بحنجره و حلق او رسیده یا بانگ بسیار کرده باشد و شب بیدار بوده و هر گاه که
خواهد که آواز بر دارد آواز او همچون آواز کلنگ باشد **علاج** هر که را آواز بگردد یا باطل شود
زود بعلاج مشغول باید شد چه اگر روزگار بر آید و علاج بدشواری پذیرد و هر گاه اگر سبب
آفت خشکی باشد لعاب اسبغول با شکر نیم گرم و شوربای بریخ فربه و طبیخ اسفاناج و خار و زرده
خایه برشت نیم برشت و کرنب و آب خوش نیم گرم سود دارد و اگر مانعی نباشد شیر تازه با شکر
طبرزد و شکر و شکر دارد و سپید و شکر سود دارد و انار شیرین خاصه آنکه ملیسی گویند از آنکه
دانه در خرقه ترنجیده و اندر میان خاکستر گرم کنند تا بپزد چون پخته شد سر او بردارند و میان او را
بجنبانند و جلاب بچکانند و اندکی روغن بنفشه یا روغن بادام اندر سر او کنند و بیاشامند نیم گرم و بخورند
و اگر سبب آفت رطوبت باشد لعوق کرنب ساده سود دارد و اگر رطوبت سخت غالب باشد اندکی انگدان
بالعوق سرشند و سیر و کندنا بلی و طبیخ حلبه و شاخهای تر از کرنب خاییدن و آب آن زدن سود
دارد **صفت** لعوق کرنب بگیرند برگ و شاخهای تر از کرنب و آنرا بپزند و افشارند و صافی کنند
و عسل یا فانید یا پخته بر نهند و بقوام آرند **صفت** دارویی دیگر بگیرند زنجبیل صد درم سنگ
و اندر شیر تازه تر کنند و هر روز شیر تازه می کنند تا نرم و پرورده شود پس آنرا بکوبند نرم تا چون
معری گردد و پنجاه درم سنگ دار فلفل سوده همچون کحل و بیست و پنج درم سنگ زعفران و چند وزن
هر سه نشاسته همه را با انگبین یا شکر طبرزد بقوام آورده سرشند و هر بامداد یک کفچه بخورند این
دارو را لعوق زنجبیل نام کنیم **صفت** دارویی دیگر بگیرند انگدان ده درم سنگ زعفران بیست
درم سنگ انگبین سی درم سنگ همه را بسرشند و بر سر آتش نهند تا ملک شود پوسته انجیر را
بیرا رنده و میزند و این را لعوق انگدان نام کنیم **صفت** دارویی دیگر بگیرند انجیر خشک و دوانه تر
از هر یکی راست راست و بپزند و بپالایند پس صمغ عربی سوده بر افکنند و بسرشند چندانکه بقوام انگبین
شود و این را لعوق انجیر گوییم **صفت** دارویی دیگر بگیرند صمغ عربی دو درم سنگ رب السوس
و کندر از هر یکی یک درم سنگ زعفران سه درم سنگ و دو دانگ همه را بکوبند و با سپیده بسرشند و این دارو را
لعوق سپیده گوییم و انجیر خشک اگر سبب تری باشد یا خشکی سود دارد والله اعلم بالصواب

## باب دوم

از جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم اندر گرفته شدن آواز و علاج آن

گرفته شدن آواز را بتازی البحوحه گویند و اسباب آن انواع سوء المزاج باشد و رنج و بانگ
و بانگ داشتن بسیار و بیدار بودن شب و طعامها خشک خوردن و آماسی که اندر نواحی حنجره
تولد کند اما اگر سبب سوء المزاج گرم باشد آواز سطبر شود چون بانگ شیر و بانگ جانوران

صمغ حاصل میشود که از اتریاق کوبند و شیره انجیر خام هم قوی است و اگر آرد گندم با شیره
تبوع برشند و بر دندان نهند دندان را بریزاند و بهر بار سه ساعت بباید داشت تا مقصود حاصل
شود و به صمغ گربه درختان گردد و اندر میانگاه ماوی گیرد و ار دو پشت او سبز باشد دندان ریزاند
است و منفعت دندان افکندن و ریزانیدن آنست که دندانی درد کند و بیخ او محکم باشد و او را نتوانی
جنبانید و بضرورت بباید کند و کندن خطر باشد از بهر آنکه دندان محکم را جنبانیدن دردی عظیم تولد
کند و تب و صداع و درد چشم آرد و باشد که کنار زنخ را بشکند و برهنه کند پس تدبیر
که آسان بیفتد و از این خطرها ایمن باشد والله اعلم بالصواب

## کتاب ششم

از کتاب ششم اندر احوال شناختن حنجره و حلق و علاج خناق و دیگر بیماریهای حنجره و حلق
تغیر آواز است آنکس را که خون و خناق دیگر بیماریها که بر حنجره و حلق برآید و این گفتار دو جزو است

## جزو اول

از گفتار ششم از کتاب ششم اندر احوال آواز بیماری باطل شدن و اسباب انواع تغیران و علاج هر یکی و این جزو پنج باب است

## باب اول

از جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم اندر باطل آواز که سبب آن انواع سوء المزاج باشد و علامات و علاج آن

آفت آواز از سوء المزاج ساده یا از سوء المزاج با ماده چون آماسی و نزله یا زخمی و آسیبی که بآلتهای آواز
رسد و اندر کتاب نخستین تشریح حنجره و مبدأ آواز و چگونگی پدید آمدن آن بشرح یاد کرده آمده است
و معلوم کرده که فرستنده ماده آواز از حجاب است و رساننده آن حلق و حنجره و عضلهای سینه است و چون
ماده آواز از حجاب بحلق رسد آنرا بتازی دوی گویند و چون بحنجره رسد حرکت حنجره آنرا آواز
گرداند و بمعونت کام و زبان و ملازه دندانها حرفها پدید آید و رطوبت چرب و لزج که اندرون
حنجره است حنجره را و عضلهای او را تر و نرم همی دارد تا ماده آواز بحقیقت آواز گردد پس هرگاه
که اندر حجاب یا اندر عضلهای سینه یا اندر حلق و حنجره یا اندر رطوبت لزج که اندرون حنجره است
آفتی پدید آید آواز بگردد و اگر آفت قوی باشد آواز باطل شود و اگر شخصی را اندر یکی از این آلتها
آفتی رسد و آواز باطل گردد سخن گفتن او باطل نشود از بهر آنکه تا دم زدن بر جای باشد
سخن گفتن بر جای باشد و پیشینگان اندر کتب یاد کرده اند که مردی را حاجت افتاد که او را
بدستکاری و آهن علاج کردند و آن عصب که او را العصب الراجع گویند برهنه شد و هوا
سرد بدان عصب رسید آواز او باطل شد و دیگری را علاج خنازیر کردند و از جانب او
عصب راجع بریده شد آواز او یک نیمه باطل شد و تشریح این عصب اندر کتاب نخستین
اندر تشریح عصبها یاد کرده آمده است علامتها بباید دانست که مزاج حنجره که فاعل آواز است
مزاجی معتدل است میان تر و خشک و تغیر او و باطل شدن آن بیشتر ازان باشد که مزاج
او اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و هرگاه که اندر تری از اعتدال بسیار دور شود
آواز باطل گردد و اگر اندکی دور شود آواز بگردد و سر حنجره را بر جای مانده کرده اند از بهر آنکه



اگر رگهای خشک شود هر دو لب بیکدیگر فراز آید و آواز زنده بود و اگر سخت خشک شود لبها از یکدیگر گشاده
ماند و فراخ باز شود و آواز زنده بود و علامت تری آن باشد که طعامها و شرابها تری فزاینده خورده
شود و اندر هوای تر مقام داشته و هرگاه که جهد کند تا آواز بردارد آواز باریک باشد و از زبان همچون آواز زنگ
تر زاده و علامت خشکی آن باشد که طعامهای خشک خورده باشد و اندر هوای خشک مقام داشته
و بانگ و داد و دی بحنجره و حلق او رسیده یا بانگ بسیار کرده باشد و شب بیدار بوده و هرگاه که
خواهد که آواز بردارد آواز او همچون آواز کلنگ باشد علاج هر که را آواز بگردد یا باطل شود
زود بعلاج مشغول باید شد چه اگر روزگار برآید علاج دشخواری پذیرد و دیر گردد اما اگر سبب
آفت خشکی باشد لعاب اسپغول با شکر نیم گرم و شوربای مرغ فربه و طبیخ اسفاناج و خاروزرده
خایه مرغ نیم برشت و کرنب و آب خوش نیم گرم سود دارد و اگر مانعی نباشد شیر تازه با شکر
طبرزد و شکر و شکر دارده سپید و [illegible] سود دارد و انار شیرین خاصه آنکه ملیسی گویند از انگبین
و اندر خرما ترنجبین و اندر میان خاکستر گرم کنند تا بپزد چون پخته شد سر او برداریند و میان او را
بجنبانند و جلاب پخته و اندکی روغن بنفشه یا روغن بادام اندر سر او کنند و بیاشند نیم گرم و بخورند
و اگر سبب آفت رطوبت باشد لعوق کرنب ساده سود دارد و اگر رطوبت سخت غالب باشد اندکی انگبین
بالعوق برشند و سیر و گندنا بطبخ و طبیخ حلبه و شاخهای تر از کرنب خاییدن و آب آن زدن سود
دارد صفت لعوق کرنب بگیرند برگ و شاخهای تر از کرنب و آنرا بپزند و بفشارند و صافی کنند
و عسل یا فانید یا پخته برنهند و بقوام آرند صفت داروی دیگر بگیرند زنجبیل پنج درم سنگ
و اندر شیر تازه تر کنند و هر روز شیر تازه می کنند تا نرم و پرورده شود پس آنرا بکوبند نرم تا چون
معجون گردد و پنجاه درم سنگ دارفلفل سوده همچنین [illegible] و حب [illegible] و پنج درم سنگ زعفران و چند [illegible]
هر سه نشاسته همه را با انگبین یا با شکر طبرزد بقوام آورده برشند و هر بامداد یک کفچه بخورند این
دارو را لعوق زنجبیل نام کنیم صفت داروی دیگر بگیرند انگور ده درم سنگ زعفران [illegible]
درم سنگ انگبین سی درم سنگ همه را برشند و بر سر آتش نهند تا ملک شود پیوسته اندر دهان
نگاه دارند و می مزند و این را لعوق انگور نام کنیم صفت داروی دیگر بگیرند انجیر خشک و دوده ترنجبین
از هر یکی راستا راست و بپزند و بپالایند پس صمغ عربی سوده بر افکنند و برشند چند آنکه بقوام انگبین
شود و این را لعوق انجیر گوییم صفت داروی دیگر بگیرند [illegible] دو درم سنگ رب السوس
و کندر از هر یکی یک درم سنگ زعفران سه درم سنگ و دو دانگ همه را بکوبند و با پخته برشند و این را
لعوق پخته گوییم و انجیر خشک اگر سبب تری باشد یا خشکی سود دارد والله اعلم بالصواب

## باب دوم

از جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم اندر گرفته شدن آواز و علاج آن

گرفته شدن آواز را بتازی البحح گویند و اسباب آن انواع سوء المزاج باشد و ریخ و نزله
و بانگ داشتن بسیار و بیدار بودن شب و طعامهای خشک خوردن و آماسی که اندر نواحی حنجره
تولد کند اما اگر سبب سوء المزاج گرم باشد آواز سطبر شود چون بانگ شیر و بانگ جانوران

که مزاج ایشان گرم باشد علاج از چیزها ترش و شور و درشت و تیز پرهیز باید کرد
و طعام و شراب و دارو از آن انواع باید که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و کشکاب
و روغن بادام خورد اما اگر سبب سوء المزاج سرد باشد خردل بریان کرده سه درم سنگ پلپل
یک درم سنگ مرصافی شش درم سنگ کندر و بارزد از هر یکی چهار درم سنگ همه را
بکوبند و حبها سازند و اندر زیر زبان همی دارند نافع بود صفت داروی دیگر بگیرند مرصافی
دو درم سنگ کندر ده درم سنگ مصطکی بسرشند و حب کنند صفت داروی دیگر بگیرند
مغز بادام و تخم کتان بریان کرده و چلغوزه از هر یکی ده درم سنگ افیون و صمغ عربی
و رب السوس و تخم بادیان از هر یکی ده درم سنگ فانید ده درم سنگ حبها کنند چنانکه
رسم است و اگر سبب ریح و ماندگی باشد گرمابه و آسایش و تنقیه با زفتن سود دارد و چیزها
نرم باید خورد چون شیر تازه و زرده خایه نیم برشت بی نمک و شوربا اسفاناج و مرغ فربه
و حسو از آرد باقلی و ارده و تخم کتان و شکر و از شراب پرهیز باید کرد و غرغره‌ها که اندر [illegible]
گرم وصف کرده آمد بکار داشتن و از کثیرا و نشاسته و صمغ و رب السوس حبها سازند
و پیوسته اندر دهان می‌دارند و اگر سبب رطوبتی باشد که از دماغ فرود آمده باشد آنچه اندر
باب گذشته یاد کرده آمده است بکار باید داشت و عنصل و انگبین و روغن گاو و [illegible] موافق
باشد و علاج نزله علاج اوست و اگر ماده رقیق و گرم باشد شراب خشخاش بکار باید داشت
و باید دانست که گاه به خلیدن آواز تیره و درشت را صافی کند و طعامها که آواز را روشن
و صافی دارد باقلی است و مویز و تخم کتان و خرما و چلغوزه و انجیر و حلبه و مغز بادام
شیرین و تخم و نی شکر و ماء العسل و نخود و صمغ و سپستان و مویز منقا بروغن بادام
چرب کرده و از داروهای گرم که اندرین باب سود دارد فلفل است و زنجبیل و بارزد و مر
و کندر و علک البطم و دیباج و لبنی و عنصل و وج و جاوشیر و از داروها سرد آنچه سود دارد
تخم کدو و تخم خیار بادرنگ و نشاسته و کثیرا و صمغ و لعاب اسپغول و رب السوس
و شیر تازه و بهترین چیزی که این داروها بدان بسرشند زرده خایه مرغ است نیم برشت والله اعلم

## باب سوم

جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم اندر آواز لرزنده و علاج آن

آواز لرزیدن را الصوت المرتعش گویند بتازی و سبب آن اندر قصبه شش باشد و اندر عضله
که بر قصبه نهاده است و آواز لرزنده دو نوع است یکی ارتعاشی و دیگر اختلاجی و آنچه ارتعاشی
باشد دایم باشد و اختلاجی گاهی باشد و گاهی نه و اختلاج نه اندر استخوان تواند بود و نه اندر غضروف
لیکن اندر عضوی تواند بود که کشیدن پذیرد چون گوشت و پوست و غشا و سبب اختلاج ماده
غلیظ باشد که اندر عضله و غشا و قصبه شش افتاده بود و سبب ارتعاش آن باشد که قوت
ارادی خواهد که حنجره را بجنباند و آواز کند و ماده [illegible] آن بجنباند و سبب گرانی و ثقل
سکون بجوید و فرو می‌گراید از این دو حرکت مخالف حرکت ارتعاشی مضطرب تولد کند علاج



خداوند این علت را چنانکه ممکن شود بانگ کردن و آواز دادن و سخن گفتن و خندیدن و خشم گرفتن
و رفتن بسیار و راه دویدن و از جنبانیدن دستها باز باید داشت و بجای باید فرمود تا
قفا باز خسپید و بر سینه چیزی سنگین بمقدار طاقت او بر نهادن و آن تخته باشد از سرب و غیر آن
و باید فرمود تا بدین شکل تکلف سخن گفتن کند و استفراغ کنند بایارج و معجون اوغانیا اندر طبیخ افتیمون
و غرغره با سکاه و با ایارج فیقرا و مویزج و حبها که از غاریقون و جندبیدستر و حب النیل و حب الغار
و خربق و سکبینج و نمل و جاوشیر و تخم ترب سازند سود دارد و طعام چیزهای لطیف کنند چون قلیه
آبکامه و قلیه انار دانه و ماهی شور و طعامها که اندروی خردل و مانند آن کرده باشند والله اعلم بالصواب

## باب چهارم

از جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم اندر آواز تیره و باریک و علامات علاج آن

آواز تیره را بتازی الصوت الکدر المظلم گویند و آن آوازی باشد همچون آواز ازرب که بسبب
رطوبتی باشد سخت غلیظ علاج او رها کردن باشد و نفس فرو گرفتن و کشتی گرفتن و مالیدن
سینه بکفها درشت و عرق آوردن اندر گرمابه و طعامها لطیف کنند و بزانده و شراب کهن سود دارد

## باب پنجم

از جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم اندر آواز باریک و سبب و علاج آن

آواز باریک را بتازی الصوت الرقیق گویند اسباب آن بی خوابی باشد و ماندگی و انواع
استفراغ و صحبت بسیار و سرمای سخت که [illegible] کند و آواز باریک شود همچون آواز خصیان
و کودکان و زنان آن گرمابه معتدل و غذاها لطیف و معتدل و زود گوار باشد چون
زرده خایه مرغ و ماء اللحم و گوشت دراج و طیهوج و مانند آن و اگر سبب سوء المزاج سرد باشد علاجهایی
که اندر باب فرو گرفتن آواز یاد کرده آمده است علاج اوست والله اعلم بالصواب

## جزو دوم

از گفتار ششم از کتاب ششم اندر ذبحه و خناق و دشواری که بر حنجره پدید آید و فراهم گرفته شدن مجاری و این جزو چهار باب است

## باب اول

از جزو دوم از گفتار ششم از کتاب ششم اندر ذبحه و خناق و سبب و علامت و علاج آن

ذبحه آماسی باشد گرم اندر هر دو عضله که بر سر مری و هر دو جانب حلقوم است و آن را بتازی
النغنغان گویند و اللوزتان گویند و این آماس از گوشت ناگوش اندر ریشه حلقوم بر گرد دار
طوقی بشکل پدید آید و این آماس را ذبحه بدین سبب گویند و خناق دشخواری دم زدن را
گویند و اسباب آن پنج نوع است یکی آنکه داروی خورده شود که این علت بخاصیت از وی
تولد کند چون سم فاروغ دوم عضلهای حنجره و حلقوم و مری را آماس رباطها و غشاهای آن
و عضله سر حلقوم را بتازی الغلصمه گویند سیم فراهم آمدن حنجره و حلقوم بسبب غلبه خشکی
یا بسبب تشنج خشک که اندر عضلها و رباطها و غشاها حنجره و حلقوم پدید آید و عضلهای حنجره که
هوا از حنجره اندر کشد از کار باز ایستد بدان سبب دم زدن دشخوار گردد و اگر چه منفذ گشاده باشد

چهارم آنکه مهره از مهرهٔ گردن از جای شود و باندرون اندر گردد بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسد
و این را علاج نیست پنجم آنکه مهرهٔ گردن بسبب تشنج عضلها حنجره و حلقوم اندر کشیده شود و از
جای برود و تشنج خشک باشد و این کودکان را بیشتر افتد از بهر آنکه اندامهای ایشان نرم‌تر باشد
و از جای رفتن مهرهٔ نخستین و مهرهٔ دوم خطرناک‌تر باشد و بسیار باشد که کسی را اندر معده ورد
گرم بسیار باشد و دم زدن بروی دشخوار گردد و علاج آن اندر باب علاج ورم یاد کرده آمده است
شخصی را خون اندر معده و روده‌ها باریک و جز آن فرو گردد دم زدن بروی دشخوار گردد
و مادهٔ آماس بیشتری خونی باشد و صفرائی و بلغمی نیز بسیار باشد و سودائی کمتر باشد از بهر
آنکه مادهٔ سودائی غلیظ‌تر است یکبار بعضوی ریخته نشود لکن ممکن است که اندک اندک جمع
می‌شود پس یکبار سبب آماس گردد و بسیار باشد که سبب آماس گرم سودائی گردد
و این چنان باشد که مادهٔ گرم تحلیل پذیرد و مادهٔ غلیظ و سوخته بماند و باید دانست که گاه باشد
که آماس خناق ریش گردد و ریم با توده ... پس پاک شود که خناق بعلت ذات الریه باز
گردد از بهر آنکه مادهٔ خناق ناگاه بسینه فرود آید و گاه باشد که مادهٔ خناق بعصبها فرود آید
و تشنج کند و گاه باشد که بحوالی دل فرود آید و هلاک کند و گاه باشد که بمعده فرود آید و این سهل‌تر
و علاج پذیرتر باشد و مرگ خداوند علت تشنج باشد بحکم تشنج کلی پیرد گرچه نوعی
از انواع خناق از این خالی نباشد هفت است یکی تنگی نفس است دوم آنکه دهان گشاده ماند
سیم آنکه طعام و شراب بگلو فرو نرود و باشد که آب خورد از بینی بیرون آید چهارم آنکه چشمها بیرون
خیزد پنجم آنکه زبان از دهان بیرون کرده دارد ششم آنکه اگر سخن گوید آواز از بینی دهد هفتم
آنکه پندارد که قی خواهد افتاد و آرزوی کند چه پدید آمدن این علامتها باندازهٔ صعبی و سهلی خناق
باشد هر چند خناق صعب‌تر باشد این علامتها صعب‌تر و تمام‌تر باشد و هر چند سهل‌تر باشد
این علامتها کمتر باشد و اما اگر خناق خونی باشد چشم و روی و زبان سرخ باشد و طعام خون دهد
و درد خناق باشد و رگهای چشم و گردن خاسته باشد و نفس تنگ باشد و اگر صفرائی باشد درد
و سوزش و حرارت و تشنگی عظیم باشد و دهان تلخ و خشک باشد و خواب نیابد و تنگی نفس کمتر از
تنگی نفس خناق خونی باشد و اگر بلغمی باشد آب دهان لزج باشد و طعم دهان شور باشد یا طعم
شوره دهد و از حرارت خالی نباشد از بهر آنکه مادهٔ او بلغمی عفن و تباه گشته باشد و رنگ زبان
سپید باشد و تشنگی و حرارت اندک باشد یا خود نباشد و گاه باشد که زبان بسبب رطوبت سستی
و بیرون افتاده باشد و اگر جهد کند تا چیزی بگلو فرو برد نتواند از بهر آنکه آماس بلغمی نرم باشد
و باید دانست که اگر مادهٔ خناق رطوبتی لزج و سرد باشد آماس اندر حوالی ملازه و عضلهای
حنجره کند از بهر آنکه بسبب غلیظی و سردی بعضوها که فرودتر است ازو کمتر نیاید و اگر رطوبت
لطیف و گرم باشد بعضلها حلق و عضلها اندرونی فرود آید و اگر خناق سودائی باشد
آماس سخت باشد و طعم دهان عفص باشد یا ترش و اندک اندک پدید آید و گاه باشد
که خناق گرم سودائی گردد چنانکه یاد کرده آمده است و اگر سبب خناق از جای بیرون شدن



مهرهٔ گردن باشد موضع مهره مغاکی شود پس حلقوم بیرون خزد و هر چه بدو بازآید درد کند
و بیمار سر بر نتواند داشت و نه از چپ و راست تواند گردانید و نه دهان تواند گشاد و بعضی
طبیبان این را خناق کلبی گویند از بهر آنکه این علت سگ را بسیار افتد و اگر مهره از جای
بیرون آید مهرهٔ نخستین و دومین باشد بیمار همان روز بمیرد از بهر آنکه لیفهای عضلها که آلت
دم زدن‌اند بدان تمام شود از پس مهره رسته است و اگر مهرهٔ دیگر باشد ممکن است که اگر مهره بجای باز برند
خلاص یابد اگر نخاع را فشرده نباشد و باید دانست که آماسی که اندر عضلهای بیرونین افتد که میل
سوی پیش دارد آن را پیش گردن و سینه توان دید و آنکه اندر عضلها بیرونی افتد که میل سوی
پس دارد آن را اندرون دهان نتوان دید و دیدن آن چنان باشد توانند که بیمار دهان فراخ باز کند
و زبان بیرون کند چند آنکه تواند و طبیب کفچه بر زبان او نهد و فرو فشارد تا آماس پدید آید
و آنکه اندر عضلها و حلق اندرونی افتد دیدن آن ممکن نباشد و دم زدن سخت دشخوار باشد و هرگاه
که بیمار اندر خناق صفرائی و خونی چیزی بگلو فرو نتواند برد و دم نتواند زد باید دانست
که آماس اندر حنجره است و هرگاه که دم همی تواند زد و چیزی بگلو فرو نتواند برد آماس اندر
مری باشد با آنکه بسیار باشد که آماس حنجره عظیم باشد و با منفذ مری مزاحمت کند و بدان سبب
چیزی بگلو فرو نتواند برد و همچنین بسیار باشد که آماس مری عظیم باشد و با منفذ حنجره مزاحمت
کند و دم زدن دشخوار گردد و این آنگاه باشد که آماس اندر سر مری و اندر طرف اندرونی باشد
از وی و اگر آماس اندر مری فرودتر باشد اگرچه عظیم باشد با منفذ حنجره مزاحمت نکند و دم باز
ندارد و هرگاه که چنانکه مادهٔ آماس تحلیل پذیرفته باشد یا ریم کرده باشد و ریم پالوده و منفذ
که آماس کمتر میشود و بیمار راحت نیابد و نبض متواتر شود و تب فرو نیاید باید دانست که
ماده بجنبش فرو دآمد و خناق بذات الریه باز گشت و اگر نبض صغیر و متفاوت باشد و
خفقان پدید آید و قوت ضعیف شود و غشی پدید آید باید دانست که ماده بحوالی دل فرود آمد
و اگر درد معده و تشنگی پدید آید باید دانست که ماده بمعده فرود آمد و اگر نبض تشنجی شود
باید دانست که ماده بعصبها فرود آمد و تشنج خواهد کرد و اگر از پس چهار روز آماس نرم شدن گیرد
باید دانست که پخته می شود و ریم خواهد کرد و اگر چنانکه سرخی آماس که بر گردن و سینه پدید بود
ناپدید شد بسبب آن دو چیز باشد یکی آنکه ماده تحلیل پذیرفت و استفراغی افتاد و دلیل این آسانی
دم زدن آسان گردد دوم آنکه ماده بباطن باز گردد و این بد باشد و هرگاه که خداوند خناق
کفک برآرد امید سلامت نباشد از بهر آنکه حاجت بیرون کردن بخار دخانی بدان حد باشد که روح
را نیز همی جنباند تا با بخار پیوسته می گردد و کفک پدید می آید و گاه باشد که اگرچه خداوند خناق
برآرد امید سلامت گسسته نشود از بهر آنکه قوت و شهوت بر جای باشد و هرگاه که روی خداوند
خناق سبز گردد و چشم بیرون سیاه شود در حال بمیرد و هرگاه که نبض صغیر شود و اطراف سرد
و زبان سطبر و سیاه گردد زود هلاک شود و خناق که با تب باشد خطرناک باشد از بهر آنکه حرارت
تب حاجت افکند بدم زدن بسیار و هرگاه که اندر تب گرم روز بحران خناق پدید آید سخت

مخوف باشد و هرگاه که پس گردن از رنگ خویش بگردد سپید شود یا سبز و نیلی و بنفش گراید آن
خوی کند همان روز یا دیگر روز بمیرد و هرگاه که دم زدن پراگنده شود چنین که نیم دم زند و سه حرکت
تواند زد و بهر دم زدنی سینه و پرهای بینی همی جنباند سخت مخوف باشد **علاج** اما علاج خناق
خونی آنست که نگاه کنند اگر خناق بمشارکت همه تن است و قوت قوی است و از فصد مانعی نیست
نخست فصد کنند و خون یکبار تمام بردارند چندانکه غشی افتد و در حال علت زایل شود و اگر قوت
ضعیف باشد فصد باید کرد لیکن خون بتفاریق بیرون باید کرد چنین که هر ساعت ده درم سنگ
بیرون میکنند تا روز برسم و غرض ازین تفاریق آنست که غشی باز دارد از بهر آنکه اگر غشی افتد
باشد قوت ساقط شود و تنگی نفس با سقوط قوت بد باشد خاصه که بضرورت غذا بازی باید گرفت
یا باندکی بازی باید آورد و آنکه چنند که فصد تاخیر شاید کرد تا صبح بر بدا آید او تا آن باشد که تاخیر
کنند تا همه قوت بر جای باشد و هم استفراغ از ماده بجاری افتد لیکن ازین تفاریق که یاد کرده
آمد چاره نباشد تا راه دم زدن گشاده می شود خاصه که هنوز اندر روزگار فزودن باشد و ماده
اندر حرکت باشد و بخون بسیار بیرون کردن حاجت ضرورت نباشد و اگر اندر میان آنکه بتفاریق
از رگ دست بیرون می کنند رگ زیر زبان بزنند سخت صواب باشد خاصه اگر رگها زیر زبان
ممتلی و کشیده باشد این را تاخیر کردن روا باشد و گاه باشد که حاجت بدان آید که زبان بیازند
و بساق حجامت کنند و هرگاه که چنند که تن ممتلی نیست و خناق همه تن نیست و ماده اندر حوالی حلق است
اگر فصد نکنند شاید و احتیاط در باز گرفتن غذا کنند تا تب از چون غذا نمی باید و قوت ساقط شود
و چون روزگار فزودن علت اندر گذرد و بیرون راندن و تحلیل مشغول شود و اگر اندر چنین حال
رگ زنند هم باشد که قوت ضعیف گردد و بغذا دادن حاجت آید و آنرا که چیزی بگلو فرو نتوانی
فرو میشود غذا دادن عذاب باشد و اگر آماس اندر حوالی غلصمه باشد اگر پیش از آنکه روزگار
فزودن علت و حرکت ماده بگذرد رگ زنند هم باشد که ماده آماس بحلق فرود آید و خناق صعب
شود و اندر فصد یک معنی دیگر نگاه باید داشت و آن آنست که بسیار باشد که سبب غلبه خون
باز ایستادن خونی باشد که رفتن آن عادت بوده باشد چنانکه خون بواسیر و خون حیض اندر
چنین حال رگی باید زد که استفراغ آن کند از آن موضع و آن رگ صافن باشد یا حجامت
ساق و شیشه بر نهادن نیز سخت نافع است خاصه اگر چیزی بگلو فرو نمی شود و شیشه بر مهره
دوم از مهرها گردن نهند تا ماده را بیرون کشد و گذر دم زدن و چیزی بگلو فرو بردن
گشاده شود و چون شربت بگلو فرو رفت شیشه بردارند و اگر حاجت آید خون بیرون کنند
روا باشد و اگر بر هردو جانب گردن حجامت کنند روا باشد پس شیشه بی آذن بر میان
سر و زیر زنخدان و بر ساق و بر کاهل و بر کتف می نهند و اطراف و حقنها سخت باشد و اطراف
به بند چنانکه معلوم است و از پس فصد تدبیر شکم فرود آوردن باید کرد و حقنه نرم **صفت**
حقنه نرم بگیرند بنفشه و بابونه از هر یکی هفت درم سنگ سپستان چهل عدد تخم خطمی ده درم
سبوس گندم یک مشت همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و ده درم سنگ شکر و لعاب



و چهار دانگ نمک هندی و ده درم سنگ بوره اندر وی حل کنند و ده درم سنگ روغن بنفشه یا روغن
کنجد بادی بیامیزند و حقنه کنند و اگر تب نباشد اندر حقنه سه درم سنگ قنطوریون باریک و سبت
هندی اگر شستی اندر ریزند و اگر چیزی بگلو فرو نتواند برد جوارشیر و شیرخشت اندر آب گشنیز
یا اندر عنب الثعلب حل کنند و بپالایند و بدهند و از پس آنکه شکم فرو آورده باشند بابونه و اکلیل الملک
و بنفشه و سپوس اندر آب بپزند و اطراف او بدان آب همی شویند و بمالند و گشکاب دهند و اندر
گشکاب بمقداری عدس پوست کنده و ده درم سنگ تخم خشخاش کوفته و پخته باشند و اگر از
از گشکاب نفرت کند سکنگبین دهند و ضمادی سازند از چیزهای خنک و قابض تا چیزهای محلل آمیخته
چون لسان الحمل و کسنه و آرد جو و عدس پوست کنده و خطمی و بابونه و بنفشه همه را بکوبند و روغن
خرب کنند و بر قفا و برگرد برگرد گردن و حلقوم نهند **و اما** تدبیر غرغره برین گونه باید کرد اگر
تن و رگها و گردن و زیر زبان با آن ممتلی باشد غرغره تاخیر باید کرد تا نخست استفراغی کرده و امتلاء گم
آید از بهر آنکه غرغره بچیزی قابض باید کرد قابض آماس را فراهم فشارد و درد فزاید و باشد
که اگر ماده آماس را اندر وی بدو بپوندد و این بوستین مدور را الخناق گویند و قانون غرغره کردن
آنست که چیزهای قابض چون افشره پوست گوز با شرابی لطف کنند و بیامیزند چون سکنگبین تا قوت
قابض را باندرون رسانند و اگر درد عظیم باشد با شرابها نرم کرد درد را نشاند بیامیزد چون شیر تازه
گرم کرده و چون شراب بنفشه و اندر همه انواع خناق نخست غرغره بچیزی کنند که اندر وی قبضی باشد چون
رانشانز چون شراب فرتوت و افشره گوز و آب عنب الثعلب و مانند آن **صفت** افشره گوز
بگیرند پوست گوز تر و بفشارند و صافی کنند و هم چند وزن او شکر بادی بیامیزند و بجوشانند و تنک گرداند
و بقوام آرند **صفت** داروی دیگر بگیرند شب یمانی و مازو و گلنار از هر یکی پنج درم سنگ
کوفته و پخته و دو انار یکی ترش و یکی شیرین پاره کنند با پوست و بپزند تا مهرا شود و بدست بمالند
و بفشارند و دانه از وی دور کنند تا چون بغوتی شود و دارو با کوفته و پخته بادی بیامیزند و نگاه دارند
و بوقت حاجت لیسه که با سکنگبین حل کنند و بدان غرغره کنند **صفت** داروی دیگر
بگیرند عدس مقشر و گل سرخ خشک و گلنار و سماق اندر آب بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره
کنند **صفت** داروی دیگر بگیرند گل سرخ و صندل سرخ و صندل سپید و فوفل نیم کوفته
اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب گشنیز تر بپزند و بپالایند و شراب فرتوت اندر وی حل کنند و بدان
غرغره کنند **صفت** حبی که اندر زیر زبان دارند خداوند خناق خونی و صفرائی را سود دارد
بگیرند تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق و کثیرا از هر یکی یک درم سنگ کافور دانگی همه را
بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و حبها کنند این داروها که یاد کرده آمد روز نخست بکار
دارند روز دوم آب گشنیز تر با آب عنب الثعلب بگیرند و گل سرخ خشک و بیخ سوس اندر
وی بجوشانند و بپالایند و میانه خیارشنبر در وی حل کنند و بدان غرغره کنند و روز سیم و چهارم
که هنگام انتها باشد آب عنب الثعلب با آب بادیان بیامیزند و خیارشنبر اندر وی حل کنند
با سپیخته و بدان غرغره کنند روغن گل با موم مصفی بگدازند و پنبه کهن بآب تر کنند و آن موم و روغن

برای اندانند و برکرد حلقوم و گردن بر نهند و اکلیل الملک و بیخ سوسن بکوشانند و بپالایند
و خیارشنبر اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر بدین تدبیرها کار بر نیاید داروی سرکین سگ
سازند صفت آن آن سگی را ببندند و نان دهند یک روز و شب گرسنه کنند پس لکاب [illegible] اوتنند
تا بخورد و شکم او پاک شود و سه روز او را جز استخوان با هیچ ندهند تا سرگین او سپید باشد
یک جزو ازین سرگین و مازو و سعتر از هر یکی یک جزو بیامیزند و [illegible] ردمند یا به پر مرغ بر
حنجره و حلق او طلی کنند و اندر نسخه دیگر سرگین سگ یک جزو و زعفران و گل سرخ از هر یکی یک جزو آورده
صفت داروی دیگر بگیرند مرمکی (?) دو جزو زعفران یک جزو و همه را با شراب فرتوت بیامیزند
و بدان غرغره کنند تا بیرون آید از بهر آنکه مر کرا زنده است و محلل القوت که از ندگی منفعت بزایند نان
زعفران بدو [illegible] و بیرون آید پس اگر چند که آماس سخت می شود و شیر تازه و خیارشنبر اندر وی
حل کرده غرغره فرمایند کرد یا اندکی بوره اندر شراب فرتوت حل کنند و بدان غرغره کنند یا انجیر
پستی و حلبه بپزند و خیارشنبر یا سپستان و خیر اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند و خیر اندر آب انار
ترش و شیرین حل کرده و روغن خیری اندر وی حل کرده [illegible] و روغن گاو گداخته و عصاره
کرنب ناسپخته یا با انکبین انهمه نرم کنند و بیزانند و اندر و تخم کتان و تخم [illegible] بکوبند و با شیر [illegible]
غرغره کنند و باز نرگس بکوبند و اندر شیر حل کنند و بیخ سوسن و بیخ خطمی اندر شراب انگور [illegible]
جوشیده و از سه یکی باز آورده بپزند و باز نرگس بکوبند و اندر وی حل کنند و بدان غرغره
کنند و داروها پرداخته که اندران وقت بکار دارند تا ریش کنند و ریم بپالاید فطرون (?) است و بوره
و انگزد و [illegible] سرگین خطاف و سرگین خروس و بلبل و جند بیدستر و کوشاد [illegible]
و هزار سفند و خردل و تخم ترب انهمه را یا بعضی را اندر شراب فرتوت یا اندر سکنجبین حل
کنند و بدان غرغره کنند صفت [illegible] که اندر دهان دارند رب السوس چهار درم سنگ انگزد
نیم درم سنگ عصاره برگ کرنب ناسپخته سرشته و حبها کنند و هرگاه که چند که آماس نرم
گشت و پخته شد و ریش گشاید داروها که اندر می باید دمید دمادم تا وی را فراهم کنند
و بفشارد و بگشاید و داروهای قابض مازو باشد و گلنار و [illegible] مازو و نار و پوست و شب یمانی
انهمه را بکوبند و اندر دمند و سرگین سگ که وصف کرده آمده است اندر شیر تر یا اندر شراب
خیارشنبر یا اندر آب خیر یا اندر گلاب یا اندر طبیخ انجیر بزایند و است و گشاده شده و هرگاه
گر گشاده شود بر روغن گاو و با آب گرم آمیخته یا روغن بنفشه با آب گرم آمیخته غرغره کنند تا
آنرا بشوید و پاک کند پس گزمازو و بیخ سوسن از هر یکی یک جزو و بیخ سوسن آسمانگون
نیم جزو اندر آب بپزند و بپالایند و بدان غرغره کنند و اگر زرده خایه مرغ با روغن بادام
و اندکی نشاسته و کثیرا اندر آب گرم بزنند و بدان غرغره کنند صواب باشد و غذا اندرین
وقت سپوس آب باشد بروغن بادام و باشد و اگر خناق صفرائی باشد [illegible] فصد کنند و
قانونها که یاد کرده آمده است نگاه دارند و [illegible] گلاب یا سکنجبین یا شراب فرتوت [illegible]
آمیخته تا آب غوره و آب سماق و گلنار و عصاره گل تر و شراب کوکنار که وصف کرده آمده است

انزار



و شراب خشخاش با آب غوره و آب سماق آمیخته غرغره کردن روز نخست سود مند باشد و آب
کشنیز تر بگیرند و برگ مورد و عوسج (?) اندر وی بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند و عدس و آبی ترش
و زعرور و اندکی شب یمانی اندر آب بجوشانند و بدان غرغره کنند صفت داروی که حلق اندر دمند
بگیرند گل سرخ و نشاسته و طباشیر و تخم خرفه و گلنار و شکر طبرزد از هر یکی راستار است همه را
بکوبند و اندر دمند صفت داروی دیگر بگیرند گل سرخ و گلنار و مازو و گزمازو و صندل سپید
و سماق و شیاف مامیثا و عدس پوست کنده و زرده چوبه و برگ سوسن از هر یکی راستار است
همه را بکوبند و بیزند و اندر دمند و اگر چیزی گلوی فرو میتوان برد میانه خیارشنبر اندر آب عنب الثعلب
حل کنند یا اندر آب [illegible] دهند تا طبع نرم شود و اگر چیزی گلوی فرو نتوان برد از بنفشه و سپستان
و عناب و نیلوفر و بابونه و سپوس گندم و خیارشنبر و روغن بنفشه و شکر قوالب حقنه سازند
و چون طبع نرم شده باشد گشکاب دهند با آب انار شیرین آمیخته و اگر اندر گشکاب عدس پخته باشند
صواب باشد و از بیرون طلی بر اندایند صفت طلی بگیرند گل ارمنی و صندل سپید و فوفل
و شیاف مامیثا از هر یکی راستار است همه را بکوبند و با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و گلاب
و اندکی سرکه بر کنند و طلی کنند و اگر آرد جو و لسان الحمل و عنب الثعلب و کشنیز تر و گلاب و روغن
گل ضمادی سازند پس این طلی که یاد کرده آمده است بکار دارند صواب باشد و روز دوم و روز سیم
غرغره بچیزی کنند که اندروی اندک گشایش باشد چنانکه اندر علاج خناق خونی یاد کرده آمده است و چون
علت [illegible] سپوس گندم اندر آب بجوشانند و بپالایند و خیارشنبر اندر وی حل کنند و بدان
غرغره کنند و اگر خناق بلغمی باشد طبع را با یارج فیقرا و حب قوقایا نرم کنند یا بحقنه تیز گوارشت
و بابونه و اکلیل الملک و انجیر پستی و قنطوریون و تخم حنظل و بوره و نمک و سپوس گندم و انگبین
و روغن خیری یا روغن سوسن ساخته باشند و غرغره کنند و دواء الحلطیط را اندر سکنجبین حل کنند
و بدان غرغره کنند صفت دواء الحلطیط بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه و فقاح الاذخر
و اصل السوس و دارچینی و حماما و زراوند طویل و [illegible] و هزار اسفند و مصطکی و سلیخه
و زعفران از هر یکی یک اوقیه معجون [illegible] و تخم گل و گل سرخ خشک از هر یکی دو اوقیه
قسط و رماد الحلطیط از هر یکی سه اوقیه سنبل و [illegible] گندم از هر یکی نیم اوقیه مازو سبز
هشت عدد همه را بکوبند و بیزند و با انگبین سرشته و بوقت حاجت چند [illegible] اندر ماء العسل
یا اندر گشکاب یا اندر آبی که اندر وی عدس و گل سرخ و بیخ سوسن پخته باشند حل کنند و بدان
غرغره کنند و از بیرون نیز طلی کنند یک روز اندر چهار بار این نسخت چهار نسخت است و نسخه شاپور
بن سهل لیکن اندر نسخت شاپور حماما نیست صفت معجون قوقو معا که اندر دواء الحلطیط
بکار آید بگیرند زعفران و دارچینی از هر یکی دو درم سنگ گل سرخ خشک و حماما و قسط از هر یکی
یک درم سنگ [illegible] چهار درم سنگ بیخ سوسن و بادج هندی از هر یکی دو درم سنگ و نیم همه را بکوبند
و بشراب انگوری بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند صفت دواء الحلطیط سکنجبینی بگیرند
تخم کرفس و انیسون و نانخواه و هزار اسفند و دارچینی و [illegible] و زراوند طویل از هر یکی یک اوقیه گل سرخ

کل سپید خشک دو اوقیه قسط و ماذ الخطاطیف انزروت یکی سه اوقیه زعفران یک اوقیه نشاسته
و سنبل از هر یکی نیم اوقیه مازو سبز ده عدد همه را بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند و اگر علت
سخت قوی باشد یک مثقال دواء الخطاطیف و نیم مثقال فقاع الکار سوده و اندکی سرگین مردم بیامیزند
و اندر سکنجبین حل کنند و بدان غرغره کنند و چون سرگین مردم بکار خواهد داشت نخست یک کس را
حب الصنوبر و مصطکی باید داد تا شکم پر اند پس او را نان ارزین و کاورسین و برنجین و
بلوطین دادن تا طبع خشک شود و سرگین خشک از وی جدا شود بکار داشتن و سرگین سگ
که یاد کرده آمده است با عاقرقرحا باشد و با انگبین بیامیزند و اندرون دهان و حلق طلی کنند
و اگر فصد و حقنه کرده شود و رگ زیر زبان زده و محجمه بر نهادن بر قفا و زیر زنخدان و صعبی علت
کمتر نشود زهره گاو و برزا و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون با رب و ماذ الخطاطیف بگیرند و برگ ترکنند
و بر حلق طلی کنند از بیرون و دواء الخطاطیف بدهند و سرگین سگ و سرگین مردم و سرگین خطاف
از بیرون طلی کنند صواب باشد و اگر کار بضرورت رسد حنظل ... کنند تا حلق ریش گردد
و این دارو بحلق اندر دمند **صفت** دارو بگیرند نوشادر و خردل و عاقرقرحا و انگژد و فلفل
و پلپل و بوره همه را بکوبند و اندر دمند یا اندر ماء العسل حل کنند و بدان غرغره کنند چون بر ...
علاجها گشاده شود و درستی پدید آید شیر تازه با روغن گل بیامیزند و بدان غرغره کنند و از
بیرون ضمادی که از بابونه و شبت و اکلیل الملک و زعفران ساخته باشند بر روغن نرگس و روغن
بادرنج برنهند چون علت فرو نشیند موم را با روغن سوسن بیامیزند و طلی کنند از بیرون
و اگر خناق سوداوی باشد طبع را نرم ... ایارج فیقرا و مطبوخ افتیمون نرم کنند یا بحقنه تیز و
بجلاب گرم و ماء العسل منضجه کنند و آبی که اندر وی اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه پخته
باشند و شیر تازه غرغره نیک است و دواء الخطاطیف و دواء الحرمل اندر ماء العسل حل کردن و بدان
غرغره کردن و از حلبه و تخم کتان و شبت و بابونه و برگ کرنب و تخم ادو و مرزنگوش همه را بکوفته
و بپخته و بر روغن نرگس و پیه بط گداخته ضمادی کنند و از بیرون برنهند **صفت** دواء الحرمل
بگیرند بزر الشفند و تخم کرنب و انگژد و مرد بوره ارمنی و نوشادر از هر یکی استار است بکوبند و
بیزند اندر ماء العسل حل کنند و غرغره کنند و حل ناکرده بحلق اندر دمند و اگر سبب خناق از
جای بیرون آمدن مهره گردن بود بفصد و حقنه علاج باید کرد اگر مانعی نباشد و حیلت کردن باز جای
آن مهره کردن بانگشت یا بدارو یا آلتی که آن را شاید و آن آلتی باشد از آهن بر شکل زبانه
لگام تیز که بحلق فرو کنند و مهره را برافرازند تا بجای باز آید و داروهای قابض از بیرون
برنهند تا آن را نگاه دارد و اولی‌تر آن باشد که انگشت و آلت بدان برند چه اگر آماسی باشد از
انگشت و آلت رنجورتر شود بدارو بردارند و حکایت کرده اند که زنی قابله کودکی را که این
علت افتاده بود به پوست پاره که ... بوده بود علاج کرد ... و آن چنان
بود که پوست پاره اندر آفتاب افکند تا نرم شد و ... گرد آن کرد ... گردن کودک نهاد و
بگذاشت تا بر وی خشک شد و مهره را بر کشید بجای باز آورد و داروهای دیگر که بدین کار شاید



داروهای قابض باشد چون مازو و نار پوست و اقاقیا و مورد و پوست گلنار و ابریشم
ابریشم را بگدازند و داروها بر وی بسرشند و بر خرقه طلی کنند و بر آن موضع نهند تا خشک شود و مهره را
بر دارد و بجای باز آرد باذن الله عز و جل و اگر چهار روز بگذرد و دست و پای بیمار خدر نشود
و حس او باطل نگردد امید خلاص باشد لیکن گردن کوژ بماند و از چپ و راست بگردانیدن رو
دشخوار باشد از پس چهار روز بفصد و حقنه و غرغره بشراب فرتوت و اقراص کوز و رب توت مشغول
باید بود و آنچه گفته شد بدین تدبیرها و علاجها بهتری ... آید و هلاک خواهد شد امید خلاص ...
انگشت بر حلق او بشکافند و این چنان باشد که بیمار نفس باز گشند و پوست حلق ...
و از حلق آزاد کنند و بشکافند و تنگ ... میان ده حلقه قصبه است برابر شکاف پوست بشکافند
دم بزند چون از ... بدر آمد و تدبیر آماس فارغ شوند باز هم بزنند چنانکه ... بهم فرود
و ... اندر ... آماس است این علاج هم شاید کرد والله اعلم بالصواب

باب دوم

**از جزو دوم از گفتار ششم از کتاب ششم اندر بثرها که اندرون حلق برآید و علاج آن**

حلق آن گوشت را گویند که بیخ گردن است و مری آن را گویند که مجری طعام و شراب است و قصبه
شش که مجری دم زدن است اندرون نهاده است و اندرین هر دو مجری بثرها گرم و سوزاننده
برآید و از آن الم یابند **علامتها** آنچه بر فم مری برآید گذشتن طعام و شراب الم فاید خاصه اگر طعام
درشت یا ترش یا تیز خورده شود و آنچه بر حلق و حنجره برآید از گذر طعام الم نیابد لیکن از سخن گفتن
و چیزی خواندن و از دود و گرد الم یابد و آواز گرفته گردد **علاج** هر دو آنست که رگ باسلیق
یا اکحل زنند و طبع را نرم کنند بآب میوه‌ها و شیرخشت ... و بآب ... و شکر ... و طعامها
جز با ... نباید و از طعامهای خشک و ترش و شور و تیز پرهیز کنند تا زود پخته شود و اگر ...
حاجت آید علاج پزانیدن خناق کنند چون پخته شد و ریم بیرون آید آنچه اندر علاج خناق گفته
گشاده شود و ریم ... یاد کرده آمده است بکار دارند و ... که آب بخورد و غرغره کنند تا آن
موضع را بشوید و پاک کند و اگر از ترشی برگ ... روغن گل با لعاب تخم کتان بخورد و بدان
غرغره کنند ... و اگر بثره بزرگ باشد و در زبانه
و گوشت حلق ... اندکی موم روغن اندر دهان گیرد ... ناورد ... و همچنین
هر ساعت اندکی مرهم کافوری با زرده خایه مرغ بیامیزند و اندر دهان میدارند تا که ... 
و بثره بحلق عمیق‌تر باشد از بهر آنکه حلق مجوف است و عشا هر گاه که حس آن یافته شود که اندرون
الم است زود بعلاج مشغول باید بود و فصد و اسهال و شربت ... یاد کرده آمده بکار داشتن
و علاج او بیشتر بغرغره باید کرد و از علاج خناق ... رب و حب السعال که از بنفشه و کتیرا و رب السوس
و تخم خیار و خیار زه و تخم ... کرده باشند و لعاب اسپغول سرشته اندر دهان داشتن والله اعلم

باب سوم

**از جزو دوم از گفتار ششم از کتاب ششم اندر علاج طعام که اندر گلو بماند و علامات آن**

چیزی که بحلق اندر بماند اگر نرم باشد چون نان و گوشت و استخوانی که لغزیده باشد دست بر گردن و میان بر دو کتف می باید زد تا فرو رود یا بتدبیری باید کرد چنانکه ممکن شود و اگر چیزی درشت باشد چون خارهای و استخوانی درشت یا غیر آن نگرند اگر آن چیز را می توان دید جهد کنند تا آنرا با تیر یا غیر آن آلتی دیگر بر آرند و اگر فروتر شده باشد تدبیر لعابها و حسوها نرم کنند تا آن چیز فرو رود و اگر بدنی در آن موضع بماند و فرو شود و نه بر آید هر روز یک درم سنگ تخم سپندان که بتازی الحرف گویند کوفته با آب گرم بدهند این تدبیری است که آزموده اند و چیزها که چنین اندر مانده بوده است بر آورده است و اولیتر آنست که قی از پس آن کنند که معده از طعامی انباشته پر کرده باشد و اگر سکری اندر شکنجه بپزند و بدان غرغره کنند و از چیزها که در مانده باشد از موضع خویش بجنباند و اگر چیزی اندر رگ شش بند شده و آن نگر را نیم خانه بر نهند تا آن موضع نرم کند و خار و غیر آن از موضع خویش جدا گردد و ضمادی که از آرد جو و روغن زیت و آب گرم سازند موافق باشد

## باب چهارم

از جزو دوم از گفتار ششم از کتاب ششم اندر دیوچه که بحلق اندر آویزد و آنرا بتازی العلق گویند

بسیار آبهاست که اندر وی دیوچه خرد است و مردم بغافلی از آن آب بخورند و دیوچه بدهان و کام و زبان و حلق او اندر آویزد و باشد که دورتر فرو رود و باشد که بمعده رسد و بسیار باشد که در گشت از خردی پدید نیاید و تا خون بسیار نخورد نتوان دید و آنکه دورتر فرو رفته باشد علامت وی آنست که ناسیر و غمی اندران کس پدید آید و گاه گاه خونی رقیق بر می اندازد بی آنکه او را علتی باشد علاج اگر بتوان دید بمنقاش بر چینند چنانکه سر او بگیرند و بر کشند تا پاک شود و گسسته نشود و آلتی است آنرا قالب گویند بواسیر که خواهند بریدن بدان بگیرند آن آلت را از بهر برداشتن دیوچه سخت شایسته است و اگر پیش از آنکه او را برخواهند داشت سرکه و انگژد مضمضه و غرغره فرمایند تمامتر کرده صواب باشد و اگر بعضی دورتر فرو رفته باشد و نتوان دید آنرا جز علاج نتوان کرد و سرکه و نمک و سرکه و انگژد دارویی نیک است صفت داروی دیگر خردل یک جزو نوشادر یک جزو بکوبند و اندر سرکه حل کنند صفت داروی دیگر خردل یک جزو بوره دو جزو بکوبند و بسرکه حل کنند صفت داروی دیگر افسنتین یک جزو شونیز دو جزو بکوبند و بسرکه اندر حل کنند صفت داروی دیگر بگیرند بوره سه درم سنگ سیر دو دانگ بکوبند و اندر مقدار دو اوقیه سرکه حل کنند و بدان غرغره کنند و عصاره درختی که آنرا بتازی الغرب گویند اندرین باب منفعتی تمام است و این درخت را بعضی از اهل خراسان ... گویند و بوره که در نان کنند ازین درخت خیزد و اگر بمعده فرو رفته باشد بگیرند شیح و قیصوم و افسنتین و شونیز و ترمس و قسط و مغز برگ کاکنج و ... از هر یکی دو درم سنگ همه را اندر سرکه ممزوج بپزند و بپالایند و بدهند تا بخورد و طعام او سیر و پیاز و کبر بود و خردل و کرنب باشد آنگاه قی آسان باشد از این نوع طعامها بدهند و قی فرمایند و دارویی قی دهند و آنرا که قی دشخوار باشد مسهل دهند چنانکه یاد کرده آید و اگر دیوچه از کام بجانب بینی بر آمده باشد



شونیز و عصاره قثاء الحمار و حرف اندر سرکه بپزند و به بینی اندر چکانند یا غرغره کنند نافع باشد و ... آن استنشاق کنند و داروهای دیگر که وصف کرده آمده است از بهر غرغره هم بدین جای بکار آید و تدبیرهای دیگر که از نوع حیلت است یکی آنست که سیر بسیار بخورد و نابپرورده بمقداری که بخورند و اندر گرمابه گرم شوند و بسیار بنشینند و اندر آن گرما صبر کنند و بساعت آب سرد که در برف و یخ نهاده دهان بگیرد و سپید دارد و باز از دهان بیرون زد تا بدین حیلت از بهر جستن آب سرد آن موضع را بگذارد و برابر بالاتر آید و اگر اندر گرمابه چندان صبر باید کرد که بیم غشی باشد باید کرد تا از گرمابه بیرون و بالا بر آید و اگر همچنین سیر بخورد و اندر آفتاب بنشیند و دهان باز کند و کوزه آب سرد بر لب نهاده سپید دارد از گرما بگریزد و بطلب آب سرد ببالا بر آید تدبیری صواب باشد و اگر حلب اندر دهان گیرد یا بر لب نهد تا بوی آن بر آید سخت صواب باشد والله اعلم

## گفتار دهم

از کتاب ششم اندر یاد کردن بیماریها آلتهای دم زدن و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار یازده باب است

## باب اول

از گفتار دهم از کتاب ششم اندر شناختن احوال دم زدن و اسباب تغیر آن و علاج آن

آلتهای دم زدن حنجره است و قصبه شش و شش و حجاب و سینه و عضلهای سینه و رگهای شریانها که اندرین اندامهاست و دم زدن راست بدو حرکت و دو سکون تمام شود که اندر میان این دو حرکت افتد همچون نبض چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است لیکن حرکت دم زدن حرکتی که اختیار مردم را اندر وی بهره است یعنی که اگر مردم خواهند که دم خویش بگردانند و دراز زدند کوتاهتر و زودتر یا دیرتر کنند توانند و حرکت نبض طبیعی محض است و مردم آن تصرف که در دم زدن کنند اندر نبض نتوانند کرد و منفعت دم زدن و منفعت نبض یکی است و اندر باب دوم از گفتار سیم از کتاب دوم یاد کرده آمده است و دم زدن معتدل طبیعی که مردم را اندر آن هیچ قصدی و تصرفی نباشد چون دم زدن اندر خواب و اندر حال غشی که گشت حجامت تمام شود و آنچه قصدی و تصرفی بدو باشد عضلهای سینه اندر آن یاری دهد و چنانکه اندر نبض عظیم و صغیر و سریع و بطی و طویل و قصیر و متفاوت و غیر آن باشد اندر دم زدن نیز همچنان باشد و اما حکم دم زدن چنانست که چون نسیم هوای بیرونی بحلقوم فرو رود شش فراخ باز شود باندازه بزرگی شش و باندازه فراخی جای تا هوا را اندر وی جای باشد و سینه بدان سبب هوای باز شود تا جای بر شش تنگ نباشد و کار بیشتر و تمامتر اندر دم زدن کار شش است و عضلهای سینه یاری دهنده اند و مبدا حرکت از سوی اندرون حجابست و از سوی بیرون حلقوم و سبب تغیر دم زدن از حال طبیعی آفتی باشد که اندر شش و سینه افتد و آفت این هر دو اندام از دو بیرون نباشد یا خاصه اندرین دو اندام افتد یا بانبازی اندام دیگر افتد آنچه خاصه سینه را و شش را افتد چهار گونه باشد یکی سوء المزاج یعنی تباهی مزاج دوم آماس سیم سده چهارم تفرق الاتصال یعنی گسسته شدن پیوستگی اما سوء المزاج یا ساده باشد یعنی بی ماده و یا با ماده و ساده چنانکه

گرفتن سینه و شش گرم تر از آن شود که باید باشد و تر باشد خشک تر از آن شود که باید و اگر ماده
اندر وی گرد آید و آنچه با ماده باشد چنان باشد که خلطی سرد یا گرم در وی گرد آید و گاه باشد
که سوء المزاج تر بدان حد رسد که تشنج امتلائی تولد کند اندر عضلها حنجره و حلقوم و عضلهای پهلوها
و سینه و اندر غشاها و رباطها این اندامها استرخا پدید آید و گاه باشد که سوء المزاج خشک بدان
حد رسد که تشنج خشک تولد کند و دم زدن دشخوار باشد و مزاج شش بقیاس با مزاج دل سرد
و تر است و بقیاس با قصبها و حلقوم که اندر وی پراکنده است و بقیاس با فعل و کار خویش
گرم است از بهر آنکه فعل او حرکت پیوسته است و غذای او از دل همی رسد چنانکه اندر کتاب نخستین
اندر تشریح شریانها و ریه یاد کرده آمده است و مزاج سینه اندر گرمی و سردی معتدل است
لیکن گروهی طبیبان با گروهی خلاف کرده اند گروهی گفته اند مزاج او سرد است از بهر آنکه ترکیب
او از استخوان و پی و غشا و غضروف است و گروهی دیگر گفته اند که گرم است از بهر آنکه دل معدن
حرارت است و بیشتر شریانها اندر میان اوست و اندر وی گوشت و عضلها بسیار است
و حقیقت آنست که هرگاه که حرارت گوشت عضلها را و حرارت دل را که اندر میان اوست
با سردی استخوان و پی و غشا و غضروف برابر کنی مزاجی معتدل پدید آید و لیکن میل بخشکی
دارد از بهر آنکه استخوان و پی و غشا و غضروف اندر وی بسیار است و اما شش تر از گرم باشد
و سرد باشد و مدت کوفته شدن نجها باشد و سبب سده شش و سینه که آمدن خلطی غلیظ
باشد اندر قصبهای شش و اندر گشادگی سینه و آن خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون تفرق الاتصال
چنان باشد که اندر سینه یا اندر شش ریشی تولد کند یا رگی بگسلد یا بشکافد یا از بیرون جراحتی
رسد از این چهار نوع آفتها که یاد کرده آمد هر کدام که پدید آید دم زدن دشخوار گردد و هر آفتی که
خاصه سینه را و شش را باشد بی سرفه نباشد اگر چه بی ماده باشد از بهر آنکه شش بر
سبیل دفع موذی حرکت کند و دفع او بسرفه باشد و آفتها که بانبازی دیگر افتد یا بانبازی دماغ
رسد یا بانبازی دل یا بانبازی دیگر اندامها چون معده و جگر و رحم و غیر آن یا بانبازی همه تن
اما آنچه بانبازی دماغ افتد اندر صرع و سکته افتد و آنچه بانبازی نخاع افتد اندر استرخا
و تشنج افتد از بهر آنکه عصبهای حجاب بیشتری از جفت چهارم است از عصبها که از نخاع همی آید
و باقی از جفت پنجم و ششم و آنچه بانبازی دل افتد چنان باشد که اندر دل نوعی از انواع
سوء المزاج یا آفتی دیگر پدید آید لیکن سوء المزاج دل ممکن است که علاج پذیرد و زایل شود
و آفتهای دیگر چون اماس و تفرق الاتصال دل علاج پذیر نباشد و دم زدن زود باطل
گردد و مردم هلاک شود و آنچه اندامهای دیگر افتد هم بسبب انواع سوء المزاج و بسبب انواع اماس
و تفرق الاتصال لیکن اماس اندامها علاج پذیرد و مهلت علاج کردن دهد و تغیر دم زدن
باندازه آفت باشد و آنچه بانبازی همه تن باشد اندر حال تب گرفتن و گاه باشد که بسبب سستی عضلهای
سینه دم زدن بگردد و این کسان را باشد که بیماری دراز آهنگ کشیده باشند و از آن بیماری
بهتر شده و هنوز قوت نا یافته و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب دوم





## از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر آنکه مردم زدنی که از حال طبیعی بگردد چگونه باشد

اندر کتاب دوم یاد کرده آمده است که سببهای دم زدن سه است فاعل است و آلت و حاجت
فاعل قوت حیوانی است و آلت حنجره است و حلق و شش و حجاب و عضلهای سینه که اندر میان
پهلوها و سینه است و حاجت اندر کشیدن نسیم هوای تازه است و بیرون کردن هوای گرم و دود ناک
شده هرگاه که این سببها هر سه بر حال طبیعی نفس باشد نفس معتدل و طبیعی باشد و هرگاه که
یک سبب یا دو از حال طبیعی بگردد نفس از حال طبیعی بگردد یا عظیم شود یا صغیر یا شدید یا شاهق
یا طویل یا قصیر یا سریع یا بطی یا متواتر یا بارد یا مختلف یا متضاعف یا عسر یا ضیق یا
سین یا نخری **النفس العظیم** دم زدن عظیم چنان باشد که سینه و شش فراخ باز شود تا هوای بسیار
اندر کشد و سبب آن سه چیز باشد یکی قوی قوت دوم فرمان برداری آلت سیم بسیاری حاجت
و هرگاه که حاجت بیرون کردن هوای دود ناک بیشتر باشد حرکت انقباض قوی تر بود و هرگاه که
حاجت باندر آوردن هوای تازه بیشتر باشد حرکت انبساط ضعیف شود و حرکت انقباض
قوی باید دانست که حرارت غریزی ضعیف است و حرارت غریب قوی **النفس الصغیر** دم زدن
صغیر ضد عظیم باشد و اسباب ضد اسباب آن و گاه باشد که بسبب المی و آفتی اندامهای دم زدن
بدان سبب صغیر شود و گاه گاه اندر ریه به سبب حاجت قوت با درد باز کوشد و دم عظیم زند
و گاه باشد که نفس تنگ باشد و بتنگی صغیر شود و هرگاه که دم زدن صغیر و متفاوت گردد باید
دانست که حرارت غریزی باطل شده و اگر با صغیری متفاوت شود اندر آن اندامها درد باشد
**النفس الشدید** دم زدن سخت دم زدنی باشد عظیم و قوت حیوانی تکلف بکند تا هوای دود ناک شده را
بسیار تر بیرون کند و نسیم هوای تازه بسیار تر اندر کشد و سبب دم زدن سخت آمدن
آن باشد که حاجت بسیار است و قوت بر جایست و اندر آن اندامها آفتی نیست **النفس الشاهق** این را
بپارسی دم زدن بلند خوانند و نوعی است از دم زدن عظیمی سریع و شدید باشد و اندر این
دم زدن حرکت نیمه فرو سوی تن باشد از سینه بی حرکت حجاب و بی حرکت عضلهای نیمه فرو سوی
تن از سینه و سبب بسیاری حاجت باشد و این نوع اندر تبها و وباها بیشتر افتد **النفس
الطویل** نفس زدن دراز چنان باشد که مدت حرکت انبساط دراز تر باشد تا هوای بیرونی
بیشتر اندر تو اندر کشیده گاه و باشد که بسبب تنگی نفس و یا بسبب دردی اندر کشیدن هوا دشخوار
گردد و بدان سبب دم زدن دراز گردد تا اندر درازی مدت نسیم هوا باندازه حاجت
اندر کشیده شود **النفس القصیر** این برخلاف طویل باشد و هرگاه که دم زدن قصیر و متواتر شود
باید دانست که اندر آن اندامها آفتی است و اگر متفاوت شود باید دانست که حرارت غریزی
باطل شد **النفس السریع** دم زدن زود زود چنان باشد که حرکتهای انبساط و انقباض کوتاه
باشد بی آنکه اندر رفتن هوای بیرونی و بیرون کردن هوای اندرونی تقصیری باشد و سبب بسیاری
حاجت باشد از بهر آنکه طبیعت می شتابد تا هوای دخانی را زود تر بیرون کند و هوای تازه

رود تر باز آرد و بسبب این شتاب اندر سرعت کوشد اندر عظیمی نکوشد و گاه باشد که بسبب المی
و آفتی که اندر آلتهای دم زدن باشد یا بسبب ضعیفی که اندر قوت باشد از عظیمی بسرعت باز آید و
هر گاه که اندر نفس سریع حرکت انبساط قوی‌تر باشد حاجت بهوای تازه اندر آوردن بیشتر باشد
و هر گاه که حرکت انقباض قوی‌تر باشد حاجت به بیرون کردن هوای دود ناک بیشتر باشد النفس
البطی دم زدن دیر ضد دم زدن سریع باشد و اسباب او ضد اسباب آن و گاه باشد
که بسبب دردی نفس بطی شود النفس المتواتر این دم زدنی باشد که مدت میان دم زدنها کوتاه باشد
و سبب آن بسیاری حاجت باشد و این از بهر آن باشد که حاجت چنان عظیمی [illegible] کفایت
نمی‌شود و طبیعت بدان سبب حرکتها دمادم کند و گاه باشد که بسبب تواتر آفتی باشد اندر آلتها که
از عظیمی باز دارد و طبیعت بدان سبب تواتر باز گردد و بقراط میگوید که از دم زدن متواتر
شش خشک شود و آلتهای دم زدن مانده گردد النفس البارد دم زدن سرد نشان سرد شدن
دل و باطل شدن حرارت غریزی باشد خاصه اگر این دم زدن نم ناک باشد نشان کلیل
غریزی را باشد النفس المختلف اختلاف نفس چون اختلاف نبض باشد و اسباب این النفس
المتضاعف این از جمله دم زدن مختلف باشد و متضاعف از بهر آن گویند که حرکت انبساط
یا حرکت انقباض بدو حرکت تمام شود همچون دم زدن کودکان اندر میانه گریستن و سبب این
بسیاری حاجت باشد از بهر آن قدر هوای تازه که بیک حرکت اندر آید بسنده نباشد و آنرا
مددی باید و یا اندر آلتها آفتی باشد و چندان هوا که بدان حاجت است بیکبار اندر نتوان
کشید بدان ماند که اندر میانه آسایشی می‌جوید تا چندان هوای تازه که بدان حاجت است
اندر نتواند کشید و این نوع بیشترین خداوند آماس جگر و سپرز و خداوند تشنج را باشد
و اندر بحرانها عادت علامتی بد باشد النفس المنخری المنخر بتازی سوراخ بینی را گویند و این
دم زدنی باشد که کناره بینی را بجنباند و نشان ضعیفی قوت باشد یا نشان تنگی گذرهای دم زدن
بسبب خناق یا بسبب خلطی که اندر گذرها افتاده باشد النفس المنتن بتازی المنتن چیزی گنده
را گویند و فرق میان نفس گنده و میان آنکه بوی دهان او ناخوش باشد آنست که گنده نفس گنده
در حال حرکت انقباض پدید آید و نشان آن باشد که اندر سینه عفونتی است و آنرا که بوی دهان
ناخوش باشد پیوسته بوی ناخوش دهد النفس العسر و الضیق این چنان باشد که آلتهای دم زدن
اندر هوا الفرق بدشخواری تواند کرد و بدان ماند که گذر هوا تنگ است و آنرا که گذرها گرفته و تنگ
نباشد سبب دشخواری دم زدن المی باشد اندر آلتها و بیشترین چنان باشد که خلطی عظیم اندر
گذرها افتاده باشد و هوا در و باز ماند و گاه باشد که سبب عسری دم زدن خوردن داروی
مسهل باشد یا بکار داشتن حقنه تیز که اخلاط را بجنباند و اسهال نکند و همچنین باشد که اندر
ذات الجنب منفجر کرده شود و خون و ریم آنکه بیرون باید کرد بیرون نشود و اندر تن بجنبد
و بشورد و دم زدن دشخوار گردد و نوعی دیگر بگفت از انواع دم زدنهای نا طبیعی آنرا
تقلص الحجاب گویند ابوالحسن ترنجی اندر کتاب معالجات آورده است علی گوید هیچ کس از



طبیبان جز او هیچ کس این نوع را یاد نکرده اند و سبب این نوع سوء المزاج گرم و خشک باشد
و از افراط گرمی و خشکی غشاهای که اندرون سینه و پهلوها را پوشیده است تقلص کند
یعنی بهم باز آید و سوی بالا بر کشیده شود از بهر آنکه تقلص غشاها و عصبها همه بجانب مبدا باشد
و مبدا این غشا از سوی بالاست و علامت این نوع آنست که خداوند او بزحمت زانتی لازم باشد
و همه حرکتها بروی دشخوار باشد و زبان از دهان بیرون نتواند کرد و چشم برون جسته باشد
و نتواند برخیزد و اگر برخیزد بیهوش گردد و نفس از حلق او بر دو ممکن باشد که عقل شوریده
گردد و سخن بیهوشانه گوید و سبب آن مشارکت غشا سینه باشد با غشا دماغ و نبض
صلب باشد علاج تدبیر آن باید کرد که تری باز آرند و هر بامداد کشکاب باید داد و کدو
تر و آب خربزه هندو اندر وی پخته و یا شراب بنفشه آمیخته و روغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن
مغز کدو بر چکانیده و اندکی شکر در افکنده و بر سینه و پهلوها و سینه ضماد بر نهادن از بنفشه تر
و مغز کدوی تر و لعاب اسبغول و آب خربزه هندو و اگر بنفشه و خطمی بکوبند و با موم روغن سرشته
و طلی کنند سخت نیک باشد و اگر تب گسارنده تر شود بنفشه و خطمی و نیلوفر بپزند و اندر آب زن
کنند و او را بدان آب بنشانند و خربزه هندو و آب کدو پخته با جلاب و آب انار شیرین با روغن
بادام و لعاب اسبغول با جلاب و خایه مرغ نیم برشت و آب اسفاناج با کدو و ماش پوست کنده
پخته با روغن بادام مفید باشد و هر نوعی را از انواع دم زدنهای نا طبیعی که سبب آن غایت حرارت
و بسیاری حاجت باشد علاج هم ازین نوع باید کرد و هوای خانه و خفتن گاه او خوش و خنک
و تر باید داشت و انواع دیگر را اگر سبب سردی و تری و خلطی غلیظ یا رقیق باشد علاج
ضیق النفس باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید خداوند مزاج سرد را فانید اندر
شیر تازه سود دارد و اگر ماده بادناک باشد فانید اندر آب بادیان سود دارد و اگر سبب ضعیفی
عضلهای سینه باشد روغن نرگس و روغن خیری و روغن بان و روغن یاسمین همی باید
مالید و آنرا که ماده اندر عصبها افتاده باشد بگیرند شیح و سداب و افسنتین از هر یکی یک جزو
مغز بادام تلخ و فانید از هر یکی دو جزو همه را بکوبند و بسرشند و حبها کنند چند نخود هر بامداد چهار حب
یا شش حب بخورد و از پس آن سکنگبین عنصلی خورد صفت حبی دیگر بگیرند جندبیدستر
و شیح از هر یکی نیم جزو فانید یک جزو حب کنند و هر بامداد سه حب بخورند و سکنگبین عنصلی
از پس آن بخورد و لعوق کرنب موافق باشد والله اعلم بالصواب

## باب سوم

از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر ربو و ضیق النفس و انتصاب النفس و اسباب و علامات و علاج آن

ربو بیماری است که مردم آسوده دم نتواند زد مگر بشتاب همچون دم زدن کسی که دویده باشد
و دم زدن بشتاب باشد آنرا بتازی متواتر گویند و سبب آن کوفتگی منفذ هوا باشد
و این بیماری اگر جوانان را افتد و اگر پیران را عمر باشد و از آن بر عمر تر باشد و زایل شود
از بهر آنکه ماده علت اندر سینه پیران و حرارت ایشان نخته نشود و بقوت ایشان از قع

شش بر کنده و بر انداخته شود و هرگاه که خداوند این علت فقفا بار قصید پنج ونتگی زیادت گردد
و سبب خرخری این علت آنست که ماده که اندر شش افتد از سه حال بیرون نباشد یا سخت بسیار باشد
یا غلیظ و لزج باشد یا رقیق باشد و اگر بسیار باشد هم از غلیظی و رقیقی بیرون نشود و اگر غلیظ و لزج
باشد بآسانی از جای گسسته نشود و اگر رقیق باشد از بهر آنکه آلت قوت دافعه اندر بیرون آوردن
ماده از شش هوا و دم زدن است که با قوت نرفه بیرون شود و اگر ماده رقیق باشد و زود از قوت
بر فرجه اشود و هوا بیرون آید و ماده آنجا ماند و چون ماده غلیظ و رقیق اینست اگر با غلیظی و رقیقی
بسیاری یار باشد خنک بیماری صعب‌تر باشد **و ضیق النفس** یعنی تنگی دم زدن بیماری است
که گذرهای دم زدن گرفته و تنگ شده باشد و هوا که بدم زدن اندر آید گذر نیابد مگر اندک
اندک و بدشخواری اندر آید و اسباب ضیق النفس بیرون آنکه اندر اصل آفرینش افتاده باشد
نه نوع است و آنکه اندر اصل افتد یکی است و آن آنست که سینه در اصل آفرینش تنگ باشد
و آنها دم زدن را جای حرکت انبساط فراخ باشد و اما اسباب نه گانه نخستین آنست که
که اندر شش و اندر قصبها و رگهای شش یا نهاد او خلطی باشد غلیظ یا رقیق دوم آنکه شش آماسیده
باشد سیم آنکه اندر بعضی احشا چون معده و جگر و غیر آن آماسی باشد و بدان سبب حرکت انبساط
را جای تنگ شود چهارم آنکه ماده بسیار اندر فضا سینه ریخته باشد چنانکه اندر استسقا
افتد پنجم آنکه بخار دخانی اندر شش بسیار باشد و حرکت انقباض از بهر بیرون کردن آن متواتر گردد
و بسبب غلیظی و بسیاری بخار دم زدن تنگ و دشخوار باشد ششم آنکه بادی سطبر اندر سینه و مجرای
دم زدن مانده باشد هفتم آنکه خشکی غالب شود و بدان سبب تحلیل گشتن فراهم آید و اندر حرکت
انبساط فرمان برداری نکند هشتم آنکه سرما بالتهاب دم زدن رسد از بادی سرد یا از خوردن
طعامی و شرابی و دارویی سرد نهم آنکه اندر بیماریها و ~~آماسها~~ گرم تیزدگی بحران پدید آید
و علامت آن باشد که ماده بیماری ببالای آید و آماسها اقتضا هر گاه که علامت ~~آن باشد که ماده بیماری~~
~~ببالای آید و هم چنین اندر~~ ماده بحالت بالا میل کند نفس تنگ شود اگر حاسها و عقل سلامت
باشد ماده بر سر گوش آید و آنجا آماس کند و اگر عقل شوریده شود و حاسها با آفت شود ماده اندر
دماغ افتد و برسام کند **و النفس الانتصاب** نوعی صعب‌تر است از ربو و ضیق النفس و خداوند این
علت هیچ نتواند پهلو بر زمین نهاد و تمام راست نشینند یا بر پای ایستاده نباشد دم نتواند
زد و بباید دانست که همه بیماریها که اندر اعضا کمیا تنا و اندر اعضا مرکب را و افتد شش نیز
افتد خاصه بیماری سده و بیماریها او بیشتر اندر فصل خریف و زمستان افتد و هرگاه که اندر
فصل خریف باران بسیار آید و تابستان خشک و شمال بوده باشد اندر زمستان بیماری
شش بسیار افتد و در جمله هوا سرد شش را زیان دارد الا کسی اگر اندر هوا او گرم مزاج بسیار
کرده باشد و اگر گرما یافته و بسیار باشد که علت ربو ذات الریه گردد و بیماریها شش نیز
بسیار باشد که به بیماری جگر بازگردد چنانکه سوء المزاج گرم و سرد که اندر جگر افتد با استسقا
انجامد **علامتها** بسیار باشد که مزاج شش در اصل گرم‌تر از طبیعی باید یا سردتر یا تر یا خشک‌تر



و بسیار باشد که مزاج اصل طبیعی باشد لیکن بسببی از اسباب بگردد و مزاجی عارضی پدید آید
یا گرم‌تر از آن شود که بوده باشد یا سردتر یا ترتر یا خشک‌تر و فرق میان اصلی و عارضی آنست
که علامت مزاج اصلی همچون مزاج طبیعی باشد یعنی هیئت ظاهر باشد و علامت مزاج عارضی در حال
تغیر مزاج پدید آید چون ترکیب سینه و فراخی و تنگی آن که ممکن نیست که از صفت آفرینش بگردد اما خداوند
مزاج گرم را سینه فراخ و آواز قوی و دم زدن عظیم باشد و از هوا سرد و نسیم معتدل راحت یابد
و از گرما ... که راحت یابد و گاه باشد که تشنه شود با دهن خشک تشنگی او را بنشاند الا آنکه آب بسیار خورده گاه
باشد که بسبب غلبه گرمی برخیزد و خداوند مزاج سرد را سینه کوچک و تنگ و آواز باریک و دم زدن
صغیر باشد هوای سرد و آب سرد ویرا زیان دارد و اندر سینه او بلغم بسیار تولد کند و علت ربو
و سرفه بسیار افتد و خداوند مزاج تر آواز نرم و گرفته و دم زدن با خرخره باشد و آواز بلند
نتواند کرد اگر چه قوت او ضعیف نباشد و سینه او از تریها ممتلی باشد و ملک چشم او چون
آماسیده باشد و این را بتازی تهیج گویند و گوشت رخسار او نرم باشد و آویخته باشد و این را
بتازی ترهل گویند و خداوند مزاج خشک را آواز درشت باشد همچون آواز کلنگ و اندر سینه
او هیچ تری نباشد و باشد که بسبب غلبه خشکی نفس او تنگ شود و بباید دانست که آواز دم زدن
اندر احوال سینه و شش خبر دهنده‌تر است و بدین سبب که اندر عضلها که باسط آفتی باشد آواز
خفاقی شود و اگر آفت اندر عضلها قابضه باشد آواز گرفته شود چنانکه بتازی الخ گویند و گاه
با فتح از کرانی سینه دلیل خاصه است بر آنکه ماده اندر شش است و سوزش سینه و خلیدن
دلیل خاصه است بر آنکه ماده اندر عضلها و غشاها است و بر آمدن رطوبت زردی و آماسیدن
دلیل آنست که ماده نزدیک است و اندر قصبه شش است و بر آمدن بدشخواری و بر فرو سخت دلیل
آنست که ماده اندر قعر شش است و تحلیل گوشت اوست و اگر اندر تخلخل گوشت او باشد بهار بر قرار
دیر ادیر افتد اگر سخت افتد و دوار یعنی گشتن دلیل آنست که ماده اندر مجاریست که موبان
خاکونند و سرخی رخسار دلیل آنست که ماده اندر شش است و آنرا که ماده اندر فضا سینه
ریخته باشد هرگاه که از پهلو به دیگر پهلو گردد ماده از آن جانب بدان جانب ریزد و او بدان
آگاهی باشد و سرفه کمتر باشد لیکن دیر بهتر شود و باشد که از بهر آنکه گوشت شش نازک
و متخلخل است ماده را اندر خورد و آماس تولد کند و بباید دانست که گرد آمدن این مادها
اندر شش از سه بیرون نباشد یا نزله باشد که از سر فرود آید یا بسبب تحلیل او از موضعی
دیگر ریخته شود یا بسبب آنکه مزاج او سرد باشد رطوبتها اندر وی تولد کند نشان نزله
آنست که ناگاه بیکبار افتد و اگر از موضع دیگر ماده ریخته شود اندک اندک پدید آید و اگر
اندر شش تولد میکند علامتها مزاج سردتر ظاهر باشد و چشم و روی تهیج کند **علاج**
علت ربو و ضیق النفس نه نوع است از بهر آنکه اسباب آن هم بدین عدد است نوع نخستین
و دوم و سیم آنست که ماده یا اندر قصبها و شش باشد یا اندر رگها و شریانها
یا اندر تخلخل گوشت او و تدبیر صواب اندر علاج این هر سه نوع آنست که نگاه کنند اگر سبب

علت نزله است نزله باز دارند چنانکه اندر علاج نزله و زکام یاد کرده آمده است و آن ماده که
بسینه فرود آمده است برفق پاک کنند و اگر ماده بسیار باشد نخست مسهلی دهند و داروها که اندر
مسهل بکار دارند داروها باید که ماده را لطیف کنند و سخت گرم کنند و نباشد از بهر آنکه اگر ماده
سخت گرم شود آنچه لطیف تر باشد ازوی بتحلیل جدا شود و آنچه ماند غلیظ تر شود و سرگرد
وگاه باشد که بسبب گرم شدن ماده خرابی اندر شش تولد کنند و مصلحت آنست که ماده را از مسالک
دیر ارد ها معتدل می پزانند و چنینکان اندر داروها رب و اندر معجونها که از بهر این علت ساخته اند
افیون و بیروج و تخم بنگ بکار داشته اند و اسبغول نیز در داشته اند از بهر آنکه این داروها
آنست که ماده را بفزاید و غلیظ کند و آنجا که غرض باز داشتن نزله باشد اگر این داروها بکار
دارند روا باشد و داروها ادرار کننده زیان دارد از بهر آنکه ماده رقیق را بریزاند و بیرون
آرد و آنچه غلیظ باشد بماند و اگر ماده اندر رگها و شریانهای شش باشد یا اندر تخلخل او نخست
رگ باسلیق باید زد از دست چپ پس دیگر تدبیرها کردن و اگر این علت کودک را باشد
داروها با شیر مادر آمیخته دهند و آب با دهان نیز با شیر آمیخته کودک را کفایت باشد و طعام
شوربای خروس بریان و نان که خمیر او خاسته باشد و تخم بادیان اندروی سرشته و گوشت
گنجشک و شوربای او و شوربای کبک و دراج و خرگوش و آهو و گوزن و شوربای گوشت
روباه و شش او خاصه و ماهی طریخ کهن سود دارد و آنجا که طریخ نباشد ماهی شور کرده بکار
آن باشد و گوشت خارپشت و شش او سود دارد و شش روباه و شش خارپشت خشک
کرده بکوبند و با شکر یا نبات بدهند اندرین علت کاهست سود دارد و میان طعام خوردن
و آب خوردن مدتی دراز باید کمترش دو ساعت و تشنگی سود دارد و آب اندک باید
خورد یکبار سیراب نباید شد و بعوض آب ماء العسل موافق باشد و از پس طعام خفتن و خواب
بسیار خاصه خواب روز سخت زیان دارد و اگر کسی را ضعفی باشد و ناگزیر بعد طعام با ماندگی
رسیده باشد و چون طعام خورد خواب باز نتواند داشتن اندکی بخسبد روا باشد و طعام
از پس ریاضت باید خورد و ریاضت بآهستگی آغاز کنند پس بآخر قوی تر کنند و اندر بیشتر
وقتها طبع نرم باید داشت و ماهی شور پس از طعام و کبر شور کرده طبع را نرم دارد و
شوربای خروس پیر و مغز تخم کاجیان اندر پخته کردن و چغندر طبع نرم دارد و اگر طبع
نرم نشود یک مثقال افتیمون کوفته و بیخته با یک اوقیه سکنجبین بخورد یا شربتی گلاب خورد
مقدار نیم دانگ فرفیون با شیر یا کثیرا اندر روی بیخته و حلبه و انجیر اندر آب بپزند و بپالایند
و از آب آن ماء العسل بزند و حلبه و مویز اندر آب باران پخته همچنین بکار دارند پیش از
طعام **صفت** قرصی که طبع نرم کند و رطوبت از حلق برافکندن آسان کند بگیرند خردل
یک مثقال نمک طعام نیم مثقال عصاره قثاء الحمار نیم مثقال و اگر عصاره قثاء الحمار حاضر نباشد
بدل او تخم حنظل کنند و بسرشند و هشت قرص کنند شربتی یک قرص باشد یک روز خورند و یک روز
نه و با ماء العسل خورند و اگر کسی را شراب خوردن عادت باشد شراب رقیق ریحانی مقداری اندک



ماده را بریزاند و شراب انگبین سود دارد و مالیدن سینه و پهلوها و سینه و پشتها در گرمابه از درشت
مالیدنی خشک و معتدل بی روغن صواب باشد و نمک دریا و نطرون سوده مالیدن سود دارد و
اگر از مالیدن ماندگی شود اندکی روغن یاسمین یا روغن خیری و مانند آن مالیدن روا باشد و هر وقت
که سینه را باشد نخست نرمک مالند و باخر تیزتر کنند و آواز کشیدن و بلند کردن بتدریج سود دارد
و اما تدبیر دارو دادن چنان باید که نخست بداروها مفرد آغاز کنند چون زراوند گرد و بهر بار دو
چهار دانگ سنگ کوفته و بیخته با یک اوقیه سکنجبین و آب گرم بدهند و سکنجبین از چهار دانگ تا یک درم سنگ
و تا یک مثقال بقدر حاجت اندر آب سداب حل کنند و بدهند و قنطوریون اندر آب بجوشانند
و بپالایند و آن آب با سکنجبین یا با انگبین بدهند اگر علت تازه باشد قنطوریون غلیظ گیرند و اگر کهن باشد
قنطوریون باریک و اگر بیرون از انگور بیند نرم و با انگبین بسرشند چون لعوق بکار دارند صواب باشد
و سکنجبین زوری و سکنجبین عنصلی و سکنجبین عسلی موافق باشد ماده غلیظ را بریزد و تنگی نفس برابر کرد و سینه
را پاک کنند و هرگاه که بداروها مفرد کفایت نشود بداروهای مرکب باز گردید چون سطوخودوس و حبها
و معجونها که یاد کرده شود **صفت** حب غاریقون بگیرند غاریقون سه درم سنگ رب السوس
یک درم سنگ فراسیون یک درم سنگ زیره نیم درم سنگ ایارج فیقرا چهار درم سنگ تخم
حنظل و عنزروت و ... از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و با سکنجبین بسرشند و حب کنند شربتی
دو درم سنگ تا سه درم سنگ و اندر بعضی نسخها بعوض ... صبر است **صفت** حب غاریقون
نسخه دیگر بگیرند غاریقون چهار دانگ نیم تخم حنظل دانگ و نیم رب السوس یک درم سنگ این جمله
یک شربت باشد **صفت** نسخه دیگر بگیرند غاریقون نیم درم سنگ تخم حنظل دو دانگ بورده ارمنی
رب السوس و تخم انجره و ایرسا از هر یکی نیم درم سنگ این جمله یک شربت باشد **نسخه دیگر** از جهت کسی
که اندر سینه او حرارتی باشد یا تب همی گیرد بنفشه و رب السوس از هر یکی یک درم سنگ
غاریقون دانگ و نیم کثیرا نیم دانگ حب کنند جمله یک شربت باشد و باید دانست که غاریقون و افتیمون
را اندرین علت منفعتی بزرگ است **صفت** حب جاوشیر بگیرند نیم درم سنگ جاوشیر اندر آب
بادیان حل کنند و نیم درم سنگ تخم حنظل بدان بسرشند و حب کنند و با ماء العسل بدهند و منفعت
جاوشیر اندرین علت بزرگ است لکن عصبها را زیان دارد و از آنجا که جاوشیر دهند تیمار
عصبها باید داشتن و روغنهای گرم و خوش بوی مالیدن **صفت** حبی دیگر بگیرند اشق
یک درم سنگ و اندر آب بادیان حل کنند و نیم درم سنگ جند بیدستر بدان بسرشند و با
ماء العسل بدهند **صفت** حبی دیگر تخم الحنظل دو دانگ تخم انجره یک درم سنگ افتیمون نیم درم
با انگبین بسرشند و بدهند سه ساعت صبر کنند پس سه اوقیه ماء العسل بدهند و هرگاه که تن
بداروها مسهل پاک کرده باشند قی کردن پیوسته سود دارد خاصه اگر آن روز که تدبیر قی
خواهد کردن ترب و ماهی شور خورد و اگر خربق سپید را بر ترب اندر نشانند و یک شبانروز
بنهند پس خربق از وی جدا کنند و از آن ترب با طعام بخورد یا بی طعام پس قی کند منفعت قی
تمامتر باشد و از مضرت خربق ایمن باشد و اگر خردل یک درم سنگ و نمک طعام یک درم سنگ و بوره

ارمنی یک درم سنگ و نطرون و آنگاه همه را بکوبند و اندر یک اوقیه انگبین بسرشند و اندر پنج سیر
آب گرم حل کنند و بدهند تا نافع‌تر آید و اگر قوی‌تر خواهند چهار درم سنگ بوره اندر پنج اوقیه
ماء العسل بدهند و اما حبها و داروها که سینه و گذرهای دم زدن را پاک کند ازین نوع باید بگیرند
عاقرقرحا و ملک الانباط و بکوبند و با انگبین بسرشند و حب کنند پیوسته اندر دهان دارد
و اگر چون لعوق کنند روا باشد **صفت** لعوقی دیگر بگیرند تخم سپندان و تخم کدو پوست کنده از
هر یکی سی درم سنگ زوفا خشک هفت درم سنگ بکوبند و با انگبین بسرشند هر بامداد یک کفچه
بخورند **صفت** داروی دیگر بگیرند شش روباه خشک کرده پنج درم سنگ پودنه کوهی چهار
درم سنگ تخم کرفس و سادج هندی از هر یکی هشت درم سنگ فقاح و پلپل از هر یکی چهار درم سنگ
تخم نیلک دو درم سنگ همه را بکوبند و بشیر توتهات بسرشند و حب کنند و شب اندر دهان میدارد
و همه گیاهها که بوتری بشکند و شیر از وی بیرون آید آنرا تیوع گویند و شیر درخت انجیر و ترباقی(?)
بوشنجه ازین شمار است **صفت** لعوق اسقیل سینه را پاک کند بگیرند اسقیل تر و انگبین مصفی
از هر یکی راستاراست و هر دو را اندر پاتیله با سکنجبین بر آتش نرم نهند تا اسقیل پخته شود و
چون لعوق گردد هر بامداد یک کفچه پیش از طعام بدهند و پس از طعام نیز روا باشد **صفت**
داروی دیگر بگیرند پودنه کوهی و حاشا و ارسا و پلپل و افیون همه را بکوبند و با انگبین بسرشند
بامداد و شبانگاه مقدار فندقی بدهند و اوزان این داروها چنان باید که وزن همه راستاراست
باشد مگر پلپل که وزن او کمتر باید بقدر حاجت و بحسب مشاهده نگاه دارند و تقرا نیز **صفت** داروی
دیگر بگیرند جعده و شیح ارمنی و گاوقیطوس و جندبیدستر و کندر و زوفا از هر یکی یک مثقال
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند این جمله دو شربت باشد **صفت** داروی دیگر بگیرند بوره چهار
درم سنگ پلپل سپید دو درم سنگ انگدان دو درم سنگ اشق دو درم سنگ همه را
اندر صمغه بسرشند شربتی چند آنکه دانه باقلی اندر ماء العسل بدهند **صفت** داروی دیگر جندبیدستر
و زراوند گرد و راسن از هر یکی یک مثقال پلپل سپید و حصاره قثاء الحمار از هر یکی نیم مثقال شربتی
نیم درم سنگ اندر ماء العسل گرم کرده **صفت** داروی دیگر خردل و بوره از هر یکی دو درم سنگ
پودنه جویباری و حصاره قثاء الحمار از هر یک درم سنگ همه را بکوبند و بآب حنظل بسرشند و شربتی
چند یک نخود کوچک اندر ماء العسل و اگر حرارتی باشد این داروها همه اندر سکنجبین دهند و
راسن و آب او سود دارد و از جمله داروها قوی که اندرین علت بدان حاجت آید زرنیخ است
او را با رتیانج حب کنند تا زرنیخ اندر ماء العسل بدهند یا اندر زرده خایه نیم برشت و اگر داروی معتدل
ترخواهند زیره کرمانی بکوبند و با سرکه ممزوج بدهند و اگر نفس فرو گرفته و خفه شود بگیرند بوره
چهار درم سنگ تخم سپندان دو درم سنگ بکوبند و اندر پنج اوقیه ماء العسل بدهند در حال
بگشاید و داروها است که اندرین علت دود کنند چون گوگرد و زرنیخ هر دو را بکوبند و با سپیده خایه
بسرشند و قرصها کنند و دود کنند و دهان بر زبر آن دارند **صفت** داروی دیگر رصاص قلعی
و سلیخه و زعفران و زراوند آمیخته و پراکنده دود کنند سود دارد **صفت** داروی دیگر میعه تر



و بارزد و مر همچون داروهای پیشین آمیخته و پراکنده دود کنند **صفت** داروی دیگر زرنیخ زرد
در از لبانید و با زهره گاو بکوبند و دود کنند ده روز پیوسته هر روز ده بار نوع پنجم آنکه اندر بعضی
اعضا آماسی باشد و بدان سبب حرکت انبساط را فضای تنگ شود و علامت این نوع آنست که
تنگی نفس بر سبیل بیماری آن عضو پدید آید و علامتهاء آماس آن عضو ظاهر باشد و علاج او
علاج بایستد آن عضو باشد نوع ششم آنکه مادهء بسیار از فضاء سینه ریخته باشد و علامت
آن یاد کرده آمده است و علاج او علاج استسقا است نوع هفتم آنکه بخاری دخانی اندر شش بسیار
افتد علامت وی تشنگی است و از هوا خنک راحت یافتن و دم زدن متواتر و سریع
و اندر سینه گرانی باشد و علاج او نخست رگ قیفال زدن است از دست چپ اگر مانعی
نباشد و شراب سیب و مفرح سرد و میوه‌ها تر و خنک و خوش بوی خوردن و بوییدن
چون سیب و آبی و امرود چینی و بنفشه و نیلوفر و گل و گلاب و صندل و کافور بوییدن و سینه
طلی کردن و اگر باستفراغ حاجت آید استفراغ بماء الجبن و ایارج فیقرا و اطریفل اولی مانند
و اندر آب گرم همی نهند و می شویند و بهترین علاجی آنست که از آن هوا که باشد بهوا خنک
ترشود و اگر این ممکن نگردد خانه را خنک و خوش بوی کنند نوع هشتم آنکه بادی غلیظ اندر
منفذها دم زدن مانده باشد و علامت وی آنست که اندر سینه گرانی باشد و از طعامهای باد
انگیز زیادت گردد علاج آن شکستن بادها است و گشادن سده و تدبیرها که اندر علاج نوع نخستین
یاد کرده آمده است و آب بادیان و ایارج فیقرا و حب ارشاد و اندرین باب سخت نافع است و مالیدن روغن
سداب و روغن حب الغار و ضمادها از شبت و مرزنگوش و بابونه بر سینه و پهلوها نهادن سود دارد
و از معجونها سجزنیا و الاثاناسیا و اللوغاذیا سخت نیک باشد و حبها که از سکبینج و جاوشیر و مانند آن
که اندر علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است سود دارد و ضماد سکبینج اندر آب سداب نوع نهم آنکه
خشکی غالب شود و بدان سبب تحلیل شش فراهم آید و اندر حرکت انبساط فرمان برداری
نکند و علامت وی آنست که اسباب خشکی از پیش افتاده باشد و علامتهاء خشکی از تشنگی و غیر آن
ظاهر باشد و علاج وی تدبیر [illegible] آمده است و شیر فرو شیر زن که در آن حال دوشیده باشند
و علاجها که اندر باب گذشته اندر علاج تقلص الحجاب یاد کرده آمده است بکار داشتن
نوع دهم آنکه سرمایی بآلتهای دم زدن رسد از بادی سرد یا از خوردن طعامی و شرابی
و داروی سرد و علامت این نوع سبب او باشد و علاج او روغنها گرم مالیدن و طبیخ حلبه
و مویز و آنچه ازین نوع اندر علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است بکار داشتن **صفت** طبیخ حلبه
بگیرند حلبه شسته و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی پنج سیر آب باران یک کوزه بپزند
و پالایند هر بامداد مقدار چهل درم سنگ گرم کنند و بخورند و اگر هم بدین طریق انجیر پختی
و حلبه بپزند و پالایند و انگبین بر نهند و بقوام آرند هر بامداد یک کفچه بخورند نوع یازدهم آنکه اندر رحمهای
گرم نزدیکی گران پدید آید و علاج این نوع علاج آن بیماری باشد این را علاجی خاصه نشاید والله اعلم بالصواب

باب چهارم

## گفتار هفتم از کتاب ششم اندر علاج انواع سرفه و اسباب و علامات آن

سرفه حرکت شش است و حرکت اندامهاست که با او اندر دم زدن شریک اند و یار و این حرکت
حرکتی است که طبیعت بدان رنج از خویشتن دفع میکند همچنانکه عطسه مر دماغ را حرکتی است از جهت
دفع رنجی سرفه مر شش را همچنانست و اسباب سرفه سه نوع است یکی انواع سوء المزاج ساده
میان هر دو و آن آنست که ماده اماس اندر تخلخل اجزای عضو پراکنده و جای یافته باشد و اجزای عضو
از هم در کشیده و جدا سبب اماس را تفرق الاتصال گویند و اندر سوء المزاج بر خلاف این باشد
سیوم چیزی مؤذی یعنی طبیعی ناگاه با نفسها دم زدن رسد چون بادی سرد یا دودی یا غباری
یا لعابی از شش با تری یا خفقی خورده شود یا قطره یا نفخات چیزی در دم زدن فرو رود چنانکه کسی را افتد که اندر
میان طعام خوردن سخن گوید و طعام بمجری خوشش باشد بغافلی بشتاب و حنجره ... و اگر چه
حرکت سرفه حرکت اندامها دم زدن است بسیار باشد که این اندامها سلامت باشند و بسبب مشارکت
همه تن یا مشارکت یک اندام چون معده و مری و جگر و سپرز و معالیق هر دو بمشارکت ایشان سرفه پدید
آید اما آنچه بمشارکت همه تن باشد سرفه باشد که اندر تب پدید آید و آنکه بمشارکت دیگر اندامها از انواع
سوء المزاج و انواع اماسها پدید آید چنین باشد که اکنون یاد کرده آید و بیان آنست که هر گاه که اندر
قصبه شش یا اندر گوشت او سوء المزاج گرم یا سرد یا خشک پدید آید اجزای شش را هوا که بحرکت
انبساط اندر کشد ناخوش آید و بقوت طبیعت بر طریق دفع موذی شش این هوا باز آید و دفع
و از دفع او سرفه تولد کند و هر گاه که در شش اماس تحجر گیرد تا ماده از سر فرود آید منفذها دم زدن
تنگ شود و هوا که اندر کشیده شود اندر وی فراخ نیابد بدان سبب تمددی اندر اجزای شش افتد یعنی اجزا
او از هم باز کشیده شود و المی یابد و قوت طبیعت بدفع آن برخیزد و آن هوا که اندر آمده است باز گشتند
و سرفه تولد کند و ماده که از سر فرود آید اگر بر قصبه حلقوم فرو می لغزد چنانکه چیزی بر روی دیواری
فرو لغزد یا منفذها دم زدن و گشادگیهای شش بر شود از فرود لغزیدن ماده هیچ سرفه نباشد
و اگر اندر میان حلقوم فرود میکند سرفه انگیزد و هر گاه که جگر گرم شود خون که تولد کند گرم باشد و غذا
شش که از جگر رفته باشد گرم بغایت باشد که بدو رسد هم آن باشد که از آن خون اندر روی شش بثرها پدید
آید و آنرا بتازی بثرات السعال گویند و ممکن باشد که از این خون خراجی تولد کند و اندر آغاز
تولد بثرات سرفه بی نفث باشد یعنی بی آنکه تری یابد و گاه باشد که اندر شش سوء المزاج گرم باشد
و خون که از جگر غذا او باشد بر سر طبیعی باشد لیکن بسبب سوء المزاج اندر وی گرم شود ...
... و جایگاه بزرگتر خواهد و بدان سبب تمدد اندر اجزای شش
افتد و الم آن یافته شود و قوت طبیعت بدفع آن بجنبد و سرفه تولد کند و اما تولد سرفه بسبب
اماس جگر و دیگر احشا چنان باشد که اگر مثلا اندر جگر یا اندر سر حجاب یا اندر فرود سوی او آماسی
پدید آید معالیق جگر فرو کشیده شود و بسبب پیوستگی غشا با معالیق همه احشا اجزای شش
و معالیق او نیز کشیده شود و المی یابد و منفذها دم زدن نیز بسبب فرو کشیدگی اجزای او تنگ
شود قوت طبیعت هم بدفع الم و هم بدفع زحمت هوا بجنبد و سرفه تولد کند و این سرفه باشد خشک





و با الم تمدد و باید دانست که از آنجا که اعتبار انواع سوء المزاج است و انواع ریشها و بثرها آنست
که اندر شش و اندامها دم زدن پدید آید سرفه اصلی و راستین شش نوع است یکی سرفه است
که سبب آن سوء المزاج گرم باشد ساده دوم سرفه است که سبب آن سوء المزاج سرد باشد ساده
و این هر دو نوع را سرفه خشک گویند سیم سرفه است که سبب آن سوء المزاج گرم باشد با ماده چهارم
سرفه است که سبب آن سوء المزاج سرد باشد با ماده و این هر دو نوع را سرفه تر گویند پنجم سرفه است
که سبب آن آماسها و ریشهای اندامها دم زدن باشد ششم سرفه است که سبب آن بثرات السعال باشد که
یاد کرده آمده است دیگر عارضی باشد و بر تبع بیماری تولد کند والله اعلم بالصواب

باب

## گفتار هشتم از کتاب ششم اندر سرفه خشک که سبب آن سوء المزاج گرم ساده باشد

هر گاه که اتفاق افتد که اندر هوای گرم مقام بسیار کرده شود و طعامها و شرابها گرم و بویها
و عطرها گرم پیوسته می یافته سوء المزاج ساده گرم تولد کند خاصه اندر دماغ و آلتهای دم زدن
علامتها تشنگی دایم و خشکی حنجره و حلقوم و سرفه خشک و اندر سینه هیچ گرانی نه و مضرت
یافتن از حرارت آفتاب و گرمابه و نزدیکی آتش و راحت یافتن از هوای سرد و دم زدنها خشک
و فرق میان سوء المزاج گرم و خشک که اندر شش باشد و آنکه اندر معده باشد آنست که خداوند شش
گرم از هوای خنک راحت بیشتر از آن یابد که از هوای سرد وی سرفه باشد علاج بامدادگاه
شربتها خنک باید داد چون شراب بنفشه و شراب نیلوفر و لعاب اسبغول ... ساده و ...
کشکاب سپستان اندر وی پخته و صندل و گلاب و کافور و آب کوک و آب برگ خرفه و بنفشه و نیلوفر
بر سینه طلی کردن و صندل و کافور و خیار بادرنگ سرد کرده می شکستن و می بوییدن و بنفشه و نیلوفر
می بوییدن و روغن بنفشه و نیلوفر و موم روغن کردن و کافور اندر وی مالیدن و بر سینه طلی کردن و آن
بنفشه و نیلوفر و برگ ... ضماد ساختن و بر سینه نهادن و از کشکاب که اندر وی عناب و سپستان و بنفشه
پخته باشند حقنه ساختن و با روغن بنفشه بکار داشتن سخت نافع باشد صفت لعوقی که اندرین نوع
سود دارد بگیرند لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی شیرین و لعاب تخم خطمی و آب انار شیرین و آب خیار
و آب کدو و آب برگ خرفه و آب ... از هر یکی ... درم سنگ صمغ کتیرا و مغز بادام شیرین پاک
کرده و شکر عسکری از هر یکی پنج سیر تخم خشخاش ده درم سنگ شکر طبرزد همین آنچه بتوان کوفتن
بکوبند و اندرین لعابها بپزند تا معقود شود و هر ساعت اندک می مزد صفت لعوقی دیگر
کتیرا نیم کوفته یک جزو مغز بادام سپید کرده ده جزو کتیرا اندر جلاب تر کنند تا حل شود و بانگشت
بمالند و مغز بادام با او بر سرشته بقوام لعوق و اگر کسی شیرین تر خواهد شکر سوده بر افکنند و بر سرشند
پیوسته اندک اندک می مزد صفت حب السعال بگیرند نشاسته و صمغ و کتیرا و مغز بادام
... و مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار از هر یکی راست راست ترنجبین پاک کرده چندانکه این
همه دارو را حب کند ... لعاب دانه آبی یا لعاب اسبغول پیوسته از این یک
در دهان دارد و اگر درشتی سینه و حرارت بر حال خویش بماند و دراز آهنگ شود صمغ درخت

بادام با صمغ درخت آبی بگیرند مقدار صد درم سنگ و اندر دویست درم سنگ آب و صد درم سنگ
جلاب و پنجاه درم سنگ لعاب اسبغول بپزند تا بقوام انگبین شود و پنجاه درم سنگ روغن بادام
و بزنند تا آمیخته شود پیوسته می خورد و سپستان دانه دانه اندر دهان می گیرد و می خورد و اگر سپستان
را بپزند و لعاب او بستانند و شکر بزنند و بقوام آرند صواب و نافع باشد و طعام از کشک جو
و اسفاناج و باقلی و ماش پوست کنده و کدو و برگ کوک سازند ☼ والله اعلم بالصواب

باب نهم

از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر سرفه خشک که سبب آن سوء المزاج سرد ساده باشد

اسباب این جمله اسباب آن باشد و علامتها مزاج سرد ظاهر باشد علاج نخست اسباب را زایل
کنند و سوء المزاج و سرفه زیرا که سبب آن رسیدن هوای سرد باشد یا گنجا دم زدن یا مانند آن سپیتی
نفس فرو گرفتن یک زمان چندانکه ممکن گردد و طاقت دارد و شستن با آب گرم کند و سوء المزاج سرد
زایل کند و اگر کهن گشته باشد مرهم صافی و میوه تر با انگبین می پزند و اندک اندک اندر دهان بگیرند
و یک درم سنگ سکنجبین و یک درم سنگ روغن بلسان بهم بر شند و بدهند صفت لعوق نافع
بگیرند لعاب حب الرشاد و لعاب تخم کتان از هر یکی پنجاه درم سنگ انگبین صد درم سنگ و بقوام
آرند و آب انار شیرین یک جزو انگبین یک جزو و فانید یک جزو و اندر بادیه کنند و بقوام آرند صفت
شراب زوفا بگیرند انجیر پانزده عدد مویز منقی دانه بیرون کرده بیست عدد بیخ سوسن مقشر ده درم سنگ
پرسیاوشان پنج درم سنگ زوفا خشک سه درم سنگ ابرسا ده درم سنگ بپزند چنانکه رسم است
و بپالایند و انگبین بر زنند و بقوام آرند این شراب با شرو دو طوس یا با دو دانگ یا با سیر
دهند و سینه او را بر روغن سوسن و روغن نرگس و روغن قیروطی و روغن یاسمن و موم زرد
می مالند صفت شرابی نافع بگیرند شراب انگوری کهن دویست درم سنگ و ده درم سنگ
قطر اسالیون و سه درم سنگ بیخ سوسن و سه درم سنگ زوفا خشک و پنج درم سنگ پرسیاوشان
و یک درم سنگ علک الانباط و هفت درم سنگ مویز منقی دانه بیرون کرده اندرین شراب بجوشانند
و بپالایند هر بامداد پنج درم سنگ یا هفت درم سنگ یا دانگ سنگی روغن مصطکی بدهند و طعام
او حسو گندم و سبوس آب باشد با عسل و فانید و اندر حسو با وسپیوساب حلبه و خرما و انجیر
اندر بریزند و روغن از روغن پسته باشد و روغن حبة الخضرا و روغن جلغوزه ☼ والله اعلم

باب دهم

از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر سرفه ای که سبب آن سوء المزاج گرم با ماده باشد

اسباب این نوع اسباب زکام و نزله است و علامت او تشنگی است یا اندر غذا اندر حجره گرانی
اندر سینه و رطوبتی که بر سرفه بر آید و گاه باشد که تب آید یلو نیز تبها مختلف علاج نگاه
باید کرد تا ماده رقیق است یا غلیظ اگر ماده رقیق باشد بامداد دیاقودا باید داد و شبانگاه
کشکاب و اندر کشکاب سپستان و عناب اندر ریختن و شبانگاه لعاب اسبغول دادن
و اندر نیم روز لعوق کثیرا که اندر باب پنجم از این گفتار یاد کرده آمده است و صفت



دیاقودا اندر علاج زکام و نزله یاد کرده آمده است و اگر سرفه بی حد باشد حب السعال اندر دهان می نهد
خاصه بشب صفت حب السعال نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یکی پنج درم سنگ
افیون نیم درم سنگ و اندر بعضی نسخها نیم دانگ آورده اند حب کنند بلعاب اسبغول یا بلعاب دانه
آبی و اندر بعضی نسخها افیون نیست لیکن سرشتن بعصاره برگ کوک فرموده اند و اگر کسی را حاجت
آید که بعصاره برگ کوکنار سرشته روا باشد و تخم خشخاش با مویز دانه بیرون کرده بکوبند سود دارد
صفت لعوق نسخه ابن ماسویه بگیرند تخم خشخاش سپید بیست درم سنگ تخم خشخاش سیاه
ده درم سنگ تخم خطمی و کثیرا و صمغ و مغز تخم خیار و مغز دانه آبی از هر یکی پنج درم سنگ بیخ سوس مقشر
بیست درم سنگ اسبغول پنج درم سنگ همه را نیم کوفته کنند مگر اسبغول را تخم خشخاش و تخم خیار و بیخ سوس
را اندر مقدار من آب باران تر کنند یک شبانروز و اسبغول را و تخم خطمی را جداگانه لعاب بیرون
کنند و نگاه دارند و کثیرا و صمغ جداگانه اندر مقدار ده استار آب باران حل کنند و نگاه دارند
دیگر روز آن تخمها که تر کرده اند بپزند تا آب به نیمه آید و بدست بمالند و بفشارند و بپالایند و لعابها
و کثیرا و صمغ حل کرده با وی بیامیزند و نیم من شکر بر افکنند و بقوام آرند صفت حب السعال
که اندر نوع سرفه سود دارد بنفشه و کثیرا و رب السوس از هر یکی یک درم سنگ مغز تخم خیار و مغز تخم
کدو شیرین و مغز بادام سپید کرده و تخم خشخاش از هر یکی دو درم سنگ نشاسته یک درم سنگ
آرد باقلی دو درم سنگ پوست خشخاش یک درم سنگ شکر هفت درم سنگ همه را بکوبند و بلعاب
دانه آبی شربتی بسرشند و حب کنند و اگر ماده غلیظ باشد هر بامداد کشکاب شراب بنفشه بدهند
و اندر کشکاب چهار درم سنگ تخم خطمی و دو درم سنگ بیخ سوسن و یک مشت باقلی پوست کنده اندر
بپزند و اگر پنج درم سنگ بنفشه پرورده اندر آب باقلی پوست کنده درست بمالند و بپالایند
و نیم گرم بدهند صواب باشد و اگر بنفشه اندر شراب زوفا بدهند بهتر باشد صفت شراب زوفا
که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد مویز دانه بیرون
کرده ده درم سنگ انجیر بستی ده عدد بیخ سوسن مقشر ده درم سنگ کشک جو یک مشت تخم خشخاش
سپید هفت درم سنگ تخم خطمی و کثیرا و دانه آبی از هر یکی پنج درم سنگ همه را اندر دو من
آب بپزند تا یک من باز آید و بپالایند هر بامداد مقدار چهل درم سنگ گرم کنند و پنج درم
بنفشه پرورده اندر وی گداخته و بدهند یا سه درم سنگ روغن بنفشه یا روغن بادام صفت
شرابی که سینه را نرم کند و طبع را نیز نرم کند عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز دانه
بیرون کرده ده درم سنگ بنفشه خشک چهار درم سنگ بیخ سوسن مقشر پنج درم سنگ انجیر بستی
ده عدد همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند این جمله دو شربت باشد
اندر شربتی هفت درم سنگ فلوس خیارشنبر و ده درم سنگ ترنجبین بر نهند و بدهند
صفت شراب بنفشه چنانکه سرفه گرم را و تب را سود دارد و طبع را نرم کند
بگیرند بنفشه تر سه من و دو من آب گرم کنند و بنفشه را اندرین آب نهند یک شبانروز بگذارند
دیگر روز بپزند تا به نیمه باز آید و بدست بمالند و بفشارند و صافی کنند و یک من و نیم شکر بر افکنند

وبقوام جلاب آرند **صفت** مسهلی که خداوند سرفه را شاید داد بگیرند عناب سی عدد بنفشه خشک
بیست درم سنگ هر دو را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا به نیمن باز آید و بپالایند و مقدار ده مثقال از
ترنگبین و ده درم سنگ شکر اندر وی کنند از نوشته درم سنگ لسان الثور سوده بادی بیامیزند
و بدهند ابن سهل نسخه ابن ماسویه است و اگر اندر سینه سوزشی و حرارتی باشد موم روغنی سازند
از موم صافی و روغن گل و آب خیار و آب کدو و آب برگ خرفه فشرده همه را اندر هاون عالند و خرقه
بدان تر کنند و سرد کنند و بر سینه نهند و موی بر بازگردن و سر بوره بمالیدن اندر گرمابه
مسام را بگشاید و ماده را که از بر سینه فرو می آید تحلیل کند و اگر بوره و اندکی قصب الذریره نیز بجمله
برشند و طلا کنند تا رشح کند و تر بها بپالاید صواب باشد والله اعلم بالصواب

## باب هشتم

از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر سرفه نزله سبب آن نزله ازاج سرد باماده باشد

سبب این نوع سرفه نزله باشد و اسباب نزله معلوم گشته است و علامتها او علامتهای ربو و ضیق النفس
**علاج** قانونها که اندر علاج ربو و ضیق النفس یاد کرده آمده است نگاه باید داشت و اگر
باستفراغ حاجت آید استفراغ بحب عاریقون باید کرد و صفت آن اندر علاج ربو یاد کرده
آمده است و هر بامداد این شراب جهل درم سنگ با پنج درم سنگ گل انگبین و دو درم سنگ
روغن بادام همی باید داد **صفت** شراب انجیر بگیرند انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده از
هر یکی چهل عدد بیخ سوسن و پرسیاوشان و بیخ بادیان از هر یکی هفت درم سنگ همه را اندر
دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و نگاه دارند و اگر ماده غلیظ تر باشد با روغن بادام تلخ
بدهند و اگر در سینه درشتی و اندک مایه حرارتی باشد مقداری لعاب اندرین شراب بپزند و اگر حرارت
و درشتی بیشتر باشد کشکاب دهند و اندر کشکاب چهار یک وزن کشک نخود و یک درم سنگ
تخم بادیان و چهار درم سنگ بیخ سوسن مقشر اندر بپزند و کشکاب که پخته دهند که اندر معده او ترش
نمی شود **صفت** شراب زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند انجیر سبزی ده عدد و مویز
دانه بیرون کرده ده درم سنگ و حلبه شسته و تخم بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان و بیخ
سوسن و زوفا خشک و فراسیون از هر یکی پنج درم سنگ همه را اندر سه من آب بپزند
تا یک من باز آید و بپالایند و هر بامداد سی درم سنگ گرم کنند و دو مثقال ازین معجون اندر
وی کنند و بدهند **صفت** معجون رب السوس و زوفا خشک و پرسیاوشان از هر یکی
دو درم سنگ فودنج و بلیل از هر یکی سه درم سنگ مغز بادام تلخ و زراوند گرد و تخم انجره
از هر یکی پنج درم سنگ و اندر بعضی نسخه ها ایرسا و حرف از هر یکی پنج درم سنگ آورده اند
همه را بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند **صفت** معجونی که سینه را پاک کند و ماده
غلیظ را بپزاند زوفا خشک و بوزیدان و بیخ سوسن و خردل و فودنج و بلیل و تخم انجره و فراسیون
از هر یکی راستار است با انگبین مصفی بسرشند چنانکه رسم است شربتی یک مثقال **صفت** حبی
که سینه را از ماده غلیظ پاک کند رب السوس پنج درم سنگ بلیل و فودنج و مغز بادام تلخ



از هر یکی دو درم سنگ انگژد یک درم سنگ با العسل بسرشند و حب کنند پیوسته اندر دهان
دارند **صفت** حبی دیگر رب السوس و کثیرا و بارزد و مغز بادام شیرین راستار است
حب کنند چنانکه رسم است **صفت** حبی دیگر خداوند سرفه را که شب آرام نیابد سود دارد
بگیرند تر و میعه تر و کندر را از هر یکی راستار است افیون دانگ و نیم حب کنند هر یک بوزن دانگی
شب اندر دهان نهند **صفت** لعوقی بگیرند تخم کتان بریان کرده ده و خرده بلیل یک جزو بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند و اگر بعوض بلیل بوره کوهی کنند با تخم ترب روا باشد **صفت** لعوقی دیگر بگیرند جاوشیر
و خردل و بادام تلخ راستار است و با انگبین بسرشند و بکار دارند و قطران با انگبین سرشته سود دارد
و صبر سقوطری با انگبین سرشته اندر دهان داشتن سود دارد **صفت** معجونی نسخه عیسی صهاربخت
بگیرند مویز منقی دانه بیرون کرده صد درم سنگ و جلاب بجمله تر کنند یک شبانروز و پس بکوبند و ده
درم سنگ مصطکی کوفته و بیخته هم و بسرشند هر بامداد مقدار سه درم سنگ بخورد **صفت** لعوقی
هم از نسخه عیسی صهاربخت بگیرند مغز بادام تلخ شش درم سنگ بارزد و میعه تر از هر یکی چهار درم سنگ
زعفران و جاوشیر از هر یکی دو درم سنگ بسرشند **صفت** لعوقی دیگر هم از نسخه او بگیرند پرسیاوشان
چهار درم سنگ بلیل ده دانه لعوق مغز جلغوزه ده اوقیه روغن باردین یک درم سنگ انگبین
و روغن گاو چندانکه بدان سرشته شود **صفت** لعوقی دیگر بگیرند بارزد و حلبه از هر یکی سه
درم سنگ زعفران یک درم سنگ جاوشیر و مغز بادام تلخ از هر یکی چهار درم سنگ
با انگبین بسرشند **صفت** لعوقی که سینه را پاک کند بگیرند سیر پاک کرده ثمین روغن گاو
ثمین اندرین روغن بپزند و بمالند و نیک بی انگبین بر افکنند و بقوام آرند **صفت** حب النیل
بگیرند رب السوس و نیل و زوفا بند راستار است حب کنند چنانکه رسم است و استفراغ با ایارج رو فس صواب باشد

## باب نهم

از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر سرفه ذکر سبب آن آماس ورمی شش باشد و علامت و علاج آن

اسباب آماس شش سه نوع است یکی نزله است که از سر فرود آید سرد یا گرم دوم آنکه
ذات الجنب ذات الریه گردد چنانکه اندر جای نگاهش یاد کرده شود سیم امتلا خونی اندر تن
و فزونی غذا که بدو می رسد و آنرا نتواند گوارید و بدان سبب فزونی اندر وی بماند و آماس
کند و ماده آماس خونی باشد یا بلغمی یا سودا لیکن اندر شش غالبا خون باشد و بلغم و سودا نادر با شد
و صفرا خود نباشد از بهر آنکه تیز و گذرنده باشد و گوشت شش سخت متخلخل است و ماده اخلاط صفرائی
اندر وی باز نماند و آماس نکند لیکن زود در رشح کند یا رگی را بطرقاند و خون از گلو برآمدن گیرد
**علامتها** اما علامتهای آماس خونی تب لازم است و گرانی بر سینه و دشخواری دم زدن
و سرخی رخسار و عظیمی و سریعی نبض و سبب سرخ شدن رخسار آنست که پیوسته بخار های بسیار
از شش بر می آید و از بهر آنکه گوشت رخسار گوشتی خالص است سرخی اندر وی پدید آید و از بهر
آنکه مسام او گشاده است بخار بسیار بپذیرد و دیگر اجزای روی سرخ نگردد از بهر آنکه دیگر
اجزای روی اکثر گوشت برهنه است و علامات آماس بلغمی آنست که رخسار سخت سرخ نشود و تب نافض



واگر باشد بی نرم باشد همچون بانگ فی و آب دهان بسیار باشد و اندر سینه گرانی باشد
سوزش و دم زدن اندر بیشتر وقتها با خرخره باشد و دشوار باشد و اگر اماس سوداوی باشد
علامت وی آنست که تنگی نفس اندک اندک پدید آید اندر مدت دراز و سرفه همیشه خشک باشد
علاج این نوع سرفه اندر علاج ذات الریه و ذات الجنب و شوصه یاد کرده آید از بهر آنکه
جای علاج اماس است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

## باب دهم

### از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر سرفه که سبب آن بثرات السعال باشد

سبب تولد بثرات السعال اندر باب چهارم ازین گفتار یاد کرده آمده است و علامت وی آنست
که نبض خداوند علت سریع باشد و دلیل گرم و از هوای گرم و شربتهای گرم رنج بیند و از
هوای خنک و شربت خنک راحت یابد علاج این نوع فصد است و حجامت و اسهال صفرا و
طعامها و شرابهای نرم دادن چنانکه اندر باب دوم از جزو دوم از گفتار ششم اندر
علاج بثرها که اندرون حلق پدید آید یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

## باب یازدهم

### از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر برآمدن خون از گلو و اسباب و علامات و علاج آن

برآمدن خون از گلو یا از حنجره و حلقوم و قصبه شش و رگهای او و رگهای سینه باشد یا از مری
و معده و جگر باشد و اسباب آن سه نوع است بادیه است و واصله و سابقه اما اسباب
سابقه اندرین علت هفت نوع است یکی جراحتی یا [illegible] باشد از زخمی و افتادنی و مانند آن دوم سرفه
صعب [illegible] کردن با الحاح سیم خشم و ضجری چنانکه دیوانگان را افتد از هر خشمی و هر چیزی
خشم گیرد و ضجری کند چهارم داروی یا طعامی تیز خوردن پنجم بر زمین بلند افتادن ششم
دو وجه اندر حلق آویختن هفتم اندر هوای گرم مقام داشتن و اسباب واصله دو نوع است
یکی گسستن و گشاده شدن و طرقیدن رگی باشد از قوتی که بدو رسد یا از تیزی خلطی که اندر میان
رگ باشد دوم آنکه اندر سینه و معده و شش و جگر ریشی یا آماسی خونی پدید آید و خون آمدن گیرد
و اسباب واصله را اسباب سابقه اندر پیش افتاده باشد و آن هفت نوع است یکی پری رگها و اندامها
از خون و فرو آمدن خون از غذا از اندامها چنانکه کسانی را افتد که طعامهای قوی خورند و ریاضت
کمتر کنند و ممکن است که اندامی از کسی جدا کنند چون دست و پای و جراحت او بسته شود و نصیب
آن اندام از خون که غذای او گشتی اندر تن بماند و امتلا خونی پدید آید و رگها پر شود سوم باز ایستادن
خونی که استفراغ آن عادت رفته باشد چون خون حیض و خون بواسیر و غیر آن چهارم بادی که
اندرون رگها تولد کند و رگ را بطرقاند پنجم آنکه سردی و خشکی بر آنها دم زدن غالب شود و بدان سبب
اندر حرکت انبساط [illegible] ششم آنکه رطوبت غالب شود و رگها بدان سبب سست [illegible] گردد
و خون از رگها تراوش گیرد و بقصبه شش اندر آید هفتم آنکه حرارتها بدو پیوسته می رسیده باشد
چون حرارت آفتاب و گرمابه و آتش و مانند آن علامتها خونی که از حنجره و ملازه آید رنگ خوناب باشد



و بی سرفه و تنحنح برآید لکن تنحنح و آنچه از قصبه شش برآید به سرفه و تنحنحی اندک برآید و کفک ناک باشد و
باشد و آنچه از گوشت شش آید به سرفه صعب برآید و کم رنگ و رقیق و کفک ناک باشد و پی از
آن [illegible] سرفه صعب برآید و هر چند روزی بایستد و باز برآمدن گیرد و رنگ او سپیدی گراید
همچون رنگ شش و آنچه از سینه برآید نه از شش خونی اندک و سیاه و غلیظ باشد همچون خون
فسرده و سبب دوری راه و از رنگ خالی نباشد و به سرفه صعب برآید و درد سینه باشد و هرگاه
باشد و هرگاه که تخمه سرفه زیادت شود و آنچه از رگهای شش آید خونی گرم تر و بقوام تر و بسیار تر
و گون مانند تر و کفک ناک نباشد اما آنچه سبب از گسستن یا شکافتن رگی باشد خون آب بسیار باشد
و اگر سبب آن تیزی خون باشد که رگ را بسوزد و بگزد با تب باشد و اسباب تیز گشتن خون از پیش
رفته باشد و اگر تیزی خون شش را ریش کرده باشد یا ریم برآید یا پاره پوست تازه برآید از گوشت
شش و اگر ریش گرده نباشد اندک اندک آغاز کند پس بیکبار رنگ تیره و بسیاری خون
بد رنگ برآید و اگر سبب آن امتلا خونی باشد خوناب و بسیار و بی درد باشد و از برآمدن آن
راحت و سبکی یابد و آنچه از آماس خونی برآید سخت اندک باشد و علامتها ذات الریه ظاهر باشد
و آنچه از اندامهای دیگر برآید چون معده و جگر و سپرز ریقی برآید بی سرفه و آنچه سبب آن اندر
آویختن دیوه باشد با غم و تاسه صعب باشد و خونی رقیق و رنگین باشد و اسباب سرفه و جاری
دیگر هیچ نباشد و باید دانست که خون که از سینه برآید ریش گردد و ناسور شود و هر چند
بایستد و هر چند باز برآمدن گیرد و آنچه از شش از آماس خونی برآید [illegible] ناکی نباشد که
از ورم برآید از بهر دو کار یکی آنکه ماده خونی بیرون باشد دوم آنکه [illegible] و اندر [illegible] باز مانده
و آن آنکه همه تن و همه رگها پر از خون باشد طبیعت اندر دفع خون فزونی همی کوشد تا بدان طریق که نزدیکتر
و آسانتر باشد دفع کند از رگ بیرون تراود یا رگی را بشکافد یا بوجهی دیگر دفع کند چنانکه خون حیض
و خون بواسیر و مانند آن و هرگاه که رگها قوی باشند و خون برین وجهها دفع شود استفراغ [illegible] حال خوش
ماند و فضله خون تجویف [illegible] اندر آید و جایگاه دم زدن بگیرد و مفاجا بکشد و هرگاه از شش
خونی برآید بیم باشد که ریش گردد از بهر آنکه خون از جراحتی آید و جراحت شش اندر بیشتر وقتها
ریش گردد و اگر کسی را خون برآید و بایستد و باز از پس مدتی برآید و بگردد نشان آن باشد که ریش
گشت و این بار دوم از ریش بر می آید و خون که از شش برآید از دو روی خطرناک باشد
یکی آنکه اگر افراط کند خطر باشد دوم آنکه اگر ریش گردد خطرناک باشد و بسیار باشد که جاری
خون از گلو برآید و آماس جگر و آماس سپرز بدان زایل شود و آنرا که با تب خون از گلو برآید
خطر باشد و بسیار باشد که خون از گلو برآید و خون [illegible] باشد که از کام [illegible] فرو رفته باشد و اندرین خطری
نباشد علاج طریق باز داشتن خون که از گلو برآید از چهار وجه است یکی رگ زدن اگر مانعی نباشد
دوم ماده را بسوی زیر فرو کشیدن سیم مزاج عضوی را باعتدال باز آوردن چهارم داروهای بازدارنده
دادن تا خون باز ایستد و جراحت بسته شود اما رگ زدن آنرا که مانعی نباشد اگر خون از سینه و شش
برآید رگ باسلیق باید زد و اگر از کام و ملازه آید رگ قیفال باید زد و اگر از معده و جگر آید رگ اکحل

بیزد و بیرگاه او را این علت بسیار افتد چنان باید که هرگاه اندر تن خویشتن گرانی بیند و تری
گشتاید رگ زند خاصه رگی که سینه او تنگ باشد و اولیتر آن باشد که نخست رگ صافن زند تا ماده را
از بالا فرو کشد پس باسلیق زند تا ماده که اندر سینه و شش بود کمتر شود و احتباس کند و خون تغارق
بیرون کند تا قوت ضعیف نشود و تدبیر باز گردانیدن ماده از سوی بالا و زیر فرود آوردن
مالیدن و بستن اطراف است و شیشه بر ساقها نهادن و رگ صافن و مابض زدن و حقنه کردن
و تدبیر با عتدال باز آوردن مزاج عضو آنست که از حرکتها و کارها سخت و از سخن بسیار گفتن و آواز
بلند کردن و از خشم و حرکت و از شراب بسیار خوردن و از نگاه کردن اندر چیزهای سرخ و
سبز و زرد پرهیز کنند و از طعامهای تیز و گرم شده دور باشند چون سیر و کرفس و شراب کهنه
و پیر کهن و فرماد انگبین و ملک شرینها و آنرا که به تسکین حرارت حاجت بیشتر باشد طعام او از سماق
و غوره و زرشک و انار دانگ و ترشی ترنج و برگ حماض باید و چلچا بره اگر تب نباشد مغز بادام و بیکه
و هر بامداد شراب ریواج و گل ارمنی دهند و اگر حرارت سبب قوی نباشد بهتر نمک ناکرده دیر پزد
جوشانیده و بخته و دو غناکه از دوغ تازه پزند باچه و صوبا که از گاو پس پوست کنده و لعک سازند
و زرده خایه مرغ نیم برشت و گوشت طیهوج و دراج و کبک و مانند آن موافق باشد و تدبیر باز داشتن
خون و داروها باز دارنده دادن چنان باید که نگاه کنند تا خون از کدام می آید و اسباب و علامات
آن باز جویند اگر از شش بر می آید نخست لعابها و گلی که یاد کرده آمده است مشغول باشند از رگ زدن
و ماده از بالا فرو کشیدن و مزاج را با عتدال باز آوردن بدان طریقها که نموده آمده است و اگر
طبع خشک باشد مسهل نرم دهند یا حقنه نرم سازند **صفت** مسهل بگیرند بنفشه خشک ده درم سنگ
آلوی سیاه و عناب از هر یکی سی عدد سپستان هفتاد عدد خیارشنبر پانزده درم سنگ همه را
بپزند چنانکه رسم است و چهل درم سنگ شیرخشت اندر وی گداز ند و پالانند و بدهند **صفت**
حقنه بگیرند چغندر و سپوس گندم و بنفشه و عناب و برگ خطمی و کشک جو و بپزند چنانکه رسم است و بتلا
و چهار درم سنگ بوره سوده و پانزده درم سنگ شکر سرخ اندر وی حل کنند و بکید از ند و بر
بامداد شکاب دهند و اندر شکاب برطال می ریزند و اگر تب سخت گرم باشد بجای آب گرگشک جو
بدان پزند آب کدو تر یا آب عنب الثعلب که بلعاب دان گرفته باشند بعرق و غذا اطلیه کدو و اسفاناخ
و ملوخیا و کشک جو دهند مغز بادام تا تب زایل شود و پس از آن که تب زایل شود داروها که خون را
باز دارد دادن آغاز کنند چون آب لسان الحمل تنها یا با گل مختوم و آب برگ خرفه با گلنار و گل
ارمنی و آب عصا الراعی بهترین چیزی است اندرین علت و شادنه عدسی مقشور نیز بهترین داروست
از بهر آنکه هم خون باز دارنده است و هم خشک کننده ریش را خشک کند و بر وی یا نیم درم سنگ و نیم
یا دو درم سنگ با کمی ازین داروها بدهند و آب که او خورد چنان باید که جمع اعرابی و طباشیر
و گل ارمنی و شادنه اندر وی تر کرده باشند و پالوده و برگ لسان الحمل و برگ خرفه و اسپرغول و آرد جو
بگیرند همه برابر بهم کوفته و بگلاب تر کنند و ضماد سازند و بر سینه نهند و موم مصفی با روغن گل بگدازند
و آب عصا الراعی بهم بزنند و بوسته طلی بکنند **صفت** داروی که اندرین باب سود دارد



بگیرند طباشیر و گل سرخ از هر یکی پنج درم سنگ سبد و کهربا و مروارید از هر یکی سه درم سنگ گل
ارمنی و گل مختوم و شادنه و عدسی از هر یکی پنج درم سنگ افیون دو درم سنگ تخم خشخاش سپید سه درم سنگ
همه را بکوبند و بپزند و بیخته و درم سنگ اسپغول بادی با تیز به ترتی دو درم سنگ با آب باران
یا با آب اطراف زرگوفته و فشرده با گلاب و اگر حرارت قوی نباشد سه درم سنگ کندر با این داروها
یار کنند از بهر آنکه کندر دارد بار ایش رساند و خون باز دارد و ریش را خشک کند و گوشت باز
رویاند داروی دیگر بگیرند کندر و گل مختوم از هر یکی پنج درم سنگ صمغ عربی هفت
درم سنگ سبد و کهربا از هر یکی سه درم سنگ گلنار دو درم سنگ همه را بکوبند شربتی از دو درم سنگ
با آب لسان الحمل و اگر سبب بر آمدن خون از شش یا از سینه نزله گرم باشد و علامتهای کلی که یاد کرده
آمده است پیش باید داشت از رگ زدن و حقنه کردن و اطراف بستن و از بالا سوی زیر فرود مالیدن
بروغن زیت گرم کرده یا روغنی گرم چون روغن قثاء الحمار و روغن از سر و بینی دور باید داشت و اندر
شکاب سپوها و اقابض اندر باید کرد چون حب الآس و آبی و امرود و قدید و زعرور و گندس
کوهی و بوستانی و اقراص کهربا دادن با رب آبی و اگر بدین تدبیرها کفایت نشود موی سر باید
سترد اگر همه تن باشد و ضمادها که از سرگین کبوتر یا از تفسیا سازند بر سر نهادن جالینوس
میگوید زنی را خون از گلو بر آمدن گرفت بسبب نزله خواستم که او را رگ زنم مانعی بود و شایست
زد حقنه تیز فرمودم کرد و غذا حسو فرمودم سپوها قابض اندر وی پخته و ضماد سرگین کبوتر بر سر او
می نهادم و از بهر آن ضماد او را دستوری دادم تا گرمابه اندر می شود و تریاک بزرگ تازه تا رسیده
مقدار یک باقلی بدادم تا بسبب افیون خواب یابد و از سرفه برآساید و ماده غلیظ شود و سیلان
کند روز دیگر هیچ نجنبانیدم و مرا جز آنکه اطراف او بفرمودم مالید تا ماده را از بالا فرود آرم
و مقدار یک باقلی کوچکتر از دیانه تریاق تازه دادم و بسیج آن کردم که او را تدبیر کنم با انگبین دادن آرم
تا سینه او را پاک کنم و اندر شکاب اندکی نان ترید کردم تا قوت او را نگاه دارد و تا روز چهارم بدین
ترتیب تدبیر داشتم روز چهارم تریاق رسیده دادم با انگبین بسیار تا سینه او را پاک کند و پس
از آن تدبیر تا فهان کردم و بفرمودم تا ضمادها که اندر وی افسیا باشد بر سر وی نهند و او را از گرمابه
باز داشتم بدین طریق شفا یافت خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید اگر ماده بسیار باشد از جب قوت
دادن چاره نباشد خاصه پس از آنکه رگ زده باشند و اگر سبب بر آمدن خون از گلو فساری خون
باشد اندر تن با بدان سبب رگی گشاده شود نخست رگ باسلیق باید زد و خون بتغاریق بیرون کردن
چنانکه دیگر روز و سدیگر روز رگ می گشایند و خون بیرون می کنند تا قوت بر جای ماند و از غذا اشکاب
که اندر وی عدس مقشر و عناب و آبی و حب الآس و زعرور و خرنوب شامی پخته قناعت کنند و نان
که اندر آب سرد ترید کنند یا اندر فروره که طفیل و قوت سرد باشد و عناب تر سود دارد و برگ خرفه
خاییدن و آب او فرو بردن سخت سودمند باشد و در حال خون باز دارد و اگر پس از آنکه رگ
زده باشند سه روز گذشته اگر قوت مساعدت کند طبع را نرم باید کرد آب جلاب گوفته و فشرده
با شکر یا اگر چهار درم سنگ بنفشه خشک کوفته اندر جلاب کنند و بدهند و اگر مطبوخ باید دهند

بیزر روا باشد و بیمار باید که راست نشیند و حرکتها کمتر کند و بر پهلو نخسپد تا اجزای اسفنجی او بر بسته
و موضع جراحت فشرده نشود و سده تولد کند چه هرگاه که اجزا بر هم افتد و موضع جراحت فشرده
نشود سرفه تولد کند و سخن گفتن بسیار و آواز بلند کردن و خشم و مجری زیان دارد و اگر باران چون
بر آمدن سرفه سخت نباشد برگ [illegible] و گلاب خوشبو بکند یا خون که اندر شش بسته باشد بر آرد و باکی
کند و اگر از این سرکه و گلاب بخورد روا باشد پس اگر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز کند و سرفه
را لعابها و لعوقها و حبها که اندر جایگاه خویش یاد کرده آمدست فشانند و داروها که اندر علاج
او بکار آید دارو باد قابض باید چون گل ارمنی و گل مختوم و گل ساموس که او را الملین گویند و کهربا و شب
یمانی بریان کرده و عصاره لحیة التیس و گلنار و مازو و سماق پاک کرده و گل سرخ و اقاقیا و حب
مورد و بردی لگوزن و ساده و تخم لسان الحمل هر یک تنها یا آمیخته با یکدیگر اگر تب نباشد و اگر شش
آماس نباشد این داروها با شراب انگوری قابض دهند تازه و با موضع رسانند و اگر تب باشد و اندر
شش آماس باشد با شراب آبی و شراب مورد دهند یا با آب اطراف گز و اگر از گل مختوم و صمغ
اعرابی و [illegible] کافور حبها سازند و اندر دهان میدارد صواب باشد و اگر تب زایل شود و هنوز خون
بر می آید غذا پاچه بره و خایه مرغ نیم برشت و رشته که اندر وی عدس و حب الآس پخته باشند
و دوغ گاو و شیر گاو جوشیده باید داد و شیر خام زیان دارد و ماهی تازه خورد و گوشت طیهوج
و دراج و گوشت مرغ که او را قطاه خوانند موافق باشد از بهر آنکه از این گوشتها خون کمتر تولد کند **صفت**
ضمادی که بر سینه نهند بگیرند پوست انار و خاک کندر و مازو و آرد جو و گلنار و گرد آسیا و برگ مورد
و اطراف رز و خرنوب و قصب همه را بکوبند و بیزند تا چون عصیده شود در روغن گل یا روغن
مورد [illegible] و بهم برزند و بر سینه نهند و اگر سبب بر آمدن خون از گلو تیزی خون باشد تا مگر
سبب سر رگها گشاده شود نخست علاجها کلی باید کرد و رگ باید زد و خون اندک بیرون کردن و ماده را
از بالا فرود آوردن بمالیدن و بستن اطراف و حقنه نرم و اگر حاجت آید که طبع را مسهل نرم کنند
مسهل از بنفشه و خیارشنبر و سپستان و ترنجبین و آنچه بدین ماند باید ساخت و اگر کباب آب
کدو تر با بیخت یا با آب عنب الثعلب و [illegible] اندر وی بجوشد چنانکه پیشتر یاد کرده آمدست
اندر علاج بر آمدن خون که از شش بر آید و لعاب اسبغول با جلاب خام دادن و آب لسان الحمل
و آب عصا الراعی و آب خیار و آب تخم خرفه با شکر دادن و شراب خشخاش و شراب بنفشه دادن
و در قلة تدبیر آن باید کردن که تیزی خون زایل کند و تری بیفزاید **صفت** داروی که او را سه
نوع سود دارد بگیرند طباشیر و گل سرخ و گل ارمنی و گل مختوم و نشاسته از هر یکی ده درم سنگ
سبد و کهربا و مروارید از هر یکی پنج درم سنگ صمغ و کثیرا از هر یکی شش درم سنگ تخم
خشخاش سپید و تخم خرفه و تخم خیار و بردی لگوزن سوخته و تخم لسان الحمل از هر یکی هفت درم سنگ
اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر یکی پنج درم سنگ رب السوس سه درم سنگ [illegible] پنج درم سنگ [illegible]
[illegible] درم سنگ [illegible] بر بندد و اگر خون نه از شش و نه از [illegible] رگها باز آید لکن تیزی خون
هم باشد که رگها را ببندد و گردد این مشکل تر است و علاج دشوارتر پذیرد و حرارت دشوارتر بسته شود



و علاج آن نخست رگ زدن است و خلط تیز را مسهل و حقنه نرم از تن پاک کردن و مزاج
باعتدال باز آوردن و تدبیرهای تری فزاینده کردن و سرفه را ساکن کردن لعابها و لعوقها و حبها
که معلوم است و اقراص کوکب اندرین نوع سود دارد و اندر داروها این نوع سندروس و شادنج
و دم الاخوین و کهربا و گل ارمنی بیشتر باید کرد و اگر سبب بر آمدن خون شکافته شدن رگهای
سینه باشد از زخمها یا فتادنی که بدو رسد جالینوس میگوید جوانی را این عارض افتاد من او را
روز نخست رگ زدم و اطراف او را بفرمودم مالیدن و بستن چنانکه شرط است و غذا اسفیداج دادم و بر
سینه او ضماد قیصا بر نهادم سه ساعت بر وی بگذاشتم تا گر مزاج او گرمی باید نشود و دیگر روز
کشکاب دادم و اسفیداج بگوشت بط و چون مزاج باعتدال باز آمده بود و از آماس شش ایمن شده
تریاک کهن دادم و [illegible] شیر خرد و دیگر علاجها باز آوردم و می گویند هر که را این عارض افتاد من
او را روز نخستین یا سیم احوال ایشان مختلف شده در جمله پیش از آنکه ماده را از بالا فرود آورده باشد
و مزاج عضو [illegible] دو معتدل که میل بگرمی دارد و نخست قابض نباشد باعتدال باز آوردن
چون سنبل و بلیلج و دارچینی و قسط و کندر و زعفران و مصطکی در وزن [illegible] و داروهای قابض
با این داروها آمیخته دهند و اگر این داروها را اندر آب بجوشانند و داروها قابض گل
مختوم است و گل ارمنی و صمغ اعرابی و کثیرا و نشاسته و کهربا و سبد و شب یمانی بریان کرده
و گل سرخ و گلنار و طباشیر و بردی لگوزن سوخته آنچه یابند بعضی از این مقدار دو درم سنگ
کوفته و بیخته اندرین آب که یاد کرده آمدست یا اندر آب باران بدهند **صفت** داروی دیگر
بگیرند گل و عصاره لحیة التیس و حب الموط و خاک کندر و بلیلج و ببندند همه را بکوبند و بیزند
شربتی سه درم سنگ اندر آب بادیان یا اندر نبید قابض **صفت** دیگر بگیرند علک
شاخ سه درم سنگ تخم کتان پنج درم سنگ سنبل سه درم سنگ سبد و گل سرخ از هر یکی
پنج درم سنگ کهربا سه درم سنگ و نیم جند بیدستر یک درم سنگ و نیم اقاقیا سه درم سنگ شربتی
یک درم سنگ و نیم اندر آب گل تر که از وی نفشارند یا اندر آب نبید قابض و اگر که نبید قابض
نباشد بمیج انگوری اندر وی بجوشانند و موم صافی با روغن سوسن بگدازند و آب مورد تر با وی بیامیزند
و بر سینه طلی کنند و اگر مورد تر نباشد روغن سوسن با روغن مورد بیامیزند و موم اندر وی
بگدازند و ضمادی که از پوست انار و مازو و گرد آسیا و خاک کندر و گلنار و خرنوب و قصب و اطراف
رز [illegible] باشند بر سینه می نهند و صفت آن ضماد پیشتر هم اندرین باب یاد کرده آمدست
و اگر سبب بر آمدن خون طرقیدن رگی باشد بسبب حرکتی سخت چون جستن از جای بجای
و بانگی زدن و زخمی آمدن یا بر وی سینه افتادن نخست علاجها کلی باید کرد و داروهای
قابض چون گل ارمنی و غیر آن با آب باران و شراب مورد یا با آب آبی دادن **صفت** داروی
قابض بگیرند گل مختوم و کهربا از هر یکی سه درم سنگ گل ارمنی دو درم سنگ شب یمانی و زعفران
از هر یکی یک درم سنگ و نیم شربتی دو درم سنگ این دارو بامداد و شبانگاه بوقت خواب
بدهند و برگ خرفه خاییدن و از وی قلیه ساختن سود دارد و همه آب آب باران دهند

منع اعرابی و گل ارمنی در افکنده و از سخن گفتن و از حرکت باز دارند و ضمادی که پیشتر یاد کرده آمده است
بر سینه می نهند و اگر سبب بر آمدن خون طرقیدن رگی باشد از بادی غلیظ که اندرون رگها
بود نخست ماده را از بالا فرو باید آورد بمالیدن و بستن اطراف پس داروها که بادها بشکند
و طرقیدگی را اصلاح کند می باید داد چون فطونیا و بجرنیا و دحمرا و تریاق بزرگ تازه نارسیده داد
که اندر علاج شکافته شدن رگ بسبب پری بافراط که بوی رسد یاد کرده آمده است اندر علاج این نوع
بکار آید و اگر سبب بر آمدن خون گشاده شدن سر رگها باشد بسبب رطوبتهای تنک که بتراود از سر
یا از جای دیگر بسینه و شش آید و رگها را آغشته و نرم کند تا بدین سبب سر رگها بقوتی
که بدو رسد گشاده شود پس از آنکه ماده را از بالا فرو آورده باشد بمالیدن اطراف و غیر آن
داروهای قابض که رطوبتها را کم کند و مزاج عضو را گرم کند بکار باید داشت چون تخم اذخر و مصطکی
و زیره بریان کرده و پودنه کوهی و جندبیدستر و قلقدیس و زعفران تا قوت داروها زود
بموضع رساند و تریاق و مثرودیطوس و بجرنیا و فلونیا فارسی و رومی اندک اندک می باید داد
تا رطوبتها را خشک کند و مزاج گرم دارد و خون باز دارد و اندر ضمادها این نوع اذخر و [illegible]
و زیره بریان کرده و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و جندبیدستر و قلقدیس بکار باید داشت و طعام
از گوشت کبک و تذرو و دراج و گنجشک بریان کرده و مانند آن و اگر سبب بر آمدن خون آماس
شش باشد و خون از وی بر می آید نخست رگ باید زد و ماده را از بالا فرو آوردن و حقنه
کردن و مسهلی دادن و هیچ داروی قابض نشاید داد از بهر آنکه داروی قابض آماس را
بفشارد و آفتها تولد کند لیکن ماده را باید پزانید و شش را از وی پاک کردن چنانکه اندر علاج
ذات الریه یاد کرده شود ان شاء الله عز و جل و اگر سبب بر آمدن خون زخمی باشد که بر جگر افتد
نخست علاجهای کلی باید کرد و این سفوف می باید داد صفت سفوف گلنار و ریوند چینی ده
درم سنگ گل مغسول پنج درم سنگ [illegible] دو درم سنگ و نیم و باقی علاج از علاج جگر باید
جست و اما داروهای قابض که اندر همه انواع خون بر آمدن سود دارد نافع ترین شادنه
مغسول است یک مثقال اندر عصاره برگ خرفه یا اندر عصاره بادروج یا اندر عصاره لسان الحمل
یا اندر عصاره عصا الراعی و برگ خرفه خائیدن و خوردن سخت نافع است و بسیار باشد که در حال
خون باز دارد و آب خیار با یکی ازین عصارها که یاد کرده آمد خاصه اگر داروی قابض [illegible]
باشد و سروی گوزن سوخته را با داروهای قابض آمیخته منفعتی بزرگست و آب نعناع را نیز
منفعتی بزرگ است و درختی که آنرا بتازی عوسج گویند و بپارسی [illegible] گویند ثمره او یک درم سنگ
نافع است و شکوفه گشنیز مقدار سه درم سنگ با آب سرد بامداد و شبانگاه و نبید و طین
ساموس هر دو نافع است استاد احمد فرخ اندر کتاب خویش میگوید طین ساموس
طلق است و خواجه بوعلی سینا رحمة الله میگوید همانا که او طلق نیست و بزبان یونان این
طین ساموس را نامی است که ترجمه آن کوکب الارض است و مشتری اهل روزگار خامه اهل
صنعت کوکب الارض طلق را شناسند و خون [illegible] پس از آنکه [illegible] بندد



نیم اوقیه خون باز دارد و حب الآس دو درم سنگ اندر عصاره لسان الحمل یا اندر عصاره
گل تر و تخم لسان الحمل همچنین سودمند است و آبی بریان کرده نافع است و پنیرمایه خرگوش و پنیرمایه
حیوانی دیگر چون آهو و بزغاله اندر گلاب یا اندر عصاره گل تر یا اندر عصاره بادروج یا اندر
قابض نافع است و گل مختوم و اگر گل مختوم بدست نیاید طین ساموس یا اندکی سرکه نافع است و شب
یمانی اندر زرده خایه نیم برشت نافع است و ابریشم ماهی نافع است و خون بر آمدن [illegible]
نبطی و حب الآس از آستار راست مقدار دو درم سنگ کوفته اندر آب عصا الراعی نافع است و [illegible]
کند ناشتا یک اوقیه و سرکه نیم اوقیه نافع است و اسفنج سوخته اندر [illegible] قابض نافع است
و قنطوریون هم خون باز دارد و هم سینه را پاک کند اگر خداوند علت را تب آید بآب بدهند و اگر
تب نیاید اندر نبید قابض بدهند و اهل صقلاب کسی را که این عارض افتد تخم قنطوریون غلیظ بدهند و آب
آن بدهند و اگر دو درم سنگ عصاره لسان الحمل و دو درم سنگ عصاره لسان الثور و دو درم سنگ
عصاره برگ خرفه و شاخهای درخت گل آنچه تر و نازک باشد یک اوقیه بکوبند و بفشارند و آنگه آب
بر یکجا کنند و بپالایند و همه را بیامیزند و گل مختوم اندر وی حل کنند و بدهند سود دارد و آب معدن آهن
و آبی که آهن گرم اندر وی کشته باشند بسیار نافع است و اگر ترسند که خون اندر شش بفسرد و از اول
خون بسته آید سرکه ممزوج با آب بدهند الا کسی را که سرفه سخت باشد و اگر چوب انجیر بسوزند و خاکستر او را
اندر آب کنند و آن آب [illegible] بدهند خون فسرده را پاک کند و [illegible] با عسل اندرین باب سودمند است و علاج خون فسرده اندر [illegible] یاد کرده شود

گفتار هفتم از کتاب ششم اندر ذات الریه و اسباب و علامات و علاج آن

ذات الریه آماس شش را گویند و اسباب آن سه نوع است یکی آنکه نزله گرم یا سرد از دماغ فرود آید
و این نوع بیشتر باشد و دوم آنکه خلطی [illegible] و ماده آن بشش فرود آید و آنجا بماند و آماس کند سوم
ذات الجنب ذات الریه گردد و سبب آنکه ذات الجنب ذات الریه گردد آنست که شش [illegible]
و متخلخل است و نازک بدین سبب ماده ها را قابلست و بباید دانست که ذات الریه علتی خطرست از بهر آنکه
تا ماده علت پخته نشود و شش از وی پاک نگردد بهتری پدید نیاید و شش عضوی نازک است و دو
منفعت بزرگ از وی حاصل است و قوام زندگانی بدان دو منفعت پیوسته است یکی آنست که
بحرکت انبساط نسیم هوای تازه بخویشتن می کشد و آنرا بمزاج خویش معتدل میکند و بدل
می رساند تا حرارت غریزی بدان افروخته میشود و دل از نسیم تازه راحت می یابد و بحرکت انقباض
هوا را که بدل اندر آمده باشد و از حرارت دل سوخته و دودناک شده از دل بیرون می کند تا دل
از آن آسایش می یابد چنانکه اندر تشریح شش و ریه یاد کرده آمده است از بهر این دو منفعت
بزرگ که از حرکات او حاصل میشود خونی که غذای او خواهد بود نخست اندر دل پخته شود و تمامی
پختگی نزدیک آمده باشد که بدو رسد تا حاجت پزانیدن آن بر وی [illegible] نیاید تا اندر آن
دو منفعت فتوری و خللی نیفتد پس عضوی که می باید که غذای او اندر دل و دیگر اندامها پخته شود
تا حاجت پختن غذای خویش نباید کشید ماده علت را که اندر وی افتد بی شک بدشواری تواند پزانید

وبه تنخواری از خود دفع تواند کرد و ماده ذات الریه اندر بیشتر وقتها بلغم باشد یا خون از بهر آنکه گوشت
او نازک و متخلخل است ماده صفرا اندر وی باز ماند و گاه باشد که ذات الریه از جنس حمره افتد و علت
علاج پذیرد از بهر آنکه ماده بس گرم باشد و به دل نزدیک بود و از شربتها خنک منفعت نیابد از
بهر آنکه هر عضوی از شربت قوتی می ستاند و نفعی بر می دارد و شربت از هر عضوی حرارتی می پذیرد
و از هر ماده که در اعضا باشد جزوی با وی آمیخته می شود و از قوت خنکی با وی چندان مانده نباشد که با آن
حره برابری کند و خنکی ضماد نیز با آن حرارت برابری نتواند کرد از بهر آنکه قوت ضماد خنک کننده
و استخوانها سینه و غشاها و عضلها آنرا حجاب باشد و گاه باشد که ماده ذات الریه تحلیل دفع شود
و گاه باشد که ریم گردد و ریم گاه باشد که هموار و سپید و پخته باشد و گاه باشد که تیره باشد همچون ثفل
شراب که آنرا دردی گویند و گاه باشد که صلب گردد و گاه باشد که خامی کند و گاه باشد که حجاب و غشاها
آن فرود آید و ذات الجنب گردد و این نادر باشد و گاه باشد که اندر بازو و ساعد خداوند علت از
جانب آنسی یا بر انگشتان خدری پدید آید و گاه باشد که ماده بجانب دماغ میل کند و خفقان
و غشی آرد و گاه باشد که بجانب دماغ میل کند و این نیز کمتر باشد و گاه باشد که خداوند علت ذات الریه
را ترابها(?) آبناک اندر شش گرد آید و حال او همچون حال مستسقی شود و منفعت رعاف اندر ذات الریه
کمتر از آن باشد که اندر ذات الجنب از بهر آنکه ماده این خلاف ماده آنست و طریق جذب از شش
دورتر از آنست که از حجاب **علامتها** کلی انواع ذات الریه را ده چیز است یکی آنکه با آن علت
تپ باشد لازم از بهر آنکه آماس احشا بی تپ نباشد و این تپ اندر اول که علت آغاز کند ضعیف
باشد دوم آنکه مختلف پس همی فزاید و قوی تر میشود باندازه فزونی آماس و حرارت ماده
و اگر بلغمی باشد تپ نرم و آهسته باشد همچون تپ بلغمی و گاه باشد که بلغم رقیق باشد و بسیار زجاج(?)
و عذب باشد تپ ظاهر نشود و رنج آن پدید نباشد و بر هر حال که باشد اطراف سرد می شود سوم
آنکه نفس تنگ باشد چهارم آنکه اندر سینه گرانی و تمددی باشد باندازه کمی و بیشی ماده پنجم آنکه
با این گرانی دردی از قعر سینه با استخوانهای سینه و میان هر دو کتف برون میدهد ششم آنکه فرو تا(?)
اندر زیر کتف یا اندر پستان یا اندر ترقوه یا اندر هر سه جای و گاه باشد که این فروتر(?) گذشته
باشد و گاه باشد که بار فروتر آید ششم آنکه خداوند این علت القفا باز نتواند خفت و از خفتن
بدین شکل رنج رسد هفتم آنکه غشیه بر زبان او رطوبتی باشد غلیظ و لزج و چون کار باز رسد زبان
سیاه گردد هشتم آنکه دو چشم و روی او تمددی و تهیج ظاهر شود و رخسار او سرخ گردد خاصه
در وقت تپ و رگهای چشم آهسته تندی اثر ازرق(?) عادتی گردد و رگهای چشم اندر بیشتر
وقتها ممتلی نماید این همه بسبب بسیاری بخارها که بر آید نهم آنکه اندر بیشتر وقتها خاصه از وقت
تپ چون خواب آلودی باشد هم بسبب بسیاری بخار دهم آنکه نبض موجی و نرم باشد از بهر آنکه
آماس اندر عضوی نرم است و ماده آماس رطوبتی است و نبض عظیم باشد از بهر آنکه حاجت
بسیار باشد بسبب تپ و آلت نرم است و آنرا که قوت قوی باشد حاجت تنفس(?) کفایت شود
و اگر نتواند باز گردد و حال دم زدن بدین قیاس حال نبض باشد و ذات الریه که از جنس حمره



باشد با تنگی نفس باشد لیکن گرانی کمتر باشد و حرارت اندرون سینه سخت عظیم باشد و اگر ذات الریه
صلب گردد تنگی نفس زیادت شود و سرفه خشک و متواتر باشد و حرارت کمتر باشد و گاه باشد که اندر
ذات الریه صلب سنگ تولد کند و فولس از جالینوس حکایت میکند که او دیده است که بسرفه سنگها
بر آمده است همچون ژاله و تازی ژاله را برد گویند و اسکندر میگوید من دیده ام که سنگی بزرگ بر آمد
همچون سنگها که از مثانه بیرون آرند و پس از آنکه این سنگ بر آمد سرفه ساکن شد و فولس
میگوید من دیده ام که سنگها فرد و درشت همچون خشک بر آمده است بعدد چهار یا پنج و بوزن هر یک
چند سه قیراط و بسرفه صعب بر آمد و پس از آن سرفه ساکن شد و ذات الریه بسل باز گشت
و بیمار اندر سل هلاک شد و آنرا که ماده ذات الریه رطوبتی رقیق باشد نفس تنگ باشد و آب دهان
بسیار آید و آنچه بسرفه بر آید تنک باشد و رخسار سرخ نشود و اندر سینه حرارت نباشد و گاه باشد
که اندر شش رطوبتی آبناک گرد آید و حال خداوند علت همچون حال خداوند علت استسقا باشد و تپ
آهسته دارد و نفس تنگ باشد و آنرا که آماس و جراحت اندر قصبه شش بود اندر میان پشت
قربانی(?) یابد و دردی آهسته و تپ ضعیف گردد و اندام او خارش کند و آواز او تیز گردد و اگر آماس
ریش گردد بوی دهان گردد و بوی ماهی دهد و بسرفه اندک تری بر آید و گاه باشد که شرها(?) بر آید
ریشش و علامت وی آنست که نفس تنگ و سریع باشد یا متواتر و سینه گرانی کند و اندرون سینه
سوزشی و حرارتی عظیم باشد و اگر ماده ذات الریه بتحلیل دفع خواهد شد علامت وی آنست که بسرفه اندکی رطوبتی(?)
پخته بر آید بآسانی و بهتری پدید می آید بتدریج پاک شود و اگر ریم خواهد کرد علامت وی آنست که تپ
لازم باشد و اندر معالیق شش درد و تمدد پدید آید اگر قوت قوی باشد زود پخته شود و ریم همه
بر آید با ذات الریه فراخ گردد و زود بتمامه و بتدریج پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد پخته نشود
و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و اگر آب دهان بشرین(?) شود نشان آن باشد که ریم گرد و پخته
شد اگر در مدت چهل روز پاک نشود بجاری دراز خواهد بود و چون دراز گردد دشتهای(?) آماس
از بهر آنکه قوت غاذیه ضعیف باشد و اگر ریم بطریق بول بیرون آید امید سلامت باشد و اگر
بعلت سل باز گردد تازگی از رگ روی رود و تپ اندر تپ باشد و پیوسته سر انگشتان گرم
باشد و جمله علامتها سل که اندر موضع خویش یاد کرده آید ظاهر شود و اگر ذات الریه ذات الجنب
گردد تنگی نفس کمتر شود و پهلو با خلیدن گیرد بقراط میگوید اگر خداوند ذات الریه را نزدیک پستانها
و حوالی آن جراحتها بر آید و ناسوری گردد از ذات الریه خلاص یابد و اگر بساق خراجها بر آید
همچنین علامت سلامت باشد **علاج** اگر آماس خونی باشد و علامتها آن ظاهر نخست فصد باید
کرد و تامل کردن تا ماده اندر کدام جانب است از آن پای که اندر از اسباب آن جانب بود
رگ صافن باید زد و این چنان باشد که اگر ماده اندر جانب راست باشد رگ از پای راست
زنند و اگر اندر جانب چپ باشد از پای چپ زنند و طریق شناختن که ماده اندر کدام جانب
آنست که نگاه کنند تا رخساره اندر تپ از کدام جانب سرخ میشود و حس گرانی سینه از کدام جانب
می آید و هر کدام جانب خفته رطوبت بیشتر بر آید و از پس آنکه رگ صافن زده باشند باسلیق

باید زد از جانب مخالف و اگر ضعیفی نیارد رگ اکحل و رگ قیفال نیز باید زد و خون باندازهٔ قوت
بیرون کردن چنانکه هر سه روزی رگ دیگر بزنند و آخر رگ باسلیق از جانب موافق بزنند و گاه باشد
که از پس آنکه معلوم شد که ماده کمتر گرد آمد حاجت افتد چنانکه بر سینه حجامت کنند تا باقی ماده
کمتر شود و کجا جانب ظاهر آید جالینوس میگوید اگر تب سخت گرم باشد از مسهل دادن حذر باید کرد
و رگ باید زد از بهر آنکه رگ زدن بی خطر است و مسهل دادن با خطر بود که است از بهر آنکه باشد که مسهل
ماده را بجنباند و اسهال نکند و باشد که اگر اسهال کند افراط کند و هر که را درد و تمدد اندر شش و معالیق
او باشد و حس درد نزدیک جگر گردن باید رگ زدن سودمندتر و هر که را درد اندر پهلوها باشد که آن را
گویند داروی مسهل باید داد و اگر طبیب مصلحت چنان بیند که هم رگ زند و هم مسهل دهد اعتماد بر مشاهده
باشد و شربتها که اندر وی قبضی باشد چون آب غوره نشاید داد و آب برد نشاید داد الا اندر ذات الریه
که از جنس حمره باشد لیکن شربتها که زداینده باشد چون ماء العسل و جلاب و کشکاب و اندر همه انواع ذات الجنب
و ذات الصدر و ذات الجنب جهد باید کرد تا سینه از رطوبتها پاک گردد و آنجا که بسبب تب
بشربتهای خنک حاجت افتد شربتها که خنک هم زداینده و تری فزاینده باید داد چون آب خیار و آب
خربزه هندو و آب کدو و سکنگبین که بس ترش نباشد سخت نافع است هم سینه را زداید و هم
حرارت و تشنگی بنشاند و سکنگبین ترش ماده را لطیف کند و بگشاید لیکن اگر قوت قوی نباشد
پاک نگردد از بهر آنکه آن ماده که بگسلد بر نتواند انداخت و اگر قوت قوی باشد سینه را پاک کنند
لیکن احتیاط آنست که سکنگبین ترش ندهند تا بر وفق مقصود حاصل آید و اگر سکنگبین ترش اختیار
افتد اولی تر آنست که با آب گرم بیامیزند و اندک اندک دهند و ماء العسل و جلاب زداینده و تری
فزاینده اند و کشکاب همچنین است لیکن جلاب و ماء العسل زداینده تر اند و کشکاب قوی را یاری
دهنده تر و ماء العسل زداینده ترین شربتی است لیکن اگر ذات الریه هنوز خام باشد یا اندر
احشا دیگر آماسی باشد ماء العسل را با آب بسیار بباید آمیخت چنانکه آب بروی غلبه گیرد
و اندرین حال جلاب ممزوج و کشکاب رقیق موافق تر و نبید شیرین زداینده است خاصه
نبید سپید لیکن اندر علت ذات الجنب و ذات الریه تا ماده پخته نشود نبید نشاید داد و آنجا که از نبید
گرم شود و تشنگی فزاید تدارک آن مشغول باید بود و سکنگبین ممزوج و آب خربزه ها دهند
و مانند این دادن و کسی اگر اندر جگر و سپرز آلی باشد نبید نشاید داد و نبید کهن و شیرین قوت را یاری
دهد و باقی ماده را لطف کند و جهد باید کرد تا معده و امعا ممتلی ندارد تا با سینه و قوای آن فراخت
نکند یعنی معده را از طعام سبک دارند و عادت اجابت نکند تدبیر آن کنند که طبع نرم شود و داروی
مسهل و حقنه از آن نوع سازند که اندر علاج بر آمدن خون از گلو یاد کرده آمده است صفت
شرابی که طبع را نرم کند بگیرند خیار شنبر و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی سی سیر و اندر چهار سکره
آب بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند دیگر سکره آب عنب الثعلب با وی بیامیزند اگر قوت قوی باشد آن جمله
یک شربت کنند و اگر ضعیف باشد دو شربت و بادها را که اندر معده و امعا تولد کند قوت تغییر
باشد شکسته دارند از بهر آنکه بادها و بخارها اثقل اندرین علت زیان دارد و ضمادها و طلیها



سخت از موم و روغن بنفشه سازند پس پیه مرغ و لعاب خطمی در افزایند و تدریج بابونه و بیخ خطمی و بیخ سوسن
و بنفشه و خباز بستانی در افزایند و بپزند تا چون حصیده شود و اگر ماده خام تر باشد ضماد از کرنب
پخته و برگ بادیان پخته و کوفته سازند و آنجا که ماده بسیار باشد ضمادها خشک زیان دارد و تکمید
تر و خشک نافع است اما اگر ذات الریه از جنس حمره باشد تر صواب تر و اگر جنس بلغمی باشد
خشکی او بیشتر باید که تکمید تر آنرا که سود نکند زیان نکند و خشک آنرا که زیان کند زیانی عظیم کند و تکمید تر
بآب یا روغن بنفشه گرم باشد اندر مثانهٔ گاو یا اندر آلتی که از مس و غیر آن کنند و تکمید خشک ارزن
گرم کرده باشند یا سبوس یا نمک و آنچه از این انواع بکار دارند جهد باید کرد تا بخار آن از روی
بیمار باز دارند تا تاسه و ضیق النفس نکند و آنجا که خشکی غلبه دارد یا ماده علت سخت غلیظ باشد
بکار ضماد دیگر تر از راه پیش بشش رسد سود دارد و ضماد خردل اندر ظاهر کشیدن ماده بجای
حجامت بایستد و تا مادام آماس خام باشد غذا کشکاب و گندم و اسفاناخ و سرخ مرده و خباز و
باقلی و ماش مقشر باید و اگر حرارت قوی نباشد کشمش موافق است و خندروس چیزی معتدل است
و خندروس را بپارسی خور گندم گویند و این جوی است برهنه همچون گندم پاکیزه است بشکل جو
و خوشه او بخوشه جو ماند و اگر اندر سینه درشتی باشد عناب و سپستان و بنفشه و بیخ سوسن
و بیخ خطمی و مغز خیار و صمغ و کثیرا و دانه آبی اندر کشکاب کنند و آب می پزند و اگر این اخلاط را بپزند و بپالایند
و شکر بر افکنند و شرابی پخته صواب باشد و چون آماس گشاده شود حسوها از آرد باقلی و کرسنه
و آرد نخود و خندروس سازند و با انگبین دهند و ماء العسل اندرین وقت سخت موافق باشد سینه را
پاک کند و لعوق کرنب و مغز پنبه دانه اندر وی پخته و سرشته زداینده قوی است و لعوق اصل
با شیر خر سخت نافع است و گاه باشد که اینهمه لعوق چیزی که حس را کند گرداند و بی آگاهی قوام
بار کنند چون پوست خشخاش و تخم کتان نرفه بازدارد و اگر دم زدن متواتر شود لعاب اسپغول
رقیق با جلاب جرعه جرعه میدهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلوها میریزند تا دم زدن باعتدال
باز آید و اگر دردی باشد ساکن شود و هر گاه که آماس ریم کند و گشاده خواهد شد تنگی دم
زدن و گرانی سینه و درد زیادت شود و تب گرم تر گردد و آن روز که گشاده شود تنگ تر
اندران روزی چند که این علامتها پدید آید اگر تن پاک کرده باشند و ترتیب علاجها که یاد کرده
آمده است بجای آورده طبیعت را تدبیر بازدارند و یاری باید داد و ضمادی که یاد کرده آمده است
که از کرنب و برگ بادیان سازند بر نهادن آرد جو و ملک الاضاط و خرما و انجیر خشک همه اندر
شیرین سپید بپزند تا چون حصیده شود و بر نهادن و اگر قوی تر باشد سرگین کبوتر و نطرون اندرین ضماد
زیادت کردن مقدار حاجت و این وقت آن روز دهند که امید دارند که آن روز گشاده شود
گشاده و بجای را بفرمایند تا بر آن پهلو خسپد که آماس است و شربت ماء العسل دهند و اگر
حرارت می باشد ماء العسل با کشکاب میدهند یا ممزوج کرده میدهند و اگر حرارت قوی نباشد
شراب زوفا دهند که اندر وی زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و بیخ سوسن و انگبین پخته باشند
و اگر این اخلاط اندر کشکاب بپزند صواب باشد و خرما اندرین وقت دادن در کشکاب یا اندر

شراب زوفا پختن صواب باشد صفت قرصی پزاننده بگیرند تخم خطمی و تخم خربزه ده درم و رب السوس
و اقماع اکلیل الملک و بنفشه و کثیرا همه را بکوبند و بلعاب تخم کتان بسرشند و اقراص کنند و اندر شراب
انگبین دهند و اگر آن روز که دانسته که آماس پخته شد شرود یطوس دهند یا تریاق یا عرور ب آنرا
نگاه دارد صواب باشد لیکن اندر ذات الریه گرم و تب گرم نشاید داد خاصه اگر بیمار لاغر باشد
وحب الصنوبر و لعوق او پزاننده است صفت لعوق حب الصنوبر بگیرند جلغوزه پاک کرده
ده درم سنگ کثیرا و تخم خیار پاک کرده و صمغ اعرابی و مغز بادام تلخ سپید کرده و نشاسته
و رب السوس و تخم خطمی پاک کرده از هر یکی سه درم سنگ حلبه شسته و تخم کتان بریان کرده و پر
سیاوشان و مغز بادام شیرین سپید کرده و مغز پنبه دانه از هر یکی پنج درم سنگ تخم بابان ده درم سنگ
فرامیت عدد انگبین ثمن روغن گاو پنج سیر فرما در روغن گاو و انگبین بپزند تا بقوام شود و داروها
کوفته بدو سرشتند و اندر بعضی نسخها میت درم سنگ زراوند زنباد کرده اند و دیگر جهاد و
لعوقها که اندر علاج سرفه یاد کرده آمده است و اندر قرابادین یاد کرده آید می باید خوردن و کار
داشتن در خود حاجت و تدبیر گشادن ذات الریه که تمام پخته باشد اینست بینی دود کردن زیر
آن داشتن تا دود بگلو فرو شود و چار دار بر کرسی نشاندن و کتفهای او نگاه داشتن و کرسی
را جنبانیدن سخت و ماهی شور دادن و ایارج فیقرا و تخم حنظل حب کردن و شب اندر دهان
داشتن و حب قوقایا همچنین و انگزد اندر شیر حل کردن او دادن و خردل اندر ماء العسل دادن
پس از طعام قی فرمودن لیکن اندر قی خطری است از بهر آنکه باشد که پیش از اندازه گشاده شود
و ماده یکبار بجنباند و خناق تولد کند و باید دانست که چنینکان این تدبیر یاد بر انده و گشاینده
که یاد کرده آمد از ماء العسل و شراب زوفا و ضمادها و لعوقها و معجونهای بزرگ و تریاق و شرود یطوس
پس از هفت روز بکار داشته اند خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید این طریق نیکست
لیکن طبیب حاذق را شاید این طریق سپردن تا اگر حالی نو گردد تدارک آن تواند کرد فاما
طبیبی که حاذق نباشد وی را نشاید این طریق سپردن مگر که باحتیاط تمام تا حرارت و آماس
زیادت نشود و علت بر علت نفزاید و هرگاه که آماس گشاده شود ریم بر آمدن گیرد و بیمار اندر
خویشتن سبکی یابد جهد باید کرد تا ریم پاک بر آید و سینه پاک شود و تدبیر پاک کردن سینه بنزد
علاج سرفه تر و علاج ضیق النفس یاد کرده آمده است و بسیار باشد که آماس پیش از آنکه تمام
پخته شود بگشاید بسببی از سببها چون خشمی و حرکتی سخت و قی کردن و مانند آن و خون بر آمدن
گیرد در حال رگ باید زد و علاج بر آمدن خون از گلو کردن چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است

## باب چهاردهم

### از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر ذات الصدر و علامات و علاج آن

گرد آمدن ریم اندر فضای سینه ذات الصدر گویند و اسباب آن دو نوع است یکی آماسی
باشد اندر شش و عضلهای سینه یا قرحه و دبیله بگشاید و ریم اندر فضای سینه ریخته شود دوم آنکه
ذات الجنب یا ذات الریه بگشاید و ریم اندر فضای سینه ریزد و هرگاه که ریم اندر فضای سینه ریخته



و از گلو بر آمدن آغاز کند اگر اندک باشد از راه گلو پاک شود و اگر بسیار باشد ازین راه پاک نشود
و هر چه اندر مدت چهل روز پاک نشود حال از سه بیرون نباشد یا بعلت سل باز گردد از بهر آنکه
ریم که از راه گلو بر آید بر شش گذرد و گذشتن او شش را بسوزد و ریش کند و اگر ریم از ذات الریه
گشاده باشد نخست شش ریش گشته باشد و ریش سل است دوم آنکه ریم آن موضع را که بدو فرو ریخته
شده است بسوزد و تباه کند و ریشی تیز از نخستین تولد کند سیم آنکه اگر طبیعت قوی باشد مثلا اگر
اجزای سینه را تباه کند آن ریم را هم بدان راه که غذا بدین موضع برسد بادرار یا باسهال دفع
کند و این چنان باشد که طبیعت ریم را برگها که دهنهای آن از بهر غذا رسانیدن با جرم سینه
پیوسته است دفع کند یا اندران رگها بگذرد و بمقعر جگر آید و از جگر تا بدان رگها شود که برود ها پیوسته است
و باسهال دفع افتد تا بدان منفذ آید که بگرده پیوسته است و بادرار دفع افتد و اندر دفع آن
برین هر دو جانب امید سلامت اندر وی بیشترست از بهر آنکه اندران منفذ که از جگر پیوسته است
قوت جاذبه است که آب را و فضلها را با اندکی خون تنک از جگر بکشد و بگرده آرد و قوتی دافعه
که همه فضلها را بسوی مثانه دفع کند و رگها که برود ها پیوسته است از بهر غذا رسانیدن است
تنها آن جذب و دفع که آن منفذ کند این رگها نتواند کرد و بمعاونت طبیب حاجت آید تا ریم
باسهال دفع شود و زود و دیر گشادن ریشها و آماسها از سستی قوت طبیعت و
مزاج بیمار و عمر او و سختی قوت علامتها و علت و سختی فصل سال باشد و هلاک جوانان بیشتری
اندر درد باشد از بهر آنکه حس جوانان قوی باشد و بدان سبب آگاهی از درد بیشتر باشد
آنچه از گشادن ذات الریه و ذات الجنب افتد علامت وی آنست که نخست از تب و علت
کمی بوده باشد و آنچه از گشاده شدن ریش سینه افتد نخست اندر سینه گرانی پدید آید
و پس از دو روز درد با تولد کند و تبها تیز و مختلف آمدن گیرد بسبب درد و بسبب زدگی
ریش دل و چون ریش با نبهار رسد تب تیزتر شود و دشخواری دم زدن و سرفه زیادت
گردد و چون گشاده خواهد شد و ریم بیرون خواهد آمدن گیرد لرزه سخت و اندر بیمار تا سه
دم زدن متواتر پدید آید و سرهای انگشتان گرم باشد و چون ریش گشاده شد و ریم اندر فضای
سینه ریخت تب آهسته تر گردد و باشد که زایل شود و دم زدن آسان تر شود و ریم بر آمدن
گیرد و سخن گشتاب تر از عادت گوید و اندر دم زدن منفذ بینی فراهم می آرد و هرگاه که از
پهلو به پهلو گردد ریم از جای بجای ریخته می شود و آب از آن می تراود اما اگر ریم اندر یک سوی سینه
باشد گرانی و تندی گرمی و سوزش اندران نیمه باشد و اگر اندر هر دو نیمه باشد گرانی و سوزش
اندر همه سینه باشد و اگر خرقه [illegible] آغشته کنند و بر سینه بیمار پوشند جایگاه ریم زودتر
خشک شود و آخر علت در از آهنگ پای آماس کند از بهر آنکه حرارت غریزی و قوت طبیعی ضعیف
گشته باشد و پای که از معدن حرارت دورست بهره حرارت کمتر یابد و قوت هاضمه او ضعیف گشته
و این علامتی درست و ریم از گلو بدشخواری بر آید و بسبب دشخواری با سطبری ریم باشد یا ضعیفی [illegible]
و فرق میان بلغم و ریم آنست که بلغم بر سر آب بایستد و ریم اندر آب نشیند و ریم اگر بر آتش افکنند [illegible]

و بلغم لنده نباشد و کند ریم همچون کند استخوان باشد که بسوزد علاج چون علامتها که یاد کرده آمده ست
ظاهر شود و ریش سینه گشاده گردد و ریم بر آمدن آغاز کند جهد باید کرد تا سینه از ریم پاک شود
شیر تهاد و تدبیر ها که اندر باب گذشته یاد کرده است چه علاج این علاج ذات الریه است تعجیلدادگی
کرده که ریم که بادرار بول دفع میشود باری باید داد تا زود تر پاک شود بدارد تا که طبع کرده
راو شان را پاک کند و آنجا کرده که باسهال دفع خواهد شد دارو باسهل دادن تا زود تر نفع شود
و داروها مدر و مسهل بمزاج درخورد مزاج و هر چار رود در خورد فصل سال باید داد والله اعلم بالصواب

باب ـــــــــــــــــــــــــــــــــ چهاردهم

از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر سل و اسباب و علامات و علاج آن

ریش شش را سل گویند و کسانی باشند که اگر چه شش ایشان ریش نباشد حال ایشان همچون حال مسلولان
باشد و این کسانی را باشد که پیوسته رطوبتها از سر ایشان بشش فرو می آید و گذرهای
دم زدن ممتلی شود و تنگی دم زدن و سرفه صعب تولد میکند و کار بدان رسد که قوت ضعیف گردد و
تن لاغر شود و کاهش گیرد و اگر چه این علت بحقیقت علت ربو و ضیق النفس است خداوند
این علت را مسلول گویند اسباب سل چهار نوع است یکی آنکه نزله تیز از سر بشش فرود آید
و شش از آنکه ماده پخته شود تیزی آن شش را بسوزد و ریش کند دوم آنکه آماس شش اندر
ذات الریه گویند ریم کند و ریش گردد سیم آنکه ذات الجنب پخته شود و ریم کند و اندیم بسرفه ریم
در شش گذرد و گذشتن آن شش را بسوزد و ریش کند چهارم آنکه سببی از سببها اندرونی
یا بیرونی پدید آید و بدان سبب سر رگهای شش گشاده شود یا رگی بگسلد و خون از گلوی بر آمدن
گیرد و شش ریش گردد و این تیز باشد و میان طبیبان خلافست اندر آنکه ریش شش درست
شود یا نه گروهی گفته اند ممکن نیست که درست شود از بهر آنکه هر عضوی را که جراحت رسد آن عضو را
ساکن باید داشت تا جراحت درست شود و شش همیشه متحرک است و او را سکون نیست جالینوس
میگوید حرکت عضو جراحت را از درست گشتن باز ندارد اگر سببی دیگر با حرکت یار نباشد
و دلیل این آنست که حجاب نیز متحرک است و خلاف نیست که جراحت او درست میشود و میگوید
هرگاه که سبب جراحت آماس شش نباشد و تیزی و سوزانی خلطی نباشد که شش آن خورد
و ریش کند لیکن رگی گشاده شده باشد یا طرقیده بسببی از سببها بیرونی یا اندرونی
و اگر آماس نگیرد و ریم نکند درست شود و اگر سبب جراحت و ریش گشاده شدن آماس یا
تیزی خلط باشد درست نشود از بهر آنکه تا ریش از ریم پاک نشود ممکن نیست که درست گردد
و پاک شدن جراحت بسرفه باشد و سرفه جراحت را بزرگ کند و حرکت چه فرود فزاید و دارو
ها دهتهارا آنجا گشد اگر داروهای خشک دهند ریش را خشک کند سرفه و درشتی سینه زیادت
شود و ریم را خشک کند و از بر آمدن باز دارد و اگر داروها از نرم و تر دهند ریش اندازه دارد
و تا ریش تازه می باشد درست نشود و اگر سبب جراحت تیزی خلط باشد تا مزاج را باعتدال
باید کرد و تیزی خلط زایل کردن و مدتی اندرین کار شود و اندرین مدت جزوی دیگر از ریش باشد



از شش سوخته شود و ریش فراخ تر گردد و باشد که ناسور شود و اگر سبب جراحت گشتن و
و ریم کردن و گشادن آماس باشد آنچه یاد کرده آمد از سببها که ریش را زیان دارد بر جای
باشد و سببهای دیگر با آن یار گردد و آن سبب که رگهای شش همه فراخ است تا هوا از بسیار
تواند کرد و صلب است تا با خلط که اندروی پخته شود مقاومت تواند کرد و هر شکافی و جراحتی که بر
چنین رگی افتد دشوار درست گردد و آفت دیگر آنست که هر شربت که از بهر علاج این جراحتها دهند
تا بجایگاه جراحت رسد مسافت بس دور است و هر عضوی از وی بهره برداشته باشد و قوت
او ضعیف کرده بدین سبب اثر دارو ضعیف باشد و اگر دارو بر داده شود قوت دارو بجایگاه
تواند رسید از بهر آنکه داروی سرد گذرنده نباشد و اگر داروی گرم داده شود حرارت زیادت
کند و اگر داروی خشک داده شود خشکی تهادتی را زیان دارد و ریش از داروی خشک کننده باید
تا درست شود و مضرت داروی تر بیشتر یاد کرده آمده است و جراحت که بر قصبه شش افتد علاج
پذیر نباشد و از جراحتها که ممکنست که درست گردد جراحتی باشد که بر شاخهای اندرونی قصبه شش افتد
و بگوشت شش نرسد و علت سل اگر چه علتی است که علاج کمتر پذیرد مهلت دراز گردد و باشد که
از خونی تا بکهولت بدارد و خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید بر پوشیده نماند بر هم که هست
سال و کسری اندرین علت بماند و اندرین علت بماند و اندر شهرهای گرمسیر و اندر فصل زمستان
این علت بسیار افتد و هرگاه که از پس تابستان شمالی خشک خریف جنوبی و بارنده باشد
این علت بسیار افتد و آنرا که مشکل گردد که علت سل هست یا نه فصل خریف اشکال بردارد از بهر آنکه خریف
سخت زیان کار است بدین علت و اندر بیشتری این علت از هژده سالگی تا چهل سالگی و مردم سرد
مزاج را بسیار افتد و آنچه کودکان را افتد از بن علت امیدوار تر باشد و علاج بهتر پذیرد و باید
دانست که این علت کسانی را بیشتر افتد که بر سینه ایشان تنگ باشد و گردن ایشان دراز باشد
و میل سوی پیش دارد و حلقوم بیرون گذاشته بود و کتفهای ایشان از گوشت برهنه بود و بسوی پشت
بیرون آمده باشد چون بال مرغان و شبکان این کسان را مجنح خوانده اند یعنی خداوند پر و اندر بسیار
دو حوالی آن باد بادشا بسیار افتد از بهر آنکه کوتاهی سینه پس اگر با این حد تنها دماغ ضعیف باشد
و رطوبتها را قابل و آنرا هضم نتواند کرد همه شرطها و نشانها حاصل باشد خاصه اگر اخلاط ایشان
تیز و صفرائی باشد علامتها هرگاه که خداوند نزله و سرفه را خداوند علت ذات الریه را سرفه
خون و ریم بر آمدن گیرد و تن لاغری و کاهش کردن آغاز کند و تب نرم لازم گردد و رخساره سرخ
شود و اندر شب یا از پس از آنکه طعامی خورده شود تب ظاهر تر شود و باید دانست که بیمار
اندر سل افتاد و باید دانست که سبب لازم شدن تب نزدیکی جایگاه علت است بدل و سبب
سرخ گشتن رخساره و بر آمدن بخارست چنانکه اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است و سبب
ظاهر شدن تب اندر شب و از پس طعام آنست که آنچه خورده شود تری حاصل آید و از بهر آنکه
طبیعت مقهور است و تب لازم است آن تری بهره تن نشود لیکن مدد تب گردد و تب را افزونی
دهد و باشد که تب سل با تبها دیگر آمیخته گردد چون تب ربع و خمس و شطر الغب از بهر آنکه ماده تب

وبترین تبها که با این انجمه گردد تب خمس است پس ربع پس شطر الغب پس نایبه از بهر آنکه ماده
تب خمس و ربع و شطر الغب غلیظ و سوداوی باشد و علاج آن با علاج این علت هیچ زیادتی
ندارد و با این علامتها که یاد کرده شد علامتهای دیگر که اندر باب گرد آمدن ریم اندر سینه یاد
کرده آمده است پدید آید و باشد که اندر شب بادفتهای دیگر عرق کند و سبب آن ضعیفی قوت باشد
و عاجزی طبیعت از تصرف کردن اندر غذا و تحلیل حرارت غریزی و چون کاهش تن بغایت رسد
ناخنها باز گردد و موی ریزیدن گیرد و گردن بردن داشته شود و سفتها برآید و پوست پیشانی
بر استخوان کشیده شود و بعضی را چون کار بآخر رسد پشت پای آماس کند و سبب آن نقصان
حرارت غریزی باشد و عاجزی طبیعت و تباه گشتن مزاج و تباه گشتن اخلاط و این کسانی را افتد
که غذا بیشتر باشد و از طعام باز نه ایستد و هر روز بیش از اندازه بیماران چیزی بخورد و آن
که سبب علت تیزی خلط بوده باشد رطوبتها که برآید مزه آب دریا دارد شور و تیز و نبض اندر بعضی
معتدل باشد و تشنگی غلبه کند و شهوت طعام ببرد و بسبب ضعیفی قوت و چون قوت ضعیف شود
بادها اندر سینه تولد کند و سر پهلوها ببالا برآید و شکم در کار آید و چون کار بآخر رسد حلقها
شش و بادها رگها با ریم برآمدن گیرد و خلطی که بر می آید غلیظ تر شود پس بایستد و هیچ بر نیاید
بسبب ضعیفی قوت که بر نتواند انداخت و چون حال چنین باشد بیش از چهار روز مهلت نیابد و
بیشتری ایشان هلاک شود و بسیار باشد که بآخر بیماری سرفه صعب تر آید و خون با آب برآید
برد و اگر سرفه را علاج کنند و خون باز دارند خون اندر شش بماند و هلاک کند و اگر باز ندارند خون
بر می آید تا هلاک شود و فرق میان این خون که بآخر برآید و آنچه باول برآید نشان آن باشد
که پس خاست و آنچه بآخر برآید دلیل مرگ باشد و هر گاه که غذا و نسل را بر هر دو فک او
چیزی چند دانه باقلی پدید آید از پس پنجاه روز بمیرد و هر گاه که بر سر انگشتان بزرگ او
که بتازی ابهام گویند سبزی پدید آید و بر پیشانی بثره سرخ برآید و زرداب چرب ازوی همی
تراید و رنگ آن سیاه باشد و درد نکند و سباتی همی باشد تا چهل ساعت یا تا چهل روز بمیرد

**علاج** اندر اول این باب گفته آمده است که سل حقیقی ریش شش است و علتی دیگر است که حال
بیمار اندر وی همچون حال مسلول باشد بدین سبب آن را سل گویند و سل حقیقی از تب خالی نباشد
و آن سل دیگر بی تب باشد و علاج سل حقیقی مشکل است از بهر آنکه علاج تب و علاج ریش
هر دو ضد یکدیگر اند خاصه علاج این تب از بهر آنکه علاج این تب بچیزها سرد و تر باید کرد و دیگر
از جهت خشکی و کاهش تن و علاج ریش خاصه علاج این ریش بچیزها خشک کننده و گرمی از دو
باید کرد خشک کننده از جهت آن باید که هیچ ریش بهتر نشود تا وی را خشک نکنند و گرمی از
جهت آن باید که قوت داروی خشک کننده تمام بشش نرسد مگر که قوتی گرم کننده او را بدرقه کنند
و بجایگاه رساند از بهر آنکه مسافت بس دور است بدین سبب اگر بعلاج ریش مشغول شوند خشکی
و کاهش زیادت گردد و اگر بعلاج تب مشغول شوند ریش تازه بماند بسبب تری علاج و تر
صواب آنست که نخست حرارت تب را بزودی تسکین کنند تا زودتر بعلاج ریش مشغول توان شد



یا داروهایی که ریش را شاید باشند و داروها که تسکین تب را شاید چاشنی یا گاهی بعلاج این
مشغول باشند و گاهی بعلاج آن و این چنان باشد یک روز علاج تب کنند و یک روز علاج ریش
یا هر روز بامداد علاج ریش کنند و شبانگاه یا آخر روز علاج تب یا بنگرند تا کدام چیره تر است
بعلاج آن مشغول باشند و این تدبیر که یاد کرده آمد علاج کسانی است که روز نخست که بسببی از
سببها خون از گلو برآید طبیب را بیابند و بحقیقت این علاج چاره است بیماری را از بهر آنکه چون
حرارت شش آماس گرفت و ریم کرد و بگشاد ممکن نیست که درست گردد لیکن ممکن است که اگر علاج
صواب کنند ریش بر یک حال باشد و بزرگتر نشود و جزوی دیگر را از شش تباه نکند پس علاج
راستینی که اندر آن امید سلامت است آنست که روز نخست بعلاج مشغول شوند چنانکه جالینوس
می گوید از کسانی که ایشان را خون از گلو برآمد و برآمدن آن از شش بود هر که را نخست یافتم و علاج
کردم همه شفا یافتند و هر که را از روز نخست نیافتم احوال مختلف بود و علاج آنست که بیمار را سکونت فرمایند
و از همه حرکتها باز دارند و در حال رگ باسلیق بزنند و اندکی خون بحجت کثرت بیرون کنند تا خون از
شش و حوالی او کشیده شود و مدد آن از وی دور گردد و اطراف او بفرمایند مالیدن و بستن چنانکه
معلوم است پس شربتی سازند از رب ممزوج با آب بسیار و بدهند تا بخورد و این رب از بهر آن
باید داد تا اگر اندر شش لختی خون از جراحت جدا شده است گرد آمده باشد و فسرده آن را پاک کند و اگر
اندر مدت سه ساعت سه بار یا دو بار بدهند صواب باشد پس اقراص کهربا دهند اندر شراب
مورد یا اقراص بسد اندر آب باران یا آب انار و صفت اقراص اندر قرابادین یاد کرده آید و
دهند و اندر کشکاب یا بچه بره و حب الآس و آبی کلوکر و سیب کلوکر و انار ترش رسیده اندر پزند
و روز نخست هیچ طعام ندهند بدین کشکاب قناعت کنند و اگر قوت ضعیف باشد حسوی دهند
تنک از آرد جو و آرد باقلی و آرد نخود ساخته بروغن بادام و شکر یا اندکی نان اندر ماء العسل ترید
کنند یا خایه مرغ نیم برشت دهند و اگر بیمار قوی باشد روز دوم اندکی دیگر خون بیرون کنند و غذا
تا روز چهارم ازین نوع دهند که یاد کرده آمد و سینه بیمار بروغن گل چرب کنند و اگر فصل زمستان
باشد بروغن ناردین یا بروغن مصطکی چرب کنند و آب نی گرفته و فسرده دادن خون باز دارد و علاجها
دیگر اندر باب خون از گلو برآمدن یاد کرده آمده است از آنجا بر باید گرفت و اسفنج بسرکه و آب نیم گرم آمیخته
ترکنند و بر آن موضع نهند که الم یافته است **صفت** ضمادی که بر آن موضع نهند بگیرند گرد آسیا و خاک
کندر سپید و خایه مرغ بسرشند و بر سینه نهند **صفت** ضمادی دیگر شب یمانی و اقاقیا و انار پوست
کوفته و بیخته بسرکه ممزوج با آب بسرشند **صفت** ضمادی دیگر آبی کلوکر اندر شراب کلوکر بپزند و
بکوبند و بر آن موضع نهند این تدبیر با شش از آن کنند که آماس نگیرد و از پس هفتم بسم رد قیر و روغن
گل و سرکه ترکنند و بر نهند و اگر روغن مورد با روغن مصطکی و شراب کلوکر بر نهند صواب باشد
و کلوکر قابض باشد و اگر طبیب پس از آن در رسد که جراحت آماس گرفته باشد و ریم کرده و تب [illegible]
لازم شده از جهت تب کشکاب باید داد و اندر کشکاب سرطان ماده اندر پختن و ماده را بدان توان [illegible]
که سوزنی به پشت او فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر برآید ماده باشد اطراف او بجنبد و او را با آب نمک

وآب خاکستر بشویند تا از شوخ و رطوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف
باشد و اندر گلنگاب با بیره و بزر خانه بپزند و اگر طبع نرم باشد و حاجت باشد مدام که باز گیرند اندر
گلنگاب مورد دانه فرمایند نخست و شراب مورد دهند و مورد دانه نخستین اندر گلنگاب بهم وقتها اندر
علت سود دارد و اگر سرفه سخت قوی باشد اندر گلنگاب و آشامیدنیها که از بهر او سازند تخم کوک فربایند
نمک و اگر در تن بیمار فضله باشد مطبوخ خیارشنبر استفراغ کنند صفت آن بگیرند خیارشنبر
پاک کرده هفت درم سنگ بنفشه خشک هفت درم سنگ مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنگ عناب
ده عدد سپستان سی عدد همه را اندر دو من آب بپزند تا بنیمه برود و یک نیمه بماند و پالایند و وی ده درم
ترنگبین پاکیزه اندر وی بجوشانند و باز پالایند و باز بجوشند تا بمقدار صد درم سنگ باز آید
و بدهند تا بخورد صفت مسهلی دیگر بگیرند خیارشنبر پاک کرده پنجاه درم سنگ بنفشه خشک
ده درم سنگ عناب پنجاه عدد سپستان صد عدد مویز منقا دانه بیرون کرده سی درم سنگ همه را
اندر دو من و نیم آب بپزند تا بنیمه باز آید و پالایند و بنیمن فانند و چهل درم سنگ روغن بادام برافکنند
و بجوشانند تا بقوام انگبین آید و چهل درم سنگ بنفشه خشک کوفته و بیخته در وی برشند و نگاه دارند
و باندازه قوت بیمار همی دهند و اگر مسهل دادن نخواهد حقنه نرم کنند و اگر دماغ گرم باشد و بخارها
وی بپذیرد و از آن بخارها رطوبتی بشش فرو چکد نخست رگ قیفال باید زد پس تدبیر مسهل کنند چون
تن پاک کرده باشند داروها پاک کننده و رویاننده دهند و آشامیدنیها از انگبین و آرد باقلا و
نشاسته و کثیرا و مغز دانه آبی سازند و سرطان تازه و پاک کرده اندر بپزند و روغن مغز تخم
شیرین برافکنند و بدهند و پی شکر روا باشد و اگر اندر سینه زحیرها بسیار باشد آشامیدنیها از
کرنج و آب سپوس سازند یا از کاورس پوست کنده و آب سپوس و تخم خیار با شکر دهند
یا با انگبین و حب السعال بکار دارند و علاجها که اندر باب سه قرحه یاد کرده آمده است بکار
و بکار دارند و بجای آب آب بادان دهند و اگر پیش از طعام اندر گرمابه شوند روا باشد و دماغ
قوی کنند تا بخارها کمتر پذیرد و نزله باز دارند تدبیرها که اندر باب نزله و زکام یاد کرده آمده است
و اگر اندر سینه خشکی باشد و آواز گرفته باشد هر بامداد یک اوقیه لسان الحمل کوفته
وفشرده با دو مثقال روغن بنفشه یا روغن کدو بدهند و از پس ساعت گلنگاب دهند
سرطان اندر وی پخته با بنفشه پرورده و روغن بادام و توقف خواب لعاب اسپغول و صمغ
اعرابی و گل ارمنی و اگر گل ارمنی سوده با لعاب دانه آبی یا با آب باران میدهند سخت صواب
باشد از بهر آنکه گل ارمنی ریشهای شش را خشک کند و برویاند و هر گلی که شور نباشد
درین کار سود دارد مگر که دم زدن تنگ شود و چون دم زدن تنگ شود گل نباید خورد صفت
لعوقی که خشکی بر سینه را نرم کند بگیرند آرد باقلی سپید کرده پانزده درم سنگ نشاسته
و کثیرا و صمغ اعرابی از هر یکی پنج درم سنگ رب السوس ده درم سنگ تخم خطمی پانزده درم
تخم خشخاش سپید ده درم سنگ مغز بادام سپید کرده بیست درم سنگ دانه آبی پوست باز کرده
ده درم سنگ تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو پاک کرده از هر یکی درم سنگ مویز دانه بیرون کرده



بیست درم سنگ مویز را با روغن بنفشه یا با روغن بادام بپزند و مغز بادام و دیگر مغزها
جداگانه بکوبند و داروها خشک بکوبند و بپزند و مغزها را با آن مویز بکوبند و برشند تا بهم
یکی شود پس داروها دیگر بدان برشند با لختی صمغ [illegible] اندر دهان میدارند و اگر
دماغ گرم باشد و از دماغ چیزی بشش فرو چکد این لعوق دهند صفت لعوقی دیگر
بگیرند تخم خشخاش سپید بیست درم سنگ تخم خشخاش سیاه بیست درم سنگ بیخ سوسن پاک کرده
و کوفته و بیخته سی درم سنگ دانه آبی و تخم خطمی از هر یکی پانزده درم سنگ کثیرا ده درم سنگ صمغ
پنج درم سنگ همه را یک شبا روز اندر آب باران تر کنند پس با آتش نرم بپزند تا یک نیمه برود
و پالایند و یک من سحیه و نیمن پالایند و ده سیر لعاب اسپغول اندرین آب کنند و بقوام آرند و نگاه
و اندر بعضی نسختها سحیه نیمن است و انگبین نیمن بامداد ازین لعوق بمقدار ده درم سنگ با گلنگاب
بدهند و شبانگاه پنج درم سنگ بی گلنگاب تا آن خلط تیز که از سر فرو می آید باز دارد صفت
حبی که شب اندر دهان دارند بگیرند دانه آبی پوست باز کرده پنج درم سنگ کثیرا و صمغ اعرابی
از هر یکی سه درم سنگ تخم خیار و تخم کدو پاک کرده از هر یکی هفت درم سنگ رب السوس پنج درم سنگ
همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی برشند و حبها کنند و اگر ماده اندر سینه و شش باشد بخوار براید
شراب زوفا دهند صفت شراب زوفا عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد پرسیاوشان
پنج درم سنگ بیخ سوسن نیم کوفته ده درم سنگ مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنگ انجیر بستی
پنج عدد همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار یک من باز آید و پالایند این مقدار را اندر سه روز
با بنفشه پرورده بدهند و طعام سپوس آب دهند یا بایند در روغن بادام و از افیون و تخم
خشخاش و دیاقوذا که نزله را باز دارد پرهیز کنند از بهر آنکه این چیزها ماده را اندر سینه سطبر کند
و از بر آمدن باز دارد صفت حبی که ترابها را از سینه و از شش تنک کند و ریش را خشک بگیرند
صبر سقوطری با آب باران شسته و زردچوبه سفید تراشیده و کوفته و بیخته از هر یکی چهار دانگ [illegible]
نیم درم سنگ کثیرا دانگی حب کنند چنانکه رسم است و اگر کسی را طبع قوی تر یا ضعیف تر باشد طبیب
این داروها [illegible] کاهد بحسب حاجت و اگر با ریم خون از گلو بر آمدن گیرد علاج از بابی که
انواع خون بر آمدن آمده است بگزینند صفت قرصی که اندرین وقت سود دارد بگیرند گل مختوم
سه درم سنگ گل ارمنی و نشاسته و گل سرخ از هر یکی چهار درم سنگ کهربا و حب الآس
از هر یکی پنج درم سنگ تخم خرفه و سرطان نهری بریان کرده از هر یکی هفت درم سنگ سپید و کثیرا و طباشیر
و بسد و تخم اسپغول از هر یکی پنج درم سنگ صمغ اعرابی هفت درم سنگ رب السوس پنج درم سنگ
همه را بکوبند و بپزند و بآب بنفشه برشند و قرص کنند هر یکی دو درم سنگ هر بامداد یک قرص
با آب باران یا با آب خیار بدهند و غذا برگ ساق خرفه و برگ لسان الحمل بروغن تخم کدو و روغن
بادام و بجای آب آب باران دهند یا آب جو را بجوشند و صمغ اعرابی و گل ارمنی و طباشیر
درافکنند و آنها که اندرین علت خشکی بر اندامها مستولی گردد شیر و دوغ دادن سخت سودمند باشد
از بهر آنکه شیر سه جزو است انگبین در روغن و پنیر قوت آب زداینده است ریش را بزداید و پاک کند

و روغن غذا دهنده است خشکی را زایل کند و تری بار آرد و اخلاط بد را معتدل کند و شیر
رنج است ز وجت او غذا دهد و هم تغذیه کند یعنی ریش را همچون مرهم باشد خواجه ابو علی
سینا رحمه الله میگوید هر جا که خشک کردن ریش حاجت گرست نه اوند این را شیر دادن نشاید
و میگوید بهترین شیرها شیر زنانست و از آن گذشته شیر خر و از آن گذشته شیر بز فامه که اندر
شیر بز قبضی است و کسانی را که شیر زنان باید از پستان باید که خورند و اگر شیر زن چند و نباشد از
دو زن خورد یا از سه زن و آن زن که شیر او دهد طعامها است چند مه باید و زن تن درست و بسیار خون
و گوشت آلود باید نه پیه آلود و جانوران دیگر که شیر ایشان خواهند داد علف ایشان برگ لسان الحمل
باید و بلاب و اطراف رزد درختی که او را اثنا زی العوج گویند و برگ سیب و آبی و انبرود تا از
شیر ایشان قوت قبض و رویانیدن ریش قوی تر باشد و تمام تر و اگر مقصود زدودن ریش باشد
علف ایشان حاشا باید و حمد قوی و طلیقون و نباتها که آنرا تری شکنند از وی شیری اندک بردن
آید خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید اندر شیر دادن همه شرطها بجای باید آورد و اگر شرط
خطا افتد و بال گردد شرطها آنست که بیمار را تب نباشد و اگر شیر خر دهند فرجوان باید و از وقت
زادن تا بدین وقت که شیر او دهند چهار ماه یا پنج ماه گذشته باید و قدحی که شیر در وی دوشند
بجد آب گرم شسته و پاک کرده باستقصا تمام و دیگران گفته اند اگر قدح از سیم باشد یا از سپید
روی یا از آبگینه یا قدحی باشد که رنگ دارد تا شستن زود پاک شود و در آن حال که شیر دوشند
خر نزدیک بیمار باید آورد تا در حال که بدوشند بخورد و بدان وقت که شیر می دوشند قدح اندر
میان آب گرم باید که نهاده باشد و این چنان باشد که اندر قدری یا طغاری بزرگ آب گرم
باشد و این قدح اندر آن آب نهاده باشند و روز نخست مقدار نیم سکره شیر شب نه هند مقدار
آن بوزن پانزده درم سنگ باشد و روز دوم دو بار چندان دهند و نگرند اگر روز نخست که شیر
خورد طبع اجابت کرده باشد روز دوم شیر با شکر دهند و روز سیوم هم بدان مقدار که روز
نخست داده باشند زیادت کنند مثلا روز نخست پانزده درم سنگ داده اند و روز دوم
سی درم سنگ و روز سیوم چهل و پنج درم سنگ و بدین اندازه می فزایند و اگر طبع اجابت نکند
دو دانگ سنگ نمک هندی و نیم درم سنگ نشاسته یا یک درم سنگ اندر شیر حل کنند و بدهند
و هر روز شیر میفزایند چنانکه یاد کرده آمد اگر در رفتن نرم نشده باشد سه سکره شیر و مقدار
شکر و دو دانگ نمک هندی و یک درم سنگ نشاسته و پنج درم سنگ روغن بادام همه را
با هم بزنند و بدهند و اگر فزون از سه مجلس اجابت کند پس از آن شیرها دهند در جمله طبع را چنان
باید داشت که اندر شبانروزی اجابت بیش از سه مجلس و کم از دو مجلس نباشد و شربت شیر
برین سه گونه قرار دهند و استاد احمد فرخ اندر کتاب خویش آورده است که مقدار وزن
شیر چنین باید و میگوید که هرگاه که بیمار را شیر دهند شیر تنها دهند و هیچ طعام دیگر ندهند و میگوید
این جانور که شیر او دهند بکوه اندر باید داشت تا گیاه کوهی خورد و آب از آن باید داد و اگر
نباشد آب چشمه و اگر بیمار نیز بر کوه باشد صواب تر و کوه آن باید که بروی باران کمتر آید





تا هوا خشک تر باشد و هرگاه که منفعت شیر ظاهر شد سه هفته شیر دهند و شیر را صواب آن باشد
که با آب باران بزنند و سنگ تاب کنند تا پخته شود و آن آب از وی برود و اگر سنگ تاب کنند
تا پخته شود سوای گرده بهتر آن گوارد که پخته و اگر بر تو صعب باشد شیر با یک درم سنگ
شیر ادهند یا با العوقی که پیشتر یاد کرده آمده است و اگر طبع شکسته باشد و باز گرفتن حاجت باشد
دوغ دهند خداوند اسهال را نیز دوغ آهن تاب کرده سود دارد و برین ترتیب باید داد
که دوغ را صافی بپالایند تا مسکه پاک از وی جدا شود و بجایگاهی معتدل بنهند یک شب و بامداد
را بجنبانند نیک تا آب که از وی جدا شده باشد و بر سر ایستاده با آنچه غلیظ تر است آمیخته
شود پس نان سپید پانزده ده درم سنگ خرد کنند و سی درم سنگ دوغ برین نان کنند و بنهند
تا آغشته شود و بدهند تا بخورد روز دوم از نان یک درم سنگ کم کنند و دوغ ده درم سنگ
زیادت کنند همچنین هر روز یک درم سنگ نان کم می کنند و ده درم سنگ دوغ زیادت میکنند تا نان
نماند پس دست برگردانند و هر روز یک درم سنگ نان زیادت میکنند و ده درم سنگ دوغ کم
تا دوغ و نان بمقدار روز نخستین باز آید و چون منفعت آن پدید آید اگر خواهند که یکروز دیگر باز
برین ترتیب بدهند صواب باشد و آنرا که ریش کهن گردد و تری اندر ریش بسیار باشد و حرارت
و خشکی غالب نباشد اگر یک کفچه قطران بدهند تنها یا با انگبین سود دارد و اگر اندکی بارزد در هند همچنین باشد
و اگر حرارت باشد و از داروهای سرد منفعت نباشد و آن داروها که گرم و زداینده تر شد از خوف
سازند و بدهند صفت لعوق شش روباه خشک کرده و تخم بادیان و بیخ سوسن در آسمان گون
بکوبند و بیزند و از شکر طلائی سازند و بقوام انگبین آید و داروها بدان آب سرشند و هر بامداد یک کفچه
بدهند خواجه بو علی سینا میگوید هر چیزها که من بر بسیار کس آزموده ام سود مند یافتم کلنگ تازه است
که در آن سال گرفته باشند هر روز چندانکه توانند بخورند و اگر با نان هم کلنگ خورند صواب باشد و میگوید
زنی را دیدم که این علت بروی دراز گشته بود و دل از خویشتن برداشته و مرگ را ساخته برادر او
بکلنگ علاج کردی شفا یافت و گوشت بروی باز آمد و فربه گشت و میگوید نتوانم گفت که چه مبلغ کلنگ خورده
ز تم استوار ندارند و طعام با این علت دراج باید و طیهوج و تذرو و کبک و گنجشک و قبره همه
بریان کرده تا خشک تر باشد و پاچه و ماهی بریان کرده نه بر روغن سرد باشد و اگر چیزی آشامیدنی
خواهد با عسل بخورد و بجای آب آب باران خورد و اگر اندر میان تبی و حرارتی پدید آید کشکاب
دهند و اندر کشکاب سرطان اندر بپزند و آشامیدنیها از عدس و نشاسته و کشک جو و از گاورس
سازند و اگر هم تب نباشد کرنب و طیهوج پخته روا باشد و ماهی شور گاه گاه خوردن روا باشد
لیکن اگر زن فرس پلید باشد چیزهای شور زیان دارد و آنچه یاد آمد اندر ترتیب شیر دادن و مقدار
وزن آن حکایت گذشتگان است و اولیتر آنست که نگاه کنند تا چه مقدار میگوارد اعتماد بران
کنند و نخست از اندکی آغاز کنند و بتدریج می فزایند و بران مقدار که میگوارد قرار دهند چه آنچه
اندر کتابها یاد کرده اند میزانی است اعتماد بر مشاهده باید کرد و آنرا که تب آید شیر نشاید داد و اگر
دوغ دهند روا باشد و همه شرطها بجای باید آورد و آنچه اندر معنی طبع نرم داشتن حکایت کرده

آمده است در حق همه بیماران بران اعتماد شاید کرد اعتماد بر قوت باید کرد و احتیاط باید کرد تا بسبب
نرمی طبع قوت ساقط نشود خاصه اگر اندرین فضله نباشد و اگر اندر میانه شیر دادن تب پدید آید
قرص کافور باید داد و شیر باز باید گرفت و اگر نرمی طبع بی حد شود سفوف الطین و شراب مورد
باید داد صفت سفوف الطین صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و حب الآس از هر یکی ده
درم سنگ کندر و برسیاوشان از هر یکی پنج درم سنگ شربت سه درم سنگ صفت قرص کافور
تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم آبی پاک کرده از هر یکی پنج درم سنگ گل سرخ
سه درم سنگ صمغ بادام و صندل سپید و کثیرا و نشاسته از هر یکی دو درم سنگ
رب السوس و طباشیر از هر یکی سه درم سنگ تخم خرفه یک درم سنگ کافور نیم درم سنگ
لعاب اسپغول برسرشند و اقراص کنند والله اعلم بالصواب

## باب دهم

### از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر علاج ذات الجنب و اسباب آن

ذات الجنب آماسی است گرم و دردناک اندر نواحی سینه اما اگر آماس اندر عضلهای سینه
باشد خاصه عضلهای اندرونی آنرا شوصه گویند و گفته اند اگر اندر غشا باشد که اندرون سینه بدان پوشیده است
و سینه را همچون بطانه است یعنی استری آنرا برسام گویند یعنی آماس سینه سام آماس است
و بر سینه و اگر اندر حجاب باشد که میان احشا به سوی ... ایستاده است آنرا ذات الجنب
گویند و بسیار باشد که اندر جگر آماس گرم افتد و معالیق او کشیده میشود و درد آن بجانب سینه
و نفس تنگ میشود و بیمار و طبیب هر دو پندارند که ذات الجنب است از بهر آنکه همچنانکه اندر
ذات الجنب تب و سرفه و تنگی نفس باشد اندر آماس جگر نیز باشد و آماس جگر را ذات
الکبد گویند و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد پیشتر یاد کرده اند باذن الله تعالی و اسباب
ذات الجنب چهار نوع است یکی نزله که از سر برگها فرود آید دوم آب سخت سرد خوردن و اندر
هوای سرد مقام داشتن تا بدان سبب ماده‌ها اندر سینه و حجاب باز ماند سیم شراب صرف
بسیار خوردن تا بدان سبب اخلاط در حرکت آید و رگها ممتلی شود چهارم طعامها و غلیظ که
خون را غلیظ کند خوردن چون قنبیط و گوشت گاو و مانند آن تا بدان سبب ماده غلیظ اندر
رگها باند و الم آن اندر سر ... و پهلو ... آید و ماده آن غلیظ علت بیشتر حالها صفرا
خالص باشد یا خون گرم صفرائی و برین سبب است که اندر علت تبها نوبت تب گرمتر شود
و هم برین سبب است که مردم بلغمی را اگر از معده ایشان از دفع ترش بر می آید این علت نباشد
یا آنکه گاه باشد که بلغم شور و عفن گردد و این علت تولد کند و دیرتر زایل شود و تب آن همچون تب
بلغمی باشد و گاه باشد که سودا اندر تن گرم شود و ذات الجنب از وی تولد کند و این نادر ...
و این علت اندر فصل خریف و اندر زمستان و اندر شهرهای سرد شمالی افتد و اندر شهرهای
گرم جنوبی و هواهای جنوبی و اندر تابستان کمتر افتد لیکن هرگاه که تابستان جنوبی و بارانی
باشد و فصل خریف همچنان جنوبی و بارنده باشد و اندر آخر خریف این علت بسیار افتد در ...



هرگاه که از پس باد جنوبی باد شمال آید ناگاه بر مردم زند این علت بسیار افتد و بر اثر ذات الجنب
کمتر افتد و اگر افتد دشوار زایل ازان خلاص یابند از بهر آنکه ماده علت بحرارت بحران پخته شود و ...
ایشان برنیفتد و اگر زایل آمدن را این علت افتد هلاک شود و حال این علت همچون حال آماسهای
دیگر باشد و حال همه آماسها از سه بیرون نباشد یا بتحلیل زایل شود یا ریم کند یا صلب گردد بدین سبب
حال این علت هم چنین از سه بیرون نباشد لیکن نادر باشد که صلب شود و بیشتری یا بتحلیل زایل شود
یا ریم کند و آنچه ریم گردد بضرورت باید که پخته شود و بگشاید تا پاک شود و چون گشاده شد حال بیرون
نباشد یا بعضوی دیگر اندر آید و بگذرد و پاک شود یا بدان عضو که اندر آید آنجا علتی دیگر تولد کند یا بظاهر
و جایگاه خالی میل کند و آماسی و خرابی تولد کند اما آنچه بعضوی دیگر اندر آید و بگذرد و پاک شود
آن از سه طریق باشد یا بشش رسد یا بگذر بادم زدن بگذرد و بشش آید و بدان راه پاک شود یا برگهای
باریک که برگ اجوف پیوسته است بگذرد و با جوف اندر آید و بادرار بول پاک شود یا بجانب روده‌ها
میل کند و بطریق اسهال پاک شود و چگونگی میل کردن آن بطریق اسهال و ادرار شرح اندر باب
ذات الصدر یاد کرده آمده است و آنچه بعضوی دیگر آید و از آن عضو علتی دیگر تولد کند برین گونه
باشد گاه باشد که بجانب دماغ بر آید و بیمار را بهذیان و برسام و اختلاط ذهن تولد کند و گاه باشد
که ذات الریه تولد کند از بهر آنکه ماده بشش اندر آید و پاک بیرون نشود بسبب ضعیفی قوت یا بسببی
دیگر و آنجا بماند و آماس کند و گاه باشد که بیماری ذات الریه بعلت سل ادا کند و گاه باشد که بسبب
بسیاری ماده یا بسبب ضعیفی قوت ماده اندر رهگذر بادم زدن بماند و خناق کند و گاه باشد که
ماده بجانب دل میل کند و خناق و غشی آرد و گاه باشد که ماده اندر عضلها افتد که بدو پیوسته است
و تشنج کند و آنچه بظاهر میل کند و از وی آماس و خراج تولد کند چنان باشد که ماده بجایگاههای
نرم و خالی میل کند چون پس گوش و مغولها و ران و آنجا خرابی و آماسی پدید آید و بباید دانست
که بسیار باشد که ماده علت سخت تیز باشد یا سخت بسیار باشد پیش از آنکه پخته شود طبیعت را
طاقتی آن ... دفع کردن گردد و بسیار باشد که این دفع و حرکتی قوی باشد چون حرکت خشم و مانند آن
و این نوع دفع ستوده نباشد بلکه با خطر باشد علامتها ذات الجنب نفس تنگ و صغیر و
متواتر است و درد اندرون پهلو باشد و درد خلنده خاصه بوقت نفس بر کشیدن و تب لازم و نبض
صلب و منشاری و سرفه خشک اندر اول بیماری اما سبب تب آماس است و سبب تنگی نفس فشردن
آماس و سبب ... بسیاری ماده و سبب خلیدن تیزی ماده و سبب سرفه خشک خامی آماس و سبب
صلابت نبض مشارکت حجاب اندر آماس و اگر اندر اول بیماری سرفه رطوبتی بر آمدن آغاز کند و بآسانی
بر آید امید سلامت و زود گذشتن بیماری باشد و بر آمدن این رطوبت را بسرفه طبیبان نفث
گویند خاصه اگر اثر پختگی و امید آن اندر وی باشد یا رنگ بگردانیده باشد یا چیزی با وی آمیخته باشد
و آنرا که در وی اثر پختگی و امید آن نباشد و رنگ گردانیده نباشد یا چیزی با وی آمیخته نباشد رقیق
گویند و امید پختگی و اثر آن اندر وی باشد که بآسانی بر آید و از بر آمدن آن آسایش یابند
و آن ماده بیماری باشد که از موضع آماس می تراید و بشش می دواند و نشان آن باشد که ماده

زود پخته خواهد شد و هم بدین طریق به تحلیل پاک خواهد شد و اندر ذات الجنب خالص غرغره نباشد
از بهر آنکه اندر جایگاه علت شریانها بسیار نیست و اندر برسام اینهمه علامتها باشد و علامت
خاصه او آنست که درد و تمدد بجنبیدن گردن بر آید و اندر شوصه جمیع علامتها باشد و خاصه او آنست که
درد و تمدد و خلیدن اندر پهلو یا سینه باشد و درد بسوی پشت بزیر شانه دست بازد و پدید (?) و در ذات الجنب
بشراسیف بر آید و تنگی نفس کمتر از تنگی نفس ذات الجنب باشد و گاه باشد که آماس شوصه
اندر عضلها بیرونی بود یا اندر غشاء پردئی که بر استخوان سینه پوشیده است و این آماس گاه باشد
که ظاهر توان دید لیکن درد این و همه اعراض کمتر از همه اعراض برسام و ذات الجنب باشد و نفث
نباشد و گاه باشد که آماس پخته شود و بسوی ظاهر بر کند و گاه باشد که طبیب را حاجت افتد بر اندیشیدن (?)
و شکافتن آن و بسیار باشد که اندر آخر ذات الجنب اعراض برسام پدید آید چون خفقان و پدید آمدن
و تواتر نفس و تنگی نفس و تاسه و تی صفرائی و سوزانی تب و مخنه نیز گردد و فرق میان ذات الجنب
و برسام آنست که اندر ذات الجنب این اعراض با آخر پدید آید و اندر برسام با اول پدید آید و دم زدن
از اول علت حوم زدن طبیعی نزدیک باشد پس متواتر شود و اندر ذات الجنب آواز چشم (?) بسلامت
باشد و اندر برسام از نخست چشمها سرخ گردد و رگها او ممتلی و بر خاسته شود و سیاهی چشم
بالا بر کشیده گردد و نبض خداوند ذات الریه موجی باشد و درد او گران و تنگی نفس او بیش از
تنگی نفس ذات الجنب باشد و علامتها او که اندر باب ذات الریه یاد کرده آمده است ظاهر باشد
و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد آنست که خداوند ذات الکبد زرد روی و بد رنگ باشد و گاه
گاه سرفه کند و اندر پهلو راست المی و گرانی یابد و درد او خلنده نباشد و باشد که زبان سیاه گردد
و بول غلیظ باشد همچون بول خداوند استسقا و اگر آماس اندر جانب بر سو پهلو (?) جگر باشد بدست بر (?) توان
بتوان دانست و اگر اندر جانب فرو سوین باشد نفس تمام بر کشیدن دشخوار باشد و همان ماند
که چیزی گران از پهلوی او آویخته است و ذات الجنب که از جانب چپ باشد بسبب نزدیکی دل
تب آن گرم تر و تاسه ناک تر و خطرناک تر و اعراض آن صعب تر باشد لیکن بسبب نزدیکی
بحرارت دل امیدوار باشد که زودتر پخته گردد و بتحلیل پاک شود و آنچه اندر جانب راست باشد
بسبب دوری از دل اعراض و تیمار آن ساکن تر باشد لیکن پختن و تحلیل او دیرتر باشد و اگر
نفث خداوند ذات الجنب چون باشد کار او مشکل بود همچون کار خداوند استسقا که با تب بود
از بهر آنکه استسقا را علاجها خشکی و گرمی کننده باید و تب را علاجها سرد و تری کننده و همچنین
نفث چون ... علاج قابض باید و ذات الجنب را علاج نرم و محلل باید و بول سرخ و ناهموار و تیره
دلیل آن باشد که اندر دماغ حرارتی عظیم است و آن علامتها بد باشد و دراز کننده و سخت زرد باشد
و اگر اندر تب گرم و سوزان اطراف سرد باشد و درد بسوی پشت باز میرد و اگر بران جانب
که آماس است بخسپد درد زیادت شود اینهمه علامتها ناستوده است و اگر اندر آخر ذات الجنب
و ذات الریه اسهالی پدید آید علامت آن باشد که جگر ضعیف شد خاصه اگر تنگی نفس و تاسه
بدان زایل نشود روز چهارم یا بیشتر از آن هلاک شود و اگر در اول بیماری اسهال افتد سود نبود (?)



باشد و اگر اندر حوالی شراسیف فرو سوی آن اختلاجی پدید آید علامت حرکت ماده باشد و اندر نشستن (?)
حالها حرکت آن سوی بالا باشد و بیم برسام باشد و اختلاط عقل بسبب مشارکت حجاب با دماغ و اگر
اماس و خرابی که از ماده ذات الجنب بر ظاهر تن پدید آمده باشد بیکبار بازگردد بی آنکه تب زایل
شود یا نفثی نیکو بر آید و تمام دلیل آن باشد که ماده بپس بازگشت و هلاک نزدیک است و نفث
خام و زنج و سرخ و سیاه و تیره و اندک و دیر بر آمدن سخت بد باشد و اسباب کمی و دیری نفث
چهار است اول دوم آنکه ماده اگر چه بسیار باشد خشک و زنج و
سیر باشد سیم آنکه آلت درد مند باشد چهارم آنکه قوت ضعیف باشد پس هر گاه که طبیب
نفث اندک بیند تامل باید کرد تا ازین اسباب کدام باید اعتماد بران کند و بسیار باشد که
بسبب خشکی و زنجی ماده اندر قصبها شش سدها تولد کند و دم زدن دشخوار گردد و هوا
دود ناک و سوخته مر دل و شش اندر بازماند و تب بدان سبب تیزتر شود و بسبب تیزی تب
نفس متواتر شود و بسبب تواتر نفس ماده خشک تر و زنج تر شود از جهت سده تنگ میاید (?)
و از سده حرارت می افزاید و از حرارت تواتر نفس و از تواتر نفس از جهت می افزاید و نوعی
ذات الجنب است که دم زدن آسان باشد و نفث نیز نیکو بود و باسانی بر آید لیکن درد بسوی
پشت بیرون میرود و این درد پشت بدان ماند که چوب زده باشند و بول با خون ورم آمیخته
باشد ازین نوع خلاص کمتر باشد و میان روز نهم و هفتم بکشد و اندکی باشد که با چهارده روز برسد (?)
و بیشتری اگر از هفتم درگذرد سلامت باشد و نوعی دیگر است که میان هر دو کتف سستی گردد
و کتفها گرم شود و خداوند علت نشسته نتواند بود و اگر شکم او گرم شود و اجابتی کند زود هلاک
شود و اگر از روز هفتم بگذرد دبیله و رستگاری چنین باشد که نفث بسیار گونه گون بر آید و در
سخت شود روز سیم بمیرد یا بر هد و نوعی دیگر است که ناتندی و دردی باشد با غرغره (?) از زیر زبان (?)
تا میان و دلیل صافی باشد و نفث نباشد بزرگ (?) باشد این نوع نیز سخت بد باشد و علامت آن باشد
که ماده روی ببالا دارد و اعراض برسام پدید خواهد آمد اگر از روز هفتم اندر گذرد برهد و
بباید دانست که ذات الجنب بعضی زودتر پاک شود و بعضی دیرتر و هر چه ماده کمتر باشد زودتر
پخته شود و زودتر پاک شود خاصه اگر مزاج و قوت و فصل سال و عمر مساعد باشد اما آنچه
سخت زود خواهد پخت زود پاک خواهد شد از روز نخست رطوبتی رقیق حلم بر آمدن گیرد و امید
آن پدید آید که روز چهارم پخته شود و از آن روز که نشان پختگی پدید آید تا هفت روز پاک شود و اگر
این رطوبت که پاک کرده اندر روز نخست بر آمدن آغاز کند لیکن پیش از روز چهارم یا روز چهارم
بر آمدن آغاز کند امید باشد که روز هفتم اثر پختگی پدید آید و آن روز که اثر پختگی پدید آید تا چهارده
روز پاک شود و اگر اندرین مدت پاک نشود ریم کند و سبب پاک ناشدن اندرین علت بسیاری
ماده باشد و ضعیفی قوت و اگر تا هفت روز پخته نشود یا هیچ رطوبتی و نفثی پدید نیاید
بباید دانست که علت دراز خواهد گشت و مدتی دراز باید تا پخته شود و پاک گردد و پختن و پاک
شدن آن اندر مدت چهل روز یا شصت روز باشد و قوت بیمار چندین روز ها پای نتواند داشت

و بیش ازان ضعیف گردد و بیشتر اندر چهار روز هم هلاک شوند پس اگر قوت قوی باشد و شهوت معتدل
و خواب و دم زدن همه بسلامت باشد و دلیل نیز خوب باشد علت دراز گردد و تا چهل روز ریم کند و بر
نفثی که ازان روز که بر آمدن آغاز کند اگر تا چهل روز پاک نشود ریم کند و هرچه ریم کرد احوال
آن باشد که اندر باب سل و ذات الریه یاد کرده آمده است در جمله پاک شدن زودتر بود از ذات الجنب
قوی تا چهل روز باشد یا تا شصت روز لیکن قوتها این مدت بر جای نتوانند ماند پس بیشتری این
مدت هلاک شوند و علامتها ریم کردن آنست که درد سخت تر باشد و نفس تنگ تر و تب سوزان تر
و قوت ضعیف تر و زبان درشت و دهان خشک شود و شهوت باطل گردد و [illegible]
گفتن پدید آید و گرانی اندر پهلو یافته شود و پس از آنکه ریم تمام کرد تب و درد ساکن تر شود
و گرانی هنوز زیادت گردد و نزدیک شدن نبض غریض شود و تب سخت گردد و سخت لرزاند
و بگشاید و گاه باشد که بسبب سوزانیدن ریم تب سوزان باشد و اگر در مدت چهل روز پاک
نشود باقی قوت ضعیف تر شود و تن کاهش گیرد و سل باز گردد و هرچند که تب کمتر باشد
آماس زودتر پخته شود و زودتر گشاده و هرگاه که اندر نفث و اندر دلیل و غیر آن نشانها
ستوده یافته باشد اگر از پس آن اعراض تا بل پدید آید سبب آن اعراض اندر بیشتر حالها
ریم کردن آماس باشد و هرگاه که نفث و اسهال و نفث و درد و اعراض دیگر زایل شود اگر قوت
قوی باشد و نشانها سلامت ظاهر بود آماس ریم کند و بذات الریه باز گردد و اگر قوت ضعیف
باشد و نشانها بد ظاهر بود زود هلاک کند و آنرا که بذات الریه باز گردد نخست غشی افتد و دهان
سرخ شود و سر انگشتان گرم گردد و آنرا که ذات الجنب ریم کند و بگشاید و ریم اندر فضای سینه
افتد بیمار چند روز پندارد که بهترست پس بتر شود و اگر ریم بسیار باشد و قوت ضعیف باشد
تب گرمتر شود و بآخر هلاک کند و اگر خداوند ذات الجنب را تمدد پهلو باز زیادت شود و نفس
متواتر گردد و قوت ضعیف باشد نشان غشی باشد و اگر تواتر کمتر ازان باشد که ذات الجنب
واجب کند از سه بیرون نباشد یا سبات آرد یا تشنج یا آماس دیر پخته شود اما سبب
سبات و تشنج گاه بارتر باشد که بدماغ بر شود چه اگر ماده تیز بودی و تری غالب نبودی تواتر
نفس و تواتر نبض زیادت بودی اگر دماغ ضعیف باشد ماده را قبول کند و دفع نتواند کرد
اندر سبات افتد و اگر دماغ قوت آن دارد که ماده از خویشتن دفع کند به تشنج باز گردد
و اگر ماده آماس غلیظ باشد انتقال نکند لیکن دیر پخته شود و اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفثی
تمام بوده باشد تب ساکن گردد بباید دانست که ماده بطریق ادرار بول یا بطریق اسهال دفع خواهد
شد پس اگر اندر بول دیر اثر آن ظاهر نشود تامل باید کرد اگر اندر عضلها استکلم و اندر
شراسیف حرارتی و گرانی پدید آید نشان آن باشد که اندر بیغولها ازان بر ساقها آماسی
خراجی خواهد کرد و اندران امید سلامت باشد بقراط اندران وقت گوید استفراغ
می فرماید کرد و اگر تنگی نفس و تاسه زیادت شود و اندر سینه‌ها و اندر چنبر گردن حرارتی
و گرانی پدید آید نشان آن باشد که ماده ببالا می شود و آماس و خراج اندر پس گوش





خواهد کرد پس اگر ماده تیز باشد و ازین نشانها چیزی پدید نیاید و ماده از دماغ دفع نشود سام
و اعراض آن پدید آید و بیمار را هلاک کند علاج باید دانست که علاج ذات الجنب خونی
و صفرائی بیکدیگر نزدیک است لیکن نخست اگر خون غالب باشد نخست رگ باسلیق باید زد و روز
نخست که هنوز ماده اندر حرکت باشد و قرار نا گرفته از جانب مخالف باید زد یعنی ازان دست
که برابر علت باشد تا ماده را ازان سوی دیگر کشند و اگر سه روز گذشته باشد و ماده قرار
گرفته ازان دست رگ باید زد که علت بسوی او باشد و اگر قوت بیمار قوی باشد خون چندان
بیرون باید کرد که رنگ خون بگردد از بهر آنکه خون سیاه اندر حوالی آماس باشد و اگر خواهند که قوت
را نگاه دارند بدو دفعه یا سه دفعه بیرون کنند و اگر صفرا غالب بود نخست تدبیر اسهال صفرا باید
کرد بمطبوخ خیار شنبر یا بحقنه نرم و بعضی طبیبان اهل معرفت گفته اند که اگرچه ماده علت
صفرا بود صواب تر آنست که نخست رگ زنند از بهر آنکه رگ زدن ایمن تر از مسهل دادن است
چه ممکن است که مسهل اجابت نکند و اخلاط را بجنباند و اضطرابی تولد کند و اولیتر آنست که موضع درد
نگاه کنند اگر درد با استخوان سینه و چنبر گردن بر می آید رگ زدن صواب تر و اگر بشراسیف فرو میل دارد
مسهل صواب تر از بهر آنکه رگ باسلیق ازین موضع خون اندکی کشد و روز نخست و دوم و سیوم
تا از استفراغ فارغ شدن شربت شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند با آب آمیخته یا جلاب رقیق
دهند و اگر تشنگی غالب بود آب خربزه هندو و سکنجبین که بس ترش نباشد با آب آمیخته یا با آب
خربزه هندو صواب باشد و از پس استفراغ هر بامداد بنفشه پرورده اندر جلاب رقیق گداخته
و روغن بادام بر افکنند و بدهند یا گشکاب دهند و اندر گشکاب عناب و سپستان و بنفشه اندر پزند
و با شکر و روغن بادام دهند صفت شرابی که هر بامداد بدهند بگیرند بنفشه تازه نیم دانگ
آبی شیرین ده درم سنگ کثیرا نیم درم سنگ تخم خطمی پانزده درم سنگ اسبغول ده درم سنگ
همه را اندر نیم من آب ترکنند یک شبانروز پس بآتش نرم بجوشانند تا به نیمه باز آید و بپالایند و نیم من شکر
بر افکنند و بقوام آرند و نیز دیگر من اولیتر آنست که این اخلاط بی کثیرا و اسبغول بپزند و اسبغول را
جداگانه لعاب بگیرند و کثیرا جداگانه بکوبند و چون دیگر اخلاط را پخته باشند و پالوده شکر را افکنند
و کفک بردارند و لعاب اسبغول با وی بیامیزند و کثیرا اندر وی پاکنند و بیامیزند و بقوام آرند
از بهر آنکه کثیرا و لعاب اسبغول دشخوار پالوده شود و اگر تخم آبی و تخم خطمی را نیز همچنین جداگانه لعاب
بیرون کنند پس با وی بیامیزند همچون لعاب اسبغول صواب باشد شربت هر بامداد بیست درم سنگ
با چهار درم سنگ روغن بادام صفت شرابی دیگر بگیرند آب انار شیرین یک من آب خیار
یک من همه را بپزند تا بنیمه باز آید و نیم من شکر بر افکنند و بقوام آرند همچون دیگر شراب گلاب صفت
شرابی دیگر بگیرند بنفشه خشک سی درم سنگ عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقی دانه
بیرون کرده سی عدد تخم خطمی و اسبغول و تخم آبی و کثیرا از هر یکی ده درم سنگ فلوس خیار شنبر
پاک کرده بیست درم سنگ شکر نیم من بپزند همچون شراب دیگر شربت بیست درم سنگ با روغن
بادام صفت مطبوخ مسهل بگیرند عناب سی عدد سپستان سی عدد بنفشه ده درم سنگ

فلوس خیارشنبر پانزده درم سنگ ترنگبین سی درم سنگ بپزند چنانکه رسم است و پالایند
و بدهند و اگر خواهند که قوت قوی‌تر باشد ده درم سنگ لسان الثور پانج درم سنگ اندرین مطبوخ
زیادت کنند و اگر صفرا سخت غالب نباشد ده درم سنگ بیخ سوسن منقی هم اندرین مطبوخ زیادت
کنند و سه درم سنگ تربد تراشیده و نیم کوفته و اولیتر آن بود که بیخ سوسن و تربد اندر مسهل کنند
و پس از آن دهند که تنقیه بسنده آمده باشد و اگر بیمار مسهل را کاره دارد سه درم سنگ لسان الثور
کوفته و بیخته اندر جلاب کنند و بدهند و از پس روز چهارم اگر تنقیه بسنده آمده باشد اندرین ضمادها
[illegible] پرسیاوشان و بیخ سوسن منقی زیادت کنند از هر یکی ده درم سنگ و [illegible] از
بنفشه و بابونه و اکلیل [illegible] و عناب و سپستان و تخم خطمی و نمک و شکر [illegible] با بابونه سازند
و روغن [illegible] و نمک و نمک مقداری و بعوض آب جلاب دهند یا شراب بنفشه و شراب
نیلوفر با آب آمیخته و لعوقها [illegible] که پزاننده و پاک کننده است که اندر باب ذات الریه یاد کرده
آمده است بکار بندند و اندران باب بکار برند ضمادی که ماده را بپزاند و درد بنشاند بگیرند
بنفشه و خطمی از هر یکی یک جزو بیخ سوسن دو جزو آرد جو و آرد باقلی از هر یکی جزوی و نیم بابونه
یک جزو همه با موم و روغن بنفشه بسرشند چنانکه رسم است اگر بتحلیل حاجت بیشتر باشد تخم
کتان زیادت کنند و به سپیده بسرشند و اگر حرارت کمتر باشد بجای روغن بنفشه روغن سوسن کنند
یا روغن نرگس و اگر حرارت قوی باشد بعوض تخم کتان و سپیده برگ نیلوفر و گل سپید و کدو [illegible]
زیادت کنند ضمادی دیگر بگیرند آرد جو و اکلیل الملک و پوست خشخاش چون
عصیده کنند و بر موضع درد نهند درد بنشاند و ماده را بپزاند و تکمید با سبوس گرم کرده کنند با آب گرم
و اگر روغن زیت و آب گرم جامه‌ای [illegible] بپزانند [illegible] درد بنشاند [illegible] و پیه مرغ و [illegible]
گوشت گوسفند و [illegible] همه را در هم گداخته طلی کردن سودمند باشد و هرگاه که چنین که ضماد و تکمید
درد نمی‌نشاند یا زیادت میکند باید دانست که تن ممتلی است و باستفراغ حاجت است فاصد
بفصد و هرگاه که فصد کرده باشند و مسهل داده اعراض بیماری ساکن نشود باید دانست
که آماس ریم خواهد کرد و دیگر باره فصد نباید کرد از بهر آنکه اگر یک بار دیگر فصد کرده شود قوت
ضعیف گردد و مدت حرارت خون گشته شود و آماس خام بماند و رنج کاهد و اگر آنکه فصد کرده
شود بیمار را بر جای یا از پس فصد غشی افتد یا نفس تنگ شود و نشان آن باشد که برین فصد ماده
علت کم شده است تدبیر تنقیه باید کرد و بسیار باشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت طبیعت
و از فصد بی نیاز کند و هرگاه که ببیند که ماده پخته شد جهد باید کرد تا ریم از آنکه ریم گردد به نفث
پاک شود و آب کشکاب رقیق با شکر و سکنجبین یا با عسل و بر آن پهلو بیماری خفتن یاری دهد
بر نفث و سینه و پهلو را پاک کند و جالینوس اندر ابتدای این علت دیاقوذا فرموده است
تا ماده را ساکن و تیز [illegible] و بیمار را خواب آرد خواجه بوعلی سینا میگوید دیاقوذا کسانی را
باید داد که خواب نیابند و [illegible] اگر ممکن است که شکر با عسل با وی آمیخته باشند مضرت
او باز دارد و اگر ضرورت باشد دیاقوذا از تخم خشخاش باید ساخت بی پوست و از پس

استفرا



استفراغها و از پس آنکه اعراض علت آهسته شود و نفث بسیار بوده باشد غذا از کشک جو
و آرد باقلی و اسفاناج و ملوخیا باید فرمود با شکر و اگر هنوز اضطرابی باشد بکشکاب رقیق
قناعت باید کرد و اگر ماده ذات الجنب بلغمی یا سوداوی باشد فصد نباید کرد لکن حقنه تیز و ضماد
پزاننده و تحلیل کننده بکار باید داشت و بجای آب ماء العسل باید داد و آب گرم گرم هم پیوسته
سود دارد که هر بامداد یک شربت بریان بخورد و کشکاب او از کشک جو و کشک گندم و نخود
باید فرمود و مقدار یک درم سنگ تخم بادیان و پنج درم سنگ بیخ سوسن اندر وی پختن و
سکنجبین عسلی ممزوج خلط غلیظ را لطیف کند اگر بامداد یک شربت بدهند صواب باشد و طعام
نخود آب بروغن زیت یا روغن بادام شیرین و تخم آمیخته و سبوس آب یا با انگبین یا با [illegible] و
شوربا که [illegible] و کرنب و شبت و نخود پخته باشند و [illegible] از جلبه سرشته و آرد باقلی
ساخته باشند و روغن بادام گرم کرده تجرع کردن سود دارد و سکنجبین انگبین پزاننده و پاک کننده
و ماهی شور با کندنا و شبت پخته پزاننده و پاک کننده است و اگر ماده بس غلیظ و فسرده باشد و نفس
تنگ شود و نفث باز ایستد زوفا خشک و خردل کوفته اندر ماء العسل گرم کرده بدهند مقدار
سه درم سنگ و گاه باشد که تنگی نفس بدان حاجت افکند که وزن یک باقلی زنگار با انگبین بسرشند
و بدهند و اگر بگدازند با قلی زنگار و چندانکه بر سر انگشت بردارند نطرون بریان کرده اندکی
روغن زیت و ماء العسل گرم کرده بسرشند و بدهند سود دارد و مقدار یک باقلی انگژد با سکنجبین
عسلی ممزوج با آب گرم دادن درد بنشاند و اگر زنگار و فراخ حلق را و معده را بگزد زرده خایه
مرغ نیم برشت بدهند تا رنج آن باز دارد یا روغن بادام گرم کرده تجرع فرمایند و ضماد از برگ کرنب
و برگ بادیان پخته سازند یا از بابونه و اکلیل الملک و روغن سوسن و روغن یاسمین و نگاه
دارد از دود و از باد و از مقام اندر آفتاب و از طعامها بسیار خوردن و از جماع بسیار حذر باید کرد والله اعلم

## گفتار هشتم

از کتاب ششم اندر احوال دل و بیماریها و علامات و علاج آن و این گفتار شش باب است

ضعیفی دل
و خفقان

### باب اول

از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر آنکه بیماریهای دل چند نوع است و طریق علاج دل کدام است

بیماریها که دل را افتد چهار نوع باشد یکی انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده و با ماده
دوم انواع آماسها سیم تفرق الاتصال چهارم بیماریها که بمشارکت دیگر اندامها افتد آماس
دل اگر محکم باشد علاج پذیر نباشد و اگر محکم نباشد علاج دشوار پذیرد و ماده بیماریها دل اندر
رگهای دل باشد یا اندر میان دل و میان غلاف او باشد و آنچه اندر میان دل و میان غلاف
او باشد رطوبت بیشتر باشد یا ماده‌ای بادناک و هرگاه که بسیار گردد غلاف دل ممتلی کند و دل را
بفشارد و از حرکت انبساط باز دارد و روح را خفه کند و بکشد و آنچه اندر رگهای دل باشد سده کند
و سده راه بیرون شدن هوای گرم گشته و دود ناک شده و راه اندر آمدن هوای تازه گرفته دارد و روح را
خفه کند و بکشد و آماس که اندر گوهر دل باشد یا اندر غلاف او و غلاف را بتازی شغاف گویند

و آماس کو بر دل باشد یا گرم باشد یا سرد و گرم در حال بکشد و سرد نادر افتد و اگر افتد شش اندکی
یکروز مهلت دهد از بهر آنکه آماس از سوء المزاج و از سده و از تفرق الاتصال و از الم خالی
نباشد و حرکت انقباض و انبساط باز دارد و بدین سبب زود هلاک کند و اگر اندر غلاف دل
افتد مدتی مهلت دهد جالینوس میگوید که مرا خروسی بود هر روز لاغرتر میشد و پس بکشتم اندر
غلاف دل او آماسی صلب دیدم چند یک دانه عدس و دانستم که آن لاغری و بدحالی او از آن
آماس بوده است و هم جالینوس میگوید بوزنه داشتم و جالینوس بوزنه بسیار تا اگر از
تشریح اندامها چیزی مشکل شدی یکی را بکشتی و آن اندام را نگاه کردی از بهر آنکه اندام بوزنه با اندامها
مردم ماند میگوید آن بوزنه لاغر شدن گرفت و هر روز لاغرتر میشد چون او را بکشتم آماسی صلب
یافتم اندر غلاف دل او چند آنکه دانه باقلی دانستم که سبب لاغر شدن او آن آماس بود و تفرق الاتصال
سه گونه باشد یکی تفرق الاتصال که از لوازم آماس است دوم آنکه از لوازم قرحه و بثره است
سیم آنکه از جراحت افتد و دل از این انواع هیچ احتمال نکند و گفته اند که هر گاه که بر گوشت دل
بثره پدید آید از بینی خونی سیاه برود و بیمار هلاک شود و اگر گذر نکند روز دوم هلاک کند
و بیماریها که بمشارکت اندامهای دیگر افتد بعضی بمشارکت دماغ باشد و بعضی بمشارکت جگر و بعضی
بمشارکت معده و امعاء و حجاب و شش و بعضی بمشارکت همه تن باشد چنان باشد که اندر تبهای
محرقه و غیر آن خفقان و غشی پدید آید و آنچه بمشارکت دماغ افتد چنان باشد که دماغ ضعیف شود
و بسبب ضعف او عصبها که بعضلهای سینه پیوسته است که آلت دم زدن است ضعیف گردد و دم
زدن از حال طبیعی بگردد و نسیم هوای تازه چندانکه باید بدل نرسد و هوای دودناک از دل پاک
بیرون نشود و بدین سبب سوء المزاج دل و خفقان و غشی تولد کند و آنچه بمشارکت جگر افتد دو گونه است
یکی آنکه جگر ضعیف شود و بدان سبب از طعام که خورده شود غذا تمام و خون پاکیزه حاصل نگردد
و نصیب غذا که دل را باید بدو نرسد و ضعیفی دل و قوتی پدید آید دوم آنکه اندر جگر خون سودائی
تولد کند بدان سبب غذای دماغ و دیگر اندامها سوداوی شود و از دماغ بطریق شریانها بدل
باز آید و خفقان و اندیشهای بد و غمها تولد کند سیم آنکه اندر جگر خونی بلغمی تولد کند و هم بدین طریق
بدماغ رسد و از دماغ بدل باز آید و کسلانی و بی نشاطی و فراموشکاری و کند فهمی تولد کند چهارم
آنکه جگر خون گرم یا سرد بدل میفرستد و از آن خون سوء المزاج تولد میکند پنجم آنکه اندر جگر آماسی
افتد گرم یا سرد و بسبب پیوستگی غشاها همه اعضا بیکدیگر رنج آن غشا بدل باز دهد و آنچه بمشارکت
معده افتد سه گونه باشد یکی آنکه اندر فم معده خلطی بد بود و بسبب نزدیکی و همسایگی رنج آن
بدل باز دهد و خفقان و غشی آرد دوم آنکه بسبب حرکت خلط بد که بقی بر آمدن گیرد خفقان
و غشی پدید آید سیم آنکه معده درد خیزد و بسبب همسایگی درد بدل باز دهد و بسیار باشد
که بکشد و آنچه بمشارکت حجاب و شش و غیر آن تولد کند چنان باشد که ماده ذات الجنب و ذات الریه
یا ماده خناق انتقال کند و بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و باشد که روح را خفه کند و بکشد و آنچه
بمشارکت رودها افتد چنان باشد که اندر رودها حب القرع باشد یا کرمان دراز و بخار ایشان





بدل و دماغ بر آید و خفقان و ضعف آرد و آنچه بمشارکت رحم افتد چنان باشد که بسبب مشارکتی
که رحم را با دماغ است بخارها بد از رحم بر آید اندر شریانها بدو و وسواس آرد و از دماغ بطریق شریانها
بدل باز آید و خفقان و غشی آرد و خفقان علتی است که از انواع سوء المزاج افتد و هرگاه که
اسباب خفقان قوی گردد غشی آرد و خفقان طپیدن دل را گویند که مردم بیفتد و بیهوش
گردد و بعضی مردم عام علت ربو را که بپارسی تنگی نفس زدن گویند خفقان خوانند و فرق میان
هر دو آنست که ربو دم زدنی باشد پیوسته و کوتاه بشتاب چنانکه دم زدن کسی باشد که دویده باشد
و کار یافته و خفقان طپیدن دل باشد طپیدنی که با اختلاج ماند و اختلاج جستن اندام باشد و جوامع
آنرا بپارسی اندام گویند و بسیار باشد که سبب خفقان لطافت جسم دل باشد و زود زود پدید آید
و زود ساکن شود و بی سببی قوی پدید آید و بی علاجی قوی زایل شود و گاه باشد که اگر شربتی
آب سرد تر خورد در وی اثر کند و خفقان پدید آید و اسباب غشی دو نوع است یکی تحلیل روح
دوم خفه شدن روح و اسباب تحلیل روح سه نوع است یکی استفراغ بسیار بقی یا با اسهال
یا برفتن خون بسیار از رگی یا از جراحتی یا بوجهی دیگر چون حمیت و نفث و گشاده شدن رگها و امثال
دوم آنکه شادی یا لذتی بافراط چون لذت صحبت یافته شود و دل بدان سبب باز شود و هر گاه
که شادی و لذت بافراط و ناگاه باشد دل بیش از آن گشاده شود که عادت است و روح بدان سبب
تحلیل پذیرد و دل همچنان گشاده ماند و روح تحلیل پذیرد و غشی افتد و اندر آن غشی هلاک شود
سیم آنکه دردی عظیم چون درد قولنج و غیر آن پدید آید و طبیعت روح را بجانب او از جهت دفع الم
قوت روح را بدان موضع فرستد و دل بدان سبب سرد شود و روح تحلیل پذیرد و غشی
افتد و اندر آن غشی هلاک شود و اسباب خفه شدن روح دو نوع است یکی امتلا بافراط
خاصه از شراب و امتلا بافراط حرارت غریزی را و روح را خفه کند و فرو میراند دوم آنکه غمی
یا ترسی بافراط پدید آید ناگاه و دل بدان سبب فراهم آید و روح خفه شود و هلاک شود و این معنی
اندر کتاب دوم از باب نوزدهم از جزو دوم از گفتار نهم شرح یاد کرده آمده است انواع
رنجها و بیماریها که دل را افتد و اسباب آن اینست که یاد کرده آمد و طریق علاج او اینست
که اکنون یاد کرده آید باید دانست که از بهر آنکه دل شریف تر از همه اندامهاست علاج او
با احتیاط تر از علاج همه اندامها باید چه اندر استفراغ و چه اندر تبدیل مزاج و بیماریهای امتلائی
که دل را افتد بیشتری سده باشد که منفذ دم زدن را بسته دارد و بعضی بخاری غلیظ باشد که از
عضوی دیگر بدو بر می آید و از جهت سده امتلائی رگ باسلیق باید گشاد از دست راست و از
جهت سده بخاری از دست چپ باسلیق باید گشاد و در جمله حالها استفراغ بفصد بی خطر تر است
از بهر آنکه اندر فصد حاجت نیست بداروی که قوت او بدان رسد و احتیاط اندر داروی مشی آنست
نیست که قوت نگاه دارند و یکبار خون بسیار بیرون نکنند و علاجها دیگر همه با احتیاط تمام باید کرد
و هر داروی که بکار دارند چه معجون که مزاج دل را بدل کند و چه داروی که استفراغ کند هیچ حالی
نباید از داروهائی که بدل مخصوص است و روح را قوت دهد از بهر آنکه داروهای مسهل ضعف

افلاطون است بدین سبب داروئی که از وی غرض پاک کردن خلطی باشد از دل آمیخته باید با داروی
که بدل مخصوص است تا قوت دیگر داروها بدل رساند و روح را برافروزاند و داروی که غرض
از وی تبدیل مزاج باشد هم ازین داروها که بدل مخصوص است با وی بباید آمیخت از بهر
دو کار یکی آنکه تا قوت دارو یاد دیگر بدل رساند دویم آنکه مزاج دل گرم است و بداروهای
سرد علاج می باید کرد یکبارگی سردی نشاید از بهر آنکه دل معدن روح است و گوهر روح
گرم است و گرمی او غریزی و اصلی است و گرمی خوب نیست و بسبب سوء المزاج غریب
تحلیل پذیرد و اندک شود و باشد که بمیرد و دودناک شود و تیره و با این همه اگر اندر داروهای
سرد افراط کرده آید بیم باشد که بانی روح را فرو میراند پس صواب آنست که داروی گرم که
بدان مخصوص است با داروی سرد بیامیزند و بدین علت که پیشینگان اقراط کافور که از
بهر سوء المزاج دل ساخته اندکی زعفران هست و آنچه از بهر استفراغ ساخته اند لسان الثور
یا چیزی که مانند او باشد هست از بهر آنکه دانسته اند که آفریدگار تعالی را بحکمت الهی
و بر نگاهداشتن مصالح تن موکل کرده و هر گاه که طبیعت قوی باشد بر مقتضی حکمت رود و
وتلاقی قوت زعفران و غیر آن بگوهر دل رساند تا مزاج گرم او باعتدال باز آید بفرمان
آفریدگار تبارک و تعالی و اگر طبیعت قوی نباشد هر چه علاج سود ندارد و اندرین ترکیب
فایده دیگر هست و آن آنست که داروی سرد گذرنده نباشد و قوت آن بدل نتواند رسید
بدین سبب حاجت افتاد بدانکه آنرا با داروی گرم که با دل خاصیت انشانی دارد
بیامیزند تا قوت آنرا بدرقه باشد و بدل رساند و داروها که دل را سود دارد بسیار است
لیکن آنچه با وی خاصیت انشانی دارد آنست که اینجا یاد کرده آید آنچه باعتدال نزدیکست
یاقوت است و بسجاده و فیروزه و زر و سیم و لسان الثور و آنچه گرم است درونج
و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران و بهمن سرخ و بهمن سپید
و قرنفل و عود خام و بادرنجبوی و تخم او و بادروج و تخم او و شاهسفرم و تخم او
و فلنجمشک و تخم او و برگ ترنج و پوست او و فاقله و کبابه و ساذج هندی
و راسن و آنچه سرد است مروارید است و کهربا و بسد و کافور و صندل و
طباشیر و گل مختوم و سیب و ترشی ترنج و کشنیز تر و خشک والله اعلم

باب ———— دویم

از گفتار ششم از کتاب ششم اندر ضعیفی دل و خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد

اسباب سوء المزاج گرم که دل را افتد پنج نوع است یکی اعراض نفسانی است چون خشم و
اندیشه بسیار اندر کارها دویم تنگی و گرفتگی مسکن نسیم هوا تازه که بدل رسد سیم اندر
گرمابه گرم و هوای گرم درنگ بسیار کردن چهارم پیوسته طعامها و شرابهای گرم خوردن پنجم
اگر تشنه شود و آب سرد کمتر یابد ششم پیوسته بوی داروها و عطرهای گرم بخود زند و دیگر داشتن
علامتها علامت خفقان که با سوزش و تشنگی باشد و از هوای گرم و از گرمابه و از نزدیکی آتش

بتر



بتر شود و از هوای سرد و بوی گلاب و عطرهای خنک راحت یابد و گاه باشد که خفقان گرم
با تب باشد و این اسباب که یاد کرده آمد اندر پیش افتاده باشد علاج اگر علامت
خون ظاهر است نخست رگ باسلیق زنند و شربتها و بویهای خنک بکار دارند و هوای خانه
خنک کنند چنانکه معلوم است و بر سینه ضمادها از صندل و کافور و گلاب می نهند و پیراهن
مصندل پوشند و شراب صندل و اقراص کافور بکار دارند صفت ضماد صندل صندل
سپید و گلاب بسایند و اندکی مشک خوشبوی بر چکانند و کافور اندر وی مالند و آب سیب
ترش و آب آبی بیامیزند و دستارچه کتان بدان تر کنند و بر دل نهند و آب آهنگران با گلاب
آمیخته اندر ضمادها بکار داشتن سود دارد صفت پیراهن مصندل صندل سپید
را بگلاب بسایند و کافور اندر وی مالند و پیراهنی توزی بدان تر کنند و بهوا خشک کنند
و هر وقت اندکی گلاب بدین پیراهن پاشند و در پوشند و اگر دستارچه توزی همچنین
مصندل کنند و بر روی بالین او گسترند سخت صواب باشد صفت شراب صندل صندل
سپید سوده یا کوفته مقدار سی درم سنگ و کشنیز خشک کوفته پنج درم سنگ اندر صد درم
آب غوره و پانزده درم سنگ برگ و همین آب تر کنند یک شبانروز دیگر روز آنرا بر آتش
نرم تا دو بهر آب برود و یک بهر بماند و بدست بمالند پس بخرقه کتان پالایند و همچنین
نباید با طبرزد بر افکنند و نیم درم سنگ زعفران شاخ اندر خرقه توزی بسته در افکنند و بر آتش
و کفک بردارند و بقوام آرند و خرقه زعفران اندر وی بمالند و از وی دور کنند و بنهند تا
فاتر شود پس ده درم سنگ طباشیر سوده و نیم مثقال کافور و ده درم سنگ صندل سوده اندر وی
مالند و بیامیزند شربتی پنج درم سنگ با شراب سیب یا با شراب تخم خرفه صفت اقراص کافور
بگیرند طباشیر و گل سرخ و نیلوفر از هر یکی چهار درم سنگ تخم خرفه و تخم خیار و خیار بادرنگ
و تخم کدو پاک کرده از هر یکی سه درم سنگ تخم کوک و تخم کاسنی از هر یکی دو درم سنگ و نیم صندل
سپید سوده سه درم سنگ سرطان نهری بریان کرده و رب السوس از هر یکی یک درم سنگ
زعفران و کافور از هر یکی دو دانگ ترنگبین ده درم سنگ کثیرا درمسنگی و نیم
درمسنگی و نیم همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی سرشته و اقراص کنند صفت شرابی که تشنگی و حرارت
بنشاند بگیرند آب انار ترش و آب آلو ترش و آب تمر هندی و آب ترشی ترنج و آب غوره
از هر یکی راستا راست و شکر بنهند بمقدار آنها و بپزند و بقوام آرند صفت سفوفی که دل
گرم را سود دارد بگیرند گل سرخ و طباشیر از هر یکی یک درم سنگ کشنیز خشک ده درم سنگ
کافور نیم دانگ شربت یک مثقال اندر آب سیب صفت سفوفی دیگر بگیرند مروارید و کهربا و بسد
و لسان الثور و شب یمانی و گل مختوم از هر یکی یک مثقال سک نیم مثقال شکر طبرزد هفت مثقال
شربت دو مثقال با شراب سیب یا با شراب انار و اگر بفصد یا استفراغ دیگر حاجت آید مطبوخ
هلیله دهند و اگر نیز آب دهند اولیتر و اگر حرارت زیادت شود و ترسند که آماس یا بثره
تولد کند داروهای خنک تر حاجت آید چون افیون و تخم لفاح بگیرند افیون نیم دانگ تخم لفاح

دانگ و نیم کافور یک طسوج مشک و زعفران از هر یکی یک طسوج ترکیب کنند و به هند و ترتیب
شربتها دادن برین گونه باید داد بامداد شراب سیب یا شراب ترنج با اقراص کافور به هند
و اگر خواهند که اقراص کافور اندر آب انار یا اندر تخم خرفه یا آب خیار دهند روا باشد و گلاب
نیز بجای این آبها دادن روا باشد و بوقت خواب شربتی ازین سفوف که یاد کرده آمد با آب
انار دهند و اگر بجای سفوف را گاه باشد گل ارمنی با آب انار و لعاب اسبغول به هند و اگر
تب نباشد بجای این آبها دوغ گاو سود دارد و طعام ماهی تازه خورد بر سرکه و مصوص و
افسرده و مزورها ریواج و انار دان و غوره دهند و نان با شراب سیب دادن و نان اندر گلاب
و شراب ریحانی بهم آمیخته ترید کردن و آب ترشی ترنج و آب لیمو با گلاب آمیخته و شکر ترتی آن
شکسته و سرد کرده سود دارد و اگر قوت ضعیف باشد و بیم باشد که حرارت غریزی با این ترتیبها
خنک پای ندارد اندکی کبابه و قاقله و پوست ترنج و مانند آن چیزی با این غذاها و شربتها بیامیزند
و لسان الثور و آب او سخت نافع است ... پاک ... و خوش کردن هوا خنک ...
علاجهاست ... از خداوند خفقان گرم ... مقام ... دیکویه هر کرا که ...
از خداوند خفقان گرم همه بیشتر از پنجاه سالگی فرو دنه ... که به پیری ... والله اعلم

## باب سوم

از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر ضعیفی دل و خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد

اسباب سوء المزاج سرد ضد اسباب سوء المزاج گرم است علامتها رنگ روی خداوند
مزاج سرد سپیدی و کبودی گراید همچون رنگ ارزیز و کسلانی و دیرکاری اندر وی پدید
آید و تشنگی باشد و از هوای گرم و بوی عطر گرم راحت یابد علاج آنرا که علت محکم باشد غرغره
... ریحانی مقداری اندک موافق باشد و بوی مشک و عود خام و عنبر سود دارد و ... بر سینه
طلی کردن و روغن ... مالیدن و همه با اخلاط و دواء المسک دادن خفقان سرد را زایل کند
صفت ضمادی که خفقان سرد را زایل کند بگیرند قسط و سنبل و سعد و دارچینی و مشک
همه را بکوبند و بآب مورد تر کنند و شراب ریحانی تر کنند و بر دل نهند صفت ... را
پاک کنند و بکوبند و آب او بگیرند و یک شب بنهند تا صافی شود و دیگر روز بپالایند و ثقل ...
اندر شراب کهن تر کنند یک شب و دیگر روز بجوشانند و بمالند و بپالایند یک من ازین شراب
و یک من از آن آب ... و یک من انگبین بر نهند و سنبل و دارچینی و قرنفل
و مصطکی و قاقله و کبابه از هر یکی یک درم سنگ و عود هندی نیم درم سنگ و زعفران ...
چهار دانگ همه را نیم کوفته اندر خرقه بندند فراخ و اندرین شراب افکنند و می پزند و آنرا ...
می مالند چون شراب تمام پخته شود و بقوام آید آن خرقه ازوی جدا کنند و بفشارند و دانگی مشک
سوده بروی پراگنند و ... گوارش عنبر که اندر باب علاج معده یاد کرده آید و تریاق
فاروق و مثرودیطوس سود دارد صفت سفوفی که خداوند خفقان سرد را سود دارد
بگیرند کهربا و جند بیدستر از هر یکی یک درم سنگ پوست ترنج نیم درم سنگ ...



نیم درم سنگ همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و به هند صفت سفوفی دیگر بگیرند نعنع
و کهربا از هر یکی پنج درم سنگ سعد و خیربوا از هر یکی سه درم سنگ قرنفل دو درم سنگ
شربت دو درم سنگ با شراب سیب یا با شراب انگوری یا با سپید ... سود
و طعامها خداوند صداع سرد با دارچینی و ابزارهای گرم سازند چون زیره و کرویا و نانخواه
و گوشت گنجشک و کبوتر بچه بریان کرده موافق باشد و اگر سوء المزاج سرد با تری بود علامت او
آنست که خداوند علت پندارد که دل او اندر میان آب نهاده است و خفقان بران سان بود که گوئی
بچه اندر آب افتد و طپید و علاج وی آنست که نخست استفراغ کند بحب اصطمخیقون ...
با ایارج فیقرا یا حب قوقایا و اگر ایارج فیقرا بگیرند یک مثقال و یک درم سنگ افتیمون سوده
و با سکنگبین ... و به هند سود دارد و اگر رطوبت بسیار باشد ایارج لوغاذیا و ...
دریطوس موافق باشد و اگر قی کردن آسان باشد قی ... فرمود و از پس دواء المسک
و ... و معجونها مفرحها گرم باید داد صفت دواء المسک بگیرند افسنتین رومی و ...
و ... از هر یکی شش درم سنگ نانخواه و زعفران و تخم کرفس از هر یکی چهار درم سنگ
سنبل و ساذج هندی از هر یکی دو درم سنگ جند بیدستر و مشک از هر یکی یک درم سنگ همه را
بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند شربت یک مثقال اندر آب لسان الثور ... صفت دواء المسک حلو
بگیرند زرنباد و درونج از هر یکی یک درم سنگ مروارید و کهربا و بسد و ابریشم خام مقرض
از هر یکی یک درم سنگ و نیم بهمن سرخ و بهمن سپید و ساذج هندی و سنبل و قاقله و قرنفل
و جند بیدستر و ... از هر یکی چهار دانگ زنجبیل و دارفلفل از هر یکی دو دانگ مشک
دانگی و اندر نسخه چنین دانگ و نیم همه را بکوبند و با انگبین شهد آتش نارسیده بسرشند صفت
مفرحی گرم بگیرند کهربا و ... ابریشم خام مقرض و ... از هر یکی چهار درم سنگ
مروارید هشت درم سنگ ساذج هندی یک درم سنگ و نیم سنبل و سلیخه و قاقله و خیربوا و گل
سوسن و کندر و عود هندی و اسطوخودوس و افتیمون و زرنباد و درونج و دارچینی
از هر یکی یک درم سنگ ... دو درم سنگ و نیم ... دو درم سنگ و نیم بهمن سرخ
و سپید از هر یکی چهار دانگ و نیم قرنفل یک درم سنگ عنبر و مشک از هر یکی دو دانگ و نیم
یاقوت دو درم سنگ ... دو درم سنگ زعفران یک درم سنگ و نیم بسد
سه درم سنگ همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربت دو مثقال صفت انوشدارو
بگیرند گل سرخ شش درم سنگ ... درم سنگ قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون
از هر یکی سه درم قرفه و زرنب و زعفران و بسباسه و قاقله و ... از هر یکی دو
درم سنگ همه را بکوبند و بپزند و نگاه دارند و یک من آمله پاک کرده اندر پنج من آب بپزند
تا دو بهر آب برود و یک بهر بماند و درست بمالند و بپالایند و یک من انگبین مصفی ... بر نهند
بر افکنند و بقوام آرند و داروها کوفته بدو بسرشند و نگاه دارند شربت دو درم سنگ
این داروی آزموده است دل را قوت دهد و دهان خوش بوی کند و رنگ روی را تازه ...

بر افروخته و صافی کند و وی طبق فوشس کند پیش از طعام و پس از طعام خوردن سود دارد
صفت سفوفی که خداوند خفقان سرد و تر را سود دارد بگیرند نعنع و کندر با بریان کرده
و سعد بریان کرده و شب یمانی بریان کرده و سعد از هر یکی سه درم سنگ زراوند مدحرج
و درونج از هر یکی نیم درم سنگ شش دانگی سنبل و مروارید از هر یکی یک درم سنگ شکر
سپید هفت درم سنگ شربت سه درم سنگ اندر شراب افسنتین صفت شراب افسنتین
بگیرند افسنتین رومی پنج درم سنگ گل سرخ پانزده درم سنگ سنبل دو درم سنگ
ترنجبین سپید نیم کوفته دو درم سنگ همه را اندر ده من آب بپزند تا به نیمی باز آید و پالایند و
بر بالا دهند مقدار هفت درم سنگ گرم کنند و سفوف با وی بدهند والله اعلم

باب چهارم

از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر خفقان که از سوء المزاج خشک خیزد

سوء المزاج خشک از دو بیرون نباشد یا گرم و خشک همچون احوال خداوند دق باشد و علاج
او علاج دق است آمیخته با علاج خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد چنانکه اندر باب دوم
ازین گفتار یاد کرده آمده است و احوال خداوند مزاج سرد و خشک همچون احوال خداوند
بیماری باشد که آنرا دق الشیخوخه گویند و علاج او همان باشد بعینه و هم اندر
کتاب نهم یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب پنجم

از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر خفقان و وسواس که از سوء المزاج سوداوی خیزد و از برآمدن بخار با سوداوی

احوال خداوند این علت همچون احوال خداوند مالیخولیا باشد علاج اما اگر تولد سودا از طبع
افتاده باشد نخست مسهلی باید داد ازین نسخت تربد و افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس
و هلیله کابلی از هر یکی یک جزو ایارج فیقرا یک جزو و نیم عود هندی نیم جزو همه را بکوبند
و حب کنند شربت از دو درم سنگ تا سه درم سنگ صفت حبی دیگر تربد و افتیمون
از هر یکی یک درم سنگ تخم حنظل و غاریقون و حجر ارمنی مغسول از هر یک دانگی و نیم
سقمونیا دانگی ملح نفطی دانگی خربق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس دو دانگ مقل
دانگی حب کنند چنانکه رسم است و اگر تولد سودا از صفرا افتاده باشد استفراغ
بدین حب کنند صفت آن بگیرند تربد و افتیمون و سنامکی و شاهتره از هر یکی یک جزو
هلیله زرد یک جزو و دو دانگ گل سرخ دو بهر از یک جزو مصطکی یک جزو و دو دانگ
همه را بکوبند و حب کنند با آب سیب شیرین شربت چهار درم سنگ و اگر ماده علت
سوداوی محض باشد حب شبیار دهند تا دماغ را و حوالی دل را پاک کند صفت
شبیار بگیرند هلیله کابلی و افتیمون از هر یکی یک جزو ایارج فیقرا یک جزو و نیم اسطوخودوس
دو بهر از یک جزو خربق سیاه از هر یکی جزوی دانگی مصطکی و عود خام و بسبایج از هر یکی
نیم جزو حجر ارمنی مغسول از یک جزو و دو دانگ تخم حنظل یک جزو همه را با آب سیب شیرین



مسهول کرده

بسرشند و حب کنند شربت از یک درم سنگ تا یک مثقال بوقت خواب این حب بدهند و بامداد فردا
ز مانید سکنگبین که از برگ ساخته باشند صفت مسهلی که ماده سوداوی را پاک کند هلیله
کابلی و هلیله سیاه از هر یکی یک درم سنگ افتیمون و قرنفل از هر یکی نیم درم سنگ و دو دانگ
گز سه درم سنگ همه را بهم بسرشند و سه روز بنهند تا مخمر شود پس اندر شراب ریحانی حل کنند
و بدهند و اندر بعضی نسختها بجای قرنفل دانگی و نیم حجر ارمنی مغسول آورده اند صفت حبی دیگر
ایارج فیقرا و افتیمون و اسطوخودوس از هر یکی نیم درم سنگ حجر ارمنی مغسول و حجر لاژورد
از هر یکی دو دانگ نیم عود هندی و مصطکی و بلغ از هر یکی دانگی تخم حنظل و غاریقون و ملح
نفطی از هر یکی دانگی و نیم خربق سیاه طسوجی سقمونیا نیم دانگ جمله یک شربت است صفت
سفوفی هلیله کابلی و هلیله سیاه و اطریفل و تخم بادرنجبویه و اسطوخودوس و لسان الثور
و افتیمون و گل ارمنی و عود هندی و سعد و قرنفل و شکر از هر یکی سه درم سنگ کهربا و بسد
و مروارید و ابریشم سوخته و حجر ارمنی مغسول از هر یکی درمی و نیم تخم خرفه و مغز دانه کدو از هر یکی چهار
درم سنگ همه را بکوبند و بیزند شربت یک مثقال اندر آب بادرنجبویه یا اندر شراب سیب و شراب بستان افروز
اندرین علت سود دارد صفت آن لسان الثور خشک سی درم سنگ همه را اندر سه من برگ
بادرنجبویه پنج درم سنگ سنبل و ساده هندی از هر یکی دو درم سنگ آمله مقشر چهل درم سنگ
همه را اندر سه من آب بپزند تا یک من باز آید و پالایند و یک من شکر بر افکنند و بقوام آرند شربت
هفت درم سنگ با گلاب یا با آب سیب شیرین صفت دواء المسک که خداوند این علت را سود
دارد بگیرند مصطکی و دارچینی و قرنفل و سنبل و سک و کبابه و جوز بوا و قاقله و سعد و قشور الکندر
و عود خام و زعفران و دار فلفل و تخم بادرنجبویه و تخم فلنجمشک و تخم درنگوش و زنجبیل از هر یکی پنج
درم سنگ کهربا و بسد و ابریشم خام و ساذج هندی و درونج و زرنباد از هر یکی پنج درم سنگ
مشک دو مثقال همه را بکوبند و بیزند و نگاه دارند و هلیله کابلی مقشر ده استیر اندر یکمن آب ترنج
و یک شبانروز بنهند دیگر روز بپزند تا دو بهر آب برود و پالایند و یکمن و نیم انگبین مصفی بر افکنند
و بقوام آرند و بنهند تا نیم گرم شود و داروها بدو بسرشند شربت یک مثقال با پانزده درم سنگ شراب سیب شیرین

باب ششم

از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر غشی و ضعیفی و بی قوتی دل و اسباب و علامات و علاج آن

اندر باب نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است که هر گاه که اسباب خفقان قوی گردد همان اسباب
بعینه اسباب غشی باشد علامتها آنجا که اسباب غشی امتلا باشد رگها افشارده بود و نبض قوی بود لیکن
سبب امتلا با گرانی و دیری بود و آنجا که سبب تحلیل روح باشد نبض ضعیف و صغیر و بطی باشد
و آنرا که غشی بتدریج افتد نخست نبض او صغیر شدن گیرد و رنگ او بگردد و از بهر آنکه خون از ظاهر
تن باندرون باز شود و حرکت چشم ضعیف گردد و پیش چشم خیال ظلمتی یا خیال رنگی دیگر پدید آید
و اطراف سرد شود و اندک مایه عرق کند سرد و باشد که همه تن سرد شود و اگر غشی قوی بود چشم باز

نتواند کرد و آنرا که اندر غشی رنگ روی سبز گردد و سرد گردن اندر پیش او گخینه شود و سر راست نتواند داشت
هرگاه که سر و گردن او را راست کنند بمیرد در جمله باید دانست که غشی قوی را علاج نیست و هرگاه
که از پس اسهال یا از پس رگ زدن دردی و جراحتی ازین علامتها که یاد کرده آمد چیزی پدید
آید باید دانست که سبب از معده می خیزد و امید علاج پذیرفتن هست و اگر از اسباب
مشارکت اعضا و علامات آن و از اسباب سابقه و بادیه چیزی ظاهر نشود باید دانست که
سبب از دل خاسته است و زود هلاک کند و اگر کسی را اندر میانه رگ زدن غشی افتد یا آنکه
خون بسیار بیرون کنند و رگ زدن عادت داشته بود و هیچ بار غشی نیفتاده باشد باید دانست
که اندر تن او ماده بسیاری است و معده او ضعیف است و کسانی باشند که عادت رگ زدن نداشته
باشند و چون رگ زدن آغاز کنند غشی پدید آید ازان غشی نباید ترسید و بباید دانست که سبب آن
آنست که رگ زدن عادت نداشته است خاصه اگر دانند که معده قوی است و اخلاط تن بدان
مرتبه نیست که از حرکت خون غشی تولد کند     آنرا که سبب غشی سوء المزاج محکم باشد او را علاج
نیست و آنرا که غشی بمشارکت عضوی دیگر افتد امیدوار باشد که علاج پذیرد و طبیب خداوند غشی را
یا در حال غشی یابد یا در آن حال که بهوش باز آمده باشد اگر اندر حال غشی یابد بباز داشتن سبب
مشغول نتواند بود بیاری قوت و مدد دادن روح مشغول باید بود و دیگر با او بینی و دیگر جا که بحلق اندر
چکانند خداوند مزاج صفرایی را کافور و صندل و گلاب و خیار و خیار بادرنگ سرد کرده اندکی
مشک ببایند بویانید تا مشک حرارت غریزی را مدد کند و کافور و صندل و گلاب حرارت غریب را
تسکین دهد و گلاب سرد اندر حلق او چکانند و بر سینه و روی او زنند و آب سرد با اندکی شراب
رقیق یا ماء اللحم آمیخته اندر حلق او چکانند صواب باشد و چون بیدار شود پیراهن صندل پوشانند
و طعام مصوص و آفروشه و دوغ سرد کرده دهند و خداوند مزاج سرد را بوی مشک و غالیه و عنبر
علاج باید کرد و شراب گرم کرده با دواء المسک یا بمقدار یک طسوج مشک که بحلق او اندر چکانند
و فم معده او را بروغنی گرم چون روغن ناردین و روغن مصطکی همی مالند و اگر اتفاق چنان افتد
که خداوند غشی روزه داشته باشد یا بسببی دیگر گرسنه بوده باشد شراب ازو دور باید داشت
از بهر آنکه هرگاه که معده تهی باشد شراب تشنج و اخلاط غلیظ آرد و علاج او بوی طعامهای خوش
و پاره‌ای ماء اللحم باید کرد و اگر سبب غشی اسهال قوی باشد یا سببی دیگر که او را سردی آورده باشد
چون رگ زدن بسیار یا از جراحتی خون بسیار رفتن آب سرد و گلاب سرد بر سینه و اندام
او نشاید زد لیکن بوی کباب و بوی مرغ بریان کرده و کشنیز بروی مالیده چنانکه رسم است
و بوی سیب و آبی که بر آتش برافکنند و بوی نان گرم علاج باید کرد و فم معده را بروغنی
گرم بمالند و ماء اللحم با اندکی شراب رقیق اندر حلق او چکانند و ماء اللحم را مدد قوت کنند و زود در
تقویت رسانند و روح را مدد کنند و اگر غشی پس از هیضه افتد اندکی [illegible] مشک [illegible]
با ماء اللحم آمیخته اندر حلق او چکانند و چون بهوش باز آید [illegible] ماء اللحم [illegible]
باید [illegible] و اگر سبب غشی [illegible] اطراف او را [illegible] گلاب [illegible]



[illegible] حکّ کردن [illegible] باشد [illegible] ماء اللحم
[illegible] و اگر اندر حال غشی [illegible] پیش [illegible] باشد بوی طعام [illegible]
[illegible] باید کرد [illegible] فم معده [illegible]
[illegible]
باید دانست [illegible] و اگر سبب غشی [illegible] چون [illegible]
و اگر سبب [illegible] طعامی [illegible]
[illegible] بوی عطرها که موافق مزاج او باشد علاج باید کرد و اطراف او را بگلاب سرد [illegible]
[illegible] و فم معده او [illegible] مالیدن و گلاب و ماء اللحم [illegible]
حلق او چکانند [illegible] و اندر [illegible] سودا [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
سودا دارد و اگر اندر حال غشی [illegible] حکّ [illegible]
[illegible] معده [illegible]
قوت دهد و صفرا را تسکین کند باید داد چون شراب انار و رب سیب و رب لیمو و اگر سبب
غشی احتباس رحم باشد بوی عطر ازوی دور باید داشت و بعلاجها دیگر مشغول باید بود و بوی
داروها که با معده و مزاج موافق باشد [illegible] چون [illegible] و آنچه [illegible] باشد     والله اعلم

## کتاب نهم

از کتاب ششم اندر احوال پستان و بیماریهای آن و این گفتار ده باب است

### باب اول

از گفتار نهم از کتاب ششم اندر شناختن شیر زنان و تدبیر زنی که شیر او اندک باشد

اگر چه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگرند و جایگاه تولد و تغیر صورت هر یک اندامی
دیگرست اسباب تولد هر سه یکسانست و اسباب کمی و بیشی هر سه دو نوع است یکی از جهت ماده
و دیگر از جهت مزاج همه تن تا مزاج آن اندام که جایگاه تولد اوست اما سبب بسیاری شیر
و بسیاری منی بسیاری خونست آنچه از جهت ماده است دو نوع است یکی آنکه هرگاه که
برخلاف این باشد ازوی خونی بود اندک تولد کند مثلاً از طعامی که اندر خشکی یا سردی یا اندر
گرمی یا اندر تری یا اندر گرمی و خشکی یا اندر سردی و خشکی یا اندر سردی و تری از اعتدال
بیرون باشد خون کمتر تولد کند و هرگاه که خون کمتر تولد کند شیر و منی کمتر بود دوم آنکه خون بیک
جانب میل کند و آن چنان باشد که اندر عضوی آماسی خونی پدید آید یا از جای دیگر استفراغ
افتد و آنچه از جهت مزاج است چنان باشد که مزاج پستان اندر خشکی یا اندر تری از اعتدال
بیرون باشد اگر اندر خشکی نامعتدل باشد ماده را خشک تولد کند و اگر اندر تری نامعتدل باشد
ماده را بسبب افراط تری ازان تری بیرون شود که شیر تواند بود یا ازوی شیری تولد کند
یا از خون صفرایی تولد کند یا از خون بلغمی یا از خون سوداوی اما شیر صفرایی زرد و رقیق

و گرم باشد و بوی و طعم او تیز گونه باشد و شیر طبعی سپید و آب ناک باشد و اگر بلغم را
غلبه دارد طعم او شور باشد و اگر سردی غلبه دارد طعم و بوی ترشی گراید و شیر سودایی سطبر
و اندک گاه باشد که بسبب خشکی مزاج قوام شیر سخت غلیظ گردد و همچون تار رشته بیرون
آید و آنکه از خون صافی تولد کند رنگ و قوام او معتدل باشد و طعم و بوی او خوش **علاج** هر
زنی را زیادت کند شیر را همچنان زیادت کند چون تودری سرخ و زرد و تخم خشخاش سپید
و پستان بز و پستان گوسفند و طعامها که میل بگرمی و تری دارد و از وی کیلوس نیک تولد کند
و چیزها موافق دهند و اگر بسبب رنج و ریاضت و کاری سخت کردن باشد آسایش فرمایند و اگر
بسبب استفراغ خون باشد تدبیر باز داشتن آن کنند و اگر بسبب نوعی از انواع سوء المزاج
باشد شربتها و طعامها بدل کنند فرمایند و اگر اندر تن خلطی بد باشد تن را از آن خلط پاک کنند اما
خداوند مزاج گرم صفراوی را سکنجبین با جلاب آمیخته و شیره تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو
با جلاب آمیخته و مغز بره و شیر بز و شیر گاو با شکر و ماهی تازه خورد و گوشت بزغاله
و مرغ مسمن و حسو که از کشک جو و شیر تازه پزند و شوربا گنجشک و گوشت بره که اندر وی ملوخیا
و بستانی و اسفاناج پخته باشند موافق باشد و خداوند مزاج بلغمی و سوداوی را انار
طعامها گزر و چغندر و شبت و کرفس و بادیان ترهی فرمایند کرد و قلیه نرگسی با دارچینی
و حسو که از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه سازند موافق باشد و آنرا که شیر او محکم
رشته بیرون آید بنفشه و خطمی و نشک جو اندر آب بپزند و بر سینه و پستانها او می چکانند و
طعامها تری آرند فرمایند **صفت** ضمادی معتدل که شیر زیادت کند بگیرند آرد گندم
و آنرا اندر شراب انگوری بدست بمالند و حل کنند و بپالایند و اندر شراب بدهند و ثقل از آن
ضماد کنند و بر پستان او نهند **صفت** طعامی معتدل بگیرند نشک گندم نیم کوفته ده درم سنگ
نشک جو نیم کوفته هشت درم سنگ نخود مقشر نیم کوفته هشت درم سنگ برگ سپیت تر
هشت درم سنگ و اگر برگ نباشد تخم او ده درم سنگ انجیر ده عدد تودری ده درم سنگ
همه را با یکدیگر بپزند و هر بامداد مقدار هشت درم سنگ با چهار عدد انجیر و یک دو شاخ برگ
بادیان تر اندر مقدار یک من آب بپزند تا بمقدار پنجاه درم سنگ باز آید و مقدار
صد درم سنگ شیر تازه بر سر او کنند و بپزند چنانکه رسم است و پنج درم سنگ روغن بادام
و هشت درم سنگ شکر سوده بر افکنند و بدهند **صفت** شربتی دیگر ده درم سنگ روغن گاو
گداخته با یک قدح شراب انگوری بیامیزند و بدهند و ساق لاله با شکر جو بپزند و طبیخ آن با شکر
بدهند و ترب و سبوس گندم اندر شراب بپزند و بپالایند و بدهند و نخود آب اندر شیر بپزند
و یک شب بنهند بامدادان شیر با شکر بدهند **صفت** شربتی دیگر تخم گزر و تخم پیاز و تخم شلغم
و تخم سپیت و تخم ترب و تخم گندنا و تخم بادیان از هر یکی راست راست آرد نخود بریان تازه
راب همه تخمها هر بامداد پنج درم سنگ کوفته و بیخته با پنج سیر شیر تازه **صفت** طعامی
دیگر تخم گندنا و تخم شبت و تخم حلبه و تخم سپیت و تودری از هر یکی مقدار سه درم سنگ برگ

بادیان



بادیان تر سه درم سنگ همه را اندر آب بپزند هر بامداد و بپالایند و مقدارهای درم سنگ
انگبین و ده درم سنگ روغن گاو بر افکنند و نان اندر وی مالند و بدهند و اگر کسی را عوض
انگبین سکنجبین کنند با شکر کند روا باشد **صفت** ضمادی که شیر زیادت کند بگیرند آرد
باقلی ده درم سنگ تخم بادروج پنج درم سنگ بپزد و با آب بادروج بسرشند و بر پستانها نهند والله اعلم

## باب دوم

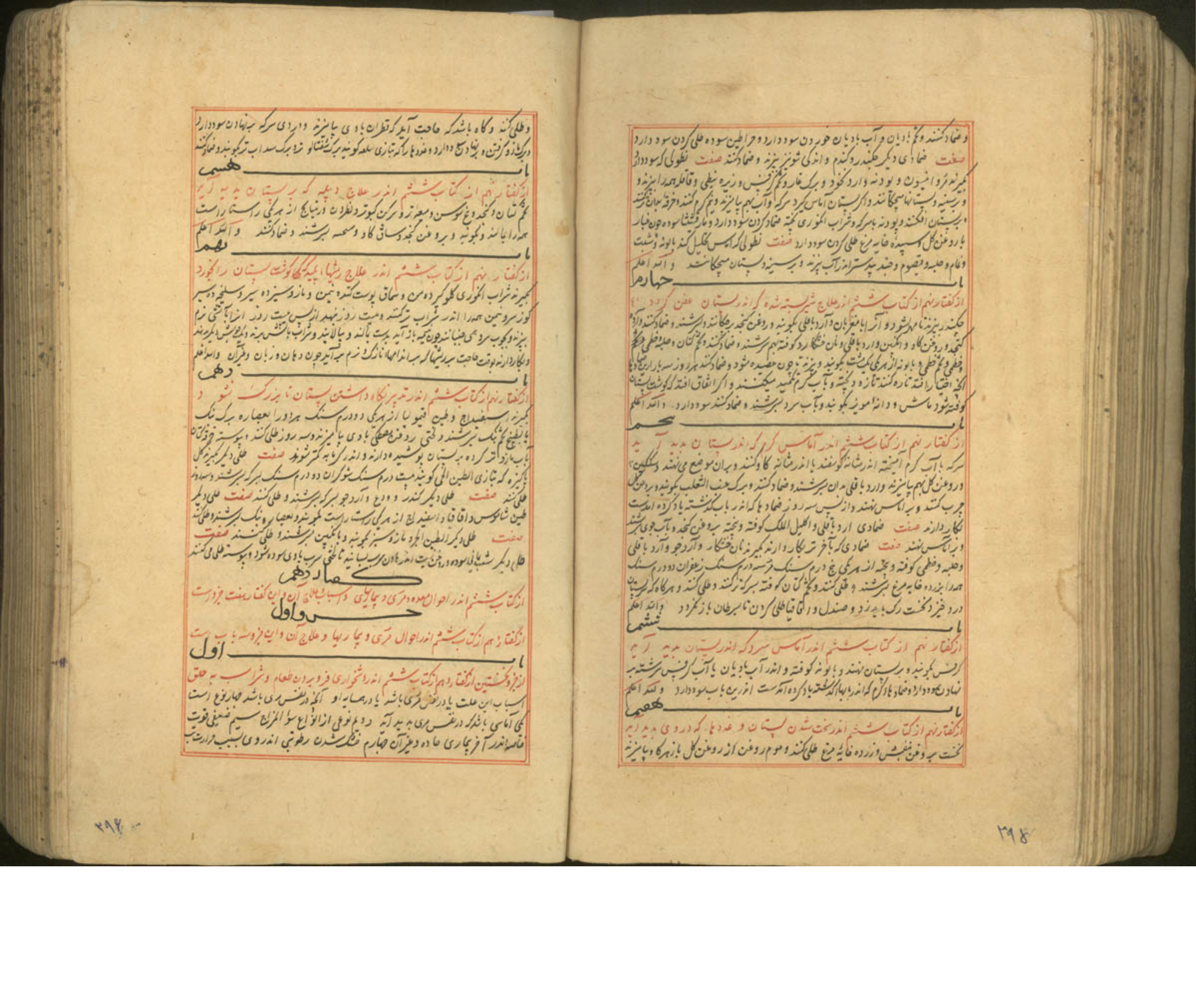
### از گفتار نهم از کتاب ششم اندر تدبیر زنی که شیر او بسیار باشد

بسیار باشد که سبب بسیاری شیر پستانها در خیزد و آماس کند و بیماریها تولد کند و گاه
باشد که زنان را نا آبستنی شیر اندر پستان پدید آید خاصه که حیض باز گرفته باشد و گاه باشد که مردم
جوان را که بوقت بلوغ رسد شیر اندر پستان پدید آید و درد خیزد خاصه در آن وقت که در پستان
او چون بادرسته پدید آید
آنرا که سبب باز گرفتن حیض باشد تدبیر گشادن آن باید کرد و آنرا که
سبب بسیاری طعام و شراب باشد از آن باز باید داشت و از چیزها خشک که اندرین باب
سود دارد ضفشل است که از عدس و سرکه پزند و کوک خوردن و ضماد کردن و لعاب اسپغول
طلی کردن و برگ آس ضماد کردن و آرد باقلی با روغن گل و سرکه ضماد کردن و از چیزها گرم برگ
سداب است خوردن و ضماد کردن و تخم سداب خاصه سداب کوهی و زیره خوردن و با سرکه ضماد
کردن و تخم کرنب کوفته ضماد کردن و اشق بشراب حل کرده طلی کردن و مرداسنگ با روغن گل سوده
طلی کردن و آرد عدس و آرد باقلی و زعفران و گورکندم کوفته و با آب کشنیز ضماد کردن و سرطان نهری
بریان کرده و سوده بگلاب تر کرده طلی کردن بخاصیت سود دارد و سرطان بحری همچنین والله اعلم

## باب سوم

### از گفتار نهم از کتاب ششم اندر علاج زنی که شیر اندر پستان او ببندد و پنیر شود

سبب بستن شیر اندر پستان از دو بیرون نیست یا مزاجی گرم بغایت است که تری شیر را خشک کند
یا مزاجی سرد بغایت که آنرا بفسراند و علامتها مزاج گرم و سرد بسیار جای معلوم شده است **علاج**
خداوند مزاج گرم را پیوسته بروغن بنفشه بر پستانها طلی باید کرد و آب نیم گرم بر سینه و پستانها
ریختن و موم روغن که از موم صافی و روغن بنفشه ساخته باشند بانگشت تر اندر باید مالید تا چون
مرهم شود و ضماد کنند و کشنیز تر و ساق و برگ خرفه کوفته ضمادی نیکست و سرکه و روغن گل نیم
زده گرم کردن و خرقه در آن تر کرده بر پستانها نهادن و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج کوفته
ضماد کردن سود دارد و خداوند مزاج سرد را موم روغن از موم زرد و روغن خیری و روغن جوز
و روغن قسط سازند **صفت** ضمادی که خداوند مزاج سرد را سود دارد بگیرند نوده خشک
کوفته و آنرا بپزند چون عصیده با موم روغن اندر باید مالند و نیم گرم کنند و بر پستان نهند **صفت**
ضمادی دیگر سرکه و روغن بنفشه و حلبه کوفته و بیخته بسرشند و ضماد کنند **صفت** ضمادی
دیگر برگ کرنب بکوبند و اندکی فرو اندکی زعفران با وی بسرشند و ضماد کنند **صفت**
ضمادی دیگر نان سپیده و آرد جو و جرجیر و حلبه و خطمی و تخم کتان کوفته بپزند از هر یکی راست راست



و ضماد کنند و تخم بادیان و آب بادیان خوردن سود دارد و حراطین سوده طلی کردن سود دارد
صفت ضمادی دیگر حلبه و آرد گندم و اندکی شونیز بپزند و ضماد کنند صفت نطولی که سود دارد
بگیرند مرو انیسون و پودنه و ارد نخود و برگ غار و تخم کرفس و زیره نبطی و قاقله همه را بپزند و
بر سینه و پستانها میچکانند و اگر پستان اماس گیرد سرکه و آب بهم بیامیزند و نیم گرم کنند و خرقه بجان ترکنند
و بر پستان افکنند و پودنه با سرکه و شراب انگوری پخته ضماد کردن سود دارد و مار فشتا سوده چون غبار
با روغن گل و سپیده خایه مرغ طلی کردن سود دارد صفت نطولی که اماس تحلیل کند بابونه و شبت
و نانخواه و حلبه و قیصوم و جند بیدستر اندر آب بپزند و بر سینه و پستان میچکانند و الله اعلم

باب چهارم

از گفتار نهم از کتاب ششم اندر علاج شیر بسته شده که اندر پستان عفن گردد

حلبه بپزند تا مهرا شود و آب او با مغز بادام و آرد باقلی بکوبند و روغن کنجد بر چکانند و بسرشند و ضماد کنند و آرد
کنجد و روغن گاو و انگبین و آرد باقلی و نان خشکار کوفته بهم بسرشند و ضماد کنند و تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم
خطمی و بابونه از هر یکی یک مشت بکوبند و بپزند تا چون عصیده شود و ضماد کنند هر روز سه بار و این ضمادها
اگر اختیار افتد تازه کنند تازه و پخته و آب گرم تکمید میکنند و اگر اتفاق افتد که گوشت پستان
کوفته شود ماش و دانه اموز بکوبند و آب سرد بسرشند و ضماد کنند سود دارد و الله اعلم

باب پنجم

از گفتار نهم از کتاب ششم اندر اماس گرم که اندر پستان پدید آید

سرکه با آب گرم آمیخته اندر شانه گوسفند یا اندر شانه گاو کنند و بر ان موضع می نهند و سکنگبین
و روغن گل بهم بیامیزند و آرد باقلی بدان بسرشند و ضماد کنند و برگ عنب الثعلب بکوبند و بروغن گل
چرب کنند و بر اماس نهند و از پس سه روز ضمادها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
بکار دارند صفت ضمادی آرد باقلی و اکلیل الملک کوفته و پخته بروغن کنجد و آب جوی بسرشند
و بر اماس نهند صفت ضمادی که بآخر تر بکار دارند بگیرند نان خشکار و آرد جو و آرد باقلی
و حلبه و خطمی کوفته و بیخته از هر یکی پنج درم سنگ و جسه درم سنگ زعفران دو درم سنگ
همه را بزرده خایه مرغ بسرشند و طلی کنند و تخم کتان کوفته بسرکه بسرشند و طلی کنند و هرگاه که سرپستان
درد خیزد نخست رگ باید زد و صندل و اقاقیا طلی کردن تا سرطان باز گردد و الله اعلم

باب ششم

از گفتار نهم از کتاب ششم اندر اماس سرد که اندر پستان پدید آید

کرفس بکوبند و بر پستان نهند و بابونه کوفته و اندر آب بادیان یا آب کرفس بسرشته بر
نهادن سود دارد و ضمادهای گرم که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب سود دارد و الله اعلم

باب هفتم

از گفتار نهم از کتاب ششم اندر سخت شدن پستان و غددها که در وی پدید آید

نخست بروغن بنفشه و زرده خایه مرغ طلی کنند و موم روغن از روغن گل بازهرگاه و بیامیزند

و طلی کنند و گاه باشد که حاجت آید که قطران بادی بیامیزند و اردی سرکه بر نهادن سود دارد
و برگ بازو گرفتن و بر نهادن سود دارد و غددها را که بتازی سلعه گویند برگ شفتالو تر و برگ سداب تر بکوبند و ضماد کنند

باب هشتم

از گفتار نهم از کتاب ششم اندر علاج دبیله که بر پستان پدید آید

تخم کتان و کنجد و بیخ سوسن و میعه تر و سرگین کبوتر و نطرون و زرنباد از هر یکی راستا راست
همه را با نبات بکوبند و بروغن کنجد و ساقی گاو و شحم بسرشند و ضماد کنند و الله اعلم

باب نهم

از گفتار نهم از کتاب ششم اندر علاج ریشها ایکه گوشت پستان را بخورد

بگیرند شراب انگوری کلو گرد دو من و سماق پوست کنده نیم من و مازو سبز ده سیر و سلیخه ده سیر
کوز سرو نیم من همه را اندر شراب تر کنند و بیست روز بنهند از پس بیست روز انها با تخمی نرم
بپزند و بچوب بر دو هم بجنبانند چون نیمه باز آید بدست بمالند و بپالایند و شراب بانش بر نهند دیگر باره بپزند
و بکار دارند بوقت حاجت بر ریشها که بر اندامها نازک و نرم پدید آید چون دهان و زبان و فرج زنان و الله اعلم

باب دهم

از گفتار نهم از کتاب ششم اندر تدبیر نگاه داشتن پستان تا بزرگ نشود

بگیرند اسفیداج و طین قیمولیا از هر یکی دو درم سنگ همه را بعصاره برگ تنک
یا بطبیخ تخم بنگ بسرشند و لختی روغن مصطکی بادی بیامیزند و سه روز طلی کنند و پوست خرگوش
بآب بازد اتر کرده بر پستان پوشیده دارند و اندرک مایه کمتر شوند صفت طلی دیگر بگیرند گل
پاکیزه که بتازی الطین المختوم گویند بیست درم سنگ شوکران دو درم سنگ بسرکه بسرشند و سه روز
طلی کنند صفت طلی دیگر کندر و دو درم و آرد جو بسرکه بسرشند و طلی کنند صفت طلی دیگر
طین شاموس و اقاقیا و اسفیداج از هر یکی راست راست بکوبند و بعصاره برگ بنگ بسرشند و طلی کنند
صفت طلی دیگر الطین الحر و مازو سبز بکوبند و با سکنجبین بسرشند و طلی کنند صفت
طلی دیگر شب یمانی سوده و روغن بید اندر نهادن بر پستانها طلی سرب بادی سوده شود و پوست طلی می کنند

کتاب دهم

از کتاب ششم اندر احوال معده و قی و بیماریهای و اسباب و علاج آن و این کتاب هفت جزو است

جزو اول

از گفتار دهم از کتاب ششم اندر احوال قی و بیماریها و علاج آن و این جزو سه باب است

باب اول

از جزو نخستین از گفتار دهم از کتاب ششم اندر دشخواری فرو بردن طعام و شراب به حلق

اسباب این علت یا در نفس مری باشد یا در همسایه او آنکه در نفس مری باشد چهار نوع است
یکی اماسی باشد که در نفس مری پدید آید دوم نوعی از انواع سوء المزاج سیوم ضعیفی قوت
جاذبه اندر آخر بیماری حاده و غیر آن چهارم خشک شدن رطوبتی اندر وی بسبب حرارت تب

با غیر آن و آنچه اندر همسایه او باشد سه نوع است یکی آماس باشد که در عضلها اعوجاج افتد
چنانکه اندر خناق افتد دوم آنکه مهرها از مهرهای گردن از جای بجنبد و بسوی پیش میل کند
سیم آنکه بسیار دیده اند که بمقدار که از این علت پدید آمده است و خواجه بوعلی سینا
بگوید از استادان من یکی را این دشخواری فرو بردن طعام پدید آمد و منفذ طعام گرفته بود چنانکه
اندر خناق بگیرد لمس او راقی افتاد و گردی مهرها بزرگ بسیار افکند و آن دشخواری از این شد و است
که سبب آن کرمان بوذند که منفذ گرفته بودند **علامتها** آنکه سبب آن انواع سوء المزاج باشد اندک
اندک پدید آید و طعام اندر منفذ به دشخواری و دیری گذرد و هیچ علامتی از علامتهای آماس
و غیر آن ظاهر نباشد و اگر آماس خراج خواهد گشت درد زیادت شود و گاه گاه تب لرزه
گیرد و باشد که خراج پخته شود و گشاده و ریم بقی برآید و تب زایل شود و علت قرحه بماند و علاج
نیک شود و آنچه بمقدار که از باشد بحکمت اسباب آن بوده باشد و علامتها پدید آید و اگر سبب از
جای بیفتادن مهرهای گردن باشد بحکمت اسباب آن بوده باشد و هر گاه که بر پشت باز خسپد منفذ
گرفته شود **علاج** آنکه اندر آخر بیماریها بسبب ضعیفی قوت پدید آید علاج دشخوار پذیرد
و نشان نزدیکی مرگ باشد و تدبیر جز آن نباشد که بدان طریق که ممکن گردد قوت را یاری دهد و اندام
گردن بروغن بنفشه و موم روغن می مالند و آنرا اگر سبب سوء المزاج گرم باشد همچنین روغن
بنفشه و آب گشنیز تر و آب کوکنار و مانند آن بر پس گردن تا میان هر دو کتف می مالند و دوغ
ترش و شربتها خنک جرعه جرعه می دهند و اگر سبب سوء المزاج سرد باشد و سستی از آن
تولد افتد پس گردن بروغن ترب و روغن مشک و روغن بلسان باید مالید و علاج معده
سرد باید کرد چنانکه زنستر یاد کرده آید و آنرا اگر سبب تری و استرخا و تری باشد علامتها [illegible]
بر سطح دهان و زبان ظاهر بود نخست معده پاک باید کرد و داروهای خوش بوی که اندر وی قوت
حرارت و قوت قبض باشد بکار داشتن چون مصطکی و انیسون بریان کرده و بهمن سرخ و سپید
و سنبل و ساذج هندی و کندر و [illegible] و اگر داروهای قابض تر حاجت آید چون گلنار که در وی
قوت سردی است بکار داشتن روا باشد لیکن بدان مقدار که قوت داروهای گرم بر وی غالب
بود و روغن مصطکی و روغن قسط همی مالند خواجه بوعلی سینا میگوید نزدیک من آنست که
انگدان اندرین باب سخت نافع است و اگر سبب خشکی بود پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو و پیه
خوردن و مالیدن سود دارد و گشکاب بروغن بادام و لعاب اسبغول خوردن جرعه جرعه و میان غرغره
کردن و غذا خایه مرغ نیم برشت و قلیه کدو و اسفاناخ و آنچه بدین ماند و علاج اندر باب دوم یاد کرده
آید و علاج مهره گردن که از جای بجنبد و بسوی پیش میل کند اندر دست کاری یاد کرده شود ان شاء الله تعالی

## باب دوم

## از جزو نخستین از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آماس مری و علاج آن

آماس اندام مری یا از جنس فلغمونی باشد یا از جنس ماشرا یا آماسی بود نرم یا آماسی بود صلب و علامتها
آن اندر باب نخستین یاد کرده آمده است **علاج** آن بعضی داروها و شربتها خوردنی باشد

و بعضی داروها که از بیرون بکار دارند اما آنچه از بیرون بکار دارند آنچه گفته شد همه داروها
معده است بعینها و فرق اینست که آماس معده را دارو بر شکم و فرود سینه بر نهند و آماس
مری را سوی پشت بر میان دو کتف نهند و آنچه خوردنی است از جهت آماس معده شربت
یکبار خورند و از جهت آماس مری شربت جرعه جرعه خورند و بعضی اندر دهان میدارند و اندک
اندک فرو میبرند و هر دو نوع داروها از خوردنی و بر نهادن نخست داروها باز دارنده باید که [illegible]
آنرا روا دیگر گونه [illegible] اگر آماس گرم ماشرا بود و پس از آن داروها تحلیل کننده با آن [illegible]
و باز دارها و تحلیل کننده تنهائی داروی باز دارنده بکار دارند و اما داروهای خوردنی نخست [illegible]
آب بادیان تر و رب سوس و لعاب کتان و خرما و حلبه و مانند این زیادت می کنند و طعام اشامیذ [illegible]
باشد از آرد جو و آرد عدس بریان کرده و شیره مغز بادام و زرستر سپیدباج با روغن بادام
و شکر و [illegible] اندر [illegible] آب و غیر آن اشامیذ بنهاد تخم کتان و نخود و آرد کرسنه و بیخ سوسن آسمانگون
و خردل و رشق و بادام تلخ و خرما و انجیر و امثال این زیادت می کنند [illegible] و داروها که از بیرون بکار
دارند ترکیب و ترتیب آن برین گونه باشد **صفت** ضمادی خنک که نخست بکار دارند بگیرند
آب مورد تر و گلاب و آب آبی و آب سیب و آب برگ خرفه و آب حی العالم از هر یکی [illegible]
همه را با موم و روغنی از موم صافی و روغن گل اندر هاون بمالند تا آمیخته شود و صندل سپید سوده
دران بسرشند و طلی کنند **صفت** ضمادی که پس از این بکار بگیرند آرد جو و صندل و آب عنب الثعلب
و آب لسان الحمل و تراشه کدو تر و تراشه کدو تر را نیک بکوبند و همه را در هاون بمالند و بیامیزند **صفت**
ضمادی پزاننده بگیرند آرد جو و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و صندل همه را با آب کرنب و آب عنب الثعلب
و آب کاکنج بسرشند و طلی کنند و اگر بداروهای قوی تر حاجت آید اشق و مقل و علک انباط
و خردل و نقسیا و سرگین کبوتر و انجیر و پیه بط و پیه مرغ اندرین ضماد زیادت کنند والله اعلم

## باب سوم

## از جزو نخستین از گفتار دهم از کتاب ششم اندر قرحه و بثره مری و علامتها و علاج آن

اندر مری قرحه و بثره بسیار افتد و گاه باشد که سبب آن خلطی تیز باشد که بنزله فرود آید و گاه
باشد که آماس مری بپزد و بر کند و ریش گردد **علامتها** فرق میان آماس مری و قرحه و بثره و آماس
آنست که درد آماس بیشتر از لقمه فرود که از اندامی بزرگتر باشد و درد قرحه و بثره از گذشتن طعامها
که آنرا طعمی بود تیز یا شور یا ترش یا قابض و از گذشتن طعامهای نرم و چرب و اندک دردگین تر
باشد و قرحه اگر از کهنه شدن و سر کردن آماس بزرگ باشد علاج آن دشخوارتر و خطرناکتر
باشد و فرق میان قرحه مری و قرحه معده آنست که درد قرحه مری میان دو کتف بیرون
بود و درد قرحه معده اندر شکم و علامتها دیگر از تب و غشی و سرد شدن اطراف و خشک شدن
کام و زبان و منش گشتن و آروغ گنده همه یکسان باشد و تا ریش کهن شود آروغ گنده شود
**علاج** قرحه مری و قرحه معده یکیست و فرق جز آن نیست که اندر داروهای مری چیزها [illegible]
باید تا قوام و دو لختی بر سطح ریش بماند و شربت اندک اندک دهند تا اجزا او داروها [illegible]

جو [illegible] برسد و اما آنچه علاج است و دارو هاست اندر علاج قرحهٔ معده یاد کرده آید ان شاء الله تعالی

## جزو دوم

از گفتار دهم از کتاب ششم اندر انواع سوء المزاج که معده را افتد و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو هفت باب است

## باب اول

از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم ساده که اندر معده پدید آید و علامات و علاج آن

اسباب سوء المزاج گرم از درون و بیرون نباشد یا خوردن و بکار داشتن طعامها و شرابها و داروها گرم باشد یا اندر هوای گرم مقام داشتن علامتها معده گرم بی ماده پنج نوع است یکی اسباب گرم شدن آن اندر پیش افتاده باشد دوم آروغ دود ناک و ترش و آروغ ترش بیشتری از طعامهای شیرین افتد و این چنان باشد که حرارت معده طعامهای شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ ترش از حرارتی ضعیف تر تولد کند و اگر حرارت قوی باشد انگشتری را بسوزد و تلخ کند و آروغ دود ناک شود و علامت گرمی اندر آروغ ترش آنست که اگر چه آروغ ترش است طعم دهان میل به تلخی دارد و تشنگی غلبه کند و آب و هوای سرد خوش آید و دلیل بر آنکه معدهٔ گرم را ترش کند آنست که شیر تازه اندر هوای گرم زودتر از آن ترش گردد که اندر هوای سرد و گاه باشد که بسبب آروغ ترش و دود ناک بی خوابی بود از بهر آنکه هضم نیک اندر خواب باشد و چون مردم بی خواب بماند طبیعت بهضم مشغول نتواند بود و طعام ناگوار بماند اندر معده و حرارت غریب آنرا گرم کند و بسوزد و آروغ دود ناک شود یا ترش سیم آنکه طعام لطیف زود تباه گردد و طعام غلیظ بهتر گوارد چهارم آنکه آرزوی طعام کمتر باشد و هضم نیک باشد مگر که سوء المزاج مفرط شود تا هضم ضعیف گردد پنجم آنکه طعامهای لطیف سرد و آب سرد آرزو کند و طعامهای گرم را کاره باشد علاج دوغ گاو اندرین باب بهترین چیزی است و آب انار ترش و شیرین و سبت جو اندر آب سرد و اگر حرارت قوی تر باشد دوغ با تکهٔ شیر دهند و با اقراص کافور و آب غوره و شراب ترشی ترنج و شراب ریواج و شراب لیمو سخت موافق باشد و اگر قرص کافور با این شرابها دهند روا باشد صفت اقراص کافور که اندرین باب سود دارد بگیرند طباشیر و صندل سپید و تخم کدو و شیرین و تخم خیار و خیار با درنگ پاک کرده و تخم خرفه از هر یکی پنج درم سنگ گل سرخ هفت درم سنگ کافور یک درم سنگ زرشک پاک کرده شش درم سنگ گل ارمنی چهار درم سنگ همه را بکوبند و بآب برگ خرفه یا با آب کدو بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یک مثقال شربتی یک قرص و آب تخم خرفه دادن سود دارد و برگ و ساق او با سرکه دادن و اندر طعامها اسفاناخ و کوک و کدو اندر ریختن و الوان کاو سرکه کرده و مصوص از گوشت مرغ با سرکه و آب غوره و با آب انار و آب زرشک و آب سماق کرده سود دارد و مزورها هم ازین نوع باید کرد و اگر معده با گرمی ضعیف باشد سکنگبین سفرجلی و شراب انار دهند صفت سکنگبین سفرجلی بگیرند آبی ترش ظاهر و باطن او پاک کرده بکوبند و آبش بکشند و بگذارند تا صافی شود دیگر روز بپالایند و بر مقدار یکمن آب آبی پنج سیر سرکه و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند صفت شراب انار بگیرند انار



ترش یک و دو شکر جزو بپزند و کف بگیرند و بقوام آرند و اگر حاجت آید دو شاخ پودنه اندر وی بجوشند چون تمام جوشیده باشد و بقوام آورده پودنه از وی بیرون کنند صفت سفوفی بگیرند گل سرخ ده درم سنگ طباشیر سه درم سنگ سماق پاک کرده سه درم سنگ شکر [illegible] دو درم سنگ شربتی دو درم سنگ با یکی ازین شرابها که یاد کرده آمد صفت ضمادی بگیرند [illegible] و برگ سماق و خرفه و برگ بید همه را بکوبند و صندل سپید سوده با آن بیامیزند و بر معده نهند و طلا بر نهادن خاصه با صندل و اندکی کافور سخت موافق باشد و اگر آب سرد اندر مثانه کنند و بر معده می نهند صواب باشد و نگاه باید کرد تا سردی حجاب را و جگر را زیان نکند و هرگاه که کار افتد که سردی بجگر یا حجاب رسیده است روغنهای گرم تکمید کنند و اگر با سوء المزاج گرم خشکی پدید آید کشکاب و روغن بادام و شیر [illegible] باید داد و اندر آب نیم گرم همی باید نشاند و روغن بنفشه همی مالیدن چنانکه اندر علاج دق یاد کرده آمده است والله اعلم

## باب دوم

از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم با ماده که اندر معده پدید آید و ضعیفی در معده از آن تولد کند و علامات و علاج آن

علامتها هر چه اندر باب گذشته یاد کرده آمد است موجود باشد و بسبب آنکه اندر معده ماده بود صفرائی که طعامها را و رطوبتها را تباه کند آروغ گاهی بوی ماهی تباه گشته دهد و گاهی بوی آنهایی که آنرا تازه میان الماء کوبند و گاهی بوی مغزهای تباه گشته دهد چون مغز گوز که تباه گردد و [illegible] و گاه بود که بوی زنگار دهد و این نشان غایت گرمی بود و گاه باشد که بسبب روغنها که یاد کرده آمد طعامی باشد که بوی آن زود دیگر گردد چون ترب و ماهی شور و خایه مرغ بریان کرده و حلوا سوخته و آزمایش درست آنست که طعامی دهند که از دود ناک شدن و بوی آن بگردیدن دور باشد چون نان جوین و اگر معده آنرا دود ناک کند باید دانست که معده ناری است و اندر تن خداوند معدهٔ گرم خون نیک تولد نکند لیکن خون او اندک و ناخوش بوی و مخالف مزاج اصلی و مخالف مزاج تن درستی باشد و بدین سبب اندامها او از خون غذا نگیرد و پرورده نشود و خون اندر رگها او مانده از بهر آنست که مردم گرم در صفرائی لاغر باشد و رگهای او ظاهر و پر خون بود و اندر باب گذشته یاد گفته ام که خداوند معدهٔ گرم را آرزو کمتر باشد و هضم قوی تر لیکن باید دانست که هرگاه که سوء المزاج مفرط باشد قوتها را ضعیف کند و هضم نیز ضعیف گردد و گاه باشد که معده گرم بغایت شود و هنوز قوت بر جای باشد بسبب غایت گرمی و گدازیدن ماده گرم و بنهادن گرمها و اندامها را تحلیل و گدازش بیشتر بود و طبیعت بدل آنچه تحلیل افتد باز طلبد و گرسنگی غالب شود و اندران گرسنگی صبر نباشد و اگر طعام دیر یابد غشی افتد و گاه باشد که بسبب حرارت غریب و گدازنده و تحلیل کننده اندر حال گرسنگی و تهی معده لعاب از دهان آمدن گیرد و چون طعام خورده شود لعاب باز ایستد و هرگاه که اندر معده ماده گرم صفرائی باشد غثیان و قی بسیار باشد لیکن اگر معده سبک باشد و غثیان و شورش غالب بود باید دانست که ماده سخت رقیق است اما اگر ماده بسیار باشد غثیان پیوسته باشد و لیکن اندک باشد تا طعام بخورد غثیان پدید نیاید و همچنین اگر ماده اندر قعر معده باشد و طبقهای معده و [illegible] او آنرا تشرب کرده باشد یعنی اندر تن خورده باشد تا طعام نخورد و ساعتی اندر نگذرد غثیان پدید نیاید

لیکن چون طعام خورده شود و ساعتی دو بگذرد ماده صفرای با طعام بیامیزد و بصحبت طعام از قعر معده
بفم معده بر آید و غثیان جنبیدن آید و اگر تریی زدانیده خورد چون ماء العسل و سکنجبین و جز آن قی
بدان آید و اگر طبقهای معده ماده را تشرب کرده باشد نه اندر قی و نه اندر بول و نه اندر براز چیزی
نیاید ولیکن علامتهای دیگر بران گواهی دهد و سوء المزاج با ماده را علامت درست غثیان است
اگر معده ماده را تشرب کرده باشد آرزوی قی و تهوع باشد لیکن هیچ بر نیاید و اگر تشرب نکرده
باشد هم اندر قی و بول و براز چیزی بر آید و اگر قی باشد و تهوع ساکن شود دلیل آن باشد که معده
بعضی ماده را تشرب کرده است و بعضی تشرب ناکرده اندر فضاء معده ریخته است و اگر تهوع
و قی را دوری و نوبتی باشد معلوم باید داشت که ماده از عضوی دیگر اندر معده می ریزد و اگر
تهوع و قی پیوسته باشد دلیل آنست که ماده اندر معده تولد میکند و حال تشنگی بر کیفیت ماده و لون
[illegible] سبب تشنگی گرم ماده گرم جز آب سرد آرام نشاند و آنچه از ماده شور خیزد [illegible]
ساکن شود معالجه نخست نگاه باید کرد تا ماده اندر معده تولد کند یا از عضوی دیگر چون دماغ
و جگر و سپرز اندر می آید و همچنین نگاه باید کرد تا طبقات معده ماده را تشرب کرده است یا ماده اندر
فضاء معده ریخته است اگر از عضوی دیگر فرود می آید نخست آنچه اندر آمده است پاک باید کرد و قی
یا اسهال در علاج بدان طریق که بر خداوند علت آسان تر بود بعلاج و پاک کردن آن عضو مشغول باید
بود و فم معده را قوت دادن تا ماده اگر فرود می آید باز دارد و پدید باشد که معده پاک باشد و ماده را
قبول نکند لیکن در حال گرسنگی زبون گردد و آنچه قبول نکرده است قبول کردن گیرد و این کسانی
باشند که اگر گرسنه شوند و طعام دیر تر یابند بیهوش گردند تدبیر ایشان آنست که بامداد شربتی
از شراب غوره یا شراب انار یا شراب لیمو یا شراب ریواج یا شراب [illegible] بخورند و طعامها هم ازین
نوع سازند و نگاه میدارند که معده غذا طلبد و ماده ها در جنبش آید طعام خورند تدبیر این قوم
و تدبیر کسانی که بوقت خشم و غم و فکر آن معده ایشان ماده ها را قبول کردن گیرد یکیست و این قوم
تا قی نکنند آسوده نشوند و از پس شربتی قوت دهنده باید داد و اگر ماده اندر فضاء معده ریخته
باشد قی کردن بر خداوند علت آسان بود قی باید فرمود خاصه اگر ماده میل بقعر معده دارد و تدبیر
قی کردن چنان باید که ماهی تازه خورد و قی بکشکاب کند با سکنجبین انگبینی صفت شربتی که صفرا از جرم
[illegible] کشکاب سی درم سنگ آب ترب پخته بیست درم سنگ آب [illegible] و بیخ خار [illegible]
پخته باشند ده درم سنگ سکنجبین ده درم سنگ نمک طعام نیم درم سنگ همه را باهم بیامیزند
و بدهند و آب ترب تنها با سکنجبین قی آرد و سکنجبین با آب برگ [illegible] قی آرد
و از پس قی شراب انار ترش دهند با سکنجبین شکری یا آب انار ترش آمیخته و اگر خداوند
علت قی کردن عادت ندارد و بروی دشخوار باشد یا ماده اندر قعر معده باشد استفراغ باسهال
کند بمطبوخ افسنتین صفت آن افسنتین رومی پنج درم سنگ گل سرخ بیست درم سنگ
خرما هندی بیست درم سنگ همه اندر چهار صد درم سنگ آب بپزند تا بصد درم سنگ باز آید
و بپالایند و مقدار سی درم سنگ ترنجبین اندر هفتاد درم سنگ ازین مطبوخ گدازند و بپالایند



و یک درم سنگ صبر مغسول ترکیب کنند و بدهند و اگر لعوق ترنجبین کنند روا باشد مطبوخی
دیگر بگیرند خرما هندی بیست درم سنگ آلو سیاه بیست عدد گل سرخ دو درم سنگ تخم کشوث پنج
درم سنگ [illegible] ده درم سنگ همه را اندر گلاب بپزند و سی درم سنگ ترنجبین اندر وی گدازند و [illegible]
و دو دانگ [illegible] سوده ترکیب کنند و بدهند و اگر شخصی باشد که بدین مطبوخها دیر اجابت کند مطبوخ
هلیله دهند و سست جو اندر آب انار داروی نافع است آنرا که در فم رطوبتی سوزاننده باشد بستاند
رطوبت را و آب انار فم معده را قوت دهد تا آن را قبول نکند و اگر طبقهای معده ماده را تشرب کرده باشد
صبر آنرا پاک کند و صبر مغسول قوت دهنده تر است و نامغسول پاک کننده تر و ایارج فیقرا اندرین باب
سودمند تر از صبر ساده است از بهر آنکه اندر وی داروهاست که صبر را یاری دهد بر پاک کردن و
زدودن و ایارج ساده اندر پاک کردن قوی تر است و با گلشکر سرشته اندر اسهال قوی تر است اگر
خداوند علت را آرزوی طعام کمتر باشد و غثیان رنجه دارد اندر ایارج فیقرا بعوض زعفران گل سرخ
باید کرد و تا حقیقت نگردد که سوء المزاج با ماده است ایارج نشاید داد از بهر آنکه اگر اندر معده ماده نباشد
سوء المزاج زیادت شود و اگر ماده باشد ایارج سودمندترین چیزی است خاصه اندر شراب افسنتین
نسخه جالینوس آن افسنتین رومی پنج درم سنگ گل سرخ درست بیست درم سنگ
همه را اندر یکمن آب بپزند تا یکچهار یکی باز آید و بپالایند و بدهند با اندکی شکر و اولیتر آن باشد که ایارج
فیقرا با هلیله زرد دهند آن بگیرند ایارج فیقرا یک درم سنگ و هلیله زرد دو درم سنگ
[illegible] دانگ با [illegible] سرشته و حب کنند دیگری ایارج فیقرا یک درم سنگ هلیله سیاه و گل [illegible]
از هر یکی نیم درم سنگ همه را با آب کرفس حب کنند و صبر اندر سکنجبین حل کنند و بدهند روا باشد
و اگر سقمونیا اندر دوغ پالوده حل کنند و بنهند یکساعت تا نیک آمیخته شود و بدهند روا باشد لیکن
باید دانست که سقمونیا معده را زیان کارست تا ضرورت نباشد سقمونیا علاج نشاید کرد و شراب گل
و گلشکر مسهل دادن صواب تر و کسانی که داروها و شربتها که یاد کرده آمد کاره باشند چند دو سیر
گلشکر باید داد و چند بیست و پنج درم سنگ سکنجبین ترش بر اثر آن بر آن دادن پس آب [illegible]
تا دو سه ساعت آب نخورد تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر صفرا از جگر بمعده می آید یا اندر همه تن امتلا
صفرائی بود استفراغ با الجبن باید کرد آن بزی تکی را چند روز گرسنه دارند و کوک و
گشنیز تر و کرفس و برگ بید و جو نیم کوفته تر کرده دهند و هر بامداد شیر او را بدوشانند و سکنجبین
ساده شکری که ترشی او پیدا باشد چند دو سیر بر آن شیر بپاکنند و از آتش بردارند و بپوشند
تا سرد شود پس آن خبر او را بپزند و همه را اندر خرقه پاکیزه در کنند تا آب از وی بچکد آن آب
با هلیله زرد و شکر و سقمونیا مشوی و نمک هندی بدهند و نخست اگر فصل سال و عمر و قوت یاری دهد
اول سال باشد رگ باسلیق باید زد پس تدبیر با الجبن کردن و طبیخ شاهتره و افسنتین اندرین باب
سخت نافع بود آن افسنتین رومی پنج درم سنگ گل سرخ هفت درم سنگ [illegible]
ده درم سنگ آلو سیاه بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنگ خرما هندی بیست
درم سنگ همه را اندر سه من آب بپزند تا بقدر دویست درم سنگ باز آید و بپالایند و هر بامداد مقدار

حل درم سنگ باده درم سنگ شکر و یک درم سنگ صبر بدهند صفت نوعی ایارج فیقرا که معده را
از خلط صفرا پاک کند بگیرند قفاح الاذخر و عود و بلسان و اسارون و دارچینی از هر یکی یک جزو شش جزو
اگر خواهند بیاورد شش از آن باشد که با استفراغ دارو با هر یکی یک جزو و نیم کنند صبر هم وزن گر
هست تا معده را برفق بزداید و پاک کند صفت شراب انار مسهل که معده را پاک کند بگیرند انار ترش
و شیرین از هر یکی [illegible] ترنجبین کوفته دو اوقیه بر آتش نرم بپزند و کفک بر دارند تا نیمه باز آید و [illegible]
و انگبین شکر بر افکنند و بقوام آرند و پنج درم سنگ سقمونیا و یک درم سنگ زعفران اندر خرقه کتان بسته اندر
وی بمالند و نگاه دارند شربت دو اوقیه و نیم صفت گوارش مسهل تجربت محمد ذکریا صفرا و رطوبت از معده
پاک کند بگیرند تربد یک درم سنگ سقمونیا دانگی گل سرخ نیم درم سنگ کافور یک حبه طباشیر دانگی عصاره
افسنتین نیم درم سنگ انگبین که بلیله زردی بپرورده باشند [illegible] سنگ همه را در دارو و اگر حرارت غلبه
دارد علاجی که از خرما هندی و شکر پخته باشند بدهند صفت گوارش طباشیر که معده را قوت دهد
بگیرند طباشیر ده درم سنگ گل سرخ سه درم سنگ کلنار یک درم سنگ قاقله کبار یک درم سنگ
مصطکی و عود خام از هر یکی نیم درم سنگ شربت سه درم سنگ با اندکی آب آبی صفت [illegible] گل سرخ ده
درم سنگ طباشیر پنج درم سنگ کبابه یک درم سنگ و نیم و نسخه دیگر دو درم سنگ و نیم کافور نیم درم
طباشیر پنج درم سنگ کبابه یک درم سنگ مصطکی و دار فلفل از هر یکی یک درم سنگ [illegible] درم سنگ
و نیم شکر چندانکه وزن همه دارو باشد شربت سه درم سنگ و اگر طبع نرم باشد و خواهند که باز دارند این
گوارش بدهند طباشیر و گل سرخ از هر یکی ده درم سنگ عود خام و سنک از هر یکی پنج درم سنگ
همه را بکوبند و با رب آبی بسرشند یا با رب سیب بسرشند شربت سه درم سنگ و چون دانند که
معده پاک شد و معده را قوت دهند تا ماده دیگر قبول نکند بگیرند گل سرخ و صندل سپید و اندکی کافور
و آب آبی و آب مورد تر و گلاب و آب سیب همه را بیامیزند و خرقه بدان تر کنند و بر معده بپوشند و طعام
از گوشت دراج و طیهوج و آب سیب همه را بیامیزند و خرقه بدان تر کنند و بر معده بپوشند و طعام از
باب غوره و انار دانگ کرده و مصوص و افشرده موافق باشد و اگر با صفرا لختی رطوبت آمیخته باشد
خداوند علت را آرزوی طعام کمتر باشد و آب دهان بسیار بود و منش گشتن آرد و نخست قی باید
فرمود و پس معده را بنقیع صبر پاک باید کرد صفت حبی که اندرین باب سود مند باشد بگیرند صبر
و غاریقون از هر یکی یک درم سنگ بگلاب بسرشند و بدهند و پس از دو ساعت معجون خیار
شنبر دهند صفت حبی دیگر بگیرند هلیله زرد یک درم سنگ و نیم سقمونیا مشوی [illegible] صبر دو درم
غاریقون نیم درم سنگ با آب [illegible] بسرشند و بدهند صفت اطریفل [illegible] معده را
پاک کند بگیرند صبر و سقمونیا و افسنتین و نمک هندی از هر یکی پنج درم سنگ تربد تراشیده کوفته
و بیخته [illegible] درم سنگ شربت دو درم سنگ از پس استفراغ معده انگلشکر و طباشیر و گل [illegible]

## باب سوم

از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر سردی معده و ضعیفی آن که از سوء المزاج سرد بی ماده تولد کند

علامتها آرزوی طعام باشد و هضم کمتر بود و باد و قراقر بسیار باشد و طبع نرم باشد و اندر براز کیموس [illegible] باشد



و آنچه خورده باشد ناگوارید بیرون آید علاج چیزها گرم که تحلیل کند و خشکی آرد نشاید داد چیزها گرم و تر
باید داد چون شیر و انگبین و شراب ریحانی بزاجی اندک و روغنهای خوشبوی بر فم معده مالیدن
چون روغن سوسن و روغن مصطکی و روغن قسط با روغن بلسان آمیخته و با اندکی موم سرشته تا دیر
تحلیل پذیرد و گوشت تن درست گوشت آلو در ادر کار گرفتن تا معده را گرم کند و حرارت غریزی [illegible]
بر افروزد و گرمابه بسیار نه نیز روا باشد و احتیاط باید کرد تا عرق نکنند چه اگر عرق کنند زیان دارد
و خشکی آرد و نشاید که شهوت بجنبد از بهر آنکه حرکت شهوت حرکتها قوت غاذیه را مشوش کند و [illegible]
طعامها زیره و نانخواه و دارچینی و پلپل و انگدان و انگژد و سیر و گردنامی کنند و اگر سوء المزاج مفرط
شود علک زفت گرم کرده بر فم معده نهادن سود دارد اندر یک روز دو بار یا سه بار بر بنهند و [illegible]
سرد شود بر دارند و هر بامداد گلنگبین عسلی اندر آب انیسون دادن و از معجونها دوالمسک مر و [illegible]
قندادیقون و فلافلی و زنجبیل پرورده و تریاک بزرگ و مثرودیطوس و [illegible] و معجون کندر [illegible]
سود دارد و این شربتها اندر علاجی دهند که انیسون و مصطکی و عود و سنبل اندر وی پخته باشند
صفت قندادیقون زنجبیل و پلپل و سنبل از هر یکی شش درم سنگ مصطکی و نانخواه از
هر یکی چهار درم سنگ تخم کرفس و پودنه دشتی از هر یکی پنج درم سنگ زیره کرمانی
و سلیخه و حب البلسان و عاقرقرحا از هر یکی دو درم سنگ سادج هندی یک
درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و با انگبین مصفی بسرشند و بدهند سود دارد والله اعلم

## باب چهارم

از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعف معده که از سوء المزاج سرد و خشک خیزد

علامتها خداوند این علت هر روز لاغرتر میشود و دهان خشک باشد و آب کمتر خواهد و آروغ ترش
بر آید و طعام بر نگوارد علاج شیر خرد شیر تر با انگبین و گلنگبین اندر روی اندکی پلپل پخته باشند با انگبین همی [illegible]
داد و روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده مالند و مرغ خانگی فربه شوربا گندم با دارچینی و فلفل دادن سود دارد والله اعلم

## باب پنجم

از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد و تر تولد کند و علامات و علاج آن

علامتها خداوند این علت پیوسته دهان از رطوبتی لزج پر میشود و آروغ ترش باشد و منش گشتن بگیرد و [illegible]
و اگر آب دهان بر ترشی طعم دهان غلبه کند باید دانست که رطوبت بیشتر است و اگر ترشی بر آب دهان غلبه
دارد باید دانست که سردی مزاج بیش از رطوبت است و علامتها دیگر که معلوم است ظاهر باشد علاج نخست
قی باید فرمود با ماهی شور و ترب و باشد آن تخم ترب و تخم جرجیر و تخم شبت از هر یکی [illegible] بکوبند
نرم و مقدار پنج درم سنگ از وی با سکنگبین بسرشند و اندر طبیخ شبت و لوبیا و گندم حل کنند
و نیم گرم بدهند صفت داروی دیگر بگیرند تخم ترب و تخم سپندان سپید و تخم جرجیر از هر یکی [illegible]
بوره نان و نمک طعام از هر یکی نیم درم سنگ همه را با سکنگبین عسلی بسرشند و اندر طبیخ شبت و ترب
حل کنند و بدهند و از پس قی برشتگی صبر کنند و شربتی بسیار با زنجبیل پرورده با هلیله پرورده با گلنگبین
بدهند و پس از قی هر روز استفراغ فرمایند بحب اصطمخیقون و هر هفته یکبار ایارج فیقرا بدهند و اگر

رطوبت بسیار باشد ماء الاصول دهند با روغن بادام و استفراغ با ایارج لوغاذیا و اما با زرگ فرمایند و از
پس استفراغ هر بامداد گلنگبین دهند با مصطکی و عود خام و قرنفل و کمونی و فلافلی موافق باشد و گوارش عود
مسهل سود دارد صفت آن بگیرند تربد سپید دو درم سنگ قرنفل و کوزبوا و زعفران و عود خام
از هر یکی دانگ و نیم سقمونیا مشوی نیم دانگ همه را با انگبین بسرشند شربت دو درم سنگ اندر آب گرم
صفت ایارج که معده را از اخلاط غلیظ پاک کند بگیرند تخم کرفس شش درم سنگ افسنتین رومی
و انیسون و تخم بادیان از هر یکی سه درم سنگ هلیله سپید و اسارون و از هر یکی درم سنگی و نیم قسط و سنبل
رومی و کاشم از هر یکی دو درم سنگ مصطکی و زعفران از هر یکی یک درم سنگ صبر هشت درم سنگ شربت
هر بامداد یک مثقال تو ای خداوند علت ایارج و داروها اگر نتواند خورد حب الافاویه مسهل دهند صفت آن
بگیرند حب البلسان و عود البلسان و سلیخه و دارچینی و مصطکی و سنبل و اسارون و زعفران و بسباسه و قرنفل
و کوزبوا از هر یکی درم سنگی و نیم غاریقون دو مثقال تربد ده درم سنگ سقمونیا مشوی دو مثقال زنجبیل دو درم سنگ
همه را با آب کرفس بسرشند و حب کنند شربت دو درم سنگ و نیم صفت کمونی زیره کرمانی اندر سرکه ترکنند یک
شبانروز پس بریان کنند ازین زیره صد درم سنگ زنجبیل و سداب خشک و هلیله و بوره نان از هر یکی ده درم
همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و این داروها سخت نرم نباید کوفت و اگر این اخلاط کوفته و بیخته
نا سرشته نگاه دارند و اندر سکباج و طعامهای کنند کسانی را که حاجت بود روا باشد صفت فلافلی
بگیرند هلیله سپید و سیاه و دارفلفل از هر یکی سه اوقیه و اندر بعضی نسختها دو اوقیه عود بلسان یک اوقیه
و سنبل از هر یکی چهار درم سنگ زنجبیل و تخم کرفس و بسباسه لیوس و سلیخه و اسارون و دارچینی از هر یکی
یک درم سنگ همه را با انگبین مصفی بسرشند شربت یک درم سنگ صفت قرص گل که با گلنگبین دهند
بگیرند گل سرخ سه درم سنگ عود و سنبل و مصطکی و سلیخه و اذخر و دارچینی و افسنتین رومی از هر یکی
یک درم سنگ همه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند و قرصها کنند هر یکی دو درم سنگ هر بامداد
یک قرص با نیم درم سنگ گلنگبین اندر افیون حل کنند و دهند صفت سپید معده را قوی کند و بادها
را بشکند و اسهال کهن باز دارد بگیرند آبی شیرین و میان او پاک کنند و بکوبند و بفشارند و آبش بگیرند
ثقل او را اندر شراب کهن تر کنند یک شبانروز پس بدست بمالند و بپالایند ازین شراب مقدار سه من
و آب آبی صافی کرده چهار من هر دو را بهم بپاشند و چهار من انگبین مصفی بر نهند و بپزند و بقوام آرند
و از آتش بردارند پس بگیرند مشک خالص و عود هندی و کوزبوا و قرنفل و زعفران و دارفلفل
و قاقله از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبند و اندرین شراب کنند و بیامیزند شربت از پنج درم سنگ
تا ده درم سنگ صفت شراب سنبل درد معده را و تبهای کهن را سود دارد بگیرند سنبل خوش
بوی بیست درم سنگ اندر دو من آب بجوشانند تا به نیمه باز آید و صافی بپالایند پس دو من انگبین
بر نهند و بقوام آرند شربت ده درم سنگ صفت شراب مشک بر آماس سود دارد معده را
و اندامها را قوت دهد و تن را گرم کند بگیرند دو من آب و دو من انگبین و بجوشانند و کفک بردارند
و بقوام آرند و از آتش برگیرند و نیم درم سنگ مشک و یک درم سنگ زعفران سوده در وی بمالند
و بیامیزند شربت دو درم سنگ با پنج درم سنگ و شراب جز هم بدین گونه سازند جز زعفران از



هر یکی یک مثقال کنند صفت شراب عود بگیرند عود هندی و سنبل هر یکی پنج درم سنگ هر دو را نیم کوفته
کنند و سنبل و قرنفل و مصطکی و کوزبوا از هر یکی دو درم سنگ نیم کوفته همه را اندر خرقه کنند و اندر
دو من گلاب بپزند تا به نیمه باز آید و خرقه را هر ساعت همی مالند پس خرقه از وی بردارند و بقوام آرند
و دانگی مشک سوده در وی مالند شربت پنج درم سنگ صفت شراب مرکب بگیرند پوست ترنج ده درم سنگ
عود هندی هفت درم سنگ زنجبیل و ساذج هندی و قاقله و فلنجمشک و دارفلفل از هر یکی دو مثقال
قرنفل و مصطکی و سنبل و کوزبوا از هر یکی دو درم سنگ همه را نیم کوفته کنند و هر یک جدا اندر خرقه
فراخ بند کنند و اندر سه من گلاب بپزند تا به نیمه باز آید و خرقها بمالند و بفشارند و از وی جدا کنند و دو من
انگبین و یک من شکر بر نهند و بقوام آرند و از آتش برگیرند و بنهند تا نیم گرم شود و یک مثقال مشک سوده
در وی بمالند و بیامیزند و نگاه دارند شربت سه درم سنگ صفت گوارش عود بگیرند عود و قرنفل و زنجبیل
و قاقله و ساذج هندی و فلنجمشک و دارفلفل از هر یکی دو مثقال زعفران یک درم سنگ همه را بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند شربت سه درم سنگ صفت سفوف عود تری معده را ببرد بگیرند قرنفل و کبابه از
هر یکی پنج درم سنگ مصطکی و شکاعی هر یکی سه درم سنگ عود خام بیست درم سنگ شکر چند وزن همه
شربت یک مثقال با پنج درم سنگ گلنگبین صفت گوارش عنبر که سردی معده را و بادها را و فالج
را و ضعیفی اندامها را ببرد بگیرند پوست ترنج و عود هندی و کبابه و قرنفل و قاقله و کوزبوا از هر یکی
پنج درم سنگ نارمشک و انیسون و تخم کرفس و جندبیدستر و افیون و بزر البنج از هر یکی سه درم سنگ
روغن بلسان دو درم سنگ برگ بادرنجبویه و تخم مرزنگوش و زعفران از هر یکی سه درم سنگ عنبر
اشهب یک مثقال عنبر را اندر روغن بلسان حل کنند و هر دو را اندر انگبین مصفی حل کنند و داروها بدو سرشند
شربت دو درم سنگ صفت گوارش نارمشک بگیرند زنجبیل و هلیل و دارفلفل از هر یکی دو درم سنگ
نارمشک و سعد و کندر و سنبل از هر یکی پنج درم سنگ همه را بکوبند و بدو هم سنگ دارو با انگبین مصفی
بسرشند صفت حب صبر نسخه اسحق بن حنین معده را پاک کند بگیرند دارچینی و قصب الذریره و سلیخه
و عود بلسان و فقاح اذخر و بسباسه از هر یکی سه اوقیه همه را نیم کوفته اندر ده من آب باران بپزند
تا به نیمه باز آید و بپالایند و ثمن صبر اسقوطری درین آب بشویند و اندر آفتاب نهند خاصه اندر تموز تا خشک
شود و پس زعفران و مصطکی و صبر از هر یکی سه اوقیه بکوبند و به بپزند و با آب صبر بیامیزند و حب کنند
شربت دو درم سنگ تا سه درم سنگ صفت سکنگبین نسخه اسحق بن حنین پیران را و خداوندان
معده تر را سود دارد و رطوبت زجاج را ببرد بگیرند پوست بیخ بادیان ده استار سرکه ناب ثمن و اگر
سرکه عنصل باشد لطیف تر بود و ثمن آب تا وقتی بیاغیزند و بیخ بادیان اندرین سرکه و آب بپزند
تا به نیمه باز آید و بپالایند و درین سرکه ثمن انگبین بر نهند و بقوام آرند شربت دو اوقیه با آب آمیخته
و اگر سه اوقیه صبر اسقوطری منخول اندرین سکنگبین بمالند و حل کنند پاک کننده تر گردد صفت
داروی که خداوند ارمغ ترشش را سود دارد بگیرند غاریقون یک مثقال و با انگبین بسرشند
و دهند و اندر طعامها بکار دارند صفت شراب خبث الحدید بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان
و انیسون و زیره و نانخواه و سعتر و انگدان و کاشم و کرویا و کشنیز خشک و هلیل و دارفلفل و دارچینی

وکندر و سنبل و قرنفل و کوزبوا و زنجبیل و سعد از هر یکی یک مثقال خبث الحدید ده مثقال همه را اندر دو من
شراب انگوری بپزند تا نیمه باز آید و پالایند و بر بایند از وی دو درم سنگ بدهند سه هفته ازین
بدهند و از میوها تر دور دارند و از ترشیها پرهیز فرمایند و طعام خشک بریان و نخوداب و گوشت نزار
بروغن گاو بریان کرده **صفت** ضمادی که معده را گرم کند بگیرند سعد و فقاح اذخر و سنبل و عود
و رامک و کندر و مصطکی از هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بمیبه بسرشند و بمعده بر نهند و اگر افسنتین
رومی و قصب الذریره اندرین ضماد زیادت کنند و شراب کهن و آب آبی بجای … بسرشند روا باشد
روغن مصطکی معده را قوت دهد و گرم کند بگیرند روغن زیت پنجاه درم سنگ مصطکی پانزده درم سنگ …
اندر شیشه کنند و اندر دیگی پر آب بیاویزند و آب بجوشانند تا مصطکی اندر روغن گداخته شود و بر دارند …

## باب سیم

از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر درد معده و ناگواریدن طعام که از بادها مر تولد کند

اسباب تولد باد اندر معده و شکم دو چیز است یکی طعام و شراب که خورده شود دوم حالها و حرارت
غریزی اما آنچه از جهت طعام و شراب است چنان باشد که گوهر طعام و شراب بادناک باشد چون لوبیا
و عدس و شراب شیرین سطبر یا طعامی که اندر وی رطوبت بسیار بود چون انبرود و سیب و خیار
بادرنگ و حبوبات و انواع ترها و آنچه از جهت حرارت غریزی است چنان باشد که حرارت ضعیف
بود تا تمام آن رطوبتها را گوارد و بخار بار آنچه از آن خیزد نتواند تحلیل کردن بدین سبب آن بخارها
بادی گردد و اندر شکم و معده بماند و اگر حرارت قوی باشد آن طعامها را تمام بگوارد و بخارها تحلیل کند
و اگر چه طعام بادناک و رطوبت ناک باشد حرارت بر وی قهر کند و بگوارد و اگر بادی تولد کند اندک باشد
و زود تحلیل کند و بگذرد و اگر باد اندر رودها باشد اندر شکم آواز و قراقر پدید آید و اگر اندر معده
باشد معده را بطر کند و اجزاء آن از هم باز کشد و گاه باشد که باروغ بر آید و بسیار باشد که طعامها
بادانگیز گرم و لطیف کننده خورده شود رطوبتی را که اندر معده باشد تحلیل کردن گیرد و بخارها و بادها
تولد کند و گاه باشد که سبب تولد بادها خالی شدن معده باشد از طعام و این چنان باشد که اندر معده
رطوبتی غلیظ بود چون معده از طعام خالی شود طبیعت روی بدان طعام آرد و آنرا تحلیل کردن
گیرد و بخارها که اندر فضاء معده و رودها بود اندر حرکت آید و بادها تولد کند و این نوع چون طعامی
خورده شود ساکن گردد و سبب علت مراقی اندر بیشتر حالها سوء المزاج گرم باشد که معده را افتد
و بخار انگیختن آن و سده که اندر منفذها افتد و راه نایافتن آن بخارها از امعاء فرود آید
و باز گشتن بجانب معده تا بعضی آروغ گردد و بعضی بسوی دماغ بر آید و گاه باشد که سبب تولد
بادها بخار رطوبت سپرز و بسیاری سودا باشد **علامتها** تعرف کردن تا گوهر طعام چه بوده است و
ترتیب خوردن چگونه رفته است و از پس طعام آب بسیار خوردن و حرکت کردن اتفاق افتاده
یا نه گواهی دهد بر اسباب تولد باد و بر قطعی علت و سهلی آن و فرق میان نفخ سودائی و نفخی
که از طعام تری فزای تولد کند آنست که نفخ سودائی غلیظ باشد و طبع با وی خشک بوده و درد
از کیل از پس طعام اندر حوالی سپرز پدید آید و نفخ دیگر با تری دهان و نرمی پوست و اجابت طبع بود



چون دست بر شکم مالند قراقر کند و احوال تدبیرها که گذشته بر هر یک گواهی دهد **علاجها** از طعامها
بادانگیز و طعامهای تری فزای پرهیز باید کرد و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت چنانکه
اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و اندر طعامهای شکم ابزارها تحلیل کننده می باید کرد چون
دارچینی و زیره و کرویا و سعتر و سیر و انگدان و فم معده را و عضلهای شکم را بروغنهای گرم کننده
مالیدن و حقنهای تیز فرمودن و اندر حقنه زیره و تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و دوقو و
قطراسالیون و کاشم و حب الغار و جند بیدستر بکار داشتن و اگر تهمت افتد که اماس است
از داروها تیز دست باز دارند و بداروها نرم کننده چون شبت و بابونه و پیه مرغ و پیه بط بازگردند
و آنرا اگر در معده و شکم بدان صعبی نباشد ارزن و گاورس گرم بر نهادن کفایت بود و نمک گرم
کرده بر نهادن بادهای غلیظ را بشکند و شیشه بادکش آتشی بر ناف نهند در حال درد را ساکن کند
و اما شربت جلابی گرم دهند که اندر وی انیسون و مصطکی و سعتر و مرزنگوش پخته باشند و اگر کمونی
کرویا بر نان بر افکنند و جلاب گرم یا شراب گرم از پس آن بخورد سود دارد و اگر ماده باد غلیظ باشد
شربت گرم نباید داد از بهر آنکه بیم باشد که ماده را بجنباند و باد زیادت کند نخست ماده را بحقنه پاک
باید کرد پس شربتها تحلیل کننده دادن و در دخنها که معده و شکم بر آن بمالند روغن بید انجیر و روغن
حب الغار و روغن سداب و جند بیدستر و قطراسالیون و زیره و سداب و حب الغار اندر وی
جوشانیده و اگر این داروها و مانند این نخست اندر شراب بپزند و بپالایند و چند سنگ روغن شراب
روغن … بپزند و باتش نرم بپزند تا شراب برود و روغن بماند صواب باشد و اگر نفخ
سودائی بود تخم کرفس و سداب و مرزنگوش و دوقو و حب الغار و شبت و بابونه و جعده
اندر دیگ بپزند و بدان دیگ تکمید کنند و بخور کنند و بدین ادیقون و نانخواه بادها را بشکند و از معجونها بزرگ
شرودیطوس و تریاق اندرین باب نافع است این معجونها و شربتها همه از پس استفراغ دهند
و استفراغ نخست بحقنه کنند پس بداروها اسهال و طبیخ بود چون طبیخ و طبیخ قولنجان و معجون
حب الغار و معجون اهلیلج و گوارش انگدان سود دارد و استفراغ بحب سکبینج پس از حقنه
صواب باشد **صفت** حب سکبینج بگیرند صبر و سکبینج و مقل و غاریقون از هر یکی راست راست
حب کنند چنانکه رسم است شربت از دو درم سنگ تا سه درم سنگ اندر آب گرم **صفت**
معجون حب الغار بادها را بشکند بگیرند حب الغار هشت درم سنگ برگ سداب خشک پنج درم سنگ
نانخواه و زیره و شونیز و سعتر و کاشم و کرویا و قطراسالیون و بادام تلخ و بلیل و دارفلفل و وج و دوقو
دشتی از هر یکی سه درم سنگ جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج از هر یکی دو درم سنگ
همه را با انگبین بسرشند چنانکه رسم است شربت سه درم سنگ **صفت** معجون اهلیل ماده
سرد را و بادها را تحلیل کند بگیرند اهلیل و نانخواه و کندر و دارچینی و وج از هر یکی راست راست
بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربت یک مثقال تا دو درم سنگ **صفت** گوارش کندر بادها را
بشکند بگیرند بلیل و دارفلفل و کوزبوا از هر یکی پنج درم سنگ زنجبیل و خولنجان از هر یکی ده درم سنگ
کندر شش درم سنگ شکر عسکری شصت درم سنگ همه را با انگبین بسرشند شربت سه درم سنگ **صفت**

گوارش انگدان بگیرند بلیل و دار فلفل از هر یکی پنج درم سنگ انیسون و زنجبیل از هر یکی شش درم سنگ افیون و مصطکی و تخم بادیان از هر یکی دو درم سنگ انگدان ده درم سنگ نانخواه و تخم کرفس از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبند و بپزند و با انگبین بسرشند شربت دو درم سنگ و کمونی اندرین باب نافع است و شراب سده را بگشاید و بادها را بشکند و اگر طبع نرم باشد دو درم سنگ حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب نیم گرم بدهند و اگر طبع خشک باشد درم سنگی حب الرشاد درستی و تخم کرفس اندر شراب بجوشانند و بدهند و هر بامداد لختی کندر و زیره خائیدن سود دارد و خاصه پیش از طعام تا معده را گرم کند و از وی بر آرد و براثر آن طعام بخورد و بسیار باشد که مزاج اصلی سرد باشد و سوء المزاج خوب سرد با آن یار گردد و بادها و قراقر و تشنگی بسیار باشد و علاج او آن است که هر وقت که طعام خواهد خورد مقدار ده درم سنگ یا کمتر شراب کهن بخورد چندانکه کام و دهان تر شود و اندر طعام ابزارها که یاد کرده آمده است بکار دارند و بسیار باشد که چیزی خشک غلیظ رقیق خلط شوربختی را افزود آرامانه و از تحلیل باز دارد و بدان سبب بادها ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرم است و خشکی سود میدارد و حال برخلاف آن باشد و همچنین بسیار باشد که چیزی گرم بخار بادها را تحلیل کند و بادها را بشکند و گمان افتد که مزاج سرد است و گرمی سود داشته است و حال برخلاف آن باشد پس بر طبیب واجبست که علامتهای دیگر بجوید و اعتماد بر آن کند و الله اعلم بالصواب

ا ـــــــــــــــــــــ هفتم

از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر درد معده که از خلط سودا خیزد که از سپرز بمعده آید

علامتها خداوند این علت را اندر فم معده سوزشی باشد و چون طعام خورد آن سوزش زایل شود و بسیار باشد که سبب این سوزش خلط صفرایی بود و فرق میان سرد و علامتها دیگر توان کرد از علامتهای سودا و علامتهای صفرا که معلوم است و بسیار کسان باشند که هرگاه که طعام خورند پس پنج ده ساعت معده درد کند تا آنگاه که چیزی ترش بر نیاید آن درد بیارامد و آنچه بر آید از ترشی بدان حد باشد که زمین از وی بر جوشد و سبب این درد خلط سودا باشد اندر قعر معده و هرگاه که طعام هضم پذیرد ماده سودا بسیار گردد و به فم معده بر آید و درد آغاز کند علاج نخست قی باید فرمود کرفس سپید بر یکگونه خرق را ترب اندر نشانند و یک شبانروز دیگر و آن سکنجبین با آب شبت و بوبا اسرخ گرم کنند و بدهند و از آن ترب لختی بدهند تا بخورد و پس از قی استفراغ دیگر کنند بحب الاسطوخودوس و پیوسته همچون نجاح بکار دارند هفت قرصی که درد معده را که از پس طعام پدید آید و تا قی نکند نیارامد زایل کند تخم انیسون و تخم کرفس از هر یکی پنج درم سنگ افسنتین رومی ده درم سنگ سلیخه هشت درم سنگ و دو بلیل و چند بیدستر و افیون از هر یکی دو درم سنگ و نیم همه را بکوبند و اقراص کنند هر قرصی یک درم سنگ از یکی قرص

ـــــــ سوم

از گفتار دهم از کتاب ششم اندر تغیر احوال شهوت طعام و این جزو پنج باب است

ا ـــــــــــــــ اول

بنهند پس آن ترب را بیرون کنند
و سکنجبین عسلی اندر
کرم کنند و دو روز



از جزو سیم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی شهوت طعام و اسباب و علامات و علاج آن

اسباب ضعیفی شهوت طعام هفت نوع است یکی سوء المزاج گرم است بی ماده دویم استغناء تن از غذا سیم آنکه مسام بسته باشد و فضول غذا تحلیل نکنند چهارم آنکه جگر کیلوس را از معده جذب کمتر کند پنجم آنکه اندر مجری سودا که از سپرز بمعده آید سده افتد و آن قدر سودا که معده را انگارد و شهوت را بجنباند بمعده اندر نتواند آمد ششم آنکه عصب را که از دماغ بفم معده آمده است آسیبی رسد هفتم آنکه مردم را بیماریها دراز کشد و همه قوتها ابدان ایشان را ضعیف گردد علامتها اما آنرا که سبب سوء المزاج باشد بی ماده و با ماده علامتها اندر باب نخستین و باب دویم از جزو دویم ازین گفتار یاد کرده آمده است و آنرا که سبب استغناء تن باشد از غذا علامت وی امتلا است و پری رگها و گرانی اندامها و تمدد پرگذشته و ریاضت ناکردن بدان گواهی دهد و آنرا که سبب بستگی مسام و تحلیل نایافتن فضول غذا باشد علامت وی سختی گوشت باشد و بر گرسنگی صبر توان کرد و آنرا که سبب آن باشد که جگر کیلوس را از معده کمتر جذب کند علامت وی آنست که براز وی اندر رشتر و تهاسر باشد سپید و آنرا که سبب سده باشد که اندر مجاری افتد که سودا اندر وی از سپرز بمعده آید و شهوت را بجنباند علامت وی آنست که اگر چه آرزوی طعام کمتر بود آنچه خوردی گوارد خاصه اگر با این سده آفتی دیگر یار نباشد و آنرا که سبب آفت عصب باشد که از دماغ بفم معده می آید علامت وی آنست که معده او حس تیزی طعامها ترش نیابد و آنرا که بیماریها دراز باشد سبب آن علامت بود علاج اما علاج سوء المزاج گرم که با ماده یا بی ماده باشد اندر جزو دویم یاد کرده آمده است و آنرا که علامتها استغناء تن از غذا ظاهر شود مدتی از طعام باز باید داشت و اندک اندک طعام باز آوردن تا فضول طعامها ناگوار یده تمام بگوارد و نشاط طعام پدید آید چنانکه کسانی را که از بی خوابی شکایت کنند مدتی از خواب باز دارند تا مانده شوند و خواب نیک یابند و خوش بخسپند و آنرا که علامتهای بستگی مسام و تحلیل نایافتن فضول غذا ظاهر شود ریاضت و گرمابه باید فرمود و اندامها او را اندر گرمابه باز گشود و بوره و همی مالیدن و عرق آوردن و آنرا که علامتها تقصیر جگر اندر جذب کردن کیلوس از معده ظاهر شود تدبیر گشادن سدها باسارتعا باید کرد و هر بامداد مقدار یک پیاله شراب کهن و بوی دادن و تحلیل پرورده و ترنج پرورده و دیگر ترنجبین و سکنجبین بزوری و تریاق و مثرودیطوس سخت سودمند باشد و گرمابه و ریاضت بوقت و ترتیب فرمودن چنانکه اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و اندر خورد تنها دارچینی بسیار روا نکنی پلپل بکار داشتن و آنرا که علامت سده مجری سودا ظاهر شود سده او بچیزهای ترش و تیز باید گشاد چون پلپل کبیر و کبر و انواع کامها و شلغم که آنرا انجدان تر کرده باشند و جلنجبین اندرین باب سودمند باشد و مصوص و پیاز و سیر بر کرپرورده تنک باشد و طعام او زیرباها و غورباها و انار و سماق و امثال آن و ایارج فیقرا با اندکی افتیمون سده را بگشاید و پاک کند و آنرا که علامت آفت رسیدن عصب دماغی که بفم معده همی آید ظاهر شود تدبیر پاک کردن دماغ باید کرد با ایارج فیقرا و حب قوقایا و بیوبها اگرچه قوت دادن و از هرچه دماغ را او عصبها را زیان دارد پرهیز کردن و بمعده ضمادها

گرم نهادن صفت ضمادی بگیرند حب الغار و قسط و حلو و فشار الکندر از هر یکی ده درم سنگ
سعد خشک یازده درم سنگ مبرو و ابهل و تخم کرفس و دو وج و شب یمانی از هر یکی هشت درم سنگ
زعفران جندبیدستر از هر یکی چهار درم سنگ قردمانا شش درم سنگ حضض و رامک و سنبل
و کندر و اقاقیا از هر یکی پنج درم سنگ مصطکی و شونیز از هر یکی هفت درم سنگ همه را بکوبند و بموم
روغن برشته و موم و روغن اذخر و روغن قسط یا ارز و روغن ناردین بسازند و ضمادی کنند و اندر آن
ضعیفی شهوت از بهار ایارج و ازین بدید آید حال هر باشد نخست تکلف قی باید کرد و اگر چیزی برنیامد
حرکت قی و قوت کردن او شهوت را بجنباند سکنجبین سفرجلی و میبه می باید داد و ماهی آب شهوت
را بجنباند و فم معده را پاک کند و دست جو بار که شهوت نخورد را بجنباند و تشنگی بنشاند و شراب
بود نه سود دارد صفت آب انار ترش را با پوست بکوبند و بفشارند و آتش بکشند و باز
را بکوبند و آتش بکشند از نیم آب انار یک جزو با نیم جزو آب پودنه بیامیزند و چند نیم وزن جزو
شکر بر افکنند و بقوام آرند شربتی یک کفه صفت سفوفی بگیرند گل سرخ ده درم سنگ سماق ده
درم سنگ قاقله یک درم سنگ همه را بکوبند و بیامیزند شربتی دو درم سنگ آرزوی طعام را بجنباند
و تشنگی بنشاند صفت شراب افسنتین نسخه خواجه بوعلی سینا بگیرند افسنتین رومی صد درم سنگ
و اندر سه من آب بپزند تا یکی سیر باز آید و درست بمالند و بپالایند تو ای را اندر خمیر گیرند و
اندر زیر آتش نرم بریان کنند و خمیر از وی دور کنند و از انفشارند از آن افشرده او ده سیر
با این آب افسنتین بیامیزند و ده سیر انگبین مصفی و یازده سیر شراب ریحانی با وی بیامیزند
و بر آتش نرم بپزند و بقوام آرند خداوند این علت را سود دارد والله اعلم بالصواب

باب دوم

اندر بولیموس اکسفارده هم ازین باب است اندر علتی که آن را الشهوة الکلبیه گویند یعنی آرزوی سگان

این علت را بدین نام از بهر آن گویند که مردم را اندر وی طعام بی اندازه آرزو کند و سیر نگردد
و اسباب این علت پنج نوع است یکی بسیاری سودا که از سپرز بمعده آید و فم معده را بگزد
دوم سوء المزاج سرد که فم معده را افتد سیم سوء المزاج گرم که معده را و همه اندامها را افتد چهارم
اگر این سوء المزاج تمام فم معده را بود آرزو ضعیف شدی و این بسیاری آرزو سبب سوء المزاج
همه اندامها از دو گونه باشد یکی آنکه سوء المزاج قوت ماسکه همه اندامها را ضعیف کند و مسام همه
تن گشاده کند تا غذا که باید اندامها را سر زود تحلیل پذیرد و بمسام بیرون شود و حاجت بباز
خواستن بدل آنکه تحلیل افتاده باشد قوی گردد دوم آنکه چون سوء المزاج بر همه اندامها مستولی
گردد پیوسته آن رطوبت را که اندامها از آن غذا یابد خرج میکنند و قوت جاذبه که همه
اندامها راست غذا را از اندامهای دیگر میربایند و گوشتن میکشد و چون غذا
اندامها خرج شود از رگها کشیدن گیرد و چون رگها تهی میشود رگها از جگر کشیدن گیرد و چون
جگر تهی میشود از رگها که آن را ماساریقا گویند کشیدن گیرد و چون این رگها تهی میشود از معده
کشیدن گیرد و معده را بدو جز از بیرون نیست بدین سبب این علت بدید آید و آنچه از پس



پس بسیاری استفراغها پدید آید و آنچه بسبب گشادگی تن و بسیاری تحلیل پدید آید هم ازین نوع باشد
و سبب چهارم نزله باشد که از دماغ بفم معده فرود آید و این چنان باشد که بلغمهای سردی ماده ها نزول
اجزا از معده را فراهم گیرد و ضعیفی در وی پدید آید و معده بدان سبب تهی گردد و آرزوی طعام
پدید آید و سبب پنجم آنکه اندر رودها و معده کرمان بزرگ باشند و طعام ناگوار بره بخورند و آنچه
در رودها باشد طعامی را که پرورده فرود آید و غذا را شاید و جگر بستاند تا که از رودها بجگر رسیدست
آنرا بخوردن گشته و غذا گردانند و با غذا اندامها نرسند کرمان آنرا بخورند اندامها بدان سبب گرسنه مانند
و چون غذا نشود علامتها آنرا که سبب بسیاری سودا باشد که از سپرز بمعده اندر آید علامت
وی آنست که ثقل وی سیاه باشد و آنچه بخورد ناگوار بره بیرون آید و تن او از طعام بهره نگیرد
باید و بدین سبب تن لاغر شود و اندامها بغذا حاجتمند باشند و بسبب حاجتمندی بغذا و گرسنگی
ترشی سودا فم معده را بسوزد و طعام آرزو کند و اگر ساعتی تاخیر کنند فم معده سوختن گیرد و تا طعام
نخورند آن سوزش زایل نشود و آنرا که سبب سوء المزاج سرد باشد که فم معده را افتد این علامت
که یاد کرده آمد همه موجود باشد لیکن سوزش فم معده نباشد و آنرا که سبب سوء المزاج گرم باشد
که معده و همه اندامها را افتد و گشادگی مسامها و تحلیل غذا علامت وی آنست که ثقل کمتر از طعام باشد
و تشنگی نیز غالب بود و تن از طعام بهره نگیرد و آنرا که سبب نزله باشد سبب آن علامت نزله باشد
و آنرا که سبب کرمها باشد که اندر معده و امعا بود علامتها کرم علامت آن باشد علاج آنرا که
علامت اندر آمدن سودا بمعده ظاهر شود نخست رگ باسلیق یا رگ اسیلم باید زد و پس بطبیخ افتیمون
و مانند آن استفراغ کردن و محجمه بر سپرز نهادن و خون بیرون کردن و معده را باطریفل قوت
دادن با جوارش خوزی خاصه اگر طبع نرم باشد و ناشتا آب گرم دادن و طعام چرب و نرم
فرمودن چون زرده خایه نیم برشت و گوداب نان که اندر زیربره فربه و مرغ سمین و بط فربه نهاده
باشند و حلوا از شکر و روغن بادام و نشاسته و لوزینه و ثرید کعک اندر اسفیدبای چرب
و اگر طبع نرم نباشد شیر تازه و گوشت بزغاله فربه و گوشت بره بگیرند و بپزند با گوز و شبت و
اندکی زیره تا مهرا شود و گوشت از وی بردارند و اندرین شوربا کبوتر بچه فربه و مرغ سمین بپزند
تا مهرا شود و اندکی دارچینی و خاولنجان و عود هندی کوفته اندر افکنند ازین شوربا چندانکه خواهد
بخورد و اگر شراب رنگین که از انگور کوهی کرده باشند با وی بیامیزند و بخورد معده را گرم کند
و ترشی خلط سودا از معده باز دارد و هر شرابی که خداوند این علت خورد از انگور کوهی
باید و قرب باید و اگر ممزوج خواهد زیرا که بآبی اندر آب بپزند و بدان آب ممزوج کنند و علاجها
سپرز و داغ کردن آن سود دارد و آنرا که علامت سردی مزاج معده پدید آید نخست قی باید فرمود
و پس ایارج فیقرا داد و پس از آنکه معده بدین طریق پاک کرده باشند کمونی و تریاق بزرگ
و دوالمسک و سجزنیا دادن و طعام کبک و تذرو و دراج بریان کرده و شوربا که پیشتر
یاد کرده آمد با زیره و کرویا و دارچینی و شراب هم ازان نوع و اگر طبع نرم باشد معجون کندر باید
داد و صفت آن بگیرند بلیله و دار بلیل و کوز بوا و خیربوا از هر یکی پنج درم سنگ کندر تحلیل دهان

از هر یکی ده درم سنگ کند و شصت درم سنگ همه را با انگبین بسرشند شربت سه درم سنگ نسخه
دیگر پلپل و نانخواه و انیسون و پودنه و کاشم و سنبل از هر یکی پنج درم سنگ کنار ده درم سنگ
کندر سی درم سنگ همه را بکوبند چنانکه بس نرم نباشد و با انگبین بسرشند شربت سه درم سنگ
و آنرا که سبب تحلیل بسیار و تحلل تن و سوء المزاج باشد که معده را و همه اندامها را افتد از حرکت
و ریاضت باز باید داشت و روغن مورد اندر همه اندامها طلی کردن و اندر آب سرد نشاندن
و شراب ترشی ترنج و شراب لیمو و شراب ریواج دادن و طعام مصوص و افروشه و خام (?) از گوشت
گوساله و بطون گاو باید فرمود و اگر سبب تحلیل ریاضت و حرکت و تحلل تن باشد لیکن سوء المزاج
همه اندامها پدید نبود بریان و ماهیچه و طعامهای غلیظ باید فرمود و از طعامها شوربا و تیز منع باید
کرد و آنرا که سبب نزله باشد علاج نزله و تدبیر منع آن باید کرد و ایارج فیقرا دادن تا معده را از اخلاط
پاک کند چنانکه اندر علاج نزله یاد کرده آمده است و آنرا که سبب بسیاری کرم باشد اندر
معده و امعا تدبیر پاک کردن باید کرد چنانکه [illegible] اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است ان شاء الله

## باب سوم

از جزو سیم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آفت شهوت که آنرا بتازی الجوع البقری گویند یعنی گرسنگی گاو

این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که این حال گاو را بسیار افتد و اندر بیشتری این علت
از پس شهوت کلبیه افتد و این گرسنگی همه اندامها باشد بی گرسنگی معده و این چنان باشد
که اندامها بغذا حاجتمند باشند و معده آنرا نخواهد اگرچه سخت آرزوی طعام بسیار بوده باشد
و شکم رفتن با این حال یار بود و بدان سبب رگها تهی گردد و قوت برود و بیمار بیهوش گردد
و گاه باشد که سبب بیهوشی و غشی بلغمی باشد و فم معده را سرد کند و قوت شهوت را بمیراند و
این بلغم برخلاف آن باشد که از وی شهوت کلبیه تولد کند از بهر آنکه آن ترش باشد و فم معده را
بگزد و بخارد و شهوت را بجنباند و آن نوع دیگر که ترش نباشد فم معده را فراهم آرد و طعام
از وی دفع کند تا فم معده چون غذا گردد و این بلغم که سبب بیهوشی و غشی است بلغمی باشد
بی طعم و غلیظ و لزج بمعنی انگبین آبگینه گداخته فم معده را سست کند و مزاج او را تباه
گرداند و قوت جاذبه را از کار باز دارد و شهوت را بمیراند و باطل کند و بسبب بطلان
شهوت اندامها گرسنه شود و بسبب گرسنگی اندامها و ناخواستن معده طعام را قوت
ساقط شود و بیمار بی طاقت و بیهوش گردد علاج آن سخت مشکل است از بهر آنکه باستفراغ
و پاک کردن معده حاجت بود و ضعیفی و گرسنگی اندامها و غشی از استفراغ باز دارد و این
علت بیشتر مردمان سرد مزاج را افتد علاج این علت باز آوردن قوت است و یاری
دادن او تا بر جای بماند و ساقط نشود و تدبیر آن کردن که شهوت طعام پدید آید و آن چنان
باشد که طعامها خوشبوی که آرزو را بجنباند و میوهها و اسفرغمها و عطرها که اندر وی
قوتی قابض بود می بویانند تا قوت را جمع کند و نگذارد که تحلیل پذیرد و اما میوهها و اسفرغمها
چون سیب و آبی و امرود و موز باید و عطرها مشک و عود و ذریره و [illegible] و شراب انگوری

ریحانی



ریحانی که ذریره اندر وی آمیخته باشند و شراب میوسن و اگر حرارتی حادث شود کافور و گلاب
و گل و از بوی طعامها بوی بزغاله و بره بریان کرده و نان گرم خانگی و نان اندر شراب ترید
کرده و ماء اللحم دادن و صفت ماء اللحم اندر کتاب پنجم اندر آخر باب علاج دق یاد کرده آمده است
و صفت میوسن اندر قرابادین یاد کرده شود ان شاء الله عز و جل و اگر غشی افتد او را باید افکنده
در خار او را بشکنند و [illegible] و موی صدغ او را بکشند و بکنند و گوش او را بکشند و چیزی غالیین
بزرگ از بام فرو اندازند و بشکنند و آب سرد و گلاب سرد بر روی او زنند و عود مطرا بسوزند
چون بهوش باز آید ماء اللحم در حلق او چکانند و اگر اندکی میوسن با شراب ریحانی گوهی یا ماء اللحم
بیامیزند قوت بیشتر دهد و بوی میوهها و طعامها که یاد کرده آمد بدو رسانند و آن قدر که بتوانند
دادن بدهند خاصه نان پاکیزه که اندر شراب گوهی ترید کرده باشند و آب برگ مورد [illegible]
آب سیب و آب آبی و گلاب با اندکی زعفران و عود و مشک بر مفاصل و اندامهای او طلی کنند صفت
سکباج که بوی آن خوش بود و قوت را یاری دهد سکباج پزند از گوشت گوساله چنانکه رسم است
و آنرا [illegible] سیر کنند و سداب و کرفس و پودنه و پوست ترنج و زعفران و اندکی سنبل و مشک
صفت مطجنه (?) که بوی آن خوش بود و قوت را یاری دهد بگیرند کلکان یا کبوتر بچگان چند انکه
خواهند و آنرا بپزند با گوز درست و اندکی زیره چون نیم پخته شد مقداری روغن زیت که [illegible]
اتفاق کوبیده بر سر آن کنند و عود خام نیم کوفته و دارچینی و خولنجان اندر وی بپزند تا تمام پخته شود
و آب او با اندکی باز آید پس مقداری آب کامه و آب آبی ترش و آب سیب ترش بر چکانند
و بر آتش نرم دو جوش بر آرند پس از آتش بر دارند و سداب خرد کرده بر سر او کنند و بنهند تا سرد
شود و بوی آن بدو رسانند و مرق و گوشت آن بدهند و بر معده او ضمادی بنهند که از لادن و مشک و سعد
و سنبل و مصطکی و عود و [illegible] و مانند این ساخته باشند و این ضماد را از روغن مصطکی و اندکی شراب سرشته
کنند و بکار دارند و اگر نقل میوسن حاضر باشد یک جزو از آن با اخلاط ضماد آن کنند والله اعلم بالصواب

## باب چهارم

از جزو سیم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آرزوهای ناشایست که مردم را پدید آید و علاج آن

تباهی آرزو آنرا گویند که مردم را چیزها آرزو کند چون گل و نمک و انگشت و چیزهای تیز که آنرا حریف گویند
و این کسانی را افتد که اندر معده ایشان اخلاط بد باشد و زنان آبستن را نیز افتد خاصه اندر ماه دوم
و سیم از بهر آنکه حیض ایشان باز ایستد از جهت غذای جنین و کودک را که اندر شکم بود بتازی
جنین گویند اندرین مدت که یاد کرده آمد جنین ضعیف باشد و همه آن در غذای او خرج شود و آن
زنانی را بیشتر افتد که طعامهای اندک دهند بسیار و بی ترتیب خورند و خون ایشان با اخلاط آمیخته باشد
و اندر ماه چهارم این علت زایل شود از بهر آنکه از آن اخلاط بعضی بقی بر آمده باشد و بعضی اندرین
مدت پخته شده و باقی بغذای کودک بکار میشود از بهر آنکه قوی تر شده باشد و غذا بیشتر خواهد علاج
زنان آبستن را اگر بی تکلف قی توانند کرد و با آسانی چیزی بتوانند انداخت دستوری باید
داد تا گاه گاه قی کنند و معده او را بگوارش عود و مانند آن قوت دادن و اینها که اندر قی کردن قوت

بسیار باید کرد تا شاید کرد و داروی مسهل نیز شاید خورد جز بقوت دادن معده مشغول نباید بود و
طعامهای لطیف زود گوارنده باندازه معتدل باید فرمود چون گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغاله بریان
کرده و پخته و گاه گاه اندر طعام ایشان اندکی سیر و خردل میکردن و کسان دیگر را که چیزها آرزو کنند
می باید فرمود بر ماهی شور و ترب و سکنگبین و آب شبت و لوبیا اسفیدباج و مانند این و معده را باید
فیقرا و حب صبر پاک کردن پس معده را قوت دادن معجونها و داروها که یاد کرده آمد و اگر زیره کرمانی
و نانخواه از هر یکی مقداری کوفته باشند و از پس طعام نیز سفوف کنند یعنی بدهان افکنند و بخورند
صواب باشد و اگر زیره و نانخواه با مصطکی کوفته بهتر باشد و نانخواه را اندرین باب منفعتی بزرگ
و اگر گوشت را قدید کنند و از آن نانخواه و بلیله و قاقله و طباشیر و گل گندم بر کنند سود دارد صفت
داروی دیگر قاقله خرد و قاقله بزرگ و کبابه از هر یکی … راست … شکر طبرزد چند وزن همه
شربت مقدار دو درم سنگ کوفته و بیخته صفت داروی دیگر بگیرند حفت بلوط هشت درم …
صبر شانزده درم سنگ حبشی … شش درم سنگ … چهار درم سنگ … درم سنگ
همه را نیم کوفته اندر سکنجبین آب بپزند تا به نیمه باز آید و پالایند و این … سه شربت باشد سه روز بخورند
خداوند این علت را که معده تباه شده باشد و روی زرد گشته و بعلت استسقا نزدیک رسیده
سود دارد صفت داروی دیگر حفت بلوط دو درم سنگ افیون سه درم سنگ …
هفت درم سنگ هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یکی پنج درم سنگ ریم آهن …
ده درم سنگ و ریم آهن … آن باشد و اندر سرکه تیز … چند بار و هر بار
بریان کرده باشند انبه اندر هشت اوقیه شراب قابض و هشت اوقیه آب بپزند تا بنیمه باز
آید و پالایند و اندر هفت روز بخورند صفت داروی دیگر بگیرند ایارج فیقرا شش
درم سنگ هلیله و بلیله و آمله از هر یکی سه درم سنگ گل گندم پنج درم سنگ همه را کوبند
و بپزند و با سکنجبین مصفی بسرشند شربت سه درم سنگ اندر آبی که اندروی مصطکی و افیون
و نعنع جوشانیده باشند و استخوان کبوتر بچه بریان و استخوان دراج و تذرو و بچه مرغ
خانگی بریان خاییدن و آب آن فرو بردن زنان آبستن و دیگر زنان را آرزوی گل …
و اگر … انار بگیرند و نمک دانه … سوده در آب کنند و آنرا … آب شور کنند
پس … بود و گوشت گوساله و گوشت آهو قدید کرده نمک و نانخواه آرزوی گل
… گفته اند که بهترین چیزی از بهر باطل کردن شهوتها … که برابر … کبوتر بچه
بریان کرده بخورند و از پس طعام اندک … بکنند و بادام … نقل کردن سود دارد
و گروهی دیگر گفته اند … روغن … بخورند آرزو … و اعتقاد اندرین باب
بر تجربه باید کرد و آنچه عوض گل خورند تا آرزوی گل … بریان کرده شور …
و طباشیر و پسته شور بریان و گل گندم و شاه بلوط و مویز منقی و کشمش و الله اعلم

باب پنجم

از جزو سیم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر تشنگی و بسیاری آرزوی آب و علامات و علاج آن

سبب تشنگی غالب یا سوء المزاج اندامی باشد یا سوء المزاج همه تن یا سببی بیرونی اتفاق افتد اما
اندامها که سوء المزاج آن تشنگی آرد قوی است و معده و روده که آنرا المعاء الصائم گویند و جگر
و گرده و دل و شش و اسباب بیرونی چهار نوع است یکی آنکه طعامی غلیظ و شور خورده باشند
چون گوشت قدید و ماهی شور یا داروی گرم تشنگی آرنده خورده باشند سیم آنکه طعامی که
… یا بقوت گرم باشد یا شرابی کهن و بقوت خورده باشند و آن تشنگی که ازین نوع باشد …
هلاک کند و هیچ شربت و دارو ساکن نشود بلکه آب می باید تا هلاک شود چهارم اندر هوای گرم …
کردن و رفتن اتفاق افتاده باشد و اما آن تشنگی که از سوء المزاج دل و سوء المزاج همه تن باشد چنان
که اندر تب صفراوی محرقه افتد و آنچه از سوء المزاج دیگر اندامها باشد چنان باشد که اندرین اندامها
که یاد کرده آمد سوء المزاج خشک باشد یا گرم یا مرکب از گرم و خشک یا بلغمی شور باشد …
یا ماده گرم صفراوی یا آماس گرم علاماتها آنچه از گرمی معده و تری باشد بی سوزش و تلخی دهان و خشکی
حلق باشد و آنچه از خشکی معده و تری باشد دهان و حلق خشک باشد لیکن سوزش و تلخی دهان نباشد
و آنچه از گرمی و خشکی معده و تری باشد سوزش و خشکی و تلخی دهان و حلق عظیم باشد و تشنگی غالب تر
بود و آنچه از سوء المزاج روده صائم بود سوزش و خلیدن فرود از معده باشد و طبع خشک بود از
بهر آنکه این معده … گشته و کیلوس خشک مانده هرگاه که مزاج کیلوس بگرداند اندر
تن خارش و خشکی پدید آید و آنچه از رطوبت شور و عفن تولد کند طعم دهان شور بود و آنچه از گرمی
دل و شش تولد کند از هوای خنک راحت … از آن یابد که از آب سرد و آنچه از آماس معده
و روده صائم و آماس جگر و گرده تولد کند علامت و علاج آن اندر جایگاهش یاد کرده آید و آنچه از
اسباب بیرونی تولد کند سبب هر یک علامت آن بود علاج آنرا که سبب گرمی معده و دیگر
اندامها بود سکنجبین شکری و آب انار ترش و آب میوها و سیب ترش و ریواج و
امرود چینی باید فرمود و آب سرد و خفتن پس از آن که این شربتها خورده باشد از بهر آنکه تری
و خنکی شربت اندر خواب بقعر تن رسد و آنرا که سبب خشکی معده و تری باشد گلاب و آب کدو و
خیار و لعاب اسپغول و روغن بادام باید فرمود و لعاب دانه … و لعاب اسپغول با آب انار شیرین
آمیخته و … سوده بر آب انار شیرین افکنده با روغن بنفشه سود دارد و آنرا که سبب سوء المزاج
روده صائم باشد نخست رگ باسلیق باید زد و مطبوخ هلیله یا ماءالجبن که بیخ … کاسنی … باشد
پنج درم سنگ هلیله زرد و دو دانگ نمک هندی و ده درم سنگ شکر و … استفراغ
باید کرد و از پس استفراغ دوغ میدادن مدت دو هفته و هر شب لعاب اسپغول دادن
و طعام از کشک جو و ماش و اسفاناج و کدو تر و روغن بادام و آنرا که سبب حرارت دل
باشد هوای خانه خنک باید کرد و … و میوها … و نهادن و بنفشه و نیلوفر
و گلاب و کافور و صندل بوییدن و دوغ گاو با قرص کافور دادن و بوی خیار بادرنگ
سرد کرده سود دارد و صندل و گلاب و برگ خرفه کوفته بر سینه نهادن صفت حبی که تشنگی بنشاند
بگیرند تخم کوک و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو شیرین همه پاک کرده از هر یکی پنج درم سنگ …

ده درم سنگ کثیرا هفت درم سنگ همه را بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته حب کنند صفت
آبی که تشنگی نشاند تخم خربزه هندی و کدو تازه شیرین و مغز خیار و خیار بادرنگ همه را بفشرند
کنند چنانکه گلاب گیرند و گلاب بادی بیامیزند و اندکی کافور در وی مالند و چندانکه وزن ... باشد
آب غوره با آب ترشی ترنج با آب خرما هندی با وی بیامیزند و طباشیر در افکنند کهای آب ...
و اگر کسی شراب خواهد بعوض آب غوره و دیگر آبها شراب سپید رقیق از انار خشک چکانیده با
آب کدو و آب خربزه هندو بیامیزند و سرد کنند و بجای آب میخورند و بباید دانست که شراب مزاج
که مزاج او تمام باشد تری کند و مضرت آب نیز دارد و تشنگی نشاند و خواب آرد لیکن اگر تب
باشد شراب نشاید داد و اگر جلاب خام با شراب بیامیزند و سرد کنند تشنگی نشاند و تری کند و اگر
که سبب تشنگی هوا گرم باشد دست و پای او را اندر آب سرد باید نهاد و آب سرد بر دست و پای
او ریختن و روغن گل سرد کرده بر سر او نهادن و زرد آلو تشنه و ریواج که از دهان کنند و برف
و خرما هندی اندر دهان داشتن تشنگی نشاند و خایه مرغ نیم برشت تشنگی نشاند و آنکه سبب تشنگی
رطوبتی شور و عفن باشد نخست قی باید فرمود پس ایارج فیقرا دادن تا معده پاک شود و بامداد
ترنجبین آب گرم فرمودن تا باقی خلط را بگدازد و پاک کند و آب سرد این نوع تشنگی را زیادت
و زیادت کند صفت شرابی که تشنگی محروران و تب زدگان نشاند مویز پاک کرده با شکر
اندر آب کنند و یکبار ارنز تا بجوشد و زبان گز شود و بپالایند و اگر ترشی خواهد آب انار دانگ
بوی بیامیزند و اگر کسی ترشی نخواهد آب انار دانگ کمتر کنند و بدان اندازه کنند که او را خوش
آید و اگر کسی مویز تنها خواهد تنها کنند بی شکر و اگر کسی مرطوب باشد و بعوض شکر انگبین کند روا باشد
و هر که ترش خواهد آب انار ترش و سداب و پودنه و اندکی نمک و سنبل خوش کنند و هر که شیرین
خواهد دار چینی و عود و زنجبیل و اندکی فلفل خوش کنند و بوی مشک بوی کنند و کسانی که تشنگی
برده باشند چون باب رسند نشاید که بیکبار سیراب شوند و آب سرد خورند تا ساکن شوند
لیکن اندک اندک مضمضه و غرغره می کنند و جرعه جرعه خورند تا ساکن شوند از بهر آنکه حرارت غریزی
ضعیف شده باشد از تشنگی و آب سرد و آب بسیار باقی حرارت را فرو میراند و کسانی را که اندر
روزه از تشنگی رنج باشد با قلاب دکو دارب نشاید خورد از بهر آنکه هر دو تشنگی آرند والله اعلم بالصواب

## جزو چهارم

از گفتار دهم از کتاب ششم اندر احوال حرکتها معده چون روغ و فواق و دق و آنچه بدین ماند و این جزو شش باب است

## باب اول

از جزو چهارم از کتاب ششم اندر فواق و اسباب و علامات و علاج آن

اسباب فواق شش نوع است یکی آنکه چیزی گرم و تیز فم معده را بگزد دوم آنکه ماده سرد و تر
اندر فم معده باشد و معده کوشد که آنرا دفع کند سیم آنکه مزاج معده سرد باشد چهارم آنکه بادی
غلیظ اندر معده باشد پنجم خشکی و استفراغ بسیار رقتی یا باسهال ششم آماس جگر و معده علامتها اما آنکه
سبب از چیزی گرم یا تیز باشد که فم معده را بسوزد و بگزد چنان باشد که چیزی گرم و تیز خورده باشد




باقی کرده باشد و صفرا از زرد و سبز با ماده گرم و تیز از جگر یا از عضوی دیگر اندر فم معده ریخته
شده باشد و قوت معده میکوشد که آنرا دفع کند و این نوع از تشنگی و تلخی دهان و کشش معده
خالی نباشد و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن ماده سرد و تر باشد اندر معده
چنان باشد که طعامها غلیظ بسیار خورده باشند ناگواریده مانده باشد و ترش گشته و معده
می کوشد که آنرا دفع کند کودکان را این نوع بسیار افتد بسبب بسیاری خوردن ایشان و
این نوع بیشتری با آروغ ترش و منش گشتن و بسیاری آب دهان باشد و تدبیر گذشته
بران گواهی دهد و آنچه سبب آن بادی غلیظ باشد که اندر معده بماند هم از این نوع باشد
از بهر آنکه باد غلیظ از بلغم تولد کند و بلغم غلیظ از طعامهای بسیار ناگواریده تولد کند خاصه اگر
طعامها بادناک باشد و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن سردی مزاج معده باشد
چنان باشد که پیران را و کودکان را و بعضی بیماران را افتد اما آنچه پیران را افتد سبب آن
نقصان حرارت غریزی باشد و آنچه کودکان را افتد سبب آن فرو گرفته شدن حرارت
غریزی باشد ... از بهر بسیار خوردن و آنچه بیماران را افتد سبب آن ضعیفی حرارت
غریزی باشد از جهت بیماریهای دراز که گذشته باشند و آنچه سبب آن خشکی و تهی بود از استفراغها
بسیار بران گواهی دهد و آنچه سبب آن آماس معده و جگر باشد موضع آماس و علامتها
آن چون تب و سوزش و تشنگی بران گواهی دهد نوع نخستین که سبب آن چیزی
گرم و تیز باشد که فم معده را بگزد علاج آنست که چند کرت آب ... دهند و طعام ... فرمایند اگر ساکن
نشود قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم یا گلاب و سکنجبین و طعام حصرم یا زرشک دهند اگر ساکن نشود
نیم مثقال ایارج فیقرا با سکنجبین سرشته و بدهند و اگر یک درم سنگ ایارج فیقرا و دو درم
هلیله زرد بسکنجبین سرشته و بدهند صواب باشد طعام نان پاکیزه باشد اندر آب سرد
و آب انار شیرین ترکرده و پس آنکه این تدبیرها کرده باشند مدتی گلاب دهند با آب
انار شیرین آمیخته و آب کدو و گلاب و روغن بادام و نوع دوم را اگر تب نباشد ...
و تشنگی قی کنند و انگدان و جند بیدستر می بویند و کندر و مصطکی و پودنه و ...
و معده را پس از قی با ایارج فیقرا پاک کنند و نانخواه و سعتر و سداب و پودنه اندر طعامها
کردن و ناشتا مقدار دو درم سنگ سفوف کردن سود دارد و عطسه آوردن ماده غلیظ را
بجنباند و ... نفس باز گرفتن سود دارد و کوفی دیگر ... تریاق اربعه و تریاق
بزرگ و قنداقیون نخست نافع باشد و مرزنگوش تر با سداب تر اندر آب بپزند و پالایند
و نمک سنگ و از آب آن با ... انگبین بدهند و یک درم سنگ انارون سوده و با انگبین سرشته
اندر آب گرم بدهند و انگشتان دست و پای بستن و ترس و اندوه فواق را ساکن کند و اگر
گرم سود دارد و مقدار نیم درم سنگ جند بیدستر با شکر بیامیزند و بدهند فواق بلغمی و بادی را
ساکن کند بیمزه سفوفی که فواق بلغمی و بادی را ساکن کند بگیرند جند بیدستر نیم درم سنگ
قطراسالیون یک درم سنگ همه را بکوبند ... بیخ پودنه و انیسون و مصطکی و زیره و مانند آن هم بدهند

با روغن بادام و جرعه جرعه میدهند ۲

ماده آن سرد و تر بود علاج ... کوفی فرمایند ... و آب سیب ...

قسط و مرنم درم ۲



و علاج نوع سیم و چهارم که سبب آن باد غلیظ با مزاج سرد باشد هم ازین نوع باید فرمود که یاد
کرده آمد و علاج آنچه از تنگی و تهی باشد آنست که تری با غذا ها دهند و بازآید و شیر تازه و اسپاناخ
نرم و گشکاب و آب کدو دهند با شکر و روغن بادام و آب انار شیرین یا مقداری لعاب
اسبغول و لعاب اسپ آلی شیرین با روغن بنفشه یا با روغن بادام سودمند باشد و روغن بنفشه
بر منی بر کشیدن و مهره پشت و کردن بدان چرب کردن و ضمادی از بنفشه و خطمی و موم و روغن
بنفشه و مهره های کردن که برای عصبهاست بر نهادن سود دارد و طعام ماء الشعیر و خایه نیم برشت
و گشکاب غلیظ باید فرمود و علاج اماس معده و جگر آنست که رگ باسلیق بگشایند و آب عنب الثعلب
و آب هندبا با خیار شنبر میدهند و باقی علاج اندر باب علاج اماس جگر و معده طلب باید کرد

باب دوم

**از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر اروغ و علاج آن**

اروغ بادی است که قوت معده آنرا تحلیل کند و به بالا فرستد و این باد از خلطی غلیظ خیزد
یا از ضعیف معده یا از سوء المزاج ساده باشد یا از سوء المزاج با ماده و ماده باد ها یا خلطی سوداوی
باشد یا خلطی بلغمی و علامتهای خلط بلغمی و سوداوی اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و هرگاه
که اروغ بسیار کرد و طعام را با خویشتن بفم معده بر آرد و ناگوارده بماند از بهر آنکه قوت
گواریدن طعام اندر قعر معده است و چون از قعر معده ببالا بر آید ناگوارده بماند و هرگاه که
اروغ هیچ بر نیاید و باد اندر معده بماند بیم باشد که استسقاء طبلی تولد کند بدین سبب اگر
بسیاری اروغ از اندازه بیرون شود تدبیر آن باید که آنرا اکثر کنند و فرو نشانند و اگر هیچ
بر نیاید و باد اندر معده بماند و معده طرکیده شود تدبیر بر آوردن اروغ باید کردن علاج
اگر سبب بسیاری اروغ خلط بلغمی یا سوداوی باشد معده را بقی پاک باید کرد و حب الافاویه
و حب صبر و مصطکی که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است دادن و از پس آنکه معده پاک
کرده باشد معده را قوت دادن بمعجون فلافلی و کمونی و زنجبیل پرورده تا خلط غلیظ اندر
معده گرد نیاید و از طعامهای بدگوار و بادناک پرهیز باید کرد و اگر سبب اروغ ضعیفی
معده باشد و سبب ضعیفی سوء المزاج ساده باشد مزاج قریب را بضد آن علاج باید کرد
چنانکه اندر بابهای سوء المزاج معده یاد کرده آمده است و هرگاه که اروغ باز ایستد و هیچ
بر نیاید معده را بر کمانه سداب و پودنه و سعتر و زیره و نانخواه دار و با انیسون و کندر
و مصطکی و قرنفل می باید خائید و با گلنگبین خوردن و معجون انیسون گوارش کندر و گوارش
انگدان و معجون حب الغار که اندر باب ششم از جزو دوم ازین گفتار یاد کرده
آمده است بکار داشتن و فنداذیقون و بجرنیا سخت سودمند باشد والله اعلم بالصواب

باب سوم

**از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر تاسه و منش گشتن و اضطراب معده و علاج آن**

تاسه و منش گشتن و اضطراب معده را بتازی غثیان گویند و تهوع نیز گویند و این آنگاه باشد





از معده و میخواهد تا چیزی از خویشتن دفع کند و نتواند و اسباب این اضطراب سه گونه باشد
یکی هر چه سبب ضعیفی معده است از انواع سوء المزاج و از انده و ترس و مانند آن دویم
اضطراب معده شود دوم طعامی باشد که خورده شود سیم ماده بد که اندر معده گرد آید
اما آنچه از جهت طعام باشد چنان بود که طعامی تیز خورده شود چون بلیل و سپندان که معده را
بسوزد و بگزد یا طعامی که بسیار چرب بود که معده از او نفرت گیرد و سستی و نرم شود یا طعام تباه
شده و از حال خویش بگردیده یا طعامی که بد ساخته باشند چون چیزی که بسوزد و دودناک شود
و آنچه از جهت ماده بود از سه حال بیرون نشود یا ماده اندر میان تو ها رفته باشد و معده آنرا اشرب
کرده یا در خمل معده دوشیده باشد و در وی آوخته یا اندر فضا معده باشد یا اندر قعر معده
باشد یا بر فم معده و این ماده یا صفرا بود یا بلغم و بسیار باشد که تهوع و اضطراب معده بسبب
آماسی گرم باشد اندر معده و علامت و علاج آن اندر بابی جداگانه یاد کرده شود باذن الله تعالی علامتها اگر
اضطراب معده پیوسته و دایم باشد و قی نباشد آنرا اطبیان بتازی تقلب النفس گویند و بعضی از اهل
پارسی گویند دل بر میگردد و این علامت دو حال باشد یکی آنکه ماده اندر تو ها معده رفته و معده
آنرا اشرب کرده و بدان سبب سستی میشود و دوم آنکه ماده غلیظ است و بر خمل معده دوشیده است
اما اگر با این اضطراب تشنگی و تلخی دهان پیوسته باشد و اندر میان طعام خوردن ساکن شود باید
دانست که ماده صفراوی است و اگر پیوسته لعابی اندر دهان گرد می آید و تشنگی نباشد باید دانست
که ماده بلغمی است و اگر طعم دهان ترش باشد باید دانست که بلغم رقیق است و اگر با اضطراب
و تهوع قی می افتد باید دانست که ماده اندر فضا معده است و اگر با ضربانی قی کند باید دانست که
ماده بر فم معده است و اگر بدشخواری کند باید دانست که ماده اندر قعر معده است و اگر قی می افتد
و اضطراب از پس قی ساکن میشود و باز همی می آید باید دانست که ماده صفرا است و از عضوی
دیگر بمعده می آید یا از همه تن و بسیار باشد که اضطراب معده علامت بحران بود و اندر تبها و
وباها از جمله علامتها به بود و ناقه را علامت نکس بود و گاه باشد که خداوند تب را اضطراب و تشنج
افتد یا حالی که بدان ماند و قی افتد و چیزی برنگ زنگار یا برنگ نیل بر آید علاج اگر ماده
صفراوی بود و قوتها معده آنرا اشرب کرده باشد قی باید فرمود بسکنجبین و آب گرم و اگر قی بخواهد
کرد استفراغ بایارج و اندکی سقمونیا باید کرد و از پس استفراغ گشکاب دادن و آب انار ترش
و شیرین و شراب غوره و سکنجبین و طعام دراج و طیهوج و تذرو و مرغ بچه خاگی بغوره و انار دانه
پخته و بر معده ضمادی از صندل و گل سرخ و سک و لادن و کافور و آب سیب و آب امرود
و گلاب بر نهادن و اگر ماده بلغمی بود قی بسکنجبین عسلی و ترب و طبیخ شبت و ماهی شور باید فرمود
و اسهال بایارج فیقرا بسکنجبین عسلی سرشته و از پس استفراغ نبیذ و شراب بوده و شراب
افسنتین باید داد و اگر شراب کهن دهند بلغم را بپزاند و معده را بزداید و طعام تذرو و کبک و نخود
بریان کرده و مطنجنه و مانند آن دهند و بر معده ضمادهای گرم که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است بر نهند والله اعلم

باب چهارم

از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر قی و اسباب و علامات و علاج آن

قی حرکت معده است و دفع کردن او چیزی را بسوی دهان و اسباب قی پنج نوع است
یکی بحران بیمار بهاست دوم تولد صفرا اندر معده و در آمدن آن بمعده از عضوی دیگر سوم
بلغمی که اندر فضاء معده ایستاده باشد یا تو با معده و خلل آن اشرب کرده باشد یا تو با
چهارم آنکه طعامی ناپسندیده خورده شود چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پنجم خلط
سودائی که در معده گرد آید و کسانی باشند که هر گاه خواهند ایشان را نوعی راست قی افتد و خلط سودا
برآید و از آن آسایش یابند علامتها هر یک اندر باب گذشته یاد کرده آمده است علاج اگر قی
بحرانی باشد و قوت بر جای بود و بیمار آسایش همی یابد آن را باز نشاید داشت و یاری باید
داد تا تن پاک شود پس اگر از اندازه بگذرد و ضعف می آرد باز باید داشت و آنچه بحرانی
نباشد و سبب آن خلطی بد باشد که اندر معده است و طبع خشک باشد نخست طبع را نرم باید کرد
بحقنهای نرم که از بنفشه و بابونه و خطمی و کشک جو و سپستان و خطمی و روغن کنجد و شکر سرخ ساخته
باشند تا ماده را فرو شوراند و شربت آب فرا هندی و آب آلو ترش جامه اگر ماده صفرائی
بود و اگر طبع خشک نباشد نخست آب گرم و سکنگبین قی باید فرمود تا ماده را کم کند پس معده را
برب غوره و رب لیمو ساده یا شکر قوت دادن و اگر ترشیها معده را انگیزد رب آبی
باید داد و شراب ترشی ترنج سود دارد و اندر آب که خواهد خورد طباشیر و گل درست
ناکوفته در باید افکند و ست جو اندر آب انار دانه می باید داد و کعک نان خشک بریان
کرده باید داد و اگر بدین کفایت نشود محجمه بر شکم باید نهاد نزدیک ناف و میان دو کتف و
اطراف او برفق بجنبانند تا در خواب شود صواب باشد صفت حبی که قی باز دارد و گوارش
بگیرند بزر البنج یک جزو بزر الورد و سماق و ست از هر یکی چهار جزو همه را بکوبند و بشراب آبی
سرشته شربت از نیم مثقال تا یک مثقال و اطراف رز که نو بیرون آمده باشد خاییدن و آب
آن خوردن سود دارد و طعام از سماق و غوره و انار دانه باید ساخت و اگر این ماده از
عضوی دیگر از همه تن بمعده می آید تن را بمطبوخ هلیله پاک کردن و صبر دادن و رگ باسلیق زدن
صواب باشد و حقنه که اندر اول باب یاد کرده آمده است سخت نافع بود و بر معده ضمادی که از
آبی بریان کرده و سیب و صندل و گل و از مورد تر و آب مورد و مشک و کعک و لادن و عود
و کافور و زعفران و میسوسن کرده باشند بر نهند صفت شرابی که قی صفرا و درد جگر را ساکن
کند بگیرند آب آلو سیاه و آب فرا هندی از هر یکی سه اوقیه یک مغسول یک درم سنگ زعفران
دو دانگ زعفران اسپند و اندرین آب مانند این جلاب شربت بود صفت شرابی دیگر که
قی صفرا و اسهال صفرائی را سود دارد بگیرند آب آبی ترش و آب سیب ترش از هر یکی
سه من سماق و حب الآس و طباشیر و عصاره ترنج از هر یکی نیمن همه را اندرین آب آبی و سیب
بپزند نیک و بپالایند شربت دو اوقیه با یک درم سنگ طباشیر سوده صفت دیگر بگیرند آبی ترش
و سیب ترش و انبرود چینی و انار ترش و غوره همه را بکوبند و بفشارند و آب بگشند



و سماق و زعرور و نبق و حب الآس و انبرود با رس نیم کوفته اندرین آب تر کنند و در دیگ
نهند و پس بپالایند و باتش نرم بجوشانند تا قوامی گیرد و اگر حاجت بود مقداری پوست بیرونی
پسته اندرین شراب بجوشانند صفت سفوفی نسخه عیسی مهارلجف بگیرند عود و طباشیر از هر یکی
سه درم سنگ گل سرخ و پودنه و زرشک از هر یکی پنج درم سنگ سماق چهار درم سنگ اند
دانگ ده درم سنگ همه را بکوبند با شراب ریواج یا در آب فرا هندی بدهند صفت سفوفی
دیگر بگیرند گل سرخ و سماق از هر یکی پنج درم سنگ طباشیر دو درم سنگ گل نشا نوری سه درم سنگ
همه را بکوبند و نیم دانگ کافور با وی بسایند شربت سه درم سنگ با آب انار ترش یا با آب سیب
ترش یا با آب آبی صفت سفوفی دیگر بگیرند طباشیر پنج درم سنگ گل سرخ چهار درم سنگ
بزر الحماض و بزر البقله از هر یکی پنج درم سنگ سماق ده درم سنگ اقاقیا و سک از هر یکی یک مثقال
گل نشا نوری ده درم سنگ صمغ اعرابی سه درم سنگ عود خام سه درم سنگ شربت دو مثقال با آب
ترشی ترنج و کعک سوده اندر آب سیب ترش یا اندکی شراب چند انکه مزه شراب پدید نیاید قی
صفرا باز دارد و قوت را نگاه دارد و اگر قی از بلغمی بود که اندر معده گرد آمده باشد نگاه باید کرد
اگر ماده اندر فضاء معده است و میل سوی فم معده دارد هم بقی معده را پاک باید کرد و طبیخ شبت
و سکنگبین و اندکی بوره اندرین باب کفایت بود و از پس قی معده را قوت دادن بگوارش عود
و سپید و شراب پودنه و دوا المسک برده اگر میل سوی قعر معده دارد بحب صبر و مصطکی و ایارج فیقرا
و حب الافاویه پاک باید کرد و از پس آن معده را بگوارشها قوت دادن و باید دانست که هر گاه که
سبب قی خلطی بد بود که اندر معده باشد آن را بقی باز توان داشت تا اسهال همچنان که اسهال را که از
خلطی بد بود یا باسهال باز توان داشت تا بقی و بقراط از بهر این میگوید القی یمنع القی و الاسهال
یمنع الاسهال و الاسهال یمنع القی و القی یمنع الاسهال و این از بهر آنست که هر گاه که قی از
خلطی بد بود که اندر معده باشد چون آن خلط را از معده بیرون آرند بقی یا باسهال آن قی ناچاره
باز ایستد و همچنین اگر اسهال از خلطی بد باشد چون آن خلط را بیرون آرند باسهال یا بقی آن
اسهال ناچاره باز ایستد و سبب باز داشتن قی اسهال را دو است یکی آنکه خلطی را بیرون
آرد دیگر آنکه ماده را از فرو بالا سو کشد و باز داشتن اسهال قی را هم دو است یکی آنکه ماده
را بیرون آرد دیگر آنکه ماده را فرو سو کشد از بالا و اگر تو با معده ماده را اشرب کرده باشد نخست
قی باید فرمود بماهی شور و ترب و خردل و سکنگبین عنصلی و آنچه بدین ماند پس باقی خلط را پاک کرد
با ایارج فیقرا و نقیع صبر و آنچه بدین ماند و با این حال هیچ طعام و شراب و داروی قابض
و عفص نشاید داد تا آن وقت که ماده برکنده شود با ایارج و حب صبر و غیر آن صفت حبی که
خلل معده را از بلغم لزج پاک کند بگیرند ایارج فیقرا شش درم سنگ هلیله سیاه و هلیله کابلی از
هر یکی دو درم سنگ ترمس گل و نمک هندی از هر یکی سه درم سنگ پودنه خشک و خیربوا و افسنتین
و ناگواه و قرنفل از هر یکی درم سنگی و نیم مصطکی دو درم سنگ تربد هفت درم سنگ همه را
بکوبند و بآب پودنه سرشند و حب کنند شربت یک درم سنگ تا یک مثقال اندر شراب افسنتین

واگر در میوه دهند روا باشد شرابی معتدل که معده را قوت دهد بگیرند انار دانگ
ترش سی درم سنگ مصطکی پنج درم سنگ کندر نیم درم سنگ پودنه و نعناع خشک از هر یکی
یک دسته همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا یک نیمه باز آید و پالایند و یک درم سنگ عود خام
سوده و یک درم سنگ مشک سوده بر انگیخته و اندک اندک می دهند صفت سفوفی که معده را قوت
دهد بگیرند پودنه خشک و مصطکی و عود و قرنفل از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و هر روز
یک درم سنگ با ده درم سنگ گل شکر صفت سفوفی دیگر عود و مصطکی از هر یکی یک جزو سنگ نیم
جزو ریوند چینی و پودنه خشکی و انگور برگ ترگرده داروها پس خشک کرده از هر یکی دو جزو
شربت مثقالی اندر آب آبی اگر علت قوی تر بود اندر آب مورد تر باید داد یا اندر آب
اطراف ترز صفت ضمادی سنگ و قصب الذریره و سنبل و مصطکی و عود و قرنفل و کوزبوا
و خیربوا و اندکی زعفران همه را بکوبند و بمیوسن ترشند و بر معده نهند واگر قی از خلط
سودائی بود که اندر معده گرد آمده باشد یا از بستن آن مشغول نشاید بود تا ماده کمتر نشود
پس گفتیم اگر میل بتری دارد ماده را فرو سو باید آورد واز لا دادن و اشنه و اکلیل الملک
و برگ مورد ضماد ساختن شراب قابض و بر معده و سپرز بر نهادن و ایارج فیقرا با افتیمون
ترکیب کردن و دادن وچون قی ساکن شود مطبوخ افتیمون باید داد تا تن از باقی سودا پاک
شود واگر سپرز ضعیف شود یا درو آفتی بود علاج می باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده
آید پس معده را بعود و مشک و مرو دیگر گوارشها گرم باید کرد و قوت دادن واگر طبیعت خشک
باشد چیزها قابض که قی باز دارد نشاید داد لیکن نخست ماده را فرو سو باید آورد و معده را
بمسهل پاک کردن پس معده را قوت دادن و اطراف مالیدن و گرم کردن و اندر آب
گرم نهادن قی را باز دارد خاصه اگر ماده از همه تن یا از عضوی دیگر بمعده همی آید از بهر
آنکه ماده را باطراف کشد و آنرا که قی زود اندر باشد و ماده سخت گرم بود اطراف را در آب
و معده را بطلی خنک سرد کردن سود دارد جالینوس میگوید هر که را از پس طعام معده
درد خیزد و قی افتد باسهال تن درست کرد و میگوید من گروه را سهلها دادم از هر گونه بعضی
را که صبر توانستند خورد صبر اندر آب کسنه دادم و بعضی را صبر با اطریفل معجون کرده دادم
و آنرا که صبر توانست خورد خیارشنبر دادم اندر آب کرفس و آب کسنه و آب بادیان واز
پس اسهال گل انگبین دادم با رب انار ترش و بعضی را کندر و سماق و زیره دادم و بباید دانست
که خداوند قی را و خداوند اسهال را اگر سنگی سود دارد و باقلی با پوست بر که مزوره پخته
سود دارد و عدس مقشر پخته و آب ازو در رکیته و انار بر که پخته و پودنه و سداب و کشنیز
خشک اندر طعامها سود دارد واگر سبب قی طعامها ناموافق بود قی باید کرد بسکنگبین
و آب گرم تا معده از آن طعام پاک شود و اگر طعامی چرب بود دست پس از قی چیزی ترش
بخورد و معده را زالشراب پودنه قوت دهد و اگر طعامی گرم بود دست پس از قی شراب لیمو
و شراب انار خورد در جمله بدانچه موافق مزاج و موافق حال باشد علاج کنند واگر از طعام



که خورده باشند منش گشتن خیزد و قی نتواند کرد طعام بیشتر باید خورد تا معده پر شود و قی کردن
آسان گردد و خلط بد با طعام بر آید و بیشتری منش گشتن از گرمی و خشکی افتد بضمادها سرد
که بر معده نهند و شرابها خنک و آب سرد زایل شود و خداوند معده ضعیف را هر وقت که
طعام خورد منش گشتن خیزد و پیر انکشت که طعام خواهد خورد چیزی نرم لغزنده باید خورد
پس چیزی قابض برابر آن خوردن و گامی چند بآهستگی رفتن تا طعام بقعر معده فرو لغزد
پس از آن بگیند ساخت معده را بگوارشها قوت باید داد و حرکت بیشتر باید کرد و بر معده او
ضمادها قابض بر باید نهاد و اقراص کوکب دادن اندر شرابی یا جلابی که در وی یک حبه مشک بود
سخت نافع بود و دو الشک نیز نافع بود و صفت اقراص کوکب اندر قرابادین یاد کرده شود انشاء الله تعالی

باب هفتم

از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر قی کردن خون و علامت و علاج آن

قی کردن خون یا از تری بود یا از معده یا از جگر و بیرون آمدن خون ازین اندامها یا از شکافته شدن
رگی بود یا از ریشی یا از گشاده شدن سر رگی و شکافتن را سبب یا اندرون بود یا بیرون اگر از
بیرون بود یا زخمی بود که بدو رسد یا بانگی که به نیرو کند یا از جایی بجهد و آنچه اندرون بود یا بسیاری
خون بود چنانکه رگها گرد آید و رگها را بکفاند یا سستی و نرمی رگ بود یا بسببی ضعیف بکند
یا خشکی رگ بود و سبب ریش که رین اندامها بر آید یا صفرای تیز بود یا خلطی شور که طبع بوره
دارد و بریع اندامها بگذرد و ریش کند و سبب گشاده شدن سر رگها حرکت قوت دافعه
باشد و سبب حرکت قوت دافعه یا تیزی مزاج بود که قوت عضو خواهد که از آن دفع کند و رگها
را بگشاید یا از دوی بیرون آید یا ضعیفی قوت ماسکه رگها بود و سبب ضعیفی قوت ماسکه یا رطوبتی
باشد که سر رگها را سست و نرم کند یا بسیاری خون و بسیاری اخلاط باشد اندر رگها و بتاف
تافتن رگها آید علامتها اگر قی کردن خون ناگاه افتد و بسیار بر آید باید دانست که رگی پاره کها
بسیار کفیده شده است خاصه که سببها کفیدن رگ از پیش گفته باشد باید دانست که اندر
تن اندامها ریشی است و باشد که ریم با خون آمیخته بر آید و اگر اندر مری معده یا جگر وارتی
باشد و خون که بقی بر آید سخت گرم باشد و علامتها اگر ظاهر بود باید دانست که سر رگها بسبب
تیزی و گرمی خون گشاده شده است و اگر اندر تن علامتها امتلا پدید آمده باشد و خون بسیار برآید
باید دانست که سر رگها بسبب بسیاری خون و بسیاری اخلاط که در وی بود گشاده شده است
و اگر خون بسیار نباشد که بر می آید و سخت گرم نباشد و پیش از آن خداوند علت طعامها
تری آرنده بسیار خورده باشد باید دانست که سر رگها بسبب تری و نرمی گشاده شده است
علاج هرگاه که قی کردن خون پدید آید و قوت و فصل سال و عمر مساعد بود و مانعی نباشد
نخست رگ باید زد از بهر آنکه هر سه نوع را که یاد کرده آمد در حال سود مند تر از رگ زدن
هیچ نیست لیکن خون مقداری اندک بیرون باید کرد و بگیند کرت بیرون باید کرد و گاه باشد که مقدار
یکمن بیرون باید کرد و اگر قی سخت بنیرو بود اطراف بباید بست و اقراص کهربا دادن صفت آن

بگیرند صمغ اعرابی بازرد دو درم سنگ کهربا و سبد و کشنیز خشک و طباشیر و گل سرخ و سماق و کلنار و لحیة التیس و نشاسته از هر یکی دو درم سنگ سروی گوزن سوخته و شسته و اقاقیا از هر یکی هفت درم سنگ شب یمانی سه درم سنگ افیون یک درم سنگ و اندر بعضی نسختها افیون دو درم سنگ شربت سه درم سنگ اندر آب باران یا اندر آب لسان الحمل و اگر سبب گشیدن رگی بود هم این شربت صواب بود و اگر سبب ریش باشد اقراص کهربا باید داد صفت آن بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یکی سه درم سنگ کهربا پنج درم سنگ شادنه شسته و گل مختوم از هر یکی یک درم سنگ شب یمانی دو درم سنگ نیم کلنار سه درم سنگ افیون دو درم سنگ و اجنبی دو درم سنگ ازین جمله ده قرص سازند شربت یک قرص اندر آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب بادروج و آب سک و ساق خرفه و اقراص الکهل گشنگی گشادگی رگها را سود دارد صفت آن بگیرند سرمه شادنه شسته و دم الاخوین از هر یکی سه درم سنگ کلناره مازو از هر یکی دو درم سنگ سروی گوزن سوخته و شسته و اقاقیا از هر یکی یک درم سنگ و نیم لادن و زعفران از هر یکی نیم درم سنگ سپیاوشان یک درم سنگ و نیم همه را بکوبند و به بیزند و بآب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند هر یکی دو درم سنگ شربت یک قرص اندر یکی ازین آبها که یاد کرده آمد و گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر با آب لسان الحمل و آب باران و رب گوزه الگه همین همه سودمند باشد و طعام فلفیل با آب غوره یا باب سماق معده را و جگر را ضماد با خنک و قابض بر نهند و اگر گشاده شدن رگها از سستی و نرمی رگها بود و سبب تری مزاج و بکار داشتن طعامها تری آرنده او را افلونیا پارسی باید داد و بجزنیا و دهرنا و محمد زکریا می گوید مردی را دیدم که پاره گوشت بزرگ تر از گوزی بقی بر انداخت و بسلامت ماند و فرزدگان من انگشت کما اندر معده او ناسوری بود بزرگ و بن آن باریک بود و قوت ازین بگسست و بقی بیرون آمد بفرمان خدا عز و جل

باب سیم

از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر هیضه و اسباب و علاج آن

هیضه بیماری است از جمله بیماریها تیز که طبیبان آنرا امراض حاده گویند و با خطرست زیر و زبر گشتن بر نیعنی هم باقی بود و هم باسهال و گاه باشد که اسهال بی قی باشد و لیکن پیچش گشتن باشد واصل این بیماری ناگواریدن طعام است و اسباب آن سه گونه است یکی آنکه طعام بسیار خورده شود چندانکه معده آنرا نتواند گوارید دوم آنکه طعام بسیار خورده شود چندانکه بی ترتیب خورده شود و این چنان باشد که طعام قوی تر و دیر گوارتر بود نخست خورده شود یا از پس طعام میوها تر چون انگور و زردالو و مانند آن خورده شود و آنچه زود گوار باشد بگوارد و بر آن طعام ناگوار رسیده بایستد و آنرا تباه کند سیم آنکه گوهر طعام که خورده شود تباه باشد یعنی بر آنکه و معده اندر تباه تر شود و مانند دارو گردد و چون طعام در معده تباه شد هر چه از وی غلیظ متواتر مانده تر باشد بقی بر آید و هر چه غلیظ طبعی مانند تر باشد باسهال بیرون آید و این بیماری آنگاه که هر طعام که اندر معده تباه شده است ازین بیرون آید آسان بود و طاقت وی توان داشت

لیکن اگر سپس آن اندر معده و روده ها سوزش پدید آید کار صعب شود و استفراغها افتد صفرایی و اسهال پدید آید همچون آب تیز و گنده و گاه باشد که اسهال افتد همچون آب که گوشت اندر وی شسته باشند و تاسه و ضعف و گداز تشنگی پدید آید و نبض صغیر و ضعیف گردد و صداعها و چشم مغاک فرو رود و بینی باریک و در کشیده شود و رنگ وی همچون رنگ مردگان شود و دست و پای سرد و ناخنان کبود شود و تشنج اندر عضلها دست و پای و رانها پدید آید و طبیب که علاج این علت کند ماهر و هوشیار باید تا از رنجی بیمار نترسد و علاج باز نگیرد و صعبی بیماری آن بود که هر چه بیمار را دهند زود باز آید و تشنگی غالب شود و هر آب که دهند بقی باز گردد و باز بسته شود و نبض ضعیف گردد و تشنج پدید آید و اندامها سرد شود و بسیار کسان را این حال افتاده است و طبیبان قوت ایشان نگاه داشته اند از بیماری بسلامت بیرون آمده است بدین سبب طبیب ماهر باید و هوشیار تا اندر همه علامتها نگاه میکند و اگر چه نبض ضعیف یابد و قی و تشنج همی بیند چون رنگ روی بر جای باشد و دم زدن بنظام بیند نترسد و علاج باز نگیرد و این علت کودکان را بسیار افتد بسبب بسیار خوردن ایشان و کار ایشان بسلیم تر باشد و آنچه بزرگان و پیران را افتد با خطر تر باشد خاصه اگر قوی تن و فربه و رنگین و سخت گوشت باشد از بهر آنکه این چنین کسان بزار ده باشند استفراغها صفرایی برای یعنی اندر تن ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده اندر حرکت آید و پراگنده گردد و جزوی از وی جزوی دیگر را میکشد باز داشتن و فرو گرفتن دشوار بود و مسئله است حکما آنرا خلا گویند این مسئله جزوی مر جزوی را آن مسئله است و آب دزد و پایه عدل که ساخته اند دلیل درستی آن مسئله است و باید دانست که کسانی باشند که نوعی بیماری را نزار ده باشند همان کسانی باشند که هیضه افتاد را نزار ده باشند و بسیار افتد ایشان را و ازان منفعت یابند و تن ایشان از خلطها ابد پاک شود و کسانی دیگر که مستعد آن نباشند و هیضه افتادن عادت نباشد ایشان را اگر یکبار افتد پر خطر باشد و این هیضه اندر تابستان بیشتر افتد و آنچه اندر تیر ماه افتد تر باشد و اندر زمستان نادر افتد و علامت گداز ریش اندر تن علت آنست که بول تیز بسیار آید و زنج باشد و برنگ حقوا بود

علاج چون آگاهی یافتند که طعام اندر معده تباه شد باید شتافت و قی کردن تا معده پاک شود و محرور را اندر هیضه پیش گشتن و تشنگی آنچه دارد چند باید کرد تا آب نیم گرم خورد بسیار تا معده از طعام تباه شده پاک کند بقی و جلاب و ماء العسل و روغن نشاید داد اما جلاب و ماء العسل از بهر دو کار نشاید داد یکی آنکه هر دو اندر معده محرور تباه شوند و صفرا گردند دوم آنکه هر دو غذا اند و خداوند هیضه را غذا باز باید گرفت و آنرا که غذا باز می باید گرفت چیزی غذا دهنده چگونه شاید داد و روغن از بهر آن نشاید که روغن قوت معده را ضعیف کند لیکن اگر اندر معده سوزش پدید آید اندکی جلاب خورد تا تیزی آن خلط را بنشاند و اگر تشنگی و حرارت با آن غالب شود جلاب با سکنگبین دهند و اگر قی تمام کرده باشند و میخواهند که تسکینی دهند جلاب با آب انار ترش دهند و خداوند هیضه را هیچ حرکت نشاید کرد و هیچ چیزی که بعد از آنکه نشاید خورد و بباید خفت از بهر آنکه هیچ علاجی چون خفتن و ناخوردن نیست و اگر خواب نگیرد خویشتن خفته باید داشت

تا اخلاط ساکن باشد و باشد که در خواب شود و اگر تشنگی غلبه کند طباشیر سوده اندر آب انار دانه
ترش کنند از آن آب جرعه جرعه می‌کشند و آب آبی ترش و آب سیب کوهی و آب اطراف رز [illegible]
سود دارد و اگر این آبها تنها بی باز گردد اندکی کعک سوده یا سویق حب الرمان اندرین آبها کنند
تا غلیظ شود و اندک اندک همی خورند تا معده قوی‌تر و صواب باشد و معده را ضماد کنند از صندل سپید
و گل آبی و سیب بریان کرده و برگ مورد و گلاب و اندکی کافور و بر شکم او نهند و اگر جو در آب
مورد تر بپزند و ضماد کنند و نان خشک کهن برگ تر کنند و ضماد کنند و آبی و سیب برگ پزند و
بکوبند و گل سرخ و گلنار و افسنتین و اندکی مصطکی و روغن مورد و روغن گل بسرشند و ضماد کنند
و آبی برگ پخته و شکوفه رز و لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و نار پوست و پست جو را به آب مورد تر کنند
و ضماد کنند و خاکستر نی و خاکستر رز و خاکستر شاخ رز برگ [illegible] تر کنند و بر شکم او مالند و اگر خرقه
بگلاب سرد تر کنند و بر شکم او پوشند روا باشد **صفت** شراب سیب [illegible] باز دارد بگیرند [illegible]
قدیم و سیب قدیم و حب الآس و زرشک و انار دان ترش همه را نیم کوفته و اندر آب انار ترش
تر کنند یک شبانروز و بپزند تا دو بهر آب برود و یک بهر بماند و بپالایند و بفشارند و آن آب
دیگر باره بپزند تا بقوام آید و از آن نگاه دارند **صفت** اقراص الطین بگیرند گل گلابی [illegible] بکوبند
نرم پنج درم سنگ قاقله پنج درم سنگ کبابه و سه درم سنگ تفاح اذخر و دو درم سنگ
و بگلاب بسرشند و اقراص کنند و اندر میان کافور نگاه دارند **صفت** اقراص کندر بگیرند کندر
ده درم سنگ گل گلابی ده درم سنگ قاقله و سک از هر یکی دو درم سنگ کافور دانگی سنگ
دانگی قرنفل نیم درم سنگ همه را بلعاب دانه آبی بسرشند و اقراص کنند شربت یک مثقال [illegible]
شراب بوده **نسخه دیگر** بگیرند کندر و گل گلابی از هر یکی ده درم سنگ کبابه و قاقله از هر یکی [illegible]
کافور دانگی سنگ [illegible] دانگی شربت یک مثقال **صفت** اقراص مورد بگیرند انار پوست
و مازو از هر یکی پنج درم سنگ حب الآس و سماق و گلنار و گل ارمنی و بلوط [illegible] بریان
کرده و مقل از هر یکی ده درم سنگ همه را بکوبند شربت یک مثقال قی و اسهال باز دارد **صفت**
اقراص راسن بگیرند قرنفل ده درم سنگ [illegible] درم سنگ قرفه ده درم سنگ راسن خشک [illegible] درم سنگ
مصطکی و افیون [illegible] از هر یکی [illegible] درم سنگ نیم همه را بکوبند و ده قرص سازند شربت یک قرص [illegible]
[illegible] و اگر کار بدان [illegible] عرق سرد کردن آغاز کند و اطراف سرد شود و فواق [illegible]
او را اندر آب سرد نهند و همی مالند و گل ارمنی اندر سرکه و آب مورد تر کنند [illegible] و بر پای او طلی کنند
و خرقه تر بر [illegible] و ساعت آن خرقه را [illegible] بر سر او بکشند و بر پای او همی پوشند
و اگر ضعیف شود و بیهوش [illegible] او را [illegible] و گوش او همی مالند و موها [illegible]
همی کشند و [illegible] شراب [illegible] اندر حلق او می‌چکانند و اگر تشنج کند [illegible] بروغن گرم کرده
چرب می‌کنند و بر عضلها می‌نهند و موم روغن سازند از روغن بنفشه و موم صافی و بنفشه
و خطمی کوفته و پخته [illegible] موم روغن [illegible] کهن تر کنند و بفشارند و این موم روغن بر روی
کنند و [illegible] کردن که مبدا عصبها است و بر عضلها می‌نهند و اگر اسهال از حد بگذرد و [illegible]



اندر آب بپزند و نشاسته بریان کرده اندر آن آب حل کنند و مطبوخ را اگر در حال گرسنگی بباید طعام
اندر معده او ناپدید شده ماء العسل گرم دهند تا قی کند و معده را پاک کند صواب باشد و از پس قی اقراص ورد دهند **صفت**
آن بگیرند قرنفل و کبابه از هر یکی درم سنگی سنبل و مصطکی از هر یکی نیم درم سنگ عود خام چهار درم سنگ
و چون از هیضه بیرون آیند طعام مرغ خانگی مصوص کرده با آب انار دان و آب سماق و مانند آن دهند و
اگر مصوص از کبک باشد یا از تذرو بهتر بود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی معده و گوارش طعام و درد معده که از پس طعام خوردن پدید آید با علامات و علاج آن و این [illegible] باب

## باب اول

از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر یاد کردن احوال ضعیفی معده و انواع آن

هر قوتی را ضعیف گردد از قوتهای معده نوعی از ضعف معده پدید آید لیکن عادت بیشتری مردمان آنست که ضعیفی
معده ضعیفی قوت هاضمه را گویند و هر نوعی از انواع سوء المزاج که در معده پدید آید نوعی از ضعف معده تولد کند
قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کند و گرمی و خشکی یاری دهد و قوت هاضمه را گرمی و تری یاری دهد
و قوت دافعه را تری که میل بسردی دارد یاری دهد و تدبیر ضعیفی که در معده پدید آید آنست که [illegible]
شود یعنی [illegible] او است که دو انواع سوء المزاج و اسباب و علامات و علاج آن اندر جزو دوم
ازین گفتار یاد کرده آمده است و علاج قوتهای معده اندرین جزو یاد کرده آید ان شاء الله تعالی

## باب دوم

از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی قوت جاذبه و علاج آن

باید دانست که علامت ضعیفی قوت جاذبه آنست که طعام از فم معده دیر فرود گذرد و گرانی کند و گاه باشد
که بی قراری و تاسه و گردیدن از پهلو به پهلو و خفقان و دوار و سدر پدید آید و گاه باشد که [illegible] گشتن و
قی پدید آید و سبب این عارض بیشتری از خلط صفرائی باشد که در فم معده گرد آمده باشد و علامات
و علاج آن اندر جزو چهارم ازین گفتار یاد کرده آمده است و آنچه بی ماده و بی خلط باشد سبب آن مزاجی سرد
باشد یا تر و علاج آن طعامهای لطیف و زود گوار باید خورد چون تذرو و دراج و گنجشک شوربا پخته و
بریان کرده و بوی افزار با خوش کرده چون زیره و کرویا و دارچینی و نانخواه و زعفران و اگر کسی شراب
خواهد شراب قابض دهند و بر فم معده ضمادی بر نهند از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین
و گل و صبر و آبی پخته و آب [illegible] پخته و آب برگ مورد تر و بر پهلوی راست خسپد از بهر آنکه خفتن
برین شکل یاری دهد بر فرود آمدن طعام از فم معده و اطراف مالیدن و از پس طعام ریاضت
آهستگی کردن و بادها را که اندر معده باشد شکستن هم علاج این علت است والله اعلم بالصواب

## باب سوم

از جزو پنجم از کتاب ششم از گفتار دهم اندر ضعیفی قوت ماسکه و علامات و علاج آن

آفت قوت ماسکه آنست که معده بر طعام مشتمل نشود و التفات کند یعنی گرد آن در نیاید و اگر التفات
کند التفاتی ضعیف کند و گاه باشد که اندر معده حرکتی خفقانی و ارتعاشی پدید آید و بسیار باشد که

که خداوند علت را گمان افتد از ارتعاش معده آگاهی نباشد و باشد که ارتعاش غالب شود و همه اندامها بادی
ارتعاش کند و اسباب ضعیفی قوت ماسکه سه نوع است یکی ماده گرم و سوزاننده است معده را بسوزد و قوت
او را ضعیف کند تا طعام را که بر و رسد نگاه نتواند داشت و گاه باشد که سوء المزاج گرم بی ماده قوت
معده را ضعیف کند لیکن این نادر باشد و بیشتری با ماده باشد دوم سردی و تری لغزاننده باشد که طعام را
از معده بلغزاند سیم ریشها و بثرها که از هر چه مماس او گردد رنجور شود اگرچه اندک باشد و خواهد
که او از خویشتن بازدارد و دفع کند علامتها اما علامت ارتعاش معلوم است علامت آنکه غالب شود آنست
که معده از طعام رنجور شود اگرچه اندک باشد و خواهد که طعام از وی فرو گذرد و علامت ضعیفی قوت
ماسکه دو گونه است یکی آنکه خداوند علت پندارد که اگر حرکت کند طعامی که خورده است از وی باز خواهد
گشت و میل برآمدن و سبب این بار رطوبتی باشد اندر فم معده یا ضعیفی جرم معده و دوم آنکه هر طعامی
که خورده شود از معده یا معا فرود آید و علامت آنکه اندر فم معده رطوبتی است آنست که اگرچه طعام اندک
خورد پندارد که اگر حرکتی کند طعام باز خواهد گشت و علامت آنکه جرم معده ضعیف است آنست که
تا از طعام ممتلی نشود این حال پدید نیاید و علامتها ماده گرم که معده را بسوزاند و علامت سوء المزاج
گرم بی ماده اندر بابها جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و علامتهای ریشها و بثرها زیستر یاد کرده
آید علاج اگر سبب علت ماده گرم باشد نخست آن ماده را برفق از معده بیرون باید آورد و پس
از آن رب سیب و آبی و شراب لیمو بکار داشتن و گلاب بکار داشتن [illegible] نخست و سپید آب و اگر [illegible]
دراز کرده دوغ گاو و پخته یا آهن تاب کرده باید با طباشیر و گل سرخ و گلنار و قرط و قراشب و [illegible]
چنانکه برده بسیار از دوغ پنج درم سنگ ازین داروها برافکنند و [illegible] و گاورس پوست کنده و عدس
مقشر با آب غوره و آب انار ترش و آب آبی و مانند آن و طیهوج و کبک و جوزه مرغ خانگی بریان کرده
و با آب غوره و آب انار دانه ترش کرده و بر معده ضمادها که از صندل و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ
مورد و گوشت آبی و سیب ساخته باشند برنهادن و اگر سوء المزاج گرم بی ماده باشد باستفراغ حاجت
نیاید و علاج هم ازین نوع باشد و اگر سبب علت رطوبتی لغزاننده باشد نخست معده را پاک باید کرد و [illegible]
یا باسهال یا با ایارج فیقرا پس گوارش خوزی دادن صفت آن بگیرند هلیله کابلی یا هلیله سیاه
بکوبند و بروغن گاو بریان کنند ده درم سنگ ازین هلیله بریان کرده و پنج درم سنگ حب الآس
بریان کرده و ناگواه و سعتر از هر یکی سه درم سنگ خبث الحدید بسرکه پرورده ده درم سنگ همه را
با انگبین بسرشند و همه دارو ناکوفته بسرشند مگر حب الآس دیگر ناکوفته بسرشته نسخه دیگر بگیرند
دانه امرود بریان کرده نیم حب الآس از تخم پاک کرده ده سیر خرنوب نبطی و گلنار و کندر
و کزمازو از هر یکی ده درم سنگ ناگواه دوازده درم سنگ همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربتی از
سه درم سنگ تا پنج درم سنگ با شراب مورد و میبه و اطریفل کوچک سودمند باشد و ضمادها از مشک
و عود خام و گلنار و قرنفل و مانند آن سازند و طعام کبک و تذرو و دراج و گنجشک و طیهوج و
خرگوش بریان کرده و میوهها خوشبوی کرده چون زیره و کرویا و مانند آن والله اعلم

باب چهارم



از جزو

## از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی قوت هاضمه و اسباب علاج آن

باید دانست که انواع سوء المزاج ساده و با ماده و هر طعام که نه باندازه و نه بوقت و نه بترتیب خورند
و هر طعام که آن را کیفیتی ناستوده باشد و همه تریها و حرکتها که نه بوقت و نه باندازه باشد همه اسباب
ناگواریدن است و سوء المزاج سرد اگر ساده باشد و اگر با ماده مضرت آن اندر هضم قوی‌تر از مضرت سوء المزاج
گرم است و سوء المزاج خشک و سوء المزاج تر که اندر گرمی و سردی معتدل باشد اندر هضم آن مضرت کمتر
کند که سوء المزاج سرد یا گرم کند لیکن سوء المزاج خشک ذبول آرد اگنده و سوء المزاج تر استسقا و قوت هاضمه
اندر قعر معده بیشتر است پس هرگاه که اندر هضم تقصیر افتد باید دانست که آفت اندر قعر معده است
و حال طعام که هضم نیابد از دو بیرون نباشد یا همچنان بر حال خویش بماند و ناگوارید بیرون آید
و تن از وی هیچ بهره نیابد و لاغر و بی قوت شود یا اندک مایه از حال بگردد و تباه شود و تن از وی
غذا یابد و اگر این تقصیر اندر هضم دوم و سیم و چهارم افتد بیماریها تولد کند چون برص و بهق
و سرطان و استسقا و گر و خارش [illegible] از آنکه خون که غذا گردد خونی پخته و ملایم طبیعت نباشد
و هرگاه که قوت هاضمه اندر طعام اثر نکند دو گونه علت آرد کند یکی زلق الامعا و دیگر استسقا
طبلی اما استسقا آن وقت آرد کند که هاضمه اندر طعام اثری کند اندک چند آنکه بخار برانگیزد و سبب
آن ضعیفی حرارت غریزی بود همچنین که با هوا دارد که هنوز قوت فروغ آفتاب ضعیف باشد از اول النهار
و زمینها اثر بخار برخیزد و هوا تیره شود و نرم که [illegible] ضباب گویند پدید آید و چون قوت آفتاب
قوی گردد آن را تحلیل کند و پراگنده کند و اگر سبب ضعف هضم سوء المزاج با ماده باشد علاج آن سهل‌تر از
علاج سوء المزاج ساده باشد علاج آن سهل‌تر از علاج سوء المزاج ساده باشد خاصه که محکم گشته
باشد علامتها هرگاه که طعام هضم نشود از معده دیر بیرون آید و گرانی کند و آروغ بوی آن
طعام دهد و براز گنده باشد و تن از طعام بهره نیابد و قوت نگیرد و بخارها تولد کند چنانکه
یاد کرده آمد علاج نخست تعرف اسباب باید کرد و به دفع و تدارک آن مشغول گشت
و سوء المزاج را بضد آن علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب
بسیاری طعام بوده باشد باید فرمود تا جایگاهی که هوا آن معتدل باشد بخسپد و آن
روز از طعام باز ایستد و شکم او را گرم کنند و اطراف او را بمالند و اگر دیگر روز [illegible]
برخیزد اندر گرمابه شود و طعام سبک‌تر و اندک‌تر خورد و اگر هنوز گرانی طعام و ناگواریدگی
مانده باشد همین تدبیر کند سه روز پیوسته تا معده بحال خویش باز آید باز آید و خفتن بر
دست چپ معده را گرم کند از بهر آنکه جگر بر وی مشتمل شود و خفتن بر دست راست معده
را زودتر خالی کند از بهر آنکه شکل معده چنان است که کیلوس از وی ازین جانب بجگر اندر آید
و آنکه بعلاج قوت هاضمه مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد باشد اطریفل بزرگ است و اطریفل کوچک
و گوارشن عود و سکبینج یا اندر شراب کهن یا اندر ماء العسل و ضمادها گرم برنهادن و طعامها گرم
و تر و زودگوار دادن و اگر مزاج گرم باشد میبه و سکنگبین سفرجلی و شراب انار باید داد و طعام
مصوص و [illegible] آب سماق و آب غوره و آب انار ترش باید فرمود صفت اطریفل بزرگ بگیرند

هلیله کابلی و بلیله و آمله و بوزیدان و بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل از هر یکی یک جزو تودری سرخ
و تودری زرد و لسان العصافیر و بهمن سرخ و بهمن سپید از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بروغن گاو
چرب کنند و بانگبین مصفی بسرشند نسخه دیگر بگیرند هلیله و بلیله و آمله و تخم کرفس کوهی و شیطرج هندی
و نانخواه و سعتر پارسی از هر یکی یک اوقیه سنبل و حماما و بال و وج از هر یکی سه درم سنگ
دارچینی چهار درم سنگ هلیل و فلفل و دارفلفل سیاه و زرشک و نمک هندی از هر یکی نیم اوقیه
و خبث الحدید پرورده سه اوقیه فرفل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم سنگ همه را بکوبند و
بیزند و بروغن بادام چرب کنند و بانگبین بسرشند انگبین سه وزن همه داروها صفت اطریفل
کوچک هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی شش مثقال دو اوقیه مقل […] آب […]
دو اوقیه زوفا خشک دو اوقیه مقل را در آب گرم حل کنند و بانگبین بیامیزند و داروها را بکوبند
و بیزند و بروغن بادام چرب کنند و بانگبین بسرشند صفت گوارش عود بگیرند سنبل و تخم کرفس و انیسون
و مصطکی از هر یکی مثقال عود هندی خام سه مثقال قرنفل و هلیله کابلی از هر یکی دو مثقال و نیم قرفه
و نمک از هر یکی دو مثقال گوز بوا یک مثقال و نیم ریوند و ماورد سه مثقال گل سرخ و قصب الذریره از هر یکی
دو مثقال همه را بکوبند و ببیزند و بسرشند شربت سه مثقال نسخه دیگر که باد گل سرخ و طباشیر از هر یکی […]
عود خام چهار درم سنگ مصطکی و تخم کرفس و ورد ماورد و نمک از هر یکی دو درم سنگ مشک دانگی
همه را بکوبند و ببیزند و بشراب سیب […] بسرشند صفت ضماد بگیرند ذریره یاسمن و ذریره […]
و عود هندی و مصطکی و لاذن و پوست ترنج و قشور الکندر و قرنفل و نمک و جوز بوا و […]
و علیک و خیرو و زعفران و بادرنجبویه و قاقله کبار و قصب الذریره و سنبل و ذریره
گل سرخ از هر یکی راستا راست و نمک چند آنکه بوی او پدید آید همه را بکوبند و […]
و […] آب […] و روغن مصطکی همی مالند جالینوس همان کرده است که سکنجبین سفرجلی مقداری […]
[…] همه علتهاء معده را که سخت گرم نباشد سود دارد و مقدار آن چنان باید که […] سکنجبین یک اوقیه زنجبیل […]

## باب هفتم

از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی قوت دافعه و علاج آن

باید دانست که بسیاری باشد که طعام اندر معده […] درست دوازده ساعت تا پانزده ساعت بماند
و علامت وی آنست که بوی آن طعام از آروغ یافته شود و هرچند طعام لطیفتر بود قوت هاضمه بروی
مستولی تر بود و زودتر از معده بیرون شود و هرچند غلیظتر باشد قوت هاضمه را با وی بیشتر […]
و از معده دیرتر بیرون شود و در جمله دیری و زودی آن تحت کیفیت طعام و قوت معده باشد
و هرگاه که مدت ماندن طعام اندر شکم کمتر از دوازده ساعت یا فزون از بیست و دو ساعت بود
[…] باشد و آفت یا از جهت قوت معده و جگر و امعا بود یا از جهت طعام که خورده شود
و از ترتیب ناستوده که اتفاق افتاده باشد علاج قوت دافعه را اندر بیشتر حالها اگر […]
یاری باید داد که میل بزیر دارد چون آب سیب و سکنجبین و […] اندر آب […] و آنچه بدین ماند و هلیله
پرورده سود دارد […] طعام او […] و اسفاناج و […] باید و الله اعلم



## باب سی

از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی جرم معده و تهلهل و تشنج آن و علامات و علاج آن

از بیماریها که معده را افتد هیچ بتر از آن نیست که تشنج گیرد او را و متهلهل شود یعنی بانه او سست گردد
علامتها علامت وی آنست که هیچ طعام نگوارد و آنچه خورده شود بر معده گرانی کند و از علامتها
انواع سوء المزاج و انواع آماسها هیچ ظاهر نباشد و غذا اندک و زود سست شود و هیچ سود ندارد علاج
وی تجربه را قابض باید کرد چون شراب مورد و اطریفل بزرگ و اطریفل کوچک و گوارش عود که اندر باب چهارم
از این جزو یاد کرده آمده است و روغن مصطکی مالیدن سود دارد و طعام سخت لطیف و نازک باید و دراج و طیهوج
و […] بوده هر بیماریها معده را خاصه این نوع را سخت سودمند است و پوست اندرونی که اندر سنگدان مرغ
خانگی بود اندرین باب سخت نافع است آن را از گوشت جدا کنند و باونزنه تا خشک شود بکوبند و نیم مثقال از وی
با اطریفل کوچک یا با شراب مورد یا با میبه بسرشند و بدهند مجرب است و بر معده او آویخته دارند که سخت سود دارد
و اگر مقدار نیم درم سنگ بسایند و با معجونی بسرشند و بدهند منفعت آن بزرگ باشد و بدر سودن آن
حیلت آنست که او را در میان آتش نهند تا سرخ شود و بردارند و در آب سرد افکنند چندین بار تا […]
و سودن و کوفتن آن آسان باشد صفت شراب مورد بگیرند مورد دانه سیاه ترکی من او را اندر
سه من آب بپزند تا مهرا شود و بدست بمالند و تخم از وی جدا کنند و دیگر باره بپزند با یک من شکر طبرزد
تا بقوام آید و اگر مورد دانه تر نیابند خشک را نیم کوفته کنند و بپزند چنانکه یاد کرده آمد والله اعلم بالصواب

## جزو ششم

از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آماسها و ریشها و بثرها معده باید دانست که آماس معده بیشتری خونی بود
یا صفراوی و آماس بلغمی کمتر افتد اگر افتد باشد که آماس خونی و صفراوی با وی مخلوط بود و آماس بلغمی بزرگتر افتد و […]

## باب اول

از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آماس خونی که در معده پدید آید و علاج آن

هرگاه که در معده آماس خونی پدید آید شهوت طعام باطل گردد و تشنگی گیرد و زبان درشت باشد و سرخ و تبها با تاسه
و غثیان بود و همه علامتها خونی که معلوم است ظاهر شود علاج اگر مانعی نباشد از رگ زدن
نخست رگ باسلیق بباید زد و داروی مسهل دادن اندرین حال نشاید داد و قی خطرناکتر بود و بر معده روغن
آبی همی باید مالید و آب برگ مورد تر و آب آبی و سیب و گلاب و صندل با موم روغنی که از روغن گل و موم صافی
کرده باشند اندر یاد کنند و بمالند تا آمیخته گردد و خرقه بدان تر کنند و بر معده می نهند و […]
بریان کرده و تراشه کدو تر و ساق خرفه و برگ او کوفتن و بر معده نهادن سود دارد و شربت از آب انار ترش
و شیرین و رب سیب و رب آبی بود و طعام باز باید گرفت و تدبیر لطیف باید فرمود و سکنجبین و آب انار اقتصار باید کرد
و آب نبات […] و شراب نیلوفر آمیخته باید داد و از پس روز چهارم سه روز بپوسته آب لسان الحمل و آب عنب
و آب عنب الثعلب از هر یکی یک اوقیه با چهار دانگ فلوس خیار شنبر و زعفران چنانکه یاد کرده آمد و اندرین
سه روز ضماد از آرد جو و صندل سپید و تراشه کدو تر و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران باید ساخت تا هفت روز بگذرد
و از روز هشتم تا تمامت چهارده روز آب عنب الثعلب و آب گشنیز از هر یکی ده جزو و آب بادیان تر و آب کرفس از هر یکی […]

یک جزو شربت از همه جمله درم سنگ با چهار درم سنگ فلوس خیار شنبر و دو دانگ زعفران همی باید داد و اگر از
پس هفت روز هنوز حرارت بر حال خویش باشد این شربت بی آب بادیان و آب کرفس باید داد و اگر طبع
نرم باشد عوض خیار شنبر اقراص طباشیر باید داد با نیم درم سنگ یا یک درم سنگ قرص گل با رب سیب و رب
آبی همی باید داد و ضماد از حب الثعلب و کشنیز خشک و بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن
و موم صافی و روغن بنفشه و روغن گل باید ساخت و از پس چهل ده روز که حرارت ساکن شده باشد اندر گلاب
بیخ بادیان و بیخ کرفس باید پخت از هر یکی سه درم سنگ و با روغن بادام باید داد **صفت** اقراص طباشیر
بگیرند طباشیر چهار درم سنگ گل سرخ پنج درم سنگ بذر الحماض بریان کرده هفت درم سنگ صمغ عربی بریان
کرده و گل ارمنی و گل رومی مختوم و مویز از هر یکی پنج درم سنگ زرشک پاک کرده هفت درم سنگ حب الآس
پاک کرده چهار درم سنگ نشاسته بریان کرده سه درم سنگ اقراص کنند شربت یک مثقال **صفت** قرص گل بگیرند
گل سرخ شش درم سنگ بیخ سوسن و سنبل از هر یکی چهار درم سنگ شربت نیم درم سنگ تا یک درم سنگ و اندر بعضی
نسختها نشاسته بریان کرده آورده اند و اگر حرارت ساکن بود قرص گل بدین نسخت باید بگیرند گل
شش درم سنگ بیخ سنبل و سوسن از هر یکی چهار درم سنگ اکلیل الملک و بابونه و فقاح اذخر از هر یکی
سه درم سنگ مصطکی و گل با از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبند و بشراب بسرشند و اقراص کنند و با
آب حب الثعلب جوشیده و صافی کرده دهند **صفت** ضمادی بگیرند بیخ خطمی یک اوقیه بابونه و بنفشه
و آرد جو و برگ خطمی از هر یکی دو اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه بیخ سوسن یک اوقیه و نیم موم نیم سیر
روغن بنفشه و روغن گل از هر یکی پنج سیر زعفران نیم سیر بسازند چنانکه رسم است و بر خرقه کتان
سطبر طلی کنند و بر معده پوشند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند بابونه دو اوقیه بیخ خطمی دو اوقیه اسفنتین
رومی یک اوقیه سنبل پنج درم سنگ بیخ سوسن یک اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه سه رطل که اخته یک اوقیه
موم زرد چهار اوقیه روغن گل و روغن خیری بار روغن سوسن یک اوقیه از هر یکی پنج اوقیه و اندر
بعضی نسختها عوض اکلیل الملک شبت آورده اند و جالینوس میگوید من عادت دارم که آماس
معده را ضماد از صبر و مصطکی و موم و روغن بادام بسازم بدین **صفت** صبر و مصطکی از هر یکی یک
مثقال موم هشت مثقال روغن یک اوقیه روی موم و روغن اندر انا مضاعف بگدازم و چون سرد
شود صبر و مصطکی سوده بر وی افکنم و بمالم تا چون مرهم شود و گاه باشد که حاجت آید که صبر و مصطکی از
هر یکی یک مثقال و نیم کنند و گاهی عصاره افسنتین زیادت کنند و هر گاه که دارو با چهار مثقال باشد
دو اوقیه موم کنند و دو اوقیه روغن **صفت** روغن که اندرین ضماد بکار دارند بگیرند روغن
بان یک رطل بغدادی سنبل نیم اوقیه مصطکی و قسط و سعد و اذخر و قصب الذریره از هر یکی سه
درم سنگ همه را بکوبند و با روغن بیامیزند و اندر آفتاب نهند یک هفته پس برست پالایند و ثفل
و ثفل از وی جدا کنند و این ثفل نیز ضمادی سودمند باشد و طعام ماش مقشر و برگ چغندر و ملاب
و اسفاناج و سلق و کدو باشد با روغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد زرده خایه نیم برشت دهند و اگر
تب آهسته باشد چوزه مرغ خانگی با ماش و برگ چغندر و غیر آن بخته روا باشد و لیکن تا نهفت روز از بیماری
نگذرد و تب آهسته نشود چوزه نشاید داد و هر گاه که ماده برفق تحلیل پذیرد و اگر غلیظ تر باشد

و اگر قوت ضعیف باشد ... اندر معده ... رب ...



باید ضماد با تحلیل کننده که اندر علاج آماس صلب یاد کرده آید بکار باید داشت و هر گاه که آماس پخته خواهد شدن
و بخواهد گشادن و تب و درد زیادت شود و تب گران تر گردد و هر گاه که پخته شد و درد و تب آهسته گردد و آماس بحال
خویش باشد یاری باید داد تا بگشاید و طریق یاری دادن و گشادن وی آنست که شیر تازه و آب گرم
و دست بر معده همی جنبانند و اگر گشاده نگردد ماء العسل گرم دهند و انجیر خشک و مویز منقی بسیار دهند و اگر دیر
گشاید مقداری خردل کوفته بدهند **صفت** شربتی پزاننده و گشاینده بگیرند شراب انجیر دو اوقیه لعاب
تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی ده درم سنگ گرم کرده و دو دانگ زعفران و دانگی و نیم صبر دروی کداخته
و بدهند و اگر تب آهسته نباشد یا اگر ترسد که معاودت کند حبّ تنها اندر آب گرم گداخته دهند با خیار شنبر
**صفت** داروی دیگر پزاننده بگیرند تخم تره و تخم کتان و تخم گندنا و تخم خطمی از هر یکی راست بکوبند
و بامداد و شبانگاه سه درم سنگ با چهار اوقیه شیر تازه با شیر بز بدهند و هر گاه که گشاده شود
نشان وی آنست که بحار را بیفزایند و آماس فرو نشیند و اگر چیزی ترش و تیز خورد معده بسوزد
و درد کند و اندر ثقل طعام ریم و خون پدید آید و درد اندر میان دو کتف باشد یا زیر ناف یا در
دهن معده و علاج وی آنست که اگر حرارت غالب بود جلاب سپید دهند و اگر حرارت غالب نباشد
ماء العسل دهند تا معده را بشوید و پاک کند و از پس ماء العسل داروی روینده دهند **صفت** داروی
روینده بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یکی پنج درم سنگ گل سرخ و گلنار و کهربا از هر یکی دو
درم سنگ گل ارمنی سه درم سنگ همه را بکوبند و ببیزند و با رب سیب و رب آبی سه بخش
**صفت** داروی دیگر بگیرند خشخاش دو درم سنگ صمغ عربی و کثیرا از هر یکی یک درم سنگ گل
سرخ و گلنار و حب الآس و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و زعفران و کهربا از هر یکی نیم درم سنگ همه را
بکوبند و ببیزند و با آب حاق بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند شربت یک مثقال با آب ... یا با لعاب اسپغول والله اعلم

دوم

**از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر درد صفرائی که در معده پدید آید و علامات و علاج آن**

علامت آماس صفرائی آنست که رنگ روی و رنگ زبان بزردی گراید و دهان تلخ باشد و تب تند و سوزان بود و تشنگی
غالب **علاج** این علاج آماس خونی نزدیک است الا آنکه اندر علاج این تدبیرها تری آرنده باید
و سرد کننده تر از آن باید و چنان باشد که کشکاب سرطانی دهند با آب انار ترش و شیرین انجبته و آب خیار
با آب تخم خرفه و یک درم سنگ مغز خیار کوفته با آب کشنیز و اندکی شکر انچه موافق بود و ضماد ها
که از تراشه کدو و خطمی و آرد جو و آب خیار بادرنگ سازند سود دارد و اگر از بسان الحمل و برگ ساق
خرفه و خطمی و آرد جو و محلب سازند سخت نیک باشد و از پس چهار روز تدبیرها که اندر باب گذشته
یاد کرده آمده است باید کرد **صفت** قرصی که اندرین باب بکار دارند بگیرند گل شش درم سنگ
زعفران و سنبل از هر یکی دو درم سنگ بیخ سوسن و مغز تخم خیار و ترنجبین از هر یکی سه درم سنگ کثیرا و صمغ عربی
از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و با آب دو بسرشند و اقراص کنند شربت یک درم سنگ
و بعضی حبها کنند رسم حب السعال و اندر زیر زبان همی باید داشت والله اعلم بالصواب

سوم

کشکاب سرطانی آنرا گویند که سرطان ماده در وی پخته باشند و آب کرده

از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آماس بلغمی که در معده پدید آید و علامات و علاج آن

علاماتها علامت آماس بلغمی اندر معده آنست که آرزوی طعام هیچ نباشد و آب دهان بسیار بود و تب آهسته بود و آماس نرم بود و تشنگی هیچ نباشد علاج این بخلاف علاج آماس خونی و صفراوی بود از اول که آماس پدید آید هر بامداد آب بادیان تر و آب کرفس از هر یکی دو اوقیه با دو درم سنگ روغن بادام شیرین همی باید داد و از پس هفت روز مطبوخ اکلیل الملک و بیخ بادیان از هر یکی ده درم سنگ هر روز اندر چهار رطل آب برطل بغدادی بپزند تا یک رطل باز آید هر بامداد چهار اوقیه با دو درم سنگ روغن بید انجیر و سه درم سنگ روغن بادام شیرین بدهند صفت مطبوخی دیگر بگیرند بیخ بادیان ده درم سنگ انیسون سه درم سنگ فقاح الاذخر و مصطکی و تخم کرفس از هر یکی دو درم سنگ پرسیاوشان پنج درم سنگ همه را بپزند چنانکه یاد کرده آمد و بپالایند هر بامداد چهل درم سنگ با سه درم سنگ روغن بادام شیرین و دو درم سنگ روغن بید انجیر و شراب زوفا که اکلیل الملک اندر وی پخته باشند سودمند باشد هم با روغن بید انجیر و روغن بادام صفت ضمادی آزموده بگیرند جعده و اکلیل الملک و حاشا و بابونه و شبت از هر یکی ده درم افسنتین و سنبل از هر یکی هفت درم سنگ صبر هشت درم سنگ مصطکی ده درم سنگ کندر شش درم سنگ بیخ خطمی پانزده درم سنگ اشق و جاوشیر و مقل و میعه تر از هر یکی ده درم سنگ پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی دو اوقیه موم زرد نیم رطل بغدادی روغن سوسن و روغن ناردین از هر یکی نیم رطل زعفران سوده اندر شراب حل کنند و داروهای دیگر بکوبند و بپزند و موم و پیه اندر روغن گداخته و داروها بر آن بسرشند و اندر بعضی نسخها همی آید که صبر ده درم سنگ کندر کوفته و بیخته با این داروها بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند خاکستر چوب رز و سعد و اذخر و سنبل بکوبند و برگ رز بسرشند و روغن ناردین و روغن سنبل بر معده همی مالند و طعام بلیون و بلبلاب و کرنب و برگ چغندر و چغندر بروغن زیت و روغن بادام پخته و بجای آب ماء العسل خورد والله اعلم بالصواب

بکار برده

## باب چهاردهم

از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آماس صلب که در معده پدید آید و علامات و علاج آن

آماس صلب از ابتدا کم افتد و بیشتری آماسها گرم باشد باخر صلب شود و آماس بلغمی نیز نادر افتد که صلب گردد علاماتها علامت وی آنست که بیماری دراز بوده باشد و حرارت و تب آهسته گشته و معده سخت بود و گرانی کند و تن لاغر شود و اندر شکمها [illegible] پدید آید علاج پوست شیر خشت دادن علاجی صواب است و خیار شنبر اندر ماء العسل حل کرده و روغن بید انجیر بر چکانیده سود دارد و ایارج ماء الاصول قوی تر باشد فقاح الاذخر و مصطکی و پرسیاوشان اندر وی زیادت کنند و اگر با روغن بید انجیر دو درم سنگ روغن سوسن و دو درم سنگ روغن بادام بر این ماء الاصول بر چکانند صواب باشد و اگر این روغنها با ماء الاصول بدهند روا باشد و اقراص سنبل دادن سود دارد صفت اقراص سنبل بگیرند فقاح اذخر و سلیخه و گل سرخ و ریوند چینی و قصب الذریره و سنبل از هر یکی سه درم سنگ زعفران و انیسون و قسط و تخم بلیل از هر یکی یک درم سنگ مقل ازرق سه درم مصطکی دو درم سنگ اشق یک درم سنگ اقراص کنند هر یک یک مثقال و ترتیب یک قرص با سکنجبین صفت ضمادی که اندر علاج آماس صلب و علاج دبیله سود دارد بگیرند اکلیل الملک و حلبه و بابونه و حب الغار و خطمی و افسنتین از هر یکی یک جزو اشق و مقل از هر یکی چهار یک جزوی انجیر خشک بیست عدد انجیر را در شراب شیرین بپزند

دلی



و پس با سکنجبین بسایند و صمغها را درین شراب حل کنند و داروها را کوفته و انجیر سوده با سکنجبین همه را بهم بسرشند و بر آماس می نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم کرنب و مغز بادام تلخ و اشق و مقل و سعد تر و مر و سنبل و مصطکی و سعد و اذخر از هر یکی راستاراست صمغها را بشراب حل کنند و داروها خشک [illegible] بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم کتان و حلبه و تخم کرنب از هر یکی یک مشت مر و سعد و سنبل از هر یکی سه درم سنگ مقل و مصطکی از هر یکی هفت درم سنگ اشق سه درم سنگ صمغها اندر شراب حل کنند و داروها بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند مقل ده درم سنگ اشق پنج درم سنگ حب الغار ده درم سنگ تخم کرنب ده درم سنگ سنبل پنج درم سنگ مصطکی پنج درم سنگ موم سه درم روغن ناردین پانزده درم سنگ صمغها بشراب حل کنند و داروها بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند بنفشه خشک ده درم سنگ گل سرخ پنج درم سنگ سنبل سه درم سنگ قصب الذریره و سعد و اذخر از هر یکی دو درم سنگ مصطکی سه درم سنگ آرد حلبه بیست درم سنگ گل بابونه و خطمی سپید و آرد جو از هر یکی ده درم سنگ همه را بلعاب تخم کتان بسرشند و معده را بروغن ناردین چرب کنند و این ضماد بر نهند هر وقت که طعام خواهند خورد پیش از آن بچهار ساعت ضماد برگیرند و چون طعام خورده باشند پس از آن بچهار ساعت بر نهند و طعام از آن نوع که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست و بجای آب جلاب خورد یا ماء العسل یا شیر شتر والله اعلم بالصواب

## باب [illegible]

از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر دبیله که در معده پدید آید و علامت و علاج آن

علاماتها هرگاه که آماس گرم مدتی دراز بکشد و تن لاغر شود و چشمها در دور افتد و اسهال و قی پدید آید و تب ساکن گردد و بول تنک آید و معده سخت گردد چنانکه از قوت انگشت که بر وی نهند هیچ فرو نشیند باید دانست که آماس دبیله گشتست و هرگاه که با این حال معده درد خیزد و اطراف سرد شود علامتی بد بود علاج هرگاه که علامتهای آماس گرم پدید آید بزودی فصد باید کرد و تدبیرها و طلیها که یاد کرده آمدست بکار داشتن و ماده را باز داشتن و کم کردن تا دبیله نگردد و هرگاه که دبیله گشت چاره جز آن نباشد که آنرا بپزانند تا پخته شود و طریق پزانیدن وی آنست که هر ساعت شیر تازه گرم کرده و آب گرم [illegible] نهند و نگاه میکنند تا آماس هیچ نرم میشود و انگشت در وی نشیند اگر نرم نشود طبیخ حلبه و [illegible] بدهند و با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر همی باید داد صفت ضمادی آزموده بگیرند ~~[illegible]~~ طلحقوق خشک درشت کوفته تخم مرو حلبه از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و بپزند و با سه اوقیه شیر و با شیر تازه گرم کرده بر نهند صفت ضمادی آزموده بگیرند طلحقوق خشک یک اوقیه حلبه دو اوقیه تخم مرو چهار اوقیه بکوبند و بپزند و بروغن بنفشه چرب کنند و با شیر تازه بسرشند و گرم کنند و بر آماس نهند و در آب گرم که گرمی آن تن را خوش آید همی نشینند و انجیر خشک و بابونه و حلبه و مقداری افسنتین قابض است و قوت دهنده و اولیتر آنست بل صواب آنست که داروها معده را قوت دهنده نباشد و چون آماس نرم شود و اثر پختگی پدید آید باید دانست که سود تا بستری نرم بغایت نرمی او را بفکنند و بیمار را بفرمودن تا بر این بستر خسپد چنانکه معده بر بستر نهاده باشد تا فشرده شود و گشاده گردد و نشان گشاده شدن اندر باب آماس خونی یاد کرده آمدست و تدبیر داروها از آن هم اندر آن باب لختی یاد کرده آمدست و گاه باشد که [illegible] و خون برآید نومیدی قوی تر از آن بود امیدواری [illegible] و صبر با آب گشنیز دادن و ایارج فیقرا دادن اندرین وقت صواب باشد تا معده را [illegible]

بیرون آرد و اگر بدین علاجها گشاده نشود علاجها که در باب صلابت یاد کرده آمده است پیش باید گرفت و طعام اندر اول
علت زرده خایه مرغ نیم برشت با سپیدباها و مسوی کرشاسنه و کشک جو و اندر آخر علت شوربای مرغ
و سپیدبا [illegible] گفته آمد

## باب ششم

از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ریشها و بثرها که اندر معده پدید آید و علامات و علاج آن

ریشها و بثرها که اندر معده پدید آید سبب آن خلطی بود تیز و سوزاننده و این خلط اندر معده تولد کند از خوردنها گرم
و تیز باشد گرم و تیز باشد که از سر فرود آید یا از عضوی بمعده آید علامتها ریش معده چهار نوع است یکی آنکه
آروغ و بوی دهان ناخوش بود دوم آنکه کام و زبان خشک شود سیم آنکه قی بسیار افتد چهارم آنکه پوست
که از سر ریش برخیزد پدید آید و گاه باشد که این ریشها بر مری بود و گاه باشد که بر فم معده بود و گاه باشد که اندر زیر ریشها
بر روده ها بود اما آنچه بر مری بود درد آن بوقت گذشتن طعام اندر حلق از پس گردن و میان دو کتف پدید آید خاصه
اگر طعام درشت تر بود یا طعمی قوی تر دارد و اگر بر معده باشد بوقت گذشتن درد نکند لیکن چون بفم معده رسید درد
اندر زیر مغاک سینه پدید آید و باشد که نفس کوتاه شود و اطراف سرد گردد و غشی افتد و پوست ریش اندر
قی پدید آید و اگر اندر قعر معده باشد تا طعام اندر معده قرار نگیرد درد نخیزد و این درد زیرتر از مغاک سینه پدید
آید تا نزدیک ناف و هر آن صعبی نباشد که بفم معده بود و پوست ریش اندر براز پدید آید و اگر اندر امعا
بود تا طعام از معده بیرون نشود درد نخیزد و جایگاه درد حوالی ناف باشد و پوست ریش اندر براز پدید
آید و این پوست باریکتر بود و هرگاه که این امتحان خواهند کرد بیمار را چیزی دهند که درد وی بر کرد و اول
بود **علاج** آنرا که ریشها و بثرها بمعده تازه پدید آید نخست فصد باید کرد خاصه اگر علامت غلبه خون
ظاهر بود و دوغ ترش [illegible] که از شیر گاو سیاه گرفته باشند مقدار ده استیر با یک استیر طباشیر و یک درم سنگ گل
سرخ و یکدرم سنگ بزر الحماض سود دارد **صفت** شربتی سود دهند بگیرند شیر گاو ده استیر سماق ده استیر
آب غوره نیم استیر هر سه بیامیزند و سنگ تاب کنند تا آبها برود و شیر بماند این شربت با شراب انار ترش
دهند و آنرا اگر ریشها کهن شده باشد و خورده میشود نخست معده را بآب گرم و گلاب و ماء العسل
و نباید که قی افتد از بهر آنکه معده را برنجاند و مضرت بزرگتر از منفعت بود و اگر کهن تر شده باشد و گوشت
مرده پدید آورده ایارج فیقرا آنرا پاک کند و چون پاک شده باشد دوغ ترش با آب انار ترش و آب انار ترش
و کشکاب با آب انار ترش می باید داد و آنرا اگر صفرا غالب بود منش گشتن رنجه دارد تا نشاسته آب سرد بسیار
دهند و بدان قی فرمایند و اگر نباشد قی نتوانند کرد کشکاب دهند با آب انار ترش و از پس آن آب سرد بسیار
دهند تا قی کند و از پس قی دوغ ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ و سپید دهند و اگر با استفراغ حاجت
آید استفراغ بخیار شنبر و آب کشکاب کنند و اگر اسهال پدید آید اقراص طباشیر باید داد و بار
[illegible] که از سبب جو پخته باشند و اگر خورده شده باشد بعلاجها که اندر باب خون
برآمدن از گلو یاد کرده آمده است مشغول باید شد و بر معده ضمادها از طحلب و تراشه کدوی تر و خطمی و
سماق و مازو و گلنار و ورد و گل سرخ و آب [illegible] خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل
و آب برگ مورد برابر و [illegible] بنهاد همه انواع ریشها و بثرها را سود دارد و اقراص [illegible] سود دارد
خاصه اگر خون از گلو بیرون می افتد و طعام بلون گاو و گوشت گوساله بره و جوزه مصوص به آب [illegible]



و آب سماق و آب انار ترش و آب ریواج و آب غوره و ترنج ترش فرو بیند و الله اعلم بالصواب

## گفتار یازدهم

از کتاب ششم اندر احوال جگر و انواع سوء المزاج و بیماریها آن و علاج آن و این گفتار سه جزو است

## جزو اول

از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر احوال جگر و سوء المزاج که در وی پدید آید و علاج آن و این جزو یازده باب است

## باب اول

از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر یاد کردن احوال جگر

تشریح جگر اندر کتاب نخستین یاد کرده آمده است و آنچه بدین جایگاه یاد باید کرد آنست باید دانست
که جگر عضو شریف است و همچنانکه دل محل قوت حیوانیست و دماغ محل قوت نفسانیست جگر محل قوت
طبیعی است و تغذیه یافتن اندامها و پرورش تن بدست اوست آنکه غذا را ستانی خونست و کیلوس اندر		افشره ...
جگر خون گردد و قوت هاضمه که کیلوس را خون گرداند اندر گوشت اوست و قوة جاذبه و ماسکه و دافعه
اندر رگها اوست که اندر گوشت او پراکنده است و بر اندامی همچنین قوتها جاذبه و ماسکه است و دافعه لیکن
اندر معده و جگر بیشتر است و ظاهرتر و جگر مردم از جگر حیوانی که تن او باندازه تن مردم است بیشتر و بزرگتر است
و درازی و کوتاهی انگشتان نشان بزرگی و کوچکی جگر است و سختی و سفیدی و نازکی رنگ روی نشان
درستی و قوت اوست و زردی روی نشان گرمی اوست و تیرگی رنگ که بزردی زند نشان سردی او
رنگ [illegible] نشان سردی و خشکی بود و فربهی که از پیه بود نشان سردی و تری بود و لاغری نشان گرمی و
خشکی بود و رگها ظاهر و سطبر نشان گرمی و تری بود و رگها باریک و پوشیده نشان سردی و خشکی بود و هرگاه
که اندر کار دیگر اندامها که فضلها از وی بگذشتن کشد چون سپرز و گرده و زهره خللی و تقصیری افتد
اندر جگر خلل پدید آید و خون که اندر وی تولد کند صافی و پاکیزه نباشد و الله اعلم بالصواب

## باب دوم

از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم که اندر جگر پدید آید و علامات و علاج آن

هرگاه که اندر جگر سوء المزاج گرم پدید آید اخلاط که در وی تولد کند بسوزد و تبها و ریشها و بیماریها گوناگون
پدید آید **علامتها** سوء المزاج از دو بیرون نباشد یا با ماده یا بی ماده بود علامت وی آنست که از روی طعام		و اگر بی ماده بود ...
برود و تشنگی غلبه کند و هرچند که آب خورد تشنگی زایل نشود و طبع خشک شود و زبان درشت و رنگ
روی زرد و نبض سریع و بول سرخ بود و اخلاط گداختن گیرد و تن لاغر میشود و گاه باشد که روده ها بسبب
گداختن اخلاط سوخته و گداخته ریش گردد و سحج و اسهال که نوع آن باشد پدید آید و اگر سوء المزاج با ماده
بود علامت وی آنست که با این علامتها قی سبز و زرد و سرخ و گرانی و اسهال صفراوی پدید آید و اگر در جانب		تب گرم آید و ...
راست گرانی باشد تبها گرم آید و گاه باشد که اخلاط و افضلات تولد کند و علامتها مالیخولیا پدید آید و هرگاه که
اسهال صافی بود یعنی همچون آبی که گوشت تازه اندر وی شسته باشند باید دانست که جگر ضعیف شده است
و هرگاه که اسهال چون دردی شراب بود باید دانست که خون سوخته شده است و هرگاه که اندر جگر آماس
بوده باشد و براز سیاه و غلیظ گردد باید دانست که گوشت جگر است که پوسیده شده و هر براز سیاه که از پس [illegible]

پدید آید که یاد کرده شد نشان این آفتها بود و گاه باشد که بر اثر سیاه و علامت هر حالی پیدا باشد **علاج** اگر سوء المزاج گرم
بی ماده باشد تدبیر سرد گردانیدن مزاج باید کرد و شربتها خنک چون کشکاب و آب کدو و سکنگبین و آب کاسنی و آب
عنب الثعلب و شراب غوره و شراب ترش و ترنج و اسفیول و شکر اندر آب انار ترش و دوغ ترش
صافی کرده و کشکاب با آب انار ترش آمیخته گرمی که حرارت سخت غالب بود سود دارد و آب سرد نیز سخت
سود دارد خاصه اگر مرد جوان باشد و روزگار گرم و کشکاب سرطانی و طباشیر اندر آب سرد و آب تخم
خرفه با سکنگبین و شراب ریواج و مانند آن دادن و اگر سوء المزاج با ماده باشد نخست استفراغ باید
هلیله زرد و آلوی سیاه و خرما هندی و شیرخشت و آب لبلاب و آب عنب الثعلب و آب کاسنی با افلوس
خیارچنبر و شکر سلیمانی لطیف و شراب سفوف هلیله و شیرخشت هم با سفوف هلیله و آنرا که تب باشد دادن صواب
باشد روز نخست چهل درم سنگ شیرخشت با سه درم سنگ سفوف و روز دوم شصت درم سنگ هر روز
بیست درم سنگ زیاده میکنند تا روز هفتم **صفت** سفوف بگیرند هلیله زرد ده درم سنگ گل مغسول سه درم سنگ
طباشیر دو درم سنگ تخم بادیان یک درم سنگ شرتی سه درم سنگ و آنرا که تخم بادیان احتمال کند بجای
آن تخم کشوث **صفت** سفوفی که با شیرخشت دهند بگیرند هلیله زرد ده درم سنگ گل مغسول و گل و طباشیر
از هر یکی پنج درم سنگ ریوند چینی سه درم سنگ تخم بادیان یک درم سنگ انیسون یک درم سنگ شرتی سه درم سنگ
و اگر خواهند که طبع نرمتر باشد اندرین سفوف چهار درم سنگ سقمونیا زیاده کنند تا تب قوه بیکوید همه
بیماریهای جگر را سود دارد اما که حرارت غالب بود سکنگبین و اگر حرارت آهسته باشد شراب
صافی انگوری سپید دهند و گشنیز هرچه تازه تر سود دهند تر از بهر آنکه اگرچه گشنیز و تخمی از حرارت خالی نباشد
سدهای جگر را بگشاید **صفت** قرص جز باریس جگر گرم را سود دارد بگیرند عصاره زرشک پاک کرده
ده درم سنگ گل و طباشیر از هر یکی پنج درم سنگ تخم کشنیز خیار پاک کرده و تخم کدو پاک کرده ده درم
خرفه از هر یکی سه درم سنگ شرتی دو مثقال با سکنگبین یا با آب کاسنی و آب عنب الثعلب دهند و اگر
سوء المزاج شده باشد یک درم سنگ تخم بادیان اندرین قرص زیاده کنند **صفت** قرص کافور
خداوند جگر گرم را با دوغ دهند سود دارد گل و طباشیر و صندل سپید از هر یکی سه درم سنگ
و تخم خرفه و مغز تخم کدو و تخم کوک از هر یکی دو درم سنگ کافور دو دانگ با نیم مثقال اقراص کنند هر یکی
دو درم سنگ و اگر طبع نرم باشد و خواهند که باز دارند اقراص طباشیر دهند با آب ... و کشکاب
گوبتا جو پخته باشند **صفت** اقراص طباشیر بگیرند بزر الحماض و گل و طباشیر و زرشک پاک کرده
از هر یکی پنج درم سنگ گل مغسول و ریوند چینی از هر یکی یک درم سنگ زعفران نیم درم سنگ
و اگر بیمار را سرفه باشد اندرین قرصها صمغ و کثیرا و نشاسته از هر یکی یک درم سنگ رب السوس
دو درم سنگ زیاده کنند و با شراب بنفشه دهند **صفت** قرص دیگر بگیرند گل سرخ و گل نیلوفر از
هر یکی ده درم سنگ برگ گل سرخ دوازده درم سنگ صندل سرخ دانگ مغسول و فوفل از هر یکی پنج
درم سنگ زعفران سه درم سنگ ریوند چینی پنج درم سنگ طین قبرسی و مصطکی و سیاوشان از هر یکی سه درم سنگ
کافور دو درم سنگ همه را با آب عنب الثعلب و آب ... سرشند و اقراص کنند هر یکی چهار درم سنگ شرتی یک درم
اندر آب کاکنج و در آب عنب الثعلب کرده آشامند و ضمادها از صندل و آب برگ خرفه و آب کاکنج و آب تره

کاسنی ۳
کثیرا ... درم ۳
... ب ۴



جوب ۳

و آب برگ بید و موم صافی و روغن گل سازند و اگر طبع نرم باشد داروهای قابض اندر وی زیادت
کنند **صفت** ضماد گل و صندل و کافور بگلاب بسایند و بر جگر نهند و برگ فرفخ بکوبند و روغن گل برچکانند
و آنرا چون مرهم کنند و بر نهند و آب خیار بادرنگ آب کدو و گل تر و خطمی خشک سوده و بر آن آبها سرشند و روغن
برچکانند و بر نهند و صندل سرخ و سپید از هر یکی یک اوقیه فوفل و سنبل خشک از هر یکی نیم اوقیه گل یک اوقیه و نیم زعفران
نیم دانگ افسنتین چهار اوقیه کافور چندانکه بوی او غالب شود همه بکوبند و موم روغنی سازند از موم صافی
و روغن سپید دوازده با این روغن برشند و ضماد کنند و این ضمادها با اول علت برشاید نهاد و اندر میانه
علت ازین نوع سازند بگیرند گل دو درم سنگ صندل یک درم سنگ سنبل خشک و خطمی سپید از هر یکی درم سنگ
کافور و زعفران از هر یکی دو دانگ موم و روغن گل چندانکه کفایت بود و اگر طبع نرم باشد آبی و برگ گل
بپزند و بکوبند و بر شکم نهند و احتیاط باید کرد تا تدبیرهای تری افزاینده جگر سست نگردد و اندر تدبیرهای ترفی
فزاینده و قابض شده تولد نکنند لیکن همه تدبیرها از شربت و از ضماد با قوت زداینده باشد و کشکاب نخست
موافق است خاصه اگر مقداری تخم کشنیز و مقداری زرشک در وی بپزند هم قوت زدایندگی زیاده
شود و هم گشادن سده و قبض و قوت دادن جگر اندر وی یافته گردد و اندر کاسنی بوستانی و دشتی
همین منفعتها موجود است و آنرا با اندکی گشنیز تر بپزند و با سرکه بخورند سود دارد و اگر تا گشنیز با سرکه
بخورند سود دارد و اگر کاسنی بپزند که سده ست عرق بادی بخورند سدهای بردارد جانب ... و طعام
و طعام ماهی خرد تازه با سرکه پخته و فلفل و فرد از گوشت دراج و گوشت بزغاله و گوساله و آب غوره
و آب زرشک و آنرا که تب باشد و جوانی تواند داد اسفاناخ و برگ چغندر با اندکی گشنیز تر پخته
و سرکه و گشنیز خشک و روغن گل تر کرده سود دارد و از میوه‌ها انار شیرین و ترش و سیب ترش
و امرود چینی و انگور سپید که سخت شیرین نباشد و آلو و ریواج و ترنج و ... آنچه هند و هرچه قابض بود باید داد

## باب سوم

از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج سرد که اندر جگر باشد و اسباب و علامات و علاج آن

سوء المزاج سرد از دو بیرون نباشد یا با ماده باشد یا بی ماده اگر بی ماده باشد علامت وی آنست
که لبها و زبان سپید باشد و تشنگی نباشد و رنگ روی سپاهی و سبزی و سستی گراید و بول رقیق
باشد و نبض متواتر بود و آرزوی طعام قوی بود لیکن بسیار باشد که سردی بغایت بود و آرزوی
طعام باطل کرده و براز سپیدی گراید و کم بوی باشد و طبع گاهی خشک باشد و گاهی نرم و با قراقر
همچون خواب ... باد بیرون آید و گاه باشد که بول همچون صدیدی رقیق آید پس غلیظ و سیاه
گردد و آنرا که شهوت طعام تهی باشد و براز صافی بود نشان سردی مزاج جگر و ضعیفی بود و آنرا که
شهوت باطل کرده سبب آن یا تباهی اخلاط بود یا تب و تدبیرها گذشته بر هر حالی گواهی دهد
و اگر سوء المزاج با ماده باشد علامت وی آنست که مزه دهان ترش باشد و لون براز گاهی سپید
باشد و گاهی سیاهی و سبزی گراید و ... آید و بول سپید و غلیظ باشد و پشت چشم
بر آمده بود و اطراف او نیز آماس کند و در جانب راست گرانی بود **علاج** اگر سوء المزاج بی
ماده باشد با استفراغ حاجت نیفتد جز بتدبیر مزاج مشغول باید شد و اگر با ماده باشد نخست استفراغ

و طعام گوارد ۴
طعام تهان ضعف بیرون آید و گاه باشد

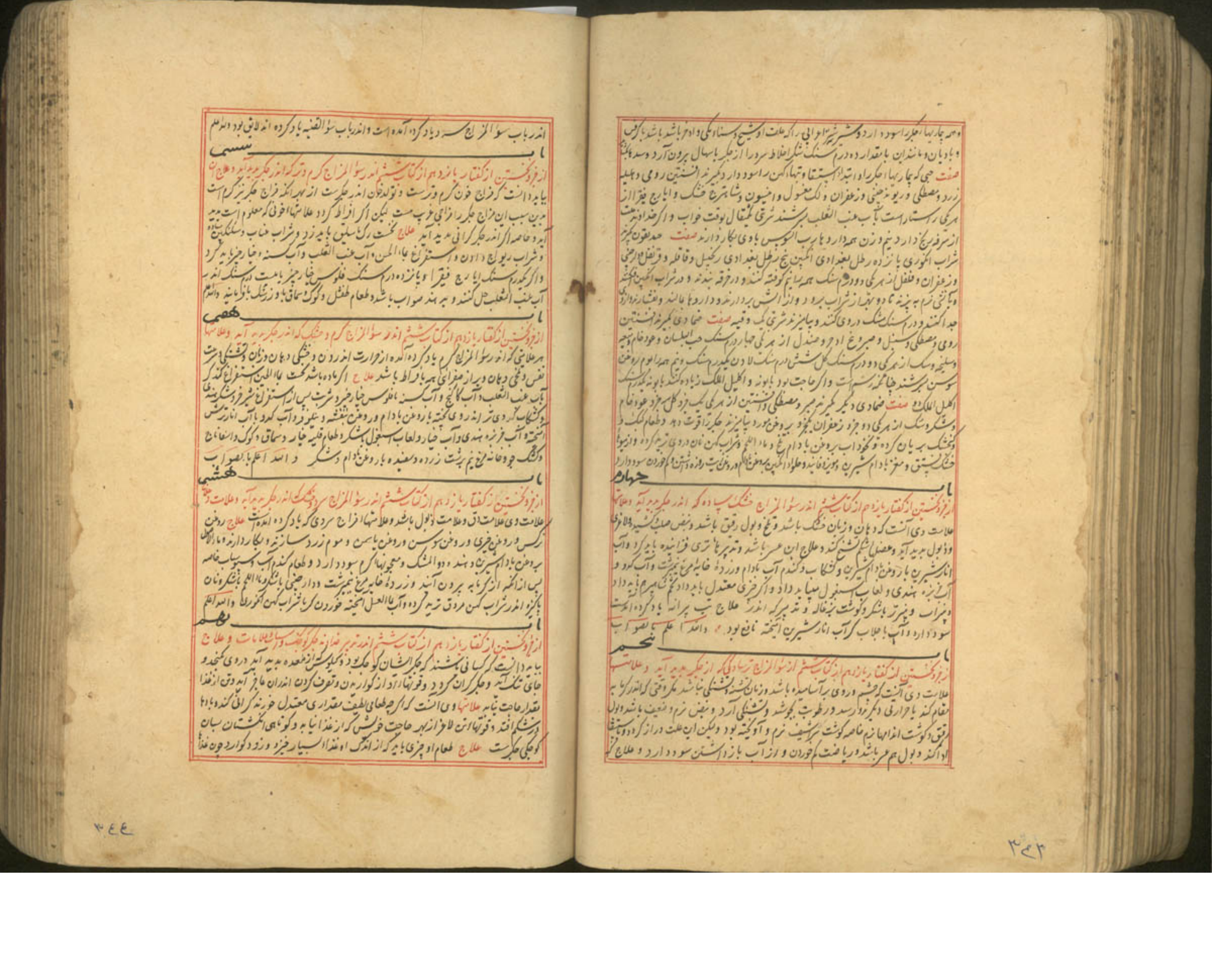
یکدرم ۲۰

باید کرد پس تدبیر گردانیدن مزاج کردن و هرگاه که استفراغ خواهد کرد تحت شبانگاهی باید داد
از ایارج فیقرا و غافت ولک و ریوند و بامداد مطبوخ هلیله دادن صفت ترکیب حب ایارج فیقرا
یکدرم سنگ لک مغسول یکدرم سنگ دانگی ریوند چینی و دو دانگ افتیمون دانگی نقل دانگی ایارج
کرفس حل کنند و دارو ها بدان حب کنند این یک شربت بود صفت مطبوخ هلیله بگیرند هلیله کابلی مقشر
پانزده درم سنگ افسنتین رومی و غافت از هر یکی پنج درم سنگ گل سرخ ده درم سنگ تربد سفید
نیم کوفته سه درم سنگ سنبل یکدرم سنگ تخم کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی دو درم سنگ تخم بادیان
و افتیمون از هر یکی دو درم سنگ افتیمون پنج درم سنگ بسفایج کوفته هفت درم سنگ مویز منقی دانه بیرون کرده
سی عدد انجیر سپید پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسم است و صافی کنند و بپالایند و هفت درم سنگ با شکر طبرزد
اندر صد درم سنگ ازین مطبوخ بر نهند و از پس استفراغ ماء الاصول دهند صفت ماء الاصول
بگیرند پوست بیخ بادیان از هر یکی ده درم سنگ بیخ کاوزبان و افتیمون از هر یکی چهار درم سنگ سنبل و گل
سرخ و اذخر از هر یکی سه درم سنگ بپزند چنانکه رسم است شربتی سی درم سنگ با چهل یا سه
درم سنگ روغن بادام تلخ و در روغن شیرین تمام نسخه قوی بگیرند تخمها از هر یکی پانزده درم سنگ
تخمها از هر یکی پانزده درم سنگ قنطوریون باریک و زنجبیل و عاقرقرحا از هر یکی سه درم سنگ
بیخ کاوزبان و قسط و زراوند طویل از هر یکی چهار درم سنگ شونیز و تخم سداب و فرودناها و شیطرج
از هر یکی یکدرم سنگ حند بیدستر یکدرم سنگ همه را اندر سه من آب بپزند تا یک من باز
آید و اندر آن بعضی نانخواه سلیخه و اسارون از هر یکی دو درم سنگ آورده اند و مصطکی و حلبه از
هر یکی یکدرم سنگ نیز آورده اند و وج و راسن نیز دو درم سنگ آورده و بیخ کبر و بیخ آورده اند
و چنان سازند که هر هفته ایارج فیقرا دو بار بدهند و با چیزهای دیگر ترکیب کرده بدهند تمام ده بار شود
و آنرا که با سردی تری غالب بود ماء الاصول با روغن بادام تلخ دهند و با روغن سیدانجیر و روغن
حلبه که طبخ او با روغن بادام تلخ شود و چون ماده پاک کرده باشند معجونها و گوارشها و شراب
افسنتین و اقراص ریوند و دواء المسک و دواء الکرکم و اقراص غافت و جندبیدستر دادن گیرند
و ضمادها بر جگر می نهند صفت شراب افسنتین رومی هفت درم سنگ قسط و درو مصطکی از هر یکی
چهار درم سنگ گل سرخ دو درم سنگ غاریقون و ساذج هندی و سنبل و صبر از هر یکی دو درم سنگ
زعفران یکدرم سنگ همه را نیم کوفته کنند و دو من انگبین و چهار من شراب انگوری با هم بیامیزند و دارو
در خنور فراخ بنهند و هفت روز اندر آفتاب نهند تا سه بار داروها تازه کنند و هفت روز دیگر
اندر آفتاب نهند شربتی سی درم سنگ با چهل درم سنگ و روی یکدرم درم سنگ صفت اقراص افسنتین
بگیرند افتیمون و افسنتین و تخم بادیان از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و اقراص کنند شربتی یک
مثقال با ماء الاصول کرباسکنجبین عسلی صفت اقراص ریوند بگیرند ریوند چینی هشت درم سنگ فوه
ولک مغسول از هر یکی چهار درم سنگ تخم کرفس و افتیمون و غافت از هر یکی سه درم سنگ همه را
بکوبند و با سکنجبین عسلی بسرشند و قرص کنند شربتی یک مثقال صفت نسخه دیگر ترکیب محمد ابن زکریا
سنبل و مصطکی و عصاره غافت از هر یکی دو درم سنگ افسنتین و تخم بادیان و افتیمون از هر یکی



وقصب الذریره ۲۰

دو درم سنگ ریوند چینی ده درم سنگ اقراص کنند شربتی دو مثقال با سکنجبین عسلی صفت دواء المسک
ضعیفی جگر را و ابتداء استسقا را سود دارد و تب بار انگیزد بگیرند لک مغسول و قسط و حب الغار و ریوند
و دارچینی و دارفلفل و اسارون و قصب الذریره و فطراسالیون و دو قوا و زراوند از هر یکی
دو درم سنگ ریوند چینی و سنبل و حماما و فوه از هر یکی سه درم سنگ ساذج هندی و بادام
تلخ و فلفل و مصطکی و حب البلسان از هر یکی درم سنگی و نیم فوه و مر و زعفران و فلفل از هر یکی یک
درم سنگ همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال صفت دواء الکرکم ضعیفی جگر را و آماس
صلب را و ابتداء استسقا را سود دارد بگیرند سلیخه و سنبل و اسارون و فوه از هر یکی دو درم سنگ
زعفران و تخم کرفس از هر یکی یکدرم سنگ با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال صفت دواء الکرکم نسخه
عیسی چهار بخت بگیرند زعفران دوازده درم سنگ مر و فوه و افتیمون و اسارون و فطراسالیون و ریوند چینی
از هر یکی چهار درم سنگ سنبل شش درم سنگ قسط و سلیخه و تفاح اذخر و حب البلسان از هر یکی یکدرم سنگ
فوه دو درم سنگ رب السوس و جعده و غافت از هر یکی سه درم سنگ روغن بلسان نیم و قیر چهار
درم سنگ و اندر نسخه بدل حب البلسان حب البان است یکدرم سنگ کبر رومی سه درم سنگ با انگبین
بسرشند چنانکه رسم است شربتی یکدرم سنگ با ماء العسل بیمار را بهار جگر و سپرز را سود دارد و سده بگشاید
و بادها غلیظ را و آماس سخت را تحلیل کند نسخه دیگر از صفت محمد زکریا بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان
و سلیخه و اذخر از هر یکی یک اوقیه سنبل و قسط بحری و فوه و جعده و عصاره غافت و سرو کوهی و رب
السوس از هر یکی نیم اوقیه ریوند چینی چهار یک اوقیه دارچینی شش یک اوقیه هم زعفران یک اوقیه نیم
با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال با ماء الاصول صفت اقراص اللوز نسخه ثابت بن قره بگیرند افتیمون
و تخم بادیان و بادام تلخ و افسنتین رومی از هر یکی راستا راست شربتی یک مثقال با سکنجبین عسلی
یا عسلی صفت اقراص غافت بگیرند غافت شش درم سنگ گل سرخ و سنبل از هر یکی دو درم سنگ
ترنجبین ده درم سنگ شربتی یک مثقال با سکنجبین اگر کسی را گرمی معتدل تر حاجت آید این اقراص
دهند صفت دارویی دیگر که معتدل تر است بگیرند ناردین رومی سه درم سنگ افسنتین رومی
دو درم سنگ با انگبین بسرشند شربتی دو درم سنگ آن دارو مثل ناردین کوفته صفت انانا سارون
همه بیماریها جگر را سود دارد بگیرند زرور زعفران و افیون و چند بیدستر و بزر البنج و قسط و فرد ما
و بزر الخشخاش الاسود و سنبل خوشبوی و بیخ غافت و جلنار که خشک کرده و شیرین راست
بیدبان کرده از هر یکی راستا راست بکوبند و افیون و مر را بشراب انگوری حل کنند و همه را با انگبین
بسرشند و از پس شش ماه بکار دارند و اگر به شب خورد و بر آن بخسبد سود مند باشد صفت انانا سارون
کوچک منفعت هر دو یکیست بگیرند سعد و زعفران و قسط و سنبل و افیون و سلیخه از هر یکی چهار درم
عصاره غافت هشت درم سنگ بیخ سوسن دوازده درم سنگ همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و اندر
نسخه دیگر چهار درم سنگ مر و چهار عود بلسان آورده اند شربتی نیم مثقال و جگر که خشک کرده
و کوفته یک کفچه با ماء العسل کرباسکنجبین سخت سود مند است از بهر آنکه گوشت جگر که و فراخ
معتدلتر از جگر همه جانوران است و او را این خاصیت است که با جگر آدمی سخت موافق است



اندر باب سوء المزاج گرم یاد کرده آمده است و اندر باب سوء القنیه یاد کرده اند لایق بود والله اعلم

باب بیستم

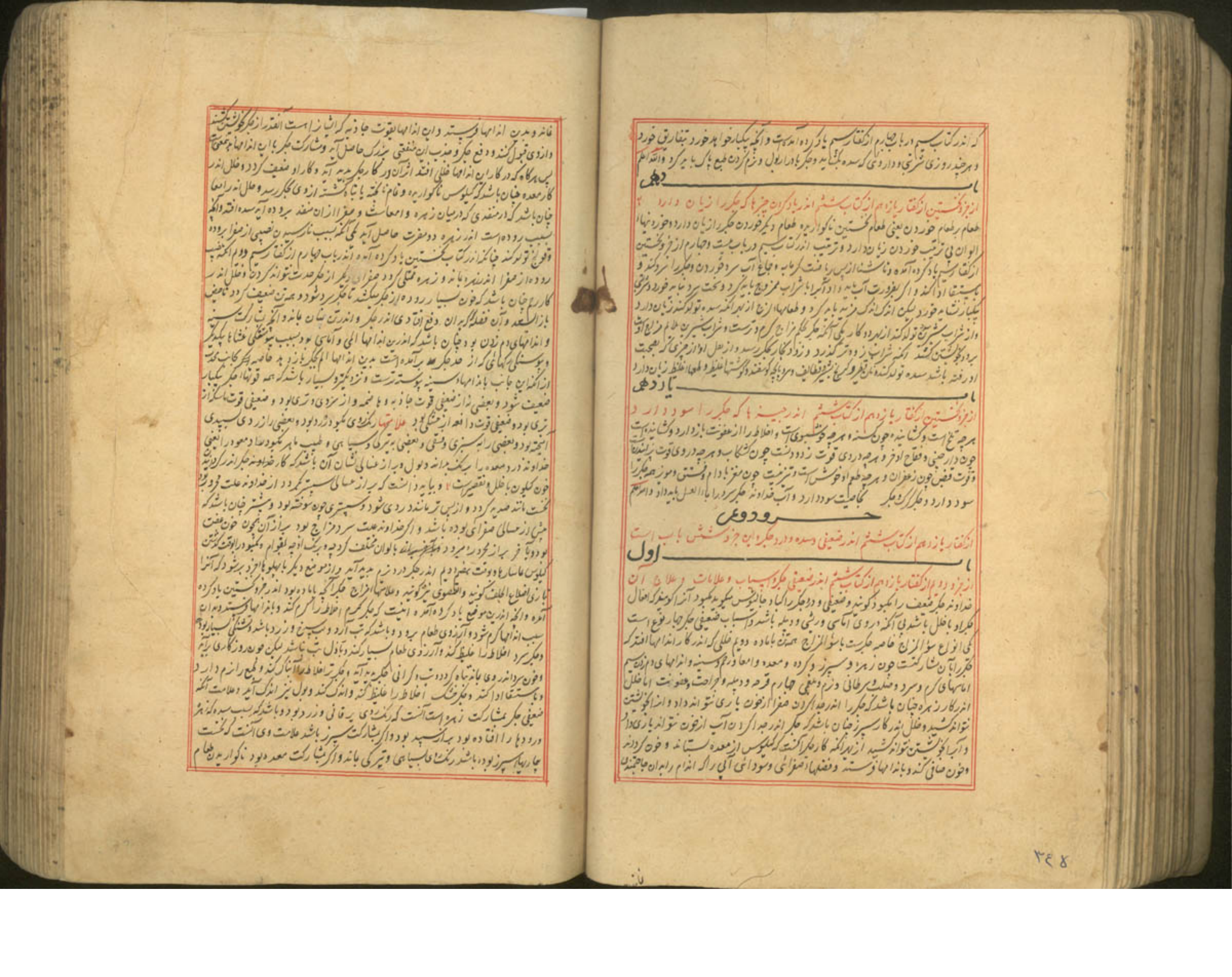
از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم و تر که اندر جگر پدید آید و علاج آن

باید دانست که مزاج خون گرم و تر است و تولد خون اندر جگر است از بهر آنکه مزاج جگر نیز گرم است بدین سبب این مزاج جگر را مزاجی خوب است لیکن اگر افراط گردد علامتها خونی که معلوم است پدید آید و خاصه اگر اندر جگر گرانی پدید آید علاج نخست رگ باسلیق باید زد و شراب عناب و سکنگبین ساده و شراب ریواج دادن و استفراغ بماء الجبن و آب عنب الثعلب و آب کشنه و خیار چنبر باید کرد و اگر یکدرم سنگ ایارج فیقرا و پانزده درم سنگ فلوس خیار چنبر با مثقال درم سنگ اندر آب عنب الثعلب حل کنند و بدهند صواب باشد و طعام طفشل و کوک و سماق با و زرشک بازنامیه والله اعلم

باب بیست و یکم

از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم و خشک که اندر جگر پدید آید و علامتها

هر علامتی که اندر سوء المزاج گرم یاد کرده آمده از حرارت اندرون و خشکی دهان و زبان و تنگی



که اندر کتاب سیم در باب چهارم از گفتار سیم یاد کرده آمده است و آنکه یکبار خواهد خورد بتفاریق خورد
و هر چند روزی شربتی و داروی که سده بگشاید و جگر را در زبول و نرم کردن طبع پاک یاری کرد والله اعلم

باب دهم

از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر یاد کردن چیزها که جگر را زیان دارد

طعام بر طعام خوردن یعنی طعام نخستین ناگواریده طعام دیگر خوردن جگر را زیان دارد و خوردنیها
الوان بی ترتیب خوردن زیان دارد و ترتیب اندر کتاب سیم در باب بیست و چهارم از جزو نخستین
از گفتار سیم یاد کرده آمده و ناشتا از پس گرمابه و جماع آب سرد خوردن جگر را سرد کند و
باستسقا ادا کند و اگر بضرورت آب باید داد آمیخته با شراب ممزوج باید کرد و سخت سرد نباید خورد و نیز
یکبار زیاده خورد لیکن اندک اندک بتدریج باید کرد و طعامها از بهر آنکه سده تولد کند زیان دارد
و از شراب شیرین تولد کند از بهر دو کار یکی آنکه جگر بحکم مزاج گرم و تر است و شراب شیرین ملائم مزاج او است
بر دو بگوشتن گشند آنکه شراب زودتر گذرد و زود بکار جگر رسد و از عمل او از چیزی که بعجبت
او رفته باشد سده تولد کند مانند قطر و کرنج و قطایف و هر چه کوشنده و گوشتها غلیظ و طعامها غلیظ زیان دارد

باب یازدهم

از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر چیزها که جگر را سود دارد

هر چه تلخ است و گشاینده چون کسنه و هر چه خوشبوی است و اخلاط را از عفونت باز دارد و گشاینده است
چون دارچینی و مفتاح اذخر و هر چه در وی قوت زدودن است چون کشکاب و هر چه در وی قوت برآینده
و قوت قبض چون زعفران و هر چه طعم او خوش است و ترشی است چون مغز بادام و پسته و موز هم جگر را
سود دارد و جگر گرم و جگر کامیت سود دارد و آب خداوند جگر سرد را با ماء العسل باید داد والله اعلم

جزو دوم

از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر ضعیفی و سده و درد جگر و این جزو شش باب است

باب اول

از جزو دوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر ضعیفی جگر و اسباب و علامات و علاج آن

خداوند جگر ضعیف را مکبود گویند و ضعیفی و درد جگر را کباد جالینوس میگوید مکبود آنرا گویند که افعال
جگر او با خلل باشد بی آنکه در وی آماسی و ریشی و دبیله باشد و اسباب ضعیفی جگر چهار نوع است
یکی انواع سوء المزاج خاصه جگر است با سوء المزاج همه تن با ماده دویم خللی که اندر کار اندامها افتد که
جگر را با آن مشارکت است چون زهره و سپرز و گرده و معده و امعا و رحم و سینه و اندامهای دم زدن سیم
آماسهای گرم و سرد و صلب و سرطانی و نرم و دبیلی چهارم قرحه و دبیله و جراحت و عفونت اما خلل
اندر کار زهره چنان باشد که جگر را اندر جدا کردن صفرا از خون یاری نتواند داد و اندر گوارشتن
نتواند کشید و خلل اندر کار سپرز چنان باشد که جگر اندر جدا کردن آب از خون نتواند یاری داد
و آب را کوشتن نتواند کشید از بهر آنکه کار جگر آنست که کیلوس از معده بستاند و خون کرداند
و خون صافی کند و باندامها فرستد و فضلهای صفرائی و سودائی و آبی را که اندام را بدان حاجتمندی



خانه و بدین اندامها فرستد و این اندامها بقوت جاذبه گرایش آن است اندر از جگر کوشش کشند
و از دی قبول کنند و دفع جگر و جذب این منفعتی بزرگ حاصل آید و مشارکت جگر با این اندامها جمعی است
پس هرگاه که در کار این اندامها خللی افتد اثر آن در کار جگر پدید آید و کار او ضعیف گردد و خلل اندر
کار معده چنان باشد که کیلوس ناگواریده و خام نا پخته با تباه گشته از وی بجگر رسد و خلل اندر امعا
چنان باشد که در منفذی که در میان زهره و امعاست و صفرا از آن منفذ برود ده آید سده افتد و آنگه
بسبب روده است اندر زهره دو مضرت حاصل آید یکی آنکه بسبب نارسیدن نصیبی از صفرا بروده
قولنج تولد کند چنانکه اندر کتاب نخستین یاد کرده آمده اندر باب چهارم از گفتار سیم دوم آنکه چون
روده از صفرا اندر زهره بماند و زهره ممتلی گردد صفرای دیگر از جگر جذب نتواند کرد و خلل اندر
کار رحم چنان باشد که خون بسیار در روده از جگر بیکشد تا جگر سرد شود و همه تن ضعیف گردد تا حیض
باز ایستد و آن فضله گران دفع افتادی اندر جگر و اندر تن بماند و آنگه مشارکت سینه
و اندامهای دم زدن بود و چنان باشد که اندرین اندامها المی و آماسی بود بسبب پیوستگی غشاها بیکدیگر
و پیوستگی رگهایی که از حد جگر بر آمده است بدین اندامها الم جگر باز زده خاصه آنکه حجاب که حد است
از آنکه این حجاب بدین اندامها و سینه پیوسته تر است و نزدیکتر و بسیار باشد که همه قوتهای جگر یکبار
ضعیف شود و بعضی از ضعیفی قوت جاذبه و هاضمه و از سردی و تری بود و ضعیفی قوت ماسکه از
تری بود و ضعیفی قوت دافعه از خشکی بود علامتها رنگ روی مکبود زرد بود و بعضی را زردی بسپیدی
آمیخته بود و بعضی را به سبزی و بعضی به تیرگی و سیاهی و طبیب ماهر مکبود را دمعود را ز بعضی
خداوند درد معده را برنگ چهره و بول و براز عسالی نشان آن باشد که کار خداوند جگر اندر گوارش
خون کیلوس با خلل و تقصیر است و بباید دانست که براز عسالی بیشتر بگردد از خداوند علت جگر بود
نخست مانند صدید گردد و از پس تر مانند دردی شود و سبزی چون سوخته بود و بیشتر چنان باشد که
پیش از عسالی صفرای بوده باشد و اگر خداوند علت سرد مزاج بود براز آن همچون خون عفن
بود و با قر براز مجرد در میرود و براز بالوان مختلف گردد و برنگ او چه القوام و مکبود را وقت گذشتن
کیلوس عسالی باد و وقت هضم دوم اندر جگر درد زیر و پدید آید و از موضع دیگر با پهلو یا آرد و پر شود و که آنرا
بتازی انتفاخ الخلف گویند و المکبود نیز گویند و علامتها مزاج جگر آنچه با ماده بود اندر جزو نخستین یاد کرده
آمده و آنچه اندرین موضع یاد کرده آمده است که جگر گرم اخلاط را گرم کند و با اندامها فرستد و بدان
سبب اندامها گرم شود و آرزوی طعام برود و باشد که تب آرد و نبض زرد باشد و تشنگی بسیار بود
و جگر سرد اخلاط را غلیظ کند و آرزوی طعام بسیار کند و تا اول تب نباشد لیکن چون روزگاری برآید
و خون سرد اندر وی بماند تباه گردد و تب دراز گیرد و جگر تر اخلاط را آبناک کند و طبع را نرم دارد
و باستسقا ادا کند و جگر خشک اخلاط را غلیظ کند و اندک کند و بول نیز اندک آید و علامت آنکه
ضعیفی جگر بمشارکت زهره است آنست که رنگ روی یرقانی و زرد بود و باشد که بسبب سده که زهره
در روده را افتاده بود براز سپید بود و اگر بمشارکت سپرز باشد علامت وی آنست که نخست
چاره‌ها سپرز بوده باشد رنگ روی با سیاهی و تیرگی باشد و اگر بمشارکت معده بود ناگواریدن طعام

واحوال معده بران گواهی دهد و اگر مشارکت کرده بود تغیر حال بود و علامتها سوء القنیه پدید آید
و اگر مشارکت رحم بود تغیر حال حیض علامت آن بود و اگر سبب ورم و دبیله و مانند آن بود
علامت آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و علامتهاء ضعیفی جگر آنست که اگر قوت جاذبه ضعیف باشد
کیلوس که با ثفل برود با فرود آید از ثفل جدا نشود نتواند کرد و بگواشتن نتواند کشید تا با جمله اسهال کبدی
و اندامها از آن غذا یابد جون سبب لاغری اندرین جمله پدید آید از سبب اسهال کند اسهال سپیدی برد
گر آید و حال این کیلوس و منفعت آن اندر کتاب گفتن اندر شرح رودها یاد کرده آمده است
و اگر معده با ضعیفی قوت جاذبه جگر قوی باشد ثفل که فرود آید بقوت معده گوارنده باشد و اگر معده ضعیف
باشد ثفل که فرود آید ناگوارنده باشد و سبب ضعیفی جاذبه باشد که بیان رود و جگر افتد با آماس اگر
قوه ماسکه ضعیف باشد کیلوس را جاذبه جذب کرده بود نگاه نتواند داشت چنانکه قوت هاضمه
آنرا بگوارد و علامت وی آنست که طبع نرم باشد و تن لاغر شود و لیکن طبع و بیرا دیرتر از آن
اندکی از ضعیفی جاذبه آید و رنگ ثفل و سبری گرآید و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد علامت وی دو نوع باشد
یکی آنکه طبع نرم باشد و آنچه بیرون آید همالی باشد دوم آنکه جگر کیلوس گوارنده ماند بهانه شود و هیچ
بوتند آمد و با استسقا لحمی ادا کند و اگر قوت دافعه ضعیف باشد فضله ها از خون جدا نتواند کرد و بول
اندک آید و کم رنگ بود و طبع نیز کم آید و فضلها با خون بذا اعضا رود و علامت وی آنست که آن فضله بهر اندامی که
گرد آید آماس و بخاری تولد کند و اندر منفذها سدها و تب عفونی پدید آید و رنگ روی تباه گردد و زشت و
تیره شود و شهوت طعام ضعیف گردد و بعضی را قولنج تولد کند و بعضی را استسقا و بعضی را یرقان
زرد و سیاه و بعضی را گرفتاری و در با علاج نخست تامل باید کرد تا معلوم گردد که سبب ضعیفی جگر چیست
و بدفع آن مشغول باید بود چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و باید دانست که سبب ضعیفی جگر اندر بیشتر حالها سردی
و تری بود و خشکی کمتر بود و جز سبب رطلاج آن دارو با لطیف کننده و بزاننده و گشاینده بیشتر بکار آید و این داروها
از دوائی خالی نبود که قوت جگر را بقوتی قابض قوت دهد و عفونت باز دارد چون زعفران و انار ترش و شیرین که آنرا
تازی الرکویند اندر علاج جگر بکار آمده است و هرچه بدان ماند از بهر آنکه داروی قوه قبض است و بتری رطوبت غلیظ را
تقطیع کند و حرارت را تسکین دهد و شیرینی رطوبت را نزدیک شده را بگشاید و بر دست ترشی معتدل کند و نوع
را با دانه تنگ بگشاید از ین نوع باشد و آنجا که تحلیل باید کرد گرم است و باسده است داروی وی از داروی قابض
خالی نباشد پس اگر مزاج خشک باشد داروی قابض دور باید داشت و اگر اندر جگر ماده باشد استفراغ حاجت آید
تامل باید کرد اگر ماده خونست فصد کند و اگر خلطی غلیظ و لزج است استفراغ بقار تیقون و اگر رقیق است و بمرزی
میل دارد استفراغ با فتیمون و عصاره غافت کند با داروئی که قوت استفراغ با اندازه حاجت یاری دهد و گاه باشد که
اسهال پدید آید و طبیب ظن برد آنرا بداروهای قابض باز دارد و مغرکی عظیم حاصل کند تامل باید کرد تا اگر اسهال دفع
طبیعت است و مصلحت آنست و جگر بدان پاک میشود مدد کند تا زودتر پاک کند و اگر باز باید داشت داروهای خوشبوی قابض
و قوت دهنده باید که قبض معتدل و گشادنی باندازه **صفت** داروئی که جگر را پاک کند و قوت دهد بیخ کرفس بادیان
مغسول و بور حیتی از هر یکی سه درمسنگ عصاره غافت و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی یک درمسنگ انیسون رومی
شش درمسنگ تخم کرفس هشت درم تخم کرفس جهار درمسنگ شربتی دو درمسنگ **صفت** معجونی که جالینوس گوید بجاریها الکبد
موافقتر ازین داروئی نیست بکیرند سنبل هندی ده مثقال زعفران پنج مثقال و اندر نسخها نیم مثقال قصب الذریره
دو مثقال مقل الیهود دو مثقال و نیم دارچینی یکمثقال و اندر نسخها دو مثقال سلیخه نیم مثقال سنبل مثقال اذخر دو مثقال و نیم ... جهار مثقال
صمغ البطم جهار مثقال دارسیعان دو مثقال انگبین ... ده مثقال مقل آنرا اندر شراب حل کنند و داروها با هم سرشته خاکه
رسم است شربتی یکمثقال جالینوس میگوید این معجون مرکب است از داروها که هریک خاصیت با جگر موافق است بعضی قابض است که جگر
را قوت دهد و بعضی بزاننده و بعضی ماده را لطیف کننده و پاک کننده است و بعضی مزاج را اصلاح آرنده و دارچینی و سلیخه
عفونت و مزاج را اصلاح آرنده و دافع صدد کند و باد اروهای زیان کار باز کوشد و مضرت آن باز دارد
و دارچینی قوت تر از سلیخه است و هردو از سنبل و زعفران قوی ترند اندرین باب و زعفران و دارشیعان عفونت باز دارند
و بزاننده و قبض کننده و مویز جگر را موافق است و بزاننده و تحلیل کننده و علک البطم گشاینده است و زداینده اگر اندر
زیاده باشد افیون و بزرالبنج درین معجون زیاده کنند آن بسیار باشد و فلونیا از بهر آنکه اندر وی افیون و بزرالبنج
و داروهای قوی کننده است نافع است انواع ضعف جگر را و جگر گرم و خشک گرده دکوفته مقدار یک کفچه با شراب سیب بهندباء
سود دارد و هرگاه که جگر علاج کرده باشند بیشتر اطرایفل دادن سود دارد و ضمادها که اندر ضعیفی معده یاد کرده آمد سود دارد
و اگر سبب ضعیفی جگر سوء المزاج گرم باشد آب سیب شامی و داروی چینی و انار ترش و شیرین سود دارد و اگر سده
باشد آب کسنه و سکنجبین باید فرمود و طعام سکباج از جو جو جدا کرده و مصوص مرغ شکم و کسنه و کشنیز تر اکنده باشد نیکو
بوده و اگر حرارت سخت قوی باشد اندر سکباج و مصوص دارچینی و سنبل در افکنند و از ضعیفی قوتها جگر نگاه باید کرد
و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد سنبل و ریباس و گوز بوا و کندر و مصطکی و قصب الذریره و سعد سود دارد و اگر قوت ماسکه
ضعیف باشد داروهای قابض زیاده کنند و از داروها گرم نگاه بدارند و اگر بادارد های گرم دارد داروهای قابض
که با آن برابری کند باری کند صواب باشد جون گلنار و طراثیث و گل سرخ و اگر قوت جاذبه ضعیف باشد داروها
قابض کمتر باید داروهای گرم خوشبوی بران غالب باید و از داروی قابض از آن باید که قوت جگر را نگاه
دارد و اندرین ضمادها و علاجها موافقتر بود و درین باب تریاق کشادن سده غافل نباید بود و اگر قوت دافعه ضعیف باشد
تدبیر گشادن سده باید کرد و گرده را گرم کردن و باید دانست که همه انواع سوء المزاج همه قوتها را ضعیف کند و اگر ضعیفی
قوت هاضمه و جاذبه بیشتر از سردی بود و گاه باشد که سبب ضعیفی سوء المزاج گرم باشد و چیزهای سرد باید داد تا قوت
باز آید و بدین سبب هرجا قوتی ضعیف باشد نخست تامل باید کرد تا سبب از کدام سوء المزاج است آن مزاج را بدل
باید کرد و موافقترین غذاها جگر ضعیف را گوشتهای سبک و اندک باشد و نان پاکیزه که از گندم پاکیزه پزند
و گشکاب مخور را ساده دهند و برده را با زرده خایه مرغ نیمبرشت و انگبین و نارهای که از مویز و نارادان پزند و دارچینی
و سنبل سود دارد. باب دوم
از جزو دوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سده که اندر جگر افتد و اسباب و علامات و علاج آن
باید دانست که سده جگر یا اندر جانب محدب افتد یا اندر مقعر یا اندر هردو جانب از اجهات مجاری جگرست
اما آنچه در محدب افتد سبب آن بسیاری خون غلیظ باشد و ضعیفی قوت دافعه و آنچه اندر جانب مقعر افتد سبب
آن غلیظی و خامی و ناگواریدن کیلوس بود و سده اندر جانب مقعر بیشتر افتد و اندر جانب محدب کمتر از بهر آنکه کیلوس
از جانب مقعر بجانب محدب بر آید و آنچه غلیظ تر و خام تر بود آنجا بماند و آنچه رقیق تر و پخته تر بود بگذرد و سبب
بزرگتر اندر تولد سده خوردن طعامهای غلیظ و لزج است و خوردن گل خاصه از پس طعام و ریاضت و حرکت کنند

بادی که با به شونه باز و بر اثر آن چیزها اگر آن خورند بسیار باشد که بسبب تنگی و باریکی رگهای جگر باشد [illegible]
آمده است و باشد که از سبب آن خوردن چیزهای قابض بود [illegible] و باید دانست که تحلیل
سده که در جانب مقعر بود با سهال بود و با درار کمتر باشد و تحلیل با ستفراغ آنکه در جانب محدب بود با درار
بول بود و هرگاه که سده کهن گردد [illegible]

[illegible]

علاج [illegible] صفت [illegible]

[illegible]



[illegible] والله اعلم بالصواب

## باب سوم

از جزو دوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سده که در قعر جگر افتد و علامات آن

[illegible]

## باب چهارم

از جزو دوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سده که از خوردن چیزهای قابض افتد و علاج آن

[illegible] والله اعلم بالصواب

## باب پنجم

از جزو دوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر بادها که در جگر تولد کند و علامات و علاج آن

بسیار باشد که اندر زیر غشای جگر بخاری گرد آید کثیف و بادها تولد کند و سبب آن یا ضعف هاضمه یا خوردن طعامها
بادناک بود و گاه باشد که بادها اندر جگر افتد چنانکه اندر سپرز علامتها آنکه باد اندر جگر باشد هرگاه که دست بر وی
مالند قراقر کند و گاه باشد که از مالیدن پراکنده شود و اگر باد اندر زیر غشای جگر باشد غذا و علت اندر
جگر بود یا بی گرانی و بی تب خلاف آماس که هر دو از گرانی نباشد و آماس بی تب نباشد علاج آن همچون
علاج سده باشد هم بداروها و معجونها که گفته شده که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و نطولها اندر گرمابه
شراب صرف یکشتا خوردن و آب کم خوردن و رکوهای گرم و ارزن و نمک گرم کرده بر نهادن سود دارد و بسیار باشد
که تمییز آن دارد و داروها بجنبانند تامل باید کرد تا قدر که بکدام جانب میل دارد اگر بجانب روده دارد بحقنه داروی
سهل دهد و اگر بجانب های پهلو میل دارد یا بسوی پشت و گرده داشته باشد داروهای ادرار کننده دهند
بسنج پر شکستن بادها کنند تجکید و غیر آن ∴ والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب ششم

از جزو دوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر درد جگر و اسباب و علامات و علاج آن

باید دانست که سبب درد سخت که اندر جگر پدید آید یا آماس گرم یا بادی غلیظ باشد و جز این سبب که اگر خداوند درد
جگر را تب آید درد زایل شود و از بهر آنکه حرارت تب بادها را تحلیل کند و اندر کتابی که به بقراط منسوب است همی آید که
هرگاه که شخصی را درد جگر پدید آید و اندر پس سر او خارشی صعب تولد کند و از قفای او بثره چند بکدانه
بر آید و هر دو انگشت از هر دو پای او آماس کند خداوند علت روز چهارم شب از بر آمدن آفتاب بمیرد و شیخ رئیس
این علت پدید آید هر دو تقطیر البول با او بود و گاهی شیخ رئیس گفته است کی در کتاب بقراط نوشته یافته و خواجه
ابوعلی سینا می گوید همانا که سبب این درد جگر خارش و بثره و آماس انگشتان پای عرق و تقطیر البول آن است
و ماده بد که به بول دفع افتد بسبب ضعف بود که باطراف بازگردد و از تیزی و تنگی و طبع بورقی آن این
خارش و بثره و آماس و درد جگر تولد کند علامتها انواع سوء المزاج علامت باد غلیظ همه اندر بابهای گذشته
یاد کرده آمده است و معلوم شده و علامت آماس اندر جزو سیم یاد کرده علاج انواع سوء المزاج و علاج باد
و سده همه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و علاج آماسها اندر جزو سیم یاد کرده آید
و طبیبان هندوستان در درد جگر نقول مطلق یاد کرده اند و آنرا علاجها خاصه فرموده و آن علاجها خداوند
جگر ضعیف را سود دارد صفت داروی که اندرین باب سودمند بود بگیرند عصاره برگ ترب
ترب با سکنجبین بدهند صفت داروی دیگر بگیرند طباشیر برگ سپید دو وقیه ریوند چینی نیم درم سنگ
زعفران دو دانگ تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی دانگی بکوبند نرم و با طبیخ بدهند صفت داروی دیگر
بگیرند گل سرخ چهار درم سنگ سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم سنگ عصاره غافت و عصاره افسنتین
دانگ مغسول و ریوند چینی و زعفران و فقاح اذخر و فوه رنگرزان و اسارون و تخم کرفس و تخم بادیان
و عود خام از هر یکی یکدانگ سنگ و عود بلسان بجلاب یا سکنجبین و اگر درد جگر با اسهال بود
تباشیر و ... مثقال خبث الحدید هفت درم سنگ با وقیه آب تشنیز بدهند چنانکه از
داروها از هر شربتی دو درم سنگ بود و آب تشنیز چندانکه لغیب آید و از طعامها پرهیز کنند والله اعلم

باب جزو سوم



از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر انواع آماسهاء جگر و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو شش باب است

باب اول

از جزو سیم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر آماس گرم که در جگر پدید آید و علامات و علاج آن

آماس گرم یا در عین جگر باشد یا در عضلها که بر بالای وی نهاده است یا در ماساریقا یا در غشا و رگهاء جگر و این کمتر
افتد و در جمله همه اجزای جگر و این نیز کمتر افتد و آنچه در جگر افتد یا در جانب محدب افتد یا در جانب مقعر و ماده آماس
جگر یا خونی یا صفراوی و یا بلغمی یا سوداوی و اسباب آن سده باشد که پدید آید و ماده صفرا اندر جگر باز دارد تا اجزاء جگر
آنرا تشرب کند و آماس گردد و گاه باشد که آماس جگر بمشارکت معده باشد و این چنان باشد که طعامها غلیظ و گرم خورده
شود و کیلوس تباه از وی تولد کند و ماده آماس گردد و سبب قوی تر اندر آماس گرم اندر جگر بسیاری تولد صفرا است و میدان
آن از خون و تشرب کردن اجزاء جگر آنرا علامتها باید دانست که آماس جگر خاصه آماس حدبه جگر و علت ذات الجنب
بر طبیب از بوده مشتبه گردد از بهر آنکه اعراض هر دو ماننده یکدیگر باشد چنانکه تنگی نفس و سرفه و دردی که به چنبر گردن
بر آید علامت این هر دو علت بود فرق میان هر دو آنست که خداوند علت را اگر بنشانند تا نفس بر کشد چنانکه تواند در نشستن تا
فرو سوی پهلوها که آنرا ... گویند یا اندر بالای آن هیچ گرانی همی یابد اگر همی یابد چو دانست
که آماس اندر جگر است و اگر نمی یابد علت اندر ذات الجنب است و علامات آماس حدبه آنست که
و ملالی بود و گرانی میل سوی پشت دارد و بول اندکتر از عادت آید و باشد که بول بازگیرد و نفس تنگ شود
و هرگاه که نفس برکشد دردی میان جگر و چنبر گردن پدید آید از بهر آنکه حدبه جگر به حجاب نزدیک است و حجاب از آماس
فشارش بود و بدان سبب سرفه پدید آید و دم زدن تنگ شود و تب تیز و بهیچ حال آماس جگر از تب گرم و تشنگی خالی نبود و شهوت
طعام ضعیف شود و بسیار باشد که قی صفراوی سوخته و سبز و گرانی بر آید و اطراف سرد شود و زبان سخت سرخ باشد و اندک اندک
سیاه گردد تا آخر سیاه شود و پس رنگ پوست بکلی بگردد خاصه اگر آماس اندر حدبه باشد و تشنگی بی اندازه شود و تب سخت سوزان
گردد و سبب آنکه حدبه جگر بدل نزدیکتر از قعر اوست و هرگاه که گرانی و تمدد کمتر بود و تب سوزان تر و زبان سیاه
و علامتها صفراوی ظاهرتر باید دانست که آماس سرد است و اگر آماس گرم اندر قعر جگر باشد نفس تنگ تر نشود و آماس
بود و سرفه کمتر و تشنگی صعبتر باشد و فرق میان آماس حدبه جگر و آماس قعر او آنست که گرانی حدبه بیشتر از گرانی آماس
قعر جگر بود از بهر آنکه جانب مقعر بر معده نهاده است و اعتماد گرانی او کمتر پدید آید و دردی که بچنبر گردن بر آید
و چنبر را او بکشد کمتر بود خاصه کسانی که جگر ایشان به پهلوها سخت ملاصق نباشد و از آماس مقعر فواق بسیار افتد و از
آماس حدبه از معده دورتر از قعر است و آماس جانب مقعر بلمس کمتر پدید آید لیکن از دل آن صعبتر باشد و از
بهر آنکه نفس بی راحت میان معده و جگر پدید آید و آماس فشرده شود و هرگاه که آماس فشرده شود و هرگاه که
آماس عظیم گردد بیمار بر هیچ دو پهلو نتواند خفت بقفا باز خسپد و اگر عظیم شود بقفا باز نتواند خفت و آماس
قعر جگر اندر اشتهای طعام با آماس ماساریقا مانند بود در جمله معده اندر آماس جگر که عظیم بود مشارک شود و فواق
و غشی گشتن و تشنگی بدین سبب پدید آید و از بهر صفرا نیز که از جگر بفم معده بر آید و اندر او بگزد و بسوزد
و گروهی گفته اند که سبب فواق مشارکت معده است با جگر و این مشارکه بعضی بدان سبب است که از قعر
جگر پیوسته است و گروهی گفته اند که فواق بزرگی آماس است از بهر آنکه چون آماس بزرگ شود فشار آرد بر
فم معده باز دهد دردی و رای جالینوس آنست که سبب فواق ماده صفرا است که از جگر بمعده در آید

و غم معده را بسوزد و در جمله اگر چه معده را با جگر مشارکتیست درین عصب که یاد کرده آمد لیکن
این مشارکت و با آماس بزرگ نباشد که زحمت و فشار کردن آن بر معده باز دهد و فواق
تولد کند و اگر آماس اندر هر دو جانب جگر است از هر دو جانب جگر است و از هر دو جانب
علامتهایی که یاد کرده آمده است ظاهر شود و بسیار باشد که آماس اندر یک جانب جگر بود
و بسبب مشارکتی جانب دیگر آماس گیرد و علامتهای هر دو جانب پدید آید لیکن نخست علامتهای
آماس جگر یکجانب پدید آید و آخر علامتهای دیگر جانب و اگر آماس در غشا و رگهای جگر باشد
درد جگر صعبتر بود و تب سوزانتر و همه انواع آماس گرم و سرد آخر با استسقا باز گردد از بهر
آنکه آماس نوعی از سده است و ماده اندکست سده اندر ماساریقا ان نگذارد بدین سبب استسقا
زقی گردد و اگر آماس اندر عضلهای شکم بود شکل آماس بر شکل عضله بود و بعضی از درازا
و بعضی از پهنا و بعضی باوریب چنانکه اندر تشریح یاد کرده آمده است و آماس عضله زود
ظاهر گردد و آماس جگر آنچه اندر جانب مقعر بود ظاهر نبود مگر که سخت عظیم گردد و آماس
محدب هم زودی ظاهر گردد و علامتهایی که در آماس جگر ظاهر بود در آماس عضله بسیار
چیزی پدید نیاید و گاه که چند که عضلهای شکم خشک و لاغر میشود باید دانست که اندر جگر آماس گرم است
و اگر قوت معده و جگر ضعیف باشد طبع نرم بود و اسهال در پیوندد و خطرناک بود
بقراط میگوید هرگاه که اندر اول بیماری براز غلیظ و سیاه بود باید دانست که اندر جگر آماسی
عظیم است و گرم و اگر آماس اندر ماساریقا بود علامتهای او همچون علامتهای جگر بود و لیکن تب
زیرکتر بود و گرانی و تمدد زیر دون تر بود و تمدد پیش از گرانی و هرگاه که علامت سده و علامتهای
آماس ظاهر نباشد و براز رقیق و کیلوسی بود و هضم ضعیف نباشد و زیر دون شکم تمددی باشد
وی ضعیف می آید باید دانست که اندر ماساریقا آماسیست گرم و حال آماس گرم از سه بیرون نباشد
یا تحلیل افتد و بگذرد و زایل شود و یا ریم پزیرد و ورم کند و دبیله گردد یا صلب گردد و سبب
آنکه صلب گردد آن بود که اندر داروها سرد و قابض افراط کنند و بحران آماس محدب و عضلهای
شکم یا برعاف خاصه از بینی راست یا بعرق یا به بول و اما بعرق باشد یا باسهال یا بقی و از
بهر آنست که علاج آماس و سده محدب بداروها ادرار کننده باید کرد و علاج آماس
و سده مقعر بداروها ملین و مسهل باید کرد **علاج** نخست رگ قیفال باید زد یا اکحل و اگر رگ
زدن تاخیر افتد و داروی رادع بکار داشته اند بیم آن باشد که آماس صلب گردد و اگر
داروهای محلل بکار داشته آید بیم باشد که آماس بزرگتر شود و الم قویتر بدین سبب
آنرا اگر رگ زدن ممکن گردد تاخیر نشاید کرد و باندازه قوة خون بردن باید کرد و اندر
ابتدا علت از شربت و غذا و طلی رادع چاره نیست لیکن صواب آنست که چیزی
محلل با رادع بیامیزند از بهر دو کار یکی آنکه رادع قبض کند و منفذها را فراهم کرد چنانکه
بدین سبب اندر جگر بماند و سبب زیادت آماس گردد دوم آنکه اگر بکار داشتن چیزها
رادع افراط رود بیم باشد که آماس صلب گردد و بتحلیل حاجت آید و اگر در تحلیل افراط



رود قوت ضعیف گردد بدین سبب با داروها قابض خوشبوی آمیخته باید چون
سعد و قصب الذریره و قرنفل هر یک باندازه که واجب کند و قانون علاج
که اول رادع بکار دارند و اندر میانه محلل و رادع بیامیزند و هر چه آخر تر رسد
محلل زیادت و رادع کمتر تا آخر برادع و قابض باید که بار آید و محلل بسیار و مقصود
از قابض آن باشد که قوه نگاه دارد و این کار بارحمت جز طبیب ماهر این طریق نتواند
سپرد از بهر آنکه گوهر جگر گوشت نرم است و نازک و زود منقلب گردد و زود سست
و مستهلک شود جالینوس حکایت میکند از طبیبی که بیماری را علاج میکرد و داروهای
محلل بکار میداشت و ضمادها از گندم در روغن زیت میساخت و طعام از خندروس
داد و او صحت گرد و گفت با داروها محلل داروها قابض بیامیزد و صیت او قبول نکرد
و بیمار هلاک شد و از داروها باز دارنده آنچه در وی تیزی باشد باید اگر زد و
ماءالعسل اگر چه تیزی بدارو دارد اما بهر سده جگر و سپرز را بگشاید و بیم باشد که سده زیاده
کند از بهر آنکه سده این دو عضو بیشتر از شیرینی افتد و گلاب زداینده است و در وی هیچ
تیزی نیست و از وی سده تولد نکند و زداینده گی و بداروها زیاده توان کرد و طبیعت را
نباید گذاشت که خشک بماند از بهر آنکه رنج فزاید و خطر باشد و نباید گذاشت که اسهال
در پیوندد تا قوت ضعیف نشود و تریاق موافق خاصه اندر ابتدا علت آب عنب الثعلب
و آب لسان الحمل و آب کاکنج و آب عصاره عصا الراعی و آب کدو و آب خیار
و سیسنبر و آب کوت این آبها نخست با سکنجبین دهند و از پس تریاق خیار چنبر خاصه اگر
طبع خشک باشد و اگر با ترنجبین و با آب تخم خرفه دهند و اگر خواهد که جگر را قوت دهد
لک در بونه زیادت کنند روا باشد و روغن بادام بر سیکانند و اگر حرارت بدماغی نباشد
آب کرفس سخت نافع باشد و اقراص انبرباریس با سکنجبین و غیر آن نافع بود **صفت**
اقراص انبرباریس بگیرند گوشت انبرباریس پاک کرده ده درم سنگ گل و طباشیر
از هر یکی پنجدرم سنگ مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و تخم کسنه از هر یکی
سه درم سنگ تخم بادیان دو درم سنگ شربتی دو مثقال با سکنجبین و اگر با تب
علت مرکب باشد دو درم سنگ کثیرا و سه درم سنگ رب السوس زیاده کنند **صفت**
سفوف که حرارت زیاده کند و سده بگشاید و ادرار کند بگیرند مغز تخم خیار و مغز
تخم خرفه از هر یکی پنجدرم سنگ تخم کسنه و تخم کوت و طباشیر از هر یکی سه درم سنگ
تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یکی دو درم سنگ عصاره انبرباریس
چهار درم سنگ زعفران نیم مثقال و نیم درم سنگ مصطکی و نیم درم سنگ افسنتین و
دو دانگ کافور آورده اند و اگر سرفه باشد صمغ و کثیرا و رب السوس زیادت
کنند و با آب ترسکنجبین بزوری دهند و این سفوف و اقراص با آب چندر ریوندی
کوبیه اکسنه و آب ترباد دیگر اندرین علت سخت نافع است خاصه اگر ده هفته یا سه هفته

بوسته سپید بند و اگر با گرمی خشکی بود ماء الجبن سخت موافق بود و ضماد ها در ابتدا
علت از تراشه کدو و آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر و آب کسنه و آب اطراف رز
و آب لسان الحمل و صندل سپید و موم و روغن گل و کافور باید و از پس چهار روز آرد جو
و بابونه و اکلیل ملک و خطمی زیادت کنند تا بوقت انتها رادع و محلل تمام کنند چون
در انحطاط افتد محلل زیادت کنند و رادع کمتر باندازه حاجت و اندر شرابها نیز
آب بادیان و آب کرفس و آب لسان الحمل اثور و آب گلاب همی آمیزند صفت ضمادی
که اندر ابتدا علت سود دارد بگیرند آلی و برگ و آب بیزند و صندل بادی آرشند و روغن
گل بمالند و بر جگر نهند صفت ضمادی دیگر آلی را اندر طبیخ افسنتین بپزند و ضماد کنند صفت
ضمادی دیگر آلی بپزند و با آرد جو و گلاب بسرشند و هرگاه تحلیل خواهند اندرین ضماد مصطکی و
بابونه و اکلیل ملک و حلبه و آرد جو زیادت کنند صفت ضماد دیگر بوقت انتها سود دارد
بگیرند صندل سرخ و سپید و گل سرخ از هر یکی پنج درم سنگ بابونه و اکلیل ملک و بنفشه و
آرد جو از هر یکی چهار درم سنگ افسنتین رومی و فوفل و شیاف ماميثا از هر یکی سه درم سنگ
مصطکی و سنبل از هر یکی دو درم سنگ زعفران نیم مثقال کافور دو دانگ همه را بموم مصفی و روغن بنفشه بسرشند
صفت ضماد که بوقت انحطاط سود دارد بگیرند صندل سپید و سرخ و فوفل و بنفشه و نیلوفر از هر یکی
سه درم سنگ گل و بابونه و تخم کتان و افسنتین رومی و اکلیل ملک و برسیاوشان از هر یکی پنج درم سنگ
مصطکی و میعه از هر یکی سه درم سنگ زعفران یک درم سنگ و نیم همه را بروغن بابونه و موم زرد بسرشند
چنانکه رسم است صفت ضماد تحلیل کننده سه اوقیه مصطکی یک اوقیه بابونه و اکلیل ملک از هر یکی چهار اوقیه
روغن سوسن چند آنکه کفایت بود و اگر آماس اندر جانب مقعر بود سبیل آنکه ذکر کرده باشند
همه قانونها که در آماس جانب محدب یاد کرده آمده است بکار باید داشت و هم بران نسق ترتیب
کردن جز آنکه اندرین جای تمریر و سرشتن طبع باید کردن باعتدال شرابها نرم کننده چون آب میوها و سکنجبین و
شرابهای هندی و شراب انجیر نفته و آب عنب الثعلب و آب گلاب با آب چغندر آمیخته و اندر فرو
هلکند رو گلاب و تخم کتان که بتازی بزرا لکتان گویند می پختن و از پس ربع چهارم تا روز هفتم خیارشنبر اندر آب
گلاب یا آب کرفس دادن و اگر طبع سخت خشک گشته اندر سکنجبین و دیگر شرابها اندکی سقمونیا حل باید کرد
و بدادن از پس چهار روز و در وقت انحطاط اندر فرو، با تخم کتان و سبستان و افتیمون همی باید پخت و طبع
همی نرم باید داشت و از صبر و غاریقون و تربد و مانند آن مسهل ساختن و جای باشد که بحقنه
حاجت آید و حقنه نرم سخت موافق بود خاصه آنکه از عصاره چغندر و انگبین و مقدار تخم قطونا کرده کنند صفت
سفوفی که آماس و سده را تحلیل کند و طبع را نرم دارد بگیرند هلیله زرد ده درم سنگ تخم کشنیز و تخم کرفس
و تخم خیار بادرنگ پاک کرده از هر یکی ده درم سنگ لک مغسول و ریوند چینی از هر یکی یک درم سنگ سقمونیا نیم درم
ترنجبین ده درم سنگ با بزر آب خواجه بوعلی میگوید هلیله زرد را بکار ندارم از بهر آنکه در وی قوت
قبض است و ترسم که ماده رقیق را پالاید و غلیظ بماند و متصلب شود و ضمادها هم ازان نوع که بیشتر
یاد کرده آمده و هم بران ترتیب والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب دوم

از جزو سیم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر آماس جگر که بپزد و ریم کند و دبیله شود و علاج آن

باید دانست که اول آماس گرم که اندر جگر پدید آید از سه بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد و آن
آماس زایل شود و بیمار درست گردد و علامت صلب شدن که یمکن نتوان دانست که صلبت
و علامت ریم کردن آنست که تب و درد زیادت شود و قفا باز خفتن دشوار گردد و بر پهلوی خود
نتوان خفت و چون پخته شد ریم گرد آماس نرم تر شود و انگشت چون اندر نشیند و اعراض
آماس ساکن تر شود و علامت سر کردن و گشادن آماس آنست که تب بلرزاند و لرزانیدن
سخت و اندر براز ریم بیرون آید یا چیزی چون دردی شراب و از پس آن تشنگی پدید آید و گرانی
زایل شود و گشادن دبیله از سه بیرون نیست یا در روده اندر گشاید و علامت این آنست که ریم اندر
براز پدید آید یا اندر معده گردد و مثانه اندر گشاید و علامت این آنست که ریم اندر بول پدید آید یا اندر
فضای شکم گشاید و علامت این آنست که ریم نه اندر براز پدید آید و نه اندر بول و دبیله یا اندر مقعر
جگر باشد یا بر ظاهر آن بود و اگر بر ظاهر او بود ریم سپید باشد و اگر اندر جگر باشد میل بسیاهی
دارد و آنچه بر جانب محدب جگر باشد و شتری ببند گردد و مثانه اندر گشاید و آنچه اندر جانب
مقعر بود شتری برود و اندر گشاید علاج نخست که آماس گرم پدید آید شرایط علاج
آماس چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بجای باید آورد از فصد و حجامت و نرم
کردن طبع و شرابها و ضمادهای رادع و محلل بکار داشتن و چون آثار پختن و ریم کردن پدید آید
بزودی تدبیر پزانیدن باید کرد و اندر پزانیدن چاره نباشد از داروها لطیف کننده تا زودتر
پخته شود و سر کند و چون پخته شد طبیعت را یاری باید داد تا ریم را زودتر دفع کند و نگاه باید کرد
تا میل ماده بکدام جانب است اگر بروده ها فرود می آید داروها نرم لغزاننده و اسهال کننده باید
داد و اگر داروهای ادرار کننده داروی تیز نباید داد تا مثانه را نخاند و اگر بجانب گرده
و مثانه می آید در حالت روده را و مثانه را از گذشتن ریم نگاه باید داشت تا مغرقی دیگر تولد نکند و چون
ریم پالوده شود احتیاط از باقی آن باید شست بگلاب و ماء العسل و غیر آن پس تدبیر رویانیدن
جراحت کردن و آب لبلاب و آب کشنه و خیارشنبر و ترنجبین که شیرخشت اندر وی که افتد
و اگر قوی تر باید صبر که افسنتین ترکیب کرده و شیر خر با شکر سرخ و ماء الاصول و مویزه انجیر
و برسیاوشان و حلبه اندر پخته و شراب زوفا و شراب انجیر و ماء العسل و کشکاب با انگبین
این همه یاری دهنده است اندر براندن آماس صفت سفوفی براننده و پاک کننده بگیرند
طلمشون یک درم سنگ تخم خیار نیم درم سنگ آرد حلبه یک درم سنگ این جمله با انگبین و قند شکر و سه
اوقیه شیر خر یک شربت بود و از پس آنکه ماده گشاده و ماء الاصول که حاجت در وی نگفت
باشند به چهار درم سنگ روغن خشک کرده و درم سنگ روغن زنبق و نیم اوقیه شکر و
نیم اوقیه فلوس خیارشنبر دادن صواب باشد و حاسرافیون میگوید هر گاه که آماس گشاده
شد اولیتر آنست که ریم را طریق بول باز کرد انند و از بهر این کار طبیخ حاشا و طبیخ زوفا و طبیخ بادیان

جو باب و طبیخ قنطوریون و فراسیون فرموده است و این سفوف خلط شوق که پیشتر یاد کرده آمده است
از بعد این کار سود است اما اگر حرارت باشد تخم خربزه و تخم خیار و خیار بادرنگ و بیخ سوسن
و فانیه و مقداری کثرا نخست نافع باشد و تدبیر روا باشد و خاجت ترتیب یاد کرد هر بار ماء العسل
با برداد با سکنگاب کرم جلاب و شکر با سکنگاب و اگر حرارتی باشد سکنجبین ساده باید داد و از
پس آن به دو ساعت داروی روا باشد و دادن صفت مصطکی و تخم کرفس و گل مختوم از هر یکی
یک مثقال کندر و دم الاخوین و طباشیر و گل از هر یکی دو مثقال شربتی سه درم سنگ با سکنجبین گرم یا
ماء العسل گرم یا جلاب و اما ضمادها پراکننده که نخست بکار دارند تا آماس پخته شود از بیخ
بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن و بیخ خطمی و بودنه و انجیر پستی و مویز دانه بیرون کرده و
بریان کرده و آرد و خن تخم کتان از هر یکی را است ساخته ضماد سازند و اگر قوتر باید آرد جو و بوره
و سرگین کبوتر و بودنه و علک البطم و [illegible] و کندر از هر یکی بمقدار حاجت بگیرند و ضماد سازند
چنانکه رسم است و چون اثر پختگی پدید آید بیمار را بفرمایند تا بر پهلو خسپد و اگر ممکن بود قوت
دارد و الحتی بر دو در ریاضت کند و اندر گرمابه شود تا زودتر گشاده شود و طعام پس از آنکه آماس
گشاده باشد ماء العسل پخته و جلاب پخته با اندکی نشاسته یا روغن گل و زرده خایه مرغ با روغن
گل و شیر جوشانیده و آب گرم کرده و طبیخ خبازی و خندروس با روغن بادام صواب باشد
و جگر را الشهد من طلی کنند و خایه مرغ نیم برشت و اطریه موافق بود و اطریه را الشهد من آرد نانکوسند
و اگر گویند که قوت را یاری دهد ماهی تازه خورد و جوزه سبک دهند و در جمله تدبیر این علت
همچون تدبیر ریش باد کرده و در رود کنند و بعضی مردمان اطریه رشته را گویند و اگر آماس اندر فضای
شکم گشاده چاره نباشد از زنگ پوست پهلو را بشکافند و عضله را جدا کنند و رگه صفاق را [illegible]
پدید آید و صفاق را ببندند و [illegible] ساز د و دست فرو مانند تا ریم از وی بپالاید و چون
پاک شده باشد تدبیر روا باشد کنند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

## باب سوم

### اندر آماس صلب که در جگر پدید آید

آماس صلب که اندر جگر پدید آید علاج کم پذیرد خاصه که کهن گردد و اگر زود اندر یابند امیدوارتر
از کهن باشد لیکن بدشواری دهی علاج پذیرد و بیشتری با استسقا از گردد و بعضی باشد که زود
تر هلاک کند خاصه اگر اسهال پدید آید و سبب اسهال که با این آماس پدید آید آنست که بیرکها از
قعر جگر که بیرون آید بسته باشد و غذا راه نیابد تا بگذرد و بانداماها رود و چون راه نیابد تا بگذرد
باز گردد و بر رود و [illegible] زود آید و اسهال در پیوندد و از بهر آنکه غذا راه نیابد تا با نداماها رود
انداماها بی بهره ماند و تن لاغر شود و قوت ناقه و زود هلاک شود صفت قانون علاج آنست
که اگر در تن خلطی بد باشد آنرا بحقنه نرم معتدل و شربتها لطیف آنرا کم کنند چون لعاب تخم کتان و طبیخ
حلبه که لطیف کننده است و پراکننده و نرم کننده صفت طبیخ حلبه بگیرند ده درم سنگ حلبه و اندر مقدار
ده استار آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و سه درم سنگ روغن بید انجیر افکنند و دهند

بوخار افون



بوخار افون میگوید طبیخ مویز و عناب و انجیر سخت نافع است صفت آن مویز دانه بیرون کرده سی
درم سنگ انجیر خشک بیست عدد عناب بیست عدد بیخ کرفس سه درم تخم بادیان و افسنتین از
هر یکی دو درم سنگ حلبه و خشک از هر یکی ده درم سنگ همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند
و سه درم سنگ روغن بید انجیر و دو درم سنگ روغن بادام شیرین بر افکنند و بدهند و از پس
[illegible] سازند از ایارج فیقرا و غاریقون و عصاره غافث و نمک هندی و افسنتین با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز بدهند و علک البطم طبع را نرم کند و طبیخ تخم کتان و لعاب او پراکننده و نرم کننده است
و جلغوزه اندرین علت سودمند است و پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو خوردن و اندر ضمادها
بکار داشتن نرم کننده و پراکننده است و مقدار نیم درم سنگ قطا تا یک مثقال اندر شراب انگوری
دهند سودمند باشد و روغن ناردین و مصطکی و روغن لبان از هر یکی مقداری اندر طبیخ [illegible]
و شبت سخت سود دارد و دیگر هفته بدهند و روغن ناردین چهار درم سنگ و [illegible] یک درم سنگ
ماء کرفس با آب کشنیز و غافث یک درم سنگ و با این آبها و برگ لسان الحمل خشک کرده و بیخ او
با این آبها و با آب بادیان سود دارد و علت [illegible] بادام تلخ با روغن او اندر شراب نافع است و
از کود سیاه نافع است و [illegible] و جعده و کمادریوس و لوف نافع است و لوف را الشهد من [illegible]
گویند و از داروهای مرکب اقراص مقل و معجون گل و دواء الکرکم و معجون لک و اثاناسیا نافع است
صفت اقراص مقل نسخه محمد زکریا بگیرند گل سرخ ده درم سنگ زعفران یک درم سنگ سنبل ده درم سنگ
قسط و مغز بادام تلخ از هر یکی یک درم سنگ و نیم مصطکی دو درم سنگ مقل را بشراب حل کنند و داروها
بوی بسرشند و اقراص کنند یک قرص سه درم سنگ شربت یک قرص با آب [illegible] با آب
کرفس که با آب بادیان صفت معجون گل بگیرند گل چهارده مثقال سوسن کوفته و بیخته هفت مثقال
لک و راوند چینی از هر یکی یک مثقال و نیم سلیخه و زعفران از هر یکی سه مثقال [illegible] نیم مثقال [illegible]
اندر [illegible] حل کنند و داروها کوفته و بیخته بوی بیامیزند و با انگبین بسرشند شربتی نیم مثقال اندر طبیخ
زوفا و صفت دواء الکرکم و معجون لک و اثاناسیا اندر باب [illegible] از جزو نخستین ازین کتاب یاد
کرده آمده است صفت طبیخ زوفا بگیرند زوفای خشک سه درم سنگ پرسیاوشان و بیخ سوسن
از هر یکی پنج درم سنگ حلبه ده درم سنگ تخم کتان هفت درم سنگ تخم خطمی و تخم خبازی از هر یکی
چهار درم سنگ انجیر ده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنگ بپزند چنانکه رسم است شربتی
چهار درم سنگ با یک درم سنگ با یک مثقال روغن بادام تلخ و یک مثقال روغن بید انجیر و اگر حرارتی باشد
ماء الجبن دهند و دواء المسک و اگر حرارتی نباشد شیر اشتر دهند بمقدار یک رطل بغدادی با ده
مثقال گلنگبین و اگر با این سفوف دهند روا باشد صفت سفوف بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه از
هر یکی [illegible] و تخم [illegible] و افسنتین و تخم بادیان از هر یکی چهار یک جزوی شربتی سه درم سنگ با هفت درم سنگ
شکر [illegible] چنانکه یاد کرده آمده است و ضمادها ازین نوع بکار دارند چنانکه تر یا خشک اندر شراب
قابض پخته و سنبل و فراسیون با مغز فستق سود دارد و انجیر پخته و آرد حلبه و سداب و اکلیل الملک
و قنطوریون [illegible] سودمند باشد صفت ضماد دیگر بگیرند حلبه و تخم کتان از هر یکی ده درم سنگ [illegible]

وموم مصطکی از هر یکی پنج درسنگ به بط و پیه مرغ خاکی از هر یکی هفت درسنگ روغن بابونه هفت درسنگ و اگر حرارتی باشد ضماد ازین گونه سازند بگیرند بابونه واکلیل الملک از هر یکی یک جزو بنفشه خشک دو جزو حلبه و تخم کتان از هر یکی نیم جزو مصطکی چهار یک جزوی روغن بنفشه و موم چندانکه کفایت بود

باب چهارم

اندر آماس عضله شکم

علاج آماس این عضلها همچون علاج آماس جگر است و دارو همان داروهاست و ضماد را دروی اثری بیشتر است و این علاج آسان تر از علاج جگر است از بهر آنکه اندر وی خوف آنکه صلب گردد یا سترخی شود نیست والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب پنجم

اندر آماس صلب در عضله شکم

بسیار باشد که بر جگر زخمی آید یا آسیبی بوی رسد و آماسی تولد کند و بسیار باشد که آماس تولد نکند لیکن زایده بزرگ از جای خویش زایل شود و علامت وی آنست که از پس آسیبی که رسیده باشد یا از جای جسته باشد اندر شراسیف دردی پدید آید و علاج وی آنست که راست بایستد و سینه راست بدارند و بر افرازند و خویشتن را بلرزانند تا بجای باز شود و درد زایل گردد و علاج آماس آنست که نخست رگ زنند و شربتهای رادع دهند و ضمادهای رادع بکار دارند چنانکه در باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است و اگر لتی یا اسهال خون بر آمدن گیرد داروی قابض بیشتر بکار دارند و گل مختوم با لعاب اسبغول و روغن گل نافع بود و اگر حرارت غالب نباشد یک مثقال ریوند و یک مثقال فوه کوفته و بیخته اندر شراب انگوری مطبوخ نافع بود و این قول جرجیس و ثابت میگوید ریوند و دارچینی و فوه از هر یکی یک درسنگ شربتی یکدرسنگ سه روز بدهند با شراب انگوری مطبوخ صفت داروی که در ابتدای آماس سود دارد بگیرند ریوند چینی و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی راستار است شربتی یکمثقال با آب الی کریب آماس زایل کند و خون باز دارد صفت داروی که در وقت قوت ردع و تغزیه و قوت تحلیل باشد بگیرند گل بابونه ده درسنگ اکلیل الملک ده درسنگ گل سرخ و اقاقیا و مصطکی و قشور الکندر از هر یکی چهار درسنگ سنبل هندی و زعفران از هر یکی شش درسنگ گل ارمنی هفت درسنگ کوزمرد هفت درسنگ همه را بکوبند و بآب لسان الحمل سرشند و اقراص کنند شربتی یکمثقال صفت داروی دیگر بگیرند فطراسالیون ده درسنگ لک مغسول هفت درسنگ ریوند چینی چهار درسنگ زعفران سه درسنگ و نیم حاشا چهار درم نخود سیاه هفت درسنگ گل ارمنی ده درسنگ مقدار مومیائی اندر روغن سوسن حل کنند و داروها بدان روغن بسرشند و اقراص کنند شربتی سه درسنگ خواجه بوعلی سینا میگوید ریوند چینی و گل ارمنی با آب حب الآس آمیخته آزموده است سودمندترین داروست و اندر آخر این علت که حرارت کمتر شده باشد و آماس باندکی باز آمده ریوند چینی و لک و زنجبیل بکوبند و اقراص کنند سودمند باشد و از عود و زعفران و حب الغار

ومقل و صبر اندرینه و مصطکی و موم و روغن سوسن و میویسن سود دارد والله اعلم بالصواب

باب ششم

اندر آماس سرد اندر جگر

علامت این علت علامتهای سوء المزاج سرد است چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است این علت العلاج سدهای جگر نرم کردن است و نخست استفراغ باید کرد یا ایارج فیقرا و غاریقون و مطبوخ هلیله بدین ترتیب آنروز که مطبوخ خواهد خورد شب از مطبوخ بگیرند ایارج فیقرا و غاریقون یکدرسنگ حب کنند چنانکه رسم است اندر شب وقت خواب بخورد و بخسبد و بامداد مطبوخ خورد صفت مطبوخ هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یکی ده درسنگ بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یکی سه درسنگ غافث چهار درسنگ افسنتین رومی پنج درسنگ تخم کشوث سه درسنگ افتیمون دو درسنگ بسفایج نیم کوفته پنج درسنگ ریوند چینی نیم مثقال مویز دانه بیرون کرده هشت درسنگ همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و هشت درسنگ پالوده سی درم ترنگبین در وی کنند و از نو باز بپالایند و بخورند صفت قرص نافع بگیرند افتیمون و تخم کرفس و نانخواه و افسنتین رومی از هر یکی سه درسنگ فوه و لک مغسول از هر یکی دو درسنگ ریوند چینی و مصطکی و سنبل از هر یکی یکدرسنگ و نیم عصاره غافث و زعفران از هر یکی یکدرم سنگ همه را بکوبند و بپزند و بیخته کنند و بسرشند و اقراص کنند شربتی از یکدرم تا یکمثقال و اگر آماس اندر جانب محدب بود با الانیون دهند یا روغن بادام تلخ و شیرین و اگر اندر جانب مقعر بود مطبوخ افسنتین دهند یا روغن بید انجیر طبع نرم کنند و باقی علاج از شربتها و ضمادها اندر باب سیم از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است

گفتار دوازدهم

از کتاب ششم اندر احوال بیماریهای سپرز و معالجات و آن چهار باب است

باب نخستین

اندر احوال بیماریهای سپرز

سپرز را منفعت بسیار و خانه سودا است و هرگاه که سپرز قوی بود جگر و همه تن از آفت او ایمن بود و فعل او آنست که سودا را که دردی خون است از خون جدا کند و بکوشش خویش کشد و از آن بگداند و ترش کند و غذای خویشتن ازان بردارد و هر روز جزوی ازان سودا بمعده فرستد و ترشی آن معده را بگزد و شهوت طعام پدید آید و مزاج او معتدل است از وی منفعت بسیار باشد از بهر آنکه سودای معتدل غذای همه تن است و قوت اندامها و سختی استخوانها و صبوری و دوام هر دو ست و هرگاه که از اعتدال مزاج سپرز منفعت بسیار است چون از اعتدال بگردد افعال او تباه گردد و مضرت بسیار و بیماریهای سودا تولد کند و تباهی افعال او از ضعیفی قوتهای او بود چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و هرگاه که قوتهای او ضعیف گردد بیماریهای که ضعف آن قوت تعلق دارد تولد کند و اسباب ضعیفی قوتها سوء المزاج باشد سرد یا گرم یا آماسی و ریشی و خراجی که در وی رسد اما اگر قوت جاذبه ضعیف گردد دردی خون که سودا است بکوشش نتواند کشید و سودا اندران سبب با خون در همه اندامها پراگنده شود

وبرقان سیاه و بهق سیاه و کلف پدید آید و گشت رنگ روی زرد بود که بسیاهی گراید و باخیرگی
سیاه گردد و اگر سبب ضعیفی سوء المزاج گرم باشد و جگر گرم بود و باشد جذام تولد کند و اگر قوت جاذبه
ضعیف باشد سودا اندر سپرز نیک نگوارد و از حال بگرداند اگر بغایت ترش بود بمعده اندر آید آرزوی
طعام زیادت شود و جوع البقر تولد کند و اگر بجانبها فرود آید اسهال سودائی تولد کند و اگر در رگ اندام
گرد آید آماس سودائی تولد کند و اگر بقرو سوی تن فرود آید داء الفیل و دوالی و بواسیر پدید آید و اگر
سبب ضعیفی قوت سوء المزاج گرم باشد سودا بسوزد اگر بمعده بارد فرود آید ترشی معده و اسهال و ریش
روده تولد کند و اگر بدماغ بر آید مالیخولیا تولد کند و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد سودای ناگوارده از وی
بیرون آید و اگر بمعده آید شوریدن گشتن دل سودا پدید آید و اگر بروده ها فرود آید اسهال سودائی تولد کند
و بهر اندامی که آید آماس و بیماری سودائی تولد کند و اگر قوت دافعه ضعیف باشد سودای فضل
از وی دفع نشود و آماس گیرد و بزرگ شود و اگر ماده این خون عفن گردد بیماریهای سودائی تولد کند و آرزوی
طعام برود از بهر آنکه سودا از سپرز دفع نشود و معده اندر نیابد و اگر قوت دافعه سخت ضعیف باشد
سودا اندک اندک دفع میکند و بیشتری اندر وی بماند و بدان اندازه بزرگی گیرد و آماس کند و اسهال
بی ترتیب پدید آید از بهر آنکه اگر دفع شود نه بوقت دفع شود و نه بوجه خویش و بسیار باشد که سبب
بیماریهای سودائی خوردن طعامهای سودائی باشد نه ضعیفی قوتهای سپرز و گاه باشد که سبب آماس سپرز
بحران بیماری باشد و باید دانست که اگر مزاج سپرز سرد است اندر وی حرارتی است و رطوبت غریزی
معتدل و فعل قوت جاذبه بقوت این حرارت است و فعل هاضمه بدین حرارت و این رطوبت است
آنکه هاضمه فعل قوت جاذبه بحرارتی است یا رطوبت غریزی معتدل و سبب نقصان فعل قوت دافعه دو
چیز است یکی رطوبت غریب و رقیق است که بر وی غالب شود و او را سست کند تا دفع نتواند کرد
دوم آنکه اندر منفذ بیرون آمدن سودا از وی سده افتد و سبب نقصان فعل ماسکه هم رطوبت غریب است
که بر غریزی غالب شود و قوت امساک را باطل کند و گاه باشد که سبب ضعیفی این قوتها سوء المزاج
گرم باشد و سبب سوء المزاج گرم تیزی خلط سودا اگر از سوخته شدن خون بود یا سوخته شدن صفرا اندر جگر و علامت
تیزی خلط سودا آنست که هر آماسی که اندر وی تولد کند و بهر اندام که گرد آید ریش گرداند و سوزان بود والله اعلم

## باب دوم

### اندر ضعیف قوتهای سپرز

اما علامتهای ضعیفی قوتها اندر باب گذشته یاد کرده آمده است علاج اگر قوت جاذبه ضعیف باشد
ریاضت و بر استر نشستن و موضع سپرز دست مالیدن و جنبانیدن و محجمه آتش و بی آتش برنهادن
و خون بیرون کردن و ضمادها که او را قوت دهد بکار داشتن سود دارد و علاج او علاج یرقانست
و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد علاج او علاج قی و اسهال سودائی باشد و علاج قی اندر گفتار دوم که علاج
معده است یاد کرده آمده است و علاج اسهال بیشتر اندر جایگاهش یاد کرده آید و اگر قوت هاضمه
ضعیف باشد بنگرند اگر آرزوی طعام زیادت باشد است و جوع البقر پدید آمده علاج آن اندر علاج
معده یاد کرده آمده است و اگر اعراض مالیخولیا پدید آمده است علاج او اندر علاج بیماریهای دماغ



یاد کرده آمده است و اگر قوت دافعه ضعیف باشد علاج آن علاج تحلیل آماس است چنانکه
اندر باب دیگر یاد کرده آید اگر قی یا اسهال سودائی پدید آمده است علاج هر یک اندر جایگاهش باید جست

## باب سوم

### اندر آماسهای گرم اندر سپرز

باید دانست که آماس گرم اندر سپرز کمتر افتد و اگر افتد بیشتری خونی باشد صفرائی کمتر بود و
بلغمی نادر بود و هیچ آماس گرم اندر وی دیر نماند و نرمی نگردد از بهر آنکه او خانه سوداست و آماس
آن بیشتری از فرو سوی او باشد از بهر آنکه ماده او غلیظ است و سنگین و بعضی مردمان باشند که با سپرز
بزرگ زاده باشند و همه عمر بسلامت گذرانند و کسانی باشند که سپرز ایشان بزرگ شود و بدان
حال بماند و بسلامت باشند و خداوند علت سپرز را مطحول گویند و سپرز را طحال گویند بقراط میگوید
هرگاه که مطحول را اسهال خون افتد خیر بود از بهر آنکه امید آن باشد که ماده علت تحلیل می پذیرد و لکن
اگر این اسهال دراز گردد زلق الامعاء و استسقا ادا کند و هلاک کند از بهر آنکه مزاج سرد شود
و حرارت غریزی نماند و اندر کتابی از نوشتها گفت بقراط ساخته است همی آید که هرگاه که خداوند
علت سپرز را شهوت طعام باطل شود و از وی خون سرخ رود و بر اندام ریشها و تبهای سپید
پدید آید روز دوم هلاک شود و بول مطحول هر چند غلیظ تر و رنگین تر بهتر و آنکه اندر وی ثقل
و رسوبی پراگنده نشیند سخت نیک بود از بهر آنکه نشان پاک شدن علت بود و اگر اندر بول مطحول
کرب دارد و خون فسرده پدید آید آماس سپرز از آن زایل شود و گاه باشد که بحران آن آماس سپرز
برعاف بود خاصه از جانب چپ و گاه باشد که اندر پس گوش آماسی کند صلب و بدشواری پذیرد
و دیر تحلیل پذیرد از بهر آنکه ماده پس غلیظ باشد و گاه باشد که جگر بحران انتقال کند و بسپرز آید و آماس
سپرز بحران انتقال کند و آماس بجگر باز آید و آنکه از جگر بسپرز باز آید سلیم تر بود علامتها همه انواع
سپرز با گرانی بود و با درد که از سوی چپ حجاب باز بیند و با شانه و دست و چنبر گردن بر آید و اگر
آماس قوی باشد دم زدن مضاعف شود همچون دم زدن بچگان اندر گریستن از بهر آنکه حجاب
بسبب زحمت آماس حرکت خویش بیکبار تمام نتواند کرد در میانه فرو سوی بایستد و یک حرکت
بدو بار تمام کند و دم زدن بدان سبب مضاعف شود تا آماس عظیم شود با حجاب این زحمت
نکند از بهر آنکه سپرز را با وی چندان مشارکت نیست که جگر راست و آماس سپرز لمس توان یافت
و بچشم بهتر نتوان دید و خداوند آماس سپرز لاغر شود و این معنی بیشتر یاد کرده آمده است و چون
مطحول رقیق باشد از بهر آنکه سپرز دردی خون از جگر کشیدن باشد و گاه باشد که زانوی
پای مطحول گرم باشد از بهر آنکه فم معده را با سپرز مشارکتی است بدان منفذ که سودا از وی
بفم معده آید و شهوت طعام را بجنباند و بسبب این مشارکت فم معده سرد شود و حرارت از وی
باطراف گریزد که قوی تر بود و آنرا گرم کند و اطراف بینی و گوش سرد باشد از بهر آنکه این هر دو
عضو بر پایه بینه اند و ضعیف اند و از همه سببها سرد کننده زود اثر پذیرند و منفعل شوند و فرق
میان باد و آماس آنست که باد گرانی نکند و هرگاه که باشد فراخ کند و آروغ بر آرد و الم زایل شود

و علامت اماس گرم آنست که با بهرگرانی تشنه و بیگاهگاه اماس تب و سوزش بود و تشنگی با
و اگر اماس صفرایی بود تب کمتر بود و تشنگی صعبتر و گرانی کمتر و آماس صلب را لمس نتوان دانست
و خداوند علت ترشی روی و وسواس و اندیشهای بد بود و اختلاط ذهن یعنی آشفتگی عقل کمتر بود
از بهر آنکه ماده غلیظ باشد و سبکی بسوی زیر گراید پس اگر ده سخت بسیار باشد و اماس عظیم بود
اختلاط ذهن پدید آید از بهر آنکه سپرز را با حجاب مشارکتی است و حجاب را با دماغ و بسیار
باشد که برساق پای رشیها و قرحها برآید میل کردن خون سوداوی بود بدان جانب و سبب خورده شدن
گوشت بن دندانها برآمدن بخار بد باشد بسوی بالا و گاه باشد که سبب ریشهای ساق بحران
آماس بود و بسیار باشد که بول مطحول همچون بول تندرستان باشد و چون ریاضتی کرده شود
سودا تحلیل پذیرد و بول سیاه شود و گاه باشد که قوت سپرز بدان بازآید یا از علاج قوت
یابد و قوت دافعه او بر ماده آماس مستولی گردد و ثقلی همچون دردی روغن زیت با سهال دفع
افتد و اماس بلغمی نرم باشد و رنگ روی سپید باشد غباری از سیاهی بروی نشسته و مشتری
مطحول از آن دشوار افتد و طبع خشک باشد داروی قی و مسهل که ایشان را دهند قویتر باید علاج
اماس سپرز بعلاج اماس جگر نزدیکست و اندر علاج هر دو احتیاط باید کرد تا اماس صلب
نشود از بهر آنکه آماس گرم که اندرین هر دو عضو افتد زود صلب گردد و داروهای سپرز قویتر از
داروهای جگر باید و لطیف کننده باید و با لطیف کننده سخت گرم نباید تا ماده را بسوزد و غلیظ نگرداند
از بهر آنکه غذای سپرز ماده که اندر دیست که با غذای جگر و ماده که اندر دیست قیاس کنند این
غلیظ تر و عسرتر است از آن سبب داروهای سپرز تلخ و تیز باید و داروهای قابض بادی آمیخته
تا او را نگاه دارد و سپرز که تیز باید کرد و نخست که آغاز علاج کنند رگ باسلیق باید زد از دست چپ
باجل الله رای پس ابطیم و از پس فصد استفراغ کردن مطبوخ هلیله زرد صفت آن بگیرند هلیله
زرد و سیاه از هر یکی هفت درسنگ و نیم شاهتره هفت درسنگ کزمازو و گیرا از هر یکی سه درسنگ
تخم کشنه و تخم کشوث از هر یکی درسنگ و نیم آلوی سیاه و خرمای هندی بانداز حاجت همه را
بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و سحرگاه کمثقال ایارج فیقرا و یک درسنگ غاریقون حب کنند
و بدهند و بامداد مطبوخ بدهند و دو درم غاریقون با دو وقیه سکنگبین سپرز را پاک کند و پیرهوا
شربت از آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر یکی دو وقیه با شکر یا سکنگبین بدهند و آب
برگ کدو و آب برگ بید و آب برگ بید که بتازی الغرب گویند و آب کشوث از هر کدام که حاضر باشد
با سکنگبین آمیخته بدهند و اقراص روند چینی و غاریقون در روی زیادت کنند و بدهند با آب
کشنه و سکنگبین و اگر تب نباشد با ماء الجبن دهند و برگ بید خشک کرده اندر سایه و کوفته و بیخته
با دو درسنگ شکر هر بامداد نافع و آزموده است و برگ بید همچنین بسبب تلخی و قبض که در وی است
و سبزی گز که اندر سایه خشک کرده باشند و کوفته و بیخته با شکر سود دارد و پوست بیخ کبر با
سکنگبین بروری ترش سود دارد و ماده سپرز را بطریق بول و بر از بیرون آرد و سپرز را
پاک کند و قوه سوده معتدل یک درسنگ با سکنگبین سود دارد و سپرز را با طبیخ افتیمون دهند

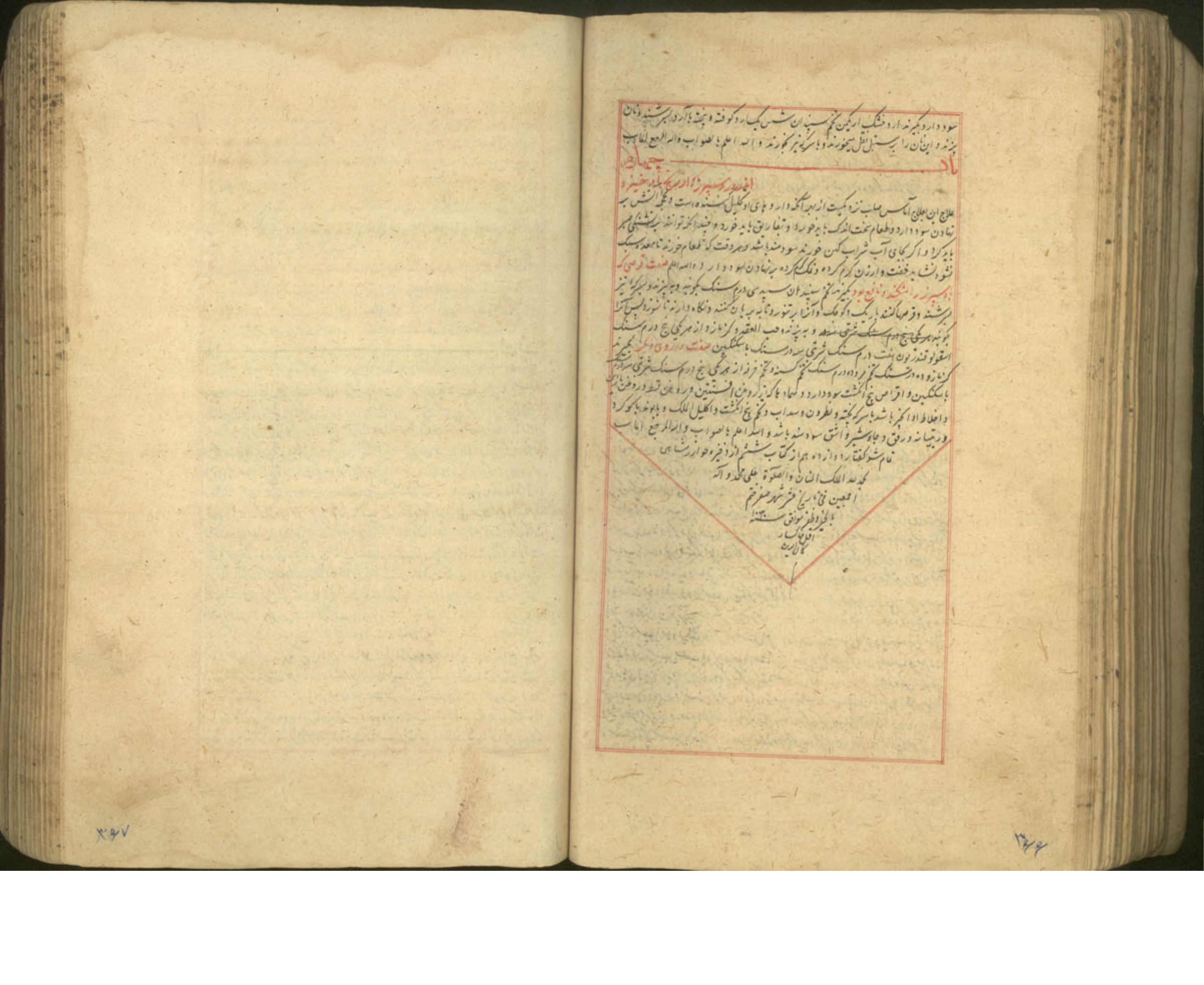


وده درسنگ تخم خرفه با شکر بدهند و برا خاصیتی است اندر تحلیل آماس سپرز و برگ لسان الحمل
خشک کرده و کوفته و بیخته مقدار یک هفته سفوف کردن سود دارد صفت آن بگیرند تخم کشنه و تخم
خرفه و تخم شفتالو و گندم خشک کرده از هر یکی راست راست همه را بکوبند نرم شربتی دو مثقال
با سکنگبین ترش و گندم کوهک خشک کرده و کوفته او درسنگ با سکنگبین سود دارد و ضمادها از این
گونه سود دارد بگیرند سبوس گندم و سرکه بپزند و بانداز سپرز بگیرند و بدان سرکه ترکنند و بر سپرز
نهند گرم کرده و سبوس بر بالای آن نهند و ببندند و اگر بیمار طاقت ضماد ندارد او را اسفنجها تر
فرا با ندو سرکه آب گرم کنند و ندی بانداز سپرز بدان سرکه ترکنند و بر سپرز او می نهند و اگر حرارت
سخت قوی نباشد سداب اندرین سرکه بپزند قویتر باشد چندانکه طاقت دارد این ندی بر می نهند
و بر می دارند و گرم می کنند و باز بر می دارند و اگر این علاج اندر گرمابه کنند بهتر بود و خاکستر سرگین
گوسفند و خاکستر گلخن با سرکه تر کرده سود دارد و جگندر با سرکه پخته ضماد معتدل است و بیخ خطمی همچنین
و سرگین گاو جوان با سرکه پخته ضمادی نیکست و اگر گوگرد زرد با وی بسرشند گرم باشد و قوی و ضمادها
و شربتها گرم اندر علاج سپرز موافق نباشد از بهر آنکه بیم باشد که صلب گردد و اگر آماس صلب
گردد نخست بقانون راست باید رفت و رگ باسلیق اجل الله رای و اسلیم زدن و شربتهای
ملطف و مقطع معتدل بکار داشتن با اندکی داروی قابض و سرکه ملطف و مقطع است خاصه
سرکه کبر و سکنگبین که از سرکه کبر و شکر سازند با اندکی زعفران ملطف است و آب بادیان تر و آب
کرفس با سکنگبین معتدلست و از پس آنکه چند روز از این نوع شربتها داده باشند استفراغ
کنند بطبوخ هلیله صفت آن بگیرند هلیله سیاه و شاهتره از هر یکی ده درسنگ بیخ اذخر و غافت از
هر یکی پنج درسنگ کزمازو سه درسنگ و انیسون و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی سه درسنگ
همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و شربتی دو وقیه با یک درسنگ ایارج فیقرا و یک درسنگ
غاریقون صفت حبی بگیرند ایارج فیقرا و هلیله زرد و تربد از هر یکی ده درسنگ غاریقون و برگ
گز از هر یکی پنج درسنگ افتیمون و اشق و سنبل از هر یکی سه درسنگ نمک هندی او درسنگ
شربتی دو درسنگ و داروها مفرد که غلیظ غلیظ را لطیف کند و سپرز را برفق پاک کند قنطوریان
باریک است و عصاره او و وج با انگبین سرشته شربتی درسنگ هر روز یک ملعقه بدهند و حب الفقد و
کمافیطوس و کادر بوس و فراسیون با آب آهنگر و حب الحفرا با سکنگبین و غاریقون با سکنگبین
و حرف و شونیز شربتی از هر کدام که حاضر بود ده درسنگ و بیخ درسنگ افتیمون کوفته و بیخته با یک وقیه
سکنگبین سپرز را پاک کند خاصه اگر دو سه کرت بدهند و سیب خشک با بول اشتر نافع است و شیر اشتر
با بول او سخت نافع است و اشتر با بوکه علف آن بادیان و شیح و کرفس و عوسج و برگ بید باشد
و ماء الاصول با یکدرم روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه نافع است خواجه ابوعلی سینا میگوید
میگوید آنکه من آزموده ام بر سیاوشان و تخم نجنکشت و زرد آلوی خشک است از هر یکی راست
راست شربتی سه درسنگ با سکنگبین و افتیمون با پوست کبر همه را کوفته و بیخته و با انگبین سرشته
شربتی پنج مثقال نافع است و تخم زب دو درسنگ و نیم با سرکه ناب سود دارد و برگ گوز تر اندر

برگ اسقیل کبته سود دارد و شبد سوخته یک مثقال با سکنگبین بزوری گرباء الاصول سود دارد
و اگر قدحی سازند از چوب گز و خداوند علت سپرز طعام و شراب اندروی خورد سپرز او
پاک شود و گفته اند که اندر مدت چهل روز سپرز بگدازد و میوهای خشک چون پسته و بادام مغز و
دانه و گوز و انجیر خشک سود دارد و شراب قوی تلخ سپرز را بگدازد و زریق باریک خوردن
و قلیه خشک ابر که پرورده و چغندر با سپندان آچار کرده و ترب ابر که پرورده و خام سود دارد
و آب انار بهترین چیزیست خداوند سپرز را و میل اندر طعام کردن سپرز را ببرد و الطرنان زیره
و کرویا و ناخواه و تخم بادیان می باید کرد **صفت اقراص نافع** بگیرند فوه دوازده درسنگ پوست
بیخ کبر و زراوند طویل و این سه از هر یکی ده درسنگ همه را بکوبند و بیزند و بسکنگبین ترش بسرشند
شربتی یک مثقال اندر طبیخ افسنتین و پوست بیخ کبر **صفت قرص دیگر** آزموده بگیرند ایرسا چهار درسنگ
سنبل سفید و سنبل و اشق از هر یکی دو درسنگ اشق را بسرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند
شربتی دو درسنگ ابهرون میگوید آن طبیب که این قرص ساخت گفت من خرکی را سه روز ازین
قرص میدادم پس او را بکشتم سپرز او را نیافتم **صفت اقراص کبر** بگیرند حب الغار و پوست
بیخ کبر از هر یکی ده درسنگ زراوند گرد و برگ سداب و تخم سپندان و شونیز از هر یکی سه درسنگ
اشق چهار درسنگ اسقولوقندریون هفت درسنگ این داروها تازه کنند الیس کوبند
اشق را بسرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم سنگ با ماء الاصول گرباسکنگبین **نسخه**
**دیگر** و صفت [illegible] چهار [illegible] پوست بیخ کبر چهار ستیر زراوند طویل دو ستیر تخم بیخ انگشت و سنبل
از هر یکی شش درم سنگ اشق چهار ستیر اقراص کنند چنانکه یاد کرده آمده است **سفوف نافع**
بگیرند حب الرشاد و بیخ ستیر اندر سرکه ناب ترکنند یک شبانه روز چندانکه حب الرشاد را اندر
چند دیگر روز ترکنند ستیر برگ سداب خشک سوده بادی برشند و قرص کنند و بر تنور
گرم سخت کنند تا بریان شود و بگذارند که بسوزد پس برگیرند و آنرا بکوبند هر روز یک مثقال
با سکنگبین بدهند **صفت سفوفی دیگر** بگیرند آرد نخود تخم سپندان چهل و چهار درم سنگ این
تخم بکوبند و با آرد بیامیزند و خمیر کنند و ازان قرصها کوچک بسازند و بکوبند و در سرکه برچکانند و بخورند
و اگر ناکوفته باشند که بخورند بهر بامداد روا باشد **صفت سکنگبین که اندرین علت سود دارد**
بگیرند پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و گز مازو و پوست درخت بید و فوه و اساریون و وج
همه را نیم کوفته بسرکه بپزند و بپالایند و ازان سرکه سکنگبین سازند با انگبین **نسخه دیگر** بگیرند پوست
بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی چهار جزو وج و اذخر و پوست بیخ کبر از هر یکی دو جزو تخم
کرفس و تخم بادیان و انیسون و فطراسالیون از هر یکی یک جزو و هم همه را بسرکه ترکنند یک
شبانه روز و پس بجوشانند و بپالایند و انگبین برافگنند و سکنگبین سازند و آب [illegible] درم
سنگ زعفران درو حل کنند و دواء الکرکم **[illegible]** [illegible] جگر روباه و آماس سپرز
را زایل کند افراقاوسی یاد کرده اند و چیزها که آزموده و بتجربت سود دارد [illegible]
روباه و جگر او خشک کرده و سپرز گورخر و سپرز اسب از هر کدام که درست آید دو درم سنگ




با سکنگبین و خفاش که بپارسی شب پره گویند بگیرند و بکشند و شکم آن پاک کنند و خشک کنند
و بکوبند و چندانکه بسر انگشت بردارند شربتی بود با شکر یا سکنگبین **نوعی دیگر** بگیرند خفاش هفت عدد
و بکشند و پاک کنند و اندر دیگی سفالین و سرکه بر سر آن کنند و دیگ را بگل اندر گیرند و اندر تنور
گرم نهند تا بپزد و بگذارند تا سرد شود پس سر دیگ بگشایند و اندر سرکه حل کنند هر بامداد بمقدار
دو درم سنگ بدهند خواجه بوعلی سینا میگوید این علاج آزموده است و هرگاه که این داروها
و شوربا و ضمادها دهند بیمار را از آب خوردن باز باید داشت چندانکه ممکن بود تا قوت دارو
مدتی بماند و بجانب جگر میل نکند و ضمادها را ازین نوع سازند که یاد کرده اند بگیرند سداب
و پودنه اندر سرکه بجوشانند و نمدی باندازه سپرز بر نهند و بدان سرکه ترکنند و بر سپرز نهند
و انجیر و اکلیل الملک اندر سرکه بپزند و برگ سداب خشک سوده و بورق بادی بر سرشند و بر سپرز
نهند و گاه نمدی باندازه سپرز بگیرند و انگبین بر وی مالند و خردل ناکوفته بر وی براکنند و بر سپرز
نهند چندانکه صبر تواند کرد و برگ سداب خشک پنجاه درم سنگ اشق بیست درم سنگ بورق
ده درم سنگ همه را بسرکه بسایند و ضماد کنند و برگ بزر اسفند و تخم او بسرکه بجوشند و گرده ضمادی
نیک است **صفت** ضمادی آزموده اختیار کنند بگیرند سداب و پوست بیخ کبر و افسنتین و
پودنه و صعتر همه را بسرکه بسایند و ضماد کنند و برگ بزر اسفند و تخم او و ضماد کنند گرم و هرگاه
که گرد شود بردارند و دیگری بر نهند تا بیست و یکبار و بیمار باید که ناشتا بود **صفت** ضمادی قوی
و مسهل بگیرند خربق سیاه سه وقیه فربیون سفید چهار وقیه اشق و نطرون از هر یکی سه وقیه
ستونبا دو وقیه [illegible] همه را نرم بسایند و مقداری نبید تلخ بگیرند و چندانکه علک البطم در وی
گداز تر که چنان شود که داروها در وی توانند سرشت و گرم کرده بکار دارند و اشق در سرکه کوفته
بسرکه سرشته ضمادی قوی است **صفت** ضمادی قوی بگیرند اشق و مغز بادام تلخ از هر یکی ده درم
سنگ برگ سداب پنج درسنگ بسرکه برشند و آنرا که این علاجها اثر نکند بر سپرز او حجامت کنند
و خون بیدارند و اگر داغ کنند و موضع داغ را بگذارند که برنبندد تا ماده بسیار بپالاید پس روا
صواب باشد و هر وقت که ضمادی بکار خواهد داشت اولیتر آن باشد که بیمار بگرمابه در شود ناشتا
و اندر آب زن نشیند و ساعتی نیک مقام کند و چون از گرمابه بیرون آید ماهی شور و صحناه و خردل
و مانند آن چیزی خورد و از پس آن اگر نبید تلخ ممزوج آب در یابد تدبیری قوی و علاج خوب
باشد سه روز این تدبیر دست بگیرند روز چهارم ریاضت فرمایند چندانکه ماده گرم شود و
عرق کند پس ضماد بر نهند و اگر آماس بلغمی بود بحکمت استفراغ بلغم باید کرد و هر چه معتدل است
از آنچه که در آماس صلب یاد کرده آمده است بر گیرند و مزاج علاج کردن و طعامهای معتدلات
شوربای باید و زیرباها و در هر دو گرد و نخود پخته و مصوص کرفس و سداب کرده و نانها سکنجبین
خوردن سود دارد و گشنیز و کرفس و برگ ترب و ترب و سپندان با جگر و زیتون پرورده
و حب الغار ابر که پرورده و اطراف رز ابر که پرورده و برگ کبر و ساق او ابر که پرورده و از
گوشتها آنکه سبکتر و لطیفتر چون دراج و تذرو و تیهوج و گنجشکان **صفت** نان که مطحول را



سود دارد دیگر نه ارد خشک از یکمن تخم سپندان شش یک ارد کوفته و پخته با آرد بر سرشند و نان پزند و این نان را بر سنبل تقل میخورند و بار دیگر نیز بخورند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب چهارم

اندر دو سبب زاد در یخ بلاد خیز و

علاج این العلاج اماس صلب نزد کمیت از بهر آنکه دارو های او تحلیل کننده است و تجربه آتش بر نهادن سود دارد و طعام سخت اندک باید خورد و تغار ارق باید خورد و چندانکه توانند بر تشنگی صبر باید کرد و اگر بجای آب شراب کهن خورند سود مند باشد و هر وقت که طعام خورند تا معده سنگ نشود نشاید خفت و ارزن گرم کرده و نمک گرم کرده بر نهادن سود دارد والله اعلم صفت ترمی که

با سبرز را شکند و نافع بود بگیرند تخم سپندان سه یا سی درم سنگ بکوبند و بپزند و بر کرده ابزنر بر سرشند و قرصها کنند باریک اگو ملک و آنرا بر تنور و تابه بریان کنند دنگاه دارند تا نسوزد پس آنرا بکوبند بر یکی پنج درم سنگ شرتی سنده و بپزند حب العقد و کزمازو از هر یکی پنج درم سنگ اسقولوقندریون هشت درم سنگ شرتی سه درم سنگ با سکنگبین صفت دارو دیگر بگیرند کزمازو ده درم سنگ تخم کرده ده درم سنگ تخم کسنه و تخم خرفه از هر یکی پنج درم سنگ شرتی سه درم با سکنگبین و اقراص پنج انگشت سود دارد و ضمادها که از روغن افسنتین و روغن قسط و روغن بان و اغلاط او الکبر باشد با سرکه پخته و نطرون و سداب و تخم پنج انگشت و اکلیل الملک و بابونه با کوکرد و بیانه و رقی و جاوشیر و اشق سود مند باشد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

تمام شد گفتار دوازده هم از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی

بحمد الله الملک المنان و الصلوة علی محمد و آله

اجمعین فی تاریخ فخر شهر صفر ختم

بالخیر و الظفر موافق سنه

اقل خاکسار

کمال الدین

# کتاب سیزدهم

از کتاب ششم اندر بیماریها که از جگر و سپرز خیزد و این مقالت دو جزو است

جزو نخستین

اندر معرفت و انواع و احوال یرقان

## باب اول

اندر احوال یرقان بر طریق کلی

باید دانست که یرقان تغیر رنگ روی و همه چشم و همه تن را گویند و یرقان یا زرد باشد یا سیاه و تولد یرقان زرد بیشتر از جگر و زهره بود و یرقان سیاه بیشتر از سپرز بود و از جگر نیز باشد و اسباب تولد یرقان زرد سه است یکی آنکه تولد صفرا اندر جگر فزون از اندازه باشد دوم آنکه صفرا از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر از آن بیرون شود که باید سیم بحران بیماریها حاده و تبها محرقه و اسباب فزونی تولد صفرا از پنج وجه است یکی سوء المزاج گرم است در جگر و رگهای جگر یا خون که در وی تولد کند و غذا اگر از وی در رگها بگذرد و بانداماها رسد همه تن صفرائی بود و زرد رنگ همه تن بگیرد اندر و زرد کند دوم آنکه طعام و شراب که از وی صفرا بیشتر تولد کند بسیار خورده آید سیم آنکه مزاج همه تن گرم باشد و خون که در رگهای همه تن بود بدان سبب گرم و صفرائی شود چهارم آنکه مسام بسته شود و صفرا و بخار لطیف متحلل خرج نشود و در تن بماند و بدین سبب است که علت یرقان بیشتر در زمستان آید و بوقت باد شمال از بهر آنکه مسام بسته شود و صفرا که بتابستان و بوقت آمدن بادهای جنوبی بعرق تحلیل افتادی و دفع گشتی در تن بماند پنجم آنکه جانوری زهرناک بگزد و زهر او خون را گرم و صفرائی کند و کژدم و جراره و زنبور بزرگ و [illegible] ازین نوع باشند و لیکن آنکه صفرا از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر بیرون شود دو نوع است یکی سده است و سده از دو نوع است یا اندران موضع افتد که صفرا از جگر بزهره آید یا دران منفذ افتد که صفرا از زهره برروده آید تا براز را دفع کند اگر دران منفذ افتد که میان جگر و زهره است صفرا بدان سبب در جگر بماند و با خون اندر همه تن پراکنده شود و اگر دران منفذ افتد که میان جگر و روده است صفرا از ان منفذ باز گردد و بجگر بر آید و در همه تن با خون پراکنده شود و یرقان تولد کند و نوع دوم آماس است و تولد یرقان از آماس هم برین گونه باشد هر دو منفذ که یاد کرده آمده است آماس گرفته شود و صفرا در جگر بماند و با خون در همه



تن پراکنده شود و گاه باشد که بسبب سوء المزاج سرد و منفذها منقبض گردد و صفرا دفع نتواند و در جگر بماند و بباید دانست که هرگاه چون سده افتد بدان سبب در جگر بماند جگر گرمتر شود و تولد صفرا فزون از آن باشد که پیش از آن بودی و گاه باشد که بسبب گرم شدن جگر و بماندن صفرا در وی از زهره و این سه گونه بود یکی آنکه قوت جاذبه زهره بسبب نوعی از انواع سوء المزاج ضعیف گردد و آن صفرا که می باید که از جگر کشیده شود کشیدن نتواند خاصه اگر قوت دافعه جگر نیز ضعیف باشد دوم آنکه قوت جاذبه زهره قوی باشد و صفرا بسیار جذب کند و زود ممتلی گردد و منعقد گردد و بدین سبب قوت وی ساقط شود و دیگر جذب نشود سیم آنکه صفرا بسیار در زهره گرد آید و دهانه منفذ که صفرا از وی برروده آید منطبق نشود و از وی جب رود و او را سخت بگیرد و علت تولد کند یکی قولنج و دیگر یرقان و اما یرقان که بر طریق بحران بود دو گونه باشد یکی آنکه ماده بیماری پخته شود و طبیعت مستولی گردد و آنرا که بظاهر تن بیرون دهد بروزی نیک از روزهای بحران دوم آنکه طبیعت ضعیف شود و ماده بیماری بسیار بود و با بسیاری بر طبیعت مستولی گردد و بناوقت بیرون اندازد و بیماری از روزهای بحران و بقراط میگوید من اصابه الیرقان واصابه کبده [illegible] فی الیوم السابع والتاسع والرابع عشر فذلک [illegible] بقراط میگوید هرگاه که خداوند یرقان را جگر صلب گردد بد بود و هرگاه تب گرم آید و روز هفتم یا نهم یا چهاردهم یرقان پدید آید و شراسیف راست او سخت نشود امید سلامت بود و اگر شراسیف سخت شود [illegible] و ثابت قره میگوید پدید آمدن یرقان در تبها پیش از روز هفتم بد باشد پس اگر با آن طبع نرم گردد امید بهی باشد و یرقان بیماری صعب است و اگر علاج نکنند خداوند علت را هلاک کند و [illegible]

## باب دوم

اندر یرقان زرد که از گرمی جگر خیزد

باید دانست که علامت او تشنگی است و تلخی دهان و زردی چشم و زردی و آرزو نا کردن طعام و بول و براز رنگین و کف بول هم رنگین بود و باشد که تب آید و تدبیرهای گذشته بدان گواهی دهد و باید دانست که گرمی جگر و یرقان که از طعامها و شرابها گرم خیزد بروزگار پدید آید و آنکه از دروهای گرم خیزد و در وی قوت زهرناک بود زود پدید آید العلاج اما شرابها چون آب انار ترش و شیرین و آب کشنیز و آب کدو و آب خربزه و آب خیار یا سکنجبین یا جلاب و تخم کشنیز در وی کوفته باشند و بت جو با شکر سرد کرده باشد سود مند بود و بت را گفت چند بار به آب گرم بشویند و پس سرد کنند و اگر بدین تدبیر کفایت نشود قرص کافور دهند و قرص امبرباریس که در سوء المزاج خشک یاد کرده آمده است صفت سکنجبین بزوری سکنجبین بزوری که از بهر دوستی ساخته در وی کبنی نبود بگیرند کاسنی خشک سی درم تخم کاسنی ده درم افسنتین [illegible] هفت درم غافث هفت درم ریوند چینی سیزده درم همه را در [illegible] صد درم سرکه و یک شب در صد درم آب تر کنند و بجوشانند تا نیمه او بماند و صافی کنند و یک من شکر بر افکنند و بقوام آورند

و اگر طبع او خشک باشد بطبیخ خرمای هندی و بنفشه و آلوی سیاه و خیار چنبر نرم کنند و ضماد ها
که از صندل سرخ و صندل سپید و گل سرخ و کافور و گلاب بیازند بر جگر می نهند و اگر ضماد از
برگ خرفه و برگ خطمی و آرد جو و خلت و گل سرخ و صندل و گلاب سازند اندک سرکه روا باشد و طعام
حل زبت دهند با شکر و اندکی گشنیز تر و برگ کوک و کاسنی با سرکه و قدری از گوشت بز غاله
و جوژه مرغ خانگی آب غوره مصوص کرده و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ با سرکه و برگ کوک و
کاسنی با سرکه و برگ کوک با نان بخورند سودمند بود و الله اعلم بالصواب

باید دانست که اگر گرمی جگر و بسیار خوردن طعامهای شیرین گرم که سبب تولد صفرای بسیار است
و از صفرا یرقان و بیماریهای گرم صفراوی افتد لیکن اگر سده باشد یرقان ضعیف باشد و علاج
یرقان که از سده افتد در بابی جدا گانه یاد کرده آید استقصا تمام لیکن اگر سده باشد یرقان
ضعیف باشد این چند نوع یرقان که سده است یاد کرده آید و علاج و علامات آن شرح
داده آید یرقان که از بسیاری تولد صفرا بود و باشد گشتن ... صفرا و علامت آن
باشد و بول سرخ و غلیظ بود و باشد که بسیاهی زند آنرا که صفرا اندر جگر سخت بسیار
بود همه رگ باید زدن و هم در روی سهل باید داد و رگ باسلیق باید زد و با اسیلم از دست
راست باید گشاد و نیز حجامت کردن و محجمه بر نهادن فرو سوی کتف که نزدیک جگر است صواب باشد
آنجا که فرو سو جگر بنهند آنجا که فرو سوی پهلو راست صواب باشد و بعضی طبیبان رگ زیر زبان
فرموده اند و مسهل طبیخ خرمای هندی و آلوی سیاه و بنفشه دهند و اگر فلوس خیار چنبر
در آب گشنیز و آب عنب الثعلب و آب لبلاب حل کنند و دهند صواب بود و شربتها
که در باب گذشته یاد کرده آمده است همه سودمند بود و اگر مسهل تر باشد طبیخ هلیله زرد دهند
و درین طبیخ افسنتین رومی و تخم گشنیز و تخم کشوث و آلوی سیاه و خرمای هندی و عناب
و بیخ سوسن باشد و اگر ماده غلیظتر بود غاریقون و غافت و شاهتره با این اخلاط زیادت
کنند و اندک نمک هندی و سقمونیا نیکو بسیار باشد که آب لبلاب و آب شکر و اندک سقمونیا
قوت دهند کفایت بود و در گلاب تخم کشنی و بیخ کرفس و بیخ بادیان اندر پزند و اگر تب
نباشد ماء الجبن دهند با سفوف هلیله آن بگیرند هلیله زرد مقشر کوفته و بیخته ده درم صبر
نیم درم سقمونیا مشوی دانگی و نیم طباشیر یک درم این جمله یک شربت بود نسخه دیگر که جگر را پاک
کند بگیرند صبر نیم درم غاریقون یک درم سقمونیا دانگی یک شربت بدهند تنقیه می کنند و طعام آنکه پیش ازین یاد کرده آمده است

باید دانست که آنچه علامتهای خاصه این نوع است که تن گرم و لاغر باشد و شرها و خارش بسیار پدید آید
و بول و براز رنگین بود و از روی طعام نبود و تشنگی غالب بوده باشد که تب گیرد و اگر مزاج



سخت گرم باشد و صفرا بسوزد زردی رنگ بسیاهی آمیخته باشد مزاج را باید که اصلاح
کنند تبها و غذا ها که شرح آن یاد کرده آمده است و تدبیرهای تری فزاینده بکار باید داشت و شکم
که سرطان در وی گشته باشد و آب کدو و آب خربزه هندی و لعاب اسبغول دادن با جلاب
با آب انار ترش و شیرین و گرمابه و آبزن سودمند بود و چون از آبزن بیرون آید
روغن نیلوفر و روغن بنفشه طلی کردن صواب بود و اگر بادی باشد استفراغ کند بدارو ها
که در باب سیم یاد کرده آمده است و تدبیر همان کردن و الله اعلم بالصواب

علامتهای این نوع را علامت آنست که بیشتر اندر زمستان و بوقت آمدن باد شمال افتد
و پوست درشت گردد و گاه باشد که در سفر و سفر هیار بر پوست نشیند و مسام را بندد و سبب
یرقان گردد و در بیشتر حالها سببی زند رولی چون سده با سوء المزاج با آن سبب یار باشد
علاج این گرمابه است و آبزن دارو ها تحلیل کنند و همچنین و انهار السبوس و آرد دیگر
شستن و مالیدن و اگر علامت سببی دیگر از سببهای اندرونی پدید آید معالجات یرقانهای دیگر کنند

باید دانست که سده جگر که سبب یرقان باشد سه نوع است یکی آنکه سده در تجاویف جگر افتد و اندر
رگها که در وی پراگنده است و این سده بود کلی دوم آنکه سده در آن منفذ افتد که صفرا از آن راه
بزهره آید سیم آنکه سده اندر آن منفذ افتد که صفرا از آن راه بروده آید علاج هر سه
نوع باشد که آنجا یاد کرده شده است و علامات سده کلی در باب دوم از جزو دوم از گفتار
یازدهم یاد کرده آمده است و علاج همان و علامتهای سده که در آن منفذ افتد که میان جگر و زهره
و صفرا از آن راه بزهره آید آنست که یرقان زود پدید آید و در جانب جگر گرانی باشد و بادی
نم بود و بول غلیظ و زرد بود و بول از سرخی و زردی بسیاهی زند و قی صفرا افتد و بول هر چند
رنگین تر بود نشان قوت جگر باشد و دفع کردن صفرا و علامتهای سده که در آن منفذ افتد که صفرا
از آن راه بروده آید آنست که ثفل سپید گردد پس یرقان زرد پدید آید و طبع خشک
باشد و بیشتر بر اقولنج تولد کند علاج او نه سده کلی را هر بامداد آب کرفس
و آب بادیان و آب شبت از هر یکی دو اوقیه بجوشانند و بپالایند و سه درم روغن بادام
شیرین و یک درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن فستق با این آبها بدهند و شبانگاه
یک درم تخم ... و تخم خربزه و اصل السوس یک درم و یک درم انیسون و نیم درم تخم شبت و نیم
درم تخم کرفس با یک اوقیه سکنجبین علاج قی دهند و قی کردن درین علت سودمند بود و سده
بقوت قی گشاده گردد و ماده بیرون کند خاصه اگر سه درم تخم ترب بکوبند و با سکنجبین و آب نیم گرم بخورد
و مدام قی کنند و ... بیخ ترب در آب بپزند و بپالایند و آن آب با سکنجبین سپید بدهند

سودمند بود و چهار درم پرسیاوشان کوفته از پنج انیسون بدهند سودمند بود و دو درم نمک
درشت با یک دسته تره بزرگ کشنیز هفت روز بخورد ناشتا جگر و زهره را سود بود و از ماده عفن
پاک گرداند و شش یک درم برگ حلبه خشک کرده و کوفته و بیخته با ماء العسل یا با سکنگبین بسوده
بگشاید و سودمند بود و یک درم قوه و یک درم سلیخه با شراب کهن بدهند و اگر ماند دو بدن ماده
یرقان را با او را بیرون آرد و یک درم بوده باد و اوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب بیاریج
چاپیزند و فدا و مد علت را در آبزن آب نشانند و اندکی صبر کنند پس این شربت بدو دهند تا در آبزن
بخورد در حال زردی از وی فرود آید این شربتها که اکنون یاد کرده اند پس از آن بدهند که ماده یرقان
نرم کرده باشد و نیز اینه شربتها که در اول این باب و مرا که اندر باب دوم از جزو دوم از گفتار
یازدهم یاد کرده آمده است و گرمابه و آبزن بکار داشتن سودمند بود و اگر در آبزن تقاضای
بول پدید آید هم در آن آب بول کند سودمند بود و اگر در آن سده منفذ باشد که میان جگر و زهره است
این شربتها که یاد کرده آمد سودمند بود و اقراص افسنتین و اقراص ریوند و اقراص انیسون با
سکنگبین بزردی دهند سودمند بود صفت اقراص انیسون بگیرند انیسون سه درم غافث سه درم
صبر پنج درم غاریقون دو درم افسنتین و اسارون و تخم کرفس و تخم کشوث و مصطکی و سنبل و بادام
تلخ از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بطبیخ افسنتین بسرشند شربتی یک درم و صفت اقراص
افسنتین و اقراص ریوند اندر باب سیم از جزو نخستین از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است
و قی کردن به تخم سرمق چنانکه در اول این باب یاد کرده آمده است سودمند بود و طبع را نرم
گرداند بکمی که از ایارج فیقرا و افسنتین و بسفایج و غافث و غاریقون سازند صواب بود
و طعام از آنکه بر سازند و برگ ترب بچوزه مرغ خانگی پخته و برگ کرنب بر روغن زیت پخته
سودمند بود و آب با سکنگبین آمیخته خورد و ضمادها از بادیان و اکلیل الملک و بیخ خطمی و کرنب
و شبت و افسنتین و انجره و صبر سازند کوفته و بیخته بر روغن قسط یا بر روغن سنبل چرب کنند
و بر جگر نهند و آنچه در باب علاج که در حد به جگر یاد کرده آمده است علاج اندیت آن باب را بدین
مطالعت باید کرد و اگر سده اندکی از منفذ افتاده باشد که میان زهره و امعا بود علاج آن بحقنه
تیز کنند و گشایند و بداروهای مسهل قوت باید کرد     داروی مسهل بگیرند هلیله زرد
پانزده درم هلیله سیاه هفت درم شاهتره ده درم غافث و افسنتین از هر یکی پنج درم
مویز سیاه دانه بیرون کرده بیست درم مصطکی و انیسون از هر یکی سه درم بیخ سوسن و بیخ
خطمی و بیخ بادیان و بیخ کبر از هر یکی هفت درم ترنجبین پنج درم افتیمون پنج درم فلوس خیارشنبر ده درم
آلوی سیاه بیست عدد خرمای هندی پانزده درم همه اندر سه من آب بپزند تا یک من آب
باز آید و پالایند و از آن جمله هفتاد درم با پنج درم غاریقون سوده و دو دانگ نمک هندی و دانگی
سقمونیا هر پنج روز یکبار این مسهل بدهند تا سده گشاده شود و از پس ماء الجبن بکار دارند با این سفوف
بگیرند هلیله سیاه ده درم افتیمون یک درم نمک هندی دانگی ایارج فیقرا نیم درم از هر یکی بیشتر
با شکر بازار قوت و اگر بدین علاجها گشاده شود شیر اشتر بدهند هر روز تا ده درم با شصت درم



پانزده درم هلیله زرد و یک درم افتیمون و نیم درم انیسون و دو دانگ ایارج فیقرا و غذا چوزه
مرغ خانگی و دراج بریان کرده با کرفس و بودنه و آب کرفس و بودنه و آب کرفس و آب برگ
ترب و آب برگ توت با سکنگبین سودمند بود خاصه اگر سکنجبین بزوری بود و اگر با این
سده حرارتی بود علاج شربتها و داروها خنک و معتدل باید کردن سده آن منفذ که میان جگر
و زهره است شربت و داروی ادرار کنند و باید چون آب گوشت با سکنگبین که در وی تخم کشنیز پخته
باشند و آب کشنیز با خیار چنبر و آب خرفه و آب برگ ترب و آب ترشی ترنج با سکنگبین
که در وی کشنیز با خیار چنبر و آب خرفه و آب برگ ترب و آب ترشی ترنج با سکنگبین و همه
این آبها بگیرند آب گوشت و آب کشنیز و آب برگ ترب و بجوشند و صافی کنند و یک
مثقال کرسنه پوست کنده و یک مثقال مغز تخم خربزه پاک کرده و یک مثقال تخم ترب
همه بکوبند و با این آبها بیامیزند و طعام حسو دهند از آرد کرسنه و تخم ترب با شکر و روغن
بادام شیرین و ترکیب این حسو چنان باید که آرد کرسنه چهار بهره بود و تخم ترب یک بهره
تخم ترب را بکوبند و هر دو را بیزند چنانکه رسم است و شکر و روغن بادام بر افکنند و بعوض
آب سکنگبین خورند خاصه که تخم کشنیز در وی پخته باشند و گشادن سده آن منفذ که میان زهره
و امعاست حقنه نرم و داروی مسهل معتدل باید چون طبیخ هلیله زرد که با افسنتین و شاهتره
و خرمای هندی و خیار چنبر و بیخ کرفس سازند یا آب شاهتره و آب حلقون از هر یکی سه اوقیه
پانزده درم هلیله زرد و دو دانگی نمک هندی و طعام زیرباج کدو و مویز و انجیر اندر وی پخته و مزوره
اسفاناخ و کرفس در وی پخته سود دارد والله اعلم بالصواب

یرقان گرانی را علاج نباید کردن لیکن طبیعت را یاری باید داد تا تمام دفع کند و یاری
طبیعت چنان بود که بیمار را در آب گرم نشانند تا مسام او گشاده تر گردد و سکنگبین بزوری
که به تخم کشنیز و بیخ او پخته باشند با تخم کشوث و روغنهای گشاینده و مالیدن چون روغن بابونه
و روغن شبت و روغن سلیخه سوسن و اگر بحران نکرده باشد باید کرده باشد علاج آن علاج سوء المزاج
جگر باشد که از گرمی بود و علاج تب و علاج یرقان که از خوردن طعامها و شرابهای گرم تولد کند

باید دانست که تولد یرقان از گزیدن جانوران از آن است که زهر او در تن پراکنده شود پس
چاره نباشد از آنکه رگ باسلیق یا رگ اکحل بگشایند تا خون بدرا از جانب زبان باز پس آرند
و از تن کم کنند و مطبوخ هلیله زرد سودمند بود و گلاب سرطانی با انار سودمند بود و آب عنب الثعلب
و آب لبلاب الکل و آب کشنیز با خیار چنبر و لی خیار چنبر سودمند بود و با سکنگبین و آب غوره سودمند
بود باقی علاج اندر باب علاج گزیدن جانوران زهرناک یاد کرده آید و علاج اماس جگر

در جزو سیم از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است تدبیر این از آنجا باید کرد و سده اعلم الصواب

باید دانست که یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد و از جگر نیز بود و نشان رگست بهر دو نیز باشد اما اسباب آنکه از سپرز بود و جگر دو نوع است یکی سده است که دران منفذ افتد سودا در آن راه از جگر بگوشت گشد دوم ضعیفی قوت دفاعی سپرز از کشیدن سودا از جگر و ازان سبب سودا در جگر باند و با خون در همه تن بگستر دو رنگ روی و رنگ تن سیاه گردد و سبب ضعیفی قوت دو چیز است یا سو المزاج باشد یا آماسی که در وی تولد کند و آماس نیز ازان سو المزاج و از سده خالی نباشد و سبب آنکه از جگر بود سو المزاج جگر گرم باشد و صفرا ازان سبب در وی بسوزد و با خون بهمه تن رود و یرقان سیاه پدید آید یرقانی که از سپرز بود سه علامت است یکی آنکه رنگ روی سخت تاریک و سیاه بود دوم بول سیاه و تیره باشد و براز نیز سیاهی گراید سوم آنکه بول از سیاهی بسرخی گراید سیم آنکه سپرز را آفتی باشد و آنرا که جگر بود هم سه علامت دارد یکی آنکه رنگ روی سخت سیاه باشد لیکن از سیاهی بزردی گراید دوم آنکه بول از سیاهی بسرخی گراید و اگر با فتاب دارند سرخی مایه اما بزردی زند و اندر براز نیز زردی بیشتر بود سیم آنکه در جگر آفتی بود و سپرز سلامت باشد و اگر یرقان نشان رگست بهر دو بود علامتها و آفتها هر دو پدید آید یرقان سیاه که از سپرز بود نخست رگ باسلیق یا اسلیم باید زدن از دست چپ داروی مسهل دادن داروی مسهل بگیرند هلیله زرد پانزده درم هلیله کابلی هشت درم بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یکی شش درم حرق سیاه دو درم افتیمون پنج درم همه را بزنند و بپالایند شربت هفتاد درم باشد ایارج فیقرا دو نیم درم غاریقون یک درم تربد ازان مسهل چند شربت باید داد پس سرآب که سکنگبین افتیمون گرفته باشند نگاه دارند و هر چند روزی اگر حاجت آید با سفوف هلیله خورد آن بگیرند هلیله زرد سه درم هلیله کابلی دو درم افتیمون یک درم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی دانگی این جمله یک شربت بود و باندازه حاجت بیمار تصرف می کند در اعداد و اوزان ادویه سکنگبین که اندرین علت سودمند بود بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر از هر یکی ده درم افسنتین و افتیمون و جعده و دانه کبر و بیخ کبر و اسقولوقندریون و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی ده درم افتیمون همه را در سرکه بپزند و بپالایند و ازان سرکه سکنگبین سازند هر بامداد ازین سکنگبین یک وقیه آب بادیان با یک وقیه آب برگ کرنب با یک وقیه آب برگ کبر تر و یک وقیه آب برگ ترب آمیخته دهند و شیر اشتر با هلیله سیاه و افتیمون و نمک هندی باندازه قوت بیمار دهند سودمند بود و اگر مزاج گرم باشد آب هی آید آب انگور سگ که بتازی عنب الثعلب گویند می دهند یا آب گشنیز با سکنگبین و طعام مصوص

فرمایند با سرکه و کرفس و کسنی و فرد و از گوشت بزغاله و کبر با سرکه پرورده کرده ضمادی برنهند از تفاح اذخر و حاشا و افسنتین و فودنا و قنطوریون و بیخ کبر از هر یکی ده درم گل سرخ دو درم مقل پنج درم اشق هفت درم داروها را بکوبند و بپزند و آشق و مقل را بسرکه حل کنند و داروها را بدان سرشند و بهر وقت که ضماد برگیرند آن موضع را بسرکه بشویند و اندران سرکه باید که شبت و سداب و بابونه جوشیده باشند و اگر یرقان هم از سپرز بود و هم از جگر نخست رگ زنند و مسهل بر این صفت دهند بگیرند هلیله زرد ده درم هلیله کابلی سیاه هفت درم افتیمون و روغن کنجد پنج درم سوس ... پانزده درم پنج کبر و بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ گشنیز از هر یکی پنج درم آلوی سیاه بیست عدد خرمای هندی پانزده درم افسنتین رومی پنج درم همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و هفت درم فلوس خیارشنبر بدان درم اندر وی حل کنند و دهند با یک درم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون و دانگی سقمونیا مشوی و از پس این مسهل شراب دهند و آب برگ ترب و آب برگ کبر از هر یکی یک اوقیه و نیم آب عنب الثعلب سه اوقیه آب گشنیز دو اوقیه آب برگ کرنب او قیه اینهمه جوشانیده بپالایند و ده درم فلوس خیارشنبر در وی حل کنند و دهند سکنگبین که درین جایگاه سودمند بود بگیرند تخم گشنیز و تخم کرفس و تخم شونیز و افیون و بیخ بادیان و بیخ گشنیز و بیخ کرفس از هر یکی برابر در سرکه بجوشند و ازان سرکه سکنگبین سازند ضمادی که برنهند نافع بود بگیرند گزمازو اطراف زردشک کرده از هر یکی ده درم گل سرخ بیست درم صندل سفید بیست درم خطمی پانزده درم بنفشه ده درم آرد جو بیست درم زعفران پنج درم سنبل و جعده و حماما و کمافیطوس از هر یکی هفت درم مصطکی سه درم قنطوریون ... مقل ده درم آنچه کوفتنی است بکوبند و مقل بسرکه پخته حل کنند و لختی موم با روغن کمد ... و با مقل داروها در با دن بیسانه نیک ... برگ چغندر و برگ کرنب هر کدام که میسر شود بر مالند و برنهند و بکار باید کردن که گرمی بیشتر است یا سودا اگر سودا بیشتر بود علاجها جگر گرم ...

باید دانست که چنانکه ...
باید دانست که چنانکه هر گاه که کون بسبب ضعیفی معده علتی پدید آید که آنرا الجوع البقری گویند همچنان بسبب ضعیفی جگر استسقا پدید آید اما تولد جوع بقری از ضعیفی معده چنان باشد که گشت جوع الکلب بوده باشد و این علتی است که از روی طعام بی اندازه بود که بکار برند و بدین سبب طعامها بسیار خورده شود و رطوبتها بر در فم معده گران گردد و مزاج او تباه شود و قوت جاذبه او از کار باز ایستد و از روی طعام باطل شود و بسبب باطل شدن از روی طعام رگها تهی گردد و همه اندامها گرسنه شود و بسبب گرسنگی اندامها

و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط شود جوع البقر این را گویند همچنین اینجا سبب
ضعیفی جگر و عاجزی قوت او از رسانیدن آب با عضا که زیر پای همه تن نشسته بود و از
جگر آب خواهد این را استسقا گویند یعنی خواستن و هر آنگه که مردم بخورد جگر ضعیف
در آن تصرف نتوان کردن و باندامها نتواند فرستادن بعضی از آن بشکم باز گردد و در شکم
گرد آید و بعضی که جگر اندر وی تصرف نکرده باشد با خون ضعیف که هضم ثانی آن را تمام نکرده باشد
باندامها رسد اما سبب شکم و آماس اندامها پدید آید و این آماس سه گونه باشد یکی را
تازی استسقا زقی گویند و این چنان باشد که آب اندر شکم گرد آید و باشد که دست و پا بجا
بیاماسد و دوم را لحمی گویند و این چنان باشد که آب با ماده بلغمی باندامها رود و در همه تن همچون
تن مردگان باشد آماسیده و نرم و سیم را طبلی گویند و این چنان باشد که باد در شکم پدید آید و
شکم بر آماسد و گاه باشد که با این باد آب نیز باشد لیکن باد غالب بود و سبب قوی تر و عام تر
اندر تولد انواع استسقا ضعیفی جگر است و توان گفت که سبب و اصل درین علت آفت
همه آنگه استسقا بیماری جگر بود اگرچه بسیاری بیمارها جگر باشد که استسقا باز آن
نباشد و سببهای سابقه چهار نوع است یکی الانواع سوء المزاج جگر دوم سده سیم الانواع
آماسها جگر چهارم مشارکت اندامها دیگر اما استسقا که از سوء المزاج خیزد اگر مزاج گرم باشد
استسقا بیماری خشکی پدید آید از بهر آنکه خشکی مدد حرارت غریزی را تحلیل کند و غریزت
بدان سبب ضعیف گردد و آنرا که غریزت ضعیف شد جگر او غذا را خون نتواند کردن و سبب
گرمی باز او حرارت بود و که اختن اندامها بدان سبب پس انواع استفراغها قوی چون
ادرار بول و عرق و اسهال و طمث باز او خون بواسیر و زیان کارترین استفراغی ها
استفراغ خون است و اگر مزاج سرد باشد استسقا بیماری زهار فزونی تولد کند و سبب
و اصل در هر دو تحلیل و ضعیفی و نقصان حرارت غریزی بود و سببی قوی که حرارت
غریزی را ضعیف کند و فرود برانه خوردن آب سرد است ناشتا و از پس گرمابه و
ریاضت و از پس جماع و استسقا که از آماس خیزد سبب آن سده بود از بهر آنکه
آماس نوعی از سده است و آب بسبب سده در ماساریقا بماند و سبب استسقا زقی
و لحمی گردد و آنچه مشارکت اندامهای دیگر پدید آید اسباب آن اسباب ضعیفی جگر باشد
و اسباب ضعیفی جگر اندر گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و اندامها پدید آید از
آماس و سوء المزاج و درد و غیر آن و مشتری از سوء المزاج سه خیزد که در جگر پدید آید
یا اندر اندامهای دیگر که یاد کرده آمده است و این چنان باشد که سردی سپرز بمعده در آمد
و معده را سرد کند و از معده بروده اثنی عشری و روده صایم فرود آید و از آن روده ها ماساریقا
بگذرد و جگر را سرد کند و سردی از جگر بشش و مجاها باز دهد و باید دانست که بزرگی سپرز
گر از اول آفرینش بزرگ آمده بود با استسقا اوفتد از بهر آنکه خون بسیار از جگر
می ستاند و قوت او را ضعیف میکند و اگر اتفاق افتد که با بزرگی سپرز جگر کوچک باشد

گر استسقا بمشارکت آن ... شده اند
... روده ها و ...
سپرز ... اندامها ...

بسبب قوی‌تر



بسبب قوی تر بود و جگر زود تر ضعیف تر گردد و بعضی طبیبان گفته اند بترین استسقا
لحمی است از بهر آنکه سوء المزاج عام بود در جگر و همه اندامها و هضم ثالث به یکبارگی باطل
شود و بعضی گفته اند لحمی سهل تر است از زقی و طبلی و شیخ رئیس گوید از هر نوع زقی
بتر است و تجربه پدید آمده است که اندر لحمی جگر بدان ضعیفی نبود که اندر زقی و طبلی و آنرا که
سبب استسقا آماس جگر باشد طبع خشک و با نهاد آماس کرده باشد و سرفه پدید آمده
باشد یا تغشی و آماس ذرب پدید آید و ضعف زیادت گردد و آب آن بزناک شود مران
و آنرا که استسقا بسبب گرمی جگر باشد تشنگی و با سوزش آب تاختن بود و بسبب گرمی
تیزی صفرا در رنگ روی زردی و بان تیم و تن لاغر و خشک باشد و شهوت طعام اندک بود
و بقی صفرا بر آید و اگر سبب استسقا تحلیل اخلاط و گداز شش تن بود و ماده بمجری طبیعی
میل کرده باشد آماس از تهیگاه و دیگر گاه آغاز کند و در همه انواع استسقا که سبب آن
حرارت و بیماریها گرم بود اماس درین موضع آغاز کند و علامتها صفرا ظاهر شود و بول
او بر از صد تیزی و غسالی بود و بترین حالها در استسقا آنست که خداوند علت را مزاج
گرم باشد از بهر آنکه تا سبب سخت قوی نبود بیماری ضد مزاج اصلی تولد نکند و همچنین اگر
با استسقا تب و بیماری گرم پدید آید حال بد باشد از بهر آنکه اگر تب را علاج کند جگر ضعیف
تر شود و اگر جگر را بچیزی گرم قوت دهند حرارت تب زیادت گردد و علی بن زید الطبری
گوید اذا کان البول احمر فالرجاء قلیل یعنی اگر در علت استسقا بول سرخ امید داری
کمتر بود و می گوید اذا انزل لحمی فهی ردی یعنی اگر آب بگشاید و خداوند علت را تب آید بد باشد
و بقراط میگوید الاستسقا الذی یکون من الامراض الحادة ردی یعنی هر استسقا که از بیماری
گرم خیزد بد بود و آنرا که ماده استسقا غالب شود تنگی نفس در بود و سرفه پدید آید مرگ نزدیک
آمده بود و بقراط میگوید اذا حدث بصاحب الاستسقا سعال فلیس بتخلص و کذالک
منی عرض اسهال مراری و هم بقراط میگوید ان اصاب المستسقی سعال بلا سبب مثل از نزله
الزکام فذالک شری می گوید که خداوند استسقا را سرفه بی سبب نزله و زکام با اسهال صفرا
پدید آید امید خلاص نباشد و دلیل بد بود و بقراط ماده استسقا لحمی را بلغم سپید خوانده
چنانکه میگوید اذا حدث من به البلغم الابیض اختلاف من ذاته انحل بذلک مرضه میگوید
هرگاه که خداوند بلغم سپید یعنی خداوند استسقا لحمی را اسهال قوی پدید آید از خود یعنی بی
داروی سهل بیماری او زایل شود و باید دانست که استسقا خون بسبب آماس سپرز
و صلابت آن پدید آید با سلامت تر و امیدوار تر از آن بود که از آماس و صلابت
جگر پدید آید و بسیار باشد که نزدیک مرگ گوشت بن دندانها و زاندرون دهان بسبب
کار رفتار تیس گردد و گاه بود که اندامهای دیگر با جمله تن بسبب تباهی خون ریشها بر آید
و هرگاه که خداوند مالیخولیا را استسقا پدید آید مالیخولیا با استسقا زایل شود از بهر آنکه مزاج
او تر شود و هرگاه که از خداوند استسقا چیزی چون گوشت پاره فرود آید هلاک شود و گفته اند

که خداوند فروج امعا ارد و، سوراخ شود و ثقل در فضهای شکم ریزد و شکم آماس کرد
و هم چون شکم خداوند استسقا شیخ رئیس رحمة الله علیه میگوید نزدیک من از امکان
دور نیست اندر آنکه هر کرا روده سوراخ شده زود تر از آنچه از امعاء در فضهای شکم ریخته شود
خداوند این علت بمیرد خاصه اگر روده دبار سوراخ شده باشد و مرا این دلیل سخت معقول و مقبول می آید و الله اعلم بالصواب

باید دانست که هرگاه مزاج جگر از حال طبیعی بگردد و ضعف بردی مستولی شود حالی نزدیک
بحال مستسقی پدید آید طبیبان آنرا سوء القنیه گویند و سوء المزاج نیز گویند و این حال استسقا بود
نخست رنگ روی و رنگ همه تن بگردد و بزردی و سپیدی گراید و تهیج در چشم و روی
پدید آید و باشد که همه اطراف و همه تن چون خمیر آماسیده شود و طعام هضم نگردد و آرزوی طعام
زیادت گردد و بول و عرق اندک آید و بادها در شکم بسیار افتد و باشد نیز که در خایه باد افتد
و سستی و کسلانی در مردم پدید آید و گوشت بن دندان خارش گیرد بسبب آنکه بخارها هر که
از تن برآید و اگر جراحتی بر آید یا جراحتی رسد دشوار درست شود و باید دانست که بسیار
باشد که خداوند ذات الریه را از زیان اتابک در ششش پدید آید و گرد آید و حال او هم چون
حال خداوند سوء القنیه شود تأمل باید کرد اگر درین ماده صفرا بود ایارج فیقرا باید داد تا
خشکریشت و فضلات [illegible] ایارج درین علت آنست که ایارج فضول را از تن پاک کند و بار طوبت
اصلی بکوشد و اگر خلط غلیظ و لزج باشد استفراغ بشحم حنظل و صبر و بسفایج و غاریقون و سقمونیا
باید کردن و اوزان داروها باندازه قوت بیمار و باندازه اخلاط باید کردن و گاه باشد که حاجت
آید که داروها را بحریق سیاه قوت دهد و بهر صفت که باشد استفراغهای تنقیه [illegible]
باید کردن تا ماده جمع شود و پی کردن تنقیه سودمند بود خاصه هر وقت که ماده گرد آمده است
و داروی مسهل را العود خام و مصطکی و سنبل و مانند آن خوش باید کردن تا قوت معده
را نگاه دارد و از پس آنکه چند استفراغ کرده باشد و ماده تنها کم کرده باشد و داروهای که سده
بگشاید و ادرار بول کند سودمند است و از رگ زدن احتیاط توقف باید کردن مگر آنجا که معلوم گردد
که سبب سوء المزاج باز ایستادن خون حیض است یا خون بواسیر و هر وقت که رگ خواهد زدن
نخست فوتنج سهلی سبک چون ایارج فیقرا و طبیخ افتیمون صافی تنقیه کردن پس اندکی
خون بیرون کردن و بعد از آن شراب افسنتین سخت نافع بود و معجونها که از پس استفراغ سود دارد
بود تریاق است و مثرودیطوس و دواء الکرکم و ذوالک [illegible] و مرزنجوش را با سکنجبین دادن سود دارد
نکاشود باشد که استسقا گردد شیر اشتر اعرابی با بول او سودمند بود خاصه کسانی را که تن
قوی باشند و در دقیقه شیر اشتر عربی با بول بز باید اردو دانگ اسنج یا نیم درم سودمند
بود خاصه کسانی را که قوت دارند و اگر ماده صفرای رقیق بود هلیله زرد باوی باید و طعام
از زیرباوشو با گوشت کبک و دراج و تذرو و مصوص موافق باشد و همه را ادارچینی و مصطکی





و زعفران و قرنفل خوش باید کرد و بعضی طعامها را بجز دل و سیر و گندنا خوش بوی باید
کردن و از میوها انار شیرین و انار شیرین موافق تر بود و شیر و غند یقون و شراب
ریحانی رقیق و مپوسی سود مند بود و معده و جگر را گرم داشتن و تکمید کردن بجاورها لطیف
کننده چون تلخه و سنبل و دارچینی و بوره و زراوند گرد سود مند بود و شکم را بکوکرد
و بوره و تنها اگر مالیدن سودمند بود و بعضی اطبا آورده اند و نوده که آزموده اند
سرگین گاو و سرگین بز طلی کردن سودمند بود و الله اعلم بالصواب

باید دانست که سبب و اصل درین نوع آنست که آب در تن مردم بسیار گرد آید و مجری بول
بیرون نشود و باز گردد و در فضاء شکم گرد آید یعنی در تهی شکم آنجا که موضع روده هاست
بیرون ثرب و از اندرون غشاء پهلوهاست از بهر آنکه ثرب تا فروده نگردد و متحلل نشود
و گرد آمدن آب در فضای شکم بر چند وجه باشد یکی ترشح یعنی برامیدن دوم آنکه در مجریها
محتقن گردد و بخار شود و طبیعت او را دفع کند نه مجری طبیعی و این خوب جهت از بهر آنکه معلوم
شده است که مدفع طبیعت رئیم از استخوان بگذرد چه عجب اگر آب را و بخار را نه بمجری
طبیعی دفع کند و بترشح بیرون دهد تا در فضای شکم گرد آید سیم آنکه بعضی مجریها که فضا
از آن راه بجگر نا رسیده از آن شکاف بیرون آید و در فضای شکم گرد آید چهارم آنکه
هرگاه که آب از مجریها بول باز گردد دهنهای رگها آید که از پهلو باید پیوسته است و کودک
در شکم مادر غذا از آن رگها یابد همچنین دهنهای رگها بول کودک اندر بطن شکم مادر
از ناف برورده آید و اندران ساعت که بزاید پیش از آنکه ناف او ببرند بول کند بول او
هم از ناف بیرون آید و چون راه ناف بسته شود بطریق شانه باز گردد پس هرگاه که آب
مجری بول کمتر بیرون آید و قوت دافعه اندامها از هر جانب او را دفع کند بضرورت روی بدان
رگها نهد که یادگرده آمد از بهر آنکه مجری نخستین آن بوده است و از بهر آنکه منفذ ناف بسته
باشد دهنهای آن رگها اندر فضای شکم گشاده گردد و آب اندروی گرد آید و اسباب
سابقه از سه بیرون نبود یکی آنکه قوت دافعه جگر و قوت جاذبه گرده ضعیف باشد بسبب
سرد یا آماس یا نوعی از انواع سوء المزاج یا غیر آن تا بدان سبب آب از جگر سوی گرده
او را جذب نکند و تن او را قبول نکند از بهر آنکه قوتهای اندامهای او را دفع میکند بضرورت
میل بفضای شکم کند و استسقاء زقی پدید آید دوم آنکه آن باشد که آب سرد خورده باشد
و ناگوار در تن بماند و جگر از دفع آن عاجز آید و سبب بسیاری خوردن آب تشنگی باشد
و سبب غلبه تشنگی یا سوء المزاج جگر باشد یا سده که بدان سبب آنقدر آب که جگر را بدان
حاجت بود بدان نرسد و تشنگی بدان سبب دائم گردد و نیز بسیار باشد که سبب تشنگی
نایافتن آب خنک خوش و سرد باشد و آب گرم و آبی که در وی کیفیتی بد باشد تشنگی را

رابل کند سیم آنکه هضم غذا در معده هموار نباشد و جگر و دیگر اندامها بعضی را قبول کند
و بعضی را نه و بدان سبب مجری با غذا پر شود و سده تولد کند و سبب استسقا گردد
و اگر ماده اندک بیشتر بود استسقا زقی بود و اگر ماده غلیظ بود و اندک بیشتر بود استسقا
طبلی بود و اگر ماده بلغمی بیشتر بود استسقای لحمی بود و بقراط میگوید من کان به بلغم کثیر
بین الحجاب و المعده موجعه فانها اذا جری فی العروق الی المثانه انحلت علته میگوید
هرکرا زیر حجاب بلغم بسیار بود و معده درد کند هرگاه که بلغم برگها بگذرد و بمثانه اندر آید علت
او زایل شود جالینوس میگوید فرود آمدن بلغم غلیظ برما راه دشوارتر از آنست که بمثانه و اگر
آب بودی ممکن بودی که تراود همی و بمثانه فرود آمدی و بلغم ممکن نیست که تراود و شیخ رئیس
میگوید خوب باشد اگر بلغم تحلیل پذیرد و رقیق شود و تراود و نیز ممکن است که طبیعت آنرا طریقی
جوید و بضرورت بدان طریق دفع کند و بمثانه فرستد چنانکه ریم را از سینه اندر رگ
اجوف بمثانه فرستد و این دفع از طبیعت عجیب تر از آن نیست که ریم را با استخوان
سینه می بگذراند     همه علامتهای خداوند استسقا رنگ و روی بگردد و تباه شود آنرا
که سبب استسقا بیماریهای سپرز بود رنگ و روی بسبزی و سیاهی زند و همه را
نفس تنگ و آرزوی طعام اندک بود و تشنگی غالب باشد مگر آنرا که تا وقت آب سرد
بسیار خورده باشد و جگر بدان سبب سرد شده باشد و علامتهای خاصه استسقای
زقی آنست که شکم گران و اطراف سرد و پشت چشم و روی آماسیده باشد بسبب
ضعیفی حرارت غریزی و چون دست بر شکم او زنند آواز خیکی دهد که پر آب باشد و اگر
از پهلو به پهلو گردد آواز آب آید و پوست شکم روشن و افروخته و کشیده بود
و بعضی را اندر آماس کند و پوست خایه پر آب شود و آنرا که علت محکم شود سرفه
پدید آید از بهر آنکه بسیاری آب با حجاب مزاحمت کند و بدان سبب نفس تنگ شود
و سعوقه پدید آید و استسقا که از آماس جگر بود و نبض صغیر و متواتر باشد و میل الصلابت
و کشیدگی دارد و سبب امتلاء جگر و فضای شکم از آب و کشیدگی عشاهای
اندامها زیرین و آماس گرد رگها برداشته شود نبض میل بنرمی دارد و بول اندک
بود و در بیشتر وقتها سرخ باشد و سبب سرخی دو چیز است یکی آنکه لون که اندر بول بسیار
بر آنکه خواست بود اندر بول گرد آید دوم آنکه بسبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت ممیزه
که خون را و صفرا که طبیبان اخلاط گویند از آب جدا نتواند کرد بدین سبب است که در
استسقا بول سرخ بیند حکم نباید کردن که گرمی غالب است و هر که بیماری را سنگ
از مثانه بیرون آید ناگاه علت استسقا پدید آید بدانکه در جگر و غیر آن بیماری بود از بیماری
که استسقا از آن تولد کند باید دانست که آب بدان مجری از گرده بمثانه آید شکافته شد
اگر علت استسقا جگر گرم بود با سبب علت آماس گرم بود اندر جگر
مزاج باعتدال باز آید آوردن و جالینوس میگوید من دیدم گروهی را که ایشان را

تولد کند با سرد بود فی الوقت و از رقت باشد اندکی بود
و سبب سردی آن بود که از آماس بر حجاب ... راحت کند
... از غلبه بود یا شد و سبب آن ... 





استسقا از حرارت جگر خواسته بود و بداروهای سرد و علاج باید کردن معلوم است
که اعتدال سبب تن درستی است و بیرون شدن از اعتدال نا تن درستی بود پس هرگاه
که مزاج را باعتدال باز آرند واجب کند که قوت اندامها و تن درستی باز آید بدین سبب علاج
استسقا که از گرمی خیزد مرکب بود از علاج استسقا و علاج جگر گرم و آن چنان باشد که نگاه کنند
اگر استسقا از آماس جگر گرم تولد کرده باشد نخست علاج بدان دارو باید کردن که دران آماس
جگر یاد کرده آمده است و اگر از آماس جگر سرد تولد کند نخست علاج بداروها آن کنند تا آماس
بنشیند پس تدبیر استفراغ آب کنند و اگر از سوء المزاج گرم بی ماده تولد کند نخست مزاج را بگردانند
اما آنرا که استسقا از آماس جگر گرم تولد کند شربت گاهی از آب کشنیز دهند با سکنجبین
آمیخته و گاهی از آب بادیان تر دهند با آب کسنی و آب عنب الثعلب آمیخته یا با آب کشنیز آمیخته
و خیار چنبر درو حل کرده و گاهی عنب الثعلب با آب کاکنج آمیخته و گاهی مقدار سه سیر کرنب با هم چندان
آب عنب الثعلب آمیخته هر سه روز یا هر پنج روز قی کردن پیش از طعام یا پس از طعام سود
مند بود و اسهال پیوسته درین علت زیان دارد بدین سبب هر ده روز یک روزی داروی باید که آب
را باسهال بیرون آرد برفق و مزاج را گرم نکند و رگ زدن همه خداوند استسقا را زیان دارد
مگر آنرا که سبب استسقای او باز ایستادن خون بواسیر یا خون حیض باشد اگر قوت و سال و هوا
و فصل سال و مزاج مساعد بود مقداری خون کم کردن روا بود و طبیبی از پزشکان میگوید هم چنانکه
بیمار از آتش را فرو نشانند بسیاری خون برد حرارت غریزی را فرو گرد و مصلحت آن باشد
که آنرا اندکی کم کنند تا حرارت برافروزد و از بهر آنکه خون برو ماده بدو در اندامها پراکنده باشد همه
انواع استفراغ چون رگ زدن و ادرار بول و عرق آوردن و مالیدن و ریاضت کردن و گرم
کردن سودمند بود اما داروهای مسهل که آب را برفق بیرون آرد و مزاج را گرم نکند فاقلی است
پنجاه یا شصت درم با آب خرمای هندی آمیخته یا با شیر خشت یا با ترنجبین یا با شکر طبرزد چینی و لک
مغسول و اندکی زعفران ترکیب کرده و آب طلخشقوق و آب شاهتره از هر یکی سی درم چهل درم
ایشان آمیخته جالینوس میگوید سه درم ایشان با رسی هم اسهال کند و هم ادرار و بعضی
طبیبان مطبوخ هلیله زرد و خرمای هندی فرموده اند و روا داشته لیکن اولیتر آن باشد که استفراغ
صفرا کمتر کنند از بهر آنکه صفرا درین علت با ماده استسقا یار گشته صواب آن باشد که صفرا را
تسکین بکنند و آب را باسهال کم بیشتر کنند مگر که صفرا سخت بسیار بود استفراغ کنند بهلیله زرد از
بهر آنکه هلیله زرد سودمندترین مسهلی است خداوند استسقای گرم را هم چنانکه سکبینج سودمندترین
مسهلی است خداوند استسقای سرد را و آن روز که مسهل خورده باشند و استفراغ افتاده
یک شبانه روز پس از مسهل هیچ نخورند و دیگر روز شربتی دهند که قوت را نگاه دارد و داروی
قبضی بود و طعم آن خوش بود چون شراب لیمو و اقراص انبرباریس و شراب سیب و شراب آبی
و مانند آن تا جگر را قوت دهد خاصه از پس مسهل که داروی مازریون و فرفیون و اشق و مانند این
باشد و اندر میان هر دو مسهل هر روز شربتی باید داد که سده بگشاید و جگر را باعتدال باز آرد

وسابر میگوید مردی را استسقا بود و تب می آمد او را اقراص انبرباریس دادم با آب ترنج
یعنی با آب گشنیز و مانند آن منفعتی ندیدم شیر اشتر دادم با شکر العشر آنرا منفعتی تمام دیدم از بهر آنکه
بیرون از طبع اجابت میکرد و مردم تن درست گشت و هم او میگوید شیر اشتر نشاید دادن الا پس از
آنکه علت محکم شده باشد شیخ رئیس میگوید زنی را دیدم که در علت استسقا بود و ضعیف
گشته و علت مستولی شده بود و آرزوی خوردن انار خوردن گرفت و چندان انار خورد
که از یاد کردن آن مردم را عجب آید علت او زایل گشت و تن درست شد سابر میگوید که
بسیار دیدم که با آب برگ ترب و سکنگبین خوردن ازین علت خلاص یافتند و جالینوس
میگوید خواجه را که دوست من بود استسقا زقی گرم افتاده بود و قوت او سخت ضعیف شده من
او را علاج کردم و دستوری دادم تا گوشت بزغاله بریان کرده میخورد و گوشت کبک و طیهوج
و قریص و مصوص و عدسی و نان خشکار میخورد تا قوت او بدین نگاه داشته شد و هیچ
دستوری ندادم که چیزی تر یا آش باید نی خورد مگر آن روز که دارو خواستمی داد و پیش از
دارو و پس از دارو نیز با فرمودم بدین سبب تشنگی غالب نشد و مرکب مصوص و قریص
و مرکب عدسی و زیرباج سخت ترش بودی و استفراغ بدین دارو کردمی هلیله زرد هفت درم
شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم غافت دو درم گشنیز یک دسته سنبل و تخم گشنیز
از هر یکی دو درم همه را در یک من و نیم آب بجوشانیدمی تا به نیمه باز آمدی پالودمی و سه درم
شکر در وی گداختمی و بدادمی و هر روز حبی دادم ازین نوع با شیر گرم با شکر معقود کردمی و حب
ساختمی و گاهی شکر با شیر انجیر معقود کردمی شکر هم چند وزن شیره و چهار یک چند گوذی
کردمی سه حب پیش از طعام بدادمی و از پس رب غوره و رب ریواج بدادمی و آب سرد
بر جگر او نهادمی و گاهی ضمادی از صندل بر جگر نهادمی و ضمادی دیگر تحلیل کننده بر ناف و حوالی
آن نهادمی و گاهی مازریون اندر آب گل فشارده و غرغره کردمی و از آن آب شراب
گل ساختمی و استفراغ بدان کردمی و گاهی شیر گرم در شراب گل حل کردمی و گاهی برگ مازریون
کوفته و بیخته بعسل انگبین سرشتی و حب کردمی و از سبو با انجیر خشک و مغز بادام دستوری فرمودم
و سرشتی و سبز و سوختی و ضمادی بسته از گل کردمی و آرد جو و آرد کاورس و سرگین گاو
و سرگین بز و خاکستر بلوط و خاکستر چوب رز و سبز که سرشتی این جمله قول جالینوس است و
بباید دانست که برگ مازریون و تخم او قوی تر بیخ دارد و همت اسهال آب روا و راه در طعام
و شراب پنهان توان کردن و طعم او پوشیده کردن خاصه از جهت کسانی که از دارو با نفرت باشند
شربت یک درم با ماء العسل یا با سکنگبین و زردی سوخته نیز قوی است و او را طعم خبث اندر حلق
خواهند پنهان توان کردن خاصه در مغز نان تنوری سرشتن و حب کردن شربت یک درم کثیرا
و بیخ سوسن آسمانگون را نیز طعم قوی خبث لیکن معده را دست نیم وزن او قرنفل با پوست فندق
با پوست فستق که بر روی او پوسیده باشد بادی با مغز نان مغرت آن از معده باز دارد و دودی
سوخته نیز معده را دست و براهم بدین طریق اصلاح کند پس با مغز نان بسرشند و به بهند و



مازریون را ابر که اصلاح کند و این بیخ را یعنی بیخ سوسن اندر کتابهای طب ایرسا گویند و منفعت
عصاره او طبیبان در کتابها یاد کرده اند و حورحس میگوید من شرب عصارة الایرسا فهو علی خطر
عظیم هر که عصاره ایرسا بخورد در خطری عظیم است و هر که که مازریون بدان اصلاح کرده باشد از آن
سکنگبین بزند صواب بود و اگر بیخ سوسن آسمانگونی از یک درم تا سه درم خشک کرده و کوفته
و بیخته با یک وقیه سکنجبین بدهند استفراغی کند یکبار رنگ و اگر این بیخ را تری بکوبند و الف
و عصاره آن یک وقیه یا دو وقیه با نیم چند آن جلاب و سکنگبین بمیانه بدهند منفعتی عجب کند و
اگر یک وقیه یا دو وقیه عصاره او با بول گو سفند بدهند سود مند بود    گل کلانه سرد که درین
علت سودمند بود نسخه ثابت قره بگیرند برگ مازریون مدبر و هلیله زرد مقشر و غاریقون از هر یکی
پنج درم بیخ سوسن و عصاره افسنتین سه درم اسطوخودوس و گل سرخ و تخم گشنیز و تخم خیار پاک کرده
و رب سوسن از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بیزند پس بگیرند ترنجبین پاک کرده فلوس
خیار شنبر پاک کرده و فانید از هر یکی یازده درم هر سه را با آب بگدازند و بسرشند شربت از
دو درم تا چهار درم مازریون مدبر آن بود که یک هفته بسرکه تر کنند پس خشک کرده باشند
نسخه دیگر ترتیب محمد زکریا رحمة الله علیه بگیرند مازریون مدبر ترمه و غاریقون و هلیله زرد
از هر یکی پنج درم عصاره افسنتین سه درم گل سرخ و تخم گشنیز از هر یکی دو درم رب
سوسن دو درم ترنجبین پاک کرده دو درم ترنجبین را بگدازند و بپزند تا بقوام آید و داروها بدان
بسرشند شربت از دو درم تا سه درم سودمند بود ان شاء الله    نسخه دیگر بگیرند سقمونیا
دو درم تربد و هلیله زرد از هر یکی سه درم افسنتین دو درم گل سرخ و تخم گشنیز و تخم
خیار پاک کرده از هر یکی یک درم رب سوسن دو درم همه با ترنجبین و خیار چنبر بسرشند
چنانکه یاد کرده آمده است شربت از سه درم تا چهار درم با طبیخ هلیله زرد    معجون
مسهل بگیرند آبی و پاره کنند و سه روز اندر سرکه فرو نهند پس چند وزن آبی مازریون
تازه بادی بسرشند و بر یک وقیه سرکه ده استار شکر بر نهند و بپزند تا بقوام آید و آبی و مازریون
سوده بدان بسرشند    معجونی دیگر بگیرند تخم گشنیز و تخم کشوث از هر یکی ده درم عصاره
طلخشقوق خشک کرده بیست درم عصاره انبرباریس یازده درم لک مغسول و ریوند چینی از
هر یکی پنج درم عصاره افسنتین هفت درم عصاره قثاء الحمار و شحم حنظل از هر یکی پنج درم غاریقون
هفت درم همه را بکوبند و بجلاب بسرشند و با آب گشنیز می دهند شربت از پنج درم تا
هفت درم بدهند حب ریوند نسخه محمد زکریا بگیرند ریوند چینی و عصاره غافت و تخم گشنیز
از هر یکی پنج درم مازریون مدبر ده درم شربت ده درم و نیم هر هفته یک بار بدهند
حب قوی که آن را با سهال بار دیگر بدهند مازریون مدبر یک درم روی سوخته بحری نیم درم
فرفیون دانگی و نیم شکر طبرزد سه بار چند وزن داروها شکر را بگدازند و داروها
در وی بسرشند و حب کنند این جمله یک شربت قوی بود این حب را اگر قرنفل و زعفران با
دارچینی خوشبوی کنند صواب بود    حب قوی تر بگیرند مازریون مقشر نیم درم

مغز بادام شیرین یک درم و نیم کثیرا دانگی و نیم شکر چندانکه دارو بار آید آن برشتند
و این یک شربت بود تمام و گناه باشد که ازین حب سوزشی اندر معده و سینه آید روغن بادام
تجرع کردن آن سوزش را زایل کند و اگر تشنگی خیزد آبی فرو برد آن را زایل کند و چون
طبع اجابت کند تشنگی گشتن باطل شود و اگر از پس این حب با غیر آن حرارتی ظاهر شود
چند روز آبی کشنده و آب ناردان و آب زرشک باید داد و نان با طباشیر حب
سنگ تر نسخه محمد زکریا بگیرند مغز تخم خیار بادرنگ و مغز تخم کدو از هر یکی دو درم گل سرخ
سه درم و دو دانگ مازریون مدبر سه درم و دو دانگ مصطکی نیم دانگ انیسون درم عصاره ابی
بسرشند و حب کنند شربت دو درم یا دو درم و نیم بگلاب یا سکنگبین یا آب کشنیز و عنب
الثعلب سکنگبین که ادرار کند تخم خیار و تخم خربزه پاک کرده و تخم کشنیز از هر یکی
ده درم تخم کرفس و تخم کشنیز را در سرکه تر کنند یک شبانروز و دیگر روز از کوفته
تا به نیم باز آید و پالایند و آب تخمها با این سرکه بیامیزند و شکر برافکنند و بقوام آرند و در
میان نخستین سه اوقیه آب خیار زه سیر افکنند تا در وی پخته شود سفوفی که ادرار
کند و حرارت نیارد بگیرند مغز تخم خیار بیست درم مغز خربزه پنج درم تخم کرفس و تخم جرجیر
و رب سوس از هر یکی دو درم همه بکوبند شربت پنج درم با سکنگبین بدهند
سفوفی دیگر بگیرند گل سرخ شش درم تخم خیار بادرنگ و تخم خرفه از هر یکی دو درم عصاره
غافت و افسنتین از هر یکی یک درم سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم لک مغسول
درم مازریون مدبر سه درم ریوند چینی دو درم زعفران یک درم بیخ سوسن سه درم
تخم بادیان یک درم و نیم شربت سه درم تا پنج درم و اگر حرارت قوی باشد با سکنجبین
دهند و اگر آهسته تر باشد با آب برگ ترب یا با آب قاقلی دهند یا بول گوسفند و آنچ
می گویند غافت و افسنتین و سنبل صواب نیست از بهر آنکه هر سه آب را بر کمین کند
و تشنگی آرد سکنجبین که شکم براند و آب را کم کند برگ مازریون تر یک اوقیه
سرکه یک ده سیر آب نیم برگ مازریون را در سرکه و آب تر کنند و آب کمفته بدین
بپزند تا آب برود و سرکه بماند و پالایند و یک من شکر طبرزد برافکنند و بقوام آرند شربت
یک اوقیه اگر جگر سخت گرم باشد بدل آب گلاب کنند و اگر مقداری آب آبی ترش
برافکنند دل را قوت دهد تا سه روز مازریون را باطل کند و لیکن اسهال کم کند و طبیب حکیم
شاید شربت می فزاید و می کاهاند و اگر آبی را نشکند و در سرکه با مازریون تر کنند بس باید
و بپزند صواب بود سفوفی که شکم براند بگیرند تخم خیار و تخم خرفه و سقمونیا از هر یکی
یک درم عصاره غافت و ریوند چینی از هر یکی پنج درم لک مغسول و تخم کشوث از هر یکی دو درم
شربت یک مثقال با شیر اشتر یا شراب بدهند قرص که شکم براند بگیرند برگ
مازریون شست درم آرد جو و گل سرخ و رب سوس از هر یکی بیست درم اقراص
کنند از هر یکی مثقالی شربتی یک قرص با دو قرص مثقال شکر و اگر ضعیف باشد



شربت یک درم دهند و اگر سخت ضعیف باشد این اقراص دیگر دهند آن بگیرند تخم
کشنیز دو درم برگ مازریون مدبر یک درم و چهار دانگ عصاره غافت یک درم و چهار دانگ
گل سرخ دو درم و نیم تخم خیار پاک کرده دو درم و نیم این جمله ده شربت بود و شربت با سکنگبین
دهند و آن روز که این شرابها دهند سهل چیزی نخورند قرص انبرباریس که بدهند بعد بن
ترتیب باید قوت را نگاه دارد بگیرند انبرباریس پاک کرده و رب سوس و گل سرخ و تخم
خیار و تخم خربزه پاک کرده از هر یکی ده درم ریوند چینی و فوه و زعفران از هر یکی دو درم تخم کشوث
و تخم کشنیز از هر یکی سه درم طباشیر یک درم و نیم ترنجبین پاک کرده شش درم شربت یک مثقال
با سکنگبین و آب انار و انبرباریس با سکنگبین سفرجلی دهند نسخه دیگر بگیرند عصاره
انبرباریس و لک مغسول و ریوند چینی و گل سرخ و عصاره طلحشقوق و تخم کشنیز و تخم کشوث
از هر یکی راست راست شیخ رئیس میگوید قرص انبرباریس از بس اسفرانج اگر چه جگر را
قوت دهد بسیار نشاید داد تا طبع خشک نکند و گل کلانه بزرگ سودمند بود و صفت آن
در قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله و تعالی و شیر اشتر اعرابی که علف آن قاقلی و کشوث و کشنیز
کشتی تر و کرفس باشد آب را ازین بیمار دو و آنچه قومی گفته اند که شیر اشتر اندرین علت زیان
کارست از بهر آنکه طبع آن ضد این علت است قولی باطل است از بهر آنکه شیر از دو وجه
اندرین علت سودمند بود یکی آنکه در شیر قوتی زداینده و شوینده است بدین قوت آب را
از تن بیارد و دیگر آنکه خاصیت نافع بود هم چون بعضی دارو یا که در علق کیاحیتی سودمند بود
و طبع ضد طبع آن علت باشد چون سقمونیا که کیاحیت اندر بیماریهای صفراوی سودمند بود و
چون کشنی که کیاحیت همه جگرها را اگر چه بعضی سرد بود سودمند باشد و منفعت شیر
اشتر اعرابی اندرین علت بجایگاهی است که اگر بیمار بران صبر کند و بجای طعام و شراب
آن خورد شفا یابد لیکن مردم سخت مجرد را سودمند نبود و بهترین روزگاری شیر دادن
را روزگار بهارست و بهترین وقتی وقت صبح است آن ساعت که مردم شند و از کفک
بپالایند و بدهند و بعضی نابینداند که بر ریاضت کنند بآهستگی و بعضی از اهل تجربت گویند اشتری
که گیاه تر خورد و شیر او نباید داد تا آب و تری آن زیادت نکند و اگر ضرورت شود با بول اشتر
باید داد از بهر آنکه بول گرم و خشک است و اگر شیر اطلاق بسیار کند چیزی قابض باوی
بیامیزند داروی که در شیر کنند تا اطلاق بسیار نکند بگیرند خبث الحدید سه به
کوفته و بخته بیست درم قرط و طراثیث نیم کوفته از هر یکی پنج درم تخم کرفس سه درم همه اندر
شیر کنند و دو ساعت بگذارند پس بپالایند و شیر بخورند و شیخ رئیس میگوید بهترین ترتیبی
در شیر دادن آنست که من آزموده ام و منفعت آن دیده ام و آن چنانست که نخست از آنکه
شیر دهند چند روز طعام سخت اندک دهند و اگر ممکن شود که در شبانروزی هیچ نخورد
صواب بود و کمترین پانزده ساعت روز نخست دو وقیه دهند یا سه وقیه و سه روز
گوشت باز دارند تا آنچ دادار بیرون آید بمقدار آن بیست که خورده است و گاه باشد

کر پس از سه روز طبع اطلاق کند و گاه باشد که اطلاق اندک کند و بر دو حال دلالت کند یکی
آنکه بعضی از شیر غذا میگیرند و نشان این آن بود که بیمار قوتی و راحتی میفزاید و دوم آنکه بعضی
از شیر در معده تیز میشود و علامت وی آنست که شهوت طعام زایل شود و در معده گرانی کند و نفس
تنگ شود تا سه کند و مصلحت آن باشد که دست از شیر بدارد تا هر سه روز چیزی با وی بیامیزد
کرده با شیر از معده فرود آید و اطلاق کند و او بتر ایل بود که زود حقنه کنند و دست از شیر باز ندارند
و نزدیک ضمادها کنند و اگر از حرق سپید شیافی سازند و برداشته آب بسیار زود آرد و اگر خواهند
استفراغ بماء الجبن کنند یک رطل بغدادی ماء الجبن بگیرند و یک درم نمک اندرانی و از پنج درم
آغاز کنند اگر اشتر اعتی دکنه ده درم بیفزاید آب را باسهال چهار روز تن را گرم کنند و اگر ماء الجبن
از شیر اشتر کنند بهتر بود و اگر حرارت قوی باشد از شیر بز کنند با از شیر خر اگر بیماری باشد که
شربت و دارو خوردن فرمان نبرد یا کودکی باشد که او را بدین کار در دارو دادن نباشد و قوت قوی
بود تدبیر آب کشادن باید کردن و آب کشادن را بتازی بزل گویند و چون بزل کرده شود آب
اندک اندک بیرون آید تا قوت ساقط نشود و اگر بیمار ضعیف گردد بزل نشاید کرد و مصنف
کتاب کامل الصناعه از جالینوس حکایت میکند که میگفت من ندیدم هیچ بیمار را که درین
علت بزل کردند وی ازین علت خلاص یافت جز مردی را و او که این حکایت میکند گوید
گفتست که من دیدم هم او میگوید اندرین بزل خطری بزرگ است و بزل علاج استسقا زقی است
خاصه و بزل سوراخ کردن پوست شکم را و بیرون کردن آب را گویند و اگر بیمار دی قوی
باشد و قوت بر جای نباشد بزل نشاید کرد جالینوس میگوید من ندیدم هیچ کس را که
بعلاج بزل ازین علت خلاص یافت مگر یک تن را و آن شخصی بود که ریاضت بسیار کرده
بود و با قوت بود و انزاو را کالبدی بزرگ با قوت بود و قوی بود و میتواند بزل نباید کرد
مگر چنین شخصی را اگر با دکرده آمد و آنرا که لاغر گشته باشد و ضعیف شده بزل نشاید کرد و هیچ وجه
بزل کردن درین حال باید که خداوند علت را بر پای بدارند راست بار است
بنشانند و بگمارند تا پهلو های او را بسوی زیرین فرو مالند و احتیاط کنند تا صفاق فرو تر رود و از
فرو سوی ناف سه انگشت بزل کنند و اگر ابتدای استسقا از سپرز و جگر باشد بزل از سوی
راست کنند و اگر از سوی چپ بزل کنند از سپرز بوده باشد و تخت عضلهای شکم را که
بتازی مراق گویند سوراخ کنند و از صفاق شق کنند و بعضی ازوی هم اکنانه بیازند
و فرود تر از سوراخ مراق باید کرد که صفاق را سوراخ کنند سوراخی تنگ تا چون نایژه بیرون
گیرند راه آب بسته شود پس نایژه سیمین اندر سازند و آب اندک اندک بیرون میکنند
چون لختی آب بیرون کرده باشند دست بر نبض او نهاده دارند تا اگر ضعیفی آرد در حال
نایژه بیرون گیرند و هرگاه که آب بیشتر بیرون کرده باشند باقی بدارو دفع شود پس
داغ کنند        داغ کردن باید دانست که داغ پس از آنکه شیر اشتر و ماء الجبن و
غیر آن استفراغ کرده باشند و آب کم شده باشد و اماس فرو نشسته و سه روز یا بیشتر



از استفراغ آسایش یافته باشد چون داغ خواهند کردش داغ کنند سر از در ازای
شکم نزدیک استخوانهای سینه باشد که بتازی القس گویند تا زیر و سر از بنهای شکم
یکی فرو سوی ناف و یکی ازین سوی ناف و از پس داغ بر کرانش دتنگی صبر کنند و اگر معده
و سپرز و زیر ناف داغ کنند با بنهای باریک روا بود و ضمادها و طلیها ازین جنس باید
ساخت سرگین بزکین و سرگین گاو خشک کرده و آرد جو و آرد گاورس همه برگیرند بسرشند
و طلا کنند و محمد بن ذکریا میگوید سرگین آهو هم سودمند بود و هم خوشبوی است و جالینوس
میگوید قومی را دیدم که طین الحر یعنی گل پاکیزه طلی میکردند و بسیج سودمند است        ضمادی
دیگر بگیرند سرگین گاو خشک و تخم مرزنجوش مقدار چهار روزن آن آرد بسرشند هر دو را بگمیز یا
ببول کودکان یا ببول بز بسرشند و طلی کنند نافع آید        ضمادی دیگر بگیرند آرد
حلبه و آرد جو و سرگین کبوتر از هر یکی یک جزو علک البطم سه جزو پنبه کهن تشش جزو
علک را با پنبه بگدازند و دیگر چیزها بدان بسرشند و ضماد کنند        ضمادی دیگر بگیرد
آرد جو و سعد و سرگین گوسفند کهنه و بوره و گل ارمنی از هر یکی راستا راست همه را بسرشند
و طلی کنند و طعام زیرباها فرمایند و زرشک با خل اندیت بروغن بادام و گشنیز ازانکه گرگ
تشنگی خداوند استسقا را بنشاند و بنده میکشاده و جالینوس گوید هر گاه سودمند بود بر تشنگی
تشنگی خداوند استسقا را از بهر آنکه تشنگی اندرین علت از حرارت بود و از رطوبت
و هر که حرارت را بنشاند و رطوبت را منت کند و قبض و مخصوص آب زرشک و آب
انار دان که سودمند بود و از گوشتها گوشت مرغان کوهی چون کبک و طیهوج و تذرو و دراج
بزرشک پخته و از میوه های تر انار ترش و شیرین و امرود چینی تا تشنگی را بنشانند و از
میوه های خشک مغز بادام و شکر و میویز سفید و انجیر خشک روا باشد و بر اثر آن سکنجبین
دهند و طیهون و خرشف و خیار زهیک و به باشد و سکنجبین بسیار دادن چنین آورده اند که زیان کارست

باید دانست که اصل در علاج این علت آنست که نخست فضول و تریها ازتن کمتر کنند و مزاج جگر بحال
باز آرند و تدبیر باعتدال باز آوردن جگر اندر بابها اکفار باز دهم یاد کرده آمد و تدبیر کم کردن
فضول و تریها آنست که طعام اندک خورند و آب کم خورند و بر تشنگی صبر کنند و پیوسته استفراغ
میکنند باهستگی بطریق اسهال و با دراربول و کشادن سام و عرق آوردن و قی کردن و عطسه
آوردن اما حرارت چندان باید که حرارت غریزی را برافروزد و ویش ازانکه تحلیل کند
ازان باز باید ایستادن و قوت را بعطرها و بوی خوش و طعامهای خوش نگاه دارند
و قی کند هر سه روزی و یا هر پنج روزی باید فرمودن و عطسه آوردن که آبرا بجنبانند و مجرای
طبیعی او کند تا بیرون شود و آب پودنه فشارده سودمند بود و روغن بادام و روغن فستق
نافع باشد و داروهای مسهل چون حب مازریون و حب سکبینج و حب بهرام و مانند آن باید داد

باید دانست که سبب استسقاء لحمی نقصان هضم ثانی و ثالث است باطلان و هضم ثانی در جگر باشد و هضم ثالث در همه رگهای تن و بدان سبب کیموس کیموس خام در تن گرد آید و ماند اینها مانند شود و گاه باشد که هضم اول نیز ناقص شود و سبب نقصان هضم ثانی و ثالث سوء المزاج سرد باشد که بر جگر و بر همه رگهای تن مستولی گردد و اسباب سوء المزاج جگر در گفتار پنجم یاد کرده آمده است و سبب سوء المزاج رگها آن همه تن گاهی سوء المزاج جگر باشد و دیگر سرمای سخت بود که در سفر و غیر سفر بمردم رسد و گاه باشد که حرارتی بر دم رسد و اخلاط که اخته شود و در منفذها ارگها سده باشد و خلط گذر نیابد تا بجریهای بول و بر از بیرون شود بدین سبب آن ماده در تن متحیر و پراکنده شود و بماند اینها مانند شود و استسقاء لحمی تولد کند و این علت بشارت ست سپرز و جگر افتد و بشارت رگ رحم و گرده و مثانه و بسبب باز ایستادن خون بواسیر و خون حیض بسیار بود اندرین علت روی و دست و همه تن آماس کند از بهر آنکه سوء المزاج سرد مستولی باشد چنانکه یاد کرده آمده است و بدان سبب هیچ اندامی فضله را تحلیل و دفع نتواند کردن و انگشت پای آماس کند و پس شکم و خایه پس روی و دست و دیگر جایها و هر گاه که دست بر نهند فرو نشیند و یک زمان جای آن پس بجای باز آید و در طبلی و زقی روی و دست آماس گیرد از بهر آنکه دل که معدن حرارت غریزی است بدو نزدیک است و در زقی آماس گرد از بهر آنکه رطوبت گرانست فرود گراید و در بستر و قتها شکم خداوند لحمی نرم و شکسته بود و نبض عریض و موجی باشد و گفته اند هر گاه که در روی و دست خداوند این علت ترهل پدید آید و بینی خاریدن گیرد در روز دوم یا سیم بمیرد و آنکه از این علت بشارکت اندامها دیگر افتد تخست در آن اندام آفتی و المی بوده باشد اگر بسبب علت باز ایستادن خون بواسیر بود و خون حیض نخست رگ زدن صواب بود خاصه اگر بول سرخ و غلیظ باشد و اگر سبب خراین باشد رگ نشاید زد اما آنکه اندرین علت اولیتر از آنکه در زقی و درم داشتن شکم در استسقاء اعتماد کردن بقی و داروی مسهل و گشادن مسام درین نوع واجبست اگر داروی تب باشد نه رگ شاید زد و نه مسهل شاید داد تا تب زایل نشود و قی کردن و دماغ بغرغره پاک کردن سخت صواب بود و حب ریوند و اقراص شیرم که در استسقاء زقی وصف کرده آمده است درین نوع نافع بود و ایارج فیقرا سود دارد و داروها که ادرار بول کند هم سودمندست و در علاج زقی این معنی هم سودمندست
حب سکبینج خداوند این علت را و درد شب را سودمند بود و خیفی نسخه گلشا بگیرند مصطکی و صبر و تخم بزار سفید و هلیله زرد از هر یکی دو درم تربد و سکبینج از هر یکی هفت درم شربت از دو درم تا سه درم حب بهرامی بگیرند صبر دوازده درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل و سلیخه و مصطکی و تربد از هر یکی دو درم زعفران یک درم و نیم غاریقون سه درم حب کنند چنانکه رسم است شربت از دو درم تا سه درم حب شیرم نسخه دیگر از آن ثابت بگیرند پوست بیخ شیرم یک جزو مغز بادام سپید کرده سه جزو بادیه سه جزو بکوبند و بسرشند شربت از یک درم تا دو درم اقراص لک نسخه محمد ذکریا این علت را سودمند بود



دل

و سده بگشاید و ادرار بول کند بگیرند لک و ریوند از هر یک سه درم اسارون و زراوند و سنبل و خطیانا و مصطکی و تخم کرفس و اذخر و افتیمون و نانخواه و ابهل و مغز بادام تلخ و قسط تلخ و دوه و افسنتین رومی و مصطار و غافث از هر یکی دو درم بلیل و زنجبیل از هر یکی یک درم شربت یک مثقال و دواء الکرکم تالیف محمد بن زکریا و گل گلانه تالیف او و گل گلانه دیگر تالیف عیسی و اطریفل بزرگ همه درین علت سودمند بود و همه در قرابادین یاد کرده آید و در آفتاب نشستن و در ریگ نشستن چنانکه یاد کرده آمده است در باب گذشته سخت سودمند بود و ریاضت و حرکت چندانکه حرارت را بیفزاید و روز دیو دمند بود و رفتن بر زمین و خاک نرم و بر ریگ نرم سودمند بود و نافع تر بود و آب دریا و آب معدنها بکار داشتن و در آنجا نشستن چون آب گوگرد و آب شبث و آب زاک سودمند بود و چنان باید که همه روز در آب دریا نشسته باشد و اگر آب دریا میسر نشود نمک در آب کنند و در آفتاب نهند مدتی و در آن آفتاب گرم گرداند پس در آن آب نشیند ضمادی که بادها را بشکند و اخلاط را گرم گرداند نسخه بو خابن سرافیون بگیرند افیون و نطرون و ارد مسیح و سرگین گاو و اشق و کندر همه را بسرشند و بر موضع جگر نهند هم او گوید اگر علقه ها را بیفکنند و بسرکه بپزند تا سخت بگیرد و تر بهار الحنینه و بر شکم بگذارند تا خود بیوفتد این نوع در زقی سودمند بود ضمادی دیگر نسخه بو خابن ماسویه بگیرند اشق پانزده درم سعیه ده درم بیخ سوسن ده درم صبر بیست درم زعفران بیست درم عاقرقرحا ده درم مقل بیست درم قردمانا ده درم جاماسه درم رابیخ پانزده درم شب یمانی و بوره و کندر و دیگر و بر دوازده درم از هر یک سه درم قیمها و زعفران در شراب کهن حل کنند و موم روغنی سازند از موم زرد و روغن نار دین و همه را بهم بسرشند و بر برگ کرنب طلی کنند و بر جگر نهند و اگر در جگر آماس بود پیه بط و پیه گوساله با این اخلاط زیادت کنند و سرگین بز و بول کودکان یا بول اشتر ضمادی نافع است و طعام نان خشکار باید با گوشت بادیان و زیره و نانخواه و تخم کرفس و انیسون و در عنبر بسرشند و دار صینی و دارچینی و قلفل و زنجبیل و کره و کند روکودی بزند و گوشت نخورد و بگنجد ارج و طیهوایه بسته و از دهن بستسقی

این تقریر معلوم باید کرد اینجا و میدانستن که اسهال دو نوع است و در زیر هر نوعی بسیار است یک نوع آنست که سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و ~~معده هی آید~~ امعا همی آید و از آنجا اسهال تولد کند و نوع دوم آنست که سبب آن یا در معده بود یا در داروها اما آنکه سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و روده همی آید پنج نوع است یکی دماغی است دوم رازی سیم کبدی چهارم طحالی پنجم آنکه ماده از همه تن بمعده و روده همی آید و آنکه سبب آن در معده بود شش نوع است یکی آنکه در معده بادها تولد کند دوم آنکه قوت ماسکه ضعیف باشد سیم آنکه قوت ماسکه ضعیف بود چهارم سوء المزاج سرد و ترنجم آنکه قوت داروی مسهل در سطح معده بماند ششم آنکه بر سطح معده بثرها بر آید و اسهال معوی یعنی اسهالی که سبب آن در روده باشد و بعضی

نافع بود و بعضی را پیچ باشد و چگونگی هر یک اندر بابی جداگانه یاد کرده آید و الله اعلم بصواب

باید دانست که اسهال دماغی نزله بود که از دماغ فرود آید و این چنان باشد که ماده نزله بمنفذکام فرود آید اگر بشش در افتد ذات الریه شود و سرفه تولد کند و سبب سل گردد و اگر بری فرو افتد و بمعده اندر آید و از معده فرود آید سبب اسهال گردد و اگر ماده نزله رطوبتی نرم بود اسهال بلغمی آرد و اگر گرم و تیز باشد روده را بخراشد و پیچ کند و اسهال خون آرد علامت خاصه این نوع آنست که اسهال از پس خواب افتد و این چنان باشد که بامداد که از خواب برخیزد چند مجلس نشانه رود و از زود پس ساکن شود و خداوند این علت خداوند نزله بوده باشد خداوند این علت را هر بامداد که از خواب برخیزد قی باید فرمود تا خلطی که از راه معده فرود آمده بود بر اندازد و در خواب بقفا باز نخسبد و بالین پست کند و تدبیر بازداشتن نزله باید کرد و دماغ را قوت دادن و داروهای قابض که اسهال بازدارد بکار داشتن لیکن ماده که اندر [illegible] باشد نقی استفراغ باید کردن و اگر در قعر معده باشد یا روده فرود آمده بود کرنی لغزاننده باید کردن و تدبیر بازداشتن نزله کرتا بوئیدنی بود و غرغره ها و سر شانه کردن و سر خاریدن و بخرقه درشت مالیدن و عطسه آوردن و ضمادها که دماغ را قوت دهد بر سر نهادن و اطراف را مالیدن انهمه پس از آن باید که تن پاک کرده باشند و استفراغی که واجب کند اما استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند آن باید کردن و از پس استفراغ غرغره باید فرمودن غرغره بگیرند عدس و گل سرخ و بیخ سوسن از هر یکی استار است بپزند و پالایند و با سکنگبین ساده پانزده دانگی زعفران در وی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر سکنجبین با طبیخ افسنتین بپزند و غرغره بدان میکنند صواب بود و اگر گلاب و آب لسان الحمل غرغره کنند سودمند بود اگر سنبل با آب لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب عدس و گلاب بپزند و بدان غرغره کنند خاصیت دارد در بازداشتن نزله و قوت دادن دماغ و شراب خشخاش مثل از آنکه از آتش بردارند اقاقیا و برگ سماق و عصاره لحیة التیس و گلنار و کثیرا و زعفران در یک رطل بغدادی از هر یکی چهار دانگ کوفته و بیخته در او کنند و بپزند صواب بود و صفت شراب خشخاش اندر معالجات زکام و نزله یاد کرده آمده است اقراص خشخاش که نزله بازدارد بگیرند گل سرخ و صمغ عربی از هر یکی چهار درم تخم خشخاش سپید و خشخاش سیاه از هر یکی سه درم رب سوسن و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درم زعفران نیم درم شربت دو درم ضمادی که خداوند دماغ گرم را سود دارد بگیرند صندل سرخ و فوفل و اقاقیا و نشا و طین قیمولیا و طین ارمنی و عدس مقشر و زعفران و حضض از هر یکی راستا راست همه با لسان الحمل و آب برگ خرفه بسرشند و ضماد کنند و توی سر که دماغ

راقوت دهد و خوردن سرکه دماغ را ضعیف کند و آب سرد بر تشنگی صادق باید از آنکه معتدل دماغ گرم را قوت دهد و بسیار خوردن ضعیف کند و خداوند دماغ سرد را علاج بسبات و تشنج و صداع سرد باید کردن و فتیولا در سرکه و زهره گاو حل کرده بر سر طلی کردن سودمند بود و کندر و قسط و لادن سوخته نافع بود و شونیز بریان کرده بوئیدن نافع بود و ساقها از بالا فرو مالیدن و بروغن و نمک مالیدن و بطبیخ بابونه و اکلیل الملک گرم کرده شستن نافع بود

باید دانست که اسهال مراری آنرا گویند که صفرا از زهره بروده فرود آید فزون از آنکه از جهت دفع ثقل بکار آید و اسهال صفرا کند این اسهال از پس تبهای عفن و تبها محرقه بود یا از پس آنکه شراب کهن خورده باشند و دهان تلخ بود و تشنگی غالب بود و اسهال [illegible] و مقعد را بسوزد و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد علاج طریق علاج این نوع [illegible] صفرا بسیار بود نخست بطبیخ هلیله زرد و خرمای هندی استفراغی کنند [illegible] بازدا[illegible] اسهال کند تمشکاب دهند صواب بود و اگر چهار یک وزن سفوف حب الرمان و اقراص طباشیر و دوغ بنک آب و آهن آب کرده دهند و تمشکاب آن بیست جو زیادت کند و اگر سفوف حب الرمان با تمشکاب دهند صواب بود و اگر چهار یک وزن بیست جو تخم خشخاش سپید بگیرند و هر دو را با آب تر کنند و بکوبند و بپالند و آب بکشند و بپزند نخست نافع بود و اگر قرص است جو و یک جزو سویق حب الرمان بپزند و بپزند اسهال صفرا بازدارد و گل بغدادی سوده چون سرمه با دوغ آهن تاب کرده سودمند بود سی درم از این گل سوده با کثیرا بیشتر در شبانروزی تنقار [illegible] دهند ترهم حب و سکباج گوشت گاو اسهال کهن صفرائی بازدارد سفوف حب الرمان بگیرند انار دانگی بریان کرده بگیرند صد درم کشنیز خشک برگه تر کرده یکشبانروز بریان کرده پنجاه درم سماق و گلنار از هر یکی پانزده درم کزمازک دو قرنوت نبطی از هر یکی ده درم همه را بکوبند شربت از دو درم تا سه درم اقراص طباشیر بگیرند گل سرخ و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و حب البلوط و طباشیر از هر یکی پنج درم بزر الحماض هفت درم حب الآس چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم شربت یک مثقال نافع بود نسخه دیگر بگیرند گل سرخ هشت درم بزر الحماض بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده طباشیر از هر یکی چهار درم تخم خار مقشر کرده بریان سه درم شربت یک مثقال و ضمادها که در باب سوء المزاج حار گفته آمده است بکار دارند و طعام از انار و سماق و زرشک و غوره و زمانه و آب شراب آبی یا شراب زریاج دهند ضمادی نافع بگیرند صندل سرخ و صندل سپید و فوفل سرخ و گل سرخ و مازو و گل ارمنی و اقاقیا و یک دانگ جمله را بکوبند بگلاب و آب مورد تر کنند یا باب آبی تر کنند

و هر وقت بر معده می نهند و هر وقت تازه میکنند نافع بود و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

اسهال کبدی که از ضعیف جگر افتد سه نوع است یکی آنکه قوت جاذبه جگر بسبب نوع از انواع
سوء المزاج یا بسبب سده یا بسبب آماس ضعیف شود و افشره کیلوس را جذب نکند تا کیلوس
از شاخهای ماساریقا با معا فرو دآید و اسهال کیلوسی تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه و دافعه
بی ازین سببها که یاد کرده آمده است ضعیف بود و افشره کیلوس را بگوشتی گشتن هضم
نتواند کردن و در رگها که آلت دفع است دفع نتواند کردن تا بدین سبب هر گاه که جگر ممتلی گردد
و افشره کیلوس از وی بجانب طبیعی دفع شود شاخهای ماساریقا باز گردد و به رودها باز رود
آید هم گوارده و اسهال غسالی تولد کند و اگر با ضعیفی هاضمه و دافعه و ماسکه نیز ضعیف بود
اسهال خونی تر بود و سبب ضعیفی قوت هاضمه در بیشتر وقتها سوء المزاج سرد و تری باشد
زود و با ستسقا ادا کند یا سبز رگ سنه با شکافته شود بسبب صدمه و سقطه یا غیر آن و
مادتها برود ده زود آید و اسهال خون و ریم تولد کند و با آخر سیاه و غلیظ شود هم چون
دردی شراب و هر گاه که بسبب سوء المزاج گرم خون بسوزد و اخلاط کند آید و اسهال
صدیدی شود و گاه باشد که جگر نیز بسوزد و از پس اخلاطها پارهای گوشت سیاه فرود
آید و سبب صدیده ترشح آماس و دبیله بود و باشد که اسهال صدیدی با کفک برد و سبب
کفک گداختن و جوشیدن اخلاط بود و فرق میان اسهال سیاه که از سوختن اخلاط
و از گشادن سده بود و میان اسهال سودا که از سپرز بود آنست که اخلاط سوخته
سخت سیاه نباشد و قوام آن غلیظ تر از قوام آن سودا باشد و خلط سودا سیاه
تر و رقیق تر بود و گنده نباشد و آنچه از سده آید گنده بود از بهر آنکه عفونت پذیرفته
بود اگر سبب اسهال ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد اسهال کیلوسی بود یعنی طعام
دا ناک از بهر آنکه جگر در آبی که خورده آید از تصرف که باید کردن نتواند کردن و اگر سبب
اسهال ضعیفی قوت ماسکه بود افشره کیلوس که بجگر در آید زود باز گردد و برود ده فرود
آید و اسهال پیش از آن وقت افتد که باید بیرون آمدن و نقل با آهستگی و درنگ
باشد از بهر آنکه نه بقوت دفع دافعه بیرون میشود لیکن بسبب ضعیفی ماسکه بیرون میشود
و اگر ماسکه و دافعه هر دو ضعیف باشد اسهال اندک اندک بود و زود زود از رودها بیرون آید
و اگر قوت هاضمه جگر ضعیف بود اسهال غسالی بود یعنی هم چون آبی بود که گوشت تازه
در وی شسته باشند و اگر قوت هاضمه سخت نیز ضعیف بود کیلوس که بیرون آید
ناگوارده بیرون آید و اگر سبب ضعیفی این قوتها سده باشد یا آماس بود یا نوعی از انواع
سوء المزاج باشد علامتهای آن پدید باشد چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمده است
و باید دانست که هر گاه که اسهال همچون آب بوده باشد پس چون ریمی شود بد باشد





و هم چنین اگر اسهال همچون آب باشد پس چون ریم شود بد باشد و هر گاه که بعد از استسقا
اسهال افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کند از بهر آنکه این نشانها با سهال
استفراغ ایستد باشد و باز نه ایستد و بسیار باشد که بیچ و فروح با ستسقا ادا کند و هر گاه
که اسهال سیاه که از سوختن اخلاط بوده باشد سبز شود باید دانست که طبیعت قوت یافت
و علاج نزدیک است از بهر آنکه در گشت بسبزی گراید پس زرد شود پس باز اسپید
و سلامت باشد طریق علاج کبدی آنست که تامل کنند تا سبب اسهال و سبب
ضعیفی جگر چیست امتلاست یا آماس یا سده یا نوعی از انواع سوء المزاج است و تدبیر ردان
سبب مشغول شوند تا علت زائل شود و علامتها امتلاء و آماس و سده و علامتها انواع سوء المزاج
و علاجهای هر یک پیش ازین یاد کرده آمده است و باید دانست که اگر سبب اسهال آماس باشد یا سده
بود و داروهای قابض دادن خطا بود خطای بزرگ از بهر آنکه داروهای قابض منفذها را فراهم
گیرد و سده قوی تر شود و آماس صلب گردد و اگر ضماد خشک یا قابض بر نهند هم سبب علت
زیادت کند و هم حرارت غریزی را از وی براند و هلاک کند صواب آن بود که بار ری و پیشتر تا اگر
از سده می بالاید تمام دفع شود و دارد با گشاینده بکار دارند تا تمام گشاده شود و اگر آماس است
تحلیل پذیرد و بسیار باشد که از جهت گشادن سده مسهلی قوی حاجت آید تا ماده سده را دفع
کند و گاه باشد که حاجت بحقنه تیز بود تا ماده سده را فرود آرد و دفع کند و اگر خداوند سده را
قی افتد بی تکلف سودمند بود و طعام تنقاری یا بر خوردن اندک اندک و عرق آوردن و از پس
آن معجونهای گشاینده خوردن چون تودری سودمند بود و پیش از طعام یک مثقال بر نهند و چون
طعام هضم شود نیم درم بر نهند و شراب خرف کهن بمقداری اندک پیش از آنکه طعام اندر معده
هم گوارده شود سودمند بود و مالیدن اندامها بخرقها درشت سودمند بود و بسبب لاغری بجای
از استفراغ خلط غلیظ که سده از آن تولد کند باید رسید از بهر آنکه چون سده گشاده
شود و پاک گردد غذا برگها بگذارد و قوت و گوشت باز آید و خداوند اسهال غسالی را در
اول علت باز باید خورد از بهر آنکه تا جگر آن را قبول نکند هضم نتواند کردن و صواب آن باشد
که بر کشکاب که از پست جو زنند قناعت کنند و هر روز دو شربت یا سه شربت میدهند و می آزمایند
اگر هضم تواند کرد جاورس پوست گندم یا پوست جوی بر نهند و می پالایند و اگر تا پالوده هضم کند
نا پالوده دهند و رسم پختن از کشکاب آنست که برنج بجای آب نیک بجانه باز آید و هر یکی
بریان کرده و کوفته بر جگر بر افکنده و در آب کنند سودمند بود و بعضی طبیبان گفته اند اسهال
غسالی صعب بود مستقیم تهار زائل شود و هیچ علاجی دیگر و هم چنان با دارند گذارند و فرو پرهیزند
و شیخ رئیس میگوید من این معنی را آزموده ام و منفعت او را دیدم آنچه گفته اند راست
و صواب دور نیست سفوفی که در اسهال کبدی سودمند بود بگیرند گل سرخ
شش درم انبرباریس دانگ مغسول سه درم موم و طباشیر و صندل سپید و نشاسته
و صمغ عربی از هر یکی ده درم ریوند چینی یک درم بزر حماض سه درم زعفران یک درم

شربت دو درم با دوغ آهن تاب کرده و اگر علت دراز گردد و پیچ کند هیچ داروی قابض نشاید
داد لیکن چیزهای نرم مغزی باید داد سفوفی نرم بگیرند تخم خطمی و تخم خیار هر دو پوست
باز کرده از هر یکی پنج درم نشاسته و صمغ عربی از هر یکی ده درم همه بریان کنند و بکوبند تخم
و ده درم گل ارمنی کوفته با وی بیامیزند و شربت سه درم با شراب مورد و اگر با پیچ طبع خشک
بود بگیرند تخم خیار و تخم خطمی پاک کرده و کوفته و اسبغول و تخم ترد و تخم شاهسپرم از هر
یکی راست نیارات اسبغول خام بریان ناکرده ناکوفته با یکدیگر بیامیزند و روغن گل
چرب کنند و آب نیمگرم بدهند شربت سه درم و اگر خیارچنبر در آب حل کنند و این تخمها با وی
بیامیزند صواب بود و گاه باشد که در اسهال کبدی افراط اندک بردن آید و طبیب گمان برد که از
روده است و از علاج جگر باز ایستد و بیماری زایل شود پس در علامتها تامل باید کردن
و از مراعات جگر باز نباید ایستاد و اسهال را که سبب آن ضعیفی قوت جاذبه بود علاج
جگر با گرم و کندر باید کرد چون قلاقلی و فودکی با اندکی شراب صرف کهن داروی که
قوت جاذبه جگر را قوت دهد بگیرند سلیخه و سنبل و زعفران از هر یکی سه درم قصب الذریره
و عود بلسان و سعد و تخم کرفس و اذخر از هر یکی پنج درم جوزبوا پنج عدد قاقله و قرنفل
و انیسون و نشاسته و کندر از هر یکی دو درم اشنه و لادن از هر یکی دو درم فودمانا
سه درم سنگ چهار درم دارشیشعان سه درم نانخواه چهار درم مورد دانه که تازی حب الآس
گویند سی درم همه را بکوبند و بیزند و بعسل معجون کنند شربت چهار درم و طعام چیزی لطیف زود
گوار باید و از اشربه گوارنده خوش کند چون دراج و چغندر و اکحذان اندر طبخ نارد
و مانند این و اگر سبب ضعیفی قوت ماسکه بود و سبب و ضعیفی این قوت بیشتر حاد بود
گرم بود علاج در معالجات جگر گرم یاد کرده آمده است و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه
بود و سبب و ضعیفی این قوت در بیشتر حالها سوء المزاج سرد و تر بود و علاج آن از این
نوع کنند بگیرند گل سرخ و گلنار و عصاره قرظ از هر یکی پنج درم سنبل هفت درم با رب
آبی یا رب سیب و طعام کبک و دراج و طیهوج و تذرو و گنجشک بریان دهند تا نغایت
سود مند بود ضمادی نافع بگیرند مرو کندر و گل و تخم سنبل و مازو و زعفران
از هر یکی برابر همه را بکوبند و بآب مورد و گلاب و آب سیب بر جگر نهند نافع بود والله اعلم

باید دانست که علامتهای اسهال خون که از جگر آید آنست که در شکم و روده پیچ و دردی آفتی
نباشد و علامتها ضعیفی سوء المزاج ظاهر بود و اسهال هر چند روزی دو روز یا یک روز باز ایستد
و باز آمدن گیرد و گاه که علت زیادت شود ظلطی غلیظ همچون دردی شراب آید گل ارمنی
و گل مختوم و گل قبرسی همی باید داد و سفوف از طین بدین صفت سودمند بود بگیرند گل ارمنی
و طباشیر و صمغ عربی بریان کرده و حب الآس از هر یکی ده درم خون سیاوشان




وکندر از هر یکی دو درم و نیم شربت سه درم با شراب مورد سود مند بود قرص طباشیر
خداوند اسهال خون را که باین بود سود مند بود بگیر طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم بزر الحماض
بریان کرده و گل ارمنی و گل رومی و بلوط از هر یکی پنج درم حب الآس دو درم نشاسته بریان
کرده هفت درم شربت یک مثقال با رب آبی و گاه باشد که اسهال خون کبدی هم چون دردی شراب
بود و گنده و کف ناک شده و گمان افتد که خلط سوداست و برخلاف آن باشد و این نوع اسهال
مردم محرور لاغر را افتد بسبب گرمای صعب و تشنگی که در سفرها و غیر آن کشیده باشد و جگر وی
بسبب گرم شود و خشکی غالب گردد و خون غلیظ و سوخته گردد و علاج آن تبرید بر/تا سرد گشته باید کرد
و آب یخ ناشتا و بشراب کشکاب و کشکاب سرد کرده و آنگه مزین مانده و گاه باشد که تن بیمار
گداخته شود و کاهش گیرد و اسهال هم چون زرداب ماند و علامت وی آنست که تن لاغر شود
و سکاید و در جگر آفتی نباشد و علاج او به تسکین حرارت و تدبیرهای تری آرنده باید کرد و
بقرص کافور و قرص طباشیر و کشکاب که در علاج دق یاد کرده آمده است و صندل و
گلاب بر دل و جگر نهادن و این اسهال را یکبار باز نشاید داشت قرصی که درین
نوع اسهال سود مند بود بگیرند گل ارمنی و طباشیر و شاهبلوط و بزر الحماض و انبرباریس و گل
سرخ و صمغ بریان کرده و سرطان از هر یکی برابر همه را بکوبند و برب آبی سرشته قرص کنند
شربت سه درم طعام مصوص و هلام و ماهی تازه کشته و سرد کرده و قلیه که از میان کبک سازند
با صمغ و نشاسته و مغز بادام بریان کرده و گاه باشد که سبب اسهال خون امتلاء همه تن بود
و علامتهای امتلا ظاهر بود چنانکه معلوم است و علاج وی آنست که نخست رگ اکحل زنند و
طعام سبکتر فرمایند و شکم را بتدریج باز گیرند و آب سماق و لحل و برگ خرفه می دهند و هر گاه
با اسهال باطنی یا زحیر یا از بواسیر یا غیر آن استفراغ خون بسیار افتد طبع او نرم
شود از بهر آنکه جگر ضعیف گردد و حرارت غریزی اندک شود و طعام هضم نشود و هر گاه که خداوند
اسهال خون بر آید و ناگاه اطراف سرد شود و روی زرد گردد و شکم بر آید و نبض ساقط
شود باید دانست که خون در جگر او بسته شده است بعلاج مشغول باید بودن و محمد بن زکریا
میگوید من چیزی عجب آزموده‌ام همچون سحر انواع اسهال کهن را باز گیرد و آن نیز مایه خرگوش است
از دانگی تا دو دانگ و نیم درم بتدریج باید دادن تا قولنج نکند نخست دانگی باید دادن اگر کفایت نشود نیم درم و اگر
نخست از دانگی غرض حاصل نیاید هم آن روز دانگی دیگر بدهند و اگر سیر نشود دانگی دیگر بدهند نافع بود

باید دانست که اسهال که سبب آن ماده بد باشد که در رگهای همه تن گرد آمده باشند و اندامها
آنرا قبول نکنند و قوت دافعه هر اندامی آنرا برگها باز دهد و از رگها بجگر باز آید و از شاخها
یا ماساریقا برده فرود آید و گاه باشد که در اندامها که حوالی معده است اخلاط بسیار باشد
و از اخلاط از آن اندام بمعده آید و طعام را که در معده بود تباه کند و گاه باشد که اگر چه آن اخلاط

طعام را تباه کند اندر معده و بعضی اخلاط فوقانی باشد که معده آنرا کاره بود با مزاج آن مزاج معده
سازنده نبود و معده آنرا از خود دفع کند و طعام دیگر که در معده بود با آن دفع شود اندر بعضی
اخلاط فوقانی اسهال کند بلغزانیده بود و هرچه در معده بود دفع کند و بلغزاند چنانکه سودا بسیار
از سپرز بمعده آید و معده را بگزد و چیزی را که در معده باشد دفع کند و سبب اسهال سودا گردد
و هر اسهال که ماده آن از عضوی دیگر یا از رگهای همه تن بمعده فرود آید آنرا نوبتی بود
معلوم و آنرا تازی الاسهال الکاین بالادوار گویند و این علتی دراز آهنگ بود و سبب
درازی این علت آنست که طعام و شراب در معده و جگر تمام هضم نیابد و درین سبب
استفراغهای تن از آن مادتها پاک نشود و خداوند علت هرچه هضم و غذا بر استفراغ
آن مادتها نکنند بار دیگر اسهال باز ایستد پندارد که بحالت تن درستی باز آمده است و هر بار
که نوبت اسهال باز آید پندارد که اسهال نو است و از طعامی و شرابی فزودنی تولد کرده است
این علت آنست که پیوسته نان بخورد و هر بار که شکم فرود آید ماده بسیار فرود
آید و هر نوبتی دو روز یا سه روز یا بیشتر هشت روز پس آن نوبت اسهال باز آید
طریق علاج این علت آنست که نخست حال معده و جگر و قوتهای هر دو بصلاح باز آرند و
اگر سوء المزاج باشد زایل شود و غذاهای نیک دهند و ترتیب نیک فرمایند و استفراغی
کنند بواجب خاصه نزدیکی نوبت اسهال و ایارج فیقرا و مطبوخ هلیله و افتیمون و شراب افسنتین و
گوارش سفرجلی و اطریفل بزرگ اندرین باب سودمند باشد و چون تن پاک کرده باشند هر بامداد ناشتا
ریاضت فرمایند و مالش دیگر باره چنانکه در کتاب سیم که کتاب حفظ الصحه است یاد کرده شد والله اعلم

باید دانست که اسهال معدی چون سبب آن ضعیفی قوت هاضمه باشد چهار نوع است
یکی آنکه رطوبتی لزج بر سطح معده آلوده شود و آن رطوبت میان معده و طعام حجاب شود و قوت
معده را از طعام بازدارد و قوت هاضمه بدان سبب ضعیف شود دوم آنکه معده گرم
باشد و در وی صفرا تولد کند و اسهال صفراوی آرد سیم آنکه صفرا و بلغم آمیخته باشد
چهارم آنکه در معده بادها تولد کند و طعام بدان سبب تباه و ناگوارنده بماند و اسهال تولد
کند    آنرا که سبب اسهال رطوبتی لزج باشد علامتها رطوبت ظاهر بود و طعام
بر معده گرانی کند و منش گشتن آرد و ثقل ناگوارنده بیرون آید و سپید باشد و تشنگی
کمتر باشد و ممکن است که رطوبت لزج آب فزاید و بدان سبب تشنگی پدید آید هم چنانکه
کسانی را که ماهی با برنج خورده باشد از خوردن آن تشنگی پدید آید و اسهال با قراقر بود و
اروغ ترش بر آید و بقراط اروغ ترش را درین علت ستوده داشته است از بهر آنکه



اروغ ترش نشان آن باشد که حرارت یکبار از کار باز نمانده و طعام در معده درنگ
میکند چندانکه ترش گردد و درنگ کردن غذا درین علت ستوده باشد دیگر از بهر
آنکه ترشی رطوبت لزج را منقطع کند و معده را دباغت دهد و درشت کند تا هاضمه و ماسکه
هر دو قوی گردند و آنرا که قوت هاضمه تنها ضعیف باشد اسهال بوقت خویش بود لیکن ثقل
ناگوارنده و متغیر باشد و بیرون آید و آنرا که معده گرم بود و صفرا تولد کند تشنگی و تلخی دهان
و حرارت ثقل زرد بران گواهی دهد و آنرا که صفرا و بلغم آمیخته بود ثقل آمیخته بیرون آید و آنرا که در معده
باد تولد کند اسهال اراق بود و علامتهای باد ظاهر بود و علاج آن چهار فصل است [illegible]

آنرا که علامتهای بلغم ظاهر شود قی باید فرمودن و طعام ماهی شور و ترب و چغندر و خردل و شبت
در آب پختن و با انگبین آمیختن و نمک در افگندن و دادن تا قی کند و از پس آنکه قی کرده
باشد و فم معده از آن ماده سبک تر شده باشد قعر معده را بحب صبر و ایارج فیقرا پاک باید
کردن پس معده را قوت دادن بگوارش خوزی و معجون خبث الحدید و امرود سیاه
و سحر بنا و مانند آن    گوارش خوزی نسخه تخم گندنا بگیرند دانه خوشه که از سرکه
بیرون کرده باشد و بریان کرده و کوفته و بیخته هم چون سرمه سی درم حب الآس
شصت درم خرنوب نبطی و جلنار و گزمازک از هر یکی ده درم کندر و نانخواه و سعد و مصطکی
و سنبل از هر یکی پنج درم همه را بسرشند بشکر گداخته و بقوام آرند با انگبین پالوده و کفک
برداشته شربت از سه درم تا چهار درم شاید دادن    نسخه دیگر ترتیب عیسی
چهار بخت بگیرند قسط و فرنجمشک و سنبل و حب الآس و سلیخه از هر یکی ده درم زنجبیل ده
سیر خورنو باسجاده عدد قاقله و قرنفل و کوفت و اکلیل الملک و شیطرج از هر یکی چهار درم
ریوند چینی و زراوند طویل و دارشیشعان از هر یکی دو درم بسباسه سه درم برگ کابلی متقشر هشت
درم نارمشک چهار درم قصب الذریره و فلفل و دارفلفل از هر یکی پنج درم هلیله کابلی دو سیر
هلیله زرد ده عدد حب الآس چند وزن دارو ها و اندر نسخه دیگر می باید زنجبیل ده درم سعد
ده استار همه را بکوبند و بشکر گداخته بقوام آرند و بسرشند    معجونی نافع مختصر
بگیرند کندر و نانخواه و گلنار از هر یکی را استار با ست همه را نرم بکوبند و مویز سیاه را با
دانه بکوبند و دارو ها بدان بسرشتند شربت مقدار جوزی بامداد و شبانگاه [illegible]
معجونی دیگر بگیرند گلنار و گزمازو و خرنوب نبطی از هر یکی پنج درم نانخواه و کندر از هر یکی
سه درم وج و آمله و تخم بادیان از هر یک یک درم چون معجونات دیگر همه را بکوبند و با مویز
با دانه کوفته بسرشند    سفوف حب الرمان بگیرند کوتاه سرکه پرورده و بریان
کرده گشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده از هر یکی بیست درم انار دانه ترش بریان
کرده و کوفته چون سرمه صد درم خرنوب نبطی و سماق و گلنار از هر یکی ده درم همه بکوبند

و با بیزند شربت از ده درم تا سه درم و صفت معجون الخبث از انکوشش گویند و صفت ارد
و خرنا در قرابادین یاد کرده شود   گوارشش کندر بگیرند مُکّ و دار بلبل و قرنفل
و جوز بویا از هر یکی پنج درم زنجبیل و خولنجان از هر یکی ده درم کندر شصت درم شکر سوده
شصت درم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم بگاه بر بزند و سفوف خشخاش بگیرند
تخم خشخاش و کندر از هر یکی راستا راست بریان کرده و همچونه نرم شربت از ده درم تا سه درم
بآب برده به هندبا اسهال کهن را سود دارد بو محمد بن زکریا رحمة الله میگوید طوبیا پارسی خداوند
اسهال کهن را سودمند بود اگر تب نباشد و بقراط میگوید که ماء به خداوند اسهال را سودمند
بود بغایت   مقلیاثا بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله همه بروغن زیت
بریان کرده از هر یکی پنج درم زیره کرمانی سرکه پرورده بریان کرده و تخم گندنا بریان کرده
و حب الرشاد بریان کرده از هر یکی هفت درم تخم کرفس سرکه پرورده و بریان کرده از هر
یکی چهار درم مصطکی و سنبل و قاقله و قرنفل و عود هندی از هر یکی یک درم سعد سه درم
همه را همچونه مگر حب الرشاد درو باهم بیا بیزند شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه
سفوف عود بگیرند عود خام و زیره و سرکه تر کرده و بریان کرده و قاقله و دانه مویز
که از وی بیرون کرده باشند بریان کنند از هر یکی راستا راست شربت سه درم
حبی که اسهال بلغم بازدارد بگیرند تخم قرفه و افیون و جند بیدستر از هر یکی راستا راست
حبها کنند هم چون ملل شربت هفت حب با آب سرد و کودک را یک حب تا ده حب کودک
ده ساله را چهار حب تا پنج حب و بعضی طبیبان بجای قرفه تخم کرفس کنند و زعفران
از هر یکی راستا راست حبها کنند هر یک چند کودی شربت ده حب   سعوطی
سودمند بگیرند افیون و جند بیدستر و میعه تر و بقراطیس و برو زعفران و کسان اللّه و
اسارون و کندر رومی از هر یکی راستا راست همه را با انگبین مصفی بسرشند شربت
چند یک فندق   ضمادی نافع بگیرند افسنتین رومی یک وقیه در شراب قابض تر کنند
یک شب و دیگر روز با آب مورد با آن شراب بیامیزند و لادن و رامک در وی حل کنند و خرقه
در آن تر کرده و بر معده نهند و آنجا که مورد تر نباشد برگ مورد خشک سوده در شراب تر کنند
و بمالند و بپالایند و طعام کبوتر بچه بریان کرده و گنجشک و مانند آن با دارچینی و بلبل و زیره

باب دوم

اندر علاج آنکه سبب ضعیفی قوت ماسکه گرمی معده و تولد صفرا بود و ادرار

ببایداد رب مورد ساده و رب انار ترش آمیخته بابه داد و رب غوره و رب
آبی آمیخته و رب ریواج و رب سیب آمیخته و این ربها با یک مثقال طباشیر باید داد
و هر شب ده درم سنگ اسقول بریان کرده یک درم سنگ گل ارمنی کوفته و نیم
درم صمغ عربی بریان کرده بروغن گل چرب کرده با آب سرد که از ین ربها و اگر تب نباشد
دوغ گاو و پالوده و سکنجبین بآب تاب کرده با طباشیر و تخم گل و تخم خاس سپیدهند

اندر



از هر یکی
در تشنگی و شیر زیر را با آب انار کم با آب سماق بیامیزند و بپزند تا آب برود و شیر بماند از
با این آب سپیدهند طعام با آنچه با سماق پخته زماسیه یا زیرباجه با انار دانگ مغز بادام بریان کرده شیر
دشتی پخته و برگه خرفه بریان کرده و لسان الحمل هم براین گونه ساخته اسهال صفراوی باز دارد
و باقلی سوده با پوست و برگ آمیخته سود دارد و خایه مرغ نیم برشت با سماق و غوره خشک پاک کرده
با اندکی مازو و گلنار و حب الآس و نار پوست و آنچه قابض بود مادر تهار اکه بمعده و روده
آید بازدارد و خایه مرغ جوشانیده اندر اسهال کبدی و معدی زیان دارد و اندر اسهال
معدی سود دارد   صفت   اقراص طباشیر بگیرند طباشیر و سماق از هر یکی پنج درم
بزر الحماض بریان کرده ده درم بزر البقله بریان کرده هشت درم شربت از یک مثقال
تا دو درم   صفت   گوارش طباشیر تشنگی و حرارت بنشاند و معده را قوت دهد بگیرند
طباشیر و گل سرخ و بزر الحماض و صمغ بریان کرده از هر یکی ده درم جلنار و سماق و عصاره
لحیة التیس از هر یکی هفت درم زعفران و افیون از هر یکی دو مثقال همه بگلاب بسرشند
شربت سه درم و اگر ده درم حب الآس درین گوارش زیادت کنند و برب آبی بسرشند
بهتر و قوی تر بود   صفت   گوارش سماق بگیرند سماق پاک کرده سی درم سویق النبق و
سویق الشعیر گلنار و سویق التفاح و کعک بغدادی و فرتوت شامی از هر یکی ده درم شکر
طبرزد چندان همه دارد با رب سیب بسرشند شربت سه درم تا پنج درم بگاه رد اندر   صفت
داروی دیگر قابض بگیرند سماق پاک کرده ده درم مازو یک درم نار پوست نیم درم همه را همچونه بنیم
و برب مورد بسرشند با آب آبی این یک شربت بود   صفت   شرابی که اسهال صفرا باز دارد
بگیرند خوداشت تخم خشخاش یک کف پوست خشخاش هم چندان همه را بپزند و
بپالایند و اگر سویق حب الرمان بسماق خوش کنند صواب بود و اگر حرارت سخت عظیم
شود با یک درم مرکب بریان کرده دهند   صفت   دارویی دیگر بگیرند پیر مایه خرگوش دو
دانگ افیون دو دانگ مازو نیم درم کندر نیم درم شربت نیم مثقال و باید دانست که چیزها
خدر کننده را چون افیون و بنج درین باب منفعت آنست که ماده را غلیظ کند و خواب
آرد و حس سوزانیدن صفرا از روده ها باطل کند لیکن از خطر خالی نیست و تا توان گرد آن
هیچ گرد این نباید گردیدن پس اگر ضرورت شود زعفران و جند بیدستر و مانند آن چیزی
باوی بباید آمیخت و شیخ رئیس میگوید من دیدم که افیون شاف کرده و بکار داشت فراز آورد

فصل سیم اندر اسهال صفرا که با بلغم آمیخته باشد

بگیرند هلیله زرد یک
جزو حب الرشاد نیم جزو حب الآس و سماق و ثمرة الطرفا و سک از هر یکی سدس یک جزو
شربت دو درم سازند و داروی دیگر مجرب هست که بگیرند تخم لسان الحمل دو درم انیسون
یک درم نار پوست دو درم افیون از هر یک نیم درم این یک شربت بود و اگر تب آید این شربت
در آب باران دهند یا اندر بعضی ربها   نمکی که اسهال صفرا بازدارد بگیرند نمک اندرانی
و خرد کنند و بریان کنند و در میان بریان کردن چند بار سرکه بروی همی پاشند پس بکوبند و نار دا

بریان کرده سه وزن نمک کشنیز خشک بریان کرده و سماق پاک کرده از هر یکی سه وزن
نمک و انزبار یس پاک کرده چهار یک وزن نمک همه بکوبند و بپزند و بکار دارند و فصد
اسهال صفرا صواب آن بود که بر یک طعام صبر کند و در شبانروزی یک بار خورد و از پس
طعام چیزی قابض خورد چون آبی و انار ترش کم و مانند آن و از آب صبر کند خاصه اگر صفرا با بلغم
آمیخته باشد و فصد او ند اسهال بلغم را یکبارگی از آب باز باید داشت و اسهال صفرا اسلم تر
از دیگر انواع بود و زودتر علاج پذیرد و بیشتر بحران بیماریها جاده و تبهای حب و محرقه بود

فصل چهارم اندر علاج بادها که در معده بود و احوال آن شرح اندر این باب مطالعه [illegible]
که اندر علاج معده یاد کرده آمده است این باب را مطالعه باید کردن تا دریابد و الله اعلم بالصواب

باید دانست که اسباب ضعیفی قوت ماسکه پنج نوع است یکی رطوبت لزج که بر سطح معده
آلوده شود و طعام را فرو لغزاند دوم آنکه بر سطح معده بثرها برآید و معده بدان سبب طعام
بر نتابد و بدان التفات نکند و از ملامست آن بگریزد و قوت ماسکه بدان سبب بگریزد و ضعیف
گردد سیم آنکه از پس طعام حرکتهای عنیف اتفاق افتد و طعام بدان سبب از معده فرو
آید ناگوارده علامتها اما علامت رطوبت لزج که بر سطح معده آلوده باشد در باب
گذشته یاد کرده آمده است و علامتها بثرها که بر سطح معده آلوده باشد آنست که بر سطح زبان
نیز هم از آن نوع بثرها برآید و از معده بخارها برخیزد و بوی دهان ناخوش گردد و معده
از پس طعام بسوزد و درد خیزد دردی خلنده و گزنده خاصه اگر چیزی ترش یا شور خورده
شود و ثقل ناگوارده و با صدید بوده و تشنگی غالب باشد و بود که اسهال بی رنج و بی خون
بود و در جگر و حوالی آن آفتی نباشد و علامتهای آن ماده از دماغ یا از زهره یا از سپرز بمعده
آید هیچ ظاهر نباشد باید دانست که اسهال معدی است و معده لغزنده است و علاج این در
باب پنج فصل است فصل نخستین در علاج معده که رطوبت لزج بر سطح او آلوده شود
و قوت ماسکه را ضعیف کند علاج این قی است و استفراغ چنانکه در باب گذشته یاد
آمده است پس معده را بگوارش خرنوب و اقراص جلنار و مانند آن قوت دادن
و گوارش خوزی و معجونها که در باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و
تا معده را پاکی و استفراغ با ایارج فیقرا و مانند آن پاک نکند این گوارشها و قرصها نباید
گوارش خرنوب بگیرند خرنوب نبطی و شاهبلوط از هر یکی یک جزو حب العنب
یک جزو حب الاس ده جزو سویق النبق یک جزو همه را بکوبند چون سرمه و بشراب
معین بسرشند شربت از سه درم تا چهار درم بکار برند اقراص گلنار بگیرند
گلنار و تخم گل و تخم حماض از هر یکی سه درم سماق و مازو و عصاره لحیة التیس و اقاقیا
و کندر را از هر یکی درمی و نیم زعفران نیم درم همه را بکوبند و به آب مورد تر بسرشند و قرص کنند




شربت یک کرده درم با شراب مورد سفوف قرط بگیرند طرثیث و قسط و جلنار
و تخم گل و سماق از هر یکی پنج درم بلوط بریان کرده تخم کرنب بریان کرده از هر یکی چهار درم
خرنوب نبطی ده درم تخم مورد بریان کرده چهار استار همه را بکوبند چون سرمه شربت دو درم با شراب
آبی و طعام کبک و دراج با سماق یا انار دانگ پخته
اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق باید زدن
یا از ساق حجامت کردن و اگر قوت قوی باشد تنقیه بهلیله زرد و خرمای هندی استفراغ کردن
پس از فصد و حجامت تا ماده علت گسسته شود و گلاب که از پیت جوشانیده حب الاس و تخم
خشخاش بپزند بدادن و آنچه بعلاج این علت مخصوص شود آنست که هر روز یک
درم صمغ عربی و ده درم اسپغول و ده درم روغن گل با آب سرد بیاشامند و اگر اسپغول
و تخم لسان الحمل و تخم شاهسفرم در آب بجوشانند و در روغن گل بر چکانند صواب بود
ضمادی خشک بگیرند آبی ببرگ پخته و حب الاس و برگ سیب و گل سرخ و جلنار و مازو
و صندل و رامک و قسط و سماق و اقاقیا و انار ترش از هر یکی پنج درم کافور نیم درم
همه را به آب مورد بسرشند و اگر یک درم زعفران و دو درم مصطکی زیادت کنند روا بود
و طعام از کشک جو بریان کند سفید و برنج بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و برگ
حماض پخته و روغن بادام بر چکانیده و طفیشل از عدس مقشر و آب غوره و آب سماق
و آب انار ترش پالوده و آهن تاب کرده مقدار ده استار یا پانزده درم کعک سوده
همچون سرمه و نان خشک در تنور بریان کرده سوده و برنج بریان کرده به پخته سود
بود و اگر این بثرها از پس دق و سل پدید آید انرا علاج [illegible]
اسپغول بریان کرده با روغن
گل چنانکه در فصل گذشته یاد کرده آمده است می باید دادن و سفوف الطین دادن و اگر فصد او
علت مرطوب باشد سه درم حب الرشاد بریان کرده و به روغن گل چرب کرده ناکوفته بدهند
و اگر به روغن چرب کنند و به آب سرد دهند معتدل بود و اگر به دوغ در بجوشانند و بدهند
صواب بود و اگر [illegible] علاج آن اندر علاج [illegible] یاد کرده اند و حقنه کردن به روغن گاو
گداخته و دم الاخوین در وی حل کرده
اسباب و علامات و علاج همه انواع سوء المزاج در
گفتارها از هم گفته شد هرچه مقصود باشد از آنجا آن گفتار باید جست
اما آنکه در معده تباه شود
از طعام ناگوارده [illegible] در امعا آنرا با ایارج فیقرا پاک باید کردن و علاج دیگر خواب است
و ساکن بودن و از پس طعام حرکت ناکردن و اگر مسافر بود طعام آنگه خورد که در منزل فرود
آید چنانکه اندر کتاب سیم در تدبیر مسافران گفته شد والله اعلم بالصواب

باید دانست که هرگرا اسهال معدی از بسیار خوردن طعام و بی ترتیب خوردن و از
طعامهای بد و طعامهای چرب افتد همچون علاج خداوند هیضه کند و گرسنگی فرمایند
یک شبانه روز و اندک خوردن فرمایند و طعامهای سبک و زود گوار فرمایند و معده را
قوت دهند بداروهای که موافق مزاج باشد و اگر مزاج گرم بود شکر با قرص طباشیر
سرشته دهند و سفوف حب الرمان و آنچه بدین ماند و هرچه در باب نخستین از این جزو
یاد کرده آمده است بکار دارند و طعام سماق و ناردانگ و مانند آن باشد و اگر مزاج
سرد بود سکنجبین با مصطکی و عود خام فرمایند و گوارش زیره و گوارش عود و ترنج
پرورده و مصطکی و علک صاج خاییدن سودمند بود و طعام کباب و کبوتر بچه و گنجشک
بریان کرده و آنرا که اسهال او از طعامها که بد افتد علاج وی آنست که از آن نوع هیچ
نخورد و آن عادت بگرداند و آنرا که اسهال که از طعامهای چرب افتد روز دیگر
گرسنه باید بودن و اندک گل شور بر زدن و طعام کم چربش خوردن و آنرا که اسهال
از بی ترتیب خوردن بود عادت باید گردانید و معده را قوت دادن و ضمادهای قوة
دهنده که در بابهای گذشته هم در معالجات اسهال معدی یاد کرده آمده است و بکار داشتن
بران موجب تا کمال صحت باز آید و ترتیب طعام خوردن آن باشد که طعام لطیف پیش از طعام
غلیظ خورد و میوه ها بعد از طعام نخورد که بی ترتیب واجب است نگه کردن والله اعلم بالصواب

باید دانست که اگر قوت قوی باشد و ماده سودا بسیار بود که رگ اسلیم باید زد از دست چپ
و مطبوخ افتیمون استفراغ کردن و هم معده را قوت دادن سفوف حب الرمان
بگیرند حب الرمان ده درم بهمن سرخ شوی دو درم زرنباد شوی و کندر و تخم سداب
و تخم شاهسفرم شوی و برنج شوی از هریکی یک درم شربت سه درم و اگر دو استاد ...
و تخم مویز سیاه بکوبند و در سرکه و آب بمالند و بپالایند و اندکی نمک و مغز بر افکنند
و آنرا نان خورش کنند سودمند بود سفوف نافع بگیرند کندر و سعد و جوز ...
و سک از هریکی نیم درم گلنگ بغدادی یک درم این جمله یک شربت بود با شراب کهن
دهند و اگر حاجت آید محجمه بر سپرز نهادن تا ماده از معده باز گردانیدن والله اعلم بالصواب

باید دانست که انواع اسهال معدی که یاد کرده آمده است سماق انواع بعضها معوی نیز
باشد و اسباب همان با بعضها مگر یک نوع که مخصوص است بمعده و رزا اسهالی باشد
که سبب آن ضعیفی قوت ماسکه بود و آن یک نوع معوی باشد و اسهال معوی بعضی خون ...



بود و بعضی نه و بعضی سحج ادا کند و بعضی نه والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

سبب آن رطوبتی لزج باشد که ثقل را بلغزاند و قوت ماسکه را ضعیف بمالیت که معده را
و امعا را بسیار افتد و قوت ماسکه بدرد و ضعیف گردد و آنچه در علاج اسهال معدی یاد
کرده آمده است علاج آنست که اما نخست روده را بایارج فیقرا و حب الصبر پاک
کردن پس شراب افسنتین و سکنجبین عنصلی و سه و حب تقون بکار داشتن و گوارش
خرنوب با آب طوبج و گوارش سماق با آب خرنوب تر و کار داشتن و گوارش
خوزی با شراب مورد سودمند بود و آنچه در بابهای گذشته یاد کرده آمده است
دارو سودمند بگیرند سک و رامک و مصطکی و تخم کرفس و زیره کرمانی
بر که تر کرده و بریان کرده و دانه معرد و گلنار از هریکی پنج درم ناردانگ ترش
بریان کرده ده درم همه بکوبند و بیزند شربت سه درم با سپیده بکار برند ضمادی
نافع بگیرند کندر و مصطکی و اقاقیا و شب یمانی و لادن و صبر و افیون و بزرالبنج از هر
یکی چهار درم آرد جو و سماق و گل سرخ و طباشیر و جلنار و سک و عصاره لحیة التیس و
مازو و حصص و ماش از هریکی هشت درم بکوبند و بسرکه و آب برسرشند و بر شکم
طلی کنند و بگذارند تا خشک شود و فرود نه و اگر شب آید و اگر نباید سودمند بود و از پس آن
ضماد و ضماد افسنتین بکار برند آن بگیرند افسنتین رومی یک وقیه و در شراب
قابض تر کنند یک شب و دیگر روز شراب از وی بپالایند و آب برگ مورد تر با آن
شراب بیامیزند و لختی سک سوده و لادن درین شراب حل کنند و خرقه بدان تر کنند
و عود معطر که مشک بران آلوده باشد زیر آن خرقه دود کنند و از آن بر شکم بپوشند
ضمادی دیگر بگیرند سک و زعفران از هریکی یک درم اشنه ده درم
مصطکی هفت درم سعد پنج درم قصب الذریره دو درم رامک شش درم تخم کرفس
پنج درم مورد دانه ده درم مازو ده درم همه را بکوبند و بیزند و بشراب قابض برسرشند
و بر شکم نهند و اگر ازین ضماد هر بامداد و شبانگاه ده درم با مثلثه نخورد سودمند
بود و طعام گنجشک بریان کرده و کبک و تذرو و طیهوج مطنجنه کرده و تیان او بزیره و
گردباوه دارچینی و کشنیز خشک و سماق و ناردان و کرفس و پودنه و سداب اکنده
و بت ... و ... نبق و ... ناردان سودمند بود و شراب میوه ها از امرود و سیب
و در و زرد حب الآس و نبق و سماق و ناردانگ بپزند سودمند بود

باید دانست که سبب
این شربها و پسیدگی روده ها بود از گرمی و گذشتن خلط صفرا بود بر روده ها چنانکه اگر

آب سخت گرم یا روغن گرم بر عضوی ریزند آن عضو را بد ماند از بهر آنکه هم گرم باشد
و هم تیز و هر گاه که مزاج را باعتدال باز آرند و صفرا از تن بیرون کنند زود بصلاح باز آید
از بهر آنکه اسهال صفرا سلیم‌تر از دیگر انواع و زودتر علاج پذیرد و اگر مزاج هم بر آن
حال ماند و هم بیان گرمی و آن ماده باز نه ایستد بیم دق و ذرب العادیه آید و امید بهتر بود و علاج
آنکه در علاج تر کنها معده و در علاج قوت با شمه معده که بسبب آن تولد کند صفرا بود و اگر ده اند و اسباب
هم علاج این علت است و هر بامداد مقدار نیم رطل بغدادی دوغ ترش با کوده با گل سرخ و طباشیر
و بزر حماض از هر یکی یک درم کوفته بیخته می باید داد و دوغ تنک و آب داد یا آهن تاب داده آن
باید داد و شیر تر با آب سماق آمیخته از هر یکی نیم رطل بغدادی بگیرند و سنگ تاب کنند ...
باز آید و سه اوقیه آب انار ترش و شیر تر با دوی با مزه و چند روز بنا شتا این شربت بینشتر
و وقت خواب دو اوقیه آب غوره و یک اوقیه آب انار ترش با اندکی شکر سپید بهند و اگر آب غوره
نهاد بهند بی شکر روا بود و اگر طباشیر و بزر الحماض و گل سرخ بادی بامزه هم چنانکه دوغ
روا بود یا سفوف طباشیر دهند با یک اوقیه رب آبی آن بگیرند بزر الحماض بریان ده
و اسبغول بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و طباشیر از هر یکی راست راست
همه را بکوبند مگر اسبغول که نشاید کوفت و گلاب که از گشک جو بریان کرده و چادر بس پوست کنده
دهند یا روغن گل و یا روغن سوسن بود و طعام جوزه یا بچه بره با آب سماق یا با آب انار دانگ
پخته دهند و گاهی آب تراب انار ساده که با آب آمیخته دهند و غذای سازند از سبزی که بر سر آب
افتاده بود که تازی طحلب گویند و اگر وی تر دارد جو و گلنار و گل سرخ و مازو و صندل
و رانک و نار پوست و آب سیب ترش و آب ر... بر شنند و بر شکم نهند و موم روغن گل از
روغن گل و موم ... سازند و آنرا با آب برگ لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب انار ترش و آب
غوره با مزه و بر شکم مالند و اگر بخت بسیار بود نتواند کردن سخت صواب بود خاصه بنا شتا
آب گرم و سکنگبین و اگر بنا شتا نتواند کردن بتحت گشکاب بسیار پس آب گرم و سکنگبین خورد
تا قی تواند کردن و از پس قی هر بامداد نیم رطل دوغ ترش با سفوف الطین سپید بهند سفوف الطین
بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر و کندر و گل سرخ از هر یکی راست راست
اما زلق الامعا که سبب آن باتی قوت دارد و سهل بود که در صلح رود یا مانده
بود یا نوعی از انواع سوء المزاج بود علاج انواع سوء المزاج و علاج باتی قوت دارد و
سهل بود که در امعا مانده بود در سهال با معدی گفته آمده است والله اعلم بالصواب

باید دانست که آفریدگار تبارک و تعالی رطوبتی لزج آفریده است در اندرون روده‌ها و بر صلح
روده اندوده تا درشتی ثقل و تیزی اخلاط که بروی بگذرد از وی باز سپارد و آنرا
زود دفع کند و مبغز انه و این رطوبت چربی است چون آنرا که از نشاسته پزند و آنرا

طبیبان



طبیبان مهوج الامعا گویند و بخاطی پیز گویند و هر گاه که اخلاط تیز بسیار بر روده بگذرد آن رطوبت
را می تراشد و می برد و تا پس از آن بدنی سطح روده بگرد و بر سد و سحج در تیس بر روده تولد کند اما اگر
خلط صفرا بود در مدت دو هفته سحج کند و اگر خلطی شور و بورقی بود در مدت کمتر سحج کند و اگر خلط سوداوی
بود در مدت اندک روز بیشتر سحج کند و اگر سحج کهن گردد در بریش و ریم و پوست بیرون آید که آنرا
تازی خراط الامعا گویند و قشار ده تیز گویند و جراده تیز گویند و سبب اسهال خون و ریم و زرداب با امعای
بود یا قرحه و دبیله که در بعضی احشا بود که بر بالاتر از روده بود یا در روده بود و کفته شود و گشاده شوند
یا رگی از رگهای روده بگشاید یا دهنهای رگهای روده گشاده شود یا داروی مسهل چون تخم حنظل و غیر
آن روده را بر برد و اسهال خون تولد کند و اسهال زرداب مسهولی کمتر افتد از بهر آنکه زرداب
یا از کداز تن بود یا از آماس و دبیله تر آید که گوا به بخت خون مدت آن دراز گردد و مضرت با امعا
باز دهد و اسهال که از ریم آمیخته بود بیشتری از گشادن دبیله بود یا از کفته شدن آماسی که در احشا
افتاده بود و از انجا بروده آید و این تیز معدی نباشد و سلیم‌تر بود لیکن این را نیز مدت دراز
بود روده را ارتش گرداند و علامتهای اسهال خون باشد که یکبار ره بر آید بسبب گسستن و
طرقیدن رگی باشد و اگر اندر روده با الم نبود از احشای آید خاصه و اگر علامتی از علامتهای آفت
احشا با آن بهم آید و گاه باشد که از امعا بود و بهیچ الم نباشد و سبب آن گشاده شدن دهنهای
رگهای روده بود و این سلیم‌تر بود و اندک اندک بهم آید و اسهال خون که از پس اسهال
صفرا بود و از پس سحج افتد و روزها دردی کند سخت بد باشد خاصه اگر گشت خراط آمده باشد
سحج خون صرف آید از بهر آنکه علامت آن باشد که آفت بقعر امعا فرو رسیده است و اسهال
که با قشار ده بود بیشتری از قروح معده بود و اگر اندر روده سحج بود و اگر سحج باشد از طبقها
روده بود و اگر از روده‌ها بر تر سوی بود قشار ده بزرگتر بود و غلیظ‌تر بود و سحج که اندر روده‌های
باریک افتد تر بود خاصه انچه اندر روده صائم افتد از بهر چهار معنی یکی آنکه روده باریکتر از روده‌های
و اندر وی رگها بسیار است دوم آنکه صفرا از روده بزهره آید و صرف باشد و بهیچ رطوبتی دیگر
با وی آمیخته نباشد و تیزی آن نشکسته سیم آنکه آفتی که درین روده رسد مضرت آن بجگر باز دهد از
بهر آنکه بجگر نزدیک است چهارم آنکه نه دارو و نه غذا درین روده بهیچ درنگ کنند و صائم از بهر آن
گویند که چون دارو در وی درنگ کند قوت دارو در وی اثر کند و منفعت آن بود برسد و سحج که در
روده‌های زیرین افتد بعضی با درد باشد و بعضی نه اما آنکه با درد باشد آنرا زحیر گویند
بیشتر یاد کرده آید و گاه باشد که خون در شکم بیفسرد و بیمار را اطراف سرد شود و شکم بر آید
و باد گیرد و نبض متساقط شود و غشی افتد و هرگاه که بیماری را تب آید و صفرای و بول سپید بود و صداعی
و آفتی در ماغی نباشد و هوش بر جای بود بیم بود که سحج کند و آنرا که سبب سحج ماده صفرائی بود
گشت اسهال صفرا بوده باشد و خلط صفرا با خراط آمیخته بود و آنرا که سبب بلغم شور بود و بورقی
گشت اسهال بلغمی بوده باشد و در روده‌ها باد و قراقر بود و آنرا که سبب خلط سوداوی بود گشت
اسهال سودا بوده باشد و خلط صفرا با خراط آمیخته باشد و در اسهال بود اگر بر سبیل انبه افتد

یعنی اسهال که نخست بدید آید سیاه و سوداوی بود هلاک کننده است از بهر آنکه نشان آن بود که
آماس سرطانی عفن شده باشد و آنچه اندر آخر تبها افتد هم چنین باشد اگر چه هنوز نضج کرده باشد
خاصه اگر بوی ترشی دهد و زمین بر جوشاند و مگس گرد آن نگردد اگر چه هنوز قوت بر جای
بود یا اگر چه در تن درستی افتد هم بد باشد لیکن اگر زمین بر نجوشد فضله سودا بود که دفع می
و امید خیر باشد     باید دانست که اصل علاج این علت و بیشتری علتها آنست که اعضای
رئیسه را مراعات کنند و اگر فضله باشد آنرا از آن پاک کنند و اگر اندرین فضلها عضوی ضعیفی
بود قوت دهند و اگر سوء المزاج باشد با اعتدال باز آرند پس بعلاج عضو بیمار مشغول
شوند نخست احوال دماغ را مراعات کنند و آنرا که از فضلها که در وی گرد آمده باشد پاک کنند
و نطولهای تحلیل کننده بکار دارند و چیزها بوئیدنی قوت دهند و هرگاه که دماغ برین جمله مراعات
کرده شود ماده نزلها که از دماغ به جگر اندامها فرود آید بریده گردد و از آفت آن ایمن شود
پس احوال دل را مراعات کنند چه اصل همه علاجها مراعات دل و قوت دل است و در باز داشتن
از غذا در هیچ علت چندان استقصا نشاید کرد که قوت ساقط شود لیکن هرگاه که چندانکه ضعیفی
پدید آید قوت را بچیزی غذای تمام نباشد دارو موافق حال و موافق مزاج با آن ترکیب
باید کردن از بهر آنکه هرگاه که قوت دل نگاه دارند قوت غریزی بر تحلیل فضلها و دفع مضرت
خلطها به تواناتر شود و حال جگر را نیز مراعات باید کردن از بهر آنکه سبب این جهت و بیشتری
علتها ضعیفی سوء المزاج جگر بود و هرگاه که سوء المزاج او زایل کند خلط بد و ماده گزنده تولد کنند
و حال معده نیز مراعات باید کردن چه اگر قوتهای معده با سلامت بود و هضم تمام کند خلطها و فضلها
بد در تن گرد نیاید و هرگاه که در قوتهای او تقصیری بود هضم تمام نتواند کردن و اندامهای دیگر آن
تقصیر با را در نتوانند یافتن اخلاط بد گرد آید و بیماریها تولد کند و بهترین مراعات معده را آنست
که او را از طعام فزونی و امتلاء گران باری نگه دارند و اگر در وی فضله باشد آنرا بقی یا باستفراغ
موافق کم کنند و هرگاه که مراعات احوال این اندامها واجب کرده شود مدد بیماری گسسته گردد
و علاج عضو دردمند سهل و آسان بود و منفعت علاج زود و بجا آید و بباید دانست که بسیار وقت
باشد که دارو از بیمار دور داشتن و بر آورد علاج ناکردن صواب تر و بهتر علاجی باشد که گاه باشد
که سبب درازی بیماری علاج کردن و دارو دادن بود خاصه درین علت از بهر آنکه اصل علاج
این علت آنست که طبیب او قوت اندامها را خاصه قوت غاذیه را که ممسک باز دارنده و قوت
غریزی نگاه میدارند بچیزی غذائی که ماده او اندک بود و قوت او بسیار چون ماء اللحم و زرده
خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم را از بهر چه نگاه داشت فضیلتی است بزرگ از بهر آنکه قوت او بسیار است
و ماده او لطیف است و از وی چیزی سخت اندک بر ودها رسد و آنرا اثری نباشد پس هرگاه
که قوت غریزی نگاه میدارند و بچیزی غذا اکتفا کنند که ماده او اندک بود و قوت او بسیار نگاه دارند
از علاجهای بسیار مستغنی گردند و قوت اندامها بجای باز آید و ماده بد را از خود باز دارد
و دفع کند نه چنین که بسیار باشد که بیمار طعامی یا دارویی بخورد و بر وی گران گردد و بگوارید و متغیر



باشد و از وی جدا کانه گردد پس اولیتر آن بود که غذا ازین نوع سازند که یاد کرده آمد لطیف
و قوت دهنده و دارو را نیز علت باید کردن تا قوت او بشکند و جرم دارو نه دهند و به ساعت
اندک اندک میدهند تا برود و باگران باز نگردد و آنرا از کجا نه و این چنان باشد که دارو را نیم کوفته
کنند و در خرقه بندند و در آبی که موافق بود فرو خیسانند و بپالانند و قوت آن در آن آب بسیار شد مثلا
درین علت که بچیزهای قابض حاجت بود و قابض از درشتی خالی نباشد چون حب الرمان و خرنوب
و مانند این چیزها را نیم کوفته در خرقه بندند و در آب آبی یا آب سیب فرو خیسانند و بپالانند و بپالانید
و لعابها چون لعاب اسپغول و لسان الحمل بادی باید پر بند و به ساعت اندک اندک میدهند و بباید
دانست که سماع الحان و حکایتهای عجیب و بازیهای ظرف را و نظاره بوستانهای خوب را و دیدن
جواهرها و عطرها موافق اند در قوت دادن و بیمار را مشغول داشتن تا دل از اندیشه بیماری باز دارد
اثری عظیم است ازین نوع غافل نباید بودن و در ابتدا پنج چهار درم صمغ عربی کوفته در آب سرد
حل کنند و بدهند کفایت بود و عصاره گل نه خوردن و حقنه کردن سود مند بود     قرص گل که
پیچ و اسهال خون را زایل کند بگیرند گل سرخ و بزر الحماض بریان کرده از هر یکی سه درم صمغ
عربی و کثیرا و نشاسته بریان کرده از هر یکی یک درم و نیم همه را بکوبند و بلعاب اسپغول
سرشته و اقراص کنند هر یکی یک مثقال تا دو درم و تخم لسان الحمل و تخم ترد از هر یکی سه درم
راستار است بگیرند و از جمله مقدار سه درم یا چهار درم در آب گرم کنند و بپزند تا لعاب گیرد و مقدار
دو درم روغن گل بر چکانند و بدهند و ریوند چینی را در اسهال خود خاصیتی عجیب است و اندر ریش
رودها خاصه اگر با آب لسان الحمل و مانند آن خراب کهن دهند و اقراص ریوند سوء المزاج جگر
را زایل کند     آن بگیرند ریوند و انبرباریس و تخم گشنیز از هر یکی راستار است
همه را بکوبند و بعصاره انبرباریس یا عصاره لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند هر یک دو درم
سنگ بگیرند ریوند چینی و انبرباریس و گلنار و گل ارمنی و جلنار از هر یکی راستار است شربت یک
مثقال یا دو درم با آب گشنیز و اگر ریوند چینی را بکوبند و بروغن گل چرب کنند شربت نیم درم با یک درم
و آب سیب ترش بدهند و اگر تب نباشد در شراب کهن آهن تاب کرده دهند یا در دوغ سنگ تاب کرده
و شراب آبی و شراب سیب و کشکاب آبی و حب الآس در وی پزند با گل ارمنی نافع بود ان شاء الله والله اعلم بالصواب.

باید دانست که اسهال خون سبب آن ریش رودها بود بلغت یونان ردسطاریا گویند و این دوسنطاریا
دو نوع است یکی آنست که از ریش رودها افتد دوم آنکه نه از ریش رودها افتد اما آنچه از ریش
رودها افتد دو نوع است یکی اسهال است که از ضعیفی جگر افتد که نتواند آنکه کیلوس را خون گرداند
و بدان سبب اسهال جگری تولد کند و این را طبیبان دوسنطاریا کبدی گویند و این هم خون خون آمدن
از ناسور بود و خون آمدن از ناسور بلغت یونان آموزیدارس گویند و این از گشاده شدن سر رگها مقعد
بود و دوسنطاریا از گشاده شدن سر رگها افتد که زخم ردن بود و سبب ریش رودها و ... درشت

درشت باشد یا خلطی تیز یا شور یا داروی تیز که برد و یا بگذرد و امعا را ببرند و یا با سطح روده در آویزد
و امعا را بگزد و داغ کند پس بقوت دافعه یا بقوت ثقلی که رسد و او را دفع کند از آن موضع
جدا گردد و موضع مجروح شود یا آماسی پخته شود و گشاده و اگر ریشها روده هم چون دیسه که دهان
بود که آنرا قلاع گویند و آن ماده ریشها از آن تولد کند پیوسته با معا فرو می آید تا چاره بیچ او کنند
و با سهال صدید یا زلیه از ریش بن بود یا از آماس و دبیله تراید و بسیار باشد که فضله امعا را
سوراخ کند و زود بکشد و باشد که ثقل در فضای شکم آید و شکم همچون خداوند استسقا شود و پندارد
که استسقاست و زود هلاک گرداند و در بیشتر وقتها هر گاه که فضله زود بدان رسد که از جوهر
اعضا چیزی بیرون آید که آنرا محمی برد بعفونت او کند و قوت و شهوت طعام ساقط شود و بسبب مشارکت
معده بارد و بکشد گفت: فکیف اگر روده سوراخ شود و حکایت می کنند که مردی را از روده های
فرو سوی سوراخ شد پس شکم و عضلها از برابر آن موضع آماس گرفت و سوراخ شد و ثقل
از هر دو سوراخ بیرون آمدی و مرد همی زیست و شیخ رئیس میگوید اگر چه این از جمله ممکنات است
از ممکن او درست و گفته اند اگر روده صائم و شکم برابر او سوراخ شود بیمار همیشه گرسنه باشد
و هر چه بخورد در معده او درنگ نکند و خداوند این علت شکم دیسه باشد و بمیرد علامت
ریش روده آنست که نخست اسباب آن ریش رفته باشد و تبها گرم آمده و در شکم گرانی
و فرمان بوده پس تبی سرد آمده باشد و طوزانیده و از پس این تب گرانی در شکم ساکن شده
و اسهال با خون و ریم آمیخته شده و هر گاه که طعام از معده فرو گذرد و ثقل انگار رسد که ریش است
روده بر درد خیزد خاصه اگر چیزی شور یا ترش خورده باشد و شهوت طعام بسبب مشارکت معده
ضعیف بود و اسهال که با فضله روده بود بیشتر از فروج معده بود اگر در روده های بر سوی باشد قشار روده
باریک خورد بود و اگر از روده های فرو سوی بود قشار روده غلیظ و بزرگ باشد و اندر کتاب بقراط همی بیند
داد که هر گاه که خداوند دوسنطاریا از پس گوشت چیزی پدید آید سیاه چند نخودی کوچک و
تشنگی غالب شود بیمار زود بمیرد کی در مدت بیست روز هلاک گردد و بقراط میگوید هر اسهال که از پس
بیماری پدید آید نشان نزدیکی مرگ باشد ناگاه یعنی اسهال بی بحرانی و هر گاه که از پس استسقا اسهال
افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کند از بهر آنکه اسهال استفراغ آب نباشد
و باز نایستد و بسیار باشد که پیچ و قرحه امعا با استسقا ادا کند و هر بیماری که از پس ریش شکم و نزار
و تپ متواتر و فواق و اختلاط عقل پدید آید نشان مرگ باشد و هر گاه که زمستان خشک و شمالی بود
و بهار که از پس او آید گرم و بارنده بود و تابستان نیز بارنده بود اسهال خون بسیار افتد خاصه
زنان را و خداوند مزاج تر را و هر گاه که زمستان جنوبی و بهار شمالی بود و تابستان گرفته و ابرناک
بود و گاه گاه باران بود و نزله بسیار افتد و از آن نزله اسهال و پیچ بسیار پدید آید و در شهرها
جنوبی بوقت آنکه باد جنوب آید و بسیار بود اسهال بسیار افتد و اگر شخصی را با اسهال یا با درار
بول با منفعت ریم همی آید و این شخص را تب نباشد و عمر او از سی و پنج سال برگذشته باشد و پیش از این
کارها و بازیچ کرده باشد و از آن باز ایستاده بود و آسایش یافته و را این باید بودن و امید باید





داشتن که در مدت چهل روز یا شصت روز یا سالی پاک شود و خلاصی یابد طریق علاج این
آنست که تامل کنند تا در اشکاف بالای امعاست هیچ آفتی و آماسی و ریشی بوده است و خون از آنجا
فرو دمی آید یا خود از امعای آید و از هر کجا که می آید نخست تدبیر ریش و پاک کردن آن موضع باید کردن
و یاری دادن تا آن ماده پاک بیرون آید پس بعلاج ریش مشغول بودن و اگر سبب علت ماده تیز است
یا شور اگر در همه تن برده آید نخست تن را از آن ماده پاک باید کردن و اگر کنار ریش اندام است
بعلاج تب دق آنرا در باید یافتن و اگر هیچ در ریش بود نشست آبه روده ها مالاییدن آنرا شوربهای نرم
و شوربه پاک باید کردن که در علاج چشم بکار آید چون لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی و لعاب
تخم کتان و لعاب تخم مرو و انچه بدین ماند تا همه آنرا شوربه و مغز انده و همه درد و کم زین خلط تیز را باطل
کند و تیزی را از روده باز دارد و اگر صفرا و خلطهای تیز سکنجبین رد انکی تخی رخبر علاج باید کردن
و اکسنی و آب عنب الثعلب انه کی زعفران علاج باید کردن و اگر خلطی تیز و شور یا خلطی سودائی
می گذرد مطبوخ هلیله زرد و سیاه و موبز و خیار چنبر علاج باید کردن و اگر هیچ کهن شده باشد و
ریش پلید گشته از چیزها زدایند چون ماء العسل و جلاب و ایارج فیقرا چاره نباشد از بهر آنکه ایارج
گوشت مرده از روده و فیران پاک کند و گوشت پاکیزه برویاند چند کرت ایارج فیقرا باید دادن
پس دوغ پالوده و سنگ تاب کرده دادن چنانکه در باب زلق الامعا یاد کرده آمده است
و شیر تازه و سنگ تاب یا آهن تاب داده بشد اگر تب نباشد سخت نافع بود و نخستین تدبیری
آنست که بیمار از طعام باز دارند دو روز یا سه روز و قوت نگاه میدارند چنانکه در باب گذشته
یاد کرده آمده است و اگر قناعت کند چیزی گرم و نرم باید دادن و اندک باید دادن و یا بدین شیر
قناعت باید کردن و از طعامها که در این علت شاید داد قوت گرازخیه روس بپالایند و از
بلو و پیه مرغ خانگی و پیه بز از بهر آنکه پیه بز گرانیده تر است و سودمند تر بود و از کاورس پوست
کنده و ارزن پوست کنده و برنج شسته و نیم کوفته اشامه سازند هم چنانکه از خندروس سودمند بود
و اگر آب این اشامه که برنجه آبی بود که لختی خشخاش در وی پخته بود پس پالوده و اندکی نشاسته
بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده در افکنند صواب باشد اشامه سودمند بکرند سماق و
در آب باران تر کنند یک شبانه روز پس بپالایند و ارزن پوست کنده با برنج و سبوس
بسید در این آب سماق تر کنند و چهار ساعت بنهند پس بدست تنک بمالند و بپالایند و با سه بپزند
و کوب همی جنبانند تا ستبر شود لختی صمغ عربی بریان کرده و سوده در افکنند و اگر تب نباشد لختی
پس پوست تنک بمالند و بپالایند اشامه از برنج و با کچه بپزند و صمغ عربی بر افکنند و عدس
پوست کنده را باب بجوشانند و آب از وی بریزند و دیگر باره بپزند و باز با آن عدس را
با برگ حماض و برگ لسان الحمل یا برگ خرفه با آب سماق و پیه بز یا پیه بط با مغز بادام بریان کرده
بپزند و اگر گوشت حاجت آید کبک و طیهوج و دراج و تذرو و رب سماق و آب ناردان سودمند
بود و زرده خایه مرغ نیمبرشت با سماق پاک کرده سودمند بود خاصه اگر نخست آنرا در آب
آبی و آب انار و آب سماق تر کنند پس خشک گردانند و در روغن او بکشند و قرص نان با آبی بپزند

که قرصهای قصب و حب الآس و خرنوب و سماق در وی کوفته باشند و پالوده و اگر آب با چه
برشته مواب باشد و شراب سیب و شراب آبی و شراب انار ترش و شراب ...
و شراب میوه های قابض که در باب گذشته یاد کرده آمده است همه سودمند بود و شراب قابض
با آب ممزوج کرده و آب را در آفتاب آهنین و شراب جوشانیده سپید بود داشته اند و اگر شراب
قابض نباشد حب الآس نیم کوفته یک شبانه روز در وی فرغار کنند و بپالایند و اگر شاه ... و
آن فرغار کنند روا باشد          سفوف مقلیاثا بگیرند اسپغول و تخم مرو و تخم خرفه و تخم لسان الحمل
و تخم گل و تخم حماض و تخم خطمی پاک کرده و تخم شاهسفرم از هر یکی یک اوقیه همه بریان کرده طباشیر و قیمولیا
و نشاسته بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده از هر یکی دو اوقیه همه را بکوبند مگر اسپغول که نشاید
کوفت شربت از سه درم تا پنج درم با شراب مورد و غیر آن و بوقت خواب دو درم اسپغول بریان کرده
و بروغن گل چرب کرده با یک درم گل ارمنی بدهند و پنیر خشک کهن ریشهای کهن را سودمند بود
لیکن تشنگی آرد و گر الحنت چند بار بجنبه آب بباید جوشانید تا شوری ببرد و پس خشک کردن و
بریان کردن و بکوفتن شربت یک درم از هر چه درین باب وصف کرده اند سودمند تر است بغایت
و ثابت و قوه می گویند بعضی طبیبان درین علت یک رطل بغدادی گل ارمنی در یک روز بفرموده اند خوردن
بغایت و سودمند بوده است و دو درم تخم گشنیز با دو درم حب الآس کوفته و بخته اسهال کهن
باز دارد و حداوند بواسیر را سودمند بود و شیخ رئیس میگوید بعضی طبیبان گفته اگر پاره
پلاس را بسوزند تا سیاه شود و بسایند و مقدار نیم درم اسهال کهن باز دارد و میگوید و دوستی
مرا خبر داد که این را بیازمودم و درست آمد و هم شیخ رئیس در کتاب قانون آورده است که پشک
سگ چون چند روز استخوان دهند و فرآن بنهند خاصه اگر سپید بود و در ماه تموز افکنده باشد
مقدار یک درم و نیم اسهال باز دارد و سنگدان اشترمرغ خشک کرده بسو بان سوده سه درم
با شراب مرو یا با شراب آبی بخورد بدهند همه انواع اسهال و اسهال بدهند اسهال کهن باز دارد
داروی سودمند تخم خشخاش سپید و سعد و کندر و حب الآس از هر یکی نیم درم کوفته و بخته
با زرده خایه مرغ یا با شراب مورد بدهند همه انواع اسهال و اسهال کودکان را که وقت
دندان بر آمدن بود باز دارد و کودکان را با شیر دایه اشان دهند          داروی دیگر
دانه مویز خشک کرده سوده همچون سرمه و استخوان سوخته و مغز بلوط و گشنیز بریان کرده
و سماق و خرنوب و تخم کرفس و زیره ... کرده و بریان کرده و نان قطیر خشک و کندر
و ناگخواه از هر یکی یک جزو و پنیر مایه خرگوش یا پنیر مایه آهو و پنیر مایه بز نیم جزو یا کمتر همه را
نیک بسایند و هر ساعت لختی بر کف دست کنند و بر زبان اندازند تا در یک روز مقدار جب درم
خورده شود و در یک روز شکم باز گیرد          جی آزموده که اسهال خون باز دارد دیگر ...
و مازو و گلنار از هر یکی راست راست با آب صمغ بسرشند و حب سازند شربت دو دانگ
دیگر مایه و مامیران و روغن شبت مالیده و شام را گشاید و اخلاط را لحاح بر کنند و اسهال را
باز دارد و شیخ رئیس میگوید من این آزموده ام درست آمد و بباید دانست که داروهای حقنه که





خاصه افیون بکار داشتن خطر است لیکن گاه باشد که بدان حاجت آید از بهر آنکه ماده را غلیظ کند و
خواب آرد و حس سوزش روده ها را باطل کند و بدان سبب بر خاستن حاجت کمتر افتد
و با اینهمه تا بتوانند دست بدان نباید بردن پس اگر حاجت نباشد در شیاف باحتیاط تمام
بکار دارند اولیتر از آن که در دارو خوردن و در ضماد با اولیتر از آن که در شیاف و افیون و نیز
و زعفران بکار داشتن و بیمار را اگر قوت ضعیف باشد و نبض ساقط بود و اندامها سرد می شود
بهیچ حال بدان علاج نشاید کردن          ضمادی حذر کننده بگیرند افیون و عصاره لحیه التیس از هر یک
یک جزو و جفت بلوط و گلنار را قاقیا و کندر و ... از هر یکی پنج جزو این همه بعصاره خشخاش بالطبخ
بسرشند و طلی کنند و داروی آزموده بگیرند ... دو دانگ افیون و دو دانگ مازو ... نیم درم
کندر نیم درم شربت نیم مثقال و اگر پیچ درد و باد و خون بود هم بر حقنه کنند          حقنه بگیرند برنج
پارسی سی درم کشک جو هشت درم گل سرخ ده درم پیه گرده بز نمک ... کرده بیست درم همه را کمین و
نیم آب بپزند تا یک رطل باز آید و بپالایند و بکار دارند و اگر امعای سوزد نیم وقیه روغن گل بر افکنند
حقنه کردن دیگر بگیرند کشک جو بریان کرده و برنج شسته از هر یکی یک وقیه حب الآس
و گلنار و گل سرخ از هر یکی پنج درم جفت بلوط سه درم برگ مورد تر بیست درم همه در یک
من و نیم آب بپزند تا بثلث باز آید و بپالایند و یک وقیه عصاره برگ اسپغول و یک وقیه برگ
خرفه و یک وقیه روغن گل و تخم زرده خایه مرغ پخته و سوده همه را بیامیزند پس بگیرند قیمولیا
و سپید سوخته و اقاقیا از هر یکی نیم درم سپید و از زیره و قرطاس سوخته و سرب سوخته
و شسته و عصاره لحیه التیس و نشاسته بریان کرده و درم الاخوین از هر یکی نیم درم همه را
بسایند و بدان مطبوخ پالوده بیامیزند و بکار دارند          سوختن سپید بگیرند سپید و بسایند و کوزه
در گلند و سر کوزه بگیرند و در تنوری که آتش آرمیده بود در نهند یک شب و دیگر روز بکار
دارند          حقنه دیگر بگیرند آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب برگ خرفه از
هر یکی سه اوقیه روغن گل و یک وقیه و نیم سپیده خایه مرغ خانگی و اگر سوزش نباشد بعوض
سپیده زرده کنند و همه را بیامیزند و یک درم صمغ عربی و یک درم اقاقیا و یک درم دم الاخوین
و یک درم قرطاس سوخته و یک درم گل ارمنی همه را بسایند و بیامیزند و اگر آب برگ خرفه تنها
با این داروها بکار دارند روا بود و از پس حقنه اطراف مورد تر یا مازو یا گلنار در آب
بپزند و اسفنجی بدان ... و بر ... نهند آب ترکنند و گرم کرده بنهند و مقعد بر نهند تا حقنه
زود باز نگردد و هر گاه که سوزش تباه گردد و خورده شود بباید شناخت و حقنه بر فرسودن گشت
بما العسل حقنه باید کردن با نمک آب تخ با نمک که زیتون در وی پرورده باشند یا طبیخ ماهی
شور و اگر ریم و پلیدی بسیار آید از اقراص زرنیخ باده نباشد و مقدار نیم درم و ... دو درم
اگر از این اقراص بکار دارند و اگر بیمار طاقت آن ندارد نخست داروی حذر کنند و پس از آن
حقنه کنند و سوزش حقنه را بروغن گل تدارک کنند و از پس حقنه گل مختوم را در شیر که
ممزوج باشد حل کنند و در نهند پس داروهای قابض در نهند که ریش باز دارد بکار دارند

و باید دانست که حقنه نرم اگرچه گوشت بر رویاند و اسهال باز دارد شیافها نیز که شکاف دارو های
دهند که ریش را پاک کند و بزدایند و قبض پس بر حقنه نرم درین علت اعتماد نشاید کردن از
بهر آنکه ریش را بپوشند و میان ریش و میان دارو حایل شود و معرفت آن بزرگ باشد
اقراص زرنیخ بگیرند زرنیخ سرخ و زرد از هر یکی یک رطل بغدادی آهک دو رطل
قرطاس سوخته هشت [illegible] همه را بسایند و به آب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند
بگیرند زرنیخ و آهک و شیار و اقاقیا و مازو و زرنیخ برگ [illegible] همه را بسایند و اقراص
کنند    نسخه اقراص دیگر زرنیخ زرد و قرطاس سوخته از هر یکی یازده درم زرنیخ سرخ
هشت درم عصاره لحیة التیس و مردار سنگ از هر یکی [illegible] درم آب [illegible] سفید اج
از هر یکی پنج درم آهک ده درم اقراص کنند چنانکه رسم است و این اقراص را
درین صفت بکار دارند بگیرند برنج شسته و خشک کرده و آنرا با [illegible] بکوبند و در
آب کنند و بمالانند نیک و مقدار نیم درم با یک درم آن قرص در وی حل کنند و بکار دارند
و اگر در آب سماق و آب لسان الحمل و آب برگ مورد تر بکار دارند روا باشد و اگر ریش
روده از بلغم شور افتاده باشد طعام او قلیه کنند و مانند [illegible] دو باره پخته و آب
تازه کرده و هم [illegible] پخته و اگر گوشت دهند گوشت خرگوش با گنجشک و قنبره بریان کرده
و توابل آن زیره و کراویا و انیسون و انجدان و قرنفل و [illegible] و شراب مورد دهند
داروئی که درین نوع سودمند بود بگیرند صمغ عربی بریان کرده و مصطکی و هلیله کابلی بریان کرده
بر روغن گاو و از هر یکی پنج درم تخم کتان بریان کرده و تخم سپندان بریان کرده و ریوند چینی و
انیسون از هر یکی سه درم همه را بکوبند بگیرند سپندان شربتی سه درم با شراب مورد بکار برند
نافع بود    داروی دیگر بگیرند تخم سپندان بریان کرده و ریوند چینی ده درم تخم کرفس
بریان کرده و [illegible] بریان کرده و حب [illegible] از هر یکی پنج درم زیره [illegible] هفت درم [illegible] بریان
کرده هشت درم صمغ عربی بادام ده درم همه را بکوبند جز تخم سپندان که بکوبند شربتی سه درم
با [illegible] و اگر سبب دوسنطاریا گشاده شدن رگی بود که بقوت طبیعت گشاده شود خون آمدن
گیرد آنرا باز نشاید داشت تا آن وقت که بیمار در خویشتن ضعیفی بیابد چون ضعیفی پدید آید باز
باید داشتن و بهتر آن باشد که خود باز ایستد و مردم بدان سبب از بسیار بیماریها صعب
سلامت یابد و باز داشتن آن با قراص کهربا و اقراص جلنار و اقراص [illegible] باید کرد و [illegible]
و جهانکه در باز داشتن خون یاد کرده آمده است    اقراص جلنار و اقراص کهربا در گفتار
دهم در معالجات قی کردن یاد کرده آمده است اگر عوض باشد از [illegible] با [illegible] و با این تدبیرها اضافت
کردن سودمند باشد و اگر خیال باشد که سبب اسهال خون و گشاده شدن رگها رطوبتی که [illegible] رگها است و گشاده کند باید داد
که آنرا [illegible] تریاق بزرگ و فلونیا رومی و فلونیا و [illegible] که در قرابادین مذکور است شفا دهد والله اعلم



باید دانست که زحیر دو نوع است یکی زحیر راستین است و دیگر نه اما زحیر راستین آنست
که مقعد بگزاید و زود زود [illegible] برخواستن کند و هرگاه که برخیزد چیزی اندک اندک
جدا شود چندانکه از رگی جدا شود و چیزی باشد غلیظ مخاطی و بعضی با خون آمیخته و بعضی با خراطه
بود و باشد که خراطه بر آن آمیخته بود و با رنج و گریستن جدا شود و زحیر از بهر این گویند و سبب
این علت یا خلطی تیز صفرائی بود یا خلطی بلغمی شور که از بالا با معا مستقیم فرود آید و برنجد و بگزد
و قوت دافعه این روده پیوسته آنرا دفع کند یا آماسی بود اندرین روده و بسبب گرانی آماس
پیوسته آرزوی برخاستن پدید آید یا سرمائی بود که بمردم رسد از بادی سرد یا از
نشستن بر سنگی یا زمینی سرد یا از اسراف کردن چیزهای سرد خوردن و زحیر ناراستین
چنان بود که ثفلی خشک اندر روده مستقیم ایستاده بود و باز مانده و گاه گاه رطوبتی [illegible]
چیزی از روده فرود آید و گاه باشد که بقوت حرارت و درشتی خویشتن روده را برنجد و گاه
افتد که [illegible]    اما علامت زحیر که سبب آن خلط صفرا بود آنست که پیش از آن
اسهال صفرائی بوده باشد و تشنگی و حرارت غالب بود و با درد و خلیدن و سوزش و خراطه
بود و با خون بود و سوزش مقعد چنان بود که بیمار پندارد که مقعد او پر آتش است و از آب
سرد راحت یابد و علامت زحیر که سبب آن خلطی بود شور و بلغمی بود آنست که پیش استفراغ
بلغم بوده باشد و تشنگی کمتر و با رنج بیرون آید و با باد و قراقر بیرون آید و با خراطه خون کمتر بود و علامت
زحیر سرد آنست که از آب گرم راحت یابد و علامت آماس آنست که در مقعده گرانی بیشتر بود
و بیشتر در وقت آمدن علت در اسافل او درد بود و بود که با تب باشد    اما علاج زحیر
صفرائی را شربت اسبغول بر روغن گل چرب کرده با شراب آبی صواب بود و اگر تب نباشد
نان اندر شیر سنگ تاب داده ترید کنند و اگر تب باشد اشامه که از کشک جو بریان کرده
سازند یا از سبوس جو چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است و قرص طباشیر یا رب آبی
سود دهد    سفوفی نافع بگیرند اسبغول بریان کرده ده درم صمغ عربی و صمغ [illegible] و
و صمغ آبی و صمغ [illegible] از هر یکی پنج درم سپید و کهربا و ودع سوخته از هر یکی چهار درم همه را بکوبند
شربت دو درم اندر شراب آبی بکار برند    حمولی سودمند بگیرند زرده خایه مرغ با روغن
گل بزنند و مردار سنگ سپید مغسول با وی بیامیزند و پنبه بدان ترکنند و بر دارند
داروی دیگر بگیرند اقاقیا و گلنار و مازو و مردار سنگ اسفید و شب یمانی و نشاسته و دم الاخوین
و صمغ عربی و گل ارمنی از هر یکی راستا راست همه را بکوبند همچون سرمه و آنرا با خایه مرغ یا با زرده
سپید بهم برزنند و آنرا [illegible] بر دارند نافع بود    شیاف دیگر بگیرند کندر و زعفران
و حضض و صمغ عربی از هر یکی یک جزو افیون چهار یک جزوی شیاف کنند چنانکه رسم است
و استنجا به آبی کنند که مورد و مازو و گلنار و خرنوب و بلوط در وی پخته باشند و اگر گل و
عدس و گل سرخ پخته و بر روغن گل چرب کرده بر مقعد ضماد کنند سود دارد و ضماد زحیر
بلغمی را که زحیر او از بلغم شور بود مقلیاثا دهند    مقلیاثا بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی

یک وقیه پاک کرده و گم کنند تا بریان کرده و حب ارشاد بریان کرده و مصطکی از هر یکی نیم وقیه
کل ارمنی یک وقیه شربت سه درم با رب آبی — نسخه دیگر بگیرند هلیله کابلی مقشر ست
درم و در شراب قابض تر کنند و تخم مرو بریان کرده و از هر یکی ده درم حب ارشاد بریان کرده
پنج درم همه را بکوبند و با العسل سرشته کنند و اقراص کنند و در بریان کردن نگاه دارند تا نسوزد پس
بکوبند شربت سه درم با شراب قابض و اگر بوسیر تقاطرهای بر خاستن می باشد و چیزی
جدا نشود و رنجه میدارد و کوکرد را بکرده به پر بکوبند و دود کنند در زیر تغاری که بن او سوراخ
کرده باشند و خداوند علت را بر پشت آن نشانند و اگر بابونه و قیسوم و بنفشه و گل و اکلیل الملک
و مرزنگوش و برگ کرنب و شبت در آب بپزند و مقعد را به روغن کتان چرب کنند و درین آب
نشانند سودمند بود ابو زید می گوید که من بیماری را دیدم در بیمارستان و این علاج کردم هم در آن روز
بهتر شد و اگر سعد و قصب الذریره و افیون در آب کنند یک شبانه روز پس پالایند
و میبه و شراب کهن با این آب بیامیزند و به بهند سودمند بود — سفوفی سودمند بگیرند
مغز جوز بریان کرده سه درم ناگواه یک درم کندر نیم درم همه را بکوبند و با آب گرم به بهند
شیافی بگیرند مر و کندر و زعفران و تخم شبت از هر یکی برابر شیاف کنند — شیاف
دیگر بگیرند زعفران و جند بیدستر و مر و سکبینج و افیون از هر یکی برابر و اگر علت دراز گردد
حقنه کنند نمک آب زیتون مقدار یک وقیه پس تکمید کنند بر آب گرم کرده و آب مرد و روغن
نار دین و اگر سبب زحیر برما بود که بردم رسیده باشد هر بامداد دو درم حب ارشاد بریان کرده
ناکوفته با آب گرم بخورند و مقعد و زهار و پیغوله ها ران را تکمید میکنند فلوس گرم و خرقها گرم
بر وی نهند و بر جاورس گرم نشانند و نمک گرم کرده دراز اری بسته بر شراب کوسفند گرم در روغن
زیت گرم کرده طلی میکنند و در گرمابه شوند و بر تابه گرم نشینند و اگر سبب آن بود که بر زمین
سرد و سنگ سخت سرد نشسته باشد بروغن سیب گرم کرده و روغن بابونه طلی میکنند و اگر
سبب زحیر آماسی گرم بود اگر مانعی نبود نخست رگ باسلیق زنند یا بر فرو شوی کرگاه حجامت
کنند پس قی فرمایند با آب حب الثعلب و روغن گل طلی کنند و اگر آماس صفرای بود و حنا بل
سرخ و آب گشنیز و کافور ضماد کنند — ضمادی سودمند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو
و برگ حب الثعلب و برگ اسپغول همه را یک جوش بدهند و بکوبند و بر روغن گل و بر روغن
نیلوفر بیامیزند و بر مقعد نهند و یوحنا بن ماسویه افیون میگوید اگر مازو را بکوبند و بپزند و با آب او
ضماد کنند آماسهای سرخ را نافع بود و اگر خواهند که قابض تر بود با شراب قابض بپزند و اگر دهی
قیموطا بگیرند و در باتیله کنند و آب حب الثعلب بر وی بزنند و روغن گل و زرده خایه مرغ
باوی بیامیزند ضماد کنند — ضمادی سودمند بگیرند سرب سوخته و شسته و مرداسنگ
پرورده و شسته و اسفیداج ارزیر و زرده خایه مرغ و روغن گل در هاون کنند و با شنه تا چون مرهم
شود و اگر درد آن رسد که بیماری بیاسایند ضمادی سازند از حلبه و اکلیل الملک و کرنب پخته و پیاز
بریان کرده و اندکی نقل و اگر آماس سرد بود بچیزهای گرم تکمید کنند و ضمادها از حلبه و تخم کتان و خبازی



و بیخ خطمی و برگ کرنب پخته با پیه گاو کوفته ضمادی کنند هم اندر روز و اندر شبانه روز اگر آماس تحلیل کند
و کرنب پخته با زرده خایه مرغ و روغن گل سودمند بود و زخیر نه راستی را علاج معجون شهریاران
و لعوق خیار چنبر کنند و شیافی که از خطمی و بوره و تخم حنظل و شکر سرخ سازند سودمند بود والله اعلم

باید دانست که طریق علاج این علت آنست که بگیرند گل سرخ و عدس مقشر و انار پوست و
جفت بلوط جمله بپزند و بپالایند و اندر آب می نشینند و ثقل این طبیخ را بکوبند و با روغن با سند
تا چون مرهم شود و ضماد کنند و اگر با این علت فراخ سر بود بگیرند دادی و جفت و مرزنگوش
خشک و مازو بریان کرده بروغن زیت و آهن پاره کهن زنگار گرفته و همه را در شراب کهن
نرم کنند یک شبانه روز پالایند و در آن شراب نشینند یک ساعت پس خوردن را خشک
کنند و بروغن تخم ترنج یا روغن مغز زرد آلو یا روغن مغز شفتالو چرب کنند و بر آن موضع بر اکنند
داروی دیگر اقاقیا انار خشک و مازو و شاه بلوط و صدف سوخته و زاج سوخته و خاکستر سعال
سرطان و عصاره لحیة التیس و جفت بلوط و خاکستر پلاس کهن برابر کوفته و با آب مورد تر
سرشته و قرص سازند و بسایه خشک کنند و کوفته بکار میدارند — داروی دیگر
مختصر بگیرند جلنار و مازو و اقاقیا انار خشک و صدف سوخته و عصاره لحیة التیس و افافیا و شقاقل
و شب یمانی همه را بکوبند چون سرمه و بکار برند و بکام بر بندند و بخسبند و هم این دارو با
در شراب قابض برند و بدان شراب اندر نشینند و اگر آماس گرم بود گل سرخ و عدس
مقشر و برگ حب الثعلب در آب بپزند و با روغن گل بر هم کنند و بر موضع نهند و آماس
سرد را در آب گرم نشستن نافع بود و موم روغنی که از روغن شبت و بابونه کنند طلی میکنند تا آماس برود

باید دانست که هر گاه که مقعد بیرون آید در پیش گشته بود او را شراب قابض که داروهای
قابض در وی پخته بود می باید نشستن و این داروها بکار می باید داشت بگیرند سرب سوخته
و شسته شب و تخم گل سرخ و سماق از هر یکی چهار درم کندر دو درم همه را بکوبند و
نخست مقعد را بر آن شراب مذکور بشویند و این دارو بر کنند سودمند بود والله اعلم بالصواب

باید دانست که اگر سبب سستی شرج آن باشد که کسی از جای سو فتد و بر پشت افتاده بود یا زخمی
صعب رسیده و یا بیماری سست گردد ازین هیچ گونه علاج نیست و آنها آنچه از پس علاج بواسیر

یا زخمی و افتادنی بود سهل تر بود علاج وی آنست که بر هر یکی فرو سوین از رگهای نشست حجامت کنند که در فایها یاد کرده آمده است بر نهند و در طبیخ چون سر د و قسط و سنبل نشانند و امدامم

باید دانست که شقاق کفتگی لبهای شرج را گویند و سبب آن در بیشتر حالها خشکی مزاج بود یا سبب خشکی ثقل کونه شود و گاه باشد که سبب شقاق اماس گرم بود و هر گاه گاه باشد که بواسیر باشد که گفته شود آنرا که سبب شقاق اماس بود یا امتلا رگها باشد یا بواسیر بود کر شکافته شود نخست رگ باسلیق باید زدن و رگهای صافن و مابض همه سودمند بود و نافع تر و حاجت بر سیا نگاه هر دو سرین سودمند بود و اگر اماس با حرارت و سوزش بود سفیده خایه مرغ و روغن گل در هاون برب بسایند تا سیاه شود و طلی کنند دو درم کافوری طلا کردن سودمند بود آنچه بگیرند موم سپید ده درم و نیم روغن گل ده درم سفیداج ارزیز ده درم مرداسنج پرورده سه درم نشاسته و افیون از هر یکی یک درم کافور نیم درم همه را با لعاب سپید مرغ بسرشند و بکار برند مرهم اسفیداج بگیرند اسفیداج ارزیز ننگ کرده ده درم و نیم قلیاسیم دو درم همه را بکوبند و با روغن گل و آب خیار و آب کشنی و آب عنب الثعلب در هاون بمالند تا آمیخته شود طلی میکنند و اگر حرارت قوی بود سپیده خایه مرغ و کافور با این اخلاط یار کنند و اگر شقاق بدان گرمی و سوزانی نبود مرهم مقل بکار دارند آن بگیرند موم مصفی در روغن گنجد و پیه بط و مغز ساق گاو و کوهان اشتر و مقل از هر یکی راستار است مقل را جدا گونه بلعاب تخم کتان حل کنند و دیگرها بگدازند و جمله بیامیزند و بکار برند مغز ساق گاو با خیر و شانده بر هم کنند سودمند و اگر با نشاسته بسایند و مرهم کنند سودمند بود و راستار است دارد مغز ساق گوزن وسه اوقیه مغز ساق گاو از هر یکی یک اوقیه مومیایی نیم اوقیه روغن گنجد دو اوقیه نشاسته یک اوقیه کثیرا یک اوقیه همه بسایند و مرهم کنند و زرو فا تر و مغز ساق گاو و نشاسته و پیه بط و پیه مرغ خانگی در روغن گل مرهم کنند و اگر آماس سرد بود برگ ...با آب کوک بجوشانند و با پیه گاو بکوبند و مرهم کنند در روغن نشانند و اگر اماس را تحلیل کنند و پیوسته در آب گرم همی نشینند و اگر اماس صلب بود بگیرند مرداسنج پرورده و سپیده ارزیر و موم زرد و پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی چهار درم زعفران یک درم و نیم زرده خایه مرغ پخته دو عدد روغن گنجد چندانکه کفایت بود همه را راستار است بسایند و مرهم کنند و روغنها که درین علت نافع بود خاصه اگر حرارت غالب بود روغن خیری است و روغن سوسن و روغن مغز شفتالو و زردالو و روغن مغز شفتالو خاصه که مقل در وی حل کرده باشند و مقل با کوهان اشتر سرشته نافع بود و اگر طبع خشک بود خیار چنبر و بنفشه نرم باید کردن و حب مقل آن بگیرند

نیز





هلیله کابلی و بلیله و املہ همه مقشر از هر یکی ده درم پاک کرده مقل چندانکه همه مقل را با آب گندنا جوشانیده حل کنند و دارو با بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم و اگر اماس دود کنند در طبیخ بابونه و اکلیل الملک می نشینند و اگر درین حب پنج درم شیطرج زیادت کنند منفعت بمکوش و خبث الحدید ازدی یافته شود معجونی که خداوند شقاق را و بواسیر را طبع نرم کند بگیرند مقل دو مثقال کثیرا پنج مثقال انجیر فربه و مویز سیاه دانه بیرون کرده دو چندان وزن مقل دیگرها همه را بکوبند و بسرشند شربت شبانگاه یا پیش از طعام پنج درم گوارش مقل خداوند شقاق و بواسیر و خداوند درد مقعده را سود دارد بگیرند کابلی و بلیله و آمله و انیسون و مصطکی از هر یکی تا کوا پنج درم همه بکوبند و بیزند و بروغن مغز شفتالو چرب کنند و بیست درم مقل را در آب کنند تا حل شود و دارو با بدان بسرشند شربت دو درم تا سه درم با آب گرم دهند حب مقل نسخه دیگر که طبع را نرم دارد بگیرند هلیله کابلی ده درم سکبینج سه درم تخم گندنا سپید ده درم مقل ازرق پانزده درم مقل و سکبینج در آب کنند تا حل شود و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم و اگر شقاق کهن باشد آنرا بباید خارید تا خون بسیار برود و پس مرهم باسلیقون علاج کردن و صفت مرهم باسلیقون در قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و خداوند این علت را قلیه کنند بمنبا و زرده خایه مرغ و روغن گاو و کوهان اشتر و طعامهای آشامیدنی باید خوردن و مغز بادام و فندق و مغز جوز هندی و مویز و انجیر سودمند بود و شراب مویز کهن و شراب دوشابی که در وی داروها کرده باشند و الله اعلم

باید دانست که سبب این یا کرم خرد بود یا مقعده یا بواسیر اما آنچه از کرم خرد بود علامت وی آنست که گاه گاه کرم باشد و با ثقل فرود آید و آنچه مقعده یا بواسیر بود علامت وی آنست که خارش با سوزش بود و هیچ وقت کرم نه بیند آنچه از کرم خرد بود در جای خویش یاد کرده آید و آنچه مقعده و بواسیر بود نخست رگ قیفال باید زدن و بر میان دو سرین حجامت کردن و مطبوخ افیمون استفراغ سودا کردن و از طعامهای سوداوی پرهیز کردن و موضع خارش را بروغن مغز شفتالو و سفال زرد آلو طلی کرده مقل در وی حل کرده باشند چرب میکردن و شبت یابس بریان کرده و قطران از هر یکی راستاراست بهم بسرشند مقدار یک درم بگیرند نرم بردارند و حمول سازند داروی دیگر بگیرند زرنیخ خشک بکوبند و با پیه بط بسرشند و بردارند داروی دیگر بگیرند شبت یابس چهار دانگ قطران دو دانگ پیه دو را بهم حل کنند و طلی سازند و خرقه کتان بدان بسرشند و بر مقعده می نهند و اگر آب بودنه با صبر و یا زهره گاو و آب سداب یا روغن بیدانجیر بکار دارند سودمند بود داروی دیگر بگیرند صبر یک جزو زرنیخ خشک

دو جزو با روغن گل و سرکه و آب انار ترش بیامیزند و بکار دارند بامداد و شبانگاه بر وی نهند

باید دانست که بواسیر نه صفت اول دو نوع است یکی انواع فزونیهاست که بر لب مقعده گرد
گرد و زندرون و بیرون او پدید آید دوم بادی است غلیظ که در تهی گاه و حوالی گرده و دیگر گاه
و از پاره مقعده بگیرد و تولد آن باد اندر گرده و حوالی آن بود آنرا باد بواسیر گویند و
اما انواع فزونیها بعضی مردمانرا از مقعده پدید آید و بعضی زنانرا در رحم پدید آید و آنکه بر مقعده
باشد دو گونه بود بعضی بران ماند که نظر سوی بالا دارد و بعضی نظر بر سوی او دارد و بعضی گرد
بود بعضی باشند و چیزی بپالاید از وی یا درد بود و باشد که ماده کمتر باشد هم چنانکه بسیار باشد
و درد نکند و باشد که همگی ممتلی گردد و سخت درد کند و بدان حاجت آید که آنرا بگشایند یا چیزی از وی
بپالایند و درد بنشیند و بعضی سفته باشد و از هر وی خون و زرد آب می تراود و کم درد باشد
و باشد که هیچ دردی نکند و باشد که چنان سفته بود که باد و ثفل از وی بیرون آید و هر گاه
که او را بگشایند تهی گردد و درد نکند و این هر دو نوع بر هفت شکل باشد یکی هم چون دانه بود
بزرگ و تهی و آن بی درد بود دوم شاخها و چینهای بسیار دارد و آنرا ثالیل گویند یعنی همچون
درخت خرما سیم گرد بود و تهی آنرا تینی گویند یعنی چون انجیر چهارم گرد بود برسان انگور
و این را عنبی گویند پنجم خرد بود و سخت همچون عدس و نخود و این را ثولولی گویند ششم انگشتی
این ثولولی بار باشد هم چون دانه خرما هفتم آنکه ثولولی نرم بود هم چون توت نیم پخته و این را
توتی گویند و بدترین همه عنبی بود پس تینی از بهر آنکه آنرا دشوار توان گرفتن و بجز آن [illegible] بردن
مشکل بود و رنج عظیم باید و روزگار دراز خواهد دیگر آنکه زندرون باشد و نظر سوی بالا دارد
از بهر آنکه او را نتوان دیدن و داروها دشوار توان رسانیدن و آنکه بر وی رسانند چنانکه
باید بروی قرار نگیرد و انبهره گرد آمده باشد که بر یک جانب بود از لب مقعده و باشد
که سوی پیش باشد و باشد که سوی پس بود و آنکه از سوی پیش باشد بتر از همه بود از
بهر آنکه همسایه مجری بول است اماس او مجری بول را زحمت کند و بول را باز دارد و بعضی
این باسوریا را سه یا چهار باشد یا شش عدد بود و بر دراز اندر [illegible] مستقیم برآید و نزدیک گرده
با لب شرج مقعده پدید آید و این بتر از همه بود و سبب این علت خون سودائی بود و
خون سودا دو گونه بود یکی خونی بود و تیره شود و از خوردن شرابها و طعامها و داروها گرم
و یا از صفرا تیز سوخته که با خون بیامیزد و او را گرم دارد و دوم خونی بود غلیظ که از خوردن طعامها
سودائی خیزد چون کرنب و عدس و بادنجان و گوشت قدید و گوشت صید اوداج خوردنی [illegible]
بجای آن انبهره اسباب تولد خون غلیظ بود و بسیار نشستن بر جای طهارت خاصه بر جائی
که خداوند این علت نشسته باشد مردم بی علت را این علت آرد و قسط [illegible] کوه بسیار
خوردن روغن بید انجیر بواسیر آرد و خبر معروف است که این علت را زیان دارد و اندر کمی [illegible]




و سرهای [illegible] و صبر خوردن سوزش مقعد آرد و رگهای او را بگشاید و این علت اندر شهرها
که هوای آن تیره و عفن باشد و طعام ایشان سیر و خرما و ماهی شور و میوه بسیار بود بسیار
پدید آید          علامت آنکه از خون گرم و صفرائی بود آنست که خلیدن و سوزش
سخت و درد بسیار بود و آنکه از خون غلیظ بود علامت وی آنست که سوزش و خلیدن
کمتر بود لیکن گرانی بیشتر بود و علامت باد سودا آنست که بادی غلیظ و قراقر در ناف پدید
آید و گاهی بسوی بالا سینه و سرهای پهلو و گردن و کتف و پشت برآید و گاهی اسهال خون
گیرد و گاهی شکم باد گیرد و درد [illegible] پدید آید و گمی اندامها و درد زانو و مفاصل که از باد بود
و هنگام نشستن و برخاستن از بند گشادها آوازی می آید و تازی آنرا قعقعه گویند و قوت
جماع ضعیف گردد و از آن لذت نیابد چنانکه باید و از پس جماع ضعیف شود و هر وقت که
از خواب بیدار شود اندامهای او گران بود و گرانتر از اندامهای دیگر بود و طعام بد گوارد
و لون او بگردد و بعضی بزردی گراید و بعضی بسبزی و بعضی بسیاهی و بعضی برصاصی گاه
و رنگ موی بگردد و بعضی اغبر شود و بعضی ناخوش رنگ تر شود و بن موی روی خارش
گیرد و باشد که خداوند علت موی روی کندن گیرد از سبب خارش و تغیر رنگ روی
بود و بخارهای بد بود که از ناف برآید و گاه باشد که شبکوری و سرگشتن و صداع آرد
و او را اشتها صادق بود          اول علاج آنست که از طعامهای غلیظ و تیز و هرچه خون
سودائی کند پرهیز باید کردن و از مرغان آبی و سیر و پیاز و خردل و از مستی بشراب
خاصه از شراب صرف و از مستی دمادم پرهیز کند و ریاضت بمالیدن و گرمابه رفتن و
اسب راندن بکار دارد تا فضول اندر تن جمع نشود و حرارت غریزی بافزونی از پس
بنگرند اگر خون گرم و سوخته و صفرائی بود نخست رگ باسلیق زنند پس تن را بمطبوخ هلیله
و بلیله و آمله و سپستان و آلو و خیار چنبر و اگر [illegible] پاک کنند پس اطریفل کوچک بکار
برند پیوسته و لیکن بگیرند آمله و هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی ده درم مقل ازرق سی درم
مقل حل کنند و جمله کوفته با انگبین مصفی بسرشند چنانکه رسم است شربت چهار درم بکار می برند
و اگر اماس مقعد دارد کنند این ضماد بروی نهند          آن بگیرند اکلیل الملک و بابونه از
هر یکی یازده درم هر دو را بکوبند و بیزند و یک درم زعفران و ده درم افیون و [illegible] استار
تخم کتان و تخم [illegible] استار حلبه و تخم خطمی همه را بکوبند و بیزند پس سه درم مقل در
سنکه حل کنند و داروهای کوفته با وی بیامیزند و دیگر باره آنرا بسایند و بر [illegible] پاره
طلی کنند و روی او را بروغن گل چرب کنند و نیم گرم کنند و بدان موضع می نهند          مرهمی
دیگر اماس را و درد را نشاید بگیرند موم سپید و اسفیداج [illegible] بسرشند و بکار می برند
و اگر [illegible] ناشسته و پاره پاره کنند و در پاتیله کنند و سر آن پاتیله بر نهند و بر آتش نرم
نهند تا تیزی و بخار خوشتن ببرد پس روغن گاو بر افگنند یا روغن جوز و بریان کنند و در
هاون بسایند تا مرهم شود و ضماد کنند نرم کننده است و درد بنشاند و بادام ناپخته با روغن گاو

در باون با کنند و ضماد کنند نرم کننده است و ورد شانه ضمادی دیگر بگیرند سکبینج و دقل
از هر یکی دو درم میعه تر یک درم افیون نیم درم روغن مغز زردآلو یک وقیه و نیم چندبیدستر نیم درم
صمغها را در روغن حل کنند و بهم چابیزند و مرهم کنند و اگر برگ خطمی و اکلیل الملک پرورده خاییده
و روغن گل برشنده ضماد کنند نافع بود و اگر مرهم داخلیون با روغن گل و اندک زعفران
دافیون و بنفشه بر نهند سود مند بود و اگر بگیرند بابونه و اکلیل الملک و اندک زعفران و لعاب
تخم کتان برشنده و اگر حاجت آید که بگشایند تا چیزی بالاید داروهای گشاینده که از پس ترا
یاد کرده آید بر نهند و هر گاه که داروهای گشاینده بکار خواهد داشت نخست باید که بار در آب
گرم نشینند و روغن مغز دانه زردآلو و طلع و روغن مغز دانه شفتالو و روغن گو بادام اشتر روغن
جوز هندی مالند تا با سوریرم شود و راه بران گشاده گردد و رگ صافن و ما بض باید زدن چه
بسیاری باشد که این رگ بزنند و با سوری علاج دیگر گشاده گردد و اگر با سور در ان گرمی شود
هم اول با برگ باسلیق باید زدن و بلیله زرد در ده بکار داشتن و بلیله کابلی پاک کرده به روغن
گاو بریان کرده و کوفته و بیخته و با انگبین برشته سود مند بود و آب کند تا فشار ده مقدار وقیه
و روغن جوز ده درم سود مند بود و از وی خون رود و ضعف آرد و اگر این خون رفتن
نوبت بود و سیاه باشد بان باید داشت تا آنکه سستی نیارد و روی زرد نشود و ساقها
ضعیف نگردد باز نشاید داشت و چون این حالها پدید آید طریق باز داشتن خون کنند بزودی
و داروها که خون باز دارد دیستر یاد کرده آید و اگر با سور چنان بود که از وی اندک مایه
زرداب تراید و جز از تراویدن رنجی نبود علاج آن جز ادویها باید کردن که آنرا خشکی و لاغر کند
تا دلی بگذرد که هیچ نتراید و هرگاه که تراویدن معاودت کند همان داروها که درین باب بکار
آید بسیار است علاج باید کردن تا مدت عمر سلامت گذرد و داروها که درین باب بکار آید
بسیار است اما برین ترتیبها اختصار کردیم داروی که با سور ممتلی را بگشاید
و درد تسکین دهد نخست انچه بیشتر یاد کرده آمد اندر تدبیر کردن نرم کردن با سور نزار ده باید
گردانیدن تا گشاده شود بجای آوردن از مالیدن روغنها و رگ مابض و صافن زدن و در
آب گرم نشستن پس آب بیاز تر فشارده بگیرند و پشم پاره بدان تر کنند و بر دارند نهند
و بران صبر کنند و اگر بجای آن زهره گاو کنند با عصاره گواروم هم چنان که فایده دهد و زود تر
بگشاید و اگر بگیرند تخم حنظل سه درم مغز بادام طلخ چهار درم بکوبند و شیاف کنند هر ساعتی
می نهند اندر نخ ساعت پنج شیاف ازین نهند سود مند بود و اگر بگیرند تخم حنظل سه جزو و آب
کنند حل کنند و تخم حنظل بدان برشنده و شیاف کنند و اگر فرطیث و مقل هم چنین شیاف کنند
نیک باشد و اگر آن نبوعات چیزی با این داروها بار کنند قوی تر بود و نبوعات گیاهی باشد
که او را اشکند شیری از وی چکد و درین باب زهره گاو قوی است و هرگاه که مقصود ازین
دارو با سور و بیمار طاقت آن ندارد بیشتر روغن گل چرب کنند و بر نهند بران موضع
روغنی نافع بگیرند آب گندنا یک رطل بغدادی یا بیشتر و ده درم تخم هزار سفند و ده درم



پوست بیخ کبر در وی بجوشانند تا به نیمه باز آید و پالایند و نیم رطل بغدادی روغن مغز زردآلو
با روغن کنجد برو کنند و بپزند تا آب برود و روغن بماند و این روغن گو رنه و حقنه کنند و بر طلی
بکنند سود مند بود حب مقل که درینجا موافق بود بگیرند بلیله سیاه و بلیله کابلی پاک کرده
از هر یکی ده درم سکبینج سه درم سپندان سپید ده درم مقل پانزده درم مقل را با آب گندنا
حل کنند و داروها بدو برشند و حب کنند سفوفی نافع بگیرند بلیله سیاه بریان کرده
و بر روغن گاو و تخم بادیان از هر یکی یک جزو کوفته و بیخته و حب ارشاد تا کوفته چند وزن همه
شربت چهار درم با شراب ممزوج یا با آب گندنا و اگر بگیرند خبث الحدید مدبر سه درم تخم سپندان
سفید ده درم این یک شربت بود با دو درم روغن جوز و یک وقیه آب گندنا داروها
که خون آمدن از با سور باز دارد بگیرند بلیله سیاه و بلیله و آمله پاک کرده و بر روغن گاو بریان
کرده از هر یکی ده درم صدف سوخته که تازی ودع گویند هفت درم کهربا پنج درم شبت
یمانی ده درم مقل بیست درم داروها بکوبند و بیزند و مقل با آب گندنا حل کرده و داروها ب
برشند و حب کنند و شربت دو درم با آب سرد دهند حبی دیگر بگیرند بلیله کابلی
بلیله و بلیله و آمله از هر یک پنج درم زاگ سفید یک درم مقل دو درم حب کنند و با آب گندنا
چنانکه رسم است شربت یک درم و اگر درین حب پنج درم ودع سوخته و سه درم کهربا زیادت
کنند و مقدار مقل بیشتر کنند صواب بود نسخه دیگر بگیرند بلیله کابلی بریان کرده
بر روغن زیت پنج درم بلیله و آمله و سیاه داوران و کهربا از هر یکی چهار درم دادی شش
درم ودع سوخته پنج درم مازو سه درم مقل پانزده درم حب کنند با آب گندنا چنانکه رسم است
شربت از دو درم تا انچه صواب بیند حب مقل از بعد این کار بگیرند بلیله کابلی
بریان کرده بر روغن گاو سی درم کهربا ده درم مقل چند وزن همه حب کنند با آب گندنا چنانکه
رسم است شربت دو درم بکار برند نافع بود سفوفی نافع بگیرند برم آهن که
تازی خبث الحدید گویند مدبر کرده پنج درم ناخواه و کندر از هر یکی دو درم تخم گندنا بریان کرده
چهار درم تخم گندنا بریان کرده چهار درم همه را بکوبند و بیزند شربت یک درم با یک وقیه آب گندنا
یا با دو وقیه آب گرم اقراص کهربا بگیرند بلوط دو درم کهربا و صمغ عربی از هر یکی
یک درم کثیرا و نشاسته و گل مختوم از هر یکی نیم درم اقراص کنند با آب لسان الحمل
شربت دو درم نسخه دیگر بگیرند کهربا و صمغ کوز و لک و گلنار و حضض و
لحیة التیس از هر یکی پنج درم سنگ کندر دو درم سنگ افیون سه درم سنگ لعاب
اسبغول اقراص کنند شربتی دو درم سنگ با یک وقیه آب سماق و اگر صمغ جوز باشد
سندروس بدل کنند و نزد یک من آنست که افیون دو درم می باید و کندر سه درم و انچه در
نسخه است از خطای ناسخ است که نقل کرده است خبث الحدید و معجون آن بگیرند
خبث الحدید مدبر پانزده درم بلیله سیاه و بلیله و آمله و کهربا از هر یکی ده درم مقشر کرده
بکوبند همه را و با عسل آمله برشند و اگر عسل آمله نیابند آمله را در آب بپزند و بدست بمالند

و بپالایند و عسل بدین آب نهند و بقوام آرند شربت مقدار یک جوز بزرگ معجون
مقل بگیرند و دع سوخته و کهربا و بلیله سیاه و قرنفل و کلنار و نانخواه و فوفل از هر یکی
پنج درم نبید و مصطکی از هر یکی سه درم مقل بیست درم با انگبین بسرشند چنانکه رسم است
شربت از دو درم تا چهار درم داروی دیگر بگیرند کتیرا نیم جزو کندر یک جزو
کوفته و بیخته و با مویز خراسانی بسرشند شربت چند جوزی بزرگ بکار برند نافع بود
دزوار دردی نافع بگیرند مر و کندر و دم الاخوین و شاف مامیثا و کلنار
هر یکی برابر کوفته کنند چون غبار و خانه عنکبوت یا در برخرگوش سپید و خایه مرغ
تر کنند و بدین دارو آلوده کنند و بر آن موضع نهند و ببندند و قلقدیس و مازو و اقاقیا
بکوبند و در وی کنند و با این دارو که یاد کرده اند بار کنند قوی باشد و اگر بدین هیچ باز
نه ایستد بروغن زیت بجوشانند و پنبه بدان روغن گرم تر کنند و بر آن داغ کنند پس
دردها بپراگنند و ببندند نیکو هم باشد که ازین داغ تشنج افتد طبیبی که بیمار دردی
نشنید و سودمند بود بگیرند برگ مورد و کلنار و مازو و خرنوب و بلوط و شب یمانی و انار پوست
همه را بپزند چنانکه رسم است شرابی که خون باز دارد بگیرند فقاح الکندر و
حب الاس با خبث الحدید مدبر و دانه مویز همه در شراب کنند و یک شبانه روز بنهند و بپالایند
شربت با این شراب بپزند اگر کسی خواهد که این شراب خورد و سودمند بود و سماق با خوی
بالطعام خورد و پاچه با نار دان و سماق پخته داروئی که باسور را خشک کند و لاغر
گرداند و اهلیله اطریفل مقلی که در اول این علاجها یاد کرده آمده است و حب مقل و کوارش
مقل و معجونی دیگر که در علاج شقاق یاد کرده آمده است و هلیله پرورده همه درین باب نافع
بود کوارشی که خداوند بواسیر را نافع بود و بر قوت یاری دهد بگیرند تودری
سپید پوست خایه مرغ و شبطرج هندی و تخم گندنا از هر یکی جزو نوشادر نیم جزو
خبث الحدید مدبر چند همه دارو ها همه را بروغن گاو چرب کنند و با انگبین بسرشند شربت از
دو درم تا چهار درم کوارشی دیگر که بواسیر را لاغر کند و دماغ را پاک گرداند و آرزوی
طعام باز آرد بگیرند هلیله زرد مقشر ده وقیه بلیله و مصطکی و دار فلفل و تربد و شونیز از هر
یکی یک وقیه و اندر بعضی نسخها ست دارچینی و اسارون از هر یکی نیم وقیه بکوبند
و ببیزند و شش وقیه روغن گاو و دو رطل بغدادی انگبین بجوشانند و داروها
بدان بسرشند شربت چند یک جوز معجونی که معروف است معجون
برکی بگیرند هلیله کابلی هشت درم برنگ کابلی مقشر بیست درم آمله بیست درم تربد
سفید تراشیده و کوفته و بیخته شصت درم فانید چند وزن همه فانید را گداخته و بقوام
آرند و دارو با آن بسرشند شربت از چهار درم تا دوازده درم با مویز آب
بواسیر را و سرفه را و ضیق النفس را و بادهای باسور را سودمند بود حب
سندروس بواسیر را خشک کند و طعام بگوارد و خون باز دارد بگیرند سندروس



بواسیر

دو پوست خایه مرغ و شبطرج و گندنا از هر یکی یک جزو نوشادر نیم جزو خبث الحدید مدبر چهار
جزو مقل چند آنکه دارو با آن حب توان کرد شربت هر بامداد دو دانگ حب کند با هفت
حب معجونی که خداوند این علت را و مالیخولیا را و بهق سیاه که پوست
باز نگذارد سودمند بود بگیرند افتیمون تازه بکوبند و ببیزند و با مویز سپید دانه بکوبند
و بسرشند شربت چند جوزی بزرگ با اسفیداج های چرب بگلاب خورد و از پس
گرمابه اگر بلیلی مویز پوسته بکار دارند تن را از ماده سودا پاک کند دردی
که باسور را خشک کند نخست مقعد را بشراب قابض بشویند و جوز السرو و جفت بلوط و تخم حنظل
بسوزانند از هر یکی راستا راست و خاکستر آن بروی پاشند شیافی که
شقاق و بواسیر را و سستی مقعد را سودمند بود بگیرند انار پوست و جوز السرو و بلوط راستا راست
همه نیم کوفته در شرابی قابض بپزند بامداد و شبانگاه بدان شراب می شویند
داروئی که بواسیر برون آمده را سیاه کند و بیفگند بگیرند فلفلمویه و بوته
زرگران راستا راست بپزند و بسایند و بروغن مغز زرد آلو طلی چرب کنند و طلی سازند
و لجام بندند و اگر قوی تر خواهند بگیرند نمک و دم الاخوین و بسایند چون غبار و آن موضع را
بغسول که یاد کرده آمد تر کنند و این دارو بر کنند تا سیاه شود پس مرهم اسفیداج
طلی کنند تا سیاه شود هر نوبت تا بیفتد مرهم بگیرند اسفیداج و انزروت و دم
الاخوین از هر یکی راستا راست بسایند و بموم روغن دانه زرد آلو چند آنکه کفایت بود
مرهم کنند و سپس روز ازین مرهم میکنند تا بیفتد پس مرهم کافوری طلی کنند شیافی
که بواسیر را بیفگند کندر و کلنار و مازو و سرمه و اقاقیا و شب از هر یکی راستا راست
شیاف کنند چنانکه رسم است دخنه سودمند بگیرند جوز و پسته و با پوست
سرو و مغز زرد آلو مقشر بریان کرده بر پاره بهر دو را بسوزند و بروغن کوهان اشتر بسایند تا چون
مرهم شود و طلی میکنند پس بگیرند بارزد و درشت کوفته و با کوهان اشتر بکوبند و بسرشند
و دود کنند چنانکه رسم است اگر بپوسته بکار دارند باسور را خشک کند و بیفگند و محمد زکریا
رحمه الله میگوید علاج آهن بهتر و با سلامت تر از علاج داروی تیز از بهر آنکه داروی تیز بکار داشتن
از درد صعب و آماس خالی نبود و هرگاه که دارو خواهد کردن یا بآهن علاج خواهند فرمود
نخست رگ باسلیق باید زد پس علاج کردن و ثابت قره میگوید اگر این دارو بکار دارند
درد باسور را بنشاند و خون باز دارد و اگر پیوسته بکار دارند او را خشک گرداند و بیفگند
و در باسور رود اثر کند بگیرند سعه تر و کندر و قسط و پوست بیخ کبر و بیخ هزار اسفند از هر یکی
یک جزو خربق و کوکنار از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بر هر ده درم از دارو از
روغن زیت و روغن کنجد و روغن زنبق چهل درم بر نهند و نخست کندر و کوکنار را در
روغن حل کنند پس داروها را بر سر آن کنند و در شیشه کنند و بکار برند نافع بود
داروی تیز نسخه ثابت بگیرند زرنیخ سرخ و نشادر و زراونج و زرنباد از هر یکی راستا راست

همه را بآب انجار بسابند و قرص کنند و بسایه خشک گردانند و بوقت حاجت بسایند و
بر سبل درد بکار برند و داروی نیز زرشته ثابت بگیرند قرنفل سیاه و زرنیخ زرد
و زرنیخ سرخ و آهک و اشق را و زراریخ و مویزج و قاقله و نوشادر راستار است همه را
بآب انجار بسرشند و اقراص کنند و اگر خواهند که قوی‌تر باشد همه را ابرگه و قطران بسرشند
و اگر خواهند که نرم‌تر باشد بپیه گاو و دارو بسرشند و اگر بول کودکان بسرشند قوی‌تر باشد
ترتیبی دیگر نسخه ثابت بگیرند مار افعی از جایگاهی که از آب دور باشد و سر و دنبال بیفکنند
از هر جای مقدار چهار انگشت و باقی را در پاتیله سنگین کنند پس از آنکه شکم او پاک کرده
باشند و از انباشته و روغن زیت بریزند در پاتیله استوار گرفته باشند چون مهرا
شود از آتش بردارند و در پاتیله بگشایند پس از آنکه سرد شده باشد آن روغن را بکار
دارند و بر سبل طلی بکنند آنرا خشک کنند و بریزاند داروی که بکار صحت سود
بود بگیرند سر ماهی شور و از انبرد یک آتش خشک گردانند و نیز خشک کهن کوفته و بخته باوی
بیامیزند و بکار برند و دنبال ماهی شور هم چنین خشک کرده و کوفته و شوربا وی آمیخته سود
بود نجاست محمد زکریا می‌گوید که خرنوب نزکوبند و چند عصاره آن نرم کنند و تر با سور
می‌نهند آنرا خشک کنند و بریزند و اگر خرنوب را پوست باز کنند و با سور هر آن بمالند رود
بکنند هم چنان تو اول را بیفکند و ابن طبیب می‌گوید با سور را بروغن زیت چرب کنند
و اشتان سبز کوفته بروی پراکنند آنرا خشک کنند و بیفکنند شیافی که
معتمدان آزموده اند بگیرند فقه و این نباتی است که بر درخت بپیچد و درخت را خشک
کند آنرا در دیگ سنگین آب نارسیده بپزند و بمالند و بپالایند و باز بپزند تا سطبر شود
پس در طاسی مسین کنند و در آفتاب نهند چهل روز و شب بپوشند و روز در آفتاب
میدارند و از گرد نگاه میدارند و هر روز می‌شورانند و زیر و بالا کنند پس بقدر یک من
آب از این صبر و مرد گم سنبد ان سنگ از هر سه برابر بر ان افکنند و شیاف کنند
و یک شب بکاری برند و یک شب نه و در طعام شوربا دهند سه شب شش حاجت
و خشک گردانند و بیفکند دیگر بردیگ که در این علت بکار برند بگیرند زرنیخ زرد
سوده یک رطل و نیم بغدادی شنجار یک رطل آهک آب نارسیده نیم رطل ریحان نیم رطل
سیماب چهار یک رطل نشادر هم چند سیماب کشته شود پس خشک گردانند و دیگر باره بسایند
بآب برد و آنرا مصعد کنند و اینجا ازدی مصعد شود نمه دارند با سور که بریدن باشند و برخوک
یعنی علت خنازیر که بر گردن بود و بر هر گوشت فزونی که آنرا نیست خواهند کردن بر سبیل رو
بکار برند این دارو و هیچ داغ کنند و گوشتهای فزونی را سیاه کنند و خشک گردانند
و نیست کنند و محمد بن زکریا می‌گوید این دارو با همه داروهای تیز بر سور یک روز نهاده گرد
پس اگر چند که هنوز می‌برآید یک روز آسایش دهند و یک روز این دارو بکار برند
تا خشک شود و سیاه گرداند پس برگ کرنب را ببرند بآب و روغن گاو در هم کنند



در می‌نهند تا بچکند یکبار داروی که دود کنند بگیرند زرنیخ سرخ و حنظل بلادر
با استار است و بهم بسرشند هم کوفته و دود کنند و اگر نفت سیاه بسرشند صواب
بود داروی دیگر بگیرند زرنیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ فرزهره با برگ او و عاقرقرحا
و بیخ انجدان همه را بکوبند و حنظل بلادر اقراص کنند و دود کنند و بر آتش سرگین اشتر
نافع بود و اگر بگیرند کندنا و پوست بیخ کبر با شونیز و بذر اسفند و کندر و ریحان و مقل اقراص
کنند و دود میکنند و گفته‌اند که برگ مورد تنها دود کنند نافع بود و پوست مار سیاه هم چنین
نافع است دود کردن و بلادر نافع بود و هر گاه که علت زنان باشد و دود بر آن رسد دارو
نیز نتوان رسانیدن تدبیر حقنه با سور کردن حقنه بگیرند مغز زرد آلو تلخ و روغن
او بکشند دگار ره او را در آب بمالند و بپالایند مقدار هفتاد درم از آن آب و مقدار
پانزده درم از این روغن بهم بزنند و نیم گرم کرده حقنه سازند حقنه که درد و سوزش
بنشاند بگیرم عصاره سداب با برگ او و گل سرخ ببرند و بپزند و بپالایند و یک
زرده خایه مرغ یا ده درم بمالند و روغن گل برچکانند و حقنه سازند و پس از آن باحت
عصاره سداب و عصاره برگ لسان الحمل و گل مختوم و قرطاس سوخته بهم ترکیب کنند
و حقنه سازند و چند آنکه ممکن بود که نگاه توان داشت نگاه دارند اما تدبیر بریدن با سور
گاهی بدارو کنند و گاهی با آهن و اگر با سور سه یا چهار باشد صواب بود که همه بر نزارند
یکی بگذارند تا از وی چیزی می‌پالاید و اگر همه بردارند بیم بود که باستسقا ادا کنند یا به سبیل
یا به بیماری از بیماریهای سودائی چون مالیخولیا و سرطان و داء الفیل و غیر آن اما تولد استسقا
چنان باشد که آن خون بد که از با سور می‌پالاید و جگر از آن پاک میشود پس از آن نیالاید
در تن و جگر بمالند و بر دارد کار آماسی صلب باشد که در جگر پدید آید و مزاج او سرد شود و استسقا
تولد کند و گاه باشد که تن از آن خون ممتلی شود و مقدار وی بیشتر از آن خون که آب شش
ریخته شود و رگی اندر وی شکافته گردد و سبیل ادا کنند و اگر آن گارهای سودا به نافع برآید
مالیخولیا تولد کند و اگر خون سودائی به عضوی دیگر میل کند آماسی سرطانی و مانند آن بیماری
تولد کند اما بریدن با آهن چنان باشد که اگر با سور ظاهر بود آنرا بگیرند با آلتی که آنرا قالب گویند
پس ببرند و جهد کنند تا گوشت درست که بدو پیوسته شده باشد بریده و آزرده نشود
چه اگر از آن چیزی بریده شود آفتهای بزرگ و درد صعب و آماس تولد کند که هر گاه که بریده
باشند خون را باز ندارند تا خود باز ایستد پس اگر بسیار رود و بیم ضعف بود باز دارند
و اگر خون سخت اندک رود با سلیق بزنند و اگر هیچ بریدن نتوان لختی بمانند یا از بیم
توان بریدن یا به دو بهره بریده شود روا باشد و فایده بریدن آن بود که قوت دارو به جای او
برسد و باقی زود خشک شود و بیوفتد و اگر از پس بریدن درد خیزد و آماس کند
ضماد کنند از کندنا و ضماد باز که یاد کرده آمده است بر وی نهند و ثقل دکوهان اشتر
بهم سرشته دود میکنند و نان پاکیزه و زرده خایه مرغ و اندک افیون ضماد کنند و اندر نشیند

و طبیخ خطمی و تخم او و تخم کتان و برگ کرنب بر بستن درد بنشاند و طبع نرم باید کردن و اگر چاره علاج
آهن کواهد صواب آن بود که آنرا با بریشم یا بریسمان کتان یا موی اسب بربندند و دارو برکنند
تا بیوفتد و اگر باسور ظاهر نباشد آنرا محجه بیرون آرند و اگر زود باز جای شود محجه ساعتی نگذارند
تا اماس کرد و بیرون بماند و ببرند و بعد از ان اماس را علاج کنند و طعام خداوند باسور چیزی
باید که غذا اندک تنگ و بیهوده دکوارد و چون شوربا دزیره با گوشت بره و مرغ فربه و زرده خایه
مرغ نیم برشت و کدو آب و نخود آب برنج شیربرنج و مانند آن و فانید و جوز هندی و روغن
جوز و روغن بادام و روغن مغز زرد آلو و کوهان شتر و بیه بط سودمند بود و هرچه از گنده و زرده
خایه مرغ و اندکی باز سودمند بود و از توابل گرم خوردن چون سیر و بلیله پرهیز باید کردن و از
طعامها که از ان سودا تولد کند چون عدس و بادنجان و کرنب و گوشت قدید و گوشت گاو و پنیر
خشک دور باید بودن دارو که باد باسور بشکند خداوند این علت را
هم برین گونه پرهیز باید کردن و از میوهای بادنانک دور باید بودن و داروهای باد شکن
بکار باید داشتن سودمند بود حبی که باد باسور بشکند و درد کرده و تهی گاه و درد
بندگاه را سودمند بود بگیرند صبر شش درم تخم گزر و سپند و جاوشیر و مقل و اشق
و غاریقون و عصاره غافث از هر یکی پنج درم سکبینج ده درم تخم حنظل سه درم مقل دو درم
حب کنند و آب کنند تا شربت از دو درم تا دو مثقال با آب گرم دهند سودمند بود
حبی دیگر باسور باطن را و بادهای کرده را سودمند بود بگیرند زرنباد و درونج و بلیله سیاه
و شیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر و بلیله و دار فلفل و تخم گندنا و مقل را استاراست
همه بکوبند و به آب موی او را حب کنند شربت از دو درم تا سه درم با آب گندنا دهند
حبی که باد باسور را سرد کرده را و کسی را که آرزوی گل خوردن بود خداوند بود و
خداوندان خدام را سودمند بود و طعام بگوارد و رنگ روی را خوب گرداند و مردم لاغر را
فربه کند بگیرند خبث الحدید مدبر و هفت روز در آب کنند تا فرغار کنند و هر روز آب
کنند تا تازه می کند پس خشک گردانند و تخم سپندان سپید و تخم جرجیر و تخم کرفس و
تخم ترب و تخم گندنا و تخم خرد و تخم بازرد و حلبه از هر یکی چهار یک یکی جزو مقل یک جزو
حب کنند با آب گندنا و اگر شکل خواهد شربت مثقالی و یک حب هر هفته یکبار یا دو بار و اگر
پوست بیخ کبر نیم جزو و سعتر پارسی نیم جزو بهرود را بکوبند شربت دو درم با آب گرم یا با شوربا
چرب دهند لعوقی که تخمه را و باد باسور را سودمند بود و صداع سرد دو ختر کرم
را سودمند بود و قوت باه زیادت کند بگیرند سنبل و زنجبیل و دارچینی و حب الغار و بلیله
سپید و دار فلفل و اسارون و سلیخه و قصب الذریره و سعد و حب الآس و زنجبیل و فرنجمشک
و قاقله را استاراست همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربت دو درم یا دو مثقال بکار
برند حقنه که باد باسور بشکند بگیرند آب شبت ترکوفته و فشارده شصت درم
آب گندنا کوفته و فشارده سی درم انگبین و روغن شیره خالص و روغن حب الخضرا از هر یکی

نیم سکره نافع هست درم یا سی درم همه را بجوشانند و حقنه کنند و هرگاه که بر زانوی بواسیر
نشتر های بسیار زنند سیاه بدید آید مدت هشت روز دیگر زنند بود و بعد از ان ببرند داروها
که اماس و سوزش و خراج مقعد را نافع بود و هرگاه که بر مقعد اماسی گرم پدید آید نخست
رگ باسلیق باید زدن و سپیده خایه مرغ و روغن گل در هاون بر سر بمالند تا سپیده شود
و طلی کردن سودمند بود بغایت و اگر بگیرند مرداسنگ پنج درم نشاسته هفت درم سپیداج
دو درم موم سه وقیه روغن گاو دو وقیه پیه بط یک وقیه روغن گل چندانکه کفایت بود
مرهم سازند و طلی کنند و نان با گزه در آب بپزند و با زرده خایه و روغن گل بمالند و
ضماد کنند یا بگیرند نان پخته یک رطل بغدادی زعفران یک وقیه سه رطل یک وقیه آمیخته
بمالند و ضماد کنند و هرگاه که اماس ریم خواهد کردن هم باشد که اگر به نزدیک گشاده شود نخود
گرد و پیش از ان که گشاده شود باید شکافت و علاج کنند و اگر سخت میشود مرهم داخلیون با روغن
گل بر نهند یا مرهم باسلیقون با زرده خایه مرغ نیم برشت نافع بود و اگر بگیرند برگ
چغندر و بکوبند و با روغن گاو بیامیزند و بپزند و بیارند علیه ضماد کنند درد خراج مقعد زایل کند

باید دانست که ناصور همچون باسور است و اسباب هر دو یکسانست و فرق میان هر دو آنست
که ناصور ریشی است مقعر یعنی با مغاک و از وی غارنم و زرد آب بالا بید و باسور فزونی
در مقعد چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است و این ناصور دو گونه است یکی گذاره دارد
از وی و برابر بیرون آید و دیگر گذاره ندارد و از وی خون و ریم و زردآب جزی
بیالاید اما ناصوری که گذاره را به داروهای تیز خشک کنند و علاج کنند چون قرابین
طلقند ریون و شیافات عرب که بر ناصور گوشه چشم نگار برند و این علاج برین گونه کنند
نخست ناصور را افشارند تا ریم و پلیدی از وی بیرون آید و پاره پنبه کهن بر سر میلی باریک
پیچند و تر کنند و بدارو اندر گردانند و بران ثقب ناصور فرو نهند و میل را برکشند و پنبه را
باز دارند و بگذارند و اگر خواهند پلیته کنند و نخست ناصور را افشارند تا پاک شود و پلیته تر
کنند و بدین دارو اندر گردانند و به وی فرو نهند و این پلیته چنان باید نهاد که پاره از وی بیرون بود
تا بر داشتن آسان بود و اگر میل یا پلیته در و فرو نتواند زد دارو را با ماء العسل یا از نم
و در چکانند و هم چنان خشک بر و چکانند و بران پر کنند یا بر میلی باریک هم و فرو کنند چون
ریش از پلیدی پاک شود و خشک گردد مرهم اسفیداج ارزیز و مرهم ابار با سپیده خایه
مرغ بر نهند و بعد ان علاج کنند و در آبهای قابض می نشانند تا گوشت بر آرد و درست شود
و آب قابض آن بود که در وی برگ مورد و سعد و انار پوست و جفت بلوط و مانند آن جوشانند
باشند و اگر ناصور گذاره دارد و بمقعد نزدیک بود هیچ چیز بهتر نشود مگر به بریدن و آ‌ی
آلتی آهنین بود و شکل و اشکال با معقد تنگی گردد چون بریده باشند علاج کنند تا گوشت

روبانیده و گوشت برآرنده آن کیرند صبر و مر و خون سیاوشان و کندر و زعفران و عنزروت برابر همه بسایند نرم و بر جراحت می پراکنند و این دارو را اکسیر گویند و اگر در اکسیر زنگار و سرمه و گلنار و ذاک سپید زیادت کنند بهتر باشد و اگر ناصور از لب مقعد دور نباشد آنرا نباید بریدن از بهر آنکه بیم بود که عضله مقعد بشتری بریده شود و مقعد سست گردد و ثقل باز نتواند داشتن و لیکن اگر گاهی بیرون آید درین حال تا بریده ایز آنرا باید خراشیدن تا همچون جراحتی تازه گردد پس اگر حاجت آید بدوختن و بر نهادن و شیافها ساختن بکنند

باید دانست که هر ماده که هست شود و هر مزاجی که آنرا پدید آید آفریدگار تبارک و تعالی بهترین و تمامترین صورتی و هیاتی که آنرا تواند بودن ارزانی دارد و ماده کرم که در امعا تولد کند رطوبتی است عفون و تولد حیوانات ضعیف جنس چون کرم و مگس و پشه و مانند آن چنین ماده باشد از بهر آنکه بهترین و تمامترین صورتی که آنرا شاید آنست که آنرا صورت کرم و مگس و مانند آن بخشید و شک نیست که این صورت مرین ماده را بهترین آنست که بر حال عفونت نماند و این صورت باید خاصه که از تولد این حیوانات عالم را منفعتی بزرگ از بهر آنکه عفونتها که در عالم پراکنده است مشاکل این حیوانات است اگر رطوبت غلیظ را تحلیل کنند و نتواند کردن و نتواند پزانیدن لیکن در وی اثری ضعیف کند و او را از حال خویش بگرداند و تباه کند و تولد او جز از چنین رطوبتی و چنین حرارتی نباشد از بهر آنکه نه از صفرا تولد کند و نه از سودا و نه از خون اگر چه خون شایسته آنست که از وی حیوانی تولد کند لیکن چون بود یا فرود نیاید و طبیعت بدان محتاج است که خون را بر وده فرو فرستد از بهر آنکه اندام مردم بدان حاجتمندست و خون جوهریست که شایسته آنست که صورت و هیات اندامهای مردم پذیرد و طبیعت او را ضایع نگذارد تا از وی حیوانی چنین چون کرم تولد کند از بهر آنکه مرف موضعی میکند خون را که از وی حیوانی شریف مثل ایشان تولد کند و لیکن در چنین حال بر طبیعت واجب باشد که تحلیل کند و بصرف اصل رساند و اگر وقتی بسببی از سببها که معلوم است علتی خون بر وده ها فرود آید آنجا چندان بماند که متغیر شود و از حیوانی تولد کند لیکن زود تر بگذرد و با سهال بیرون آید و همچنین صفرا خلطی است گرم و خشک و تیز و آنقدر که بامعا فرود آید از بهر آن باشد تا امعا را از بلغم غلیظ بشوید و آنرا با ثقل دفع کند و تشنج را فرو دهد از بیرون آمدن ثقل و از وی حیوانی که صفرا مزاج او بود تولد نتواند کردن و همچنین سودا خلطی است سرد و خشک و از مزاج حیوانی دور است و لون کرمها امعا بر این راستی گواهی دهد بر آنکه ماده ایشان بلغم است و اسباب تولد بلغم و تولد کرم بسیار خوردن

غذای ایشان و همه ماده و وارثان گردد و هوا بچران سبب از عفونتها کی شود و عمانی گردد و اما سبب تولد کرم و از آن ضعیف است م



طعامهای غلیظ است و ناگوار چون نان گندم است خام و گوشتهای بم گشته و میوه های خام و حبوبات بسیار خوردن و بر امتلا جماع کردن و اندر گرمابه شدن انهمه اسباب تولد ایشان است و انواع کرم که در امعا تولد کند چهار است یکی دراز است و در روده های بر سوین بود که آنرا لامعاء دقاق گویند و دوم گرد و کوتاه بود و سیم پهن بود و کوتاه و آنرا کدو دانه گویند و بتازی حب القرع این هر دو نوع در امعاء اعور و قولون تولد کنند و چهارم خرد است و در روده مستقیم افتد نزدیک مقعد و همه انواع کرم خاصه کرم خرد در شکم کودکان تولد کند بسبب بسیاری رطوبت که در روده های ایشان بود و بسبب بسیاری خوردن ایشان و ناگواریدن طعام و اندرون روده کسانی که صفرا در تن ایشان کمتر بود از بهر آنکه کرم خرد پیوسته با ثقل بیرون آید و مردم ایشانرا همیشه خرد بینند و اگر بعضی بماند بزرگ تر شود و بیخ و سفرت آن عظیم تر بود از بهر آنکه ماده ایشان عفن تر و تباه تر بود و کرم دراز و بزرگ بتازی حیات گویند یعنی مارها و بعد دیگری بود و بیشتر و بیش ازین نبود از بهر آنکه تولد ایشان در روده بر سوین یعنی بالاین بود و آنجا عفونت کمتر بود از بهر چهار سبب یکی آنکه هر چه درین روده فرود آید زود بگذرد و روده تهی گردد و گشت شاخهای ماساریقان آنکه غذا را شاید آنرا جذب کند و بگوشتن کشند و دیگر آرد بدین سبب روده تهی گردد لیکن آنکه تولد کند بیش از آن تولد کند که قوت جذب ماساریقا آنرا از هم بگسلد و آنچه غذا را شاید از وی جدا کنند و اجزای آن بدین سبب گسسته شود و سیم آنکه صفرا که از زهره فرود آید نخست بدین روده ها آید و آنرا بیند اید بدین سبب آنجا رطوبت غلیظ کمتر باشد و کرم کمتر تولد کند و چهارم آنکه این روده ها را مزاج گرمتر از روده های دیگر است و رطوبت که درین روده ها بود قبول صورت کرمی کمتر کند و اما سبب درازی این کرمها دو چیز است یکی آنکه رطوبتها که درین روده ها فرود آید اجزای آن پیوسته بود چنانکه یاد کرده آمد دوم آنکه این روده ها تنگ نیز و بار یک تر است پس بسبب تنگی جایگاه و پیوستگی اجزای ماده آنکه درین روده ها بود قبول صورت کرمی کمتر کند و اما سبب درازی این کرم چهار دو چیز است تولد کند که قوت جذب ماساریقان و جگر و اجزای آنرا از هم در گسسته باشد کوتاه و گرد بود اما کرم کدو دانه بعد بسیار و بسط بود از بهر آنکه جای آن فراخ است و ماده آن تباه تر و با یک دیگر پیوسته باشند از بهر آنکه طبیعت نگذارد که پراکنده شوند تا انبوهی و زحمت ایشان را کمتر بود و ایشانرا اغشائی چون خریطه گرد ایشان در آمده و این غشا از گوهر آن غشا زج است که در روده ها آید آن اند وده است آنرا اغشای مخاطی گویند و صهروج الامعا گویند و هر گاه که جزوی ازین غشا با مخاطی عفونت پذیرد غشای ایشان گرد و که مهار از وقوی تر باشد و بر تر بیرون افتد از بهر آنکه جای ایشان تنگ تر باشند و طبیعت ایشانرا بدان آسانی دفع نتواند کردن که دیگر کرمها را لیکن علاج دارو بدیشان زود تر رسد و که و دانه و کرم خرد ضعیف تر آید و زود تر بیرون آید از بهر سببها که صفر این سبها ست که یاد کرده آمده است و با اینهمه علاج ایشان دشوار تر بود از بهر آنکه دارو دیر تر بدیشان رسد و چون بدیشان رسد و قوت دارو ضعیف شده باشد و اگر کسانی را که در روده

ایشان گرم بود تب آید اعراض آن تب منکر بود از بهر آنکه بحاریست آن تب از غذا خوردن
باز ماندن و حرارت آن تب آن رطوبت را که اندر روده‌ها غذا کرمها فواید شد کم کند از او خشک
کند و کرمها بدان سبب در حرکت آیند و روده‌ها را فرمدن گیرند و بخارهای ایشان به دماغ برآید و از حرارت
تب همه بر خویشتن می پیچد و روده‌ها از پیچیدن ایشان رنجور شود و نشستن گشتن خیزد و چیزی بر بیمار
و بیمار بی آرام گردد و حکایت میکنند از آنچه دیده اند که کرم شکم را سوراخ کرد و بیرون آمد
فوائد ابو علی سینا رحمه الله میگوید این سخن نزدیک من عظیم است یعنی این معنی مرا درست نمی آید
و گاه باشد که بخار عفونت ایشان سبب آمدن کرد و مضرتهای ایشان بسیار است یکی آنست
که هر غذا که مردم بکار برد ایشان را بباید و بخورند و قوت مردم بدان سبب ضعیف شود
و تن از غذا بهره نیابد و جوع الکلب پدید آید و رنگ روی زرد و تیره شود و بسیار باشد
که بسبب ایشان قولنج و فرع و خفقان پدید آید و تولد کرمان اندر روده‌ها در فصل خریف بیشتر بود
بسبب میوه‌های بسیار که در تابستان خورده باشند و بسبب نقصان هضم که اندر تابستان
بود و مضرت ایشان شبانگاه و هنگام خواب صعبتر بود و رنج و ریاضت ایشان با سهال
دفع کند و اگر آن بیماری اندر تب گرمی بیرون آید زنده بد باشد و نشان آن باشد که قوت
طبیعت آنرا دفع میکند خاصه اگر اندر المطاولة بیماری بود و اگر مرده بیرون آید بد باشد در جمله
بیرون آمدن کرم در بیماری پسندیده نیست خاصه اگر از المطاولة بیماری بود و مرده تر بود و اگر
در تب بیرون آید و با خون بود بد بود از بهر آنکه دلیل آن باشد که اندر معده اخلاط بسیار
و علامتهای کلی که دلالت کند بر آنکه کرم تولد کرده است آنست که خداوند علت را شکم فرود
نیاید و آنچه فرود آید سپید بود و نشستن گشتن و پیچیدن ناف و خلیدن روده‌ها پدید آید خاصه
بوقت گرسنگی از بهر آنکه کرمان از بهر غذا اردها را بگزند و می گزند و نبض ضعیف گردد
و اطراف و اندامها از پریدن سرد شود و دندانها در خواب بر یکدیگر می خایند و بیچ اند
و لعاب از دهان میرود و لبها بروز خشک بود آن بهر آنکه بروز حرارت بیشتر شود و
رطوبت او تحلیل پذیرد و غذا اگر مان کم میکند و ایشان تریها از معده بکشند و سطح دهان
از بهر آنکه بسطح معده پیوسته است خشک شود و بدین سبب لبها را پیوسته بزبان تر می کنند
و بدخوی شود و ضجرت کنند و از هر سخنی خشم گیرند و باشد که بسبب برآمدن بخارهای ایشان
بر دماغ هذیان گویند همچون خداوند برسام و گاه باشد که آواز منقطع شود و گاه باشد که تشنگی غلبه
کند چنانکه از آب سیری نیابد و هر گاه که علت صعب شود تشنج و بیچیدن اعضا بیان معروف است بدید آید

علامتهای خاصه کرمان آنست که خداوند این علت طعام را کاره باشد و شهوت آن نباشد و چیزی
بگلو فرو بردن دشوار آید و بدان ماند که معده او را اوغده میکند و می سوزد و روده‌ها بجوشد
و گاه باشد که رنج و حرکت ایشان بدل رسد و نشستن آسیب زند و خفقان و سده خشک پدید آید و خواب





و بیداری او بر ترتیب نباشد و کسلان باشد و چشم گشادن دشمن دارد و بیشتر چنان خواهد
که چشم بر هم نهاده دارد و چشمهای او گاهی سرخ بود و گاهی تیره شود و گاه باشد که شکم برآید
و همچون شکم خداوند استسقا و گاه باشد که بقی یا با سهال یکی بیرون آید خاصه حب القرع
آنست که هر وقت یک یک از مردم جدا میشود و فرو می آید اگر مردم بتقاضای حاجت نشیند
اگر نه و سبب فرو آمدن آن بهر وقتی آنست که هر یکی را که جایش اندر آید از دیگران جدا گردد
و علامت دیگر آنست که شهوت طعام بسیار بود و قوت ضعیف از بهر آنکه هر چه اندر روده‌ها
باشد بخورند و چون گرسنه شوند در حرکت آیند و روده‌ها را از بدین بگزند و قوت مردم را ضعیف
کنند و اگر بدین علامتها درست نگردد بیمار را اندر گرمابه برند و صبر کنند تا اندامهای او گرم شود
و تشنه گردد پس پاره برنج بر شکم او نهند و بمالند اگر بر بالای ناف او بلند تر شود و حرکتی
پدید آید <del>آرد</del> حب القرع بود اصل علاج این علت آنست که اسباب
تولد ماده که تولد کرمان از آن باشد باز دارند و آن اسباب اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است پس روده‌ها از ماده که جنس آن باشد پاک کنند و کرمان اگر تولد کرده باشند
بداروهای که بخاصیت زهر ایشانست بکشند و آن داروهای تلخ است و بعضی گرم است
و بعضی سرد است و بیشتر یاد کرده آمده و آنکه گرم است بگرمی ضد مزاج ایشانست و هم بطبع ضد
شهوت ایشان از بهر آنکه ایشان طعامهای شیرین و چرب حریص تر باشند و از داروهای
گرم آنچه اندر گرمی بدرجه سیم است نافع تر از بهر آنکه با طبع ایشان ناسازنده بود و از
مزاج ایشان دورتر لیکن اگر با آن تب بود یا آماس گرم بود علاج بداروهای دیگر باید کرد
که یاد کرده آید و چون ایشان را بداروها کشته باشند اگر طبیعت آنرا دفع کند نه بدارو
و نه از بهر آنکه کرم مرده اندر شکم بماند مضرت بخار ایشان بیشتر از مضرت زندگی بود و از داروها
مفرد آنچه کرم کش است افسنتین زراوند قردمانا شیح ترمس سلیخه فودنج
عصاره او نعنع قسط افتیمون قنبیل درکافیطوس قنطوریون شکاعی شیح تخم بادیان
سعتر افسنتین بادام تلخ تخم آنکه ان برگه پرورده تخم کرنب پوست درخت توت
که تازی العرب گویند زیره بریان کرده قیصوم افیون تخم کرفس شونیز حرف
بیخ رایس خشک مقدار سه وقیه و سیر اندرین باب منفعتی بزرگ است و مامیران چای
که حب القرع را نیز بکشند و تخم ترب بکشد و با سهال بیرون آرد و بلاب و بسبایج
و حب النیل همچنان بکشد و با سهال بیرون آرد این داروها بعضی با کمین خورند و بعضی با
آبکامه و بعضی با سکنگبین چنانکه خوشتر آید و آنچه گرم کرده با سهال بیرون آرد صبر است و
روغن زیت چند آنکه بتوانند خورد خاصه آنکه تازی زیت الانفاق خوانند و اگر مسلفی تمام
یکبار نتوانند خورد بتفاریق خورند هم بقوت تلخی کرم را بکشد باست کند و هم بقوت لغزانیدن
با سهال بیرون آرد و از داروهای سرد آنچه بتجربت کرم کش است کشنیز خشک است
سه روز هر بامداد دو درسنگ یا سه درم سنگ با نیخته با پرند و بخورند و اگر حرارت

قوی بود با شب همی آید با سکنگبین کرباد وغ همی خورد و سکنگبین بزوری که از تخم بادیان
و تخم کرفس و بیخ او سازند سود مند بود و نوفل و برگ شفتالو و عصاره برگ او و پوست
بیخ درخت توت و طبیخ پوست بیخ درخت انار ترش و طبیخ پوست او نافع بود پوست درخت
را یا پوست بیخ او را اندک روز اندر آب فرغار کنند و شب اندر تنور تافته نهند تا همه شب
همی پزد و بامداد بپالایند و چندانکه تواند بخورند و اگر این آبها و عصاره برگ شفتالو با سکنگبین
خورند کرباد وغ روا باشد و اگر خداوند علت را تب آید آب کشنیزه و آب طلحتوق و آب کرفس
دهند با سکنگبین و کرفس برگ پرورده سود دارد و تخم خرفه اگر بسیار خورند نجاست سود دارد
و کوک تلخ نیز سود دارد و اگر خداوند علت را اسهال بود آب برگ لسان الحمل و برگ او
خشک کرده سود دارد و کرمها را ضعیف کند و بکشد و در آن اسهال که می باشد بیرون آرد و
سماق را در دست بمانند در آب و بخورند کرم را بکشد و روده ها را قوت دهد و طراثیث و
گل مختوم اندر شراب انگوری سود مندی عجب است و گل سرخ که بتازی الموزه گویند
هم عجب است و گفته اند که خربزه کرم را بکشد و با سهال بیرون آرد و خشک چنین دارد و باید دانست
و باید دانست که داروها که از بهر حب القرع سازند قوی تر از داروهای کرمان دراز باید
از بهر آنکه حب القرع از معده دور تر است و دارو چو دیر تر رسد و حب القرع با قوت تر
گر قوت دارو را از وی باز دارد آمیخته است بدین سبب قوت دارو در وی اثر دشوار
کند و ماده او عفن تر است و مزاج او تباه تر و کیفیت مانده تر و داروی سخت قوی نباشد
اندر وی اثر نکند داروی که مقصود از و کشتن و با سهال کردن
کرمان بود و بیرون تن شکم و گرسنگی باید خورد و اولی تر آن بود که نخست دو روز سیر تازه
خورند و بدان قناعت کنند و اگر نان با شیر خورند صواب بود و روز سیوم آشامیدنی
که دارو خواهند خورد کبابی در برزند تا کرمان بوی بجنبند و طلب غذا کنند پس دارو با شیر
بیاویزند و بخورند تا کرمان در طلب غذا باشند که دارو با ایشان رسد و اثر دارو قوی تر بود
و اگر پیش از دارو خوردن کاری کنند با رنج چون چیزی گران فرا بار نهادن و بار برستن
و گشادن و الحتی ریاضت قوی کردن و از پس آن کباب خوردن و از پس کباب
دارو خوردن مقصود تمامتر حاصل شود و چون دارو خورده باشند اولیتر آن بود که جنبش نکند
و نفس آهسته تر و کمتر زنند بهتر آن باشد که بوی دارو با نفس آمیخته نگردد و اگر حاجت
دارو خوردن را کاره بودن نخست تدبیر حقنه باید کرد و هرگاه که حقنه کنند نخست معده را
مراعات باید کرد و ضمادی ساختن از داروهای قابض که مزاج آن ضد مزاج کرمان بود
و بر معده نهادن تا معده را قوت دهد و این دارو با سماق باشد و طراثیث و اقاقیا همه را
با شراب ترکنند و بر معده نهند و گل مختوم با شراب بر نهادن سخت نافع بود و اگر حقنه را نیز
کاره بود علاج آن بضمادها باید کرد داروهای مرکب بهترین همه داروها
تریاق بزرگ است از بهر آنکه اندر وی همه منفعت است و هیچ مضرت نیست اگر کو خوردن



ترکی ۳

و اگر علتی باشد که کرم را بکشد و مزاج را بدل کند تدبیر صواب داروی سودمند
تدبیر صواب آنست که هر بامدادی ناشتا فرفاو اگیر چند در انگور نبیذ این دارو بخورند
داروی دیگر که افسنتین رومی و شیح که آنرا بپارسی درمنه خوانند و قنطوریون و برنگ کابلی و
هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله از هر یکی سه مثقال ترمس و نخود سیاه از هر یکی یک مثقال
زر اوند سپید یک درم سنگ و افتیمون شش درم سنگ سرخس چهار درم سنگ سقولوقندریون
شبیح سه درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و با انگبین سرشته کنند شربتی چند گوزی معتدل و از
این شربت چندانکه توانند بر گرسنگی صبر کنند و هر وقت که طعام خورند سخت بسیار خورند
داروی دیگر که کرم را بکشد و باسهال بیرون آرد بگیرند ابارج فیقرا و شیح و افسنتین
رومی از هر یکی یک درم سنگ و دو دانگ تخم حنظل دانگی و نیم نمک هندی دانگی این یک
شربت بود داروی دیگر بگیرند ابارج فیقرا و شیح و افسنتین رومی سعتر و فوتنج
دوادر هلیلی و دار هلیله زرد کابلی و سعد و برنج کابلی از هر یکی چهار درم سنگ ترمس و چهار
درم سنگ خانیذ و زن همه داروها شربتی چند یک گوز داروی دیگر که کرم دراز
را و حب القرع را بکشد بگیرند ترمس و قنبیل و نطخ و برنگ کابلی و سرخس از هر یکی ده درم
سنگ نمک هندی هفت درم سنگ ترمس هشت درم سنگ قنطوریون ده درم سنگ پوست
درخت توت ده درم سنگ قردمانا هشت درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و شربتی از
سه درم سنگ با آب شیح گرم با آب نخود کرم با شیر تازه داروی
دیگر آزموده بگیرند برنگ کابلی نیم کوفته و خرما دانه بیرون کرده و گوز مغز از هر یکی ده درم سنگ
همه را بکوبند و بیزند و وقت خواب بخورند و بخسبند شربتی که کرمان دراز
را و حب القرع را فرود کرد بگیرند خ را اسپ و نکوبند و نفشارند و قفیه آب آن
بخورند داروی قوی و سبک بگیرند تخم الحنظل و بوره از هر یکی دو دانگ
مازریون و نشاسته از هر یکی دانگی همه را نیم کوفته کنند و به آب سرشته کنند این یک شربت بود
و اگر خواهند با انگبین بخورند کرم دراز را بکشد و پوست بیخ توت هم چنین و اگر کسی انگبین بخواهد
با بنگاه خورد و تخم کرنب با انگبین سود مند است و شونیز با انگبین ماده ایشان را منقطع کند
حقنها حقنه که سود دارد آن باید بگیرند پوست درخت توت و پوست درخت انار
ترش و به پزند چنانکه اندرین باب بیشتر یاد کرده آمده است و این طبیخ را با آب برگ
شفتالو بیامیزند و حقنه کنند حقنه دیگر که رطوبت را تراشد بگیرند تخم حنظل سه درم سنگ
قنطوریون باریک ده درم سنگ افسنتین رومی ده درم سنگ همه را در یک من آب
آب بپزند تا بقدر ده سیر باز آید و بپالایند و چهل درم سنگ نمک آب که زیتون در وی
پرورده باشند و سی درم سنگ انگاه در وی بیامیزند و حقنه کنند حقنه دیگر بگیرند
قنطوریون باریک و ترمس نیم کوفته و قنطه تلخ از هر یکی ده درم سنگ شیح و بیخ کرفس و
تخم کرنب از هر یکی پنج درم سنگ تخم حنظل دو مثقال دو درم سنگ ... یک مثقال

همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و ده درم سنگ قطران در وی حل کنند و ده
درم سنگ نفط سیاه با وی بیامیزند و حقنه کنند    حقنهٔ دیگر بگیرند بویر گونت
و ترمس و بابونه از هر یکی پانزده درم سنگ افسنتین رومی هشت درم سنگ همه را بپزند
و بپالایند با انگاره و آب زیتون کهن با نفط سیاه و قطران بیامیزند و حقنه کنند
ضماد با تریاق بزرگ را در طبخ شبح یا در طبخ قنطوریون حل کنند و بر شکم
طلی کنند و اگر شبح و قسط مکی نیز بزنند و تریاق اندرین طبخ حل کنند سخت قوی بود و اگر
فلقند با تریاق یار کنند بهتر بود و اگر تریاق خاصه نباشد شرودیطوس یا تریاق اربع
بکار دارند    ضمادی دیگر بجای آن بکار دارند روا باشد    ضمادی که
کرمانرا بکشد و با سال بیرون آورد بگیرند شونیز و بکوبند و با آب تخم الحنظل یعنی با طبیخ او
بیامیزند و تریاق که ضماد کنند از جهت کرمان در زیر بر بالای ناف نهند و اگر حب الغار
بود نیز و ناف نهند    ضمادی دیگر بگیرند صبر و افسنتین و شحم الحنظل و قطران
و زهره گاو و هم بیامیزند و ضماد کنند    ضمادی دیگر بگیرند زهره گاو و مرو ارزید و انگبین و مغز
گوز بر به اوبر شکند و ضماد کنند و اگر قطران و ترمس سعتر با این ادویه یار کنند صواب باشد و شونیز بر برگ کرنبه و برگ شفتالو گرفته
نیکست

علامت کرم خرد آنست که اندر مقعده خارش بود و با ثقل بیرون آید    داروهایی که اندرین
باب بکار آید بیشتر حقنه و شیاف بتنها باید کرد و اگر این داروها بقوت داروهای دیگر
نباشد و کرم خرد کودکان را بیشتر افتد و اندر شکمها و الخوع سبح بسیار افتد آنرا
پاک توان کرد و نشستن پاک باید داشت و روغن زرد آلو و روغن مغز شفتالو مالیدن
و پنبه بزهره گاو و بنفط سیاه یا بقطران آلوده کردن و برداشتن و آب بود نیز و آب
برگ شفتالو و طبیخ تخم الحنظل همه اندرین باب نافع است اگر حقنه بردارند و اگر حقنه کنند
و اگر شونیز و ترمس و بابونه اندر پنبه بجوشانند و بپالایند و بدان آب حقنه کنند نیک
باشد و بوره و تخم حنظل و شونیز و قطران و نفط سیاه بجوشانند و بدان آب حقنه کنند
و شراب زیتون و انگاره با نفط سیاه آمیخته ای نیکست و صبر بکوبند و بلیته بدان
آلوده کنند و بردارند و از بطرون و تخم حنظل و شونیز شیاف کنند و بنهند و کودکان را گوز هندی
پوسیده بدهند تا بخورند سودمند بود و شبح ارمنی با خرما بکوبند و بدهند و مردم بزرگ را
این علت اگر محکم شود دشوار پاک شوند از آنجهت که بدیر آید زود و علاج باید کرد و الله اعلم



این بخش

این بخش باد و درد شکم یا از بادی بود که در شکم گرد آید و مردم را بر نجاند یا از خلطی بود
که در روده ها را انگیزد یا از خلطی غلیظ و لزج بود که طبیعت آنرا دفع نتواند کرد یا از اماسی بود
که اندر روده ها افتاده بود    علامت باد آنست که درد از جایی بجایی میگردد و با قراقر
بود و هرگاه که بادی بیرون آید راحتی یابند و اندر شکم هیچ گرانی نباشد و این باد یا از خلطی
خام تولد کند یا از طعامها و میوه های سرد و بادناک و دیرگوار    و علامت خلط تیز آنست که درد شکم با
سوزش و با خلیدن بود و تشنگی غالب بود و ثقل که فرود آید زرد بود و سوزان و تدبیرهای
گذشته بدان گواهی دهد یعنی از پیش آن طعامها گرم خورده باشد چون انگبین و سیر و پلپل
و پسندیدان و مانند آن    و علامت خلط غلیظ لزج آنست که درد شکم بر یک جای لازم بود و
با گرانی بود و ثقل که بیرون آید با رطوبت غلیظ آمیخته بود و اگر دست بر شکم نهند جا بجا درد
بر دلو دو تدبیرهای گذشته بدان گواهی دهد    اما اگر سبب این درد باد بود تحلیل
باید کرد و اگر اندر روده ها خلطی خام بود نخست روده ها را از آن خلط پاک باید کرد و علامت آن
که با این باد خلطی است آنست که علامتهای باد با گرانی بود و حب سکبینج و ایارج فیقرا و مانند آن
روده را از آن خلط پاک کند و از پس آنکه روده ها را پاک کرده باشند گوارش فنداذیقون
و گوارش زیره بکار دارند تا خلط بادناک تولد نکند و اگر تخم بادیان و زیره و نانخواه اندر
آب بجوشانند و آن آب با شراب ریحانی بخورند باد ها را بشکند و هرچه اندر علاج باد یا معده
یاد کرده آمده است و هرچه اندر علاج قولنج بادی یاد کرده آید همه اندرین باب نافع بود
و اگر سبب تولد باد یا ضعیفی روده بود و ضعیفی حرارت آن سجزنیا و دحمرتا و معجون
حب الغار بکار دارند و تخم سداب و زیره و نانخواه و حب الغار و انیسون و تخم کرفس
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند هر بامداد مقدار یک جوز بخورند و طعام نخود آب خورند
و با روغن جوز و زیره و سعتر و جند بیدستر و شراب کهن سود دارد و حرارت غریزی را
بیفزاید و از پس طعام حرکت نکنند و تا دو ساعت نگذرد آب نخورند و بسیار بود
که مزاج روده ها سرد بود و داغ گرم باشد این دارو یا بر تابد علاج حقنه باید کرد
حقنه بگیرند بسفایج و قنطوریون باریک و زیره و شبت و سداب خشک و تخم کرفس و حلبه
از هر یک ده درم سنگ از آن بجوشانند و سکبینج و مقل از هر یکی یک درم سنگ در وی
حل کنند و ده درم سنگ روغن سداب و ده درم سنگ انگبین با وی بیامیزند و حقنه کنند
و اگر سبب خلطی تیز و صفرائی بود روده ها را از ماده صفرا پاک کنند بطبوخ هلیله خیار چنبر که اندر
آب عنب الثعلب یا اندر آب آلو حل کرده باشند یا دائمی سقمونیا اندر آب آلو یا اندر طلا
حل کنند و بدهند و اگر طبیخ بنفشه و خرمای هندی و خیار چنبر دهند با شیر خشت صواب باشد
و از پس این استفراغ اسبغول بروغن گل چرب کرده با جلاب بدهند تا بخورند و اگر
طبع سخت باشد آب انار شیرین با شکر و روغن بادام سودمند بود و طعام با شکر زیره
شیرین کرده و طفشیل بشکر شیرین کرده و گشنیز را اندر وی بگذارند و فرو ده تنوره ا ی یحیی ماند و شراب

اگر هر بامدادی خورد و اگر شکم نرم بود شراب انار و شراب غوره و شراب ریواج صواب بود
و اگر سبب خلط غلیظ و بلغم لزج بود روده‌ها از وی پاک باید کرد با ایارج فیقرا در گرم‌آب یا افسنتین
و تخم بادیان در وی پخته باشند و در حقنه که یاد کرده آمده است ده درم سنگ اکبر با یک
درم سنگ بوره زیادت کنند و بکار دارند پس معجون فلافلی و جوارشها بکار دارند و حب الافا
اندرین باب سودمند است آن بگیرند مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و فلفل و
دارفلفل و نارمشک و اسارون است از همه ده درم سنگ سقمونیا ده درم سنگ شکر
ده درم سنگ حبها کنند چند نخودی یک حب یک مجلس اجابت کند تا ده و حب ریسری
دیگر سنگی هر وقت که خواهد که طبع فرود آید بکار داشتن نه او آلود و طعام نخواهد و اگر
بر آرد و با ده باره اشکنه و شهوت طعام پدید آید و طعام شوربای خروس پیر و شوربای گنجشک
که فلفل و قرنفل و زیره و دارچینی در افکنده باشند و خاردشت بریان کرده سود دارد و درد
شکم بادی و بلغمی را و بامداد و شبانگاه یک درم حب الغلبان و حب البان بهم بکوبند
و در آب گرم بخورند درد شکم بادی و بلغمی را سود دارد          دارویی دیگر بگیرند
حب البلسان دو درم سنگ نانخواه یک درم سنگ و نیم حب البلسان را بکوبند
با نانخواه بیامیزند و بخورند در آب گرم و اگر رطوبت شوربا شد گفته که از اسفاناج و تره
بستان و بنفشه و تخم بادیان پخته باشند استفراغ کنند و بایارج فیقرا با آب انار
ترش و شیرین بزنند و شکر خشت ترکیب کنند و طعام شوربای مرغ فربه و گوشت بره نر بر

قولنج بیماری است که اندر امعا غلیظ افتد خاصه اندر قولون و نام قولنج از نام این روده [illegible]
و بدین سبب قولنج را سبب آن گویند که اندرین روده افتد و سبب قولنج اندر
بیشتری حالها سوء المزاج سرد بود از بهر آنکه مزاج روده‌ها که فرو سوی ناف است سرد
تر از مزاج روده‌های باریک است که بر بالای ناف است و بدین سبب است که بر
ظاهر این روده‌ها فرو سوین پیه بسیار است و بر ظاهر دیگر روده‌ها نیست و آن قولنج را
که سبب آن بیماری روده‌های باریک بود نام خاصه آن زبان یونانی ایلاوس است
لیکن از بهر آنکه هر دو نوع شکم بسته باشد و روده با درد کند ایلاوس را نیز قولنج گویند و اسباب
و علامات و علاج بیشتر یاد کرده شود و قولنج را سستی را چهار نوع است یکی آنکه ثفل اندر روده‌ها
خشک شود و بنادق شود بر سان پشک اشتر و دیگر جانوران که پشک ایشان را بتازی بعر
گویند و بسیار باشد که سنگ شود همچون سنگ گرده و مثانه دوم آنکه بلغم لزج اندر
روده‌ها اعور و قولون گرد آید و این را قولنج سده گویند یعنی قولنج سده گویند یعنی
قولنج که از بسته شدن راه ثفل بود سوم آنکه ماده بخاری غلیظ همچون ابری تیره
بر روده‌ها اندر ماند یا اندر میان طبقها و بیخهای آن متمکن شود و حرارت ضعیف از تحلیل



نتواند کردن و این نوع را بتازی قولنج ریحی گویند چهارم آنکه اندرین روده‌ها یا در حوالی آن
آماسی بود غلیظ و منفذ ثفل بدان سبب تنگ شود و آماس که اندر حوالی گرده افتد یا اندر
جگر افتد یا اندر سپرز یا اندر گرده و مثانه و رحم پنجم آنکه روده از نگاه خویش بیرون آید و آن
چنان باشد که روده کشیده شود بسبب بادی که اندر وی افتد و او را بتاباند و او را بتازی قولنج
التوائی گویند یا علت فتق افتد و روده بسوراخ فتق اندر بیرون آید و این را قولنج فتقی گویند
باید دانست که درد گرده هم چون درد قولنج بود و مشکل گردد و بسیار باشد که درد سوء المزاج
او فعل روده را اندر دفع ثفل ضعیف کند بسبب مشارکت و همسایگی و احتباس پدید
آید و قولنج ادا کند و فرق میان قولنج و درد گرده آنست که آنچه مشارکت کرده بود درد اندر
گرگاه لازم بود و باشد که با احتباس بول بود و اندر بیشتر حالها خداوند علت را اندر گرده
و مثانه سنگ و ریگ بوده باشد و درد قولنج اندر همه شکم بود و درد از سوی راست
آغاز کند از فرو سوی ناف و اندر تهیگاه بگردد و سوی چپ آید و گاه باشد که درد از
سوی چپ آغاز کند خواجه ابو علی سینا میگوید که نزدیک من بعضی چنانست که درد قولنج
از سوی چپ آغاز نکند و برخلاف آنست و آزموده‌ام و خلاف این دیده‌ام و گاه باشد که درد
بزهار فرود آید و یک خایه بر کشیده شود و هرگاه که شکم فرود آید خداوند درد آسایش
یابد و خداوند درد گرده نیابد و بول خداوند سنگ و ریگ با اول صافی بود و آخر تیره
شود و ریگ اندر وی پدید آید و باشد که بر رنگ و قوام همچون دوغ بود و بسیار باشد که
علت قولنج و ایلاوس بر سبیل علتهای وبائی پدید آید و از شخصی بشخصی باز شود و از
شهری بشهری شود و این وبا آمده و اندر کتابها حکایت کرده خواجه ابو علی سینا میگوید که از
پزشکان اندر کتاب حکایات میکند که وقتی این دیده است و بعضی از آن بصرع باز گشتی
و بگشتی و بعضی قولون مسترخی شدی و خس روده بر جای بودی و ایلاوس بسیارتر
از قولنج افتادی و از ایلاوس بعضی را بر سبیل بحران انتقال مفرط بود روده
قولون فرود آمدی طبیبان آنرا علاجی عجب میکردند کوک میدادند و کسنه و گوشت ماهیان بزرگ
و باچه وشته نهاخشک و آب سرد و طعامهای ترش و بدین علاج شفا می یافتند خاصه
آنکه بصرع و فالج باز گشته بودی و بعضی نیز که هنوز صرع ابتدا کرده بود شفا یافتند و بسیار
باشد که خداوند علت را گزاز و تمدد را قوت روده‌ها بالایین ایشان عاجز گرداند از آنکه
فضلات ثفل را دفع کند هم چنانکه قوت روده‌ها فرو سوین ایشان نشود از آنکه ثفل را نگاه دارد
و سبب قولنج که خداوند گزاز را افتد سوء المزاج سرد بود و از اسباب قولنج سستی
قوی تر بلغمی غلیظ است پس بادی غلیظ که اندر تجویف روده و اندر میان طبقها و بیخهای
آن متمکن شود و بسیار شود که اندر معده بادی غلیظ باشد و معرفت آن چندین نباشد که معرفت
این باد اندر روده بود و سبب آن آنست که معده فراختر از روده است و مزاج معده
گرم و ترست و اندامها گرم که حرارت او را مدد کنند نزدیک تر و قوت دارو رود و تر

مدور سپید و اگر چه روده بالائین تنگ و باریک است باد بارا در وی چندان مضرت نباشد
که اندر روده فرودین از بهر آنکه مزاج روده های بالائین گرم تر است و باد اندر میان ایشان زود بگذرد
و صفرائی که از زهره بروده آید گذشت برین روده ها گذرد و بادها را تحلیل کند و حال روده های فرودین
بر خلاف اینست برین سبب بادها اندر روده فرودین محتبس و مضرت آن پدید آید
و اگر چه باد قولنج از ماده تولد کند قولنج را بدان ماده باز نخوانند از بهر آنکه ماده روده را تنگی
نکند و از هم باز نکشد و راه ثفل را نگیرد و اگر ماده بود که روده را تنگی کند و از هم باز ایستد
و راه ثفل را بگیرد آنرا قولنج بلغمی گویند یا قولنج ثفلی نه قولنج بادی و هر قولنج که سبب آن بلغمی
غلیظ بود یا ثفلی خشک سخت روده ها و اعور ممتلی گردد پس امتلا بر روده قولون باز دهد و تا روده
پاک نکنند قولنج و درد آن زایل نشود و نشان آنکه روده اعور پاک نشده است آنست
که چون علاج کنند اطلاق می باشد و آسایش پدید می آید و دیگر باره درد می خیزد و قولنج
معاودت میکند و بسیار باشد که مدد ماده قولنج از بالا فرو می آید و هرگاه که حقنه کنند اطلاق
پدید می آید و دیگر باره درد می خیزد و قولنج معاودت میکند و بسیار باشد که مدد ماده قولنج
باخیزی گرم بر شکم نهند ماده بیشتر فرود آید و درد زیادت شود و سببها که روده را مستعد
قولنج گرداند خاصه قولنج ریحی شراب ممزوج است با آب سرد خاصه اگر مزاج بسیار کند و
تره های سرد چون کوک و کشنیز تر و کدو و خیار و بادرنگ و میوه های تر چون امرود و انگور خاصه اگر
از پس آن سرد خورند و حرکت کنند و جماع کنند و بادها را که در شکم بجنبد باز دارند و همه
طعامها باد انگیز زیان دارد و سببها که در روده ها مستعد قولنج ثفلی گرداند بسیار خوردن
خایه مرغ پخته و بریان کرده است و آبی و امرود و گاورس و برنج و بلیت و نان خشک
دریافت بسیار و ادرار عرق و ادرار بول تقاضای حاجت را دفع کردن و بوقت
برناخاستن و از پس طعام جماع کردن و سببها که روده ها را مستعد قولنج بلغمی گرداند
نان فطیر است و گوشت ماهی بزرگ و گوشت گاو و گوشت بز و قطایف و سیر و جغرات
و برف و یخ و میوه های تر چون امرود و سیب ترش و خیار بادرنگ و کدو و انجیر
باشد و گاه باشد که سبب قولنج سده حرارتی باشد که رطوبتها را نشف کند و ثفل را خشک
کند و بباید دانست که خداوند قولنج بلغمی و ریحی را سود دارد لیکن ریحی را سود بیشتر دارد و
بسیار باشد که قولنج بجای دیگر انتقال کند و بمفاصل باز گردد و این چنان باشد که ماده رقیق تر شود و
باطراف ریزد و مفصلها آنرا در خورد و گاه باشد که باد جامع مفاصل باز گردد و گاه باشد که بدرد
پشت بلغمی یا درد پشت و موی باز گردد و این درد پشت و موی چنان باشد که حرارت از درد
تولد کند و حرارت دارد و با ماده قولنج را بر انگیزد و گرم کند و قصد اندرون های سود دارد و گاه
باشد که قولنج بوسواس و مالیخولیا و صرع باز گردد و بجانب دماغ بر آید و بیماریهای دماغی
تولد کند و گاه باشد که باستسقا باز گردد و گاه باشد که از پس استفراغ یا از پس اسهال
که بخودی خود افتد قولنج پدید آید از بهر آنکه ماده لطیف خرج شود و ماده غلیظ ماند و هرگاه که



باد درد اندامها و سبک شدن باد و غیر آن درد قولنج پدید آید آن درد بادها ضعیف تر میشود از بهر
سه کار یکی آنکه هر گاه که دو درد بود آنچه ضعیف تر بود در برابر آنچه قوی تر بود پدید نیاید
دوم آنکه ماده تنها روی بجانب قوی تر نهند و از جا بجای دیگر رود بار دور شوند سیم آنکه خداوند
قولنج از طعام خوردن باز ماند و از قوت در خواب نیاید و بی طعامی و بی خوابی درد بادها
تحلیل کند و هرگاه که مدت احتباس دراز گردد شکم باد کند و صبر شود امید خلاص نماند
و هرگاه که نوبت برخاستن بحاجت باز پستر می افتد و آنچه خورد دیر گوارد و باشتیع بگوارد
و آرزوی قی پدید آید و هر ساعت شکم همی پیچد و آب بسیار خواهد و درد پشت و ثقل خشک
باشد و کمتر فرو آید و شهوت طعام ضعیف شود یا باطل شود و از طعام شیرین و چرب بگریزد
و چیزهای ترش و شور خواهد و درد ساقهای پای پدید آید و اندک اندک این اعراض قوی تر
میشود و اینهمه نشان آنست که قولنج خواهد بود و هرگاه که از پس این اعراض احتباس پدید
آید و ثفل و باد بیرون نیاید و پیچیدن شکم صعب گردد چنان شود که گوئی که روده را پیچ ماه
می کنند یا جوال دوزی اندر روده استاده است و می خلد و از رنج آن بیمار نجنبید و تشنگی
غلبه کند و از آب سیر نشود و اینهمه نشان آن بود که قولنج محکم شده و سبب تشنگی آن بود که دهانها
ماساریقا بسته بود و تری آب بجگر نرسد و گاه باشد که با این اعراض و اشای بهشت بر آید
بی سببی ظاهر و اگر بعلاج اطلاق افتد بعضی رطوبتها که غلیظ بود و بعضی بادی و گاه باشد
که ثفلی بود دمیده چنانکه بر سر آب بایستد و قی صفرائی و بلغمی بود و سودائی متواتر شود و سخت
بلغم بر آید پس صفرا و گاه باشد که خلطی سبز گرائی و زنگاری بر آید و گاه باشد که سودا بر آید
از بهر آنکه اخلاط بسبب درد و بی خوابی و دارو های گرم بسوزد و سبب قی اندر بیشتر حالها
مشارکت معده بود با روده و بسیاری اخلاط و بسته شدن راه و فرود آمدن ثفل و بسته شدن
گذری که صفرا در وی از زهره بروده آید و سبب آگنده شدن زهره و باز گشتن صفرا بسوی بالا
بول سرخ گردد از بهر دو کار یکی از بهر آنکه صفرا بیشترین بجانب گرده میل کند دوم آنکه بی
طعامی و درد بول را اندکی سرخ کند و گاه باشد که در اول علت بول همچو کدو آب یا بود
یا همچو نیز آب و نشانی عجب یاد کرده آید و آن آنست که هرگاه که خداوند درد شکم را برابر در
نشانی باشد پدید آید چند انه باقلی و رش کرده و دو روز بماند و در اول علت سبات و خواب
بسیار بوده باشد که هلاک شود و اگر چه دم زدن با اعتدال باشد بر آن اعتماد نبود و قی متواتر و عرق
سرد و صعبی درد و سرد شدن اطراف و رنگ روی برفتن و ناخن
و پدید آمدن کزاز و اخلاط و هن و فواق نزدیکی مرگ است و الله اعلم بالصواب

قولنج ثفلی هفت نوع است و هر نوعی را سببی جداگانه است نوع اول سبب بکار
داشتن طعامهای خشک است چون ارزن و گاورس و برنج و بیت و نان خشک و غیر آن

نوع دوم آنکه سبب آن ادرار بول بود نوع سیم از رنج و ریاضت و عرق بسیار بود نوع
چهارم آنکه سبب آن سوء المزاج گرم یا سوء المزاج خشک بود اندر معده و جگر و روده‌ها نوع پنجم
آنکه سبب آن تحلل گوشت اندامها و گشادگی مسامها همه تن بود نوع ششم آنکه کرم کدو دانه
تولد کند اندر روده‌ها و رطوبتها را بخورد تا بدان سبب ثفل اندک ماند و خشک شود نوع هفتم
آنکه منفذ صفرا که از زهره بروده آید بسته شود و صفرا بروده اندر نتواند آمد و ثفل اندر روده‌ها
بماند و رطوبتها بیشتر با ادرار بول دفع شود تا بعرق و ثفل خشک گردد اما علامت
نوع نخستین آنست که طعامها خشک و درشت بکار داشته باشند و درد و ریگهای اسپناج
بود و ثفل که بیرون آید رطوبتی رنج بود و بادی خشک و علامت نوع دوم آنست که نخست ادرار
بوده باشد و داروها و طعامها ادرار کننده کار داشته باشند و علامت نوع سیم آنست
که حرکت و ریاضت اتفاق افتاده باشد و عرق بسیار آمده باشد و علامت نوع چهارم آنست
که تن بیمار گرم و لاغر بود و تشنگی غلبه کند و عضلهای تشنگی خشک و لاغر بود و سببهای دیگر
که یاد کرده اند هیچ اتفاق نیفتاده باشد و علامت نوع پنجم آنست که اندر روزگار تن درستی
ثفل خشک بوده باشد و زود گرسنه شود و علامت نوع ششم آنست که گاه گاه کرم کدو دانه
که بیرون افتد و علامت نوع هفتم آنست که ثفل سپید بود و تقاضای برخاستن بحاجت بول
و شکم بر آید و علامتهای یرقان ظاهر شود اما علاج نوع نخستین آنست که شکر سرخ
و فانید بمقدار ده سیر یا کمتر یا بیشتر اندر روغن شیره تازه حل کنند و چندانکه توانند
بخورند و انجیر سپنی و مویز دانه بیرون کرده و سپستان بپزند و بپالایند و فلوس خیار چنبر
اندر وی حل کرده و با روغن بید انجیر بدهند یا ایارج فیقرا دو مثقال صبر با یک وقیه انگبین و
دو وقیه شیر سود مند بود و طبیخ انجیر و منقه سود مند بود و تخم کتان و حب الرشاد بجوشانند
و لعاب آن بگیرند هر روز دو بار بدهند با ترنجبین و روغن تخم هر بار از لعاب دو وقیه
روغن دو وقیه و زرد قولنج را بنشاند و ثفل را بلغزاند و حقنه نرم که از حلبه و تخم کتان و خطمی و
بابونه و انجیر و سپستان و سبوس گندم ساخته با روغن کنجد و نمک هندی و انگبین و زهره
گاو یا بیرزه و بکار برند و شیاف که از نمک اندرانی و بوره و شکر سازند سود دارد
و طعام اسفیدباهای چرب دهند و سپوس با شکر و روغن بادام و شوربای خروس
و اسفاناج و نخوداب و اسانه که از کالبان سازند کنند بیلی در وی پخته و هر بامداد
دو وقیه آب چغندر پخته با نیم درم بوره بخورد و اگر از معاودت احتباس ترسند
ماء اللحم دهند با توابل با بان فلفل دار نه شراب ترنج کرده و شراب بنفشه و شراب
بنفشه و شراب انجیر و جلاب سود دارد و آب بالکی از این شرابها خورند و انجیر اندر
ماء العسل آغشته هر بامداد پیش از طعام یازده عدد بخورند و اگر مزاج گرم باشد آلو اندر
جلاب آغشته خورند و اگر پیش از طعام خایه مرغ نیم پخته بیاشامند سه عدد یا چهار عدد
طبع نرم دارد   شراب میوه‌ها که طبع را نرم دارد بگیرند کشته زرد آلو و مویز سیاه



دانه بیرون کرده

دانه بیرون کرده و کشمش از هر یکی ده سیر همه را کوفته کنند و یک شب اندر آب فرغار کنند
چندانکه ده انگشت آب بر سر او بایستد و دیگر روز بجوشانند و بپالایند صافی و تکمین شکر
بر افکنند و نیم درم بنفشه در صره بسته در افکنند و بقوام آرند شربتی هفت درم سنگ و علاج
نوع دوم که سبب آن ادرار بول بود آنست که اگر حرارت غالب بود شراب بنفشه و شراب
آلو و شراب کاکنج و جلاب و اسبغول دهند طعام سکبا و شکر و اسفاناج و ماش دمانند
آن و اگر حرارت غالب بود شراب انجیر و طبیخ او دهند و شکر سرخ اندر روغن شیره
تازه حل کرده و منقه با روغن شیر گرم و طعامها چرب و برگ چغندر و روغن بادام مغز و
حلواهای نرم دهند و نوع سیم که سبب آن رنج و ریاضت و عرق بسیار کردن بود آنست
که آسایش گزینند و بر تن روغن بنفشه کنند و طعامها چرب و برگ چغندر و روغن بادام
مغز و حلواهای نرم دهند هوای خانه خوش و خنک کنند و اندر آب سرد نشینند و علاج
نوع چهارم که سبب آن سوء المزاج گرم بود اندر احشا آنست که مزاج او بشربتها و غذاها
نرم و خنک بگردانند و آب میوه‌ها و لعاب اسبغول و گلاب و روغن بادام دهند و طعام
اسفیدباها نرم و چرب فرمایند مرغ فربه و اسفاناج و حمق و قطف و روغن بادام و جلیب
و تخم معصفر و طبیخ نیشود آلو سیاه و کشته زرد آلو با روغن بادام بسیار و شکر خوش
کرده و قضیبهای برگ چغندر را اندر روی پخته موافق بود و طبع را انجیر خیار چنبر و آب کشته و آب
عنب الثعلب نرم کند و علاج نوع پنجم که سبب آن تحلل گوشت و گشادگی مسام همه تن باشد آنست
که طعامها غلیظ دهند و آنرا اندر آب سرد نشانند و موم روغن گل و روغن مورد کرده باشند
بر ظاهر تن همی مالند و علاج نوع ششم که سبب آن کرم کدو دانه باشد آنست که داروها که
اندر جای گاه وی یاد کرده آمده است بکار دارند تا روده‌ها از کرم پاک شود و آنگاه
اندک اندک میخورند تا بشته تا ماده آن بریده شود و علاج نوع هفتم که سبب آن بسته شدن
منفذ صفرا بود که از زهره بروده پیوسته است آنست که داروها که گشاینده دهند که اندر علاج
سده و یرقان یاد کرده آمده است و هر وقت که طعام خواهند خورد نخست زیتون
پرورده و برگ چغندر و خردل و آنگاه اندک بخورند والله اعلم بالصواب

علامت قولنج بلغمی سردی اسافل است و گرانی و درد و طعامها غلیظ که پیش از آن
خورده باشند و ناگواریدن آن و باز گرفتن طبع و فرود نا آمدن ثفل و باد و اگر بول سرخ
بود یا سپید خالص نپنداشت که قولنج گرم است از درد قولنج وی طعام را بول سرخ کند
نخست تدبیر شیاف و حقنه باید کردن و غذا باز باید گرفت و قوت نگاه باید داشت
شوربای خروس فربه اندک اندک بیاشامند و تا نخست شیاف و حقنه راه ثفل و بادی
گشاده نکنند داروی مسهل نشاید داد از بهر آنکه اگر اندر روده‌ها بلغم غلیظ و بادی بسیار بود

و ماده دیگر از بالا فرو د آید و گذر نیابد خطری عظیم باشد و هر گاه که حقنه کرده باشند در طوبت
لنج و بنادق فرو د آمده باشند دیگر باره حقنه باید کرد تا ره و ده از ماده قولنج پاک شود
و آنرا که قولنج قوی نباشد با عوارض آن بدید همی آید فرمود از بهر آنکه ماده قولنج را
گنبد و پاک کند و اگر قی با فراط شود شراب بوده باز باید داشت و اندر شراب نار دانک
و سماق و زیره پخته باشد شیافها بگیرند بوره نان و نمک و قانید را بر کفچه آهنین
بر آتش دارند تا نرم شود و آن بوره و نمک را بر آن بر شند چند انگه بخورد و شاف
کنند و درازی شیاف کلط چهار انگشت بهم باز نهاده و بعضی گفته اند شش انگشت باید
شافها بگیرند تخم حنظل و بوره و انزروت و بایند و شیاف کنند همچون آن شیاف
شافها بگیرند بوره ده درم سنگ تخم حنظل پنج درم سنگ سقمونیا دو درم سنگ
و تخم شکر سرخ کرباثیه پانزده درم سنگ شیاف دیگر خداوند درد پشت و
قولنج بلغمی را سود دارد بگیرند سکبینج و مقل و جاوشیر و اشق و صابون و لوره و تخم حنظل
با نید و سقمونیا و زنجبیل و شقاقل و نمک هندی و برگ سداب خشک و تخم سداب
و بزر اسفند همه را استار است شیاف کنند چنانکه رسم است و صابون بغدادی
را بتراشند برسان شیاف و نهند سود دارد و چوب درخت شیاف کنند برسان شیاف
و نهند و ترب را بتراشند باندازه شیاف و بعسل آلوده کنند و نهند شیاف
دیگر بگیرند تخم الحنظل یک جزو مغز بادام ده جزو بکوبند و شیاف کنند شیاف
دیگر بگیرند تخم الحنظل و مقل را استار است و شیاف کنند حقنها بگیرند زیره و تخم
کتان و حلبه و مغز تخم کاکنان از هر یکی یک وقیه انجیر بستی ده عدد سداب و سیب
برگ چغندر و برگ کرنب از هر یکی یک دسته سبوس گندم دو وقیه بادام تلخ نیم وقیه
و برگ خطمی در خرقه بسته ده درم سنگ سپستان بیست عدد عناب بیست عدد بیخ
سوسن یک وقیه همه را اندر شش من آب بپزند تا بمقدار دو من باز آید و بپالایند
و مقدار هفتاد درم سنگ بستانند و یک مثقال سکبینج و نیم مثقال مقل و یک درم سنگ
اشق و یک درم سنگ جاوشیر و نیم درم جند بیدستر و دو دانگ نمک هندی و دوازده
درم سنگ قانید در وی گدازند و هفت درم سنگ روغن کلانه و هفت درم سنگ
آنجا دوازده درم سنگ انگبین و یک وقیه روغن بط و پیه مرغ با وی بیامیزند و نیم حقنه
کنند و باید دانست که تخم حنظل اندر حقنه بکار داشتن خطرات تا زود بگشاید و پاک
شود یا آماسی تولد کند از آن بدین سبب تا ضرورت نباشد از آنکار نباید داشت
حقنه دیگر معتدل بگیرند اطراف چغندر یک دسته خطمی سپید نیم وقیه سبوس یک وقیه
انجیر بستی ده عدد همه را اندر ده من آب بپزند تا بمقدار همین باز آید و چهل درم سنگ
از این مطبوخ بستانند و ده درم روغن کنجد با وی بیامیزند و ده مثقال بوره در وی حل کنند
و بکار دارند حقنه دیگر قوی تر بگیرند زیره یک وقیه حلبه و تخم کتان از هر یکی یک وقیه



تخم بید انجیری درم سنگ انجیری عدد مغز تخم کاکیان سی درم سنگ سداب نزدیک
دسته و سبوس یک وقیه سپستان پنجاه عدد بیخ سوسن و بیخ خطمی از هر یک یک وقیه و تخم
بیخ چغندر و اطراف کرنب از هر یکی بوزن مقدار پنجاه درم سنگ همه را بپزند چنانکه رسم است
و بپالایند مقدار شصت درم سنگ از وی بستانند و اگر حرارتی غالب نباشد ده درم سنگ مقل
و سکبینج چهار درم سنگ در وی گدازند و یک وقیه روغن نار دین و یک وقیه انگاره و یک
وقیه انگبین و یک وقیه پیه کبوتر بچه و پیه بگداخته با وی بیامیزند و بکار دارند حقنه دیگر
که در مثانه ماده بلغمی و صفرائی را بجنباند بگیرند حلبه و اکلیل الملک و شبت و خطمی و بابونه
از هر یکی ده درم سنگ همه را در یک من و نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و ده درم
پیه بط و ده درم پیه گوزن و ده درم و ده درم عصاره بیخ نقاع و پنج درم روغن شبت با وی بیامیزند
و بوقت ضرورت بکار دارند و اگر بزر البنج و کنجد نیم تا نیم با وی بیامیزند و در روغن بکنند و بکار دارند
بجوشانند و در مثانه ذالند حقنه دیگر قوی قولنج بلغمی و ریحی و ثقلی را بگشاید بگیرند
تخم بادیان و تخم کرفس و تخم شبت و انیسون از هر یکی چهار درم سنگ همه را بپزند و بپالایند
و هفت درم سنگ بوره و ده درم سنگ قانید شکر سرخ در وی گدازند و ده درم روغن
کنجد گر روغن کاکیان بر افکنند و اگر ده درم سنگ میعه تر اندر بیست درم سنگ روغن
کنجد بگدازند و بدان حقنه کنند سود دارد و اگر بوره مقدار هفت درم سنگ تا ده درم سنگ
اندر عصاره سداب و ده درم سنگ روغن زیت قولنج بلغمی را و ریحی را در حال بگشاید
و لیکن هشتاد درم سنگ باید و اگر بجای بوره نمک باشد روا باشد آنجا که بوره ده درم سنگ
کنند نمک بجای آن پانزده درم سنگ باید کرد و اگر دو وقیه آنگاه حقنه کنند رطوبت
لنج را بکنند و اگر ده درم سنگ بوره در آب گرم حل کرده حقنه کنند زود بگشاید مقدار آب
سی درم سنگ باید و چهار وقیه عصاره برگ چغندر با دو درم بوره و نیم وقیه روغن کنجد حقنه
گشاینده و معتدل است حقنه تیز و گرم و جز بوقت ضرورت بکار نباید داشت
بگیرند نمک بخور مریم نیم وقیه تخم حنظل دو درم سنگ اندر دو من آب بپزند تا به نیمی باز آید
و بپالایند و سه وقیه از این مطبوخ بستانند و دو درم نشادر در وی حل کنند و دو درم سنگ
روغن بر چکانند و حقنه کنند و نادر معده طعامی باشد حقنه نباید کرد و بسیار باشد که حقنه
کنند و اطراف سرد شود و صداع تولد کند پس هر گاه که حقنه تیز کنند دماغ را از آفات باید نگاه
داشت و از بالا چیزی مسهل سبک دادن تا حقنه را یاری دهد دارو های مسهل پس آنکه
حقنه کرده باشد و را ثقل و بنادق گشوده بود دو درم سنگ ایارج فیقرا اصلی باید
درم سنگ باید داد و از پس آن ماء الاصول باید داد و با روغن بید انجیر و اگر علتیت
و تخم معصفر با ماء الاصول بیامیزند از هر یکی سه وقیه و سه درم روغن بید انجیر بر افکنند و دو
درم سنگ بایند صواب باشد و از قبلها که رود ده اسهال و قولنج ثقلی را و بلغمی را و ریحی را
بگشاید انیت بگیرند سقمونیا نیم جزو و تخم حنظل دو جزو و مصطکی نیم جزو حب کنند شربتی از تخم دو

تا یک درم — حبی دیگر که او را حب قولنج گویند بگیرند تخم حنظل دو درم سنگ سقمونیا
سه درم سنگ و دو دانگ و دو دانگ سکبینج ده درم سنگ آب سداب حب کنند
شربتی یک مثقال — حبی دیگر سقمونیا یک جزو تخم حنظل دو جزو شربتی از یک درم
تا یک مثقال و باید دانست که آنجا که حاجت باشد که زود اطلاق افتد حب بکار نتوان داشت
از بهر آنکه اطلاق او دیرتر باشد لیکن او را اندر باز داشتن قولنج منفعتی بزرگ است
و ایارج فیقرا هم چنین قولنج را باز دارد و درد بنشاند لیکن از منش گشتن رنجه دارد
زعفران او را باید داشت و بجای زعفران اندر ایارج گل سرخ باید کرد — شربتی
که درد بنشاند و زود بار اسهال کند و شکم بار گیرد بگیرند پنج نخاع دانگی بزر البنج دو دانگ
زنجبیل و خولنجان از هر یکی دانگی و نیم سقمونیا شش تخم حنظل نیم درم کثیرا دانگی این جمله یک
شربت بود — حبی دیگر که زود اطلاق کند شیر شبرم و سقمونیا نیم جزو تخم حنظل
یک جزو سکبینج سه جزو شربتی از یک درم تا یک مثقال و یا دو درم سنگ — حبی
دیگر که زود اطلاق کند و آن را طعمی ناخوش نباشد بگیرند شیر دانگی و نیم شکر نیم درم
کثیرا دانگی این جمله یک شربت بود — حبی دیگر که در حال درد قولنج بنشاند پس
از چند ساعت اطلاق کند و باد بسیار بشکند بگیرند صبر یک مثقال سکبینج نیم مثقال حب
کنند و هر گاه که خداوند درد قولنج را از تهی گاه دردی پدید آید این حب بخورد منفعتی تمام
یابد و در حال درد بنشاند — شربتی که او را کراهیتی نباشد پوست شبرم [illegible]
چون دو روز و در خرما بسرشند و به هندو شیر شبرم اگر سقمونیا که اندر جلاب یا اندر گلاب
یا در شراب گل حل کنند طعمی ناخوش ندارد و زود اطلاق کند — حبی دیگر
که حب او را حب اللؤلؤ نام کرده است و ثابت بن قره گوید بهتر این حبها اندرین علت این است
بگیرند شبرم و سکبینج را استار است سکبینج را به آب گرم حل کنند و شبرم و اندکی زعفران
با وی بسرشند و حب کنند از نیم درم تا یک درم و کودک را دو دانگ — حب
سکبینج درد قولنج را و درد نقرس را و درد معده را سود دارد بگیرند صبر و هلیله زرد
و سکبینج از هر یکی سی درم سنگ تخم حنظل و انزروت از هر یکی پانزده درم سنگ
تربد صد درم سنگ و اندر بعضی نسخها تخم کرفس پنج درم سنگ در آورده اند شربتی
دو درم سنگ و نیم و اگر با درد قولنج و نفخ منش گشتن باز دارد و اطلاق کند و باد بسیار
بشکند — معجونهای سهل معجونی که بوقت ضرورت دهند و قولنج صعب را بگشاید
بگیرند تربد پنج درم سنگ سرگین گرگ چهار درم سنگ تخم کرفس و انیسون از هر یکی
سه درم سنگ با نبید پانزده درم سنگ شربتی هفت درم سنگ و سرگین گرگ
که اندر داروها بکار آید سفید باید و خشک خاصه آنکه بر سر خاری یا بر سنگی
افکنده باشد و در وی استخوان ریزه بسیار بود و موی نباشد و گفته اند که گرگ
را خشک کنند و گویند منفعتی عظیم بود او را و استخوان ریزه که اندر سرگین او باشد



سخت سود کند بود و بجای سکبینج آن بکار دارند جالینوس گوید که خداوند قولنج را
سرگین گرگ بر تهی گاه خویش بسته بود در میان چنین شفا یافت و بسیار از مردم
که آن را اندر قصبه سیمین کردم بر میان تعویذی و مقدار یک باقلی در وی کردم بر تهی گاه
خداوند علت بستم منفعتی عظیم از وی دیدم و محمد بن زکریا گوید که اگر خداوند قولنج
با پوست گرگ بنشیند و بر وی بخسپد سود دارد و اگر کمری سازند و بر میان بندند
سود دارد و هر ساله نو کنند — معجون دیگر همه انواع قولنج صعب را بگشاید بگیرند
سکبینج و جندبیدستر و تخم کرفس از هر یکی یک جزو سقمونیا نیم جزو سقمونیا را با روغن
بادام [illegible] حل کنند و سکبینج را اندر انگبین حل کنند و [illegible] بیامیزند پس
سقمونیا با وی بیامیزند و باقی داروهای کوفته بر افکنند و بسرشند شربتی از یک مثقال
تا سه درم مثقال — معجون چهار چیز بگیرند تربد چهل درم سنگ [illegible] درم سنگ
سقمونیا دوازده درم سنگ نمک هندی و [illegible] و سوسن از هر یکی هفت درم سنگ
تخم بادیان و انیسون و مصطکی از هر یکی پنج درم سنگ فلوس خیار چنبر و فانید و انگبین
از هر یکی صد درم سنگ همه را بجوشانند و صافی کنند و داروهای کوفته بر وی بر افکنند
و [illegible] روغن گاو بر افکنند و بسرشند شربتی از هفت درم تا ده درم با مطبوخ هلیله
که با آب گرم و هر گاه که درد صعب شود و بیم غشی و ضعف قوت بود فلونیا [illegible] دهند
[illegible] شود پس علاج کنند — معجونی که خواب آرد و درد بنشاند و [illegible]
قولنج بگشاید بگیرند انگواه و بلیل و سداب خشک و بودنه خشک و جندبیدستر و [illegible]
و حب الغار از هر یکی سه درم سنگ افیون و بزر البنج و [illegible] از هر یکی یک درم سنگ
سقمونیا یک درم سنگ با انگبین مصفی بسرشند شربتی یک مثقال — معجون سهل بگیرند
بلیل و دارفلفل و زنجبیل و زیره و سداب و خولنجان و قرفه را استار است از همه
ده درم سنگ سقمونیا ده درم سنگ انگبین مصفی چهل درم بسرشند چنانکه رسم است
شربتی در حال صحت از نیم درم تا یک درم و در حال بیماری از یک مثقال تا دو درم سنگ
یا بیشتر — گوارش هندی قولنج را و درد پشت را و درد بند گشاید بادها بگیرند
سقمونیا ده درم سنگ قاقله کبار و زنجبیل و دارچینی و قرفه و نارمشک و قرنفل و [illegible]
از هر یکی پنج درم سنگ تربد صد درم سنگ شکر صد درم سنگ همه را با انگبین بسرشند
شربتی از پنج درم سنگ تا ده درم سنگ و معجون [illegible] و شهریاران و تمری و [illegible]
سهل و فراوان اندر قرابادین یاد کرده آید — ضمادی نهادن و تکمید کردن بگیرند [illegible]
البطم شش درم سنگ تربد سه درم سنگ مویزج یک درم سنگ عاقرقرحا و مرزنگوش
و حب الغار و بزر [illegible] و [illegible] خشک و تخم حنظل از هر یکی یک درم سنگ و نیم سقمونیا
چهار درم سنگ همه را بکوبند و به روغن حب الغار چرب کنند و بر زهره گاو تر کنند و گرد
ناف و تهی گاه بدان طلی کنند درد قولنج بنشاند و اطلاق کند — نسخه دیگر بگیرند حرف

وتخم الجزر و افسنتين از هر یکی یک جزو زهره گاو و موم از هر یکی نیم جزو به بط سه جزو همه را
بابیزند چنانکه رسم است و از ناف تا به قضیب و تهی گاه طلی کنند و اگر ماهودانه و توابل
پس اندر وی زیادت کنند صواب بود و مغز تخم کاکنان سه جزو حنظل یک جزو زهره گاو و
چند انکه کفایت بود قوی است و ارزن گرم کرده و تخم کرفس و نانخواه و حلبه آمیخته در ربطه
کنند و ~~[illegible]~~ بر ناف نهند درد بنشاند و تحلیل کند و روغن شبت
و روغن نانخواه و روغن خردل مالیدن سود دارد خاصه اگر فرفیون و جندبیدستر قوت
داده باشند و اما از پس این علاجها که یاد کرده آمد تدبیرهای نیک باید کرد که قولنج را
باز دارد و بهترین چیزی که از پس استفراغ بکار دارند تا قولنج را از معاودت باز دارد
روغن بید انجیر است با ماءالاصول و ترتیب بکار داشتن این چنین باشد که روز نخست ده
مثقال بر ماءالاصول افکنند و نمک بابیزند و بخورند و هر روز نیم مثقال زیادت میکنند تا هفت
پس هر روز نیم مثقال می کاهند تا هم ده مثقال باز آید و اگر خواهند که از پس یک هفته دیگر روز
یا بیشتر همان مبلغ که قرار بدان افتاده باشد میدهند روا باشد و هر روز که این شربت
خورد [illegible] ازار امراعات کنند و نمک بریان کرده مالند پس به روغن گاو و مالند و از پس
این شربت تا شش ساعت بگذرد یا بیشتر طعام نخورد و در جمله چنان باید که چنان آروغی
بزند که بوی آن شربت ندهد پس طعام خورد و اسفیدباج خورد ~~[illegible]~~ و اگر کسی
آرزو کند زیرباج خورد و آب با ماءالعسل خورد و خداوند قولنج سرد را اندر طعامها سیر و فلفل
و زیره و کرویا و انگدان میکنند    شربت سودمند بگیرند پوست درخت بیده که نوره
نان از وی خیزد و زنجبیل و سداب را استارا است همه را بپزند و بپالایند هر بامداد
دو وقیه از آن بخورند قولنج را باز دارد    شربتی دیگر بگیرند مغز تخم معصفر ج درم
و نمک بکوبند و بیابند و دو درم سنگ زیره اندر چهار وقیه آب بجوشانند تا نیمه باز آید
و بپالایند و آن تخم معصفر با یک وقیه باید اندرین آب حل کنند و بخورند طبع نرم کند و
قولنج باز دارد و اگر دو درم روغن بادام برین شربت افکنند بهتر بود چند روز این شربت
می باید داد و شراب انجیر سخت موافق بود    آن بگیرند انجیر فربه یک من و او را در
چهار من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و بجوشانند تا بقوام جلاب آید و اندر جوشانیدن
یک درم سنگ دارچینی و یک درم سنگ خولنجان و یک درم زنجبیل سوده اندر خرقه
بسته در وی افکنند و هر ساعت بمالند و بیفشارند و جوز و خرما و انجیر و جوز هندی و فانید
سود دارد و اگر بدین علاج و تدبیر زایل نشود و ابار حاجت بزرگ باید داد تا بادهای غلیظ
که اندر روده ها گرفته بود پاک کنند و آنرا که هر گاه قولنج معاودت کند همیشه پس از آنکه
طعام خورد نخست چیزها باید خورد که طبع را نرم کند چون انجیر که بکار آرد و باشند و در ماءالعسل
و جلاب فرغار کرده و آلوی سیاه بکار داشته و در جلاب فرغار کرده و خایه مرغ نیم
برشت آشامیدن خاصه که بابونه کوفته در افکنده باشند و کبر و آلکاه(?) و انگبین و روغن گاو



و چغندر که سخت پخته نباشد و حسوی که در وی شیره مغز تخم معصفر و فانید کرده باشند
و اندر طعام کنند تا بیشتر کنند و اگر نخست لختی گوز و بادام با انگبین و بانید بخورد سود دارد و سهل

قولنج ریحی آنست که پیش از آن که قولنج گردد اندر شکم قراقر و باد یا بوده باشد و اکنون فرو
گرفته بود نه قراقر کند و نه باد بیرون آید و گرانی کمتر بود و درد صعب بود و بدان ماند که وی
را از هم باز می درند یا می شکنند با حوال دوری اندر روده ایستاده است و این نوع
رنج اندر قولنج ثفلی نیز باشد لکن درد به یکی صعبتر بود و گاه باشد که طبع نرم شود و درد ساکن
نشود و از بهر آنکه باد اندر میان طبقهای روده مانده بود و اندر بیشتر وقتها ثقل سبک بود
و بر سر آب بایستد و گاه باشد که مالیدن و تکمید سود دارد و گاه باشد که سود ندارد و این نشان
آن بود که باد رقیق اندر روده است و هر گاه که تکمید کند باد و بخار زیادت کند و اگر درد
از جای بجای میگردد سهل تر بود و اگر بیک جا مانده بود دشوار چون طبلی برآمده بود و سخت
گردیده بود    قانون علاج که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار باید داشت
نخست تدبیر شیاف و حقنه باید کرد    حقنها که باد غلیظ را بشکند بگیرند حاوشا و زوفا
خشک و سداب خشک و سعتر و وج و تخم سداب و تخم بج گشت(?) و تخم خراع(?) نیم کوفته و بابونه و
خشک و قنطوریون و شبت و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و انگدان و فطراسالیون راستا
راستا همه اندر عصاره سداب یا اندر عصاره بودنه بپزند تا از بسیاری باندکی باز آید و بپالایند
پس روغن زیت بگیرند و هم چند وزن روغن دو بار ازین عصاره بگیرند و با بوده باد بپزند
و بپزند ~~[illegible]~~ تا عصاره برود و روغن بماند و چند انکه حقنه را باید ازین روغن
بگیرند و مقداری به بط گداخته با وی بیامیزند و دو درم سنگ سکنجبین و یک درم سنگ جاوشیر
در وی حل کنند و بکار دارند و جندبیدستر و انگدان اندر حقنها این نوع سود دارد و این
حقنه که یاد کرده آمده است باد و بخار را بشکند و روده را گرم کند و مزاج او بگرداند
حقنهای سودمند بگیرند روغن زیت [illegible] یک من سداب تر یک دسته سداب را برگ
کنند و اندرین روغن بجوشانند و بمالند و بفشارند و بپالایند و اگر بعوض سداب عصاره
او کنند چنانکه اندر حقنه اول یاد کرده آمده است صواب تر و قوی تر بود عصاره را
با روغن بجوشانند پس ازین روغن مقدار سی درم سنگ بگیرند و یک درم جندبیدستر
و یک درم جاوشیر و یک درم سکبینج در وی حل کنند و بکار دارند و اگر درد صعب باشد
پنج درم سنگ بزرالبنج اندر سی درم سنگ ازین روغن سداب بجوشانند و بدان
حقنه کنند یا بعوض بزرالبنج دو دانگ جندبیدستر و دو دانگ افیون کنند و اگر دو درم
سنگ میعه تر با سی درم سنگ ازین روغن بکار دارند سود دارد و شیافها که اندرین باب
گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب سود دارد    شیاف سودمند بگیرند فرفیون(?)

سداب تر در بیزد و زانگواه و بوره نان را استادارست همه را نیک کوبند و بیامیزند و انگبین
سرشند و بر نایچه محقنه طلا کنند و براندرون رسانند چند بار و اگر خرقه نرم دارو آلوده کنند
و رشته بر کنار این خرقه بندند و خرقه براندرون رسانند چند بار و رشته بیرون بگذارند تا بدین
رشته بیرون آرند چند بار این خرقه بکار دارند سود دارد          داروی دیگر بگیرند
جند بیدستر و زعفران و مر و سکبینج و افیون را استادارست و شیاف سازند و بنهند درد
را بنشاند و بخواباند و ماده را از خواب بپزاند و ضمادی دیگر هم بران طریق که اندر باب گذشت
یاد کرده آمده است بکار دارند و محجمه آتش اندرین باب سخت با منفعت در حال درد بنشاند و اگر
باد اندک بود تحلیل کند و درد زایل کند و اگر ماده بود چند یکند دیگر باره بجای جمع شود و درد ساکن
بود و باز معاودت کند و این را فایده باشد بزرگ و شرط آن آنست که طبیب تدبیر تلطیف کردن
ماده و تحلیل کردن و باستفراغ مشغول شوند بدین محجمه درد می نشانند و حقنه و شیاف یاد او کمی
مسهل تدبیر استفراغ میکنند و حبهای مسهل که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اندرین
باب نیز نافعست و حب سکبینج و معجون و حب الغاریقون و معجون اهلیلج و گوارشن کمون و گوارشن
انگدان که اندر علاج معده که از باد و تولد کند یاد کرده آمده و انست اندرین باب نافع است
مطبوخی که قولنج ریحی را بگشاید بگیرند زیره و کرویه و زنجبیل و انیسون و تخم بادیان و تخم کرفس
و انگدان را استادارست از هر یکی مقدار پنج درم سنگ همه را اندر رطل آب بپزند تا نیمه
رسیم است و بپالایند و مقدار چهار وقیه با یک وقیه پانید و یک وقیه انگبین و نیم وقیه روغن
بادام تلخ بدهند روده را گرم کند و بادها را بشکند و اگر اندرین مطبوخ تخماز یادت کنند چون
بیخ کرفس و بیخ بادیان و بار روغن بید انجیر هند صواب بود و حب ارشاد مقدار پنج درم سنگ
اندر آب بجوشانند و ده درم سنگ بابند و یک استر روغن شیر تازه بر افکنند و گرم بخورند
باد را بشکند و انیسون و زیره و شبت و سعتر و جند بیدستر اندر آب بجوشانند و بپالایند
و بجار اندر آب نشیند سود دارد و اگر اندر رشانه گاو کنند و بر ناف او نهند روا باشد و ناف
و شکم او را بر روغن شبت و روغن سداب که بفرفیون و عاقرقرحا و قسط و جند بیدستر
قوت داده باشند مالیدن سود دارد جالینوس میگوید خداوند این علت را بهترین
تدبیری آنست که دارو ها گرم خورد از بهر آنکه باشد که دارو خلط را بگدازد و تحلیل آن و فا
نتواند کرد باد و بادها گرد بار زیادت شود و درد صعبتر گردد و میگوید مردی را این علت رنجه
داشتی و هر گاه که آن جانی که علت معاودت خواستی کرد میان خویش بستی و لختی سیر
باندکی نان خوردی و همه روز بکار خویش مشغول شدی و شبانگاه مقداری شراب
بخوردی و بخفتی بامداد ایمن گشته بودی و میگوید که سیر اندرین علت فاضلتر از همه داروها
از بهر آنکه باد را بشکند و تشنگی نیارد و هیچ داروی دیگر را این خاصیت نیست بسبب
این علت را بهترین تدبیری آنست که سیر بسیار خورده و تریاقی بزرگ بکار دارد و بهترین
طعام او شوربای گنجشک باشد ربای گنجشک فردوس خوجه و گنجشک را بافردوس بکشند و شکم او



باز کنند و با انیسون و تخم بادیان و نمک و سداب و کرویا کنند تا به بلبل و سیر پر کنند و بپزند
و اندر شوربای بخورند و بجای آب شراب سپید کهن خورند و اگر طبع اطلاق نمیکند و درد
بر جای خویش باشد ناشتا شراب کهن گرم کنند و مقدار ده سیر نقار ریق بخورند اندک اندک
سیس الله باشانند با اندکی نان خشک خورد و درد کی ترشد کنند و بخورند این تدبیر خواب آرد و باد
را بپزاند و تحلیل کند و درد زایل کند          نان خورشی که باد را بشکند بگیرند خردل یک وقیه
و بکوبند و در آب کنند و بدست بمالند و به لیف بپالایند و بیخ دندانه سیر بکوبند و ده جوز اندرین
آب حل کنند و نان مرو فرو برد و بخورد و غالیه و لخلخه مشک اندر ناف نهاده دارد و الله اعلم

اماس روده بسبب تنگی منفذ ثقل شود و باد بیرون نیاید از بهر آنکه قوت دافعه بسبب اماس
سوء المزاج ضعیف باشد و اگر اماس گرم بود حرارت آن ثقل را و رطوبتها را خشک کند
و اگر سرد بود رطوبتها را غلیظ کند و بسیار باشد که در عضوی که همسایه آن باشد چون جگر و سپرز
و گرده و مثانه و رحم اماسی افتد و منفذ ثقل که بسبب همسایگی و مشارکت تنگ شود و گاه باشد
که اماس روده بزرگ شود و بول نیز باز گیرد          علامت اماس اندامها که همسایه
روده است هر یک اندر جایش یاد کرده آمده است و از علاج آن پدید گرفته اند و علامت
اماس روده آنست که از علامتهای اماس اندامهای دیگر هیچ نباشد و درد اندر روده
بود و اگر اماس گرم بود از تب و تشنگی و خفقان و حرکت خالی نباشد و درد اندک
اندک پدید آید و اماس نیز اندک اندک افتد و در مدت چند روز قولنج گردد هم چنانکه
بسبب مشارکت اماس دیگر اندامها که همسایه روده است منفذ ثقل در روده را تنگ کند
اماس روده که بزرگتر بود منفذ آب را تنگ کند و بول باز دارد          اندر قولنج دوری
جراردی مسهل دادن شتاب نباید کرد و بسیار طبیبان ان شتاب کرده اند و بیمار هلاک
شده است و آنکه خلاص یافته باطلاوس باز گشته است و اولیتر آن باشد که نخست رگ
باسلیق زنند پس رگ صافن خاصه اگر بول باز گرفته بود و خون باندازه بیرون باید کرد
تا قوت ضعیف نشود و شربتهای سرد و تر باید داد چون آب خیار با شکر و لعاب اسپغول بقلا
و چون شراب بنفشه و از بهر طبع نرم کردن آب عنب الثعلب و آب برگ خطمی و آب کشنیز
و آب انار ترش و شرین باید داد با خیار چنبر و روغن بادام و آب کدو نشاید داد از بهر آنکه
او را اندر قولنج خاصیتی بدست          شربتی نرم و خنک بگیرند اسپغول چهار درم سنگ
روغن گل یک وقیه هر دو را در آب بپزند و بدهند و اگر حقنه حاجت آید و گشکاب و خیار
چنبر و شیر خشت حقنه کنند و اگر اندر گشکاب بنفشه و سپستان اندر بود صواب بود لیکن
اگر آب عنب الثعلب و آب کاکنج با این گشکاب بیامیزند موافق تر بود خواجه بوعلی سینا رحمه الله
میگوید من این دوست دارم که حقنه بشیر خر و خیار چنبر و روغن بادام و روغن سپید کنند

حقنه دیگر بگیرند خبازی و خطمی سپید در صره بسته و در آب پزند تا آب [illegible] راست برخیزد
و بپالایند و سه وقیه ازین مطبوخ بگیرند و یک وقیه بابونه جراتی درو گدازند و یک وقیه روغن
بنفشه با وی بیامیزند و بکار دارند و اگر بیست درم شکر سرخ و اگر نک ترکیب کنند روا باشد
و اگر بعوض پالیند خیار چنبر کنند یا مغز خشت هم روا باشد و اگر حقنه با ماء الشعیر و روغن بابونه
کنند صواب باشد    حقنه دیگر بگیرند عصاره برگ چغندر یک وقیه روغن شیرج یک
وقیه شکر یک وقیه بوره نان دو درم    حقنه دیگر بنفشه خشک ده درم سنگ
خطمی سپید مغز و پنج درم سنگ سپوس گندم ده درم سنگ بپزند و بپالایند و نیم وقیه
روغن بنفشه و نیم وقیه روغن شیره و ده درم شکر و دو درم بوره با وی بیامیزند و اگر ماده
صفرا بسیار بود اندکی سقمونیا در آب گشنیز و خیار شنبر حل کنند و بر بنهند و بسیار اگر
حاجت آید این شربت بار بدهد و اندر ضمادها تخم کتان و بابونه و سعد و کرنب و [illegible]
حلبه بکار دارند و از ضماد نخست خرقه کتان تر کرده و گلاب تر کرده بر کنند و بر موضع
درد نهند و هر گاه گرم شود دیگری بر نهند    ضمادی نرم بگیرند برگ بنفشه تر و برگ
خطمی و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج همه را بکوبند و بنفشه خشک و خطمی خشک کوفته و بیخته
و آرد جو و اندک بابونه و اکلیل الملک با وی بیامیزند و بسرشند و بر آن موضع نهند
ضمادی دیگر بگیرند موم کافوری پنج جزو روغن بابونه و روغن بنفشه از هر یکی پنج جزو و آرد
باقلی دو جزو و زرده خایه مرغ بریان کرده دو جزو لعاب تخم کتان چندانک کفایت بود
زرده خایه را با آب باقلی و لعاب تخم کتان بسرشند و ضماد کنند    ضمادی دیگر
بابونه و آرد جو و خطمی سپید و بنفشه همه را بکوبند و با آب و روغن بسرشند و ضماد کنند
و زور از کشک جو و نخود سازند و نیم نیمه برو روغن بادام و اگر حرارت سخت قوی باشد فرود
از شیو و آلو و اسفاناج و مانند آن سازند و هر بامداد آلوی سیاه تر کرده اندر جلاب
و اخشته شده ده دانه یا بیست دانه بخورد و از آن جلاب بیکوند و بخورد فراخ [illegible] این شربت
سود دارد    بگیرند انجیر بستی پنج عدد و مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنگ بنفشه
خشک کرده ده درم سنگ همه را اندر ده من آب بپزند تا بنیمه آید و بپالایند و هر بامداد چهار
وقیه با سه درم سنگ فلوس خیار چنبر و سه درم سنگ روغن بادام شیرین بدهند
دو هفته ازین شربت بکار دارند    لعوق بنفشه بگیرند بنفشه خشک ده درم سنگ
فلوس خیار چنبر پنج درم سنگ مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنگ عناب
ده عدد سپستان سی عدد همه را بپزند و بپالایند و بمن شکر [stain] و هفت سیر
روغن بادام بپزند تا قوام غلیظ شود پس هفت [illegible] بنفشه خشک سوده [illegible] و بسرشند
تا هموار شود و بکار دارند طبع را نرم کند [illegible] ازو پنج درم تا هفت درم و اگر اماس
سرد بود حقنها و ضمادها و شربها تحلیل کننده بکار دارند والله اعلم بالصواب



قولنج ثقلی فبس است و فرود آمدن روده بکیسه خایه و علامت قولنج التوائی آنست که خداوند علت
قوی کرده باشد تا چیزی برداشته و خویشتن دران برداشتن جهده یا از جای بجسته باشد
یا کسی گرفته و آب بها کرده و درد قولنج بر اثر آن پدید آمده باشد و پیش ازان این کس را
قولنج عادت نبوده باشد    اما خداوند قولنج فتقی را نخست علاج فتق باید کرد و روده را
بجای باز بردن و تدبیر بجای باز بردن آنست که بیمار بر پشت باز خسپد و دست بر موضع
فتق نهد و قوت کند اگر بدین قدر بجای باز شود فبها و اگر باز نشود بیمار زن چهار دست و پای او
بگیرند و بردارند تا پشت او دو تو شود و شکم در قعر افتد و او را بدان شکل از هر جانبی بجنبانند
و دست بر جایگاه فتق فشارند تا بجای باز شود و برنبندند محکم و بر شکم خوابانند که پشت هم
چنان دو تا باشد و شکم در شده و باید دانست که خداوند فتق را هر گاه که روده تهی باشد
و فرود آید بآسانی بجای باز شود و اگر پر باشد دشوار بجای باز شود و صواب آن باشد
که نخست شیافی تیز نهند تا روده تهی گردد و بادها پراکند پس تدبیر بجای باز بردن کنند و اگر
نخست قی فرمایند پس شیاف نهند تا روده روده تر تهی گردد و آسان بجای باز شود و اگر همه
تن بر هم نخست قی فرمایند پس شیاف نهند و اگر با این همه تدبیر باد دشوار شود و بجای باز
نشود بیمار را اندر گرمابه برند و آب گرم بسیار بر ریزند پس بیمار را بردارند چنانکه
یاد کرده آمد و بجنبانند و دست بر موضع فتق فشارند تا بجای باز شود و به بندند و او را بر بستری
خوابانند که بالش او بلند بود و بالشی در زیر سرین او نهند تا پشت او همچنان دو تا باشد و بدان
شکل صبر کنند پس از آنکه روده بجای باز برده باشند هنوز درد قولنج و اعراض آن بر جای
خویش بود تدبیر قولنج و اعراض آن باید کرد خاصه علاج قولنج ریحی و ثفلی چنانکه یاد کرده آمده است
و باقی علاج فتق اندر جای خویش یاد کرده آید ان شاء الله و اما قولنج التوائی را نخست خداوند
علت را بگوشانند و شکم و تهی گاه او را بر فق می مالند و راست میکنند تا روده را بجای
باز برند و اگر بدین بجای باز شود او را بر بستری بر خوابانند و هر دو پای او را بالا بر آرند
و او را بجنبانند تنگ چنانکه روده های او بجنبد و بجای باز شود و درد بنشیند پس آشامیدنی چرب
خورد و اگر درد بر جای خویش بود هیچ نخورد و دو وقیه سیماب بدهند و نخست سیماب
بشویند و بیمار را افسونی چرب دهند پس سیماب دهند و اگر سیماب از پس دارو قی کند
دهند یا با آن بیامیزند و بدهند روا باشد پس او را بر دارند و بفرمایند رفتن گامی چند و بفشارند
و شکم و تهی گاه و پشت او را دیگر باره برفق بمالند و راست میکنند و می جنبانند تا سیماب فرود
آید معلوم گردد که روده بجای خویش باز آمد پس اگر فرود نیاید بیمار را بر دارند و شکم او را
نگونسار کنند تا سیماب بر آید از وی و اگر از پس نیز بر نیاید همی فرمایند رفتن تا سوی زیر فرود آید
و از پس آن اسفیدبای چرب دهند و چند روز با الم و چیزی آشامیدنی چرب اقتصار کنند والله اعلم

علامت آنست که اگر چه نا دق نباشد و اطلاق می افتد لیکن هر وقت بواره و شیاف و حقنه
حاجت بود با اطلاق افتد　علاج وی بواره‌های قوت دهند و چون بجرنیا و قرصهای شراد
یطوس و تنار یطوس و ایارج فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و سپاس و خرنوا و
سنبل و اشنه و تخم کرفس با روغن بادام تلخ و ایارج فیقرا که با روغن بید انجیر و روغن
با روغن سوسن گرم کرده و افافیه اندر وی افکنده و شکم و تهی گاه مالیدن و از پس طعام
شراب ریحانی اندکی بکار بردن و طعام اسفیدباهای نرم و چرب خوردن و از طعامهای قابض
و آب سرد پرهیز کردن

علامت وی آنست که هر چند روزی شکم باز گیرد و شکم بر آید و درد کند و چیزهای خورده
خورده باشد تا از بیرون ضماد کرده　علاج وی آنست که نخست استفراغ بایارج لوغاذیا
و تنار یطوس کنند پس همان طبیخ سلیخه که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار
دارند با روغن بید انجیر و ایارج فیقرا و معجون بلادری و بجرنیا و شرد و یطوس و اثاناسیا
بروغن بید انجیر حل کنند و بر شکم و تهی گاه می مالند و طعام شوربای گنجشک و کبوتر بچه
با افاویه و شراب کهن لطیف و خبک بقوت بود والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

ایلاوس نوعی قولنج است لیکن در روده‌های بالائین افتد و تفسیر ایلاوس بتازی رب ارحم است
یارب رحمت کن و این علت را بدین نام از بهر آن خوانند اندکه از وی خلاص کمتر بود و از بهر آنکه
مزاج معده و مزاج روده‌ها تباه گشته بود داروهای خوردنی قبول نکند و شیاف و حقنه بجای
علت نرسد و جالینوس میگوید من خاجتی دیدم که این علت افتاد و کمیت تن را
که خلاص یافت و اسباب این علت یا سوء المزاج گرم و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک
یا ماده یا بی ماده یا آماسی بود که منفذ ثقل را تنگ کند یا بادی بود که اندر طبقهای روده‌ها مانده بود یا سبب
حرکتی ناهموار روده‌ها بر هم پیچد و راه ثقل بسته گردد و بسیار باشد که اندک صفرا اندرین
روده‌ها فرود آید و ثقل را خشک کند و دفع نتواند کرد و سبب این علت گردد و از طعامهای
خشک و قابض بسیار افتد و بسیار باشد که داروی ناموافق که گرم نهایت بود یا سرد
نهایت که طبع زهر دارد خورده شود این علت تولد شود　علامت ایلاوس آنست
که درد اندر بالای ناف بود و هرچه بخورد قی کند یا بر آن جمله که ثقل قی براند و بیاید و آنست
که تا معده بر حال او طبیعی او طعام از بالا فرو کشد و هضم کند پس آنرا بروده‌ها فرستد
بقوت دافعه که او راهست و روده‌ها نیز بر حال طبیعی باشد هرچه از معده بدیشان رسد آنرا
قبول کند و سوی زیر دفع کند و بیرون افکند و چون از حال طبیعی بگردد و سببی ازین سببها



که باد آمده این فرو شود و دفع نتواند کرد و سوی بالا دفع کند و معده را ضرورت قبول کند و
بقی دفع کند و باشد که اگر حقنه بازکنند و معده خالی بود آن حقنه بمعده بر آید و از معده بقی بیرون
آید هم چنین هرچه از معده برود فرو آید و راه نیابد تا فرو گذرد و سوی بالا باز گردد و بقی بیرون آید
و بادها نیز که اندر شکم بود هم سوی بالا باز دفع بر آید و علامتهای بد اندرین علت آنست که ثقل
بقی بر آید و نفس دار و فواق و عرق همه کند و شود و باشد که بوی همه تن گنده شود و آنرا که
سبب این علت آماس گرم بود از درون بیرون نبود یا ماده آماس صفرا بود یا خون اگر
صفرا بود تب سوزان و تشنگی و تلخی دهان گواهی دهد و اگر خون بود تب
خونی و امتلای رگها و شیرینی طعم دهان و ضربان موضع درد گواهی دهد و آنرا که سبب علت
آماس سرد بود سوزش و تشنگی نبود و دهان تر بود اگر ماده بلغمی بود تره دهان ناسور
بود یا بی مزه ناخوش دهد و بقی بلغم بر آید و اگر ماده سودا بود تره دهان ترش بود
و درد و گرانی کمتر بود لیکن آماس سرد اندرین روده‌ها کمتر بود و آنرا که سبب علت سوء المزاج
گرم و خشک بود تشنگی و سوزش صعب بود و تنها گرم آمده بود و آنرا که سبب علت
اندکی صفرا بود که بروده فرود آید و ثقل را خشک کند و بیرون دفع نتواند کرد و چلیدن
و سوزش صعبتر از نوعهای دیگر بود و با تب تشنگی و تلخی دهان بود و آنرا که سبب
علت خوردن طعامهای خشک و قابض بوده باشد در شکم او دردی بود گرفته و تیره بر وی
گذشته و آنرا که سبب علت رطوبتهای لزج بود اندر شکم او باد بسیار افتد و از دفع ترشی
ترش بر آید باشد که عرق سرد آید و تدبیرهای گذشته و ناگوارنها که بوده باشد بران گواهی
دهد و آنرا که سبب علت خوردن داروهای ناموافق بوده باشد علامت وی آنست که علت
از پس بازیها و کشتی گرفتن و معلق جستن و مانند آن افتد بقراط میگوید هرگاه که با قطیر بود
ایلاوس پدید آید بیمار روز هفتم بهلاک شود مگر که بیمار را تب گرم آید و عرق بسیار رود
اما اگر نشانهای آماس گرم ظاهر شود　علاج آماس خونی و صفراوی یکی بود الا آنکه
اگر قوت بیمار قوی بود و علامتهای خونی ظاهرتر بود نخست رگ باید زد و باسلیق بایر گشاد
پس ضمادها بر نهادن از برگ عنب الثعلب و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک کوفته
بیخته با روغن بنفشه و بیخته و سرشته و شربت آب عنب الثعلب نخست آنها را بجوشانند
و کفک بر دارند و صافی بپالایند پس خیار چنبر پاک کرده و ده درم سنگ روغن بادام
ده درم سنگ بدهند نخست آنها را بجوشانند و کفک بر دارند و صافی بپالایند پس خیار چنبر
در وی گدازند و روغن و شکر بر افکنند　شربتی دیگر بگیرند آب کاکنج و آب لبلاب
و بجوشانند و بپالایند و هم چنین روغن بادام و شکر و خیار چنبر بر افکنند و بدهند　شربتی
دیگر بگیرند بنفشه خشک و اکلیل الملک و خطمی و بیخ سوسن و بابونه همه اجزا و بپالایند و چهار وقیه
ازین مطبوخ با دو وقیه آب خیار و دو وقیه آب لبلاب و آب عنب الثعلب و ده درم فلوس
خیار چنبر پاک کرده در وی گدازند و ده درم روغن بنفشه و ده درم شکر بر افکنند و بدهند

و طعام اسفاناج و برگ چغندر رواج مدین بادام و شکر جای خود یاد کرده آمده است
بکار دارند و ناشزه ممتنه درین علت دراز نزک باید و سوراخ درست ناشزه باید نه در
پهلو نادارو و بر و ده بالین رسند و پیوسته بالاصول دهند با روغن بید انجیر و ایارج
فیقرا و اگر قی بسیار کرد و هیچ در معده نماید زیره کرمانی با سماق باید گرفت و بیدادن
با شراب بونه و داروها که اندر علاج هیضه و قی یاد کرده آمده است بکار باید داشت
و علاج آماس سودای مدین نزدیک باشد        صفت معجونی که قی باز دارد و
قولنج را بگشاید و اندرین علت موافق بود کمر ند مصطکی و قرنفل و زنجبیل و بلیله و اهلیله
و کور بوا از هر یکی دو ستار است همه را بکوبند و بیزند ازین جمله ده درم سنگ سقمونیا
همه را انجلاب کرد از شکر و آب آبی شیرین کرده باشند بسرشند از یک درم تا یک مثقال
یا دو درم و اگر سبب علت سوء المزاج گرم و خشک بوده باشد یا فزود آمدن صفرا بوده باشد
برد ده و ثقل را خشک کرده گشت حقنه نرم باید کرد از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم کتان و
سپستان و کشک جو و سبوس گندم با روغن کنجد بسیار کرد و روغن بنفشه و بابونه و انگیک
هندی و بیمار را اندرین آب زن نشانند و اندر آب آن بابونه و اکلیل الملک و کرنب و
شبت و بنفشه و سبوس و بیخ خطمی و بیخ سوسن جوشانیده باشند و روغن بنفشه با روغن
بابونه و موم مصفی موم روغن کنند و بر شکم او همی مالند و شب حقنها قوی کنند و خیار چنبر و
عناب و مویز دانه بیرون کرده و سپستان و بیخ سوسن و بیخ خطمی در آب بجوشانند
و بپالایند و چهار درم روغن بادام و دو درم روغن بید انجیر و یک دو قیه ایارج فیقرا ترکیب
کنند و بدهند و گاه گاه شیافی می نهند تا طبیعت را می جنبانند و ماده را فرو میکشد و طعام
زیره با دهند و اسفاناج بروغن بادام پخته یا بروغن کنجد سفید کرده و بجای آب جلاب خام
دهند و اگر مویز و عناب و سپستان بجوشانند و بپالایند و شکر درین افکنند و میدهند
روا باشد و علاج قولنج ثقلی علاج این باشد و اگر سبب علت خوردن داروهای ناموافق
بود و آب گرم می باید داد با روغن کنجد آمیخته یا شیر فرتا دارو و قی برآید پس تدبیر
شکم فرود آوردن باید کرد و علاج آن اندر علاج زهرها یاد کرده آید و اگر سبب علت
ریم آمدن و ریش شدن روده بود علاج اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و الله اعلم

بود و طعامها و شرابها و داروهای گرم خوردن و بر جای گرم خفتن چون سور و روبام
و مانند آن        بول سرخ بود و یا زرد زعفرانی و کنه بود و تشنگی غلبه کند و بول
را بسیار نگاه نتواند داشت و اندر مجری که همی گذرد گرمی آن آگهی میدهد و باشد که بوزاند



و شهوت جماع پدید آید و منی گرم بود و باشد که بر سر بول چون روغنی پدید آید از بهر آنکه
گرمی مزاج گرداند مر او را که بر جوانی کرده بود و بگذارد و باشد که تب آید        اگر سبب
سوء المزاج رنج و ریاضت بوده باشد علاج وی راحت و آسایش بود و روغن گل و اندر
سرکه و گلاب طلا کنند و شربت آب تخم خرفه و سکنجبین و آب خیار و دوغ ترش دهند
و طعام از غوره و نخود و کشک جو و مطجن از عدس و آب غوره و روغن گل بر جگرگاه نهند
سود دارد و اگر آب خیار و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب و روغن گل حقنه کنند صواب
بود و منفعت بیش کند و اگر سبب طعامها و شرابها گرم بوده باشد دست از آن نوع
بدارد و همین تدبیر که یاد کرده آمد بدست گیرد و اگر علت و بانطیس بازگردد اندر بابی جداگانه از جزو سیم
ازین گفتار یاد کرده آید

سبب سوء المزاج سرد آب بسیار خوردن بود خاصه بر ناشتا و از پس گرمابه و ریاضت
و بر زمین سرد و بر بستر سرد کتان خفتن و طعامها و داروها و شرابهای سرد خوردن
رنگ بول سپید بود و شهوت جماع برود و اگر خداوند علت مرد بود یاران جماع
زیان دارد و پشت ضعیف شود هم چون پشت پیران و تشنگی نباشد        و گوارش زنیزه
که اخلاط او نیک نشوده باشد و دارو و حقنه کردن شوربای بره و کبوتر بچه با روغن
گرم با روغن بادام تلخ گرم با روغن قسط گرم روغن حبة الخضرا گرم روغن دنبه گرمی ازین روغنها
خاصه روغن دنبه نیم گرم حقنه کنند بیمار را سود دارد از بهر آنکه وی را اثری خوب است
و اندر گرم کردن گرده او قوت دادن وی با روغن فرفیون و مالیدن سود دارد و
طعام شوربای نخود و کبوتر بچه با زیره و دارچینی و قلیه خشک و گنجشک بریان و الله اعلم

اگر ماده خونی بود علامتهای خون ظاهر بود و اگر ماده صفرائی بود سوزش و خلیدن و زردی
آب و تب و تشنگی علامت آن بود        آنرا که علامتهای خون ظاهر بود رگ باسلیق
باید زد نخست و اگر ماده صفرائی بود بطبیخ بنفشه و سپستان و عناب و آلو و خیار چنبر
و شیر خشت استفراغ باید کرد یا حقنهای نرم کردن تا صفرا کم شود پس رگ باید زد
و آب انار با دارنگ و آب کشته و آب خیار و آب انار با دارنگ با شکر دادن و کشکاب
با روغن بادام دادن و ضمادها که از اسپغول و آرد جو و آب گشنیز و سرکه سرشته
باشند بر جایگاه گرده می نهند و اگر حرارت سخت قوی بود اندرین ضمادها سپیده خایه
مرغ و روغن گل و آب خرفه و آب حصاد الراعی و بنفشه و نیلوفر و صندل زیادت کنند و
شربت شراب بنفشه و شراب آلو باید داد و طعام از آن نوع که اندر باب نخستین ازین جزو
یاد کرده آمده است

علامت سوالمزاج سرد با ماده و بی ماده علامتهای بلغم است و چند جای یاد کرده آمده است
داروهای گرم بکار داشتن و روغن فرفیون و ناردین و معجونهای گرم که از بهر باه ساختن
کردن باه در موضعش یاد کرده اند اندرین باب سود دارد و طعام نخود و گنجشک بریان کرده
و قلیه خشک و نخوداب ما دارچینی و زیره صواب باشد والله اعلم بالصواب

سبب لاغری گرده بسیاری جماع بود و بسیاری خوردن داروها که اندک ادرار بول
کند و سوالمزاج گرم و خشک و سرد و خشک علامت لاغری گرده آنست که شهوت
طعام نباشد و پشت ضعیف بود و طاقت هیچ ندارد و آب تاختن بسیار آید و بول
سفید باشد و بود که بیرون لاغر بود و گند ی میکوید که هر گاه که گرده لاغر شود و پیه گرده اندک شود
جای چشم ضعیف گردد و صداع پدید آید و بول باز نتوان داشت و پشت و گرگاه
سرد باشد معجونها چون مغز بادام و مغز فستق و مغز حب الصنوبر و مغز جوز هندی
و فندق و تخم خشخاش همه با شکر کوفته سود دارد و نخود و باقلی و لوبیا اندر اسفیدباها
پختن و پیه مرغ و بط و پیه گرده بز سود دارد و نان به انگبین که در وی تخم بادیان و اندکی
زنجبیل و مغزها که یاد کرده آمد و کلک مفسول که در خمیر سرشته باشد و نان ناپخته سخت نیک
باشد زنجبیل حرارت را قوت این تخمها انگیزاند و تخم بادیان آنرا بجایگاه رساند و گرده
و تخمها گوهر گرده را قوت دهند و اگر کسی کلک نخواهد بر مغزها اختصار کند و اگر گوشت گرده
گوسفند و پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده بر یکدیگر آمیزد و آنرا با تخم خشخاش و تخم بادیان و زنجبیل
خوش کند سود دارد حقنه کز از طبیخ سر و گوشت کبوتر بچه و روغن دنبه سازند
سود دارد و پیه گرده که افتیه حقنه کردن گرده را گرم و فربه کند و طعام هریسه و پاچه و خایه
مرغ نیم برشت و حلواها که تخم خشخاش و مغز کدو و مغز خیار و خیار بادرنگ در وی
کرده باشند سود دارد در جمله آن جهت فربهی گرده و طعامها با ندکی میل بگرمی دارد والله اعلم

هر بیماری که گرده را افتد از سوالمزاج و آماس و تولد سنگ و ریگ همه ضعف آرد
هم چنین هر رنجی که رسد از زخمی و سببی و رفتن پیاده و اسب راندن فزون از عادت
و برخاستن و نشستن بسیار و جماع بسیار همه گرده را ضعیف کند لیکن طبیبان
ضعیفی گرده آنرا گویند که گرده از فعل خویش بازماند و فعل گرده آنست که آب را با اندک
خون رقیق که از جگر فرود آید بیشتری از آن خون بگوارد و برآید و بغذای خویش بکار برد
و آب را به بیرون دفع کند و هرگاه که ضعیف شد آن خون را نتواند گوارید و بغذای خویش



گرداند آن آب هم چنانکه با آمده باشد با خون از وی جدا کرده هیچ درد نکند و اگر
باشد ضعیف دردی باشد و سبب این ضعف آن باشد که گوهر گوشت او سست
و متخلخل شود و آن آنگه که گوشت او باطل باشد بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار خوردن
داروهای ادرار کننده یا بسبب رنجهای دیگر که یاد کرده اند علامت این علت
آنست که بول غسالی بود یعنی همچون آبی که گوشت تازه در وی شسته باشند و بی درد بود
و اگر درد بود اندک بود و ارزوی جماع نباشد و گاه باشد که بول رطوبتی غلیظ آمیخته باشد
و اگر یک ساعت بنهند رسوب کند و بر سر بول چیزی همچون کفک در یابد پدید آید و این علامت
آن بود که رگهای که آنرا آورده گویند فراخ است و نیز اندر مجاری آفتی هست و اگر آورده مجاری
ضعیف باشد هیچ رسوب نکند و هر بول که پیش از آن اندکی طعام اندر معده هضم شود
هم چون آب شود و آنچه از پس هضم است غسالی بود از بهر آنکه جگر اندر غذا تصرف کرده باشد
و خون گردانیده و آنچه نصیب گرده باشد از خون بدو فرستاده و گرده بسبب ضعف و عجز از آن
هیچ تصرف نکند و هیچ نصیب برندارد و بدین سبب بول غسالی دفع طبیعت بود بر سبیل
بحران و فرق آنست که آنچه سبب آن دفع طبیعت بود بیمار از پس آن راحت یابد
و لاغر نشود و باشد که آنرا نوبتی بود معلوم و اگر از ضعف گرده بود بیمار راحت نیابد و سست
و لاغر شود و نوبتی معلوم نباشد و بر طبع ضعیفی گرده و لاغری آن ضعیفی چشم و درد سر پدید
آید طریق صواب اندر علاج این علت آنست که پیش از آنکه علت محکم شود علاج کنند
چه اگر تاخیر کنند عسر گردد و گاه باشد که با این علت اندر مجاری بول ریشی و رنج باشد و علاج
آن اندر بابی جداگانه یاد کرده آید اما علاج خاصه آنست که اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق
بزنند و باندازه قوت مقداری خون بیرون کردن و داروی مسهل و آب تخمها ندهند البته
از بهر آنکه بهر دو فضله دیگر بمجاری بول آرند و رنج و علت زیادت شود و از جماع و ریاضت
و از گرمابه باز باید داشت و آسایش باید فرمود و تدبیر آن باید کرد که گوشت گرده اکنده شود
و تدبیر آن شربت بود و بغذا و نضماد اما شربت آب سیب باید داد و آب آبی و شراب
مورد و شراب ریواج و شراب لیمو که ترشی غالب بود و سویق جو و سویق گندم و اقراص
طباشیر و غذا عدسی با آب سماق و آب غوره و آب نار دانگ و پاچه بره و سپیدبا
بی ترشی و گوشت کبک و تذرو و دراج و طیهوج مصوص و اقفرده با آب سماق و غوره و آب نار دانگ
و گوشت گوساله فشرده کرده هم برین آبها و کعک باگزره و پیه اکنده که ببغزها و کلکسار زده و تخم
بادیان خاصه اگر آنرا بسماق خوش کند و اگر بیمار ضعیف بود زرده خایه مرغ نیم برشت خورد
سماق بر افکنده سود دارد و از فربهی گوشت و اسفیدباجها پرهیز کند و از میوها آبی و زعرور
و خرما قسب موافق بود قرص طباشیر بگیرند گل سپید و سماق پاک کرده و طباشیر و
صمغ عربی و گل مختوم و گل ارمنی و فارسی و صندل سپید از هر یکی یک درم سنگ و تخم خشخاش
بریان کرده و تخم خاص و گلنار از هر یکی دو درم سنگ تخم خرفه بریان کرده سه درم سنگ

حب الآس و بلوط هر دو بریان کرده از هر یکی سه درم سنگ اقاقیا دو درم سنگ همه را
بکوبند و بیزند و بآب سیب و آب آبی ترش سرشته و اقراص کنند هر قرصی دو درم سنگ
شربتی یک قرص با یکی از شرابها که یاد کرده آمده است          قرص دیگر بگیرند شبت یمانی
و دم الاخوین و گلنار و صمغ از هر یکی یک درم سنگ کثیرا دو درم سنگ اقراص کنند هر یکی
دو درم سنگ شربتی یک قرص با شراب غوره کرده یا شراب مورد          ضمادی که برپشت
نهند بگیرند گل سرخ و طباشیر و برگ سماق و صندل سفید و عصاره لحیة التیس و گل ارمنی و کل
مختوم از هر یکی ده درم سنگ گلک بغدادی سه درم سنگ سیب خشک هفت درم سنگ
خرنوب نبطی و برگ مورد خشک از هر یکی دو درم سنگ بیخ جو سه درم سنگ همه را بکوبند
و بآب مورد تر و آب سیب ترش تر میکنند و بر پشت و بر ناف و زهار و بن قضیب می نهند و اگر
لحیة التیس و خرنوب نبطی و گوز سرو و نار پوست و گل سرخ و بیخ طوبی اندر آب بپزند و اندر آن
آب نشینند صواب بود و آن آب بر زهار و برگاه و تهی گاه او میچکانند صواب تر بود و آنرا که
این علاج پیش کنند او را اندر آبهایی که معدن شبت و زاک بود می باید نشانند و از آن آب
باید داد اندک اندک از بهر آنکه این آبها مجاری را تنگ کند و اگر ممکن بود که او را بهواهای
سردتر برند صواب بود و اگر قی کنند همه بجاریهای گرده را سود مند بود و باشد که یکبار
زایل شود ابوالحسن الطبری البحری میگوید بعضی طبیبان اهل مصر از بهر این علت فصاد طلوع
فرمود شراب سفرجلی رشته و قرصهای قب خوردن و آنها اقاقیا برپشت و برگاه و همه تن
مالیدن و بهترین کارها اندرین علت رنج و حرکت و بهترین آسایش است و چون علت بآخر
رسد بهتری پدید آید شیر اشتری می دهند و دارویی که خون را باز دارد چون فلونیا رومی و باری
و اقراص گلنار تا همه تن قوی گردد و از چیزهای تیز و شور و تلخ پرهیز کنند و اگر سبب بول غذایی
دفع طبیعت بود آنرا باز نباید داشت و یاری باید داد تا تن پاک شود و اگر بسیار گردد و از
حد بگذرد و ضعف خواهد آورد این علاجها باید کرد که یاد کرده آمد و اگر این علت نوبی معلوم
پیش از نوبت رگ باید زد و این علاجها بر دست گرفتن و اگر علت دراز گردد و آماس
اندر اطراف و همه تن پدید آید علاج استسقاء لحمی باید کرد و محمد بن زکریا می گوید که اطراف
زر را بپزند و طبیخ آن را اندکی نمک بر افکنند و نه روز بخورند همه بجاریهای گرده را ببرد والله اعلم

بسیار باشد که اندر گرده و حوالی گرده آن بادی غلیظ در افتد و از آن باد درد گرده و تمدد اندر
پشت پدید آید          علامت وی آنست که درد اندر حوالی برگاه می گردد و بر ترد و فروتر می آید
و هیچ گرانی نکند          وی آنست که از خوردنیهای بادناک پرهیز کنند و داروهای محلل
که ادرار کنند بکار دارند چون تخم بادیان و تخم سداب و زیره بماء العسل یا جلاب و بابونه و زیره
و تخم سداب و تخم بادیان و اکلیل الملک هر چه بلد بار انجکند ضمادی می سازند و بر برگاه می نهند




و روغن قسط می مالند و اگر حاجت آید حقنهای محلل بکار دارند والله اعلم بالصواب

ماده آماس گرم یا خونی بود یا خونی بود صفراوی و تیز و رقیق و حال آماس از سه بیرون نباشد
یا تحلیل پذیرد یا ریم کند یا صلب گردد و گاه باشد که آماس اندر هر دو گرده افتد و گاه باشد
که آماس میل بجانب تجویف گرده دارد و گاه باشد که میل بجانب آن سفید دارد که آب اندر
وی از جگر بگرده آید و گاه باشد که میل بجانب مجاری بول دارد و گاه باشد که میل بجانب
غشا دارد که در وی پوشیده است سوی پشت و گاه باشد که این آماس غشای میل
بسوی زهدون دارد و اسباب آماس گرده چهار نوع است یکی آنکه اندر گرده سنگی
تولد کند و از آنجا بجنبد و گوشت او را بخراشد و ریش کند دوم آنکه زخمی و آسیبی سقطی افتد
سیم آنکه چیزی گران چون همیانی و فراآن بر میان بسته باشد و چهارم آنکه بول باز داشته
باشد          علامتهای آماس سی است که اندر همه وقتها لازم بود و فراشا است که گرانی
می بر آید و گاهی حرارت قوت میکند و اندر گرده گرانی و تمددی بود و اندر اول این تب
نبض صغیر نشود چنانکه اندر اول تبهای دیگر لیکن اطراف سرد شود و گاه گاه تب آهسته تر
می شود و باز بر می افروزد و این آهسته شدن و افروختن بی نظام بود و گاه باشد که مدت
ماند که نوبت ربع خواهد بود و دردهای ادرار کنند و خوردنیهای شور و تیز و ریش
زبان دارد و اگر آماس اندر گوشت گرده بود درد او را امیدی باشد و اگر اندر غشا
بود خاصه نزدیک معالیق گرده درد عظیم باشد و پشت راست نتواند کرد و نتواند برخاستن
و عطسه نتواند داد و از همه شکلها که بخسپد بر روی بان خفتن آسان تر بود و بسیار باشد
که بسبب ضعیفی اختلاط عقل پدید آید آن جهت مشارکت غشا با دماغ و درد اندر چشم و روی
فرود آید و قی صفرا بسیار افتد بسبب مشارکت معده و باشد که شکم باز گردد و بسبب
مزاحمت آماس که روده بار اتنگ کند و تقطار دو بول تخت سفید بود پس زرد ناری
شود پس سرخ گردد و اگر مدتی سفید ماند علامت آن بود که آماس با صلب خواهد شد
یا دبیله خواهد گشت و ریم خواهد کرد و در جمله بول سفید و غلیظ اندرین علت علامتی بد است
و اگر زبونی کند علامت آن باشد که بخواهد تخت و سلامت خواهد بود و هر گاه که آماس تخت
گردد چنانکه بیمار پندارد که چیزی گران در گرده و شکم او نهاده است یا آویخته است و اندر
و اندر جایگاه تهی گاه باد پدید آید و رنجها صعب تر گردد علامت آن بود که آماس دبیله
گشت و هر گاه که تب همی لرزاند و حرارت آهسته تر گردد و بول غلیظ گردد و رسوب
نیکو پدید آید علامت آنست که آماس پخته شد و هر گاه که سرما تنگ بلرزاند و تب سرد گرم
یکبار زایل شود علامت آن بود که آماس سرد گردد و هر گاه که بیمار را بر پهلوی راست
خفتن آسان تر بود علامت آن بود که آماس اندر گرده راست است از بهر آنکه بر پهلوی چپ بخسپد

اماس او پخته باشد و رگه دارد و اگر درد اماس تا نزدیک جگر بر آید علامت آن بود
که اندر گرده زیادتست از بهر آنکه گرده راست بر بالای آن گرده چپ است و بجگر نزدیکست
و اگر درد تا نزدیک شانه فرود آید علامت آن بود که اماس اندر بهر او گرده راست و
علامتهای اماس خونی آنست که آن جانب که اماس اندر وی بود گرانی بود و نه سخت
سوزان و دردی بود با غدود نه سخت بی آرام و تشنگی نیز باندازه بود و تب همچو تبهای خونی
بود و صعبی و آهستگی درد و تب در خور صلاح و فساد خون بود و آب تاختن بسیار رنگین
نبود و علامتهای اماس صفرائی آنست که تب تیز و اماس گرانی کمتر کند و سوزش
و تشنگی غلبه دارد و همه علامتهای صفرائی که معلوم است ظاهر بود و چون علت بآخر رسد
بول غلیظ تر شود و رسوبی اندرین شیشه پدید آید همچون نخاله زرد آنجا که خون و صفرا از یک
بود و خون غالب بود اماس از جنس حمره بود و آنجا که صفرا غالب بود اماس از جنس
نمله بود و بول اندک و زود از زود گیرد و لیبوز اند و نبض سریع و متواتر بود و علاج
هر دو یکدیگر نزدیک بود و طبیب باندازه علامتها ترکیب ماده تها شناسد و باندازه ترکیب
آن تدبیرها مرکب همی افزاید بقراط میگوید اذا کان البول دمیا سریع الخروج دل ان العرق عانیه
علی الکلیتین فی ینبت بخمعها یعنی هرگاه که بول حرب بود و زود از زود
بیرون آید علامت آن بود که حرارت بر گرده غالب بود و هم میگوید هم بقراط گوید من کان
بوله رقیقا و حامسا دل علی مرض حار فی الکلیتین یعنی هرگاه که بول بر رقیق ماند یعنی چرب
و ناگاه بیرون آید علامت آن بود که در گرده بیماری گرم است و هرگاه اماس گشاده شد
اگر شبانه اندر گشاید و ریم سپید و هموار بود و گنده نبود امید سلامت بود و اگر خون و ریم
آمیخته بود بتر باشد و اگر طبیعت ریم را الجانب روده دفع کند بتر باشد و این از دو گونه باشد
یکی آنکه همچون که ماده ذات الجنب را با استخوان پهلوها دفع کند و بظاهر افکند این ماده همچنان
بجانب روده دفع کند ماده از گرده بجگر باز آید و از جگر بماساریقا شود و از ماساریقا بروده
شود و گاه باشد که ماده اندر فضای شکم دفع شود و انهم بتر بود و شکافتن حاجت آید و گاه
باشد که اماس بجسته گردد و گشاده شود و این را هم شکافتن علاج باید کرد و اختلاط ثقل
اندرین تنها که بر تبع اماس بود سخت بد بود خاصه اگر نشانهای بد با آن ظاهر شود بقراط میگوید
اذا ظهر علی البول نفاخات فذلک دلیل علی وجع فی الکلیتین وان المرض سیطول
یعنی هرگاه که بر سر بول قبها باشد علامت آن بود که در گرده دردی است و روزگار بیماری
دراز خواهد بود المعالجات طریق علاج این علت آنست که باول علت هیچ داروی که ادرار بول را
شاید ندهند چون تبها و غیر آن خاصه اگر دانند که اندرین خلطی درست از بهر آنکه داروهای ادرار
کنند اخلاط بد را از همه اندامهای بالای تن فرود آرد و بر موضع علت گذراند و بسبب
ضعیفی و زبونی موضع بیشتری آنجا ماند و سبب زیادتی علت گردد و از آب نیز باز دارند
اگرچه اندر حرارت تب و اماس بتری و خشکی آب حاجت آید لکن از بهر آنکه بجهت




آب نشستن بر انگیزاند و اندر فرود آمدن بدین موضع چیزی باز جوید فرود آرد و مضرت او از
منفعت اندر گذرد بدین سبب از آب نیز باز دارند و آنجا که حرارت بود از صافی و از
سفال نو چکانیده اندک اندک میخورانند نه بسیار و سخت سرد بباید تا اماس را صلب نکند و از
گفتن باز ندارند و داروی مسهل داروی قوی و تیز نشاید هم بدین سبب که اخلاط را از
بالا فرود آرد و اندر روده که همسایه گرده است بگذارد و بعضی بگرده آرد و صواب تر آنست
که قوام ماده را بشربتهای معتدل گردانند پس اسهال کنند بحقنه از بهر آنکه حقنه بموضع علت
رسد و قوت دارو بر حال خویش بود و از بالای تن چیزی فرود نیارد چنانکه داروی مسهل
که خورده شود فرود آرد و حقنه نیز نرم باید چون لعاب تخم خطمی و تخم خبازی و تخم کتان با نگار
و روغن گل و خیار چنبر اندر علاج گرده سخت نافع است چه در حقنه و چه در مسهل از بهر آنکه
استفراغ او بی عنف بود و اگر غلیظ بود نیز سلیخه اندر و ماء الجبن بهترین مسهل است ماده را
بجانب روده آرد و رگهای او را بشوید و مزاج گرم را معتدل کند و ریش را پاک کند و غذای
اماس گرده را اگر مایه نشاید تا علت اندر انحطاط بنوشند و شربت و حقنه و ضماد همه بگشت
رادع باید داد پس چیزی پزاننده و تحلیل کننده باندازه حاجت با آن همه آمیخته می از
و بآخر همه محلل بکار دارند و هیچ داروی سوزاننده اندر اماس گرم نشاید داد اگر
بضرورت بچیزی سوزاننده حاجت آید چیزی نرم با وی بیامیزند تا سوزانیدن آنرا باز دارد
و چون اندر بول نشان پختگی پدید آید داروهای ادرار کننده بکار باید داشت چون [illegible]
و بنادق البزور و در ضمادها باید از بنفشه و آرد جو و آرد باقلی و خطمی و صندل سپید
و شیاف مامیثا و تراشه کدوی تر و روغن گل و آب عنب الثعلب سازند و گاه باشد که
بسبب ضعیفی درد اندر ضماد و حقنه پوست خشخاش در افکنند و فلونیای رومی و اگر اماس
صفرائی بود ضماد از موم سپید و روغن گل و روغن بنفشه و آب کشنه و آب گشنیز تر و آب
برگ خرفه و گلاب و سرکه سازند و این چنان باشد که اینهمه بیامیزند چنانکه رسم است و فرو
بدان تر کنند و بر موضع گرده نهند صفت ضمادی تحلیل کننده بگیرند آرد گندم ناخنه و بیخ
کرنب و بیخ سوسن و شبت و خطمی و بابونه با انگبین و روغن کنجد بپزند تا چون عصاره شود و
بکار دارند و اگر پیه بط و پیه مرغ با آن یار کنند صواب بود صفت شربتی پزاننده
بگیرند تخم کتان بریان کرده یک مثقال نشاسته نیم مثقال این یک شربت بود این جمله که
یاد کرده آمده است طریق علاج این علت است بر سبیل قانون کلی اما اگر اماس خونی
بود نخست رگ باسلیق یا صافن باید زد و اگر اماس تازه باشد باسلیق زدن
اولیتر باشد و اگر اماس کهن باشد یا بیمار ضعیف باشد رگ مابض باید زد و این شراب
بدهند بگیرند عناب بیست دانه کاکنج? گزیده و دانه بیرون کرده صد درم سنگ تخم خشخاش سپید
صد درم سنگ کثیرا [illegible] صد درم سنگ عدس مقشر صد درم سنگ و [illegible] هفت
بار بوزن همه دارد با آب کنند و بپزند تا بمقدار چهار صد درم سنگ باز آید و همه را در خرقه

صفت آب

بگدازند و بدست بمالند و بفشارند لیکن صافی بگدازند و بقدار چهارده درم سنگ شکر
بر زبر افکنند و بقوام جلاب آرند هر روز ازین شراب بیست درم سنگ با ده درم سنگ
سکنگبین بدهند و اگر این شراب با گلاب دهند روا باشد و اگر با آب تخم خیار و تخم
خربزه و تخم کدو و تخم خرفه دهند روا باشد و آب خیار و خیار بادرنگ با شکر و روغن
بادام سود دارد و طعام فروربا از عدس و سماق دهند و اگر اماس صفرائی بود
بنگرند اگر صفرا اکثر بود و خون بیشتر هم رگ باسلیق زنند پس بمطبوخ هلیله استفراغ کنند
و اگر صفرا بیشتر بود و خون کمتر رگ نباید زد نخست بمطبوخ هلیله استفراغ باید کردن صفت
این مطبوخ بگیرند هلیله زرد منقشر ده درم سنگ خرمای هندی پاک کرده بیست درم سنگ
آلوی سیاه سی دانه عناب سی عدد سپستان یک مشت بنفشه دو مشت تخم کشوث دو مشت
برگ کشته یک دسته بزرگ برگ عنب الثعلب یک دسته ترنجبین ده درم سنگ همه را
بپزند چنانکه رسم است و بدست بمالند و بپالایند و پانزده درم سنگ فلوس خیار شنبر
تازه در وی بمالند و بپالایند و سه مطبوخ نموده الطاکه بشوی در وی حل کنند و نیم گرم بدهند
و اگر حاجت آید در مدت ده روز دو بار یا سه بار بدهند و سکنگبین ساده و گلاب
بدهند و آب خیار با شکر و آب تخم خرفه با سکنگبین و غذا فروربا از آب غوره و مانند آن
و اگر گلاب با شراب بنفشه دهند صواب باشد و اگر طبیب شب بوقت خواب شراب
بنفشه با لعاب اسبغول و شکر با آب تخم خرفه خورد صواب بود و اگر معده احتمال
کند شب برگ گلاب خفته تا پدید آید که اماس طریق نخستین گرفت پس ضمادی سازند
از آرد جو و خطمی و بنفشه و شبت و حلبه بیجکانند نیم گرم و هر گاه که معلوم گردد که ریم گرد اندرین
ضماد آرد کرسنه و سرگین کبوتر و گرد آسیا زیادت کنند و هر گاه که در بول ریم پدید آید
زنبادق اثر در چاره نباشد صفت دیگر زنبادق اثرود بگیرند مغز تخم خربزه ده درم سنگ مغز
تخم خیار پنج درم سنگ مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه پاک کرده و مغز بادام کثیرا و نشاسته
و رب سوس و تخم خشخاش سفید و گل ارمنی و تخم کرفس و بزرالبنج از هر یکی
دو درم سنگ و در بعضی نسخها بزرالبنج یک درم سنگ است همه را بکوبند شربتی سه
درم سنگ با شراب بنفشه در جمله علاج قروح آلات بول کنند صفت سفوفی که ریم را
پاک کند بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کتان از هر یکی سه درم سنگ کثیرا و نشاسته و
گل ارمنی از هر یکی دو درم سنگ تخم خشخاش چهار درم سنگ شربتی دو درم سنگ
با شراب بنفشه صفت قرصی که ریم را پاک کند بگیرند مغز تخم خربزه و خیار و خیار بادرنگ
و کدو از هر یکی پنج درم سنگ نشاسته و مغز بادام و شهدانه از هر یکی چهار درم سنگ
رب السوس پنج درم سنگ تخم خبازی و تخم خرفه و مغز جلغوزه و مغز اناز آلی و تخم
محلب پاک کرده و بزر الحماض و مغز بادام تلخ و صمغ بادام و کثیرا از هر یکی سه درم سنگ
تخم بادیان دو درم سنگ زعفران یک درم سنگ تخم کرفس کوهی دو درم سنگ



شربتی دو درم سنگ با مختجه و گوارد آب از کوه سیاه و بسیار باشد که بسبب خام ماندن و دیر
پختن اماس علت را گرمی و سوزانی بود و هر گاه که مزاج با اعتدال باز آید چنانکه بنرمی
مایل شود زود پخته گردد و طریق آنست که گلاب دهند با روغن بادام و جلاب و شراب بنفشه
و شراب نیلوفر دیگر و اگر تب نباشد شیرخشت و اسفاناج و ملوخیا و قطف و کوک بروغن بادام
در روغن شیر پخته تازه و چون مزاج با اعتدال باشد باز آید و استفراغ کنند و طبیخ انجیر و عناب
و سپستان و بیخ بادیان و بیخ کرفس و خیار چنبر و اگر این طبیخ بر سبیل شربت خورند
هر روز سی درم سنگ با پنج درم سنگ خیار چنبر صواب بود ثابت بن قره میگوید
اماس گرده را حقنهای نرم علاج باید کرد و گلاب و روغن شیره و حقنه نرم است
و اگر لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان در روغن شیرخشت تازه بهم بیامیزند و حقنه کنند
نافع بود و هر گاه که ماده سخت بد نباشد لیکن بسیار باشد که سکنگبین دادن صواب باشد
و هر گاه که اندک باشد لیکن سخت تیز باشد ماء الاصول دور باید داشت و آب نیم گرم باید داد
شربتها دادن تا ماده را نرم کند و تیزی آن باطل کند و اندر آماس مرکب صفرا با خون آمیخته بود
در علامتها تامل باید کرد و بیمار را اندر گرمابه نشاند رفت تا اماس از ریم پاک شود والله اعلم

## باب دهم

اندر اماس صلب سودائی گرده

اماس صلب که در گرده افتد از دو بیرون نیست یا ماده آن خلط سودائی باشد یا اماس گرد
یا اماس گرم بسبب علاج ناصواب گشته بود و اندرین باب سخن اندر اماس سوداست
گرانی پشت کمتر از اماس بلغمی بود و بول سبز و اندک و رقیق بود و سبب اندکی
و رقیقی سده بود و اندر جانب سر زانی باشد خلنده و اعراض مالیخولیا و علامتهای سودا ظاهر بود
و درد گرده بدین ضعیفی نباشد لیکن باشد که پشت همچون کان شود و راست نتوان کرد و سر نهاده
را انها لاغر و ضعیف گردد و در جمله اندامها و سوتن ضعیف و لاغر شود و باشد که بسبب سده
و ضعیفی گرده آب با کیلوس بجگر آید و از خون جدا نگردد و با خون اندر رگها بگذرد و باندامها
رسد و با ستسقا باز گردد و هر گاه که سودا با خون آمیخته بود رنگ بول زنگی بود گرفته و آنرا
تازی لمد گویند و هر گاه که صفرا آمیخته بود با خون بول بود و درفشان و تازی ... گویند
نخست قانون کلی که اندرین باب یاد کرده آمده است نشش باید گرفت و بدان طریق رفت
و استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و اگر قوت ضعیف باشد و علت مزمن بود ماء الجبن که در سکنگبین
افتیمونی کرده باشند می باید داد چنانکه اندر کتاب سیم یاد کرده آمده است و اطریفل بزرگ
نیز بکار داشتن سود دارد و از غذا بپرهیز با اختصار کند تا آن وقت که اندر اول بول اندک
مایه زنگی پدید آید پس رگ باسلیق باید گشاد و حقنها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
بکار داشتن و آن ضمادها بر نهادن ضمادی که ابوالحسن البرکی و ابن الامام
الطبیب بکار داشتندی بگیرند تراشه کدوی تر و تراشه خیار و شکوفه بید و برگ خبازی

همه را بکوبند و آب کشند و اندر هاون سرب کنند و بسیار بسایند تا کبود شود و چیزی از سرب
حل کنند و با آن پابزه زور و روغن بنفشه مقداری بر چکانند و آن بسایند تا همه یک چیز گردد پس
کچی بر گرده طلا کنند و خرقه کتان بدان آب تر کنند و بر موضع کرده بپوشند و هر وقت که خشک
شود باز تر کنند این ضمادی است که همه آماسها صلب سودائی را تحلیل کند ابوالحسن الترنجی گوید
من اندرین ضماد آب کشته و آب گشنیز زیادت کردم و اندر علاج نور قضیب بکار داشتم
سخت نافع بود و با آنکه خداوند علت بقصد ونی بر سر برد اندر مدت تهبل روز علت زایل شد
و بیکو به مقصود من از باز گفتن این قصه آنست که معلوم گردد که اثر این ضماد اندر
تحلیل اخلاط غلیظ چه خوبست والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

علامت این علت آنست که نخست آماسی گرم یا سرد بوده باشد پس صلب گشته اما اگر آماس
خونی بود چون صلب گردد از دردی خالی نباشد و علامتهای خون ظاهر بود و اگر صفرائی بوده
باشد از سوزش و تشنگی و علامتهای صفرا خالی نبود و اگر بلغمی بوده باشد درد و سوزش
نباشد و گرانی کند و اگر سودائی بوده باشد و اکنون صلب تر از همه انواع بود و درد ندارد باشد
و نه حس و این عسرتر بود    باید دانست که علاج آماس صلب که اندر گرده افتد
دشوار است و اگر زود بعلاج مشغول نگردد عسر گردد و باشد که رحم گیرد و هلاک شود و اگر رحم
سپیدتر و هموارتر بود امید وارتر بود و هر رنگی دیگر که تیزتر و بوی ناخوش تر و قوام
ناهموارتر علاج آن دشوارتر بود و علاج آماس آنست که اگر علاج را مانعی نباشد رگ باسلیق
بزنند و گلاب با شراب انجیر یا شراب بنفشه دهند و این حقنه بکار دارند بگیرند خشک یک مشت
برگ اطراف کرنب و اطراف چغندر از هر یکی یک مشت خطمی در خرقه بسته و سبوس در خرقه
بسته از هر یکی یک مشت انجیر سپید سی عدد پرسیاوشان یک مشت بزرگ تخم خیار و تخم خیار
بادرنگ و تخم خربزه از هر یکی یک مشت و نیم کوفته همه را بپزند و بپالایند و مقدار نیم رطل بغدادی
بگیرند و سه زرده خایه مرغ خام بر افکنند و مقدار پانزده درم سنگ یا بیست درم سنگ روغن
شیرخشت با وی بیامیزند چنانکه همه یک چیز گردد و بکار دارند سه بار این حقنه را بکار دارند و موضع
گرده را به پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و این ضماد بر نهند بگیرند تخم کتان و تخم حلبه و تخم
خبازی از هر یکی پنج درم سنگ سپستان و بابونه و خطمی از هر یکی چهار درم سنگ مقل و اشق و
ملک الملوک از هر یکی سه درم سنگ مقل را و اشق را در آب حل کنند و داروها بدان سرشند و ضماد
کنند و داروی را اندر نرم کردن آماسهای صلب اثری خوبست و هر چه اندر علاج آماس که صلب
گردد یاد کرده آمده است اندرین باب بکار دارند از شرابها و ضمادها و غذا اسپیوسات با گلنگبین
و روغن بادام و زمانید و فروره ماش مقشر خبازی اسفاناج دردی کچه و زیره بای شیر [illegible]
گرده با گلنگبین کرشکر و اندر آماس گرده از جماع پرهیز باید کرد و اگر جماع کرده شود علاج




تا چه گردد و هرگاه که آماس ریم کند و در بول آمدن گیرد نخست اگر مانعی نباشد رگ باسلیق
بزنند و گلاب دهند با شراب خشخاش یا شراب بنفشه یا شراب انجیر اگر حرارت
باشد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو همه پاک کرده بکوبند و هر سه روزی مقدار
پنج درم سنگ بدهند و اگر بول ریم باز ایستد هر روز سپیوسات دهند با شکر و روغن بادام
و اگر حرارتی غالب نباشد سکنجبین دهند با ماء العسل تا ریم باز آید و هرگاه که ریم باز ایستد
بدان قناعت نشاید کرد مگر که درد و گرانی با آن زایل شود و قاروره صافی شود و مدتی
بران حال بماند تا بران اعتماد شاید کرد پس اگر هنوز گرانی مانده باشد شراب انجیری بامداد
و شیرخرد یا قرص کاکنج سود دارد و بسیار باشد که آب تخمها ریم پاک کند    سفوفی که ریم
باز گرفته بگشاید و پاک کند بگیرند قطراسالیون سه درم سنگ و راسن خشک کرده یک درم سنگ
و نیم تخم بطیون دو درم سنگ تخم [illegible] یک درم سنگ تخم کرفس دو درم سنگ تخم بادیان و
انیسون از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند شربتی دو درم سنگ بامداد دو درم سنگ و شبانگاه
با شراب انجیر    ضمادی که ریم باز گرفته را بگشاید بگیرند تخم کرفس و پوست بیخ او و تخم بادیان
و پوست بیخ او و قطراسالیون و صمغ البطم و قصب الذریره و جاوشیر و راسن خشک و [illegible]
راسن خشک از هر یکی [illegible] راست کنند ضماد سازند با موم و روغن خیری و گرمابه و آب
نیم گرم بر موضع کرده ریختن سود دارد خاصه بنشستن پس ضماد برنهادن و شب تنها که یاد
کرده آمده است    شرابی که گرده را پاک کند بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و قطرا
سالیون و انیسون و حک حلبی و تخم بطیون و راسن خشک و مقل شوی همه را راست
همه را در سه من آب بپزند تا بنیمه باز شود و بپالایند و برچنین از این سه که یک من انگبین بر نهند و
بقوام آرند شربتی بیست درم سنگ و گرده را بر روغن بنفشه چرب کنند و اگر ریم باز ایستادن
همی بیاید این شراب نشاید داد    قرص کاکنج بگیرند گل سرخ و طباشیر و تخم خرفه
و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و گل ارمنی و گل فارسی از هر یکی ده درم سنگ تخم خیار و
خیار بادرنگ از هر یکی سه درم سنگ کهربا یک درم و نیم راوند چینی یک درم سنگ
سعد و [illegible] از هر یکی دو درم سنگ کاکنج سی عدد همه را بکوبند و بلعاب تخم اسپغول
بسرشند و اقراص کنند هر یکی درم سنگی هر روز یک قرص با چهار درم سنگ شیرخشت
دهند و سه ساعت صبر کنند پس آب امه سپیوسات دهند و از گوشتها گوشت دراج
و طیهوج و کبک سودمند باشد    سفوفی که آنرا مجموع خوانند بگیرند گل سرخ
و طباشیر و آرد جو و آرد عدس و کاکنج و برگ سماق و رب [illegible] و رب سیب
و رب آبی و بوریدان و تودری و تخم خشخاش سپید و تخم خشخاش سیاه و بزرالبنج
و پوست تفاح از هر یکی یک درم سنگ و نیم کهربا و ریوند چینی و گل ارمنی و گل
فارسی و قیمولیا و حب القلب و حلوزه و تخم کرفس از هر یکی یک درم سنگ تخم خیار و خیار
بادرنگ و تخم کدو و تخم خرفه و تخم بنجکشت از هر یکی دو درم سنگ دانه مویز و خرنوب

شامی از هر یکی سه درم سنگ همه را بکوبند و به پزند شربتی هر بامداد سه درم سنگ و شیر خر
از پس وی یک قدح کوچک و بهنگام خواب دو درم سنگ با آب سرد این سفوف آن وقت
باید داد که خواهند که جراحت درست شود و ریم باز ایستد و ضماد نیز ازین گونه باید
ضماد بگیرند اقاقیا و حضض از هر یکی یک درم سنگ زاج دو درم سنگ آرد کرسنه دو
درم سنگ آرد جو سه درم سنگ کعک بریان کرده سه درم سنگ گل سرخ و گلنار و شیاف
مامیثا از هر یکی یک درم سنگ و اگر زاج احتمال کند یک درم سنگ کندر در افزایند و همه را
بسایند و با آب برگ مورد تر سرشند و ضماد کنند و هر وقت طعام خوردن برنهادن و آب سرد نها
برنهادن سود دارد

اگر تره اندر گرده بود علامت وی آنست که درد و سوزش ملازم بود اندر گرده و حرارتی
عظیم بود و باشد که تب آرد و از تشنگی خالی نبود و اگر اندر مجریهای بول و اندر قضیب
باشد درد و سوزش در وقت گذشتن بول بود و پس از یکساعت ساکن شود
و سوزش اندر بن مغولها ران و اندر قضیب بود و این را اگر زود علاج کنند زودتر و بهتر زایل
گردد و اگر اهمال تغافل کنند قرحه شود و مشکل گردد و علامت چرب گرده آنست که خارش
اندر گرده بود و اندر بول لعابی غلیظ همچون گل که در آب گدازند پدید آید و اگر حرارت
اندر مجریها و اندر قضیب بود خارش اندر بن قضیب و مغول ران بود و بوقت
گذشتن بول دغدغه کند و غایه نیز شارکت کند خارش آید و اگر اندر مثانه بود خارش
لازم بود و گرگاه و اگر چرب محکم شود اندر بول رسوبی فشاری و کماجی پدید آید این علت را
علاج بفصد و حجامت گرگاه و حقنه باید کرد و داروی مسهل نباید داد از بهر آنکه داروی
مسهل ماده را از بالا فرود آرد و رنج زیادت کند و ترتیب علاج بدین گونه باید که اگر مانعی
نباشد و قوت بر جای بود رگ باسلیق باید زد و پس بر گرگاه حجامت کردن و بعضی حقنه
بکار داشتن حقنه بگیرند خشک و بابونه و اکلیل الملک از هر یکی یک مشت
اطراف کرنب و اطراف چغندر از هر یکی یک دسته تخم معصفر نیم کوفته و تخم کتان و تخم حلبه
و سبوس گندم و خطمی از هر یکی یک مشت سپستان یک مشت عناب یک کف یک مشت
جو نیم کوفته دو مشت به پزند چنانکه رسم است و مقدار هشتاد درم سنگ بستانند و پانزده درم
روغن بنفشه بر افکنند و ده درم شکر سپید و نیم درم نمک سوده همه را بیامیزند و هر روزی
بکار دارند برفق و هر سه روزی می کنند و از پس وی هیچ طعام و شراب نخورد جز
گلاب مقدار پانزده درم سنگ و طعام اسفیدباج کرچرب بود و اسفاناج و ماش و آنچه
برین ماند و چون روزگار دراز شود طعام از غوره و سماق و نار دانگ و آنچه بدین ماند
لیکن بس ترش نباشد و این سفوف از پس استفراغها بکار دارند بگیرند تخم خیار و خیار
بادرنگ و تخم خربزه از هر یکی پنج درم سنگ نشاسته و صمغ و کثیرا از هر یکی دو درم سنگ




تخم خشخاش سپید و بزر البنج سپید از هر یکی دو درم سنگ رب سوس چهار دانگ
تخم خرفه دو درم سنگ همه را بکوبند و ده درم بزر قطونا با وی بیامیزند شربتی هر بامداد سه
درم سنگ یا هفت درم سنگ شراب انجبار و سه درم شاهترج شاهیده و پانزده درم سنگ
سرتیق و اندر بن قضیب شیاف ابیض با شیر زنان و روغن گل سوده اندر چکانیدن و بهترین
چیزها اندر آب گوگرد نشستن است و آن آب خوردن ابوالحسن الترکی میگوید مردی را
این علت پدید آمد و رنجی صعب کشید او را فرمودم تا آب گوگرد رزد و اندر نشیند
و از آن آب بخورد و برفت و از پس ده روز باز آمد همه رنج از وی زایل گشته و آنجا
که آب گوگرد نباشد گوگرد را بسایند و اندر شراب بجوشانند و از آن شراب اندک اندک
بخورند و هم ابوالحسن الترکی گوید طبیبی را دیدم که اندرین علت آب آهنگران فرمود خوردن
و کنیزکی هندو را این علت پدید آمد ابوطاهر طبیب فرمود تا جبه با آب آهنگران تر می کنند و زن
بر می دارند کنیزک این علاج کرد زود این علت او زایل شد سفوفی سود دارد بگیرند
لب اشیر دو درم سنگ تخم خرفه سه درم سنگ صمغ پارسی و نشاسته و کثیرا از هر یکی
دو درم سنگ راوند چینی یک درم سنگ انیسون پاک کرده هفت درم سنگ
مامیران چینی یک درم سنگ کنجد سپید بریان کرده پانزده درم سنگ گوگرد خوردنی
ده درم سنگ شکر طبرزد هشت درم سنگ مغز خیار بادرنگ از هر یکی ده درم سنگ
پنج درم سنگ لعاب اسپغول و شب وقت خواب دو درم سنگ با آب سرد
و اندر گرده و قضیب و زهار و حوالی آن روغن گل گرم کرده می مالند و هر سه روزی
در گرمابه می شوند و در آب زن می نشینند حلوی سود دارد بگیرند کنجد بریان کرده
ده درم سنگ شکر طبرزد پانزده درم سنگ نشاسته چهارده درم آرد کرسنه سه درم
کنجد را بکوبند و آشامه سازند چنانکه رسم است و روغن بادام بر افکنند و شیر خر اندرین
علت نافع است

خون آمدن از مجری بول هفت نوع یکی بسیاری خون اندر همه تن و اندر رگها گرده بدان
سبب رگی گشاده شود یا شکسته دوم آنکه طعام و داروهای گرم چون بلبل و سپندان
و سیر و فرفیون و صمغ سداب و جندبیدستر و مانند آن خورده شود سیوم آنکه چیزی گران بر دارد
یا از جایی بجهند یا مانند آن کاری که قوت بدان موضع رسد تا زخمی و آسیبی بر موضع گرده
آید و رگی سوده گسلد چهارم بسیاری جماع پنجم آنکه تری غلبه کند و رگها آغشته و نازک شود
و خون از وی تراید ششم آنکه بادی اندر گرده افتاده باشد و رگها را از هم باز کند و
نظر کند هفتم آنکه بسبب ضعیفی که آرد سوء المزاج سرد و خشک رگی نظر کند و این اسباب
یا اندر گرده افتد یا اندر مجری بول که میان گرده و مثانه است اما آنچه سبب آن
بسیاری خون بود گاهی با بول آمیخته بود و گاهی خون صرف آید و بسیار آید و امتلا

رگها و علامتهای خون بر آن گواهی دهد و آنچه بسبب خوردن طعامها و داروهای تیز بود اسـ
آن علامت بود و خون که بیرون آید گرم و سوزان بود و آنچه از زخمی و آسیبی و رنجی بود
اسباب آن علامت آن بود و ناگاه افتد و یکبار بیرون آید و آنچه از بسیاری خون بود
هم چنین سبب آن علامت آن بود و آنچه از غلبه رطوبت افتد علامتهای رطوبت بر آن گواهی
دهد و اندک اندک تراید و آنچه بسبب آنک بادها بود که اندر گرده افتاده بود علامتهای باد
بر آن گواهی دهد و اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و آنچه بسبب آن سوء المزاج سرد و
خشک بود علامتهای آن اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و بباید دانست که آنچه از گرده
آید بسیار بود و از منش گشتن خالی نباشد و گاه باشد که علقه شده باشد بسته شده باشد
همچون پاره جگر بیرون آید و الم اندر پهلو یا پشت ظاهر بود و آنچه از مجریها آید بیغوله ران و
تهیگاه از آن آگاهی دهد و اندک بود و آنچه از مثانه آید سخت اندک بود از بهر آنکه مثانه رگهای
بزرگ که اندر وی خون بسیار بود نیست و گاه باشد که خون از قرحه اندکی اندر گرده باشد لیکن
خون صرف نباشد و با ریم آمیخته باشد و آنهم که یاد کرده آمد گاهی خون صرف بود و گاهی با بول آمیخته
بود و علامت قرحه و علاج آن اندر بابی جداگانه یاد کرده آید ان شاء الله   علاج اگر مانعی
نباشد از هر دو دست رگ باسلیق بگشایند و باندازه قوت خون بیرون کنند و از طعامهای
غلیظ و از داروهای ادرار کننده باز دارند و سفوف کافور دهند   آن بگیرند کهربا
یک درم سنگ ریوند چینی چهار دانگ افیون مصری دانگی کندر و گل مختوم و نشاسته و
کثیرا و صمغ عربی از هر یکی یک درم سنگ و نیم کافور مبیت عدد صمغ الکلکام دو درم سنگ و
این داروها که ازین آرند و زنان از بهر فربهی بکار دارند و این دارو را خرد کوبند
ودع محرق و بسد و عقیق از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند یک نیمه ازین دارو با آب
لسان الحمل بسرشند و دیگر نیم کوفته بکار دارند هر بامداد از آنچه سرشته باشند یک درم سنگ
بامقدار پانزده درم سنگ شراب مورد یا شراب غوره یا شراب ریواج بدهند و آنچه کوفته است
مقدار چهار دانگ با تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو پاک کرده بکوبند و با آن
پایزند و شبانگاه بوقت خواب ده درم سنگ با شراب مورد یا شراب آبی دهند
و اگر تب و تشنگی و حرارت غالب بود این معجون و سفوف با گلاب دهند و از پس ساعتی
سکنجبین سفرجلی و تامل کنند اگر این خون که همی آید سیاه و غلیظ باشد باز ندارند تا آن وقت
که بینند که رقیق شد پس باز دارند و ابوالحسن الترکی میگوید چیزی نادر شنیده‌ام اندر علاج
خون آمدن از گرده که گوشت ماهی که آنرا بتازی السمک الهار یا گویند و بپارسی مارماهی گویند
بسوزند تا سیاه گردد و بکوبند یک جزو و گل مختوم یک جزو و سعد یک جزو همه را بکوبند و پانزده
شربتی یک درم سنگ با پانزده درم سنگ شراب مورد یا شراب غوره یا شراب
ریواج   سفوفی که خون رفتن بکار داشتست بگیرند اظفار الطیب و رامک
و کندر و اقاقیا و بلوط را استار است همه را بسایند شربتی دانگی و نیم با آب سرد





اقراص کهربا باز بهر این علت بگیرند پنج درم سنگ صمغ گوزنج درم سنگ گلنار و عصاره
لحیة التیس از هر یکی دو درم سنگ کندر دو درم سنگ کرفس یک درم سنگ کثیرا دو درم سنگ
صمغ نیم درم دم الاخوین و گلنار از هر یکی یک درم سنگ همه را با آب برگ خرفه بسرشند و قرص کنند
قرصی دیگر بگیرند کثیرا و تخم خشخاش و گل ارمنی و عصاره لحیة التیس و صمغ الکوی
سیاه و کهربا را استار است با آب لسان الحمل بسرشند و قرص کنند   قرصی دیگر بگیرند
تخم خیار و نشاسته و کثیرا از هر یکی چهار درم سنگ گلنار ده درم سنگ شکر یک درم سنگ
با آب لسان الحمل قرص کنند و عصاره مورد تر و عصاره گل تر و عصاره برگ اسفغول و عصاره
لسان الحمل با اندکی گلنار و سرون گوزن سوخته و عصاره لحیة التیس بر قضیب اندر چکانیدن
سود دارد و اندر آبهای قابض نشاندن سخت نافع بود و ضمادهای قابض بر نهادن
آب زن قابض بگیرند مورد تر و مازو و گلنار و گور سرو و نار پوست و گل سرخ همه را بپزند
و بپالایند و اندر وی نشانند   ضمادی دیگر عدس مقشر و آبی کوهی قابض و سیب
کوهی قابض و حب الآس و تخم خشخاش همه را بکوبند و بعصاره برگ مورد تر بسرشند
و بر موضع کرده نهند و اگر اقاقیا و گلنار و سماق درین ضماد زیادت کنند صواب بود و از همه
حرکتها و جماع باز دارند و طعام سماقیه و غوره با و ناربا و پاچه و پالوده نشاسته و روغن
بادام فرمایند و آنرا که بقی حاجت آید تی بر طعامهای چرب و شیرین فرمایند و بر گلاب و
داروی تیز از بهر قی بدهند و هم ابوالحسین الترکی میگوید اندرین باب علاجهای غریب
بسیار شنیده‌ام که اندر کتابها نیست و این است که از معتمدی شنیده‌ام که مقدار یک
حبه نوشادر با مقدار یک درم سنگ گل مختوم سوده بیازمودند همان روز خون باز ایستاد
و میگوید به بصره پیرزنان این علت را علاج میکردند بخایه اشتر مرغ ازان مجه می کردند و بر اثر آن
شراب قابض میدادند و من یکی را این حکایت کردم و بیازمودم همان روز خون باز ایستاد
و حرقة البول پدید آمد و باز حرقة البول را علاج کردم و میگوید این خاصیت خایه اشتر مرغ راست
و همی گوید به بغداد مردی اصفهانی را این علت بود و رنجها دید و لاغر شد پس از مدتی
او را دیدم بکمال سلامت آمده از وی پرسیدم که این علت زایل شده است گفت چنان
اتفاق افتاد که بر سبیل هزل خیار بریان کرده خوردم علت زایل شد و پنداشتم که همانا ماده
زایل شده بود و این اتفاق بعادت نو گمان بردی که خیار سود داشت مرد سوگند خورد که بسیار
کس آزمودم و همه را سود داشت و باز ایستادن خایه گرمابه است بیند که او را این جا هوفتم
و گور دو علت زایل شد باذن الله تعالی و اگر علت سوء المزاج سرد و خشک بود خشخاشها که
طبیع سرد و گوشت کبوتر بچه و روغن انبه سازند سود دارد و پیه آنکه با مغز با ساخته باشند
با اندکی تخم بادیان سود دارد و اندر طعامها پیه بط و پیه مرغ خانگی می باید کرد و هریسه و پاچه
و خایه مرغ نیمبرشت و حلوا بایند و تخم خشخاش سود دارد و روغن یاسمین و روغن سوسن
مالیدن بر موضع کرده سود دارد و اگر سبب علت زخمی و آسیبی بود گشت رگ باسلیق

باید زد و طعامهای سبک باید فرمود و ضماد با از گل ارمنی و صبر و حضض و اقاقیا و گل
باید فرمود و برگ و گلاب سرشته و قی سخت نافع بود و اگر باسهال حاجت آید حقنه نرم باید
کرد و اگر سبب علت تری بود نخست قی باید فرمود و علاج سوء المزاج تر کردن چنانکه اندر
موضعش یاد کرده آمده است و اگر سبب علت خوردن داروی تیز بود بهترین آنست
که در حال قی کنند و پس شیر تازه بخورند    حلوایی که بدان قی فرمایند بگیرند شیر تر
ده درم سنگ روغن گاو سی درم سنگ همه را بجوشانند چنانکه روغن گاو بگدازد
پس پنج درم سنگ آرد سپید در افکنند و بجنبانند تا هموار شود و بدهند نیم گرم پس بر اثر آن
آب نیم گرم دهند شربتی تمام تا قی کند و اگر این حلوا از بهر غذا و علاج دهند روغن گاو ده
درم سنگ دهند و شیر را با آب بهتر جوشانند و اندکی شکر در افکنند و اندکی
روغن بادام در چکانند اندر همه انواع این علت سود دارد و الله اعلم بالصواب

هرگاه که بطریق بول خون همی آمده بود و بی علاجی صواب ناگاه باز ایستد و بول بدشواری
بیرون آید و اندر گرده و مجاری بول گرانی و تمدد پدید آید باید دانست که خون اندر گرده
یا اندر مجری بول بسته شده است    از داروی مفرد که خون بسته را بگشاید درست
وقردمانا و عود فاوانیا و حب البلسان و المقل و الطیب و پنیر مایه خرگوش و غاریقون
و زراوند اما از یک مثقال تا سه و تخم آب کرفس باید داد و اگر با سکنجبین ساده وقردمانا
هم چنین یک مثقال و نیم با آب کرفس که با آب گرم و پنیر مایه یک درم سنگ و عود فاوانیا دو درم
با آب گرم و حب البلسان هم دو درم سنگ با آب گرم و پنیر یک درم سنگ مایه یک مثقال
اندر نخوداب و غاریقون یک مثقال هم اندر نخوداب و زراوند یک مثقال هم اندر نخوداب
یا اندر شراب ممزوج یا اندر آب گرم یا اندر سکنجبین و اگر سبب نبوزند و خاکستران با
مقدار یک درم سنگ با پنیر مایه خرگوش پای بزند و با بونه و سداب اندر آب بپزند و بپالایند و
با این آب بنهند چند روز پیوسته خون بسته را بگشاید و سکنجبین پیوسته خوردن مجریها را پاک کند

باید دانست که آلتهای بول گرده است و مثانه و مجریها که میان هر دو است و این مجریها را
بتازی طبیبان برابخ گویند و بیشتر برابخ بزبان اهل خراسان موری است و اسباب
ریش گرده و مثانه و مجریها همه یکسانست اما اسباب قرحه سه نوع است یکی سببی از
اسباب تفرق الاتصال چون گذشتن خلطی تیز که بدین آلتها بگذرد و آنرا بسوزد و بخراشد
و ریش کند و بسیار باشد که اندر اندامی دیگر که بر بالای گرده است ریش بود و پخته گردد
و ریم از وی فرود آید و بر آلتهای بول بگذرد و آنرا بسوزد و ریش کند دوم آنکه آماس

کرد



گرده پخته گردد و ریم کند و سیم آنکه رگی بگسلد یا بطرکند و چون بر اثر آن گرده علاج
صواب نبود و بثره کوچک بر آید و خداوند علت را علاج نباید یا تغافل کند و بثره و موضع
بدین سبب ریش گردد    اگر قرحه اندر گرده باشد علامتهای خاصه او آنست که
درد اندر کرگاه باشد و بجانب پهلوهای کوچک که آنرا الاضلاع الخلف گویند همی رسد و درد
تا بتهیگاه که آنرا بتازی البطن گویند و تا بر انها فرود آید و از بالا گاه باشد که بکتف بر آید و تشنگی
غالب بود و آن منش گشتن و از حبس البول خالی نبود و اگر قرحه اندر گوشت گرده بود گاه گاه
اندر بول پارهای گوشت بیرون آید و اگر اندر غشای گرده باشد درد بیقرار بود و با تب و با
سوزش صعب بود و نبض صلب بود و اگر قرحه اندر مجریهای بول باشد درد اندر ناف
و تهیگاه بود و در بیغولهای ران بود و بول اندک اندک بدشواری آید و بوقت بول آمدن
درد سخت شود و اندر بول پوست پارها رقیق و کوچک بیرون آید همچون سبوسه یا ماهی خورد
و علقه و گوشت پاره نباشد و ورم سخت اندک آید و اطراف سرد میشود و باشد که همه تن سرد
شود و چنان ماند که تب ربع باز گرفت که انگشتان پای هیچ گرم نشود و اگر قرحه اندر مثانه
باشد درد اندر زهار و بن قضیب باشد و به بیغولهای ران باز رسد و هیچ بول بی ریم
و بی خون نباشد و خون او رقیق باشد و اندک و اگر اندر گرده تنها یا اندر مجریها تنها بود علامتها
خاصه هر یک جداگانه باشد و اگر اندر مجریها و مثانه نیز باشد همه علامتها که یاد کرده آمد بهم باشد
و صعبی علت و سهلی آن از صعبی و سهلی اعراض و علامتها معلوم گردد    اما اگر قرحه اندر
گرده باشد علامتهای خاص آن ظاهر بود نخست نگاه باید کرد تا درد اندر جانب راست است
یا اندر جانب چپ اگر در جانب راست باشد از دست راست رگ باسلیق باید زد اگر مانعی
نباشد و اگر در جانب چپ است از دست چپ باید زد و اگر از هر دو جانب باشد از هر دو
دست باید زد از بهر آنکه علامتها آن بود که قرحه اندر هر دو گرده است و اگر قرحه اندر مجریها
بود رگ صافن زدن اولیتر بود پس تدبیر آن باید کرد که قرحه را بشویند و ریم پاک کنند
پس مرهم روا یا بدان جراحت کنند اما اگر تب نمی آید و مزاج گرم نباشد قرحه بدین طبیخ و
آن پاک کنند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و اذخر هر سه را بپزند و بپالایند و با ماء العسل بیامیزند
و سپید بدهند .    سفوفی که ریم پاک کند بگیرند فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و فو
و مرو راسن خشک و مغز تخم خربزه همه را بکوبند شربتی یک درم سنگ با ماء العسل    سفوفی
دیگر بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و فطراسالیون و زوفا خشک از هر یکی دو
درم سنگ کندر سه درم سنگ شربتی دو درم سنگ با بیست درم سنگ ماء العسل و طعام
گوشت لک و طیهوج و گنجشک و مانند آن فرمایند و اگر تب همی آید یا مزاج گرم بود قرحه را
و مجریها را با آب تخم خرفه و خیار و خیار بادرنگ که با جلاب یا با ماء العسل آمیخته بشویند و اگر احتمال کند
مغز این تخمها با تخم کتان بکوبند و با سپیده که با جلاب بسرشند و مغز چلغوزه کوفته و اندکی تخم
کرفس با ماء العسل کرده و مثانه را از ریم پاک کند و سرشتن با آب تخمها و با شکر اندرین علت

سخت نافع است و طعام مزوره فرمایند آن غوره و سماق و انار دانگ کسن سخت ترش باشد
واگر قرحه پاک باشد و ریم باز ایستد بیمار را اندر آبزن می باید نشاند و اندر آن خشک
و پرسیاوشان و سبوس گندم و برنجاسف و اندکی سرگین کبوتر پختن و بر موضع کرده
را و بیغولهای ران و زهار را بروغن چرب داشتن و اگر آمدن خون و ریم باز ایستد و سبب
بود اندر سفوفها که یاد کرده آمد بزر البنج و قشور اللفاح و بیخ او و افیون باندازه حاجت زیادت
کنند و اندر آبزن پوست خشخاش اندر ریزند و شیاف ابیض که اندر علاج چشم یاد کرده
آمده است اندر شیر زنان سوده که اخته باشد و روغن بیامیزند و اندر قضیب چکانند بر راه
و مثانه را بروغن گل چرب دارد پیوسته حقنه که درد مثانه بنشاند بگیرند کشک جو و سبوس
گندم و برگ عصا الراعی و برگ لسان الحمل همه بپزند چون کشکاب و پالایند و روغن گل
بگیرند و بار بهم سنگ روغن آب عصا الراعی و آب برگ لسان الحمل بیامیزند و با آتش
نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند ازین روغن ده درم سنگ با چهل درم سنگ
ازین کشکاب بیامیزند و نیم گرم بکار دارند سفوفی که درد مثانه بنشاند بگیرند بزر البنج
افیون نیم دانگ مغز تخم خیار دو درم سنگ تخم کوکنار یک درم سنگ تخم خرفه یک درم سنگ
این جمله یک شربت بود در حال درد بنشاند و شراب بنفشه و شراب خشخاش و شیر خر
درد بنشاند و اقراص کاکنج درد مثانه و قرحه را ببرد باید آن بگیرند تخم خیار بادرنگ
گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و دم الاخوین راستارا است از جمله ده درم سنگ از هر یکی
دو درم سنگ و نیم باشد تخم خشخاش سپید و مغز بادام شیرین و رب السوس شسته
و کثیرا از هر یکی دو درم سنگ تخم کرفس دو درم سنگ افیون یک درم سنگ کاکنج
خشک شش درم سنگ شربت سه درم سنگ با شراب بنفشه
بگیرند بزر البنج و تخم کرفس از هر یکی شش درم سنگ تخم بادیان دو درم سنگ زعفران
و بزر الحماض و مغز جلغوزه و افیون و مغز بادام تلخ کوهی از هر یکی سه درم سنگ کاکنج
بیست و پنج عدد تخم خیار پاک کرده دوازده درم سنگ شهدانج شش درم سنگ همه را
بکوبند شربتی سه درم سنگ آمیخته و اندر بعضی نسخها کاکنج پنجاه عدد است و کندر است بمقدار
دو درم سنگ و پس از آن که ریم پاک شده باشد و خون صافی بی ریم همی آید مرهم بر روی باید ن
جراحت می باید کرد و اقراص خشخاش اندرین سخت نافع است آن بگیرند تخم
خشخاش سپید و سیاه از هر یکی دو درم سنگ بزر البنج چهار دانگ کثیرا و صمغ عربی
و نشاسته و گل ارمنی و گل قبرسی و گل مختوم و گل سرخ و گلنار و سماق از هر یکی یک
درم سنگ طباشیر و کهربا از هر یکی یک درم سنگ و نیم کندر نیم درم ریوند چینی دو دانگ
همه را بکوبند و بیزند و بآب برگ لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند شربتی یک مثقال تا دو
درم سنگ یا پانزده درم سنگ سکنجبین سفرجلی کی با کشکاب و اگر اندرین قرص دم الاخوین
و حب الآس و قرطاس محرق زیادت کنند قوی تر و زداینده تر بود و اگر قرحه اندر مثانه



و اندر سفوفها حب القلب و ودع سوخته و بسد و مروارید فزودن زیادت باید کرد و روغن گل
که اندر چکانند با عصاره لحیة التیس بیامیزند و شاید و تا قوت آن بگیرد از بهر آنکه معده بعضی است
و قرحه آن دیرتر درست شود و جراحت دشوار روید و بر موضع کرده و تهی گاه ضمادی قابض
بر می نهند ضماد بگیرند آرد جو و کعک بغدادی بریان کرده و گل و گلنار و جفت
و شاف مامیثا و برگ سماق و خرما قصب همه را بکوبند بآب برگ لسان الحمل بسرشند
ضمادی دیگر بگیرند گل سرخ و گلنار و سماق و کندر و برگ مورد و گوشت سیب
و آبی ترش راستارا است همه را بکوبند و بآب برگ مورد بسرشند یا بآب آبی و اگر
برگ مورد و برگ عوسج و خرنوب نبطی و نار پوست اندر آب بپزند و فرزجه دان بر کشند
و بر موضع تهی گاه و گرده و بیغولهای ران و زهار بر می نهند سخت سودمند باشد و اگر قرحه
اندر مجرا بود ضماد گاه گاه باید نهاد پیوسته نباید نهاد معجونی که درد بنشاند و ریم باز دارد
بگیرند مقل و صمغ البطم و گل ارمنی و گل مختوم راستارا است همه را بسرشند شربتی یک مثقال
با شراب شیرین سفوفی ریم باز دارد بگیرند گل مختوم و قبرسی و قیمولیا مغسول از
هر یکی دو درم سنگ طباشیر و صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یکی یک درم سنگ
تخم لسان الحمل سه درم سنگ بسد و کهربا و سرطان کوزن سوخته از هر یکی یک درم سنگ شربتی
یک درم سنگ و نیم با شراب خشخاش یا رب سیب و مانند آن سفوفی دیگر
ریم باز دارد و پاک کند بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یکی پنج درم سنگ گل
ارمنی و مختوم و فارسی و نشاسته و کثیرا و صمغ فارسی و تخم خرفه و طباشیر از هر یکی دو
درم سنگ تخم کرفس و انیسون و زوفا خشک و دم الاخوین و کهربا از هر یکی یک درم سنگ
ریوند چینی یک درم سنگ و نیم همه را بکوبند شربتی سه درم سنگ با شراب ریواج و مانند آن
صمغ پارسی که اندرین سفوف همی آرد صمغ البلوط است قرصی پاک کننده و ریم باز دارنده
بگیرند صمغ فارسی و صمغ عربی و نشاسته و کثیرا و تخم خرفه و طباشیر و گل مختوم و مغز تخم خیار
و خیار بادرنگ راستارا است همه را بآب لسان الحمل قرص کنند شربتی از دو درم تا
درم و نیم با شراب شیرین و اگر مزاج گرم بود با آب لسان الحمل یا با لعاب اسبغول
یا با کشکاب قرصی دیگر اسفیداج ارزیز شسته و خشک کرده چند بار نیم درم
قرطاس سوخته و دم الاخوین و حب الآس از هر یکی درم سنگی و نیم و صمغ عربی
و کثیرا و نشاسته از هر یکی یک درم سنگ صمغ البطم یک درم سنگ همه را بکوبند و با شراب
شیرین بسرشند شربتی یک درم سنگ با شراب مورد یا رب آبی و سیب و غیر آن
اقراص شب بگیرند سرطان کوزن سوخته و کثیرا و شب یمانی و گل ارمنی مغسول و گلنار و تخم خرفه
راستارا است همه را بکوبند و بآب برگ خرفه بسرشند شربتی دو درم سنگ دیگر بگیرند
شب یمانی و دم الاخوین و گلنار از هر یکی سه درم سنگ کثیرا شش درم سنگ صمغ عربی
۲ درم سنگ شربتی ۲ درم سنگ با شراب مورد اقراص کهربا بگیرند کهربا و کثیرا

ونشاسته و صمغ عربی و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یکی سه درم سنگ کثیرا دو درم سنگ
اقاقیا یک درم سنگ و نیم و اندر بعضی نسخها کهربا یک درم است همه را بکوبند و بآب برگ لسان الحمل
اقراص کنند شربت دو درم سنگ بآب سماق و اگر باستفراغ حاجت آید جز ملینی و حقنه
نرم و شیاف نرم علاج نشاید کرد و منفعتهاء آن اندر همه علتها اگر ده و شانه تنگیت اگر طبع
نرم باشد و اگر نه هر پنج روزی یکی کردن سخت سودمند بود و ماده را پاک کند و آنچه روی
بران جانب دارد باز گرداند        حقنه نرم بگیرند کشک جو و سبوس جو و سبوس گندم
و خشک و برگ چغندر و پرسیاوشان و خطمی و همه را بپزند و بپالایند و روغن کنجد بر افکنند و
یا ماء العسل بیامیزند و بکار دارند طبع را نرم کند و ریم را اگر بجانب روده میل کرده باشد بیرون
آرد و باید دانست که بسیار باشد که قرحه کرده گشاده شود و ریم ترشح کند و روده اندر افتد
و جز حقنه نرم آنرا علاج نباید کرد        حقنه دیگر بگیرند کشک جو و برگ خطمی و سبوس
گندم و برگ چغندر و برگ کرنب و لعاب تخم کتان و تخم معصفر نیم کوفته همه را بپزند و بپالایند
و روغن بنفشه بر چکانند و شکر سپید در وی گدازند و بکار دارند و بسیار باشد که قرحه
کرده عسر گردد و حاجت آید بدانکه آنرا اشکافند ابو الحسن اثرکی گوید ابو طاهر طبیب از بهر این
علت معجونی ساخته است و آنرا تریاق نام کرده است        آن بگیرند گل مختوم پنج درم سنگ
گل قبرسی پانزده درم سنگ گل ارمنی مغسول دو درم سنگ و ودع محرق و سرطان کوهی
محرق و سپید و مروارید خرد از هر یکی یک درم سنگ و تخم عصاره لحیة التیس چهار درم سنگ
تخم خطمی و تخم خیارین و تخم خرفه از هر یکی پنج درم سنگ صمغ پارسی و کثیرا و نشاسته از
هر یکی هفت درم سنگ سماق پاک کرده و غوره خشک پاک کرده و گل فارسی از هر یک
سه درم سنگ حب القلب و قضم قریش و مغز چلغوزه و مغز بادام سپید کرده از هر
یکی هفت درم سنگ ریوند چینی سه درم سنگ تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم
کدوی شیرین پاک کرده از هر یکی پنج درم سنگ ارانک سه درم سنگ کاکنج برکسا
حمل عدد قطر اسالیون و زوفای خشک و سعتر و تخم کرفس و افیون از هر یکی چهار درم سنگ
فلفل سه درم سنگ افیون دو درم سنگ تخم خشخاش سپید و سیاه و بزر البنج از
هر یکی سه درم سنگ رب السوس دو درم سنگ دم الاخوین پنج درم سنگ همه را بکوبند و
ببیزند و بانگبین سرشته اندر اول علت از جهت پاک کردن ریم شربتی یک مثقال بآب و فتیه
شیرخز و هفت درم سنگ ماء العسل و اگر مزاج گرم بود شربتی نیم مثقال با شراب آلی و رب
غوره و مانند آن و طعام کبک و طیهوج و دراج و باید دانست که منفعت شیرخز و دیگر
شیرها اندرین علت بزرگست اما در اول علت که خواهند که قرحه را پاک کنند و بکید ارنه که
ریم گوشت پاکیزه را بسوزد و قرحه بهین باز شود شیر خر دهند بامداد چهار دقیه با دو درم سنگ
این معجون که با سفوفی و قرص که شستر باد کرده آمده است و در میانه علت شیر بز دهند گاهی
با این معجون و سفوفها و قرصها و گاه با شکر و با جوز علت کهن لاغر شده باشد شیر گاو دهند

بلغنا



با شکر یا مل کربا یکی ازین داروها که یاد کرده آمده است تن را فربه کند و نیرو باز دهد
و طبیعت را قوت دهند یا جراحت بر باند و اگر بیمار سخت لاغر شده باشد و اندامهای اصلی
گرم گشته بود شیر زنان فرمایند خاصه اگر از پستان خورند شیر گوارنده بود و کشکاب
سرطانی فرمایند و طعام بزغاله بمغز بادام و پاچه بره والله اعلم بالصواب

آماس گرم خونی و صفراوی و آماس مرکب از هر دو ماده اندر مثانه بسیار افتد بسبب
زخمی و آسیبی که بدو رسد و بسبب خشکی از سنگها که در گرده تولد کند و بروی بگذرد
و آنرا بخاند و بخراشد        علامت این آماس دردی بود لازم و خلنده و تب سوزان
با تشنگی و هذیان و سیاهی زبان و قی صفراوی و سرد شدن اطراف و سرخی چشم و روی
و اگر آماس بزرگ بود و بر ادرار بول باز گیرد و زیادت تهی گاه منتفخ شود و برآمده و اگر
آماس بزرگ نباشد بول قطره قطره بدشواری آید و بر پهلوی حقنه هیچ نباید و رست
نشسته آسان بر آید و حاجت بول سخت بد باشد خاصه اگر آماس دبیله شود و اگر در بول
رسوبی نیکو پدید آید امیدوارتر بود و اگر دبیله اندر یک هفته گشاده نشود با علامتها الخبیثه بیمار
اندر هفته هلاک شود        نخست رگ باسلیق زنند و باندازه قوت خون بیرون کنند
و اگر آماس از ابتدا درگذشته باشد رگ صافن زنند و اگر آماس صفراوی بود نخست
ضمادی بر نهند سرد و ضمادها نرم کننده تا باز گردد تا صلب نشود و اگر آماس صعب
نباشد نخست ضمادی نرم کننده بر نهادن روا باشد از بهر آنکه عضوی عصبانی است و بدین سبب
گران تکمید بآب گرم و روغنهای لطیف راحت باید و این تکمید چنان باشد که شانه گاو در آب
گرم کنند و بران موضع نهند و اسفنج ابریشم پاره بر روغن بنفشه چرب کنند و نیم گرم کرده
بران موضع می نهند و شراب حب الثعلب دهند با اندکی خیارشنبر و طبع را بحقنهای نرم
فرو آرند چون حقنه که از حلبه و خطمی و تخم کتان و سبوس و روغن بنفشه سازند و مانند
آن و جهد باید کردن تا بر معنی فوق اندکی لعاب اسفغول و شیر زنان بمجری قضیب اندر چکانند
و اندکی کشکاب با شیر زنان و سپستان و خیارچنبر هم با شیر زنان دهند و همین لعاب کشکاب
و خیارچنبر و شیر زنان حقنه کردن سود دارد و آماس را نرم کند و برآند و درد مثانه و پوست
شکنه را بروغن بنفشه با اندک روغن بابونه آمیخته چرب دارند و از پس سه روز روغن
بابونه تنها بکار دارند و ضماد بزر از مغز نان سپید و کنجد پوست کنده و کوفته و شیر و روغن
بنفشه و روغن بابونه سازند و سلق پخته ضماد کردن و سیب پخته همچنین سود دارد و از
پس یک هفته که درد ساکن شود و روزگار ابتدا علت گذشته باشد ضماد از بابکی

دیگر کتان و بابونه و مثیه بسازند و چون علت اندر اخلاط افتد رگ صافن باید زد و صواب باشد
و ضمادهای محلل بکار داشتن چنانکه اندر علاج آماس کرده یاد کرده آمده است و گاه
باشد که از پس ضمادهای رادع حاجت افتد بضمادی از چند بید ستر و زوفای خشک
با موم روغن سرشته و آبزن سخت سودمند باشد خاصه که در آب از حلبه و تخم کتان و بابونه
و ادفرنجه باشند و از پس آن در آب سعد و سنبل و حماما و قردمانا بادیان و هم چنین
شلغم و خلنگ و برگ کرنب آندر آب آبزن کردن درد بنشاند و آماس را تحلیل کند و اگر ریم
شود علاج آن علاج دیبله کرده است و اگر در آماس بقرار شود از چیزی که حس را کند گزنگزیر
چاره نباشد بگیرند افیون دانگی و نیم زعفران دانگی با کتیرا هر دو را بروغن بنفشه حل کرده و طلا کنند
یا خرقه بدان آغشته کنند و حمول سازند یعنی بمجری پیشین بردارد و شربها و علاج دیگر بچون برسام کنند

بول و براز دشوار بیرون آید و گرانی اندر مثانه پدید آید و ساقها سرد شود و ضعیف گردد و علامتهای
آماس کرده ظاهر شود و فرق این باشد که گرانی اندر مثانه بود علاج این علاج آماس
صلب است که در کرده افتد از روغنهای گرم تحلیل کننده مالیدن و ضمادها که اندر آن باب
یاد کرده بکار داشتن و آنچه خاصه علاج مثانه است آنست که روغنها و داروهای محلل بمجری قضیب اندر
چکانند

اسباب قروح مثانه اسباب قروح کرده است بعینها و علامتها نیز بدان نزدیک است
و فرق میان هر دو اندر باب قروح کرده یاد کرده آمده است و هر گاه بول تیره گردد و مدتی آن
حال بماند مثانه او قرحه شود و این نیز باشد و هر گاه مثانه سوراخ شود اندر بیشترین حالها هلاک
شود دیگر که سوراخ بر جزوی لحمی افتد و بازبه شود ... از خوردنها تیز و شور و از ترشیها
که سخت ترش بود و از شیرینها که سخت شیرین بود پرهیز باید کرد و ریاضتها و حرکتها قوی تر
کردن را کرم کند و اخلاط را بجنباند تباه کرد و طعامها دشته نها زم سفیدبا های معتدل باید
خورد و گاه باشد که ریاضتها معتدل فضلها را تحلیل کند و انه امهار اقوت دهد اندک اندک می باید
آزمود و ترتیب علاج هم بران گونه باید کرد که اندر علاج کرده یاد کرده آمده است و علاج کرده
اندر همه بیماریهای آلات بول نافع است خواجه ابو علی سینا اندر کتاب قانون گواه میگوید که
شیر اسب را اندر منفعت این علتها خاصیتی است و آنرا بر دیگر شیرها فضلی نهاده است و عبارت
او تازی آنست

و طریق صواب اندر علاج این علت آنست که نخست مثانه را
بشویند و از ریم پاک کنند و بماء العسل و جلاب که اندروی داروهای ادرار کننده پخته باشد
هم بخوردن و هم بزراقه اندر مجری بول چکانیدن و علاج مثانه بیشتر بزراقه بود و اگر ریم بسیار





همی آید خاکستر بلوط درخت انجیر یا خاکستر بلوط یا خاکستر شیح که بپارسی درمنه گویند اندر آب
کنند و بشورانند و یک شبانه روز بنهند تا صافی شود و آب قوت خاکستر گیرد آن آب در مثانه چکانند
تا پاک شود و هر گاه که بسوزد شیر زنان با روغن گل و شیر خر و شکر و تخم بزر و شیر اسب
بزرنگ باشد همی باید داد پوست خشخاش سه وقیه تا با آسانی بگوارد و اندر علت این جای
چیزی قابض و خشک می آمیزند چون ازرن و گشنیز خشک و بلوط و برگ گل و برگ سیب
و برگ امرود و برگ آبی و اقاقیا خشخاش و اقراص کاکنج که اندر علاج قرحه کرده یاد کرده
آمده است هر بامداد یک مثقال می باید داد با شیر کرباشراب که درخورد حال بیمار و درخورد
مزاج او بود و گاهی با شراب بنفشه و گاهی با شراب انجیر و گاهی با شراب مورد و گاهی
با رب خوزه و گاهی با گلاب و گاهی با آب سرد ضمادی نافع بگیرند میعه ترکی
و سنگ سپید بلسان درم سنگ تا چهار درم سنگ موم سپید دوازده درم سنگ و بر زهار
نهند و اگر اندرین ضماد زوفا و میعه زیادت کنند روا بود داروی دیگر که بزراقه
اندر چکانند بگیرند انزروت مرود و شسته و اسفیداج همه را با بیضه و شیر خر حل کنند و اندر
چکانند و اگر کندر اندرین دارو کنند قوی تر بود و اگر این دارو با حقنه کنند خداوند این علت بر
زانو حقنه باید

جالینوس اندر کتاب علل الاعضاء الباطنه میگوید هر گاه که خون اندر امعا یا اندر مثانه یا اندر معده
و سینه بسته شود و علقه گردد رنگ روی زرد شود و نبض صغیر و ضعیف شود و متواتر
و اطراف سرد گردد و غشی افتد و عرق سرد کند و منش گشتن خیزد و باشد که تب سرد بلوراند
و درستی این نشانها آنست که نخست خون بوده باشد یا زخمی و آسیبی رسیده باشد یا از جایگاه
بلند در افتاده باشد داروهای که سنگ مثانه بریزاند اندرین علت با سکنگبین سود
دارد خاصه با سکنگبین عنصلی که با انگبین کرده باشند و نیز مایه خرگوش بمقدار دو دانگ
تا نیم درم سنگ اندر طبیخ شبت و بابونه خوردن یا اندر نخود آب نخود سیاه یا در آب خنک
یا در آب خاکستر چوب رز و انجیر یا در طبیخ سداب و بمقدار یک مثقال نیز مایه اندر طبیخ بابونه و
شیح و اطراف کرنب وادفروس کن کبوتر حل کنند و اسفنج ذان بچکانند و بر زهار می نهند و
پوسته بجای آب سکنگبین دهند یا آب انجبته لیکن از پس طعام آب ساده دهند و اگر
انفحه را در آب خاکستر چوب رز و انجیر و بلوط یا در طبیخ افسنتین حل کنند و بمجری بول اندر چکانند
صواب باشد و این آب خاکستر با تنها اندر چکانند سود دارد و جگر فروز زهره سلحفاة را
که اهل خراسان کشف گویند خاصیتی است اندرین باب همچون نیز مایه خرگوش بجا صیت
داروی که خون بسته را و ریم را از مثانه پاک کند بگیرند نود مرو توده و فودنا
وانیسون و انتی و حلتیت و اشنا راست همه را بکوبند و حب کنند و بماء الاصول بخورند
و بتنها اندر چکانند شربتی یک مثقال و سرما اندرین باب نافع است و روغن بید انجیر خوردن

با ماء الاصول نافع است داروی دیگر که خون بسته را بگشاید بگیرند بیزر بابونه خرگوش یک جزو حلتیت و فو نیم جزو و پودنه خشک نیم جزو شربتی یک مثقال در یک روز سه بار تا چهار بار بدهند با سکنجبین که بر سر آن بیاشامند و اندر طبیخ پودنه نشانند و اندر مجری قضیب چکانند و طعام نخوداب از نخود سیاه و دارچینی و شبت دروی کنند و باقی علاج در باب سیزدهم از جزو نخستین از گفتار نخو و از باب بسته شدن خون اندر مجری بول و اندر گرده و الله اعلم

علامت این علت خارشی بود اندر مثانه دایم و بول با سوزش بیرون آید و درد صعب کند و رسوبی نخالی باشد اندرین بسته و گاه باشد که رطوبتی همچون لعاب همی آید و گاه باشد که خون آید این همچون علاج جرب کرده آید نخست مثانه را به داروهای راننده بکار باید داشت که سوزاننده نباشد چون جلاب و ماء العسل و گشکاب با انگبین و داروهایی که اندر جرب یاد کرده آمده است می باید خورد و زراقه اندر مجری بول چکانیدن و هرچند گاهی استفراغ کردن قی و شیر خر و شیر بز اندرین باب منفعت بسیار است و لعاب دانه‌ها و اسپغول با شکر و روغن بادام پس از آنکه مثانه را از ریم‌ها و از ذاتیه پاک کرده باشد سود دارد و طبیخ حلبه با انگبین و آب تخم خیار و تخم خربزه‌های پخته رویاننده است و طعام باید به زرده اسفیدباهای چرب و بدیه بگوشت مرغ فربه باید و آب معدن گوگرد خوردن و در وی نشستن سود دارد و شیر زنان در مجری بول اندر چکانیدن تنها و با لعابها سود دارد

اسباب این علت خوردن طعامهای بادناک بود و میوه‌های بادناک و گرد آمدن رطوبت اندر مثانه و ضعیفی حرارت از پختن آن رطوبت و تحلیل آن علامت این علت تمددی است و گرانی و دردی که بر ترد فزودتر همی آید و میشود و قراقر همی کند روغن بید انجیر با ماء الاصول باید خورد و از طعامهای بادناک پرهیز باید کرد و از میوه‌های بادناک پرهیز کردن و تریاک روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن بان با چند بیدستر و حلتیت و مشک و غالیه مالیدن و عصاره سداب و روغن بان بمجری بول اندر چکانیدن و سداب و پودنه و شبت با چند بیدستر ضماد کردن و شیافی از تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و سعتر و لیمل و سکبینج و بانید بکار داشتن و معجونها که اندر علاج قولنج و رنگی ضعیف کرده اند اندرین باب نافع است و طعام هم از آن نوع که آنجا یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

سبب درد مثانه با سوء المزاج مختلف باشد یا سنگ که دردی تولد کند یا ریش و جرب که اندر وی



جدید آید یا اماس یا بادی یا نشان بحران بول خواهد بود و علامتهای هر یک و علاج آن یاد کرده آمده است و باید دانست که درد مثانه اندر زمستان بوقت بادهای شمالی بیشتر بود و گفته اند که هرگاه که خداوند درد مثانه را اندر نفس اماس پدید آید چند سیر زرک بگیرد و تا هفت روز بدارد و در بیش یا نزده روز بکشد خاصه اگر اسباب پدید آمده باشد والله اعلم

اسباب استرخای مثانه و اسباب استرخای دیگر اندامها یکسان است و سبب بیرون شدن آن از جای خویش بادی غلیظ باشد که آنرا از جای خویش بیرون سوزد یا نمی که بر گرگاه افتد یا آن جای بیوفتد و بر پشت افتد و گاه باشد که بسبب استرخای مثانه بیرون شدن آن از جای خویش عسر البول پدید آید و گاه باشد که سلس البول پدید آید و اگر اندر عضله مثانه بقوافا باز کشیده شود سلس البول تولد کند و اگر از درازی کشیده شود عسر البول تولد کند آنچه از زخمی و آسیبی و از جای بیوفتادنی بود علاجش آن بود که جای خویش باز باید بردن و داروهای گرم کننده که یاد کرده آمده بنهادن و بستن و آنچه آن مزاج فالج بود ماد تنهای بلغمی را نقی استفراغ باید کرد و علاج ضداد ند این فالج کردن و اگر بول بی مراد آید علاج سلس البول باید کرد چنانکه در جزو سیم ازین گفتار یاد کرده آید و اگر بول بدشواری آید علاج عسر البول باید کرد و هم اندر جزو سیم یاد کرده اید و در جمله اندرین حال داروهای مرخی سست کننده مقداری باید داد و داروهای محلل و تقطیع کننده با به آمیخت و تحلیل کننده بیشتر باید و آنچه از یاد افتاده باشد علاج آن اندر باب ششم ازین جزو یاد کرده آمده است و اندر همه انواع تریاق بزرگ و شرودیطوس و بحر نیا و انوسا دفوریکی و داء الکرکم سود دارد و سعد و کندس و شکوفه الحوان بهم آمیخته و ماسخه سود دارد و تخم سداب تر و شکوفه او در آب سداب پخته و پالوده خوردن و بمجری بول اندر چکانیدن و بمکت و تخم او و زیره و جاو شیر ضماد کردن و طبیخ آن خوردن و اندر چکانیدن سود دارد و آنرا که بول بدشواری بیرون آید جزیره خشک کرده و کوفته یک مشت با شکر سفوف کنند سود دارد خاصه در آب زن نشسته و خایه خرگوش خشک کرده و کوفته با شراب ریگانی و حنجره خرگوش سوزانیده و سوده با آب نیم گرم ناشتا خوردن بخاصیت سود دارد و روغن سداب و روغن قسط و روغن حب الغار و روغن باردین چند بیدستر و حلتیت در زرد و جاوشیر بزبار و فود ناف مالیدن سود دارد و ضماد کردن از داروهای خوشبوی و گرم که دردی قبض بود چون سعد و سنبل و تخ سته سود دارد دمقل با شیح و بابونه و انگبین سود دارد و حقنها که در وی قنطوریون و حنظل و جروع باشد سود دارد و در آب دریا و آب گوگرد نشستن سود دارد والله اعلم

اسباب تقطیر البول سه نوع است یکی آنکه در بول بود دوم آنکه در مثانه بود سیم آنکه مثانه را با عضوی
دیگر اندر علتی مشارکت افتد اما آنچه در بول بود دو نوع است یکی تیزی بول است دوم بسیاری
بول هر گاه که بول تیز بود مثانه بگزد و بسوزاند و بدان سبب مثانه از آن نگاه نتواند داشت تا جمع
شود و باختیار بیرون کند لیکن اندک اندک را که جمع میشود از وی دفع میکند و سبب تیزی بول
یا طعامهای تند و داروهای تیز بود یا رنج و ریاضت و جماع یا گرمی مزاج اندامها چون
گرده و جگر و غیر آن و هر گاه که بول بسیار از مثانه زودتر شود و گران گردد و چون گران شد اختیار
افتد را شد و اگر نه تقاضای دفع بیرون کردن پدید آید و سبب بسیاری بول بسیاری تریهای
رقیق بود در تن و بسیار خوردن میوه‌ها و طعامها و شرابها تری آرنده و آنچه در مثانه بود دو نوع است
یکی آنکه عضله که گرد منفذ بیرون آمدن بول نهاده است و بول را در مثانه قوت او نگاه دارد آفتی رسد
و قوت ماسکه او ضعیف گردد و آنوقت یا استرخای مفرد بود یا هم استرخا بود و هم باطل شدن
حس خداوند گشتن چنانکه عضله مقعده را افتد که ثقل را نگاه نتواند داشت یا آماس یا سوء المزاج
که قوت این عضله را ضعیف کند و چون قوت او ضعیف شد نه بول را نگاه تواند داشت و نه
بقوت دفع تواند کرد خاصه اگر عضله‌های شکم که مثانه را بر فشاردن و دفع بول یاری دهنده
اند در سوء المزاج و ضعف شریک بود و تقطیر او حرارت و بثره و قرحه بود و سنگ و ریگ
را که در مثانه و منفذ بول بود هم از نوع سده شمارند و آنکه مشارکت مثانه بود با عضوی دیگر
هم دو نوع است یکی آنکه در اندامی که بر بالای مثانه است قرحه بود و ریم از وی بطریق بول
همی پالاید و تیزی ریم مثانه را بگزد دوم آنکه در روده مستقیم یا در صلب یا در رحم آماسی بود و
مجری بول را تنگ کند و تقطیر باشد که با درد بود و سوزش بود و باشد که بی درد و سوزش
بود اما علامات سوء المزاج گرم و تیزی بول زردی رنگ آب و تیزی بوی و گرمی سوزش
آن شانه را تقطیر بول دمادم بود و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهند و علامت سوء المزاج
سرد آنست که بول سپید و بی سوزش بود و اگر سوء المزاج سرد و تر بود بول بسیار بود
و بی آگاهی بیرون آید و تدبیرها و حالهای گذشته بران گواهی دهد و علامتهای آماسها و
علامتهای حرب و قرحه و بثره اندر بابها که گذشته یاد کرده آمده است اما علاج آنچه از
تیزی بول و علاج آنچه مشارکت مثانه بود با عضوی دیگر بگزد بالی باید کرد که تیزی آن باز دارد
و مزاج باعتدال باز آرد و اگر بمشارکت عضوی دیگر بود آن ماده را که بمثانه فرود می آید
از مثانه دفع کند چون گلاب با روغن گل و آب کشته و آب کدو با طباشیر و شکر و اسغول
بروغن گل چرب کرده با جلاب و شراب بنفشه و شراب خشخاش با شراب غوره آمیخته گر
با شراب ریواج سود دارد و اگر هر سه روزی یا هر دو روزی بنادق البزور دهند با جلاب



تا آن ماده را که بمثانه فرود آمدن شد پاک کند صواب باشد و گرمابه که آب آن خوش بوی بود
و عرق آوردن دردی سود دارد از بهر آنکه ماده تیز بعرق بیرون شود و طعام اسفاناج و ماش
مقشر و کدو و کوک و گشنک جو فرمایند بروغن بادام و از تنقلها پسته و غوره با و نار دانگ
و سماق و خرمای هندی هم بروغن بادام ساخته بخورد و جوزه مرغ خانگی و نان که با سکنگبین
که با جلاب خوردن سود دارد و اگر سبب تقطیر سوء المزاج سرد بود تریاق بزرگ و مثرودیطوس
و سجرنیا سود دارد و اطریفل کوچک با سجرنیا و اندکی بلوط و علک ساخ بهم
بسرشند و بدهند و حب الایون و بلوط و ساذ علک ساخ و زیره کرمانی را استاراه
بکوبند هر یا باد و سفوف کنند سه درم سنگ و ایارج جالینوس و اطریفل بزرگ و همه
داروها که دردی قوت باه زیادت کند اندرین علت سود دارد شراب آبی که تقطیر البول
و چون آمدن بول باز دارد بگیرند مورد خشک و برگ خیار و برگ سیب و کندر
علت سود دارد شراب آبی که تقطیر البول و کلنار و بلوط را استاراه راست همه را اندر
شراب انگوری بجوشانند و بپالایند و هر بامداد یک وقیه بدهند سفوفی بگیرند بلوط
برگ تر کرده یک شبانه روز پس بریان کرده و بکوبند ده درم سنگ ازین بلوط هلیله
کابلی و بلیله و آمله پاک کرده و بریان کرده از هر یک هفت درم سنگ علک سیاه پنج درم
سنگ راسن خشک کرده ده درم سنگ همه را بکوبند و بیزند شربتی سه درم سنگ با آب
آهنگران سفوفی دیگر بگیرند بلوط و کندر از هر یکی ده درم سنگ تخم محلب و سعد و ...
و خولنجان و راسن خشک و وج و کهربا از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و بیزند شربتی
سه درم سنگ با شراب کهن کرباسخته و این سفوف را ممسک البول گویند حبی
بگیرند ... و قسط تلخ و ... از هر یکی را استاراست
همه را بکوبند و بیزند و با آب مورد بسرشند و حب کنند هر شب وقت خواب درم سنگی
با مثقالی بخورند و حب ... سود دارد از بهر آنکه بول بلغمی را بادرار پاک کند و بعادت
طبیعی باز آرد معجونی بگیرند هلیله کابلی بریان کرده ده درم سنگ ... نیم درم
... خشک و حب الآس و ... و ... سعد و ... از هر یکی سه درم سنگ
... اسن خشک و حب المحلب از هر یکی ... درم سنگ اطریفل پنج درم سنگ همه را
بکوبند و با انگبین بسرشند و اگر با انگبین آمله بسرشند قوی تر بود شربتی سه درم سنگ
معجونی دیگر بگیرند هلیله سیاه و هلیله کابلی و ... از هر یکی پنج درم سنگ ...
از هر یکی یک درم سنگ و نیم کندر و حب المحلب از هر یکی ده درم سنگ همه را با انگبین
بسرشند شربت یک مثقال معجونی دیگر بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله بریان کرده از هر
یکی هفت درم سنگ ... ده درم سنگ حب الآس ده درم سنگ همه با آب
آهنگران نرم کنند و خشک میکنند چند بار و بشراب مورد بسرشند معجونی دیگر
بگیرند حب الآس یک جزو ... چهار دانگ جزوی خرمای هندی یک جزو همه را معجون کنند

بابکیه بکیرند شربتی یک مثقال و اگر هر بامداد یک مثقال قاقله سفوف کنند و شونیز و تخم سداب
را استارا است شربتی یکمثقال و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن سود دارد و موم بالسی و روغن
زنبق که آخته بمجری قضیب اندر چکانند و بر مجری کسین بر دارند سود دارد و بر نگاه داشتن بول
کنند

اسباب عسر البول یا آماسی بود اندر مثانه یا در عضلهای مثانه یا بادی بود غلیظ که مثانه اندر ماند یا ریشی
بود اندر مثانه یا ریم بود که اندر مثانه گرد آید یا خون بود که در مثانه بسته شود یا جراحت قرحه بود که از رشته
شود یا گوشتی فزونی بر آید چون ثولول و مانند آن یا رطوبتی لزج اندر مثانه و منفذ قضیب
گرد آید یا سنگی در مثانه تولد کند یا باز داشتن بود بسببی از سببها و پر شدن مثانه از آب
و منطبق شدن دهانه او و ضعیف شدن قوت دافعه و این را صوت القره یا سوء المزاج سرد
و باطل شدن حس مثانه بدان سبب یا سوء المزاج گرم چنانکه در تبهاء محرقه بود یا تنگ شدن
مجری بول بسبب آنکه خایه بر راه شود و یا آماسی بود اندر روده مستقیم و رخم یا ثقلی خشک و
رطوبتی لزج و بادی غلیظ اندر روده مستقیم یا زخمی که بر پشت افتد یا زخم‌ها ر اما علامتهای
انواع سوء المزاج و علامتهای آماس و قرحه و جرب همه معلوم است و علامت بسته شدن
خون آنست که نبض و نفس صغیر و متواتر شود و روی زرد شود و و بیهش گشتن غرد دو تب
سرد بلرزاند و علامت باد که اندر مثانه ماند و علامتهای رطوبتها همه اندر بابها گذشته یاد کرده
آمده است و علامت سنگ که اندر مثانه تولد کند از بستر یاد کرده آید و علامت گوشت
فزونی آنست که نخست قرحه بوده باشد و ریم آمده و جراحت درست شده باشد و بر اثر آن
عسر البول پدید آید و علامت موت قوة آنست که بعذری بول ایستاده باشد و عسر البول از
پس این پدید آید و سوزش نباشد یا اندکی بود و اگر دست بر مثانه نهند بول بیرون همی آید
بتقطیر و عسر البول که سبب آن زخمی و آسیبی بود سبب آن علامت آن باشد اما اگر
سبب آماس گرم بود رگ باسلیق باید زد و مثانه را بروغن بنفشه چرب داشتن و باقی
اندر باب نخستین از جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب آماس سرد بود
علاج آن اندر علاج آماس کرده یاد کرده آمده است و آنچه علاج خاصه مثانه است آنست
که روغنهای محلل بمجری قضیب اندر چکانند و ضمادها محلل بر زهار می نهند و اگر سبب بادی
غلیظ بود که بمثانه اندر ماند و روغن بید انجیر با ماء الاصول می باید داد بگیرند تخم کرفس
و تخم بادیان و کرویا و زیره و نانخواه از هر یکی یک مثقال سنبل و گل سرخ و دج و فوه و زوفا
حبی از هر یکی سه درم سنگ موویز منقی هشت درم سنگ بیخ سوسن سه درم سنگ انجیر یمانی
پنج عدد همه را اندر سه من آب بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و هر بامداد چهار درم سنگ با روغن
بید انجیر بخورند روغن چهار درم سنگ و اگر حقنه‌ها دهند سخت سود کند باشد و روغن بیدانجیر
گرم کرده و روغن سداب چند بار بمجری قضیب اندر چکانند و باقی علاج اندر باب ششم از جزو



دوم ازین گفتار

دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب گرد آمدن ریم بود اندر مثانه داروهای
گشاینده و ادرار کننده دهند بشرط آنکه معلوم گردد که درین ماده عفونت که فزون آید و ریم زیاد
کند و طریق صواب آنست که نخست تنقیه فرمایند پس حقنه نرم که از تخم خطمی و تخم خبازی و تخم کتان
و کشک جو و سبوس گندم و خیارچنبر در روغن بابونه و روغن شبت ساخته باشند بکار
دارند و بیشتر اندران آب حقنه باید انداخت و اندکی بوره زیادت کنند و روغن بابونه تنها
نیم گرم کرده حقنه کردن سود دارد و ریم را که در مثانه مانده باشد و غلیظ شده نرم کند تا باز درار
بیرون آرد و ضمادها که از اطراف کرنب و اطراف چغندر و حلبه و اکلیل الملک و بابونه و بابونه
و آرد باقلی و آرد جو و آرد نخود و اندکی سرگین کبوتر و روغن زیت سازند بر زهار نهادن و بوسیدن
باب شیر گرم یا بر روغن بابونه و روغن شبت نمد میکنند پس داروهای ادرار کننده دهند
و آب ترب اندرین نافع است و اگر زن خورشی ازان سازند صواب بود و بنادق البزور
و خیوف و قرص که اندر آخر علاج کرده کرم یاد کرده آمده است بکار باید داشت داروی
ادرار کننده که مثانه را از همه اخلاط پاک کند بگیرند اذخر و اسارون و حماما و نانخواه و فطراسالیون
و تخم کرفس و فوه و سنبل از هر یکی هشت درم سنگ اشق پنج درم سنگ اشق را باب
کرفس حل کنند و داروها همه را بپزند و حب کنند شربتی از دو درم تا سه درم سنگ
و اگر اندر مثانه قرحه باشد و یا ریم از عضوی دیگر همی آمده باشد داروها که سنگ و ریگ از مثانه
پاک کند سود دارد چون کژدم سوخته و سنگ اسفنج و آبگینه سوخته و سوختن کژدم و آبگینه اندر علاج
سنگ گرده و مثانه یاد کرده آید و سایه را که تازی ان عرس گویند حل کنند و بکوبند و مقدار
سه درم سنگ با شراب ریحانی اندرین باب بخاصیت سود دارد و سرطان نهری بریان کرده
دو درم سنگ کودکان را خاصه سود دارد و بزر کانرا نیز و شربتها همه باب ترب دهند یا آب
نخود و آب فنک و آب کرفس و آب بادیان و تریاق و شرد بطوس و امرود سیاه و دواء
الکرکم و سکنجبین عنصلی سود دارد و کودکانرا شربت در شیر مادر دهند و اگر ممکن نگردد در شیر باز
دهند و اگر سبب عسر البول بسته شدن خون بود در شافها داروها که اندر باب چهارم از جزو دوم
ازین گفتار یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر داروها را در آب ترب بپزند و ضماد کنند
قوی تر بود و لطوخها که از بزر اسفنج و شکاعی و ابوره و عاقرقرحا و خردل و سرگین کبوتر
سازند بر زهار می نهند ضمادی نافع بگیرند حب الغار و شبت یانی و حاما و اکلیل الملک
و آرد نخود سیاه و بابونه از هر یکی ده درم سنگ و فوه و تخم ترب و تخم کرفس بوستانی
از هر یکی هفت درم سنگ همه را بکوبند بطبیخ کرنب بسرشند و روغن ملبان کرده و روغن سوسن
بر چکانند و بر زهار نهند ضماد دیگر بگیرند سکبینج و مقل و جاوشیر و دج را استار است
همه را حل کنند بطبیخ شبت یا بطبیخ کرنب و بانیه نفط و موم زرد و روغن سوسن بسرشند و شراب
شبت یانی سخت نافع است بگیرند شبت یانی مقدار ده درم و در سرکه کنند یک شبان روز
و بپالایند و ازان سکنجبین سازند و تمامت علاج هم از باب چهارم که نشان داده آمده است

بگوییم و اگر سبب عسر البول قرحه بود که جراحت آن رسته شده باشد و مجری را تنگ کرده یا گوشت
فزونی یا ثولول بر آمده در این نهانها نرم می باید نشاندن و ضمادها و روغنها نرم کننده بکار داشتن
و از طعامها و شرابها که ترشی باشد پرهیز کردن و بباید دانست که علاج این نوع عسر بود و اگر
مجری یکبارگی بسته شده باشد تدبیر جز آن نباشد که محمد زکریا در علاج آماس مثانه نیکو [illegible]
که آماس عظیم باشد و مجری بول بدان سبب گرفته شده باشد و قاثاطیر بکار نتوان داشت از
صعبی آماس و بیمار بر شرف هلاک شود مثانه را بشکافت بر آن موضع که از جهت بیرون کردن
سنگ شکافند و بر ناژه آب در شکاف نهادن تا آب بیرون آید لیکن این شکافتن تنگ و باریک
باید چندانکه آب بیرون آید و نیکو شود خطر اندرین شکافتن بیش از آن نیست که جراحت بسته
نشود و این اولیتر از آن که بیمار را از کف برهانند و قاثاطیر آلتی است که بول را از مثانه بدان
آلت بیرون آرند و صفت آن از پیش یاد کرده آید و اگر سبب عسر البول رطوبتی لزج باشد
سرگین کبوتر دشتی و سرگین موش یک مثقال هم در طبیخ شبت بخورند سود دارد و دو [illegible]
مرغی که آن را [illegible] خشک کرده بکوبند و یک درم سنگ نمک هندی در آب گرم
دهند و دو دانگ حلتیت با شیر خرما دهند     لعوقی که رطوبتهای غلیظ را از مثانه بدر
از همه تن پاک کند بگیرند اسقیل بریان کرده پنجاه درم سنگ شب یمانی ده درم سنگ [illegible]
در سرکه بپزند تا اسقیل سست شود و درست بمانند و شکر را افکنند که انگبین و لعوق آمیزند و ضمادی
که در بسته شدن خون در مثانه یاد کرده آمد است درین نیز سود دارد و روغن کژدم مالیدن
سود دارد و آب کرفس و آب ترب با روغن بادام دادن سود دارد خاصه اگر در آبزن نشست
خورند و اگر سبب عسر البول سنگ مثانه باشد علاج آن اندر جزو چهارم ازین کتاب یاد کرده
آید و اگر سبب عسر البول باز داشتن بول بود و ضعیف قوت دافعه که از اموات القوه
گویند علاج وی آنست که آن را قاثاطیر بکار دارند و بول بیرون آرند و اندر معدن کوکرد
نشسته و ضمادهای لازم کننده بر می نهند و روغن شبت همی مالند و طعام چیزی دهند که موافق
مزاج بیمار بود و بسیار بزرگان بدین علت گرفتار شدند صواب آن بود که مردم
خویشتن را از مجلسی و کاری که به باز داشتن بول حاجت آید باز پس بیرون آرند و جهد کنند
تا بدان مبتلا نشود          قاثاطیر آلت ناژه سازند اصلی از سیم یا از مس یا از جز آن
چنانکه مجری قضیب فرو شود بیرون او کشاده سر آن چندانکه بول بدو فرود آید و سر ناژه را
گرد کنند و پس آلتی دیگر سازند شکل کج پهلو باراست و هم دار همچون موری که این موری بزرگتر
از آنکه بول در وی بگنجد مثلا بکنار روغن چندان و سر این موری طبقه تمام برنشانند و در میانه
گاه این طبقه سوراخی باندازه بن آن ناژه و بن آن ناژه بر آن سوراخ بنشانند بهندام و برین
این موری پهلوی که زیر در این موری نشینند بهندام تا هرگاه که پهلوی بر وی نهند هوا را
منفذی نباشد که بیرون آید یا در شود و میان گاه طبقه این پهلوی سوراخ کرده چندانکه میلی
بدو بگذرد و اندکی فراختر و درازی میل چند یکبار و نیم درازی موری و از سر این میل چندانی



به تو بان بسایند تا در آن ناژه که بر سر موری بسته است تا بهندام ناژه اندر نشیند و طبقه
دیگر درین میل بگذارند و آنجا که سر میل با ناژه اندر نشیند و حدی میان سر میل که سوده اند و میان
تن او و آن جایگاه نشان کنند و این طبقه را بر آن جایگاه بلجام استوار کنند و پهنی طبقه باندازه
فراخی موری بود بهندام و چندانکه بالای موری است ازین میل معلوم کنند و بر نشان نشانی کنند
طبقه دیگر هم چند طبقه نخستین و برین میل بگذارند و بر آنکه نشانی کرده باشند استوار کنند
و بر میان این هر دو طبقه بر شود و موری را که برکند با هوا را در خزانه ریسمانها پشمین کنج خانه
و این میل را برین صفت درین موری بگذارند و پهلوی را برین موری راست بدارند و آن جایگاه را
نشان کنند و بردی سخت کنند و پای میل بیرون باشد و بوقت حاجت بیمار را بر کرسی نشانند و رانهای
او را از هم باز کنند و اگر بر کرسی بر آن شکل نشیند که بوقت آب تاختن نشیند صواب بود تا عضلهای
شکم بر دفع بول یاری دهند و لعاب اسبغول بر ناژه آلت طلی کنند و ناژه در مجری قضیب فرو
کنند تا به بن قضیب رسد پس قضیب را سوی زیر فرود آرند و ناژه آلت در قضیب باشد
و باز طلی به بالا بر آرند و باز فرود آرند بر آلت اندر قضیب ناژه بدهانه مثانه رسد و دهانه
مثانه بدین تدبیر گشاده شود پس میل را بجنبانند و یکبار این میل فرو کشند و موری را بر حال
خویش نیز نگاه دارند و ناژه از آن اندر قضیب نگاه دارند تا آب از مثانه بموری فرو
موری فرود آید از بهر آنکه از موضعی که ریسمان نزد بود خالی تر بود و هوا را منفذی نیست
که آنجا رسد خلای بود آید و اگر سبب سوء المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه بود نخست
اگر ممتلی باشد قی فرمایند پس تریاک بزرگ یا مثرودیطوس یا بحرینا دهند و ماء الاصول
با روغن بید انجیر سود دارد و روغنهای گرم بر زهار اندر می مالند چون روغن فرفیون و مانند
و اگر سبب سوء المزاج گرم بود چندانکه اندر بیماریهای محرقه افتد آب گرم بر مثانه می باید ریخت
خاصه اگر بابونه و خطمی و بنفشه اندرین آب پخته باشند و یا روغن بنفشه یا روغن شبت
یا روغن بابونه آمیخته و گرم کرده می مالیدن و اگر اندر طبیخ بابونه و خشک و بیخ خطمی نشانند
صواب بود و روغن خشک مالیدن صواب بود و اگر سبب بر بالا شدن مثانه باشد علاج آن
اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و اگر سبب زخمی و آسیبی و بیرون شدن مهره بود از
مهرهای گرگاه از جای خویش یا آفتی بنخاع رسیده باشد خلاص ازوی کمتر بود خاصه اگر
حس رگها و حس مثانه باطل شده باشد بعلاج آن مشغول شاید بود مگر پس از آنکه اولیا
او را بگویند که بیمار بر خطرست اگر آفت بدین حد نباشد نخست رگ باسلیق باید زد و تریاق
بزرگ یا مثرودیطوس دادن و قاثاطیر بکار داشتن و آب گرم و طبیخ بنفشه و اکلیل الملک
و بابونه جوی باری و شبت و قیصوم و سبوس بر زهار ریختن و موضع زخم را و مهره پشت را
علاج کردن چنانکه رسم است ابو الحسن الترکی میگوید مردی را این علت افتاد بروزگار
شهنشاه طبیب او را حقنه فرمود کردن و آب کشنیز دادن ماده دیگر بمثانه آورد و همان روز فرمان
یافت من طبیب را گفتم که آب کشنیز بایست داد که تن او ممتلی بود و ماده دیگر بمثانه آمد و قوت

دافعه ضعیف بود و مثانه ممتلی شد و درد زیادت و مرد هلاک گشت سخن من در وی اثر نکرد و نمی(؟)
دیگری را همین آفت افتاد و حبس ره نهاد او باطل شد و مثانه ممتلی گشت و طبیب شهنشاه حاضر
آمد پس وی را گفتم که این همان است که آن دیگر را افتاد اگر خواهی که زود بمیرد هم آب تنها دهی
پس گفتم که تدبیر آن است که بول بقثاطیر بیرون میکنند و بر از حقنه و شیاف و اگر این تدبیر میکنند
چهل روز زنده باشد و اگر آب تنها دهد همین روز هلاک شود و چنان آمد که من گفتم پس از
چهل روز قوت بیمار سقط شد و بمرد و هم بر کسی میگویم که کسی را دیدم که ازین آفت خلاص یافت
لیکن پای وی سست گشت و سلس البول بی خاست او همیرفت و اگر سبب آماسی بود در روده(؟)
مستقیم یا در رحم ثقلی خشک بود در روده یا ثؤلولی(؟) غلیظ یا بادی غلیظ علاج هر یک اندر جایگاه
یاد کرده آمده است و اگر سبب استرخای مثانه بود آن شکل که آب نگاهداشتن(؟) کنند باید که شانه و دست
بر زهار مالیدن تا آب بیرون آید و اگر بیرون نیاید قاثاطیر بکار باید داشت و تریاق و امرد(؟)
و تریاق بزرگ و مثرودیطوس دهند و دارصینی و سعد و سنبل و قرنفل و شاسه(؟)
نیم کوفته در آب بپزند و از آن آب میدهند و اگر از آن آب ماء العسل بپزند و بجای آب ان ماء العسل
دهند و هم بر آن آب تکمید میکنند و همین اخلاط را کوفته و با انگبین بسرشته بر زهار نهند و میدهند
و روغنهای گرم همی مالند و حقنه میکنند و حبس البول که کودکان را افتد تخم خیار و خیار بادرنگ
و تخم خربزه پاک کرده و پوست خربزه خشک کرده بکوبند و با شکر بسرشته و میدهند و اگر پوست
خربزه تنها با شکر دهند صواب بود و علاجهای دیگر که بخاصیت و غیر خاصیت کودکان را
و بزرگان را سود دارد یکی آنست که زعفران ناسوده یک شاخ بمجری قضیب اندر نهند و شپش
که در جامه مردم افتد یکی زنده بمجری قضیب اندر نهند قوت دافعه را بجنباند و بول بیارد و اگر این
شپش را گرفتار نبود(؟) اگر او را بتازی القراد گویند بکشند و با سیر کر با پیاز تا شانه اندر مالند
بول بیارد و اگر شانه گوسفند کشتن بسوزانند و بسایند و بشراب شیرین با دهند سود دارد و دو
درم سنگ سرطان بحری بریان کرده و کوفته با انگبین کر با شکر دهند سود دارد و اگر کبوتر بچه
بکشند و خون آن را بر زهار چکانند و اگر بمجری سنبه(؟) بچکانند و بر زهار نهند قوت شانه را
بجنباند تا بول را دفع کند و اگر تنگ طرز(؟) دتیر(؟) اشنه و شیاف کنند بول دهشم فرود آرد
و چند بیستر و مشک سوده با روغن سداب اندر چکانند قوت شانه را و حرکت او را بجنباند
تا بول را دفع کند و زهره هر کدام حیوانی که باشد در چکانیدن قوت دافعه را بیدار کند و بوره
ارمنی که نمک بمجری قضیب اندر نهادن همین کند ۞ اسباب اندکی بول به سختی یکی آب
کم خوردن دوم گشاده شدن مسام همه تن و تحلیل بسیار بودن و عرق بسیار آمدن سیوم
اسهال بسیار بودن چهارم ضعف قوت جگر از آنکه آب را از خون جدا کند و بگرده رساند
پنجم ضعیفی گرده از آنکه آب را از جگر کشیدن کنند و ازین هر دو استسقا تولد کند و خداوند
این علت را تشنگی زیان دارد و جماع علت افزاید و علاج ضعف جگر و گرده و علاج اسهال و منع بر باز داشتن عرق بجایگاهش یاد کرده
آمده است



اسباب سوزانیدن بول سه است یکی آنکه در مثانه یا در مجاری جرب و بثره و مانند این آفتی
باشد و علاج و علامتهای آن در جایگاهش یاد کرده آمده است دوم آنکه از رطوبتهای لزج
که در مجریهای بول است و مهروح(؟) آنست منت(؟) شود بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار خوردن
طعامهای تیز و شور و تلخ و زداینده یا آن رطوبت را بزداید و مجاری برهنه شود سیم آنکه مزاج
گرم شود و بول گرم و تیز و سوزان شود و ماده تیز با بول همی آید اما علامتهای تیزی و گرمی
بول آنست که بول بزرد یا بسرخ گراید و تشنگی غلبه کند و سببها گرم کننده از پیش رفته باشد
و علامت برهنگی مثانه و مجاری بسیاری جماع بود و سببهای آن از پیش از اتفاق افتاده بود
و علاج هر دو یکدیگر نزدیکست اگر نشان آن باشد که ماده تیز با بول همی آید سخت بی
فرمایند بر گشکاب و ماهی تازه و فقاع گرم و مانند آن پس رگ باسلیق فرمایند زود اگر مانعی
نباشد بر بهنه(؟) که قطن گویند حجامت کردن و هر بامداد بنادق البزور دادن با شراب بنفشه
کر با شراب خشخاش کر با گشکاب و روغن بادام و شبانگاه اسبغول و شکر و روغن
گل مقدار دو درم سنگ و شراب کاکنج نیز سخت نافع است هر بامدادی باید داد اگر معده
اسبغول و شراب بنفشه و روغن احتمال نکند بجای اسبغول تخم شاهسپرم فرمایند و بجای
شراب بنفشه جلاب پخته و گشکاب بی روغن و از طعامهای تلخ و شور و تیز و زداینده پرهیز
فرمایند کرد و از جماع یکبارگی باز دارند و طعامهای نرم فرمایند چون اسفاناج و پاچه و کدو آب
نان که به مرغ فربه کرده باشند و ترشیها که سخت ترش نباشد چون [illegible] و میوه و مانند آن
سود دارد و خایه مرغ نیمبرشت و شیاف ابیض با شیر کر با شیر زنان که با سپیده خایه مرغ
در چکانیدن سود دارد و سپیده خایه سود دارد بنادق البزور بگیرند تخم خیار
و خیار بادرنگ و کدوی شیرین پاک کرده و تخم خرفه و تخم خشخاش سپید از هر یکی ده درم سنگ
نشاسته و کثیرا و رب سوس از هر یکی سه درم سنگ بزر البنج الابیض ده درم سنگ
تخم خربزه پاک کرده سی درم سنگ سرتی سه درم سنگ خداوند سوزش آب
انگبین و خداوند ریش مثانه را سود دارد بگیرند تخم خربزه و تخم خیار پاک کرده از هر یکی ست(؟)
درم سنگ کندر و صمغ و دم الاخوین از هر یکی ده درم سنگ افیون سه درم سنگ تخم
کرفس یک درم سنگ اقراص کنند شربتی دو درم سنگ بگیرند تخم خربزه و تخم خیار
و تخم کدوی پاک کرده و مغز بادام شیرین و کثیرا و رب السوس و نشاسته و گل ارمنی
و تخم خشخاش سپید راست راست و اگر سوزش صعب باشد اندرین قرص پوست
خشخاش در افزایند بمقدار حاجت و اندر آب گرم نشستن سود دارد شیافی
که اندر چکانند بگیرند پوست خشخاش و نشاسته و رب السوس راست راست شیاف
کنند و بسایند و اندر چکانند و اگر حاجت آید اندکی افیون کر بزر البنج درین شیاف افکنند
و شیاف ابیض که در علاج ریش یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

اسباب ادرار بول چهار نوع است یکی ضعیفی گرده است و عاجزی از نگاه داشتن آب که
از جگر می آید دوم فراخی دهنهای رگها مجاری بول تا بدان سبب آب را درو هیچ درنگ
نباشد و ناگجنه زود بیرون آید سیم سوء المزاج سرد که بر همه تن یا بر جگر یا بر گرده مستولی
گردد و گرده بدان سبب تری از جگر می کشد فزون از انکه تواند نگاهداشتن و ناچاراً بزودی دفع میکند
و جگر از ماساریقا می کشد و ماساریقا از معده میکشد و معده طلب آب میکند و تشنگی بدان سبب
غالب میشود و این کشیدن آب را که اندامها از یکدیگر میکشد و زودی دفع بول را و زودی
تشنه شدن و آب خواستن را بدولاب مانند کرده اند و این علت را بزبان یونان دیابیطس
گویند و معنی این بپارسی دولاب گویند و سبب این علت بادگرده سبب زلق آلات معاشی
بار ده و بدین سبب این علت را زلق الکلیه گویند و هرگاه که این علت باز مکسب زلق الا
~~و بارده و بدین سبب این علت را زلق~~ دیابیطس مستولی گردد دق و کاهش تن
و گداز شدن رطوبت اد آگنده و علامتهای سوء المزاج گرم و سرد بسیار بجای یاد کرده آمده است
و معلوم شده است اما خداوند دیابیطس را که قوت قوی باشد و مانعی دیگر نباشد
نخست رگ باسلیق باید زد پس تدبیرهای سردی و تری آغاز باید کرد و کشکاب
ملطف سرد کرده و روغن گل بر جگر نهند و باید داد و اسبغول و شکر در آب خیار زه
و آب تخم خرفه هم با آب انار ترش دادن و آب کدوی بریان کرده و آب الو و رب
ریواج و حماض و رب بیج و رب غوره و دوغ گاو و ترش سود دارد و در آب سرد نشاند
چنانکه سرهای تنک اثر کند و تشنگی نشاند و گرد گرم را باعتدال باز آرد و هوای سرد
و تر شدن علاجی بزرگ است و بنفشه تر و نیلوفر بوئیدن سود دارد و اگر آب سرد بسیار
سید بند و قی فرمایند گرد صواب باشد تا گرده باعتدال باز آید و آب از وی باز گردد اگر
علت در ابتدا باشد و تن آبادان باشد و قوت بر جای عرق آوردن صواب بود و طبع نرم
باید داشت و اگر بحقنه حاجت آید حقنه باید کرد و فقاع که از آرد جو و آب دوغ حکانند
کنند سود دارد و قرص طباشیر سخت سود دارد و نار دانک و سماق و رب غوره و تمر
هندی در دهان داشتن تشنگی نشاند قرص طباشیر بگیرند طباشیر ده
درم سنگ تخم خرفه و تخم کوک از هر یکی پانزده درم سنگ گشنیز خشک ترشانه روز
بسرکه تر کرده و بریان کرده پنج درم سنگ گل سرخ پنج درم سنگ گلنار دو درم سنگ
گل ارمنی پنج درم سنگ کافور نیم درم صندل سپید و صمغ عربی و اقاقیا از هر یکی دو درم سنگ
شربتی سه درم سنگ با آب انار و رب مورد ساده سخت سودمند است اقراص
گلنار بگیرند اقاقیا دو درم سنگ گل سرخ سه درم سنگ گلنار چهار درم سنگ صمغ
یک درم سنگ کثیرا نیم درم شربتی دو درم سنگ با لعاب اسبغول که با آب کدو سرد کرده



و خرقها با برف یا یخ سرد کرده بر گرده گاه می نهند که بگلاب و محلب و سبوس جو و سرکه و روغن
گل و اطراف بید و ساق برگ خرفه و حی العالم و اطراف رز و الی کوفته بهم یا بیزند و بر
گرگاه و مغو ابهای ران می نهند و آب عدس و گلاب برشته ضمادی از نموده است
حرارت گرده را ساکن کند و اگر قیفال کنند اقاقیا چهار درم سنگ کندر دو درم سنگ با آب
مورد تر سرشته ضماد کنند و اگر اقاقیا در آب حل کنند و آن را سرد کنند و خرقه را بدان
تر می کنند و بر گرده می پوشند سود دارد و هرگاه که گرم شود بدل میکنند ضمادی
قوی بگیرند عصاره لحیة التیس و لادن و رامک از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبند و با آب
مورد تر سرشته و بکار دارند و حقنه که از عصاره خرفه و لسان الحمل و سپیده خایه مرغ
سازند حرارت گرده را تسکین کند و باعتدال باز آرد و اگر اندرین حقنه دوغ ترش یا لوده
زیادت کنند صواب بود و طعام سبوس جو ترش و کشک جو و قلیه کدو و اسفید باهای جز
از گوشت مرغان فربه و بابچه و ماهی تازه تر ترشی پخته و پی ترشی پخته و قلیه ارسانی بگوک و ترشی
قرص اندر دوغ ترش و مصوص بارب غوره و مانند آن فرمایند این که یاد کرده آمد علاج
دیابیطس است و علاج گرمی و تیزی بول و آمدن ماده تیز با بول و علاج فراخ شدن دهنهای
رگها مجریهای بول و طبیب را تعرف باید کرد قی کردن و رگ زدن آنرا باید فرمود که ماده بسیار است
و تدبیرهای سردی و تری آرند خداوند دیابیطس را فرمودن و داروهای قابض آنرا
فرمودن که دهنهای رگها فراخ شده است و علاج ادرار بول که از سردی بود اکنون یاد
کرده آید اگر ماده باشد نخست قی باید فرمود پس معجونهای گرم و ماسک البول فرمودن علی الرسم
میگویم هر که خواهد که بول او باز ایستد سرگوز بریان کنند و با انگبین بخورند و معجون فلافلی
سودمند است و شراب انجیر کرده را گرم کند و پاک کند و اگر با خوز بریان کرده خورند بر نگاه
داشتن بول یاری دهد و روغنها گرم مانند در گرگاه و در آن گرد نشستن سود دارد و دارو ها که قوت
زیادت کند بر قوت نگاه داشتن بول نیز یاری کند و صفت ماسک البول اندر علاج سلس البول یاد کرده آید

سلس البول علتی است که بول بی خواست خداوند می رود و اسباب این علت پنج نوع است
یکی سوء المزاج سرد است با فراط و سستی عضلهای شانه دوم بسیار خوردن داروهای
ادرا اکننده و شراب رقیق و ممزوج سیم انکه مهره پشت از جای بشود و آفت بعضله
شانه رسد چهارم انکه در احشا سببی از آسیب باشد که شانه را حرکت کند و نگاهداشتن چنانکه
زنان آبستن را و کسانی را که در احشا که در گرد شانه است آماسی بود و علامتهای هر یک
معلوم است علاج این علت همچون علاج تقطیر البول است و ماسک البول گرم نافع بود
آن بلوط و تخم محلب و سعد و مرد خوشتان و قرص و داج و راسن خشک را بسا...
شربتی سه درم سنگ با مداد و سه درم سنگ شبانگاه سفوف کنند بگیرند بلوط بخاده درم سنگ

کندری سی درم سنگ کشنیز خشک برگ ترکرده و بریان کرده و گل ارمنی و صمغ عربی
از هر یکی ده درم سنگ شربتی سه درم سنگ بامداد و شبانگاه و اگر سردی
سخت غالب باشد تریاق بزرگ و مثرودیطوس و انقردیا اندر شراب کهن یا در
ماء العسل سود دارد و اطراف مورد تر یا خشک و شبت یابلی و کندر و کلنار و بلوط راستا
راست اندر شراب شیرین بپزند و پالایند هر بامداد یک وقیه بخورند یا یک درم سنگ
روغن مورد                کر بسیاری بول باز دارد بگیرند مغز بادام شیرین سپید کرده همین
مغز زرد آلوی تلخ پوست کنده ده ستیر حبة الخضرا کمی من کندر سپید کرده بهم استاره راسته
کوبند نیم من بابند یک من بهمه را بکوبند و بریشند و هفت بخش کنند و بهفت روز
بخورند        داروی دیگر بگیرند شونیز و نانخواه و کندر و بابند و کندر سپید کرده
راستا راست بکوبند و بپزند هر بامداد یک کف بخورند و شراب مورد شبت نافع است
سفوف کهربا بگیرند کهربا و گل ارمنی و هلیله سیاه و مغز بلوط و عدس
مقشر از هر یکی دو درم سنگ کشنیز خشک برگ ترکرده و بریان کرده یک درم سنگ
شربتی سه درم سنگ این سفوف و شراب مورد کسانی را که سردی و تری غالب نباشد
موافق بود        داروی معتدل بگیرند بلوط سه کرت کرده و بریان کرده ده درم سنگ
هلیله کابلی و بلیله و آمله مقشر هر سه را در آب آبی بجوشانند و پس بر تابه بریان کنند
و همه را بکوبند و بپزند شربتی سه درم سنگ بامداد و سه درم سنگ شبانگاه و اگر کتاب
سود دارد گوشت روباه بریان کرده این علت را و درد پشت را و زانو و تا زیکی
چشم را سود دارد و گرده خرگوش خشک کرده بگیرند یک جزو و تخم شبت یک جزو
و عاقرقرحا و تخم کرفس از هر یکی نیم جزو شربتی دو درم سنگ او نیم با یک وقیه
آب سرد و مغز خرگوش بریان کرده با شراب سود دارد و قی کردن و اندر آب
گوگرد و آب دریا نشستن سود دارد و باقی علاج این علت علاج فالج است و کسانی
که اخلاط را نرم کوفته باشند و بخته و خداوند مزاج سرد و تر را خوردن و طلا
کردن سود دارد و چهار درم سنگ کندر کوفته یکبار سفوف کنند گرده درم سنگ
تخم محلب سلس البول را باز دارد و روغن زیتون با مشک و انگژد طلا کردن
سود دارد        حقنه بگیرند خشک یک رطل بغدادی سعد حبت درم سنگ
تخم محلب ده درم سنگ همه را نیم کوفته در چهار رطل آب تر کنند یک شبانه روز
پس بپزند تا دو بهره برود و یک بهره بماند و بپالایند و نیم رطل روغن کنجد بر افکنند
و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند این روغن حقنه کنند و اگر حب الرسان و
حب الغار و فندق و حبة الخضرا و فستق و تخم محلب بگیرند و همه را از پوست پاک کنند
از هر یکی راستا راست پاک کرده بکوبند و روغن بکشند و یک جزو از آن آب که
وصف کرده آمد و یک جزو از آن روغن که وصف کرده آمد و اندک مشک با یزند و حقنه

کند



کند سخت سود مند باشد و آنرا با این علت دماغ یا جگر یا عضوی دیگر گرم بود و اندر داروها
گرم معرفت همی باشد قرص طباشیر که اندر علاج دیابیطس یاد کرده آمد نگاه دارند و
علاج کسانی که در بستر بریزد هم چون علاج سلس البول و علاج استرخای مثانه است
و آب کمتر خورد و بوقت خوشتن فارغ کردن و شب طعام تا خوردن تا خواب ایشان
آسان تر باشد تدبیر صواب است و از خداوندان تجربه معتمدی یاد کرده است که
یکی را این علت بود یک سیر شاهسپرغم با یک دانه مازو ی خام یعنی سبز دادم پس
از آن او را این کار نیوفتاد و هر چه اندرین باب یاد کرده آمده است علاج این علت
بگیرند تخم کتان بریان کرده ده درم سنگ تخم خطمی هفت درم اقاقیا
و کندر و شیاف ماميثا از هر یک دو درم سنگ برگ آس خشک درم سنگ هلیله
کابلی بریان کرده ده درم سنگ همه را بکوبند و بپزند و با انگبین معجون کنند شربتی سه درم
هر بامداد بخورند سود دارد        داروی دیگر بگیرند زیره کرمانی و کندر و
مورد دانه راستا راست بکوبند و بپزند هر بامداد دو درم سنگ بخورند و الله اعلم بالصواب

بول خون صرف یا از گرده آید یا آن مثانه یا آن اندامی که بر بالاتر است چون جگر یا از همه تن
آید و آنچه از مثانه و گرده و حوالی آن آید و آنچه از اندامی بالاتر آید اسباب و
علامات و علاج آن در باب دوازدهم از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است
و آنچه از همه تن آید سبب آن یا امتلای خون بود یا غایت گرمی مزاج و گشاده شدن
دهنهار رگها بسبب قوت حرارت و بکار داشتن داروهای گرم و من دیدم مهتری را که
مزاج او گرم شده بود و بسبب آن مزاج گرم ضعیفی حاصل میشد و در قوت باه تقصیر
می بود و این مهتر سبب ضعیفی جز آن نمیدانست و همه شکایت ازین میکرد و طبیب او را
معجونی ساخت گرم و هر بامداد دو درم سنگ دارچینی بازده خایه مرغ میداد و هر روز
آن تقصیر و ضعف زیادت میشد و این علاج زیادت میرفت پس ناگاه یکبار دهنهای
رگهای او گشاده شد و بول او خون صرف گشت زیادت از چهل روز بر آن حال بود
و خون صرف میشد و آخر که خون اندک شد تشنج خشک تولد کرد و بر آن درگذشت و
از معتمدی شنیدم که مردی مهتر را اسهال خون بود و تشنگی غالب بود و طبیب او را
جز اندک آب طباشیر دستوری نمیداد و بهتر نمیشد طبیبی غریب او را دستوری
داد تا چندانکه او را بایست آب یخ بغایت سرد بخورد و نیک شد و سبب آن همین بود
بود که جزهای گرم خورده بود و دهنهای رگهای او گشاده شده بود        علامت گشاده
شدن دهنهار رگها آنست که بول یا بر از خون صرف باشد و اندر همه اندامها هیچ المی و
آفتی نباشد و از مثانه خون بسیار نیاید از بهر آنکه اندروی رگها بزرگ نیست و خون

اندک اندک بغذاء او بکار بود و از کرده بسیار تر آید از بهر آنکه خون هر آن بیشتر آید و بعضی از جهت غذای او و بعضی از جهت آنکه تمام از وی بگذرد و باندامهای دیگر شود

اگر سبب امتلا بود نخست رگ باید زد و اگر مانعی نباشد و رگ صافن اولیتر از باسلیق بود طعام سنگ فروره بشو و جوزه و مانند آن فرمودن مغز بادام و کوک و اندکی کشنیز تر و شراب عناب ساده و شراب ریواج و شراب کاکنج و بادام بیار بیج شراب و مشمش فزوره و قابض نشاید فرمود از بهر آنکه چیزهای قابض خون شود و رنج آن عظیم بود و باشد که منفذها و رگها را تنگ کند و ماده را باز گرداند و روی بالا کند تا در عضوی محتقن شود و خطر آن بزرگ باشد و هر گاهی که فصد کرده باشد و ماده کمتر گشته شربتهاء آبزن قابض بکار داشتن

شربتی قابض بگیرد شب یمانی و گلنار و دم الاخوین از هر یکی یک درم سنگ کثیرا دو درم سنگ صمغ اعرابی نیم درم شربتی یک درم سنگ تا یک مثقال اندر شراب آبی یا عصاره برگ خرفه و سماق

شربتی دیگر بگیرد تخم خشخاش و گل مختوم و عصاره لحیة التیس و صمغ پارسی و کوکنار را استعمال است شربتی دو درم سنگ تا سه درم سنگ

شربتی دیگر بگیرد سرون گوزن سوخته و کثیرا استعمال است و بکوبند شربتی دو درم سنگ با رب مورد و آبزنها عدس مقشر و نار پوست و مازو و برگ مورد و خرنوب که مانند این می برند و اگر ازین شربتها قابض لحیه تیسا و نیز خرفه و مانند آن اندر مجری قضیب چکانند بیدانه صواب بود و گاه باشد که حاجت اندکی بر تهی گاه شیشها بر نهند و بر زهار و حوالی آن و خون را باز دارد تا منعقد شود و پس تدبیر گشادن علقه کنند چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب تیزی خون و گشاده شدن دهنهای رگها بود علاج دیابیطس علاج آنست و اگر خون همی از اندامی آید که بالاتر از گرده است تامل کنند تا هیچ المی و سوزشی و دغدغه در هیچ اندامی هست اگر باشد باید دانست که خون از آن اندام همی آید بر بالاتر از آن موضع محجمه بر باید نهاد و خون بیرون ناکردن تا خون از آن موضع باز گردد و ضمادهای قابض بر نهادن تا آن موضع ماده را قبول نکند و آنکه تدبیر باز داشتن ماده است پیش گیرند و بعضی طبیبان صواب آن دیده اند که جایگاه را ریش کنند و بشکافند تا ماده از وی بپالاید و از مثانه باز گردد و پس جراحت ریش را علاج کنند ابو الحسن الترکی میگوید من بدین علت هیچ کس را ندیده ام که این علاج کرد و میگوید ابو طاهر الطبیب این علاج صواب دیده و گفتی که همچنانکه ماده حرقی که از پای براند آن موضع را ریش کنند تا ماده از آن موضع بپالاید و دماغ بسلامت بماند این موضع همچنانکه ریش کنند تا مثانه بسلامت بماند و ماده از وی باز گردد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب



بولها خرب پنج گونه است یکی بول جسالی است و سبب آن ضعیفی قوت هاضمه و ممیزه کرده بود یا ضعیفی جگر دوم بول که با خلاط غلیظ آمیخته بود بعضی را سبب ضعیفی کرده بود و بعضی بر سبیل بحران و دفع اخلاط بود سیم بول شعری و این بولی بود که چیزی چون ریسمان باریک در وی پدید آید و گاه باشد که درازی آن دو بدست باشد و گاه باشد که سپید باشد و باشد که سرخ باشد و برین شکل آن بهر آن بود که در میان رگهای التهای بول بوده باشد و تولد آن از غذاهای غلیظ بود و در آن خطری نباشد چهارم بول ریم بود و سبب آن دبیله باشد که اندر اندامهای دم زدن و غیرش ده شود یا آماسی و ریشی اندر آلتهای بول ریم کند و بگشاید پنجم بول دمی بود یعنی بول جرب و سبب آن گداختن مثانه بود و بول سیاه مقدمه تولد سنگ بود اگر ریم با بول آمیخته بود باید دانست که از عضوی همی آید که بالاتر است و الم آن موضع بر آن گواهی دهد و اگر آمیخته نباشد آن النهای بول همی آید و اگر نخست ریم آید از عضوی دورتر همی آید که بالاتر است غالب آنکه سبب آن ضعیفی قوت کرده بود میل سپیدی دارد و غلیظ بود و آنکه سبب آن ضعیفی جگر باشد میل سرخی دارد و چون مانده تر بود و بول غلیظ با نشان ضعیفی هضم و بسیاری اخلاط بود یا نشان پاک شدن تن بود بر طریق بحران و خفتی یافته شود و بول جرب نشان گداختن بود چنانکه بقراط میگوید

بول سیاه

و هم بقراط میگوید از بن درست نشان تولد سنگ بود چنانکه روفس میگوید

و بسیار باشد که مردم تن درست را اندکی خون بطریق بول باید و آن باکی نباشد و متقدمان گفته اند

و بول شعری نشان ماده غلیظ بود که میل بخشکی دارد و علاج هر نوعی ازین بولها که یاد کرده آمد اندر بابی جداگانه یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

این علت بیشتری کودکان را افتد و از طفلی تا نزدیک بالغ شدن افتد و مردمان فربه را نیز بسیار افتد و مردم لاغر را کمتر افتد و کودکان را بیشتر اندر مثانه افتد و مردم بالغ و لاغر را اندر مثانه بیشتر افتد از بهر آنکه رگها و منفذهای ایشان فراختر بود بخلاف مردم فربه که ایشان را در گرده بیشتر افتد از بهر آنکه رگها و منفذهای ایشان تنگ تر بود و همچو دیگرها

میگوید این معنی نگاه کردم و همچنین یافتم و میگوید نادر اندر مثانه زنان نیز افتد و اشارا
بانگشت نتوان یافت و سبب آنکه زنان را سنگ اندر مثانه نادر افتد آنست که دهانه
مثانه ایشان گشاده تر از دهانه مثانه مردان باشد و نزدیکتر به بیرون بدین سبب
هر خلطی که در مثانه ایشان فرود آید زود بیرون آید و آنرا که این علت اندر کودکی
افتد و زنان را بزرگ را نادر افتد و اسباب آنکه کودکان را بیشتر اندر مثانه افتد
سه است یکی آنست که قوت دافعه ایشان قوی تر بود و فضلها را از بالا بزیر دفع کند
و از گرده نیز دفع کند و بمثانه فرستد دوم آنکه هر بول که غلیظ تر و تیره تر بود سنگ بیشتر
تولد کند و بول کودکان تیره بود از بهر آنکه ایشان طعام بسیار و بی ترتیب خورند
و دهانه مثانه ایشان تنگ تر بود و تیرگی بول را بسیار تر باز دارد و مثانه ایشان
گرم تر بود و تیره که ببندد سیم آنکه هر بولی را اگر یک روز بنهند نمک اندروی پدید آید و اندر بول
کودکان نمک بیشتر بود و نمک نوعی از سنگ است و هر سنگی که در عالم هست تولد آن از رطوبتی
غلیظ است که حرارتی در وی اثر کند و آنرا خشک کند چنانکه اندرین آفتابها که تولد کند و بر
[illegible] اینها سفال تولد کند و تولد نمک از اجزای ارضی است که بحرارت آفتاب سوخته شده باشد
و با آب آمیخته و هم حرارت آفتاب آنرا تحلیل خشک کند و سبب بسیاری نمک اندر بول
ایشان آنست که اجزای ارضی در بول ایشان بسیار تر است از بهر آنکه حرارت اندر بول ایشان
بسیار تر است و اجزای ارضی که اندر اوست جمله بدان حرارت سوخته شود بدان سبب
واجب کند که تولد سنگ در بول ایشان بیشتر بود و باید دانست که این علت کودکان را
بیشتر افتد که معده و جگر ایشان گرم باشد و بول ایشان بیشتر بود از بهر آنکه جگر آب را
و زنهار که گوشتن میکشد بگرده و مثانه میفرستد و اگر اندر گرده و مثانه نیز حرارتی باشد
رود تر هر تری که در بول باشد ببندد و سنگ شود و در جمله سبب تولد سنگ امتلاست
و رطوبتهای لزج که از طعامها غلیظ تولد کند چون گوشت گاو یا اشتر یا ماهی بزرگ و مرغان
آبی بزرگ و گوشتها بوسته و سیر و پیاز و خایه مرغ بریان کرده و نان فطیر و نان سمید
و تتماج و رشته و گرنج بشیر و هریسه و بریان و پاچه و قطایف و پالوده ها و لزج و میوه ها
خام و ترنج و انرود و آب تیره و شراب غلیظ که قوتهای هاضمه جگر و معده ضعیف بود و گرده
گرم بود و طعامهای بی ترتیب خورد و بسیار منی و باز داشتن شهوت جماع خاصه اگر شهوت
صادق باشد و سخن آن و اسباب آن رفته باشد و منی حرکت کرده و کار تمام ناشده و از آن
منی که حرکت کرده باشد و درد خایه و آماس آن و سنگ تولد کند و هم شیر دایه در جمله
اسباب این علت اندر آید از دو وجه یکی آنکه اگر شیر صفرائی بود احشا کودک را
گرم تر کند و غلیظی بول او را در تر سنگ کند و اگر شیر بلغمی بود بول کودک را غلیظ تر
کند و حرارت مثانه او آنرا ببندد و سبب تولد سنگ از آب تیره و شراب غلیظ آنست که اجزای
ارضی که با او بود با غذا آمیخته شود و تجربه کرده و زود جمع شود و اندر مثانه رسوب کند و سنگ شود والله اعلم



بیشتری سنگ اندر مثانه و گرده تولد کند و در روده قولون بسیار تولد کند محمد بن زکریا میگوید
مرا دوستی بود و در بول او سنگ ریزه بسیار بود و یکبار در بر از او سنگی بیرون آمد
بزرگ و درد قوی بود و خداوند درد بندها را در بندها از اینها سنگ بسیار تولد کند و محمد
بن زکریا میگوید من اندر حوالی کردن که جایگاه خانه زیر است و در مفاصل سنگها سخت دیدم
بولس از جالینوس حکایت میکند که او دیده است که اندر علت ذات الریه بر فها سنگها
بر آمده است همچنین ژاله و اسکندر میگوید که من دیده ام که سنگ بزرگ بر آمد همچون سنگها که از مثانه برود

هر گاه که بول غلیظ رقیق و صافی شود این نشان بود از آنکه ماده تنها اندر گرده باز می ماند و
سنگ تولد میکند و بول سیاه که بی درد و بیماری آید دلیل آنست که سنگ تولد خواهد کرد خاصه
اندر پیری و هر گاه که درد و گرانی اندر پشت پدید آید و هم چون غلطیدن جوال دوز [illegible] باید
دانست که اندر گرده سنگ تولد کرده است و هر گاه که درد جوال ران فرود آید باید دانست
که سنگ بمجری بول فرود آمده است و هر گاه که درسان شود علامت آن بود که سنگ
بمثانه فرود آید و ریگ سرخ و زرد از گرده آید و اندر گرده همیشه گرانی باشد و هر گاه که طعام
بیشتر خورده شود گرده درد آرد خاصه بوقت آنکه ثقل پر در روده فرود آید و گرده فشار دهد گرد
و چون روده از ثقل تهی گردد آن درد زایل شود و خداوند سنگ گرده را هر گاه که در دان
پدید آید یک خایه که از آن جانب است یکی سنگ اندر وی است در خیزد و باشد که ران او که
برابر آن گرده است خدر شود و اعراض قولنج پدید آید و باشد که در بول سوبی بود همچون
رسوب خداوند بیماریهای جگر و ذرب میان قولنج و این علت آنست که درد قولنج میل بسوی ناف
و شکم دارد و بر تر و فروتر شود و درد گرده بر یک جای لازم بود و در جایگاه او سپید بود و باشد
که خاکستر گون بود و درد و خارش و گرانی اندرین قضیب بود و در زهار و خداوند علت
پیوسته دست بقضیب خویش می برد و بول دشوار بیرون می آید و هر وقت که خواهد که بول
کند در حال خواهد دیگر باره که بول کند و گاه باشد که بول بیرون آید و این در آخر بول کردن بود
و سنگ درشت و بزرگ بود از بهر آنکه جای او فراخ بود و ماده دیگر بر وی نخست [illegible]
تا بدان سبب درشت گردد و سنگ گرده کوچک بود از بهر آنکه جای او تنگ است و سنگ
مثانه درد نکند مگر آن وقت که در دهانه مثانه افتد و بول باز دارد و هر گاه که پاره رود یا رگی
رسد قضیب خدر شود و ممکن بود که در مثانه دو سنگ یا بیشتر در حرکت مردم بر یکدیگر سایند
و سوده شوند و سوزش آن ریگ باشد که درین شیشه پدید آید و باشد که با این ریگ رسوبی
نخالی بود از بهر آنکه درشتی ریگ مثانه را بر نهد و گاه باشد که سنگ مثانه بزرگ و گران بود

و بوقت طهارت با مقعده زحمت کند و آنرا بیرون آرد و بازگرداند خاصه اگر شرج ضعیف بود
و هرگاه که خداوند سنگ مثانه را حصر البول بسیار رنجه دارد باید دانست که بزرگ شدست و
بدان سبب در دهانه مثانه می تواند افتاد و بول را باز داشتن و بسیاری ریگ اندر بول
دلیل سستی و ریزانی سنگ بود و نا آمدن ریگ دلیل سختی سنگ بود و هرگاه که خداوند علت
باد در مثانه و حرکت کند قضیب او بدرد آید و هرگاه که ساکن شود و باید دانست که سنگ از مثانه
از اندست برون سخت گشته است      تحت اسباب تولد باز باید دانست و ماده آن
گشته باید کرد پس تدبیر شکستن و ریزانیدن سنگ و بیرون آوردن کردن اما تدبیر
گشتن ماده آنست که تن را از آن ماده پاک کنند و از طعامهای که غذای او ماده سنگ شود باز
دارند و از تدبیرها و حرکتها که اسباب تولد آن گردد پرهیز فرمایند و اگر قوت نگاه می باید داشت
طعامهای زودگوار فرمایند چون گوشت طیهوج و دراج و تذرو و مرغ خانگی سبک اندام
فربه و گوشت بزغاله نرینه با اسفیدباها مرغ فربه و خایه مرغ نیمبرشت نان خشکار که خمیر
او خاسته باشد و نیکو پخته باشند و چیزی فرمایند که غذا کمتر دهند چون ماش مقشر و
اسفاناج و کشک جو و قلیه کدو و قلیه کدو داب و زیره و نزدیک ساده مغز بادام و روغن
بادام و روغن شیرگشت (?) تازه یا روغن گاو و از امتلا طعام و از پس طعام پرهیز کنند و
طعامها که غذای آن سنگ شود و تدبیرها و حرکتها که سبب تولد آن گردد اندر باب
نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است و تدبیر پاک کردن تن نقی کردن است و داروهای
مسهل خوردن وقتی صواب تر از بهر دو کار یکی آنکه زود از زود شاید کرد و از وی
مسهل زود از زود نشاید خورد دوم آنکه قی هم ماده را از بیخ برکند و هم از آن راه باز گرداند
و داروی مسهل اگر حرارتی غالب بود گاه گاه مسهل در خورد مزاج می باید داد و اگر حرارت
غالب نباشد مسهل قوی نشاید داد لیکن طبع برفق نرم باید داشت تا ماده را الطریق رود
باز گرداند و معده را قوت داد و دن تا طعام نیکو گوارد و ریاضت معتدل و مالیدن بوقت و بود
چنانکه اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و گرمابه و آبزن سودمند بود از بهر آنکه ماده
را از گرده بگرداند و نظافت بر تن گشند و منفذها نرم کند لیکن افراط کردن زیان دارد از بهر آنکه
قوت را ضعیف کند و گرده را زبون گرداند و تدبیرها که خداوندان این علت را موافق بود
و تولد سنگ باز دارد یکی آنست که در میان طعام آب سرد خورند گاه گاه ناشتا
اندکی شراب خورند و بر دستهای پوستین نخسپند لیکن بر کتان خسپند تا گرده ایشان
گرم نشود و آن مفردات آنکه ماده را لطیف کند و غذاو نیز این را سود دارد و مثانه را پاک
کند و سنگ را بشکند و بآب خوش بیرون آرد بعضی اجاصها و بعضی ثمرات و بعضی دارد ...
اما سبزیها کرفس است و گشنه و شبت و بودنه و کشوث و بادیان و خشک و برگ ترب
و ترب و قطر (?) و راسن و از میوهها خربزه و خیار و خیار بادرنگ و انگور رسیده و انجیر تر
و خشک و بادام تلخ و زعرور دستی (?) و زعرور قویست که را اکز بول ...



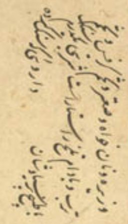


پاک کنند و سنگ را بریزاند و اما اجاصها کبر سبز کرده و هلیون سبز کرده عنصل سبز کرده و زیتون
پرورده و شراب اجاصها سکنجبین که از سرکه کبر سازند و از سرکه عنصل و آب شرب هلیون (?)
سپید لطیف و داروها مقل و زعرور و کرفس کوهی و انیسون و سلیخه و تخم خیار دشتی
و عود بلسان و حب بلسان و برسیاوشان و اسقولوقندریون و سداب دشتی و بوره
ارمنی و داروها که اثر آن در گرده قوی است حجر الیهود است و شکاع و اشنج (?) و کافیطوس
و آنکه قوت آن بمثانه رساند رماد العقارب است و دهن العقارب و از رماد از جاج
و سنگ اسفنج و خون تیس خشک کرده و خاکستر پوست خایه مرغ که بچه از وی بیرون آمده
باشد و بهتر و قوی تر از همه آن گنجشک است که او را بلغت یونانی اطاغوسندطوس گویند
و این گنجشکیست از جنس صعوه کوچکتر از همه گنجشکان منقار او باریک است و رنگ او
میان زردی و خاکستر گونی است و بر هر دو بال او دو خط است زرد گون و بر دنبال او
نیز نقطهای سفید است و بیشتر اندر زمستان و زمینهای شوره بدید آید و در بنیاد دیوارها
و بر بدن او اندکست برخیزد زود بنشیند و پیوسته دنبال می جنباند و صفیر میکند این مرغ
خام پخته و قدید کرده و سوخته و بریان کرده بهر صفت که بخورند سود دارد و قدید او بکوبند
و با شراب صاف کرده با العسل کرده چنانکه بخورند سود دارد خواجه ابو علی سینا
میگوید مرغی است او را بلغت یونان صفرا ... گویند آنرا خشک کنند و بکوبند اندکی
به مند سنگ را که در گرده و مثانه و دیگر اندامها باشد بیرون آرد و سرگین کبوتر و
سرگین خروس همچنین سنگ را پاک کند و با آن مفردات که یاد کرده آمد چیزهای که از آنها
باید آمیخت تا آن را بقوه بموضع رساند چون بیش و دارچینی و داروی ادرار کننده
نیز باید زد چون اج و ... و فو و مو و اسارون و نانخواه و کاشم و سیسالیوس و از خر
و فرد ماما و تخم ... تا سنگ را زود تر پاره کند بول بیرون آرد و اگر در مثانه دردی بود
داروهای درد نشانند با این بباید زد چون تخم کتان و لعاب آن و چون چلغوزه و فندق و تخم
خطمی و صمغ و سپستان (?) و صمغ کوز از بهر آن داروها هم درد نشاند و هم با گوهر گرده سازگار
و هم داروهای دیگر را در گرده و حوالی او چندان نگاه دارند که داروها فعل خویش بکنند اگر
قوت گرده و مثانه ضعیف شده باشد داروها چون سیب و آبی تا همه اعضا را قوت دهد و اگر از
جهت صعبی درد چیزی خدر کنند با آن بباید آمیخت بباید زد تا ترکیب داروها اگر مزاج گرده
گرم بود داروهای گرم کننده کمتر بکار دارند      داروی که با سوء المزاج گرم را سود
دارد بگیرند تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو از هر یکی یک جزو تخم بادیان
نیم جزو همه را بکوبند مقدار شربتی سه درم سنگ با سکنجبین یا جلاب آمیخته و ... کرده      داروی
دیگر بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو همه را بکوبند پاک کرده از هر یکی پنج درم سنگ
تخم کرفس ده درم سنگ تخم بادیان و سنگ اسفنج و آبگینه سوخته و سوده از هر یکی سه درم سنگ
همه را بکوبند و با هم شربتی سه درم با سکنجبین دهند و طبع را با قرص بنفشه که یا ... شیرخشت و آب ... بادیان

نرم کنند و در آبزن می نشانند          آبزن بگیرند خشک بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش
و کرفس و کرنب و شبت برگ خطمی و پرسیاوشان راستا راست همه را بپزند و در آن
آب می نشانند و چون از آبزن برون آید شربتی از تخم خیار و خیار بادرنگ با مثقال حجر
الیهود و نیم درم حجر اسفنج سوده بدهند و گاه گاه این مطبوخ میدهند          آن بگیرند
پنج سوسن و پرسیاوشان از هر یکی پنج درم سنگ پنج خطمی و پنج خیاری از هر یکی درم
سنگ تخم کرفس و تخم بادیان و خسک از هر یکی دو درم سنگ انجیر سفید ده عدد سپستان
سی عدد همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند شربتی چهار وقیه با انگبین و نیم سکنگبین
مطبوخ دیگر بگیرند برگ خیار دشتی و بپزند و با انگبین و روغن گاو بیامیزند
و مقدار بسیار بدهند سنگ را در مجری بول بلغزاند و با بول برون آرد و خیار شنبر
در آب بادیان حل کنند و با روغن بادام بدهند و روغنهای نرم کننده با روغنهای قوت دهنده
آمیخته می مالند چون روغن شبت و روغن خسک با روغن سوسن و روغن خیری آمیخته و
روغن چیزی قوت دهنده است و هم تحلیل کننده و ریاضت کردن و براست خود گام
نشستن و نبرد با نهار آمدن سود دارد و سنگ از مجری بول بمثانه فرود آوردن
چون بمثانه فرود آید بابونه و اکلیل الملک و سبوس و خطمی اندر آب بپزند و بمثانه بریچکانند
و روغنهای گرم می مالند چون روغن سداب بادرد و مثانه و روغن عقرب بمجری قضیب
اندر چکانند و روغنها بمثانه در مالند و بمقعد بردارند تا سنگ را بشکند و بریزاند و طبیخ سداب
و مرزنگوش با روغن بلسان و روغن ناردین و نفط سفید اندر چکانند سود دارد خاصه
اگر حرارت غالب نباشد و مثانه درد کند و اگر در مثانه و گرده آماسی بود علاجهای آماس
اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر طبع خشک باشد بحقنه و شیاف نرم
کنند و حقنه سبک کنند تا مثانه را بر نجاند و زحمت نکند و شیاف اولیتر بود حقنه و
مسهل دادن صواب نبود از بهر آنکه مسهل ماده ها را از بالا فرود آرد قی کردن سود دارد
ماده را کمتر کند و از آن موضع که روی بدان دارد باز گرداند لیکن نه اندر وقت درد باید
کردن که سنگ را بجنباند و به بالاتر کشد و درد زیادت گردد و اگر بدین تدبیرها درد زایل
نگردد از فلونیا و مانند آن چاره نباشد و تریاق نوبار رسیده سود دارد از بهر آنکه قوت
افیون در وی تازه باشد و درد بنشاند و داروهای دیگر بعضی را سنگ بشکند و بعضی
سنگ ریزه را با درار بیرون آرد محمد بن زکریا میگوید بسیار آزموده ام که از پس رگ زدن
درد ساکن شد و سنگ بآسانی بیرون آمد و اگر سنگ تنگ گرده بر یک جای بایستد
در علاج آن داروهای گرم و داروهای ادرار کننده قوی و روغنها و نطولها محلل بکار شاید
داشت لیکن آب تخمها و طبیخ پرسیاوشان و مانند آن باید داد و سبوس و ارزن
تکمید می کردن برفق و اگر از جای بجای می شود در آبزن که پیشتر یاد کرده آمد می باید نشاند
و با آب گرم و روغن زیت بهم آمیخته تکمید کردن و بباید دانست که داروهای مثانه گرمتر از

داروها





داروهای گرده باید لیکن داروهای سخت گرم نشاید از بهر آنکه داروهای گرم ماده را ببندد و
سبب زیادتی علت گردد این که یاد کرده آمده است علاج کسانی است که حرارت بر ایشان
غالب بود و علاج کسانی که حرارت ایشان کمتر بود یا سردی بر ایشان غالب بود اینست
که اکنون یاد کرده شود اما اگر باسهال حاجت آید داروها دهند که بلغم را دفع کند
حبی که بلغم غلیظ را دفع کند تربد یک مثقال حب النیل چهار دانگ صبر نیم درم تخم حنظل دانگی
نیم ملح نفطی دو دانگ این جمله یک شربت بود          داروی که سنگ از گرده برون
آرد بگیرند تخم خربزه پاک کرده را و مثانه را بشکند و بریزاند و همچون گل برون آرد خاکستر کرنب
نبطی و خاکستر پوست خایه مرغ که چوزه از وی بر آمده باشد و حجر الیهود راستا راست شربتی
یک ملعقه را با آب خسک تر یا شراب کهن          داروی دیگر بگیرند حب البلسان
و حب ابان و حب القلب و سنگ اسفنج و مغز تخم خربزه راستا راست همه را بکوبند
شربتی یک ملعقه با شراب ممزوج و حب القلب باشد بهندوستست          داروی دیگر بگیرند تخم
خیار و تخم کرفس و انیسون و تخم کرفس کوهی و سلیخه و سنبل و دارچینی و حب القلت
از هر یکی یک جزو عاقرقرحا و جند بیدستر و فرفیون از هر یکی چهار یک جزو شربتی یک مثقال
با سکنگبین و آب نخود سیاه          داروی دیگر بگیرند زوفا و تخم کرفس و تخم خیار
از هر یکی شش درم سنگ سلیخه و سنبل و دارچینی از هر یکی چهار درم سنگ همه را بکوبند
شربتی چند یک دانه نرمس با چهار وقیه آب خسک سی روز این دارو بخورند سنگ را
بریزاند و پاک کند و این دارو را خاصیت عجیب است و آن آنست که هر که این دارو بخورد درد
او انگشترین آهنین نباید که باشد و بر میان او کارد نباید و در کفش او هیچ آهن نباید بهیچ
وجهی آهن نباید که با وی باشد و این خاصیت را آزموده نیست لیکن چند آنکه در کتب
دیدم اینجا حکایت کردم و در اختیارات گفته همی آید که آب ترب هر بامداد یک وقیه بخورند
همه سنگها را بریزاند و پاک کند و جانوریست در میان تره بسیار باشد پشت او چون گنبدی
گرد و رنگ او سرخ نقطهای سیاه در میان سرخی از آن جانور سه عدد سنگ بریزاند و
پاک کند و کرمیست کشیهای تاریک روشنائی دهد بر و اطراف او افکنند و تن او در چیزی
سکین خشک کنند با قیاب هر روز یک درم سنگ با دوازده درم سنگ طبیخ انجیر
بدهند سه روز و بعضی گفته اند یک درم سنگ بسه روز باید داد و این نیز آزموده نیست
و در اختیارات چنین می آید سرگین کبوتر با هم سنگ او شکر طبرزد و آب سرد بخورند گرده
و مثانه را از ماده سنگ پاک کند کودک را نیم درم دهند و بزرگ را یک درم سنگ و گفته اند
علف این کبوتر تخم حلبان باید و گروهی گفته اند سرگین این کبوتر و بلبل و نمک بگیرند راستا راست
هر روز یک درم سنگ بدهند با طبیخ شکاعی و اشیشع          داروی دیگر بگیرند تخم خربزه
و حب القلت و انگبینه سوخته و زرد و قوارا راستا راست همه را بکوبند نرم شربتی یک درم سنگ
با آب ترب یا آب خسک و کژدم سوخته هر بامداد دو قیراط با جند بیقون بدهند سنگ را

پاک کند و بعضی از طبیبان گزدم سوخته از نیم دانگ تا دو دانگ با دو وقیه آب ترب تنگی از وی افشارند فرموده اند یا در طبیخ برسیاوشان. جالینوس میگوید مردی که
او را این علت بود مرا حکایت کرد از طبیب خویش که او را در طبیخ ترب نشانمزی و هر بار
یک دو وقیه تخم خربزه کوفته با شکر بود دادی مثانه او از سنگ پاک شد و گفته اند اگر هفتاد
عدد بلبل بکوبند و هفت قرص سازند و هفت روز بخورند گرده و مثانه از سنگ پاک شود
و پنج درم سنگ بوره ارمنی با گمین برشند با آب ترب جوشیده دهند در مدت سه روز مثانه را
از سنگ پاک کند و پنج درم سنگ با نیم مثقال آبگینه سوخته سفید شامی با یک وقیه آب گرم
بدهند سنگ را بریزاند و با بول بیرون آرد و مقدار یک ملعقه خون گوشت بز که تازی تیس
گویند خشک کرده با لختی تخم بادیان و سنبل بسایند تا خوش بوی شود آنرا با شراب شیرین
دهند سنگ را بریزاند و اگر تیس را بر زبار خداوند این علت بکشند تا خون بروی ریخته
شود سخت سود دارد و همه دارد ها که از بهر این علت دهند در گرمابه و آبزن نافع تر بود
وحب البلسان سوده یک مثقال سنگ گرده بریزاند         معجونی سود مند بگیرند آبگینه سوخته
و گزدم و خاکستر ترب نبطی و خاکستر خرگوش و سنگ اسفنج و خون تیس خشک کرده و پوست
خایه مرغ مرغ که بچه از وی بر آمده باشند و حجر الیهود و صمغ گوز و وج راستاراست فطراسالیون
و شنگطرا اسیشع و صمغ آلو و خطمی و بلبل از هر یکی جزوی و نیم همه را با گمین برشند شربتی از
یک درم تا یک مثقال با آب خشک گرده آب بخود و بسیار مثانه را پاک کند         معجون گزدم
بگیرند گزدم سوخته سه درم سنگ و نیم خطمیا تا یک درم سنگ و نیم زنجبیل یکدرم سنگ بلبل
و دار بلبل از هر یکی دو درم سنگ و نیم کاکنج پنج درم سنگ و نیم چند تپه کستر چهار درم سنگ
همه را بکوبند و با گمین برشند شربتی پس از شش ماه کودکی را نیم دانگ و بزرگان را دانگی
در آب کرفس         داروی دیگر که سنگ مثانه را بشکند بگیرند اشق و بلبل و نطرون
از هر یکی یک مثقال حب البلسان دو مثقال همه را بشراب شیرین برشند و حبها کنند چند نخود
هر بامداد سه حب بخورند در گرمابه یا پس از آنکه از گرمابه بیرون آیند در مدت چهل روز
مثانه را پاک کند         روغن گزدم بگیرند زروانه مدحرج و قنبیل و سعد و پوست بیخ کبر
از هر یکی یک اوقیه همه را بکوبند و یک رطل بغدادی روغن بادام تلخ بگیرند و این دارو با
درین روغن کنند یک شبانه روز پس آنرا بیفشارند و بپالند و ثفل از وی جدا کنند
و ده گزدم زنده درین روغن افکنند در حال که بگیرند و دو هفته در آفتاب نهند پس بگیرند
و بکار دارند         خشک کردن خون تیس تیسی چهار ساله را در آن وقت که انگور
رنگ می بردارد بسمل کنند و خون او که اول روز لختی بریزند و آخر او نیز بریزند و میانه او
نگاه دارند و در دیگی سنگین پاکیزه کنند و بنهند تا بفسرد پس آنرا پاره کنند و بر چیزی سنگ
نهند یا بر غربالی پاکیزه یا بر سفالی و سر او بچیزی بپوشند تا گرد و دود بر او نیاید و در آفتاب
نهند تا خشک شود بوقت حاجت بسایند و بکار دارند چنانکه یاد کرده است         سوختن



گزدم در شیشه محکم بگیرند و گزدم را در وی کنند و این را در گل حکمت گیرند و در تنوری نهند
گرم و شش ساعت بگذارند پس بردارند و بنهند تا سرد شود و سر شیشه باز کنند و اگر بریان
شده باشد چنانکه بتواند سود و اگر نه دیگر باره سر شیشه استوار کنند و دو ساعت یا سه ساعت
دیگر اندر تنور گرم نهند تا نیک بریان شود چنانکه سوخته باشد         سوختن آبگینه گویند آبگینه
کار نکرده را اگر آبگینه شامی پاکیزه در کفگیری آهنین کنند و بر سر آتش نهند تا سرخ شود پس در آب
سرد افکنند بسیار با آتش سرخ شکنند و در آب سرد افکنند تا بطرقد و چنان شود که بتوان سود و السلام

اما اگر سنگ مثانه مجری بول را برند و جراحت کند علامت وی آنست که از پس سنگی بیرون
آید بول با خون آمیخته بود یا خوناب بود اگر بول با خون تنگ آمیخته بود بباید دانست که جراحت
بر گرده افتاده است و در مجراهای گرده است و اگر لخت خون آید پس بول بباید دانست
که جراحت در مثانه یا در مجری قضیب افتاده است و موضع درد بدان گواهی میدهد         هرگاه
که جراحت افتد در حال رگ باسلیق باید زد تا آن ساکن شود پس جراحت را علاج
کردن         داروئی که جراحت را بپوشاند بگیرند گل ارمنی و کندر و دم الاخوین از
هر یک یک جزو اقاقیا مغسول سدس جزو و تخم خربزه پاک کرده چند همه داروها را پاک کرده نیک
بکوبند و با آب لسان الحمل برشند و قرصها کنند هر یک مثقالی هر روز بامداد یک قرص در آب
سرد بدهند اگر باب لسان الحمل دهند آن و از پس طعام مدت یکساعت قرص دهند
داروی دیگر بگیرند اسفیداج ارزیر و گل مختوم و دم الاخوین راستاراست و افیون بیشتر
یک جزو همه را شیاف کنند و بوقت حاجت با آب لسان الحمل یا گلاب بسایند و مجری قضیب
اندر چکانند         داروی دیگر که خون را از گرده و مثانه و مقعده و از هر جای که آید باز
دارد بگیرند کهربا و گل ارمنی و کندر راستاراست افیون ربع یک جزو شربتی یک
مثقال با آب سماق و باقی علاج در باب علاج بول خون یاد کرده آمده است و اگر خون اندر مجری
بول بسته شود علاج آن اندر باب چهارم از جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و کاه باشد
که خون اندر مثانه و مجری بول بسته شود و حاجت آید شکافتن همچنانکه از بهر سنگ بشکافند اگر
مجری اندر ماند علامت وی آنست که درین قضیب درد و گرانی بود و بول بدشواری بیرون آید
علاج وی آنست که خداوند علت را بقفا باز خوابانند و هر دو پای بجانب بالا بر آرند و نیک بجنبانند و او را
از شکلی بشکلی می گردانند تا بفضای مثانه بیرون شود و باشد که بعد از آن راست بیرون آید و اگر
بدین طریق باز جای نشود تدبیر آن باید کرد که برفق طرف مجری قضیب فرو کنند تا سنگ را باز پس برد
و قضیب را مالیدن در روغنهای تحلیل کننده دادن تا بسیاری بول بر دفع یاری دهند انشاء الله

اگر سنگ بزرگ و صلب بود تدبیرها که یاد کرده آمد شکافته نشود تدبیر جز آن نباشد که بشکافند
و سنگ بیرون کنند لیکن شکافتن کاری با خطر است کاه کاه نادر سلامت باشد و بعضی پیشینگان
گفته اند که سنگ کرده را نیز از سوی پشت بشکافند و بیرون کنند و این سخت با خطر است و ما
درین روزگار نشنیده ایم و ندیده ایم و در هیچ کتابی یاد نکرده اند که طبیبی این علاج فرمود یا بیماری
بدین علاج صحت یافت پس این نشاید کرد اما سنگ مثانه بیرون کردن آسانتر و کم خطرتر است
و طبیبی که این کار کند در سه حال تامل باید کرد یکی در عمر خداوند علت دوم در کوچکی و بزرگی
شکل سنگ سیم در حال دردها که خداوند علت کشد فایده شناختن عمر خداوند علت آنست
که اگر کودک باشد و در حد ده سالگی بود یا کهل بود ویرا ویرا جراحت کردن آسانتر بود از
بهر آنکه اگر کودک سخت خورد بود طاقت جراحت ندارد و اگر در حد ده سالگی بود هم طاقت
جراحت دارد و هم جراحت زود بسته شود و کهل را اگر جراحت کنند هم آماس ملغموسی
باشد و مردم جوان را و پیر را جراحت کردن عسرتر بود از بهر آنکه جوان را هم آماس فلغمونی
باشد و علاج آن بعلاج جراحت دشوار بود خاصه درین موضع و پیران را جراحت بسته
نشود و فایده شناختن سنگ آنست که اگر سنگ کوچک بود از زیر انگشت بیرون شود
و آنرا بدست آوردن و دفع کردن دشوار بود و خداوند علت را عذاب کردن نبود لیکن
چون بیاید آسان بیرون آید و اگر سخت بزرگ بود جراحت بزرگ باید کرد و بیم باشد که بسته
نشود و در کوچکی و بزرگی میانه بود و گرد بود آسان بیرون آید و اگر سنگ دراز بود جهد
باید کرد تا آنرا بر شکل راستی بدارند برابر جراحت تا آسان بیرون آید و فایده شناختن
دردها که خداوند علت میکشد آنست که معلوم گردد که سنگ درشت و هرچند سنگ درشت‌تر
درد صعب‌تر و چون خداوند علت دردها کشیده باشد و با درد خو کرده باشد رنج جراحت
تواند کشید از جهت امید خلاص تن بجراحت اندر دهد و دلیرتر شود و اگر درد صعب کشیده
نباشد نه طاقت جراحت دارد و نه تن بجان اندر دهد و سخت ترسان بود والله اعلم بالصواب

سبب آماس گرم که اندر قضیب و خایه افتد ماده خونی و صفراوی باشد اما سبب آماس خایه
تنها اندر بیشتر وقتها آن بود که شهوت جماع بوده باشد و اسباب آن شده و تحنن آن بکسی
که از وی آرزو بود دفته و از آن کار بسببی باز مانده منی حرکت کرده باشد و بسبب برآمدن
حاجت یا نایافتن مراد در جای خویش بمانده و آماس که سبب آن ده چیز این بود یا در پوست





خایه بود یا در نفس خایه بود ماده از گرم بود بیشترین آرد از بهر آنکه عضوی شریف است
و میل پوستست و آنکه در پوست خایه بود بیشتر باشد که بی تب بود و باشد نیز که با تب
و فرق میان آنکه در پوست خایه بود و آنکه در خایه بود بلمس بتوان دانست و باشد که آماس
خایه بحوان اشتغال نکند و ماده بسینه بر آید پس نیز فرو زایل شود اما علاج آنکه از حرکت
منی و نایافتن مراد افتد اگر دران حال گرانی در خایه پدید آید آن مراد با کسی دیگر راند
تا او چیز منی فارغ گردد در حال ساکن شود و آماس نکند و اما چون آماس کرد و یا خود
از ماده است نه حرکت منی نخست رگ صافن باید زد یا بر ساق حجامت باید کرد یا بر روی
ران و مرمردی را که این افتاده بود بر بهینه که بتازی القطن گویند حجامت ... فرمودم آماس
و درد بیک روز زایل شد و دیگر بیرا حجامت فرمودم آنکس حجامت بر کرگاه هم برابر کرده
هم سود داشت و نفی کردن ماده آماس را ازان جانب باز گرداند و اگر آماس در یک
خایه بود رگ و حجامت هم ازان جانب باید کردن و اگر هر دو خایه باشد رگ از هر دو جانب
باید زد و حجامت نیز از هر دو جانب باید کرد و طبع نرم کردن بشیافی که ماده را ازین جانب
روده باز آورد و دفع کند صواب باشد و تدبیر لطیف باید کرد و از گوشت پرهیز باید نمود
و از طلیها و ضمادها نخست خرقه بر که و گلاب که بعصاره کشنیز تر و عنب الثعلب
و عصاره کشنیز تر و عصاره کدوی تر کنند و سرد کنند و بران موضع نهند داروی
سودمند بگیرند عصاره کشنیز تر و آرد جو و آرد باقلی و اندکی زعفران و روغن گل بهم بکوبند
و بسرشند و ضماد کنند داروی دیگر بگیرند برگ کاکنج و آرد باقلی و بنفشه سود
دارد و لعاب تخم خطمی سپید چون عصیده کنند و بر نهند داروی دیگر طین قیمولیا
و عنب الثعلب و اندکی زعفران بسرشند و ضماد کنند داروی دیگر آب کشنیز تر
و آرد جو و خطمی سپید سود دارد و اگر زرده خایه مرغ و اندکی سرکه و روغن با این
دیگر داروها یار کنند صواب بود و اگر درد و ضربان همی فزاید ازانها برگ خشخاش و برگ
کوک و مانند این چاره کنند لختی ازین نوع با این ضمادها باید آمیخت و هر گاه که درد و ضربان ساکن
شود و از حد ابتدا در گذرد داروهای تحلیل کننده بکار باید داشت چون آرد باقلی و خطمی
سپید و بابونه بلعاب تخم کتان و سپستان سرشته و آرد جو با ماء العسل سرشته و برگ کرنب
پخته با آرد جو و خایه مرغ و روغن گل و هر گاه که باخر رسد داروهای محلل قوی بکار باید داشت
چون مویز دانه بیرون کرده و زیره کرمانی کوفته و شراب شیرین کرباء العسل مخیض کرده
یعنی عصیده کرده و چون برگ کرنب و حلبه بیکجا پخته و کوفته و آرد باقلی و مویز دانه بیرون کرده
و زیره و در شراب ممزوج کرده پخته و خاکستر دانه خرما و خطمی اسپیدار راست بسرکه سرشته
و بیخ سوسن کوفته و بیخ خیار دشتی با ماء العسل مخیض کرده و هرگاه که آماس صلب شدن گیرد
محللات قوی بکار باید داشت چون مقل و اشق و پیه بط و پیه کوسه چنانکه اندر باب دیگر یاد کرده اید ان شاء الله

اماس سرد آنست که هر سان نکند برنگ سپید باشد و بلمس سرد بود و تدبیرهای که گذشته
بران گواهی دهد و اماس گرم و سرد را علاج اگر صواب نکنند صلب شود ضمادهای
معتدل و محلل بکار باید داشت چون اکلیل الملک با میخته مخبص کرده و زرده خایه مرغ و آرد
جو و آرد گندم همچنان با سپوس بهم بسرشند و آرد باقلی و شراب مخبص کرده یا در ماء العسل
میخته مخبص کرده و آرد باقلی و مویز دانه برون کرده و اندکی زیره و روغن کنند مخبص کرده
برنهند و از بابونه و اکلیل الملک و پیه کرده و آرد نخود و موم و روغن و زیره مرهمی سازند
و برنهند و سنه مصطکی و انزروت در ماء العسل حل کنند و طلی کنند و مشک را بر روغن بید
انجیر بر روغن زنبق حل کنند و بمجری قضیب اندر چکانند و اگر باستفراغ حاجت بود نخست
قی باید کرد و حقنها و شیافهای معتدل بکار باید داشت و تدبیر لطیف کنند و اماس صلب را
بگیرند آرد حلبه و آرد باقلی از هر یک ده درم سنگ زیره کرمانی و آرد نخود و کشنیز خشک
از هر یک سه درم سنگ مقل پنج درم سنگ همه را بیخته با ماء العسل عصیده کنند و همچنین
آرد نخود و آرد باقلی از هر یکی ده درم سنگ تخم کتان پنج درم سنگ مویز دانه برون کرده
پانزده درم سنگ پیه بط و پیه گوساله از هر یکی یک وقیه روغن زیت و روغن سوسن یک
وقیه همه را چون عصیده کنند یا بگیرند برگ کرنب پخته و آرد حلبه بسرشند و ضماد کنند و
اگر آرد باقلی و بابونه و پیه بط با آن یار کنند قوی تر بود یا بگیرند انجیر خشک و پیه بط از هر یکی
یک جزو برگ زیتون و برگ اشق از هر یکی نیم جزو با ماء العسل و روغن مخبص کنند با مقل
و اشق و اندکی آرد باقلی بماء العسل که طبیخ انجیر حل کنند یا سپوس گندم را بکوبند
و بپزند بر هوا و دیگر باره بکوبند و بپزند و همچنین همی کوبند و همی پزند تا نیک کوفته و پخته
و نرم شود و اشق را بسکنجبین حل کنند و این سپوس را بدان بسرشند و نیم گرم کنند و بر
می نهند و چون سرد شود بر می دارند و دیگر بر می نهند همه اماسهای صلب را نرم کند و
بسیار باشد که بر پوست خایه علت دوالی پدید آید و بیشتر در سوی چپ افتد از بهر آنکه در آن
جانب رگهای زیادت [illegible] و ماده [illegible] بیشتر آید و علاج او علاج اماس صلب است والله اعلم

بسیار باشد که خایه بزرگ شود نه بر سبیل آماس لیکن بر سبیل فزونی و فربهی همچون
پستان زنان و علاج آن علاج پستان نو رسیدگان است تا بزرگ و آویخته شود و آن طلا
کردن بعصاره ورق البنج و شوکران و دیگر بار که قوتی جاذبه و قوت ماذبه ضعیف کند و بز
را آب کشنیز بر چکانند و بر سر باره دیگر بروی بسانید تا از هر دو چیزی سوده شود
و طلی کنند سود دارد و سنگ آسیا و سنگ افسان که کارد بروی تیز کنند بر یکدیگر سودن
با آب کشنیز که آب گلاب و طلی کنند همین منفعت کند ضماد تحلیل کننده مویز دانه برون کرده



و پیه مرغ با پیه کرده و موم زرد از هر یک دو درم سنگ زرده خایه یکی مصطکی سوده
پنج درم سنگ پیه را با موم و روغن کنجد بگدازند و با زرده خایه بیامیزند و اندر هاون بسایند
پس مصطکی بر افکنند و مویز نیک بکوبند و بپزند تا نرم شود و جمله را بسرشند و بکار دارند والله اعلم

بسیار باشد که خایه مردم بر بار بر آید و ناپیدا شود و باشد که بدان سبب حصر البول
پدید آید و بوقت بول کردن درد کند از بهر آنکه مجاری بول را زحمت بود و تنگ کرد اند
و سبب آن سوء المزاج سرد بود و ضعیف قوت و این علاج بیماران را بود که در آخر بیماریها
افتد و تن درستان را نیز افتد اما آنکه بیماران را افتد نشان نزدیکی مرگ بود و آنکه تن درستان را
بود نشان سوء المزاج سرد بود علاج وی گرمابه است و بر و ضمادهای گرم مالیدن و
ضمادهای گرم و قوت دهنده برنهادن چنانکه اندر جزو دوم ازین گفتار اندر علاج نقصان باه
کرده آید و خواجه ابو علی سینا میگوید پیشینگان فرموده اند که نایژه اندر قضیب
نهند و باد اندر دمند تا تن چون حیکی شود و خایه ~~فرو شود~~ فرود آید والله اعلم بالصواب

بسیار باشد که پوست خایه سست فی شود و فرو آویزد و رنج اندرین علت بیش از آن نیست
که بوقت آب تاختن نگاه باید داشت تا بر زمین نیوفتد و دست تر باشد و گاه باشد که مردم
نشسته بود و آن پوست زیر پای آمده بود و ناگاه برخاسته شود و بکشد و درد کند
علاج ضمادهای قابض است که بر می نهند و آبهای قابض بر وی چکانند از آنچه در علاج بیرون آمدن
مقعد یاد کرده آمده است و بعضی طبیبان فرموده اند که فزونی ببرند و باقی بدوزند و اولیتر آنست که کمتر دوزند
پس برند

ریشهای این جایگه بیشتر باز می شود و آنرا بتازی القروح الساعیه گویند قروح الساعیه
بهر اندامی که باشد خاصه بر بن اندامها از بهر آنکه این اندامها همه نهانی و گرم است
و عرق بسیار کند و از هوا پوشیده است و بخارهای فضول نزدیکست بدین سبب
قروح این اندامها همچون قروح آکله است و قروح دهان و بترین قروح آکله است
و بترین این اندامها آنست که بر عضله بن قضیب برآید و بر عضله مقعده از بهر آنکه حس آن
قوی است و بیشتر و تنها گرم بود و از عرق تر بود بدین سبب زود عفونت پذیرد و مصلحت
ترچه آنست که موضع این ریشها خشک بود و بداروی خشک بهتر شود و بسیار باشد که
بسبب این ریشها خصیه پاره برید و مرد خصی باید کرد یا مجبوب یا ممسوح تا ترچه جای دیگر
نگیرد و مرد بسلامت ماند و بسیار باشد که پوست خایه بیوفتد و خایه برهنه بماند و پس آن

پوست را حوضی برید و خریطه شود و خایه را بپوشد همچنانکه بود لیکن سخت از پوست اصلی
بود و پوست نباشد از بهر آنکه چون پوست رفت آنچه بعوض بپوشد پوست نباشد و این بعینی
اندر باب نخستین از جزو سیم از گفتار پنجم ازین کتاب که کتاب معالجات است یاد کرده
آمده است      اگر ریش تازه بود هیچ داروی به از صبر نیست و مرداسنگ
و توتیا و قلقطار مغسول مشروب سخت نیک است و مرداسنگ خورد جرب ان نزدیک
و کدوی خشک سوخته سخت نافع است و خاکستر شبت و توتیا ذروری نیک است
و اگر ریش کهن باشد و تری بسیار آید داروهای قوی تر باید چون روی سوخته و پوست
درخت صنوبر و اگر بدان حاجت آید که گوشت را برویاند کندر با آن داروها بیامیزند
داروی مرکب بگیرند توتیا و صبر و انزروت و کندر و ساذج و گلنار و اقاقیا و پوست
درخت بید که بتازی الغرب گویند سوخته و شب یمانی و زاج سوخته و مازو و راسنا راست
زنگار یک جزو نیم اقماع انار ترش بگیرد و مرهم سازند بروغن گل      بگیرند
خبث الحدید و مرداسنگ و دم الاخوین و قرطاس سوخته و شب محرق مرهم سازند
بروغن گل اگر ریش نباشد کندر و صبر با این داروها بیامیزند      داروی ریش
خواره را و بواسیر را سود دارد بگیرند عدس سوخته و کندر و شب یمانی از هر یک چهار
درم سنگ پوستهای باریک که در میان انار ترش باشد و زراوند و قلقطار از
هر یک هشت درم سنگ همه را بکوبند و بشراب مثلث بسرشند و اقراص کنند
و بوقت حاجت بسایند و بکار دارند      داروی دیگر بگیرند زعفران و شب
یمانی و مر از هر یک هشت درم سنگ صبر و کندر از هر یک چهار درم سنگ اقراص
کنند بشراب مثلث و بسایه خشک کنند      داروی دیگر ریشهای بد را و حیدر را
و خوره را سود دارد بگیرند قرطاس سوخته سی دو درم سنگ آهک آتش
نارسیده و زرنیخ زرد از هر یکی یک دقیه همه را بسایند و بعصاره برگ اسپغول
یا برگ ترشند و اقراص کنند      داروی دیگر ریشها خوره را
سود دارد بگیرند خاکستر موی مردم و الکندان و عدس خشک را استعمال راست بیاید والله اعلم

بگیرند بوره سوخته و خاکستر چوب رز بآب بسایند و طلی کنند و اگر چنین زایل
نشود آنرا بباید برید و زنگار و زاک بر گردن و اگر سخت باشد داغ کردن والله اعلم

روغن نرگس و روغن سوسن و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو و گوزن
و موم زرد و زرقیاج بهم سرشته و هر یک جداهی باید مالید در گرمابه و بیرون گرمابه والله اعلم



بابرنهم

این علت استلاء قضیب و تمدد اوعیه منی است بسبب آماس گرم که در اوعیه باشد و این علت
مردانرا و زنانرا افتد و هر دو را نادر بود و زنانرا نادرتر و این علتی است که اگر علاج
صواب نکنند اوعیه منی را استرخی کند و یا تشنج کند و هلاک کند و نخست شکم بپالاید و دق
سرد آمدن گیرد و هلاک کند      نخست رگ زنند بر باسلیق یا بر روی ران حجامت کنند و پس
دیوچه بر افکنند و پس طبع را بمسهلات لطیف نرم کنند چون آب لبلاب و خیارشنبر
گرآب بگذرد و آب عنب الثعلب و خیارچنبر و مانند آن و کفهای نرم و طلیهای نرم
و خنک بر نهند و بر پشت قضیب و خایه چنانکه اندر علاج آماس گرم گرد خایه و قضیب بود
یاد کرده آمده است و نیلوفر خوردن و بوییدن و طلا کردن سخت سود دارد و طعام اسفاناخ و کدو و آنچه بدین ماند

سبب این ماده تیز بود که بدانجا فرود آید و گاه باشد که تری تراید و این تر بود      نخست
استفراغ کند بفصد و اسهال و حجامت بر بهنه و بر روی ران سخت را سود دارد
داروی که طلا کنند بگیرند اقاقیا و ماميثا از هر یک نیم درم نوشادر دانگی صبر دانگی زعفران
نیم دانگ اشنان چند وزن همه داروها همه را بکوبند و بیبیزند و بروغن زنبق بسرشند
و بکار دارند و سرکه و روغن گل و اندکی بوره طلا کردن اندر گرمابه سود دارد و اگر خارش
صعب بود اندکی مویزج با آن بیامیزند و چون از گرمابه بیرون آید خایه مرغ را اندر آن
سرشته طلی کنند و دیوچه بر افکنند و بر روی ران و بر نهند والله اعلم بالصواب

باید دانست که پوشش شکم پوستست و عضله است و دو حجابست یکی زاندرون است و مماس
معده است و روده‌ها و از ابتازی الطف الاعضا گویند و دیگر بیرون تر است و آنرا بلغت یونانی
باریطون گویند و بتازی حیید از بهر آنکه این بارنده تر از آنست و منفعت هر دو آنست که تا گاه
ایشان نگذارد که حرارت احشا متلاشی شود تا همیشه احشا گرم بود و قوت آن حرارت هر یک
کارهای خویش بکنند و عضله پوست برونی و جربی که بر جایها بود دران یاری کنند و حرارت
مدد کنند و این حجاب باریطون را منفعتی دیگرست خاصه و آن آنست که روده‌ها را بجای خویش
میدارد تا فراز باز نشود و بجایهای خالی فرو نیفتند و این منفعت از آنست که دارنده تر و کشنده تر
و این باریطون را نهی گاه و پیغوله آن بامده است و از آخر او منفذ ساخته شده است چون

چون دو موری از هر سوی یکی و فرود آمده است تا نزدیک هر دو خایه و آنگاه گشاده شده است
و هر یک با دیگر پیوسته شده است و یک خریطه گشته گرد بر گرد خایه دوگانه هرگاه که مردم از
جای بجهد یا آواز بلند کند یا باری گران بر گیرد یا مانند این قوتی بدو رسد از صعبی این قوت
این جای است باریطون شکافته سوراخ شود و اگر برابر ناف افتد یا برتر یا فروتر روده و ثرب
بدین سوراخ فرود آید و شکم از جایگاه بیرون خیزد و این را بتازی فتق مراق البطن گویند
یعنی پوست و اگر این منفذ که از آخر باریطون ساخته شده است شکافته شود ثرب
و روده آنجا فرود آید و این شکاف کوچک باشد و بزرگ باشد اگر کوچک باشد روده
در پیغوله ران فروتر نیاید آنرا بتازی قیلة الارتیاب گویند یعنی فتق پیغوله ران و اگر بزرگ
باشد روده بکلیه فا به فرود آید و آنرا بتازی قیلة الامعا گویند یعنی فرود آمدن پیغوله ران بکیسه
خایه و شکافتن باریطون نباشد لیکن رطوبتی باشد که آنجا گرد آید و این منفذها پر دو
سست و آغشته شوند بانگ قوی فراختر باز شوند و روده بدین منفذها فرود آید و فتق
الارتیاب و با قیلة الما تولد کنند و این قیله سه گونه باشد یکی آنکه باد گرد آید دوم آنکه باد یکجا بهم فرود آید
و کیسه خایه در شود و این را بتازی قیلة الریح گویند و فتق مراق البطن و فتق الارتیاب زنان را نیز افتد

اما علامت فتق مراق البطن آنست که خداوند علت بر پشت باز خسبد آنچه بیرون آمده باشد
بجای باز شود و هرگاه که راست بخسبد بیرون آید و نیز هرگاه که دست بر وی نهند با فشار زیر
بجای باز شود و هرگاه که دست بردارند بیرون آید و علامت فتق الارتیاب همین است و علامت
قیلة الامعا آنست که قراقر اندر خایه افتد و هرگاه که طعام بادانگیز دیابه گوار خورده یا باد
رود بکجایه فرود آید و هرگاه که دست بر نهند بجای باز شود و گاه باشد که فرود آید و بجای
باز نشود و خایه سخت شود و رنج بسیار رسد تا بجای باز شود علاج این هر سه
یکی است اما هرگاه که روده یا ثرب فرود آید آب گرم بر آن جای همی ریزند تا نرم گردد
یا بیمار را در آب زن نشانند و روغن بابونه گرم کرده همی مالند و بشت تخته بر آن جای
همی نهند تا بجای باز شود و پس از آن بر فاده هموار ببندند و فرود نیاید و از طعامهای
بادناک چون لوبیا و باقلی و عدس و امرود و سیب و خیار باد رنگ و از مجامعت و از بانگ
کردن و نیز سیر خوردگی پیاده رفتن و بر ستور نشستن و از کارهای رنج پرهیز کردن و خوشتن
از سرفه نگاه باید داشت و اگر آن جایگاه داغ کنند تا سوراخ تنگ تر شود صواب بود
و داروهای قابض بر نهادن نیز سوراخ تنگ کند و آن جایگاه را تنگ کند و داروهای قابض
دهند داروی قابض اقاقیا صبر عصاره لحیة التیس کرمدانه طراثیث ارو ت
مصطکی کندر جلنار پوست انار اقماع انار ترشی مازوی سبز سماق و باغان گلنار برگ مورد
شب یمانی سریشم ماهی سرشن کفشگران و آنچه ترها راکن کند با این داروها بیاویزند چون گو...



و برگ آن و چیزهایی که بادها بشکنند نیز بیاویزند چون انیسون و زیره و چیزهای نرم کننده و بازم کنند
که قوت دهنده بود بادی بیاویزند چون زفت و ملک انباط و راتینج و مقل ضمادی سود
بگیرند اشق و کندر و صبر دو تن از هر یکی سه درم سنگ مقل دو درم سنگ اقاقیا انزروت
از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و بسرکه تر کنند ار شبانگاه تا بامداد در یکجا بمانند
و مقل را نیز گوشته بر افکنند و بیاویزند و بر آن جای نهند و ببندند ضمادی دیگر
بگیرند مصطکی و کندر و ماميثا و گلنار و دم الاخوین و مرد و سریشم ماهی را ستار راست همه را
بکوبند و سریشم را با آب عنب الثعلب بگدازند و داروها در وی سرشند ضمادی دیگر
بگیرند اقاقیا و گوز سرو و صبر و نار پوست راست ستار راست همه را بکوبند و باب جمع بر سرشند
ضمادی دیگر بگیرند گوز سرو و مرد و سعد و برگ مورد و مازوی خام و اقاقیا و کندر
و صمغ راست ستار راست صمغ را بشراب حل کنند و داروها بدان بر سرشند و کودکان را مقل
بشراب حل کنند خاصه شراب قابض و بر آن جای نهند و روغن یاسمین و چند بیدستر
می مالند ضماد کودکان را بگیرند سمار و خ خشک و بکوبند و بریزند و با سریشم
ماهی بر سرشند و بر آن جای نهند ضمادی دیگر هم کودکان را بگیرند معصفر و
زعفران از هر یکی دو درم سنگ مقل موزه کهن سوخته چهار درم سنگ همه را
بکوبند و با زرده خایه مرغ نیم پخته بر سرشند و بر آن جای نهند والله اعلم بالصواب

علامت قیله ریحی آنست که قراقر بسیار بود و بدست سبک بود و کیسه خایه چون دست بر
شود و این آسانتر بجای باز شود از قیلة الامعا از طعامها و میوه های بادناک
پرهیز باید کرد و گوارش زیره و معجون حب الغار بکار داشتن قطوری
که بتقصیب اندر چکانند بگیرند روغن زنبق یک وقیه مشک یک مثقال جند بیدستر یک مثقال
بیاویزند و اندر چکانند و روغن یاسمین و جند بیدستر فرفیون در وی حل کرده می مالند و
معجونها و داروهایی که در استسقاء طبلی یاد کرده آمده است سودمند باشد
حبی که بادها را بشکند بگیرند تخم کرفس و انیسون و هزار اسفند و مصطکی و زعفران از
هر یکی یک درم سنگ بلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی نیم درم سنگ سکبینج و مقل از
هر یکی یک درم و نیم فودنج و فطراسالیون و فقاح اذخر و قسط و زراوند و درونج و اسارون
از هر یکی نیم درم سنگ سقمونیا یک مثقال هر بامداد بخورند و ضمادهایی که اندر باب گذشته
یاد کرده آمده است و از حرکتها پرهیز کنند خاصه بر سیر خوردگی و از جماع و اگر حاجت
باشد بدان تا معده از طعام سبک نشود جماع نکنند و تخت بندی که آنرا شاید
بر نهند و ببندند پس جماع کنند و دیگر حرکتها کنند والله اعلم بالصواب

علامت وی آنست که پوست خایه روشن بود و فراز نکند و بدست گران بود و کیسهٔ خایه
بدو نزدیک سخت بزرگ شود و چون بجنبانی آواز آب آید آب کمتر خورند و معجون
کندری بکار دارند و ضمادها که در علاج استسقا زقی یاد کرده آمده است برین نهند
ضمادی دیگر بگیرند آرد جو و سعد و گل ارمنی و زیره کرمانی و مورد و بنگ کوفته
و بیخته راست است همه را بکوبند و آب مورد و سرکه تر کنند و بر نهند ضمادی دیگر بگیرند
آرد حلبه و آرد جو و سرگین کبوتر از هر یکی یک جزو سرگین گاو ده جزو و علک الانباط
جزو پنج کن شش جزو علک را با پیه بگدازند و لختی روغن زیت برافکنند و داروها
بدان سرشند و خاکستر درخت بلوط و خاکستر شاخ کرنب با روغن زیت پوست طلی کردن
سود دارد و اگر آب بسیار بود بول کنند و نزل مبضع کنند بر یک جانب و آب بر دست
برون کنند تا غشی نیفتد و قوت نگاه میدارند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

چون سبب بقا جانوران توالد و تناسل بود آفریدگار عالم تبارک و تعالی لذتی بافراط
در مجامعت که سبب تناسل است تعبیه کرد و پیش از یافتن آن لذت شهوت آن در همه
جانوران نهاد و مردم را که این خاصیت ارزانی داشته است که کارها او باندیشه
و تدبیر بود و پیش و پس کارها دیدن و شناختن بود سخر آن لذت کرد و در حال آن لذت
نرم را که خاصیت مردمی است مغلوب قوت بهیمی کرد و فراخی بروی مسلط کرد
تا در آن حال از تدبیر پیش و پس کارها اندیشیدن غافل شود و تا تمهاکه پدر و مادر غافل
آن بهر فرزند و از بهر پرورش او و از بهر صلاح و فساد او و بهر آنکه تا این فرزند
در خور حال پدر و مادر بود که نه داشتا نرا از این فرزند نیکونامی بود و اگر نه زشتنامی
همه فراموش کنند و بسیار مردم باشد که کمال عقل و مروت و شرم خویشتن داری
ایشان بدانجای بود که هرگز نام آن عضوی که آلت این کار است بزبان نگویند و نگواهند
که پیش دیگران ساعد دست خویش یا انگشت پای خود برهنه کنند و لیکن در آن حال مغلوب
بهیمی شود که چون بهیمه عورت خویش برهنه کند و باشد که عورت مغلوب را نیز برهنه کند
و خواهند که ساعتی در آن کار باشند اینهمه از بهر آنکه تا نسل مردم باقی ماند و خالق
آفریدگار تبارک و تعالی تقدیر کرده است و گرنه آنست که گر این فراموشکاری بر نیت
می آمدی و قوت بهیمه غالب نمی شدی هرگز کدام عاقل این کار کردی و از جهان
فرزندان که یاد کرده آمده است بخویشتن کشیدی هر که این معنی فهم کند بکمال قدرت و حکمت

آفریدگار



آفریدگار تبارک و تعالی اقرار دهد و باخلاص گوید ذلک تقدیر العزیز الحکیم والله اعلم

باید دانست که طب نگاه داشتن تن درستی است بر تن درستان و زایل کردن بیماری است
از بیماران تا بتن درستی باز آید و این حفظ اشخاص بود چنانکه ممکن گردد و حفظ نوع
مهمتر از حفظ شخص است و علاج اعضای تناسل از جملهٔ اسباب حفظ نوع است از بهر آنکه
حفظ نوع تناسل حاصل نشود مگر آن وقت که نر و ماده در لذت جماع و در انزال موافق باشند
اگر نر و ماده درین معنی هر دو موافق باشند هم فرزند پدید آید و هم الفت میان ایشان باشد
و اگر لذت مرد از صحبت زن یا لذت زن از صحبت مرد کمتر بود یا در انزال تقدیم و تاخیر
بود نه فرزند تولد کند و نه میان ایشان الفت بود و بسیار باشد که شانه مرد ضعیف بود و آب
او جهنده نباشد نه فرزند تولد کند و نه زن از مرد لذت یابد و باشد که آب مرد گرم و تند بود
زود انزال افتد و شهوت زن نه جهنده باشد و بر صحبت مرد حریص گشته مرد از وی
جدا شود حاجت وی تمام ناشده اگر زنی باشد که شرم و حیا او کمتر بود بیم باشد که در آن
حال بیگانه مانند حاجت خویش از وی روا کند و تدبیر آنکه لذت هر دو از یکدیگر حاصل شود
و تدبیر آنکه انزال هر دو موافق افتد بی تقدیم و تاخیر در علم طب است و بدست طبیب است و اگر
مزاج آب مرد با مزاج آب زن نامعتدل است و از ایشان نمی آید تا هر دو آب با از یکدیگر
اندک است تدبیر باعتدال آوردن آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آب
مرد و زن بانند از و یکدیگر نگیرند و بدان سبب ایشان را از یکدیگر لذت نیفتد و میان ایشان
الفت نیفتد تدبیر آنکه در علم طب است و بدین سبب تدبیر علاج اعضاء تناسل واجبست و
مردم را درین باب بدین علم حاجت بیشتر است و از بهر آنکه طبیب اندر علاج این اعراض
سبب الفت تناسل و بقای نوع است اگر گونه طبیب طبیعی است از خلیفتان خدای در میان خلق در شایسته بود

باید دانست که جماع استفراغ طبیعی است خاصه اگر بوقت حاجت و شهوت صادق افتد و فضلها
از تن بدان دفع شود و تن سبک باید و مستعد قبول زیادت غذا گردد و همچنان بود که کوی
جزوی نقضیب از هضم ثالث شده اند و طبیعت از جهت طلب آن در حرکت آمده است
و بدان سبب شهوت طعام و هضم زیادت گردد و اندامها غذا بهتر قبول کند و قوت
بدان سبب زیادت شود و قوت اعصابی باعتدال باز آید و مردم هوشیار تر و
مردم خوشتر شود و بخارهای که محتقن شده باشد و بجانب دل و دماغ می بر آید دفع شود
و بدان سبب خیرگی چشم و صداع و دوار و اندیشهای بد و اعراض مالیخولیا زایل شود
و درد گرده امتلائی و ماده گرم از ماسها و ریشها و بثرها قضیب و خایه و آماس بیخ ران و درد

علامت وی آنست که پوست خایه روشن بود و فراز بگیرند و بدست گران بود و کیسهٔ خایه
بروزگار سخت بزرگ شود و چون بجنبانی آواز آب آید آب کمتر خورند و معجون
کندری بکار دارند و ضمادهایی که در علاج استسقاء زقی یاد کرده آمده است بر بیضه نهند
ضمادی دیگر بگیرند آرد جو و سعد و گل ارمنی و زیره کرمانی و مورد و شبت کوفته
و بیخته و این عمل را تکرار کنند ضمادی دیگر بگیرند
آرد حلبه و آرد جو و سرگین کبوتر از هر یکی یک جزو سرگین گاو دو جزو و علک البطم نیم
جزو سرگین گوسفند شش جزو علک را با سرکه بگدازند و لختی روغن زیت برافکنند و داروها
بدان سرشند و خاکستر درخت بلوط و خاکستر چوب انار و روغن زیت و پوست طلی کردن
سود دارد و اگر آب بسیار بود بول کنند و نزل ببضع کنند بر یک جانب و آب بیرون
کنند تا غشی نیفتد و قوت نگاه میدارند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

چون سبب بقاء جانوران توالد و تناسل بود آفریدگار عالم تبارک و تعالی لذتی بافراط
در مجامعت که سبب تناسل است تعبیه کرد و پس از یافتن آن لذت شهوت آن در همه
جانوران نهاد و مردم را که این خاصیت ارزانی داشته است که کارها او باندیشه
و تدبیر بود و پیش و پس کارها دیدن و شناختن بود و سحر آن لذت کرد و در حال آن لذت
شرم را که خاصیت مردمی است مغلوب قوت بهیمی کرد و فراخی بر وی مسلط کرد
تا در آن حال از تدبیر پیش و پس کارها اندیشیدن غافل شود و تا همچنانکه پدر و مادر غافل
آن بهر فرزند و از بهر پرورش او و از بهر صلاح و فساد او و بهر آنکه تا این فرزند
درخور حال پدر و مادر بود که نه داشتن را از این فرزند نیکونامی بود و اگر نه زشتنامی
همه فراموش کنند و بسیار مردم باشد که کمال عقل و مروت و شرم خویشتن داری
ایشان بدان جای بود که هرگز نام آلت عضوی که آلت این کار است بزبان نگویند و نخواهند
که پیش دیگران ساعد دست خویش یا پشت پای خود برهنه کنند و لیکن در آن حال مغلوب
بهیمی شود که چون بهیمه عورت خویش برهنه کنند و باشد که عورت مغلوب را نیز برهنه کنند
و خواهند که بسیاری در آن کار باشند اینهمه از بهر آنکه تا نسل مردم باقی ماند خالق
آفریدگار تبارک و تعالی تقدیر کرده است و گرنه آنست که اگر این فراموشکاری در میان
می آمدی و قوت بهیمه غالب نمی شدی هرگز کدام عاقل این کار کردی و این همه
فرزندان که یاد کرده آمده است بگوشتن کشیدی هرگز این معنی فهم کند بکمال قدرت و حکمت





آفریدگار تبارک و تعالی اقرار دهد و با خلاص گوید ذلک تقدیر العزیز الحکیم و الله اعلم

باید دانست که طب نگاه داشتن تن درستی است بر تن درستان و زایل کردن بیماری است
از بیماران تا تن درستی باز آید و این حفظ اشخاص بود چنانکه ممکن گردد و حفظ نوع
مهم تر از حفظ شخص است و علاج اعضای تناسل از جمله اسباب حفظ نوع است از بهر آنکه
حفظ نوع تناسل حاصل نشود مگر آن وقت که نره ماده در لذت جماع و در انزال موافق باشند
اگر نره و ماده در این معنی هر دو موافق باشند هم فرزند پدید آید و هم الفت میان ایشان باشد
و اگر لذت مرد از صحبت زن یا لذت زن از صحبت مرد کمتر بود یا در انزال تقدیم و تأخیر
بود نه فرزند تولد کند و نه میان ایشان الفت بود و بسیار باشد که شانهٔ مرد ضعیف بود و
او نهنده نباشد نه فرزند تولد کند و نه زن از مرد لذت یابد و باشد که آب مرد گرم و نرد بود
زود انزال افتد و شهوت زن نرجنبیده باشد و بر صحبت مرد حریص گشته مرد از وی
جدا شود حاجت وی تمام ناشده اگر زنی باشد که شرم و حیا او کمتر بود بیم باشد که در آن
حال بیگانه ماند حاجت خویش از وی روا کند و تدبیر آنکه لذت هر دو از یکدیگر حاصل شود
و تدبیر آنکه انزال هر دو موافق افتد بی تقدیم و تأخیر در علم طب است و بدست طبیب است و اگر
مزاج آب مرد با مزاج آب زن نامعتدل است و از ایشان نمی آید یا هر دو آب یا از یکی
اندک است تدبیر باعتدال آوردن آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آب
مرد و زن مانند آب یکدیگر نیست و بدان سبب است تنها از یکدیگر لذت نیست و میان ایشان
الفت نیست تدبیر آنهم در علم طب است و بدین سبب تدبیر علاج اعضای تناسل واجبست و
مردم را در این باب بدین علم حاجت بیشتر است و از بهر آنکه طبیب اندر علاج این اعراض
سبب الفت تناسل و بقای نوع است اگر گویند طبیب خلیفتی است از خلیفتان خدای در میان خلق درست بود

باید دانست که جماع استفراغ طبیعی است خاصه اگر بوقت حاجت و شهوت صادق افتد و فضلها
از تن بدان دفع شود و تن سبک باید و مستعد قبول زیادت غذا گردد و همچنان بود که گویی
جزوی بقضیب از هضم ثالث شده اند و طبیعت از جهت طلب آن در حرکت آمده است
و بدان سبب شهوت طعام و هضم زیادت گردد و اندامها غذا بهتر قبول کنند و قوت
بدان سبب زیادت شود و قوت اعصابی باعتدال باز آید و مردم هوشیار تر شود و
مردم خوشتر شود و بخارهایی که محتقن شده باشد و بجانب دل و دماغ می برآید دفع شود
و بدان سبب خیرگی چشم و صداع و دوار و اندیشهای بد و اعراض مالیخولیا زایل شود
و درد گرده امتلائی و ماده آماسها و ریشها و بثرها قضیب و خایه و آماس بیخ ران و درد

علامت وی آنست که پوست خایه روشن بود و قرار نگیرد و بدست گران بود و کیسه خایه
بروزگار سخت بزرگ شود و چون بجنبانی آواز آب آید — آب کمتر خورند و معجون
کندری بکار دارند و ضمادهایی که در علاج استسقاء زقی یاد کرده آمده است برین نهند
ضمادی دیگر بگیرند آرد جو و سعد و گل ارمنی و زیره کرمانی و مورد و بنگ کوفته
رابستار است همه را بکوبند و با آب مورد و سرکه تر کنند و بر نهند — ضمادی دیگر بگیرند
آرد حلبه آرد جو و سرگین کبوتر از هر یکی یک جزو سرگین گاو ده جزو علک البطم شش
جزو سرگین شش جزو علک را با سرکه بگدازند و لختی روغن زیت بر افکنند و داروها
بدان برشند و خاکستر درخت بلوط و خاکستر ... گرم با روغن زیت پوسته طلا کردن
سود دارد و اگر آب بسیار بود بول کنند و نزل ... کنند بر یک جانب و آب بر وسه
برون کنند تا غشی نیفتد و قوت نگاه میدارند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

چون سبب بقا جانوران توالد و تناسل بود آفریدگار عالم تبارک و تعالی لذتی با فراط
در مجامعت که سبب تناسل است تعبیه کرد و پس از یافتن آن لذت شهوت آن در همه
جانوران نهاد و مردم را که این خاصیت ارزانی داشته است که کارها او باندیشه
و تدبیر بود و هش و پس کارها دیدن و شناختن بود و سخر آن لذت کرد و در حال ان لذت
مردم را که خاصیت مردمی است مغلوب قوت بهیمی کرد و فرامشی بر وی مسلط کرد
تا در ان حال از تدبیر هش و پس کارها اندیشیدن غافل شود و تا اینها که پدر و مادر غافل
آن بهر فرزند و از بهر پروردنش او و از بهر صلاح و فساد او و بهر انکه تا این فرزند
درخور حال پدر و مادر بود کرنه داشتنا را ازین فرزند نیکو نامی بود و اگر نه زشت نامی
همه فراموش کنند و بسیار مردم باشد که کمال عقل و مروت و شرم خویشتن داری
ایشان بدانجای بود که هرگز نام آن عضوی که آلت این کار است بزبان نگویند و نگوا
کردیش دیگران ساعد دست خویش یا انگشت پای خود برهنه کنند و لیکن در ان حال مغلوب
بهیمی شود که چون همه عورت خویش برهنه کنند و باشد که عورت مغلوب را نیز برهنه کنند
و خواهند که ساعتی در ان کار باشند اینهمه از بهر آنکه تا نسل مردم باقی ماند خالق
آفریدگار تبارک و تعالی تقدیر کرده است و گرنه آنست که این فراموشکاری بدید
می آمدی و قوت بهیمی غالب همی شدی هرگز کدام عاقل این کار کردی و این همه
فرزندان که یاد کرده آمده است بخویشتن کشیدی هرکه این معنی فهم کند بکمال قدرت و حکمت

آفریدگار تبارک و تعالی اقرار دهد و با خلاص گوید ذلک تقدیر العزیز الحکیم والله اعلم

باید دانست که طبیب نگاه داشتن تن درستی است بر تن درستان و زایل کردن بیماری است
از بیماران تا تن درستی باز آید و این حفظ اشخاص بود چنانکه ممکن گردد و حفظ نوع
مهمتر از حفظ شخص است و علاج اعضای تناسل از جمله اسباب حفظ نوع است از بهر انکه
حفظ نوع تناسل حاصل شود و مگر آن وقت که نر و ماده در لذت جماع و در انزال موافق باشند
اگر نر و ماده درین معنی هر دو موافق باشند هم فرزند پدید آید و هم الفت میان ایشان باشد
و اگر لذت مرد از صحبت زن یا لذت زن از صحبت مرد کمتر بود یا در انزال تقدیم و تاخیر
بود نه فرزند تولد کند و نه میان ایشان الفت بود و بسیار باشد که شهوت مرد ضعیف بود و آب
او جهنده نباشد نه فرزند تولد کند و نه زن از مرد لذت یابد و باشد که آب مرد گرم و زود
زود انزال افتد و شهوت زن نرجنبیده باشد و بر صحبت مرد حریص گشته و مرد از وی
جدا شود حاجت وی تمام ناشده اگر زنی باشد که شرم و حیا او کمتر بود بیم باشد که در ان
حال بیگانه ماند حاجت خویش از وی روا کند و تدبیر انکه لذت هر دو از یکدیگر حاصل شود
و تدبیر انکه انزال هر دو موافق افتد بی تقدیم و تاخیر در علم طب است و بدست طبیب است و اگر
مزاج آب مرد با مزاج آب زن نامعتدل است و از ایشان فرزند نمی آید یا هر دو آب یا از هر دو یکی
اندک است تدبیر باعتدال آوردن آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آب
مرد و زن باید از یکدیگر نفرت و بدان سبب است که از یکدیگر لذت نیست و میان ایشان
الفت نیست تدبیر آنهم در علم طب است و بدین سبب تدبیر علاج اعضاء تناسل واجبست و
مردم را درین باب بدین علم حاجت بیشتر است و از بهر آنکه طبیب را در علاج این اعراض
سبب الفت تناسل و بقای نوع است اگر گویند طبیب خلیفتی است از خلیفتان خدای در میان خلق درست بود

باید دانست که جماع استفراغ طبیعی است خاصه اگر بوقت حاجت و شهوت صادق افتد و فضلها
از تن بدان دفع شود و تن سبک باید و مستعد قبول زیادت غذا گردد و همچنان بود که گویی
چیزی بتقضیب از هضم ثالث شده اند و طبیعت از جهت طلب آن در حرکت آمده است
و بدان سبب شهوت طعام و هضم زیادت گردد و اندامها غذا بهتر قبول کنند و قوت
بدان سبب زیادت شود و قوت اعصابی باعتدال باز آید و مردم هوشیارتر و
مردم خوشترا شود و بخارهایی که محتقن شده باشد و بجانب دل و دماغ می بر آید دفع شود
و بدان سبب خیرگی چشم و صداع و دوار و اندیشهای بد و اعراض مالیخولیا زایل شود
و درد گرده امتلائی و ماده ... ماسها و ریشها و بثرها قضیب و خایه و آماس بیخ ران و درد

وکمرگاه و حوالی آن همه از ان دفع شود کسانی را که حرارت غریزی ایشان قوی باشد بجای
بلغمی از ایشان بدان دفع شود و بسیار باشد که از جماع باز ایستد با تا منی در اوعیه
محتقن و مستحیل گردد و بخار آن بدل و دماغ برآید بیماریهائی که زنان را افتد و آنرا اختناق
رحم گویند مردان را مانند آن پدید آید و کسلانی و گرانی اندامها پدید آید و تن سرد شود پس جماع اختناق
ادا کند

افراط کردن در جماع و الحاح کردن بر خویشتن زیان دارد از بهر آنکه هرگاه که اوعیه منی
فارغ شود و هر جماع که از پس آن کند غذای خصیه از وی ستده باشند یعنی که هرگاه
که الحاح کند بجای منی خون آید و هرگاه که غذا خصیه ستده شود قوت جاذبه او از گرده غذا طلبد
و هر جا که جماع از وی ستده باشد از گرده بستاند و گرده آن از جگر طلب کند و جگر عوض
آن از معده طلب کند و غذای خام و ناگوارنده از معده بخویشتن کشد و از غذای خام آفتها
تولد کند نخستین سده و آماس جگر پس یرقان و استسقا ادا کند و خون که از ان
غذا تولد کند همه خام بود و خام با غذا بها رود از بهر آنکه کار جگر آنست که کیلوس پخته را
خون گرداند و کیلوس خام را نتواند پخت و از آنچه از ان خون بدماغ رسد بخود درد سر
آورد و با آفر صرع و سکته و نسیان و فالج و رعشه و لقوه و ضعیفی عصبها ادا کند و آنچه بدل
آید رطوبتی فاسد از وی در غلاف دل جمع شود و خفقان تولد کند و آنچه بمفاصل رود
از وی اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا تولد کند و آنچه بشش رود از وی
دما و ضیق النفس و برفتر و سل تولد کند و آنچه بسپرز رود از وی سده و آماس
صلب تولد کند و همچنین اگر جماع بر امتلا اتفاق افتد مضرت ان بزرگ بود از بهر آنکه
رطوبت غریزی خرج شود و تن سرد و خشک شود و قوت حاسها ضعیف و بسا قها پای
ست گردد و رونق رنگ روی ببرد و موی سر ضعیف شود و بسبب خشکی دماغ
اصلع شوند و در پشت و زانو و در دیگاه و شانه خود نقد بود و دندان و گوشت
بن دندانها کنده شود و هر کرا در تن او فلکی بود در حال جماع فواشا به پشت او برآید
و اندام او ناخوش بوی شود و هر که از پس جماع سر بایاند و نفس او تنگ شود
و خفقان پدید آید و چشم دورتر شود و شهوت طعام ضعیف گردد و بسا کس که جماع
کند و از بسیاری جماع دوار و طنین تولد کند و باشد که حرارت غریب مستولی گردد
و تبهای محرقه آرد و بیشتر ببرا رعشه و تضعیف و بی خوابی و قولنج ریحی تولد کند خاصه کسانی
را که در پهلوهای ایشان بادهی گرد و بسیار باشد که مزاج وی تر بود اگر از
جماع باز ایستد سر و تن گران گردد و [illegible] دل تنگ شود و احتلام بسیار افتد و اگر
جماع کند معده و همه قوتهای اندامهای او ضعیف گردد و این را [illegible] ندارا
و [illegible] کردن و اندکی فرسند شدن روی باشد و معده را [illegible]



کردن

گردن گرسنه این علاج دیگر [illegible] و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

بباید دانست که مردم لاغر و خشک اندام را از افراط جماع بیم ذبول باشد و از دو بیرون نباشد
تا رطوبت اصلی خرج شود و حرارت غریب بر اندامهای اصلی مستولی گردد و دق ادا کند و مردم
فربه و گوشت آلود از دق دور باشند لیکن بیماریهای دیگر که در باب گذشته یاد کرده آمده است
نزدیک باشد از بهر آنکه در تن ایشان فضول بسیار باشد و مردم لاغر دو طایفه اند یکی آنکه
لون ایشان سپید بود و پوست ایشان نرم بود و بر تن ایشان موی نباشد و رگهای
ایشان تنگ بود و خون اندک بود و سپیدی لون ایشان برصاصی گراید یا بسبزی یا گشت
سپید بود و این علامتهای سردی و خشکی مزاج اصلی است و این طایفه را منی اندک بود
و غلیظ بود و مضرت اندر تن ایشان عظیم بود و طایفه دوم سیاه چرده و گرایند به سرخی
و سمرت و رگهای ایشان فراخ بود و خون بقیاس با طایفه دیگر و بقیاس با گوشت اندامها
ایشان بسیار بود و بقیاس با دیگر اندک بود و بند گشادهای ایشان قوی و پیدا بود
و عصبها غلیظ و موی بر تن ایشان بسیار بود و پوست ایشان صلب بود و درشت بود
و این علامتهای مزاج گرم و خشک است و این طایفه را منی اندک بود و غلیظ بود و شهوت
بسیار بود و در ان کار قوی باشد لیکن زود از کار باز ماند و مضرت افراط در خوردن
دمشی خون بود و مردم فربه نیز دو طایفه اند یکی آنکه فربهی ایشان از پیه بود و پوست
ایشان نرم بود و بی موی بود و بند گشادهای ایشان بگوشت پوشیده بود و رگها باریک
بود و گوشت اندک بود و لون ایشان سپید این همه علامتهای مزاج سرد و تر است این طایفه را
منی بسیار بود و رقیق و شهوت جماع کمتر بود و از مضرت ذبول ایمن باشند لیکن مضرتهای
دیگر چون درد پشت و درد زانو و غیر آن بسیار افتد و طایفه دوم آنکه فربهی ایشان از گوشت
بود و لون ایشان بسرخی گراید و سمرت و رگهای ایشان فراخ بود و خون بسیار بود و این علامت
مزاج گرم و تر است و این طایفه را منی بسیار بود و آرزوی جماع قوی باشد و مضرت
اندک بود و اگر از جماع باز ایستند مضرت بیش از مضرت بسیار کردن بود و بهر اندو
مردم لاغر کسانی را که آن از جماع لذت عظیم یابند و از پس ضعیف شوند از جماع دور
باید بود و هلاک خویش در ان باید دانست و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

اما خداوند مزاج سرد و خشک را تدبیرهای گرمی و تری فزائی باید کرد و طعام او نان سپید و
گوشت بره و اسفیدباهای چرب کوفته و کباب و هریسه باید بمقدار هضم و توابل آن زنجبیل و
دارچینی و دارفلفل و شیرینیها چون زلیبیا و عسلی و قطایف و لوزینه و آنچه بدین ماند و شراب

شیرین مزه و خرمای در شیر آغشته و شیر و انگبین سود دارد و از طعامهای شور و ترش
پرهیز باید کرد و بر بستر گرم و نرم باید خفت و چون طعام هضم شده باشد در گرمابه رفتن و روغن
یاسمین و روغن خیری بکار داشتن و لهو و آسایش جستن و لخلخه مشکین با خود داشتن
و شقاقل پرورده و زنجبیل پرورده و ترنج پرورده سود دارد و اگر قوت بسیار ساقط
شود در حال ماء اللحم باید داد با اندکی شراب ریحانی که زرده خایه مرغ نیمبرشت با اندکی انگبین
کهن و اندکی دارچینی کرد و المسک در ماء العسل که اخته بخت دادن پس ماء اللحم بر اثر
آن دادن و لخلخه بویانیدن و این حال پیران و ناقهان و مسلولان را افتد و کسانی را اگر از
جماع لذت بسیار یابند چون عاشقان و کسانی که بعید عهد باشند که جماع بر گرسنگی
و ناهار کرده باشند و اگر خداوند سقوط قوت جوان باشد و تن درست و فصل سال
تابستان بود و در آب سرد جستن و در حال بر آمدن سود دارد چنانکه در کتاب حفظ الصحه
در جایگاهش یاد کرده آمده است و آنرا که در تن اخلاط عفن باشد و بسبب حرکت و حرارت
جماع از اخلاط گرم شود و تن را گرم کند علامت وی آنست که در حال فراشا به پشت بر آید
و باشد که تب لرزه اندو پر الخت تن از آن اخلاط پاک باید کرد و حرارت تب را
تسکین کردن پس بعادت باز آوردن و خداوند مزاج سرد را مدارک ضعف
او بوی مشک و عود و معجونهای گرم باید کرد چون مثرودیطوس و دواء المسک و معجونها
که در جایگاهش یاد کرده آمده است و سقوط قوت و شهوت و منی او را هم باللحم و شراب
کهن و توابل گرم و تدارک باید کرد و طعام او کباب و بریانی و قلیه باشد با توابل گرم چون
پلپل و زنجبیل و دارچینی و بجای آب ماء العسل خورد و شراب کهن و شراب انگبین سود
دارد و خداوند مزاج گرم و خشک را تدبیر بای تری افزای باید کرد و نگاه داشتن تا
حرارت غریزی بر نیفروزد و تدبیر آنکه از رنج و ریاضتی که تن را گرم کند و از طعامها و
توابل گرم پرهیز باید کرد و آسایش طلبیدن و طعام که از کدوی تر و اسفاناج و ماش
و کشک جو و دوغ تازه و بره و بزغاله و مرغ فربه سازند و خایه مرغ نیمبرشت و ماهی
تازه و بره و بزغاله و مرغ فربه سازند سخت موافق بود و از میوها انگور رسیده و امرود
چینی سود دارد و در آب نیم گرم نشستن و روغن نرگس یا روغن یاسمین آمیخته بکار داشتن
سود دارد و از داروهای باه داروی شیر و ترانگبین چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است
سخت موافق بود و شیر تازه با شکر بهم جوشانیده و نان سپید ترید کرده سخت سود دارد
و خداوند مزاج گرم و تر را جماع کمتر زیان دارد و باشد بعضی را که ایشان را از بسیاری
وسواس و خیرگی چشم و دیگر اعراض پدید آید و اگر افراط کند خفقان و ضعف معده
پدید آید و قوت ساقط شود و سبب این آنست که مزاج اندامهای ایشان مختلف بود
مزاج انثیها تا سه گرم و تر بود و منی بسیار تولد کند و مزاج معده و جگر و دل
و دماغ ضعیف بود و علاج ایشان آنچنانست باید کرد که منی را خشک کند و کمتر تولد کند



چنانکه بیشتر اندر بابی جداگانه یاد کرده شود و اگر این علاج نخواهند و خواهند که از
لذت جماع بهره می یابند دل و دماغ و معده را تعهد باید کرد و معجونها استعمال کنند معتدل
معتدل و اطریفل بزرگ خوردن و دل و دماغ را بوی صندل و کافور و سیب و آبی
و شراب ریحانی قوت دادن و ضمادها که ازین نوع باشد بر نهادن و بعضی باشند مردمان
که ایشان را پس از جماع لرزیدن آید نه بر سبیل نافض لیکن بر سبیل رعشه ایشان را
چند روز بوشیده از نیم درم تا یک درم جاوشیر در یک وقیه آب مرزنگوش می باید
داد و اگر بخست استفراغ کنند مدارا و یا که رطوبت را ازین بیرون آورد چون حنظل
و قثاء الحمار و قنطوریون باریک و بزر الانجره صواب بود و دماغ را بمشک و عنبر و [illegible]
بان قوت دهند و عصبها را بروغن قسط و روغن ناردین و روغن سوسن خشک و
عنبر و سعد و ابهل در وی حل کرده همی مالند و بعضی را از پس جماع درد سر خیزد و چشم
خیره شود و سبب این آن بود که در تن ایشان خلطی بود و بحرکت جماع بخار آن خلط بدماغ
بر آید و بعضی را سبب آن بود که بر ناهار جماع کنند و شراب صرف قوی خورده باشند
علاج آن آنست که اگر در تن خلطی بود بخست استفراغ کنند با یارج فیقرا و حب قوقایا پس
بقوت دادن دل مشغول باشند و روغن کدو و گلاب و آب غوره و اندکی سرکه بر سر
می نهند و طعام از سماق و غوره و نار دانک و مانند آن سازند و گشنیز اندر طعامها کردن
سود دارد و کافور و گلاب و صندل بوییدن و اگر احتمال کند اندکی کافور با روغن گل بینی
بر کشیدن سود دارد و نطولها که از برگ سیب و آبی و مورد و گل و اندکی بابونه و اکلیل الملک
ساختن و بکار داشتن صواب بود و بعضی را که از پس جماع ماندگی پدید آید علاج ایشان
آنست که خویشتن را گرم پوشند و بخسبند و چون بیدار شوند ماء اللحم و زرده خایه مرغ
نیمبرشت با اندکی شکر گوارند زمانی بیشتر پس بگرمابه شوند و طعامها و شرابها لطیف خورند

بباید دانست که بسیاری شهوت جماع که در جوانی باشد و مزاج نیک و تن درست بود
و توانایی باشد و ضعیفی نیاورد این شهوت نباید شکست از بهر آنکه شکستن قوت و مزاج
بود لیکن اگر سبب بسیاری شهوت زیادتی گرمی و تری بود اگر استفراغ کنند آن شهوت
را ساکن گردانند روا نبود و استفراغ بر ضد او بتر و طعامهای سبک باید خوردن و
شربتهای خنک بکار داشتن چون شراب نیلوفر و شراب لیمو و آب تخم خرفه و عصاره
نی تر و دوغ ترش و اندر طعامها گشنیز تر و خشک و تخم کوک کردن و طعام چون غوره با
و سماق و ریواج با و انار ترش و زرشک و ترنج و چیزهای سرد و تر چون کدو و کوک
و اسفاناج و برگ [illegible] خرفه و کشنه و عنب الثعلب و چیزهای سرد و خشک چون [illegible]
و لبت عدس و لبت گاورس زرد و عدس پخته با [illegible] و ضماد کردن از [illegible]

و برگ خرفه و کشنیز تر و اسبغول بر خایه و مقعده و باشد که برگ شوکران و برگ بج بارین چرب
بارکنند و گوشت جوزه و اسفیداج شسته و مرداسنگ و قلیمیا ضماد قوی است و از
کرتری زیادت بود و حرارت باندازه بود کونی سود دارد و منی را خشک کند و کمتر ارد
کو بسیار تولید کند و اگر حرارتی باشد کونی با سرکه یا کوی خورند دارویی که
منی خشک کند بگیرند تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی برابر شربتی پنج درم سنگ کوفته با آب
عدس پخته دارویی دیگر بگیرند تخم سداب و افیون از هر یکی یک درم سنگ چند بیدستر
و بزرالبنج از هر یکی دو درم سنگ گل سرخ و گلنار از هر یکی سه درم سنگ شربتی
دو درم با آب سرد یا با دوغ ترش دارویی دیگر بگیرند تخم سداب و بزرالبنج
و جند بیدستر از هر یکی راست راست شربتی یک درم سنگ با شراب ممزوج کرده با آب
سرد دارویی دیگر تخم سداب سه درم سنگ و نیم تخم کوک پنج درم سنگ بلع
شربتی دو درم سنگ با سکنگبین و اگر کسی چند روز پیوسته با هوا آدم کوک دو درم سنگ
با آب تخم خرفه بخورد شهوت و جماع از وی بریده شود و اگر سبب بسیاری شهوت گرمی و تری
منی بود علامت وی آنست که منی زود بیرون آید و در مجری حرارت و حرقتی باشد و از جماع
ضعیفی پدید آید علاج او شربتها و ضمادها و خشک که یاد کرده آمده است و بر بستر کتان خفتن
و تخته سرب بر پشت بستن برابر گرده سود دارد و اگر سبب بسیاری باد و بسیاری
سودا بود علامتها او معلوم است داروهایی که بلغم باد را تحلیل کند و داروها که استفراغ
سودا کند و تدبیر اصحاب مالیخولیا بکار باید داشت والله اعلم بالصواب

این علتی است که قضیب بی شهوت برخاسته باشد و سبب نزدیکتر اندرین علت بسیاری باد
غلیظ بود اندر التهای تناسل و در حوالی آن و ماده آن واد با رطوبتی باشد غلیظ و برانگیزاننده
باد حرارتی باشد ضعیف و گاه باشد که سبب این علت تکاثف پوست و بسته شدن
مسام قضیب و خایه و حوالی آن باشد و فضلهای آن سبب درین اندامها بماند و بتحلیل
خرج شود و باشد نیز که دهنهای رگها درین اندامها پوشیده و مدد ماده این علت بود
و اسباب دور بر خوردن طعامها غلیظ و بادانگیز دانگور و نخود و لوبیا و زرده خایه
مرغ و بکبیره و شراب نیز ازان جمله است و عادت مستلقی خفتن یعنی بر پشت باز
خفتن پشت را گرم کند و ماده را بجنباند و باد برانگیزد و این علتی است که اگر زود علاج آن
نکنند او عیه منی متمدد شود و آماس گرم تولد کند و کمتر داین علت را مغث یونانیان و حومو
گویند از بهر آنکه بروم بازیگران صورتی سازند از چوب قضیب او انگیخته و نیز زنگ
و بدار بازی کنند نام آن علت ازان صورت شکافته اند این علت را بدان مانند کرده اند
علامتهای این علت سه نوع است یکی آنکه ماده آن رطوبتی باشد غلیظ و علامت





از علامتهای امتلای بلغم است و تدبیرهای گذشته که سبب آن سبب تولد بلغم است و بران گواهی
دهد دوم آنکه ماده از خون بود و علامت او علامتهای خونی است طبس گرم بود و لون سرخ
و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد سوم آنکه بزودی این علت را علاج نکنند قضیب
بزرگتر میشود و اختلاج میکند و ایستاده مانده باشد و اوعیه منی متمدد شود و آماس گرم
پدید آید و زود بکشد بحث تشنج یا درد کند و عرق سرد شود و بس بکشد و زنانی که با شوهر خو
کرده باشند و پس تنها مانند این علت افتد لیکن با درد باشد و فرزند زاهم نادر افتد لیکن
زنان زاناد در تر افتد اما علاج نوع نخستین که ماده آن بلغم غلیظ بود آنست که چند بار قی
ستوار فرمایند و دران مبالغه کنند تا ماده کم شود و باقی گسسته آید از جای و اندامهای بر کوفتن
راهی مانند و ریاضت نیز بکار داشتن و این چنان بود که بطبطاب بازی کنند تا ماده
میل سوی بالا کنند و ازانجا بتحلیل دفع شود و طعام اندک و لطیف خورند تا بدل آن بجای
باز نشود و داروها که باد را بشکند و منی را کم کند خوردن و بر قضیب و بر حوالی آن ضماد
کردن سود دارد و از جماع و اندیشه آن و از اسباب آن پرهیز باید کرد و دیگر فرورفت
کرده و ترسند که مغرفت دیگر از منفرتها کردن جماع پدید آید و علاج نوع دوم آنست که رگ
رگ زنند و از پس رگ زدن چند گرت قی کنند تا ماده بسوی بالا باز گردد و از جایگاه علت
برگشته شود و شراب نیلوفر و بنفشه او و تخم بجکشت سپید بهند تا تولد منی کمتر شود و کچه
و گلاب و عصاره برگ خرفه و عصاره برگ خرفه و عصاره برگ کوک و طبیخ عدس مقشر
بر قضیب و گرگاه و زهار و خایه طلی میکنند و تخم کوک دار برد و آب تخم خرفه سپید بهند و تدبیر
لطیف کنند و طعام ازان نوع دهند که در باب گذشته یاد کرده آمده است و جالینوس
در کتاب علیه البر میگوید جوانی را این علت افتاد او را رگ زدم و قیروطی از روغن گل و
رصاصی با آب سرد طلی کردم بدان شفا یافت و چون علت بآخر رسید تخم سداب و سداب
دادن سود دارد و علاج نوع سیم آنست که رگ اکحل و رگ صافن بزنند و قی فرمایند
و اگر طبع نرم باید کرد بنفشه خشک ده و جلاب و آب حب الثعلب و آب لبلاب و طبیخ
آلوی سیاه و شان و خیارشنبر نرم کنند و حقنه کردن بکشکاب که در وی سپستان و خطمی و
آلوی سیاه پخته باشند و روغن بنفشه سود دارد و ضماد از آرد جو و خطمی و آب
گشنیز تر و آب انار و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب عناب دهند و زر قطونا
حمامت کنند و دیوچه بر افکنند و اگر غذا او ضعیف جوان باشد تمک طبوخ باید اگر کافور بهند و زورها از روغن بادام
سازند

باید دانست که آب مرد که بوقت جماع بیرون آید و سبب تولد فرزند انست منی گویند و آب
نشاط را که بوقت بازی کردن و سخن گفتن و نگاه کردن در کسی که ازوی آرزو بود بیرون تراید
مذی گویند و آب رقیق لزج که از پس بول بیرون آید ودی گویند و اسباب بر جست

انزال و اسباب بسیاری منی و دودی از بسیاری خون تولد کند و بعید العهد بجماع
اندران یاری دهند دوم رقیقی و فاجی منی سیم گرمی و تیزی منی چهارم ضعیفی آلتهای تناسل
و ضعیفی قوت ماسکه اما علامت آنکه سبب آن بسیاری خون و بسیاری منی بود آنست
که آلتهای تناسل قوی بود و دیگر اندام دیگر ضعیفی نباشد و رنگ و قوام آن معتدل
باشد و علامتهای خون ظاهر و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و آنکه سبب آن رقیقی و فاجی
منی بود علامت آن در قوام و رنگ منی پدید آید و دودی از پس بول بسیار رود و آنکه
سبب آن گرمی و تیزی منی بود علامت وی آنست که منی زرد بود و بوقت بیرون آمدن
مجری را بسوزد و سخت زود بیرون جهد و آنکه سبب آن ضعیفی آلتهای تناسل و ضعیفی
قوت ماسکه بود علامت وی آنست که منی بی نعوظ بیرون آید و باشد که ادویه منی تشنج
کند و منی بی نعوظ بیرون افتد و آن تشنج با تشنج عضله مقعده قیاس توان کرد از بهر
آنکه عضله مقعده از بهر نگاه داشت ثقل آفریده شده است و اوعیه منی از بهر دفع و گاه
باشد که سبب شهوت جماع و بسیاری جماع پرگرده بگدازد و در طوبتی زنج می تراود و تن
مردم بدان سبب ضعیف و لاغر میشود اما علاج نوع نخستین که سبب آن بسیاری
خون و بسیاری منی و بعید عهدی بود بجماع آنست که نخست رگ زنند و طعام اندک تر
باز آرند و از شراب دور باشند و هر بامداد آب غوره و آب انار و سکنگبین دمان
آن خورند داروی که منی را کم کند بگیرند تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی ده درم تخم
اسپغول و کشنیز خشک از هر یکی سه درم سنگ گلنار و نیلوفر از هر یکی ده درم سنگ
کافور دانگی و نیم شربتی سه درم سنگ یک هفته این شربت بکار دارند و طعامها از گوشت
و آنکه سبب آن رقیقی و فاجی منی بود علاج وی آنست که داروهای گرم و قابض بخوردن
و مالیدن بکار دارند و طعامها از گوشتها بریان و مطجنه و قلیه خشک خورند با دارچینی
و زیره و سعتر و مانند آن و شهدانج که بتازی کنب دانه گویند بریان کرده با کمین یا سکنگبین
عسلی سود دارد و بندی و دودی باز دارد داروی که مذی و ودی و دان و زنان
باز دارد بگیرند تخم سداب و تخم حکمت و گلنار و ستار است شربتی سه درم سنگ
سکنگبین دو درم سنگ قرد مانا کوفته با سرکه بخورند سود دارد و دو درم سنگ سیب
زنانرا خاصه سود دارد و تخم حکمت دود کردن و بقع دود آن بر اندرون نار سانیدن
سود دارد و ضمادی که از اقط و نفاح از خرو قصب الذریره و اقاقیا و لادن سازند
سود دارد لادن را بروغن یاسمین حل کنند و دارو با بدان سرشند و آنکه طعام نعنع
و سعتر و سداب و زیره بکار دارند و آنکه سبب آن گرمی و تیزی منی بود علاج وی آنست
که شربتها و ضمادها و نطولها و طعامهای خنک تیزی آن بنشانند باعتدال باز آرند و تخم کوک
و تخم خرفه با سکنگبین سود مندست و داروی که در علاج نوع نخستین ازین باب یاد کرده آمده است
سود دارد و صندل و گلاب و کافور بوئیدن خاصه نیلوفر جالینوس میگوید نیلوفر خوردن





و بوئیدن و روغن آن مالیدن قوت منی بنشاند و اسپغول بزر و همه طعامها ترش اندرین
باب سودمندست و در آب سرد و طبیخ عوسج و مورد و گلنار و سماق و لحیه التیس و ثمره
الطرفا نشستن و ضمادهای خنک بر گرگاه نهادن سود دارد و آنکه سبب آن ضعیفی قوت
تناسل بود اگر مزاج گرم بود علاج آن بود که اکنون یاد کرده آمده است و اگر مزاج سرد و تر بود
و این بیشتر بود علاج وی باستفراغ رطوبت باید کرد بقی متواتر پس بداروهای مسهل
چون حب شبرم و حب اصطمخیقون و طعام گوشتهای بریان و قلیه خشک و مطجنه و حلوای
انگبین خوردن و روغن نرگس با مشک طلا کردن سود دارد و اندر طبیخ مورد و مرزنگوش
و نار پوست و حب البلوط نشستن و از پس آن قسط و فرفیون و سعد و سنبل
و اقاقیا و رامک و روغن نرگس و روغن مورد آمیخته طلا کردن سود دارد و عصاره مورد
و عصاره مرزنگوش از هر یکی سه وقیه بگیرند و اقاقیا و رامک و قسط و میعه تر و عصاره
لحیه التیس و فرفیون از هر یکی دو درم سنگ روغن طبان نیم درم روغن نرگس یکی وقیه
بهم بیامیزند و طلی کنند و اطریفل بزرگ که بحث الحدید کرده باشند و جلوشن در بن
و در علاج همه انواع عصبانی سودمندست و آنرا که احتلام بسیار افتد بر بستر کتان و برگ
گل و برگ بید خفتن و صحیفه از سرب تنگ کرده بر گرگاه بستن سود دارد با این علاجها که یاد کرده آمده است

باید دانست که مجامعت کاری طبیعی است همه انواع جانور را از جهت بقای نوع و درین
سبب قضیب و اوعیه منی از جمله اعضاء رئیسه شمارند و اعضاء رئیسه چهار است مغز
و دل و جگر و چهارم اوعیه منی و چنانکه بقای نوع تعلق بقوت چهارم دارد بقای شخص بقوت
و سلامت این سه گانه دارد و جز سبب است که کار مجامعت تمام نگردد مگر بقوت این
سه گانه اگر این سه گانه ضعیف بود کار مجامعت ضعیف و ناقص بود و ضعیفی این اندامها
بدین علامتها توان دانست که اکنون یاد کرده آید اگر مغز سر ضعیف بود جماع آرزو
نکند و اگر جماع کند لذت نیابد و قضیب سست بود و اگر عصبها ضعیف بود حال همچنین بود
و چنین و حرکت ضعیف و گاه باشد که سبب ضعیفی عصبها آفتی باشد که بنخاع رسیده باشد
چون زخمی و افتادنی بر پشت یا بوقت بریدن ناسور عصبی از عصبها که بقضیب پیوسته است
بریده باشد یا بر زمین سرد نشسته بود و اگر سبب ضعیفی مغز و عصبها سردی بود
خداوند علت برنا و در هوای سرد جماع نتواند کرد و چیزهای سرد خوردن زیان دارد
و اگر سبب ضعیفی تری بود خداوند علت در آب و گرمابه و درستی جماع نتواند کرد
و آن ساعت که از گرمابه برآید هم نتواند کرد و آب خوردن و میوهای تری آرزو نکند
دارد و جماع کردن زیان دارد و آنرا که مغز و عصبها ضعیف باشد حال بر ضد آن بود
و از جماع لذت تمام یابد و آرزوی جماع قوی بود و قضیب سخت بود و گرما و سرما

وسستی و هشیاری و گرمابه و بیرون گرمابه یکی باشد و اگر دل ضعیف بود و جماع کمتر ازو
کند و نشاط کمتر بود و قضیب دیر سخت شود و لذت کمتر یابد و خشم و ترس و اندیشها
او را از کار باز دارد و اگر شریانها ضعیف بود حال همین بود و اگر سبب این ضعیفی سردی
بود یا تری یا خشکی مزاجهای سرد و تر و گرم و خشک زیان دارد چنانکه در ضعیفی مغز یاد
کرده آمده و نشان آنکه در دل شریانها ضعیفی نبود همه احوال برضد این بود و شوخ بود
و جلد و خشم و ترس او را از کار باز ندارد و درستی و هشیاری و گرمابه و بی گرمابه یکسان
بود و اگر جگر ضعیف بود منی و آرزوی جماع کمتر کند و قوت بسیاری جماع نباشد و ضعف
آرد و علامتهای ضعیفی جگر و علامتهای انواع سوء المزاج آن در جایگاهش یاد کرده
آمده است ظاهر بود و آنرا که جگر قوی بود منی بسیار بود و جماع بسیار تواند کرد لیکن
قوت جگر تنها کفایت نباشد معده و گرده هر دو باید که قوی باشد از بهر آنکه هر دو خدمت
او میکنند معده طعام را ببرد و کیلوس گرداند تا جگر از آن خون تواند کرد و گرده آب از
خون جدا تواند کرد و گوشتین گشته تا خون گردد و تولد کند پسندیده و قوی بود و اگر
معده و گرده ضعیف بوند هر دو کار با تقصیر بود [illegible] سبب قوت جگر بر حال
خویش نماند و بیماریها تولد کند چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر اوعیه
منی ضعیف بود جماع کردن با خلل بسیار بود و اگر چه در باب نخستین در آخر گفتار
دوم در مزاج خصیه و اوعیه منی فصلی گفته آمده است اینجا شرح تر یاد کرده آید باید
دانست که مزاج اوعیه منی که گرم افتاده بود علامت وی آنست که خصیتین بزرگ بود و بر
قضیب رگها بزرگ پیدا بود و بمس گرم بود و خداوند این مزاج بجماع حریص بود و قوی
بود و منی او بسیار بود و زود بالغ شود و زود بر زهار او موی برآید بسیار
و فرزندان او بیشتر نرینه باشند و اگر سرد افتاده باشد منی اندک بود و فسرده بود و
قضیب و خایه کوچک بود و در جماع ضعیف بود و بی قوت بود و دلیل همه حالها ضد مزاج
گرم بود و اگر مزاج اوعیه تر افتاده بود منی بسیار بود و رقیق و نعوظ او ضعیف بود
و رگهای قضیب نرم بود و بمس سست باشد و جماع خلل ناک بود و اگر مزاج اوعیه
خشک افتاده بود منی اندک و غلیظ باشد و نعوظ دیر دیر افتد لیکن چون افتد در کار
قوی باشد و اگر مزاج اوعیه مرکب افتاده بود از گرمی و خشکی منی اندک و زود بر
زهار موی بسیار بود و تا ناف برآید و بر رانها فرود آید و درشت بود و زود بالغ
شود و در جماع حریص باشد لیکن بسیار نتواند کرد و بسیار کردن زیان دارد
و اگر گرم و تر افتاده بود منی بسیار بود و نعوظ معتدل باشد و رنگ سفید باشد و بر زهار
موی کمتر و نرم باشد از آنکه خداوند مزاج گرم و خشک را باشد و آرزوی جماع معتدل
باشد و بسیار تواند کرد و مضرت بسیار کردن کمتر پدید آید و باشد که اگر خویشتن از
جماع باز گیرد زیان دارد و اگر سرد و تر افتاده بود بر زهار موی کمتر بود و دیرتر از

همگنان



همگنان برآید و آرزوی جماع کمتر بود و منی رقیق بود و کبود فام و قضیب سست و جماع
با تقصیر و اگر با این مزاج عصبها ضعیف شود حرکت و حس قضیب اندک و ضعیف شود
و قضیب لاغر شود و بیشتر بر آمدن منی بی نعوظ بیرون آید و تازی عنین این را گویند یعنی جماع
نتواند کرد و اگر این مزاج و این ضعیفی مادرزادی بود عنین راستین این باشد و اگر
عارضی بود و قضیب لاغر شده باشد علاج دشوار سود دارد ثابت قره میگوید این عارضی
از جنس فالج بود و قضیب که از آب سرد یا زهم بیاید علاج را بدان راه نباشد و طمع بریده
باید کرد و اگر بهم باز آید باید دانست که از جنس فالج نیست و علاج توان کرد و اگر این مزاجها
دیگر که یاد کرده آمد عارضی افتد علامتها همان باشد که یاد کرده آمد لیکن آنکه اصلی باشد
در حال تن درستی همان باشد و آنچه عارضی باشد گاهی نه از پس جمله معلوم
شد که در جماع قوی تر از آن باشد که در اوعیه منی او گرم و تر باشد و این گرمی و تری
باعتدال باید از بهر آنکه هر مزاجی که از اعتدال بگردد ضعف آرد و باشد که ضعیفی قوت
مجامعت نه ازین سببها بود که یاد کرده آمد لیکن سبب آن باز ایستادن باشد از جماع
چنانکه بعضی زاهدان کنند یا بی دانی غریب که عیال ندارند و خویشتن نگاه دارند یا چنان کنند
که اگر خواهند که جماع کنند خویشتن را ضعیف و عاجز یابند و بسیار باشد که اعضاء رئیسه سلامت
باشد و مزاجها درست و سلامت و بسبب تدبیر ناموافق یا باد یا آب کمتر بود یا هر دو
در مجامعت خللی پدید آید و باید دانست باد دو گونه است یکی آنست که از بخار منی خیزد
و این بادی است که همه کسانرا بود و سختی قضیب بدین باد بود و تا از جماع فارغ نشود
و دیگر بادیست که از پس طعام در خواب پدید آید و این چنان باشد که در خواب طعام
بگوارد و از وی بخار بخیزد و باد گردد و آن باد با کیلوس بجگر آید و از جگر براه آید
و با اوعیه منی و رگها قضیب فرود آید و قضیب را برانگیزاند چنانکه همگنان را و کودکان تر
خرد را خاصه در خواب باخر شب قضیب برخیزد و بدین باد اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه
اگر با اعتماد آن جماع کنند از باد دیگر گشت و حرارت جماع زود تحلیل پذیرد و قضیب در میانه
کار سست شود و از کار فرو ماند اگر ضعیفی دماغ و علامتهای آن ظاهر شود نگاه
باید کرد تا در دماغ فضله هست اگر نه اگر فضله ها باشد نخست دماغ را از آن پاک باید کرد بحبها
که از تخم حنظل و صبر و اسطوخودوس ساخته باشند و ایارج فیقرا و حب قوقایا و [illegible]
و غرغره باید فرمود و عطرهای موافق دماغ را قوت دادن اگر مزاج دماغ گرم بود کافور
و صندل و بنفشه و گل و گلاب موافق بود و اگر مزاج دماغ سرد بود مشک و عود و عنبر و
غالیه موافق بود و سعوط دواء المشک و غالیه مشکی در بینی چکانیدن سود دارد و در جمله از
جهت این علاج این نوع بعلاجهای دماغی رجوع باید کرد و مداومت استقامت کردن و اگر
علامتهای ضعیفی دل ظاهر شود آنرا بدواء المشک و تریاق و مفرح و دحموس دادن و شراب

لسان الثور و نادر نجوبه و شراب ریحانی قوت باید داد و اسباب لهو و راد و کار
باید جست و اندیشه و غم از خود دور باید کرد و از طعامهای غلیظ سوداوی پرهیز باید کرد و
اگر علامتهای ضعیفی جگر یا ضعیفی معده یا ضعیفی گرده و علامتهای سوء المزاج و بیماریهای آن
ظاهر گردد علاج هر یک در جای خویش یاد کرده آمده است می باید کرد و اگر ضعیفی از
جنس فالج بود آنرا علاج نتوان کرد و اگر قضیب سست بود بی علت علاج فالج می باید کرد
پس داروهای مسهل که عصبها را از خلط لزج پاک کند خوردن چون قنطوریون باریک
و حب حنظل و قثاء الحمار و حقنهای تیز کردن پس حقنهای نرم کننده و داروها و روغنهای
گرم مالیدن و اگر سبب سستی قضیب سوء المزاج سرد بود جند بیدستر و فرفیون و شلیثا
در قلیها بکار داشتن و اگر سوء المزاج تر بود اهلیلج و سعد و دارفلفل و وج و سرد بکار
داشتن و اگر اعضاء رئیسه و مزاجهای آن بسلامت بود و سبب ضعیفی قوت مجامعت
نقصان آب بود یا نقصان باد یا نقصان هر دو علاج بطعامها و شراب باید کرد و باید دانست
که سبب بسیاری باد حرارتی بود که رطوبت را بجنباند و ازوی بخاری بر انگیزد و اگر
حرارت قوی بود بخار را تحلیل کند و پراکند و اگر ضعیف بود بخار کمتر انگیزد و مقصود
حاصل نشود تامل باید کرد و اگر نعوظ در وقت گرسنگی و تهی معده و از پس ریاضت
قوی تر بود و داروهای گرم خوردن و مالیدن سود دارد و باید دانست که سبب
ضعیفی نقصان حرارت است و باد کمتر است و اگر در وقت امتلاء معده قوی تر بود باید
دانست که رطوبت کمتر است علاج هر یک در خورد آن باید کرد چنانکه در باب آینده یاد کرده آید

باید دانست که اصل در علاج ضعیفی قوت مجامعت آنست که تدبیر زیادت شدن آب و باد
کند از بهر آنکه هرگاه که آب و باد زیادت شوند اوعیه منی از آب پر شود و شهوت بیرون
کردن و قوت دفع آن بجنبد قوت مجامعت پدید آید مگر که در آلت آفتی باشد چه اگر آب
و باد زیادت بود آرزوی جماع خواسته بود آلت مساعدت نکند و آلت را آفت سستی
بود و بعضی از علاج آن در باب گذشته یاد کرده آمده است و باقی درین باب یاد کرده
آید و زیادتی آب و باد از طعامی بود که ازوی خونی خیزد قوی لزج و گرم و تر تا گرمی
او از آن تری بخاری و بادی بر انگیزد و هرگاه که قوی و لزج بود بادی ازوی برخیزد
دیر و دیر تحلیل پذیرد لیکن قوت آن در هضم ثانی و ثالث ماند و قوت مجامعت و قوت
قضیب ازین باد بود و بدین سبب است که طعامها که از بهر این کار گزیده اند طعامها
که در وی سه معنی باید که باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد دوم آنکه باد انگیزد سیم آنکه
میل بگرمی دارد و اگر این هر سه معنی در یک چیز یابند بران زیادتی نباشد و اگر نیابند



دو چیز یا سه چیز ترکیب کنند تا از هر سه معنی حاصل شود اما آنکه در وی هر سه معنی حاصل است
نخود است و لوبیا و شلغم و لوزه و آنچه بدین ماند اما باقلی غذای بسیار دهد و در وی
رطوبتی فزونی است که ازوی بادها تولد شود لیکن در وی حرارتی نیست که از آن رطوبت
بادی و بخاری خیزد پس اگر چیزی گرم که مزاج او خشک و مفسد مزاج منی نباشد با وی
ترکیب کنند چون اندکی زنجبیل و دارچینی و دارفلفل و شقاقل هر سه معنی ازوی حاصل
آید و آب و باد زیادت کند و زرده خایه مرغ نیم برشت و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز استخوان
و مغز گنجشک غذا دهنده و تری آرنده است اگر چه مغز سرها سرد است و در مغز استخوان
و مغز گنجشک لختی حرارت است اگر آنرا با نفع کرد با اندکی زنجبیل و نمک بکار دارند هر سه معنی
ازوی حاصل آید خاصه از نفع که در وی قوتی است که آلتهای تناسل را بر فعل خویش یاری
دهد و گزر و شلغم و هر چیز هر سه یکدیگر نزدیکند در هر سه حرارت معتدل و غذا دادن
و رطوبتی فزونی اینست لیکن هر چه کم غذاتر است و حرارت او از حرارت شلغم و گزر بیشتر است
و کندنا گرم و تر است و غذا دهنده است اگر با زرده خایه مرغ مرکب شود غذایی شایسته است
و انگور شیرین رسیده بسیار غذا و تری دهنده است و باد انگیز است و قوت او از
قوت گزر و شلغم و آنچه یاد کرده آمده است بیشتر است و هلیون که بپارسی مارچوبه گویند
و درشف که بپارسی ... گویند و بادام شیرین و فستق و بندق و کوز هندی و حب الزلم
و شیر تازه و حلبه و کبوتر بچه و بط و خایه خرد پس و خایه گنجشک و جگر مرغ و الکمین و
روغن گاو و کباب و کرنج و انجیر و مویز و همه اندرین باب سودمند است و چیزهای
گرم و لطیف کننده چون سعتر و آنچه بدین ماند زیان دارد از بهر آنکه بادها را تحلیل کند
اما انگیزد یا قوت گرمی که در وی است بادناک است بدین معنی سودمند است و باید دانست
که اولیتر آنست که درین باب اعتماد بر غذا کنند نه دارو از بهر آنکه زیادتی قوت جماع از
زیادتی آب و باد بود و این غذاها که یاد کرده آمد هم ماده آب اند و هم فاعل باد و دارو
اگر بعضی زیادت کنند آب اند این زیادتی از ماده تولد کند و ماده غذا است پس غذا
هم ماده آب بود و هم فاعل باد و اعتماد بران بیشتر از آن بود که بر دارو و دیگر آنکه اگر چه
بعضی داروها زیادت کننده آب اند کار بعضی آنست که گرم کند و بجنباند تا شهوت جماع
پدید آید و بی شک نخست تولد آب باید تا پس دارو آنرا بجنباند و هرگاه که غذا ها یابیم
که هم آب را بیفزاید و هم باد را و شهوت را بجنباند اولی تر آن باشد که اعتماد بران غذا ها
کنیم نه بر داروها و دیگر آنکه مقدار دارو اندک باشد و قوت او قوی تر از قوت او بود بهره
تمام نتوان یافت و در و بقرفی سودمند نتواند کرد و باشد که بروی وبال گردد یکی آنکه
مزاج سرد باشد و منی بسیار و فسرده باشد ممکنست که دارو ها او را بجنباند و مزاج او
گرم دارد یا قوتی پدید آید جز در چنین مزاج سرد بر دارو اعتماد نتوان کرد و اعتماد بر دارو کردن
خطا بود و من دیدم که مردی محرور را طبیبی معجونهای گرم داد و داروها فرمود تا قوت جماع زیادت شود

مرد هر روز ضعیف زیادت میشد و بآخر چندان حرارت غلبه کرد که همه رگهای او کشاده
و بول او خون صرف گشت و هیچ تدبیر آنرا تدارک نتوانست کردن و خون همه بطریق بول
بیرون رفت و تشنج خشک بدید آمد و مرد هلاک شد و نخود اندر زیادت کردن قوت مجامعت
قوی تر و نافع تر از همه غلها است از بهر آنکه گرمی است معتدل و غذا دهنده و در وی رطوبتی
فزونی است که باد دهنده و اگر او را در آب کنند تا آغشته شود و هر بامداد یک مشت از آن
بخورند قوتی عظیم دهد و در وی هیچ رطوبتی نیست و اگر مردم مزاج آنرا با اندکی زنجبیل
خورند صواب باشد محمد بن زکریا گوید اگر کسی از دختر خانه عاجز شود هر بامداد نخود خام بمقصود
رسد و اگر نخود را در شراب آغشته کنند قوی تر شود و قلیه نرگسی که در وی گوشت و گزر
و کشنا و نخود و باقلی بود و نمک او با زنجبیل آمیخته بود و زرده خایه مرغ بر افکنند بهتر بود از
همه غذاها و اگر انگبین در قلیه کنند قوی تر شود و حکایتها و خواندن کتابها که درین باب
تصنیف کرده اند چون الفیه فایده تمام دهد و ماهی تازه بریان کرده بگرمی با پیاز خام خوردن
سود دارد و غذاء مزاج سرد را با زنجبیل و قرنفل و خولنجان و دارفلفل و مانند آن خورند
طعام نافع بگیرند بلیون و آب به پزند و پس در روغن بریان کنند و زرده خایه
مرغ بر افکنند و دارچینی اندکی بر سر آن کنند طعام دیگر بگیرند جوزه مرغ خانگی فربه
سه عدد و کبوتر بچه سه عدد یا کبوتر بچه مقداری که از سه کبوتر بچه حاصل آید همه را اندام جدا کنند
و با نخود و لوبیا و باقلی و پیاز بسیار به پزند و اندکی توابل بر افکنند و نمک او مقداری سقنقور
کنند با نمکی که با زنجبیل آمیخته باشد طعام دیگر بگیرند خایه ماهی تازه و بریان کنند
چنانکه رسم است و زرده خایه مرغ و توابل چون دارچینی و دارفلفل و زنجبیل کنند طعام
دیگر بگیرند گوشت اشتر جوان دو جزو پیاز سپید یک جزو بپزند نیک و بانگاه خوش کنند
و عود کوفته و دارچینی بر افکنند طعام دیگر مغز گوز هندی است سیاه او بر دارند
خرد تراشند و نان سپید در شیر تازه با این گوز هندی تراشیده ثرید کنند و مرغ فربه
و بط فربه زیر آن با و بپزند گوز آب سخت نافع است طعام دیگر مغز بادام شیرین
و مغز فستق و مغز فندق و مغز گوز هندی تراشیده و تخم خشخاش سپید و شقاقل
و انجیر خشک سپید راستار است همه را بکوبند و کعک خشک کرده و سوده چندوزن همه
داروها هر بامداد سه وقیه در شیر تازه بجوشانند و بخورند تن را فربه کنند و قوت جماع
زیادت کند و کبوتر بچه و جوزه مرغ خانگی که علف ایشان نخود باشد و مغز پنبه دانه و لوبیا
و مغز تخم معصفر و باقلی سود دارد و همچنین گنجشک و کبوتر بچه در شکم او سیر و تخم جرجیر تودری
کرده باشند سود دارد و گفته اند اگر کسی پیوسته گنجشک خورد و بجای آب شیر خورد
پیوسته قضیب او سخت باشد و آب او بسیار و پیاز بروغن گاو بریان کرده و زرده خایه مرغ
نیم برشت برو شکسته و ترب و لفتی و دیگر چیزها و گوشت میش جوان با پیاز و نخود پخته سود دارد و کباب سود دارد
و مردم محرور و خشک مزاج را ماهی تازه بریان کرده و کشته و ماست و پیاز و شیر تازه با انگبین و شکر

دیگر



و گوشت بزغاله و بره و مرغ سود دارد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

بگیرند نخود سیاه و در آب جرجیر کنند پس در سایه خشک کنند و باز هم در آب تر کنند و باز
خشک کنند تا سه کرت تر میکنند و خشک میکنند پس آنرا هم چندوزن او با نبات بکوبند و بروغن
حبة الخضرا یا بروغن فستق یا بروغن گوز هندی و یا بروغن پنبه دانه برشند هر بامداد
و شبانگاه چند گوزی بزرگ بخورند و از پس آن سه وقیه نبید خورند داروی
دیگر نخود پاک کنند و بشیر تازه تر کنند چنانکه بزرگ شود و بروغن گاو بریان کنند چنانکه
بسوزد و چند دو وزن او حب الصنوبر الصغار با آن بکوبند و با انگبین مصفی برشند و اندکی
دارچینی و مصطکی بر افکنند هر بامداد و شبانگاه چند گوزی بزرگ بخورند داروی
دیگر بگیرند خشک خشک و بسایند نرم و آنرا در آب خشک تر فغار کنند و آن خشک
کنند تا سه کرت همچنین کنند و نگاه دارند و هر بامداد نیم وقیه ازین خشک و بادو وقیه
بانبید در شیر تازه بجوشانند نیک و اندکی زنجبیل بر افکنند داروی دیگر بگیرند
ازین خشک پرورده سه جزو عاقرقرحا و شکر طبرزد از هر یکی چهار جزو شربتی دو
درم سنگ با آب گرم داروی دیگر بگیرند شیر تازه سه رطل بغدادی و
نیم رطل تر انگبین پاکیزه و نیم رطل مغز حبة الخضرا کوفته و نیم رطل خولنجان کوفته و بیخته درین
شیر بجوشانند تا غلیظ شود و هر بامداد یک وقیه بخورند باقلی و نخود و لوبیا
در آب و غار کنند تا بزرگ شود پس گوشت میش فربه جوان بگیرند و یک تو گوشت بجوش
میکنند و یک تو پیاز سپید بریده و یک تو ازین حبوب و اندکی انگزد و نیک سقنقور
اندر افکنند و توابل آن دارچینی کنند و قرنفل و مغز گنجشک و کبوتر بچه بر زیر آن کنند پس
آب فرو کنند تا بجا برد مجه خواجه ابو علی سینا بگیرند مغز گنجشک و مغز کبوتر بچه
پنجاه عدد و زرده خایه گنجشک و زرده خایه مرغ خانگی ده عدد تا الکم که از گوشت میش
جوان کرده باشند نیک عصاره آب پیاز کوفته و فشارده سه وقیه و آب جرجیر و نیم
روغن گاو پنجاه درم سنگ نمک و توابل چندانکه کفایت بود مجه سازند چندانکه
بخورند و از پس هضم آن اندکی شراب قوی ریحانی بخورند داروی دیگر بگیرند
تخم جرجیر دو درم سنگ کوفته لسان العصافیر کوفته نیم درم کندر یک درم کوفته همه را
با زرده خایه مرغ برشند مجه که از بهر متوکل ساخته اند و آنرا متوکلی گویند بگیرند
پیاز بریده و بروغن گاو بریان کنند و خایه گنجشک و خایه کبوتر بر وی بشکنند و نیم درم خولنجان
و اندکی نمک سقنقور بر افکنند بگیرند زرده خایه مرغ ده عدد و روغن گاو
بیست درم سنگ شکر سوده سی درم سنگ و نیم درم دارچینی بر افکنند و نیم برشت
کنند و اگر بجای شکر انگبین کنند روا باشد حلوای دیگر بگیرند حلغوزه پاک کرده

دو جزو تخم جرجیر پاک کرده و تخم خربزه پاک کرده از هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بروغن گاو
بریان کنند و نگاه دارند تا نسوزد و اندکی دارچینی و دارفلفل بر افکنند و انگبین بر سر آن
کنند و دارچینی بر افکنند و بقوام آورند و اگر درین حلوا تخم گزر و شفتالو در افکنند
روا باشد و اگر این تخمها نخواهند بجای آن حبة الخضرا افکنند و اندکی مشک در افکنند و تخم
بریان کرده با انگبین سود دارد
داروئی که مردم بخورد را شاید بگیرند شیر
تازه از گاو جوانه دو رطل بغدادی و دو کف تر انگبین طبرزد پاک کرده بر افکنند و بجوشانند
تا بقوام انگبین آید شربت یک وقیه
داروئی که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند
دارچینی سوده یک درم سنگ و آنرا در یک رطل شیر تازه کنند و نیک بجوشانند تا انگیخته
شود ناشتا یک قدح بخورند و از پس طعام بجای آب این شیر خورند و آب نخورند و
طعام کباب و قلیه نرگسی خورند یک هفته برین ترتیب بگذرانند و بسیج جماع نکنند
قوتی عظیم دهد لیکن اگر در تن خلطی هر یا عرق باشد این تدبیر شاید کرد و اگر تن پاک
کرده بود و اگر در میانه این تدبیر حرارتی پدید آید از آن باز باید ایستاد و فصد کردن و نگاه
داشتن تنهای فنک بکار داشتن
داروی دیگر باید ماسکانی و شیر تازه
و عصاره پیاز در استار است بپزند تا بقوام آید هر بامداد یک وقیه بخورند این داروی
معتدل تر از آنست و تولد آب از وی بیشتر است
داروی دیگر عصاره پیاز
یک جزو و شیر تازه دو جزو و پانید یک جزو بپزند تا بقوام آید شربت یک وقیه این معتدل تر
از آن دیگر است
داروی دیگر پیاز سپید صد عدد پاک کنند و در پاتیله
سنگین کنند و شیر تازه بر سر او کنند چندانکه چهار انگشت بر سر او بایستد و بپزند
تا مهرا شود و از آتش بردارند و بنهند تا سرد شود و هم چندو زن پیاز انگبین بر افکنند
و بپزند تا بقوام آید و بگیرند شقاقل و خولنجان از هر یکی یک درم سنگ بکوبند و در آن
پراکنند
داروی دیگر بگیرند حبة الخضرا و بکوبند چندانکه خواهند و در شراب
انگوری بپزند تا مهرا شود و پالایند از آن شراب یک رطل با دو وقیه روغن بادام
شیرین آمیخته در مدت هفت روز بخورند
داروی دیگر بگیرند تخم جرجیر و تخم
شلغم و مغز تخم خربزه را استار استار همه را بکوبند هر بامداد سه درم سنگ با شیر
تازه بخورند
بگیرند زنجبیل و دارفلفل و تودری سرخ و سپید و شقاقل
را استار استار و همه را بکوبند و باده هم سنگ نمک سقنقور با نیز نهد و اگر زنجبیل تنها
با نمک ساده با نیز خود در طعام بکار دارند قوت آن قوی باشد و الله اعلم بالصواب

صفت شراب جرجیر بگیرند شلغم و جرجیر و انجیر خشک همه استار استار است همه را در آب
بپزند تا آب قوت آن بگیرد و بیفشارند و صافی کنند و پالایند و میویز دانه بیرون کرده



باندازه آن هم در آب بپزند و بیفشارند و صافی کنند و بنهند تا بجوشند و شراب گردد
شراب انجیر بگیرند انجیر خشک فربه نیک پنج من جلیه سه من انجیر را بشویند تا خاک و غبار از وی
پاک شود و در آب کنند چندانکه دو انگشت آب بر سر آن بایستد اندکی بیشتر اگر زمستان
باشد سه شبانروز جای گرم نهند و اگر تابستان بود یک شبانروز و اگر بهار یا خزان
بود دو شبانروز تا آب قوت انجیر گیرد و پس خوشی برهنه بود در کرباس بیفشارند
و پالایند و آن آب را در دیگی سنگین کنند و هم سنگ آن انگبین با وی پایزند و بعضی
انگبین هم وزن آن کنند و تخم بلبون و تخم تودری سرخ و سپید از هر یکی دو درم سنگ
زنجبیل سه درم سنگ دارچینی و جوزبوا و اسباسه و خیربوا از هر یکی نیم درم سنگ همه را
بکوبند و در خرقه کتان بندند فراخ و درین دیگ افکنند و بجوشانند تا بقوام آید و هر ساعت
آن خرقه را همی مالند تا قوت آن درین شراب شود پس خرقه را بیفشارند و بیرون کنند و از آن
شراب مقدار دو وقیه بخورند
شراب گزر بگیرند گزر ده من و پاکیزه بشویند
و بن سبز از وی بیفکنند و درم درم ببرند و در دیگ سنگین کنند و سه درم سنگ حلبه
و دو من آب در وی کنند و سر دیگ بپوشند و بگل پاکیزه بگیرند تا بخار بیرون نشود
و بر آتش نرم نهند و بپزند چندانکه دانند که پخته شد و از آتش برگیرند و بنهند تا آهسته
شود پس سر دیگ بگشایند و آن آب از وی پالایند و گزر بیفشارند و در تن هاون پاکیزه
و آب او بستانند و هم سنگ آن انگبین بر نهند و همان داروها که در شراب دیگر یاد کرده
آمد در خرقه کرده در افکنند و همچنان بپزند بعضی مردمان هم سنگ آب گزر شراب انگوری
با وی و با انگبین پایزند و بپزند تا بقوام آید
شراب دیگر بگیرند نخود سیاه و همچنین
و بشویند تا خاک از وی بشود و آنرا در ده من آب ترکنند و سه روز بنهند پس بجوشانند
تا آب قوت نخود تمام بستانند و پالایند و هم سنگ آن انگبین با وی پایزند و خرقه دارو
هم بدان سان در وی افکنند و بپزند و بقوام آورند و اگر با این انگبین مقداری شراب
پایزند قوی تر شود و اگر نخود در آب جرجیر ترکنند و یا در آب گزر یا در آب شلغم قوی تر
باشد
شراب دیگر بگیرند عصیر انگور رو بیشتر ده من عصیر ده سیر داروی که گفته
و در خرقه بسته در افکنند و بگذارند تا بجوشد و شراب شود و داروها تخم شلغم و تخم گزر
و تخم جرجیر و بوزیدان و بهمن سرخ و بهمن سپید و تخم بلبون و لسان العصافیر و حب القلقل
و لعبه بربری را استار استار است همه را بکوبند و در خرقه بندند و هر چند روزی این خرقه را بجنبانند و
چون شراب رسیده شد از وی بردارند و آب معدن آهن و آب که آهن تافته در وی کشته باشند سود دارد

از بهر این کار بهترین معجونها بزرد لطوس است و دوالمسک خاصه کسی که سبب تقصیر این کار
ضعیفی دل بود
معجونی بگیرند بلبون و شقاقل و زنجبیل از هر یکی پنج درم سنگ

هرد و توادری و هردو بهمن از هریکی سه درم سنگ تخم سپست که تازی فت گویند و
تخم جرجیر و تخم انجره از هریکی دو درم سنگ اسقیل مشوی و تره اسقنقور از هریکی سه
درم سنگ حب الرشاد پنج درم سنگ لسان العصافیر پنج درم سنگ با نبید چیل درم
بسرشند چنانکه رسم است پنج درم سنگ شربتی بود        معجونی دیگر بگیرند شقاقل
و زنجبیل و دارچینی از هریکی یک جزو و تخم انجره و عاقرقرحا و بلبل از هریکی نیم جزو همه را
کوفته و بیخته با نگبین بسرشند شربتی یک گلوله با آب گرم یا با شراب ممزوج        معجونی
دیگر قوی   عسل بلادر و انگبین و روغن گاو راست راست هرسه را درهم بجوشانند
و نگاه دارند شربتی از یک درم تا دو درم با شراب ممزوج        داروی قوی بگیرند
خرما و حلبه و تخت حلبه تنها بجوشانند و بپالایند و خرما درین آب ترکنند پس آن خرما
را دانه برون کرده بکوبند و با نگبین بسرشند شربتی از یک درم تا دو درم با آب گرم یا
با شراب ممزوج        داروی بگیرند پارسید و شقاقل و مغز گنجشک و لقاح
النخل یعنی گشن خرما و کندر از هریکی راست راست همه را بکوبند و با مغز گنجشک خشک
کرده با آب نیم گرم بسرشند و حبها کنند چند نخود و بوقت حاجت هفت حب در شراب
حل کنند و بخورند و این لقاح النخل همچون آرد سپید سفید و اندر آن کتاب که این حبها یاد
کرده است میگوید که از هفت حب زیاده نشاید خورد که هیچکس طاقت این
کس که این حب خورده باشد ندارد        معجون اللبوب بگیرند مغز فندق و مغز
فستق و مغز گوز هندی و مغز جلغوزه و مغز حب الفلفل و مغز حب الزلم و مغز حبة الخضرا
راست راست پارسنگ و دارفلفل و زنجبیل از هریکی نیم جزو همه را بکوبند و با نبید
بسرشند شربتی چند گوزی        حب الصنوبر و تخم کرفس کوهی و زهره گوزن
گشن و علک البطم راست راست همه را با نگبین بسرشند شربتی یک مثقال
داروی دیگر بگیرند شقاقل و تخم جرجیر و هردو تودری و زنجبیل و دارفلفل از هریکی دو
درم سنگ لسان العصافیر و کنار از هریکی یک درم سنگ مغز گنجشک دو درم سنگ
همه را بکوبند و بروغن گزر بالایند و با نگبین بسرشند        داروی که خداوند
مزاج سرد را شاید که سردی غالب بود بگیرند جاوشیر سه درم سنگ و در یک وقیه
آب مرزنگوش حل کنند و سه روز بر بهند        داروی دیگر وصف خواجه بوعلی
بگیرند حلتیت و تخم گزر و قاقله و تخم جرجیر و لسان العصافیر و کرنب دانه از هریکی یک جزو
و بوزیدان و بلبل از هریکی سه جزو سنگ سپندس یک جزو همه بروغن حب الصنوبر الصغار
بالایند و با نگبین بسرشند        داروی قوی بگیرند خایه خروس خشک کرده و تنک
سقنقور از هریکی راست راست همه را بکوبند شربتی دو درم سنگ هر بامداد
داروی دیگر بگیرند مغز پنبه دانه و حبة الخضرا و مغز حب الصنوبر الصغار و الکبار و مغز
فستق و تخم جلیون و مغز گوز هندی و مغز حب الفلفل و مغز گوز نجی راست راست زنجبیل



و شقاقل و حب الزلم از هریکی نیم جزو همه را بکوبند و با نگبین بسرشند شربت چند یک گوز
اگر مغز گنجشک یک جزو و فقنع و دارفلفل اندرین معجون زیادت کنند روا باشد بگیرند
حب الفلفل و حب الزلم و حب الرشاد و کنجد مقشر از هریکی هفت درم سنگ زنجبیل و
دارفلفل از هریکی پنج درم سنگ فقنع و خصیة الثعلب و تخم جلیون و تخم گزر و تخم جرجیر و تخم
ترب و تخم بادروج و تخم گندنا و لسان العصافیر و نمک سقنقور از هریکی پنج درم سنگ تخم انجره شش
درم سنگ شقاقل پانزده درم سنگ وج و هردو بهمن و هردو تودری از هریکی
هشت درم سنگ همه را بکوبند و بروغن بادام شیرین بالایند و با نگبین بسرشند شربت یک مثقال
بوقت خواب با آب سرد        داروی که خداوند مزاج معتدل را شاید بگیرند مغز تخم خربزه
و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه از هریکی سه درم سنگ مغز تخم کدو پنج درم سنگ مغز بادام
شیرین پاکیزه کرده و تخم خشخاش از هریکی شش درم سنگ کثیرا دو درم سنگ زنجبیل
و خاولنجان و شقاقل از هریکی نیم درم تودری و تخم گزر و تخم جلیون و جلغوزه از هریکی یک
درم سنگ ترنگبین یک من بسرشند چنانکه رسم است شربت دو مثقال        دارو ها
که منفعت آن عجیب است   یکی قضیب گاو خوانه است خشک کرده و کوفته چند تخم دیناری سنگ
بر ده خایه نیمبرشت افگنند و بخورند و اگر برابه اشتر خشک کنند و بمقدار یک نخود در آب
افگنند و بخورند پس از وقت حاجت بدوازده ساعت قوتی عظیم کند و اگر زهره دارد
با آب سرد غسل کند و خایه گوره خر و پیه شیر میگویند قوتی عظیم دارد و من شهری مردی چون
سرد مزاج را علاج کردم از هیچ دارو آن شتر نگرد که از قضیب گاو والله اعلم بالصواب

قضیب که مفلوج باشد سخت کند و علامت مفلوجی آنست که قضیب سست و لاغر شود و علامت
مرطوبی آنست که قضیب بر حال خویش باشد لاغر نباشد لیکن چون الوذی باشد دارو
مالیدنی را سود دارد بگیرند بورق و سعد و سنبل و خردل و دارچینی و خاولنجان و سداب
همه را بکوبند و بشیر تازه ترکنند و بنهند تا دارو شیر بخورد و خشک شود پس بکوبند و بزهره
گاو ترکنند و بنهند تا آنرا نیز بخورد پس با نگبین بسرشند و بر قضیب و حوالی آن کنند و پیه شیر
طلی کردن قضیب را سخت کند        داروی دیگر بگیرند پنبه دانه و آنرا بروغن قسط
یا روغن خیری بسرشند و بر قضیب و خایه و مقعده و کرکاه و زیر ناف و کف پای طلی کنند
داروی دیگر بگیرند خردل و فرفیون و جندبیدستر و سعد و بورق و عاقرقرحا
و حلتیت و بلبل و مغز پنبه دانه از هریکی ثلث یک جزو همه را بسایند و در روغن خیری
یا روغن یاسمن و غیر آن بیامیزند و طلی کنند و اگر سبب سستی قضیب از سردی بود
دارو ها که در روغن افگنند و طلی کنند و از جنس جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا
باید و اگر سبب رطوبت بود دارو ها از جنس وج و ابهل و سعد باید والله اعلم بالصواب

بگیرند سر گوسفند فربه و خایه او و پاره دنبه و یک کف نخود و یک کف گندم و تخم جرجیر و تخم
شلغم و تخم هلیون از هر یکی پنج درم سنگ همه را در دیگ کنند و آب در کنند چندانکه
دو انگشت بر سر آنها بایستد و سر دیگ بپوشند و بگل گیرند و یکشب در تنور نهند تا پخته
شود ازین مطبوخ بگیرند یک وقیه روغن گوز نیم وقیه بوقت خفتن بدان حقنه کنند و بعضی
طبیبان سر و خایه گوسفند نر ماده گرفت و هر گاه که حقنه خواهند کرد نخست حاجت
برخواسته باشند و خویشتن فارغ کرده و بیشتر دیگر حقنه کرده باشند و روده از
رطوبت فضولی پاک کرده و این حقنه نخستین از آب حلبه و خطمی و بوره و اندکی
انگبین سازند و اگر بی انگبین سازند روا باشد    حقنه دیگر بگیرند سر گوسفند
و خایه او هر دو نیک بکوبند و بیست درم سنگ گندم نیم کوفته و بیست درم سنگ
نخود و سیب و جرجیر و فقع و برگ چغندر از هر یک یک دسته کوچک شلغم پاره پاره کرده
بیست درم سنگ گوز پاک کرده از هر دو پوست ده عدد و تخم معصفر نیم کوفته بیست
درم سنگ تخم پیاز و تخم هلیون از هر یکی ده درم سنگ همه را در چهار من آب بپزند
تا یک من باز آید و بپالایند و اگر بجای آب نبید شیرین کنند قوی تر بود ازین
مطبوخ با نیم وقیه روغن سوسن و نخود انگشتک حقنه کنند سه شب از اول ماه و
سه شب از آخر ماه و این حقنه بکار دارند    حقنه دیگر بگیرند گوسفند و پیه
بط بیست درم سنگ پیه کبوتر بچه بیست درم سنگ نخود و گندم و حلبه از هر یکی یک
کف نیم کوفته انجیر خشک ده عدد چلغوزه دانه بر آورده بیست درم سنگ همه را بپزند
چنانکه رسم است و ده استار ازین مطبوخ با یک وقیه روغن بادام حقنه کنند
و بروغن خیری بهتر بود و خایه و قضیب بروغن بان چرب کنند    حقنه دیگر
بگیرند سر گوسفند یک عدد خایه گوسفند چهار جفت نخود نیم کوفته سی درم سنگ همه را در تنور
بپزند و از آب و چرب وی این مطبوخ چهل درم سنگ با نیم وقیه روغن گوز و نیم وقیه
روغن حبة الخضرا و دو درم سنگ پیه سقنقور کرسوسمار نمک پاک کرده حقنه کنند    پیه سقنقور
حقنه دیگر سر گوسفند یک عدد کبوتر بچه فربه سه عدد نخود یک کف لعاب
و بوزیدان و شقاقل از هر یکی ده درم سنگ نیم کوفته همه را بپزند در تنور و بپالایند
و چهل درم ازین مطبوخ با ده درم شیر تازه و نیم وقیه روغن و پیه اسقنقور کرسوسمار
از یک درم تا دو درم همه را بیامیزند و حقنه کنند    حقنه که خداوند مزاج سرد
را شاید بگیرند تخم لبان و حلبه از هر یکی سه وقیه تخم ترب یک وقیه تخم جرجیر نیم وقیه
انجیر خشک و خرما از هر یکی بیست درم سنگ مغز تخم معصفر یک وقیه و نیم فرنجمشک
یک وقیه تخم انجره دو وقیه گندم و خشک نیم کوفته از هر یکی چهار وقیه همه را در ده رطل [illegible]



آب بپزند تا دو بهر برود و بپالایند ده استار ازین مطبوخ با یک وقیه روغن سوسن و یک وقیه
روغن نرگس و یک وقیه و نیم انگبین بیامیزند و حقنه کنند    حقنه دیگر بگیرند روغن گوز
نیم من خشک نیم کوفته نیم من شیر گاو تازه یک من و نیم و یک وقیه زنجبیل نیم کوفته و یک وقیه
باید همه را با آتش نرم بجوشانند نیک و بپالایند و دو وقیه ازین مطبوخ با نیم وقیه روغن نان و نیم
وقیه روغن سوسن حقنه کنند    حقنه دیگر بگیرند مغز حبة الخضرا نیم وقیه و سه که اخته
نیم وقیه آرد گندم و آرد نخود از هر یکی دو کف آرد را در آب کنند و بدست بمالند و بیامیزند
و بدان حقنه کنند    حقنه که کرده گرم گشته و خداوند باد ناسور را سود دارد بگیرند
روغن شیره و روغن حبة الخضرا و آب گندنا از هر یکی یک سکره بیامیزند و نیم گرم کنند
و بدان حقنه کنند    حقنه دیگر سر بز و گردن و پاچه و خایه او همه را بشکنند
و با الوان بکوبند و دو کف نخود و دو کف حلبه و تخم پیاز و تخم گندنا و تخم شلغم و بیست از هر یکی
یک کف اینهمه نیم کوفته و با این سر و پاچه و گردن بپزند نیک و چرب وی از وی بر دارند و بگیرند
آب خنک تر گرم مرغ خشک ده استار و روغن شیره ده استار با این چرب بیامیزند
و سه بار در سه روز حقنه کنند نیم گرم    حقنه دیگر بگیرند دنبه و شرحه کنند و نیم درم
قند سه استار برین دنبه جا کنند و از زیر چیزی سنگین حل کنند و یک شبانه روز
بنهند پس آن دنبه که ازیه و روغن آن بکار دارند این روغن یک سکره و روغن گاو
نیم سکره و طبیخ حلبه نیم سکره بیامیزند و نیم گرم کنند و حقنه کنند از وقت نماز دیگر تا شب نگاه
دارند و تا خفتن دیگر باره حقنه کنند هر شب برین ترتیب میکنند    حقنه دیگر خداوند
مزاج سرد را سود دارد    بگیرند سر گوسفند و شش و گردن و پهلو های او و چهار دکدوی تر
و گندم و جو نیم کوفته و پیه بط و هلیون تر و پیه مرغ خانگی از هر یکی باندازه که باید و بپزند و
بپالایند و ده استار ازین مطبوخ بگیرند و یک سکره روغن گاو و یک وقیه روغن خشک
و یک وقیه روغن پیه بیامیزند و نیم گرم کنند و حقنه کنند سه روز بامداد و شبانگاه و هر گاه
که ازین حقنها بکار دارند در آن ده روز جماع نباید کرد و هیچ کار رنج نباید کرد و آب
کمتر باید خورد و آسایش باید گزید و طعامها ازین نوع باید خورد که یاد کرده آمده است
شافها بگیرند پیه بط و مغز پنبه دانه و عاقرقرحا هر سه بکوبند و بسرشند بروغن
گوز هندی چرب کنند و بنهند    شیافی دیگر بگیرند قیطوریون باریک و زفت رومی
و موم گداخته بروغن سوسن و زفت قیطوریون بادی بیامیزند و شیاف کنند
شیافی دیگر لعبه بربری و مغز پنبه دانه شیاف کنند و بنهند و پیه خر شیاف کردن قوی تمام
کند و پیه بط با مغز پنبه دانه بسرشند شیاف سود مند است و پیه اسقنقور
با پیه زنبور بسرشند و اول شب بنهند انعاظی عجب کنند و الله اعلم بالصواب

اماداروها برگ نیلوفر است وخ او برگ بید و برگ گل و بزر قطونا و بزر البنج وکاهو
واز طعامها هرچه ترش وقابض است چون سماق و ریواج و انار ترش و سرکه
و ترشی ترنج و آلو خاصه ترش و سیب ترش و زرد آلوی خام و غوره و آنچه بدین
ماند واز سبزیها کوک و خرفه و اسفاناج و سلق وکدو و حماض وکشنه و ثلوب و
عنب الثعلب و خیار و خیار بادرنگ و خرزه زمستانی واز کارها صحبت زنان حایض و
نابالغ و زنانی که بعید عهد باشند بجماع انبزیان دارد و الله اعلم بالصواب

محمد ذکریا گوید هرگاه که آب مرد بر آب زن غلبه کند فرزند نرینه آید و هرگاه که آب زن بر آب
مرد غلبه دارد فرزند مادینه آید و هرگاه که ~~اتفق~~ اتفاق افتد که آب مرد بر آب زن سخت
غالب بود فرزند نرینه آید و در نرینگی تمام در دل و تن قوی در دخوی بود و آلت نرینگی
تمام و قوی بود و هرگاه که اتفاق بر خلاف این بود فرزند مادینه آید و در مادینگی تمام بود
یعنی زن بود و عادت و خوی زنان دارد و هرگاه که اتفاق افتد که هیچ دو آب سخت
بر یکدیگر غالب نباشد لیکن از دو کانه یکی باندک مایه قوی بود فرزند اگر نرینه بود در نرینگی
سخت تمام نباشد و اگر مادینه بود در مادینگی ناتمام بود و بدین سبب که بعضی زنان باشند
که طبع و خوی مردان داشته باشند و سخن مردانه گویند و کارهای مردانه کنند و باشد که بعضی
را حیض نباشد و یا کمتر بود و باشد که موی روی برآرند و بعضی مردان باشند که طبع و
خوی زنان دارند و سخن زنوار گویند و کارها زنوار کنند و گاه باشد که قوت آب مرد
و زن برابر باشد فرزند خنثی آید و این مردی بود که آلت مردان و آلت زنان هر دو دارد
و باشد که فرزند نرینه بود لیکن قضیب و خایه او کوچک و پر دن ناآمده بود و اوعیه منی و
مجاری آن میل بزنان دارد همچون خایه و اوعیه آب زنان و آنکه بدین صفت باشد هرگاه
که منی او بسیار گردد و گرم شود و شهوت منی در وی بجنبد و غدغه و حرکت شهوت بجانب
روده مستقیم افتد از بهر آنکه اوعیه منی و مجاری آن میل بدان جانب دارد و بدان سبب
که نادر بود که خداوند این علت را آلت نرینگی بزرگ بود و هرگاه که این شخص کم بدین صفت
بود و شرم کمتر بود و تمکین کند تا موضع و غدغه او بجنبانند و بر ماسند و از آن بر ماسیدن
لذتی یابد چنانکه کسی را گوشش یا منی بخارد و باشد که در آن لذت و یرا انزال آید و بران
خو کند و علت مستولی گردد ما بولی آنست خواجه بوعلی سینا میگوید اگرچه سبب نری
و مادگی قوت مزاج و غلبه آب مرد و زن است سبب این علت مزاج محض نیست از بهر
آنکه بسیار مردان ضعیف قوت و ضعیف مزاج در کار جماع ضعیف هستند و ایشان را
این علت و این شهوت نیست لیکن این علت کسی را افتد که بکودکی خورده باشد که باد
این معاملت رفته باشد و چون بالغ شود اندیشه مجامعت و شهوت آن بر دی غالب بود





ومنی او بسیار بود و دل او ضعیف بود و قضیب او در اصل ضعیف افتاده باشد و تا
در بزرگی بسببی از سببها ضعیف گردد آرزوی جماعش باشد و توانائی آن تمام نباشد
شهوت آن زنان دارد که یکی دیگری بکند و باشد که افراط شهوت او بدان رسد که خواهد
که آن کار با او کنند و این علتی است که تعلق بحیت و شرم و مروت و مردانگی دارد
و اگر با بی حمیتی و بی مروتی مزاج نیز ضعیف بود علت صعبتر باشد و میگوید جاهلترین کسی
آن بود که این علت را بعلاج کوشد از بهر آنکه این علتی است وهمی نه طبیعی و مزاجی و اگر
علاجی شود بهترین علاجها اسباب است که شهوت را بشکند و نشاط را ببرد چون غم
و اندیشه کارهای مهم و گرسنگی و آنچه بدین ماند محمد بن ذکریا میگوید بر زمین سرد و خفتن
و بر بستر کتان و برگ کوک و برگ بید خفتن و برگ ماهی که به آب یخ سرد کرده باشند خفتن
و گرگاه و تهیگاه را خنک کردن و کری از صحیفه سرب بر میان بستن سود دارد و میگوید من
مردی را که هرگاه که بر جامه خواب خفتی اورا شهوت بجنبیدی علاج کردم و بفرمودم تا از یخ
شیافی تراشیدند و بنهادند آن شب بخفت و مستغنی شد و میگوید از جمله داروها که منی را
کم کند و شهوت جماع ببرد سود دارد و اما شیاف یخ جزر دم قوانش قوی راش بنهاد
و دیگر از اسفرنهای دیگر آرد و جماع کردن و انزال افتادن سود دارد و جماع ناکردن
زیان دارد علاج داروئی که شهوت جماع باطل کند بگیرند نیلوفر خشک دو درم سنگ
گل سرخ پنج درم سنگ صندل سفید دو درم سنگ و تخم کافور نجد انگد این ده شربت
باشد و اگر کسی کافور نخواهد بگیرند گل سرخ پنج درم سنگ بزر قطونا ده درم سنگ
تخم کوک و تخم کشنه و تخم خرفه از هر یکی سه درم سنگ کشنیز خشک دو درم سنگ شربت
سه درم سنگ با نیم دانگ سرکه با آب آمیخته و اگر کسی سرکه نخواهد با آب سرد خورد یا با گلاب
و حقنه کردن شراب انگوری مست کننده سود دارد محمد بن ذکریا گوید که باشد که یک
حقنه یا دو حقنه ازین کفایت بود و میگوید این آزموده است والله اعلم بالصواب

مردی که در وقت مجامعت حاجت نشستن از وی جدا شود و آنرا بتازی غذیوط گویند
و سبب این علت یکی بسیاری لذت بود که از جماع یابند دوم افراط شهوت جماع سیم
سستی شرج و بیشتری مردمان فربه و نرم گوشت را افتد روغنها و ضمادهای قابض
چون روغن ناردین و روغن ایهل و روغن سرو سود دارد . ضمادی بگیرند کندر با
و اقاقیا و سوسن خشک و حنا و همه را بسایند و بر روغن آلی و روغن خام بسرشند
و بمقعده بر نهند و بوقت جماع شیافی از زرابگ و مازو و کندر
و گلنار بر زنند کوچک و بنهند و طعامهای قابض خورند و
دل و دماغ ایشان قوت دهند بعلاجهائی که در جایگاهش یاد کرده آمده است

بگیرند حراطین و این کرمی است دراز و باریک و سرخ و در میان تری و در زیر سنگهای آب هر چه آید آنرا خشک کنند و بروغن بجوشانند و بر قضیب طلا کنند و هرگاه که چیزی طلا خواهند کرد تخت قضیب ابا لند تا سرخ شود پس دارو طلا کنند و دیوچه که نافع العلق گویند بگیرند و در کوزه هندی که آب در میان آن بود در افکنند و بنهند تا خشک شود و بسایند و طلی کنند و هر بامداد و شبانگاه بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و شیر تازه طلی کردن خاصه شیر گوسفند و بگذارند تا خشک شود بروی پس گفت روغن طلی کنند تا ماده آنجا کشد و بگذارند تا تحلیل برد تا غذا گردد و روغنهای گرم و آب بادرنج مالیدن سود دارد

زنجبیل پرورده پیش از وقت مجامعت با آب دهان رقیق کنند و بر قضیب مالند تا خشک شود پس مجامعت کنند و کبابه و عاقرقرحا بخایند که اگر در دهان گیرند یک زمان پس آب دهان در قضیب مالند و بگذارند تا بروی خشک شود لذت زیادت گردد و هر زنی که با این مرد که چنین ترتیب کرده باشد خو کند جز او را نخواهد و صحبت جز او نخواهد   داروی مرکب بگیرند عاقرقرحا و زنجبیل و دارچینی راست راست بکوبند و با اندکی زنجبیل بسایند و حبها کنند و نگاه دارند پیش از وقت حاجت بسلامت یک حب در دهان کنند و آب را بر قضیب مالند و بگذارند تا بروی خشک گردد والله اعلم

باید دانست که اگرچه این باب بعلاج زنان مخصوص است و اندرین جایگاه لایق است بدین سبب درین گفتار یاد کرده آمده است و باب پنجم همچنین بعلاج زنان مخصوص است   داروئی دیگر بگیرند مشک و زعفران و مشک همه را در شراب ریحانی بجوشانند و خرقه بدان ترکنند و بخویشتن بردارند چنانکه رسم است و اندکی گرم داند بکوبند و حریره بپزند و با اندکی روغن پیه بخویشتن بردارند و از این دارو بسیار بکار برند تا نحت گرم کند

بگیرند سعد و عود و رامک و راسن و اقاقیا و قرنفل و اندکی مشک همه را بسایند و پشم پاره بمیویزج ترکنند و بدین دارو آلوده کنند و بخویشتن بردارند   داروی خشک بگیرند مازوی خام و قفاح اذخر راست راست بکوبند و بپزند بجریر یک شراب ترکنند و خرقه نرم بدان آلوده کنند و بردارند و هر ساعت تازه میکنند بحال دوشیزگی



بازآید   داروی دیگر پوست صنوبر کوفته در شراب قابض بپزند و یک ساعت خرقه بدان ترکنند و بخویشتن بردارند   داروی دیگر سرمه و مرداسنگ و آبگینه همه را نرم بسایند و بخویشتن بردارند و صمغ سوسن برداشتن نافع است والله اعلم

بهترین وقتی اندرین کار آنست که طعام از معده فرود گذشته بود لیکن ~~اگر عادت خوردن~~ بوقت و هضم ثانی تمام شده و هضم هر شخصی یکسان نیست بعضی را زودتر هضم افتد و بعضی را دیرتر و این را وقتی معین نتوان کرد لیکن تقریب کسی را که عادت خوردن بوقت چاشت بود وقت خواب نخستین که مردم بخواهند خفت اولیتر از بهر آنکه از دو کار حاصل آید یکی آنکه چون در خواب شد قوت بدن باز آید و اگر طلب فرزند میکنند آب اندر رحم قرار گیرد و خواجه ابو علی سینا میگوید چون سخن آن گروه که میگویند وقت مجامعت آنست که همه هضمها تمام شده باشد التفات نباید کرد از بهر آنکه آن وقت جوع باشد یعنی وقت تهی و گرسنگی و شرطی دیگر اندر اختیار وقت آنست که شهوت صادق بود و اوعیه منی پر و قوتهای تن قوی و بسلامت و اینچنان باشد که شهوت نه از نگریستن در کسی و نه از اندیشه سخن کردن و بازی کردن پدید آمده باشد بل از قوت تن و بسیاری منی خواسته باشد و از پس تخمه و ناگواریدن طعام و از پس استفراغها چون قی و اسهال و رگ زدن و عرق بسیار آمدن و از پس رنج و ریاضت و ماندگی و در حال غم و اندیشه و از پس بیخوابی جماع نشاید کرد از بهر آنکه تحلیل بسیار گردد و بیم ضعف و غشی باشد و اندر مستی و خمار جماع نشاید کرد از بهر آنکه رگها از خلط خام ممتلی گردد و خلط خام اندر رگها و در خمار بر آمدن بخار دخانی بر دماغ زیادت شود و خداوند مزاج خشک را در گرمابه و سرمای قوی جماع نشاید کرد و همچنان اگر در حالی که تن گرم شده باشد یا سرما یافته باشد از مجامعت پرهیز باید کرد پس اگر اتفاق افتد از پس گرم شدن بسلامت تر آن باشد از پس سرما یافته و از پس بسیار کردن مجامعت شراب صرف قوی نشاید خورد مگر کسی را که تن او گرم شده باشد و حرارت غریزی ضعیف شده از بهر آنکه تحلیل کند و آنرا که حرارت غریزی ضعیف شده باشد اندکی باید خورد و همچنین از پس جماع آب سرد و شربت سرد نشاید خورد که رعشه آرد و جگر را سرد کند و استسقا ادا کند و بآب سرد غسل نکند و خویشتن را از سرمای هوای سرد نگاه باید داشت از بهر آنکه سرما مسام اندر شود حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را سرد کند و مضرت این بزرگ باشد و بترین شکلها آنست که زن بربالای مرد باشد از بهر آنکه آب مرد تمام او بیرون نشود و بیم باشد که چیزی از آب زن بمجری قضیب فرو شود و باز گرفتن منی در وقت مجامعت سخت زیان دارد آماس اوعیه منی و قرحه مجری و سنگ اندر مثانه

و مجاری ازان تولد کند خاصه اگر آن آب که حرکت کرده باشد از انزال بیوفتد و مرد ازان
پاک نشود و بر جماع کردن درد زانو و درد سرین آرد و بر پهلو خفتن آب
برگ بر دن نشود و درد گرده و اماس قضیب و بیغوله ران تولد کند والله اعلم بالصواب

گروهی گفته اند که میان هر مجامعتی سه روز باید که بی جماع بگذرد از بهر آنکه غذا اکثر ازین
مدت خون نگردد و احوال همگنان نیز اندرین باب یکسان نیست اعتماد بر اومینی در
علامتهای آن باید کرد چنانکه حس دغدغه و حرکت منی باید و از آن مودة باشد هرگاه که از
پس آن شهوت مجامعت کند خوشی و آسایش یابد این اختیار کسی است که در نگاه
داشتن تن درستی و نگاه داشتن قوت کوشد و اما کسی که بران کار حریص تر باشد اختیار
وی آنست که هرگاه که داند که از مجامعت طپیدن دل و سستی اندامها و قوتها تولد نکند و دم زدن
از حال طبیعی نگردد و انزال دیر تر عادت هر باری نباشد در خوشی جوید و هرگاه که داند
که ازین اعراض چیزی بدید خواهد آمد از ان پرهیز کند و کوشیدن با غلام بعد از آنکه
شریعت حرام کرده است و هم خلاف طبیعت آفرینش است و هم سبب انقطاع نسل است
و هم نزدیک همگنان زشتست زیان کار است از بهر آنکه غلام محل آن کار نیست و در
قوی قوت جاذبه منی نیست بدین سبب بر خواستن الحاح باید کرد و حرکت بسیار کردن
تا مرا د حاصل آید و هر جایی که با لحاح و حرکت بسیار تمام شود زیان دارد ازان وجه که محل
جماع نیست و در وی قوتی جاذبه منی نیست اگر کسی بر شهوت صادق بسیاری منی اتفاق
افتد زیان کمتر دارد اگر الحاح و حرکت بسیار نباید کرد والله اعلم بالصواب

حیض معتدل که در مدت و در کمیت و در کیفیت معتدل بود سبب تندرستی و صلاح و پارسائی
زنان است و حیض معتدل آنست که هر ماه یکبار بود و آنچه از پس یکماه بود یا روزی
چند از ماه دورتر افتد یا از پس پانزده روز یا از پس شانزده و هفده باشد
معتدل و طبیعی نباشد و سبب بیماریها بود اما اگر مدت ایام حیض طبیعی زیادت شود و
سرخی زیادت از عادت همی رود و رنگ روی و سحنه و چهره بگردد و علتها که در افراط
طمث یاد کرده آمد تولد کند ثابت قره میگوید اول وقت پدید آمدن حیض از پس ده سالگی بود



و آخر آن از پس شصت سالگی بود و کمترین ایام حیض دو روز است و بیشترین هفت روز
و این مسئله قول علما شرع باید گرفت و اعتماد بر نماز کردن بر فتوی ایشان باید کرد
و نزدیک اصحاب ابو حنیفه کمترین سه روز است از بهر آنکه خدای تعالی در قرآن مدت
حیض و پاکی زنان را حیض نباشد یک ماه نهاده است و عادت چنان رفتست که روزگار
حیض کمتر از روزگار پاکی بود پس اولی آنست که مدت حیض ده روز گوییم و مدت
پاکی نوزده روز و یک ماه بیست و نه روز بود والله اعلم بالصواب

افراط طمث یا دفع طبیعت بود تا فضلها به از تن بدان دفع شود و این ستوده باشد
اگر از حد بیرون نشود یا بر سبیل بیماری بود اسباب آنکه بر سبیل بیماری بود
یا در رحم بود یا در خون اما اسباب آنکه در رحم بود شش نوع است یکی ضعیفی
رحم و ضعیفی رگهای او سبب نوعی از انواع سوء المزاج دوم قرحه بود در رحم سیم
بواسیر چهارم خارش پنجم شقاق ششم گشاده شدن سر رگها بدان سبب آن رگها کفته
و ترانیده و نرم و نازک شود یا دشواری زادن و اسباب بیرونی چون زخمی و آسیبی
و افتادنی و مانند این بود و اسباب که در خون بود دو گونه است یکی بسیاری و قوت
خون است و این هم دو گونه است یکی آنکه تن قوی بود و هم خون بسیار بود و قوت
طبیعت فزونی را دفع کند دوم آنکه اگرچه در کمیت و کیفیت از اعتدال بیرون نباشد
لیکن تن ضعیف باشد و این چون بقیاس با آن تن بسیار آید و از غذای او فزونی
آید و ضعیفی رگها و تن آن را بر نتابد و سبب دیگر تنکی خون بود و این هم دو گونه است یکی
آنکه خون گرم و تنک و تر بود دوم آنکه بسبب آب ناکی و تری بسیار تنک و ترانده
بود و باید دانست که هر خونی که سیلان کند نخست اندک و رقیق باشد از بهر آنکه منفذ
بیرونی او تنک و باریک باشد پس اندکی گشاده تر گردد و خون بیشتر و غلیظ تر آید و همچند
بران باشد پس کمتر و رقیق تر شود از بهر آنکه منفذها از تنک و باریک شود بسبب خشکی
که از بسیاری رقیق خون تولد کند و نیز خون بسیار نماند و آنچه تولد میکند اندک و ضعیف
باشد و باید دانست که از افراط بیماریها و آفتها بسیار تولد کند و نیز خون بسیار نماند
و آنچه تولد میکند اندک و ضعیف باشد و باید دانست که از افراط طمث بیماریها و آفتها
بسیار تولد کند خون ناگواریدن طعام و آرزو ناکردن و خون بگردد چهره و رنگ روی
و تشنج اطراف و باشد که با ستسقا ادا کند و دیگر آنکه هرگاه که خون خرج شود صفرا
غالب گردد و تبهای صفرائی پدید آید از بهر آنکه تری خون همیشه قوت صفرا معتدل میکند
پس هرگاه که خون کمتر شود صفرا غلبه کند و بدان قشعریره تولد کند و بسبب این تب
شهوت طعام یکبارگی باطل شود و دردی در پشت پدید آید بسبب خشکی و کشیدگی عضلها

آن موضع و هرگاه که بار انهال بسیار آید خون حیض زنان بسیار آید و بچه بسیار افتد
و سبب این در باب نهم از گفتار نخستین اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است
علامتها آنچه دفع طبیعت بود از آن بسبب معرفت پدید باید نه در تن و نه در قوتها بلکه تن آسوده
و سبکبار شود و این بیشتر اهل نعم را افتد که غذاهای نیک خورند و کاری با رنج نکنند
و ریاضت نیز نکنند و خونی فزونی در تن ایشان گرد آید و علامتهای غلبه خون که معلوم
ظاهر بود و گاه باشد که این علت با درد باشد و گاه باشد که بی درد بود و گاه بود که خلطی
با خون آمیخته بود و هرگاه که خواهند که بدانند که کدام خلط است خرقه پاکیزه بخشی با خون آغشتن
دارد باید داد خرقه بسایه بنهند تا خشک شود و بنگرد اگر رنگ آن زرد بود خلط صفرای
بود و اگر آبگون بود و میل بسپیدی دارد خلط بلغمی بود و اگر بسبزی و سیاهی و بنفشی
گراید خلط سوداوی بود و سحنه و تدبیرهای گذشته بر هر یک گواهی دهد و آنچه سبب آن
قرحه بود با ریم آمیخته بود و با درد بود و علامتهای قرحه پیدا بود و اگر قرحه کهن بود
و سبب تیزی خون خورده گشته بود دانگی بالاید سیاه همچون دردی شراب و گاه
باشد که خون سیاه و رقیق بالاید و اگر این خوره در فم رحم بود و سیاهی خون کمتر بود
و انگشت بدان رسد و آنچه سبب آن بواسیر بود یا شقاق یا خارش علامتهای بواسیر
ظاهر بود و اسباب شقاق آن پیش بوده باشد و تدبیر گذشته بر هر یک گواهی دهد
و بعضی را خون بواسیر قطره قطره آید و بعضی را نوبتی باشد جز از نوبت حیض و
بعضی را نوبت نباشد لیکن هرگاه که تن ممتلی گردد خون آمدن گیرد و خون بواسیر سیاه
بود و بواسیر از صداع و گرانی سر و درد احشا و درد جگر و سپرز خالی نباشد و هرگاه
که خون گشاده گردد درد زایل شود و آنچه سبب آن ضعیفی رحم و گشاده شدن رگها آن بود
خون صافی آید و بی درد بود لیکن از منش گشتن و صداع خالی نبود و بسبب مشارکت
رحم با معده و دماغ و خون که از اورده آید سیاه تر بود و آنچه از شریانها آید سرخ تر
و گرمتر و درفشان تر بود و اگر سبب شکافتن و طرقیدن رگها بود سوء المزاج سرد
و خشک و علامتها و اسباب آن ظاهر بود و آنچه سبب آن گرمی و تیزی خون بود حرارت
خون و سوزانیدن و حرارت تن و سحنه و چهره و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد
و آنچه سبب آن رقیقی و آبناکی خون بود گرم نباشد و رنگ و قوام آن پدید بود و گاه باشد
که خداوند علت همچون زنی آبستن شود و گاه باشد که در ای خون درد زادن پدید
آید و رطوبتی زج ازوی فرود آید و گوشت خداوند این علت نرم و او لخته بود
آنچه از دفع طبیعت بود یا از ضعیفی رگها بود که خون بر نا بر باز نتوان داشت مگر که
از حد بیرون شود و زانو یا سست گردد و رنگ روی زرد شدن گیرد و باشد که
بفصد کفایت شود از بهر آنکه امتلا کمتر شود و ماده از آن جانب باز گردد و علاجی دیگر
حاجت نبود و اگر سبب علت گرمی و تیزی خون بود نخست استفراغ صفرا باید کرد و بطبوخ هلیله زرد



و شاه تره از بهر آنکه تا قوت اسهال در هر دو قوت قبض است پس تدبیر تسکین حرارت
و تدبیر باز داشتن خون کردن و بعضی طبیبان گفته اند از پس استفراغ اگر ما ناسیا کلی
گرگ باشند باید داد ثابت بن قره میگوید عصاره برگ خرفه و عصاره برگ لسان الحمل
با گلنار و گل ارمنی و سرون گوزن سوخته باید داد یا سه کرم درج آب و تخم خشخاش
سیاه کوفته گر تخم گل باسه کرم درج سود دارد و معجون بسد و اقراص کهربا و اقراص
شب یمانی سود دارد معجون بسد بگیرند بسد مغسول و کهربا و شب یمانی
و شادنج عدسی مغسول و دم الاخوین و گل مختوم و گل نار برابر راست راست همه را آب
آبی بسرشند شربتی از دو درم سنگ تا پنج درم سنگ با آب سماق که عصاره لسان الحمل
که عصاره برگ خرفه و در طبیخ دارد با قابض نشاندن و ضمادهای قابض و شیافهای
قابض سود دارد شیافی سود دهند بگیرند گلنار و سرمه و جفت بلوط همه را بکوبند
و با آب مورد تر بسرشند و شیاف کنند شیافی دیگر بگیرند سنگ دمازو و اقاقیا
و کندر و سعد و فوفل راست راست همه را بکوبند و با آب مورد تر بسرشند و ساق که ندو
هم بدین طلی کند و مجمه برنهادن بر فرو سوی پستانها و خون بیرون ناکردن پس استفراغ
سود دارد و از زنی حکایت میکنند که در سه روز سه ستیر که با بخورد حیض او یکبارگی باز
ایستاد و داروهای سرد و قابض چون گل سرخ و عدس و مورد و عنب الثعلب
و لسان الحمل و سماق و عصاره الراعی و گلنار و جفت بلوط و مازو و نار پوست و اقاقیا
و عصاره لحیة التیس خوردن و در آب جوشانیدن و در آن نشستن و از آن داروها
ضماد و طلی ساختن اندرین باب و اندر آنکه از ضعیفی تن و ضعیفی رگها بود از پس فصد
نگاه داشتن سود دارد و اگر طبع خشک بود شراب گل و شراب نیلوفر نرم باید کرد
و اگر نرم بود اقراص طباشیر باید داد و طعامها اندرین علت همه آن باید که خون را
غلیظ کند و در وی قبضی باشد چون خوره و سماق و زرشک و عدس و رمانی و یا بو
به نشاسته و بوزینه و قطایف و کلیچه و گوشت کبک و دراج و تذرو و آهو باشد و از
میوها آبی ترش و زعرور و خیار سود دارد و اگر خون با خلطی باشد نخست استفراغ
خلط باید کرد و اگر خلطی بلغمی بود استفراغ بحب سکبینج و حب منتن باید کرد یا لتی هرادو
که رطوبت و بلغم زج پاک کند و اگر خلطی سوداوی بود استفراغ بحب اصطمخیقون و مطبوخ
افتیمون باید کرد در جمله تن از آن خلط پاک باید کرد پس تدبیرهای دیگر کردن
و اگر سبب افراط طمث قرحه یا عفونت در رحم یا خوره باشد علاج بداروهای مرکب
باید کرد که اندر داروهای معدی و قابض و مجفف ترکیب کرده باشند نخست نگاه باید
کرد اگر قرحه سوطلن و رطوبت ناک باشد بماء العسل پاک باید کرد بحقنه و زراقه پس
داروهای که ریش را خشک کند و بربندد و نگاه داشتن چون صبر و کندر و دم الاخوین
و بسد و مر و زعفران و شیاف مامیثا و نشاسته و سپیده ارزیز و حضض و ترنگ

وزاج سرخ و عنزروت و توتیا و قلیمیا اسیم و آنچه بدین ماند ازین داروها آنچه بدان
حاجت آید بیشتر بود بسایند و مرهم کنند و شیاف سازند و بردارند و اگر داروها خشک کنند
چرمانه و قرطاس سوخته و سرون گوزن سوخته و مازوی سوخته و اندر سرکه کشته باد از [illegible]
بیامیزند   مرهمی که ریش را خشک کند و گوشت برویاند بگیرند مرداسنگ
و سپیده ارزیز و عنزروت راستار است و با موم و روغن گل بسرشند و بکار دارند
و اگر ریش سوگین بود اندکی زنگار درین مرهم زیادت کنند و هرگاه که گوشت برآوردن
آغاز کند این مرهم دیگر بکار دارند   توتیا مغسول دو جزو قلیمیا اسیم سپیده ارزیز
و عنزروت از هر یکی یک جزو و با موم روغن بیامیزند و بسرشند   مرهمی دیگر
صبر و مر و کندر و عنزروت و دم الاخوین راستار است بسایند و شیاف کنند و بسپیده
خایه ترکنند و بردارند و اگر ریم از جای دور همی آید   که در باب ریش روده
یاد کرده آمده است در رحم بکار دارند و هم شیافها که در باب گرده و مثانه یاد کرده آمده است
بکار دارند و اگر المی و خلیدنی رنجه دارد مرهم کافوری در آب سرد سوده طلی کنند
و حقنه بدان کنند و اگر سبب افراط طمث بواسیر بود علاج سخت عسر بود از بهر آنکه
آنرا که در قعر رحم بود و آنرا که بر فم رحم بود و گردن او باشند و آنرا که در عضله مثانه باشد
و آنرا که بعضوی پیوسته باشد علاج نتوان کرد و هرگاه که ناسور استخوان زهار را
تباه کند و بپوساند و باشد که زهار را بشکند و سوراخهای کوچک پدید آید بدین سبب
علاج این علت عسر بود و بسیار باشد که سبب آنکه رحم را عصبت و مشارکت دماغ است
اگر علاج قوی کنند بکزاز و اختلاط عقل ادا کند و باشد که آواز و سخن گفتن باطل شود
و علاجی برفق که از وی آفتی تولد نکند آنست که رگ باسلیق بزنند و گرگاه و بر روی
ران حجامت میکنند و تن از ماده سودائی پاک میکنند و گاهی اقراص کهربا و گاهی مقل
سبز هندی و مقل را اندر عصاره گندنا حل کنند و بدان حقنه میکنند و روغن گندنا و روغن
زرد آلو که مقل اندر وی پخته باشند و حقنه می کنند   روغن گندنا بگیرند عصاره
گندنا خام مقداری که خواهند و چند چهاریک وزن آن روغن کهنه با آن بیامیزند و بآتش
نرم بجوشانند تا آب گندنا برود و روغن بماند این روغن خوردن و طلی کردن همه خداوند
ناسور را سود دارد   روغن مقل بگیرند مقل چند آنکه خواهند و اندر شراب
حل کنند و روغن بر افکنند و باندازه آن بآتش نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن
بماند و اگر این شراب بادیان کرده باشند بهتر بود و اگر سبب افراط طمث شقاق
باشد شقاق بیشتر از سوء المزاج خشک افتد یا از پس دشواری زادن یا از پس
آنکه دوشیزگی ستانند و از آن [illegible] خون آمدن پیوسته تولد کند خاصه اگر آلها
و غشا دوشیزگی ضعیف و آلت مرد بزرگ بود اما آنرا که دوشیزگی شده باشند
و هنوز تازه بود او را در شراب قابض و در آبها که داروهای قابض پخته باشند



و در روغن می نشانند یا خرقه بدان ترمیکنند و گود بازی می نهند و پشم پاره نرم بگیرند
و بدین پاره بجند باندازه و بمرهمی روبانیده آلوده کنند و بنهند و بفرمایند تا ساکن باشند
تا دوشیزگی معاودت نکند و رگها باز نرود و آنرا که شقاق از پس زادن یا از پس
سوء المزاج خشک افتاده باشد و کهن گشته حال آن از دو بیرون نباشد یا ظاهر بود
باشد چنانکه بتوان دید یا بیرون باشد اما از آنچه ظاهر دون باشد علاج آن بمرهمها توان کرد
و آن چنان باشد که از دردها مرهم شاف بیارند و بر آن رسانند و شیافها
که در علاج قروح یاد کرده آمده است و علاجها که در علاج شقاق مقعد یاد کرده آمده است
همه سود دارد و گاه گاه با آبها قابض حقنه می باید کرد و آنچه ظاهر بود توتیا مغسول با
زرده خایه مرغ و مرهم اسفیداج طلی کردن کفایت بود و اگر سبب افراط طمث خارش
بود نخست بباید دانست که این خارش از خلطی گرم صفرائی یا خلطی شور افتد که قوت
بوره دارد و باشد که اخلاط سودائی گزنده باشد و آنرا رگی گوی بانگیزه که سبب
باخویشتن داشتن نتوان دانست و بسیار باشد که سبب آن زن بود و خداوند این علت
از مجامعت سیر نشود که علت فرسیوس که در باب بنجم هم از گفتار نوزدهم یاد کرده
آمده است پدید آید و آنرا اطبیان تازی سوء الرحم گویند هرگاه که مجامعت بایم تری
میشود علاج او آنست که رگ اکحل و باسلیق می زنند و باندازه قوت خون بیرون کنند
و تن از آن ماده که سبب خارش بود پاک میکنند و قوت آن بشکند داروهای که آرزوی
جماع کمتر کنند چون اقاقیا و عصاره لحیة التیس و گل و صندل و شیاف مامیثا و بوشس
در بندی باز کرد و روغن گل سرشته بر فم رحم طلی میکنند و اگر این داروها با عصاره
برگ خرفه طلی کنند روا باشد   داروی سودمند بگیرند برگ بود نه و ناربوست
و عدس مقشر همه را در شراب قابض بپزند و بدان شراب حقنه کنند و ثفل او را بگوبند
و شیاف کنند و ضماد کنند   داروی دیگر بگیرند زعفران و کافور از هر یکی
دانگی مرداسنگ دو دانگ حب الغار نیم درم همه را نرم بسایند و بروغن گل سفید
و تخم مرغ و قطره شراب بسرشند و بخویشتن بردارند و شب یمانی و قطران راستار است
بهم بسرشند و بخویشتن بردارند خارش فرج و خارش مقعد را و مثانه و خصی
و مغز دانه برنج سوختن و دود کردن بقمع بموضع رسانیدن سود دارد و بر جمله [illegible] علاج
آنهای بول یاد کرده شد اندرین باب سودمند بود و اگر سبب افراط طمث گشاده شدن
سر رگهای رحم بود نخست آب عصاره الرابلی گرمابی که داروی مازوی خام و ناربوست
و گل و گوز سرو و گلنار جوشیده باشند حقنه کنند چنانکه چند بار و اقاقیا و لحیة التیس
و سنبل و عود و علک ساج و مازوی خام یعنی سبز و شب یمانی بگیرند و شیافات
کنند و خرما خشک و آبی ترش و ناربوست و برگ زرشک و برگ درخت مصطکی و
گلنار و جفت بلوط و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و لادن و مورد دانه بکوبند و با آب مورد

برشته کرده آب آبی برشته و برشکم و زهار و پشت او می نهند و اگر سبب طرقیدن رگی باشد بگیرند صمغ عربی و طین مختوم و طین ارمنی و کهربا و کندر و مرداسنگ و شب یمانی و اقاقیا و دم الاخوین همه را بسایند و به آب لسان الحمل برشته و شیاف و هم از آن شیاف کنند و حقنه کنند و هم از آن مرهم کنند و کخوشتن بردارند و اگر سبب افراط طمث ضعیفی رحم باشد تخت بیاید دانست که بحاری و سوء المزاج که رحم را افتد هم سبب ضعیفی آن بود لیکن اصطلاح طبیبان آنست که ضعیفی رحم آن را گویند که چون ستی نه شود و پیوسته خون گرانی که زنان را بجای منی بود همی تراود و آبستن نشود و این علت آبستنان را از پس آن افتد که بچه ها را فرو کشیده باشند و شیع رحم مهلهل شده باشد و ضعفی دیگر است که هم چنین پیوسته از آب که آبستنان را بجای منی است بارطوبتی عفن پیوسته سوسان می پالایند و این علت را اسد ان رحم گویند و بسبب این علت ضعیفی قوت ماسکه رگها از رحم و پوشیده شدن ماده حیض باشد اندر رگها و کیفیت آن ماده از رنگ خرقه که شب با خویشتن داشته باشد توان دانست و سبب پالودن منی ایشان همچون سبب پالودن منی مردان باشد اگر بی شهوت جماع پالاید سبب آن ضعیفی رحم و استرخای او و غیر منی باشد و اگر با شهوت جماع پالاید سبب آن بسیاری و گرمی منی بود و گاه باشد که سبب آن از خارش رحم بود و لذت و خارش دغدغه آرد و انزال افتد و خداوندان سیلان رحم را ادم زدن دشوار بود و شهوت و رنگ روی بگردد و تهیج اندر پشت چشم پدید آید و بعضی را تهیج با درد چشم بود و بعضی را نه اما علاج ضعیفی رحم آنست که سوء المزاج بگردانند و ماده باز دارند و اگر در تن ماده بود نخستین تن را از آن ماده پاک کنند پس داروهای قابض که یاد کرده آمده است بکار دارند و داروهای قابض دارد های خوش بوی چون سنبل و مانند آن سیلان رحم را که سبب عفونت ماده حیض بود نخست معده و جگر را ایارج فیقرا و شراب افسنتین پاک کنند و رنگ آن خرقه که شب با خویشتن داشته بنگرند و آنرا از آن خلط که از رنگ دلالت کند پاک کنند پس معده را معجون خبث الحدید و شراب بو دینه شکر پرورده قوت دهند و طعامها خشک کننده و زود گوارنده دهند چون طیهوج و دراج و تذرو بریان کرده و شوربا گجنیاده رحمی و اگر حاجت افتد مثانه را اما رالاصول و روغن بادام تلخ پاک کنند پس حقنها و شیافها و ضمادهای قابض بکار دارند و اگر سبب سیلان منی مردان بود علاج او همچون علاج مردان بود چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب افراط طمث رقیقی و آبناکی خون بود نخست تن را از رطوبت پاک باید کرد و گل مختوم درین باب نافع است بگیرند گل مختوم هفت درم سنگ تربد یکمثقال زنجبیل دو دانگ همه را برشته این یک شربت بود و اگر یک درم تربد و دو دانگ زنجبیل پنج درم



اطریفل

اطریفل کوچک برشته سخت نافع بود و گاهی ازین گونه مسهل میدهند و گاهی تدبیر ادرار بول میکنند و گاهی قی میفرمایند و ریاضت و گرمابه و عرق آوردن و طعامهای خشک و زود گوار خوردن سود دارد و از پس استفراغ حقنها و ضمادهای قابض بکار دارند و پستانها را بحجامت در تحت مالیدن و ضمادهای خداوندان استسقا بکار داشتن سود دارد و اگر سبب افراط طمث زخمی و آسیبی و افتادنی بود نخست رگ باسلیق بباید زدن و تدبیر که از جهت زخم و افتادن کنند پس اقراص کهربا دادن و اقراص ضمادها و شیافهای قابض بکار داشتن عصاره لسان الحمل که همه افراط طمث باز دارد خوردن و حقنه کردن سخت نافع است جالینوس میگوید زنی را که این علت بود او را بسیار علاج کردم کفایت نشد تا عصاره لسان الحمل تنها حقنه کردم کفایت شد و شیر تازه که خبث الحدید در وی گداخته باشند و پس آهن تاب کرده بر آن نهاده اوقیه با وزن طباشیر که در وی کافور بود سود دارد داروی نافع بگیرند گل مختوم و گل ارمنی و شب یمانی و دم الاخوین برابر آن همه دو درم سنگ کافور دو حبه سنگ داکی در یک اوقیه شراب مورد بدهند که خون باز دارد و رنگ روی باز آرد و معده را قوت دهد بگیرند خبث الحدید بریوقت را الکندر و سنگ استارا است همه را در شراب حل کنند یک هفته و پالایند و از آن شراب میدهند و اگر شراب قابض باشد دانه مویز بکوبند و در شراب ترکنند پس بپالایند داروی دیگر بگیرند اقاقیا و گلنار و مازو و سماق پاک کرده و کندر و افیون را استارا است همه را بکوبند و بیزند و برگ برشته شربتی نیم درم داروی دیگر بگیرند زاک کفشگران و حفت بلوط و کندر و افیون همه را حب کنند شربتی یک درم و دو سوخته یک درم سنگ در آب آبی بدهند یا در آب سماق سخت نافع بود شیاف بگیرند قرطاس سوخته و اقاقیا و گلنار و مازو و عصاره لحیة التیس و گل سرخ و عفص و کوکنار سوخته را استارا است همه را بکوبند و با آب مورد تر برشته و شیاف کنند شیافی دیگر بگیرند اقاقیا و کافور و راتک و لادن را استارا است با آب زرشک یا با آب برگ زیتون برشته شیافی دیگر بگیرند سرمه و حفت بلوط و گلنار و تنکار و زرگران را استارا است خورد تر کوفته و هم سنگ همه را با آب مورد ترکنند و پیمی بر آن آلوده کنند و بر دارند شیافی دیگر بگیرند مرداسنگ و زاک و گلنار و گل مختوم و سرمه را استارا است به آب برگ مورد برشته شیافی دیگر بگیرند مازوی سبز و گلنار و نشاسته و افیون و شب یمانی و ریوند چینی و گل سرخ و حب الآس غوره یعنی تمام نارسیده و سماق و عصاره لحیة التیس و دانه زعرور و قرطاس سوخته و صندل سپید و کندر و تمامع انار و ساذج هندی و سفال و سبز خشک همه را نرم بسایند و شیر بگیرند و کخویشتن بر دارند شب و هم شب نگاه دارند حقنه قلقطار و اقاقیا و قاقیا و الکندر را از همه یکمثقال گل ارمنی و صمغ عربی و کوزبوا از هر یک یکمثقال همه را نرم بسایند و در دو اوقیه آب لسان الحمل

یا آب برگ خرفه یا در آب سرد حل کنند و حقنه کنند و الله اعلم بالصواب

اسباب احتباس طمث بسیار است و سببی که بدان مخصوص است سه است و اسباب سده
هفت نوع است یکی فربهی بافراط و فربهی دو نوع است یکی آنست که پیه بسیارتر بود
و بسیاری گذرها و رگها را بفشارد و ببندد و دیگر آنکه فربهی از گوشت بود و پیه کمتر بود
و هر خون که تولد کند بگوشت هضم شود و سبب دوم لاغری بافراط و سبب لاغری سوء المزاج
سرد ساده یا سرد و خشک یا گرم ساده یا گرم خشک اما سوء المزاج سرد ساده ماده را بفشارد
و سده کند و سرد و خشک و گرم و خشک گذرهای رگها را تنگ کند و باریک و خشک و سخت کند
و سوء المزاج گرم و ساده خون را بسوزاند و تری آن از بتحلیل خرج شود و باقی غلیظ ماند و سبب
سده شود و سیم آنکه اگرچه تن لاغر نباشد سوء المزاج سرد مستولی گردد و ماده طمث را
بفسراند و بسیار باشد که سبب این سوء المزاج بسیار خوردن آب سرد بود و این سببی است
که آبستن شدن نیز باز دارد از بهر آنکه منی را و آن آب را که زنان را جای منی بود بفسراند
و سبب چهارم آنکه ماده سودائی یا بلغمی در تن گرد آید بسبب خوردن چیزهای غلیظ یا بسبب
نعم و آسودگی و آن ماده با خون بیامیزد و در رگها فرود آید و سر رگها طمث را ببندد و سبب
پنجم گوشت فزونی است که از پس زخم که بوده باشد بروید یا خود از آغاز بروید چون
ثؤلول و باسیر که از دهن چیزی بیالاید و سبب ششم التواء اماسها و سبب هفتم آنکه آسیبی
و زخمی و افتادنی اتفاق افتد و رگها کوفته و بسته شود و اسباب دیگر پنج نوع است یکی انقلاب
رحم دوم زلق و خداوندان این علت را دفعا گویند و شرح این در جایگاه خویش یاد کرده آید
سیم استفراغ بسیار و این دو گونه باشد یکی دارو خوردن و رگ زدن و حجامت کردن
بسیار و خون منی و خون ناسور و غیر آن آمدن و دیگر ریاضت بسیار و کارهای با رنج
باید از سبب تحلیل بسیار افتد چهارم کمی خون و اسباب کمی خون دو است یکی کم
طعامی خوردن چنانکه مصافزا و غیر آن خوردن پیش آید که طعام نخورند یا نیابند
یا باختیار یا باختیاری که چنانکه زاهدان کنند و دیگر آنکه جگر ضعیف بود و خون کمتر تولد
کند پنجم آنکه اگر جگر سلامت باشد و کم طعامی نباشد لیکن قوت هاضمه قوی باشد و طعام نیک
هضم شود و غذا گردد و فضله خون طمث نرسد و آن فضله باشد بتوح و عرق خرج شود و ماده
موی گردد و بریاضت تحلیل یابد یا بطریق فصل فردا ان خرج شود و این زنانی را باشد که عضلها
ایشان قوی باشد و گوشت عضلها سخت و پهنی سرین ایشان کمتر از پهنی سینه بود
و بر ساق و ساعد ایشان موی بود و باید دانست که در سن کی زنان و حیض طبیعی از
پس چهارده سال بود و بعضی را اندکی بیشتر یا پیشتر بود اما آنرا که حیض به بسیاری بیشتر بود
پیوسته ضعیف و لاغر بود و بسیار عمر نباشد از بهر آنکه مزاج او گرم بود و گذرها و رگها فراخ

بسبب



بسبب گرمی مزاج فراخ بود و مثال او هم چون گلی باشد که پیش از وقت زود شکفد و هم چون
میوه که زود و پیشتر از همه برسد آنرا ابقای نباشد و آنرا که بسیاری بازپستر آید هم پیوسته
کسلان و ناتوان بود از بهر آنکه مزاج او سرد باشد و خشک و رگهای او تنگ و باریک باشد
و خون حیض او کمتر بود و غلیظ بود و آنچه بود در رگهای او گذرد دشوار بود و بدین سبب از رگها طمث
باز گردد و در تن پراگنده شود و سبب کسلانی و ناتوانی گردد و مثال ایشان همچون میوه بود
که دیرتر رسد و خام ماند و سبب آنکه حیض طبیعی پس از چهارده سال آید آنست که پیشتر
از آن چون آبستان تمام و پخته و رسیده نباشد و از پروردن و بالیدن ایشان چیزی فرق نباید
و مثال آبستان چون درختی بود که هنوز بوقت میوه بیرون آوردن نرسیده باشد و از پس چهل
سال حیض باز ایستد از بهر آنکه مزاج آبستان بگردد و سردی گرآید و در جگر خون کمتر تولد کند
و آنچه تولد کند هم سبل سردی دارد و هنگام ~~باز ایستد از بهر آنکه مزاج~~ آبستنی حیض نباشد
از بهر آنکه ماده طمث غذا بچه گردد و در حال شیر دادن نیز نباشد از بهر آنکه ماده به پستانها
بر آید و شیر گردد هم از بهر غذا بچه فتبارک الله احسن الخالقین و ارحم الراحمین آنچه
سبب آن ظاهر بود چون اماس و رتق و ثؤلول و گوشت فزونی و زخم و آسیب لاغری علامتهای
آن ظاهر بود و آنچه سبب آن نوعی از انواع سوء المزاج باشد علامت آن از علامتهای سوء المزاج
بباید جست و جایگاه معلوم است و آنچه سبب آن ضعیفی جگر باشد علامت آن اندر علامتهای بیماریهای
جگر یاد کرده آمده است اما باید دانست که از احتباس طمث بیماریهای گوناگون تولد کند نخست
رنگ روی و بشره و چهره بگردد و بیماریهای سر بسیار تر افتد چون ناسه و بی آرامی و صداع
و گرانی زبان باشد بدان جای رسد که سخن نتواند گفت و سبب آن همه بر آمدن بخارهای بد باشد
بدماغ و سبب دشواری سخن گفتن ممتلی گشتن عضلهای زبان بود بسیار باشد که بصرع
یا بفالج ادا کند و بعضی را بیماریهای معده پدید آید و چون هاضمه معده ضعیف شود آرزوی طعام
باطل شود و چیزهای بد آرزو کند چون گل و شوری و تیزی و گل دقم و مانند این و منش گشتن و قی
پدید آید و فم معده سوختن گیرد و تشنگی غالب بود و بعضی سرفه و ضیق النفس پدید آید و بعضی
عسر البول پدید آید و بعضی گرانی اندامها و درد پشت و تهیگاه و درد گردن پدید آید و با استسقا
ادا کند و بعضی را سبب استسقا ترابیدن صدید بود اعنی از خون جدا میشود و در شکم
گرد همی آید و باشد که صدید با خون بهمه اندامها رود و همه تن بیاماسد از آنکه سبب
باز ایستادن و کم آمدن حیض فربهی بافراط بود کر علتی سردی مزاج نخست تن از ماده غلیظ پاک
باید کرد بتی و داروهای مسهل و داروهای گشاینده و گرم کننده بتمهید کردن و خون را بگذرهای
طمث کشیدن و طریق این از پس تمهید گشادن رگ صافن و مابض است و حجامت بر ساق
خاصه بردوم فربه را و حجامت یک روز بر یک ساق کنند و یک روز دیگر بر یک ساق
و گاه باشد که رگ صافن که رگ مابض دوم بار از پای دیگر باید گشاد و از پس آن
بساق تنگ هر روزی بستن بعصابها و نوارهای لطیف خاصه در آن هفته که عادت حیض آمدن بود

وداروهای گشاینده و لطیف کننده و گرم کننده خوردن و داروهای گشاینده این است
فوه ماناکم کرفس انیسون خردل شونیز سیر حاشا زراوند ملیثت خربق اسارون
دوقو وج جاوشیر سکبینج سعد فوه سلیخه دارچینی میعه فنک افسنتین افتیمون
فطراسالیون اصل اللوف معاج اذخر راسن سکبینج اشق و اگر این همه
داروها را جمع کنند یا بعضی را که حاضر بود بکوبند و بپزند و از یک دینار تا دو درم سنگ
در ماءالعسل یا طبخ فوه زنگ زرزان بدهند حیض بسته را بگشاید و طبخ ابهل با جلیل
و طبخ نخود سیاه و طبخ بودنه جو باری با عسل و حرمل نهدی این بودنه جو باری را
کوبند و بودنه خشک سوده با عسل و طبخ سکبینج اشق و طبخ لوبیای سرخ و طبخ رابسن
و اشترغاز و طبخ او و تخم مرزنگوش با عسل همه گشاینده است و دارچینی سوده چون نرم
و پشم پاره که بشراب انگوری تر کرده باشند بردارند حیض بیارد لیکن اگر خداوند علت
مرع باشد هیچ نوع ازین بکار نشاید داشت و اگر شبت و بابونه و اذخر و مرزنگوش
و قیصوم و اکلیل الملک و کرنب و کراث را بجوشانند و شونیز و تخم کرفس و سعتر و حاشا و فودنج
همه یکلکی یا بعضی از تنها بگیرند و در آفتاب بپزند و خداوند علت را بر سر کرسی نشانند و
قمعی که نیزه دارد در سر آفتابه سازند و نایژه قمع بکوشتن بر دارد تا بخار بدو رسد
و چندانکه توانند صبر کنند سود دارد و خداوند مرع را این تدبیر نشاید کرد و اگر خواهند
که درین آب نشینند روا باشد و اگر اسفنجی با پنبه درین آب تر کنند و آنرا بر خویشتن بنهند
سود دارد و دوا با مرغ فیقرا دادن سود دارد — داروی مرکب بگیرند ترمس سه
درم سنگ سداب خشک پنج درم بودنه و سکبینج اشق و فوه زنگ زرزان و ملیثت
و سکبینج و جاوشیر از هر یکی دو درم سنگ اقراص کنند هر یکی دو درم سنگ شربتی یک قرص
در طبخ ابهل یا در طبخ لوبیای سرخ — داروی دیگر بگیرند لوبیای سرخ و حلبه
از هر یکی یک کف انیسون پنج درم سنگ سداب خشک سه درم سنگ فوه پنج درم همه را
در سه من آب بپزند تا به یمین باز آید و پالایند و مقدار پنجاه درم سنگ بدهند — داروی
دیگر بگیرند لوبیای سرخ و کاشم از هر یکی ده درم تخم هزار اسفند پنج درم تخم کرفس کوهی
هفت درم سنگ همه را در دو من آب بپزند تا به یمین باز آید و پالایند و یک درم مر با
داروی حل کنند و بدهند — داروی دیگر بگیرند لوبیای سرخ و فوه و بر دو
بپزند و یک سکره طبخ آن با نیم سکره آب سداب بیامیزند و پنج درم روغن زنبق بر افکنند
و بدهند — داروی دیگر بگیرند انیسون و فرفیون و غاریقون و جبیل و دوقو
و افیون و تخم کرفس کوهی راست راست همه را بکوبند و بیزند نرم و دو درم با شراب
ممزوج بدهند و کوز [illegible] هر دو با هم بکوبند و پنج درم با شراب صرف بدهند و یک درم
ملیثت با ماءالعسل بدهند پس از آن که از گرمابه بر آید و فرفیون و فطراسالیون راست راست
کوفته و بیخته دو درم در شراب انگوری دهند و سلیخه تنها در طبخ فوه بدهند و پوست بیخ



ده درم تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی پنج درم تخم کزر هفت درم نانخواه سه درم همه را
بپزند و از طبخ آن مقدار ده درم سنگ با انگبین بیامیزند و لوبیای سرخ و نخود سیاه و نخود
سیاه و فوه و سلیخه و قرفه یک شب در آب تر کنند بامداد آب آن بدهند و از نخود
مقدار یک مشت و از فوه و سلیخه و قرفه از هر یکی سه درم سنگ در رطل بغدادی و نیم و
یک کف حلبه بپزند و پالایند و سه وقیه ازین مطبوخ و یک وقیه و نیم آب سداب بیامیزند و بدهند
و تخم حنظل نهادن و دود کردن در حال حیض بیارد و جاوشیر و سکبینج و قردمانا و ملیثت هر یک
نهادن و دود کردن در حال حیض بیارد و نزدیک من تخم حنظل دود کردن صواب تر از نهادن که
او را بوی منت که صداع آرد و فرفیون سوده بر پنبه کرده بردارند و زمانی اندک نگاه دارند
و مر و بودنه دشتی از هر یکی چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک ده درم مویز دانه
بیرون کرده بیست درم همه را بکوبند و بزهره گاو بسرشند و شیاف کنند و بردارند و ثابت
بن قره حکایت کند که زنی هفت سال بود که حیض باز ایستاده بود بدین شیاف گشاده شد
اشنان پارسی و عاقرقرحا و سداب و شونیز و فرفیون راست راست بسایند و بزهره
و بسرشند و شیاف کنند و مسک و جندبیدستر بروغن بان بسرشند و پشم پاره بدان آلوده
کنند و این داروها بدان پشم پاره بردارند و حرمل سیاه و بیخ حنظل و کندش راست راست
بکوبند و بزهره گاو بسرشند و پشم پاره بروغن بلسان آلوده کنند و این داروها بدان پشم
پاره بردارند و بوره ارمنی و شونیز دانه بیرون کرده و اسارون از هر یکی چهار درم شونیز یک
درم انجیر خشک در آب سداب تر کرده هشت درم همه را بکوبند و بپزند و بسرشند و شیاف
کنند و آنرا که سبب نا آمدن حیض لاغری و خشکی و تنگی و باریکی رگها بود نگرند اگر حرارتی
باشد سکنگبین ساده و کشکاب با روغن بادام فرمایند و تدبیرهای تری آرنده کنند و از زن
و روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن بادام همی مالند چنانکه معلوم است و طعامها از
مرغ فربه و بط و اسفاناج و ماهی تازی و مانند آن فرمایند و از بزران تا بقدم می مالند
و هر چه در باب کمی شیر یاد کرده آمده است درین باب بکار دارند و اگر با این لاغری
و خشکی مزاج سرد بود نخست مزاج را باعتدال باز باید آورد و علاجهایی که در کتاب
نهم در علاج پیران یاد کرده آمده است و پای همی مالند از بزران تا بقدم و از شیافها
انچه یاد کرده آمده انچه لایق تر بود بکار دارند و آنرا که سبب ریاضت و رنج بود خواب
و آسایش فرمایند و تدبیرهای معتدل کنند و آنرا که سبب ضعف جگر و کم خونی بود علاج
آن از علاج جگر برگزینند و آنرا که سبب کم خونی کم طعامی بود او را بتدریج طعامهای زود
گوار که از وی خون خیزد و زرده خایه مرغ نیم برشت و ماءاللحم و [illegible] نان باگوشت مرغان فربه
و انار شیرین فرمایند و اگر سبب کم خونی بیماری بود که از [illegible] آن بوده باشد تدبیرهای
ناقهان کنند چنانکه اندر کتاب نهم یاد کرده آمده است و آنرا که سبب نا آمدن حیض گوشت
فزونی بود و در بسته شدن و راحت زیش بود صواب آنست که تن را از ان غلط فزونی

براردی مسهل و برگ زدن پاک میکنند و ریاضت بقوت و اندازه بکار دارند
و طعامهای معتدل خوردن و آنرا که سبب انقلاب رحم بود علاج آن یاد کرده آید ان شاء الله تعالی

حکمای پیشین و کسانی که بر تشریح اندامها مردم عنایت داشته اند هر چه پیش از وقت زادن
بسببی از سببها تباه شده است و بوقت دست و از مادر جدا شده هر یکی را می دیده اند
و حال هر یک و مدت بودن ایشان در رحم می پرسیده اند و میدانسته اند و انچه از مشاهده
تجربه ایشان معلوم شده است آنست که هرگاه که نطفه در رحم افتد و قرار گیرد و رحم آنرا
قبول کرد و بر ان مشتمل شد نطفه هم چون کفکی شود و سبب آن آن نطفه قوت مصوره حیوانی
و انسانی و طبیعی است که آفریدگار تبارک و تعالی در نطفه آفریده است و نطفه با این قوتها
در رحم مادر آید با در حال که آن نطفه در رحم او بزد این قوتها در حرکت آیند و از حرکت ایشان
و از حرارت رحم بادها در نطفه پدید آید و از رطوبت نطفه و حرارت قوتها و بادهای کفک
تولد کند و سبب حرکت قوتها آنست که بفرمان حق تبارک و تعالی میل بجانب معدن خویش
کند و بدین سبب بادها که در میان کفک بود نخست بمیانه رطوبت میل کند با جایگاه دل
شکافته شود و نصیب دل از ان رطوبت بدان جانب باشد بعضی از ان بادها همچون
دو شاخ شود و از ان موضع دل شکافته شود یکی سوی بالا بر آید و دیگر سوی راست
شود و انچه بالا بر آید موضع دماغ ساخته کند و رطوبت با وی بر آمده باشد تا دماغ شود
و انچه بجانب راست آمده بود موضع جگر ساخته کند و رطوبت هنوز کفک ناک باشد
و بادی دیگر در وی بود از موضع دل و دماغ و جگر لختی ظاهر رطوبت میل کند و آنرا سپید در
موضع ناف پدید آید تا از ان طریق مدد یابد و اگر چه نخست موضع دل و دماغ و جگر ساخته
شود و مایه هر یک آنجا رسد و صورت و حیات یابد از ان طریق مدد و صورت و حیات
بیش از ناف پدید آمدن تمام شود از بهر آنکه غذا از ان طریق یابد و این معنی اندر باب دوم
از جزو دوم از گفتار نهم از کتاب دوم یاد کرده آمده است و در میانه این حرکتها و ساخته شدن
این اندامها که یاد کرده آمده است از نطفه زن غشای آفریده شود بر هر دو نطفه وان
از رحم از اد گرد چرا که پیوندها پدید آید که او را بر نهاد خویش نگاه دارد و مدد غذا
مدد برساند و این احوال در مدت شش روز تمام شود یا در هفت روز و درین مدت
از رحم هیچ غذا بدو نرسد و بدان حاجت نباشد و از پس این مدت اندر سه روز
دیگر اندامها و خطها و نقطها پدید آید جمله نه روز بود و بعضی را یک روز بیشتر افتد یا کمتر
و از پس شش روز دیگر ماده خون اندر رگها بگذرد و صورت پدید آید جمله پانزده روز بود

وبعضی



وبعضی را یک روز یا دو روز بیشتر یا کمتر افتد و از پس دوازده روز دیگر علقه گوشت گردد
و دل و دماغ و جگر هر یک مستحکم شود و رطوبت بجایگاه کشیده شود و این حال نیز بعضی
را دو روز یا سه روز بیشتر یا کمتر افتد و از پس نه روز دیگر سر از کتف پدید آید
و دستها از پهلو یا از شکم پدید آید و مستحکم شود و جمله سی و شش روز بود و بعضی در مدت
چهل روز بدینجا رسد و با بعضی در چهل و پنج روز بدینجا رسد و گفته اند که اگر جنین از چهل روز از
مادر جدا شود و اگر غشای او شکافته دارد او را در آب سرد نهند اطراف هر یک جدا شود
و نری و مادگی هر یک پدید آید و ابوعلی سینا میگوید که تربیت مدت در تمام شدن صورت
سی و پنج روز است و هرگاه که این مدت مضاعف شود بچه اندر شکم بجنبد و این هفتاد
روز بود و هرگاه که این حرکت مضاعف گردد وقت زادن بود و این سه هفتاد جمله
دویست و ده روز باشد و این هفت ماه باشد بدین قیاس انکه صورت او در مدت
چهل و پنج روز تمام شود از پس نود روز بجنبد و از پس دویست و هفتاد روز زاید
و این نه ماه شد و اندرین انهمه تفاوت بسیار افتد و این معنی اندر کتاب دوم در باب سیم
از جزو دوم از گفتار نهم یاد کرده آمده است اندامی که آفریده شده است که اگر چه از
بقراط حکایت میکنند که او گفته است که نخست دماغ و چشم آفریده شود از بهر انکه جوزه
مرغ چنان یافته است و درست آنست که دل آفریده شود لیکن آفریده شدن در حیوان نخست
ظاهر نباشد و ابوعلی سینا میگوید که فضولی پدید آمده است میگوید صواب آنست که گویند
نخست جگر آفریده شود که فعلی از حیوان خون پزیفتن است و از ان پرورده شدن
و این فعل مخصوص است بدان یا بدانکه کار بصواب دیده اوست و این قول هم از طریق تجربت
که بزرگان که درین کار عنایت داشته اند به تجربه خلاف آن یافته اند و از طریق قیاس
تجربه کرده اند که هیچ عضوی که قوت حیوانی و حرارت غریزی در وی نباشد هیچ دانسته ازوی
پدید نیاید و هم قوت جاذبه پدید نیاید قوت جاذبه و حاجتمندی بغذا پدید نیاید و هیچ اندامی
جذب نتواند کردن و از غذا پرورش تواند یافت پس معلوم شد که نخست حاجتهای
اندامهای حیوانی با فزودن اندامی است که قوت حیوانی و حرارت غریزی ازوی خیزد
نه از اندامی که قوت غذا دادن ازوی خیزد و دیگر آنکه نطفه را در حال تصور بقوت غذا
دهنده حاجت نیست و حاجت او بقوت حیوانی حرارت غریزی است پس بغذا
حاجت آید اگر کسانی گویند قوت حیوانی و حرارت غریزی که قوام زندگانی است
در نطفه پدر حاصل است و برا گویند که مبدا همه قوتها در نطفه است لیکن بقوت است
جز قوت حیوانی که بفعل است واجب آنست که نخست قرارگاه و معدن او پدید آید تا
پس ازوی دیگر اندامها بر نابد چنانکه معلوم است و صورت بندد که این صورت را
که قوام زندگانی است مدد است بکار نگذارند و نخست قرارگاه آنکه بقوت است
بسازند که خاصه که در حال بدان حاجت است از بهر آنکه حاجت بغذا پس از ان بود

که تحلیل و مضرت آن محسوس گردد و باز آمدن آنچه مثل افتاده است حاجت آید و در حال
تصور هنوز تحلیل مضرت آن محسوس نیست پس درست شد که حاجت نخست مثل است
پس جگر و آنچه فرامی آمد و درستی آنکه نخست آفریده میشود که غذا طلبیدن و جذب کردن
در حال تصور ممکن نیست از بهر آنکه رگها محل قوت جاذبه است همه با حرارت غریزی از
دل به دیگر اندامها با به رگها کشاده نگردد و اندامها را تجاویف پدید نیاید و محل خیت کرد دل
پدید آمده است و تجویف اندامها و تجویف رگها ناگشاده قوت غذا دهنده بکار آید
و جنین را سه غشا است یکی مشیمه دوم غشایی است که او را بتازی الغانقی گویند سیم
غشای رقیق است که مماس اوست اما مشیمه دو توی باشد و هر دو رقیق باشد در رگها
از اورده و شرایین اندر میان دو توی مشیمه تنیده شود و بعضی را چنان نموده است که
این رگها از رحم برسته است و هر شاخها زوست و اندر مشیمه بگذشته و اندر غشای جنین
پیوسته آورده با اورده شرایین و بعضی را چنان نموده است که آورده از جگر جنین
بروید و بجانب ناف آید و آنجا بانه و دو شاخ شود و اندر مشیمه بروید و شاخها
زند و دهنهای رگها رحم پیوندد و درست اینست و شرایین هم برین قیاس و این رگها
آنجا که سرهای آن برحم پیوندد باریکتر باشد لیکن از بهر آنکه غذا از رحم ستاند آغاز
برخ گشتن رگها ازین سر بود بدین سبب بدان ماند که آغاز ازین جای است و اولیتر
آنست که اعتبار از منفذ گیرند و از فراخی آن از بهر آنکه بنیاد رگ فراختر از آن باشد
پس حقیقت آنست که همه رگها از جنین برحم آید و هر و پیوندد تا غذا جذب کند و منفعت
مشیمه اینست که یاد کرده آمد و منفعت غشاء الغانقی آنست که از ناف جنین منفذی
بدین غشا پیوسته باشد و بول او بدین طریق درین غشا ریخته شود از بهر آنکه منفذ او
تنگ و باریک شود و آنرا عضله باشد که بقوت اختیاری دفع کند و جنین را هنوز این
قوت تمام نبود اندر منفذ بول تنگ و نیف باشد خاصه اندر منفذ بول زن که نزدیک آمدن
بول برین حال بقوت او دشوار بود و این منفذ ناف فراختر باشد و راست
نهاده باشد بی تعاریج بول با آسانی بدو دفع شود و این غشا از بهر بول است خاصه از
آنکه اندام او نازک بود و رگ سر بود اندام بر نتابد و منفعت غشای سیم آنست
که عرق جنین در وی بماند و از بهر آنکه او را از عرق و بول فضله نباشد ازین جهت براز
بغشای دیگر حاجت نیست از بهر آنکه غذای او چیزی رقیق است و از آن ثفل از بول
و عرق چیزی حاصل نشود و چون حیض در وقت آبستنی سه قسم شود یک قسم غذای جنین
شود و دوم قسم در پستانها شود و شیر گردد و قسم سیوم از بهر دو فرزند آید و ماند
تا وقت نفاس از آن پاک شود و باید دانست که تولد فرزند از آب پدر و مادر باشد
لیکن بنیاد اندامهای فرزند بیشتری از آب مادرست و قوت مصوره و مغیره بیشتری
از آب پدرست و گویی که غذا است پدر بران قوتها بیشتر است و مثال آب مادر هم چون



شیر است و مثال آب پدر همچون پنیر مایه هرگاه که اندکی در شیر افگنند شیر بسته شود
و جعزات گردد همچنین مثال هرگاه که آب پدر با آب مادر آمیخته شود اندامهای فرزند
و صورت آن پدید آمدن گیرد بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی و از بهر آنکه بنیاد اندامها
فرزند بیشتری از آب مادرست فرزندان بیشتر به برادران مادر مانند و صاحب شریعت
صلوات الله علیه ازین اثر فرموده است
میفرماید از بهر نطفه جای بهتر گزینید که فرزند بیشتر به برادران مادر ماند این آنست
که بیشترین جنین اندر اصل اند و آنکه به پدر و مادر ماند قوت آب است تا کدام قوی تر
باشد و حکما گفته اند که اگر پدر و مادر در طلب فرزند در حال جدا شدن آب صورت
شخصی که ایشانرا آرزو بود که فرزند ایشان بدو ماند بوهم آرند و ازو یاد اندیشند
ممکن بود که فرزند بدیده و یا بجوانی بدان شخص ماند و باید دانست که تولد فرزند مرد از فزونی
هضم رابع است و احوال و انواع هضمها اندر باب ششم از گفتار سیم از کتاب نخستین
یاد کرده آمده است و این فزونی هضم چهارم غذای اندامهای ماننده اصلی بود که نخستین
هر یکی بدو رسیده بود نزدیک آمده بود بدانکه بدو ماننده شود و قوت مغیره در وی
تصرف بسیار تواند کرد که آنرا نیکو به اندامها ماننده گشته چنان پیوند اند و بدین سبب است
که از آبی که بصورت یکسانست اصل و مایه اندامهای اصلی گوناگون گردد چون رگ و دماغ
و جگر و استخوان و غضروف و عصب و اورده و شرایین حاصل آید پس بغذا پرورده
شود و بقراط میگوید اصل منی از دماغ می آید و منفذ آن دو رگ است که از پس گوش است
و بدین سبب است که هر که را این رگ بزنند از وی فرزند و نسل بریده شود و خون که از آن
رگ بیرون آید خونی بود که گویی با شیر آمیخته است آن ماده از دماغ نخاع فرود آید پس
بگرده و از گرده با وعیه منی آید و جالینوس میگوید مرا معلوم نگردد که از رگ پس گوش آن
نسل بریده شود یا نه بوعلی سینا میگوید مرا چنان می نماید که ماده منی از دماغ تنها نیست و بیشتر
از اعضای رئیسه می آید چون دل و دماغ و جگر و از اعضای دیگر مددی بر سبیل ترشح همی پیوندد
تا جمله جمع شود و در اوعیه منی گرد آید و پخته شود و بدین سبب است که این بیماریها و آفتها که در اندامهای پدر بود بمیراث بفرزند

اسباب بار ناگرفتن زنان یا در آلت بود یا در ماده یا جای دی و آنچه در آلت بود سه گونه بود یکی آنکه
قضیب کوتاه بود و نطفه را بجایگاه نتواند رسانید دوم آنکه کوژ و سرنگون و درشت برآورده
بود و منی در برابر جای تولد فرزند نفتد سیم آنکه سنگ از خایه بیرون کرده باشند و خصی را
آفت رسیده باشد و آنچه در آلت زن بود هفت گونه است یکی آنکه زن رتقا یا عفلا بود
و معنی هر دو بشرح اندر بابی جداگانه یاد کرده آید دوم آنکه در رحم گوشت بود فزونی
یا ناسوری بود یا ریشی کهن سیم انواع آماسهای رحم چهارم بادهای غلیظ اندر رحم

هم عابث فربهی و بسیاری پیه ششم آنکه رحم از جای خویش میل بیک سو کرده بود و منی
بدان سبب بجایگاه تولد فرزند نرسد و سیلان کند و باز گردد هفتم انواع سوء المزاج
سرد و خشک و گرم و تر و مرکب و ساده و با ماده سوء المزاج سرد فم رحم و رگهای آنرا
و اوعیه منی را که نطفه تولد فرزند در وی بود فراز هم آرد و تنگ کند و نطفه بدان سبب
این مزاج بیشترین خوردن آب سرد برد و طعامهای ترش و باشد که سردی مزاج رحم را بافراط
و تباه کند و سوء المزاج سرد و تر منی را تباه کند چون زمینی بزاینده و بسیار آب تخم را تباه
کند و باشد رطوبتی مزاج باشد که قوت ماسکه را ضعیف کند و منی را بلغزاند و قوت جاذب
نیز ضعیف کند تا منی را جذب نکند و سوء المزاج گرم منی را بسوزد و همچون تخمی که در زمین
ریگ ناک افکنند و آنچه در ماده بود بیشترین آنست که ممکن است که از جهت مرد بود و هم
از جهت زن بر آن آنست که مرد با زن نارسیده بود یا بسیار بود یا سست بود یا بیمار
بود یا خداوند تخمه و ناگوار بدن طعام بود یا خداوند تشنج بود یا انزال هر دو موافق نباشد
یکی بیشتر باشد یا بیشتر منی این گروه از مرد و زن تخم را نشاید و باشد که مزاج منی مرد
و با مزاج آب زن موافق نباشد تا منی مرد آب زن تباه کند یا آب زن منی زن را
تباه کند و اگر هر دو میل تمام از هر دو مرد بدات جدا و آنچه از جهت زن بود منها آنست
که بسال بزرگ بود و حیض او باز ایستاده یا ستخانه بود و آنچه از جهت مرد بود تنها
آنست که از پس گوشت زده باشد چنانکه بقراط گوید یا مرد النواعی سوء المزاج بود
و زن بسلامت بود و آنچه مبادی بود ضعیفی دماغ و معده و جگر است و در دسر دایم سر
و هم این سببها با زنا گرفتن و تباهی ماده است و سببها تباه شدن ابو قادن بچه است
و بیرون آوردن بچه که یاد کرده آمد سببهای دیگر هست که اتفاق افتد چون افتادنی و
زخمتی و آسیبی که بدان رسد یا آن پس جماع بیوفتد تا از جای بیوفتیده باشد آب
خورده مانند آن چیزی اتفاق افتد آبستنی باطل شود اگر زنی دگوتاهی قضیب
و رگ پس گردن زدن ظاهر بود و علامتهای رتق و عفلا و گوشت فزونی بیشتر
یاد کرده آید و علامتهای رشش و آماس اندر باب رشش نشانه یاد کرده آمده است
و آنچه اینجا یاد کرده آید آنست رحم اندر مجامعت آوازی که از سیوس بر آید و علامتهای
بی سوز اندر باب اوراطمث یاد کرده آمده است و علامت آنکه رحم بجای میل کرده آنست
که در مجامعت رحم درد کند و منی را سیلان کند و علامتهای فراخنای ماده بر آنست از جهت
آلت و چهره و کثره حیض و از بسیاری و اندک موی زهار و از تدبیر گذشته و از قوام
منی و قوام طمث و از گرمی و سردی و کمی و بیشی و از رنگ و بوی او معلوم گردد اما اگر مزاج
گرم بود منی گرم و سوزان برود و مجری قضیب را بسوزد رنگ زرد بود و اگر مزاج سرد
بود منی سرد و کبود و غلیظ بود و اگر مزاج خشک بود منی اندک و غلیظ و از زنج بود همچو صمغ
عربی و در جایگاه تولد فرزند منبسط نشود و اگر مزاج گرم و خشک بود منی بسیار و سپید



و رقیق بود و اگر مزاج رحم گرم بود در حال مجامعت سوزان بود و خون حیض که بوقت خویش
آید گرم بود و لون آن زرد بود یا سیاه و اگر زرد بود در مجامعت فم رحم سرد بود و خون
حیض سرد بود و بسیار و کم رنگ و هرگاه که از پس پاکی تر باشد بباید دانست که فم رحم لغزان است
و جسم رحم از حال آگاهی دهد و تهیج جسم از رطوبت غلیظ نشان دهد و طبیب آن که تدبیر کند
فرموده اند که بدان تدبیرها بتوان دانست که سبب بازنا گرفتن از جانب مرد است یا از
زن آنست که آب مرد و زن هر یک جدا در آب افکنند هر آبی بر سر آید تقصیر آن از جهت او
بود و گفته اند که بول مرد و زن هر یک جدا در بیخ درخت کنند و بیخ کوک زیزنند هر که آن را
خشک کند تقصیر از جهت او بود و بر سر آمدن از جهت خامی بود و خشک کردن از جهت
گرمی و سوزانی بود و گفته اند هفت دانه گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلی در سفال
نو کنند و هم چندین در سفال دیگر کنند و هر یک را بفرمایند تا بر آن تخمها بول کنند و هر یک
سفال جدا دارند و هفت روز بنهند آب آنکه بر رویاند او را تقصیر از جهت او نباشد و خواجه
بو علی سینا میگوید که درستی این نشانها را حقیقتی نیست و درستی آنست که بخوری
خوش بقمع در زیر زن بسوزند چنانکه دود و بوی هیچ بیرون نشود و نگاه کنند
اگر بوی به دهان و بینی او بر آید سبب تقصیر آن جهت او نباشد و اگر بوی نیابد معلوم
گردد که در رگهای او سده است و سبب بازنا گرفتن سده است که غذا باز میدارد و دیگر
گفته اند که یک دانه سیر درست پاک کنند و شیاف کنند و یک شب نگاه دارند اگر طعم
و بوی او بالا بر آید سده نیست و اگر بر نیاید سده است          اگر سبب کوتاهی
قضیب بود در حال مجامعت سرین زن بر بالش باید نهاد تا برداشته باشد و در
حال جدا شدن آب و بر انگیزد خویشتن در کشد و هرگاه سبب کوژی قضیب بود
علاجی نیست جز آنکه اگر ممکن بود آن سو فتد که فرو سوی قضیب است انگی برند و مرهم
طلی کنند و قضیب بر چیزی نهند و ببندند تا راست برویند و اگر بریدن او ممکن نشود
بر روغن می مالند و بر تخته راست بسته دارند تا راست گردد و اگر سبب آن بود که رحم
از جای خویش بیک سوی میل کرده باشد نگاه دارند اگر علامتهای خونی چند از آن جانب
که رحم میل کرده باشد رگ صافن بزنند و بر هر دو ساق حجامت کنند پس اگر حاجت
آید رگ اکحل بزنند و از پس استفراغ حب سکبینج و حب باد دهند که استفراغ بلغم کند و
ماء الاصول یا دو درم روغن بید انجیر مقدار یک من افیون و تخم بادیان و تخم کرفس از
هر یک یک کف بادی بیامیزند و بکوبند و روغن او بسایند و پیته بدان تر می کنند و نیم
گرم بر می دارند و از بیرون رحم ضمادی از کرنب و حلبه پخته و کوفته بر می نهند          حقنه
بگیرند شبت و بابونه و مرزنگوش و حلبه و اگر خشک همه را بپزند و یک سکره روغن
کنجد بر آن افکنند و بکار دارند و اگر زن که دردی حلبه و مرزنگوش و بابونه و شبت
پخته باشند اندر نشانند صواب باشد و اگر مزاج سرد بغایت بود نفط سپید بگیرند و پیته بدان

ترکنند با روغن باردین و بر دارند و علاج ریش و باسور و آماس هر یک اندر جایگاه
خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب بادهای غلیظ بود ماء الاصول و روغن بید انجیر
و ضماد و آبزن که اکنون یاد کرده آید بکار دارند و از طعامهای باد انگیز و آن میوه پرهیز
کنند و باقی علاج اندر علاج باد نشانه یاد کرده آمده است و اگر سبب غایت فربهی بود تدبیر
لاغر کردن کنند تا باعتدال باز آید چنانکه اندر کتاب زینت یاد کرده آید و اگر سبب ضعیفی
مبادی بود چون دل و جگر و دماغ و گرده و علامتهای ضعیفی آن پیدا بود و علاج هر یک اندر
جایگاهش یاد کرده آمد و اگر سبب سردی مزاج آلت بود و سردی مزاج ماده سرد
بود علاج آن اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و اگر سبب سردی ماده زن بود
اگر در تن امتلای بود نخستین تن پاک باید کرد پس مزاج معجونهای بزرگ حمل کردن و شیافها
بکار داشتن        تدبیری که رحم را گرم کند بگیرند عود هندی خام و بقیع رحم دود
کنند چنانکه دود و بوی بیرون نشود و به بینی او برسد همه بوی خوش از بینی او دور دارند
پس قمع که نایزه آن دراز بود بر خاکستر گرم بر نهند و زن بر بالش بر نشیند و نایزه قمع
بخویشتن بر دارند و بر آن شکل صبر کنند چند آنکه تواند و اگر ممکن گردد که با نایزه بجنبد
و سر قمع بر خاکستر گرم نهاده سود دارد و جماع آن وقت کنند که نایزه قمع از خود دور کنند
داروی که رحم را گرم و نرم کند بگیرند حاما و زعفران و سنبل و اکلیل الملک
از هر یک سه درم و نیم شادنج هندی و قردمانا از هر یک یک وقیه همه را بکوبند و بیزند
پس بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی و پیه بز و موم صافی از هر یکی یک وقیه همه را بآتش
بگدازند و بهاون اندر افگنند و یک زرده خایه مرغ جوشانیده در وی مالند و داروهای
سوده بر آن بر شنند و بسایند تا مرهم شود و بکار دارند و هر گاه که زن از حیض فارغ
شود سه روز پیوسته پشم پاره آسمانگون بدین مرهم آلوده کنند و بخویشتن بر دارند
داروی دیگر بگیرند نارمشک و زعفران و مصطکی و سنبل و میعه از هر یکی دو درم
شادنج هندی و قردمانا از هر یکی یک وقیه پیه بط و پیه مرغ خانگی و پیه بز از هر یکی دو
وقیه روغن باردین سه وقیه زرده خایه مرغ یک عدد هم چنانکه دیگر داروها مرهم کنند
و بکار دارند        داروی دیگر که خداوند رحم سرد و تر را سود دارد بگیرند حب
بانی دو درم سماق پاک کرده و مرو و زعفران و عود از هر یکی یک درم همه را بکوبند و
با انگبین بر شنند و پس از پاکی حیض سه روز بکار دارند        داروی که دود کنند
بگیرند دار شیشعان و پشم خرگوش و سداب خشک بکوبند و در موم و روغن که انداخته بسرشند
و ضمادها قرص کنند و پس از پاکی حیض دود کنند چنانکه بیشتر یاد کرده آمده است
داروی دیگر که دود کنند بگیرند زرنیخ سرخ و تخم مرو و میعه تر و برزد و حب الغار
و استارات میعه و برزد بشراب حل کنند و داروها بر آن بر شنند و اقراص کنند
حقنه که خداوند رحم سرد و تر را سود دارد بگیرند علک شامی [illegible] درم [illegible] درم



همه را در دو سه رطل بغدادی آب بپزند تا یک رطل باز آید و بپالایند و سه روز از این آب
حقنه کنند نیم گرم و بول پیل را درین باب منفعتی عجب است پیش از جماع اندکی [illegible]
نیز سخت سود مند است و تخم سیسالیوس آزموده است همه جانوران ماده را به بندند زود بار گیرد
و روغن نفط و روغن سوسن و پشم آسمانگون بر داشتن سود دارد و پنیر مایه خرگوش با سکر یا با روغن سود
دارد و سرگین [illegible] با انگبین حمول سازند سود مند بود و الله اعلم بالصواب

نشانهای آبستنی سه نوع است یکی آنست که طبیب و زن قابله تواند دانست اما آنکه زن از احوال
خود پس از آنکه بار گرفته باشد آنست که دیر با جماع آرزو نکند و اگر مجامعت کند دردی در رحم
آهسته پدید آید و بناف بر آید از بهر آنکه بار گرفته باشد فم رحم قرار گرفته باید چنانکه میل
در وی گذر نیابد و هر مجامعت که کند منی از وی باز گردد و آنچه مرد از احوال او بداند آنست
که فرج او تنگ تر و فم رحم قرار گرفته ماند و فرج او خشک یابد و در آن حال که رحم آب مرد قبول
کند فتوری در زن پدید آید یعنی سستی که بداند و سر قضیب خشک تر و پاکیزه تر از هر باری
بیند و آنچه طبیب و زن قابله بداند آنست که هر گاه که جنین تولد کند سپیدی چشم کبود فام شود
و رنگ روی او اندکی تیره گردد و کلف پدید آید از بهر آنکه حیض باز ایستد یا کمتر آید یا بیشتر
و ماده او بالا بر آید و رنگ پستانها کبود تر و سر پستانها سیاه تر و بزرگتر شود از بهر آنکه
بعضی خون آنجا شود و تبش گشتن پدید آید و برگشتن و چیزهای بد آرزو کند و پس از چهار
ماه این تبش و غیر آن زایل شود از بهر آنکه سبب اینهمه خون حیض باشد که در تن بماند و پس
از چهار ماه چون جنین بزرگتر شود و فزونها در غذای او بکار شود بقراط میگوید که هر گاه
که تهمت افتد بار نشستن شبانگاه که بخواهد خفت او را ماء العسل باید داد اگر در شکم از پیچیدگی
ناف شکایت کند باید دانست که بار گرفت از بهر آنکه از حرارت و تحلیل ماء العسل بادی
تولد کند خاصه که بر امتلا خفته باشد و آن بادها بسبب آبستنی گذر نیابد و پیچیدن ناف
تولد کند و این ماء العسل خام باید چنانکه ماء العسل را با آب سرد بیامیزند یا در آب نیم گرم
کرده حل کنند و سرد کرده بدهند تا باد تولد کند و آزمودن دیگر آنست که بفرمایند که یک
روز طعام نخورد و شبانگاهش از طعام یا حلوا یا غیر آن چیزی خوش بوی زیرا دود
کنند و قمع چنانکه معلوم است اگر بوی آن به بینی و دهان او بر آید بار ندارد و اگر بر نیاید
نشان آنست که بار گرفت و اگر همچنین پس از زرده سیری درست بر دارد از بر آمدن
بوی سیر بالا و بر نا آمدن حال بار گرفتن و نا گرفتن معلوم گردد و بول زنی که بار دارد و هنوز
در آن گشته نباشد از آن گونه باشد که در میان شیشه هم چون پنبه زده چیزی باشد و با قعر فرو
آید و اگر شیشه بجنبانند تیره شود و اگر تیره نشود اول بار گرفتن بود و هر گاه که بول ایشان
صافی بود بقوام و همچنین چیزی بر سر آن پدید آید و در میانه آب چیزی چون دانه پیدا بود و اگر بر آید فرود آید

بحث بباید دانست که هم چنانکه معلوم شده است که آفریدگار تبارک و تعالی عادت چنان داده است
که فرزند از آب پدر و مادر آفریند همچنین به تجربه معلوم شده است که هرگاه که آب مرد کمتر بود فرزند
نرینه آید خاصه اگر جماع پس از پاکی حیض اتفاق افتاده باشد و در شهرها سرد و فصلها زمستان
و روزی که باد شمال آید فرزند بیشتر نرینه آید ~~خاصه اگر جماع~~ از بهر آنکه حرارت بیشتر میل بیرون
دارد و آب در رحم بدان سبب گرمتر شود و در شهرهای گرم و در فصل تابستان و روزی که
باد جنوب آید بعکس این باشد گفته اند که هرگاه که آب مرد از سوی راست بیشتر آید و در رحم
بجانب راست افتد فرزند نرینه آید و اگر از سوی چپ مرد آید و در جانب چپ افتد در رحم
فرزند مادینه آید و اگر سوی چپ مرد آید بر جانب راست رحم افتد فرزند مادینه بود لیکن [illegible]
بود و اگر سوی جانب راست مرد اندر رحم بجانب چپ افتد فرزند نرینه بود لیکن مخنث بود و
نیز گفته اند که اگر جماع آن روز اتفاق افتد که زن از حیض غسل کرده باشد فرزند نرینه آید تا پنج
روز بگذرد هم نرینه و از پس پنج روز تا روز هشتم مادینه آید و از پس هشتم تا روز یازدهم
نرینه آید و از پس آن خنثی آید و بباید دانست که بهر زنان که آبستن اند بفرزند نرینه باشد
نیکو رنگ تر و پاکیزه تر و چابکتر از آن باشد که آبستنی که بفرزند مادینه باشد و آرزوهای
بد و منش گشتن و همه اعراض بد کمتر بود و نرینه در سوی راست بجنبد از بهر این معنی
که یاد کرده شد و آبستنی نخست در پستان راست شیر پدید آید و شیر او بقوام تر باشد
و اگر قطره بر شیشه اندر چکانند و بر آفتاب دارند چون قطره سیماب یا دانه مروارید
نماید و لون پستان او بسرخی گراید و نبض دست راست ممتلی تر شود و متواتر شود و
و هرگاه که ایستاده باشد و حرکت خواهد کرد نخست پای راست جنباند و هرگاه که برخواهد
خواست نخست اعتماد بر دست راست کند و حرکتهای چشم راست او زودتر بود و نرینه
از پس سه ماه جنبد و مادینه از پس چهار ماه از جمله زنی که با دینه آبستن بود همه بر خلاف
آن بود که بنرینه آبستن بود لیکن اگر نرینه نیز ضعیف و بد حال بود همچون احوال آن بود
که با مادینه آبستن بود از جمله حیلتهای که بدو معلوم شود آنکه اگر بچه در شکم نرینه است یا مادینه
یکی آنست که زر او نیز بکوبند و به انگبین بسرشند و بر پشم پاره سبز بگوشتن بردارند
بامداد ناشتا تا وقت نماز پیشین نگاه دارند و هیچ نخورند آب دهان او شیرین
باشد بچه نرینه است و اگر تلخ باشد مادینه باشد و اگر طعمی بدید نیاید نشان آن باشد
که آبستن نیست ابو علی سینا میگوید که درین سخن نظر است و این را تجربه حاجت است و مدت
نفاس از هر چه پس فرزند نرینه است پنج روز باشد یا سی روز و از پس مادینه سی و پنج روز تا چهل روز والله اعلم



اولا درین سخن که گفته اند که آب زن ضعیف باید تا فرزند نرینه آید اعتماد نشاید کرد از
بهر آنکه تا آب زن قوی نباشد هیچ صورت زنگی نباشد لیکن آب مرد از آن زن
قوی تر باید و تدبیر هر دو آب قوی کردن آنست که عطرهای خوش بکار دارند چون مثلث
که از مشک و زعفران و عود خام سازند و یا از مشک و عنبر و عود و قدری زعفران
کافور دور دارند و طعامهای خالص ~~بکار دارند~~ موافق خورند چون سپیدبا با گوشته
و قلیه نرگسی و زرده خایه نیم برشت و برنج و شیر و آنچه بدین ماند و طعامهای دیگر و شرابها
و شرابها و معجونها که در جای نگاهداشت یاد کرده آمده نگاه دارند و در فصل [illegible]
و دواء المسک و مانند آن دو سه شربت بخورند و از کم خوردن طعام پرهیز کنند و از
ترشیها و ازستی دور باشند و آب سرد بسیار نخورند و اندک اندک بتدریج از جانب [illegible]
و هر یک چند روز خویشتن نگاه دارد چندانکه منی گرد آید و شهوت صادق شود و آب
خویشتن باز ماند تا رنگ و قوام او معتدل است پس از آنکه منی باعتدال آید دو سه روز
صبر کند تا قوی تر شود و چندان جماع از خویشتن باز ندارد که منی او بسوزد و تباه شود و مرد
و زن نشاط و خوشدلی جویند و ماوی و خوابگاه پاکیزه کنند و در خانها عطر بسوزند و جماع
وقتی کنند که شادمانه تر باشند و در حال جماع و جدا کردن آب هر دو از فرزند نرینه اندیشه
کنند و صورت مردی مردانه قوی اندام تن درست یاد آرند و پیش از جماع لختی بازی کنند
تا حریص تر گردند و در حال جماع مرد سرین زن را بلند تر دارد چنانکه پشت او در نشیب افتد
و مرد بوقت جدا شدن آب زن را بخویشتن کشد و او را یکزمان همچنان نگاه دارد پس از
وی دور شود و زن رانها فراهم کرد و هم بر آن شکل صبر کند و هرگاه که این بجای
آرند امیدوار بود که فرزند نرینه آید ان شاء الله تعالی و تقدس

باید دانست که مردی که فرزند بسیار از وی آید و زود فرزند آرد او را تازی التیس
گویند و این مردی قوی اندام بود و اندر فربهی و لاغری معتدل بود و گوشت آلود بود
و اندر سختی و نرمی معتدل بود و میل اندکی به سختی دارد و خایهای او بزرگتر از آن دیگران
بود و رگها بروی ظاهر بود و در جماع حریص بود و از آن کار بزودی سست نگردد و زودتر
از دیگران بالغ شده باشد و بر زهار او موی بسیار بود و در کودکی نخست خایه او منتفخ
شده و بعضی جانوران را بوقت گشن دادن اگر خواهند که از آن گشن بچه ماده آید
راست او ببندند تا آب از خایه راست او نرود و اگر خواهند که بچه نر آید خایه چپ
او ببندند تا آب از خایه چپ او نرود و از این جای معلوم شد که هرگاه که کودکی بالغ خواهد
شد نخست خایه راست او منتفخ شود مزاج او قوی است و از وی نرینه خواهد آمد
و زن نیز معتدل گوشت بود و تخته معده و لون او همه معتدل بود و حیض او بوقت و تمام بود

اگر فرزند

و مدت او معتدل بود و مدت پاکی او بیست و یک روز بود و خون حیض او سخت غلیظ و
سیاه و آب ناک نباشد و معده او قوی بود و طعام نیک گوارد و کسلان و سست نباشد و جلد
باشد ظاهر بود و اندک خود و تمیز از دیگران رود و رگها سخت پیدا و پیوسته باشد والله اعلم بالصواب

هرگاه آبستن را فروسوی ناف و پشت گرانی کند و در بغولهای ران او دردی پدید آید و
رحم رطب شود و تری می تراود هنگام زادن بود و هرگاه که پستانهای او سست
شود و بغولهای ران هم چنین آماسیده شود و باد گیرد هنگام زادن بود والله اعلم

نشان ضعیفی بچه اندر شکم مادر بیماری مادر و استفراغها بود که او را افتد خاصه استفراغ
خون حیض و زنانی باشند که ایشان را در آبستنی حیض آید و سبب آن بسیاری خون
بود و زنی را که این علت باشد و یا اگر باشد از آن با مدان زیادت شود نشان ضعیفی
بچه و غذا نایافتن او بود و همچنین هرگاه که در اول آبستنی یا زودتر از آنکه عادت زیادت
شود نشان ضعیفی و غذا ناپذیرفتن بچه بود و ماده غذای او باز میگردد و بالا بر می آید
و یا جنبیدن بچه در شکم بوقتی که عادت است که بچگان بجنبند جنبیدن بوقت هم نشان ضعیفی
و بی حالی بچه بود و آنکه خون از مادر جدا شود و ناف بگشاید عطسه دهد و آواز بی تنه بهم دو
تا زمانی بجنبد نشان بیماری و ضعیفی بود زود بهلاک شود والله اعلم بالصواب

اسباب دشواری زادن پنج نوع است یکی احوال مادر دوم احوال بچه سیم احوال مشیمه و
رحم چهارم احوال اندامها که حوالی رحم است و مشارکت او است پنجم اسباب بیرونی اما سببها
که از احوال بود پنج نوع است یکی آنست که مادر بیمار یا کشیده باشد و ضعیف شده
و قوت بر خود ندارد و عضلهای او را قوت دفع ضعیف بود دوم آنکه زادن نخست بود
و بسیار ترسیده بود سیم آنکه سخت فربه و بسیار سیه بود چهارم آنکه این تنعم و نازک بود
و بروز درد یا تیمار نباشد پنجم آنکه حرکت بسیار کند و از شکل به شکل دیگر میگردد و بچه
هم از آن سبب از آن شکل که از آن بیرون تواند آمد بگردد و سببها که مشیمه و رحم را بود
پنج نوع است یکی آنکه تنگ ماهه رحم کوچک بود و بچه دشوار تواند گذشت دوم آنکه رحم خشک
بود و رطوبتی که بچه را بلغزاند نباشد سیم آنکه زفتی و آماسی در رحم پدید آمده باشد چهارم آنکه
مشیمه غلیظ بود و بوقت بچه شکافته شود پنجم آنکه مشیمه رقیق بود و زودتر شکافته شود
و تری یا نخست بالا یه و ماده لغزاننده که بچه را بلغزاند و سببها که از اندامها بود که حوالی رحم است



دو نوع است یکی آنکه در مثانه یا روده سنگی بود دوم آنکه بول باز گرفته شود و مثانه پر شود
و جای بچه برو تنگ گردد و حرکت بروی دشوار گشته یا طبع خشک بود و ثفل در روده مستقیم
گرد آمده باشد بچه را زحمت کند و سببها که از احوال بچه بود هفت نوع است یکی آنست که بچه
بزرگ بود یا سر او بزرگ دوم آنکه بچه سخت کوچک بود و فرود آمدن گرانی کند سیم آنکه
ماده بود و زادن ماده در جمله دشوارتر از زادن نرینه بود از بهر آنکه حرکتهای او ضعیف
بود چهارم آنکه بچه یکی بیشین بود و بر یک رانماند حرکت نباشد و زحمت افتد و بسیار
دیده شد که زنی پنج بچه یکبار بزاد نیست و گاه باشد که بیش از پنج عدد بسیار اندر کیسه بود ست
پنجم آنکه بچه ضعیف بود یا مرده باشد و از وی حرکت بیرون آمدن نبود ششم آنکه بر شکل طبیعی
نباشد و بدان سبب دشوار بیرون تواند آمدن و نخست پای وی بیرون آید یا بر پهلو افتاده
باشد یا زانو اندر آمده بود هفتم آنکه بچه پیش از وقت قصد بیرون کند و اگر بچه قوی بود لیکن
تا این وقت هنوز قوت تمام نشده باشد و سببهای بیرونی چهار نوع است یکی آنکه سرما سخت
و باد شمال رحم را و همه منفذها را فراز هم فشارد و باشد که این سبب سخت قوی بود و بدان
رسد که رحم بطرقد و پوست و عضلهای شکم شکافته گردد دوم آنکه ضعیفی گرما قوتها ضعیف کند
سیم آنکه اندوهی یا وهمی که برو رسد و روح و قوتها بدان سبب باندرون گریزد و قوت
دافعه ضعیف گردد چهارم آنکه عطرهای بسیار بکار دارند و پیوسته بدان سبب رحم بر
بالا می کند بسبب مشارکت رحم با دماغ و بدین سبب وقت عطرها دور باید داشت که بگر افتی
افتد و قوت را بدان نگاه باید داشت و بسیار باشد که بسبب درد و رنج در سینه و شش
رگی گسسته شود و خون از گلو بر آمدن گیرد و بیماری حاصل تولد کند و باشد که بادی سرد به عضلها
رسد عضلی گسسته شود و بکار از اداکند کلی دشواری زادن بهر سببی که باشد
آنست که طبیخ حلبه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر پشت زهار و بغولها
ران میچکانند و روغن بابونه می مالند و پشت و تهی گاه او بدین سبب بروغنها چرب
میکنند و فرو مینشانند و در طبیخ حلبه و کرنب نشینند و یکبار برخیزد و نفس خویشتن فرو گیرد
و قوت کند چنانکه کسی را که طبع خشک باشد قوت کند تا ثقل بیرون شود و این قوت کردن
را طبیبان تزحر گویند و داروها و داروهای عطسه آرنده چون بلبل و کندش و طیشا
و غیر آن بویند تا عطسه افتد و لعاب تخم کتان در رحم چکانند و موم روغن از پیه بط و مرغ
خاکی با لعاب تخم کتان بفم رحم طلی کنند و اسفیداناج چرب با روغن پیه بط و پیه مرغ دهند تا بیاشامد و اگر
چهار مثقال پوست خیار چنبر کوفته و بیخته با جلاب یا شوربای مرغ فربه بدهند در حال و دارو
و دارچینی و حلتیت و جند بیدستر و سکبینج و اشق هر کدام که با مزاج مادر موافق باشد بدهند
آسان تر زاید و طبیخ حلبه دادن با روغن بادام خاصه که با خرما پخته یا با تخم کتان دادن
آسان کند حبی که اندرین باب ستوده اند و از بهر آن کار ساخته اند بگیرند
دارچینی و ابهل از هر یکی درم سلیخه هفت درم قرفه و مر و زراوند مدحرج و قسط تلخ از هر یکی

پنج درم سعد و افیون از هر یکی دو درم مشک دانگی و نیم همه را بکوبند چنانکه رسم است و حب
کنند شربتی سه مثقال یا دو وقیه شراب کهن ابو علی سینا میگوید نزدیک من صواب آنست
که اندرین حب افیون یک درم کنند حبی دیگر ابهل دو درم سداب خشک پنج درم
تخم هزار اسفند چهار درم حلتیت و اشق و بوره از هر یکی سه درم حب کنند چنانکه رسم است
شربتی سه درم است در طبیخ ابهل و مسکطرامشیع و فوره یا در طبیخ لوبیای سرخ یا در
عصاره سداب تر حبی دیگر بگیرند نقل ازرق و مرد ابهل ریز بستار است
حب کنند حبی دیگر ابهل دو درم حلتیت نیم درم فوه نیم درم این همه یک شربت بود
حبی دیگر بگیرند ابهل دو درم طبیبان دعوی کرده اند که هیچ دارویی برابر این نیست
بگیرند مر و جند بیدستر و میعه از هر یکی یک مثقال دارچینی نیم مثقال همه را بکوبند و بانگبین
بسرشند شربتی دو مثقال با ماء العسل گرم با شراب کهن معجونی دیگر برگ سداب
خشک هشت درم فوه و فود نانا و مسکطرامشیع از هر یکی دو درم همه را بکوبند و به پزند و
بشیره انجیر زرد بسرشند شربتی دو مثقال با ماء العسل یا با شراب کهن معجونی دیگر
برگ سداب خشک و اگر انجیر تر نباشد انجیر بستی خشک بجوشانند و نیک مالند و پالایند
و آب او را بقوام آرند و داروها بدان بسرشند چند یک گوز بامداد و شبانگاه
بدهند ضمادی بگیرند تخم کتان و بکوبند و در ماء العسل و روغن کنجد بجوشانند
و بر زهار و تهی گاه او طلی کنند و طبیخ تخم حنظل تر کنند و بر دارند و زراوند طویل سوده
بپشم پاره بر دارند شیافی بگیرند حریق سیاه و جاوشیر و زهره گاو
را استار راست و شیاف کنند بچه مرده و زنده را بیرون آرد بخور را
بگیرند پاره گوگرد زرد و جاوشیر و مرد و پرزد و زهره گاو بسرشند و دود کنند و
مرتبها دود کردن بچه را بیرون آرد و پوست مار دود کردن بچه را بیرون آرد لیکن باشد
که بچه را بکشد و جز با که بکار نست سود دارد سنگ مغناطیس است که اندر دست گیرند زادن
را سود دارد و آسان کند و لبه بر ران راست بندند سود دارد و اگر اصطرک زنی
بر ران بندند درد زادن نباشد و خاکستر سم خر طلی کردن و پشم فرد دود کردن و سم اسب
دود کردن و چشم ماهی شور دود کردن سود دارد و بچه را بیرون آرد خاصه هر نوع
آنست که اگر سبب ضعیفی و بیماری مادر بود قوت مادر را شربتها و ماء اللحم و زرده خایه مرغ
نیمبرشت و شوربای مرغ فربه بکار دارند و روغنها که یاد کرده آمد می مالند و هر چه بدان
حاجت آید از علاجهای کلی بکار دارند و بیکن می ترسند و زادن نخستین زنان دیگران او را
دل خوشی دهند و موم روغن می مالند چنانکه رسم است و زنان قابله او را بفرمایند تا زحیر
بکنند و اگر سبب دشواری زادن فربهی مادر بود او را بر دی در خوابانند و سینه و
شکم او بر بالش می نهند و زانوهای او را فراهم آرند تا چون بگرایه سر او برابر رحم
آید پس رحم را بموم روغن چرب کنند و داروی عطسه آرنده بو یابند تا بچه بقوت عطسه از



جای خویش بجنبد و بیرون آید و اگر سبب آن بود که نازک و اهل نعمت بود چنانکه باشد تدبیر او آن
باشد که زادن او نخستین باشد یکی است و اگر سبب او آن بود که زن فربهی و آفتی و استسقی بود
علاج او چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است می کنند و از علاجهایی که یاد کرده آمده است
آنچه ممکن بود بکار می دارند و اگر سبب تنگی و کوچکی رحم باشد یا خشکی او بود موم روغن بسبطو و پیه مرغ
خانگی و روغن شبت و ابزن که در وی طبیخ سبوس و حلبه و کرنب و تخم کتان پخته باشند بکار
دارند و تدبیر عطسه آوردن کنند و اگر سبب غلیظی مشیمه بود تدبیر آنست که قابله مشیمه را بجوید
و با انگشتان دست چپ آنرا بگیرند و بکار دارد و روغن کنجد با لعاب تخم کتان بر رحم او بر
میکنند و ناخن دست راست یا با آهنی مشیمه را بشکافند و اگر سبب رقیقی مشیمه که زود دریده
شده باشد و ترها بیرون می آمده علاج او علاج خشکی رحم کمی است و اگر سبب او آماس
روده و مثانه بود رخت و علاج آن چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است می باید کرد
و روغنها و لعابهای لغزاننده بکار دارند و عطسه آوردن و آنچه ممکن بود از علاجهای کلی
میکردن و اگر باز گرفتن بول و خشکی طبع بود طبع را الحقنه نرم باید کرد و بکشادن و شوربای
خروس که در وی نخود و شبت و تخم بادیان و بقایح و تخم معصفر پخته باشند میدهند و باز گرفتن
بول را روغن شبث بزنبارجی باید مالید و داروهای ادرار کننده می باید دادن تا مثانه تهی شود
و اگر سبب آن بود که بچه بر شکلی ناطبیعی افتاده باشد حیلت باید کرد تا او را بشکل طبیعی آرند
و الحیان باشد که بچه را بانیش باز فی برند و باز میگردانند اگر قبلا یا بها بیرون آمده باشد آنرا
بیش باز برند و ساقهای او برافرازند چنانکه راست شبانه و مادر را بردی در خوابانند چنانکه
زن فربه تا بچه فرود آید و اگر این حیلتها ممکن نگردد چاره جز آن نباشد که همچنانکه بچه مرده را هم
بلعابها و روغنها و عطسه آوردن و طبیخ خرما و حلبه و روغن بادام علاج توان کردن و اگر بزرگی
از اندازه بیرون باشد یا سر بچه بزرگ بود یا سر بچه دو بود یا خلقتی عجب بود آنرا علاج جنب جز قطعها
و صدقه و جز آنکه اندامهای بچه جدا کنند و یک یک اندامها بیرون آرند و تدبیرهای که پیش ازین
یاد کرده آمد و درد آن گرانست که پیش یک روز یکماهه بیرونه و در آب زنان می نشانند و
آبزن بیرون گرمابه باید تا سستی نیارد و پشت و تهی گاه و زهار و بن و ران بر روغن بابونه
و روغن خیری چرب میکنند و بدین روغنها او را می مالند و اندامها و رگهای او را چرب میکنند
و طعامهای نرم و لعابها و موم روغن از پیه مرغ خانگی و روغن کنجد همه نیم گرم بر رحم میسازند
و هر بامداد لعاب دانه آبی با لعاب تخم کتان آمیخته با طعامها میدهند و اسفیدباهای نرم و چرب
و مرغان فربه و اسفاناج و مانند آن خورند و از همه طعامهای قابض پرهیز کنند و عطرهای مشک
زیر آن قمع دود میکنند چنانکه چند جای یاد کرده آمده است و چون درد زادن آغاز کند طعامهای
چرب و اندک بخورند و یک ساعت راست بنشینند پس بقفا باز خفتن پس یکبار برخیزد و بنشیند
برآید و فرود آید تا فم رحم گشاده شود و دهان باز میکند و هوا ادم اندر میکشد و ترنج میکنند
و عطسه می آرد تا بچه رود و دفع شود باذن الله تعالی عز و جل و اگر پیش از آنکه بیرون آمده باشد

همیشه دشوار بیرون آید باشد که بعطسه کفایت شود و باشد که گرد شود و در رحم بماند که بعد از آن
بازگشت نتواند گرفت بدان را بیرون آوردن و باشد که جنین بیرون آید و باقی هنوز در رحم بداشته باشد
قابله آن را بگیرد و بدان را بجنباند از هر سوی و در جنبانیدن و کشیدن آن هیچ زوری نشاید کرد
چرا آنکه باز زهدان با آسانی بیرون تواند آورد که نه از بهر آنکه بیم باشد که انقلاب رحم تولد کند و اگر
جدا نشود انشا بران باز بندند و عطسه آرند و بسیار باشد که مشیمه اندر رحم بماند و زود عفن گردد
و گنده شود و بیالاید لیکن بخار آن دل و دماغ برآید و رگهای عظیم تولد کند تدبیر آن بود که عطرها
در زیر او بخور میکنند و سوسن و دوا المسک و مفرحها دهند و بر معده و بر دل طلی میکنند
طلیهای خوش بوی و قوت دهنده بکار دارند و اگر بدین کفایت نشود بخور سازند
و ضماد که از بهر دشواری زادن یاد کرده آمده است بکار داشتن والله اعلم

اما علاج منش گشتن و آرزوی گل و آرزوی طعام نابودن و علاج آرزوهای بد آنست که در آن
حال که منش گشتن خیزد بطبیخ شبت یا سکنجبین مصطکی انگبینه نیم گرم بدهند تا قی کنند و خلطهای
بد از معده پاک شود و ریاضت معتدل بکار دارند و شربت ترنج پرورده و آبی بریان کرده
قابله که با ربهای عود هندی شکافته باشند و در وی نشانده و گوارش عود با اندکی
مصطکی و عود سود دارد و هر آینه مزاج گرم را شراب ترنج و شراب لیمو و شراب غوره
موافق بود و طعامهای سبک خوردن چون گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغاله و نان با گرده
و گاه گاه اندر طعام اندکی پیاز سرکه پرورده و اندکی خردل بکار دارند چنانکه شهوت
بجنباند و ازین نیز ها کسنه و کوک و اندکی لیکر روا باشد و از میوه آبی و امرود و سیب شیرین
و انار ترش و شیرین بخورند و بر معده ضمادی از سنبل و قصب الذریره و افیون و غیر آن
قصب و آبی پخته و شراب ریحانی کهن بر می نهند و ضمادی که در علاج معده و جگر ضعیف یاد کرده
آمده است اندرین باب نافع است     شربتی که منش گشتن باز دارد بگیرند قرنفل
و قسط شیرین و مصطکی و کوزبوا و سک و قاقله و عود و کباب براسته راست شربتی یک
مثقال با آب سیب و آب آبی و اگر خفقان رنجه دارد سبب آن خلطی بد باشد اندر فم معده
آب گرم تجرع کردن و ریاضت معتدل آن را زایل کند و اگر در معده و روده های او بادها [illegible]
دارد ازین گوارش بکار دارند بگیرند زیره کرمانی در سرکه آغشته و بریان کرده و کندر و
سعتر پارسی از هر یکی یک جزو [illegible] جزو همه را بکوبند شربت از نیم مثقال تا یک
مثقال سفوف کنند یا هم سنگ آن شکر سوده     داروی دیگر بگیرند زرنباد و
درونج از هر یکی دو درم سنگ مروارید سوده و کهربا و ابریشم خام از هر یکی درم سنگی بعد از آن
بکوبند و بیزند و با سکنجبین مصفی بسرشند شربت یک مثقال و اگر پستانهای ایشان بیاماسد
سرکه و روغن گل طلی کنند و برگ کرنب پخته ضماد کردن و صبر و صندل و فوفل و آب عنب الثعلب



سود دارد طلی کنند و خاکستر ها که بتازی ابردی گویند بسرکه تر کنند و طلی کنند و اگر زنانی را که در
آبستنی حیض دیدن عادت نباشد و حیض پدید آید علاج آنست که عدس و نار پوست و گلنار
و مازو و بلوط در آب بپزند و در آن می نشینند و اگر مازو و نار پوست و گلنار و اگر خشک
بسرکه بپزند و بر زهار ضماد کنند سود دارد و اگر بدین کفایت نشود و اقراص کهربا و هر چه اندر
علاج باز داشتن افراط طمث یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر تب آید و بفصد یا بمسهل
حاجت آید پیش از چهار ماه و پس از هفت ماه نشاید و درین میانه نیز احتیاط باید کرد و از چیزها که طبع را
نرم کند جز خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شراب آلو چیزی نشاید داد والله اعلم بالصواب

باید دانست که زنان را پس از زادن مدتی خون رود و آن باقی خون حیض باشد که بعضی
از آن غذای بچه گردد و بعضی ببالا برآید و در پستان شیر گردد و باقی در ایام نفاس باز آید
آن خون را که درین مدت ایام رود بتازی نفاس گویند و زن نفسا گویند و مدت نفاس
از پس فرزند نرینه سی و پنج روز بود یا سی روز و از پس فرزند مادینه سی و پنج روز تا چهل روز
پس هرگاه که فرزند جدا گردد و هیچ نفاس نباشد یا اندکی باشد تدبیر آن باید کرد که نفاس
تمام بیاید از بهر آنکه بیم باشد که آن علتها که از احتباس طمث تولد کند از احتباس نفاس
پدید آید و از علاجها بخور پشم ماهی و پشم اسب دود کردن درین باب سود دارد و هر چه
اندر احتباس طمث یاد کرده آمده است علاج است و طعام شوربای کبر و نخود که شبت و
دارچینی در وی پخته باشند سود دارد لیکن اگر زن ضعیف و نحیف و اندک خون
بود اگر نفاس او کمتر گردد مضرت آن کمتر باشد و یا خود هیچ مضرت نباشد
و اگر نفاس بسیار باشد و از اندازه بیرون آید علاج آن و علاج افراط طمث یکی است والله اعلم

سببهای اسقاط در اصل سه نوع است یکی آنکه از سوی مادر بود دوم آنکه از سوی پدر بود
سیم سببهای بیرونی بود اما آنچه از سوی مادر بود هفت است یکی آنکه در رحم بادی افتاده
باشد و هرگاه بچه را بجنباند و دفع کند دوم آنکه در رحم رطوبتی باشد که بچه را بلغزاند سیم
بردی رحم چنانکه بدان سبب پرورده نشود چهارم استفراغ با سهال یا فصد یا حیض یا غیر آن
پنجم افتادن و بیماریهای رحم چون قرحه و بواسیر و آماس و غیر آن ششم بیماریهای گوناگون و تبها
گرم و لرزه و انواع اسهال صفرائی و بلغمی هفتم آنکه مادر سخت لاغر بود و هر غذا که حاصل آید
تن مادر بدان محتاج تر بود از بچه و بچه را نصیبی نرسد و آنچه از سوی پدر بود آنست که منی رقیق
بود و از وی نشیه که بچه را نگاه دارد و تولد نکند و سببهای ضعف شکافته شود و بچه بیوفتد
و اسباب بیرونی چهار است یکی آنکه سرمای عظیم بر جسم رسد و رحم را و منفذهای بچه را فراهم

فشارد و بچه غذا نیابد و ضعیف گردد و از ضعف رنج بسیار برد و رحم و قوت دافعه او
ضعیف گردد و زادن و بیرون آمدن بچه دشوار گردد دوم آنکه گرمای سخت بدو رسد و قوت
ضعیف گردد و بچه را بهوای خنک حاجت آید و مقام بسیار اندر گرمابه ازین قبیل بود هم قوت
مادر را و هم بچه را ضعیف کند و بچه را ماندن و تری گرمابه بمعالیق و رباطهای مشیمه رهاست کند
و بچه را بلغزاند سیم آنکه حرکت قوی اتفاق افتد چون افتادن و جستن از جای و آسیبی
و زخمی رسیدن و آواز بلند کردن و چیزی سنگین برداشتن چهارم اعراض نفسانی
چون خشمی صعب و اندوه و ترسی عظیم که ناگاه بدو رسد و هرگاه که زمستان جنوبی گرم بوده
باشد و بهار سرد از پس او در آید اسقاط بسیار افتد و درد و رنج اسقاط بیش از درد
زادن بود از بهر آنکه زادن طبیعی است و اسقاط ناطبیعی و اسقاط بیشتر اندر ماه نخستین
و ماه دوم و ماه سیم باشد و اندر ماههای دیگر نیز هم باشد و آنچه اندرین سه ماه افتد که یاد
کرده آمد سبب آن گرد آمدن بادها بود اندر رحم و از بهر آنکه بچه اندرین ماهها کوچکتر و
ضعیفتر و سبکتر بود بادها او را زودتر دفع توانند کرد و آنچه ماههای دیگر افتد سبب آن
سوء المزاج سرد بود و گرد آمدن رطوبتی فزونی اندر رحم و از بهر آنکه بچه اندرین ماهها بزرگتر
و گرانتر بود رطوبتها او را آسان نتوانند لغزانید علامت اسقاط آنست که پستان
مادر لاغر شدن و تهی شدن گیرد و گرانتر بود و باشد که شیر پستان پالودن گیرد و آن نشان ضعیفی
بچه و غذا نایافتن او بود و زرد و سست گشتن چشم و دردی و گرانی و سردماندگی بی سببی ظاهر
و گوئی که از اندرون چشم دردی کند این نشانهای اسقاط است خاصه اگر این نشانها در نشت
مدید آید و نشت بسیار که بر زانو اسقاط کند و لخت خون حیض آید پس اسقاط بود و علامت
بادی که اندر رحم گرد آید و علامتهای انواع سوء المزاج و علامتهای قرحه و بواسیر هر یک اندر
جایگاه خویش یاد کرده آمده است و علامتهای مردن بچه آنست که بچه اندر شکم سخت گران
گردد و هرگاه که بیمار از پهلو بدیگر پهلو گردد و بدان ماند که سنگی اندر شکم او از جانب
بدیگر جانب می افتد و ناف سرد شود و پیش از آن گرم بوده باشد و پستانها لاغر و تهی
گردد و از رحم زرد آبی گنده تراویدن گیرد و سپیدی چشم تیره شود و باشد که سرخی و گوش
سپید شود و بیمار پاسخ نشود باید دانست که حال بچه اندر شکم همچون حال میوه است
بر درخت و همچنان که از درخت شکوفه و میوه که بادی همی زند بیشتر افتد و آنچه که نزدیک
بختگی و خامی رسد به آسیبی و بادی همی افتد بچه نیز با اول نازک بود و با آخر گران گشته در میان
دو وقت یکی با اول آبستنی و در آخر از اسقاط که یاد کرده آمده است پرهیز باید کرد آمده است
پرهیز باید کرد و بدین سبب است که پیش از ماه چهارم و پس از ماه هفتم نه رگ شاید زد
و نه دارو شاید خورد و اگر چه اندرین میان کم افتد تر بود احتیاط باید کرد و تا سخت ضرورت
نباشد داروی مسهل و رگ زدن و گیری نشاید کرد و ضرورت آن وقت باشد که در تن
و رگهای مادر اخلاط بد بسیار بود و خون او تباه شده بود و بیم بود که زحمت و بوی اخلاط



و تباهی غذا بچه را تباه کند بدین سبب ضرورت شود اخلاط بد کم کردن لیکن بدارو و تدبیر
و شربتهای لطیف و بتدریج باید کرد و بهترین مسهل که بدان دلیری توان کرد خیار شنبر است
و تدبیرها و غذاهای پاکیزه مزاج را بگردانیدن و باعتدال باز آوردن و باید دانست
که سبب قویتر و بیشتر اندر اسقاط رطوبتهای فزونی است که بچه را بلغزاند و صواب آن بود
که پیش از آبستنی استفراغها کنند بداروهای مسهل که رطوبت را کم کند چون حب نتن و
حب سکبینج و بداروهای ادرار کننده چون ماء الاصول با روغن بیدانجیر و روغن بادام
تلخ رحم را پاک کند و حقنها نیز اندرین باب سودمند است حقنه بگیرند شعیر پاک و حب الهبل
و انگواه و کاشم و شبت و بابونه و سداب خشک و حلبه راسیتارا است همه را در یک من و نیم
آب بپزند تا بنیمی باز آید و بپالایند و بمقدار هفتاد درم سنگ از وی بستانند و روغن سوسن
برافگنند و بدان حقنه کنند حقنه دیگر از پس استفراغها و حقنهای دیگر رحم را بدین
حقنه کنند بگیرند حنظلی درست و سرش را بردارند و تخم او بیرون کنند تا رحم پاک کند و از پس
آن روغن بر وی مالند و پشم پاره بدان چرب میکنند و برحم می رسانند و هر هفته دو بار
دواء المسک و مفرح و کرماو و موثا و حب سکبینج بکار دارند و مقل و علک الانباط و سونبر
ترکیب کرده یا هر یک جدا از پس استفراغ دود کردن بجمع سود دارد و سنبل و زعفران
و مصطکی و سک و ترنجبین بیشتر با روغن یاسمین و روغن ناردین با پیه بط کوفتن بردارند
و هر چند روزی پنیر مایه خرگوش پیش از مجامعت بخویشتن بردارند سود دارد و در حال
آبستنی مفرح و دواء المسک و شرود یطوس مرطوب را سود دارد و اشیافها که از روغن
بلسان و سعتر و انگواه سازند پیش از آبستنی سود دارد و روغن بلسان تنها و نفط سیاه تنها
سود دارد و پشم پاره بدان تر کنند و بردارند داروی سودمند بگیرند روغن بلسان
ده درم سنگ و نیم تریاق بزرگ ده درم و نیم بیخ درخت جادوشیر یک درم سنگ زرنباد
و دوج از هر یکی دو درم سنگ حربان دو درم سنگ و نیم مشک دو دانگ زوفای تر
دو درم سنگ با روغن که با طفار لطیف کنند بسرشند چنانکه رسم است هر پنج روزی
دو درم سنگ بخورند و گاه گاه پشم پاره بدان آلوده کنند و بخویشتن بردارند
و از پس اسقاط فوفل و هزار اسفند و سعتر و خردل و علک الانباط دود کردن سود دارد والسلام

هرگاه که دشواری زادن چهار روز بردارد و بچه جدا نشود باید دانست که بچه مرده است
تدبیر خلاص مادر باید کرد و علاجها که باب دشواری زادن یاد کرده آمده است و از شیافها
و بخورهای قوی تر مشغول شدن و بیرون آوردن و از آن داروها که بچه را بکشد و بلغزاند بکار داشتن
و پر مرغی که شاخ اساره تراشیده و نرم کرده که خطمیا بعد از پر مرغ تراشیده و نرم کرده
که شاخ سداب که پیته از کاغذ تافته بفم رحم رسانند بچه در وقت بیفتد خاصه اگر نقط ان

با باب حنظل و طبیخ او آلوده کنند و تخم هزار سفند خوردن و نگونشتن برداشتن و در دهن
ایشان بچه را بیفکند و انگزد و پرزده بخور از رم درین باب سخت نافع بود و گفته اند گر زن آبستن
پای بر بخور مریم نهد هم باشد که بچه را بیفکند و اعصاره او بر شکم طلی کنند با پنبه پاره نگونشتن بر دارد
بچه بیفکند و عصاره عرطنیثا هم چنین و اگر سه درم اشنان پارسی سوده بخورند بچه را بیفکند و عصاره
برگ حنظل حقنه کردن و به شکم پاره نگونشتن برداشتن و پشم فرو بر کین او دود کردن
و بهر دو چشم ماهی شود دود کردن بچه زنده و مرده بیفکند دارو ی مرکب بگیر خوانکه دوم
نیم درم اسنگ سداب خشک سه درم سنگ مر یک درم سنگ این جمله یک شربت بود بامداد
و شبانگاه با طبیخ ابهل بدهند بچه بیفکند دار وی دیگر بگیرند زراوند طویل و حب الغار
و حنطیانا و مر و قسط بحری و فوه رنگ رزان و سلیخه و فودنا و فلفل و شکاع و اشنه را
همه را بکوبند و بیزند و تریاق اربعه درین باب قوی است و آن دارو ها که مرد را شاید
افکندن است و شاهتره چند روز پیوسته بخورند بچه را بیفکند و آب برد مقدار نیمن
با یک وقیه خطمی سوده بخورند بچه را بیفکند دار وی دیگر بگیرند دار چینی و فودنا
و ابهل از هر یکی ده درم سنگ مر پنج درم سنگ شربت هر روز سه درم سنگ
دار وی دیگر بگیرند طبیخ حلبه که با انجیر پخته باشند سه وقیه آب سداب تر سه وقیه سقمونیا
سه درم بهم بیامیزند و بدهند بچه مرده و زنده را بیفکند شیافی بگیرند نوشادر
سوده ده درم سنگ اشق را حل کنند و نوشادر را بدان بسرشند و شیاف کنند
و بنهند و همه شب نگاه دارند و برشکلی باشد که رانها افراشته باشد و بر بالش نهاده
شیافی دیگر بگیرند حرتیق سیاه و مویزج و زراوند گرد و بخور مریم و
حب المازریون و تخم الحنظل و اشق همه را بکوبند و اشق را بزهره گاو حل کنند
و داروها بدان بسرشند و شیاف کنند ضمادی بگیرند تخم حنظل
و برگ سداب از هر یکی سه جزو همه را بزهره گاو بسرشند و بر ناف و زهار طلا کنند بچه مرده را و زنده را بیفکند

هرگاه که زن اندک سال بود یا مثانه او ضعیف بود و بیم باشد که بسبب آبستنی آفتی پدید آید
چون سلسل البول و شقاق و غیر آن مصلحت آن دیده اند که حیلتها کنند تا آبستن نشود
و حیلت آنست که مرد در حال مجامعت انزال زن را نیک نگونشتن او بکشد و در انتها
آن فعل برندارد و زود از وی جدا شود و جهد کنند تا انزال هر دو در یک زمان نباشد
و چون از وی جدا شود بفرماید تا هفت بار بر جهد نیک و اندرین برجستن جهد کند تا منی
از وی جدا شود و عطسه آرد و اگر مرد بوقت مجامعت سر قضیب خویشتن بر دهن کنجد
بر می کند منی در زه و نرسد و نفوذ و اگر زن و خون بلسان یا بقطران آلوده کند یا با سفید آب
آبستنی باز دارد و شکوفه کرنب و تخم او بهم سرشته پس از پاکی و پیش از مجامعت



و پس از آن نگونشتن برداشتن آبستنی باز دارد شیافی بگیرند تخم حنظل و
هزار چشان و خبث الحدید و گوگرد و سقمونیا و تخم کرنب را بسرشند و شیاف کنند و قطران
بسرشند و شیاف کنند و پس از جماع بر دارند و پوست رزدی که در میان دانه های انار بود با نب
جایی بیشتر از جماع و پس از آن نگونشتن بر دارند آبستنی باز دارد و الله اعلم بالصواب

رجا علتی باشد که زنان را پدید آید و حال ایشان درین علت همچون حال آبستنان باشد و گمان افتد
که آبستنی است لیکن شکم بزرگ شود و شهوت طعام باطل شود و فم رحم بهم باز آید و پستانها
بزرگ شود و باشد که بیاماسد و اندر شکم حرکتی می باشد خاصه هرگاه که دست بر نهند و ما نند
و افشار رند و باشد که چهار سال و پنج سال درین علت بمانند و بود که چیزی هم چون گوشت
پاره ها برانید و باشد که بادی باشد و گشاده گردد و باشد که حیض گشاده گردد و خون بسیار
برود و خلاص یابند و باشد که هیچ علاج نپذیرد و تا آخر عمر درین علت باشد و باشد که باستسقا
باز گردد و اسباب آن علت سه نوع است یکی آنکه سده اندر رگهای رحم تولد کند و بدان
سبب حیض باز گیرد دوم آنکه بادی غلیظ اندر رحم افتد سیم آنکه آب زن اندر رحم بسته
شود و از خون مدد یابد و قوت مصوره که در منی مرد است نباشد تا آنرا صورتی دهد چیزی
چون گوشت پاره تولد کند فرق میان این علت و آبستنی آنست که شکم سخت تر
از شکم آبستن شود و دستها و پایها تر باریک شود همچون دست و پای خداوند سوء القنیه و باشد
که اعراض و درد قولنج پدید آید بسبب آن گوشت پاره تولد کرده باشد و آن علامتها که آبستنی
که یاد کرده آمده است هیچ ظاهر نباشد و حرکت آنچه در شکم بود بوقت حرکت کودک
نباشد از حب مقل و حب سکبینج شربتهای موافق بر دادن سود دارد و ایارج
لوغاذیا سود دارد و ماء الاصول با روغن بید انجیر سود دارد و معجون دحمرثا و تریاق اربعه
و دواء الکرکم سود دارد و ضمادها و نطولهای نرم کننده و تحلیل کننده بکار دارند و آنچه درباب
احتباس طمث یاد کرده آمده است علاج این علت است و طعام او نخود آب باشد یا دارچینی والله اعلم بالصواب

بیماریهای رحم چهار نوع است یکی انواع سوء المزاج است دوم انواع آماسها و اقتضای رحم کم
قرحه و بثره و خارش و شقاق و بواسیر چهارم بیماریها که از جمله عیبها بود و خون رتق و انقلاب
رحم و علقی و نظر وارادا اما انواع سوء المزاج آنست که اصول آن در علاج سوء المزاج یاد کرده
و نشانه یاد کرده آمده است و علاج شقاق و بواسیر اصول او در گفتار یازدهم یاد کرده آمده است

وطلای

و علاج قصد و بثره و حوارش مراصول او در علاج قسمه و بثره کرده و شان
یاد کرده آمده است و بعضی در علاج اخلاط طمث یاد کرده آمده است والله اعلم

اسباب آماس گرم اندر رحم و دبیله که از آماس چون تولد کند پنج است یکی زخمی و آسیبی
که بدو رسد دوم دشواری زادن یا دشواری اسقاط سیم قابله در وقت زادن
چهارم احتباس طمث و امتلای رگها پنجم بسیاری جماع علامتهای آماس رحم
آنست که معده بسبب مشارکت درد خیزد و منش گشتن و تاسه و فواق پدید آید و شهوت
و هضم برد و ضعیف کردد و هم بسبب مشارکت درد سر خیزد و قعر چشم نیز درد کند
و درد گردن پدید آید و باشد که درد میل کند و به اطراف و انگشتان دست و پای
رسد و شانها و بند دستها نیز درد کند و پشت و کرگاه و تهیگاه و بغوله ران
و زهار درد کند و متشنج شود و ضربان کند و همه تن گران کردد و حصر البول پدید آید و باشد
که بول یکبارگی باز گیرد و باشد که طبع نیز اجابت نکند بسبب زحمت آماس و باشد که باد نیز
گذر نیابد و نبض صغیر و ضعیف و متواتر شود و از تب و فواق و سیاه شدن زبان
خالی نباشد و اطراف عرق کردن گیرد و باشد که آواز منقطع شود و بعضی را تشنج افتد
و باشد که آماس در جملگی رحم بود و باشد که در یک جانب بود اما اگر در آن جانب که از سوی قفا است
درد و ضربان بکمرگاه باز زند و اگر در سوی پیش بود درد و ضربان اندر زهار بود و اگر اندر
قعر رحم بود درد و ضربان بناف برسد و اگر اندر فم رحم بود ضربان هم اندر زهار بود و درد
صعبتر بود از بهر آنکه فم رحم عصبانی است و اگر در چپ یا در راست رحم بود درد و ضربان
تهیگاه باز رسد و در هر جایی که باشد بیمار جز بر جانب مخالف آن نتواند خفت و برخاستن
و نشستن و رفتن دشوار بود و تنگی پدید آید و باشد که آماس دبیله کردد و علامتهای آن
پدید آید چنانکه معلوم است و اندر علامتها یاد کرده آمده است و آماس قعر رحم علاج دشوار
پذیرد و آماس فم رحم سهل تر باشد و دارو بدو توان رسانید رگ زدن و قی
فرمودن و غذا اندکی باز آوردن هر سه از امهات علاج است اما رگ زدن اگر چه سود دارد
چون خون سوی بالا کشد و حیض کشاده شود و منفعت رگ صافن بیشتر است و صواب آنست
که نخست رگ باسلیق زنند تا خون از میل کردن بدان جانب باز دارد پس رگ صافن
زنند تا ماده را از آن جانب جذب کند و باسلیق را چنان زنند که بیمار بر پهلو خفته باشد
و سرین و رانها بر بالشی نهاده تا جذب بهتر بود و اگر در میان رگ باسلیق و رگ صافن
زدن قی کنند یا پس از باسلیق زدن قی کنند سخت صواب باشد منفعت هر دو رگ
تمامتر آید و با اول علت غذا باز گیرند یا باندکی باز آرند چنانکه قوت را نگاه دارد و در آب
خوردن باز دارند چندانکه ممکن بود تا ماده بجهت بود بدان جانب میل نکند و اگر حاجت آید کی



ماء و ملیلط کم کرده شود و بنفشه و گلستان و خطمی و پرند و ترکمین برافکنند و بپالایند و فلوس
خیار چنبر درو ریزند که از بر و ریا روغن بادام درافکنند و بدهند و اگر خیار چنبر اندر آب کشته و آب
عنب الثعلب دهند و روغن ممکن بود و روغن بادام بچکانند صواب باشد و در جمله علاج
این علت العلاج سرسام نیز و نکته و نخست ضمادها و نطولهای رادع بکار دارند و اندر آن
افراط نکنند تا آماس صلب نشود و داروهای رادع از این نوع باید چون عنب الثعلب و لسان الحمل
و عصاره او و برگ خرفه و عصاره او و برگ عصا الراعی و طحلب و تراشه کدو و آرد جو و روغن
گل اینهمه با آنچه حاضر بود بکوبند و بروغن گل چرب کنند یا بزیت انفاق و نیم گرم کرده بر زهار و حوالی
آن می نهند و بعصاره لسان الحمل و غیر آن یا بروغن گل آمیخته و نیم گرم کرده اندر رحم حقنه کنند
یا پشم پاره بدان تر میکنند و بخویشتن بر میدارند و آب جوش نیم گرم کرده با روغن گل آمیخته
نطول سخت نیک است و در وی نشستن سخت سودمند بود و خشخاش پخته و مهرا کرده با روغن
گل یا زیت انفاق ضمادی سودمند است و از پس آن ضمادی با داروهای نرم کننده بکار دارند
و بخورهای تحلیل کننده با رادع همی آمیزند و بنفشه با روغن گل آمیخته و نیم گرم کرده و خطمی و کتان و حلبه
و تخم … اندر آب بپزند و طبیخ عصاره لسان الحمل و غیر آن بدان بپزند و پشم از آن تر میکنند
و بخویشتن بر میدارند و ثقل آن بکوبند با برگ لسان الحمل و غیر آن ضماد کنند و بیشتر
ضمادها از اکلیل الملک پخته و مهرا و کوفته و با زرده خایه مرغ و روغن بادام و زعفران بیامیزند
و با خرفه داروها تحلیل کننده بکار دارند چون سیب و حلبه و اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و
روغن خیری و مانند آن و اشق و مقل و میعه تر و بیرزد و … الانباط و مخ ساق گاو
و پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن سوسن و روغن سداب در آخر علت که حرارت آماس
زایل شده باشد بکار داشتن روا باشد و اگر بدین کفایت نشود دبیله خواهد گشت و علامتهای
ریم کردن پدید آید لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و لعاب قطمی نیم گرم کرده بدان حقنه کنند
اندر رحم و حلبه آرد گندم با مخته اندر شیر تازه بپزند و اندکی سرگین کبوتر برافکنند و از برون
ضماد کنند و پیوسته نشانها که از علامت النضج و زرد ما و سرمه و روغن گاو کهن کرده باشند
بر ریم سپیدارند تا ببرد و سرگینس نگاه باید کرد اگر ریم از سوی مثانه بیرون آید با بول بیمار را
شیر تازه باید داد و اسغول با جلاب و تخم خرفه کوفته و پخته و نبادق البزور و اگر از سوی
روده همی آید بار ارامخته حقنهای نرم باید کرد و علاج قروح امعا که در جایگاه او یاد کرده آمد
و اگر ریم از رحم همی بپالاید و سپید بود و آماس باشد مرهم باسلیقون را بر روغن گاو بگدازند
و حقنه کنند اندر رحم و اگر ریم گنده بود علاجهای قروح رحم بکار دارند چنانکه در جایگاه افراط
طمث یاد کرده آمده است و اگر خواهند که زودتر پخته شود ضمادی برنهند از انجیر و تخم کتان
و اکلیل الملک و بمرد ابداد دو دانگ و مر دو دانگ زعفران حب کنند و بدهند و چون پخته شود و
سر کند بگیرند اسغول نیم درم سنگ تخم مرو دو درم سنگ تخم خطمی و تخم خبازی از هر یکی چهار درم
طبیخ دیگر او نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یکی سه درم گل ارمنی ده درم سنگ همه را بکوبند

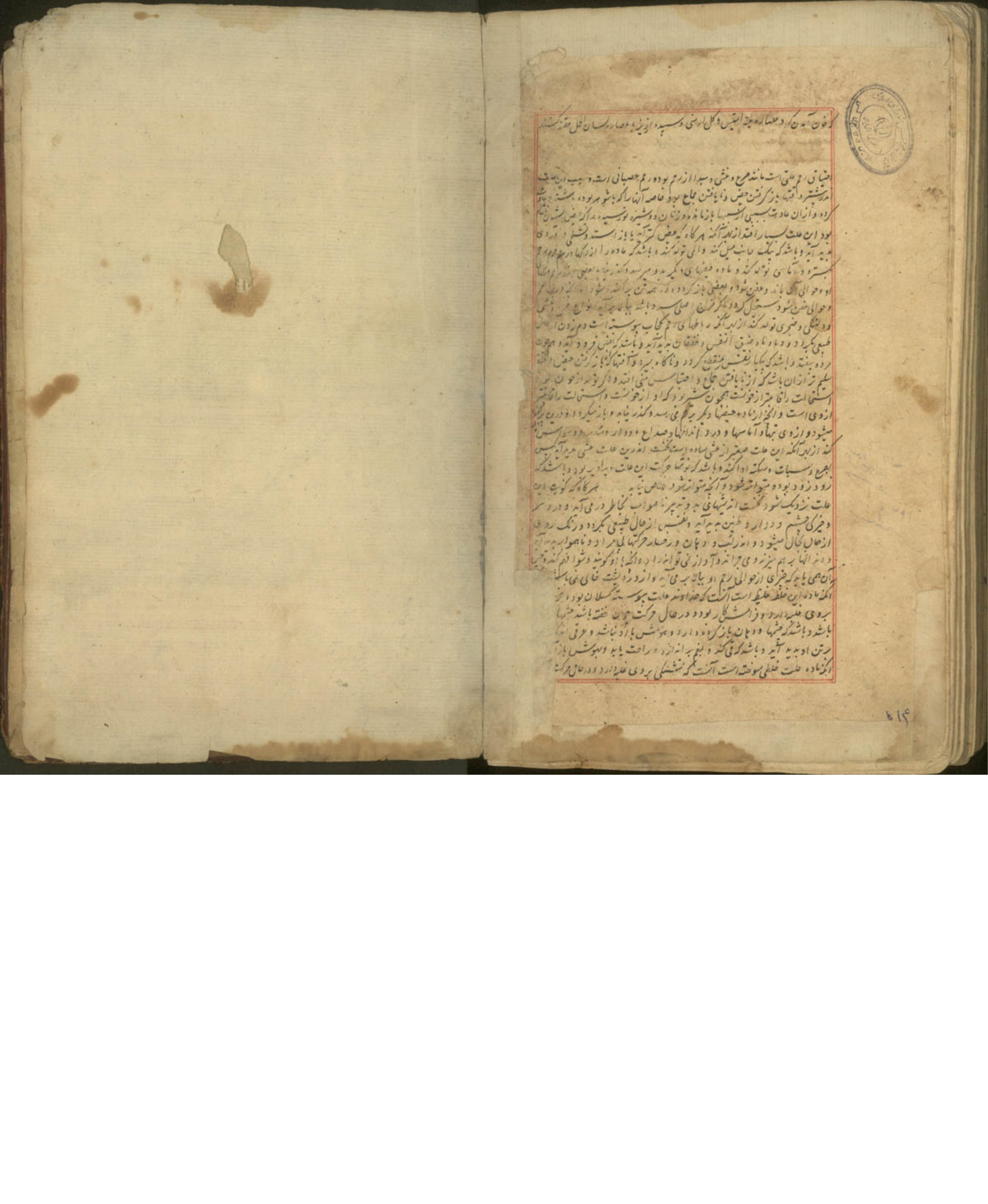
بگیر اسبغول را و تخم خرفه را و با یکدیگر بکوبند و بشیر زنان بسرشند و بر چشم نهند یا با لعاب و روغن گل و شیاف و اگر بشیر زنان حل کنند روا باشد داروی که بر چشم پاره بگذاشتن برازم
از سوی پشت آماس گرم را نشانه بگیرد مرهم دیاخلیون و بار روغن گل بیامیزند و لختی عصاره
لسان الحمل یا عصاره عنب الثعلب یا شیر زنان بیامیزند و بکار دارند و گاه باشد که روغن
این عصاره عصاره کرنب بکار دارند داروی دیگر بگیرند بط و بار روغن گل
بگدازند و لختی رب السوس در وی حل کنند و بکار دارند داروی که در مثانه
بگیرند تخم خشخاش کوفته و با شیر زنان بپزند و بازهر بکوبند تا چون مرهم شود و گل سرخ
سوده و زعفران از هر یکی مقداری در وی افکنند و موم مصفی بر روغن گل بگدازند و همه را
در هاون بمالند چون یک چیز شود و بکار دارند داروی برانده بگیرند گل خشک
چهار درم سنگ تخم کتان و نشاسته از هر یکی درم سنگی زعفران دو درم سنگ همه را
بکوبند و بپزند و بیخته با روغن گل و شیر زنان بیامیزند و آنچه داروها که یاد کرده آمد بر چشم پاره بگذاشتن
بردارند ضمادی که آماس سخت را نرم کند و آب آرد و درد مثانه بنشاند بگیرند خشخاش
تازه پنج عدد و نیم کوفته کنند و در پخته نهند یک شبانه روز پس بپزند تا مهرا شود و بپالایند
و بگیرند کندر و افیون از هر یکی یک درم سلیخه کوفته و بیخته سه درم مغز سر گوزن و پیه مرغ
از هر یکی چهار درم روغن گل یک وقیه داروها خشک را بکوبند و بیخته و در پخته افکنند
و در هاون بسایند و بر چشم پاره بگذاشتن بر دارند و با آماس گرم چیزی نشاید
داد که حیض آرد لختت آماس ابا بیرون شانه و با حیض فرود آوردن و اسهال

فرق میان آماس بلغمی و خونی آنست که بلغمی با گرانی بود و درد کمتر بود و رنگ پوست روی
آن و عضلهای شکم همه سست و مترهل بود و همه علامتهای بلغمی که معلوم است ظاهر بود سخت
و همیشه ماده بلغمی کمتر شود و بر آید و آماس کرده و نشانه یاد کرده آمده است والله اعلم

آماس صلب بکمس بتوان دانست و علامتهای دیگر آنست که مجری بول و براز گرفته باشند و بول و
دشوار بیرون آید و درد اندک بود و با سرطان بگردد و درد صعب تولد کند و در سرطان بعضی
بود و درد تا بسر بار و بیغولهای ران و ناف کشد و سرت باز دهد و باشد که سینه بر آید و باشد
که درد چشم و درد صداع پدید آید و بیمار ضعیف و لاغر شود خاصه ساقهای او و پستانهای
آماس کند و باشد که شکم بزرگ شود و همچون شکم خداوند استسقا و باشد که آماس را
سستی پدید آید و آماس سرطان صلب و ناهموار بود و رگهای او همچون علقها و الی
بر خاسته و رنگ آماس تیره باشد و سبزی گراید یا برنگ ارزیز باشد یا برنگ دردی شراب



باشد که خداوند این علت را تب آهسته گیرد و هر چند که درد صعبتر میشود تب سوزان تر
میشود و اگر سرطان ریش گردد ریمی سرگ ناک و هموار بیرون آید و باشد که صدیدی گندیده
می پالاید و باشد که خوره شود و خون حرف پالاید و گمان افتد که حیض است و نباشد و سبب
ریش گشتن آن بود که ماده سودا ناطبیعی بود و از سوختن اخلاط تولد کرده باشد یا خلطی تیز
با وی آمیخته باشد و هرگاه که حری پالوده شود تب ساکن گردد اما علاج آماس صلب
آنست که رگ باسلیق بزنند و با نزاره قوت خون بیرون کنند پس استفراغ سودا بکنند
و مرهم دیاخلیون و باسلیقون با پیه بط و مغز بر گوهی و پیه گوسفند بگدازند و مقل حل کرده
با آن بیامیزند و روغن نرگس بر چکانند و بسرشند و ضماد کنند و بر چشم پاره بگذاشتن بردارند
و اگر روغن نرگس حاضر نباشد روغن سوسن و روغن سیب و روغن اقحوان و روغن
بابونه و روغن حلبه و روغن بید انجیر بکار دارند و پیه خراطین و خروشی و روغن کتان و اگر
خواهند که این ضماد گرمتر و قوی تر بود چند بید ستر و صبر و ماشیا و پنیر مایه خرگوش و زعفران
و اقحوان و علک الانباط و صمغ بادام زیادت کنند و اگر درد صعب بود خطمی پاره و برگ
خرفه و عنب الثعلب بپزند و بر روغن گل چرب کنند و ضماد کنند و آب نیم گرم با روغن گل و شیر
زنان و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه کنند خواجه بو علی سینا می گوید برگ عنب الثعلب سوده
ضماد کردن سود مند است آنرا سوده میگوید و نزدیک من آنست که برگ کرنب و شکوفه آن اندرین
علت ضماد کردن موافق باشد و اندر نسخت فرا نشستن است که پندارم که این از تصحیف ناسخ
افتاده است و بو عبید جرجانی اندر زیرکه قانون هم برنشستن میگوید و هم تخفیف است
الخمر را الحسن خوانده است و اندر کتب دیگران همی آید نان تنک نان کرده و اگر نباشد
نیز تنک نان کرده و نمک ناخواسته عنب الثعلب تباشیر نار برگ کرنب و مرهم باسلیق و این
لایق است و اگر در قانون الخمر از طب غیر الملح آورده بودی قبول توانستی کرد از بهر آنکه
داروها که اندرین علت بکار دارند نیز مرهم چون داروی چشم دارند و تیز رنگ نا کرده
بر چشم درد مند نهادن سود دارد اما چون آماس سرطانی گردد رگ باسلیق می باید
زد و گاه گاه رگ صافن زدن و استفراغ سودا می کردن برفق و به تر بر های تری
فزاینده مشغول شدن و کتاب گشنیز تر با آب کسنه در میان و بهره صلابه سر ب
بسایند چند یک آب کبودی کردن و بدان حقنه کنند اندر رحم و هرگاه که درد صعبتر شود
بشیر زنان و روغن نیم گرم حقنه کنند و مرهم اسل را اندرین علت خاصیتی عجب است
سخت مزاج داروهای گرم و سردی باید آزمود اما از داروهای گرم که درد مثانه دارد
ریش گشته باشد سود دارد طبیخ حلبه است نیم گرم حقنه کنند و درد مثانه و موم روغن که
از موم زرد و دردی روغن زیت کنند و این روغن روزی دو سه اندر جایگاه حسین
گشته باشند تا آنکه قوت زنگار گرفته باشد از بیرون طلا کنند و از داروهای سرد
خشخاش و گشنیز و عنب الثعلب و روغن و سفیده خایه است بر تخته سرب ضماد کردن و آنرا



گر خون آمدن کرد و عصاره حبة الثبس و گل ارمنی و سپید اوزبیره عصاره لسان الحمل مقنه کشند

اختناق رحم علتی است مانند صرع و غشی و ابتدا از رحم بوده رحم عصبانی است و سبب این علت
در زنان بیشتر و اغلبها باز گرفتن حیض و نا یافتن جماع بود خاصه آنها را که باشوهر بوده باشند و جماع
کرده و از آن عادت بسبب آن سببها باز مانده و زنان دوشیزه نورسیده که حیض ایشان
بود این علت بسیار افتد از بهر آنکه هر گاه که حیض کمتر آید یا باز ایستد و تشنگی و دردی
پدید آید و باشد که تنگ جانب میل کند و الی تورم کند و باشد که ماده را از رگها در رحم
گسترد و آماس تولد کند و ماده حیضهای دیگر بدو میرسد و گنده شده بعضی اندر رحم و گرداگرد
او و حوالی آن بماند و عفن شود و بعضی باز گردد و همه تن پراکنده شود
و حوالی عفن شود و مشتعل گردد و اگر مزاج اصلی سرد باشد بخارها برآید و انواع و غشی
و دلتنگی و ضجری تولد کند از بهر آنکه رباطهای رحم بحجاب پیوسته است دم زدن از حال
طبیعی بگردد و دمها و ضیق النفس و خفقان پدید آید و باشد که نفس فرود آید و همچون
رده بسته باشد که یکبار نفس منقطع گردد و ناگاه بمیرد و آفتها که از باز گرفتن حیض افتد
سلیم تر از آن باشد که از نا یافتن جماع و احتباس منی افتد و اگر تولد از خون بود
استحالت را فاسد تر از خون است همچون شود که او از خون است و استحالت را قابل تر
ازوی است و آنچه از ماده حیضها دیگر بر رحم میرسد و گنده شده و باز میگردد و در رگها
میشود و از وی تبها و آماسها و درد اندامها و صداع و دوار
کند از بهر آنکه این علت صعب تر از غشی ساده است نخست اندرین علت غشی پدید آید
بصرع و سبات و سکته ادا کند و باشد که نوبتها حرکت این علت دیر دیر بود و باشد که
زود زود بود و متواتر شود و آنچه متواتر شود خلاص نیابد هر گاه که نوبت این
علت نزدیک شود نخست اندیشهای بد و تیره بخاطر در می آید و درد سر
و خیرگی چشم و دوار و طنین پدید آید و نفس از حال طبیعی بگردد و رنگ روی
از حال بحال میشود و اندر لب و دهان و رخسار حرکتها پدید آید و ناهموار
و دندانها بر هم میزند و میخواند و آواز نمی تواند داد و آنکه آواز گوید دشوار فهم کند و
آن همی یابد که چیزی از حوالی رحم او بیالا بر می آید و از درد
اگر ماده این خلط غلیظ است آنست که خداوند علت پیوسته کسلان بود و
بروی غلبه دارد و از اشغال بود و در حال حرکت چون خفته باشد
باشد و باشد که چشمها و دهان باز کرده دارد و هوش باز آید نباشد و عرق
رفتن او پدید آید و باشد که قی کند و بلغم بر اندازد و راحت یابد و بهوش باز آید
اگر ماده علت خلطی سوخته است آنست که تشنگی بروی غلبه دارد و در حال حرکت



